

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طیب النفس، اتمم لنا انوار معرفتک و ارزقنا حلاوت مغفرتک.

شکر شیرینی شربت حیات حکیمی را جلّ شأنه که به بی نصیبان ذاتی عرصه امکان مانده و جویش رسیده و ظلمتیان نهان خانه نیستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق در سرادقات خدمتش قائم مقام قائم به ذات و لباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون به شئون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در خروش و بی سر و پایان محفل سفلی از کمیت مائده ظهور در جوش از حکمت محکمش آبی علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایت اختلاط از دارالشفاء جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزاء هر گل و خار و تراکیب هر برگ و بار از او و صحت نژاد باغ سایه پرور از سحاب فیضش ثمرهای امید به بار و دشت خاک نشین از بهار لطفش گلهای رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطه خاک و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه کبریا که صاحب سریر لوکشف الغطاء است از ارتباط ازلیش مسندنشین دستگاه وصایت و والیان ولایات ارض و سماکه ائمه هدایت از عزّ ابدیش امین امانت ولایت رخس خطی کشیده در نکویی که بیرون نیست از ما خوبرویی.

و بعد: بر ناظران حقایق رس مکشوف می دارد که والد این ذره بی مقدار میرزا محمدزمان تنکابنی دیلمی، طاب الله ثراه با وجود حدث صایب و ذهن ثابت مدتی در امر معالجات به دستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات چندی از آن مخلف گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه این خادم مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد، بنابراین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی به لغت فارسی نوشته و مسأله در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت به آن اکتفاء کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات او اکثر ادویه مؤثره مبدل به عدیم‌الخاصیه شده، خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده‌اند و هرچه صاحب اختیارات ذکر نموده در سلک تحریر آورده.

لهذا کتاب مالایسع الطیبی جهله مشهور به جامع بغدادی را که در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی‌الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل

جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و دیگر کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نامرئی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکره اولوالالباب مشهور به جامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تألیف نموده و در بعضی از امور مزیدی داشته، الحاق او را واجب دیده و به دستور هرچه این تلمیذ مؤلف مغنی و مصنف کامل الدویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده اند و در جامع بغدادی به نظر نرسیده بیان آن را لازم دانسته و هر چه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الأسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و بخت شیوع و مفذال السّموم جالینوس و کامل الصناعه و مصنّفات محمد بن زکریا و سایر کتب که فهرست اسامی آن جهت اختصار دیباچه در خارج کتاب مرقوم است و مقولات حنین ابن اسحق و مصنّفات حکمای هند مثل ترجمه باهر و کلب جوک و مستجوک و بهوجدیو و فیروز شاهی و سسرت اقتباس آن لازم بود، ملحق ساخت و به جهت اقتصار اسامی قائلین هر اثر را و دواء مجهول الماهیت که در کتب ملاحظه شده در قید تحریر در نیآورده و در ذکر درجات آنچه به تجربه و قیاس آنست دانسته به همان اکتفاء نموده مگر در بعضی که اشاره به آن لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب انصاف و دانش و استقراء پوشیده نخواهد و چون والد و جد این بی بضاعت منتسب به خادمی درگاه خواقین کامکار و سلا طین عالی مقدار و خاندان بهیئه مرتضویه و دودمان مضیه علیه صفویه بوده‌اند و این بی مقدار نیز به میامن اخلاص موروثی به ملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه پیغمبر (ص) ناصر چاکران ائمه اثنی عشر، حافظ ملت بیضاء خاتم الانبیا ناسر مذهب حق ائمه هدی، شاهنشاه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان، سکندر حشمت، صاحبقران سلیمان شأن بالقدر و الاسم و امکان لازال مؤیداً بالتأییدات السبحانیه و مؤیداً بانیه الجلال الربانیه مفتخر و سرفراز بود، لهذا این مجموعه مسمی به تحفه المؤمنین را مسمی به اسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت، این اراده از آنست که خدمتی از این لایق تر به درگاه شاهنشاه نمی دانست پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری. التماس از ناظران این نسخه سقیم آنکه اگر خطایی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند و به مجرد کتابت کتاب لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح

تذکره حکیم مؤمن

اما شرط اخذ ادویه آن است که هر چه حیوان باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین حیات یا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید معشوش به خاک و سایر کثافات نبوده باشد و در رنگ و بو و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهور به آن بلد بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی نمو و پرآب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گل‌ها و شکوفه‌ها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی، مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخه‌ها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن، برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اوّل ریختن شکوفه می‌باید گرفت و باید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه خشک باید کرد.

بدان که تأثیر دواء بالذات به کیفیت است و غذا تأثیرش به کمیت و تأثیر دواء در مزاج معتدل بالذات منحصر است به چهار مرتبه، چه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن اولاً از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغییر محسوس از اثر او نیاید و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آن را معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار به حدّ ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغییر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغییر دهد و به مرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و به حدّ هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی می‌باشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات به نحو دیگر که در کتب قدما و متأخرین ملاحظه شده و ذکر آن را لایق تر دانسته چنان است که به برهان ثابت شده که معتدل حقیقی منتهی است و مادامی که کیفیت به حدّ غلبه و محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن به حدّی که یک چند زیاد بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس است درجه اول نامیده اند و غلبه دو چندان را درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تأثیر است.

پس در حارّ مثلاً درجه دوم دو جزو حارّ غالب خواهد بود و در سوم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و حنطه مشاهده می‌شود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حارّه هر یک است بر سایر اجزاء و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آن است پس اگر به حسب زیادتی و کمی مقدار شربت هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبّه به احساس کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود سبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه به سبب قلت و کثرت کمیت

صاحب دردان پیرامون کتب طبّی نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات مبنی است بر پنج تشخیص: **تشخیص اول:** در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیات و قوت و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر دواء و ذکر درجات و انقسام قوتها به اقسامه.

تشخیص ثانی: در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه و مثابه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور می‌شود و در کتب ادویه مفرد مدار علیهاست.

تشخیص ثالث: در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرد و اغذیه مفرد و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان مناسب است.

تشخیص رابع: در مداوای سموم.

تشخیص خامس: در بیان اوزان و آنچه به آن متعلق است و دستورات منقسم است به سه قسم:

قسم اول: در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مفرد مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیس و تشویه و امثال آن و طریق آشامیدن عشب و چوب چینی و ماءالجبن و مانند آن و اعمال غریبه.

قسم دوم: در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات.

قسم سوم: در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لإتمامه فانک علی کل شیء قدير و بعونک تیسر کلّ عسر.

تشخیص اول: در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها به حسب مراتب.

بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه به حسب اماکن و فصول اربعه و به جهت خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلفه الصورت و الماهیت می‌باشند و هرگاه شخص آن را در بلدی دوز بلدی یا در فصلی دوز فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی یا در وقتی که نارس بوده مثلاً مشاهده کرده باشند به موجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر احوال و اوقات مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آن را موافق اول نموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و به دستور هر یک از خاصیت و نفع و ضرر آن را به حسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و به حسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده و می‌شود و لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت به امزجه سابقه داده و جمعی قیاس به معتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته‌اند که کمتر او را مؤثر ندانسته‌اند و بعضی اکثر مقدار را اعتبار نموده‌اند که زیاده از آن استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت به ضعیف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته‌اند و اولی مراعات حدّ وسط و احتیاط است.

اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیرمتفاعله مرکبات را مرتبه ای از مراتب نشمردند و قیاس مقتضی است که قوتها بقدر فوعل باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر مماسه در تحت مرتبه اثر صورت نوعیه ترکیبی ظاهر نیست.

مخفی نماند که بعضی از مرکبات به صورت نوعیه‌اند، مثل خاک مخلوط به آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است یا محکم التّکیب می باشد به حدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل او بسی دشوار باشد، مانند سایر متطرّقات و آن معادن سبعة است و گویند بسایط متطرّقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بدهد گوگرد و قوه ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهنی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجواهر بود کبریت کم باشد با قوه مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکوّن گردد و اگر زیبق جیدالجواهر بوده اسباب صیغ وفور داشته بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاسی پذیرد و چون با این حال پیوست شدید غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نامند فایض شود و اگر کبریت جیدالجواهر و زیبق ردی الجواهر باشد با عدم اسباب صیغ صورت حدیدی عارض شود و انقلاب بعضی به بعضی به اعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم التّکیب را هم مراتب می‌باشد، چون بعضی را تفریق اجزاء بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار است. و قدما فرموده‌اند که هرگاه مزاج دوا سی را ندانند از تحلیل اجزاء استنباط می‌توان نمود، چه هرگاه قدر معین او را به قرع و انبیب تقطیر کنند سایل آن اجزاء مائی و زید آن اجزاء هوایی و صاع دش اجزاء ناری و نقلش اجزاء ارضی خواهد بود، پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه حدود طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است. در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه برهنما و از فعل حارّ در لطیف حرافت ظاهر می‌شود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قیوضت و از فعل معتدل الحرارة و البرودت در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهت و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد.

تشخیص ثانی: در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتی که در این تألیف مذکور می‌شود و در سایر کتب ادویه مدار علیها است.

پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعالی کلی می باشد مثل تسخین و تفریق حار و تهید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه می‌باشد که مشابه افعال کلی است، مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم:

باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمی‌تواند شد و به جهت تبیین مراتب اربعه تأثیر کیفیت غالبه به نهج دیگر غیر آنچه اول مذکور شد بیان نموده‌اند که چون بدن مشتمل است بر افضیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضاء و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساریست، پس هر چه بقدری که خالی از افراط و تفریط وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تأثیر در هوای شاغل افضیه کرده و مفقود الأثر خواهد شد، که معتدل عبارت از اوست یا اثر آن باقی خواهد بود.

پس اگر تأثیر منحصر در روح مجاور مجاریست و تجاوز از آن در شأن آن نیست درجه اول اثر و اگر در روح و اخلاط تأثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تأثیر نماید درجه سوم و اگر تأثیر آن در روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضاء را شامل گردد که نهایت تأثیر است درجه چهارم و اکثر آنچه تأثیر او به مرتبه چهارم باشد سم قاتل است، مگر آنکه به حسب صورت نوعیه تریاقیت با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است به سه مرتبه و قوت عبارت است از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه اوست در موضع ملاقی.

مرتبه اول فعل محسوس ادویه است به سبب کیفیت متشابه که در مبدأ ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند. مرتبه دوم، فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانویست در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اول است، چه آن ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزایی که هریک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الأثر است، مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار مزاج اجزاء خواهد بود چون ردع و قبض و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزاء مفرده اوست آن مرکب را متوافقه القوه گویند و اگر مخالف باشد، مثلاً هم تسخین و هم تبرید کند متضاده القوه نامند و طبیعت به اذن خالق هر یک از قوه متضاده را در مکان خود استعمال می نماید در صورتی که عایق نداشته باشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول و ثانیست، به واسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجرالیهود در تفتیح حصاه که از لوازم کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس به دماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی به واسطه صورت نوعیه می‌کند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی او است که به واسطه صورت نوعیه رفع سم می‌نماید.

بدان که بنا بر مذهب شیخ‌الرئیس (قدس سره) و محققین که به بقای صورت عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشند چه تصریح نموده‌اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله مماسه می‌باشد و تأثیر او مرتبه ایست از مراتب و به دستور مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیه و دهنیت و جنیبت و تأثیر او به مزاج ثانوی مرتبه دیگر است، از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را

تذکره حکیم مؤمن

اودیه: جمع وادی و به معنی کنار رودخانه‌ها است.

انکباب: مراد از او نگاهداشتن عضو است به بخار ادویه که جوشانیده یا گرم کرده باشند.

اکتحال: به چشم کشیدن چیزی.

استنشاق: به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد.

حرف الباء:

بشع: به معنی بدمزه است و هر چه را طعم مرکب از مراره و قبض باشد به این اسم خوانند.

بصیص: نورانی و درخشنده.

بطایح: زمینها که در آن آب جمع شده باشد و به فارسی مرداب نامند.

بخور: هر چه دود او را استعمال نمایند.

بنگ: گره‌هایی که در ساق اشجار متکون شود.

پادزهر: اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص به این اسم است.

پریور: به فارسی بلغور نامند.

بزر: آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد، مثل خشخاش.

باقور: جمع بقر است.

باکوره: نخستین میوه ای که برسد به تر بردن.

بزاق و بصاق: آب دهان.

بعر: به فتح اول سرگین.

بکر: شتر جوان و به کسر اول دوشیزه.

حرف التاء:

تفه: به معنی بیمزه است و مراد از او طعمی است که نه لذیذ باشد نه کریه و تأثیر او ترطیب و تلین و ارخای بسیار و تولید بلغم است.

تریاق: به فارسی تریاک نامند و هرچه در شأن او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج و روح به حلدی کند که رفع ضرر سم نماید به این اسم نامند و گویند مخصوص صنایع است و اینکه افیون را تریاک می نامند به جهت حفظ قوت است که در این امر با تریاک اشتراک دارد.

تصفیق: آمیختن آب با شراب.

تعلیق: آویختن چیزی به گردن و به سایر اعضاء.

تکرّج: به فارسی پی و گویند و آن متغییر شدن طعم است یا بو یا هر دو.

تکلیس: به معنی ساروج کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از او مهیا ساختن بعضی از ادویه است به جهت نفوذ و سرعت تأثیر و دفع کردن ثقل و کثافت آن خواه به احراق باشد یا به عمل دیگر.

تصعید: آنچه به آتش اجزای او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند.

حرف الثاء:

ثفتش: لغت یونانی است و مراد از او هر چه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد.

ثمره: بار نبات است، مثل خوشه و میوه و امثال آن.

اول: لطیف و صالح الکیموس و کثیر الغذاء مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم نیمبرشت.

دوم: لطیف و ردی الکیموس و کثیرالغذاء مانند کیوتر بچه.

سوم: لطیف و صالح الکیموس و قلیل الغذاء مثل انار و سیب و کاه و.

چهارم: لطیف و ردی الکیموس و قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد.

پنجم: غلیظ و صالح الکیموس و کثیرالغذاء مانند گوشت گوسفند و زرده تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد.

ششم: غلیظ و ردی الکیموس و کثیرالغذاء مثل گوشت گاو و اسب و کبش.

هفتم: غلیظ و صالح الکیموس و قلیل الغذاء مانند امروود و به.

هشتم: غلیظ و ردی الکیموس و قلیل الغذاء مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کومه.

نهم: متوسط اللطافه و الکنافه که صالح الکیموس و کثیر الغذاء باشد مثل گوشت بره یکساله که تغلی نامند.

دهم: متوسط و ردی الکیموس و کثیرالغذاء مانند کلم رومی که قنیط عبارت از اوست.

یازدهم: متوسط و صالح الکیموس و قلیل الغذاء مانند انگور.

دوازدهم: متوسط و ردی الکیموس و قلیل الغذاء مانند زردک.

سیزدهم: متوسط و صالح الکیموس و متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته شده باشد.

چهاردهم: متوسط و ردی الکیموس و متوسط الغذاء مانند جوجه ای که خوب پخته نشده باشد.

پانزدهم: لطیف و صالح الکیموس و متوسط الغذاء مثل نان گندم که بسیار خوب پخته شده باشد.

شانزدهم: غلیظ و صالح الکیموس و متوسط الغذاء مانند گوشت گوساله . هفدهم: لطیف و ردی الکیموس و متوسط الغذاء مانند نان بد پخته.

هجدهم: غلیظ و ردی الکیموس و متوسط الغذاء مانند کلم بوته دار که کرنب عبارتند از آن است.

و تفسیر اسامی و بیان فعل هر یک و صفات آن به ترتیب حروف به این نهج است:

حرف الألف:

اکال: یعنی خورده عضو، هرچه به سبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ، نقصان جوهر عضو نماید، به این اسم نامند.

اصل: به معنی بیخ است، اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد.

اغصان: به معنی شاخه‌ها است و مخصوص شجر و گیاه ساقدار است.

اکلیل: به معنی تاج و ابر تاریک و غیر آن آمده است و در ادویه مراد از او چتری بودن شکوفه و بار نباتات است و اکل و اکلیل جمع آن.

آجام: به معنی نیزار است.

خفیف: به معنی سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بوده و سریع التزول باشد.

خمل: به معنی پرز است و در ادویه ه ر چه شبیه به پرز بر سطح او ظاهر باشد مثل آنچه بر روی به می باشد .

خاتم: به معنی تمام کننده و عبارت از او چیزی است که به سبب تخفیف در سطح جراحت تفرقی نگذاشته پوست برویاند.

خلع: بیرون رفتن سر استخوان است از مکان خود.

خلیج: سست.

خلعلع: اسم صبیغ است.

خروء: سرگین طویر.

حرف الذال:

دسم: هر چه زبان را نرم و اجزاء او را منبسط نماید بی احداث حرارت و به فارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخاء بی احداث سخونت است.

دواء مطلق: آنکه تأیث به کیفیت کند و جزو بدن نشود.

دواء غذائی: آنکه تأثیر کیفیت او زیاد بر تأیث کمیت او باشد.

دواء سمی: آنکه به کیفیت تأثیر او موافق مزاج بوده و بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق و آنچه به جهت لزوجه کثیفه به دست چسبید مثل دبق.

دهنی: آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها.

دلوک: به معنی مالیدن است و مراد از او آنچه از سونات که با انگشت بر دندان بمالند.

حرف الدال:

ذفر: بدبوی.

ذرور: آنچه سائیده و بی مایع بر عضو پاشند.

ذوالخاصیه: آنکه تأثیر به صورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند.

حرف الراء:

رض: کوفتن.

رخو: نرم و سست.

رخص: به فتح اول و ثانی به ناز پرورده و در ادویه هر چه نازک و زودشکن باشد.

رزین: آرامیده و مرد بردبار و در ادویه آنچه در متانت و خوش جوهری تمام باشد.

رادع: آنکه مواد را مانع از ریختن به عضو شده و اعضاء را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است.

رمص: رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبنده باشد.

ردی الکیموس: آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود.

ثویل: به معنی گران است بر طبع و دیر فعل بوده و سریع التزول نباشد.

حرف الجیم:

جریش: نیم کوفته که بلغور نامند.

جرله: به رای مهمله زمین سنگلاخ است.

جبر: کسر عضو شکسته را بستن.

جالی: به معنی پاک کننده است و فعل آن رفع کردن رطوبات لزجه از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبع است اگر چه بی قوه مسهله باشد.

جاذب: به معنی کشنده است به طرف خود و فعل او تحریک فضلات است به سبب حرارت از مکان آن به جانب خود مثل نافسیا و آنچه شدید - الجذب باشد، پیکان و خار را از عمق بدن می کشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شده است که در شأن او سیلان با شد و بالفعل سایل نباشد مثل موم.

جمه: به فتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی.

جفاف: خشکی.

حرف الحاء:

حامض: به معنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و ترقی ه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفراء و اطفاء تندی خون و تولید ریاح و مضر بر اعصاب است و هر چه زبان را اندک بگزد و با قلیل جلا و عذوبت و تقطیع باشد حامض نامند.

حاکه: آنچه از سائیدن دو چیز پیدا شود.

حلو: هر چه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل آن نرج و تلین و جلا است و کثیرالغذاء و محبوب قوتها و معطش باشد.

حریف: به معنی گزنده است که اجزاء آن در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل آن تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است به جهت شدت حرارت.

حاد: به معنی تح است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل فعل اجزاء او است.

حلاق: سترنده.

حمول: اعم از فقیله و فرزجه است.

حب: آنچه در ثمر بارز باشد و بی غلاف، مثل گندم و جو.

حمل: بار نباتات اعم از ثمر و مشایبه به ثمر است.

حلیب: شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است.

حشیش: گیاه خشک و شبیه به خشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نبوده با ساق باشد و به حلا تمیش نرسد.

حرف الخاء:

خاثر: آنچه اجزای خلط را به هم آورد.

تصفیه حکیم مؤمن

صفق: به فتح اوّل و سکون ثانی آب که بر ادریم یا مشک نو ریزند پس زرد گردد و به معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دار و با زردی و میل به طرفی داشته باشد و مستقیم نباشد را مصفق نامند.

صخره: زمین سنگستان.

صالح الکیموس: آنچه از او خونی مقلّد گردد که به همه جهت اعتدال داشته باشد و سایر اخلاط مخلوط به او بقدر طبیعی باشد و خلط بد از او به هم نرسد.

حرف الضّاد:

ضما: آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از آنکه موم روغن داشته یا نداشته باشد.

حرف الطّاء:

طلا: آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند.

طبیخ: آنچه جوشانیده و آب او را استعمال نمایند.

طیب: به سکون ثانی خوشبو و به تشدید آن پاکیزه.

طری: تازه.

طحن: خورد کردن.

طاحونه: که آسیا باشد مسمّی به اسم لازم او است.

طافی: آنچه بر روی آب ایستد.

طرزرد: عبارت است از خالص هر چیزی.

حرف العین:

عفن: به کسر الفاء، طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را به سبب برودت به هم آورد و فعل او ت برید و تکثیف و خشونت و ردع است.

عاصر: آنچه با وجود به هم آوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دمل که در فارسی فشارنده گویند.

عشب: به ضمّ اوّل و سکون گیاهیست عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد.

عصاره: به معنی عصیر است اما در آنچه با آتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال می نمایند.

عنقود: خوشه انگور و نباتات و عنایید جمع آن است.

عطر: بوی خوش.

حرف الغین:

غرغره: آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از او حرکت دادن

مایعات است در حلق و فرو نبردن آن.

غض: به ضاد معجمه نارس از نباتات.

غسال: به معنی شستشو دهنده است و آنچه جلای سطح عضو به اعانت رطوبت مایعه دهد مانند ماءالشعیر.

غلیظ: به معنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه.

رجیع: فضله هضم اوّل انسان.

رسوب: ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آن بایستند را راسب نامند.

روث: سرگین حیوانات.

حرف الزّاء:

زعوق: طعم بسیار کریه و مرکّب از مرارت و ملوحت است.

زهر: شکوفه.

زغب: اول موئی که در حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه به موی تازه باشد را مزغب نامند.

حرف السّین:

سایل: آنچه اجزاء او در جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها.

سباخ: شوره زار.

سبطه: ساحل کنار دریا.

سنون: آنچه به دندان بپاشند و بمالند و مقوی جوهر او باشد.

سم: به فارسی آنچه زهر نامند و به سبب ضدّیت کیفیت باشد و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند نیش.

سحق: آنچه بسیار نرم سائیده باشند.

سهک: بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید.

سهل: زمین نرم.

حرف الشّین:

شطب: به ضمّ اوّل و ثانی از قانون الادب، جوهر شمشیر و به فتح اول و سکون ثانی از قاموس اللّغه، جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن است و در ادویه آنچه به این صفات باشد مشطبّ گویند.

شجر: نباتی که با ساق خشکی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حبّ است مثل درخت خرما.

شرف: به ضمّ اول و فتح ثانی کن‌گوه‌های کوشک است و در ادویه آنچه در اطراف زواید و برآمدگی داشته بلهد را مشرف نامند.

شمه: آنچه بو کنند.

شتر: به فتح اول و ثانی دریدن پلک چشم زیرین.

شامخ: کوه بلند.

شدرق: به فتح اوّل و سکون ثانی فراخی گوشه دهان.

شدخ: به فتح اوّل و سکون ثانی سر شکستن و فراخی سفیدی بر روی اسب و شدخ عضل به معنی از هم باز شدن است.

حرف الصّاد:

صفیق: پوست درشت.

حرف الفاء:

فتیله: به معنی شافه‌ای که مخصوص دبر باشد.

فزوجہ: شافه‌ای که قبل و رحم را مخصوص باشد.

فرفیری: به معنی رنگ بنفش است.

فاتر: نیم گوم.

فسخ: از هم جدا شدن.

حرف القاف:

قابض: طعم گیرنده را نامند که اجزاء زبان به هم آورد و درشت نسازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست و در غنی طعم مراد از او حاسین است که به سبب به هم آوردن اجزاء عضو حبس و استمساک نماید.

قطور: آنچه در گوش و اعضاء بچکانند.

قاشر: هرچه بحدای جالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود در سطح جلد تفرش نمود.

قاتل: آنچه از ضدیت هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص به اسم سم و غیر حیوانی مختص به قاتل.

قضبان: شاخه‌های گیاه بی ساق و قضیب واحد اوست.

قنبه: به ضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه کشت.

حرف الکاف:

کیلوس: کشکابی است که از هضم معدی به هم رسد شبیه به کشک محلول.

کیموس: اخلاط متولده از هضم کبدی است.

کثیر الغذاء: آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود.

کمداد: آنچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید سیوس گندم.

کثیف: به خلاف لطیف است و آن چیز است که اجزای او به دشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن به سرعت ننماید.

کاسر الریاح: آنچه قوام ریاح غلیظه را به حرارت رقیق ساخته رفع نماید مانند تخم سادات.

کاوی: به معنی داغ کننده است و مراد از آن آنچه جلد را به جهت احراق و بیخفیف به هم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در رفع نرف الدم جراحت.

حرف اللام:

لطوخ: به معنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلاء غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد.

لصوق و لزاق: آنچه بر عضو بچسباند و با چسبندگی باشد.

لموعق: به معنی انگشت پیچ است که از معجون رقیقتر باشد.

لعابی: آنچه از خیسانیدن او در آب، اجزاء آن مخلوط به رطوبت شده و چیزی لزج به هم رسد و چون برشته کنند الزاق او رفع می شود.

لطیف: آنچه در شأن او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن به اجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن به سرعت کند مثل زعفران.

لزج: آنچه در شأن او بوده باشد بالفصل یا بالقوه در حین تأثیر حرارت مزاجی در او که قابل امتداد گشته و منقطع نگردد مثل خبازی.

لحاء: ریشه‌های باریک نباتات.

لخلخه: آنچه با مایعات در ظرفی کرده بر هم زده و بو کنند.

لیف: آنچه از اصول و لحاء نباتات روید و باریکتر از لحاء باشد.

لاذع: هرچه به کیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصاال در منافذ قریب به هم احداث کند و نفوذ هر جزو آن به انفراد محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه.

حرف المیم:

مالح: شور، آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تسخین و جلا و غسل به اعتدال است.

مر: تلخ و هر چه به سطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده و طبع را به هم زند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است.

ملطف: آنچه به حرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شأن او باشد مثل حاشا.

مغلظ: آنچه به خلاف ملطف باشد.

محلل: هرچه در شأن او باشد که تفریق خلط به حرارت منجره و اخراج اجزاء آن جزء ابعاد جزء از موضع اشتباک خلط کند مانند جند محمد و هر چه ضد محلل باشد گویند مخصوص بارد و قابض است.

مخشن: هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه به سبب تکثیف او باشد مثل عفص یا به جهت تفریق اجزاء مانند خردل.

ممسس: آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است.

مفتح: آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سایل لطیف مایل به حرارت و مایل به اعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است.

مرخی: هرچه عضو را سست کند به حرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان.

مصلب: آنچه ضد مرخی باشد.

منضح: آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش و یا بالعکس آن مانند طبیخ حاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه.

مقطع: آنچه سبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاسق آن و رفع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین.

مفشی: هر چه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته، قابل دفع کند.

محکک: هرچه به سبب قوه نافذ حاره تحریک اجزاء لذاعه به مسامات کند مثل انجره.

تفه حکیم مؤمن

معطش: آنچه طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از آنکه ترویج او با آب شود مثل معده و جگر یا به هوا مثل دل و ریه.

معطس: هر چه به قوه نافذه تحریک مواد دماغی به جانب خیشوم کند و به سبب دفع آن عطسه حادث گردد.

مصلح: آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه رفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه به جهت وصول او به اعضاء گردد.

موسخ: آنچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او زیاد سازد مثل موم روغن.

مدمل: هر چه به سبب بیخ فیهف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده کرده و دهن زخم را به هم آورده مانند دم الأخوین.

ملحّم: آنچه به سبب تخفیف لطیفه و تعدیل مزاج خونی که وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته و مستحیل به گوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند.

مسیخ: به معنی بی مزه است و با تفه مرادف می باشد.

مابع: آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد.

مزوات: پراکنده.

مفرق: به فتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلهای هر چه سر او هموار نبوده و زواید داشته باشد مفرق گویند.

معقف: خمیده و کج شده.

مضغ: خاییدن چیزی.

موضوع: هر چه را خاییده باشند.

مسریت: آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است.

مسکر: هر چه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد.

مضمضه: هر مایعی که در دهن حرکت دهند.

مروخ: مالیدن چیزی بر اعضاء.

مسوح: آنچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند.

مبرود: آنچه به سوهان خورد کرده باشند.

منخول: آنچه پخته باشند.

متن: بدبو.

مصول: آنچه که در شستن او مبالغه کرده باشند.

محرّق: آنچه در سوختن به حدّ رمادیه نرسد.

حرف النون:

ناشف: آنکه جذب رطوبت سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده یا مرئی باشد مثل اسفنج و ناشف را قحل نیز نامند.

نجم: نبات بی ساق است.

نبطی: در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد خود رویی که کشته باشند.

محرّق: آنچه به قوه حرارت نافذ تفریق اجزاء عضو نموده و اخلاط او را به سبب حدت فاسد و واجب اللدفع ساخته و طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر.

محمّر: آنچه به سبب حرارت جذابه جذب خون به ظاهر جلد کند مثل ضماد آن چیز با خردل.

محرّق: هر چه به قوه نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده و احداث رمادیه نماید مثل فریون.

مفتّت: آنچه تفریق اجزاء خلط متبحر کند مثل زجاج محرّق.

معقّن: هر رطوبت عضو را فاسد سازد به نوعی که بدل مایتحلل او نتواند شد بدون احداث احراق و تأکل مانند زرنیخ.

مقوی: هر چه تعدیل مزاج و قوام اعضاء به حدی کند که قبول ریختن فضول ننموده و ممانعت تواند نمود، خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا به سبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ.

مرقّق: آنچه به خلاف منضج باشد در تغلیظ.

مفبّج: هر چه در همه جهت بخللاف منضج و هاضم باشد.

مفرّج: هر چه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شراب.

مشتهی: آنچه تحریک طبع به خواستن غذا کند.

مبتهی: آنچه سبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضاء تناسل گردیده محرک او شود و باعث نکون ماده منوی گردد مثل لبوب.

مدرّ: آنچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید.

مسهل: هر چه اخراج فضول اعضاء از طریق امعاء کند.

معرّق: آنچه به سبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او به ظاهر اخراج کند.

مقی: هر چه اخراج فضول از مری کند.

ملتن: اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و الامعاء است.

مسکّن: هر چه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد.

مطفی: آنچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید.

مخدر: آنچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است به نوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک می باشد.

مزلق: هر چه ترطیب و تلبین سطح عضو به حد لغزندگی کند تا آنچه در آن محتبس باشد به حرکت او حرکت نماید مثل آلیوی بخارا.

مجفّف: آنچه افناء رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس.

مسلد: آنچه به سبب کثافت و بیوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب اللدفع کند مثل سفیداب یا به سبب لزوجه باعث تسدید گردد مانند لعابها.

مغرّی: آنچه بالفعل یابس بوده و در او رطوبت لزجه بوده که سبب حبس سیلان مواد گردد مثل آهک شسته.

و چون مداوای چندی از سموم به یک نسق است و هر یک را به انفراد
دوائی منحصر نیست بنا بر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر
ماهیت آن بیان نموده و در تشخیص رابع که مخصوص آن است انشاء الله
تعالی مرقوم خواهد شد.

از متون کتب ظاهر می شود که اوّل کسی که تألیف در ادویه مفرده نموده
"دیسقوریوس یونانی" است و نزد بعضی لقمان عبارت از او است و
تألیف مذکور مسمی به "مقالات السنه فی الحشایش" است و ثانی
"فولس" که ادویه عین را جمع نموده و ثالث "اندروماخس اصغر" که
ادویه تریاق کبیر را جمع کرده و رابع "جالینوس" ملقب به رأس البقل که
منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال
نگشته و اوّل کسی که از یونانی به سریانی نقل نموده "دیدروس نصاری
بابلی" است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده سپس "اسحاق بن حنین
نیشابوری" از یونانی و سریانی نقل به عربی کرده با مزید افادات و تألیف
مزبور مسمی به "مقولات اسحق" گشته و حنین مزبور اغذیه را از ادویه
جدا کرده سپس به خاشعه در آن باب تألیفات کرده و اوّل کسی که از اهل
اسلام تألیف نموده "محمد بن احمد بن زکریا" است که کتاب "کامل
الادویه" و کتاب "شامل" را تحریر فرموده اند.

سپس "شیخ الرئیس" و "ابن اشعث" و "ابوحنیفه دینوری" و "شریف"
و "یحیی ابن جزله" صاحب "منهاج" و "جرجیس ابن یوحنا" و "صایغ"
و "امین الدوله" و "ابن تلمیذ" مؤلف "مغنی" و "ابن بیطار" مؤلف
"مالایسع" که مشهور به "جامع بغدادی" است.
سپس "شیخ داود مصری" تذکره را تألیف نموده و مؤلف اختیارات بدیعی
بعضی را به فارسی نقل کرده و بعد از آن "حکیم علی گیلانی" شارح
قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و
ثمانین است به نظر نمی رسد که به لغت فارسی کتابی مبسوط تألیف شده
باشد.

حرف الألف

الألف مع الألف

▲ آطریال

لغت بربری و به معنی رجل الطیر است به جهت مشابهت شاخه گیاه او
به چنگال مرغ و به ترکی غازیایقی نامند و مراد از او تخمی است بسیار
ریزه و تیره مایل به کهدی و طولانی و بغایت تلخ و بلح رافت و گیاه
شبع به شبت و گلش سفید و بوگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار
می رسد و آنچه سبز و تیره و شبیه به رازظله است قسمی از دوقو است و
تخم خلالدان گویند. در آخر سوم گرم و خشک و محلل ریح و جالی
آلات نفس و مدرّ فضلات و مفتّح ساه و منقّی گوده و ملثه و چون بل
زجاج سبوزانن و باعسل نپاشامند مفتّت حصه و یک درهم او را با عسل
جهت رفع ریح و ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفّف
قروح و زایل کننده آلتی جلد و نفوخ او در بینی و به دستور شرب او
مسقط جنین و مضرّ جگر ار و مصلحش سکنجبین و مضرّ گوده و

نفاخ: هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته
مستحیل به ریح شده خواه در معده و امعاء مثل میوه ها و خواه در عروق
مثل مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است.

نفوخ: آنچه از ادویه یابسه سائیده را بی مایع در بینی دمند.

نفوع و نفع: خیسانیده ای که نجوشانیده صاف نموده و استعمال کنند.

نشاره: آنچه به سوهان و دم اره ریزه شده باشد.

نطول: هرچه را جوشانیده و آب او را بر اعضاء ریزند و پاشویه قسمی از
او است.

نشوق: آنچه به بینی کشند.

حرف الواو

وغر: به غنی معجمه زمین سخت.

وهن: سستی.

وهی: به سکون ها قبل از یاء، درد استخوان که بدون تفرق اتصال باشد.

وثب: جستن از جایی.

وثی: گزنده.

وقود: برافروختن آتش.

حرف الهاء

هاضم: آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب
قبول هضم او شود مثل مصطکی.

هش: آنچه جرم اوست و ریزنده باشد و به اندک افشردن ریزه شود مثل
صبر خوب و غاریقون.

هتک: پاره شدن.

تشخیص ثالث: در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه
مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر
اسامی ادویه به لغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و
امثال آن.

مخفی نماند که هرچه مجرب دیگران است به لفظ گویند مجرب است یا
مجرب دانسته اند اداء می شود و آنچه حقیر تجربه نموده به لفظ مجرب
است مذکور می سازد و هر دوائی اولاً افعال کلیه او بیان می شود مثل آنکه
مفتّح است یا رادع است و امثال آن تا آثار او را منحصر به افعال مذکوره
که با فلان چیز فلان عمل می کند و در فلان مرض فلان اثر دارد ندانسته
با چیزهای موافق غیر مذکور و در امراض غیر مسطور توانند استعمال نمود
و تجارب دیگر نیز حاصل گودد و التّام نموده که خواص ثمر و بیخ و
صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده و متفرق
مذکور نسازد، مگر در بعضی که قابل ذکر به انفراد باشد و به دستور تا
جمع خواص برگ را مثلاً ذکر ننماید مرتکب بیان خاصیت جزو دیگر آن
چیز نشود به خلاف سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خ اصیتی از
بیخ چیزی مثلاً بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و باز مرتکب ذکر
سایر آثار بیخ او شده اند و علی هذا لقیاس.

تخفه حکیم مؤمن

حزین ابن اسحق در الف مع الراء ذکو کرده و آن پوست بیخ درخت زرشک است. در اول گوم و در دوم خشک و با قوه بارده و قابضه و مانع بطن اخلاط است و طبیخ او مقوی جگر لیده و مفتت و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهت درد جگر اگر بی تب باشد و لب آب سرد با وجود تب بغایت مفتح است و به دستور شراب و سرکه که در آن جوشیده بپزند ه مان خاصیت دا رد و طبیخ او در دفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و حقه به طبیخ او منقی چرک و قرحه امعاء است و مضمضه او به جهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکضال او مقوی باصره می باشد و در جمیع افع ال مگ مامیران چینی و قطور خیسپانیده او در گلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحت چ شرم و دفع بزلای رمد مزمن بغایت مفید می باشد و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند ح وض و قدر شربت از جرم او دو متقال و از طبیخش تا سری درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است.

آملیس

ببلغت بربری و مغربی نباتی است شجری و در بلاد مغرب به هم می رسد. طول او بقدر قامت و زیاده از آن و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش به قدر بار سرو و سبز و چون نپسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل به سرخی است و مستعمل او ریشهای بلویک او است، مرکب الثوری و برودت و یبوست در او غالب و بسیار قایض و آب خیسانده او که رنگ او بگردد جهت استسقاء و زردی رخسار مجرب دانسته اند و به دستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است.

آلبو

لغت عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دسبقرات مذکور است. در دوم سرد و خشک و مغسول او جهت قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و نرف الدم و سیلان رطوبات مفید است و با روغن گلسرخ جهت قروح مقعد و با سرکه جهت تحلیل ورم ها و استسقاء نافع است و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است.

آبئون: ببلغت یولنی اسم سماق است.

آمولن: یولنی و اسم نشاسته است که نشا نامند.

آخیس: یعنی طاهر به یونانی اسم فنجنکشت است.

آنیس: به یولنی انیسون است.

آرن: لوف الکبیر است

آرن صران: به یونانی لوف الصغیر است.

آغلیس: به یولنی دوسر است.

آنیس: به یونانی اشراس است.

مصلحش کنیا و ببلش در اطلیه برص کندش و قدر شربش از یک درهم نهمه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یک درهم او را با عاقرقرحای تر و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از نقویه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب او افتد و آب نوشند و عرق کنند و دو روز اول نهایت تا روز سوم موضع بصر آبله کرده بعد از دفع زرداب بالکلیه بر طرف شود و مجرب است و گفته اند که هرگاه از مفردات او روزی سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او به دستور مذکور در مدت مزبور اسرعمال نمایند یقینا رفع بصر می شود.

آلسن

لغت یولنی و بمعنی مبری الکلب است و به جهت رفع کبودن زهر سگ دیوانه توسط او و آن نباتی است ساقش به قدر زرعی و شبیه به ساق رازیانه و برگش شبیه به برگ فیاسرین و از آن درشت تر و خارناک و مابین سرخی و سرطی و تخم آن مایل به په لئ و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترم س کوچکتر است و در طعم به حلاوت و تردی و تلخی ناخواه و گلش سرخ مائل به تیرگی و از زیر برگها ر وید. در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی باغم و رطاح معده و گویده و مفاصل و ورکین و مجفف به اعتدال است و طبیخ او جهت جمود و ببودت مفرط و سعوط او جهت زکام و ضیق النفس و بلغم میجتمع در قصبه ریه نافع است و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد پادزهر آن و ضمادش جهت کلف و با عسل جهت جوششهای سرکه زرداب از او آید مفید و قدر شربش تا دو درهم است و مضر جگر و مصلحش کنیا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن ناخواه است و جالبیوس فیموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاهدارند و با سی و سه مثقال عسل به دفعات یا به دو دفعه یک روز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که لب شیر لقه بپاشند به قی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید، هر چن که از آب نیز ترسن.

و گوین چون گیاه او را به جمیع اجزا به پارچه سرخی بسته بر اعضا ی دردناک مواشی بپزند رفع الم می کند و صاحب جامع انطاکی مخصوص درد سر انسان می داند.

و گوین تعلق او بر در خان موجب حفظ صحت اهل خانه است و مؤلف جامع الادویه از محمد ابن اح مد نقل می کند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشه السلفله نامند. خوردن او بغایت مقوی باه است و نگاه داشتن آن به غایت موثر تعشق زنان است به حدی که اصلا مما نعت به حامل او نکند.

آرعیس

آمی: بایونانی نانخواه است.

◀ آنبوس

معرب آنانس یولنی است. درختی است شبیه بعد رخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه به برگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان نمی‌کند و تخم‌ش مانند تخم حنا است. قسم هندی بلخ طوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقیلام است. در اول سوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدرّ بهل و مفتت حصه و محلل ریاح و نفخ معده و مفتت سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهت بیاض رقیق و قده و بشور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و رم دلبس و حفظ صحت چشم و روئیدن مژگان مفید است و بقراره او جهت حبس خون زخم‌های تازه نافع است و محرق مغسول نشارة او لطیف تر و در افعال مذکوره اثب آن سریع‌ت و طلای مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است.

و گویند بالخاصی اطفای خون جاری می‌کند و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و به انفراد جهت تجفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوشش‌های پر آب و آله کردن اعضاء مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و مضرّ معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است.

آزار دارو: لغت فلوسی و آن سلق جلی است.

آله بخارا: اسم فارسی اجاص است.

آلهچه: اسم فارسی ادرک است.

آب دارو: موملیست و محم د بن زکریا دوی دیگو را به این اسم خوانده.

آش بیچ‌گلن: اسم فلوسی جند است.

آهن: اسم فلوسی حدید است.

آهن رلب اسم فارسی مغناطیس است.

آرد میده: به فلوسی سمید است.

آرد سربیس دار: اسم فارسی خشکار است.

آرد جو بریاکرده: اسم سریق الشعیر است.

آرد کلز: سریق الیق است.

آلوی سفید: اسم شاه لوج است.

آله‌بالو: اسم فلوسی قرصیا است.

آه و: اسم فارسی غزال است.

آمله: اسم فلوسی آملج است.

آرد جو: دقیق الشعیر است.

آب نیشکر: اسم فلوسی عسل القصب است.

آب لیوان: ماء الطر است.

آب چکیده: از کوزه و غیره ماء‌القطر است.

آب جو جوشانده: اسم فارسی ماء‌الشعیر است.

آب جو افشوده: اسم کشک الشعیر است.

آب نپیر: اسم فلسی ماء‌الجین است.

آب آهن طفته: اسم فارسی ماء‌الحدید است.

آب ماهی نم‌کسود: اسم فارسی ماء‌الرون است.

آب درخت کافور: اسم ماء‌الکافور است.

آبکامه: اسم فلوسی مری است.

آبک: اسم فارسی نوره است.

آبجی: اسم فارسی سفرجل است.

آفتاب پرست: اسم حرباء است.

آبک: به بله موحده بصاصلاح اهل کیمیا زیق است.

آکک: به نون مضموم، رصاص اسود است.

آکنه چیری: آنچه از مس و نقره و پنچ سازند.

آردوج: ببلغت ترکی اسم درخت ابهل است.

آغو: به نیکی اسم دلفی است.

آغوز: به ترکی اسم لیلیاست.

آغاج دلن: به ترکی اسم سودانیات است.

آلیوج: به فلوسی قند مکرر است.

آشطلزان: از اغذیه است و در مزوره مذکور است.

آش: اسم فلوسی اغذیه مطبوخه مایع است و بعضی از آن در مزورات و

سایر مواضع مذکور است.

آذرنوی: به فلوسی گل اشنان نامند.

آبجی: به اصطلاح اکسیریان زیقی است.

آورس: اسم فارسی ابهل است و آبرس نیز گویند.

آلک و آله: اسم فلوسی سئل الطیب است.

آه‌وزی: به هندی خردل است.

آک: ببلغت هندی اسم آش است.

آنقا به هندی اسم سویق است.

◀ اقبو

به فلوسی شوره گویند و آن از بخار مایه بر روی زمین شوره زار به هم

می‌رسد و بعد از تصفیه آن به آتش شریبه به نمک می‌شود و در آخر سوم

گرم و خشک و مفتت سده و متقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در

نهایت حلت و قوی تر از نمک و بوره در افعال و جهت علل سپرز و درد

کمر نافع و مجرب دانسته‌اند و مضرّ مری و گرده است و مصلحش کتیرا و

عسل و قهر شربتش تا نیم درهم است و بدلش ملح اندرانی و ربع دره

او تا دو درهم با شکر جهت حبس بول که به بیچ چیز دفع نشود مجرب

است و از خواص او سرد کردن آب است به عمل مخصوص که آب را در

ظرف روی توتیا کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود

است.

البه: به هندی اسم مال است.

ابن به فلوسی اسم اسفنج است.

◀ ابوخلسل

تصفیه حکیم مؤمن

جهت دفع به هم رسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گوده و مصلحتش اسارون و قدر شربتیش از یک درهم تا سه درهم و بپلش مروارید سوخته شسته است و بهیچین طریقی استعمال او بسیار ریزه بمقواض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ ساجیدن است.

▲ ابل

بمفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سروکوهی است و مراد از او بار اوست ششبه به نقی. تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریست و بنوگت از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و برگش شریبه به بیگ درخت گز. در سوم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوه محفیه و قابضه و لذآه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه است و مسحوق او با غسل جهت ربو و بواسی و مطبوخ او جهت استسقاء مفید است. چون ده درهم او را دانه بیرون کرده لبروغن گلی تازه بقدر آنکه او را فرو گیرد بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند، پس ساتیه و با ده درهم فایند مخلوط نموده هر صبح دو درهم او را با آب گرم باردالمزاج بنوشد جهت دردهای اسافل و بواسیر و رفع اقسام کرم امعاء بغایت لفع است و چون با غسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و به جهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بچوشانند روغن سیاه شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضمد او به دستور ضمد برگش جهت اورام حاره و سزهی جلد و چرک و آثاری که از فضول به هم رسد و سرخی که بچ از به شدن زخم در عضو بهاند مفید است و جهت قروح ساعیه و آکله و نمل و انفعال جراحات مفید و طلای او با سرکه جهت داءالتعلب مجرب است و با انجیر جهت جمود اعضاء و بلعسل جهت جراحات بن دندان و تعفن و آکل آن و لعوق یک اوقیه آن با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مگ در دو غسل تا یک هفته مداومت کند جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حمام و غسل است و بدلتش به وزن او جوزالسرو و مثل آن سلنجه و در تلطیف به وزنش دارچینی و قدر شربتیش تا سه درهم است.

▲ ابوقانس

ببلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابوقاوس و اوقاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است. نباتی است مانند درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه آن سفید و شبیه به گل بلبلاب و شاخه های او پواکنده است و بپخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت او است که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده بپزند و بیگ و شاخ و گل او را ساجده دست به آن می شویند و به این سبب غسل نامید و

به فارسی ه و چوبه نامند و اصناف می باشد:

قسم اول نباتی است شبیه ببارگ کاهو و باریکتر با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین است و ساقش مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بپخش بقدر انگشتی است و بسپار سرخ و قوتش تا چاره سال بلقی می ماند، در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری و مالجه و قلبض اسهال و مدر حیض و دایغ معده و مجفف می باشد و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نفرس و درد گوده و حصاع و یرقان و تبهای که نه مفید است و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیلل خنازی مفید است و با آرد جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع است و مصلح او مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتیش دو درهم است. چون بیخ او را در روغن بچوشانند و قهروطی ترتیب ده جهت سوختگی آتش مفید است و حمل آن و به دستور حمل بیخش با ماءالعسل مخرج جنین و در جمع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را بیگ بزرگت و خشن تر و ساقش دراز و خشن و پرشعبه و گلش مائل ببنفشی و ریزه و قلبض تر از قسم اول و ضمدش جهت حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طبع است.

و قسم سوم را بیگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر است و شاخه های او ریزه و گلش بغش و بپخش درازتر و سرخ و تند طعم تا همه است و جهت گزیدن افعی دو مقل از بیخ او لبرشرب بپختن اشیاء است و تعلیق او مانع گزیدن هوام می باشد.

و قسم چهارم، شبیه به ثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ است. در آخر دوم گرم و خشک و یک مثقال و نیم او با مثل او زوفا و قردمانا جهت حب القرق و سایر کرم امعاء بغایت نافع و ضمدش با پیه خوک جهت خنازیر و نفرس و اورام صلبه مفید است و عصاره او با غسل جهت قلاع و حمل مفید می باشد و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حوض و اخراج جنین مؤثر می باشد و ستوط او جهت ترقیق دماغ و رفع آلت و غلظت طبقات چشم و با سرکه شرباً و ضمداً جهت سپرز مفید و قطور روغنی که در او جوشانیده باشند جهت درد گوش و تول سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمه است و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم او بقدر یک مثقال به غایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است.

▲ ابیسم

بکسر اول و لث و فتح سین مهمله ابرسم است و گویند مراد از او فیله است که کوم ابیسم او را سوراخ نکرده و بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و آنچه در آب پخته نخ از او کشیده باشند از قسم ابیسم خام نیست بلکه حریر عبارت از او است. در اول گرم و خشک و با بقطیع و تشیف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و باه است و مسمن بدن و جهت خفقان و ضرعف معده و ریه مفید است و آب مطبوخ او با شکو جهت بفتح سده ها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق آن ضعیفتر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر

مجرّب می باشد و نطول عصاره او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر مؤثر است و اکتحال او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات سلیله رحم مفید است و طلای او جهت باد سرخ که تیغ زده خون آن موضع با آب او مخلوط گردد مجرب است و با حنا جهت خارش بدن به دستور آرموده می باشد و برگ خشک ساپینه او را جهت رفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلتش کاهوست و از دیستورنوس مرقول است که نوعی از حی العالم می باشد در قد و نیگ شبیه به خرفه و مزغب و غلیب آلوده و در نهایت گرمی و مفرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خلل زیر است.

انبار

گیاه ای است ساقش نازک و شکننده و در انقبای ساق بیگها هم پیچیده به جای گل و در بهار در بلا د بلوده و جاه ای سلیله و مکانی که نمناک و مواضعی که مدتی آب در آن ایسکله باشد می روید و در بغداد و موصل او را در شیر پخته می خورند با اندک تلخی و تندیست و در صورت شبیه است به هلیون. در دوم گرم و مشهوی و دی هضم و عصاره اش جهت اورام رخوه و ریحوه و مرکبه نافع و چون در آب و نمک بغیرانند تا تلخی و تندی او زایل شود به غایت محرک بله می باشد و مصلحش به جهت رفع ثقل او نعلنج و شونیز و سرکه و کرویا است.

اسبت: ببلغت مغربی گوشت بالنگ است و در اترج مذکور می شود.

انب عرس

حیوانی است بری و معروف و بفارسی راسو و موش خرم نامند شیبه به موش و سن و پاهای او درازتر از موش است و از او بزرگت و موی دمش افشان و در مصر به خانه ها بسیار الفت می گیرد و در آنجا عرسه نامند. در سوم گوم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظ و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء و طیدالمزاج و پاد زهر سهوم است، چون با شبت یا روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا آب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن به نمک اندوده و در سایه خشک کنند دو مقال او بلشراب جهت سموم هوم و رفع زهر طفسیقون و چون به جای نمک گشردن پر کرده خشک نموده باشن ج هت صرع و گزیدن هوم به ترئی ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نفرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سع و پیکان از بدن مفید است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشاء و اصلاح او در روغن کنجد و زیتون بیخ است.

مؤلف بخره اولوالالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی او را غالط حمل نموده و ظاهر آغاسول رومی غیر اشنان بلشراب چه اشنان را برگ نمی باشد و عطریّت ندارد و مسمی به غاسول فارسی است و در اکثر صفت مشابه هم نیستند. در اول سوم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتّح است و سه قیر اط از رطوبت خالص و به دستور دوازده قیراط از مخلوط مجفّف مذکور با ماءالعسل مسهل مرار و بلغم و زردا ب است و گویند جهت استسقای حاره مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ و یک مقال از عصاره اش با ماءالعسل همین عمل می کند و مضر احشاء و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست.

انوقیطس

نلبهی است شبیه بباوقانس و بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمینی و بیخ سربتو. در سوم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقاء لفع و مصلحش عسل است در ضرر معده و قدر شربتش تا یک مثقال است.

ایلی

نباتی است بیخش شبیه به شلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شلخه های سبیل و تخمش شبیه به تخم زردک می باشد و در کنار دریا روید و مؤلف اختارات گویند برگ آنچه در زمین خشک رسته بلشراب قاتل است. در دوم گرم و خشک و مدرّ بول و جهت سپرز آرموده و قدر شربتش تا دو درهم است.

ایکلکتب: دام عنکبوت است و در حرف عین انشاءالله مذکور می شود.

ایون

لغت یونانی است و به معنی دائم الحالت است و به عربی حی العالم و به فارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین سبز است. کبیر او را منبت بیشتر کوه ها است سراقش به قدر زرعی زیاده و به سبتوی انگشت مهین و با رطوبتی که به دست چسبد و برگش شبیه به زلف و بلویک و با رطوبت و گلش مابین سفیدی و زردی و سبتانی او بهتر از کوهی است و صغیر او را منبت سنگلاخ و محوطه ها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخه های او ریزه و از یک جا بیرون آمده است و پر نیگ و ریزه و پ آب و بقدر شبیری و گلش کوچک و زرد مایل به سرخی می باشد و تخمش مثل خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است. در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوه قابضه و رادع و مفتّح سلّه جگو و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعاء و معده و مسکن حدّث خون و مقوی معده حار و مانع نرف الام است و جهت سحج و اسهال یک اوقه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمه های کهنه و سوختگی آتش و نمله و او رام حاره چ شمش و نفوس

تصفیه حکیم مؤمن

ریختن صوفیا بمعده و امعاء می‌بلشد و جهت خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشاء و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی مفید است و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شلخندار نافع و طلای او جهت کلف و قوبا و جهت قلع رنگ سیاه‌ی و مرکب از جامه مؤثر است و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی ماند و غرغره به مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلویی که در حلق مانده باشد مفید است و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب‌التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو می‌باشد و چون جواهر و مروارید را در آن بخیسایند مضمحل سازد و رب او در افعال قویتر از رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفیظ و قطع قی و دفع سموم مجرب است و اکتحال او جهت بیاض و طلای او جهت قوبا نافع است و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر و دی هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده بدم‌اغ و هورث قولنج می‌بلشد و مص‌لحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشاء و مفرح و مشه‌ی و با قوه تریاقیه و معطش و محلل نفخ و مفت‌ح معده خصوصاً چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی صفی‌وای و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع است و همچنین ضماد او همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت بوض بسیار مفید است و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کوم زدن آن و چون پوست یک عدد او را بلبلقام در شراب اندازند در ساعت بوش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بفش است و قور شربت از خشک او پنج درهم و از مربا هفت مثقال می‌بلشد و تخمش در افعال مانند پوست او و بل‌قوه مسه‌له و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قویتر از ترکی کبیر می‌باشد و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و به دستور ضراد او و آشامیدن یک درهم از مغز مقشر او بغایت مدرّ حیض و کشنده جنین و مخرج آن است و طلای او جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهت تقویت لثه و روغن نضم او جهت بواسیر طلاء و شربل‌بغایت مؤثر است و مفت‌ح سده گوش و سر‌یع الریوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف می‌باشند و چون کسی با آن تدهین کند گویند عقرب با او نزدیکی نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دب‌علات نافع است و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشاء و مفت‌ح سدد می‌باشد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیف تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح است و جهت رفع ضرره‌وای و لبطی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف جامع‌الطایکی مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته بتحل شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض اعضا ریسیس و جهت زحیر مجرب می‌داند چون بلشربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا دو رطل روغن کنجد انداخته و به سه رسه

و گویح چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و مو بر نش و راست شود.

المیزر: آنچه در طعام‌ها کنند، اعم از آنکه بقول بلشد یا ادوی یابسه.

ام‌کماج‌ی: به نوتکی اسم خبازست.

ابتل: به هندی فرنجمشک است.

ایرک: به هندی طلق است.

ایزار: مؤلف تذکره گوید ببلغت شام گیاه سورنجان است.

ابوفروه: اسم شاه باوط است.

اب‌آوی: کلپ بری است و به فارسی شغال نامند.

ایقرون: به لغت رومی نغر است.

ایقارالقط: به لغت مغربی ابرون صغیر است.

ایقلاج‌سرد: کوبیت است.

ایقارواح: زیقی است.

المیوا: ببلغت عربی ابرون است.

ایقین: براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است.

ایویون: به لغت یونانی اسم اشنه است.

ایقشون: بیونانی راتینج است.

المیون: بیولنی وج است.

انکون: نشل است.

اب: سزبل الطویب است.

ایقلمون: ح‌جرالیشف است.

المیخ: طین مصریست.

ایقین: شفیقین بحریست.

ایقماره: صعتر است.

ایقینون: به رومی اسم ایرسا است.

ایرقلیا: به رومی اسم اسفاناخ است.

ایقغلسن: به رومی گل‌خ‌یریست.

ایقینی: به رومی اسم لوف الصغیر است.

ایقماون: به یونانی اسم قفرالیه‌ود است.

ایقینج: برنج کلبلی است.

ایقاهیمه: از جملع اغذیه است و آن آشی است که با آب غوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است.

استوج

بفارسی بال‌رگ و ترنج نامند. بیست او در دوم گرم و خشک و نضم ش در اول سوم گرم و در آخر دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گوم و محفّف و محلل و ملطفان و بوشی او مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و مقطع هره‌الصفیاء و باقوة تریاقیه و ملطف و مشه‌ی و صاف‌کننده روح و خون از صفوا و مانع

▲ اشل

به لغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است. بقدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و بلزغ ب اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل به زردی و در جوف او دانه‌های ریزه و به هم چسبیده و گویند آب آن سرنخ است، و عذبه و ثمره الاثک لمرج و مؤلف اخبتارات بیعی و جامع انطاکی و مغنی و جامع الأدویه و مناج و کامل الأدوی و صیدن و قانون اقسام سروکوهی و درخت گز را مشتبه ذکی کرده‌اند و از جامع ابن بطار و جامع بغ دادی ظاهر می‌شود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی است و طرفا و اثل اقسام گز است و جوزالابهل غیر بقر العرعر و عذبه غیر ثمره الطرفلاست و الاثک در اول سرد و در دوم خشک و بلقهضرت و اندک ملوحت و مرارت و جالی است و مفتح و مطبخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سده و ورم سپوز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طیبخ او با آب و عقص و بهسرت انار قائم مقام حب زبیب است در ازاله قیوح خبیثه و آشک و آکلع و نم‌له و مضمضه او جهت درد دندان و ضم ادرج جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانه های آبله و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از او تراود و خاکستر و آب طیبخ او جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستری او مجرب است و قهر شربت از طیبخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جو زالسرو و مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبیریت را با آب اثل ده وزن آن تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صیغ الاوئل رابع ا و ثمرش در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در دوم گوم می‌دانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سرکلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگو و سپرز و اعصاب است و آشامیدن او جهت نفث‌الام و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صغراوی و رطوبی و بوداده او با گل خوردنی و به دستور دو دره و نه و او با یک درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه به همین مقدار بنوشند، جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سرکلان خون بسول مفید است. طیبخ یک اوقیه او و خیسان‌ده‌اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یقن و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفن نافع است و چون نقی ع او سه روز طی هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و لان مینه بطول نمایند باعث فرجهی بقی و خوبی رنگ رخسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده او می‌شود و چون با صندل و افستین جوشانده، آب او را با شکر به قوام آورند جهت تقویت اعضا غذا و اعصاب و سده سپرز بیعدیل و به جهت مغص لفع است و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانده جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حلت بصر مفید و ذرور او جهت دفع خون جراحات و بردن گوشت زیاد و غسل او جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل و حمول او جهت رطوبت رحم و فرج و مضمضه به طیبخ او و به دستور خا بیدن آن جهت تقویت لثه و لکل دندان و ضماد

شبانه روز بیرون آورده پوست ملزه ریخف‌باشند تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشک و محلل است و بدهین او جهت امراض با رده و عصبانی و درد مفصل و رفع لرزیدن تب رعب و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بر بدن جهت استرخاء و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مئانه و جهت رویا نیدن مو و سعوط او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان لفع است.

اشکل: به هندی انجره است.

اشکبک: به هندی درونج است.

اشمیر: یلندی و اسم بابونج است.

الثن: عربی و اسم حمار شترده است.

اشی: به هندی اسم امعاء است.

ابطلون: شرابی است که از آب انگور و عسل و ادوی حاره بتقیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است.

الثویون: به یلانی اسم اشترتغاز است.

الثقون: به یونانی اسم اشق است.

اشون: به یلانی اسم بنفسج است.

المقیطیون: به لغت رومی مو است.

▲ اشل

به فارسی سرمه نامند. سنگی است سیاه و با رصا صیت و اه ل اکسیر را اعتقاد آن است که چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوب می‌شود. بهترین او اصفهانی است که از نواحی قه‌پایه خیزد و در دوم سرد و در سوم خشک و گویند در چهارم خشک است و به مراتب درجات در او اختلاف نموده‌اند، قابض و مجفف قوی و با قوه سمی و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک و گوشت زیاد و جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قیوح و انزال آن و التیام سایر قروح اعضا مفید است و با اندک مشک مقوی باصره پیران است و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پشانی و نصف سر جهت قطع رفاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغن‌ها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل مفید است و ذرور او جهت جراحات تازه و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شرلع و رگشک بسوزد، لطیف تر و مغسول او لطف است و با مروارید و سرگین حردون و شکو جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب است و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب به دستور مجرب است و مضر شش و مفصل و خوردن او قاتل است و بدلش آبار و مصلحش شکر و کتیرا می‌باشد.

اثران: به لغت اهل بادیه اسم انبرباریس است.

تخفه حکیم مؤمن

در آتش نوزد و چون دو درهم بیخ او را نیمکوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بیوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است.

اجر

لغت یونانی و در عربی بلالف ممدوده و هم به فتح الف مستعمل است و در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و لباب کرفس آشامیدن مفتت حصاه و ضمد او با آب غوره جهت رفع شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت رفع حزاز و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجرگ رم جهت زحیر رطوبی بارده و ریخی مجرب است خصوصاً وقتی که روغن گل بر آن ریخته باشند و چون اجر آب نفیده را بسیار تافته در آب یا در شراب افزاند که آب را به جوش آورده و سر را به بخار آن بدارند معرق قوی در ضللی مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و درد سر کهنه ببعیدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم و روغن او که آجر را بقدر یک مثقال ریزه کرده در آنش سرخ نموده به روغن زیتون انداخته، بعد از آن کوبی ده لب قوع مگوس تقطیر نموده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل می‌لشد و آشامیدن او را جهت تغتیت سنگ مثانه مجرب دانسته و مدرّ بول و جهت سایر علل مثانه نافع و کشره کرم معده و امعاء و جهت مغص بارد و رطاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فلج و لقوه و رعشه و عرق‌النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد مفید می‌باشد و بل شربت زوفا جهت ضیق‌النفس و رفع فضلات ریه مفید است و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده ببعیدیل و حملول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط کودن دان بواسیر و رفع کرمه‌ای مقعد و فرزجه او جهت گشودن خون حوض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم آن مفید و طلای او جهت زخم آتشک ببعیدیل می‌لشد و قطور او جهت سلیمه و شقوق او جهت امراض بارده بینی و دماغ و ضمد او با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفتت و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضرّ معده و مصلحش سرکه و مضرّ کرده و مصلح آن کتیرا می‌باشد.

اجر مود: به لغت هندی اسم کرفس است.

اجر واین: به هندی اسم ناتخواه است.

اجری: به هندی گوش است.

اجاص

به فلوسی آلونبارا نامند اگر چه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوی نیش جنگلی و شاهلوج و آلوی سرخ است و مراد از او آلوی سیاه بزرگ است. در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفیوای و نشنگی و جهت تبهای حازه و صداع حار و خارش بدن نافع می‌لشد و طیبخ نیم رطل او در دو رطل آب که ب نصف رسن بلقوری شکر مسهل خوبی و بی اذیت است و موافق سینه

مطبخ او در سرکه و آب جهت ورم سپرز لفع است. مضرّ سرد و مصلحش دوقو است و قدر شربت از ساخنه او دو درهم تا چهار درهم و بدلش به وزنش عصف با پیع اللر است.

انثق

ب عربی اسم پنج انگشت است و به یونانی اغیس نامند، ب معنی طاهر و پاک، نبات او مابین شجر و گله و در موضع صلب قریب به آبها می‌روید. شاخه‌ای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه‌تو و کم رنگ تر و بر سر هر شاخه‌ی پنج عدد شبیه به پنج انگشت چون به دست بمالند بوی او در عطریت شبیه به سبلسه و گلش سفید مایل به سرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بجزری سرطع است و شاخ او را لغی نیست و مداومت بضم او قاطع نسل و کاسر باه است، در دوم گرم و خشک و گویند در سوم خشک است و بعضی در دوم سرد و در اول خشک می‌دانند و با قوه قابضه و محلل و ملطف و مفتت و مدرّ حیض و تخمش لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و ش کلانده بلدها و زطخ کنده شیر است و جهت گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جلفون مفتت است و با شراب جهت گشودن حیض بغایت مفید است و ضماد او جهت تحلل ورم صلب و اعیا و ورم سپرز و جراحات و التوائ عصب و درد بلو درد سر رطوبی و ورمی مثل قرانطس و لیترغس نافع است و به دستور نطول مطبوخ او در سرکه بل روغن زیتون و طلای او با آب جهت درد و شقاق مقعد مفید است و حملول و بجزر ثمر و برگ او با مثل آن پونده صحرائی جهت ادرار حیض مفید است. طیبخ او جهت ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ رز جهت صلابت اثنین مفید است و فرش کردن برگ او جهت کسر قوه باه و گریزاندن هوام مؤثر است و بخور او نیز باعث گویختن هوام می‌شود و مضرّ کرده و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال می‌لشد.

و گویند بدلش دو وزن او شاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجرب است و گویند نکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع احلام و قاطع نعوظ است.

الاناسریا

ب یونانی اسم معجونی است به معنی منقذ الامراض و گویند اسم جگر گرگ است و چون معجون مزه را یک جزو جگر گرگ است به این اسم موسوم شده.

اج

به لغت هندی اسم درختی است برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه آن چون ریسمان های سرخ گره زده آویخند و بارش شبیه به هلیله و چوبش

میخ و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربش یک مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرآ شدن و لذاده اطعمه می‌شود.

احداق المرضی

بهار است و نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد.

احداق القدر: عرب اسود است.

احلب دیا: به سرطنی اسع شرم است.

احیدیا واحادیا: به یونانی افعی است.

اخشاء القبور

بہ خاء معجمه سرگین گا و است، در آخر اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوخته او جهت استسقاء و رفع سموم بسیار نافع و آزموده است و ضماد تازه که سرد نشده باشن جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و نتو رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و وٹھ مفید است و با آرد جو جهت جوش شها و با سرکه جهت ورم حار و بلعسل جهت اورام لبیده و لبوره و گوگود و امثال آن جهت استسقاء و با زعفران جهت گشودن خراج مفید است و با باقلی جهت ورم پستان مفید است و با آب اسقیل جهت قوب ا و سعفه و داءالثلعب مجرب و با سرکه جهت خلزیر و اورام صلبه و ثولول و گویدن زنبور و ورم و درد زانو مفید است و ت کوار ضماد پخقاو در روغن زیتون و گذاشتن پنبین تا خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن مفید است و به زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده مفید است و هرگاه مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج ورمی و ریجی سریع‌الآثر است و بر مقعد جهت درد و ورم آن و طلای سوخف آن لبسرکه پپیشانی جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی به دستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانن بشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است.

اخروس: بیونانی اماریطون است.

اخواس: به یونانی کمتری بریست.

اخیلوس: بیونانی نانخواه است.

اخله: به لغت مصری بستیباج است.

اخسینه: خردل بریست.

اخریط: کواث بری است.

اخریطوس: کرن بری است.

اخیروس

مثل سایر نیشیه مضر به سعال نیست و نفوق او مرطب معده و جهت قی و غظن حاره مفید است و غرغره به طبع بپگ و بیخ او جهت ورم لہا و رفع نزلات دماغی و ورم لوزتین و نفویت بن دندان مفید است و آشامیدن او جهت رفع کوم معده و ضماد بپگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعاء مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلغند است و در م نبودنی مصطکی و کزدر و عسل و قدر شربش بلنع رطل می‌لشرد و بدلش تمر هندی و آلهی صحرائی و جنگلی. مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرم تر از صمغ عربی و میوست آن کمتر از آن و مفتت حاصل می‌باشد و جهت سرفه نافع و اکضال او جهت حلت بصر مفید است و ضماد او با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن نثرگی و در تہای حارہ و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب اوست.

اجوان: به نندی اسم بیخ است.

اجلاجرن: به هندی صندل انجس است.

اجولا: به نندی فودنج بریست.

اجلی کروی کفری کاشیر: به هندی عصاره قنطاریج است.

اجاص انیض: ادرک است.

احیون

به حاء همله لغت یونانی و به معنی رأس الأفعی است و آن ثم ر گیاهی است شبیه به سر افعی و بی ساق و نفلت او خشن و لویک و برگش از برگ انجلسراء و کلهو ریزه تر و با رطوبتی که به دست چسبد و خار دار و مزغب و شاخه های او بسیار و مایل به سفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ می‌روید و برگش لویک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شربه به سر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل به سیاه ی و باریکی و دراز می‌باشد در دوم گرم و در اول تر و مفتت حاصل و مدر بهل و حیض و شیر و عرق می‌باشد و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصاً افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بلشامند گویند جهت درد کمر مجرب است. مورث خارش و جوشش و مصلحش شور و قدر شربش تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج است.

احریضن

بفارسی گل کافش و بمرنگ زعفران و به لغت دیلمی کاجیره نامند و بریلنی او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سوم گرم و قوتش تا سه سال باقی می‌ماند، منضح و با قوه قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گدا زنده خون منجمد مطلقاً می‌باشد ضماد او با عسل جهت قوبا و بلع است بر مئانه جهت احتلبس بهل مجرب است و طلای او با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و لبسرکه جهت خارش بدن و اورام حارہ و باد سرخ و ورم جگر مفید است و مضر سپر ز و مصلح و

تصفیه حکیم مؤمن

وسط سوم گرم و خشک و جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدرّ بهل و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاء و محلل و جاذب فضول دماغی و بلقوه تریاقیه و جهت گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل به قوه مسهله و جهت احتباس حیض و ضهاد او با سرکه جهت عرق النساء و داء الثعلب و ورم سپرز مفید است و حمول او جهت بواسیری و ترقی رحم و اعانت بر حمل مفید است و ذرور او جهت جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده مصفات و بغایت معطس و طلا ی خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضرّ احشاء و مصلحش رب مورد و کتیرا می- باشد و قدر شربتش تا یک مثقال است و سه مثقال او کشنده و بدلش در دفع سم بموزنش دانه ترنج و زراوند طویل و فودنج است.

اذرقی

غنی اذراقی است و در ترجمه باهر و مستیج وک مذکور است که آن شبیه به زبدالبحر است. در نهایت حلاّت و بغایت محلل و مسکن دردهای بلوده مزمنه است و خوردن او بقدر دانگی کشنده و در اطلی مریع عمل است و ظاهراً قسم دوم زبدالبحر باشد.

اذخر

به فارسی کاه مکه و گوبه دشتی نامند. نباتی است شبیه به کولان که نوعی از اسل است، بیخش غلیظ و بسیار شاخ و بار یک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قه کوچکتتر و مائل به سرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفیع و بلعطریت و تند طعم و گزنده است و دیسکوریدو س فرموده که قسمی از او را نفوی می بلشد سیاه رنگ. در دوم گرم و خشک می باشد و محلل و مفتح و مدرّ بهل و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت ح صلاه و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقوم سموم هوام می بلشد و جهت ورم ج گو و سده آن و ورم فم معده و رفع نفث اللم و بادها و ج هت استواء و علل گرده و ریه و شدخ عضل مفید است و با مصطکی جهت ترقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهت سپرز مؤثر است و یک مثقال او را با فلفل بالسویه جهت دفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خ وف لافع است و ضماد او جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضاء و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات مفید است و مداومت آشامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه او لطیفتر و در افعال ضعیفتو است و مضرّ گووده به سبب شدت ادرار و مضرّ محرور می باشد و مصلح و مصلحش گلاب و صندل است و قهر شربتش از نیم مثقال لتوک مقال است و بدلش راسن و قهسط و بدل فق اح او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه به اوست و روغن او که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را سپشاند گذاشته باشند

نلبی است غنی گندم صحرائی منبت او کنار آبها شبیه به گیاه ازن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفیع و بغوش در ادوی چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلله و قابضه است.

اخیروس: اخیروس است.

ادرک

عربی است به فارسی آلوچه سلطانی نامند. در اوّل سرد و رسیده او در دوم تر و مسکن جدّه صفرا و ملین طبع و رب او قابض است و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مصلح به عصر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده است و مصلحش گلقد و آب آلوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب دق نافع است.

ادارا: به لغت بهیری اشخیص است که اسر الارض عبارت از او باشد.

ادفوس: به یونانی عرعر است.

ادرافس: آذریون است.

ادوی حازه: عبارت از الطینی است.

ادوی خوشه: علیت از افلویه است.

آذگون: به فارسی اسم آذریون است.

اذراقی

به ذال معجمه لغت سریانی و به فارسی کچوله و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند. بیخی است مدور و پهن و بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب است و بعد از آنکه در آب خیسولانده پوسیت او را گرفته باشند به سوهان ریزه تولید کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سربوتر و خال سفید بر روی برگ نمودار است و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش مبدل مزاج سینه سرد است به مزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهت فالج و درد کمر و امراض بارده و عصبانی مجرب است.

ضماد او جهت کلف و قوبا و عرق البنه و مفاصل و امراض بارده مفید است و مشوش ذهن و مسکر است و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قهر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک مثقال او کشنده است و در کتب هند خواص او بسیار ذکر کرده اند و چون بهصحت نپیوسته بود ذکوتموده اند و حقیر معجونی از او ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخاء و دردهای بارد مجرب و بیعدیل می باشد.

آذریو

به یونانی بیخی است سیاه رنگ شبیه به شلغم و پ روی او چیزهای مثل گوه رسته و گیاه او خاردار و بقدر شیرینی و بسیار شاخ و بهکش شیبی به کربن و ثمرش شبیه به غلاف نخود است و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل به زردی و منبت او کشت زارها است و به سریانی عرطینا نامند و به فلوسی چوه صباغان گویند و او غیر چوه گلوران است و قسمی از ضرورمریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است و در

آنچه در کنار آنها و بیشه ها و سایه ها روید، بسلتنی لماند و برگ او مایل به تدویر و شبنم به گوش موش است و گیاه او بی ساق و بی گل و بر روی زمین پهن می شود و شاخه های او سه پهلوست و چون به دست بمالند بوی خیار از او ظاهر می شود و این نوع را مزاج در سوم سرد و تر و بلقوه قلعیه و با اندک قوه محله می باشد و ضمادش بلآرد جو جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و حمزه و جمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار او و سعوط آن جهت صداع حار نافع است و مسکن التهاب و غیثان و مسقط کرم معده و بری او سه قسم است: قسمی را شاخه های بسیار باریک از یک اصل می رویت و شاخه های اسفل سرخ است و میخوف و برگها بلویکت و درازتر از نوع بستانی و مایل به سیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها تنج و زوج زوج بر شاخه ها رسته و هر ساقی مشعل سه ساقه های ریزه می بلشد و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و پنجهش بقدر انگشتی و پر شعب است و فرق میان این دو قسم و اسقولوقندریون آن است که این را بگ نوم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون بنخ لاف اوست. در حرارت و پروت معتدل و در دوم خشک است و جهت صنع و لقوه و اوجاع بارده و صداع لافغ و مقوی معده و مفتح و محلل و مدر بول می باشد و ضماد او جهت گزیدن افغی و سعوط او جهت لقوه و طلای بیخ او جهت نواصیر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تقیه رطوبات دماغ نافع و مضر ملته و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او بر ضم خرفه است و قسم دیگر منابت او ریگزارها است و شاخه های او بر روی زمین پهن می شود و برگش مایل به تدویر و بی گل و بسیار شبیه به نوع بستانی و از آن ریزه تر و بلحرافت است.

و گویند بی گل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی و چسبیدن او به شاخه ها چندان مرئی نمی شود و در سوم گوم و خشک است و از جهت سموم و اورام بلوده و رفع آلتی و جلب سیکلن و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او بر کمر و قصب و مرق بلعث تحریک عظیم باه می شود حتی پیران و مایوسان را به حال می آورد و مطهخ خشک او را چون ضماد کف در این اثر ضعیف تر است و قسم سوم را برگ مایل به تدویر و خارناک و مزغب و شلخش شیردار و مغروش بر روی زمین می باشد. در آخر سوم گرم و خشک و با قوه سمی است و زبونتوقن اقسام و مقوی قوی و مسهل و زیاده او کشنده است و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیر او مفرح جلد می بلشد و مؤلف مالا بیخ گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نعنای بنوشند و از عقب ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع می کند و دیگو متکون نفی - شود و مؤلف تذکره این خاصیت را به جهت نوع بستانی او ذکر کرده است.

و این شمشید در معنی می فیم آنکه اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر می شود چه مرزنجوش مضف به صفات دیگر و از جمله رطوبت و با عطری و برگش شبیه به گوش موش و مایل به تدویر نیست و گل او سفید مایل به سرخی است و

و دو ماه تابستان در آفتاب پرورد ه و سه چهار مرتبه صاف نموده و شکوفه را تازه کرده باشند در سوم گرم و خشک و بلقوه قابضه می بلشد و آشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی مفید است و طلای او جهت دردهای بارد و بیض و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی مؤثر است و دلوک او جهت درد دندان و ورم لاف و جوشیدن دهان نافع است.

اذرافیون

باعتقاد جالینوس نوع چهارم زید البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند و شبیه به زهره آسیوس. در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهت عرق النساء و ورم پستان و جرب و کلف و بثور مفید است و احتیال او جهت رفع ناخن و بیاض قوی چشم دواب سبطلد مؤثر است.

اذریون

به فارسی گل آفتاب پوست نامند. نباتی است مابین شجره و گله بقدر زرعی برگش بی زواید و نرم بقدر برگ جرجی و با اندک زغبی و ت گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشنده است و در وسط او برگهای ریزه سبزه مایل به سرخی و بیغایت خوش منظر است و هم تنج رو به آفتاب دارد و به حرکت او دور می کند و بری او قویتر از بستانی است و تشویش اقوال مؤلف اختیارت بر ارباب بصر پوشیده نخواهد بود و در دوم گرم و خشک است و محلل و جالی و با قوه ترلقی و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و مفتح قوی و مفتت حصاه و جهت جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و بواسیر و گزیدن هو ام و گریزانیدن او و تنقوع دماغ و احشاء و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقاء و یقان و ام صطلن و امراض بارده مفید است و چهاردهم از آب برگ او بلآب گوم مقوی قوی و یک درهم او مقوی دل بارد المزاج و مورت غضب در محرورال مزاج و دو درهم از بگ کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النساء و خنازی و پکمر جهت نعوظ و حمل بیخ او مسقط جنین و معین آبستری عاقب است و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فایند و عسل و مضر محروری و مصلحش سکنجبین است و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او یک مثقال و بدلش مثل و نصف او سلخه و ربع او زعفران و از خواص اوست که مگس به گل او نمی نشیند و از دود او موش چلباسه می گریزد و چون حامله قدری از او را در دست چپ گرفته دست راست بر روی او بگذارد به طفل ضرر عظیم می رسد و اگر مدتها به دستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل می شود.

اذان الفلو

تخمه حکیم مؤمن

مجفّف با قبض و محلّک می باشد و ذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و به دستور ضماد تازه او و طلای مدقوق او جهت درد مفاصل که بلحکّه بلشع بیعدیل می باشد و چون دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر نیشوریه جهت ترقیة چرک شش نافع است.

ارمرین

به یلانی اسم نباتی است که بری و بستانی می باشد و بری او غیر مستعمل و بستانی آن را بهگش شبیه به برگ ابهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف نفوش شریع به غلاف لوبیا و مایل به طرف اسفل و بیخش سطرع و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و گویند ارمنین درخت قلقلان است. در سوم گوم و محلّک و جذاب و یک درهم او با شراب بغایت محرک بله می باشد و ضماد مطبوخ او محلّک اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین و قطور او با عسل جهت قرحة چشم لافع است.

اردقیاقی

به لغت یونانی نباتی است شبیه به کبر و بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت حرارت و اج تناب از او اولی است مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید: قله الحمرا است و سند آن ظاهر نهریت و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف می باشد.

اراک

درخت مسواک است شجر او قریب به درخت انار و برگش عریض و خزان نمی کند و خاردار و گلش مایل به سرخی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه می شود و با اندک حلاوت است. در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلّک و مقطع و مفتّح سده می باشد و جهت رفع رطوبات لوجه و ریاح غلیظه اسفله می شود و ضماد مطبخ او در روغن زیتون جهت تح لیل ورم رحم و بو اسیر و سعه و طبیخ او جهت عسرالبول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و دفع اسهال بیغایت نافع و ضماد برگ او محلّک و مانع نزلات و ماشرها و نملة و مسواک کردن به چوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکلوا و مورث جوشش لاه و سحج می باشد و مصلحش کثیرا و قدر شربت از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است.

ارتکلن

بعلت فارسی سرگ ریزه های سبک است، زرد رنگ و کوچک است و محرق او لطیف و طلای او با آب گشنیز و مانند او ج هت اورام حاره و با محلّلات جهت بردن گوشت زلده و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت ریزانیدن حصاه نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است.

تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف می بلشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد. اذان الأرنب: به لغت بهیری لصیقی است. اذان الغز: عصى الراعی است. اذان الثور: لسان الثور است. اذرطیس: به لغت عبرانی تلفسی است. اذان العبد: ببلغت بربری مزار الواعی است. اذان الفیل: لوف الکبیر است. اذان الجدی: نوع نپوگ لسان الحمل است. اذان الشاه و اذان الغزال: لصیقی است و گویند لسلن الحمل است و بلسکی را اذان الغزال نامند. اذان الدب: قلوبس است. اذان التیس: نوعی از ابرون است. اذنان الخیل: لجه التیس است.

ارمال و ارمالک

به سریانی ارمالی نامند. دوای خشبی است شبیه به قوفه با عطریت ملیت او هند و یمن می باشد و نبات او بقدر زرعی و بیوگش نیوه رنگ و گلش کهد و نی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل به زردی می باشد و در آخر دوم گرم و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچیئی است و مقوی دل و احشاء معین هضم و جمیع قوته و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و آله و مدر فضلات است و ضماد او جهت نفور و اورام و اذمال قروح و مانع تعفن اعضاء می باشد و بویهن او جهت تقویت دماغ و مضمضه او جهت اسهال کلم لثه و امراض دندان و طلای او جهت اصلاح ناخن و آشامیدن او جهت قطع بخارات کربیه و بوی دهان و رفع رمد بارد لفع و مصدع محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلخه و در بوی دهان کبابه.

ارقیطون

معرب از ارقیثون یونانی و آن نباتی است مزغب ساقش مربع و سست قریب به زرعی و برگش مائل به استداره و اکلیل او مایل به سرخی و تخمش بقدر زیه و از آن کوچکتور و سله و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین است و در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفّف و در امراض دهان و دندان و درد سینه و نفث مده و تسکین درد مفاصل بیعدلی و نهم رطل از طبیخ او جهت عسرالبول و عرق السراه و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحة سر انگشتان که از برودت باشد نافع است و مضر کلیه و مصلح او ر و غنها و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش بیخ است. و مؤلف المایع گوید: صنف دیگر از او می بلشد و بهگش شبیه برگ کدو و از آن بزرگتر و صلب مایل به سیاهی و مزغب و بیخش نپوگ و سفید و

◀ ارز

بیخی است شبیه به پیاز شکافته و از سیستان آرند و مؤلف تذکره گوید که بیخ سوسن سفید است که به فارسی آن را سوسن آزاد نامند و زنیق علیل از اوست . به غایت گرم و جذاب است و طلای او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدّ حیض بوده و قدر شربش تا یک درهم است و مؤلف مالا یسع گوید که آن بیخ سوسن احمر برکت که دلیوث نامند.

◀ ار جوان

معرب ار جوان فارسی . گرم مائل به اعتدال و مخرج اخلاط لزج و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او موی و منقی آلات تنفس و معده و سوخته او حاسی نرف الهام و خضاب نیکوست و زنان از او خطاط می سازند و ریخه بیخ آن را چون بقدر دو درهم بجوشانند موی قوی است و مصلحتش برگ عناب و نعام و بلبش صندل سرخ و نصف آن گل سرخ و دانه ارغوان در ادویه عین قائم مقام ترمیزج است .

◀ اراقوه

ببئی لائی تخمی است سیاه و مدور و تلخ در می آن گندم و عدس می باشد و به فارسی سیبک نامند . ملین و محلل بوده و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه حاره و سکتین درد آن نافع است و ردی غذا و نفاخ و مورث قولنج ریجی می باشد و مصلحتش سرکه ممزوج به شیرینی .

◀ ارنب بیی

بفارسی خرگوش نامند و به عربی ثمور گویند و ارنب معرب از ارنبا سریانی است و او حیوانی است معروف و گویند مگ زلن حاض می شود و منقلب می گردد نر او به مادگی و بالعکس و بهترین او سفید است . در اول سوم گوم و در دوم رطب است و گویند خشک است . پیشین بهست او مسخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تأثیر برودت در بدن بوده و هوی محرّق و غیر محرّق او حابس خون همه اعضاء و خوب بنشیند و جهت اسهال و قرحه امعا و رفع سموم و طلای خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بیفوری که آب سفید از آن ترشح کند و خشکی و جوشش که در سر به هم می رسد و مسکن دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد، جهت رعشه مرضی و دلوک او جهت اصلاح امراض لف و درد آن و اعانت به رویانیدن دانه ان اطفال و خاکستر دماغ او بلبیه خرس و ماءالعسل و با آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مؤثر است و پنیر مایع او را چون بقدر قیراطی لتنعیم بنقل با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله نافع است و سه قیراط او را با شراب به جهت تب ربع معرب دانسته اند و طلای او جهت سرطان عجیب الفعل است و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمل آن بعد از ظهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره او را تأثیر به عکس پنیر مایه

معرب از اورنی یونانیست و به فارسی برنج گویند . در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالخاصیه در محور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث می کند ظاهراً به جهت این تلوث قدماء و اکث متأخرین مرضی را مزوره از برنج نفر موده اند و مخصوص اصحا دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت مفاوّه شرط اسرت و حکما متفقند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث این معنی نیز ورود یافته و برنج هندی را لزوجت کمتر می بلشد و او را چنپ نامند و برنج سنخ فارسی را قبض بیشتر و سفید در تغذیه قویتر است و اقسام او مسدد و قلیض و به تنهایی قلیل غذا می باشد و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیرالغذاء و مبهی و مسمن بدن و مولد مری می بلشد و با دوغ لثوه و سهاق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع است و با شیرین جهت زحیر و بلبیه گرده بز و روغن جهت مغص مفید اسرت و اکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خ لط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتدال طبع می باشد و مصلحتش خیساییدن او در آب نخاله و خوردن او بل شیرینی می باشد و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او می کند و آشامیدن آب مطبوخ او مگ ماءالشعیر، مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء می بلشد و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولد منی معرب است و حفته به آب مغسول او جهت سحج و قرحه امعا لفع و درج لا دادن جواهر بیعدیل است و آب نخاله او در این باب قویتر و طلای او با تومس جهت کلف و آثار و ضماد او با پیه ج هت گشودن دمل و ذرورش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسوزد پخفت بلشد با پیه گرده جهت افراط اسهال مرضی و اسهال دوائی و سحج بغایت معرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شل بیک که بسیار نرم صلاحی نکرده باشند از جمله سموم است .

و گویند یک مثقال او کثره است و مؤلف تذکره مکر این اثر است و مکر و مصدع می داند و سعوط گود برنج که در حین سفید کردن او به هم رسد جهت قطع رعا ف معرب و بدل بیخ آرد ج و مغسول است .

◀ ارز

به ضم اول و سکون را درخت صنوبری بار است و زفت رطب از او حاصل شود .
ارسطون: شراب غلیظی که از خمر و ادوی حاره ترسب دهند قویتر از خمر و مقوی احشاء بارده است .

◀ ارنب بیی

تخفه حکیم مؤمن

اریان: بغلغت شام بهار است و او غیر رویان است که ما هی روین
گویند.

ارنیس: به یولانی فلفل است.

ارمیا: بیونانی نوشادر است.

ارقون: حل است.

ارمانون: بیولانی بزالیج است.

ارساتی و ارسلیقون: به یونانی زرنیخ زرد است.

اروسم و اروسین: به یونانی تودریست.

ارکض: بیونانی حمص است

اریالیس: به عبرانی حمص است.

ارطوناس: به یولانی طین قیولیا است.

ارقب: به عربی بیس جلی است.

اریذا: به یولانی به معنی بیخ نباتات است.

اریطس: به یولانی نوره است.

ارونیس: بیونانی نوعی از مرو است.

ارقلیس: بیونانی نم نام استانی است.

اربع و اربعین: اسقولوقندریا است.

ارزئ: به فلوسی رلص ایض است.

ارقان: اسم حل است و روغن جلوز را نیز نامند.

ارجان: اسم لوزالبر و روغن اوست.

ارطی: بیونانی درخت غرب است.

ارما و اروشوران و اروشیردارو: مرماهوس است.

ارطیسا: بیونانی عنقود است.

ارمناقن: بیونانی مشمش است.

اریس: به یولانی علیق است.

اروسن: به یولانی کرسنه است.

ارقلیا: خشخاش زنبی است.

ارومچک: به ترکی عرکیوت است.

اروک: به ترکی مشمش است.

اریا: به ترکی شعیر است.

ارغلم: اسم عبرانی بقله الحمقا است.

ارغول: کلفور موی است.

ارمولی: به یولانی شقایق النعمان است.

ارشد: مرقتیسا است.

اردم: آذریون است.

ارقولس: به یولانی اسم اهل است.

ارمونلی: به یولانی افاقیا است.

ارهایر: به سریانی آملج است.

اروزوا: به سریانی اوز است.

ارخس: بیونانی خصی الکلب است.

ارونلی: بیونانی زعرور است.

است و جلوس در طبیخ او جهت نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهت از خونی که از گوشت گاو و بز و می ش به هم رسد و به جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالح و امراض بارده نافع و اصلاح او پختن اوست به بخار آب و با روغن و شبت و مضر محرورالمزاج و مصلح کاسنی و سرکه و الدر میخوش و چون مجموع آن را پخته تناول نمایند جهت خدر نافع و هرگاه مجموع آن را بسوزانند و سه مثقال آن را بنوشند جهت سنگ گرده مفع و چون جوف آن را بلیک نکرده در ظرفی بسوزانند و بلروغن گلسرخ طلا نمایند، جهت روئیدن موی سر بسیار مؤثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خلیزی و پیغ او جهت شقاق و میخ ریختن مو و بول او جهت حدت باصره و سرگین آن بقدر نیم درهم تا یک در هم شرباً جهت سلس البول و بول در فراش و تعلیق هر دو چشم او مورث هیبت در نظره او مؤلف شکوه گوید که چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سرا و با دو اوقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی کت و مجرب است و مؤلف جامع الأدویه گوید که چون خصرغ او را بلنمک تلخ و ورس نمکسود کنند و دو دانگ آن را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب است و خوردن او با روغن سداب جهت اخراج مشرمه آزموده است و بلایس گوچی که چون زهره آن را بنوشند خواب به مرتبه ای بر او غلبه کند که تا سرکه بها او ندهند و استنشاق تلفایند به هوش نیاید و بپی مایه او را با سرکه پلزه ر جمع سموم می داند و گوید چون زن فرج او را پخته تناول نماید در حال آبستن شود و ه مجرب است و در این باب بسیار مؤثر دافسته و نگله داشتن کعب او به جهت رفع چشم بد گوچی مؤثر است.

ارنب بحری

حیوانی است صدفی شکل مایل به سخی و مابین اجزا او چیزی است سبز مانند برگ اشنان و سر او در صلابت مثل سنگ و آن سم قاتل است و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او به تنهایی و با تخم انجره سترنده موی و همچنین طلای روغن طبیخ او و سوخ نقا و جالی باصره و دندان و طلای خون او جهت کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس به تنهایی جهت داء التعلب بغایت مفع است و ابن تلم یذ طلای آن را جهت گزیدن زنبور سریع الأثر می داند.

ارجین: معرب از ارجینه یونانی و آن زیر است.

ارغامونی: بیونانی قسمی از مامیلاست.

ارجن: به عبرانی عنکیوت است.

ارات: مصطکی است.

ارطاماسی: بیونانی برنجاسف است.

ارسطولوخیا: بیونانی زراوند طویل است.

ارمانلی: به یولانی لاجورد است.

ارسطا: به یولانی نبات بزالیج است.

ارماط: درخت کلدیست.

اریصلان: به یولانی دویره است.

اسرودع: کرمی است که در سبزه زار و ریگزار می باشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت العظم می دهد.

اسفیداج

بفارسی سفیداب نامند و آنچه از قلع بتوتیب دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است. چون قلع را صفایح کرده با انگور کوبیده با تخم او آغشته بر روی یکدیگو گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشت گذاشته، سر ظرف را مسنکم نمائید لیبخار سرکه قلعی به مرور از هم بیوزد، پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده بپزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی به همین دستور است و یکی احراق است و او آلبو است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل می شود و در دوم سرد و در سوم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بنی لذع شود. مبرد و مسدد و مغری و قاطع گوشت زیاد و مدمل قروح بوده و ج هت سوختگی آتش نافع است و با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و با شیر جهت وره ای حار و مفاصل حار مجرب است و جهت زخمه و شقاق و درد چشم و ثبور و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و با آب غنّب الغراب و رادعات جهت باد سرنج و ثبور و نرف الدم و حکّه و در مرهم با اقلیمیا و آب ب نیج جهت رفع رویدن مو مجرب دانسیقانف و جهت دفع بدسویزی زی بغل و کچج ران و حمل آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع بوده و آشامیدن او مورث خنق و زیاده از یک درهم او کشنده است و بدلش آبار و سرنج.

اسفیداج الحاصلین

به فارسی سفیداب یزدی نامند و آن را از سرگ براق صلیجی کیج و امثلت آن در یزد و نواحی اصفهان به عمل می آرند. جالی و مرغزی و رافع اطلق چربی و صاف کننده بشره و قاطع نرف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای او با آب جهت بادسرخ و اورام حاره مجرب است و خوردن او کشنده است.

اسل

به فتح اول و ثانی به لغت عرب اسم نباتی است که از آن حصیر می بافند و در کنار آبها و زمینی آبدار می رویت و نو و ماده می باشد نر را کولان می نامند و دانه او سیاه مایل به اسفاره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سببتر از ماده و هر دو را مزاج مر کب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها و ضما د او جهت استسقاء و سهر و مالیخولیا و خاکستر نیج آن قاطع نرف الدم جمیع اعضاء و محلل خنازیر و جهت حکّه نافع است و بفر ریخه او بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال و نرف الدم و با قوه مدرّه و ضماد برگهای متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیل

ارثا: ائاق است.

اروسع: اصیخ لسل است.

ارجالون: فاشراست.

ارقیق: به یولدی خلیج است.

ارزه: بفارسی زفت رومی است.

اروانه: بفارسی خیری صحرائست.

ارندی: به ندی خروج است.

ارزن: بفارسی دخن است.

ارده: بفارسی رهشی است.

اردک: بفارسی بط است.

الاف مع الزاء:

ازاد درخت

به فلوسی اسم درختی است عظیم، ثمرش شبی ه به زرعور با خوشه و شمش مثل تخم زرعور در آخر بهار می رسد و مدها در درخت می ماند و بیگش سبز املس مائل به سپاهی و شبیه به برگ ترنج و خزان نمی کند و در تنکابن جلی دار نامند و در طبرستان طاخک نامند و نوعی را ثمر شپه به فندق و این نوع از سمومات است به عربی سپسیان و به هندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه به خیری و در غایت خوشبوئی. گلش در سوم گرم و در آخر اول خشک و مفتّح سده دماغی و برگ او کشره قتل و جهت دراز کردن موی مؤثر است و ثمرش از سموم و عصاره برگ او با غسل جهت باد قولنج نافع بوده و مفتّح و مدر و جهت سموم بارده و عرق النساء و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجم د در مثانه مفید است و قفر شربتش تا سه درهم است و عصاره شاخه های او با غسل و با میفخنج مقاوم جمیع سموم و برگش سرح حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهدانج است و چون پوست او را با شاهتره و هلمله سیاه بجوشانند طلیخ آن را بنوشند جهت تبهای بلغمی آزموده و یک درهم تخم او کشره است.

و مؤلف تذکوه گوید که عصاره او مفتّح حصاه و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارده است.

و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پاییز است و در دو فصل دگمو ممنوع می باشند و نفو و ورق او منقی قروح مقهجه سر و عصاره برگ و بذر آن را با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گلسرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یک بار تجدید کنند و به هر سه روز یک روز حمام روند و بعد از حمام به دستور بمالند و سر را بلبلیری خفتت بپوشند، موی را برویاند و قیوح آن را زایل کند.

ازرار: کلفور مویع است.

ازورد: به لغت بهیری حندقوا است.

ازوری: دارشرعان است.

ازوا: به ترکی صیر است.

الاف مع الصین:

تخمه حکیم مؤمن

جوف به هم می‌رسد، در تفتیت حصاه مجرب است و چون خواه‌ند به جهت زینت اسفنج را سفید کنند، باید قسم ماده او را با آب تنو کرده و مکرر در آفتاب تنو یا ماهتاب گذاشت.

اسرار

به کسر اول بغلت مغربی اسم نبات شجری است منبت او در آبهای ایستاده سواحل دریا، خصوص دریای قلم و ساحل جدّه است و در ابتدای روئیدن یک ساق بقدر زرعی و شش به حی العالم است و چون محاذی روی آب شود از او برگ و شکوفه شبیه به مورد ظاهر می‌شود و ثمرش بقدر فندقی مسطیل و مزغب و با انک شاعت و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیر او سبات عارض می‌گردد و نهر او مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهت درد دندان و آشامیدن او با شی تازه در معرور و با شراب در مهبود به غایت محرک بله و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهه است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه کندر در قوت و با رطوبت فضلی و جهت امراض باره و ه رفع رطوبت از مفاصل بسیار مفید است.

اسن

به فلوسی شیر لهند. گوشت او دی هضم و مورث شجاعت و ضماد و پیه او بر کمر و کفج ران و انشین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلول جهت نعوذ بیعدلی است و طلای او جهت کلف و زهره او مقوی باصره و آشامیدن یک دانگ او که از نر باشد با زرده تخم نیم بهشت جهت کسی که از زلن بسق بلش، گوئند مجرب است و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس در جلد آن جهت رفع نفرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست او با موم بر گردن اطفال پیش از طیوغ جهت ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزاندن سباع و رفع تب آدمی نافع است و طلای پیه و زهره او بر بطن باعث گوئختن سلیع از آن شخص و ضماد پیه مابین دو چشم او بر رو مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه ای از جلد آن در میان جامه‌ها مانع کرم زدن او و اگر کوم در جامه موجود باشد، باعث قتل آن و چون یک درهه سرگین او را در شراب حل نموده به معتادین شراب دهند سبب رفع خو اهش ایشان گردد و گوئند شیر از آواز خروس سفید تاجدار می‌گریزد و مؤلف جامع الأدویه از ارسط و نقل می‌کند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و لهاست و چون بشکافند و با بویه سرخ و مصطکی طبخ نفوده خشک کنند و با روغن زنیق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع ردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگو بغایت مفید است.

اسطوخودوس

نافع و نهر نوع غلیظ او بغایت منوم و ن پنج درهه او مورث سلبت و مصلحش گل انگین عسری و فلافی و فوش رقیق او که ماده است جهت اجان قویه و مستسقی و غلیظ او جهت ابدان یاسه مفید است.

اسلج

گیاهی است منبت او ریگزارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبیه به تره پنک و مسرعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه به نی و با تیغ و نغ و بهکش باریک و اغبر. در سوم گرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظ و در دفع اورام و سموم و مغص و رطج بیعدیل و ضماد مطبوخ ورق او را در دفع اورام باغمی مجرب دانسته‌اند و طلای مطبوخ او با آرد جوجه جهت حمزه نافع است و قسمی از او را برگ ریخ و سرائش پرشعبه و بر روی زمین پهن می‌شود و در اطراف شاخه‌های او غلافهای بسیار و متراکم و مانع غلافهای بیخ و از آن کولت تر و نوم تر و تخمه‌ای او بسیار ریزه و سیاه، ریش او به سیتوی انگشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم اول گرم تر و تند تر و در ریگزارها و کوه‌های می‌روید. نیم درهه از بیخ و تخم جهت درد احشاء و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریخی و یک درهه آن را جهت گزین عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته‌اند و گویند ضمد گل او انیشان را کوچک می‌کند و جهت مفصل مفید است و چون آن را با شیج بالسویه و جند و کندش از هر یک مثل نصف او حب بسازند و هر روز دو درهه بنوشند ریاح اثین را زایل کند و هر گله مداومت نمایند، بهترین را بلکلیه رفع نماید و مضربه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهه و بدلیش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او قردمانا و در صباغی بلش عصفراست و مستعمل از او بیخ و تخم است.

اسفرج

به فارسی اب‌مرده گویند و او چیزی است که پ‌روی سنگهای کنار درلی متکون می‌شود. قسمی از او که مصلخل است و وسیع القب و نرم شیع به نم و پر سوراخ ماده گوئند قسمی که با صلابت و با تقیهای صغیر است نر نامند. هر دو در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازه آن را با سرکه ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصه قاطع نرف الم و بلع‌سل مطبخ و مطبخ با آب جهت التیام زخم‌های کهنه و خشک او مجفف قووح عمیق و سوخته او جهت منع نرف الدم قویتر بوده و جهت رمد یابس و جلای باصره و فطی تازه او به تنهایی و با پنه و کلن مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول او در ادویه عین نافع است و چون قطعه آن را بقدری که بتوان فو برد به خیاطه بسته بلع نمایند و یک سر خیاطه را بعد ست نگاهدارند و لمح صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون آورد در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بیعدیل است و سرگه‌ای که در

قرحه شش نافع بوده و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتیش از یک دانگ تا نهم درهم است.

◀ اسفود بلج

بفارسی شوربا نامند. از جمله اغذیه اسرت و او مرقی است که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعمی غالب نداشته باشد ترتیب دهند. لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و امثلہ آن اسرت.

◀ اسقول

لغت یونانی است و پیاز عصل و بجز دشتی و پیاز موش نامند و برگش شش به برگ نرگس و ساقش بی تجویف و سبز مایه به زردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و ببهوای سرد سرنی می ماند و محلج بفرس نیست و هرچه در زمین تنها بروی سم و قاتل اسرت. در آخر سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضاء و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و محرق و مقرح اعضاء و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقاء و سپرز و عرق النساء و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سن طبلد و صرع و نریان و قی الذم و سنگ مثانه و عسرالبول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرورالمزاج و اسهال دموی نافع است و مشوی او که در خمی گرفته در آتش پخته باشد بحدی که خمیر منفسخ گردد در مشروبات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و

بالخاصیه مقوی معده، چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته بپوند و تخم را نبوش مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده آن را با نظرون به قدر ربع آن در پارچه بسته و موضع داء الثعلب را به آن چندان بمالند که به خون آورد، موی برویاند و اگر محتاج به تکرار باشد بعد از جراحی تکرار عمل نمایند و هرگله نصف اوقیع او را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صرف نموده بکف پاها بمالند و کف پا را بتلصباح بر زمین نگذارند و یک هفت همین عمل کنند، اعاده شهوت باه مایوسین کند و اکثراً مجرب دانسته اند و آشامیدن نه قیراط او که در عسل پخته باشند جهت احتیاس نوبل و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و مغص نافع است و آب برگ آن را که با دو چندان عسل به قوام آورده باشند جهت ربه و ضیق النفس و پشیدن آب طبیح او در خانه و به دستور تعلیق او جهت طرد حشرات و هوام مؤثر است و چون ریه کرده در روغن بجوشانند تا بپاز خشک شود و طلای روغن مزهجه جهت قروح شهیدیه و جرب متقوح و یابس و حکه و حزاز او با زفت و حنا جهت بؤیر یاسبه سن اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشه های او که با هم کوبیده باشند، مقی قوی و ضماد پخ بقا جهت لثلیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطهخ او در سرکه جهت گزیدن افعی و بوی او

ببونا بی به معنی حافظ الا روح است و آن گیاهی اسرت برگش شبیه به برگ صعتر و از آن درازتر و باریکت و گلش مایل به سفیدی و ساقش واحد و باریک و بی شلخ و در قد کمتر از شنبلیله و قضاو متر اکم از اجزایی شبیه به جو و بی تخم و مایل به سرخی و تند طعم و با اندک تلخی. در اول دوم گرم و خشک است و گویند مرکب القوی است و اجزای بلوده او کمتر و این قول اقوی است. محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و بلقوه قابضه و مقوی بدن و دل احشاء و در تقویت ارواح دماغی ببعطل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودای دماغی است و طبیح او در امراض سینه و سعال و نزله قویتر از زوفا و مفرح و مسهل بظلم و سردا و مقوی آلات بول و با قوه تریاقی و سعوط یک درهم او بل عسل منقی و مقوی قوای دماغی و آشامیدن یک درهم با ماءالعسل جهت جردن مغز سر که از ضربه و سقوطه حادث شده باشد و به تنهاهی جهت رعشه دماغی و دو جزو او با یک ج زو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد بخصف او جهت درد مفاصل و نقرس و نفوق و مطبوخ او جهت استسقاء و ورم بار د جگو و ترقی گرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی بوده و جهت صنایع مفرد و لبعاقرقرا و سکنجبین جهت صرع و شراب او جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سهوم مشروب به لطف است و مضر صفیوای مزاج و معطش و منقی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتیش از دو درهم است تا پنج درهم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا ایتیمون و مداومت مربای گل او با شکر و عسل که هر روزه یک مثقال از گل او خورده شود، جهت رفع سودا و تقوی مجرب دانسته اند و مؤلف بفره گویند چون آن را با ثلث او گشنیز خشک و ربی او مرزنجوش و شمع آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهت رفع نزلت و رمد و ترطب و ربو و گرانی سامعه و ضعف بلبره مجرب است.

◀ آسیوس

به الف مهدوده به لغت یونانی اسم نمک چینی است و آن نمکی است که بر روی سنگ سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مایل به زردی از نم دریا به هم می رسد و آن را آسیوس و فک را زهره آسیوس نامند و شبیه است به نوشادر و قویت از سنگ اسرت و بهترین او سبک سریع التفتیت است که رگهای زرد قلیل غایر داشته باشد. در سوم گوم و خشک و بلذع و معفن و جهت قروح کهنه یاسبه، عسرالاندمال و بردن گوشت زکله و با عسل منقی زخمها و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهت نقرس و طلای او با سرکه جهت سپرز و گوده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خرازی و مغسول هر دو به دستور تغسیل اقل صلی و ملطف و جالی بصر بوده و جهت بردن بیاض و رفع آلت نافع است و بالخاصیه زهره آسیوس قاطع خون لاه اسرت و خوردن او بلعسل جهت

تخمه حکیم مؤمن

الذمّ و مقوی دل و معده و احشاء و بصره و مدرّ بول و قابض و محلّ و مفتح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت ح صرا و قطع خون حیض و ضعیف کودن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص رتیلا و عقرب که با شراب بوشن و طلای او جهت ورم حار و قروح لفع است و رب او که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تشکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات به دماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الذمّ و قرحه مئانه و حرق الهبل و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و شنگی و سرفه حار و ذرب مفید و ضماد بصف تخم او جهت سیاه کردن مو و لب شراب جهت قیوح پا و کعب و با آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمزه و شری و ورم خصری و ضربه و سوطه و بواسیر و داخس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارم نی و سرکه جهت حکه و جلائی ناخن و آثار و رعاف و درد سر و بلعفس و عدس و گل سرخ و اقلایا جهت تقویت اعضای ناقهین مجرب است و بخور او جهت رفع وبا و دفع هوام و سقوط و دانه بواسیر نافع است و ضماد بگش بر زیر ناف جهت اسهال مراری و چون ربی رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی لطیف و جلوس در طریح او جهت قروح و بروز مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهت مریخ مو بسیار موثر است و چون با آمله یک هفته خیسانند در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند، جهت روغن مو مجرب است و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در دفع ناخن و سلاق و دمعه قویتر از توتیا و جهت کلف نافع است و ذرور برگ او جهت رفع جراحات و سحج جلد و بدبوئی زیر بغل و داخس مفید است و در ساق درخت مورد گرهی به هم می‌رسد شبیه به کف دست و او را بنک آس گویند.

و مؤلف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس بیکه لمیده و این دلیل بغایت جهل او می‌تواند بود و بنک آس در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر اوست، بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده زمخت قرصه ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوییدن مورد مانع صعود بخارات حاره به دماغ می‌باشد.

و مؤلف بکوه گویج که مسواک کردن با چوب او مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درهه و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلتش در احتباس افاقیا و در اورام حضض است و گویند ببلش مطلقاً برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصلح محرومین و مورث بی خوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبخ آن را با مثل او روغن زیقون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح سر و بشور و شقاق و سحج و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و مریخ عرق و بخار و ورم و بواسیر نافع و گویند چون از چوب لثه او انگشتری سلخاق صاحب درد کنج ران در خضر موافق کند بالخاصی بسکون یابد.

کشنده مگسهای گزنده و بلخ اصیه قاطل موش در ساعت و داشتن او با خود موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است و چون او را کوبیده با آب او آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقاء مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بسق بماند، بهیوی را که هیچ دوا بر طرف نکند، زایل سازد و مجرب است و چون نزدیک شک غرس نم‌ایر، انگور را به اصلاح آورد و غرس او در پای درخت الل و بهمانع ریختن شکوفه او و بضم او ملین طبع و جهت مغص و درد معده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه حبها بسازند و بیک عدد آن را میان انجیر گذاشته یک روز در غسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بکنند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا آبی که در آن بوده و جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر مح رویرین و مکرپ و مضر عصب صحیح و مصلح و مورث غلظن و مقو و مقطع و مصلحش شیری که به سنگ تفته داغ کرده باشن و ربوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهه و بدلتش بلبوس و گویند اسقوردیون که سیر صحرائی است و قردمانا و وج و مؤلف تذکوه قائل به بدل او نیست و گوید خاکسترا و با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیری لفع است و سرکه عنصل که آن را با چوبی مثل کلود ریخته کوده به ریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده یک رطل آن را در هفت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و علی عنصل تازه را شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و خلق و قوه هاضمه و جهت صاف کردن آواز و بدبوئی دهان و مواد سودا و مالیحولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مئانه و عرق النساء و تقویت اعضا ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی گوشت بین دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت تقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم لافع و قدر شربتش از مقدار قللی ث دو اوقیه و نیم است که به تدریج اضافه شود و ناشتاب اید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات لافع از سرکه و مضر اعصاب هم نیست به خلاف سرکه و جهت ربی و فالج و استسقاء و درد سپرز و عرق النساء و قشعیره نافع و مضر محرومین و صاحبان قرحه است و دسپقر سلخاق شراب او مثل عمل سرکه آن است که به جای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند.

آس

معرب از اسل سرطانی و به فارسی مورد نامند. درخت بستانی بوده و بلخه تر از درخت الل و بگش ریزه تر و سبتر از برگ انار و مایل به استداره و بغمش سیاه و خزان نفی کند و با عطری است. در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه تریاقیه اگر چه برگ و بیخ و بضم و گل و جرم آن را نسبت به بکدیگر در مراتب بودت و بیوست تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث

◀ آس بوی

مورد بوی را برگ زردتر و عریض تر از بستانی و طرف او تنه شبیه به سنان و چوب او صلب تر و در قد کمتر از زرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ می‌رویی و شاخه‌های سبیل از یک اصل بر می‌آیند و مردم اسفرم نامند و به لغت تنکابن جز نامند و در زمستان برگ نمی‌ریزد. بسیار قابض و آشامیدن شهر و برگ او با شراب مفتت حصاه مئانه و جهت یوقان و تطهیر بول رطوبی و اسهال رطوبی و رفع ادرار شهری و تویجت معده و جگر و دماغ شراباً و جهت اخراج کرم مؤعد ح مولاً و جهت صرع و رفع رطوبت دماغی و صداع بلغمی الرفع و این ماسن جوئی قوت آن را مثل باد آورد می‌داند و بعضی به قوه افستتین دانسته اند و این نم‌پد به جهت ضربه و سقوطه که بر احشاء واقع شود بالخاصیه مفی دانسته است.

◀ اسقولوقدریون

یالنی و به معنی مزیل الصفیلاست و آن نباتی است بی ساق و بی شکوفه و بی ثمر و منبت او سرگلایه‌ها که ساعی بلشد، برگش شبیه به برگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل به سرخی و طرف اعلی سبز و مشرف و مزغب و در دوم گرم و در سوم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدرّ و جهت تقویت سنگ گوذه و ملته و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع بوده و جهت سپرز شراباً و ضم اداً تعدیل است و چون چهل روز با سرکنجبین تناول نمایند در دفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق او مانع حمل بوده و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصل حش صمغ عربی و مضر مئانه و مصلحش غسل و بدلتش بهمرت بیخ کپ است و گویند بدل او دو وزن او کم از ریس است و گویند مرجان سوخ‌ته بدل او است و صهار بخت را اعتقاد آن است که اسقولوقدریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس به این معنی اشاره نموده است.

◀ اسقوردیون

سب صحرائی است هر چه را بوته بی‌دندانه بلشد جبلی لمند و آنچه مرکب از دو دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بی دندانه و بسیار کوچک و پوست از او جدا نشود مصری نامند و سقردیون یونانی عبارت از اوست و کراث بری نیز نامند. تلخ و قابض و لذّاع و بیگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از بستانی است و گلش مایل به سرخی و شاخش دراز و قسمی را گلش و ساقش سفید. در آخر سوم گوم و خشک و تریاق زه‌را و مدرّ بول و حیض و محللّ و جالی و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و در نوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطویل می‌گردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلتش اسقیل و تخمش بغایت مبهی مبرود المزاج است.

◀ اسارون

بلغت سرطانی بیخ گیاهی است بهگوه و دراز و باریک و کج و از زردچوبه باریکت و با اندک عطریّت و تندی و سفیدی مایل به زردی و منبت او جنگلها و گله او منسبط بر روی زمین و بیگش شبیه به برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل به استداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه به گل بنج و تخمش مثل تخم کاجی‌ه که قلاطم عبارت از اوست، قسمی از آن را ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل قنطوریون رقیق و اعلائی ساق پرشعبه بعضی بر بالای بعضی و بر اطراف شعبه‌ها مگ دانه گندم و در جوف او چیزی زغبی و بیخش ب ستهوی خضر و کم گوه و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول اغبر و صلب و شاخه‌های او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مگ ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر اشجار می‌بچد و بیخش ساری در تحت ارض و پر گره و قوی الرایحه و تلخ و لذّاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از هم اقسام رئه بت و شاخه‌های منسبط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بی گره و زرد و تلخ و لب عطریّت و منبت او کوههای ساده و این قسم ضعیفترین اقسام اربعه است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بهترین او قسم اول است که از فرنگ و افریقیه و شلم خیزد. محلل و ملطف و متفی معده و جگر و سپرز و گوذه از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت ح صله و عسر الهول و اح تباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النساء و نفوس نافع است، خصوصاً که دو ماه در آب انگور خیساننده باشند و باید به ازای هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسرفنه مبهی قوی مبرود و مرطوب است و جهت تسکین دردهای باطری و اسقواء و یقان سردی و ورم رخو جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لوجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و احتحال او جهت امراض طبقه قرینه و دود او جهت گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ بسیار مؤثر است و مضر ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتش از یک مقال تا سه مقال و بدلتش وج و مثل وزن او زنجبیل است با نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آن است که چون قبل از آبله نهم درهم آن را با نینج بپوشند، آبله بسیار کم برآید و مجرب می‌دانند.

◀ اسد العدس

گیاهی است شبیه به گیاه عدس و نوعی از طرائث دانسته‌اند، برگش مزغب و با لزوجت و گلش سفید و زرد شبیه به گل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش ریسمانی و باریک و اغبر مایل به سرخی و بیخش مثل گرز و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی او به هم رسد می‌بچد و فاسد می‌سازد و لهذا لوک نامیده‌اند در سوم خشک و لب‌قوه بارده و در

تغذیه حکیم مؤمن

- اسفرائینس: اسفولوقندریون است.
- اسمالاون: بایونانی سوسن بریست.
- اسرفیظ: خمر است.
- اسرفی: ققاءالجمار است.
- اسفراج: اسم اندلسی هلیون است.
- اسفطریس: حجراالشرف است.
- اسفطریقوس: جنانار است.
- آسل: بهسریکنی آس است.
- اسفیرغم: بهفارسی شاه اسفرم است.
- اسفروس: بایونانی سلیخه است.
- اسفطریطس: به یونانی سنگ مرمر است.
- اسفطلس و اسفیرطم: قفرالبهود است.
- اسفیرخا: زرنیخ سرخ است.
- اسفود سلخ: مار سیاه است.
- اسفروون: به یونانی خبث الحديد است.
- اسفطافلس: بایونانی جزر است و ببلغت روم اسفطالین و به لغت شام اسطون نامند.
- اسفی اود: بهترکی اسم فلفل است.
- اسفوالس: به یونانی بروانی است.
- اسفیری: به لغت تنکابن اسم جریست.
- اسفلک: ببلغت تنکابن حماض است.
- اسفطام: نوعی از حدیق است که فولاد باشد.
- اسفنه البسلکیه: شهبهاست.
- اسفجازه: ببلغت اهل بیت المقدس تودری است.
- اسفیعون: زنجفب سوخته است.
- اسفمار و اسفرم: آس بریست.
- اسفیدان: به فلوسی اثیاطون است.
- اسفیلپس: بایونانی ققاء بری است.
- اسفطافوس: بایونانی زیب است.
- اسفطافوس اغربک زیب الجبل است.
- اسفین: بههری بهمن ابیض است.
- اسفیرک: به هندی اسم اکلیل الملک است.
- اسفیرزه و اسفبول: به فارسی بزرقتونا است.
- اسفینج: به فلوسی حرمل است.
- اسفطاج رومی: قطف است.
- اسفیرک: به فلوسی زیر است.
- اسفخوان خرما: به فارسی اسم نوی التمر است.

اسککتق

به لغت تنکابن اسعد است و گره های ریشه گلهای را نیز به این اسم نامند و مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی می باشد و بهگش طویکتر از

دوم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محبتق و مدر بول و مفتت حصاه و با سکنجین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاع و طلای او با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن او مؤثر است و چون طبعش سرد و مداومت خوردن او کند، پخته و خام او باعث لاغری بدن فیبمی شود و اصلاً مضرعی نمی‌رساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا می‌سازد و گویند مکرب و معتی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افیمون و در هزال مثل او صعیت و ربیع او سندروس است.

اسفاناج

به فلوسی اسفناج نامند و به یونانی سوماخوس گویند و بری او در افعال مانند بهستانی است و بهستانی او معروف و در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است. ملین طبع و با قوه جالبه و رادعه و سریع الهضم تر و بی نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینیه و التهاب و شریگی و تهیای حار و درد شش و سل و عصاره او لبشکو جهت یرقان و حصاه و عرسن بول و پیخته او جهت درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لپهاه و پیخته او با باقلی جهت نزلات حازه مجرب و ضماد پیخته او جهت درد مفاصل حازه و اورام و احتلبس بول که از حرارت بلشد و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزین زنهپر و افج ار دمل و طلای م طبوخ او با سفیداب جهت ثبور مفید است و مضر با رد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و آبکامه و قدر شربت از عصاره او تا دو مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفؤاد و درد احشاء و تبهای حازه و شیره او جهت تب دق و سل مجرب است و ضماد پیخته او جهت وجع اورام حازه و تلین اورام صلبه بسیار مؤثر است و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش تا دو درهم است.

اسفیریوب

ببلغت فارسی اسم ثمر درخت پیوندی نارنج و ترنج و لیمو است که با یکدیگر پیوند کنند و به عربی ز نوع نامند و در افعال ضعیف از ترنج و قویتر از لیمو و مؤوم سموم و مضر سیب است.

اسفطریقوس: اطراطیقوس است.

اسفینج: سرنج است.

اسفرب: رصلص اسود است.

اسفیرت: معرب از اسپهت است و آن حد فوقای بریست.

اسفروس: لغت فلوسی و آن بزرقتونا است.

اسفینج سفید: بهفارسی اسم خردل ابیض است.

اسف الارض: اشخص است و حرلبوا نیز بهاین اسم نامند.

اسفولوس: اشراس است.

اسفقال و اسفلالا: اسفیل است.

لغت عربی است، به فارسی دواله نامند و آن چینی است شبیه به ریسمان- های لپیک پهن به هم پیچیده و بر شاخه های درخت صنوب و بلوط و سایر نخلت مگنون می شود و بهترین او سفید و خوشبو و لثوه و زیونترین او سیاه است. در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بدهم می رسد سرد و مجموع آن با قوه قابضه و محلله و ملینه و مفتح سده رحم و مدرّ حیض و منوم قوی خصوصاً با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی معده و دل و جگر و جهت رفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهت تسکین دردها و ضماد و مسحوق او با آب جهت تقویت اعضای ضعیفه مثل بل گوش و کچ ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع الم آنها و جهت تلمیخ صلابات و رفع اورام و تقویت جگر و رفع بدبوی زیر بغل و با سرکه جهت سبزی لفع است و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و لقمه آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرارت و حمرت چشم مفید است و مضرّ امعا و مصلحش انیسون و قدر شربش تا سه درهم و بدلش قردمانا به وزنش و بخور او جهت اختناق رحم مؤثر است.

اشخوص

لغت عربی است و سفید و سیاه می باشد، برگ نوع سفید او سفید و به حسب اماکن گله است که سرخ و ازرق نیز باشد و به دستور صحرا بی و کوهی می باشد، مجموع را برگ شبیه به برگ کنگو و گلش و تخمش بنفش شبیه به قرطم صمغ او را مثل مصطکی زنان استعمال نمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و لفع سله را برگ از قسم اول نرم تر و ریخته و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبیهی و سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دار و بیخش سبزه و سله است سوراخه اداشربلشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل بیخ اوسرت و هر گیاهی که در حوالی او روید فاسد می سازد و ج زاف صاحب اختلالات در کمال ظهور چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از بیقعات است به خلاف اشخیص و اختلاف ماهیت هر یک از متون کتب ظاهر است .

سفید او در دوم گرم و خشک و با قوه تریاقیه و هجده قوی او با شراب قابض طبع و طبیخ او با فودنج جلی جهت اخراج حب القرع و یک مثقال او جهت رفع جرون و سرع و طبیخ او جهت عسر بیل و گزیدن هوام نافع است و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشاء و محلل ورم باطنی و طلای او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربش تا پنج درهم و مصلحش شکر است و سیاه او در آخر سوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و تند و در مشروبات غلیظ مستعمل و طلای او جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنهای مت مواد لطیده و ضماد آن بر دندان مفتت قوی و بر جراحات متاکله منقی آن و لطوخ مطبوخ او با سرکه و گوگرد و قویالوهد جهت قطع ثلیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو لفع را جهت قلاع معرب دانسته اند.

برگ کراث است و زیاده بر سه عدد نمی باشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزارهای حریم آنها می روید.
اسرت: به فارسی بغل است.
الاف مع الشین:

اشرق

معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل به زردی، نجات او شجری و کوچک و ساقش باریک و مزغب و مایل به سفیدی و گلش مابین سرخی و ازرقی و منابت او بلاد سندسیر و گویند صمغ نبات اشترغاز است و در دو م گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سبزی و افواه عروق و مسهل لغم غلیظ و زرداب و مفتت حصه و مخرج جنین و کشنده گرم روده و با قوه مجففه و مدرّ فضلات حتی خون و با سرکه آشامیدن جهت سبزی و با ماءالشعیر جهت ربو و عس نفس اتصلی و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و عس بول و رفع ضرر ادویه مسهله و درد تهیگاه و درد کمر و عرق النساء و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهت تلین صلابات مفضل و لب سرکه جهت ورم جگو و سبزی و ریح نخت آن و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریح اثینین و اورام بلغمی و با نظرون و روغن حنا جهت اعیای امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت رمد و بیاض و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهت بردن گوشت زیاد و رویان بدن گوشت تازه و غرغره او با آب جهت تحلیل رطوبت و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضرّ معده و کرده و مصلح او اول انیسون و ثانی زوفا و قدر شربش از نیم مثقال یک مقل و بدلش سکینج یا جاوشیر لبرموم.

اشترغاز

معرب از اشترخار فارسی است نبلت او شبیه به بادآورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانه او کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ او شربت بیخ انجدان و بدبوی و بظطعم و با تلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازه او را مثل کاهو در موصل و مصر می خورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و در سوم گرم و خشک و بهترین او بصرکه پرورده است. مفتح سده و مدرّ بیل و بلقوه تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و یک مثقال از جرم او جهت تب ریع که از ماده بلغم باشد نافع و طلای او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و سرکه او در قوت مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکه او تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم و مضرّ کرده و مغنی و مصلحش شربت غوره و ریحلس و بدلش انجدان و عرق او جهت کرده و جگر و سبزی نافع و قدر شربت از عرقش تا سه اوقیه است.

اشرنه

اشنان

گلایه اسیت بی نیگ و شاخه‌ای ریزه شبیه به کرمهای خشک شده و گازران به آن جامه می‌شویند. سفید او را خروء العصلفی و سرپا آن را غاسول نامند و آن غیر ابقیاض اسیت و مؤلف تذکره اشتباه کرده است. در سوم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و یک درهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنج درهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلای او به جهت بردن گوشت زیاد زخمه ۱ و سنون او جهت جلالی دندان نافع و مداومت او مفسد دندان و مصلحش مغز بضم کدو و روغن بنفشه و مضر متانه و مصلحش عسل است.

اشناس

به فلوسی سریش نامند و آن بیخی است غیر بیخ خنثی چه سراق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سریش را ساق بلندتر و عریضتر و برگ قویق و گلش سفید مایل به سرخی و ثمرش مستدیر و تند طعم می‌باشد و با عفوصت. در اول گرم و خشک و محرق او در دوم گرم و در سوم خشک و ضهاد او جهت جبر کسر رقیق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصی و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلین صلابات و لب‌آرد ج و جهت سعه و آشامیدن او جهت درد پهلو و سرفه و یقلن و صفاوی سوخ‌نق و سحج و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه جهت دفع داء‌الغلبه و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل او و جهت نفت‌الدم و با ماء‌العسل جهت تنقیه جگر نافع و مورت سرد و مصلحش سرکنجبین و مرخی معد و مصلحش گلگند و قدر شربش تا پنج درهم و از محرق او تا یک مثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلس در اکثر افعال غری السعک است و گویند م‌غاث و یا کرسنه. اشیران: اسم یونانی خاصی الکلب است و مؤلف تذکره ظاهراً غافل شده مکرر ذکر نموده.

اشنوسل: نوعی از مرو و کم بوبت از اقبام او سرت. اشقاقل: شقاقل است.

اشنان دارو: اسم فارسی زوفای خشک است.

اشنایه‌نوس: دار شیشعان اسیت.

اشقیون: اسم ترکی رکیس است.

اشیاف مامیثا: در مامیثا انشاءالله مذکور می‌شود.

اشتروان: به لغت مصری بسفایج است.

اشتر گیاه: اسم فارسی سلیخه است.

اشبیل: به لغت گیلانی نوعی از بطارخ است.

اشکانی: به لغت تنکابنی و طبرستان بقله یمانیه است.

الأف مع الصاد:

اصرایج فرعون

سنگی است بقدر انگشت شبیه به نی و گره‌دار و مجوف و با اندک پهری از یمن خ یزد و قسمی از آن با رطوبت سیاه لون و آن در افعال قائم مقام هوملیجی و بهترین او مخطط زود شکن است. در سوم گرم و خشک و قاطع نفوالم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سر شریقا ضهاد نمایند به جهت التجام عدلی ندارد.

اصرایج صفو

بیخی است بقدر کف دست اطفال و بقدر پنج انگشت و پر از رطوبت چون خشک شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی می‌گردد و با انک حلاوت و منبت او رنگزارها و نزدیک آنها و بگش شبیه به برگ گندنا و ساقش باریک و از بن تک سر بیگل و گلش برفش و قسمی دئگو بیخی است شبیه به ناخن پلنگ و زرد و این گوم تر و تندتر است و مؤلف تذکره گوید که آن غیر کف مریم و کف عایشه است و به نهج دیگر و صرف نموده. در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سهوم هوام و جهت جرب و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مراتب اعصاب و ضمااد او جهت تحلیل صلابات و بخور او جهت گویزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دیگر مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم مورد و لبط و قدر شربش تا دو مثقال و بدلس یک وزن و نیم او هزارجشان و دو نشت او سعد است.

اصرایج هرمس

شکوفه سورنجان است و در سورنجان موصوف است.

اصل الفافل: فلغلمویه است.

اصل القلب

به فلوسی بیخ شیبی نامند و آن بیخ ماش هندی است. گرم و خشک و مسکن و مخدر و جهت معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شربا و ضمااد نافع اسیت و محرق خون و مورت سدد و مشوش حواس و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربش یک دانگ است.

اصرایج اللصوص

مؤلف مغنی گویند: اهریحان وصف نبات او نکرده است و گفته است دوائی است هندی و تخمش مستعمل بلاد ما است و شبیه اسیت به شلتوک و چون در دهان ساعتی نگهدارند بوسرت او شق شده مغزی از او ظاهر شود مثل پنبه و در بخریک باه بسیار مؤثراست. اصول الاربعه: عبارت از بیخ کبر و بیخ رازلنه و بیخ کوفس و بیخ کاسنی. اصرایج العذری: نوعی از انگور طویل القدر است.

کثیرالغذاء و مرطب بدن و مسمن و با شیرینی کثیر الغذاء و مولد خلط غلیظ است و قطایف که به فارسی رشته ختایی گویند، بدون طبخ بلآب علی شیرینیا مستعمل است. آنچه از آرد برنج بترنج دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند و قابض تر و سیکتر است و از گندم کثیرالغذا و از نشاسته به دواچه اقرب است.

اطباء الکلبی: سپستان است.

اطماط و اطموط و اطبوط: اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند.

اطروغا: اسم ایتج است.

اطروخی: اسم بیلذی بلدرنج بوئی است.

اطریون: عصاره قیاء الحمار است.

اطیطون: اسقولی است.

اطریقون: خسک است.

اطمیئا: قیصوم است.

اطاء: بیونانی درخت غرب است.

الألف مع الظاء:

◀ اظفار الطیب

به فارسی ناخن پریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند و آن جسم صلیبی است صدفی شبیه به لخن و مدور و خوشبو و سفید ما یل به سرخی و از سواحل بحر هرن خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی از آنها سرخ و با تععیر و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سپاه و ناخن دیو گویند و بهترین او قسم اول هندی است و اقسام او را چون بسوزاند بوی جند از او ظاهر می شود و در دوم گرم و خشک و مدرّ فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهت اختلق رحم و صرع و خفقان معده رطوبی و درد بارد جگر و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهت صرع و سکنه و نولات و غشی و اختناق رحم و احتلبس حیض نافع است و مصلح و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمری و قهر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است.

◀ اظفار الجن

نهایی است بی برگ و گل شریبه به ناخن چیده و اغیر مایل به سیاه ی در اول گوم و خشک و جهت یرقان سیاه و سرفه یابسه و بالخاصی جهت رفع بی خوابی نافع است و طلائی او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیلی اورام مفید است و مضرّ دماغ و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه مثقال است.

الألف مع العين:

اعین الرطون: گویند اثلث است و گویند سنگسپویی است.

اعیون: حلایه است.

اصابع الفتات: فرنج شک است.

اصابع العلك: اکلیل الملك است.

اصل الأنجدان الخراسانی: اشترغاز است.

اصل السوس: در سوس موصوف است.

اصل السوسن الأنهض: در سوسن مذکور می شود.

اصل السوسن الأسمانجونی: ایرسل است.

اصل الواس: نوعی از فیلاجوش است و به ترکی انذر گویند.

اصف: بیخ کپ است.

اصطرك: مکه طپسه است.

اصل الهرجان: بسج است.

اصل الفلوف الهندی: بیخ اوسرید است.

اصطفی: معة سائله است.

اصل الصرطنیک آذربوی است.

اصل اللفلح البوی: بیوح الصرع است.

اصوط: رفاست.

الألف مع الضاد:

اضراس الكلب: بسفایج است.

اضراس العجوز: خسک است.

◀ اطراطوقوس

یولتی و بمعنی شبیه الکوکب است و به عربی حالی نامند و آن نباتی است ساقش کم تر از زرعی و صلب و خشن و باطرافش گلی شریبه به بابونج و بعضی از او مائل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه به کواکب و برگهای ساق او با ریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ و در دوم گرم و خشک و با قوه میده و قابضه و محلل و مجفف و ضمد برگ او جهت ورم حار چشم و برآمدگی حدق و تسکین درد آن و طلائی گل او جهت تسکین درد حالیین و کنج ران و ورم آن بغایت مؤثر و آشامیدن او جهت خنای و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است.

الألف مع الطاء:

◀ اطری

به فلوسی آش آرد و رشته نامند و از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف و بقوا را شامل است. آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و املاک آن ترتیب دهند و به فارسی اوماج نامند و جهت سرفه و نفت الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعا و ملقه نافع است و مرخی معده بارده است و آنچه بل کشک و ماسرت و بتشدیدها استعمال نم آید بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره و آنچه از آرد جو بترنج دهند جهت سل و نتیای حاره و بل ترشی جهت اخلاط مراری و تسکین حلات خون و آنچه با گوشت باشد،

تصفه حکیم مؤمن

و نهل الرايحه و بی طعم. سرد و تر و ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون نارس و آشا میدن او مانع توالد زن و مرد و قدر شربتیش از برگ و بیج او جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند.

افعی

اسم عبرانی مار است و بعبعربی حیه است و اقسام او را اسلامی می‌بشد و کوچک و بزرگ و سزله و مایل به زردی و مایل به سرخی و مایل به تیرگی و الملق و غیر آن یافت می‌شود و بهتوین او ماده اشقر مایل به سرخی است و ماده را چه‌ار دندان می‌باشد و نو را دو دنفان و بایع جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و هم‌پیش سر را بلند داشتن او است و باید چشمش مایل به سرخی و سرش عریض و جسدش صلب و مایل بهباریکی بوده، از آب و عمارت و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان سر او را قطع کنند و طریق آن است که سر را با دنباله به هم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله به یک ضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی-حرکت باشد استعمال نباید کرد. پس از قطع لپید پوست آن را و جوف آن را انداخت و بعد از آن استعمال نمود. بخت حار و طیبس و مجفف و محلل است. چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نم‌کنند و بگندنا تناول نمایند مواد غلیظ را به طرف جلد دفع کرده به تحلیل می‌دهد و در مع دوم این معنی به تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن مرقح شده مثل فلس ماهی پوست می‌ریزد و کم او اخلاط متعنه لطیفه را مسخیل به قمل و کثیفه را ب تقشر جلد دفع می‌کند و خوردن او جهت سموم مشروب و ملذوعه و ضعف بصر و در دعصب و نبس و منع زیادتی خلزلی و حفظ جوانی و تقویت قوت‌های حیوانی و حواس و طول عمر مؤث است هرگاه هر سال یک بار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهت دفع سم افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع است و بجهت داءالغلب و داءالحیه و تحلیل خنازی و اوجاع مزمنه بلرده لافع و اکتار او محرق خلط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه ها است و چون هفت عدد افعی را به ریسمان بشیم سرخ ارغوانی خفه کرده به ازاء هر یک گرهی زنند بستن آن ریسمان بگردن صاحب خناق جهت دفع علت بالخاصه مجرب دانسته‌اند و نمک افعی که جوف آن را پر کرده بشینند در افعال ضعیفتر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب به او و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف چند بار به آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب بقدری که او را بپوشاند و اندک شربت و اندک نمک چندان بجوشانند که مهرآ گردد. پس گوشت او را از استخوان جدا کرده در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او با مثل آن نان خشک میده پاکیزه اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده و قوصهای ترک به وزن یک مثقال بسازند و با انک روغن بلسان کوهین نمایند تا متکرج شود و قدر نان اگر ربع او شود بهت است و نخودی که در جوشانیدن گوشت او با او بجوشانند در افعال قریب به قرص است.

اغلو ببطس: بعبعپانی طلق است.

الأف مع الغین:

اغزیوس: قیله الحمار است.

اغیس: یونانی و بمعنی ظاهر است و اسم اثلث است.

اغالوجی: اسم یونانی عودالخور است.

اغزلیوس: به یونانی حنظل است.

اغراطون: به یونانی حلفا است.

اغش: به لغت حج‌از و یمن نوشادر است.

اغرسطس: به یونانی ثیل است.

اغرفس: به یونانی دو سر است.

اغیرس: به یونانی جوز رومی است.

اغری: به یونانی به معنی ارض است.

اغرفی: اسم یونانی مفتحیح است.

اغبر: عبارت است از شیخ و نبات و توتیای کرمانی که بل یکدیگر سائده باشند.

اغلان آشی: اسم ترکی چند است.

الأف مع الفه:

افیقوس

اسم یونانی و به معنی محلل است و او نباتی است کم‌بنا از زرعی و ساقش باریک و گلش مایل به سفیدی و برگش عریض و پرشاخ و مزغب و تخم‌ش بزرگ‌تر از تخم شرغلام و در غلاف شبیه به غلاف تخم ترب و بیخش بی ریشه و نرم و با عطری ت و بوی گیاهش شبیه به بوی ترنج و منبت او ساحل بحار و ممر آبه و جایی که جو عدس کاشق‌باشند و در مهن و ساحل دریای شام بسیار است و در صعيد مصر آن را شلجم نامند و در دوم گوم و خشک و با اندک حدت و برگش و سایر اجزای او جهت سده جگر و سپوز و تحلیل اخلاط غلیظه و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشاء و ضماد پخته او جهت جمع سموم قتاله نافع است و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نم‌کنند و قدر شربتیش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره و بیخش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی نمی‌ماند که عصاره توان گوشت و روغن او در آثار مثل اوست و زیت الشلجم نامند.

افیقون

به یونانی نباتی است شبیه به افیقوس مگو در بو و در زراعات می‌روید. بغایت سرد و مخدر و در اطلیه رادعه مستعمل و شراب او جایز نیست.

افیمیدون

به یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و منحصر در ساقی و برگش زلده بر دوازده عدد نمی‌شود و بی گل و نشو و ریشه‌های او باریک و سنیه

افیسوس

یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و ساقش مزغب و شاخه های او باریک و از سه عدد زیاده نمی شود و برگش شبیه به برگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل ثمر خیار کوچکی صنوبری شکل و سبز و گلش زرد و صدفی و پنخش بقدر امروود و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه می‌بلشد. در دوم گرم و خشک و لذّاع و آشامیدن عالی او مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم و قدر شربش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مؤلف نیکو گویند که رطوبتی که در عضو اوست و جهت تحلیل صلابات و جلای بطّض چشم نافع است.

افتمون

یونانی و به معنی دواء الجنون است و آن نهایت است بسرا سرخ و فروغ او مثل خیاطه و با گره‌های بسیار ریژه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریژه تر و سرخ مایل به زردی و به اشیا که نزدیک او باشد می تند و بیخش شبیه به زردک و نصاری گویند که در حوالی او چیزی می روید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش نذیخته دانه می‌بندد و در سوم گرم و در دوم خشک و محلّ و ملطّف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مایخولیا نافع و بالخاصه جهت امراض سوداوی و تنقی سودا ببعیدیل و چون یک هفته هر روز ده درهم آن را با نصف رطل شیر تازه خ میل کنده و با پانزده مثقال سکنجبین بپوشند جهت دفع خفقان و توحش و مایخولیل و تشریح مجرب و چون دو درهم بخم آن را به لته بسته در دو نث رطل شراب یک شب خیسانیده روز دیگر افشوده صاف او را بیک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در ن هاجت قوت کند بدون مضرّتی و باعث ضعف نمی‌شود.

و مؤلف نیکو نثی رطل را نثون رطل دانسته و قدح بر مؤلف مالمیسع نموده و او را اعتقاد آن است که یک رطل در سی رطل تا چهل روز باقی خیسانیده و مطبوخ او بلمویز جهت مایخولیلی که از مداومت شراب به هم رسیده باشد نافع است، خصوصاً که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعف ترکیب است زلزله از یکی دو جوش نباید داد و مضرّ صفاوی و حارالمزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کنیرا و قهر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات نثده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمی است لی یک وزن و نیم او ح اشا و دو دالگ او تربد و تخم او را نباید کوبید.

افستین

لغت یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه شبیه به بابو اف گاو چشم برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و

ساقش بلّند و گلّه او مثل گل بابونه و از آن ریژه تر و تخمش شریب اسپند و با تلخی و قبض و برّی او با عطریّت ثقیلی و قسمی را برگ مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد بی اوراق سفید و در مصر بوسینه نامند و زیونترین اقسام او است و بهترین او رومی طوسوسری و سوری است که با حرافت و تلخی و قبض بلّشد.

در اول دوم گوم و در آخر آن خشک و مفتّح و ملطّف و مبّهی و مسهل صفیا و سلای اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروب و ملذوعه و محلّ ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکنه و تبهای عفنی مزمن و ماءاصفر و طحال و با ناردین جهت درد معده و با افتمون جهت ترقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت بلّشد مجرب است و دو درهم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت فطر نافع و جهت بولسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حارّه که به سرب ادویه مشروب در معده به هم رسیده باشد بسیار مؤثر است و قطور او با زهره نین و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزه او با عسل مدرّ حیض و حمل او با موم جهت حبّ القرع و ضماد او با آب جهت شری و بخار مطبوخ او با شراب جهت درد گوش و طلای مطبوخ او در مایخولیلی جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت تلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حار و سلّیده او بلموم و روغن جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است. محلّ صلابات و جهت داءالتعلب و داءالحیه و بواسیر و صلابات رحم و ورم سپرز ضماداً نافع و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و استرخای جفن و گذاشتن او در ملح مانع کرم زدن او و آمیختن او بلمرکب باعث منع ارضه از کتابی که با آن مرکب کلتب کرده باشند و طلای او بلموم و روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود آن جهت گریزاندن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و مصلّح و مجفّف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهت معده به وزنش اسارون و نصف او هلیله زرد و به جهت جگي عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او می‌شود و عصاره افستین که او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی و مفتّح سده جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقی اخلاط ریه و استسقاء و نی کو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع است و مورث کرب و صنّاع و مصلحش ریوند و قدر شربتش تا یک درهم است و بدلش سه وزن او افسرین است یا غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و مدرّ بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و بانگیختن اشتها و تقویّت هضم و ازاله کناز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروب نافع است و مانع وبا و حدود امراض و طریق آن است که نود مثقال افسرین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان بپوشانند تا به لث رسد، پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نماید و اگر سی مثقال را با پانزده

تخفه حکیم مؤمن

طلای او با روغن زیتون در حال رفع گزیدن ع قوب می کند و مصلح و مورث خنّاق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مقال است.

و بعضی گویند افلیح جویبوا است و اصلی ندارد.

افشرج: معرب از افشردۀ فارسی است و به عربی عصی نامند و آن مخصوص فواکه است.

افلیون: و به حذف واو اسم شیخ جبلی است.

افقرا سفون: یونجه است که حندقوی باشد.

افیون: فریون است.

افسین: بنونین و یا اسم رومی فریون است.

افیاسمون: نزع است.

افلیون: دبق است و گویند ماذریون است.

افیس: به یلانی فینج هم شرک است و افینج هم شک نیز نامند.

افیودیحان: قسع اول دیفروجس است.

افلسون: اسم روغن ترب است.

افلاطون: مقل ازرق است.

افیوسالنی: حجر القمر است.

افلویه: ادویه خوشبوئی است که در طعامها کنند.

افیقون: اخ بیوس است.

افیوس: اسم یلانی جراد است.

افتیس: اسم یلانی ع صفر است.

افیور: بیونانی اسم بزور است.

افیورسفسافن: بیونانی تخم خباز است.

افتیون: به یلانی باد آورد است.

افیمول: به یلانی دارچینی است.

افیعابن: به یلانی سداب است.

الألف مع التّاف:

اقحوان

اسم عربی و بیونانی ادیبان و به فارسی بابونه گاوچشم گویند و نفع صغی را بهار نامند، بری و بستانی می باشد، شاخه های او باریک و برگش شبیه به نیگ گشیز و رازیانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریخ سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه با اندک تلخی و بالحقوقه صنفی از بابونج است و فوق آن است که بابونج تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل اوست. در سوم گرم و در دوم خشک و مسخن و مقوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدرع رق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوه نبقاقیه و مفتت حصاه و محلل خون مرجمد در مثانه و ورم مقعد و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقاء و قراقر معده و با سکنج برن و لبتمک مسهل سرودا و بلغم و لعوق او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رح م و طلای آب تازه او بر اثنبین و قضیب و کنج ران مقوی لبه و جماع و ضماد او جهت التوائی عصب و لبموم روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مقال او با

مقال دارچیری و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افینتین که در هر چهار رطل روغن زیتون طاروغن کنجد یک رطل گل افینتین کوده، چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصاً با سکنجین عسلی و به جهت تقویت معده و رفع احتیلس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن رافع خمار و قطور او جهت کرم گوش و رطخ آن و طلای او جهت درد چشم و با قیروطی جهت تقویت معده و درد آن نافع است.

افیون

اسم یونانی و به معنی مسبت است و به فارسی نَبّیّاک و به عربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از او شیر منجمد خشخاش سزله است نه سفید و بهترین او مایل به سفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب زود بگدازد و قوی الرایحه باشد. در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سوم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قلیض و مانع تعفن اخلاط و تغلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمده و ثولات و صداع که از حرارت باشد بلطیخ نافع است و اگر از مواد بارده باشد به سبب تخدی مفتح است و ضماد او جهت درد سر و ت ح فیف قروح و ورمه ای حاره و بلزده تخم پخته و زعفران جهت حمره و لبشری دختران و زعفران جهت تقرس حار و رمد و فتیله او با مرصاف و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب است و قطور او با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش و لبموم و روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه به شرط مداومت و مضرفم و مصلحش فلفل و جرد و فریون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلس سه وزن او بزرالینج و یک وزن او بیخ فلفل و در احتیلس طباشیر و کافور و کهریا است.

افلیح

تخمی است شبیه به تخم خردل و تندبو شبیه به بهی سرب و با عطریّت و بقیات سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر زرعی و برگش مثل نیگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مثل بزرالینج و از هند خند و زرد و سیاه او زبون و گویند او قسم کوچک کبابه است و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و ترلق زهر عقرب و رتیلا و محلل رطخ و مشتھی و با قوه قابضه و مفتح سدد و احشاء و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آرنفه و

قالبض و مبرّد و بریان کوده او جهت داء التعلّب و رفع نرف الدم و بواسیر مفرّج است و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت حزاز مجرب است که اولاً سر را به روغن گل سرخ چرب کرده و بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم خام غلیظ و مسدّد و مصلحش جوارشات و گلقد است.

◀ اقلی می

به یونانی آن چیز است که از گداختن اجساد منظرّق مانند مس و نقره و طلا مگ کف و درد بر روی آن و در تحت او من جمد گردد و آنچه در تحت به هم رسد باز از جمله کف اوست که بعد از گداختن و به هم رسیدن کف به سبب حرکت آن فلز بعضی بمطرف تحت جمع می شود و به ترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه به اصل آن فلز باشد و طلائی مائی صبیزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه بوره است که بر طلا می - زند و گویند کانی هم می باشد و مرقتیشایی نیز هست، هر یک در طبع مگ معدن او و محیوست زیاد بر او غالب و مجفّف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زلّاد و رویانیدن گوشت لذّه و رفع تعفّن زخم ها و بیاض عین و بهق و جرب و سرپل و ناخنه و دمع و غشاوه و نزول آب و طلائی او رادع و جالی کلف و آثار سیاه و رافع سپرز و با زعفران و افقون رافع درد مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او یک قیراط جهت خفقان و تقویت دل نافع و مسعمل از او محرق مغ سرول او و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است.

و مؤلف نکوه گوید که چون جمع کنند ذهبی و مرقتیشی او را در گداختن و بعد از گداختن در غسل بریزند تا سرد شود یک جزو او پانزده جزو مشتری را شمس کند و حقیر این معری را موقوف به شروط مخفی می داند. اقناع الرمان الهندی: نارمشک است.

اقووقومعما: قووقومعما است.

اقیوس: به یونانی کم نئی است.

اقیسی: مازریون سفید است.

اقاقالس: به یونانی تشمیزج است.

اقووس و اقس: دبق است.

اقلرون: اسم رومی وج است.

اقوچطن ماطس: گل عتیق القدس است.

اقونوسیون: رعی الابل است.

اقلو: کروئی است.

اقلی: به یونانی حماس کبیر است.

اقتلاراقی: به یونانی شکلعی است.

اقتلوقی: به یونانی بادآورد است.

اقلولا سمون: دهن بلسان است.

اقیمرون: به یونانی سورنجان است.

اقلطن: به یونانی ماش است.

اقومارئون: رازنینه بریست.

سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع است و فرزجه او مدرّ حیض و مرقی رحم و اکثار او مصلّد و مص لخش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بد لخش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از بزرگ و با شراب جهت نیکویی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و احتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آستر و قروح و رفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان که گل آن را در چهار مثل آن روغن زیقون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشتن بلبقند جهت نضج جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب و ورم اسرافل بنف و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار نمودن عرق مؤثر و آشناییدن پنج درهم او مدرّ عرق و جهت رفع قولج مفید است.

◀ اقلیبا

به لغت یونانی اسم عصاره قرظ است و او را از ثم ر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن او افشرده می گیرند و قبل از جفاف یا قوتی رنگ است و بعد از آن سوه می شود و در دوم سرد و در سوم خشک و مغسول او در دوم خشک و قابض و قاطع نرف الدم و نفت الدم و مجفّف و رادع و غیر مغسول او با لذع و حاسب نزلات و اسهال اکلاً و ضماداً و مقوی بدن و اعصاب مسترخ از اعیا و سبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعد و داخس و برآمدگی حدقه و سرخ تنگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهت قطع ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش به وزلش عدس و صندل است و گویند حاض و اخیر انبب است.

◀ اقسون

به یونانی اسم نلبتی است شبیه به بادآورد و اهل مغرب رأس الشیخ نامند و برگش مثل بادآورد و ساقش کوتاه تر و غلیظتر از او و گلش مثل او و پر خار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده می خورند و بغمش از قرطم ریزه تر، در دوم گوم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود بلخ و با تندی می باشد و گویند جهت کزاز و تشنج غیر بیسی بلشراب مجرب است و جهت ورم مزمن و شدخ عضل ضمادش مفید است و تخمش بلشراب جهت رفع سموم لافع بوده و مضر کرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعی است و لودم بلقلان فرقی می ان اقسون و نبات اشتراغاز نخواهد بود و ظاهراً اسم یونانی نلبت اشتراغاز است.

◀ اقط

به فلوسی کشک نامند و آن دوعی است که طبع منجمد گردد، پس چکانده بعد از رفع ماچت خشک کنند. سرد و خشک و دیر هضم و

تصفیه حکیم مؤمن

بعلت هندی سرگیست بقدر مازو و مستدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل به طول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدا بی از جوف او مسموع می‌شود و در جوف او سرگیگی کوچک موجود است و قسمی انطیاقی و مستدیر و کوچکتر و قسمی دیگر شبیه به او و بزرگتر و در جوف هر دو چغنی سرفید مثل ریگ وجود دارد. در سوم سرد و خشک می باشد و محلل اورام و حابس نرف الذم است و چون در پوستی بسته بر بازوی چپ زنان بزند، جهت عرس ولادت بغایت آزر موده است و تخلیق او با ریسمان سرخ جهت حفظ جنین و منع اسقاط مفید است و نگاه داشتن او در دست راست جهت غالب شدن بو خصم و تخلیق او بر درخت جهت منع ریختن ثمر مجرب است و حمل او که با شرپ دختران سائیه بلشند، جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است و مراد از اک نفکت دو قسم سیاه است و دو قسم سفید در احجار مذکور می شوند.

اکلرع

جمع کراع است و آن را به فارسی پاچه نامند و بهین او پاچه گوسفند و بز یکساله است. لزج و دیر هضم و بعد از انضمام م وگد خلط صالح رقیق و معتدل الغذاء می‌باشد و جهت ناقهین و صاحب بواسیری و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زلیق و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الام و عسر بول و هزال مفیط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان مفید است و با صمغ عربی جهت پیشش و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوی حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تلین طبع یا بس المزاج و حقه او جهت مغص و زحیر سددی مجرب است و نطول او جهت یبوست دماغ و ضعف او و تحلیل خرازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فریون و زعفران و روغن گل، جهت تسکین درد سر و ضنبله مفاصل مجرب و موگد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل است و پختن او لبرکفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او را فع نرف- الذم و جراحت و با صرب جهت سلقه کردن دانه بواسیر مؤثر است.

اکشوت: کشوت است.

اکوهک: انوروت است.

اکوفس: جوز روم است.

اکبر البحر: لیه البحر است.

اکله نفسه: فویون است و گویند کافور است.

اکوار: نوع کپیو صامریوماست.

اکسولوس: بکولای جند است.

اکسوفیس: بیونانی حومانه است.

اکسومالس: ابوخلایا است

اکوفس: کرفس است.

اکیر: اسم بتکی وج است

اکو: به فتح اول و سکون کاف اسم هندی عود است.

اکهروت: به هندی جوز است.

اقرقوا: به هندی عاقرقرا است.

اقراص الملک: جوز الکوتل است.

اقلا روطس: بیونانی طرفاست.

اقلابونس: بیونانی انجره است.

الاف مع الکاف:

اکل الهلک

نلبقیت برگش مدور و بقدر درهم و شاخه های او باریک و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر زرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید و نپاکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدوری ریزه تر از خردل وجود دارد و بعضی را تخم شبیه به حله و بعضی را غلاف غیر هلالی است. مرکب القوی و حرارت و یبوست در او غالب است و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مؤوی اعضاء و ملین اورام می باشد و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعد و رحم شراباً و ضماداً نافع است و جهت تحلیل فضول باطری مفید می باشد و طلای پخته او با میفختج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعد و انثین مفتح است و مطبوخ او با آب و شراب جهت قروح شهاده و با افستین جهت ورم سپرز و معده و قطور عصاره او جهت درد گوش و آشامیدن سه درهم او با تخم او با میفختج جهت ورم احشاء نافع و عصاره او بلزعفران در تسکین کل ضربان مجرب می باشد و طبع او جهت ربو و تفتیت حصاه و حقه او جهت تقویت امعاء و ترقیح و تسکین درد امعاء مفید است و شرب او مضراً انثین و مصلحش عسل و مویز و انجر می‌بلشد و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج است.

اکلیل الجبل

نلبقیت بقدر زرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل به سیاهی است و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل به سفیدی و ازرقی و ثمرش صلب مایل به استداره و تخم ش ریزه و برگ و شکوفه آن با انک تلخی و تند و خوشبو و او غیر قردمانا است. در سوم گرم و خشک و مدربول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهت درد جگر و یرقان سوداوی و سرفهمزن و استسقاء و سنگ گرده و ملته و ضماد او جهت تحلیل اورام مزمنه نافع است و مضراً محروبین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افستین می باشد و چون شرک صید را از احشاء خالی کوده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او می کند و در منع تعفن لجوم بهت از نمک است.

اکسمکت

ألف مع ألام:

الیه

بب فارسی دنبه گوسفند است. گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب می باشد و چون یک عدد دنبه گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یکی حصه را با عاقرقرا و زنجبیل و تهب بنوشند، جهت رفع عرق النساء مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود، جهت تشنج یبسی و کزاز و مواد متحجره مجرب است و دی هضم و مکوب و ردی غذا و مضعف قوه هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسا باش در میبود موجب فجاه شود و مصلحش آبکامه و سرکه و ادویه حاره است.

الوئی

به یلذی اسم نباتیست کمتر از زرعی و مایل به سرخی و زردی می باشد و شاخه های او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل به سرخی و زردی است و بیخش شنه به چغندر و با رطوبت و نته طعم و نضمش شبیه به تخم افیومون و منبت او ریگزارها و کنار آبها. در سوم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یک درهم از تخم او تا دو مثقال با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه، مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر است و پوست بیخ او در این فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج می باشد و مصلحش کتیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است.

الب

به عربی اسم درخت خاردار است شبیه به درخت اترج برگش ریزه تر و شبیه به برگ زیتون و خارش بیشتر و نضارت و سبزی او بیشتر و سم کلاً حیوانات و از دفلی قویتر است و چون داخل هر غذایی کنند، هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کر و کور شود و منبت زبوترین این نبات بلاد تهامه و جبل شراه است.

الوسن و الوسون

به یلذی به معنی یذهب بالکلب است و او گیاهیست شبیه به گیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل او مستدیر می باشد و مابین برگها تخمش شبیه به ترمس و آن در میان دو پرده است، رنگش مابین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و نیل است. در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب التفع است و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصلح می باشد و مصلحش مرزنجوش تا یک مثقال است.

النج

به لام سلکبه و فون مفتوحه لغت یونانی و به معنی الاصل است و او بیخ نباتی است شبیه به زردک و ساقش ستبر و بقدر شبری و گلش سفید مانند گل زردک و نضمش سفید و طولانی و خال دار و طول او کمتر از برنج است و در سر شاخه های او قبه ای مثل جوز و بهترین او هندی است. در آخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی می بلش و مؤلف شکوه سرد و تر در سوم می داند و بالخاصیه تخم او را جهت شری از هر خلطی که باشد مجرب می داند و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بپوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سوم یک درهم و یک مثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر بول رطوبی نافع است.

الومالی

یونانی و به معنی عسل م نجمد است و آن رطوبتی است شبیه به میعه سائله که از ساق درختی حاصل شود و بهترین او برآق صاف شیرین غلیظ است. در سوم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره الصغراء و اخلاط ردی و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخه های درخت از جوشانیدن او با روغنها بگیرند، طلای او جهت درد عصب و جرب منقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع است و شارب الومالی را سیات و کسالت به هم می رسد و باید نتواند و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبهاست.

السقافن: لهران الأبل است.

الهاء: به یلذی خطمیست.

الحج: زعور است.

الهنون: به یلذی اسد است.

الط: سوسیر است.

الاول: بیونانی زیت است.

الوئی: به یلذی سنای مکی است.

السنین: به یونانی ملح است.

القطرون: به یلذی کهربا است.

السا: نایخواه است.

الصرع العصفان: لسان العصفیر است.

الاطیری: للباب است.

الوج

مؤلف جامع الأدوية گوید که او شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم کازرک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده است الانیون: به یلذی راسن است. الهاس: ماس است.

تصفه حکیم مؤمن

درخت خاردار است م‌نبت او بلدی و عوام طلع نامند و اهل بادی سمر و به فارسی مغیلان گویند و صرغ آن را صرغ عربی و ثمر او را قرظ و صنط و عصاره ثمر او را اقلان گویند. قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سبّو و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آنوس سیاه گردد و قسمی پرخارتر و ساقش سبّو رنگ و بسپار بلند می‌شود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف بقللا و لویبا و دانه‌های او پهن و بقدر ترمس و سرخ، با آن پوست حیوانات را دباغی می‌کنند. جمیع اجزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع است و نطول طبیخ خار و برگ او جهت تقویت اعضای مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سدد و ضماد برگ تازه او جهت الضخام جراحات و دفع اورام و جلوس در طبیخ او جهت بروز مقعد و رطوبلت رحم مفید است و بفرش و برگش به جهت دباغت قائم مقام مازو می‌باشد و عصاره برگ او و ثمر تازه او قاطع نرف الدم و نفث الدم و پوست شلخ و سلق او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمدۀ اجزاء روغن شریخ صناعت و بیخ او جالی و سرون او جهت استحکام لثه و مسواک او و مقوی دفتان است و آنچه اکثر اطباء در کتب ادویۀ مفردۀ ذکر کرده اند اشتباه می‌شود که قرظ و امغیلان و طلع غیر یکدیگر باشند و بعد از تأمل رفع اشتباه می‌گردد.

امدریان

بب‌لانی اسم شجریست بپگش شبیه به بپگ کبر و رایحه برگ با تندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سبّو کمی کمتر و او را تسبیح می‌کنند و گویند مهنت آن اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحیست و دموع ایوب و شجره التسیح نامند.

در اول سوم گوم و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علول و او رام باطنی و مسکن پیچش که مغص گویند و تخمش در غلافی و به قدر دانه کنار و مایل به سردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصاً گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهت اورام و جرب یابس و عین بول و فواق و طلای او جهت کلف و قطور عصاره او جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربت از عصاره تازه او هفت مقال و از مطبوخ او چهارده مقال است.

امسوخ

لغت بربريست و به معنی انابی و آن نباتیست مابین شجر و گیاه و م‌نبتی نبت دارد و مجوف و منبت او سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر می‌باشد. صغیرش بقدر یک شپ و زلده و ساقش خشبی و بقدر سبتوی انگشت است و از ساق او شاخه‌های بسیار مجتمع روئیده و بند دار و چون کفشی بده‌ده جدا شود و برگش مثل بپگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش

الطوط: کشت بپگش است.
الاکلنگ: اسم ترکی زراعت است.
الوه: اسم فلوسی عقاب است.
آله: اسم بکی نفلح است.
الاملک: به لغت دلمی فلشرا است.
الیهک: اسم بکی مخ است.
آلسری: اسم هندی بزرکتان است.
الاجی: اسم هدی قافله است.
الهاقن: به یونانی بسباسه است.
الأف مع المیم:

املمج

نور درخت هندی است و معروف است و مسرع عمل مقشر بیدانه او و چون در شری بیخ‌سازند شیراملج نامند و گویند شرط است که تازه آن را چن روز در شیر بیخ‌سازند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عصف است.

در دوم سرد و در سوم خشک و به شیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد به معده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا بفرح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نرف الدم است و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشاء و اعصاب و مسهل سودا و بلغم رفیق بفرع و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنج درهم با آب گرم، جهت سحج و چرک بواسیر و فواصی و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده و خیسانیده باشند، جهت ازاله بیاض عین آزموده است خصوصاً هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را افشرد تا سه بار آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و افستین در تقویت معده بیعدیل و روغن او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبخ آن را بمل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند، جهت تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیاب و تقویت اعصاب و خروج مقعد و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آب آمله خضاب کنند، موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ نده دره است و مضر سپرز و میرویدین و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال به وزنش هائیک کلبلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و هاضمه و قاطع نرف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی مو است.

امغیلان

◀ امپرلبویس

به فارسی زرشک نامند و معروف است و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده است. در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد به اعضاء و قاطع صفرا و تشنگی است و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون می باشد و لبادوی حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتوح سده جگر و مقوی جگر سرد و سایر احشاء و جهت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و احشاء باشد نافع است و جهت استسقاء و لبادوی حاره جهت مبهودین و با افسستین جهت تقویت هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و دانه او به تهایی و با ادویه مناسبه جهت فرحه امعاء و اسهال که از ضعف احشاء باشد و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب سرب مسلوی بوده و آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر به قوام آورند، جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها نافع است.

مؤلف نیکوه مجرب دانسته و گوید چون آب ترنج و مروارید اضافه نموده، در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است و زرشک مؤکد ریخ است و مصلحش قونفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و از دانه او تا سه مثقال می باشد و بدلتش مثل او گل سرخ و دو ثلث او صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قویتر و الطف است و بدلتش دو وزن او زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک ارغیس است و مذکور شد و مؤلف مالایس زوقال راغی قوانلی دانشیق است و در خواص مک زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آن است که قواقاط قویب الطبع با زرشک باشد و زوقال قرانیا است و مذکور خواهد شد.

امونیاقن: به یونانی اشق است.

امیوس: به یونانی نانخواه است.

امامون: به یونانی حماما است.

امعاء الارض: خراطین است.

امروسلی: عقود است و معجون را نیز نامند.

ام الخلود: نوعی از حلزون است به لغت مصر و آن دلینس است.

امغیرون: به عیبانی خرنوب نبطی است.

اماطیطس: به یونانی شادنج است.

امولیتون: به یونانی ابار است.

امعدالی: به یونانی لوز است.

امورعی: به رومی عکرالزیت است.

امعاسین: به رومی آبغوره است.

امرود: اسم فارسی کمبئی است.

امله سلا: بهرعی گوگرد فارسی است.

الألف مع الیون:

خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهت اسهال و طیبخ او جهت فتق و قبله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و تنگی نفس نافع می باشد و چون خشک او را بجوشانند تا آب به نصف رسن و صاف او را تا نیم رطل بنوشند، جهت ضعف جگر و احشاء و دل مفید است و هر گاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل بنوشند جهت فربه کردن بدن لاغر و نیکوئی رخسار و تقیه رحم و ذرورش جهت قطع نرف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پانزده درهم است و مؤلف تذکره مینت امسوخ را منحصر در اندلس می داند.

◀ اماریطن

به یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم، قدش کمتر از زرعی و برگش باریک و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی می باشد و بر گرد قبه، دایره زردی و بیخش باریک و منبت او کوههای بی جنگل و در تنکابن لیارو نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت تب از آن تاج ترتیب می دهند. گرم و لطیف و ملطف و مقطوع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد به معده است و منشف رطوبت آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد است و با شراب ممزوج به آب جهت قطع نزله مجرب دانسته اند و مستعمل از او قبه او و گذاشین آن در مکن جامه مانع کرم زدن او و مضر فم معده و مصلحش آب و قدر شربتش ف قیراط است.

◀ امّ وجع الکبد

افنیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته است.

◀ امّ الکلب

شجریمت ربیعی بقدر زرعی، مایل به زردی و برگش شبیه به برگ لاغیه و با اندک خشونت و گلش زرد شبیه به گل لاغیه و بدبو و منبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است. عصاره تازه او را دو مثقال و برگ خشک شده او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و باید با روغن زیتون بوشند.

◀ امعاء

جمع مع و آن روده حیوانات است. از جمله اعضاء عصبانی و قلبی ل الغذاء و دیر هضم می باشد و در سوم سرد و خشک و مؤکد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب است و مطبوخ او لب گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهت معده که صفرای رقیق ما می متولد شود نافع است.

تغفه حکیم مؤمن

انگرن

مؤلف جامع الأدویه "امین الدوله" گوید که او گیاهیست منبتش حریم جبل گیلان. چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخواباند، روز دیگر آنچه قسم نر است راست مشاه ده کنند و آنچه ماده است به همان هیأت می ماند و به لغت صفالبحاوانی نامند. گرم و خشک و ضمد پیک خشک او با آب گوگرد در یک روز بهی را زایل می کند و تخم او با بغایت مورث نعوظ مردان و از قسعه ماده موجب شدت تعشق زنان و اندکی از او لب شراب منوم قوی است به حدی که نكسه شبانه روز شراب او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او می کند و قدر شربتیش تند و درهم است.

الغاص

بیلانی اسم گیاهیست برگش شبیه به مرزنجوش و مایل به استداره و شلخه ای او مرست بر روی زمین و مرتع است و شهرش مثل غلافی و دانه های او بقدر خشک اش و بسیار تند و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ می باشد و در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی لغب و مفتح سده می باشد و آشامیدن آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و جهت بیهون آوردن خار و پیکان از اعضاء و مرع زطده شدن قروح خبیثه و جلای آثار و غرغره آب برگ قسم ماده او جهت ترقیه دماغ از بلغم و سعوط در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتعال او با غسل جهت قروح چشم و جلای باصره و جرب و کمنه و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتیش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش عرطنینا است.

انس النفس

نلبتست ربیعی شبیه به جرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل تره تیزک زرد نمی باشد و برگهای سفید احاطه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب میل می کند و مکت شاهدان با عدم حرکت هوا حرکت می نماید و ساقش مرتع و مایل به سیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها می روید و چون حیوان شیردار از او بخورد شیرش زیاد می شود و خوردن آن شی باعث نقرط و سرور می شود. در دوم گرم و در بیوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف است و مدر فضلای که علویت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طیبخ او در ازاله هموم و تقویع مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از گلش به دستور همین اثر می بخشد و خلل به عقل نفی رساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم مفتح و چهار درهم از تخم او لبم تقویع علی شیر گوسفند مهیج باه شخص صد ساله است و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فیوم سازد و یرقان را زایل گرداند و مضر کرده و مصلحش غسل

انباریس

بیلانی اسم نلبتست مابین شجر و گیاه و در شوره زار و مواضع آفتاب روید. برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شیری و ب بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل به بفسری و بدی می باشد و تخمش در غلاف رقیعی و قسمی از آن کوچک برگ و ساقش مرتفع نفی شود. در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوه قابض و تخم و بیخ و گلش جهت عسر بول و درد کرده بغایت مفید و با سکیج بین جهت صنع و فیزجه او با روغن گل و شیر بز جهت صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برگش جهت زخمها و رو کیدن گوشت مؤثر و قدر شربتیش از یک مثقال تا دو مثقال است.

انفرا

بیلانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش مثل برگ بادام و عریضتر از آن و گلش شریه به گلزار و از آن بزرگتر است و بیخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از آن آید و مریت او کوهها است و مخصوص به زمانی نیست. معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب به شراب و بالخاصیه جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید است. حتی اینکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او می شود و ضمد برگ او جهت منع زیادتی قروح خبیثه دفع و مؤثر است.

انف العجل

به لغت مغربی اسم نلبتست شبیه به بینی گاو و نبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه به برگ کاسنی و از آن ریزه تر است و گلش بفس شریه به شرب بوی بنفش و از آن ریزه تر و معتدل و با قوه محلله و مدر حیض و آشامیدن طیبخ پیک او بلبلخاصیه جهت رفع سموم نافع و نطول او محلل صلابت و مسکن درد گزیدن هوام است.

اندر و طالیس

بیلانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم، شبیه به اشنان و بسیار سرخ و بی پیک و تخمش در غلاف مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلاخ و ملاح نامن و ظاهراً نوعی از قاقلی باشد. در اول سوم گوم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طیبخ او جهت استسقاء مجرب اطباء و جهت نقرس و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شرباً و ضمداً و طلاء و جلاوسل دفع است و قدر شربتیش از تخم یک مثقال با شراب و امثال آن و از طیبخش با شکر یا شراب لی سرکه تا ربع رطل می باشد.

بجوشانند، جهت بیاض چشم و طرفه نافع است و عرق موی انسان که بل کبریت مدبر که آتش در نگیرد و روغن مفتاح تطهیر کنید، در صناعت نظیر ندارد و در دستورات انشاءالله مذکور می شود.

و ارسطو گوید که آشامیدن آبی که خصیۀ انسان را شسته باشند، جهت صاحب تب و ورم جگر و وجع فوآد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات با تدریج بخدیه کنونی جمع اجزا و افلاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محلات جذام اسرت و مجرب دانه‌ها.

انوطیاون

نهایتیست بی ثمر شریع به نیت کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال الطعم ده د.

اندر و طون

شبهه است به برگ بید خشک شده و از آن عریضتر. گرم و خشک و مفتوح سده اششاء و جهت درد مفاصل نافع است.

اننج

بهن‌دی انبنا مند، بنو درختیست هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد می شود و بعضی را ثمر مگ سبب نارس و با عفوصت و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در انتهای زرد شود و شیرین و هر دو قسم او خوشبو می باشد. در دوم گرم و در سوم خشک و گویند غیری رسیده او در اول سرد است، غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن رایحه دهان و منع خفقان و درد سر بارد و رفع بهاسیر و تقویت مری و ترشی او جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گوده و ملته و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکسرت چوب او جهت نرف اللدم و طلای شاخ و برگ او جهت سیاه کردن و دراز داشتن مو لفع است و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز.

انجلبو

نهایتیست برگش شبیه به برگ رطبه و با اندک زغ بی مثل غبار و شاخه های او قویتر از شاخه رطبه و مایل به سرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علق مشبک می شود و آنچه در نزدیکی او می باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از او به هم می رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخ خشبی و سرخ و مستعمل از او عصاره بیخ تازه آن و ریشه های باریک اسرت و او را الحاء انجبار گویند.

در سوم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصاً از سینه و بواسیر و حاسب اسهال مزمن و نزلات و مسکن و مقوی امعاء و اعضا است و جهت تسکین التهاب صفیا و غلایان خون و ضعف اشتها و بول

است و اکثارش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنج درهم و از عصاره و طبخش تا هجده درهم و بیلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب آن را با شکر شربت بسازند، جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است.

انسان

چرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده است و ضماد او جهت شقیقه لفع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت او مورث کوری و ذرور استخوان پوسیده او در منع زیادتی آله مجرب است و آشامیدن استخوان سوخته او سه روز هر روز یک مثقال با مثل او شکر، جهت صرع و عرق النساء و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن لثرتا کشنده گرم گوش و هوامی که در گوش رفته باشد و بوقاق گویند عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام اسرت و جهت قویا و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و بلسرگین عصفور جهت قطع ثلیل و قویا و به تنها بی جهت قطع نرف اللدم و اندمال جراحی و با عسل جهت کلف و جلای آثار و قرحه نافع می باشد و ضماد گندم مضموع انسان خصوصاً که ناشنا باشد جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان انسان بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشوار زانیدن و رفع خوف مؤثر اسرت و زهره او مسکن بدن و خون حجامت و فصد او مسکن نفرس و مفاصل و عرق النساء و آشامیدن او مورث بلاد است و خون حیض سم قانک است و مورث جذام و طلای او مسکن دردهای صعب و حمول آن مانع حمل و بخور لثه حیض را جهت رفع تب و لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصاً اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متفرح و حکه و قویا و قروح خبیثه و عسر النفس نافع است و با آب نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منع قه از بول او جهت رفع بیاض چشم مجرب اسرت و در افعال مگ شیزق و در صناعت بدل اوست و فضله اطفال را که غذاه ای لطیف داده بشود خشک کنند، نفوخ او در حلق جهت خنق و ورم گلو و به دستور ضماد او با

عسل محلل قویست و طلای او جهت حمره و جراحات و التحام آن و رفع عفونت اعضا و آشامیدن یک مثقال او جهت سیقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحی حره زهردار و قولنج و حکه بیدیل و با عسل و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تبهای دایره و یک مثقال آن را با یک مثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد، مثل داراشکنه و زیبق مصعد، مجرب دانسته اند و سرون محرق او جهت قطع تعفن بن دندان مجرب است و چون ده عدد ن اخن دست را سوزانیده با عسل به شخصی بیاشاماند، آن شخص در محبت صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفقا که ناخن پا نیز همین اثر دارد و موی سوخ نفاضان شربل جهت منع سفیدی موی و استسقاء و رفع سموم قتلله و ریزانیدن سنگ کرده و ملثف و رفع ریب و بهق مفید است و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور آن جهت آله و نرف اللدم و تیغی جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار

تخمه حکیم مؤمن

یک هفته بنوشد، هرگز آبستن نشود و بخصریص نفاذ که از نوع سفید یا سیاه باشد.

انیسون

به فلوسی بادلن رومی گویند. تخم نباتیست بلندتر از زرعی و ساقش مرتب و برگش باریک و خوشبو و گلش ماطی به سفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولی و از رازظنه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک است و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و محلّ ریاح معده و سایر اعضا می باشد و مبهی و قابض طبع خصوصاً برشته کرده و مؤوی گوده و مفتّح سده جگر و جالی مجاری نفس می باشد و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیاء و استسقاء و حصاع و تب بلغم و سوءالقنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع است و با قوه تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلای دندان خصوصاً محرقّ او و رفع بدبوئی دهان مفید است و اکتحال او را جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گله که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاکیدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت زردی رخسار زن زائیده نافع و مضرّ امعاء و مصلحش را زظنه و مصلح م حرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم می باشد و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت باه مثل او انجیره است.

انجیره

لغت فارسی است و به لغت عربی قرطص و به لغت دارالهرز گونه نامند و به ترکی کجیت کن. نباتیست برگش پر تشریف و انبوه و با خارهای بسیار ریز و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود، باعث حموت جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش بخلق نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجیره مطلقاً تخم اوست. در اول سوم گوم و خشک و ملطّف اخلاط لزجه و جاذب و مقوّح اعضا و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مبهی می باشد و منقی سینه و شش و معده و مفتّح فم رحم و سده جگو و سپز و محلّ و گفاشتن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم منقال او با مرصاف بالم لصف بغایت مدرّ حیض است و ضمد برگ تازه او جهت برآمدگی رحم و تحلیل دیبله و گشودن دمل و قطع ثلیل خصوصاً لب غسل نافع است و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحات سگ دیوانه گزیده و قیروطی جهت ورم سپز و پخته او با روغن زیتون جهت ورم جراحات و ورم پشت گوش و طبیخش با ماءالشعیر به جهت تقیه شش و سینه و تخمش جهت ربو و آلات تنفس و استسقاء و علل گرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج مجرب است و با سکنجبین جهت درد سپرز و در د پهلوی و درد گوده و مسکن او در حال و طبیخ او با اصل السوس جهت

الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی ذبول را نافع است و ضمد او و آشلامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و گرفتگی عضل و فسخ و هنگ آن و ذرورش جهت رویانیدن گوشت و قطع نرف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربش یک منقال و از عصاره او یک درهم و از برگش پنج درهم و مضرّ میرویدین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و ربع آن گل ارمی است.

انجدان

به فارسی انگدان و به لغت دارالمرز کوله پر نامند. تخم نباتیست محرقّ و سبت و بلندتر از قامتی نیز می شود و برگش شبیه به برگ کلم و از آن بزرگتر است و گلش چتری ملب شربت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوش بی و ساق او را به ترکی بالدرغان و بیخش را به عربی محروث و صمغ او را حلیث طبع نامند و قسمی از آن را ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحه پر سوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلیث متن نامند و به فلوسی انجزه و گله آن را کماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سوم و مدرّ بول و حیض و شیر و مسخن گرد و روده و ملطّف اغذیه و محرّک لب و مقوی معده و مقطع بلغم و محلّ ریاح است و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اثرها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز لافع است و سکنجبین او با مفتح تیج جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت تب بلغمی و تبهای هرکبه بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النساء و مفاصل و استسقاء و یرقان و رفع فواق حتی بیهوشی او مجرب می باشد و با شراب در اخراج جنین قوی الأثر و ضمدش با موم و روغن جهت خ نازی و جراحات و عرق النساء و امثال آن و با روغن زیتون جهت کهنه تحت عین و طلای مطبخ او با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور او و برگ او جهت آکله نافع است و مضرّ ملثه و مصلحش تخم خرنه و مضرّ امعاء و مصلحش صمغ عربی و قور شربتش تا دو منقال و بدلش محروث به وزن او و دو دانگ او حلیث و گویند به وزنش ذوقرا و این انسب است و مضرّ حرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او که از ساق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه است و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرقّ اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ او در افعال قویتر از سایر اجزای او و طلای او محلّ اورام و مانع پلاخ شدن خنازیر و ملخ زخمها و قدر شربتش نیم منقال است.

و گویند مضرّ شش است و مصلحش عسل و صاحب ج امع الانطاکی گوید که چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز یک درهم از انجدان تا

انفحہ

بب فلواسی نپیر مایہ نامند و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور می‌شود و مجموع او تا درجه سوم گرم و خشک و ملطّف و محلّل و بل قوّه تریاقیه و منجمد کزنده کلّ ذائب و ذائب کلّ منجمد مثل خون و شری که در معده و اعضاء منجمد شده باشد و مانع رعاف و حایس اسهال مزمن و سحج و نزف اللّم و نفث اللّم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و روده می‌باشد و با سرکه محلّل خون منجمد در معده است و پنیر مایه خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبه‌ی‌اند.

انتال

جدوار اندلسی است، به لغت آنجا اسم بیخیست صلب و قسمی از او سیاه و کثیرالفرغ و بزرگ بقدر بیخ کولان و فروغ او شبیه به ریشه بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانۀ شرفللو است و برگش مایل به سرخی و شبیه به برگ عنب الثعلب و انبه و قسمی سفید و بیگش مثل برگ سنا مایل به زردی و خشونت و طعمش شیرین و رایحه بر گ او اندک تند و با عطریّت و منبت انتال بلاد اندلس و چین است.

سفید او در آخر دوم گرم و خشک و در رفع سمّ هوم ضعیفتر از قسم سیاه و مستعمل او برگ اوست و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع می‌لشند و قدر شربش تا دو مثقال و بیخش کشنده حیوان است به غیر انسان و محرک باه و سیاه او در آخر دوم گرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از آن ضعیفتر و مبه‌ی و مسخّن معده و جگر و محلّل مواد بلغمی است و پخته ا و در شراب قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلّل ورم آن و ورم سایر اعضاء است و تدهین به روغن او جهت درازی مو بغایت مؤثر و مورث خنّاق و کرب و مجفّف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیرینی و قدر شربش یک قهراط است.

و بغدادی گویند که در حوالی او گیاهی می‌روید که چون گوسفند بخورد می‌میرد، مثل گیاه بیش و از خور دن گیاه انتله رفع سمّیت او می‌شود و به لغت آنجا گیاه مزهر را اطواره گویند.

و مؤلف نیکوه گوید که گیاه انتله کشنده حیوان است.

انّب: بادنجان است.

انقرویا: اسم رومی بلاد است.

انجدان رومی: سهیل‌لیوس است و گویند کاشم است.

انفراسیون: بخورالاکراد است.

انفروصلرون و انفربیلون: به یونانی اسم قاسنی است و مؤلف جامع تمیمی اندروصارون را به لغت یونانی لسان العصافیر می‌داند.

الغورس: به لغت رومی اناغلس است.

الغولس: به یونانی اذان الفار است.

الفواقون: مریحه است.

تقیه مئانه از چرک و آشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل به اعتدال بلغم و فتیله او به دستور مسهل است و ضماد او به دستور برگش محلّل ورمها و با مراهم جهت آکله و قروح سرطان و بلعسل جهت بزرگ کودن قضیب مجرب دانسته اند و طلای او با عسل بر قضیب و کلنج ران محرک بله و مضرّ کرده و امعاء و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضرّ مقعد و مصلحش عربّ و قدر شربش تا سه درهم و بدلش قرمانا یا حرف و مضمضه عصاره او محلّل ورم لپک و درور تخم و برگش مجفّف زخم‌های متاکله و سرطان مقوّح است بی لفع و حلتی.

انوروت

در اصفهان کنجده و در شکابن کنجه نامند. صمغ درخت خاردراری است بقدر دو زرع و برگش شیب به برگ مورد و درخت کندر و منبت او بلاد فارسی و ترکستان و سرخ و سفید و مایل به زردی می‌باشد و بهترین او قسم اخیر است که در بالیدگی مثل گندم صغار و زود شکن و در طعمش تلخی لثرد.

و در آخر دوم گرم و در اوّل دوم خشک و مجفّف بی لفع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بلعرض مسهل صفر و محلّل ریاح غلیظه و مفتّح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعاء و جهت مفاصل و ورک و عرق- التّسّله بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن است، خصوصاً با هلیاب و تربد و سکینج و امثال آن و در تسهین مهزول بغایت مؤثر و چون نیچ درهم او را با سه قیراط حجرالبقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصّه کند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسهین عجیب می‌شود.

و بغدادی گویند که زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیس‌نیده به جهت تسهین تا ده در هم او را می‌آشامند و گویند پنج درهم سائیده آن جهت تسدید مسام و چسبیدن او به احشاء کفّنده است، خصوصاً با طلق محلول و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند، باید روغن ده چندان آن باشد و قدر شربش مفوداً از نیم مثقال تا دو مثقال است و مرکباً با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش به وزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زیاد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نظرون جهت ورم شبیه به خنازیر که در حلق ببه هم رسد و با عسل سرشته و با فتیله آلوده در گوش گذاشتن، جهت لپک کردن چرک گوش بسیار مؤثر و اکتحال او خصوصاً بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسبیدن لپک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و با مروارید و مرجان سوخته و شرکو بالسّویه جهت ازاله بیاض عین مؤلف تذکره مجرب دانسته است.

تصفه حکیم مؤمن

الکهن: به فارسی عسل است.
 انبلی: به نندی اسم تمر هندی است.
 انکوزه: به فارسی حلیث متن است.
 افه: اسم نندی بیض است.
 افران: به هندی اسم حنظل است.
 افولا: به نندی اسم آملج است.
 افرجو: به هندی لسان العصافیر است.
 الألف مع الواو:

اوز

اسم جنس مرغابست و گوین مراد از او نوع کبیر اوست و میج موع او در دوم گرم و تا آخر دوم تر و مسمن و غلیظ الغذاء و دیر هضم و در مبرود محرک باه اند و هرگاه در ادویه حاره بپزند بهتر است و آبکامه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهت ورم مقعد آزموده است و پیله او جهت صلابات و شواق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء العلب و حیة و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد نافع است و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاص مفید و زرده تخم او جهت افیونی عقل و قطور او با روغن زیتون نع گوم کرده در رحم جهت احتباس حیض نافع و گوشت او که مهراً پخته باشند جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیله گوده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه مؤثر است.
 و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خون او را با آب نمک بنوشند، جهت درد مثانه بسیار نافع و پوست تخم او مسج و قلهت اسهال دموی بهترین ادویه است و بیضه و زبل او جهت سرفه خشک مفید است.

اونوما

به یونانی به معنی م سقط الاجنه است و آن نوعی از ابوخلسا است که ه وجوب نامند و برگش دراز و باریکتر و نرمتر از هوجوی و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مایل به سرطانی بغایت گرم و تند و تلخ و با سمیت و خوردن او خ طرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم او جهت عسر ولادت نافع است.

اوافنیوس

به لغت یونانی به معنی حدقیست، چه گل او شبیه به نرگس و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرونش زرد و برگش شبیه به برگ گندنا و ساقش بقدر شبری و به سببری الگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه به پیاز نرگس است.

و گویند: در شام و مصر بسیار است و در شب می درخشند و در اول سرد و در بیوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سوم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه لافع می باشد و قدر شربش تا ده درهم و بیخ او در آخر دوم سرد و

انجات: اسم اقسام مربا مثل زنجبیل پرورده و آمله و غیرهم است.

انفلقین: به رومی حصرم است.

انجل: خطمی است.

افودئی: عصاره قله الحمار است.

الدرکوع: خشک اش است.

افومیا: شقایق النعمان است.

افوقیا: به یونانی و انطونیا به رومی کاسنی بستانیست.

افولین: به یونانی بهار و آن نوعی از افحوان است.

الهلوی: انجره است.

انجره الصوداء: حشیشة الزجاج است.

انجوب الطلک و انجوب الرأعی: نوعی از ابرون است.

انجوج: عود است.

اندر وسلمن: هوفلویقون است و به لغت شامی اندر و نلی گویند.

آنس: به عربی اسطوخودوس است.

الکیر: اسم نبطی انانگلس است.

انداموس: به یونانی اسم ماش است.

انحفظی: جلدلر است.

افاق: روغن زیتون نارسیده است.

انجرک: مرزنجوش است.

انجوده: فیاسورن است.

انوس: نانخواه است.

انضاک مویزج است.

افون: ورد منب و به یونانی دریاس است.

انبارقین: خنثی است.

انبالس لوقا: به یونانی فاشرا است.

انبالس مالیا: فاشرستین است.

انجسل و انقلا و انجوسا و انیسایوس: ابوخلسا است.

افافون: به یونانی آبغوره است.

الظطس: به یونانی اکتمکت است.

انجون: وج است.

انجود: به فلوسی تین است.

انگور: به فلوسی عنب است.

الدر: به فلوسی رمان است.

الدریجه: به لغت مازندان قسمی از اذخر است.

افوق: رخمه است.

انجود بغدادی: لپو رقع یمانیست و در مصر آن را انجیر فرنگ گویند.

افود: اسم فارسی و ترکی نغام است.

الردان: به فلوسی حب الرمان است.

الردان دشرتی: به فارسی حب القلیقل است.

انجکک: به فلوسی اسم دانج ابروج است.

اندرزا: اسم فلوسی حجرالبوراست.

اوکسومالی: به یونانی سکنجبین عسلی است .
اوماج: به یونانی اطره بی ترشی است .

◀ اورمالی

به یونانی دهن عسلی است و عسل داود گویند و آن روغنی است غلیظ و با اندک شیرینی و از سلق درختی حاصل می شود و هر چند کهنه گردد بهتر است. گرم و تر و جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام است و مورث سیات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نلیید بخواب رفت .

اوپرانس: به یونانی اقحوان است .
اونوسالیوس: به یونانی قره العین است .

اورئا: به یونانی ارز است .

اونوا: به یونانی خمر است .

اومارئا: به یونانی دازی رومیست .

اوقطار یون: غافث است .

اورن: لوف الصرغین است .

اورئاس: صعتر است .

اوزربلیوی: به یونانی فلفل الماء است .

اوارن: به یونانی بیض طیور است .

اوفرئس: به یونانی فرنجمشک است .

اوقلس: به یونانی لسان الحمل است .

اوماظا: به یونانی مشمش است .

اوذخورس: به یونانی زنجی است .

اوبوفروس: به یونانی کرم العنب است .

اوجا: به یونانی ترکابن درخت غرب است .

اوهیره: به هندی آس است .

اوت: به هندی الباست .

اویوس: به یونانی اسم اظفار الطیب است .

اوجی: به یونانی مازندران حشیشة العلق است .

اورکلکیک: به ترکی اسم وج است .

اودلک: به یونانی حرمل است .

اوتاکو: به یونانی اسم زج است .

اوپکه: به یونانی اسم ریه است .

اوس: به هندی اسم ثلج است .

الالف مع الهاء:

◀ اهالیج اصف

هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد است مایل به سخی با ملاست است .

در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال است و جهت سموم و گزین رتیلا و ضمادش با شراب جهت منع رو بدن مو که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر کرده و مصلحش کتیرا و گوین عسل می نلیید .

◀ اوسری

اسم نوعی از نیلوفر هندیست، در سوم گرم و خشک و محلل ریح و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مئانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است .

◀ اوقیونداس

به یونانی اسم نباتیست شبیه به بادروج، شاخه های او بقدر شبری و مزغب و مایلی به تیرگی و تخم ش شبیه به شونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزرالنج و مسعمل بیخ اوست .

در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف بی لذع و یک درهم او تا دو درهم او با شراب جهت نیش افعی و هوام نافع و یک درهم او را با مرصاف و فلفل جهت عرق الہراء مجرب دانسیقانہ .

◀ اونومالی

به یونانی شراب و عسل است که شراب و چ نغان عسل باشد و بجوشانند تا به قوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و اضراج قویتر است و هر چند کهنه شود تلین او کمتر شود و گرم و خشک و مفتوح و محلل و ملین طبع و مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده می گودد .

◀ اونلی

اسم عصاره نباتیست منبت او بهادی عرب قریب به مصر و برگش شبیه به برگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریانه و گلش زرد و بزرگ و شپه به عصاره مامیک گرم و تند و جهت ظلمت چشم و تنقیه او و سلاق و دمه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غیره دانسیقانہ و مؤلف تذکره تصریح به عصاره مزبور کرده است .

اوج الہوس: ابوخلما است .

اوقین: به یونانی بادروج است .

اوداسالیون: به یونانی کرفس جبلی است چه اودا به معنی جبل و سالیون کرفس است .

اوزر: به یونانی اسم آب است .

اوزرمالی: به یونانی ماء العسل است .

اومارئا: به یونانی عصاره قشالحمار است .

تخمه حکیم مؤمن

در افعال قویتر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد.

و گویند چون یک سال هر روز یک عدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کالمی دانسته اند و بالخاصه جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب لفع است و دانه هلیله مدر بول است و ذرور تخم محرق او جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضاء و تقویت دندان و لث مجرب و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای او که زیاده از یک سال بر او نگذشته بشود، مقوی معده و دماغ و مفتخ سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است.

اهلیج چیری

از صنف کابلی است و زرد ما یل به سبزی و سیاهی و کوچک و درشت دان و کم گوشت و مایلی به ته ویر و ضعیف الفعل به حدی که با وجود سایر اهلیجات نلیج استعمال نمود.

اهال

از جمله اغذیه است و آن مر ق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی را ترشی در حین طبخ داخل کنند و خواص او تابع نوع بقول و امثال آن است.

اهلیم: به هندی حرم است.

اهمونین: به یونانی اسفیداج است.

الالف مع الیاء:

ایها رانوطالی

به یونانی به معنی عشبه مکرمه مقدسه است و در مصر زیتونیه باشد . نباتیست زیاده به زرعی و شاخه هایش پرگوه و ساقش باریک و برگش از هم مفروق و از بگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف او پرز واضح و بیخش دراز و باریک و گلش زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنج به رنگ نقره گردد بلاعوض. در آخر دوم گرم و خشک و گویند معتدل است. مجفف و مفتخ و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و ثور آن و لاه و استسقاء و با شراب جهت یرقان و سپرز مفید است و بیخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام نافع است و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و آشامیدن گوئه اسفل جهت بومی و گوئه ثانی جهت تب بلغمی و گوئه ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر سفله و مصلحش کثیرا می باشد.

انخا ارنخا

در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل بعصر صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتخ سرد و مطبخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و سایر اهلیجات محدث قولنج اند به سبب رفع رقیق خلط و باقیماندن غلیظ و مجموع او مقوی حواس و ذهن و جهت خفلقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقاء و رطخ بواسیر و منع صعود بخار به دماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفای تأثیر سودا که از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول حق است، مگو آنکه خلط غلیظی با صفیا و بلغم رقیق نباشد و به دستور در حقه منع نموده اند.

در شرح اسلب در قواعد کائنه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقه باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقه اسهال کرائی که با سده و نهایت وجع امعاء بوده مکرر کرده و باعث رفع علت شده و استبدال مانع به سبب عصر آن صورتی ندارد چه حقه را اثر در افضیه است نه مسام که باعث انضمام و بقای مواد غلیظه گردد، خصوصاً با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه که باعث اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل است و قلیل المقدر و در دستورات مذکور می شود و ذرور هلیله زرد جهت دمعه و تجفیف رطوبت و حدت بصر نافع است، خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و به دستور قطور آب خیسانیده او همین اثر دارد و سنون او و دانه او جهت تقویت لثه و خون بین دندان و رویانیدن گوشت او مفید و مضر سفله و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصر او روغن بادام و قند و ترنجبین است و قدر شربتش از جرم او تا پانزده درهم و از مطبوخات و منقوع از هفت درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عقص بدل او است و از خواص مجربه اوست سرعت گذاختن معادن خصوصاً حدید را.

اهلیج هندی

و اسود نیز نامند و بفارسی اهلیله سیاه است و او بی دان و بقدر مویز سیاه و صلب است. در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت احشاء و درد سپرز و رطوبت معده و جذام و بوداده او جهت اسهال مفید است و نگاهداشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر و گویند مضر جگو است و مصلحش غسل و قدر شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عقص و خمس او تخم مورد است.

اهلیج کلبی

بهترین او بالیده و سیاه مایل به زردی است، در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او و هلیله سیاه را گرم به اعتدال می دانند و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط به اخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله است و

بیخ و گشنیز و یک اوقیه او مهمل قوی و غرغره او با ماءالعسل جهت خشونت قصبه ریه مفید می باشد و جلش دهن الغار و بدل ایرسا در اسهال ماء اصفر ثلث و زنش مازرین لب بصیت منقال شتر و قدر شربتش دو منقال و گویند مضر شش است و مصلح او عسل است.

◀ ای ما میر

ببوی نانی چیز است شبیه به پشم و مایل به سبزی و بر ساق و شاخه های درخت جنگلی متکون می شود و در تنکابن دارحج نامند. سرد و خشک و جهت اسهال مجرب و ذرور محرّق و غیر محرّق او جهت نزف اللّم جراحات تازه و کهنه و محرّقش جهت قروح بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مقل تا سه مقل است.

◀ ای

به فلوسی گلو کوهیست و انواع می باشد، نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه های گرمسیر می باشد و بقراولحش نامند و به فارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوه های که درختان باشد می باشد و در جنه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل به سیاهی و در فصل گرما سرخ می شود و بی دنباله است و عمل نامن و در شکلبن شوکا و به ترکی جویر گویند و نوعی که در کوه های گرمسیر می باشد از عمل نونگتر و دنباله دار می باشد و او را مح مور گویند و نوعی که در کوه های سردسیر می لشدن بقره جلی نامند و ه مه آن هر سال در لپیز شاخ می - اندازند و قویتر از اول و پر فروتر بر می آرند و بغایت طویل العمر می - باشند.

و گویند که بعد از صد سال مثانه دیگری در او به هم می رسد و به عدد مثانه عمر او مع لوم می شود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و از خواص ای است که مار را به نفس از سوراخ بیرون آورده می خورد و در خواص تفاوتی ندارند و گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدرّ بول و مقوی باه مبرودین و دنباله همین انواع از جمله سعوم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دویدن بسیار ذبح کرده باشند با سعیت است و مصلح گوشت او نهائت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ماءالعسل بعد از آن و شاخ سوخته او با یک منقال کنیرا که مصلح ضرر اوست به مثانه جهت نفت اللّم و قرحه امعاء و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع است و چون ریزه کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند، بهق را زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل افاقیا مغسول کنند، جهت تقویت بلصنه و منع سیلان مواد و ترقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهت تقویت و جلای دنان و قلاع بغایت مؤثر و طلای او بر عانه و پستان مدرّ حیض است و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهت منع گزیدن مار و هوم مجرب

ب یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ آس بری و اصل برگ چتی طولکی شبیه به خیوط تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیوط می - باشد و طعمش بریلد قابض در دوم سرد و در سوم خشک قاطع نزف اللّم و اسهال و قروح امعاء و حا بس حیض است و بیخش سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف اللّم همه اعضاء در همه وقت و قدر شربتش تا دو منقال است.

◀ ای قون

یونانی و به معنی هندیست و آن چیز است شبیه به صمغ که بر صدف فریر جمع شده خشک گودد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان است. میرد و با تحلیل و جهت ورم حار و قروح عین نافع است.

◀ ایریغ ارون

ببوی نانی به معنی الشیخ فی الرّبع است و آن نباتیست ساقش قریب به زرعی مایل بسرخ و برگش شبیه به برگ تره تیزک و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفش و انبوه و در بو شیع به سیب و در وسط گلش چیزی به باریکی موی رسفه راست غیر منحری و در بهار سفید می شود و منبتش شهراهی خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی نیست و بسیار سرد و بانکد تحلیل و خوردن تازه او در حال مورث خنّاق و در فعل مثل فطر و ضمادش جهت ورم خصیه و معده مفید است و با کندر جهت جراحی عصب و سایر اعضاء نافع است.

◀ ای سل

به نمانی به معنی قوس قوچ و مراد از او بیخ سوسن کبود بریست، چه سوسن کبود را رنگش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبودی بری و جلی بهن و درازتر و بقدر انگشتی و پر گوه است. در دوم گرم و خشکی او کمتر و ملطّف و مسخن و مهمل ماء اصفر و بلغم غلیظ و مره صفرا و جهت سرخه و شش و معص و درد جگر و سپرز و لرز که از برودت باشد و ضیق النّفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقاء و یرقان و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن هوم و ورم و سلّه سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و بی شراب جهت بوی خمر چون مضرّ کرفه و ضمادش که پخته کنند جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و با سرکه جهت درد سر و با دو چندان او خربق سفید جهت کلف و فرزه - اش با عسل جهت اخراج جزئی و ذرورش جهت رویانن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبویی لاسور مجرب است و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و جلوس در طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طیبخ او با سرکه جهت نزلات و دوی گوش مفید می باشد و مضمضه او جهت درد دندان امتلاهی و روغن او جهت گشودن افیاه عروق نهاسیر و آشامیدن او جهت رفع سمّیت فطر و

تخمه حکیم مؤمن

رمد و رطیح گوش و درد جگر و احشاء و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یقان و اعیاء و عفونت سودا و بلغم و قولنج ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او و به دستور نطول او در اکثراً علل و امراض مفید و مضر حلق و مصلح آن عسل و شربت انار و خاییدن او جهت قلاع و ذرور او جهت غرب منفجر بغایت نافع است و قدر شربتیش تا سه مقل و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان می باشد و بیخ او گرم و خشک تر و در افعال قویتر از گل او و یکم نقل او با شراب و غسل بغایت محرک باه است و روغن بابونه که به دستور روغن گل تربیت دهند، گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهت تب و لرز بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و تسدید مسالم که از سرم باشد و تمدد و تحلیل ریاح اعضاء و گرانی سابعه و درد کهر و مفاصل و نفوس نافع است و گویند بابونج باعث گریزانند هوم می شود.

بادنجان

معرب از فارسیست و به عربی مغد و رغد گویند و در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سوم است و مقوی معده و مفتح سددی که از غیر او به هم رسد و خود بفسره مسدد و ملین صلابت است و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و رافع صرعان که بدبوئی زیر بغل و کچج ران باشد و مجفف غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبع او است با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و ناردان و کوله پو و کروی و امثال آن و ضماد دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و ذرور دنباله و شکوفه او بعد از چرب کردن مقعد به روغن بلدام علی روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب است و چون بادنجان را مهرآ پخته مضمحل شده و صاف نموده آب آن را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سرخ ته شود، برص را تا یک سال به رنگ بدن می دارد و در رفع ثلیل مجرب است، خصوصاً شب از شغل او ببندند و روز با آن روغن چرب کنند و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت درد شقاق و ورم صلب و رفع فسادی که از سرما و برف بر دست و پا رسیده باشد بغایت مؤثر و چون رسیده او را که تخمش زرد شده باشد مهرآ کنند و تخم آن را با موم و روغن بمانند شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده و جوفش را به روغن تخم کدو پر کرده، قریب به یک روز در قرع و شور گرم بگذارند و روغن را از او استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بیعدلی است.

و از خواص اوست که سربیب سرعت گداز معادن می گردد و چون نوشادر را در آن گذاشته در آن حل کنند و مشتری را گذاخته در آن محلول ریزند، بغایت تنقیه نمائند و مجرب دانسته اند و به دستور سا بیدن کبریت را در

می باشد و یک مثقال از خون برشته او جهت اسهال مزمن و قوحه امعاء و طلای دنباله سوخته او بلشراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت نعوظ فی الغور هر حیوانی بغایت مؤثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوم مجرب است و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع شود و عوام تریاک گاو کوهی لمانند، در رفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از اینکه او را شیر ده نه قعر یک حبث از آن چرک حل نموده در کلمش کنند، مادام الحیات آن طفل از گزیدن هوم ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شود و حرکت نتواند کرد و مجرب است و قضیب مجفف مسحوق او با شراب و املطه آن جهت تقویت بلبنایب مناب سفنقور است و یک مثقال او تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاره است و پنیر مایه او مقوی باه می باشد و حمل او سه روز که بعد از ظهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است.

ایجو سلرون: فارسی است.

اکھاماس: درخت غرب است.

اکھافانئس: عفت سبز است.

ایقلان: حنا است.

ایزا: عشب اللذر است.

ایج: دم الاخوین است.

اکھرقان: جرجین پیست.

اکھنون: اسقولوقندریون است.

ایس: به یونانی نحاس است.

ایوس: به یونانی زنجار است.

اکھاطیس: به یونانی نیلج است.

اککسولین: به رومی آنیوس است.

اککده: به یونانی عنبر است.

اکیک: به ترکی ابریشم است.

اکیک: به ترکی قاقم است.

اکیک: به ترکی بقو است.

اکشک: به ترکی حمار است.

اکچار: اسع ترکی مشک است.

اکچوا: به هندی صبر زرد است.

اکیم سلر: به هندی بابونج است.

حرف الهاء مع الألف:

بابونج

به فلوسی بابونه گویند، در جمیع اجزاء مثل اقح و ان است مگو در گل که کوچکتر از اقحوان است، در دوم گرم و در آخر خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه می باشد و با تریاقیت و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای

معرب بادرنجیویه است و به عربی مفرح القلب نامند و نباتیست در بو شیبه به بادرنگ و خو درو و بستانی می بلشد، نوعی را برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل ازه و ساقش پر شعبه و شیبه به ریحان و گلش بنفش مایل به سرخی و بجای سبزی با طعام می خورند و ربیعی و صیفی می باشد و هر سال تخم او سبز می شود و ریشه و تخمش شریع به تخم کتان و اغیر و بقله اترجیه نام ند و ترنجان گویرج و فوعی دیگر در بوی به او شبیه و از آن نله بوتر و برگش مایل به تدویر و صحرا بی و بستانی می باشد، بی ساق و شاخه های بسیار از یک بیخ می روید و برگش با خوشنوتی و عریض و از برگ نعنای بزرگتر و گلش سفید و کم تخم است و در دارالمرز آن را بادرنجیویه می دانند و ریشه او مثل نعنای هر سال سبز می شود و گربه این نوع را دوست می دارد و جمعی که هر دو را یکی می دانند آنچنان نیست و آنچه مؤلف اختیارات بیعی گفته که او بالنگوست غلط است، چه تخم بادرنجیویه باریکتر از تخم ریحان و اغیر است و حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آن را از جمله ریحان مشابه ده نوده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بوی مثل شاه سرفرم و بلدرنجیویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس معده و جگر است و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث زکا و حفظ و به جهت عسرالنفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل س و ودا و امراض بلغمی و کابوس و مغص و امراض ورکین و گوده و رفع سموم مطلقاً و وحشت سوداوی و سده دماغ نافع و برگ مسحوق او پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً مفید و خا میدان او جهت ازاله بوی شراب و بدبو بی دهان بسیار مؤثر و مضم ضه طبیخش جهت فسراد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و رفع لرز و قشعیریه و با نمک ج هت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم نظرون رفع ضرر قطران و سماروغ می کند و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر ورک و مصلح آن صمغ عربی و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم و دو و ثلاث او پوست ترنج و قدر شربتش از خشک او نده درهم و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون یک ساق آن را با ریشه و نغم خشک کرده در پارچه با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه دارند، باعث محبت دلها می گردد و تخمش در افعال ضعیفتر از برگش و یک مثقال او جهت رفع لرز و قشعیریه و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو مثقال است.

◀ بالنگو

فوعی از ریحان و در بو شبیه به او و سبز مایل به سفیدی است و برگش بل کنگره و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب به تخم شاهسرفرم و جهت اسهال دموی و معدی که از امعاء باشد با گلاب مجرب می باشد و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربش دو مثقال و بدلش تخم ریحان است.

شب محلول به او باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادرنجان بری را سراق بقدر زرعی و پیش‌په شبیه به برگ اسفناج و نلدبو و ثمرش بقدر زیتون و گردکان و پرخار و سبز است. ملطف و جالی و گرم و خشکتر از بستانی و ضمادش جهت اورام بلغمی و سیاه کودن مو و اکتحال برگ خشک او جهت بیاض چشم و جلای باصره و دمعه نافع است.

◀ باقاری

تازه اش در اول سرد و نوت و خشک او در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم به اعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است و باقاری مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و غیر مسلد و با قوه محله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعاء و اسهال و قی و تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال مفید است و آب طبیخش جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع بولد حصاه و مفتح سده و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد مؤثر است خصوصاً ه رگاه با نعنای و سرکه پخچباشند و با حلبه و عسل جهت نخلیل دمل و ورم بن گوش و کندر و گل سرخ و سفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره مفید است و پخته او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون که نه و با بیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون بلقلائی نلوه را دو حصه نمایند و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال او گذارند قطع سیلان خون نماند و بستن او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث سمیت او و ذرورش جهت منع ریختن سودا به چشم و طلای او با ربع او فادزهر گاوی جهت سرخی و سببوی پلک چشم بسیار نافع است و ضماد بهگ و بهسیت او جهت سوخ نگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلع ساینده در آفتاب گذارند خضاب نیکوست و خوردن بلقیلی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد دهن و منجر به افراط است و مصلح او جوشانیدن او با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و خاکستر کله باقاری جهت رفع آثار جرب سیاه نافع است.

◀ باقاری قطبی و باقاری نبطی

نوع ریخته بلقلائی معروف است بقدر نغمس و سیاه لون، منبت او در آبهای ایستاده و بیخس سبتو مثل بیخ نی و برگ او بزرگتر از برگ باقاری بستانی و گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن و در افعال بلیغتر از باقلائی معروف است. باقاری مصری و شاهی: ترمس است.

◀ بادرنجیویه

◀ بادروج

لغت نبطی است و به عربی جوک و به فارسی ریحان کوهی نامند. نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی تراز ریحان و گلش مایل به سرخی و در مصر ریحان احمر لعم و بوی و بستانی می- باشد و خرفی است نه ربیعی و ظاهراً تخمش نغم شربتی است که از شیراز می آورند و با شربت قند می خورند.

و در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق است و منضج و محلل اورام و استنشاق کوبیده او معطس قوی و ملین طبع می باشد و جهت خفقان و غشی و عسرالنفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و تقویت قوه شامه و ریزانیدن سرگ مثلثه مفید است و سعوط آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره او جهت جلای بصر و دمه و طلای او جهت ورم چشم و منع نزلات و گزین ع قوب و زنبور و تین بحری مجرب و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خائیدن او جهت رفع کندی دندان و زایل کردن رطوبت عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهت درد او مؤثر و اکنار او مورث خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدر و دوار است.

و گویند مولد کوم معده است و مصلح او خیار و خرفه و سرکه و قدر شربتش از آب او تا ده مثقال و بدلش به وزن او سوسنبر و از خواص اوست که چون خائیده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب به حمل بخایند، نیک سلال درد دندان نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهت عسر نهل و تحلیل نفخ نافع است و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش از دو تا سه مثقال و روغن او که آب آن را با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی بماند، گرم و تند و جالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبت و تقویت اعصاب نافع است.

◀ بادزهر

اسم فارسی تریاق است و به عربی حجج رالسع نامند و مراد اطبا از او حجریست کانی و هرگاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از او حجرالتیس است.

و مؤلف اختیارت بیعی انکلام عدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره.

این تلمخ در مغزی گوید که معدن او برای ارسطو و غیره اقصای هند و اوطا چنی است و پنج قسم می باشد: سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و رازی در طب ملوکی بیان نموده که مابین زردی و سفیدی و به رنگ و سمه مشاهده نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده.

تصفیه حکیم مؤمن

و ابن مردویه گوید زرد مایل به سنی و سفیدی است و در کتب مسطور است که معدن او کرمان در کوه زرنده است و سه قسم می باشد: سبز نهم رنگ و زرد مایل به سفیدی و مایل به سرخی و چیزی با او هست که در آتش نمی سوزد و آن را مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تی ره و زرد مایل به سبزی و زرد کاهی را مشاهده نموده است و گویند امتحان او آن است که زرد چوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن پادزهر را، هرگاه رنگ زرد چوبه سرخ شود خوب است و الا فلا.

و گویند علامت خوبی او آن است که در آفتاب گرم عرق کند و چون سلخیده و بوموضع گزیده افعی و مانند او بپاشند، سم را به طریق رشع رفع نماید و چون قدر دو حو را با آب سائیده در گلولی افعی و مار کنند بکشد و یا به حیوانی که بیش و امثال او داده باشند بدهند و هر گله از آن خلاص یابد خوب است و حقیر این امتحان را به تر می دانم و در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی می باشد و مداومت او هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای و باطنی و اختلاف میاه و اهوی و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضاء ریسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت او و مبهی و مقوی اعصاب و قوی و مفصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجرب است و قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط نیک دانگ و گویند آشنابیدن نیم دانگ از عرق او که از تابش به هم رسد، جهت ازاله خفقان فی الفور مجرب است.

◀ بلدزهر حیوانی

هراد از مطلق او حجرالتیس است و آن سنگی است که در شیردان بز کوهی متکون می گردد و اکثر او طولانی مثل بلوط می بلش و به نین او سبز مایل به سیاهی و برآق و توبرتو مثل پیاز و در جوفش چوب مخلص باشد و آنچه مدور مشاهده شود و در جوفش نغم مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل به سرخی بلش و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت نمی شود بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره شیرازیست و فرق میان عملی و غیر عملی آن است که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه. در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک و مقوی جمیع اعضاء و مبهی و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی است، مگر آنکه در محروم المزاج بغایت مضر است و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده می باشد و با آب گشنیز جهت اورام حاره نافع و طلای او بلگلاب جهت طاعون و ففوق و بواسیر و با شراب و بنشانی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند و آن جمع گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع

ریاح و درد کمر و ورک و سر و مالیدن ساق تازه آن را بر داء الثعلب جهت ازاله او مجرب دانسیقاند و موضع ضعیف به طبیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت ورم بلغمی و آب او جهت رفع تشنگی و التهاب نافع است و مضر شش و مصلح او افستتین و بلدش شاه‌نوبه و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش سه م ثقال و از خواص بیخ اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگیریند.

بارطوفالین

به لغت اندلسی عینیّه گویند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه به برگ لبلب کوچک است و در شعب برگش ثمری شبیه به دلق و با رطوبتی بسیار چسبیده و مزغوب و تند بوی و بر جامه و سایر اشیاء م‌چ‌سپید گوم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برگش مدربول و اکتار او مدرخون است و یک مثقال او با شراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد ثمر کوبیده او بر اعضاء مانع قشعیریه تنهاست و به حدی مجفف منی است که سی و هفت روز تناول نماید قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سرداوی است.

بارود

به اصطلاح اهل مغرب اسم زهره اسپوس است و در اسپوس مذکور شد و به اصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقر مذکور شد و او بخار مانیست که در شوره زار مرصود گردد بعد از رفع اجزاء کثیفه شست با نمک سفید می شود و به جهت تحریک اشیاء ثقیله و تخم معادن سالیوس صقلبی استخراج نموده و بالفعل مرکب او را با گوگرد و زغال چوب بیخ بارود نامند. از سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات نلزه است با کمال سوزش و از خواص ابقر است که چون آهن را بزرنیخ بی‌لاید و با مثل او مس بگ دازند و بعد از آن شوره بیلان پباشند، مس از آهن صعود نموده و آهن در کمال نرمی می‌گردد.

بلبوی

به‌فلوسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروف است و گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و بطی الهضم و ردی‌الغذاء و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه و همچنین زهره او بغایت مفید و طلای سرگین او جهت رفع آلتی کلف و حمل او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجرب است.

باشقی

مغرب از باشه است و به عربی صقر نامند، در دوم گرم و خشک و لطیفتر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قویتر از زهره باز و سرگین او جهت ازاله کلف مجرب است و گوشت او را نمکسود کرده

امزجه بللخصیه و چون سه روز هر روزی نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فاذهر معدنیست و نوعی دیگر حج‌الرحیه است و انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

بارزد

لغت فارسی است و به عربی قنه و به ترکی قاسنی نامند. صمغ نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و مشابه نلیت سرکپینج و ساقش باریکتر از او و سفید او که مائل بجزردی باشد در بالیدگی شبیه به کندر و بهتر از سرخ و زرد ثقیل است.

در اول سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست. مفتوح و محلل و ملین و مدر حیض و مسقط جنین و با غسل مفتت حصاه و مفتوح سده کرده و تریاق سمومات و جاذب و جهت عسرالنفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز مفید و با شراب جهت سموم و طفس‌یقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازی و اعیا و کزاز و کاف و قاع آلتی و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن مجرب است و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش یک در هم و به جهت سموم یک مثقال و بدلش پنج وزن او سکینج و ربع وزن او ج اوشیر است و قطور او با روغن سوس جهت درد گوش و درد سر بلغمی مفید است.

بادآورد

لغت فلوسی است و کنگر نیز گویند و به عربی شوکه الهیضا نامند و مولف جامع تمیمی آن را عصفر بری می‌داند و آن نلیتست خاردار و بقدر دو زرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مبلث و سفید و مزغب و خاردار است و ثمرش مثل قبه و پر خار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شریبه به قوطم و مدوز است و بعضی شکاعی را غیر بادآورد نمی‌دانند و می‌گویند که شکاعی اسم عربی است و بادآورد هم فارسی او و تحقیر آن است که یک جنس هستند و شکاعی گلش مایل به زردی و برگش عریض تر و سفید تر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاهتر است و تخمش با اندک پهنی است.

در آخر اول گوم و خشک و گویند در اول سرد است و اظهر حرارت اوست و بیخش قویت و با قوه مبرده و مجففه و محلله است و تخمش گرمتر و لطیف و مفتوح و قویتر از نیوگ اوست. مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و نهل و مفتت حصاه و مفتوح سدد و محلل و با قوه قابضه و مقاوم سموم و یک درهم از بیخ او جهت نفث الام سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر نهل و گزیدن هوام و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسرقله و یرقان نافع است و تخم او جهت کزاز و تحلیل

تغفه حکیم مؤمن

- بالنگ: به فلوسی اترج است.
- بادلن: به فلوسی رازیانج است.
- بادلن رومی: به فارسی انیسون است.
- بارگله صحرائی: به فارسی دلیک است.
- بارمو: به هندی دووقو است.
- بابونه گلو: به فارسی اقحوان است.
- بادام: به فلوسی لوزاسرت.
- بار درخت گز: ثمره الطرفا است.
- بار درخت سرو: به فارسی جوزالسترو است و در سرو گفته می شود.
- بار درخت بقم: بعضی گویند به فلوسی عیون الذیک است.
- پاچه: به فارسی کراخ است.
- بارنگ: به فارسی لسان الحمل است و به ترکی باغ یباغی نامند.
- بار درخت سردر: به فارسی نبق است.
- بار درخت عود: به فارسی اسم هر نوه است.
- لبوس: اسم بتکی یوز است.
- بادام کوهی: به فارسی جلوز است.
- بالدرغان: به ترکی اسم انجدان است.
- باط باط: اسم ترکی بزالبنج است.
- بال: به بتکی عسرل اسرت.
- بالغ: به بتکی سوهک است.
- باقرساق: به بتکی امعاء است.
- باقری: به بتکی کبد است.
- باز: به فارسی اسم بازیست.
- باشه: به فارسی باشق است.
- باقریوره: اسم بتکی قطاه است.
- اللبه مع الهاء:

بیغاء

- به فارسی طوطی نامند و از خوردن پشه و لاجورد و قرطم زودتر تعلیم سخن گویی می گیرد. در دوم گوم و در اول خشرک و بسیار بطی الهضم می باشد و گوشت او جهت التیام قروح مزمرع و تفریح دل و ضماد او جهت رفع ثلیل مفتخ و خوردن دل و زلبه او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازاله کردن بیاض عین نافع اسرت.
- بپه شیر بلاد هند است و در جمعی خواص قویتر از اسد است.
- بپاله: زراون طویل است.
- بپی: به هندی شلهسفرم اسرت.
- الهاء مع اللته:
- بغ: نپذالغرفه است و نزد بعضی نپذالدخن و گویند نپذ عسلی اسرت.
- پنگه: به ترکی قلیضه و به فارسی سنگدان طیور است.
- بتیک: به هندی بقم اسرت.

- بسایند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربش یک مثقال و جگوم کسرد او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهراً شود و آب صاف کرده آن را با روغن زیتون بچوشانند تا روغن بهاند، جهت عرق النساء و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص اوست که چون چشم آن را به پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافته مانده نشوند و مهاریاس گوید که نیم درهم از زهره او و به دستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجرب است.
- بان: در حب اللب مذکور می شود.
- لبن: اسم هندی نبول است.
- بارج: غنب الشب است.
- بارنج: نارجل است.
- بارسقاریس: زنجار معدنیرت.
- باری رعلا: به سریانی نپو کللف است.
- بارتقون: شوکران است.
- باطس: نوعی از علیق است.
- لبووق: به عراقی اسفیداج است.
- بابلس: به یللی خشخاش زبیدیست.
- بابلون: الطیواست.
- باس: به هندی اسم مرآن است.
- باطیوی: به یللی فلفل است.
- بارسطارین: به یونانی بمعنی حمام است و آن رعی الحمام است.
- باسیون و لطفیون: سعله است.
- بالتیس: ابوخلبا است.
- بارانک: به فارسی نوعی از خلاف است.
- بال راکس: به هندی لوف اسرت.
- بانی: به هندی ماء است.
- لبونگ: به هندی برنگ کابلی است.
- پات: به هندی برگ نباتات است.
- باقلاهی هندی: قسم اخیر فشغ است.
- بابری: به هندی ریحان است.
- لبوا: به هندی زبیب است.
- باک: به هندی اسم است.
- پاچ: به هندی زمرد است.
- لبقر: به هندی اسم حجر است.
- پاپره: به هندی اسم خبازیت است.
- لبل: به هندی شعر است.
- پادل: به هندی لوز است.
- پالک: به هندی اسفراج است.
- پاجن: به هندی منضجات است.
- پادزه ر گاوی: به فارسی حجرالبقراست.
- بار سرو کوهی: به فارسی ابهل است.

و قسیمی از بخور مریم را نباتش شبیه به ثیل و برگش باریک و عسلیج او بقدر زرعی و باریک و در اطراف آن مثل شعبه‌ای از شعبه‌ای گل شربت و تخمش شبیه به تخم شیت می‌لشود و تعلق بیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته‌اند.

◀ بخور الاکواد

نلیتست غیر حماما، ساقش شبیه به ساق رازظنه و برگش در حوالی بیخ و انبوه و گلش زرد و بیخش بالیده و سوطه و صلب و پررطوبت است و منبت او کوههای درخت دار و و صمغش که از سلق او به هم رسد سرخ و بدبو و با تندی می‌باشد.

در آخر سوم گوم و خشک و عصاره‌اش در اول سوم و بیخش در آخر دوم و گیاه او در دوم . مدرّ فضلات و مفتت حصاه و مسقط جنین و صمغش جهت سینه و شش و سرفه و امراض بارده مک فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغم ی و عرق النساء و کزاز و مانند او و بخورش جهت اختناق رحم و سبات و گریزاندن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغ ی و ثولات و هوای وبائی نافع و قطور او جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن گلسرخ و سیون او جهت درد دندان کرم خورده و ریزانیدن او مؤث و بیخش ملین طبع و جهت جراحات خبیثه و اندمال او و جهت عسر بول و مغص و تحلیلی نفع و در دانه مجرب و طلای سوخقا و بلزفت جهت قروح رطبه و یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و گیاه او اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر و قدر شربت از صمغ او نیم منقال و از عصاره او یک منقال و از جرم او دو منقال می‌باشد و بدلش حب الغاراست و می‌گویند حمل یک قیراط او در ساعت اسقاط جرین می‌کند.

◀ بخور السودان

به هندی رسبت نامند. نباتیست مشبک و بقدر شبری و شاخه‌های مشبک او مایل به لاجوردی و گلش سفید و لبرطوبتی که به دست می‌چسبند. در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتت و جهت عرق النساء مجرب دانسته‌اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و مورت سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربش تا یک منقال است.

بخریج: مطبوخ است.

بخریب: بول شتر اعراییست.

الهاء مع الدال:

◀ بد استقان

معرب از بدسکان فارسی و آن گیاهیست شبیه به بردی و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از آن نرمتر و منبت او نیزارها و در آبهای امسکه و اهل زنج دست برنجن از آن می‌سازند و گویند در آذربایجان بسیار است.

بیکوی: بهرزی شب یمانیست.

بیخ: به هندی مراره است.

بوی: به هندی حجر است.

بلله: به هندی خلر است.

باه مع الاء:

بلوی: به لای مئله به یونانی سرخس است.

الهاء مع الجیم:

بیج: نوره الطرافاست.

بیج: بهرزی وج است.

بیج لاک: بهرزی بیش است.

بیج وره: به هندی ایتج است.

بیج ه و: بهرزی عقرب است.

الهاء مع الحاء:

بیج تجات: به حای مهمله اذان الفتر است.

بیج: ببلغت اذلس قطب است.

الهاء مع الخاء:

◀ بخور مریم

قسیمی از عرطنینا و غیر اوست و او نباتیست برگش شبیه به بیگ لهلاب کبیر، یک روی او سبز و دیگری مایل به سفیدی و مزغب و ساقش بقدر چه ار انگشت و گلش مک گل سرخ و از بعضی هم کبود می‌شود و بیخش مک بیخ شلغم و عربض و سیاه و گیاه او را شجر مریم نامند و منبت او جاهای سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره اوست و عصاره او قویتر از بیخش و گیاه عرطنینا خاردار و ساقش دراز تر و برگش شبیه به برگ کلع و پشاخ و بیخش شبیه به بخور مریم و سیاه و در او مثل گوه چیزه باآمده می‌باشد به خلاف بخور مریم.

در اول سوم گرم و خشک در آخر آن. مفتت و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدرّ بول و حیض و عرق می‌لشد و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماسارقا لفع و دافع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهت رفع ضرر ادوی قبلة و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل باغم و خلط غلیظ و ضمادش پادزهر دواهای کشنده به قوت جاذبه است و با سرکه جهت نتو مقعد و کلف و داء الثعلب و به جهت نقرس و التوای عصب و با روغن زیتون که نه جهت شفاق که از سرما به هم رسیده باشد و حمل و تطلیق او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد محروین و مصلحش گشنیز و آب الر و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش بدو منقال است و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد نمایند، اطلاق نم‌ای و جنین را ساقط کند و طلای گله نوره او که کوبیده بلشد جهت ورم سبیز بیعدیل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خلیزی و ورم صلب و داء الثعلب و اکتع الفش جهت نزول آب مفید و عصاره و بیخ او در این افعال قویتر است.

تخفه حکیم مؤمن

قوتش تا شش ماه بقی می ماند و معتدل مایل به گرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و مرضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعاء و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یقان و حصاه و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضوآدش که پخته باشند بل روغن ج هت داء التعلب و خنازیر و بواسیر و دبلات نافع و خاچده او جهت غرب و محر قش جهت منع ریختن مو و رویانیدن آن و حزاز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه شرباً و ضماداً مفید و طلای کوبیده او با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع است و ذور سوخته او جهت اندمال قروح و آکله مفید و مضر سپز و مصلحش مصطکی می باشد و قدر شربت از جرم او بلهفت درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهت آلام شش به وزنش بنفشه و نصف او اصل السوس است.

بردی

در اصفهان پروز گویند و آن نباتیست سلقش غلیظ و زیاده بر زرعی و مدور و نرم و آن را ریزه کرده ریسمان ترتیب می دهند و گلش مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه تر از حبله و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از او و از بشنیدن که پخته باشند ساخته می شود و مراد از قرطاس در کتب طبیبی آن کاغذ است.

در دوم سرد و در اول خشک و آب او جالی دلفان و قاطع نرف الدم مطلقاً و با سرکه جهت سپرز و به دستور بنج او و خاچیدن او جهت رفع بوی سیر و شراب مجرب می باشد و ضعیف او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و آکله دهن و اعضا و نفت الدم و نرف الدم جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشاء است و مصلحش عسل.

برطانقی

بلاغت یونانی نباتیست غیر بستان افروز ربیعی و برگش شبیه به برگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر از آن و مزعب و سلقش طویک و گلش مایل به سرخی می باشد و قسمی از آن شبیه به خیری است. مرکب القوی و با قوه قابضه می باشد و گویند در اول دوم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره او جهت التیام جراحات و مضمضه طبیح خشک او جهت قروح دهن و زخمهای مسفنه و ورم لوزنجه و آشامیدن او جهت نقهالفع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش آب چقدر می باشد.

برگ کلبی

دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعاء و مسهل

گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر و بدل کشت برکشت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش یک وزن و نیم او درونج و به وزنش زیره کوبیده است.

بهرانک: اندرکن است.

بدلیون: مقل است.

پده: اسم فارسی غرب است.

بدسکران و بدسکان و بدشقان: بداسقان است.

الهاء مع الرأء:

برنج اسرف

به فلوسی بوی مادران نامند. نباتیست سراق دار قریب به زرعی و شاخه های او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتردار و زرد و سفید و مایل به کهدی ننی می باشد و ثقیل الرایحه و با عطریات و با نباتات و اندک چسبندگی و در کوه و صحرای سایه دار می روید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است به افسرین و اکثر یک ساق از یک ریش می روید و بی شاخ و زیاده بر شبریست و برگش شبیه به برگ سراق زینقی و از آن بر سطره ریزه تر است و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید می باشد و با عطریات قوی بی ثقل رایحه و منبت او مخصوص کوه هایست که باران در آنجا بیشتر بارد و اکثر اطبا و عشا بین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی دو چیز دانسته اند، بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند.

در اول گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و دو درهم گل او با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجرب است و آشامیدن طبیح او و جلوس در آن جهت احتلبس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سرگم بله مفید است و ضوآدش جهت درد سینه و اقسام درد سدد دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سیات و احتلبس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها نافع می باشد و به دستور نطول او جهت امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و حمل او با مرصاف جهت رفع فضلات رحم و ذور سقخته او جهت تجفیف قروح و استنشاق طبیح او جهت زکام و امراض دماغی نافع است و گویند مضر گوده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم در امراض دماغی بابو نج و گویند در همه خواص مثل او افسرین است.

پرسپا و شران

لغت یولانی و بمعنی دواء الصدر است و به فارسی پرسپا و شران و عوام سنبل نامند و به عربی شعراالجند و شعرا الأرض و شعرا الجن و شعرا الخنازی و جعده الفناء و شعرا الکلاب و کزنبه البیح و ساق الأسود و وصیف نامند و آن نباتی است برگش شبیه به برگ گشنیز و بی ساق و ثمر و شاخه های او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه می روید و

بوئیدن برگ او جهت سده منخرین و اغشیه دماغ و زکام و ذرور و برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او بلزفت جهت حزاز نافع است و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصاره او نلتسه منقال و از برگ او تا دو درهم است.

برواق

به لغت اهل مغرب خنثی است و به لغت عربی اسع سنگیست سبک و زرد و چون بسایند مایل به سفیدی باشد و در ع راقم تکون گردد مگ کهریا و سندروس کاه را می رلیخ .

در دوم گوم و خنثک و مانع سیلان خون است مطلقاً و جهت خفقان و سپرز شرباً و ضماداً نافع و ذرور او جهت التیام جراحات مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و بپردن او در پارچه با سنگ چخماق و در زیر سر گذاشتن او و باعث خواب دیدن هرچه در آن روز سانج گودد و گویند مجرب است .

برگک شیرازی

برگ قسمی از عنب اللب است و بیخ او عود بریست. بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و ضماد او مورث جنون و کشنده است .

بروانی

لغت عجمی است به سریانی عبروس و به یونانی اسقو الهس نامند. نباتی است پرشاخ و شاخه ها مثل کم ان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مگ زیتون و طعم او تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدرّ و مفتت حصاه و جهت استسقاء و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء العقب و اورام و سوخته او با عسل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سرفعی و دمه چشم لفع و مضر مبله و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج دره م و بدلش به قول مؤلف تذکره ریباس است .

برسین: به لغت اهل مصر رطبه است .

برنظمون: از جمله یقعات و گویند قهرمی از ایلپو است .

برسین

اسم نثر درختیست شبیه به امرو و م نبت او اسکندری است و در مصر بطول می فایند و در سایر بلاد بچسب سبک است .

برنق و بلیج کابلی: برنگ است .

بر: به عربی حنطه است .

برغوثی: به یونانی نپوقطونا است .

براش: به یلانی به معنی متن است و کراث را نیز به این اسم نامند .

برنفش: اشق است .

برفوق: به لغت مغربی مشوش و به لغت شامی آلوچه است .

بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لوجه از مفاصل و مجفّف رطوبت و قروح و مضر امعاء و مصلحش کیتوا و مستعمل از آن مقشّر اوست و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش به وزنش ترمس و نیم وزنش قنیل می بلشد .

بریا مصری

بریا لغت مصری به معنی بقله است یعنی بقله ای که در مصر به این اسم مسمی است و آن شتی است به کرفس و خوشبو شریه به بوی رازیانه و با اندک تندی و نغمش سب و باریک و در دوم گوم و خشک و مقوی معده و جگر و احشاء و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتّح سده جگر و سپرز و مدرّ بول و مسمّن بدن و گوده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار لفع و مضر دماغ و مصلح او نیافر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش به سلمه و مداومت خوردن نبات او جهت زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از نغم اوست .

برسیان

اسم فلوسی نباتیست. منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد، بی شکوفه و گل تخم می کند و در اول بهوز می رسد و از ادویه غیر مشهوره است و گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گلسرخ جهت رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او بلشد بوی قنفل می دهد و در خواص مثل بادرنج بهیبه است .

برم

مؤلف مغربی شکوفه امغیلان می داند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خاردار می داند شبیه به امغیلان بقدر زعرور و زرد و با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرّح و لذّه او مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه و نفت اللّم نافع و عرق او جهت تفریح درع طریلت مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بیدمشک است .

برنوف

به فلوسی شابانک و معرب از شابانج است . درختیست مثل درخت انار و پرشاخ و برگش شبیه به برگ زعرور و از آن تیره تر و مزعب و رایحه او تند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و وسط شکوفه او زغب دار است .

در دوم گرم و خشک و محلل و مجفّف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ او جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات ده ن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شرباً و ضماداً نافع و سه درهم او با یک دانگ جاوشیرم سهل قویست و یک مثقال او با یک حبّه جاوشیرم مسکن مغص کلحی که از سردی باشد و سعوط او بل عصاره سداب و جند و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و

بزرگقوننا

مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنکو نامند و سفید و سرخ و سیاه می‌باشد و بهترین او سفید و زیونترین او سیاه است و شک و فله هر یک بفرنگ اوست. در سوم سرد و در دوم تر و سیاه او با بیوست و اجتناب از خوردن او و اولی است و سفید او مسکن تشنگی و عطش و حرارت و با قوه محله و ملین طبع و بو داده او قابض و جهت تبهای حاره و غلظت خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صغراوی و ذات‌الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعاء و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و جمره و حمره نافع و با آب دهان جهت دمل مجرب می‌باشد و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضاء و شق شدن موی و دراز کردن آن مؤثر و ضماد کوبیده او که با مگه او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند، جهت اورام حاره و نقل‌کین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشغها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتیش از دو درهم بکده درهم و بدلتش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن به دانه و ده درهم کوبیده او کشیده است.

بزرغج

به فلوسی اسم بار درخت پسته است که پسته‌ای نیست باشد و گویند درخت پسته یکسال بار می‌بندد و یکسال نشوش دانه نمی‌بندد و آن را بزرغج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست، بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند افاقیاست.

الهاء مع الزاء:

بزرگان: در کتان موصوف است و به فارسی بزرک نامند و از بزر مطلق مراد او است.

نور: بضم نانات است و هر بضمی در ضمن اصل آن موصوف است.

بزرالکوفس الجلیلی: فطراسالیون است.

بزرالج زرالهری: دوقو است.

بزرالارجوان: در ارجوان موصوف است و غیر تشمیزج است.

بزرالورد الاسود: جبلاهنگ است.

بزرالعصفینا قرطم است.

بزرالوقت: شاه دانج است.

بزر بلاسقیس: حرف کابلی است.

بزر رازطلنج رومی: انیسون است.

بزرالفجرگشت: در اثلج مذکور است.

بزرالورد: تخم گل سرخ است و در ورد مذکور است.

بزرغا: رعاده است.

بزرالخمخ: تودری است.

بربر: به عربی بنو اراک است.

برهفلنج: اسم مرو است.

بربطوره: به لغت اندلس بخورالاکراد است.

براده الحدید: در حدید موصوف است.

برده السلام: به لغت مغربی لسان الحمل است.

برونک به سنکلی و برماسون و برو سون برومی و بهای به یونانی: اهل

است.

بروانلی: به یونانی اسم فاشراست.

برسی: الوسیون است.

برس: قطن است.

برشوم: به عربی قصب است.

برزون: اسب یابو است.

برطیسرقون: طین مگره است.

برنی: به یونانی ابریشم است.

برکنیه: قصب الفریه است.

بردیونس: قصبه است.

برمس: صیبا است.

برانیان: به فلوسی سطاریون است.

براجیل: کوفس است.

برمشان دارو: عصری الواعی است.

برهلیا: به سیرانی تخم رازیانه است.

برهین: به یونانی اشنه است.

بروش: به یونانی جبن است.

برسوقامیلا: به یونانی سفرجل است.

برغل: حشیش است.

برفیس: به یونانی بهش است.

برهین: به هندی ساذج است.

بریحو طالون: به رومی آذربویه است.

برنج: به فارسی ارز است.

برف: به فارسی اسم تلج است.

برموم: به فلوسی عکپ است.

برغیت: به لغت خراسانی قنابریست.

برگ نیلی: به فلوسی وسمه است.

برسویک: به فارسی خطاف است.

بری: به هندی شش است و به عربی ری لهند.

بعون: به فارسی الوسن است.

ببرخ: به نیکی زبیب است.

ببهمی: به هندی نوعی از بیش است.

برغور: به رای اول و به لام اسم فارسی حشیش است.

پریا: به فارسی هدیه است.

برام: حجراهرام است.

ضماد او با برگ مورد جهت بدبو می زیر بغل آزمود ه و با سرگین بز و
عسل جهت اورام صلبه و فرزج ه او لب عسل بعد از ظهر معین حمل و با
زعفران منقی و مصلح رحم است و سع و ط او جه ت صرع و شقیقه و
طلای او با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و رفع ریح و نفلس
مجرّب و مصلح و مصلحش گلاب و گوین مضرّ جگواست و مصلح او
صغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبواست.

بسن

به تخفیف سرین اسم خیری احمر است و به سین مشدّه به لغت هندی
اسم مرجان است و به فارسی بیخ مرجان و به عربی مرجان را قربول نیز
نامند و او معرب از قروالون می‌لذیست و بیخ مرجان را به عربی نش ف
نامند و آن سرگیست با قوه نباتیه و از قعر دریا می‌روید و ریشه او سفید
است و هر چند بلندتر می‌شود سرخ تر می‌گردد و شاخه‌های او مرجان
است و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز می‌باشد و سیاه قویتر و سفید
اضعف است و بقرین سرخ او آن است که صاف و کم سوراخ و صلب و
بی رمل بلشد.

در اول سرد و در دوم خشک و مفرّح و قابض و مجفّف و قاطع نرف الهم
و محلّل خون که در دل منجمد شده خصوصاً محرّق او جهت و سواس و
جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتهای و نفث الّدم و اسهال
دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر نافع و نیم مثقال او که با
نصف او صمغ عربی و با سفیده تخم مرغ سرشق باشد با آب سرد
نوشیدن جهت قطع نرف الّدم باطنی مجرب است، خصوصاً سوخته او و
محرّق مغسول نوع سرباه او بغایت مقوی دل و ذرور او به جهت بردن
گوشت زلط زخمها و رافع آثار آن و محرّق او جهت نرف الّدم ظاهری و
تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و ثبورات چشم و تقویت
باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق لفع است و قطور او با روغن
بلسان جهت ثقل سامعه و کاری نافع و امین الدوله گوید که سه روز هر
روز چهار دانگ آن را بلع کفنجی بنوشند البته رفع ورم و سده سپز می
کند و مضرّ گرده و مورث تهوع و مصلحش کتھا و بدلش جهت حبس
خون دم الاخوین به وزنش و قدر شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال
محرّق اوست در جمیع مذکورات و محلول او را در رفع جذام مجرب
دانسته‌اند و از خواص اوست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد
درهم گذاخته انگشتی یا نگین دانی نتیب ده رف و بسد را در آن نصب
کنند و قمر و شمس در حدّ اتحاد خود مقارن با زهره داشقباشند با خود
نگله دارن در حال صرع قطع شود و دارنده او را هرگز غمی نرسد و از
چشم بد ایمن باشد.

بستان افوز

لغت فارسی است و بمعربی حبق بستانی گویند و به فارسی تاج خروس
و گل حلوا نیز نامند و او غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه

بزر رمان البری و بزرالمط: حب القلقل است.
بزرالحجری: قلب است.
بزرالقم: حجراتم است.
بزرالهوت: بقدریست.
بزاق: بصلق است و به فارسی آب دهن.
بزباز: به فلوسی سیلیسه است.
بب: بفارسی معز و بقیش را شامل است.
بزمج: به فلوسی ورل بریست.
بزغاله: بفارسی جدی است.
الهاء مع السین:

بسفایج

بیخ سیرت مایل به سیاهی و باریک و گره دار و از هر گره‌ی ریشه‌ها برآمده
و اندرویش سبز و نلبت او بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه به بال طیور
و مانند گله سرخس و بقدر یک شبر و از میان شاخه‌های درختان و از
بیخ اشجار می‌روید و در تنکابن دارجماز نامند.
در دوم گوم و در اول خشک و گویند در اول گوم است و در محوست
معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و
محلّل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد
می‌باشد و مفرّح بالعرض از جهت دفع سودا و جهت جذام و علل
سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت التوای عصب و شقاق ملان انگشترکن
لفع است و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصاً پخت او در میفختج و
با ماء العسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ او با اصل
السوس و اینسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با
عناج جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون سه مثقال او را جوشانده
لیفلوسخ یارشیر و یا با نتیجی جهت ریاح و بواسیر و درد معده مزمنه
و صرع مجرب است و مغنی و مضرّ گرده و سینه و مصلح او پرسیاوشان
و جوشانیده او با ماء الشعیر و فواکه یابسه و خردل و یا خروس سالدان
می‌باشد.
و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش
جهت مواد سوداوی نصف وزنش افیمون و ربع آن نمک هندیست.

بسیاسه

به فلوسی نبطی گویند و آن پوست اندرون جوزبواست که بر جوز چسبیده
و بهترین او تند بوی اشقر مایل به سرخی به هم پیچیده است.
در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است. محلّل
ریاح و صلابات باطن و مفتّح سده و مجفّف رطوبات و مفرّح و مقوی
معده و باه و هاضم و خ و شرب کزنده دهان است و جهت سلس البول و
سحج و نفث الّدم و قرحه امعاء و رطوبت سیرع و شش و اسهال کهن و
درد سپرز و منع ریختن فضلات به معده و تقویت رحم و رطوبت او و

تخمه حکیم مؤمن

بسلا: بصل است.
 بسقیس: به یونانی بوس است.
 بسرقی: شاهتج است.
 بسوروفون: به یونانی نوع **فقط** میوه است.
 پستان: به فلوسی اسم ضرع است.
 پسته: به فارسی فسق است و به هندی پستی گویند.
 الهاء مع الشین:

شپام

درختی است حجازی و در مصر و عراق نخی می باشد و در این اوان تخم او را بیج ای حب بلبلان استعمال نمایند و شوفدار او بقدر درخت توت سفید و بی ثمر از آن کوچکتر است. برگش مثل صعتر و بارطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و نغمش شبیه به کبابه و بی مزه و ثمرش مثل خوشه و دراز و دانه های او مایل به زردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از آن قطع نمایند از آن آب سفید تراوش کند و بعد از خشک شدن مایلی به سرخی گردد و بهترین اجزای او دمه اوست و مسو اک چوب ا و مقوی لثه و رافع بدبوئی دهان است.

مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و بیگش با رطوبت فضلیه و دمه او جهت بیاض عین و تنقیح زخمه و تجفیف آن و قطع نرف الدم و عرق و درد دندان و ادرار فرمودن بهل و حیض و حمل او با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیح رحم و تحلیل ریح لافغ و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مره السودا و مورت مغص و برگش به تنهایی و با روغن خضاب نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوائج است و به این سبب آن را نیز خشب الیه نامند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورت امراض بد است اجتناب از خوردن او اولی است.

بشنین

نوعی از **نیلوفر** مصریست و در حین زیادتی آب رود نظی می روئد و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قبه خشخاش و در وقت طلوع آفتاب از آب بیرون می آید و در غروب نهان می شود و تخمش شبیه به جاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر آن را پخته و خام می خورند.
 در دوم سرد و در اول دوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و لبه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و گلش بلقوه محلل و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوفاً و طلاء مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل ورهها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر م لثه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا ه یجده مقل و بدلش نیلوفر است.

حمام را بیگش عریض و الوان و نبات او قویتر و بزرگتر و کم گل می باشد و بستان افروز را برگش سبز و ریخته و بیگله و گلش سرخ مایل به بنفشی و بی رایحه و تخمش ریخته و براق و سیاه است.
 در دوم سرد و خشک و قانض و رادع و آب او با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سهرت خالق الوهر نافع است و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب او تا یک اوقیع و نیم و بدلش حمام و تخمش جهت اسهال نایب مناب تخم با رنگ است و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانید ه شیب در مهتاب گذاشته نپوشند و سه روز به دستور و زیاده بر آن مداومت کنند جهت حراره البول و بول الدم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال است.

بسر

غوره خرماست که زرد مایل به سبزی می شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت و هر چند شیرین تر شود گرمتر گردد.
 در اول گوم و در دوم خشک و قانض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت رفع بواسیر و نفث الدم و خائیدن او جهت تقویت لثه نافع و مسدود و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و شش و مصلحش خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او، جهت قوی و اسهال و ضعف معده نافع و نیبذ او مسکر و قانض و مقوی معده و امعاء است.

بستیباج

به فارسی خلال مکه و به عربی سدی نامند. نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخه ها بقدر شبری از یک بیخ می روئد و بلویک و آن را خلال می کنند و بر سر هر شاخی چتری مثل قبه و خشن و تخمش شیب به نانخواه و طعمش تند و او را خوشبیزک نامند.
 گناه او در اول دوم گوم و خشک و با اندک عطریست و خلال کردن او جهت تقویت دندان نافع و طلای آب او محلل اورام و جلوس در طیبخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صد عدد او کشنده اقسام کرم معده و امعاء و مجرب و او را به فارسی درمنه ترکی گویند و مفتح سده جگو و مدر بول و جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقاء و درد مفاصل لفع و مضر ریه و مصلحش گشنیز است و مضمضه به طیبخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش بوس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیب ارمنی می لشد.

بستج: کدر است.

بسیاع: به لغت مصر نوعی از جلبان است و او خلر بریست در غایت تلخی.

بسیاسا: حرمل عربی است.

و کلمتی نثلول نمودن و رافع بوی او باقلمی و نان سوخند و گودکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضمادش جهت داء القلب و بهق لفع و قدر شربتش یک مثقال است.

بصل القی

پلزیست ریزه و پوست او سیاه و برگش از برگ بلوس درازتر و بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خرده شود، فضله را بقی دفع کن و به سقوط قوه و خ لقی کشنده و اولی استعمال نکردن اوست.

بصل العریصل و بصل الفلو و بصل البشر: اسقیل است.

بصل الها کول: بلپوس است.

بصل الذئب: بلپوس است و گویند صنفی از بلپوس است.

بصل النرجس

پلزی نرجس است و در حرف نون مذکور است و به دستور سایر پیازه ا در حین ذکر نباتها مذکور است.

بصلق: آب ده ن اسرت و در انسان مذکور شد.

بصلق القمر: حجر القمر است.

بصل الحجی و بصل الح نابله: اسقیل است و گویند بلپوس است.

الهاء مع الطاء:

بطم

به فلوسی و ترکی درخت سقر نامند و آن عظیم می‌شود و دیر خزان می‌کند و بهگش و بارش بلعطریت و شمش سبز و شبیه به سماق و عدس و از آن نهوگتر و باخ و شوع و مغزش سبز و بهست او بوش و به فارسی بن نامند و در حبه الخضراء موصوف است و صمغ آن را به فارسی و ترکی سرقه نامند و در علك البطم مذکور است. اما درخت و بهگ و شراخ او در اول سوم گرم و خشک و محلل و قلیض و نظول بهسرت او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهت داء الثعلب مفید و برگ خشک او با روغن یا سرکه جهت رویانیدن مو و دراز کردن موم وثر است.

بطیخ

لغت رومی است و به فارسی خربزه نامند و به یونانی قابش. ناشیرین او سرد و در دوم نتو و شریبن او بقدر شیری مایل به حرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک بی جرم است و بهترین ناشیرین او میلیون است که خربزه گرمک نامند و مثل سای اقسام سریع الاستحاله به خلط غالب معده و سریع التنعف نیست و موا فقی صفاوی و سوادوی و در برودت و حرارت معطل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده می‌باشد و ج لای او زیاده از سایر اقسام و م جموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاه

بشربش: به عربی اسم بهگ حنظل است.

بشربه: تشمیزج است.

بشلشک: جنطیاناست.

بشولپون: به سرکلی بزرقطوناست.

بشزان: به لغت بهیری بسفایج است.

پشم: به لغت فلوسی اسم صوف است.

پشیک: اسم ترکی سنور است.

پشع: اسم فارسی بق است.

پشم وزغ: به فلوسی طحلب است.

بشرایش: به هندی اسطوخودوس است

الباء مع الصاد:

بصل

به فلوسی پلزی است و بری او بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیرالوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و به ترکی کومران نامند و قویتر از بستانیت و م جموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پخته او که با گوشت چرب باشد و رافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاه می‌باشد و مطبوخ مهرای او کثیرالغذا و ملین طبع و پخته او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه لی پرورده بهسرکه جهت یرقان و سبزه و برانگیختن اشرفا و تقویت هاضمه و مریغ غیثان صفاوی و بلغمی و به تنها بی مانع غیثان ادویه کریمه و دافع سموم و آب او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع می‌باشد و خصوصاً چون یک چهار یک به وزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود، بغایت مجرب است و قطور او جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض نافع و سعوط او منقی دماغ و بو بیدن او جهت رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب و گذاشتن پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پ اک کردن چرک و تحلیل ریاح نافع و ضمادش جاذب خون به ظاهر جلد و نکوی رنگ رخسار و لبها رود و عسل و نمک جهت برص و کلف و نال یل و قروح شهیدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجی جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهت نضح اورام لپیده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شقی جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان نمودن خون مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج لفع و پوست محرق او با موی سوخند و کافور جهت آله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهت ریش شدن لباز کفش و موزه مفید و مضر محرورنی و اکتار او مورث قی و نسیان و لثرخس و ریاح غلیظه و هوگد کوم و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورنی و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب الار

تذکره حکیم مؤمن

بَط

بب فارسی اردک نامند و از جمله طهر آبی و الوان مخلف و اهلی و وحشی می باشد. در دوم گرم و در اول خشک و مرطّب به رطوبت فضلیه و کثیرالغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی صوت و رافع ریح و مولد خون غلیظ و سریع التّعفن و دیرهضم و مصلح می باشد و مصلحش سنکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او بطنمک جهت ثالثی و خاکستر پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و زبل است و جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیه ها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوه نافذ است و جهت خرق و ورم پستان با آرد و باقلی مجرب و جهت سرفه شرباً نافع می باشد و جگوار اردک بهواری مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ و جهت هزال و سرفه و درد سینه و با کربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته او با سداب و روغن زیتون جهت زود به حرف آمدن اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از صفه دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشاء است.

بطارخ

اسم ماده تخم ماهیست که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز می باشد. مثل ریگ و بهترین او تازه مایل به زردی سایل است. نم کمسود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گوده و سپیز و رطاح لفع و سریع التّعفن و مضر محرو ری و مصلحش زنجبیل است که بالخاصه قطع تشنگی او می کند و سکنجبین و نیشیا مطلقاً و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل می سازند قریب الفعل است به او.

بطارخ یون: بطارخ است.

بطیخ رقی: بب راء و به زاء معجمه و بطیخ سندی و شامی و فلیطری، بطیخ هندی است.

بطرا: به ی لانی سرگلاخ است.

بطراسالیون: به ی نانی به معنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است.

بطراخوا: به ی لانی اسم ضفدع است.

بطریون: به یونانی خرنوب الشوک است.

بطیطس: به ی لانی یهوح است.

بطسفا: به ی لانی مومیایست.

بطراس: به ی لانی سرخس است.

بطرالاون: به یونانی نطف است.

بطیغ: بل است.

بطباط: عصی الواعی است.

الباء مع العین:

جالی و سریع التّفوذ و ملطف و مرطّب و مدرّ عرق و شیر و مسهل آنچه به او رسد و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی آن و مرخی احشاء و سریع الاستحاله به خلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن او موثر است بتهای صفرای می بلغن و بب بالای طعام موجب نخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول نمودن او مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه مفعی است و لبجوره جهت کلف و آلتو و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال نافع و آشامیدن دو درهم پوست خشک او جهت اخراج حصاه و انداختن او در دیگ جهت زود پختن گوشت بغایت آزموده و یک مثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه معنی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهیدیه نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مبهی و مفتّح سده جگر و مدرّ بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرگه و تشنگی و حرقة البول نافع و جهت بدرقه شدن ادویه به جگر و مجاری بول و تسکین حرقة و خشونت قضیب که از جهت حصاه به هم رسیده باشد و ضماد کوبیده غی مقلّش او بظاوت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و گویند مضرّ سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتیش از ده درهم تا پنج درهم می باشد.

بطیخ هندی

به فلوسی هندوانه است و به عربی دلاخ و دابوقه نامند. در اول دوم سرد و در آخر او تر و مسکن جدّه صفرا و خون و تشنگی و مدرّ بول و ملین طبع می باشد و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفرای و جرب و حرکه مجرب و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محرّقه و اعانت بر هضم و لبخیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکفیص که کم مقدار باشد مفید می باشد و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطّب بدن و مضرّ سپرز و باردالمزاج و مضرّ معده سرد و مصلحش گلقد و عسل و قند و امثال آن است و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل به صرفی می شود مگر آب کدو و در مبرودنی بون مصلح موثر ضعف لبه و درد مفاصل و امثال آن است و چون هندوانه را سوراخ کرده قوری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کرده یک هفته زیر سرگین اسب دفن کنند، آب او مثل شراب مسکر گردد اما معنی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانده تخم کدوست و قدر شربتیش بل پنج درهم است و در اخراج حصاه و انحدار خربزه از معده گویند مجربست و مرتبای پوست هندوانه به عسل و شکر جهت برسام و وسواس و به ریبی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کرائی باشد و تقویّت هاضمه لفع است.

بعیر: اسم جمل است.

بعوض: بق صغیر است که به فارسی خاک پشه نامند.

بعر: اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل

سرگین گوسفند و شتر.

الهاء مع الغین:

بغل

به فلوسی استر لعند و از فرط حرارت مزاج توالد نمی نماید و به ندرت واقع می شود و مشاهده شده و بهترین او آنست که مادرش مادطن و پدر الاغ و زبیلترین آنکه پدر اسرب باشد و مادر الاغ.

در سوم گوم و خشک و گوشیت او جهت درد مفاصل و بیه او جهت نفرس و عرق النساء و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ نموده سه روز با آب عصی الرأعی بنوشند، باعث قطع نسل از جانب مرد می شود و چون زن سه مقل از جگر او سه روز بعد از ظهر متعاقب هم بخورد مانع حمل می گودد و به دستور بول او همین اثر دارد و به دستور موی او و فرزه چرک گوش و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزاننده هوم است و همچنین بخور زبل او جهت گریزانیدن هوم و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع می باشد و چون آن را بل عفص کوبیده و در روغن زیتون جوشانیده بر موی بمالند، جهت دراز کردن و سیاه کردن موی مجرب است و ذکو الاغ نفی همین اثر دارد و ضعيفتر است از او.

بغرا

غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب دهند و با قلیه که از سر که و دوشاب و ادویه حاره و گوشت سلخته باشنه، استعمال می نمایند. گوم و مایل به اعتدال و مبهی و مسکن فی صفاوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح گرد ه و اصحاب رطاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد رطخ و مصلحش دارچینی است.

و مؤلف نذکوه موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آتش ماه بیچه و آتش اگر که در اصفهان آتش برگ نامند.

الهاء مع القاف:

بقوله الحمقاء

بفلوسی خرغه نامند و به عبرانی ارغظلم و به فینگی یرقان سالی گویند، نباتش کمتر از زرعی و اکثر او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مایل به تدویر و گلش سفید و نخمش سیاه و ریزه و طولانی می باشد.

در دوم سرد و بقو گویند در دوم تر است. آب او مسکن حدت صغیا و خون و قاطع نرف الذم و نفت الذم و چرکی که از سینه آید است و مانع نزلات و جهت حصه و ادراغ نمودن بول و حرقه او و بواسیر و نواصیر و

و حرارت جگر و تبهای حاره و رفع حب القرع و درد مثانه و قرحه امعاء و تبرید دماغ و درد سن حار نافع و ضماد او لبر و غن گله جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت شور سر و با آرد جو جهت مقدمه شقاقولوس و ورم چشم و ورم دماغ و جرب و حکه و ورم اثین و شری و حمزه نافع اسرت و آشامیدن او لبریند جهت قطع تب مجرب و حقه آن جهت درد اثین حار و سیلان فضول امعاء و رح م و ضماد بیخش جهت ثلیل قویتر از نلیت او و در مزوره صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع است و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکنار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارده و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزرگطونا و بوداده او قابض و غیر بوداده او ملین طبع است.

بقوالوحش: نوعی از اعلی است و مذکور شد.

بقی

بفارسری پشع است و در دوم گوم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او و با غسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زفه او جهت رفع عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس بول و نفیحت حصاه نافع است.

و گویند چون هفت عدد آن را از نقه باقلی منقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع مجرب است و طلای روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او می کند و چون زرنیخ و نوشادر را با بیه گلو چند روز در م کلافی بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند.

بقوم

درختی است عظیم و مریت او هرج و زنگبار و برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل به سبزی و در آخر سرخ می شود و بعد از رسیدن سیاه و شورین می گودد و چون دو شب آن را بخیسانند مدادی در غایت خوش رنگی می شود و از چوب او صباغان استعمال می کنند و رنگ بقمی مشعور است.

در سوم گوم و در چهارم خشک و پنج در هم او کشنده است و گویند علاج پذیر نیست و ذرور او جهت التیام قروح کهن و جراحات تازه و قطع نرف الذم و غسل به آب او جهت نیکی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع است.

بقم: به ضم لم و تشدید قاف و فتح آن به لغت یمن اسم جوز مالک است.

بقویس

تخمه حکیم مؤمن

نهایتست از کلرئی بری کوچکتز و بیخش بر روی زمین پهن می شود و گلش زرد به خلاف قنای بری که بیخش بر زمین فرو رفته است و طعم آن با افک شوری و تلخی و در آخر زمستان می روید و در آخر نیشان می خوردند و تخمش شبیه به دانه پنبه می باشد.

در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی احشاء و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و هاضمه و تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوب است.

بقوله الدماء

نهایتست برگش شبیه به برگ بارتنگ و از آن ریزه تر و برگش باریک و پرشعبه و بیرون سبزه و افزون سفید و اکثر ملبت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز می شود و تا اواسط تابستان می ماند و پوست بیخ او را می نهند بمثل زفت می شود و چون به پیکان و حربه ها بمالند ب هر حیوانی که بخورد و به خون او مخلوط شود در ساعت آن را بکشند و در اندلس بیخ مقشر از پوست آن را بجای کندش استعمال می نمایند و در نهایت گومی و خشکی و سه درهم او کشته شده است به قی.

بقوله خراسانیه: بقوله حامضه است.

بقوله الرمل: بقوله البرایست.

بقوله مبارکه و بقوله الزهراء و بقوله لینه: بقوله الحمقاء است.

بقوله اترجی: ترنجان است و او قسمی از بادرنجبوی است و مذکور شد.

بقوله عربی: بقوله یمانیه است.

بقوله یهودی: هندلی بریست و گویند قرصع است.

بقوله الغزال: مشرکطرامشیع است.

بقوله بلیده: لهلاب است.

بقوله الانصار: کونب است.

بقوله الحمقاء بیکی: ابلویاست.

بقوله الخطاطیف: دواء الخطاطیف است و گویند عروق صفر است.

بقوله الودس: فودنج بریست.

بقوله ذهبه و بقوله الووم: قطف است.

بقوله الملک: شاه تره است.

بقوله عائشه: جرجی بستانی است.

بقوله: سرطانجیس است.

بقوله: به یلانی بقس است.

بقوله: خنجالکعک است.

بقوله الأوجاع

به فلوسی درخت شمشاد نامند و برگش مثل برگ انار و از آن کوچ کتر و سفید و ساق او سفید و شاخه های او پریشان و خزان نمی کند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سبزه و مانند فلفل است.

در دوم گرم و خشک و برگش سبزه حیوان خصوصاً شتر و ضیاد نشاره او با حنا جهت تقویت موی و درد سر و نفوق شیون که در استخوان سر است و با سفیده تخم مرغ و آرد گندم جهت استرخ کام مفاصل و وئی و وهن و نطول طبیخ برگ او جهت خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان دهان و ضیاد طبیخ او بل شراب که به حد قوام رسد جهت بله سرخ و نفله ساعیه و سعفه و بل عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع می باشد و قدر شربت از تخم تازه او که دانه را بیرون کنند تا یک اوقیع و از خشک او تا سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عرق او قویتر از شکوفه لرنج است.

بقوفورث

ب یونانی نباتیست برگش شبیه ب بنه تیزک و از آن سببتر و نطفه طعم و ساقش مربع و گلش شبیه به گل بادروج و تخمش مثل تخم گندنا و بیخش مدور و سبزه مایل به زردی و کوچکتز از سیب و بوی او شبیه به بوی شراب و منبتش سنگلاخها است. گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضیاد برگش جهت جراحات عظیم و ثالی منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مرهل بلغم و مره السودا و قدر شربتش تا دو مثقال است.

بقوله سمانی

نهایتست شبیه به کلرئی و از آن ریزه تر و در کنار آبها می روید. مایل ب سرخی و بی طعم است و در شکابن و طبرستان اشکنی گویند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه به تخم بستان افروز و قسم ماده سرخ مرز است. در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذاء و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضیادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سن و جروح و قروح و ورم چشم و ثلیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع می باشد و بطی الهضم و مضر مبرودین و قلع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شرباً و ضیاد مفید و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تسع مثقال است.

بقوله حامضه

بنه خراسانیه گویند. قیرعی از حماض بزرگ ورق است، بی ساق و از برگ کزن کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک می روید و در افعال مگ حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است.

بقوله البیاری

گویند مجرب است و در دسرت کبود انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دسرت چپ کنند، جهت رفع صرع بالخاصه موثر است و چون گوشت او را مهرآ پخته و با خون او در شیش کرده چهل روز تعفین نمایند و بگذارند تا کرهما یکدیگر را خورده یکی بماند، نیم درهم او سم قاتل است و چون با بز رالنج قدری از او نفوخ کنن بیخوش می سازد و گویند آزموده است. خواص بول او در بول م طلق و سرگین او در اختا و شیر او در لبن مذکور است.

اللبه مع الکاف:

بک

درختیست معروف در مکه معظمه، شبیه به بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن دور و آب سفیدی که از آن می چکد از ماندن سرخ نمی شود و به خلاف دمه بشام در دوم گرم و خشک و مضر صلابات و مسواک چوب او و دمه او جهت تقویت لثه و منع آفات دندان و خ اکست او جهت التیام قروح و برگش محلل و مدر و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است.

بکسون

لغت فارسی و به عربی عرفج لمرح از جمله یقعات و در کنار آبها می - روید، شبیه به درخت سماق و ساقش زیاده پ پچ عدد نمی شود و مایل به سرخی و شیردار و خمسه اغصان او را از این جهت گویند و برگش شبیه به برگ کاج و پیچیده و گلش سفید و در هم و نضمش شریه به شاه دانه و او را حب الفقد دانند.

در سوم گوم و خشک و مفتح سدد احشاء و به جهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یک عدد آن را تراول نماید در آن سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نشود.

بکلم: حب الاس است.

بکلون: به هندی آزاد درخت است.

بکوشن: غوشن است.

بکیو: به هندی خیارشبر است.

بکوی: به هندی مغز است.

بکورتن: بترکی علیق است.

بکلن نیت: به هندی خسک است.

بکامیت: به هندی پنج نگشت است.

الهاء مع اللام:

بلسان

درختیست بقدر درخت سوز و بیگش شبیه به برگ سداب و از آن سفیدتر و در بوی شیب به او و منبت او عین الشمس توابع مصر است و در طلوع

بیبونانی او را قاقالیا نامند . نباتیست مغربی و ببادی افریقیه و در ر طعم شیب به انیسون و با انک نخی و در دوم گوم و خشک و جهت درد شرکم ه ر شخصی و در هر زمانی مفید است.

بوله الضرب: بادرنجبیه صحرائست.

بوله دشخی: تفلح است.

بقور

گاو است و به ترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله می دانند و زرد او بهترین سایر الوان است. گوشت گاو زلده از یک سال در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ و دی ه ضعیف و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مواد رقیق و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و سبب سفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل است و قاطع حوض و مسدد و اکنار او مورث موت فجاءه و مصلح او مهرآ پختن و بلعسل و سرکه و ادویه حاره ملطفه مک دارچیری خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینیها سوای خرما موافق است و مرق او که چربی نداشته باشد بلعسل که جهت صلحان معده مراری و جگر نافع و مانع اضمحلال مرار به معده و امعاء و انتشار صفراست و مدر بول و جهت یرقان نافع و خولب کلب بی چربی او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفتح و شاخ او در دوم سرد و در سوم خشک و آشامیدن یک مثقال سوخته او با آب سرد قاطع رعاف و لبشراب قاطع اسهال است و ذرور آن و سوهان کرده غیر سوخته آن جهت نرف الهم و جلای دنان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز هم بن ایث دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت دفع سپرز مؤثر و بق او در افعال بهتر از پیه خوک و زهره او تا چهارم گرم و خشک و جهت دفع سپرز مؤثر و در معاجین جهت صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل

جهت حکه و مروض آشوک و طلای او جهت قروح خبیثه و گویخن عویب و جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلی ورم او مفید است و با بوره و طین قیمولیا جهت جرب متفرج و برش و سبوسه سر و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیر بز جهت چرک گوش و گرانی سرامعه و جراحات گوش و با مراهم جهت منع چرک زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن در خارج جهت خنق و طلای او جهت قروح مقعد مفید و بلنظرون و سرگ رخام جهت حزاز مفید و قضیب مجفف سوهان کرده او را با تخم نیم برشت خوردن بغایت مبهی و بخور شاخ او جهت گریزاندن هوام و اسقاط جربین و مغز ساق او جهت تلین اورام ص لیب و شوق و بهاسن و شقیه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن آله و آشامیدن خون او بقدر یک اوقیه که گرم باشد کشنده و ضمادش با آرد جو ملین اورام و ذرور خشک او جهت حبس کردن خون جراحات و منع ورم بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشد جهت نقوس و درد مفاصل

تصفیه حکیم مؤمن

اکنحال او جهت دمعه مفید و مضرّ سفلی و مصلحش عسل و شکر و قدر شربش تا سه درهم و بدلش آمله مقشّر است بقدر نلث و گویند شکوفه حنا مثل آن و نلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نبع درهم او را با نبع درهم شکر و آب گرم نپوشند و مداومت نمائند جهت قطع سیلان آب دهان و تقویت باصره بسرّ مدفع است .

بلوط

به لغت طبرسلی دار مازی نامند و به فارسی بالوط گویند . قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر می باشد و مستدیر را بهش نامند و از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه به درخت فندق و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و این تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شکرده اند و مؤلف مالا جمیع سه قسم ذکر کرده و این اصوب است و در این صورت شاه بلوط نیز از اقسام اوست و مستطیل نیز دو قسم می باشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرسلتن مشاهده شده است .

و امین الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار می دهد و یک سال عفتص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و نایب مناب عفتص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نرف الدم می باشد و جهت سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعاء و خفزان و غظن که از فم معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک نمکسود جهت ورم حالب و اورام بلغمی و سوخته او جهت قلاع و قروح ساعیه و حمل او جهت قطع سیلان رحم نافع است و لذت او ثقیل و مصلح و موکد سودا و مسدّد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربش از یک مثقال تا پانزده مثقال و نبش خرفوب نظمی است و درخت بلوط را جمیع اجزاء بارد و یابس است و ریشه های باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ او جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و جهت آکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کندر و روغن زیتون سرشکو مداومت شرب او کنند، قاطع سلس البول و بول فراش و ادرار مذبذبی و منی و مجفّف نار فارسی و مجرب دانسته اند و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر می گردد، جهت خضاب ابو بهتر از خراط است و جفت البلوط که پوست رقیق اوست و بر مغز او ملاصق است، مجفّف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و جهت فبق ضماداً نافع و بدلش گلنار است و گ ویند بهست اللر و مورد بالسویه بدل اوست .

و قدر شربش یک مثقال و در مطبوخات نلث سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و بیس او کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوه جالبیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی او با اشربه مبهی و مهییج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضرّ حلق و سینه است و مصلح او بزر حدقوقی و شکر و سکنجبین است و چون پوست درخت او را مهرآ

شعرای یمانی ساق درخشا را شکافته آبهای آن که مثل صمغ منجمد می شود، روغن بلسان است .

و مؤلف تذکره ساکن مصر می فرماید که بالفعل معدوم است و از چوب بشام و سای اجزای می سازند و به دستور بجای حب بلسان ثمر بشام را عطاران می فروشند. ضهاد برگش جهت گزیدن عقرب و طیبخ او جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزاننده باشند با سرکه جهت لثلول و مرطوبی پوست و لثوه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ و برگ آن را پخته و آب آن را با روغن بجوشانند قائم مقام روغن است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود گفته می شود .

بالیوس

لغت یونانی است و بفارسی زیر و تلخه پیاز نامند و به عربی بصل الذئب و آن بظرف توبرتو نیست، بلکه مگ یک دانه سیر و پوست او سیاه و منتسج و برگش مگ پگ بظرف و عریض تر از آن و در طعم و بوی شبیه به پیاز و به ترکی داغ سوغانی و در لوستان نرم طرم نامند و بیخش از باران بزرگ می شود و اندک تلخ و مایل به شیرینی و از ماکولات است .

و این تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و مطاوم و رنگش ارغوانی و زنان از آن گلگونه می سازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل روناس رنگ می کند و به پیاز نواگس شبیه و بیگش مثل کرآت و گلش شبیه به بنفشه و طعمش باح لاوت است .

در اول سوم گوم و خشک و گویند در آخر اول خشک است و مهییج باه و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و مسمن و ضماد برگ او بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه و به دستور جهت التوائی عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن که سرت شده باشد و گزیدن سرگ دیانه و بلبلفل جهت درد معده و با زرده نضم مرغ جهت کهنه نخت چشم و با ادویه مناسیح هت ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهت بشور لبینه و با آرد جو جهت شکاف عضل و ناخن مجرب است و با خاتق الفهر جهت کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهت غرب و طلائی پخته او در زیر خاکست لبوره ارمی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و حمل او جهت اخراج جنین و مشوه دفع و موکد خلط و مضرّ عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه نهاده کنند، محرک باه مرطوبین و مشوهی طعام است .

بالیج

ثمر درخت هندی است مایل به استداره و بزرگتر از عفتص شبیه به هلیله چینی و پوست او رقیق است از پوست هلیله و مستعمل بهست اوست . در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطّف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبت است و صداع و بخارات و جهت بواسیر و نهاده او جهت اسهال مزمن نافع و

پخته و یک شب بر موی کمد کنند و بعد از آن با طین قوم ولها شربت به
باشند، بغایت موی را سیاه کند و جفت شاه لویط در سمیت مثل بهمرت
شلتوک است.

بلاوط الارض

اسم است مشتک بکم اذریس و بر بیخ نباتی که برگش مثل برگ کاسنی
عریض و منبت او ریگزارها و تحت کولان که نوع نراسل است و او
جدوار سفید افلسمی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی. در دوم گرم
و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سده اعضا باطنی و مدر بول و
حیض و رافع علل سپرز می باشد و ضمادش جهت پاک کردن زخم های
متعفن و گوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربش از یک درهم
تا سه درهم می باشد.

بلاوطی

نلیقمرت برگش شبیه به برگ شیر و سیاه لون و بدبو و شاخه های او مربع
و سیاه و بر شاخ و برگش چنزی شبیه به پشم و گلش مدور و زرد و اغبی
است. گرم و محلل و ضهاد برگ او بلغمک جهت گویدن سگ دیوانه و
پخته او در زیر خاکستر جهت نواصری ر مجرب دانسته اند و با غسل جهت
پاک کردن زخمها نافع و در افعال قائم مقام فاسیون و ببل او د و وزن او
فراسیون است.

بلج

به حاء مهمله بقو درخت خرماست که سبزه بوده، زرد مایل به شیرینی
نشره لبطح و غوره خرما نامند و داخل اکثر طیوب می کنند.
در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و با عطریعت و قابض و مقوی معده
و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و
خون بواسیر و مقوی لته و ضهاد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب
مستخری و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر شش
و سینه و موگد خلط غلیظ و موگد ریاح و مصلحش عسل و شربت
خشخاش و بنفشه مربا و قهر شربش دو درهم است و جزو اعظم سگ و
رامک است و چون آب او را با آب غوره بچوشانند تا غلیظ شود و در
چشم کشند جهت قطع دمه و جرب و سلاق مجرب است.

بلحق

به حاء مهمله به لغت مغربی گیاهی است که بر روی زمین منبسط می شود
و شاخه های او باریک و سرخ به هم پیچیده شبیه به پیچیدن کرهها به
یکدیگر و بر روی زمین مثل دایره منبسط می شود و گلش سرخ و سفید
است. گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طیبخ او جهت
اخراج زلوی که در حلق م انده باشد نافع است و خوردن او در طب
مستعمل نیست و ضماد او محلل قویست.

بل

ببالغت هردی اسم خیار هندی است. بزرگتر از خیار کبر و تخم او تلخ و
مغزش چرب و پوست ثمرش سله و اندرون او سفید مایل به زردی و
مستعمل تخم او است.

در آخر دوم گرم و خشک و با قوه قابضه و مقوی احشاء و محلل
صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بهاسیر و
ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر و غیر آن
نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او جهت بواسیر بسیار مفید است.
و قدر شربش تا یک مثقال و مصلح محروبین و مصلحش گشنیز است و
مؤلف اختیارات بدیعی بل و شل و قل را اجزای یک ثمره دانسته و نه
آنچنان است.

بلادر

لغت هردیست و به عربی حب الفهم و ثمر الفهم نامند. بلو درختی است
شبه به شاه بلوط و پهن و مستدیر و سله و مغزش بنفش و در درون او
مثل مغز بادام و شیرین و مابین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه
غلیظ است که غسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و
برگش عریض و اغبر و تند بو و خوابیدن در سایه او باعث سکو و سبات
و غسل بلادر در چهارم گرم و خشک و بهمت او در دوم و مغز او در
سوم گرم و در اول خشک و بی مضر و مبهی و مهیج باه و غسل او را
مخلوط به روغن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف و
مقرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت
حفظ و رهن و رفع رطوبت و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس الیهل
و نریطن و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع لثلی و وسم و
سایر آثار جلد نافع و مضر محرور و محرق خون و مورث کبوست دماغ و
جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا می باشد و مصلحش
روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشریح و دوغ و هندوانه و دو
مقال او کشره است و قدر شربش از ربع درهم است تا نیم در ه م و
بجش پنج وزن او فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس او نطف است و
اكتحال او در چ شم چهار پا یان مورث نیلض چشم و رافع آن خربق و
ضماد او با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمع امراض بارده لفع و بخور
او زایل کننده بهاسیر است و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مبهی و
جهت حفظ سیاهی مو بغایت مؤنث است خصوصاً هرگاه با روغن بطم
تدبیر او کرده باشند.

بلسکی

نلیقمرت پرشاخ و خشن و مربع و ساق و شاخه های او دراز و برگش
متفرق و شبیه به برگ روناس و مایل به استداره و گلش سفید و تخمش
صلب و مدور و میان او مایل به کجی و چوپانان شیر را به او صاف می-

تصفیه حکیم مؤمن

- بل: به هندی بقر است.
- بل: به هندی نقر اشجار است.
- بلوت: به ترکی اسفنج است.
- بلاغ اودی: به بوی حرف الهاء است.
- بل شیرین: به شیرازی طرایث است.
- پانگ: اسم فلوسی به است.
- بلاخوار: به لغت تنکابن جوشور است.
- بلهیم: به لغت دیلمی غالیس است.
- الهاء مع الؤن:

بفسج

معرب از بفسج فارسیست و به عربی فرفر نامند و به یونانی ابو و در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانند. مسهل صفیا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام لطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقة مثانه و بول و درد کرده و احتباس بول و ذات الحریب و خنق و ذات الریه و صرع اطفال و نولات و زکام نافع می‌باشد و چند روز مداومت نمودن دو درهم تا چه ار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال سائیده او با شیر خشک و شکر و امثل او مسهل سریع‌العمل و سرشته او با شیر گلونه جهت تبهای مریض و گویند گل تازه او فادزهر سعوم حیوانات است و نطول طیبخ او جهت رفع یهیمت دماغ و اعضاء و ضماد او جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید و اکثرا او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره و مصلح ش اندکی از انیسون و ببلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است.

و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث او شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد او جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعد و نرم کردن اعصاب و جرب صفراوی و حکه بیعدیل است و روغن بنفشه سرد و بقر و منوم و جهت جرب و جراحت جلد و خشکی دماغ و سرفه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس نافع و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سرحار و بیخ‌وانی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین او به لاف جهت رفع سعال مجرب است و چون اسفنج را با پنبه به روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کچد مقشر و ببادام مقشر که در کعبه کرباسی کرده و مکرر بمالند و خشک کنند تا مغز لجام و کتجد رنگین گودد پس آن را کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بفسج را در روغن کتجد بقدر هر رطلی سی

کنند و لهذا مصفی الرعاه نیز خوانند. مرکب القوی و حرارت و بیوست او غالب و ملطف و پنج درهم از جرم او و به دستور نهم اوقیه از عصارة او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش و ضمادش با پیله خوک جهت ابتلای خنازی مفید است.

بلبل

مرغی است معروف بقدر عصفوری و خوش الحان. در سوم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصاً بیضه و مغز او و سرگین او بسیار جالی و با قبض و ضمادش جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حمل او جهت اخراج جرب مؤثر و خاکستر پر او جهت التیام جراحات و خوردن خون گرم او جهت تصفیع صوت و شش مفید است.

بلور

بلام مشرقه مفتوح سنگی است سفید و شفاف و سست و به فارسی بلور نامند. اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن مؤثر است.

بلوط الملک: شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد.

بلسن: عدس است.

- بلیس: به عربی طین ایض است.
- بلوسیطون: گلزار است.
- بلنج مشک: به جیم و کاف فرنجمشک است.
- بلنطس: به لغت اندلس بقله یمانیه است.
- بلسان: به یونانی اسم بلسان است.
- بلسوقی: به یونانی حرف بابلی است.
- بلاسوقین: به لغت بربری حرف بریست.
- بلار: عربی نطاس است.
- بلمون و بکمون: به فارسی اسم عرفج است.
- بلطاون: بقله یمانیه است به لغت یونانی.
- بلهیم: سورنجان است.
- بلواسه: شقراق است.
- بلارج: لؤلؤ است.
- بلابن: به سرکللی بلهیم است.
- بلخوه: بخاء معجمه بهرامج است.
- بلنج اسف: برنج اسف است.
- بل: به هندی بزر بقله الحمقاء است.
- بلهر: به لغت هندی باقلی است.
- بلایمور: به لغت هندی فلفلمویه است.
- بلاده: به هندی بلادر است.
- بلی: به هندی سرف است.

گل مائل به زردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید اوست و بعد از یک سال قوتش کم می شود و اقسام او سرد و خشک کند. سبغ او در چهارم و سبغ او در آخر سوم و سفید آن در اول سوم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضاء و مانع نولات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربک مفاصل و نقرس و عرق النساء و ضماد عصاره او بل آرد ج و جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نفوس و ورم خصیه و پستان و طلای او بعد از کندن موی مانع رویدن او به شرط تکرار و مطبوخ او به سرکه و با نل ث او افیون مجفف قروح و طلای رماد او با دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع نرف الدم و فنیله او با انجیر بهترین ادویه بهاسیر و امراض مقعد است و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در عصاره طبخ دهند بغایت مسمن ام باعث اخلاص عقل تا دو سه روز می شود و خوردن سه چهار عدد برگ او لبشراب رافع تبی که با حرارت و رطوبت باشد و بخور او جهت جرب دست نافع و شش قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضمهاد برگش جهت آکله اسخون و طلای پخته او با زرده تخم مرغ تلپیه جهت درد مق عد و کنج ران و خصصه نافع و بل آرد باقلی جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصصه و فرجه او جهت قروح رحم و رطوبات او مفرغ و بزربنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماءالعسل و نیم وزن او خشخاش جهت منع ادرار حیض و نرف الدم سایر اعضاء و بل افیون جهت رفع بیخوابی و سنون با قطران جهت درد دنان و تاکل او و بخورش جهت کرم دندان و مضمضه طبیح او و طبیح بیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت درد جگو مزمن نافع است و قدر شربتیش از سفید او از شش قیراط ثنیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سبغ او چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جلفون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که بزر البرج سفید را کوبیده با آب خمیر کرده در آفتاب اندک خشک کرده افشرده باشند تدهین او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حگه و سغوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش و حملش جهت صلابت رحم نافع است و چون بزربنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام و مالخیولیا و سواس و تندی نفس است شرباً و تده یل و سغوطاً.

بردق

معرب از ففوق فلوسپست و به عربی جلوز نامند. در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعاء خصوصاً معای صابغ و زلاد کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و یک اوقیه او با ماءالعسل جهت سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل منضج نزله بارد و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کلی و حرقه البول و تقویت باه و سموم لپوده و زهر عرق نافع است و ضماد سوخته او با پیه خرس و بیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال

منتقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را لفته کنج تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد.

برطافلف

اسم یونانی و به معنی ذوخسمه اوراق است و غی الملق است که به فارسی پنجنگشت نامند و به یونانی بنطار و قطران نامند و به معنی ذوخسمه اصل است و بطافلف نباتیست شبیه به پنجنگشت و شاخه های او باریکتر و بقدر شبیری و بیگش شریع به برگ نعنای و در هر شاخه پنج عدد و طرفین برگ او مثل اره و گلش مابین سفیدی و زردی به خلاف اثلق که گلش مائل به سرخی و ازرق است و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن ریخته تر و چون به دست بمالند بوی او بل عطریه شبیه به سباسبه و نبات او قریب به درخت انار و نلث نطافلف بقدر او نمی شود و شاخه های او بصلابت شاخه های اثلق نیست و ثمری ندارد و اثلق را بزری بقدر فلفل می لشد و منبت هر دو نزدیک آبهاست و بیخ نطافلف مائل به سرخی و طویل و غلیظ و کثیرالموقعه است و جمیع اجزای او در حرارت قریب الاعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند. مجفف قوی و بیلدع و حدث و محلل و تریاق سموم ادویه قتلله و عصاره بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعاء و مفاصل و عرق النساء و صرع مفید است و مرغره او جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهت منع زیادتی قروح خپشو طلای مطبوخ او بسرکه جهت خلازی و اورام صلبه و حمره و داخس و بهاسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و سه منتقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه و تا دو مثقال از برگ او با ماءالعسل جهت تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برگ او جهت یرقان مجرب است و آشامیدن و ضمهاد نمودن او جهت قطع نرف الدم ظاهری و باطنی و نضم بیخ او جهت قلیه امعاء و با نمک و عسل جهت جراحات و نواصیر و داخس و ذرور او جهت التیام جراحات بغایت مفید و افتواش او باعث تقلیل احتلام و سغوط او جهت خدر اسب و چهارپایان که بعد از سغوط آن مقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتیش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زهره است و چون برگ چهار عدد شاخ آن را جهت تب ربع و برگ سه شاخ او را جهت غب و دو شاخ او جهت بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیه رفع می نماید و چون یک ماه روز یک شاخ آن را بخورند صرع مزمن را دفع کند.

بسنج

به لغت دیلمی کیچک گویند چه غلاف او شریع است به قفوز کوچکی و آن نلتی است برگش شبیه به برگ بادرنجبویه و غلیظ و م شقق الأطراف و ساقش غلیظ و مانند پشم چینی پ او ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه به گل انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه به حلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را گلش برفش می باشد و قسم سرخ را

تخفه حکیم مؤمن

اسرت و در آس مشروح گشته. در اول گوم و خشک و با عطریت و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفرای و غثیان و مدر بول و مبهی و جهت طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده او و قاطع راجحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت او و قدر شربتش لطینج درهم اسرت و بدلش آس است.

برقه

دانه اسرت شبیه به عدس و از آن بالیده تر و به شیرازی مشو گویند قسری از خلو و به سفیدی و تدویر او نیست. سرد و خشک به اعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهت فتق و اسهال و ذورر او جهت قروح ساعیه نافع و اکتار او مولد سودا و مصلحش روغن است.

بنات وردان

حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام و قریب آبه و جاهای متعفن می باشد و بطن او شربه بملویلا است. در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت احتباس بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسرالنفس و حرقة البول و درد رحم نافع است و قطور مطبوخ جوف او به روغن زیتون جهت درد گوش و به اضافه موم و زرده بضم مرغ جهت درد رحم و کرده و احتباس بول ضماداً بخیانت مفید و چون آن را با قردملا و اندکی از فسافس که به فارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهراً گردد جهت بواسیر و امراض مقعد گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساعیه نافع و بیضه او در رفع قروح مذکور بیه دلی می باشد و خوردن او با مأكولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن او است.

بن: بسکون نون اسم مری است.

بن: بانشوری نون به لغت یمن اسم قهوه است

بن: به فتح لبو سکون نون به لغت فارسی اسم حبه الخضرا است.

بن: بلیغته: بلیغته اندلس خرفطان است.

بن: سسلفه است.

بن: جلی و رومی: شوکران اسرت.

بن: فسج الکلاب: شپانج است.

بن: الرعد: فطر است.

بن: الریح: انجیره است.

بن: شکر و ان: اسم فارسی لسان العصافیر است.

بن: بطرون: بیولنی بهرق است.

بن: الشیح: هدبا است.

بن: اسرت: به لغت فارسی علك البطم است.

بن: روم رنخه: اسم فارس عدس المر است.

بن: حرگشت: به فلوسی اسم اثلث است.

شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سرموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه منی و گذاشتن دانه او در چهار رکن خانه و همچون نگاه داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و اغلظ مغزها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فایند و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گودکان و حب الصنوبر می باشد.

و قدر شربش تا بیست درهم و چکاندن مضموع او در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بظایت قابض و دو دانگ او حاسین اسهال کهنه و جفت او به دستور که پوست ملاصق مغز اسرت و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش بیه اسرت.

بنهق هندی

رفه است و آن دانه ایست بقدر فندق و پوست صغلی و صلب و با رقیق و شفاف و تیره رنگ مایل به اندک سپی و مغز او سفید مائل به زردی. در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مستویحه و جگر شربله و ضماد او قاطع رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریح غلیظه لفع و مداومت او بغایت مهیج باه مایسین و عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرای جمیع بدن بی اکراهی حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نفس و یرقان می گردد و هیجده قهراط او با شراب ناسکنجبین رافع قولنج و یک مثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً مفید اسرت و جهت تب ریح و اسهال و هیضه شرباً و جهت صداع و شقیقه و ریح و سلبه و غشاه و لقوه و فالج و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفل و بخور بیست ملاصق مغز او جهت جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صنع اطفال نافع می باشد و اکتحال طیبخ او با سرمه جهت رفع احوالی و لؤلؤ آب و دو درهم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفت الدم و فرزجه و مغزا و جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم او جهت درد رحم مجرب است.

و قدر شربش از نیم مثقال است تا یک درهم و چون در هر مثقال او نیم دانگ محموله داخل کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی خیسانیده پس آن سکنجبین را بلعدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طیبخ بلیغ داده مرق او را با قوری سقمونیا بنوشند، باعث اخراج اخلاط مخ تافه می گردد و در انتفاع بیهیدل است.

بنک

پوست درختی است خوشبو شبیه به پوست درخت توت و گویند پوست درخت امغولان یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک آس یمنی و هندی

و قدر شربش تا یک مِقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند به وزنش وج و در تریاقیت نیم وزن او زرنبله و زراوند طویل است.

◀ پوش دربردی

قدوسی است متخلخل، از نباتی ترتیب می دهند و نبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا و نغمش مدور و از شاه دانه کوچکتر و مایل به زردی. در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهت اورام حارّه و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حارّه و نقرس و رمده و صداع نافع و بدلش شیاف مامینا و حضض است.

◀ بونون

بب یونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس و لطیفتر از آن و گلش شبیه به گل شبت و نغمش ریزه و خوشبو می باشد. در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتّح و محلّل ریاح و مغص و مدرّ بول و مسقط مشیمه و کرم شکم است و مستعمل برگ و تخم و عصاره او، جهت گرده و مئانه و سپرز نافع خصوصاً با ماء العسل و ضماد او با شراب و فک جهت خنازری و حمل و جهت اخراج کرم امعاء مفید و مصلّح و مغنی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربش تا یک مِقال از تخمش نیم مِقال و بدلش کدر است.

◀ بولا مونیون

بب یونانی قسمی از مخلصه است و گیاه او مابین درخت و حشیش و شاخ او باریک و بسیار شریجه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و بر اطراف شلخه ای او چیزی مستدی و کوچک و در آن تخم سرپاه و بیخش شبیه به درونج و سفید و دراز و با صلابت و تلخ و منبت او زمینه ای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست.

در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفّف و جهت درد ورک و قرحه امعاء و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر الهبل و عرق النساء و با شیر تازه جهت تغذیه حصاه نافع و سه قیراط او را چ و ن ناشتا بوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد پس ثانیاً تناول نماید و تغلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلّل ریاح آن و قدر شربش تا یک مِقال و مضرّ معده و مصلحش عرب و بدلش بلذهر است.

◀ بورق

بب فارسی بوه نامرغ و آن نمکیست که از احجار شوره ناک متولد می شود و اقسام می باشد، سرخ آن را نظر ون و سفید سبک پر سوراخ را ارمی و بسیار سبک شبیه به کف مایل به بنفشی و صلب او را افریقی و زبدی و سفّی سرگین را بورق الصنّاعه نامند و معمول زرگران است و اغبر او را

برطارقطان: اسم یونانی و به معنی ذو خمسه اصابع است و بنطافلن را نیز به این اسم خوانند.

بردو اش: ببلغت تنکابن ثیل است.

برطاطلوس: به یونانی بنطافلن است و به معنی ذو خم سه اقسام می باشد.

برطاطانیس: یونانی و به معنی ذو خمسه اجنحه و اسم بنطافلن است.

برکارعلا: اسم سنیانی بسفایح است.

برکن: اسم هندی بادنجان است.

بنوسا: اسم هندی بنفسج است.

برولی: اسم هندی حب القطن است.

بردا: اسم هندی مرز است.

پنرماع: اسم فارسی انغخه است.

پنیرک: اسم فارسی خبازیت است.

پنیر: بب فارسی جبن است.

پنیر خرم: به فلوسی ج ماز است.

پنیه: بب فارسی قطن است.

پنیه دانه: به فارسی حب القطن است.

بغشع سرک: اسم فلوسی شابانج است.

پنیوق: اسم ترکی قطن است.

پنیه کهن: اسم فارسی قطم است.

برک: اسم فارسی قنب است و به هندی خار مغیلان را به این اسم نامند.

پنیرک بستانی: اسم فارسی ملوخیا است.

برکو: بب شیرازی بزرقلونا است.

پهیی: اسم هندی اوسپند است.

برکزه: به هندی حضض است.

پنیری: به هندی سراق است.

پنویجن: بب هندی طباشیر است.

پننگو: به هندی اسرارون است.

الهاء مع الواو:

◀ بوزیخان

بیخیست سفید و اطول از انگشتی و صلب و مخطط و با خشونت و به عربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است و فرق میان دو نوع آن خطوط کثیره بوزیخان است به خلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و می گویند لعبه بربريست و فرق میان هر دو حلاوت بوزیدان است و لع بب گوه دار و شبیه به سورنجان است. در آخر دوم گووم و خشک و با رطوبت فضلیّه و مبّهی و محرک جماع و بلخ اصری مهزل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسرّن و مفتّح سله جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جین می باشد و جهت استسقاء و رفع کرم معده و اذاله اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قردمانا جهت بواسیر دفع و مضرّ اثیان و مصلحش عسل و خردل است.

تذکره حکیم مؤمن

بول

از جمع حیوانات گرم و خشک و جالیست و تفاوت به حسب امزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بولی را بچوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف بیعدیل است و بول انسان جهت قروح عمیق و رطبه و ساعیه و حکّه و جرب و چرک و حزاز و سعال و آبله و منع زیادتی خبیثه و بشور پر آب که در سر به م می رسد مجرب است و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بشویند و

داء الثعلب و برص و تقشّج لد و آشامیدن او جهت رفع فساد هوا و

گزیدن جانوران و سموم مأكوله نافع می باشد و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهت رفع سپسز بیهیدل و شستن مقعد با بول گرم جهت ورم آن و در مرض آشک شستن موی با او مانع ریختن و تساقط اوست و حقنه او جهت مغص و حمل و نفل بول با روغن حنا جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش و صوصل که در پوست اناز گرم کرده باشند و با روغن ای گوم چکانیده و اکتحال او جهت غرب و رمد و ظلمت بلصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه به هم رسیده باشد و ضماد خاکسوز که با بول خمیر شده جهت قطع نرف الدم اعضاء مفری و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر النفس انتصابی و طلای کف او جهت ثلیل موثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهت درد معده بارده و بواسیر و بل مرصاف جهت درد گوش و لب سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل جهت درد مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض عینی و ریزانیدن سنگ کرده و ملثه بغایت بیعدیل است و بول خوک جهت درد گوده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهت استسقای لحمی و قطور او جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت ثلیل و بول شتر جهت ورم جگر و سده او و استسقاء لحمی و قطور او جهت درد گوش و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشاء و قطور او جهت جراحت گوش نافع می باشد و بول جامی ش با مرصاف و صبر زرد جهت درد گوش بارد مجرب است.

بولا: به سیرانی باقلی است.

بولودین: به رومی سرخس است.

بولوطم و قیطن: به یونانی سلق الماء است.

بولوطرنجون: به یونانی پرسیاوشان است.

بوصی: قارومس است.

بولوسون: به یونانی لبلاب سیاه است.

بوقی: قوطورین غلیظ است.

بولوقین: به یونانی قرصنه است.

بولوغن: به یونانی لسان الثور است.

بوت: به یونانی درختی است ثمرش شبیه به زعرور و ظاهراً درخت کندش طبری بلشد.

بورق الخبازین و سفید رقیق کف مانند غنی صلب را رومی گویند و مصنوع از یکی از درخت غرب است که طیبخ آن را غلیظ کوده قرص می سازند و این بسیار خفیف و سفید مایل به سیاهی و غیر مالح است و مسوی به بوق الخرب و یکی از زجاج و قلعی است که بالسویه سائیده باشند به آب قلعی تسقیه می کنند و بعد از تسقیه در آب مذکور می جوشانند تا به حد احتراق رسد و این با رزانت است و تنکار از این قسم به عمل می آید و بهترین اقسام او ارمنی است و تندترین همه زیدی می باشد.

در سوم گوم و خشک و محلّ و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه حتی طلای او و مقاوم سموم است و لبهم وزن او زیره کرمانی و ماء العسل با طیبخ زوفله و امثلّه آن جهت تحلیل ریح و لباب جهت رفع سم فطر و زاریح و با بیخ انجدان جهت رفع سمیت خون گوم گلو و تضلیل خون منجمد در معده و با نفث و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضوادی جهت ازاله جرب و حکّه و اوساخ بدن و برص و نیکی رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهت رفع لرز و قشعریه و تنهای بلغمی و سوداوی و با پیع خوک و خرجهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرگین گاو جهت استسقاء و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد او برون بر ناف و شکم و نشستن نزدیک آتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج او نافع و طلای او بر ذکر و عانه طبع نعوذ و با عسل نیز همین اثر دارد و با دوی ملسب جهت فالج و التوائع صب و قطور او با شراب و آب جهت سده گوش و درد آن و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض و نفویت باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلویی که در حلق مانده مفید و شستن با آب او جهت حزاز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرجه آن جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نع درهم تا یک درهم و بدلس یک وزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر موی باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آن است که چون آن را با بیاض بعضی سرشته و در کوزه سفلی سوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقلط حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و الحاق و ضیع به شریف می آید و مجرب شمرده اند.

بول الابل

قرصی است که از صنّ الوبر و بول شتر ترتیب می دهند و از یمن و مکّه خیزد. جهت الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثر است.

الهاء مع الهاء:

◀ بهمن

بعلغت فارسی اسم بیخی است مثل زردک و با اندک صلابت و کچی و لبخسونت قلیلی و ناه موار و بلعطریت و سفید او را ظاهر و لطن سفید و سرخ آن را ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان است و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ اج اص و منبسط و خارلاک و کثیرالتشريف می باشد و بپساقش برگ چندی با هم نیچیده و بی گل و در تموز می رسد.

در دوم گرم و خشک و سرخ او قویتر و گویمت و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سرگ کرده و ملته و یرقان و ضماد او بلعسل و نفک جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی و فرزجه او با زعفران جهت تنقیح رحم و خ و شبو کردن او نافع و آشامیدن آب طیبخ مهرای او با شکر در حین ناشتا بغایت مسمن است خصوصاً با بادام و نخود و مضر سفل و مصلحش انیسون و ک نعنا و قدر شربت از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه اوقتی و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو به وزن آن تودری و نصف آن لسانالعصفر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنبله است.

◀ (ب) پهنکوه

بعلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع، گل گیاه ی است در شکل شبیه به انجدان و از نبات انجدان بزرگتر و مایل به سرخی و تیرگی و بی-طعم و بوی بین ندارد و مخصوص بلاد هند است و بولس را اعنقاد آنکه سرد و تر است و جهت شرای صفاوی و حمره و حصبه نافع است و اهل صنعت خواص بسیار از آن ذکر نموده اند و بدلش برگ بیدانجیر می دانند.

◀ بهمی

نهایی است شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و خوشه او شبیه به شریط و منبتش مواضع سائ ناک است. سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نرف الدمی که مرفوع النبؤ باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون به رنگ سرخ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بر عضوی که خون نرف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند.

بهش: اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز به این اسم نامند.
بهرامیج: اسم بیلهمشک است و در خلاف مذکور خواهد شد.
بهرم و بهرام: به فارسی اسم گل عصفب است.
بهق الحجج: حزازالصخر است.
بهار: قسم صغی احقوان است.

بوکل: اسم خرفه است.

بویانس: فلفل و بی است.

بوسفلس: زفت بیس است.

بورخطس: بیونانی مرقشیشل است.

بوقیصا: دردار است.

بوشاد: شلجم است.

بوخا: بهردی بیش موش است.

بولوخوری: بیولنی بسفایج است.

بورگ: بادروج است.

بوطنی: فاشراست.

بوراد: اسم اصطلاحی بیخ بقول مثل جقندر و زردک و ترشی کدو است.

بورق الغرب و بهوق الخبازین و بورق الصناعه: از اقلم بهوق و در بورق مذکورند.

بوکر: بهردی بیس است.

بورجیا: بهردی اسم نهر است.

بوره سلم اسری: اسم فارسی نظرون است.

بوره سفیح: اسم فارسی بوره رومی است.

بول: به هندی اسم مرصاف است.

بپل: به بلجی فلوسی اسم هندی ورد است.

بوم: اسم عربی جغد است.

بوف: اسم فارسی قسمی از جغد است که به ترکی سلر قوش نامند.

بوکه: بهردی اسم کلیه است.

بوسری و بهوه: بهندی نخاله است.

بوی مادران: بهندی برنجاسف است.

پوست: به فارسی اسم قشر نباتات است و جاد حیوانات.

پوست کشف هندی: اسم فارسی زلی است.

پوست مار: به فارسی سلخ الحیه است.

بول بز کوهی: به فارسی سلاحه است.

پودنه کوهی و جویی: به فارسی فودنج جبلی و نهری را نامند.

پوتومار: به فلوسی شفین بریست.

پوست بهار خرمای ماده: کفریست.

بهزه: اسم مرز است.

پودنه صحرائی: اسم مشکطرامشیع است.

پوست نیخ درخت زرشک: اسم آریس است.

بوزیخه: به فارسی اسم قرداست.

بوز: به نیکی اسم جم د است.

بوزلی ازون بلغی: به ترکی دلفین را نامند.

بوی توز: به ترکی اسم قون است.

بوزاو: به ترکی اسم عجل است.

پولاد: قسمی از حدید است.

بوقده: اسم ترکی حنطه است.

تخمه حکیم مؤمن

و با دم الأخویین جهت زحیر و با تابشیر و کهر با جهت قطع سریان خون و تسخیر فوهات عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که زرگران زمور نامند و آلات را به او استحکام می دهند، جهت قطع سریان حوض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و لیبونه جهت ورم چشع و انثین و مقعد و با موم روغن جهت تلین اورام اعضاء و طلای پخته او بلزعفران و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعد و ضربان او و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مر و زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و به تنهایی جهت شقاق سفلی نافع است و سفیده تخم مرغ مغزی و خوردن او موکد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده بلسفیده موافق محرورالزجاج و آشامیدن او با آرد جو قاطع نرف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهت درد چشم نافع می باشد و جراحات مقعده و قروح خبیثه و سرخ تگی آنش و آب بسیار گرم و منع آنله کودن او و بپوشه جهت مرع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پرده های دماغ آید و با کدر بجهه طلا کردن جهت منع نزله بچشع و به تنهایی رادع و مسد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقه او با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحه امعاء و سحج و اسهال مراری و حمل او با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و احتحال او جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزرالینج جهت صداع حاره مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوخته او بقدری که سیاه شود و خاکسب نگرده جهت رعاف مهلک مجرب است و سوخته مکلس او که مانند آهک سفید گردد با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر است و خوردن پوست مسحوق او بقدر دو دره مهبج باه و طلای او بلعسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذور او قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرورده ملاصق پوست او حمولاً مفید الکلت است با خون کبوتر بچه و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مک آهک است و در علم صلیعت از آن بهتر و با بوره و نوشادر منعی مشتری است و روغن تخم مرغ که زرده آن را در تابه آهنی به آتش سوزانیده گرفت باشند، گوم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دنان و رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر ثابت برشته کرده روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجرب است و هرگاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را ثابت کند و جالینوس حدی به جهت نیم برشت کردن تخم مرغ قرار داده که هرگاه در آب جوشیده بگذارند و بتصریح شماره کنند و یا در آب سرد کوده به آتش گذارند و تا سصد شماره کنند نیم بخت می شود.

و قدرش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است، تخم تدر و تیهو و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگی اند.

بیش

به رمان: صلح بجامع تمیمی گوئی اسم فارسی یا قوت است.

به ج: بوزن آن است.

به: اسم فلوسی سفرجل است.

بهار درخت خرما: اسم فارسی طلع است.

بهار قسم نر خرما را اسم قفور است و او را کهری نامند.

به رات صورت: به هندی نوعی از بیش و در آنجا مذکور است.

بیو: به هندی غنم است.

بهیره: به هندی هلیله است.

به تک: به هندی لسان الیور است.

به وکیس و بپور موت: به هندی سعد است.

پهلا نوه: به هندی بلاد است.

بیوت: به هندی ذنب است.

پهنگوی: به هندی زاج است.

پهین چه: به هندی فطر است.

پهین نیور: به هندی سنای مکتی است.

په نک: به هندی قنب است.

بهول: گل سرخ است.

پهوپه: به هندی ابله است.

به طه: هر کسبه است.

بهار نک: اسم هندی بزرگ سفید است.

الهاء مع الیاء:

بیش

مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت هوا مفسد و حافظ او از فساد در نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کوده باشد و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه است. مایه به گومی و مرکب القوی و پوست او در دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذاء و قلیل الفضول و موکد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مبلته و قرحه کرده و مئان و نفث الدم و منع نزلات حاره ب سینه و اصلاح او و مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده و ضعفی که از فصد به هم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه، قابض طبع و مانع ریختن مواد به معده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال آن جهت اسهال مراری و با م صرطکی و امثال او جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و با نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو و پنیر مایه شق جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده تخم مرغ خام جهت گزیدن مار و حرقه مئان و تصفیه صوت مفتح و مضر معده و اکثر مداومت او موکد حصاه کرده و بهق و کلف و بسیار پخت او دیر هضم و مورت قولنج است و مصلحش ادویه حاره و آبکام و نیم پخت او در مزاج اطفال لیب مناب شیر و با کندر جهت سرفه و با تخم کلتن جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسخیر بنی ببعدهل

به لغت هندی ثمر درخت هندی است بقدر سیب و بی تخم و با عفو صفت و قبض و رایحه او شبیه بهخمر و بسیار خوشبو و درخت او شبیه به درخت سیب و برگش از آن کوچکتر و در دوم سرد و در سوم خشک و قابض اسهال مزمن و نرف اللّم امعاء و مقوی معده و قاطع لزوجات و مرتبای او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکتار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحتش شکر و بدلش سماق است.

بیخشم

شو درختی است شبیه به به کوچکی صلب و زغب او بسیار از بی زیاد و صاحب تذکوه گوید که درخت سیب و امرو است بر نهال بلوط و به و درخت بید و نطاح الصرقصاف نامند، کثیر الوجود و تا اواسط زمستان باقی است. در سوم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با غسل محلل او رام و طیبخ او پادزه ر سوم حاره و مضمضه او جهت تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع نرف اللّم رحم و بهکش جهت التحام جراحت تازه بغایت مفید و اکتار او مولد سدد و عسر بول و مصلحتش ر وغن لدام و بدلش بلوط و عقص و قور شربتش از سه دره م بپانزده درهم است.

بیخ لغی: اسم فارسی اصل القصب است.

بیخ مرجان: به فلوسری بسره است.

بیخ: اسم فلوسی بصل است.

بیخ عنصل: به فارسی اسوقیل است.

بیخ شویی: به فارسی اصل القلت است.

بیخ: اسم فارسی صفصاف است که بیخ بری باشن.

بیخ مشک: به فلوسی خلاف بلخی است.

بیخ تفتی: به فلوسی اصل الشوکران است.

بیخ انجدان خراسانی: به فلوسی اشترغاز است.

بیخ خرما: به فارسی جماز است.

بیخ انجیر: به فلوسی خرورع است.

بیخ انجیر خطایی: به فارسی دند است.

بیخ: به فلوسی شجم است.

بیخ قونندی: در قانون مذکور است.

بیخک: کشت بکشت است.

بیخ گوش: به فلوسی لوف الکبیر است.

بیخ کوله پنه فارسی محروث است.

بیخ اللر دانه دشتی: به فارسی مغاث است.

بیخ لفلح بی: بیحویح الصنم است.

بیخ گله: به فارسی نیل است.

بیخ طرخون کوهی: عاقر قرحا است.

بیخ جماز: به لغت تنکابن سرخس است.

بیخ دارجماز: به لغت مذکور بسفایح است.

بیخ: به لغت مذکور سداب است.

به ندی بش نامند و او بیخی است منبت او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوسرت و او سریع الریونذیاز سم افعی است و قلیل اقیام او کسوت از دو ساعت قانت است و در بلاد هند نیز اقسام او می باشد و یکی را به لغت هندی سرنکیا نامند و جندال نیز گویند و آن بیخی است شبیه بهشاخ آهو پرگوه و بر روی او نقطه های سیاه و گله بلش که مانند طلق مسروق و مثل کافور سوده چینی بر او نشسته باشد و درون بعضی سیاه و برآق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل به سفیدی و قویتر از همه سیاه اوست به حدی که اگر بر رکاب طلا کند در راکب تأخیر کند و اقسام او را بر شاخ گلو بمالند بهجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر بیخ ناک نامند و آن به شکل جدوار است، بیرونش مایل به سیاهی و درونش زرد مایل به سفیدی. گیاهش بقدر زرعی و برگش شبیه به برگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و یک حبه آن کثره است بقدر نیم ساعت و تخم ش بقدر شربت و قسمی صنوبری شکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و شبیه بهسعد و او را تیزک نامند و در غایت تندی و تلخی است و همین قسم شبیه به جدوار است و سایر اقسام سوای مهوزره را تلخی و تندی نمی باشد و قسمی شریع به قیوط و بسیر سیاه است و قسمی شریع به اکلیل الملک و قرون السنبل نامند و گاهی در سرنبل نیز یافت می شود و قسمی را بهرات صورت گویند و او سفید مایل به زردی و طولانی و غیر مخروط است شبیه به بیخ نی و گره دار و بقدر انگشتی و برهمی نیز گویند و مهوزره نیز نامند و یک دارگ او قتال است و قسمی را هروا گویند، شبیه است به زردچوبه و در زردچوبه گاهی یافت می شود و رنگش سبز اغیب و با لاک زردی و منوط به سیاهی و کالوت نیز گویند و بقوت بجهنک است و قسمی شریع به زنجبیل و گاهی در او نیز یافت می شود و به قوت بجهنک نیست و قسمی را ماچ لک نامند و نوعی را بکجان نامند و قسمی را دروسملا گویند و هر سه شبیه اند به بجهنک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نهاتی دیگر نمی روید و آن هم به چند زرعی دورتر از آن و هر چه کمتر از بیست زرعی دوری داشته باشد به سبب قرب جدوار کشنده بیست و کسری که مداومت به ستمیات نکرده باشد در این مکان تحصیل این اقیام نمی تواند نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در اطول برص و جذام و در معجون بزرجلی مستعمل است و گویند استنشاق اقسام او مورث صرع است.

بیخ موش بشیا

حیوانی است شبیه به موش و مکان او موضعی است که منبت بیش است و ترلق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نلبلی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که او نلبلی است که در جوار بیش روید و فادزهر اوست و اشتباه به جدوار کرده اند و او را ابوحن نیز نامند.

بیلی

تخمه حکیم مؤمن

- تاکوب: فرغون است.
- تاعرس: عاقر قرحاست.
- تاسوقت: ترشی بیخ است.
- تاتنیا: صقراست.
- تالسقیس: حرف است.
- تاتور: اسم فارسی جوز مائل است.
- تانه: اسم هندی نحاس است.
- تال: به هندی نقره و بیخ و مس است.
- تلک: اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم باشد.
- تاداف: به لغت دیلم حبّ زلم است.

تین

بفارسی کله نامند و مجموع او در اوّل سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیح کاه گندم و تعریق به بخار او جهت رفع آزاری که از نبودن هوا و برف به هم رسیده باشد و محلّ اورام و شستن بدن به طبیح او جهت رفع سستی نافع و بشره را شبیه به بشره مرخص می‌سازد و ضماد خاکستر او با نیم وزن او نمک و قدری سرکه جهت فروح ساق لفع و کله جو میرد و جهت افشاش محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهت حفظ شکوفه‌های درخت از سقوط مؤثر است و بلخاضع مجموع کاه مضرّ عصب است و خوابیدن بر روی او بغایت مضرّ و عرق کاه و گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشری و ضعف محرورین بغایت نافع است.

تین ذه ب است.

تین مکّه: اذخر است.

حرف التاء مع التاء:

تینی: به هندی سماق است.

حرف التاء مع الحیح:

تج: به هندی دارچینی است.

حرف التاء مع الخاء:

- تخم کاجیه و تخم کلفتش: قرطم است به لغت فارسی.
- تخم ترشه: به فارسی بزر حماض است.
- تخم: به عربی خمیر ترش است.
- تخم کرفس کوهی: فارسی فطراسالیون است.
- تخم کاج: فارسی حبّ الصنوبر صغار است.
- تخم مرغ: فارسی بیض است.
- تخم خیری: فلوسی زراوشان است.
- تخم زردک بی: دوقو است.
- تخم کبت: به فلوسی شاه دانج است.
- تخم زرداب: به فلوسی ثومون است.
- تخم نیلوفر: به فلوسی حبّ النبیل است.
- تخم کریخه: بلقی مصریست.

- بیرزد: به فلوسی بارزد است.
- بیوز: اسم فلوسی قسمی از قوصوع است.
- بیجاده: بیخ سپاه است.
- بیخ برنده: اسم اصفهائی شرطج هندیکست.
- بیخ بخور مریم: آذریون است.
- بیخ سربله: به فلوسی سربله اردنانی و آن فواست.
- بیان: به ترکی سوسن است.
- بین: به ترکی دماغ است.
- بیلدرچین: به ترکی سمانی است.
- بیله دارو: به لغت نکلان جند است.
- پی لپ: به هندی فوفل است.
- بیژ: به هندی فلوس خیارشیر است.
- بیخ: به هندی اسم تخم نلبات است.
- پی پلامور: به هندی دارفافل است.
- بیته: به هندی مراره است.
- بیل کاجهار: به هندی ضمان الأرض است.
- تینیه: به هندی رهشی است.
- بیزا: به هندی بارزد است.
- بیژ: به هندی سلوی است.
- تینا: به هندی خصبه است.
- بیل: به هندی ثور است.
- بیوله: به هندی شجرالبق است.
- بین: به هندی کبلا است.
- تینول: به نم کتان است.
- بیارون: به لغت مصر اسم شبنین است.
- بیغیان: سداب است.
- حرف التاء با الف:

تانول

بان است و مستعمل اهل هندی. نباتش شبیه به نبات لونی و بر درخت می‌بچد، برگش شبیه به برگ لبلاب و مایل به تدوی و سبز نیم رنگ و در طعم شبیه به قوئل و در دوم گرم و خشک و مفتّح و مفرّج و مشهّی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهّی و مدرّ فضلات و مفتّت حصاه و مقوی قوه حافظه و فهم و نظرات آرنده است و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نفوذ لاه و تحلیل ورم لاه و ضماد او جهت التیام جراحات تازه لفع و اکثار او مصلّح محرورین و مصلّح سرکنجین می‌باشد.

و قدر شربش تا دو مثقال و ببلش قرنفل است و طریق مضغ او نود اهل هند آن است که بلقی ری آهک مغسول استعمال نمایند و جرم او را تناول نکنند.

تامول و نقول: تانول است.

حرف التاء مع الذال:

کند و هرگاه موضع را به آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از سیتانی است.

تدرج

معرب از نثو و فارسی است و به ترکی قرق اول و در تنکابن و مازندران تورنگ نامند.

در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی دماغ و فهم و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهت بیاض و نزول آب و ذور استخوان او جهت رفع قروح مجرب و طلای سرگین او جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زلن حمله لافغ و سعوط زهره او مفتوح سده دماغی و در رفع نسیان مفید و اکتار او مصدع و مولد مره الصرفاء در محرومین و مصلحش سکنجبین است.

تذاب: به نندی اسم جراد است.

تذرو: بفارسی تدرج است.

حرف الله مع الراء:

ترمس

بفلوسوی باقلی مصری نامند و از باقلی کوچکتر و سفید و اندک فیورفته و مایل به زردی و بری او ریزه تر و زرد تر و تلختر است. در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم است. مدربول و حیض و جالی و مفتوح و محلل و مسوط جنین و کشنده اقسام کرم شکم می باشد و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و ج رب و قروح خیفه و خرازی و اورام صلبه و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و نضم پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النساء و ورک و آثار ضربه و سقظه و با آرد جو و آب و سرکه جهت تریکن اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهت اورام بلوده و تهیج بلغمی و مفاصل مفتوح است و با فلغم و نیا جهت نلظی و بروز مقعد و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب طیب او با حنظل قانک کتک و پشه و مجرب است و غسل بشره به او باعث سرخی لون و تقیه اوساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صباح و مسا جهت قوت باصره، قطع صراع مزمن و امان از نزول آب مؤثراست و طبع سرد جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقاء و تقویت سپرز و مئانه و رفع حصاه و حمول او با مر مسقط جنین و اکتار او باعث زردی رخسار و ردی الغذاء و دیرهضم است و مصلحش شیرینیا می باشد.

و قدر شربش با ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا پنج مثقال و بدلش در جلای روی ده وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم به وزن او درمنه نیکی و در سایر افعال افسنین است.

و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و به همان گومی بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و نهیگله اسهال بلغم

تربید

بیخست ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نبات او ساق دار و برگش شبیه به برگ لوبیا و اطراف او محاذ و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسانالاصافی و هرچه اندرونش سیاه بلشد مثل خریق سم است و زرد او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است.

در اول سوم گوم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قانع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتوح سده و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او و فلفل و سرفه که به مشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال او جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کلک و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سرینه نافع است و مضر امعاء و مجفف اعضاء و مغنی و مکرب و مصلحش خراشیدن بهسرت سیاه او با روغن بادام و پسته چرب و بلکمیترا استعمال نمودن.

و قدر شربش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ او تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت است به وزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غنی معاجین مبالغه در کوبیدن او نلیج کرد.

ترنجبین

شبنمی است که بر خار مسمی به حاج منعقد می گودد و شیرین و در اول گوم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مصلح صفیا و محرک باه و الطف از شیرخشت است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و بل ماءالجذب جهت اخراج خلط محرکه و با روغن ک ره گاوی جهت عسرالبول و بلشیر تازه دوشیده جهت نضریک بله منافع می باشد و مضر سپرز و مصلحش بقو هندی و عناب و قدر شربش از هفت مثقال تا سی مثقال است و بدلش شیرخشت و به دستور آب جو با شکو سرخ.

تراب

بفارسی خاک نامند و آن عبارت است از آنچه از زمین به سبب آفتاب و صدمات نمود شده باشد. سرد به اعتدال و خشک و مجفف و رادع است.

تراب المربعات

خاک چهارراه است و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهارراه باشد الطف و اعدل است و به سبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و بلعث التیام او و جهت استحکام اعضاء مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص اوست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه دست چپ بردارند و در خرقة کبود بسته

تخفه حکیم مؤمن

تشتیران و شمشیر: بسفایج است.

تشمیج

معرب از چشم‌زک فارسی است و او را چشمک و چشم نامند. دانه ایست بقدر بهداشت، مثلث و سیاه و برآق. در آخر دوم گرم و خشک و جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمع ه و غشاوه و جراحات قرضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف پلای علی خمیر گذاشته در زیر آتش پخچه پس مقشر کرده با نبات و زعفران و مامیران کحل ترتیب ده‌ند در اکثر امراض چشم قوی الأثر است.

حرف التاء مع الغین:

تغیر

سرگیست سفنق و سبک که در میان سنگ رخام یافت می‌شود و جهت قلع عیض چشم نافع است.

حرف اللغه مع الفاء:

تفلح

بفارسی سبب نامند. شیرینی او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش شیرین او که میخ‌وش نامند، در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسرالبول نافعند و شربتی او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله به صفرا بی که در معده بلشود و با قوه تریاقیه و پخته او جهت سرفه یسبی و آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب می‌باشد و آب او در معاجین مفرحه مقوی فعل آن و اکتار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن عطش و موافق معده صفاوی و پخته او در خمیر جهت اسهال و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفاوی و تسکین قی نافع و اکتار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریح عروق و مصلحش گلقتد و دارچینی است و بوش شورینی او مولد خلط صالح و در افعال مک ترش است و لارس او بی مزه و م و کد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حازه لفع و سبب تلخ قابض تر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ او جهت سموم مفید است.

و قدر شربش که هفت مقل است و شکوفه او با ادویه موافقه جهت رفع اخلاط معفله سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر است و گوین اقسام سبب هرگله به خلط حار که در معده باشد برسد دفع او می‌کند و رب سیب ترش که آب آن را بدون شیرینی به قوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و بیوسف معتدل و جهت غلبه صفرا و غلبان خون و اسهال صفاوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع می‌باشد و مضر اسهال و دموی و شش و رب شیرین او در افعال قویتر از سیب شیرین

عقلی کند، سحر را باطل نماید و چون در ساعت سوم از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق مؤثر است.

تراب الصید

خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام است و خوردن یک مقل او با تخم نیم بهریت جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته‌اند.

تراب الشارده

جزیره اخصت در روم که در آنجا هوام متکون نمی‌گردد و خاک او جهت اسقاط زلویی که در حلق چسبیده باشد از موده است، حتی گندم و جو مزروع آنجا همین خاصیت دارد.

تراب الفلو و تباب الهالک: اسم سم الفار است.

تراب القوی: کزگزرد است.

ترنجان: نفعی از بادرنجوبه است که بجای سبزی می‌خورند.

تریامون: حلقا است.

ترمسی: الوسن است.

ترت العسل: به لغت اندلسی جوزجندم است.

ترطق جلیبی: تخم نوعی از مخلصه است.

تریاق فارسی و تریاق طبیعی: پادزهر است.

تریامان: غافت است.

تریاق الوستاق: ثوم است.

ترفلس: فطر است.

ترسوج: طریخلا است.

تریون: به یونانی دقلی است.

تریاق ترکی: موم‌یابی است.

تروم: به لغت ترکیابن اسطوخودوس است.

تریاک: اسم فارسی افیون است.

ترتیزک: اسم فلوسی جرجیر است.

ترید: اسم فلوسی نید است.

ترخوان: به فارسی ترخون را گویند.

ترب: به فلوسی فجل است.

تره: به لغت اصفهانی کراث است.

ترنج: اترج است.

تری: به هندی شاهسفرم است.

تری په‌لا: به هندی علیوت از هلیله کلبلی و بلبله و آمله است.

ترشه واش: به لغت تنکلن حماض است.

تیک: به تکی زبل است.

التاء مع السین، مع الشین:

تسیاغ: به ترکی سلحفات است.

تستریه: ظفره است.

قرحه چشم و سبل و جرب و حدت بصر نافع است و چون تمر را در شیر لثوه خربانه زده مخلول نماید و از عقب آن شیر بپوشند در تقویت باه بیعدیل است.

◀ نقر هندی

بار درختی است در غلافی بقدر شبری و دانه‌ها بقدر باقلی کوچکی و درخت او مگد درخت انار و برگش مگد بیگ صنوبر و طعم ما فی الخلاف ترش و سرخ تیره و در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخ لاط محرقه و در حموضات مسهل سوی او نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه و کرب و نفویج محرورین بیعدیل است و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کحها و خشخاش و برفشه و لعاب بهدانه عناب و قدر شربش از هفت مثقال تا سی مثقال است و بدلش آلوی سرط و در غیر اسهال زرشک و دانه او در سوم خشک و قابض و مغز او جهت امساک منی مجرب و ضمد او جهت خلع عرض و وثی و تقویت سستی عضل و با پیه و امثال او جهت رضج و گشودن دم آرموده و تضعید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است.

◀ تمساح

به فلوسی نهنگ نامند. حیوانیست بحری و بزرگ جثه و دست و پا دار و بهیست او درشت و در خارج آب نیز تعیش کند و کوچک او که در ریگ تعیش کند ورل ماهی نامند و آن سوتور است.

در دوم گوم و در سوم خشک و گوشت او م حرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج می باشد، طلای پیه او جهت رفع آزار گزیدن او لفع و بلروغن گل جهت درد کمر گرده و تقویت لبه و قطور او جهت درد گوش و کری و صداع و شقی قه و نهن او بو بردن جهت نبت رب مفید است و سوزانیدن او در چراغ مانع صداع وزغ و طلای خون او با بلبله و آمله جهت تغییر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال سرگین او جهت بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در این باب بغایت قویست و بخور جگر او جهت رفع جرون و تعلیق چشم او جهت منع نتایج جذام و بستن او بر بلی راست جهت تقویت جماع مؤثر است.

تم: تم: سواق است.

تم: الفه م: بلاد است.

تم: تم: اسم عربی ارز است.

تم: لول: قل بیست.

تم: ال: به هندی حبه الخضرا گویند.

تم: الی: ببالغت دیلمی نبات لفقسل است.

تم: وش: اسم دیلمی علیق است.

تم: ش: دانه: نقت العلیق را گویند.

است و شربت سربج هت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار مؤثر و مربای او در جمع افعال بهت از مفرد اوست.

تفاح بری: زغرور است.

تفاح الأرض: لبینج است.

تفلق: نفعی از ه ندباء بریست که بولیه یهودیه نامند.

تفلق ارمنی: مشمش است.

تفاح فلوسی: خوخ است.

تفیورا: نفیر است.

تفیاس: بیولانی بیخ است.

تفسیقون: طخ شیقون است.

تفاح الجن: ثمر لفاح است.

تفاح مکتی: انتج است.

تفسلی: نافسپا است.

حرف التاء مع القاف:

توزه: بب قاف کزبره بریست.

توره: کروئی است.

الته مع الکلف:

نگوگ: بب فارسی اسم جلید است.

تکلن: اسم بتکی شوک است که به فارسی خار گویند.

تکو: اسم هندی اسارون است.

الته مع اللام:

تل: اسم هندی سمع است.

تای: به هندی اسم انزروت است و طحال را نیز نامند.

تالیسی: اسم هندی جمسفرم است.

تایا: اسم هندی عود است.

التاء مع المیم:

◀ تمر

به فلوسی خرما نامند و او را از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه می باشد، کجی طلع که ولع نیز گویند و دیگر بلح، سوم خلال، چهارم بسر، پنجم قسب، ششم رطب، هفتم نفو و هر یک در موضع خود مذکور است.

و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند، میهنی مبرودنی و موافق سینه و شش و کثیرا لغذاء و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده و تلپون مفاصل و جهت فالج و اعیاء و درد ورک و امراض بارده و بلغم و درد کمر و طبیخ او با حله جهت تب بلغمی و حصاه مجرب است و مولد سودا و سده جگو و سپز و محرق خون و معفن اخلاط و مصلح و مورث قلاع و رم و درد دندان و مصلحش روغنه و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار می باشد و محرور را اج تلب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود او آن بلد بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهت اسهال و ذور سوخته او جهت رویانیدن مژه و قروح خبیث و الصاق جراحت تازه و

الله مع الفون:

تنکار

قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه بهنج و آن بوره زبیدی است و به شیرازی یخک نامند و قسمی شیب به برف و آن زیدالبورق است و به شیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او قسمی از لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارف است مرکب از نمک و قلی بالسویه و سه بلبر هر دو بوره ارمی که مجموع را در شیر گاو و گاو میش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسوی به لحام الذهب است مصنوع است از بول غلمان نزدیک به بلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دستقمس در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و اقسام او در سوم گرم و خشک و از سردوم است و ادخال او باعث نرمی و زود گذاختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تأکل او مفتح است و معدنی او را خاصیت آن است که تنقیه قلعی و تلخیص آهن می کند و چون آهن را یک بار در آب تنکار معدنی بظیفه کنید و بار دیگر سرخ کرده به روغن کنجد تطفیه نمائید آهن مذکور مثل مغن اطیس جذب آهن می کند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش به خلاف معدنی.

ترین

بفارسری ازدها نامند و بحری او از دنبله مثل عقرب می گردد و بوی او با دهن و هر دو نوع را دست و پا و چنگال می باشد.

در چهارم گوم و خشک و قتال، ضماد خاکستر سوخته او با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و سبتن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سموت و جاذب است.

ترین

ماهی بنوگیت که در دریای مظلم و دریای شلم به هم می رسد و نم کسود می نماید و خوردن نم کسود او جهت سم مار شاخ دار و ضمادش جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است.

تریناکو

ظاهراً قسمی از ماهی زهرج جلیلی که قلو مس نامند بوده باشد، چه در ماهیت به قسم سوم او شیب و در سمیت نسبت به ماهی به او مشابه و قهر سوم قلو مس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسبیده و ساقش زیاده بر زرعی و بلانداک زغب و تخمش در غلافی مایل به سیاهی است و مؤیی دیگو آنکه در زمان بقراط جهت رفع ویا گیاهی را مقرر کرده اند که آورده در اطراف شهر

تنفه حکیم مؤمن

در خنق دود کنند و دود او باعث گردید که احدی را وبا اثر نکوده و آن گیاه قسمی از قلو مس بوده و این اثر با تنباکو می باشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته ولبه تدریج کم شده والله اعلم بحقایق الحال.

و او در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود او مصلح فساد هوا و معطش و منقی رطوبات دماغی و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ریب بلغمی و خاکستر او جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متفرح و حزاز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمع ثبات مسموم شش که آب قطن که از کشیدن تنباکو زرد شده بود، صاحبان استسقاء از خوردن او به سبب ادرار بول عرق مفرط در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ بایس و مغلط خون و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس مح رورین و سوداویست و آشامیدن او از سوم و او معیار رفع نقاسرت چه معتادین او با اندک تنی که باشند ادراک لذت او نمی کنند.

تنوی خلی

قرصیست مصنوع سرخ مایل به سیاهی و بعضی مایل به سبزی و اغبر و این قسم عصاره گیاهی است و سرخ او مغشوش به طین ارمنی و امثال آن است، مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بلوده و اوجاع او و گویختن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنلزی و اورام صلیه و قطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یک دانگ او تا نیم متقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و ذور او جهت قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرجه او جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و ج مبع علل آن که از رطوبت باشد نا فح و مضر شش و مصلحش کیتوا است.

تنول: تانهل است.

تنوب: قسم کوچک صنوبر است.

تنوم: قسم صغیر صلیوم است.

تنیری: اسم هندی حنظل است.

تنیکه ار: اسم هندی تنکار است.

التاء مع الفواو:

توت

شیرین او را نطلی و ترش او را شامی لعند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و موکد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شیب به انجی و مفتح سدد و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی به کرده و جهت آله و حصه لفع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخراط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قانع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد به اعضا و مواد حاره به حلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها است و غرغره آب او جهت ردع

معرب از دودهای فارسی است و بیونانی ثمقولس نامند و آن معدنی و انابی می باشد و معدنی سق قسع است: یکی سفید شبیه به پوست تخم مرغ و بپ او چیزی مٹ نمک ظاهر و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و او غ لفظ ترا زه مه است و مشهور به توتیای هندی و در غایت حدت است و انابی که مشتق از انبو بهاست و به فارسی توتیای قلم می نامند و میانی که به معنی شیشه ناودان با شرح بلوت از اوسیت و چندین قسم می باشد، یکی از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه به هم می رسد، قسمی سفید و بسیاری بقیه است و قسمی قیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب اوسیت و آن از ادویه اقلیمیا است که بعدتر در ذائب مس ریخته و از طلا و نقره و قلعی نیز به هم رسد و به دستور آزموده و از چوب درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج دانه او به عمل آرند و به دس بقدر از عقص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امروود و مصطکی و حب الخضر و شمشاد و انجیر و از گل پودنه تازه و از شکوفه تاک و از سرنخ ماهی و از غری جلود بقدر و از پشم غیر مغسول ترتیب می دهند اما طریق اشجار آنکه بعد از نمکوب کردن او در ظرف سفال جای داده س رپوش سوراخ داری بر او مستحکم نموده چندان آتش کنند تا دود آن برطرف شود.

اما طریق پشم و سرنخ آنکه به زفت یا بعب سرل آلوده و به دستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال کنند و بهترین مصنوع آن انابی کرمائی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق عمل او در دستورات تحریر یافته است و امرن اللوله ذکر نموده که توتیای بصری نیز می باشد و آن سفید و مستدیر و شیشه به سگریزه است.

و جالبینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته است و مغسول او ابرد و مجفف بی لذع و مشوی او لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحداد مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحه چشم و قصریب و عاف و مقعد و سرطان م نقوح و جراحت بینی و سائی اعضاء و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحت عصب و نثر و رطوبت و قطع نفث الدم و نزف الدم مؤثر و مقوی معده مسترخ و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و اکثر امراض عینی و آکله و شباف او جهت حرقه - البول و حمول او جهت سلان رحم نافع است و مولد سرد و مصلح ش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش به وزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیم بدل او است و طریق تشویه آن است که توتیا را با آب سلیمه قرص کنند و بپ آتش نرم در روی سفالی بگذازند و بگردانند تا خشک شود.

توبال

معرب از تغال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن تفته در حین کوفتن او ریزد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایلی به سیاه و سرخی و بلاق و رقیق است که قبرسی نامند.

و تحلیلی مواد و بقویت حلق و خشک او جهت قرحه امعاء و اسهال حار مفید است و رب او نایب مناب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلح ش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد، مخرج حب القرع خصوصاً که برگ شفیقلو اضافه کرده باشند و طبخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع است و طبخ برگ او و نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم ریشه های او با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا و قویب الأثر است و رطوبت بیخ آن را که خراشیده زخم کرده و آنچه در عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد د فغان و تحلیل دمل های بزرگ نافع است و از صنع توت همین اثر می آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش به خمیر گرفته بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بظایت قوی و معرب است و مضمضع به طبخ بهریت درخت و برگ او با جهت دغان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت شرای مزمن و طلای برگ او بلروغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضعاد توت لارس با سرکه جهت رفع شقاق و شری آزموده است.

توبال

اسم اصطلاحی ادویه یابس است که در اطعمه کنند مثل گشنیز و زیره و امثل آن.

تودری

اسم فارسی و به یونانی آرد سمن و به عربی بزر خمخم نامند، نبات او را برگ دراز و بی سراق و شاخه های او سرخ و صلب و با اندک خاری ریخته و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچک تر و اندک پهن و سبز و زرد و سفید می باشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ آن را قدومه گلگون و او غیر خبیّه است. چه خبیّه را خاکشری نامند و حقیر نبات هر دو را مشاه ده نموده است و هر دو در آثار قریب ب ه یکدیگرند.

در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشعی و مسمن و جهت برودت احشاء و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفی صوت و سعال دموی و یسوی و مطبوخ او در شیر جهت تسمین اعضاء و رنگ رخسار نافع می باشد و قدر شربتش یک پنجم درهم و بدلش بهمن سرخ و نفلت او قابض و در غایت ردع است.

توتلی

تخفه حکیم مؤمن

و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتلّه و با سداب نایب مناب ترطق و با بادام و پستق مصلح بطنهای ضعیف و زطد کننده عقل و جوهر دماغ است و تازه و خشک او با مغز قوطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او در دوم گرم و در اولت و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و رافع مواد عفنه به طرق مسامات جلد می باشد و لهذا اکثراً و موکد قمل اسرت و با مغز گردکن جهت معتادین قولنج و صاحب بلن بیعت طبع و تفتیح مجاری غذا و تسهین بدن و گزیدن عقرب و رفع سورت ریح مؤنثاً است و ضماد او با آرد جو و گندم منضج و محلل ورم بناگوش و دملها و با پوست انار جهت داخس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و طلای او با بوره ارمنی جهت بهق و امثال او و آب مطبوخ او با حل بهج هت سینه و ریه و با سداب و انیسون جهت ریح و سد د نافع و سوخته او در سفوح کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و قاطع لثه الفم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما به هم رسیده باشد و حوئه او با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و با تری قوت و ضماد پخته او جهت خلزنی و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه مفید می باشد و با عسل جهت گزیدن سگ د بانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده مؤثر است و شیر انجیر مسهل قوی و خطرلاک و منجمد کننده کل ذایب و آب کننده کل منجمد اسرت و اکتحال او جهت نزول آب و حمول او بلزده تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخ رج جبین و ضماد او با حبله جهت نفرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کل ف و بهق و طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت دندان متاکله و درد آن و با پیه جهت قطع ثالیل مفید و برگ لثه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک او با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او لباب جهت ریختن موی و طبیح او جهت تقویت استخوان کوفت یافته نافع است و سایر اجزاء آن را فی الجملة نفی در صرع و جنون و وسواس هست و ثمرش قویتر است و چون انجیر را نه روز در سرکه خیس باندند و هر روز پنج ع دد او را با قدری سرکه او بشویند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی او گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بلخاصیه اطلاق می نماید و مجربست و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر لثه سکچین و شربت بونج و ریباس و بدلش در ادویع شش مغز جلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او یک رطل است.

تواج خلصی

پوست درخت است شربه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لیلان العصل فی بلاد ختا است و ظاهراً طالیسفر باشد.

در سوم گرم و خشک و ملطف و جالی می باشد و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و مریع زلایه شدن قروح خبیثه و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زطد صلب جراحات و آشامیدن مغسول او با علك البطم یا آرد گندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقاء و اخراج ماء اصفی نافع و زیاده او باعث سرحج و قرحه امعاء اسرت و ناشسته آن را نلید استعمال در اضمده و مراهم نمود و آب مغسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد.

بقبله الحدیث در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه می باشد و در سایر خواص قریب به تو بال نخاس اسرت و چون در لقتبسته در جای نمناک خصوصاً تحت خمه یک هفته بگذارند زعفران می شود و آن جهت بردن جرب عین و جلای حمزه او و با ربیع او نشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هرگاه آن را با سرکه مکرر تقطیر کنند معادن را به مراتب دیگو نقل می نماید خصوصاً مشتری را و چون با نحاس در نکون زعفرانیه زعفران ممتزج گودد و بعد از آن تقطیر شود و شنجراف را بلب سکه مقطر مکرر به آن تسقیه کنند به حدی که شنجراف حل شود بهتر اعمال دانسته اند.

توت العلیق و توت الوحشی: بفوالعلیق است.

تودریون: شوکران است.

توجره: به لغت مغربی نقله الأوجاع است.

توز: فارسی و حوز رومیست.

توت: اسم فارسی فرصاد است.

تولکی: اسم ترکی ثعلب اسرت.

الته مع الهاء.

تهین بلهر: اسم هندی باقلی قبطی است.

تهین الأوجاع: اسم هندی هیل است.

تهوک: اسم هندی لعاب است.

تهویج: اسم هندی طوطی است.

تهویج: اسم هندی قرع است.

القاء مع الیاء.

تین

به فلسوی انجیر نامند. بری و بسلتنی می باشد و هر یک آن تر و ماده و بری او غیر جمعی و برگ و بارش کوچکتر و در تنکابن دیو انجیر نامند. با سمیت و بسیار گرم و تر و محلل قوی و ضماد او در رفع خال و ثالیل لفع و شیر او در افعال قویتر از شیر بستانیست و تازه بستلای در اول گرم و در دوم تر و مبهی و کثیر الغذا ترا از سایر میوه ها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و شنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوه عصبی و میرد دل و مسمن بدن، خصوصاً چون چهل صلیح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر بیل و هزال کرده و خفقان و ریب

بزرگطونا و بدلس در داءالتعلب حرف بابلی و گویند بالخاصیه تخم سداب رفیع مضرت او می کند و چون گیاه و ساق او را داخل در اغذیه کنند به مرتبه‌ای احداث حرارت کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشد و رنگ رخسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سداب بریست چه سداب بری را صفات غیر او است.

ثاقب الحجر: سفلیج است.

لثم: لوبلی است.

ثاموس: به بی نانی مرزنجوش است.

تالقیس: به بی نانی حرف بابلی است.

الثاء مع الجیم:

ثجیر

به جیم لای چیزهای افشوده است و قوتش متوسط است مابین عصاره و جرم آن چیز و از مطلق ثجیر مراد لای آب انگور است و آن قابض و ضمادش با نمک جهت ورم حار و ورم صلب و ورم پستان و حقه او جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و سیلان رطوبت رحم و آشامیدن برشته کرده او با دانه های انگور که در او یافت شود جهت قرحه امعاء و اسهال بنفایت نافع است.

الثاء مع الثناء:

ثخین: آنچه غلیظ باشد.

الثاء مع الدال:

ثدی: ضرع است.

الثاء مع الراء:

ثریا: به لغت اندلس ابربخارون است.

ثرید: لذی است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است بر

آنچه در دوغ و شرنبها و غیر آن کنند

الثاء مع العین:

ثعلب

به فارسی روباه نامند و آن حیوانی است معروف به سرت او در گرمی قویب به سمور و جهت مرطوبین و مبرودین و نطول طبیخ زنده و مذبوح او جهت درد مفصل و طبیخ زنده قویتر خصوصاً که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث راه رفتن اطفال و رفع اعیا و آشامیدن یک مقدار از شیر او که خشک کوده بپزند با آب و عسل جهت ربو و سرفه و طلای او با پوست سوخته بضم مرغ جهت داءالتعلب مجرب و بیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون و امثال او جهت نقرس و دردهای بارد و سعوط زهره او با هم وزن او آب کوفس در هر ده روز یک لی جهت ابطای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و گوشت او جهت مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقاء مفرغ و خاکستر بهست او جهت سوختگی و نواصیر و قروح حاره و تدهین

در آخر دوم گرم و خشک و قلیض و بسیار تلخ و با ماست چکیده و ربوب قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد سر و اورام رخوه و سرون او جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت رفع وبا و طاعون عجیب الاثر است و به دستور جهت بهاسیر و شقاق مقعد و درد آن و درد رحم و فرج او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مقدار آن با یک مثقال نیلوفودر حبس اسهال بواسیری مجرب است و قهر شربش تا یک مثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشاء و مصلحش کثیرا و ربوب فواکه است.

تیهو: اسم فلوسی است.

تیغال: بقال نیز نامند و آن شکر تیغال است.

تین احمق: جمر است.

تین الفول: جوزالسرو است.

تیس: بز نر است.

تیقلیس: اسم یونانی خشتی است.

تیخی: اسم هندی جراد است.

تیجلت: اسم هندی سلیخه است.

تیج: اسم هندی سازج است.

تیدوکی لکری: اسم هندی آبنوس است.

تین افینجی: به لغت مصر رقع بمانی است.

حرف الثاء مع الألف:

ثافسری

صمغ نعلبی است سفید رنگ شبیه به انزروت و تند و تلخ و بسیار تند بو و نبات او شبیه به رازیانه و گلش سفید و تخم ش مثل انجره و با اندک عرض و در اطراف شعبه های او مٹ اکلیل و شبت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و مثبت او کوه ای سخت و در تن کابن و الموت جردند و به دیلمی تمبلی نامند و بیخ آن را زخم کرده رطوبت آن را بعد از انجماد می گیرند و بعضی مجموع آن نبات را افشوده عصاره می گیرند و آخرین متخلخل و سبب مایل به سیاهی می باشد. در آخر سوم گوم و خشک و با رطوبت فضلج و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سرد و ضماد او جهت داءالتعلب و رویانیدن موی و درد زانو و امثال آن و با هم وزن او موم و کندر جهت اسقاط بواسیر و جهت قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متفرح و با گوگرد جهت افجار ورم صلب نافع است و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت.

و قدر شربش تا پنج قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل صمغ است و چون ریخته کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن او جهت فالح بنفایت مفرغ و قدر شربت از پوست بیخ او و جرم او بکنه قیاط و اکنار او مورث ورم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و غشی می باشد و مصلحش شیر تازه و لعاب

تعرفه حکیم مؤمن

تقویت مژگن و رویانیدن او و تقویت باصره نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تودری است.

ثمره الطرف

بار درخت گز است و بزرگتر از عذبه‌ای که ثمره اثل بلبل و مثلث شکل و کوزم‌ازج عبارت از اوسیت و در افعال مثل ثمره الأثل است و خالی از حرارت لطیفه و جلای لطوف و توطیع نیست.

ثمره الأثل

نوع کوچک بار گز است که عذبه‌نامند، بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث. در دوم سرد و در سوم خشک و قابض و قاطع. ثوف‌الدم و نفث‌الدم و مقوی احشاء می‌باشد و آب طبعی او که یک اوقیه آن را در دو رطل آب جوشانیده بلبلند تا به نصف رسیده، منقی رطوبت عفنۀ اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و لب‌شکر جهت یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و احشاء و آکله و حکۀ و امراض مقعد و قروح رطبه شربل و طلاء نافع است و مضموض او جهت نکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یک شنبانه روز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبخ او و قطور او مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید است خصوصاً که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهت نفث الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نرف الدم و برشته او با گل سرش وی جهت اسهال مجرب است و ذرور او جهت بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحات و طلای او جهت رنگ رخ سر او صافی بشره و حمل او جهت تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته باشند جهت سپرز لفع و مضر سر و مصلحش دوقو و بدلش مازو بلبله انار به وزن او و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و گویج تا چهار درهم است و چون عذبه را با صندل و افسستین جو شلنیده آب آن را با شکر به قوام آورند شرب مذکور جهت صاحب سپرز بیدلیل است و جهت تقویت اشتها و اعصاب و اعضاء و رفع اعیاء و مغص و تنقیه رطوبت فاسده موده و تقویت آن بغایت مؤثر است.

ثمره العرعر: انهل است.

ثمره الشوک الم صری: جلنار است.

ثمره شجره الوام: مقل مکئی است.

ثمره العلیق: توت العلیق است.

ثمره السدر: لقی است.

ثمره الفیاد: به لغت مصری شاه بلوط است و بعضی از او مراد بلاد را می‌دانند.

ثمره قولس: بیونانی اسم توتیا است.

الثاء مع الواو:

ثومس: بیونانی اسم حاشل است.

دست و پا به پیه او مانع مضرّت سرما و نگاهداشتن دندان او جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته‌اند و مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کرمک بر آن چوب می‌شود.

ثعبان: مار عظم است.

الثاء مع الغین:

ثغاری: به غین معجمه درد آب است.

الثاء مع الفاء:

ثفک به لغت عبرانی حرف بابلی است.

ثفولس: هرب بای بریست.

ثفل

اسم جرم چیزه است که آب آن را افشوده باشند، از شیخیر غلیظ تر و در افعال مشابه اوست.

الثاء مع اللام:

ثلاج

به فلوسی برف نامند. در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن درد دندان حارّ و اخراج کننده زلو بی که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویت هضم معده حاره و تهیای حاره و جرب و حکۀ و ضماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن او باعث اجنحاع حرارت در معده و مخدر و معطش و مورث سعال و مضرّ احشای ضعیف و مپودین و صاحب او رام باطنی است و آب پرورده او بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص اوسیت که چون نمک با برف آمیخته بر شیشه پر آب به دستوری بگیند که در شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب ششوع بیخ گردد.

ثلاج چینی

رطوبتی است منجمد. بپختن شیشه به نفع که از هند آرند، ج هت بیاض عین و ظلمت بصر و ضمادش بر بدن جهت تب دق نافع است و این اسم را بر بارود استعمال می‌کنند.

ثلیان: عرب الثعلب است.

الثاء مع المیم:

ثمام

بعبربی اسم نباتی است شبیه به گندم و قش کولته تر و ساقش بلویکتر و بی بنده و غیر مجوف و خوشه او شپه باارزن و طعم او شیرین و در تنکابن زراوش و در مازندران بازمیل گویند.

در دوم گرم و در اول خشک و ضم اد تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن او محلل ریاح و مفتح سدد و خاک سقاو جهت

ثوم الحیء و ثوم الکلب و ثوم بری: اسقوردیون است.

ثوم الفاء: طحلب است.

ثوم الثعلب: ببالغت اندلس قسم ثانی سرذریطس است.

ثوم

به فلوسی سری گویند و بری اسقوردیون است و بستانی دو قسم می باشد: یکی بسیار دندان و یکی منحصر به یک دندان و بقدر پیاز کوچکی و او کمبناست و جلیبی او را بفارسی موسیر گویند و برگش عریضتر از برگ نؤگس و گلش بنفش و بیخش یک عدد و بی دندان و بزرگ مقدار و در بهی مانن بستنی و بقر از همه بستانی مشهور پیدندانه است.

در آخر سوم گوم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدرّح حیض و بهل و عرق و مفتّح و جالی و جاذب و مجفّف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه به حرارت غریزی و ملطّف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرّات آبهای مختلف و هوای ولبی و تعفن آن است و جهت گونین هوام و سگ دیوانه و تصفیّه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریجی و نسیان و رپی و سپرز و ریاح تهیگاه و در مرطوبین محرک لبه و مولد منی و در محرورین مجفّف آن و معطّش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوخی رخسار و لطیف غذا های غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحاقل اورام و حصاه کرده و لب شراب جهت سمّ افعی و دوام او باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه و بانجیر و سداب و مغز گردکان قویتر از فادزه و مطهخ او با زیره و بیگ صنوبر جهت تقویت دندان و لب شیرین گوسفند و بعد از آن بار و غن تازه و بعد از آن با غسل سرشته لپشند در تحریک باه بیعدیل است و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سنّ و فصل محرّق خون و مضرّ بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان خلدزیر و زحیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره و مهیج امراض نایج و منجّز و مضرّ شش و مصلح او پختن اوست در آب و با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و کره و اسسّمال گشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شریبن و امثال آن و نشستن در طلیخ بیگ و سراق آن جهت اح نطیس حیض و اخراج مشیمه و طلای او بلعسل جهت ثبور لهریه و قویا و قروح رطبه سن و نخاله او و بهق و جرب متقرح و با برگ النجر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جرنه و روغن زیتون جهت سمّ زهر عقرب و لب سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضاء و ضماد پخته او لب

تخمه حکیم مؤمن

و قسمی از آن می‌باشد که هر گاو که از آن بخورد اعضای او و رم می‌کند، سوخته او در ظرف مس جهت قطع خون بواسیر ضماداً از مجربات دانسقاند و گویند زلزله از شش لب احتیاج نفی افتد و ضماد تازه او لبروغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است.
حرف الحیم مع الألف:

جاورس

بمغلسی گاورس گویند و آن نوع ریزه دخن است که به فارسی ارزن نامند. رنگ او اغبر و از ارزن ریزه سی و در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسطه قابض و قلیل الغذاء و از ارزن لطیفتر و سریع‌الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و چربی غذاییت او بیشتر و خوردن مهرای او جهت التوای حجاب و نزلات نافع است و حابس اسهال مراری و کماذ گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیری و موکد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغن او و شکر است.

چای خلتی

نلیقی است ساقش زیاده بر دو زرع و سرخ و برگش مایل به بنفشه. گرم به اعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی هاضم و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تشکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مضر معده بارده رطبه و مصلحش بادیان خلتی و رازیانه است.
و این تلویذ گوید که چای قرصی است که از چمن می‌آرد و مسهل و رافع ضرر شراب است.

از کتاب اخبار الصین ظاهر می‌گردد که نباتت شبیه به رطبه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل می‌شود و طیبخ او مسکن التهاب و صاف کننده خون است.

جاوشیر

صمغی است بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را سلق غلیظ و بلندتر از زرعی و نرم و بر او چیزی شبیه به پشم و سفید و بهکش شنبه به بگ انجیر و مایل به استداره و خشن و بسیار سبز است و قبه او شبیه به قبه شبت و گلش زرد و خوشبو و بغمش سپاه و قریب به انیسون و خوشبو و نده و بیخش غلیظ و شعبدار و بدبو و بیرون او سله و اندرون سفید در سوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل او و با قوه تریاقی و جهت تبهای دایره و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات به هم رسد و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و رعشه‌ای که بعد از جماع به هم رسیده و مغمص و سرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریچی و استسقاء و حصاه و رفع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضهاد او جهت جراحات خبیثه و روئیدن گوشت به استخوان و سایر اعضا و منع آن از

شش جهت گشودن دمل و تضمید محرک او با غسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء العلب و روغنی که در او سیر مکرر جوشانده بلغمی جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سحج شرباً و ضماداً لافع و غرغره با سرکه ترشی جهت اخراج زلوهی که در حلق مانده باشد و جهت ذبح مفتح و مضمضه طیبخ او با کندر جهت درد دندان بارد مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحراوی و طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داخس و خشونت ناخن و کجی آن و طیبخ او کشنده قمل است.

ثومون

تخم می است شیره به ج نه، به فارسی تخم زرداب گویند و به ترکی صفرا اودی لمرح. منبت گیاه او امکنه سایه ناک و او شبیه به سداب، برگش دراز تر و گلش سفید و بضمض تلخ و تند و ریزه و گویند تربد زرد بیخ اوست و در افعال مشابه خریق می‌باشند.

در سوم گوم و خشک و مقوی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کتیرا است.

ثومون: به یونانی اذخر است.

القاء مع الیاء:

ثومون: به یونانی دقلی است.

ثومون: اسم ورد ابیض است.

ثلی

به لغت نیکی تیلان اودی و در تنکابن کرک جرواش گویند و آن نباتی است که در کنار آبها و زمین نمناک می‌روید و مخصوص زمانی نیست و بر روی زمین پهن می‌شود و شاخه‌های او دراز و با برگ‌های بسیار و برگش بسیار ریزه و بر هر بندی رسته و گلش مابین سرخی و سفیدی و بل برگ آمیخته، طعمش مایل به شیرینی و در اول سرد و خشک و قابض و طیبخ او جهت مغمص و عسر بول مثانه و طیبخ بیخ او جهت سنگ گرده و آب گیاه او از نیم رطل تا یک رطل در رفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گوئیده مجرب و دافع حرقه البول و احتلبس بول و حصاه و تبهای حاره و سل بغایت آزموده است و ضماد او جهت جراحات تازه و گزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهت قطع خون بواسیر و نخلی اورام و تجفیف قروح بغایت لافع است.

و قسمی از آن را برگ مثل لبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عروق او در ضخامت بقدر انگشتی و در عدد پنج یا شش می‌باشد و عصاره او با ادویه مناسبه جهت علل چ شرم و تحلیلی مواد و تخم‌ش بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد به معده و احشاء و تفتیت حصاه گرده و مثانه و قروح آن مفید است.

◀ جنب

به شدید فون به فارسی پنیر نامند. تازه او در دوم سرد و تر و مغزی معده و روده و مقوی کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء و با مغز گودکان و صرعیت بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبخ و فشردن حاب س اسهال و ضمادش مانع ورم جراحات و مضر مبرودین و رافع اشتیهای طعام و غیر مهضوم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و پیر فکمرود در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشربها و امعاء و مجفف رطوبت و ضماد او با عسل جهت انفجار دمل و رفع داخس و فوشادر جهت کلف نافع و مولد اخلاط هراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صلحان سرده اششاء و در بسیار کهنه و متعفن او اقوب به سحمت و مصلحش مغز گردکلن و در محرورین میوه ها و نیشها و غیر چکیده پنیر که آن را دلمه گویند در غایت ترطیب و منوم است و جهت تب دق و سل و التهاب معده و رفع بیوست جلد و طبع و سواس و امراض صفیای و الهاب خون نافع است.

◀ جبه

ببالغت مغربی اسم نباتی است طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه به نیگ نیل و بیخش مثل هوی و سفید و بی گل و بی نفراست و در بو شبیه به خمر است.

در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شرباً و طلاء و با شراب دو درهم او جهت وهن عضل و پاره شدن آن نافع می باشد و گویند بیخش را چون با پاره های گوشت طبخ نمایند قطع های گوشت را با هم ملاصق می سازد و مرق آن را جهت یرقان مجرب دانسیقانه.

◀ جبین

بفارسی سنگ گچ نامند و سه قسم می باشد و پخته دو قسم آن را که یکی سفید غیر برآق و دیگری سرخ لون باشد حص گویند و پخته برآق صفیای را اسفیداج حصاصین نامند و افسلم او در سوم سرد و خشک و آشامیدن او کشنده است و طلائی او مفردا و با سفیحه نغم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه جهت رعاف و بر بدن جهت منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لویه التیس و آب مورد و سرکه جهت رمد دموی و منع ریختن مواد و با آب گشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتبه مجرب است و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شرب نمانی بسایند و بر نوشتجات بیالیند ازاله کلتبت می کند و پجامه ها باعث قلع چرک و چربی او می گودد و طلائی او بواسیر را رفع می نماید و سفیداب

قبول آفت و دردهای بارده و ریاح و بلرو غنها جهت اعیا و بلروغن زیتون جهت گزینن سرگ دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهت امراض بارده رحم و اکضال او جهت بیاض و نزول آب مجرب است و سرئون او جهت درد دندان و منع تاكله آن و طلائی آن جهت قروح و نار فارسی مفتح و مضر اثیابن و مصلحش هرماحور و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و قدر شربش تا یک مثقال و بدلتش به وزن او قنه یا شیر انجیر و با اشق و بیخش جهت قروح مزمنه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و آشلمین تخم او با شراب جهت اخترای رحم و نیم مثقال او لبینم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوم و با نیم مثقال افستین جهت احتطس حیض بسیار نافع است.

◀ جاموس

به فلوسی گامیش نامند. قسمی از گاو است و گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کلهی نافع و مولد سودا و مضر درد مفصل و امثال او و مصلحش آبکامه و دارچینی و ادویه ملطفه و آشامیدن نیم سوخته او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره می باشد.

و قدر شربش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و لبسکه جهت داء الثعلب لافع و بجزور و شاخ او باعث گریختن افعی است.

جاسا: به لغت سریانی اسم اجاص است.

جارالهر: سلق الماء است.

جایوی: زعفران است.

جامسوع: باقلائی قبطی است.

جاوزین و جاوزه رج: حجرالبقر است.

جاموس: خشنخاش زنبیست.

جاکون: اسم فلوسی بسباسه است.

جاکسوع: به هندی تشمیزج است.

جاول: به هندی اسم ارز است.

ج الکوی: به هندی اسم فیا است.

جاکوت: به هندی اسم اسفناج است.

جایتی: به هندی اسم بسباسه است.

چابهل: به هندی اسم جوزبواس است.

جاری: به هندی ذرت است.

جاندیبل: به هندی لبلاب است.

جال: به فلوسی درخت مسواک را گویند.

جامع اللحم: قیطوریون است و جیره را نیز گویند.

جاورس هدی: ذرت است.

الجیم مع الهه:

تخمه حکیم مؤمن

جهت اورام حارّه و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد احشاء و حصاه و قولنج و امراض بارده لفع و طلائی او جالی جلد و جهت بهاسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و رفع برص و مع وب مفید است و مصلح محرورین و مو رث جراحی امعاء و مصلحش سکنجبین و شی آهن تافته می باشد.

و قدر شربش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع دو دانگ و در بقویت باه تا نیم مثقال و در اسهال چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن او زرنبل است.

جدال: فوع سبز سرنج است.

جداحد: صرصر اسرت.

جدی و جدا: بزغاله اسرت و در مفر مذکور شد.

چدروا: به لغت اصفهان اسم صری سرفوطری است.

الجیم مع الواء:

جرجینی

به فلوسی تره تیزک نامند و بری او اسفهان است و دو قسم می باشد یکی ساقدار و برگش از برگ ترب ری زه تر و گلش زرد و بسیار تند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ او نوم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم می باشد: یکی شری به ترب و ساقدار و برگش بلخشرون و در مازندران شله تره و کوله تبه و در نکابین خاصه تره نامند و تخم او سفید و حرف بابلی عبارت از اوست و قسمی را رشاد و به فارسی تره تیزک شاهی گویند، برگش بزرگ و گلش سرخ و نغمش ماطی به سرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه نیاز حب الوشاد اسرت و مراد از مطلق او قسم اخیر است.

بری او در سوم گوم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتوح سده ج گو و سپرز و مفتت حصاه و مولد منی و محرک ج ماع و ضماد او با زهره گاو جهت ازاله قروح و خوردن او لاشک جهت رفع بدبوئی زنی بغل نافع و مصلح و مورث سده و منجر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قویتر است از آن و با آب گرم مقوی لغم و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تحریک باه مؤثر و ضهاد او جهت کلف و با غسل ج هت بهق و نمش و لب زهره گاو جهت شقاق ناخن و مورث فوران خون و انصریب مواد بعاضای ضعیف و مصلحش شی تازه و قدر شربت از بستانی تا پنج درهم و از بری او ثسه درهم و بدلش مثل آن تودری اسرت یا تخم زردک یا تخم پیاز و هرگاه درخت انار ترش را با آب تره تیزک سقایب کنند انار شیرین گردد و هرگله خشک و نخود را با آب او مکور پورده کنج در تولید منی بیعدیل است.

جرمیلیک

ج صراحی در افعال قویتر از ه مه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است.

جبل مرغ

لغت فلوسی است و جبل هیچ معرب از او و آن نغم خاریسرت زرد رنگ شبیه به شیوران و به نیکی صفا اودی گویند و آن ثومون اسرت.

جب: به لغت هندی چوبی اسرت زرد رنگ و از اجزاء کلکلانج هندوست و در بعضی از نسخ به خاء معجمه مسطور است.

جبلست: فطراسرلین است.

جبین: به ترکی اسم ذباب است.

جپی و چپته: به هندی اسم شیطرح است

الجیم مع اللها:

جک: به هندی اسم املی اسرت.

الجیم مع اللها:

جشب

به عربی اسم نباتی است شبیه به نبات درمنه ترکی و از آن خوشبوتر و شاخه های او باریک و بسیار و گلش شبیه به اقحوان و تخمش لبانندک پهنی و کوچکتر از عدس و لبانندک تلخی می باشد.

در سوم گوم و خشک و مفتوح و محلل ریح و قاطع عرق و مدرّ ح بیض و مسقط جین و طیبخ او و به دستور سه درهم از جرم او ج هت شکستن بادها و دفع مغ ص ریخی بیعدیل و بخور او مسقط مشیمه و مصلح و مصلحش ه لیه کللی و قدر شربش ثسه درهم و بدلش بونجاسرف اسرت.

الجیم مع الحاء:

جج: به لغت ترکی بن مامیران اسرت.

الجیم مع الدال:

جدوار

بخی است مخروطی شکل بقدر انگشتری و از آن کوچکتر، به فارسی ماه بویون و بیونانی ساطریوس نامند و آن پنج قسم می باشد: یکی را ظاهر تیره و باطن به رنگ بنفش و ماطی به سرخی و عقربی شکل و در طعم اول شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را ختایی گویند و یکی ظاهر و باطن تیره و مایل به زردی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و ساجده او به رنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی بقدر زیقین و مایل به سیاهی و گوئی از بلاد رکن خیزد و قسمی افلسی است و انتله نامند، بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اول اسرت. در اول سوم گوم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر است و مفرح و مقوی دل و اعضای ریسه و احشاء و فادزهر بیش و افعی و سایر سموم و مفتوح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی بصره و اشتها و بله و مدرّ و

آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج س رگ کرده و مٹانه مجرب دانستگانده.

جربوب: حلوب است.

جربوز: بقله بھائیه است.

جرج: بلقی است.

جرماق: مشط الواعی است.

جرمدانق: جرمدانق: کوم دانه است.

جرجی الهاء: قره العین است.

جرجی مصری: نتمس مصریست.

جردان: فاره است.

جراسق: قواصلی است.

جرند: بعلغت دلمی نبلت نافصیا است.

جر: بهردی سنبل الطیب است.

جردل: بهردی خرجل است.

جرهل: بهردی اسفند است.

جرغول: به فلوسی اسم لسان الحمل است.

جریه: بهردی عصفور است.

جرغ: به فلوسی اسم زمج است.

جربی گوشت: به فلوسی اسم سمین است.

جریش: بترکی اسم اشراس است.

جرانف: به ندی قصب الذریره است.

جر: بهردی بمعنی بیخ است.

الجم مع الزاء:

جزر

به فلوسی گزر و زردک نامند و بستانی او یکی طویل می باشد و یکی مستدیر. در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است. مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع لبغم و مقوی معده و ملین می باشد و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاه و نطول طیبخ ریشه های او محلل خون جامد و مرتبای او بغایت مبهی و مقوی احشاء و رحم و هاضمه و پرورده او به سرکه و نمک جهت اذاف سپرز بی عدلی و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب به مرتبای او و نبیذ او که آب افشورده او را لبریح او غسل جوشانیده در خم ریزند بگذارند بمسکر شود، بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع می لپشد و عرق او که با ادویع مراتبه گفته شود به دستوری که در دستورات مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مگر در اسکار و ضماد برگ او جهت اكله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویع حاره و آبکامه و پخته او با گوشت بزغاله موکد خلط صالح است.

و قدر شربت از جرم او تا صغ و شصت مثقال و از مرتبای تا هفت مثقال و از نپذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون

بعلت کوهستان لرسلت جابلق اسم دوائی است که ترکان آنجا نبات آزار نامند. بیخی است به ستبری انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و طعمش شریب و مایل به سیاهی و بلطن سفید و با صلابت و سلقش قویب به زرعی و بگش شبیه به زبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و نچه و برگهای ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بیخ و گلش کبود و از گل نیلوفر بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ اوست. رافع جمیع زخمها و تشنج او و چون بین دندان بپاشند به نهجی می چسبد که از اكله و شرب زایل نمی گردد و سیون او یک دفعه و دو دفعه رافع بفتح نبت دندان و رویان زده گوشت او و از مجربات است و ضمادش جابر کسر و شرب او رافع زخمهای باطنی و اورام احشاء است.

جری

بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و او ماهی عظیم الجثه است، رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مٹ ماری باریک و دراز و در ترکیب اسطی و در مازنفران کلس نامند و نم کسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طیبخ او جهت قرحه امعاء و جذب مواد به ظاهر جلد مفید است و حقه او جهت عرق النملاء بحدی و تازه او ملین طبع و جهت تصفیه صوت و قصبه ری و سل و قی الدم و خون او بقدر نیم اوقیع با مثل او سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و مولد بلغم لوج و بطی الهضم و مضر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و آبکامه و سکنجین است.

جراد

بفارسی ملخ نامند. در دوم گوم و خشک و مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر بول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آن را افناخ بقو با یک درهم مورد سائیده باشند جهت استسقاء مجرب دانسته اند و جهت جذام بالخاصیه مفید است و بخور او جهت بواسیر و عسر بول و ضماد پاهای او که کوبیده بلطیند جهت نایل و کلف و جرب خصوصاً سوخته او با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهت کلف و خوردن قسم بی بال او جهت گویند عقرب مفید و بس تن دفع سبز گردن دراز که در مزارع به هم می رسد بر صلح تب ربع بالخاصیه رافع اوست و ملخ قلیل الغذاء و موکد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرر اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجین و اناری است.

جراد البحر

بفارسی ملخ دریایی گویند و او حیوانی است سرش مریح و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف ده پای شبیه به پای عنکبوت و ب سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او بیرون بسته است. از جراد بری گرمتر و خشک تر و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید است و آشامیدن دو مثقال از سوخته او با

تخمه حکیم مؤمن

جعدہ

گیاهی است کهتر از نیم زرع و برگش مفروش و یک روی بالا مزغب و روی دیگر را اطراف محیط به خارهای ریزه و اطراف شاخه های او مثل قبه و پ آن خیوط شنبه بزموی سفید و پر از تخم و گلش سفید مایل به زردی و با عطریست و این نوع چلبلی است و جعدۀ صغی نامن و بستانی را جعدۀ کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بهمت است و مستعمل او جبلی است و بعد از هشت ماه قوتش کم می شود.

و در آخر دوم گرم و خشک و مفتّح و با قوه نبیاقوه و مدر بول و حیض و ملطف و طیبخ او جهت گزیدن ه وام و یرقان سرط و استسقاء و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و حب القرع و یخلیل رطخ و عسر بول و مفاصل و حصاه و ترقیه رحم و رفع نسی ان مجرب است و با سرکه جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح مزمنه و التوام آن لفع و مضر معده و سر و مصلح و مصلحش حماما و قدر شربش تا سه درهم و از طیبخش تا نیست مثقال و ببلش پودۀ کوهی و در بصلیل ریاح شیخ و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلخه است .
جعدۀ قنا: ببلغت دمشق بهرطوشان است .
جعدۀ صغی: جعدۀ کوهی است .
جعدۀ کبیر: جعدۀ بسملنی است .
جعدۀ اسع فارسی قسم بزرگ خنفسا است .
جعدۀ اسع العدس است .
جعدۀ فیری: به لغت مازندران قسمی کرفس الورق حزاء است .
چغندر: به فلوسی اسم سلق است .
الججم مع العین:

جعد

اسع فارسی بوم است و آن مرغیست که در روز قوت بصر ندارد و اقسام می باشد، یکی را به فارسی بوف و به ترکی ساروقوش گویند و آن عظم الجنه تر از سایر اصراف است و شاه بوم نامند و یکی را به ترکی بیلاق گویند و آن کوچکی از همه است، مگر مرغ حقی که از سای حقیتر و بقدر قمریست و قسم اوسط سله لون و مسی ببح غد است و در تنکابن کوره بو لمند .

مهریارس گویند که لطوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی او بر روی صاحب لقه و بر گردن او رافع ع کت اوست و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شرقیه از مجرب است و چون زهره او را با خاکسب چوب گز و عسل آمیختن بوشنیه، جهت سلس البول و بول فراش آزموده است و طلای خون او با روغنهای هت کترین قمل مؤنث و اکحال خون او و زهره او جهت شب کو ری نافع و چون آن را ذبح کنند یک چشم او مفیق و یکی مطموس می باشد و تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مطموس او مورث خواب است.

یک جزو او را با یک جزو تخم شلغم در جوف توب در زیر آتش طبخ دهند، جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند.

و قدر شربش لددو درهم و ببلش انیسون و دوقو است.
بری او را در بلاد قزوین کورا نامند، بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخم او خارناک و در دوقو مذکور است . در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سروای تحریک باه قویتر از بستانیست و حمول او مخرج جلیق و خوردن خام او ج هت سهوم و ضماد پخته او با اصل و برگ او جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و پختن او در منازل باعث گریختن هوا م و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است .

جزع

سرگی است که از یمن و حبشه خزند و دراز و شبیه به چشم و طبلت او خطوط مستدیره سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و به فارسی قسم او را بالبقوری گویند و قسمی سلیمانیست و ظاهراً عین الهی نیز از جنس او باشد . در سوم گرم و خشک و جالی و بلحدت و باعث بیداری و جهت یقان و منع خواب شرباً و جهت عسر ولادت پیچیدن او در هوی زلان مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع ام الصبیان و نگلداشترین او مورث خصومت مردمان با دارنده او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقه و سنیون او جهت تنقی و جلای دندان مجرب می باشد و ذرور او قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و احتکال او جهت رفع بیاض و لؤل آب لفع است .
جزم از ج: ثمره الطرافاست و معرب از کرمازو است .
جزور: شتر بچه است .

جزر اقلوی و جزر بری: گویند شقاق است .

الججم مع العین:

جسد: زعفران است .

جسمی: خشک است .

جسرار: تهر هندی است .

الججم مع الشین:

جشیش: به فارسی طغور گویند و او نیم کوفت گندم و امثال او است .

چشمیوزج: چشمک: تشمیج است .

جش: ببلغت فارسی اسع م هره کبودیست که بر گردن اطفال به جهت رفع

چشم بد می بندند .

چشموم: شمشیرج است .

چشم خروس: اسع فلوسی عین الذیک است .

الججم مع الصاد:

جص: جبسین محرق است و به فارسی گچ نامند .

الججم مع العین:

جغرات: به لغت خراسان اسم ماست است.
الجوع مع الفله:

جفت آفویج

مؤلف تذکره گوید اسم یولنی است و به معنی مزوج است و به حسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است. چنانکه مؤلف مالایسج بیان نموده و آن نباتی است ساقش بقدر شپوی و شاخه‌های بسیار باریک و برگش ریزه و از برگ نخود و ملاصق بهم و در طرف ساقش غلافها شنبه به هلیله و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خاردار و درون هر غلافی سه پرده و تخمش شنبه به حلبه و در هر پرده پنج عدد می‌باشند. و در دوم گوم و در اول خشک و بلرطوبت فضلیه و در تقویت باه قویتر از خصیه الثعلب است و چون هشت مثقال تخم او را با گوشت بره یکساله بجوشانند و صاحب استقواء یک هفتادم داومت به آب او نماید طبلی و لحمی را رفع نماید و مرتبای او با عسل بغایت محرک باه و مضر گویده و مصلحش کثیرا می‌باشد و قدر شربتش تا دو دره م و بدلش شونیز است.

جفت

بهرت ملاصق لبوب است و بی‌طالع اطلاق نیز می‌کنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد اوست.
جفوی: کفریست.
الجوع مع القاف:
جقوط: به قاف شوکران است.
الجوع مع الکلف:
چکاوک: اسم فلرسی قبره است.
جگو: به فلوسی کبد است.
چکورتکه: اسم ترکی جراد است.
چکودک: اسم ترکی دانه میه‌ها است.
چکنا: اسم هندی حباحب است.

جکی

امین الدوله گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار و در بجاویف، درون او دانه‌هایی بقدر گردکان و زرد رنگ و شیرین طعم و لوج و در آن دانه تخمی دیگویی بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل به تلخی و درخت او و عظم است و بالخاصه م‌غز او مولد منی و محرک باه است.
الجوع مع اللام:
جلید: به فارسی نگرک نامند در طبع و آثار مثل ثلج است و از آن کثیفتر.

جانار

به فلوسی گلرگز گویند و او غیر گل انار مثمر است، اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند.

در دوم سرد و خشک و قاض و رادع و مجفف و مقوی اعضاء و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلف الأمعاء و سحج و قرحه امعاء و نرف الدم هر عضو و نفت‌الدم و چرب و حکمه و منع ریختن مواد به معده نافع است و ضماد او جهت بدبویی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزیاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه او و لبس که جهت بیهوشی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع مؤثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزن او پوس ت انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچ ه شکفته او را صاحب رمد و معتادین آن از درخت به دهن جدا گویده فیو برد، تا یک سال رمد نکشد و از مجربات شهر ده‌اند.

جلد

پوست حیوانات است و نسبت به گوشت سرد و خشک و هر چه در طبخ مهرآتر غذای او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او بلابکامه و روغنهای گرم باید نمود و بچیدن عضوی که صدمه و ضربه به او رسیده باشد به پوست تازه گرم حین ذبح گوسفند و ذبح بز و امثال آن بظولت مسکن اوجاع و اورام اوست و به دستور جهت اورام بارده مفید و الصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه او جهت جذب سرفعی و پوست گوسفند جهت قروح خبیشو حکمه و چرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحات تازه و خاکسریت جمیع پوستها جهت نو اصبر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته بهمت اسب آنی بل آرد کوسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده است و بظولت پوست فیل جهت تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و سوخته پوست قنقد بری با روغن زیتون جهت داءالثعلب و محرق پوست افعی جهت داءالحیه مؤثر است.

جلوز

اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال می‌نمایند و حب الصوب بر کبار را نیز گویند و این به جهت اشتباه جیم به حاست، چه به حای مهمله اسم حب الصوب است.
جلغیط: دوغ غلیظ است.
جلاب: از اشربه و در آنجا مذکور است.
چلیاسه: وزغه است.
جلغوزه: اسم فلرسی نغم میوه است و غنی حب الصوب است.
جل: ورد احمر است.
جلوب: نوعی از لبلاب است.

جلجلان

تفه حکیم مؤمن

جمست

سنگی است که در حج از و حوالی مدینه طیبه به هم می‌رسد و سفید و سرخ و آسمانجونی می‌باشد و بهیچین او سرخ ارغوانی شفاف است. در سوم گوم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غثی و مستی و طلای او جهت خراج و ورم چشم و خاتم ا و جهت نورس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلائق مؤثر است و در زیر سر گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظروف او اکل و شرب نمودن در اطلاق مک آشامیدن اوست.

جمد

به فلوسی بیخ نامند، در طبع مثل تلخ و از آن لطیفتر و جهت بیضه و تبهای صفراوی و محرک بغایت نافع می‌باشند و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر اورام بلطنی و اعصاب است.

جمار

بفارسی پنیرخرما گویند و آن در اعالی درخت و موضع طلع است و قلب اللؤلؤ نیز گویند و سفید و شیرین و قریب به طعم شیر است. و در اول سرد و خشک و موقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفرا و لاغری گرده و غلایان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نهیذ و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهت گزیدن زنبور نافع می‌باشد و مضر شش و مولد ریح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پیورده است

جمهوری

شراب است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه سال را جمهوری نامند و گویند آب انگوری است که در جوشیدن به نصف رسیده باشد. گرم و خشک و منضج و محلل و مشه‌ی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشاء است.

جمجم

بیخ‌سپت شبه به زردک بری و باریک و دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و بانددک تلخی و تندی و شیرینی از بلاد چین خیزد و در بلاد لوستان گورموشان نامند و ساق و برگش شبیه به زردک است.

پسمسم و کربزه شامل است و به لغت حبشری مخصوص سمس است و مؤلف شکوه گوید اسم یونانی سمس است. جلیف: اسم عربی شیط است. جلهم: قسم سله عوسج است. جلی: جلیفا است. جل نهرین: معرب از گله نهرین است. جلیان: خلی است. جلیان الحبش: خشخاش سیاه است. جلیجوج: فودنج نیست. جلیان: قند است. جلیج: جاوشیر است. جلیان مصری: بیض است. جلیج‌مون: صغتر است. جلیج‌بین: گارقه عسلی است. چلیک: اسم نیکی قطاه است. چلیاق: سلق جلی است. چلیانجوج: اسم ترکی حبه الخضراء است. چلیان: اسم ترکی حده است. چلیان: بعلت تنکابن آزاد درخت است. چلیزه: به هندی اسم اشنه است. الجیم مع المیم:

جمیز

نوعی از انجیر و به یونانی اسیقون نامند به معنی تین الأحمر و اوغی انجیری بری است، چه انجیر بری از سرومات و ماکول نیست و او را در دیلم دینجیر می‌نامند و جمیز را شلکا انجیر نامند و ماکول است. درخت او شبیه به درخت انجیر و برگش به برگ توت اشبه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر آلوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ و بی مزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بلو می‌دهد. و در اول دوم گرم و در اول تر و جهت سرفه یبسی و درد سینه و گوده و سپرز و سواس نافع و لعوق او که برگ و شاخه ها و ثمر را جوشانیده آب آن را با شکر به قوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و گرفتگی او از مجربات است و یک مثقال از برگ مسجوق او با آب قاطع اسهال و مجرب است و با هم وزن او شکو در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و جذاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بسلتنی ضعیف‌تر و آشامیدن نیم درهم او جهت سپرز و تبهای بارده و خاکستر خوب او جهت قروح سابعیه و آکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذاء و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سرکن‌چین و آب سرد است.

◀ جن طریاق

به بخلائی اسم بخیست دراز و غلیظ و مایل به تیرگی و تلخ و رومی آن را ساق بقدر انگشتی و در طول قریب به دو زرع و بگش شبیه به برگ گردکلن و سرنخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل به کبودی و ثمر و غلاف او شریخ به کنجد و غیر رومی راجرمقانی نامند برگش شبیه به حمّاض و او غیر مستعمل است.

در اوّل سوم گرم و خشک و بغایت ملطّف و منقّی و جالی و مفتّح و محلّل و مدرّ و تریاق سموم و مخرج جنین است و جهت گزین سرگ دیانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگنو و سپز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهت گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشاء و جهت ضربه و سرقطه و کسر اعضا و وئی و ازاله بق و طلای او با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال او بلسداب در تریاقهت اقویست و مضرّ سینه و مصلحش استقولو قدریون است و قدر شربش تا بیک مثقال و بد لش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کپو و در سایر مواضع قسط و زراوند به وزن او و بقای قوت او تا سه سال و عصاره او در افعال قویتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریقی اخذ آن، آن است که او را کوبیده پن ج روز در آب خیسانده بچوشانند تا آب غل یظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد.

◀ جن

به فارسی آتش بیجان و ترکان اغلان آشی نامند و آن شبیه به خصیه است و حیوان او مانیست و در آبهای عظیم ه بیشتر یافت می شود و از سرگ بسیار کوچکتر و موی او سرنخ مایل به سیاهی می باشد و در خارج آب بعیش نفی کند و در دیام او را شتک نامند و قیاس تقاضای او نمی کند که خصیه او ببعظم جند بلشد و حقیر تازه آن را ملاحظه کرده که صیاد قطع نموده و اصلاً بو و لون نداشته، بعد از جو شاییدن او در آب خ اکستر و پرورده کردن به دود کاه بعد از مدتی صاحب بو و لون شده و این که در او نفعی از استحاله هست شککی نیست و آن حیوان غیر سگ آبی بحریست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه او از سمومات قتاله است.

در آخر سوم گوم و خشک و مفتّح و محلّل و تریاق ادویه لبیده قلته و اکثره و ام و محفّف و جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فویاق و مغص و مایخولهای مراقی و قولنج بلغمی و ریخی و خفقان بارد و سرنخ و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهت درد سر مزمن و سرلیت و کزاز و صرع و تشنج و سراسام بلغمی و روغن او به دستور تضمید او با روغن جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای لبیده مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه و وجع لبوده او و احتحال

در سوم گرم و خشک و محرک باه خصوصاً مرلبی او جهت ربو و سرفه و نرف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضرّ سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربش تا دو دم است. و امین اللؤلؤه گوید از یک مثقال تا یک مثقال و نیم او بلبجآب رافع خفقان در حال و از مجربات است.

◀ جم

به فلاسی شتر بیجه نامند. کصت از دو ساله او بهتر از سایر و گوشت او در دوم گوم و در سوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت تب ربع و عرق النساء و یرقان و حرقه البول نافع و موله امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و تشری کپو و سکج بین است و بهل شتر مسهل و مدرّ زرداب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و سپز و استقواء و یقان و سده جگر و تقویت باه و رفع سستی و بو بختن او جهت سده مصفات و نطول جوش بده او بل خردل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و شتر او جهت استسقاء آمده است، خصوصاً که با بول او آمیخته باشند و ط لای گوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد شش تازه او که هر روز گوم بلشد جهت کلف مجرب و مداومت اکل شش او مورث کوری و حمل مغز ساق او با پشم بعد از ظهر سه روز موقالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و آشامیدن او با ادویه مایسب جهت صنع و ضماد بلتوه او جهت تحلیل خنازیر و بیقر و بخور و طلای او جهت ثابیل مؤثر و آشام بختن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون می باشد و چکلختن آب بدهد در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی نازک او جهت اندمال قروح و سوخته او جهت رعاف سعوطاً و سریان خون جرحات ذرورا نافع و بستن کنه شتر آنچنان که زنده باشد بر آستین عاشق جهت رفع عشق گویند آمده است و چون گندم را به عرق او تر کرده بطور بصره، بی هوش شوند و کف دهن او نیز همین اثر دارد و پرهمایه شتر در تقویت باه بجهدیل و مسمن بدن است.

جمان: به عربی لؤلؤ است.

جم سفوم: ریحان سلیمان است.

جمد چنی: اسهیس است.

جم ارالور: سلق الما است.

جمر: تهر هردیست.

جل الحمی: هر جوان است.

چماز: ببلغت ترکان سرخس است.

چم کودری: اسم هردی خ فاش است.

جمیل: ببلغت دکلم چیکلیک است.

جم کدل: اسم هردی قلفاس است.

جم یلی: اسم هردی یاسمین برتانیست.

الجم مع الون:

تصفه حکیم مؤمن

او جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل مفید می باشد و حمل و مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدرّ حیض و بول و آشامیدن او بقدری که افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون بلهساوی او افیون بسایند سرّیت او را زایل کند و مضرّ محروبین و مصلح شربت نفشه و قور شربتش تا یک دانگ و ببلش مثل او وج و نصف او فلفل و در بعضی مواد به وزن او مشرک و در اراض جگر فریبان و جهت تحلیل رطوبات سه وزن او فلفل و ثلث او دارفلفل و ثلث او زرنباد است و جن سله بقدر یک درهم کشنده است در مدت یک روز و تریاق او ترشی بفتح و شیر الاغ می بلشد. جرحل: قسمی از هلیون است و از دمشق خیزد و در افعال مثل اوست. جرید: غنچه شکفت از هردرخت را گویند و اکثر استعمال او در جند الرمان است. جرجل: اسم فلوسی دلب است. جراج: بعلت اذلس راسن است. جزیوری: قوطوریون است. جراج النیر: حشرف است. جری احمر: بشو قلب است و در قاف مذکور می شود. جرجر: آذان الغزال است. جریله: صغیر است. جریه: به هندی زنیق را گویند. جریگال: اسم فارسی خبث است. جرجن: اسم هندی صندل است. چن: اسم هندی قرنفل است. چره: به هندی نخود است. چردال: به هندی قسمی از بیش است. چنک: به هندی مغناطیس است. الجرم مع الواو:

و کهنه متکرج او با سمیت است و از خواص اوست که چون با مس بکوبند و یا بر او بمالدند مس را ریزه کند و آشامیدن سوخته گودکان که بل پوست سوزاننده بلشد بقدر یک مثقال با آب مورد و امثال او جهت قطع بواسیر مجرب و اکتحال او جهت جرب و سبل و دمعه مفید و به دستور ضماد مغز کهنه محرق او بلزفت جهت قروح سر و جوشانیدن صحیح او در روغن مغنی الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغنی آن است و رب او که از آب گردکلن سبز و عسل با رب انگور ترتیب دهند جهت خنّاق و شور دهان و خون بن دندان و اورام و سستی او ببدیل می باشد و طلای تازه او با مگ او برگ او و حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل اوجاع بارده مثل نقرس و جهت فالج و امثال آن و قوطور آب برگ او که گرم کوده باشند جهت گرم گوش و آشامیدن و حم ول کردن خاکستر پوست لثقی او جهت نرف الدم و ذرور او جهت جراحات و صمغ او جهت قروح خبیثه و در دندان و مربای او با عسل جهت تسمین گرده و تحریک لبه و رافن طبع و تقویت روده اعور مجرب است و خوردن مسحوق پوست لثقی او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او با خبث الحديد سلیمه و با سرکه طبخ دهند و تا یک هفته خیسانیده و هر روز بر هم زنند خضاب قوی دی دوام است و ضماد پوست تازه او جهت قوبا مفید و طیبخ نیم اوقیه تا یک اوقیه پوست درخت او در معده ممثلی از غذا مقی و قاطع اخلاط لوجه و جهت درد شکم و اسرافله نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون جوشانند تا مهراً شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت مؤثر و مسواک کردن با پوست بیخ او به هر نیچ روزی منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان است و مسواک بهست زرد او مقوی لثه و طلای نشا ره چوب او لبسره جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربیت دانسقاند و شرب او را جهت سپرز مجرب یافته اند.

و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بریده و در روغن زیتون، مازو را بجوشانند آن قدر که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده ریش بریده را پ و جعی در شیشه کنند که به قعر شیشه برسد و دهن او را مسود کوده به خاک بیوشانند و وقتی که درخت بارور گردد بیرون آورند چیزی شبیه به مداد در شیشه یافت شود و آن خضابست که مدتها اثر آن بماند.

و مؤلف شکوه لثیک سال تعهد نموده و چون قبل از مو بر آمدن پانثیان در حمام طلا کنند مانع روئیدن مو می گردد و کندی مجرب دانسته است و روغن گردکلن را خواص مثل کهنه خاتمه اوست و محلل و مسخن و آشامیدن او در روزی سه درهم تا یک هفته جهت درد ورک مجرب و جهت امزجه بلوده نافع و طلای او جهت آکل و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بطنی و زایل نمودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع و ببل مغز گودکان حبه الخضرا است به وزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیه مغز گودکان مسکن مغص و مصلح قروح است شرباً و ضماداً.

او جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل مفید می باشد و حمل و مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدرّ حیض و بول و آشامیدن او بقدری که افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون بلهساوی او افیون بسایند سرّیت او را زایل کند و مضرّ محروبین و مصلح شربت نفشه و قور شربتش تا یک دانگ و ببلش مثل او وج و نصف او فلفل و در بعضی مواد به وزن او مشرک و در اراض جگر فریبان و جهت تحلیل رطوبات سه وزن او فلفل و ثلث او دارفلفل و ثلث او زرنباد است و جن سله بقدر یک درهم کشنده است در مدت یک روز و تریاق او ترشی بفتح و شیر الاغ می بلشد. جرحل: قسمی از هلیون است و از دمشق خیزد و در افعال مثل اوست. جرید: غنچه شکفت از هردرخت را گویند و اکثر استعمال او در جند الرمان است. جرجل: اسم فلوسی دلب است. جراج: بعلت اذلس راسن است. جزیوری: قوطوریون است. جراج النیر: حشرف است. جری احمر: بشو قلب است و در قاف مذکور می شود. جرجر: آذان الغزال است. جریله: صغیر است. جریه: به هندی زنیق را گویند. جریگال: اسم فارسی خبث است. جرجن: اسم هندی صندل است. چن: اسم هندی قرنفل است. چره: به هندی نخود است. چردال: به هندی قسمی از بیش است. چنک: به هندی مغناطیس است. الجرم مع الواو:

جوز

به فلوسی گردکان نامند. مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخم ه و خوردن ده مثقال او که لبده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلین طبع مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه ای که از هوای سرد بلشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنن جهت تشنج بارد و یابس اوتا دوساق و قویای اطفال و غانغرایا که ورمیسست مؤدی بموت عضو و جهت حمزه و غرب و التوای عصب و داء الثعلب و ورم پستان مفید و خوردن او بل انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بی عدلی است و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمل مغز محرق او لب شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا باعث سه ولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بظورند موجب عدم تأثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکتار او مخرج حب الوقوع و مورث ورم حلق و بشو دهان و مصلحش آب انارنی و مضرّ محروبین و مصلحش خشخاش

◀ جوزبوا

بفارسی جوزبویا گویند. بنو درختی است هندی بقدر تخم مرغ و چون مقشر گودد بقدر عصفی و سرخ و تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بقرنی او بلوۀ خوشبوی سته است که خطوط سیاه داشته باشد. در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سوم است و قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم او و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپیز و اورام بارده او و یقان و خوشب کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و فحش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقاء لحمی و ضماد او جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با افسستین و عسل جهت کلف و نمش و آلتی ضربه و لپو و غنها جهت اوجاع بارده و کوی گوش و اختعال او جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع است و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محروری و مصلحش گشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء خلق و حرق و مضر جگر و مصلحش بنفشه می باشد. و قدر شربش تا دو مثقال و بدلش به وزنش ب سراسر و جهت سدد و صلابت یک وزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقیست.

◀ چوب چینی

بنیچسبت معروف و گیاه او بی گل و ثمر و برگش شبی به برگ زنبق و ساقش شبیه به ساق نی و بهترین آن قطعه ای نپوگ املس سرخ نیم رنگ شلخ جهانیده بی کوم و بی گوه است و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن به حد افراط که صمغی نامند خوب نیست و کرم زده او ضعیف القوه است، مرکب القوی و مایل به حرارت و محسوس او زلده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضلۀ و مقوی لبه و منقی خون و روح از کلفات می باشد و با قوه قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عرق بدن و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهت علت آتشک و قروح خبیثه بیعدیل و در رفع امراض مزمنه و آکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تب ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بل غم باشد و جهت قطع عادت افیون بی نظیر و رافع مواد نزلی و زکام و منوم و مبرح و نیکو کننده رنگ رخسار و مسمن اکثر ابدان و در تولد و تناسل قوی الاثر و در بروز فرمودن حصبه و رفع سمیت خلط و اخلاط ذهن مکرر حقیر بجزیه نموده است و علاج مایوسین باه شده و مسرعمل او در اکثر موارد آب طیبخ اوست و جرم او مسدد و قوی الخفیف است مگر تازه او که خشک شده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلفت نیست چه ترک عادت

و اعتیاد به ادویه حاره مظنه ضرر است در اکثر امزجه و همچنین اجتناب محروری از ربوب حاضنه و اشربه کم تر شی لزوم ندارد و ب تجربه حقیر مکرر رسیده است که ج م عی صبح هت علتی چندی از آب مشونر میشوند و به جای آب طیبخ و لقیچ چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیله اجتناب نموده اند و بسیار منتفع گودیند. و اقسام استیعمال او و اخذ عرق و نقوع و غنی آن در دستورات تحری طلفق و مربای او در جمیع افعال ضعیفتر از طیبخ او است مگو در تقویت معده و دماغ.

◀ جوز مائل

بفارسی تاتوره گویند و او معرب از گوز مائل فارسی است و او خودرو و مزروع می باشد. نبات او بقدر نبات بلنجان و برگش از آن کوچکتر و گلش سفید شیه بنقی و گل لبلاب و از آن درازتر و نفوش بقدر گردکان و خارناک مثل بار بیخ انجیر و در جوف او دانه هایی شبیه به دانه سماق خوش طعم و مستعمل تخم اوست. در اول چ هارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است. مسکن حرارت ملتهبه و مفرطه و در غایت تنویم و مسکن و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفاوی و دموی و ضماد او و روغن دانه او جهت بواسیر و اورام حاره م قعد و اکلتو او قاتل و قدما یک درهم آن را سم دانسته اند و طلای طیبخ او ب سرکه و عسل محلل اورام و استسقاء و ضریق و قاطع عرق و مانع قشعیریه و ضماد مع موع نبات او جهت تقویت اعضاء مسترخیه و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب است و قدر شربش تا یک دانگ و بدلش لفاع دو و زن او و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و رازیانه و عسل است.

◀ جوز القوی

ثمر شجر حسبت مخصوص بلاد یمن بقدر فن دق و جوف آن مشتمل بر پدهها و مابین پردهها دانه او بقدر مغز حلقوزه و با اندک بدبوئی می باشد. در دوم گوم و خشک و مقی بلغم و مسهل و جهت امراض دماغی و عصبانی نافع و قدر شربش تا یک درهم است با یک مثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسن و جوزالقوی و همچنین سایر مقولات را با قدری نمک سائیده به عسل سرشته بل مطبوخ شبت و بقدر احتیاج آب گرم و قدری عسل بپوشند بغایت مقی و بیغایله است.

◀ جوز الخمس

بنو شجر حسبت هذی بقدر فندقی و مدور و سیاه و خال دار و پوست او ناهموار و در جوف دانهها بقدر قرطمی و زلده از پنج عدد نمی شود.

تصفیه حکیم مؤمن

آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبرّدات عطریه است.

◀ جور چندم

بعضی اول و راء هملاع معرب از گورگندم و فارسیست و گل گندم نیز گویند. چیز است شبیه به مغز گردکان که بر روی سنگها مسکون می شود، سفید مایل به زردی چون در عسل گذارند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم به هم می رسد.

در اول سوم گوم و خشک و بلوطی فضلیه و بغایت مبهی و محرک آن و مسمن و مع هدا اکثر او به جهت تجفیف قوی مطفی بله است و جهت حصاه و رفع عسر بول و رفع خواهش از گل خوردن و امثال آن و با آب سیب و به جهت قطع نف اللدم نافع و معنی و مقی و مصلحش انار و ریاس می باشد.

و قدر شربش تددو درهم است و ضماد او جهت قوبا و سرعت نرف العم و چون یک رطل آن را با ده رطل عسل و سی رطل آب گرم بر هم زند و سر ظرف را ببوشانند، در روز شرابی مسکو شود به حدی که در تفریح و اسکار به مثل خمر و قویتر از او باشد.

◀ جوز ارقم

نخ گلهیست مستدی بقدر گردکن سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شنبه به شراب لبط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن پوست رقیقی سیاه ظاهر می شود و سلق گیاه او لپیک و مستدیر و زیاده پزرعی و مجفف و خشن و اغبر و گلش شبیه به قیف شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برگش شبیه به برگ زردک و در مزارع و جلله می روید.

در دوم گرم و خشک و مخدر و مسکر و مفتت حصاه و مخرج کرم مع ده خصوصاً چون با آب خسک مطبوخ بنوشند و نانی که از او ترتیب دهند بغایت مؤم و ضماد او محلل اورام بلغمی ساق است در یک شرب و مجرب دانسته اند و قدر شربش تا دو مثقال و مصلحش در تخدیرش بر ت ازه است

◀ جوشیها

بغایت نظی لبو درختیست بقدر نخ و دی و به شکل زعرور و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است و درخت او بقدر درخت آلوبالو و چتری و برگش شبیه به برگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد خزان نمی کند و در تنکابن بلخوار نامند.

در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدری مسخن بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگله و هاضم طعام در کل حال و مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انارین و قدر شربش تسمه درهم است.

در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سود اوی محترق و قدر شربش تا دو دره م است با آب گرم و مصطکی.

◀ جوز الصبو

دانه ایست شبیه به آبله و در جوف او مغزی شبیه به مغز آلوبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض مایل به گرمی و خشک و قاطع اسهال مایوسین است بلرب مورد و جهت اورام نافع است.

◀ جوز التواه

دانه ایست بقدر کاکچ و قطاه در خوردن او حریص و گیاه او به شاخ و مرصط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگش شبیه به برگ خرفه و از آن عریض تر و غبارلاک و منبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج بیده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل به طول و در آن دانه کوچکی است مایل به گرمی و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیرالبول و جرب مثانه خصوصاً با طبیح هلیون و عصاره بنگ او جهت قولنج ریخی و خلطی نافع است.

◀ جوز الشریک

نخ شریست در حبشه کثیرالو جود بقدر جوزی و اندک طولانی و مستدیر و انتهای او تند و پوست خشک او چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف آن دانه ای شبیه به دانه انگور و به عدد و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر آن را فلغل السودان گویند و رنگ او مایل به سرخی و تیرگی می باشد.

در سوم گرم و خشک و بل آب گرم مدرّحض و مسقط جنین و رافع درد مثانه و آب طبیح او مفتت حصاه و روغنی که از آب طبیح او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سالی اعضاء مفید است. و قدر شربش تا یک مثقال و مهیج اشتها و باه و مصلح و مضر ریه و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او فلغل و در تحریک باه انجیره است.

◀ جوز الکویک

و بعضی جوزالقی نیز گویند. ثمر نباتیست هندی شبیه به خرفوب در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه به غلاف شاه بلوط و طعمش مثل طعم باقلا و برگ او شبیه به برگ لبلاب و گلش سفید و در آخر سوم گرم و خشک و بغایت قوی و مسهل و منقی بدن از اخلاط رذیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصاه دفع می باشد و مرخی اعضاء به مرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یک هفته به حال اصلی نمی آید و مصلحش فواکه و رهب و قدر شربش تا یک دانگ و یک درهم او کشنده است به قوی و اسهال و مصلحش ریختن

◀ جوزابه

طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهد و بترکی اماج گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذاء و نفخ و مضر صلح بلق ریاح و رطوبت معده است.

جوزالرقع: رقع یمانی است.

جوزالابهل: اهل است.

جوزالطیب: جوزبو است.

جوز هندی: نارچیل است.

جوز ماہج و جوز مالک و جوز مه اتل و جوز مقاک: جوزمائل.

جوزالمہرج: حب کاکنج است و گویند دفلی است.

جوزالسرو: بار درخت سرو است.

جوزالرمہ: بندق هندیست.

جوشیران: قاروس است.

جوزالحبشع: جوزالخمس است.

جوزالانہار جوزالبیر: جوزالقطاہ است.

جوز ارم نوس: قسمی از مخلص است.

جوشانی: جوشبصل است.

جویل: بعلقت اصفهان کاشم را گویند.

جوزه صباغان: اسم فارسی آذریون است.

چوغان: اسم فارسی اشنان است.

جوان اسپنم: اسم فارسی شابانج است.

جو: اسم فلوسی شعبر است.

جو برهه: اسم فارسی سلت است.

چوبک اشراں: اسم فارسی عربنیٹا است.

جویر: اسم نیکی وعل است.

جوانی: اسم هندی لنبخ واه است.

جواری: اسم هندی ذرت است.

جوتری: اسم هندی بسلیسه است.

جوه: اسم هندی قعل است.

جوتہ: اسم هندی نوره است.

جوهه: اسم هندی فاره است.

جوک: اسم هندی غلق است.

جوکار: اسم هندی نشاسف جو است.

جوکا: اسم هندی حماض است.

جوتلائی: اسم هندی بقله یمانیه است.

جوهر: اسم هندی طرفلا است.

جوکی بھل: اسم هندی کزمازج است.

الجوم مع الهاء:

جہار: اسم هندی شجر است.

جہاج: اسم هندی مخض است.

چہلر: اسم هندی قشر است.

چہلی: اسم هندی مخ است.

چہ وہ ری: اسم هندی شیخ ارمری است.

چہرہ کلوران: شجرہ ابی مالک و صابون القاف لامند.

الجوم مع الراء:

◀ جکی لک

اسم نیکی ثمریست شبیه به دل گنجشک و در او دانه های ریزه شبیه به دانه هائی که در توت می بلقند و رسیده او سرخ ترش شیرین در بو شبیه به بوی خربزه گومک و لذیذ و گیاه او بقدر شیرینی و زیاده از آن و برگش شبیه به برگ گل سرخ و با انک خار و گلش شبیه به پا بیچال و مثل بنفشه، گیاه او همیشه سبز و در شکل لب دانه و در دلم جم ط و در مازندران و گلان خربزه کل لامند و انب تلمذ متچوتو نامیده است و گیاه دیگر را که دلم سبز است و دانه سرخ و شفاف بقدر نخودی از وسط برگ او به موی باریکی مصل و برگش بقدر درهم و با تعیر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جمله خارها است و او را کجومن نامیده و هر دو قسم در طبرستان موجود است و اخیر را در تنکابن جز نامند و آن آس بریست و جیکلک سرد و ت و مقوی دل و مطفی صفرا و مرکب بدن و مقوی دماغ و جهت امزجہ سوداوی و خفطان و سعال یسبی و جرب و حکہ و بواسیر و تصفیہ خون و جدری و حصب نافع می باشد و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است.

◀ جویار

به لغت فلوسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط و با نهایت سبزی مایل ب زردی و ثمرش بقدر عفضری مایل به تدویر و بر روی او شبینی نشینند و از آن دانه سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو می کند و سرخی او زیاد می شود و آن را حب قرمز گویند و در حرف قاف انشاء الله تعالی مذکور می شود. نبات او در سوم سرد و خشک و نشستن در آب طیبخ برگ او جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد برگ تازه او جهت اورام حارہ و تسکین درد منع زیادتی او و ه نگیع ضل و آشامیدن خشک او با آب سرد جهت اسهال و باع سل و روغن جهت زحیر و ذرور او جهت التام جراحات و طلای او جهت تقویت اعضای مسترخیه نافع می بلشد و قدر شربتش یک مقال است.

جیوہ: اسم فارسی زقیق است.

جیک: اسم دلمی صرص است.

جیران: اسم نیکی غزال است.

جیحو: اسم هندی جوزبو است.

جینال: اسم هندی دندان است.

جینہ: اسم هندی دخن است.

جیل: اسم هندی حدات است.

تصفه حکیم مؤمن

به فلوسی اشتراخار و ببا نیکی دوه تیکانی نامند. گیاهیست که بتنجبین بر او منعقد می‌گردد. گرم و بسیار خشک و رادع و جالی و مفتّح و ترطّف سیوم و شرب و ضور و ضهاد او رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهت قروح سلعیه بجهتدیل و مضرّ کرده و مصلحش کتیرا و بدلش حذوقفا می‌باشد و روغن او که از آب تازه او ترتیب دهند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت مؤنّب و اکتحال عصبی او جهت بیاض خفیف چشم و قطور سن قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق به روغن بنفشه رافع صداع مزمن و مجرب دانسقاند و شکوفه او جهت بواسیر نافع است. حالوما: اسم سنّی ابوخلسا است.

حافراهه ر: سورنجان است.

حافظ النفط: یعنی است چه مانع صرود اوست.

حابس الجوز: نوره است چه حفظ جوزبوا از فساد می‌کند.

حافظ الکفور: فلفل است.

حافظ المونی و حافظ الأجساد: قطران است.

حافظ النحل و حافظ الأطفال: فرفیون است.

حائق الشعر: جالهنوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجرالقیشود و بعضی گویند فاشرا است.

حالاس: اسم یونانی اسفنج است.

حالی: اطراطیروس است.

حافر: سنّ حیوانات است.

الحاء مع البه:

حبّ الریّل

به فلوسی نضم نلوفر گویند و آن دانه گلهیست شبیه به بلابل و بر مجاور خود می‌پیچد، گلش کبود و به شکل بلابل و از آفتلب بهم می‌آید و در غلاف هر گلهی سه دانه مثلث می‌باشد.

در سوم گوم و خشک و مسهل اقسام کرم و بترتیب مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتّح سده جگر و سپرز و جهت برص و بهق و ترقیه بنن و درد مفاصل و سایر امراض بارده لفع است.

و قدر شربش از یکدانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده از او کشنده است به مغص و لصوق به اساریقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلبل و آلودن او ب روغن بلجام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مفرد او بعد از یک شنبانه روز عمل می‌کند و با محرکی سریع العمل است و قوهش تا سن سال باقی مانده و مضعف باه است.

حبّ الکلی

لبو نهات اناغورس است و آن مذکور شد در حرف الألف مع التّون و آن شبیه است به گرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل به طول و در وسط او

چیئی: اسم هندی نمل است.

جیل دارو: اسم فلوسی سرخس است.

جیح بیین: اسم یلانی شاهتره است.

جیح: نوره است.

حرف الحاء مع الألف:

حاشل

نوعی از بھدنه کوهی است شبیه به صعتر و بقدر یک شبر و شاخه‌های او باریک مایل به سرخی و پربرگ و ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در سنگلاخها می‌روید و تخمش کوچکتر از خردل است و به فارسی آویشم دراز گویند.

در آخر دوم گرم و خشک و مسخن قوی و مدرّ بول و حیض و عرق و شیره و مخرج جنین و مشیمه و مفتّح سده احشاء و منقی شش و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و گوده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه خالص او مسهل سودا و قائم مقام افیمون و چون حاشا را با نمک و سرنکه بوشند مسهل بلغم و خلط آمیخته‌بانه آن و طیبخ او بلسل جهت عسرالنفس و تنقیه بلغم سینه مفید است و مسحوق او بلباب و عسل جهت قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و گلو و تویخت گرده و نقیه او و تحریک باه و رفع صرع و خوردن قلیل او با طعام جهت قوه بصره و ضمد او بلسرکاج هت نمش و ثلیل منکوسه و اورام تازه بلغمی و لبآرد گرم و شراب جهت عرق النساء و امثال آن نافع و مضرّ ریه و مصلحش نعنای می‌باشد.

و قدر شربش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افیمون و در غیر تنقیه یک و زن و نیم صعتر و چون یک جزو آن را با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قویست و چون صد مثقال آن را کوفته و بیخته در لته‌ای بسته در شصت رطل آب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع اعصابی و برودت او و سلیر اوجاع مادون ته‌نگله و قشعیریه و تبلی لبید و دفع مضرّ سردی ه‌وا و برف و سموم بارده بغایت مؤثر است.

حاشیسن

به عربی و بفارسی حسن یوسف نامند. چیئی است که در آنها منجمد می‌شود و مایل ب سفیدی و بد مزه و مایل به شیرینی و حار و بسیار تند و قویتر از فیفخون می‌باشد.

در چهارم گوم و خشک و نیم درهم او مقی قوی و یک درهم او کشنده است بقی مفرط و ضهاد او جالی و سرخ کننده رنگ رخسار و مستعمل زنان است و جهت امراض بارده استعمال او در خارج بنی جایز است.

حاج

بفارسی ماش هندی گویند. دانه ایست سبزه مایل به آزرقی و براق و شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و مائل به تدویر شیرین و در حین خوا بیلدن بدن احداث حرارتی می کند.

در دوم گوم و خشک و گویند مایل به رطوبت است. بغایت مفتت حصاه کرده و رافع فواق و مدرّ بول و حنّض و ملین طبع و مجفّف مری و بپاسری و مفتّح سده سپرز و ضماد او جهت نیکویی رخسار و رفع بواسیر نافع و مضرّ ریه و مصلحش عسل می باشد.

و قدر شربش یک درهم آن است با آب برب و اع تقاد اهل هند است که چون آن را کوبیده به سنگ بیالیند سنگ را قابل قطع می کند.

◀ حبّ الرّاسن

دانه ایست شبیه به موئیج و املس و غلاف دار و شریه بصقوطم و پهن و با اندک تندی و عطریّت و گل نبات او شبیه به سوسن و راسن و در حرف را مذکور است.

در دوم گرم و خشک و مقوی موی و مانع ریختن او و جهت امراض بارده نافع و قدر شربش تا دو درهم است و بدلش راسن است بقدر نیم وزن او و مؤلف مالایسغ مویزج را حبّ راسن دانسته و اشتباه او از جهت مشابهت اوست.

◀ حبّ بلسان

نغم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و مایل به طول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشیام بی مزه و مدور است و بالفعل چون حبّ بلسان درخت او مفقود است تخم بشیام را بدل او می کنند و فی الواقع بدل او نمی شود و حبّ بلسان در آخر دوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مقوی معده و با قوه تریاقیّت و مجفّف رطوبت معده و امعاء و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النّفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سرفه و ورم ریه و عرق النساء و صنع و سده جگر و استسقاء و گزیدن هوام نافع است و مضرّ متانه و مصلحش کتیرا و قدر شربش تا دو درهم و بدلش یک وزن و نیم عود بلسان و اگر نباشد به وزنش سلیخه و عشر او بسلیسغ است و در تریاقات هم وزن او زراونه طولی بلحبّ الغار می باشد.

◀ حبّ البلب

دانه ایست کوچکتر از پستقو مدرّ و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش شبیه به بیگ نیله و بسیار سنبه و گلش مثل ریسمان وازده است. در دوم گرم و خشک و مفتّح سده جگر و سربیز و مسهل بلغم خام و عصارة او مقی و آشامیدن جرم او با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت رعاف و سوزن او جهت استحکام لثه و ضماد او جهت اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعف و صلابت جگر و سپرز و مواد

خطوط و رنگ او هم بنبج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی می ماند.

در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقی قوی بلغم و مدرّ حیض و منخرج جنین و مخدّر و مسکو و مفتت حصاه و جالی آثار و با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و به دستور خ وردن هفت عدد و بخور هفت عدد او.

قدر شربش از نیم مثقال تا یک درهم و مکرب و مقی و مصلحش روغنها و صغغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کثرتزه است.

◀ حبّ الزّلم

نغم کنگر است که مؤلف اختیارات بیان کوده است و مؤلف تذکره گوید که نبات او کمتر از زرعی و برگش مستند می مثل درهم و حبّ السّمهه قسم صغیر او است. او سرخ رنگ و مایل به تدویر و در جوف پوست دانه صلیبی و مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست او مائل به سیاهی و سرخی و قسمی نپوگت از نخودی و مفوطح و خوشمزه و در مصر بسیار است.

در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیّه و محرک باه و مسمّن و جهت تسمین کرده و تقویت جگوه ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول لافع است. مولد سده و مضرّ حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربش لثه فنت مثقال است و بدلش حبّ الخضرا است.

◀ حبّ السّمهه

نقل خواجه گویند. دانه ایست بقدر فلفلی و مستدیر و سیاه لون و ملسا و مغزش سفید و شیرین و نبات او زرعی و شئی دار و برگش سفید اغبر است.

در دوم گوم و در اول تر و کثیرا غذا و مبهی و مسمّن و یک اوقیه او بل ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب پیگ او مسهل قوی و قدر شربش تا ده درهم و بدلش پسته و کنجد است بالمناصفه و بطی الزّول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل می بلشد.

◀ حبّ المنسّم

به فون بعد از مسمّ و سین هم مله لغت عربی و اسم دانه ایست خوشبو شبیه به حبّ الطلم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجّاز و یمن خیزد و گویند اظلیحیه است و درخت او شریه به شمشاد است.

در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرّح و مجفّف رطوبات غریبه و مقوی هاضمه و مفتّح و مفتت حصاه و مدرّ و رادع بخارات و مصلحش شیر و شربش یک مثقال و بدلش کباب است.

◀ حبّ القوله

تخفه حکیم مؤمن

رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و با بادام و شکو مسمن بدن و تقطیر بول را لفع و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او و رفع ضرر او و مداومت بباغستال در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسفاند و نگاهداشتن او در پارچه کبودی و به دستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت معاندین و طیبخ او جهت نورس و طلای او جهت کلف نافع و مضر دماغ و احشای حازه و مصلحش گلاب و رب ریاس می باشد. و قدر شربش از سه درهم است تا پنج درهم و بدش مغز بادام تلخ و چوب و بیگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت رفع رایحه کریهه بدن و گویزاندن هوام نافع است و نگاه داشتن چوب او جهت قضای حاجات و بخور پوست او را به جهت گریزانیدن مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قهرط در روغن بیج و شاند جهت فالج و کواز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام شریبا و طلاء و جهت جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است.

ح ب ج بو

شهر درختیت در عمان از نارجیل نهنگتر و بی لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتمل می شود بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیز نرمی شبیه به آرد و همه اغبر و تند و لذاع و بسیار قابض و ترش و مادامی که در شر اوست قوتش سه هفته سال باقیست و چون بیون آورند تا یک سال. در دوم سرد و در سوم خشک و قاطع اسهال و نرف الدم و تشنگی و التهاب صفرا و قی و غثیان و چون یک هفتک مداومت نفا بین جهت صداع حار و منع نضلعد بخار به دماغ و سدر و دوار و با غسل جهت زحیر نافع است و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کنیرا و قدر شربش یک درهم و ببلش سحاق می بلشد.

ح ب ج ب

به فلوسی کوم شینتاب گویند. حیوانیست از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال او ستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگو می درخشد. گوم و خشک و حار و از زاریح قویتر و سه عدد او قتال و یک عدد مقطوع الرأس آن را که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حنثیث چون در سه روز بپوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یک عدد از خشک او بپروغن گل جهت چرک گوش و کری و با صبر و سفیداب مرقط بواسیر و تدهین او بپروغن کنجد بر رخسار مورث دوستی مردم و در قضای حاجات مؤثر است.

ح ب ج ب

سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و معنی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه است. و قدر شربش تا دو درهم و بدش یک وزن و نیم او سلیخه و عشر او بسباسه و روغن او جالی و محلل وجهت درد گوش و دوی و طنین و رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دنفان و اوجاع لبوده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و نباسین و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد او با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال او با آب و غسل مهبج و مسهل و با آب و سرکه جهت تقه جگر و سپرز و پیچ درم او و مرهل رطوبت رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طیوب کنند مکرج نمی شود.

ح ب الخضر

بفارسی بن لمند و آن بار درخت سقر است و در بطم خواص درخت او مذکور شد. تازه او در اول خشک و در دوم گرم و خشک او در سوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و ح یض و خون بواسیر که منقطع شده بلشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن گوده و منقی بدن از فضلات بلغمی می باشد و جهت سرفه و فالج و لقوه و استسقاء و با سرکه آشامیدن او جهت گزیدن ریح و تقه جگر و درد سر و ضماد و محرق او را جهت رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضع و مضر محروین و قاطع اشیرها و مصلح و مورث قلاع و مصلحش کنیرا و خمیره بفرش و سکنج بون و ربوب حامضه و بدش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دوم گرم و خشک و مبهی و مصلح بلاد و مقوی اعصاب دپوی و جهت مواد بارده رطوبت نافع است و آشامیدن او جهت تصفیه آواز و تفتیح سده و یرقان و عسر بول و تحلیل حصاه و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهت جمع سہوم و برودت اعضاء و تدهین او به دستور اعراض مذکوره و اعضاء و تقویت هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربش تا سه درهم است.

ح ب الم حلب

در طبرستان محلب نامند. دانه ایست با عطریعت و پوست بیرون او سرخ و درون او صلیب و مغزش سفید و بقدر خلر و درخت او خوشریو و قویب بپدرخت بطم و زلزله بر قدر قلمتی و در جبال گرمسین یافت می شود و در طبرستان بسیار است، برگش دراز و خوشبو و از برگ زردآلو کوچکتر و مایل به چتری می باشد.

و در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده گوده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاه و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد و اخراج

حیوانسرت بسیار کوچک و سیاه و شبیه به عقرب و از جعل باریکتر و در غنی بید انجیر به هم نمی رسد و چون کسی را بگوید در یک شبانه روز اگر نکشد از سه روز نمی گذرد و علاجش شتیج و تخدیر قواست.

حلبوی

به فلوسی هویره نامند. مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش به سرعی و مقاراش دراز است.

در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیه او جهت ربه و ضیق النفس و بهق و پرده سنگدان او جهت خفقان و اکثر امراض سینه و احتکال او با ملک او فک سنگ جهت ابعای نزول آب بغایت لفع و چون بقی او را با اندک فک و سربل سرشته بقدر نخود حب ساخته خشک کنند در قطع اسهال دوری که ذرب نامع ببعیدیل است و خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهت ر بو و عسر النفس و خاکستر پر او جهت ثالیل ن افع می باشد ضمادا و گوشت او دیره ضم و مضر محروین و مصلح ش سرکه و دارچینی است.

و گویند چون ناخن او را طبعم وزن او حب الم ستم سائیده با عسل به کسی اطعام کنند باعث محبت مفرط می شود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سرگی که در چینه دان او به هم رسد قاطع راعف و بیضه او خضاب خوبت.

حبج

مرغیست شتیج به حلبوی و از آن کوچکتر و در کلز آنها می باشد. گرم و غلیظ و موکد خون سوداوی و مصلحش مهراً پختن و با دارچینی و آبکامه بون روغنها استیعمال نمودن.

حب

بفلوسی دانه نجات را گویند و در طی ذکر اصل ه در یک مذکور است. حبی: به عربی اسم گل نجات مابین شجر و گیاه خوشب اسرت و از مطلق او مراد فودنج بیست.

حبی الفول و حبی القل: مرزنجوش است.

حبی الواعی: برنجاسف اسرت.

حبی قرنولی: فینجمشک است.

حبی انجیری و حبی ترنجانی: بادرنجویه است.

حبی البقر: باهلنج اسرت.

حبی خراسانی: بقلخ خراسانیه است.

حبی صعتر و کرمانی و حبی بستانی: شلهسفرم است.

حبی نطی: حماحم است.

حبی التمساح و حبی الماء: فودنج نهریست.

حبی الشیوخ: مرو است.

حبی جلی: فلقون است.

حبی النهر: لوسوماخوس است.

حبی البقر: کرسنه است.

حبی مداد است.

حبی القول: در حرف قاف مذکور می شود.

حبی ریجانی: شیح است.

حبی القنب: شندانج است.

حلبقا: حندقولای بریست.

حبی الح نکلا: حبی السعنه است.

حبی اللهو: کاکج است.

حبی الدهم سرت: حبی الغار است.

حبی المدور: کرم دانه است و آن نشو مثنان است.

حبی الفهم: بلادر است.

حبی الرشاد: تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند.

حبی الطم: حبه النخضرا اسرت.

حبی الوز: لسان العصافیر است.

حبی الرشا: بیوالحماض اسرت.

حبی القفد: تخم فنجنگشت است و گویند نشو بکمون است.

حبی سرجستانی: دانه قاقله است.

حبی خطائی و حبی السلاطین: دند است.

حبی النافیح: ببالغت بغداد بیخ دلپشت خشک است.

حبی الأثل: عذیب است.

حبی العرعر: ابل است.

حبی الصراط: مازیون است.

حبی العروس: کلعباست و گویند تخم نیلوفر است.

حبی حلوه: انیسون است.

حب الملوک

ماهودانه است و گویند دند است و گویند حبی الصرؤبر کبار است و

بغدادی گویند ببالغت بغداد اسم قرصیا است.

حبی الصفور: دبق است و گویند اثلج اسرت.

حبی القنا: عنب الثعلب است.

حبی و حبرین: دقلی است.

حبی الصراکین: لهاب است.

حبی: ببالغت اهل مکه بطیخ هندیست.

الحاء مع الله:

حلم: ببلک ملته درد روغن اسرت.

حبه: غوره انگور اسرت.

حثم: به سرنطی نعناع است.

الحاء مع الحیم:

تعفه حکیم مؤمن

سنگیست شبیه به زیرجد و سکه و گویند نوعی از زیرجد است و از بلاد حیشه خیزد و سائیده او سفید رنگ می‌شود و گرم و بسیار تند و منقی و جالی و جهت ازاله آلتی قویب العهد و بیاض و انشار بدون ورم و ظفره نافع است.

حجر الیهود

سنگی است به شکل بلوط مایل به سفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم می‌شود و طعمی ندارد. و محمّد بن احمد گوید که نر و ماده می‌باشد، ماده او مسخیر و سفید و مخطط به سیاهی و سرخی م نل دستنبویه و بقدر جوزیوت و به جهت حاصله زلن مجرب و نر او ب شکل بلوط و مخصوص حصاه مردان است. در اول گوم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدرّ بول و مانع تولد حصاه و از یک دانگ تلنیم م نقال او با پنجاه مثقال آب مفتت حصاه کرده و مئانه و طلای او جهت التلام جراحی و با غسل جهت تلنن صلابات نافع می‌باشند و مضرّ معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ عربی است.

حجر الفلفل

نود مؤلف مالایسع حجر حبشی است و ابن تلمیذ گویند آن سنگریزه‌ای شبیه به فلفل است که در حین خشک کردن فلفل به آن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل می‌کند و در اطلاق مثل کلف مستعمل است.

حجر القمر

سنگیست که نقره را جذب می‌کند و در حین زیادتی نور قهر اغیبت او مبدل به سفیدی می‌شود و با اندک شفافی و سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت می‌شود. در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلاً و سعوطاً مجرب دانسته‌اند و جهت جنون و خفقان و نزف اللّم و غلظت او در پارچه کبودی باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او و مثمر آن و مضرّ کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربش یک عدس است.

حجر افیوقی

سنگی است مابین خفت و ثقل و اجزای او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افیوقیه خیزد و ب قوه محقق و اندکی قابض و بالذع و محرق مطفی او سه لبی در خمیر فعل او قویتر و به جهت قروح خبیثه متعنه مفردا و با شراب و عسل نافع و محرق مغسول او لب موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید است.

حجر الاس کفه

حجر

اسم هر چه از زمین صلب گردد، از توالی رطوبات و جفاف مرّ تا بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ به حسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال او می‌باشد، رطوبت و برودت غالب هر دو موجب بیاضاند و قلت هر دو باعث تکرّج و ح رارت و یبوست باعث حمر تند و قلت آن سبب صفرت و حرارت مفرطه و رطوبت ضعیف موجب سواد و محک در غیر مستحکم المزاج به خلاف رنگ او ظاهر می‌شود.

حجر لبنی

سنگیست اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر می‌گردد. در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نفث اللّم و حیض و مفتت حصاه و جهت قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و مورث یرقان و مصلحش عسل و قفر شربش نیم درهم و بدلش شادنج است.

حجر عسلی

سنگیست سفید و سائیده او مایل به زردی و شیرین مایل به حرارت و منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر لبنی است.

حجر مشرق

سنگیست زعفرانی رنگ و توبه و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه به سرنج و در قوت قویب بشارنج و اندک از آن ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیق جشم و التیام طبقه قرنه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است.

حجر زنبلی

ب لغت مصر او نه نامند و آن سنگیست م اطلی به سرنجی و سست و بغایت زود شکن و گلوران به او جامه می‌شود.

در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و بطن و محلل اورام و مجفّف قوی و آثر امیدن او با آب جهت اسهال مزمن و درد مئانه و نفث اللّم و فرزجه او جهت قطع سیلان خون حوض و رفع بدبوئی رحم و ذرور او جهت قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادوی مجزیه جهت قرحه چشم و با موم و روغن جهت مع زلزله شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است.

حجر حبشی

غشی که از اختناق رحم باشد و گویانیدن ه وام مؤثر و مضرر یه و مصلحش زعفران و مہیج صرع مصروعین و ضماد او جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفرح و بخور او رافع کرم اشجار است.
و قدر شربش تا نیم درهم است.

◀ حجر الاسفرنج

سنگی است که در اسفنج یافت می‌شود و در اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است.

در اول گویم و در دوم خشک و مجفف پهلذع و قاطع نرف اللّم و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب و امثال او جهت حصاه کرده و یرقان نافع است.

◀ حجر خذفی

سنگی است مصری شبیه به خذف و صفلیحی و زود از هم ریزد. بغایت خشک است و گرمی او کمتر و با قوه قابضه و با اندک حدت و قایم مقام حجر قیشور در ستردن هوی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن او چهار روز بعد از ظهر باعث قطع حمل دائمی زنان و ضماد او با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن او مؤثر است.

◀ حجر الہس

سنگیست که لب‌او کارد و شمشیر نیو می‌کنند و به فارسی فسان گویند و او الوان مخ‌تلفه می‌باشد و بهترین او سرخ و سیاه نیاق است و سبناج قسم زہین اوسرت و سرخ او حار است در اول و باقی همه سرد. جهت حکّه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بلیض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه مجرب است. سائیده او با آهن جهت رویانیدن هوی و آشامیدن یک درهم او با سرکه جهت ورم سپرز و صرع نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و سائیده قسم اغبر او بر روی مس جهت قروح که دفعاً به هم رسد و محرق قسم سبز زنیونی او جهت سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نظرون جهت خلزلی و قویا و جرب و حکّه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حارّه و اعضای عصبانی و التیام جراحات عصب و درد آن نافع می‌باشد و سائیدن ادوی چشم بر روی او جهت زیادتی قوت و جلای او مؤثر و ذرور قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفرح است.

◀ حجر الحرق

به فلوسی مہرہ مار گویند. قسمی از آن به هم می‌رسد بقدر نصف فندقی و مایل به درازی و به رنگ خاکستر و بعضی سبز و صلب و مختلط به سه خط سفید و بعضی سفید و سست می‌باشد و قسمی معدنیست و باد مہرہ نامند و بعضی گویند سنگیست ملون و از معدن زہجد بہ هم می‌رسد و جمعی گویند که زہجد است و بهترین او آن است که چون بر موضع

سنگیست ملون به سرخی و زردی و سیاهی و شکسته او مایلی به تیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزان است. ذرور او جهت ورم لہاہ و جراحات و قطع نرف اللّم لافع است.

◀ حجر البیحیرہ

سنگی است رقیق و سیاه چون در آتش اندازند اندک ملته ب گردد و از نواحی شام خیزد با محلات محلل و لبجفلمت مجفف و جهت ریاح و رکین و التیام جراحات نافع است.

◀ حجر السلوان

سنگیست سفید و شفاف و شبیه به بلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب. جهت خفقان و نرف اللّم و حرارت معده و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربش یک عدس و نوعی از آن مایل به زردی و بسیار برآق نیست و از جمله سموم است.

◀ حجر الکلب

سنگی است که چون به طرف سگ اندازند به دندان گیرد و دور افکند. در عداوت مؤثر دانسته اند چون در آب یا شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث عربّه اهل مجلس و گذاشتن او در بیج کبوتر باعث گریختن کبوتیان است.

◀ حجر خزامی

سنگیست سیاه و بدبو و از ثعلب خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر او ریزند شع له ور گردد و از روغن اطفال یا بوی تعلیق او جهت صرع و درد رحم و جهت زنان عاقو و منع اذیت حیوانات موزیه و بخورش جهت گریزانیدن ه وام مؤثر است.

◀ حجر اعرابی

ب فارسی شکر سنگ و سنگ زخم لمد. سنگی است شریبہ بیعاج و از بادیه عرب خیزد و جالی و قاطع نرف اللّم جراحات و سنون محرق او جهت جلای دندان و تقویت لثنا نافع است.

◀ حجر غاغاتس

سنگیست که از موادی مشهور به قاقا مابین فلسطین و طبریہ خیزد و معروف است بجهنم. چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و از یک رطل او یک اوقیه می‌ماند، بلصلا بت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل به کبودیست و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نطف است. در دوم گرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاه و بخور او جهت

تخفه حکیم مؤمن

دهانه در دوم سرد و خشک و جهت درد کرده و عسر نفس شربو جهت دفع بیاض چشم با شیر مرضعه پسر اکتحالی بغایت نافع است و قدر شنیتش یک دانگ است.

حجر الهی

سرگیست بقدر بلقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خروس متکون می گردد.

در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهت رفع حزن و هموم و سواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او را شسته باشند جهت تشنگی مفیوط بغایت بیعدیل است.

حجر النار

سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند و اقسام و الوان مختلف می باشد.

در اول سرد و در سوم خشک و ذرور او جهت تجفیف و التیام قروح عسرالاندمال جمع اعضاء نافع و تعلیق او بر ران زنان که لته بسته باشند جهت عسر ولادت مؤثر است.

حجر المغ ناطیس

سنگ آهن ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبوترین او سزله است.

در سوم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبها و از ربودن آن ساقط می شود و از مالیدن سپرز رفع قوت او می شود، در این حال هرگاه در خون گرم افزایزه اعاده قوت کند، خصوصاً در خون نهن اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز مسقط قوت اوست و شرب او مقوی سپرز و جگر و مزلی حصه و فالج و نفوس و مفاصل و عرق النساء و عسر ولادت و با ماءالعسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوایض قاطع اسهال و ذرور او جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الأثر و جهت قطع نرف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول او در جمیع افعال مک شادینج است.

و قدر شربش تا نه قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاهداشتن رافع کزاز و در دست و پا تعالی او بطرف چپ جهت عسر ولادت و درد زاییدن مؤثر است.

و گویند چون حیاض مس او کند، این اثر از او زایل می گردد و چون زحل در سنبله باشد و او را با گلاب شسته سه مرتبه ترتیب داده اکتحال نمایند و هریخ در میزان بوده از آن نیز سرم های ترتیب داده دیگری اکتحال نماید و شخص م کحول به مغناطیس مدت مدتی نظر در شخص مکحول به آهن کف به مرتبای باعث محبت ثانی به اول گردد که ما فوق او متصرف نماند و مجرب دانسته اند.

گزیده مار بگذارند بر موضع بیجسب و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نجسب و در حینی جذب سم لون او متغی گودد و بعد از آنکه در شری اندازند به حال آید و از جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است و جهت دفع سرگ مئانه بغایت نافع می باشد و قدر شربش تا سه قیراط و تعلق مخطط او جهت صداع و لویغس نافع است.

حجر هندی

سنگی است که از دهانه خنید مایل به سیاه و سرخی و نسائده او مایل به سرخی و زردی و شادنه نهی لهرج و ذرور او جهت قطع خون بواسیر و جراحات بی عدیل و آشامیدن یک دانگ و کمتر آن جهت ق طع خون اعضای باطنی و بواسیر و جراحات و سم عقرب مفید است.

حجر منوری

به نون بعد از میم و قبل از فاء سنگی است که از نواحی مصر آرند، شبیه به سنگویزه و البقی از الوان مختلفه. طلای سائده او بلآب باعث بیحسی عضو می شود.

حجر انبام

سنگی است سیاه که از او دیگ و ظرف می سلزند و در خراسان بسیار است و جهت تقویت لته و دندان و نرف الدم مؤثر است.

حجر الکوی

سرگیست بسیار سفید و از هند و از ساحل دریای هند خیزد، قبل از حکاک بل کدورت و بعد از آن شفاف و سفید می گودد و شبیه به حجر سلوان.

در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور او جهت نرف الدم و اکتحال او جهت رفع بیاض مزمن و تازه نافع است و ازاله آثار و قروح چشم و اعضاء و سنون او جهت جلای دنان و رفع زردی او و جمع امراض ردیه او و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن او رافع نسیان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن او در مرزل متباغضین به دستوری که نمانند سبب الفت ایشان و نزدها لهند بسیار معتبر است.

حجر المصک

سنگی است ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل به سفیدی نیز می باشد و چون بخار دهان متواتر به او رسد، طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون به او اعضاء را هلالج چرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ پا ترعیب

سرگی است که در گاو کوهی متکون می‌شود و در پادزهر مذکور شد.

◀ حجر الحوت

جسم سبیت که در سر ماهی متحجر می‌شود، صلب و سفید و پهن می‌باشد. گرم و حار و در ریزاندن سنگ گرده بغایت قویست.

◀ حجر بحری

جسم سبیت سفید و مدور و صلب و در جوف او دانه‌ایست که به اعلا و اسفل حرکت می‌کند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از اکتمت است و از یک دانگ تا دو دانگ او در تفهیت حصاه هر عضوی بغایت مؤثر است.

◀ حجر الأفروج

سنگیست که مانند قیشور بر روی آب می‌ایستد و از استیبول خیزد و مجفف و قابض و یک دانگ او در حال رفع سمّ عقرب می‌کند.

◀ حجر الوحی

سنگی است سیاه و با سوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طرف شرقی حلب خیزد.

در آخر سوم گوم و خشک. محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر آن ریخته عضو را به بخار او نگاه دارند، باعث ازاله ورم و رافع نزل اللّم و رواف و خون حیض و شستین مقعد بهسرکه که در آن تافتۀ او را انداخته باشند، جهت بروز مقعد و نطول او جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و حمل جرم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای او جهت استسقاء لافع است.

◀ حجر ارمی

سنگی است لاجوردی غنی و با رملوت و نرم و ملمس و قسمی از او سرخ و تیره و از ارمیه خیزد.

در دوم گوم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی گرده و مئانه و بالخاصیه جهت جزام مفتح می‌بلشند و مستعمل مغسول اوست و مضرّ معده و مغنی و مصلحش کفّ و غسل و سلوخه و انیسون و قدر شربتش تا نهم منقال و بدلش لاجورد مغسول است.

◀ حجر الیسر

سرگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از اکتمت است و حجر النّسر و حجر العقاب نیز گویند، چه در آشیان نرود و ع قاب یافت می‌شود و امین الاوله قلّی اینی کلام است.

◀ حجر می نس

سرگیست شبیه به بوره ارمی و از آن پوچ بت و ملع و با نقطه‌های زرد و سفید. گوم و محلل قوی و نه کنی برونغ زینونی که در آن جوشانیده باشنر جهت رفع ماندگی بسیار مفید است.

◀ حجر الصلّفه

سرگی است که در مئانه متولد می‌شود. گرم و خشک و آشامیدن او جهت تقویت سنگ گرده مؤثر و جهت سنگ مئانه بی نفع است و اکتضال او جهت رفع بیاض چشم تعدیل است.

◀ حجر الحمام

جرم سبت که در دیگ حمام متحجر می‌شود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک و از ادویه قویّه سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر می‌بلشند.

◀ حجر البقر

سرگی است که در زهره و شیردان گاو متکون می‌شود و پلنر گاو و اندرزا نامند و مایل به سبایی و با اندک براقی و سبت و منقط به سبایی و بعضی به زردی و باطن او مایل به سفیدی و زردی و بیشتر در گاو سیاه به هم می‌رسد و هرگاه متکون گردد چشم گاو مایل به زردی و سفید حلقه او مستدیر گردیده لاغر می‌شود و اکثر اوقات فریاد می‌زند و فادزهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او متکون می‌شود از یک دانگ تا چهار مثقال می‌باشد و قوتش تا دو سال باقی است.

در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفست و محلل و مسمن و مدرّ حیض و بول و جالی و مفتت حصاه و اکتضال او مقوی باصره و رافع بیاض چشم و طلای او جهت بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام جراحات و با آب گشنیز جهت حمره و نملۀ ساعیه و امثال آن و بلشرباب جهت رویانیدن موی سبیه در موضع برص و داء التعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس او با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه بلجلاب بعد از حمام بلافصله بی در حمام در چند روز و از عقب آن گوشت آب مرغ فیه آشامیدن باعث تقویت بدن و از مجربات دانسته‌اند و مضرّ محرورین و مصدع و مصلحش کثیرا می‌باشد.

و قدر شربش تا دو قیراط و یک مثقال او قاتل است و آنچه در روده گلو متکون شود بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیفتر می‌باشد.

◀ حجر الایل

تخفه حکیم مؤمن

ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و رفع چشم بد و ضرر صلعه مؤثر است و گویند چون قمر در بیج انثی بلشد و بپ آن صورت انسان نقش کند، تعلیق او جهت ج مبع اسم باطنی نافع است و بعضی در لثیرات دیگر که مذکور شد نقش صوت انسان را شرط دانسته‌اند و قدر او یک مقال بودن را برخی شرط می‌دانند و قدر شربتش یک دانگ است.

حجر الخطایف

سنگی است بقدر سر انگشتری و مایل به زردی و از سر اندیب خیزد. و گویند چون بیج خ طاف را به زعفران زرد کنی او گمان یرقان کوده آن سرگ را به آشیانه خود می‌آورد. در دوم گرم و خشک و شرباً و طلاءً به جهت یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاه و مفتت سدد و جهت خفقان لفع است و مؤلف مالایسع تصریح نموده که آن سنگی است که چون بیجۀ خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم بشکلفند دو عدد از آن یابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد.

حجر الأحمر

نوعی از الماس است به رنگ بیخ مرجان و یک دانگ او سم قاتل است.

حجر الاغلیطس

سنگی است سلینده او مثل خون و جهت دمه و طرفه نافع است.

حجر لوقهاغرافس

سنگی است که گازران بدان رخت می‌شویند. سائیه او مجفف بی لذع و جهت قطع سلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث-الذم نافع است.

حجر النمر

سنگی است ابلق شبیه به پوست پلنگ و بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و از پلنگ ماده حاصل می‌شود و چون در شیر اندازند شیر بریده می‌شود و طلای او جهت جراحات و تعلیق او جهت منع آبستنی زنان مؤثر است.

حجر السطریط

سنگ مرم است. ضمد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و سنون او جهت تقویت لثه نافع است.

حجر الرخام

سنگ سستی است که بر قبرها نصب کنند و اقسام می‌باشند و مراد از او قسم سفید است.

و مؤلف نیکوه او را اکمکت دانسته و ظاهر آن است که قسمی از او بلشد چه اکمکت چهار قسم است، دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله آشامیدن قایل او مدر بول و مفتت حصاه و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است.

حجر بارقی

سرگی شبیه به حجر خزفی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از او جاذب آب کثی و پروی آب ایستد و بعد از جذب آن به قعر آب رود و چون در آفتاب بگذارد، آب را پس دهد جهت استسقای زقی نافع است. چون موضعی را از حوالی ناف جراحی کرده بر آن بندند جذب رطوبات کند.

حجر النخمر

قسمی از خماه آن است و چون رافع خمار است به این اسم نامیده اند.

حجر الابیض

سنگی است سفید و سائیده او مگ شی و جهت عسر بول و در جمیع آنچه فادزهر حیوانی نافع است به دستور او نافع و گویند او حج ر لبنی است و مراد اکسریان از حجر ابیض، زجاج آینه است.

حجر القی شور

سنگی است متخلخل و سفید شبیه به اسفنج و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبدالبحر است و سیاه او نیز می‌باشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد.

در اول گرم و در سوم خشک و محلل و حابس نرف الذم و سرکه ای که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستدن موی و تحلیل رطوبت و استسقاء نافع می‌باشد و چون حک خطوط از نوشتجات به آن کنند، اصلاً معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بهن گوشت زیاد قروح غایره و شب کوری و رفع آثار و ملیدن او مثل سنگ پلبر کف پا جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است.

حجر الشرف

به فله و به باء موحده لیت از چشم فارسیست و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونیست، پس سبز مایل به زردی، پس سبز صاف و بعد از آن سبز مایل به سفیدی است.

و در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نرف الذم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقه الهول شرباً و با شراب سفید مفتت حصاه و تعالی او بر گردن جهت خراقی و پ معده و مری جهت تقویت معده و بر

بفارسی آهن نامند و نر و ماده می‌باشد، نر او فولاد و ماده او نرم آهن است. در دوم گرم و در سوم خشک اند و فولاد طبیعی را شلپورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شلیخ سوخته نهنو حجر الرخام را بالسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند، بسیار نرم می‌شود و قسر عبارت از اوسرت و هرگاه با رصاص می‌رقشیشا یا ره ج الفلر لی زرنیخ بگذازند به مرتبه رصاص زودگداز شود و به دستور چون با نحاس بگذازند و بعد از آن با شوره نحاس را از او سیوزانند بخلت زودگداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و سبیلر است، طریق ساختن آن است که آهن متعارف را در کوره مخصوصه‌ای با آهن بسیار ننه تا یک هفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی بلشرد با زهره حیوالت سلیمه بر او ریخته آن مقدار بتابند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته یک بار روغن کنجد تطفیه کنند و طی دیگر در آب اطفاء نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا به خود جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعاء و اسهال مزمن بواسیری و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعد و گزینن سرگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب به آهن تافته در رفع خفقلن و استسقاء و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب تفنقا است و دوغ به آهن تافته در اسهال دموی و نرف حیض و استرخای مقعد قویتر است و خبث الحدی د و زعفران الحدید انشاء الله مذکور خواهد شد.

◀ حدات

بفارسی غلیوج و به ترکی جلقان نامند. در دوم گوم و خشک و گویند در اول خشک است. مطهخ او بلگدننا و مداومت خوردن او قاطع بواسیر است و آشلامیدن قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربه و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با گردن و غسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته نهنو با بقدر یک دانگ تا دو دانگ با آب آشلامیدن جهت نقرس ببعدهل اسرت و مجرب اسرت و در رفع غدد بلغمی و سلعه ببعدهل و نهنوین باروغری که بیضه او را در آن بس لظ جوشا نهنده باشند تا مهراً شده باشد جهت بیض مجرب دانسته‌اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع می‌بلشرد و خون او جهت ربه و اکتحال زهره او که خشک کوده باشند با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت رفع سم هوام مجرب دانسته‌اند خصوصاً چون در آب بادکن سن هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد مانع خ و اب او می‌شود.

◀ حدق

اسم با دنجان است و به این اسم چ نی را که شبیه به با دنجان باشد می‌نامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل، بی خار و بی دانه و در تابستان به هم می‌رسد و زود فاسد می‌شود و نبات او از نبات با دنجان اندک

در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نرف اللم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقاء و با صمغ و نوشادر جهت بهق و آثار و ذرور او جهت خون بواسیر و آشامیدن مسحوق او با غسل هر روز به قدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر است و گویند آشامیدن سرگ مقابره که منقوش به نوشته‌ها باشد باعث نسیان و شرب او روز شریف و چهارشنبه قیل از طلوع شمس به اسم معشوق و قصد رفع عشق رافع تعشق است.

حجرالأسود: به اصطلاح اهل صناعت موی سر است.

حجرالقیقان: حجرالخطاطیف است.

حجرالزئدر و حجرالأصم: حجرالنار است.

حجرالپدزهر: حجرالجمع است.

حجرالصم: پدزهر معدنیست.

حجران: به اصطلاح اکسیریان طلا و نقره است.

حجراللازورد: لاجورد است.

حجرالحدیج و حجرالهنود: حجر مغناطیس است.

حجرالعاج: حجر اعرابی است.

حجر لیاقیطوس: حجر غاغا طیس است.

حجرالهاء: سبناج است و گویند اسم شبه است.

حجرالصرفی: شربه است.

حجرالانثا: حجرالمس است.

حجرالام و حجرالطور: شادنج است.

حجرالنور و حجرالروشنایی: ارشد است.

حجر عراقی: حجرالمحک است.

حجر مشوی: کلب است.

حجرالسله و حجرالماسکه و حجرالولاده: اکفکت است.

حجرالهب و حجرالنسر و حجرالعقاب: حجرالبیسر و حجرالبحری را شامل است.

حجرالشفوق و حجرالشعر: حجرالقیشور است و حجرالرجل و

حجرالحکاک نیز نامند.

حجر شجری: بسند است.

حجرالقیس: پدزهر رحیانه است.

حجراللبور: بلور است.

حجر حدیدی: خماهان است.

حجرالزیقون: حجرالبهود است.

حجر افیوی: حجرالافروج است.

حجرالزیقون: زنجفب مخلوق است.

حجرل: قیج است.

حجرالأسوس: اسوس است.

الحاء مع الدال:

◀ حدید

تخفه حکیم مؤمن

مطبوخ او جهت تقویت اعضاء و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل او جهت رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن شبت ب لاف و تهی‌گاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نوله و حمرة چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت گرائی سامعه و کری و دوی و طنین نافع است و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در لته کهد رافع سحر و گویند افشانیدن او در خانه ببعث تفرقه و بخور او مطبل این اثر است و مورث غثیان و صناع و مضر محرومین و مصلح شربوب میوه‌های نیش و سکجبین و ترشیهها و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و بلبلش قردمانا و گویند تخم سداب است و حمل بی‌خ او که با روغن ایرسا سائیده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سوم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حفته آن جهت عرق النساء و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است.

حریّت

به‌یای تح‌تانی و تایی فوقانی نباتیست که بر زمین پهن می‌شود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل برگهای کوچک. در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهان و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع است و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بلبلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو می‌شود.

حرمه

نهلیمت حجازی و از جمله یقعات و بقدر قامت و بهتری و بهگش دراز و از برگ بیج کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او جهت جرب بسیار مؤثر دانسته‌اند.

حرف

اسم نطی حب‌الرشاد و نبلت اوست و از جنس تره تیزک و بری و بستانی می‌باشد و رشاد قسم بستانی و مأکول است و در جرح صفت او مذکور شد و نغمش اشقر و با طول و بهگش مایل به تدویر و با تشریف و نبلت او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب‌القرع و محلل ریاح و منقطع بلغم و خشک او قریب الفعل به تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسی می‌باشد و بری او و شرب الحرافت و شیب به بستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در اطفال و به دستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست. و تخم بستانی در سوم گرم و خشک و بظایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و بقیاق هوام و

بزرگتر و رسیده نهر او زرد و اهل قدس او را بادنجان نبی و اهل حج از شوه‌ک العقرب نامند.

در دوم گرم و خشک و اهل شام جامه با او شونند. بسیار جالی و قایم مقام صابون و بخور او جهت بوا سپر بیعدیل و طلای حجازی او را جهت گزیدن ه‌وام و عقرب از مجربات شهر دهان و تدهین روغنی که در آن جوشیده باشند جهت اعیاء و تقویت بدن و درد گوش نافع و حمل او با عسل جهت کرم قعد مؤثر و خوردن او با خطر و مورث کوب و مصلحش سکنج‌بین است.

حدید الصری: خم‌اهان است.

حدج: حرظل است.

حدقی: هر گلی که مستدیر و شبیه به چشم باشد.

الحاء مع الرأء:

حرمل

به‌لفت سرئی نوعی از سداب کوهسیرت و به فارسی اسپند نامند. نبات او بقدر زرع می‌شود و از یک بوته چندین شاخه می‌روید و برگش مایل به تدوی و غلاف دانه‌های او مدور و مثلث الاضلاع به سه خط و با اندکی سرخی و بغمش سیاه مثل خردل و تقیل الرأیحه می‌باشد و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن را برگ مثل برگ بید و از آن کوچکتر و مایل به سفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض را به اعتبار غلاف او نامند. در سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال بقلی می‌ماند و لطیف و محلل ریاح امعاء و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب‌القرع و جالی سیف و شش از لزوجات می‌باشد و تقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع مفید و جرم او جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب دماغ و رفع قولنج و عرق النساء و فالج و امراض بارده و استسقاء و رفع جنون و اعیاء و سدد و براقان و نسیان لافع و چون یک اوقیه آن را کوبیده بچهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند، م‌قی قوی و بیغایله است و در تنقیه سپیع و عالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بیعدیل می‌بلشن و هرگاه بقدر یک رطل او را در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل بلشد بجوشانند تا به ربع رسد و روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته‌اند و اعاده حمل زنانی که در وقتی حامله می‌شده باشند و بعد از آن نشوند می‌نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق ال‌نهر هر شب یک مثقال و نغ از حرمل ناکوفت‌تراول نماید رفع آن علت گردد و مجرب است و چون بلغم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته، مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل است و چون زجاج محرق اضافه نمایند تقویت حصاء نماید و اک‌نحال او بلزعفران و زهره مرغ‌خاگی و عسل و شراب و آب بادلان سپن جهت رفع ضعف بصر امتلاهی و نطول

حدت قائم مقام فلغل و در اطعمه بدل او و گلش سفید و در اطراف شرعبه-ها و در جمیع افعال قویتر از حرف بسلتنی و مطبوخ نبات او بلنبت جو جهت نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ مؤثر است.

◀ حرف الهاء

نلیقیست که در کنار آبها می‌روید و برگش شبیه به برگ تره تیزک و در اول تکوین مستدیر و در آخر با شریف می‌شود و او غی جرجیرالماء است چه جرجیرالماء در مطن آبهای ایستاده می‌روید و برگش بی شریف است.

تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سوم و مسخن و مدر بول و حیض می‌باشد و جهت علتهای بارده باطنی و ضمداش جهت قروح و شوره و کلف نافع است.

◀ حرف شرف

اسم نبطی و به عربی هشیر نامند و به فارسی کنگو است. بستانی او را برگ بزرگتر از بهگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل به سیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دوزخ طول او و در سر او چ یزی شبیه به سیبی مجتمع از اجزای زرد رنگ و بیخش مایل به سخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر است. در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و میه و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مثنان و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا می‌باشد و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعاء و ضمد او جهت داءالتعلب و خوشب و کردن عرق مجرب می‌باشد و موم روغنی که بلمه مک او آب کنگر همزوج کرده باشند به جهت تحلل طای اورام صلیه سریع الأثر و جهت برص نافع و نطول او جهت خارش بدن و ضمد بیخ او جهت سوختگی آتش و القای عصب مفید می‌باشد و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قیوم بری را که مراد از مطلق حشرف اوست بوگ سرخ و کوچکتر و ساقش پریز و خارش نه‌تر و در سرش چیزی بقدر انار و خاردار و بیخش سیاه و غلیظ است و در اول خشک و در آخر دوم گرم و در جمیع خواص قویتر از بسلتنی و مصلح مواد متعنه و مخ رج مواد غلیظه سریع است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشها است و طلای اجزای لطیفه گل او بلمه که جهت جرب و نطول طیبخ جمیع اجزای او جهت حزاز و رفع قمل لفع است و قسمی از بری که بی ساق و کوچک و پرخار است خوب نامند، محلل و مقی است و صمغ حشرف را به فارسی کنگو زرد نامند و انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

◀ حردون

حردون شبیه به وزغه و ورل بری و از آن بسطله کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی

مخرج فضول سریع می‌باشد و بجهت انحداد بلغم خام به طرف مثنان و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان چرک امعاء و معده و تقویت اشفاء و استیصال سودا و رطوبت غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد په‌لو که از خلط غلیظ بلشین و بلزردت تخم نیم برشت و عسل جهت شکاف عسل سینه و تقویت موادی که به سبب صدمه به سینه ریخته باشد و بوداده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر کرده و معده و مصلحش شکر و خبازی و بدلش حردم و نغم بته نیوک می‌باشد.

و قدر شربش تا چهار درهم و بلغم نیم برشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جاب شکستگی اعضا و با شیر بنو بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت مؤثر است به شرط نهایت امساک از اطعمه و نطول و شرب او جهت منع ریختن موی و ضمد او مسکن درد گویدن عقرب و با عسل جهت ورم سرپرز و جرب متفرج و قروح شودی سر و قوبلو نار فارسی و ریختن موی و بلمویق و سرکه جهت عرق النباء و اورام حاره و با آب و نمک جهت نضح دمل و با سرکه جهت بق و برص مفید و بل خون خطاف جهت رنگ کردن وضع که هرگز زایل نشود و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرگاه و بلصابون و عسل جهت نمش مجرب می‌باشد و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول طیبخ او جهت پاک کردن چرک تحت موی و رفع رطوبت لزج مفتح است.

◀ حرف بابلی

نبات او بقدر شیری و برگش شبیه به برگ ترب و با خشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در تنکابن خاص تره و در مازندران کوله تره و شاه تره نامند. گرمتر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج او و مفتح دبیله است و جهت امراض بارده و عرق النساء مجرب می‌باشد و مقی قوی و مسهل خون به سبب شدت تفتیح و جذب و در سایر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط گل او مسهل و مقی اخلاط مزیه و قدر شربش یک درهم است.

◀ حرف ایض

گویند قیوم از حرف بستانیست عریض الورق و بیخش بزرگ و گلش سفید و حدت او کمتر از رشاد و خردل سفید و خردل فارسی نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسماء مسمی دانند و منشرف رطوبات و آروغ آورنده و در سایر افعال مثل رشاد است. حرف المتطوح: حرف مشرقی است.

◀ حرف مشرقی

قیومی از حرف بستانی است بقدر زرعی و با شاخه‌های باریک و بهگ او از اجانبین مثل نبات خرنوب و شبیه به برگ شیطرح و از آن نومیت و سفیدتر و نفوش مثل فلکه و تخمش سفید و قریب به خردل است و در

تخفه حکیم مؤمن

حرص: اشزان است.
 حریر: ابرص است.
 حرنقان: اسم مشک است.
 حرب: طلع است.
 حراب: اسم عربی اشتراک است.
 حرزالشطنین: علف آطریلال است.
 حربه: نوع جرد بطلوس است.
 الحاء مع الزاء:

حزا

برّی و برستانی می باشد و از مطلق او مراد بستانی است و در مازندران اللدیج گویند. ساقش بقدر انگشتری و از آن باریکتر و شلخته ای او باریک و منشعب از بالای ساق می شود و قبه او شبیه به قبه زردک و بوی او مایل به زردی و تخمش عریض و مایل به طول و تند طعم و با عطری است می باشد و برگش شبیه به برگ گشنیز و از آن بسیار ریخته و بیخش شبیه به زردک سفید و با اندک تندی و طعم او به دستبرد برگ او و مرکب از طعم زردک و رازیانه و صهاربخت و سعید جرجانی و این تلهی گویند که در طبرستان او را جمع فویی نامند و ظاهراً جعفری قسمی از برّی او ب اشحن چنانکه مشاهده شده است.

و در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدبر بول و حوض و کلسر ریاح و معطش است و جهت رفع سمّ لپید و هوام و بدبویی دهان و تقویت باه نافع و مصلح و موجب رمد و جرب و بیض م حرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کلسنی و ترشپها و بقول بارده است.

حزا بوی

و حزاء نئی گویند. دو قسم می باشد و از جمله سداب برّی شمرده اند، یکی قسم او را در مازندران جعفری گویند برگش شبیه برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز و نغم او سب و خوشبو و بهترین اقسام و گرمتر از بس لئی است و جهت ریاح و ادویه قیلله لپیده و سمّ عقرب و تقویت هاضمه و مجفف منی است و قسم دیگر را ساقش لپیک و بقدر زرعی و پر گوه و بیگش شبیه به برگ سداب و با زغب و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه به انجدان و زوفرا عبارت از تخم او است و به فارسی دینارویه نامند. در سوم گوم و خشک و نایب مراب جاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضمه و مفتح سده جگر و سپر ز و مسخن کرده و مسمن او و مقوی و مرقی ملته و مجاری بول و رافع خمار است و بوییدن او جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای گل او و برگ او با عمل جهت جراحات و آکله و ضماد جمیع اجزای او با شراب یا روغن برفش جهت رفع سمّ هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شراباً نافع است و جالیپوس بالخا صریح او را جهت سعال بوس مفوح می داند و تخمش در

متلون به الوان مخ تافه می گردد و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله سهوم است و در خانه ها و کوه ها یافت می شود. در سوم گوم و خشک و عطری دل او که در لته سیاه بمرته طبع، جهت تب ربع و طلای جلد محرق او با غسل بی حس کننده اعضاء است به حلی که از قطع و ضرب ملثم نگردد و احتحال خون او جهت تقوی تبصره و سرگین او جهت بیاض و حگه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشیره و رفع جمیع آثار مفتح است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه به شراب می باشد.

و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را می برد و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و به دستور تعلیق پشت او که قریب به گرده او باشد یک کمر شخص بلعث شربت قوت جماع است.

و از معتمد بن احمد نقل نموده که خ وردن یک قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و از چشم چپ او با نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و مسخن کرده است و چون حردونی را به اسم صاحب عرق اللؤلؤ صریح کرده و رگ لطن ران او را جسق موضع را شکفته و آن رگ را به اسم صاحب عرق النساء قطع کند و بعد از آن با دست ریخته نماید، چون آلتی بالخاصه رفع آن علت می شود و گوید مجرب است و مکرر به صحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است.

حربا

بفارسی آفتاب بهمت گویند. او حیوانیست شبیه به موش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه به آفتاب است. در چهارم گوم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع روئیدن مویی که کنده باشند و رفع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز می دارد و گوشت او مورث سلّ دق است و یک درهم او کشنده است.

حرجوان: ملخ بی بال است و در جراد مذکور شد.
 حرضه القبر: حجر البقر است.
 حرضه الحمار: حجر الحمار است.
 حرجل: ملخ نیوگ سبز است.
 حریت: ببتای ملته مارماهی است.
 حریق اماس: به لغت اندلس حلوب را نامند.
 حر: بضم حاء خاک خالص و به کسر و فح حاء خاک سنگهار است.
 حررضه: طعمی است که به فلسوی کاجی گویند.
 حرمل ابض و حرمل عربی: قسمی از حرمل است و مذکور شد.
 حرمد: طین سیاه است و آنچه لون و رایحه او متغیر شده باشد.
 حرمدط: اسم عربی آزاد درخت است.
 حرمانه: اسم نطی هرمان است که حزنبل نئی گویند.
 حرشا و حرک به شبنم و ناء ملته خردل بهمت.

است و مصلحش انیسون و قدر شربتیش از یک مثقال کدو و مثقال و مؤلف است
مالایسع بیان نموده که صنفی از آن در شام به هم می رسد که شبیه
سورنجان و صلب است و رفع اثر سموم را در عرض سلل مخصوص او
دانسته‌اند.

حزم: سراج القُطرب است

الحاء مع السین:

حسک

به فلوسی خارخسک نامند. بیوی و بس لثقی می باشد و بستانی بهتر است،
شبیه به نبات هندوانه و شاخه های او منبسط بر روی زمین و برگش شریح
به برگ زیتون است و شاخه های او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و
از نخود کوچکتر و سفید و اطراف او تند. مرکب القوی و خشکی او غالب
و جالی و مدرّ بول و مسکن درد ملثقه و افزاینده منی و مفتت حصاه و
منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار است و با شراب جهت ادویه
سوی و ضماد عصاره و طبخ او جهت ردع ورم حار و منع حدوث او و
ریختن مواد به اعضا و با غسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل
حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مهیود و مجفف و رادع است و دو
مثقال عصاره خشک بری او با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبخ
او جهت برطرف شدن کیک بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازه او
مکویز نهاده کنند در تقویت باه بیعدیل است.

و قدر شربش تا پنج درهم و مضرّ سر و مصلحش بادام و روغن کنجد
است و تخم آن در افعال مٹ عصاره اوست و روغن او که از آب او در
روغن کنجد ترتیب داده باشند، طلا نمودن و حفته او و آشامیدن او جهت
تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و درد
گرده و عسر بهل و چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عان و کمر جهت
حصاه گوده و ملثقه مؤثر است.

و قدر شربتیش هفت مثقال است با مخضج یا نبید غسل و چون خسکدهانه
را با شیر تازه سه بلو پخته خشک کنند در تقویت باه بیعدیل است.
حسک: به نشاید و او اسم مایعاتیست که از حبوب و غیر او بتیب دهند و
به طریق قهوه توان خورد.

حسل

به فتح اول و دوم گیاهیست شبیه به صرتر و برگش درازت و بزرگت و
بیه رنگ و به یونانی حسمی گویند.

در دوم گرم و خشک و پخته او مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد
شده و جهت خوش بهی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رنجا و
عقرب مفید و قدر شربش پنج درهم است و استعمال زیاده ن یز جایز
است.

حسل: به کسر اول و سکون ثانی اسم بیج سوسمار است.

حسکه: بعلت مصر بستیباج است.

افعال قویّت از اکثر اجزای اوسر و مضرّ سر و مجفف منی و مصلحش
بادرنجبویه و بدلش سداب است هرگاه از اجزای دیگر جزا بخت نشود و
قدر شربتیش تا سه درهم و از تخم او تلکیک مٹال است.

حزاز الصنخر

چینی است که بر روی س نگاه ای نفاک متکون می شود. سنی مایل به
سفیدی و چون به دست بمالند به رنگ ح لثام شابه گردد و در مصر حنای
قریش و به فارسی گل سرگ و بهدیلمی سزگ حنا گویند. سرد و خشک با
قوة جالیه و ضهاد او جهت اقسام قویا و قطع نز فالدم و سزکین حرارت
اعضاء و اورام حاره و ورم زبان و با غسل جهت یرقان نافع است.

حزناب

لغت عربیست و کفّ الثابه و کفّ النسر و به یونانی مریافلن نامند و مراد
از او بیخی است سبتر و سفید مایل به سنیگی و زردی و طعم او شیرین
مایل به تلخی و امین الذوله نوعی از بهمن سفید دانسقه و نبات او انبوه و
برگش شبیه بهبرگ سیب و از آن عرخصیه و مزغب و ساق مجوفی از
وسط او رسته مابین زردی و سرخی و مزغب و بیگهای ریزه احاطه ساق
نموده است و بلندی او تا دو زرع و منحرف به جهت اسفل به حدی که
ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی متخ لخل مثل اسفنج و درویش با
اندک رطوبت و خارهای ریئه در اطراف او و گلش ماطی به سفیدی و
زردی و تخمش محیط ساق او مٹ فواسیون و بی شعبه و شاخه و منبت
او نزدیک آنها در بلاد شام و کوهها و بیت المقدس و طبرستان می باشد و
بهترین او نرم تند بوی شیرین است.

در وسط دوم خشک و در اول سوم گوم و با بتیاقوت و قوتش تا بیست
سال باقیست و مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشاء و
جهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و توییت دماغ و قطع نزلات و
رمد و درد لاه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه
و ضعف جگ و سپرز و با غسل جهت حصاه و مداومت او تا یک هفته و
دو ه فق جهت استسقاء لحم ی و زقی و با سکنج بین جهت تفکو کردن
رخسار و لمغز تخم خ روزه جهت گرده و بلگالدر جهت قطع سیلان خون
و با آب گندل جهت ساقط کردن بواسری مجرب است و مداومت خوردن
او با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در اثیان به هم رسن و با صرب جهت
رفع مفاصل و عرق النساء و ضماد مطبخ مهرای او با سداب و سور در
روغن زیتون جهت فلج و لقوقه و خدر و عرق النساء و قطور او در گوش
جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع بلباض و لخنه و سلاق و
آشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماع اطبا است
خصوصاً با شراب و به دستور طلا کردن او و آشامیدن متقوع او در شیر
تازه بقدر یک شب موجب عدم تأثیر سموم است لثم دت یک سال و
گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقظه و ضماد تازه و خشک او
جهت منع ورم ج راحت و التوام او بغایت مفید است و گویند مضرّ ریه

تعنه حکیم مؤمن

به لغت شلم گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از او گیاه ای است که یک را دفع می کند و در طبرستان یکک و اش نامند و قسمی از دوقس شمرده اند.

حشیشة الم عدن

گیاهیست سفید و صلب قریب به سن گ و چون شکرته شود اجزای او ریزه می گردد و با روغن چون مشعل گودد، شعله او بر طرف نفی شود و ریش سمندر نامند و داخل ضمادات ملوکی می کنند و او جالی و مورث صحت و طراوت است.

- حشیشة الاورام: امدریون است.
- حشیشة الهلطان: حرف ابیض است.
- حشیشة الأسن: اسدالعدس است.
- حشیشة الصعال: فنجریون است.
- حشیشة الأفقی: بلسکی است.
- حشیشة السرور: بلدرنج بویه است.
- حشیشة فیل: شرفیل است.
- الحاء مع الصلاة:

حصرم

بکسن اول و فتح ثالث به فارسی غوره نامند و آن انگور نارس سبز است. در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشکتی و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگو و بدن و حابس طبع و مانع اضیلب مواد و رافع سستی اعضاء و تشنگی است و ضماد خشک او جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن نافع می باشد و مضعف معده سرد و مضر لبه و موله ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه به جهت تشنگی و مصلحش گلنقد و انیرون و انجیر و بدلیش رطیس و ترشتری ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جین و تقویت احشاء و غثیان صفراوی و رفع خماری و منع قبول مواد مجرب می باشد و لب رب اللد میخوش جهت تب صفیای مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده بلشند همین آثار دارد و جهت خنق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لها و قلاع و طلای او با آب گندنا جهت تجفیف بواسیر و فرزجه او جهت تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و چرک گوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تامل مفید و آب او در افعال مثل عصاره او و مقوی قوه ماسکه معده و چون توطرا با او پرورده کنند و به دستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آن است و مضر سینه و مورث سرعال و مصلح شگلنقد و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یک مثقال و بدلیش آب سیب ترش و سماق است و

حسن لبنا اسم فارسی حصی لبان است.
حسن یوسف: اسم فلوسی حاشیش است.
الحاء مع الشین:

حشیشة القجاج

گیاهیست که در شوره زار و محوطه ها می روید و شاخه های او باریک و مایل به سرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخه های او چینی شبیه به تخم و بقدر پهنج و خشن و بسیار تلخ و بجامه می چسبد. در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل می کند و از این جهت به این اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر و دو اوقیه عصاره او با شکو و غسل جهت سرفه کهنه برطلد مثر و ضماد عصاره او جهت اورام حاره و با سفیداب جهت جمره و نملة و با قیروطی و روغن حنا و با بیه جهت نقرس مجرب است و ما لیدن برگ او جهت قویا و غرغره او جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید و مضر سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شیش بتدو درهم است.
حشیشه: اسم اصطلاحی قنب است.

حشیشة الة اخس

گیاهیست منبتش سنگلاخ و برگش شبیه به برگ عدس و از آن بزرگتر. در آخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهت داخس و قووح شهیدیه نافع است.

حشیشة العلق

امین الاوله گوید که او را در گیان خشن نامند و از جملة بیدنه است و در مازندران اوجی گویند و او شیب سوسنبر است و مایلی به سیاه ی و خوشبهرت و بالخاصی اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قویتر از اقسام فودنج است
حشیشة العقوب: صابریوماست و به لغت حج از بولامونیون است.
حشیشة الکلب: فراسیون است.
حشیشة الهوص: گیاه آطرلال است.
حشیشة الخراسانی: و خشیزک است.
حشیشة الطحال و حشیشه اللود: اسقولوقندیون است و حیوانی را نیز به اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور به اربعه و اربعین بوده و الحال سبعة و سبعین خوانند.
حشیشة البرحفله و حشیشه اللحاء: آسن است.

حشیشة البراغیث

و تشنگی و حقه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داخس و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتعال او جهت جرب و حگه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمه و منع نزلات نافع است و مضر سپرز و مصلحش انهمون و حماما و قدر شربش از نوع مثقال تا یک درهم و بدلش حوض هندیست و او عصاره فیله هرج است و در جمیع افعال قویست از حوض عربیست مگر در ردع و او سیاه تر از نوع مکی می باشد و مصنوع از زرشک و افسرین و امثال آن را اسیرعال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفله بلبل مصلحه است.

حاء مع الفاء و حاء مع القاف و حاء مع اللام:

حفاک به فله اسم عربی بردی است.

حفج: به فتح حاء و سکون فاء اسم روده ایست که به فارسی شیردان و هزارخانه گویند.

حقوق: بقاف اسم بقله الحمقاء است.

حقین: اسم ماسر است.

حق قوشری: اسم ترکی صافر است.

حلیه

در گیلان به خاء معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قویش تا دوسال باقیست و در اول دوم گرم و در اول خشک و دواى لعابی و مرضج و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و م قوی ریه و با رطوبت فضلای و با عسل چون طریخ کابند، مسهل و منقی امعاء و جهت مواد محتبسه سینه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب آن را با عسل به قوام آورند جهت درد سینه مزمن و قروح او و ضیق النفس با آب پرسیاوشان مجرب است و جلوس و نظول طریخ او جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضمادش جهت اورام صلیه بطنی و ظاهری و ورم سپرز و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف و سلیر آثار مفید است و حقه او جهت زحیر و طلای او جهت رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل و قطور تقیع او در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمزه و بقیای ورم چشم و آرد او با بوره محلل طحال و بلانجیر جهت گشودن دمل و با روغن گل سرخ و آرد جو جهت اورام حاره و با عسل جهت اورام بارده و مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل سرشته باشد جهت تسرمین بدن و اصلاح گرده بغایت مؤثر است و مصلح و مغنی و مضر اثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربش از گیاه او تا ده درهم و از تخم او تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهت درد کمر و جگر و سردی مثانه و تطهیر البهل و درد رحم و ضماد او جهت تقویت موی نافع است و روغن او که از تخم او گیند گرم و نهد و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبيله و جهت نخاله

شربت او که از آب غوره قریب به شیمیایی سه جزو عسل کف گرفته یک جزو نتوتیب داده یک سال بر او گذشته باشد، جهت رفع وبا و تقویت هاضمه و قولنج ثقلی بغایت مؤثر و در سلای افعال مثل عصاره اوسر است.

حصری لبان الجاری

به فلوسری حسن لبه گویند و آن صمغ ضرو یمنی است و کم کام علیت از اوست و مؤلف تذکره گوید که اهل این صناعت تحقیق نموده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق کرده ام که صمغ ضرو است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده، به تدریج بقدر خربزه می شود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغ ها و سفید مایل به سرخی و سیاهی و محلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور و خائهن او جهت تقویت لثه و طلای او جهت حبس کردن نزلات و قطور او لبروغنها جهت درد بارد گوش و آشامیدن او جهت مغص و تقویت معده و دماغ و اذابه رطوبت و بخاریل آن نافع است و قدر شربش تا دو درهم و مصلح محروین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالم لاصفه است.

حصری الأسفنج: حجرا الأسفنج است.

حصری هرس: بحای مهم له و خای معجمه حلپب است.

حصص: ورس است.

حصاره

به فلوسی سنگ گویزه لمرج. رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهت نرف الدم جراحات و رفع ورم او مفید است و انداختن او در کوزه آب مصلح غلظت او و مقوی احشاء است.

الحاء مع الضاد:

حضر

مکی و هندی می باشد و مکی او را ببنانی لوفون نامند و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب به سه زرع و بهریت او کاهی رنگ و برگش شبیه به برگ شمشاد و ثمرش شبیه به فلغل و سیاه و املس و طعمش تلخ است و بهترین او بیرون زرد مایل به سیاهی و درونش مایل به سرخی و چون در آب اندازند کف او به رنگ خون می گودد و از آتش ملتهب شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و زعفران و صبر می سازند محلول او به رنگ خون نمی شود و باطن او یاقوتی نمی باشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع او و آشامیدن او جهت اورام باطری و اسهال و قطع سریان رطوبات و عرق و احتطس خون و نفث الدم سینه و اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بهاسیر و درد جگو و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت گوده و التهاب

تصفه حکیم مؤمن

مائل به سخی و صاف و تن بوی با بشاعت است که چون در آب حل کلفه مانند شیر شود.

در چهارم گوم و در دوم خشک و قوی تا هفت سال باقیست و مرتین او در سوم خشک و بوی او شبیه به گندنا و بغایت کربه و بلقوه سیره و تریاقیت او غالب و به فارسی انکزد و در اصفهان انگشت گنده گویند و اقسام او قاتل جبین و مخرج او و محلل قوی و مدربو ل و حخص و جاذب خون با ظاهر رجلد و مبهی و ج هت نخلیل ریح و خون منعقد و بقه ریح و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوم و سگ دیوانه و

اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فلج و صرع و امراض بارده دماغی و بحت الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی مفید است و مخرج اقسام کرم غده و مفتح خون بواسیر می باشد و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان سددی و بلشرب و فلفل و سداب جهت کواز و لبمکنجین جهت جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و با مر و فلفل جهت گشودن

حیض و با شراب جهت امراض عصب و با شیر و جنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهت رفع چرک و دیلات باطری و با قوایض جهت اسهال رطوبی و لبادویه مناسب جهت پروت معده و جگر و سپرز و استسقاء و سستی بدن و زردی و کمودت رخسار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوم و رفع

مضرت پیکان زهردار و مانند او و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با قیروطی جهت ثلیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه جهت قبول و با زنجار و زاج جهت بردن گوشت زیاد که در بیری م نگون می شود و گذاشتن او بر احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهت قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طیبخ او با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شکافتن او جهت اخراج اجزای خبیثه او و غرغره او با عسل جهت ورم لپه و با

سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و گذاشتن در مهر آب مانع تکون کوم در آن موضع و در آن مزرعه و باعث گریختن هوم آن موضع و به دستور پ هر چه بهالند هوم از او بگریزند و قطور جوشانده او در روغن زیتون جهت کری کهنه و درد گوش و طنین و دوی نافع می باشد و مضرم دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضرم سفلی و مصلحش کنیرا و بوی او مضرم حرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صنفل و اکتار او مورث اسهال و قی و تب و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک ع دس لطنیم منقال و بدلش جاوشری و سکینج و گوئند مطبوخ محروث که بیخ انجدان لشر بدل اوست.

حایوب

به لغت نبطی گیاهیست بقدر شبری، پرشاخ و بسیار گره و شعبه ها از گوه های او رسته و بهگش کوچ که از بادروج و مفروش و یک روی او مزغب

روی و موی و قوچه رخسار و با موم روغن جهت شقاق و لبادوی کلف جهت طلای بشره مؤثر است.

حاق

چیزیست منجمد و سطره لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته باشند ترتیب می دهند و نباتش شبیه به علیق و ثمرش علیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل غنبت الثعلب و برگش مانند برگ تاک است و آشامیدن او با آب سرد جهت دفع صفیا و ازاله خمار و الهاب معده ببعیدل و قدر شربتش تا پنج درم است.

حاریب

به لب موخده قبل از بله تحنانی و بیه بعد از آن دواقیست هندی و حبشی شبیه به سورنجان.

در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کوم و اخلاط غلیظه و مقوی بنن و جهت نورس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درم و مضرم سپرز و مصلحش کنیرا و کاسری است.

حارفا

نفعی از بندیست که از او حصیر و امثل او ترتیب می دهند و در اصفهان قسمی از پیژر لماند.

در اول گوم و در دوم خشک و پنج درم او بلعسل و سرکه کشنده اقسام کوم است چون سه روز پیوسته بنوشند و شستن سر با محرق او جهت حزاز و قروح انبوه و داغ کردن لبشاخه ای او که با آتش افیوخفت باشند جهت نملله سرامی و چون سه بلو تکرار نمایند جهت منع زیاد شدن او رام رخوه نافع است.

حلاب

گیاهیست بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره می روید. برگش بسیار لطیف و به دستور شاخه های او و گلش ریزه و سفید و تخم ش بقدر خردل و بی حرارت است.

در سوم سرد و خشک و ضماد او با آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهت خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن او و جهت سیلان زرداب مفید است.

حلتیت

به تاء مئه فوقانی بعد از بیه تحنانی و قبل از آن، صمغ انجدان است و او راح لتیت طوی می گویند و متن او غی صمغ کوله پر و بدبو است و گویند از انجدان سیاه حاصل می شود و به فارسی کماه گویند و طیبی از قسم سفید او که مشهور به کوله پر است و بهترین اقسام است و خوب او

حایاب: لاغی است و گویند لبلاب است.

حل: به لغت حجاز سبسم غیر مقشّر است و به لغت اکسیریان زبیب را نامند.

حلاق الشّعْر: فوره است.

حلجل و حلّاحل: بصل است.

حلّسنا: کنیرا است.

حلاویرون: اسم یونانی مامینا است.

حلوای قیلده: اسم فارسی ناطف است.

حلوای زلهوا: اسم فارسی زلابیه است.

الحاء مع المیم:

◀ حمام

بلاغت نبطی نبات شجریست مشبک از شاخه های سرخ یا قوتی مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل خیری سرخ و بیگش شبیه به بیگ فاشرا و تند و خوشبو و تخمش سیبّد لذّاع و منبت او ارمینه و طرطوس و بهترین اقیرام است و قسم مایعی که در آنها می روید و در شام یافت می شود مایل به سبزی و بوی او شبیه به سداب و قسح نبطی او غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و تند بوی و سفید مایل به سرخی و بقر از مایعیست و قوت حمام تا هفت سال باقی می ماند.

در اوّل سوم گرم و خشک و مفتّح سده سپرز و جگر و مقوی او و مدرّ بول و حیض و مسکر و منوم و محلّ ریح و منقی معده و مورث سرور و طیبخ او جهت نقرس و ورم مزمن جگر و ضوّد او جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حازه و گویند عقرب مفید می باشد و با مویز جهت ورم احشاء و بل فرزجات جهت ورم رحم و با اکحال جهت ورم چشم نافع است و مضرّ معده و مصلحش تخم کوفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزن او اسرارون یا مثل او قرفنل و لوج و چون او را با سدس او دارچینی عرق بکشند و عرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند، در جمیع افعال زکّاتی بر خمر می کند.

◀ حمص

به فلوسی نخود گویند. برّی و بستانی می باشد و برّی او را گیا ه شبیه به گیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ثمرش مایعی به سرخی و دراز و مایل به تلخی است و گوم و خشکمتی از بستانیست و منقی و مفتّح سده ج گو و سپرز و کلیه و جالی جرب م قوّح و قویا و ملین اورام بن گوش و انثیان و با عسل منقی قروح و جراحات سرطان و بستانی او بهستون حبوب است نزد بقراط.

و در دوم گرم و در اوّل خشک و تازه سبز او در اوّل تر و قوتش تا سه سال باقیست و ملین طبع و مدرّ بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و مری و مبهی و مقوی شش و مسمّن بول و مقوی حرارت غریزی و مولّد

و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار و بغمش از بطم کوچکت و هر دو عدد به هم بسته و با رطوبت و ثمر نوع نر او بخلاف او کوچک و مستدیر و بیخ او دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتیه یکی سست و دیگری صلب و به هم بسته مثل خصیّه حیوانات است.

در دوم گرم و خشک و محلّ اورام بارده و ملین طبع و سری متقال از آب مطبخ او مسهل رطوبت مائوّه و مژه الصفرا و حمول برگ ماده او بعد از ظهر و خوردن پیچ عدد صلب او باعث حمل به دختر و آشامیدن و حمول نر او باعث حمل به پسر است.

◀ حازون

به فتح اوّل و ثانی اسم کل حیوان صدفی است و برّی و بحری و نهری می باشد و اعم از صدف و آن مخصوص جلد حجری آن حیوان است و شرح و ودع و اظفار الطیب و طلیسل و و خف الغراب و فرفور و دلینس و صدف مروارید و زنتاح و غیره از انواع حلزون است.

و جلد حجری او در دوم سرد و خشک و خواص او در صدف انشاء الهس تعالی مذکور می شود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت دلینس که در مصر امّ اللّحم گویند از اقسام بوی و مستطیل و الطف و سریع - الأستحاله بخون صالح است و جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع است و گوشت سایر حلزون مولّد بغم و سدد و قاطع تنزگی و التهاب صفرا و ضوّد او جاذب پیکان و امثال او از بدن و جهت تحلی رطوبت سوء القریه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که به سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته لبشخ با مرصاف و صبر بالسویه سرشفت و جهت التیام جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او مفید و بیعدیل است و گوشت مجفّف مسحو ق او مدرّ حیض و با مر و کندر جهت التحام جراحات خصوصاً عصلینی و اکتحال سوخته مج موع او با عسل جهت رفع آلتو قرحه چشم و طلای او جهت جرب متقرّح و بهق و جلای دندان و با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت او بر جبهه جهت منع ریخ ن مواد به چشم و بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش و طلای گوشت محرق او بل قطران بعد از کندن موی و شعر مقلّب جهت مرع روینن مو مؤثر می باشد و فیو بدن گوشت خام او جهت درد معده و با مر جهت قو لنج و درد مثانه نافع است.

و گویند بالخاصه متطرقات صلبه را بسیار نرم می کند و چون گوشت او را با مئل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سلجیده تقطیر کنند، افعال غریب در مشتری نماند و هارب را عقد کند.

حازیک نوعی از يتوعات و برگش مئ برگ زیتون و شیر او جهت لثول نافع است.

حلیفه: حزاء برّی است.

حلیمو: اسم فارسی بیخ حماض برّی است.

حلال: مصطکی است.

حلم: قراد است به ضم قاف.

تخمه حکیم مؤمن

جراحی امعاء و سحج مفید و مضرّ باه و مصلح ش شیرینیها و قدر شربتش تا هجده درهم و بجلش ترشی ترنج است.

تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قایض و جهت قره امعاء و خفقان حارّ و یقلن و التهاب و گزین ع قرب و برشته اوج هت اسهال کبدی و دموی و صفیوای و تعلیق بر بازوی چپ زنان مانع آبستنی و مضرّ کرده و سپیز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درهم است و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد اوج هت جرب مقوّح و قوبا و شقاق لخن و داخس و لب آردج و جهت خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گودن جهت خرازی و آشامیدن طبیح او جهت تفتیت س لگ مئانه و احتباس حیض و یرقان سدّی نافع است و قسرم بری عریض الورق شبیه به بارتنگ در مزه و در شکل شربّه به نیگ چغندر و سلق جلی نامند و بیخ او را در اصفهان حلیم گویند و در افصال قویتر از بیخ بستانی می باشد و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضاء و نفوس حارّ نافع و خوردن آب گیاه او و برگ پخته او جهت سحج صغراوی و بیسی مفعی و بیخ او بقدر یک منقال با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب است و فطیله او لبمقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مایی که در کنار آنها می روید برگش با صلابت و شبیه کاسنی است و نباتش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه به چغندر و سرد و خشک و قایض و حماض البقر نامند و در قوه و فعل نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع است و جهت ج رب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زلزله شدن زخمه مفید و بدلش بطلبط است.

حماحم

حقی نهلی است و غیر بسلتق افیوز است. برگش شبیه به برگ بستان افروز و از آن بنوگتی و ساقش به دستور بسیار قوی و رنگ برگ او مختلف الالوان و خوش منظر و در لبغها لببستان افروز غرس می نمایند و مشهور است به لاله خطایی و در بتویز به گل عاشقان.

و در آخر اول سرد و خشک و بلقوه محله و رادع و رافع سرده دماغی و زکلم و ضماد برگش جهت سوختگی آتش لفع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید است و اکنار او مضرّ مئانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز و روغن او که از آب او و روغن زیتون بالمناصف تربیت داده جوشانیده باشد تا آب سوخف روغن مانده باشد، محلل و بلقوه قابضه و خوردن دو منقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح اغشیه دماغی نافع است.

حماحم

خون صالح و کثیرالغذا و مبه اشتها می باشد و آب طبیح او با قوری نمک با قوت تقطیع لزوجات و مفتّح سد است به سبب کسب ملوح ت او و مدرّ نهل است به سبب حرارت و بلخصاصیه جهت درد سین و قروح شش و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شی با آب بنوشند و چون یک شب در سرکه خیسرآینده و ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسقاند و چون در آب خیسرآینه خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهت اده شهوت جماع مای سین بیعدیل است چون هریمه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیح او بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادوی است و خوردن او مابین دو طعام معنی هضم و طبیح نخود سیاه مسرّج نهن و مفتّح حصاه و مدرّ فضلات و در افعال قویتر از سفید و با قوه تریاقی است و جهت استسقاء و جذام و یرقان سدّی و سرده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای اقسام او جهت خارش اعضاء و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و حزاز و کلف و تقویت موی و رفع بی حسری عض و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد شده باشد، جهت بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع به دستوری که در دستورات مذکور است گرفته شود در سوم گوم و خشک و تند و با قوه لافذه و بغایت مقوی موی و مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض لثه بیعدیل و جهت دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت مؤثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفیع او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است.

و از خواص نخود آن است که چون در اول هلال بجمع دد ثالثی به هر یک از آن یک عدد نخود را مالیده و مجموع را در لثه بسقا از میان هر دو پا یا از بالای شانه آن لقا را به جانب عقب بچکانند، در آخر آن ماه جمیع آن ثالیل بطرف می شود و مضرّ قره مئانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و فح و ثقیل و مصلحش جوارش کمونی و زیه و شبت و گلقتد و در محروبین سکنج بین ساده و خشخاش و بجلش در قوه باه لوبیه و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضرّ است.

حماحض

بسی و بسلتنی می باشد و مایی. نوعی بستانی را قسمی برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او منقاکم و بضمش سیه و برآق و در غلافهای ریئه ملثت سرخ و به بتیکی غوزی غلافی و بفلرسی ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل متکون می شود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند. در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غثیان صغراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و یرقان و تقویت جگو و التهاب نافع می لبطش و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح شهیدیه و خوردن مطبوخ او جهت

جهت درد گرده و کمر و با شیر مرزعه جهت رفع گوئی اطفال مجرب است و زهره او جهت داء التعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب کرنب جهت سنگ مئانه و خصیه و قضیب او بغایت مقوی بله و مغز سر او جهت رفع بول در فوایش و آشامیدن او با آب کله و جهت قطع احتلام و شش خشک کرده او با کتیرا و عسل جهت رب و سرفه و عسرالبول و نبیره مایه او مقوی باه و در انگشتر کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو و تلیبر سر جهت رفع صرع مجرب دانس بقانده و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع بشن، اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغییر انگشتری شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم او در افعال مثل حمار اهلی است.

حمار

بفارسی خر و الاغ نامند. غلیظتر و کثیفتر و بطی الهضم تر از خرگور و گرمی و خشکی او کم و با رطوبت فضلوع و نفول آب طیبخ او جهت کواز و خوردن زهره خشک او جهت رفع تغییر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب ج گو او که ناشتا بخورند جهت صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق مزمن و بلروغن زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بواس آن و بخور سم او جهت عسر ولادت و بلخمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشاء نیم گرم خوردن بیعدیل است و عصیر سرگین تازه او مفتت حصار و مخرج جرین و مشرقه و قطور آن در بینی جهت رفع رعاف و به دستور طلای آن بی پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر آن پشیده باشند و خوردن نوح او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلق پوست پیشانی او بر اطفال جهت دفع فزع مؤثر است و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و به دستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث رفع درد می شود و جالینوس گوید که طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب او را در کوزه آب ندیده به آتش گذارند به حلدی که قریب به سوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویابیدن موی و دراز کردن او بغایت مؤثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادوی حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث نهدگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیه خشک او را جهت تب ربع مجرب دانسته اند به شرطی که بعد از نوبت تدخین کنند و اندکی بخایند و چون نظرون و عاقرقرا به آن پاشیده خشک کنند نیم مژول او با ماء القطر حابس اسهال است.

حمر: به شدید مپم و بمضرم حاء به لغت حجاز تمر هندی است و قفرالیهود را نیز نامند.

حمض الأمبر: به لغت مغربی خشک است.

بفارسی کبوتر نامند، صحرائی و خانگی می باشد. در آخر دوم گوم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بجه اهلی او بهتر خصوصاً تازه پی و طبله برآورده باشد و مقوی گرده و موله خون و منی و مسمن و قطع اخلاط بارده و جهت فالج و قهوه و رعشع و استسقای زقی و طبلی نافع است و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغی بلشع و به دستور آشامیدن قور باقلایی از خون محفف او و ریختن خون گرم او در جراحات سر که به اسنخوان رسیده باشد باعث التیام آن و احتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه خصوصاً خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در سوم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و بلروغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت نعلیل خنازیر و به دستور بلتخم کله و با عسل و تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و با حرف و خردل جهت نفرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم پخته باشند، جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و بلآرد گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند و باز به دستور تجدید نماید در ازاله برص بغایت مؤثر است و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقاء و آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقاء لبوده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهت حصار مجرب می باشد و نشستن در طیبخ سرگین او جهت عسر الیول و پیه او جهت رفع آثار قروح و احتحال سر محرق او که با موی سوخته بلشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده کبوتر بجه که

شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و ع قرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف تعدیل است و طلای پنج عدد از بخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تضرک باه بغایت مؤثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود به سخن آیند و خام او جهت خشونت سینه و لیکو کردن رخسار و تسمین بطن مفید می باشد و سکون صاحب آبله در جائی که کبوتران در زیر آن یا در بلای او باشند بالخاصیه مورث شفای آبله دار و مجاورت آن سبب امن از خدر و فالج و سکنه و سیات و طاعون و بلعث ازاله وحشت و فساد هوا می گردد و خوردن پیه کبوتر به عنوان مداومت مورث بهیص و کبوتر صحرائی خشکتر و لطیفتر از اهلی است و مجموع آن مضر محرومین و مصلع و محرق خون و مصلحش پختن او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طیبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ مئانه را اخراج نماید و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که سوزانده بلشند جهت اعاده بکارت از اسرار است.

حمار الوحش

بفارسی گورخر نامند و معروف به خرگور است. گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه آن جهت مفاصل و تحلیل رطخ غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط

تصفیه حکیم مؤمن

جهت جذام و سعوط آب او جهت زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانه‌ها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دان‌ها را بیرون کند و به روغن زیتون مملو کرده، ثقیه را مسدود ساخته به خمیر بگیرند و بر روی آنش گذارند تا چند جوش کند، خضاب او و آشامیدن او را در حمام جهت سهولت کودن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته‌اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد، جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کردن دندان مؤثر و سعوط او مفتح سده دماغی و طلای او جهت رفع آثار و یرقان و نکو کردن رخسار و انقباض رماد او جهت سپاه کردن چشع ازرق بغایت مفید و جهت درد مویخ نافع و تخم او مسهل و موی و مورث دوار است و چون مکور بشویند و در آب نمک بخیسانند تلخی او زایل شود پس کوبیده بلشیر و خرما بجوشانند، خوردن آن مورث صحت بدن است و برگ خشک او بقدر دو درهم بلنشرسته و صمغ مهسل سودا و بلانسیون و افیمون و ایاره فیکرا جهت مالخیولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهت استسقاء و گزیدن عقرب و افعی و خون مخمدم و داء لیل و ضماد برگ او با آب و ن شاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون مرفجر و چون جوف حنظل را خالی کرده، سرکه در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویت لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند، جهت امراض بلیده و دردهای آن و منع ریختن موی و رفع دوی و طریق گوش و کوم آن و درد دندان و جوشش سر و آشامیدن یک درهم او مسهل بلغم و اقسام کرم است و تده بی او با زهره گلو پناف جهت اخراج اقسام کرم و حقه او جهت قولنج نافع است و اگر لثوه او نباشد، ربع رطل از شحم او را با بی جوشانند و با یک رطل روغن طبیخ نمود.

حریطه

بفارسی گندم نامند. بهیئت او لثوه بلیده مایل به زردی و بعد از آن جین سفید اوست. در اول گوم و در بیوست و رطوبت معتدل و لثوه او که خشک شده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحاء و کثیرالغذا و مسمن و مسلد و مضر صاحبان سده عروق و احشاء و خام او موکد کوم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخنیف او نفاخ و دیهضم و مولد ریاح و مصلحش شریبها و خوردن آب بر بالای او مورث قولنج ریجی است و آرد گندم که پخته باشند و نان فطیر قلیض اند و آرد مطبوخ او با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر است و با نعنای روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممصوغ جهت نضج دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت بؤر لبنیه و با عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول به اعصاب و نفخ امعاء و بلشیراب و سرکه جهت سم هوم و لباب گشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدديه مجرب و پخته او با آب روغن زیتون محلل اورام حاره و

حماض چلبی: حماض بری است.
حماض شبری: حماض بستانیست.
حماض سواقی: حماض مانیست و حماض البقر نفی گویند.
حمض: اسم جمع موع اشجاریست که م لوحی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان است.
حمارالبیت و حمارقیان: هر به است.
حمص الکر سنی: حمص بری است
حمضیض: نوع صغی حماض است شبیه به سه برگه و در تنکابن ترش و اش لمند.
حماض الأترج: ترشی ترنج است.
حماض الأرنب: کشوث است.
حمرالارض: خراطین است.
حمص: نبات جبه است و به خاء معجمه نیز آمده و به لغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است.
حماظ: نوعی از حمیز است.
حمل و حملان: بفارسی بیه نامند و در لحوم مذکور می شود انشاءالهم تعالی.
حمیرا: اسم عربی ابخلسا است و به کسر حاء اسم فسافس است.
الحاء مع الیون:

حرفل

ثمر گیاهی است بقدر هندوانه بسیار کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش شبیه به نبات هردوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بد است و آنچه در بوته منحصراً بی یکی باشد از جمله سوموم و شحم او دامی که در پوست بلشد قوتش تا چهار سال بقویرت و آنچه بیرون آورده باشی لثوه و سال و بهترین او سفید است که از بوته کثیرالغذای گرفته باشند و مستعمل شحم اوست.

در اول چهارم گوم و در آخر دوم خشک و مهسل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبی و عرق النساء و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسرالنفس انتصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده گرده و ملثه نافع است و مضر دماغ حار و معده و مصلح در هوای بسیار سرد و مورث مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و القاب و مصلحش کتیرا و مقلد و نشرسته و مضر ابدان نحیف و مصلحش آب فواکه می باشد و قدر شربش از یک دانگ تنیم درهم و بهترین اصلاح آن است که سائحه به ماء العسل سرشته خشک نموده پس بلکتیرا و غیره بسائحه و بلش به و زن او بیخ انجیر و ثلث آن حرممل و حقه طبیخ او که درست او را جوشانیده باشند، جهت قولنج بلغمی و ریجی و عرق النساء و فلج و امثال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزه او قاتل جنین است و طلای سبز او جهت عرق النساء و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چله مرتمبر کف پا

ذرور قابل سایر عللجات نحریت و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسا نهد بجوشانند تا به خمس رسد و آشامیدن آب نقیع دو مقل او در ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی به جای لخن کج و ناخن متاقل می شود و جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مئانه و عسرالبول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب بنوقطونا است و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصاً چون با اندک عصفرو زعفران آمیختن بق و نظول آب مطبوخ او جهت حمره و سوختگی آتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرداب از او آید و با روغن جهت رفع جرب و با آب برگ بید انجلی جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب است و بر جبهه و صدغین جهت منع ریختن مواد به چشم خصوصاً چون با آب گشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهت روئیدن موی سر و با گل حرف جهت فتق و ق طله و لبزفت و روغن گل جهت قروح سر و با برگ گردکان با لمناصفه جهت بیضه و خوزه و سعفه و صداع ریخی و بلغمی مجرب است و به دستور با آب نمک بغایت مؤثر و ذرور او جهت یخ فرف قروح و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع است و گل او معتدل و لطیف و یک مثقال او بلسه اوقی آب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تجفیف رطوبت و طلای آن جهت الیتم قروح و رفع خناق و فلج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب مؤثراست و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضاء و بلادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان لباس مویینه مانع کرم زدن او و برگ آن را نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاعیه نامند به دستور روغن گل سرخ مکور در روغن پرورده کنند محلل و مقوی موی و نیکوکننده رخسار است و بدلس روغن مرزنجوش است و روغن حلز از جمله مرکبیت است و در دستور ثانی مذکور است.

حراطه رومی: خردوس است.

حلی قویش: حزازالصخر است.

حلی مجرون: به لغت مصر و سمه است.

حرقه و حنقا: به لغت اندلس حشیشه النواج است.

حراء الغزاله: به لغت مصر ابوخلسا است.

الحاء مع الواو:

حور

به راء مهم ل و بضم حاء و به زاء معجمه نیز آمده است. از جمله اشجار است شبیه به درخت خرما و برگش مثل برگ بید و از آن باریکت و درازتر و دانه او مانع گندم و به لغت اندلس او را سردوله نامند و گلش خوشبو و نبطی و رومی می باشد و صمغ رومی او را گویند که ربل است و به فارسی درخت تور گویند و او پوست او است که کمانگوان و غیره استعمال

ذرور او بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند، هرگاه سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر می شود که سگ گز نده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرح گرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهت قویا و سعفه و حزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت جلای رخسار بجدی است.

حردوق

اسم نبطی است از جنس یونجه و بری و بستانی می باشد و بری را به عربی حلبقا و به فارسی دیواسپست صحرا می نامند و بستانی او را به عربی ذرق و در اصفهان شیدر گویند و در مازندران شروی نامند و گلش خوشبو است و بلسفیدی و سرخی و بهگش بقدر ناخن و شاخه ای او باریک و ساقش بقدر نیم زرع و تخمش مثل به استداره و رنگش مثل نانخواه و منبصل از او برگ و تخم است.

در دوم گرم و در اول خشک و با قوه جالبه و ملین طبع و مدر فضلالت و تخمش گرمتر از برگ او و با شراب جهت رفع سموم قتاله بجدی و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان و استسقاء و احتحال عصاره او با عسل جهت غشاه و قرحه نافع و اکتار او مورث درد گلو و مصلحش کلهو و کاسنی و تازه او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل است و بری او را بیگ نونگر و ساقش دراز و تخمش قویب به حلبه و کوی طعم و گلش سرخ و به فارسی بیجنه کوهی و دیاسرفست نامند. در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مئانه و نظول عصاره او جهت تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر است و بر عضو صحیح موجب احداث درد است و نحریت در طنبخ او باعث سرعت حرکت اطفال و روغن او همین اثر دارد و سعوط آب او جهت صرع و جنون و غنرول بآن منقی بشره و مصلح و مضر محرورین و مصلحش گشنیز و بقول بارده است و تخم او گوم و خشک تر از نبات او و جالی و مبهی و در جمع افعال قویتر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم است و مورث جرب و مصلحش کتیرا و مضر سینه و مصلحش شکو است.

حل

به کسر حاء و تشدید فون نهابتست ساقش بقدر نیم زرع و سرخ و برگش شبیه به برگ مورد و عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ مایل به سفیدی و فاعیه نامند و خوشبوی و در سالی دو لب گل می کند. مرکب القوی و مایل به سردی و در دوم خشک و گویند در اول گوم است. مفتح افواه عروق و سرد و مجفف بیلذع و محلل و در الیتم قریب به دم الأخوین و با قوه قلیضه و آشامیدن آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتداء جذام بغایت نافع است و چون یک ماه مداومت کنند و حذام زایل

تخمه حکیم مؤمن

تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سرکه که زنده در کوزه نو کرده در تون حم ام سوزاننده بپزند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیة و اکتحال او با غسل بغایت مقوی باصره و مالیدن بهمت سوخته مار بل روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار مؤثر و قطور مطبخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشاننده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیات او کند ه باشن و به دستور تعلیق دل او جهت ربع نافع است و اطهوس و دیمقراطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله شکافا احشاء او را بیرون کرده از شاهسرفرم خشک که به آب خیسانده نرم کرده باشند هم لو سلخته محل شرقی را دویقه در آتش بگذارند تا پخفت شود پس شاه سفوم را برص ضماد کرده بعد از یک شبانه روز بکشایند بالکلیه زایل کند و مجرب است و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشن طلای او جهت جذام و ثلیل سریع الأثر است.

و امین اللؤلؤه از محمّد بن اح مد نقل نموده که استعمال زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتلّه است و تعلوق شاخ مار شاخدار جهت رفع تب غب مؤثراً و تعلوق سلخ الحیة که عبارت از پوستی است که مار هر سال می اندازد بی ورک زلن موجب سرعت ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفّف دانه نپاسیر است و بضم مار را چون با سرکه و بوره ساییده طلا کنند، جهت رفع بهص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال پیّه مار مانع نزول آب است.

حوس

غذایی است که از روغن و نان گرم می سازند و به فارسی چنگال گویند. غلیظ و دیر هضم و کثیرالغذا و مسلد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است.

- حی: ببلغت اکسیریان زحقی است.
- حیوت المویبی: فطران است.
- حیصل: بادنجان است.
- حیفا: حشوشه الزجاج است.
- حیومون: اسم حیوانی باقلی است.
- حیوس: طین حنا است.
- حی العالم: انبون است.
- حرف الخاء مع الألف:

خانق الرهر

گویند مازریون است و بعضی را اعقلد اینکه اسفیل است و امین اللؤلؤه گل سیر صحرا بی دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که گیاهیست غیر مازریون برگش شنبه به برگ قنار و از آن کوچکتر و با

نمانند و درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او بی صمغ است.

در اول گوم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست او جهت عرق النساء و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زلن است و برگ او نیز همین اثر دارد و گرمیت از پوست او و قطور آب او جهت درد گوش مفید و اکتحال نشو تازة او با غسل جهت غشاه مفید می باشد و فطری که از حوالی او روید بیخالی است و رومی آن را منبت بلغار و روس است و در سوم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند، قوی التّأثیر و در افعال قویب به روغن بلسان و خوشبو است و از روس می آرند و مشهور به روغن کهربا است و گلش قاطع نرف اللّم جمع اعضاء و ضماد برگش با سرکه جهت لقرس و فر زجه او معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات به معده و امعاء و خفقان و عرق النساء و بفتح سده و با سرکه جهت صرع شریاً نافع و مانع حمل و قدر شرب تش یک مقل و طبیح چوب او مجفّف قوی و آکل است.

حواصل

از جمله طهیر است سفوح و تیره رنگ نیز می باشد و از سفید او پوستین ترتیب می دهد و بهشیدن او موافق مح رورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرآ پختن و بلدارچینی و ادویة حاره تناول نمودن است و روغن او محلّل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارده نافع است و فرو بردن پیّه خام او جهت قولنج و مغص مفید است.

- حوص: قسب است.
- حومر: بقوه نندیست.
- حوت: سمک است.
- حور هری: مریجه است.
- حومانه: اسع عربی طرفین است.
- حواری: آرد گوم بسیار نرم سفید است.
- حوجم: اسم عربی گلسترخ است.
- حوران و حومران: طرخون است.
- حور اسفندار: حماحم است.
- حوک: بادروج است.
- حوت الثور: شرفین بیجریست.
- الحاء مع الیاء:

حقی

به فلوسی مار گویند و اقسام می باشد. در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جذام قوی الأثرند و خواصّ افعی مذکور شد. چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون می کنند در ظرف مس کرده سراو را م سرد کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرآ شود طلای او جهت قویا و استرخای سفلی و روغنیدن و دراز کردن موی و

خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاد نمی شود و ساقش بقدر شبیهی و بیخش شبیه به دم عقوب و لامع مثل شیشه. در چهارم سرد و خشک و از سهوم قناله است و نثیق او در سیاع اسرع و مقارنت او کشنده است عقرب را و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و نیم درهم او کشنده است به سدد و خنّاق و تریاق او کمافیطوس با شراب و صرتر و ادویة حاره است.

◀ خانق الذئب

نفعی از خانق الذئب است، برگش شبیه به برگ دلب و از او کوچکتتر و بیه و توشریف او زیاده تر از ساق و شاخه ای بلویک دراز رسته و بالخاصص کثریده گوگ است و در سایر افعال مثل خانق الذئب است و ابن مسویه گوید که او اسقیل است.

◀ خارق الکلب

اذاراقیست که به فارسی کچو له نامند و مؤلف مالایسع غیر آن دانسته و بیان نموده که گیاهیست شبیه به بلاب کبیر و اطراف او تندتر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجۀ زرد رنگ و با شاخه ای باریک و دراز و پرشکن و ثمرش در غلاف شبیه به غلاف باقزی و در جوف او دانه کوچکی است سبزه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سهوم قنله و برگش کشنده سرگ و سیاع ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و نفع بغایت مؤثر است.

◀ خاماسوقی

ببیلانی خاما به معنی زمینی و سرق به معنی انجیر است و آن نباتیست بی ساق و گل و شاخه های او پر شیر و بقدر چهار انگشت و منسبط بر روی زمین به هیئت اسفاره و برگش شبیه به برگ عدس و در تحت برگ ثمر مستدیری و بیخش باریک است.

در سوم گوم و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیلی او با لان مسقط بواسیر و ضماد شاخ و طلای شیر او جهت اسقاط اقیام ثالیلی و خلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثا ارقحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتیش یک قیراط است.

خارصینی: شبه است، به فارسی روی توتلی نامند.

خاولنجان: خولنجان است.

خارماراقی: ببیونانی به معنی غارالأرض است و در حرف غین اشاءالله مذکور خواهد شد.

خامین: مرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند.

خاممالین: ببیونانی بمعنی تفتح الأرض و آن لبونج است.

خافورا: اسم نلیقیمت که تازه روئیده باشد و گویند مراد از او مر و عریض الورق است و اهل مصر هرطمان را به این اسم خوانند.

خامون: اسم یونانی کمون است.

خامالا: ببیونانی زیتون الأرض و او مازریون است.

خامالاون مالس: ببیونانی اشخیص سیاه است.

خاس: اسم ترکی خس است.

خاکستر: اسم فارسی رماد است.

خارپرت: اسم فارسی قنغذ است.

خایه قندون: اسم فارسی جند است.

خاکشیری: به لغت اصفهان اسم خبه است.

خامالاون لوقیس: اشخیص سفید است.

خاوانی: ببلغت صقلیة الکیز است.

خامالاون: اسم یونانی حربا است.

خاما اقطی: به بیونانی حمان صغیر است.

خامانیطس: ببیولنی به م عنی صنوبرالأرض و او کمافیطوس است.

خامازیوس: به بیونانی به معنی بلوط الأرض و او کم اذریوس است.

خالج و نون: ببیونانی به معنی خطافیست و او مامیران است و گویند

عروق الصفر است.

خالاون: ببیونانی خندروس است.

خاتم الملک: سلداوران است.

خامشع: ببلغت شام شیطرج است.

خارخسک: اسم فلوسی حسک است.

خاگنیه: اسم فارسی خبیض البیض است.

خاص تره: به لغت نکابین حرف بابلی است.

خار: ببلغت هذی خنلر است.

خاک صوفی حمی: در طین مذکور است.

الخاء مع اللبه:

◀ خنی

به فلوسی لان گویند و از اکثر حبوبلت ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مغسول است که به حد اعتدال پخته باشند و سیوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته باشند. غلیظ و دیو هضم و مقوی کرده است و لان گرم مسخن و مجفف رطوبلت و خائیدن گرم او جهت رفع کندی دندان مؤثر و لان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و لب رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل رطح و لبخ شخاش منوم و نخاله دار بلعث سده نمی گودد و نان جو سریع الهضم - نیاز نان برنج و مبرّد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تبهای حار که بی ضعف معده باشد دفع و مورث قولنج در مبرودین و نقاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کنیرالغذا و جهت اسهال صفیوای و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثّر و نان گندم و برنج و ج و که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آن

تعنه حکیم مؤمن

◀ خبز القطار

نان روغن دار است که در گرفتن سبوس مبالغه نکرده باشند. در قوه مثل کسمه و بهتر از اوست.

◀ خلیوی

از جنس خطمیست و به فلرسی نان کلاغ و پنیرک و به ترکی ایم کاجی و در مازندران گیاه او را بخیلک نامند و بستانی املوخیا است و بری او را به فارسی خیی گویند و از مطلق او مراد اوست. برگش مستدی و بیمزه است و گلش کوچک و سرخ و مایل به تیرگی و تخمش مائل به سیاهی و مدور و پهن و در وسط او تعقیری و نهات او کوچکتر از خطمی است. در اول سرد و تب و گویند در دوم و با بورقی و قوه مضلله و ملین طبع و لطیفی از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده است و نج رطل از طیبخ شاخ او با شکر جهت جرب و قرحه امعاء و زحیر و حره مئانه و بول و بحت الصوت و درد سپرز و یرقان و طیبخ برگ و بیخ او جهت ادویه قلله و درد گرده و ضرماد او جهت اورام حاره و شکرستگی اعضاء نافع است و با نمک جهت تنقیه نواصیر چشم و بی نمک جهت التیام آن و گردیدن زنبور و مگس عسل و لبروغن زتون جهت سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با بول جهت قروح سر و رفع نخاله لفع است و بخم او سرد و تر و کنیر اللعاب و مزلق و مغزی و ملین و جهت سرفه گوم و خشکی و قوحه گوده و مئانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویت امعاء و رفع لذع ادویه حاره و گویند رتیلا و رفع نزله و با تخم حندقوی بری بالسویه جهت درد ملته و حقره او جهت سوزش امعاء و رحم و مقعد و با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع است و مضره معدة ضعیف و مصلح شربوب فواکه و قهر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم است و او مولد ریاح و مصلح ش پختن او با گوشت مرغ و ادویه حاره است و خلیوی بستانی را برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار بسیار می رویت و بقدر گیاه پنبه می شود و تخمش سیاه و دراز و شریه ب شونیز و بسپار تلخ و غلاف او شریه به کرم و مایل به سبزی، برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت به سبب لطافت و جهت خشونت سینه و تهای حاره و نصفیه صوت لفع می باشد و مضره معدة طبویده و مصلح ش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق الشبانه و آب او با شکر جهت رفع اخلاط محترقه و مضموع او جهت تحلیل اورام و تسکین درد گردیدن عقر ب نافع و قدر شربتش دو درهم است .

◀ خبب

به لغت شری از شفترب و به لغت اصفهان خاکشی و به بتکی شیوران و در مازندران گیاه او را شلم بی نامند و آن ضعیف است بسیار ریزه و دراز و

و لن آرد نخود و بلقی و لوط و ارزن بطی الغذا و مسدود و قلیل الغذا و قابض و لبتشری بظایت مضر و مصلحش روغن و شیرینی است .

◀ خبز الطابق

نان ساجی رقیق است که بی روی ساج آه ن پزند. قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است .

◀ خبز الفرنی

نانیست که بر روی تابه پزند و رقیق نباشند و مشهور به کماج است و جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است .

◀ خبز الهله

نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده بلخ گر بنند و مشهور به نان سنگ است و بهتر از نان ساجی است .

◀ خبز الحواری

نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه بسیار نکرده باشند و بهتر از اقسام دیگر است .

◀ خبز الهسمید

لایست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند . کثیر الغذا و مشهور به نان میده است . سریع الانحدار و مورث سنگ گرده و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازظله و سکنج بین بزوری و شکر است .

◀ خبز الخشکر

لایست که گندم را ناشسته و سبوس نگرفته ترتیب دهند. سریع الانحدار و غیر مسدود و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سرداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینی ها و روغها و شیر تازه است .

◀ خبز الکعک

نان میوه و دوآشه و بقسمات نامند . غلیظ و مسدود و طلای او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافع است .

◀ خبز الطابون

نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور به کسمه است . دیره ضم و کثیر الغذا و مضر محرورنی و مسدود و مولد خلط متین است .

◀ خبث الوصلص

نقله قلع است. بغایت قابض و مغسول او جهت ا لتمام جراحی چشم و تقویت باصره و مرع ریختن مواد به چشم مؤثر است.

◀ خبث الفضره

نقله نقره است. لطیف و قوی القبض و طلای او جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحات نافع است.

◀ خبث الذهب

نقله طلا است. لطیفتر از همه و در اطفال قویتر از خبث الفضة و طلای او با آب جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کچج ران مجرب و در افعال نایب مراب اقلیم پیا است.

خبیص: اسم عربی حیص است، در حاء مذکور شد.

◀ خبیض الیض

بف فارسی خاکینه نامند و لبسنیها کوکو گویند. کثیرالغذا و دیره ضم و مسلد و مولد خلط غلیظ و با دارچیری و خولنجان و ادویه بلهیم مقوی باه است.

خلیلوی شجری: خطم هست.

خبث الغراب: اقحوان است.

خبث القورد: لوف الکبیر است.

خبث رومی: خبز الکعک است.

خبث الم شلج: نلبت بخور مریم است.

خبث: اسم جمع نباتات است که به گردش آفتاب دور کند و خبازی مشتق از اوسرت.

الخباء مع اللث:

خبث: ببتای مئناه افسستین است.

خبث الحاک: طین مختوم است.

الخباء مع اللث:

◀ خبث

به نقله مئنه سرگین است و از مطلق او مراد سرگین گاو است و در اختا مذکور شد.

◀ خبث

به لغت اهل ختا به معنی بزرگ و به دستور خان و خنوم بتیادفند و آن اسم مرغی است که به فارسی رخ لماند و بقدر کرگدنی و از آن ننگت می باشد و طعمه او اکثر اوقات فیل است و در بلاد مابین زنج و چین یافت می شود

زرد و مایل به سرخی و بیونگی و برگش طولانی و شبیه به برگ جرجیر بری و شاخه های او باریک و متفرق و سلقش بقدر زرعی و تخمش در غلاف باریک رقیقی است.

در دوم گوم و در اول تر و مبهی و مشهی و مقوی معده و هاضمه است و جهت معده سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصه و شری و برودت احشاء و با شیر مسمن بدن خصوصاً چون با دو وزن او شکر ث ده روز بنوشند، جهت رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه درهم او جهت رفع سمیت ادویه و یک مثقال و نع او جهت نفث الدم سریع و ریه و ضمادش جهت اورام صلبه و سرطان و تقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مشوی او در خمیر جهت جگر و شش و سرفه مزمن و فیوزجه او با عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تو دریست که نیوخ مخم نامند.

◀ خبث

جرم اجسادیست که در حین گه اخن از او جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند.

◀ خبث الحديد

بف فارسی ریم آهن گویند. بهترین خبثها و مسعمل از او آن است که با سرکه سائده و خشک کوده باشند و بسیار مبالغه در سحق او نموده باشند. در دوم گرم و در سوم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع زرف - الدم و ادرار حیض و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخای مقعد و معده و بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبت بلطنی و جهت قرحه امعاء و مثانه مجرب است و با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهت تحریک باه مرطوبین که مایس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین ج هت ادویق قتاله و ضهاد او جهت تحلی او رام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت پاک کردن چرک گوش دفع می باشد و مضر شش و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درهم او کشنده است و چون آن را بیست بلو لب آب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدری که انگشت بر بالای او برآید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز یک دو انگشت از آن نلول نمایند، جهت صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیل است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و طبع سل معجون کنند به دستور همین آثار دارد.

◀ خبث النحاس

نقل مس است و در قوه قریب به خبث الحديد است و ملطف و جالی و خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است.

تخفه حکیم مؤمن

و بارش شبیه به گرده کوچکی و گیاه او را در قزوین و رک لهند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است.

در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال است و جهت یقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون و جهت درد دندان و استحکم او و پوست بیخ نبات او قانع دندان کرم خورده است و محتاج به آلت کندن نیست و چون با خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلای آن بر بدن جهت اعیا و تقویت اعضاء مؤثر است و چون خرنوب بری را کوبیده در آب یخ یسازند و جامه رنگین را به او تر کنن باعث ثبات رنگ او می شود و مجرب است و آب او با آب مورد منقی اجساد و ثابت کننده صلح است.

خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بری: خرنوب نبطی است.

خرنوب مصری و قطعی: ثمر قرط است.

خرنوب الخرنوبی: اناغور است.

خرنوب صیدلانی: خرنوب شامی است.

خرنوب هندی: خیار شنبلیله است.

خرنوب: اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص بری است.

خردل

نغم گیاهیست برگش شبیه به برگ توت و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری آن را بپزیرند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را ککج لهند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غنی مدور و سرخ و نکه طعم و سفید او را اسفند سفید گویند و آن حرف ایض است و مذکور شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست.

در اول چ هارم گوم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضاء و مفتوح سدد و مدرّ فضلات و مفتوح حصله است و جهت درد ریحی و بلغمی جگ و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از نغم او بلشراب ج هت درد سر و تقویت باه و با غسل جهت ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سودا و ضماد او جهت نقرس و لیترغس و عرق النساء و ورم سپرز و جذب مواد به ظاهر بدن و ازاله داء التعلب و با غسل و به دستور بل موم روغن جهت تصفیه رخسار و ازاله رنگ خون مرده و کمنه چشم و بل سرکه جهت جرب متفرح و قوبای مزمن و بر پیشانی جهت لولات و درد سر بارد و ریحی و فلج و استرخاء و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهت نعوظ مجرب است و با سکینج و آب کرنب جهت خنازیر و با ادوی مناسب هت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء الصبل جهت ورم بخت زلب و خشونت مزمنه قصبه ری و ثقل زلب و اسهال و آن و درد دندان مؤثر می بلنود و سرحوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با آن جیر جهت نقل سامعه و دوی و طهرن و اکتحال مضروب آن با آب و غسل جهت غشوه و خشونت پلک و بخور او جهت گوئی انهدن حشرات و لطوخ او جهت

و از استخوان پشانی او جهت ملوک قلع می سازند و خاصیت او آن است که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کله و همچنین اسرت سای استخوان او.

و امین الدوله گوید که آن شاخ آهو ی مشرک دار است و همین اثر را از برای او بیان نموده و گوید جهت اسهال نیز بغایت نافع است.

و مؤلف شکره گوید که در سرانندیب یافت می شود و خوردن بیضه او بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر لفع و بخور استخوان او باعث افافه م صروع است و ذله او جهت رفع آلتو و سنگدان او جهت بواسیر ضمادا مفید است.

الخاء مع الدال:

خدرقی: عرکبیت است.

خداع الرجال: بزرالنج است.

الخاء مع الراء:

خرنوب

بستانی و بری می باشد و بستانی دو ق سم است، یکی را خرنوب شلمی گویند که درخت او بقدر درخت گردکان و بپکش مستدی و با غلظت و گلش ذهبی و غلاف او بقدر شپوی و کوله تر و سیاه و ضخیم و دانه های او شبیه به باقلی و از آن رقیق تر و از آن در شام و مصر رب می سازند و در اسهال استعمال می کنند و با وجود شیرینی از سایر شریخیها ابرد است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم مایل به تدویر و غلاف ثمرش شبع به باقلی و از آن رقیق تر و دانه های او بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کراث گویند و در مازنداران و گیلان لله کی نامند. تازه هر دو قسم مسهل به عصر و مدرّ بول و خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرینی او مایل به حرارت و داف او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدرّ بول می باشد و ضماد و پخته او جهت صدمه و سقظه و امثال او و لهل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال گذشته لبش دیر هضم و بعد از انهضام، مؤکد خلط ص الح و با دانه جهت فقی و نغمین بدن و چون داخل شنی کنند شنی را لذیذ کرد و اشتها آورد و جهت سرفقام زمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهت بروز مقعد و نرف الدم نافع است و مضرّ معده و مجفف اعصاب و مصلحش به داف و نلبت و بدلس به وزن او از هر یک از قرط و طرایث و عفس و قدر شربش بلنج درهم است.

خرنوب نبطی

نحو نبات جنس برکیهت و آن دو نوع می باشد، درخت قسمی شبعه به خرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بی طعم و بسیار قابض و آن را قرط و سرحوط و امغیلان لهند و قسمی را ثمر خاریست بقدر زرعی و شاخه های او پراکنده و خارهای تند و ریزه و گلش سرخ و زرد و داغ دار

اعضای بطنه و شدیدالنفوذ و طلای او جهت تلین صلابت و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب م قرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آلتی کبودی جلد و درد گوش مؤثر می باشد و با زبدالبحر جهت داءالتعلب و با آرد گندنا جهت بواسیر شربو ضماداً نافع و جوشانیده او بسلخ الحئی و خردل و تدهین او جهت داءالحئی و اقسام قوبا و کزاز و کلف بیعدیل است و بلبش روغن تیب و گویند بید انجین را با خردل و سیر و طلق بقطیر کنج مقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته اند.

خروج صبری: دانه است.

◀ خربق ابيض

بیخ گیاه یست بیگش شیبه ببارنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پیوسته او مقشر می شود و بیخش شریع به پیلز و مستطیل و با ریشه ای بلویک و سفید مایل به زردی و تلخ و از شکستن او غباری از او ظاهر می شود و در جوفش مثل دام عنکبوت.

در سوم گوم و خشک. مسهل بلغم و صفیای غلیظ و اخلاط لزجه و مرقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاه و مفتت سرد است و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دم غی و مفصل و اکضال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه جهت قوبا و بیض و بهق و قلع دندان متاکل و بوییدن او باعث عطسه و فرزه او مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخریق و شریخ و مصلحش پخن او در خمیر و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و به دستور خربقین یک روز در آب و آشامیدن آب او و یا با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بلبش جوزالقی و در خلا معده نلیخ تناول نمود.

◀ خربق اسود

بیخ گیاه یست سبز و پر گره و گره های او مجوف و اکثر او مایل به تدویر و ریشه ای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه به برگ خیار و از آن کوچکتر و زوایع اطراف او بیشتر و بلخشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل به سرخی و به شکل خوشه و ثمرش شبیه به دانه قرطم و نغم او مسهل و بی مضرت تا اصل او است.

در آخر سوم گوم و خشک و تند و بپو خطر و از خربق سفید قویتر و مسهل مره السودا و بلغم و صفرای آمیخته به بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده و قویتر از سفرد آن و در جمیع علل که سفید او مؤثر است، خربق سیاه اسرع التاخی از آن و جهت یقان سددی و تنقیه مئانه و رحم و احشاء و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مقل او کشنده به خربق و اسهال است.

درد دندان بی ورم مجرب است و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن لبام و سرکه و بلبش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب انگور راندازه، منع جوشیدن او کند و سرکه شربین در گیلانات از او بتهیب می دهند و مطبوخ نبات او با چغندر جهت صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه الافی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یا مبین گفته شود و به دستور تا صد مرتبه پس او خردل را در خانه ای که دفیبع گمان داشته باشند افشانه، یک شبانه روز در خانه را بین دانه، روز دگنو خردلها را در جایی که دفیبع باشد مجتمع یابند و روغن او را که کوپچه به دستور روغن بادام استخراج نموده بغایت ملطف و محلل است و طلای او جهت درد دندان و اختناق رحم و تبهای مزمن و درده ای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلیه و بفتیح سده اعصاب او جهت نسیان و فللیج و گواهی سامعه که مزمن باشد و آشامیدن او به دستور جهت درد بلود و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است.

◀ خردل سی

گیاه او را به نیکی قچی نامند. حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاه و جالی جلد و جهت سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماسرت جهت سعفه مجرب می باشد و در سایر افعال مثل بسرت است.

خردل فلوسی و خردل ابيض و خرنوف و خربق: حرف ابيض است.

◀ خروج

بکسر خاء و ففتح و او به فارسی او را بیدانجیر و به ترکی کرچک نامند. برگش شبیه به برگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو زرع و بیخش مثل نی مجوف و ثمرش درخوشه های پر خار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و پر روغن است.

در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه است و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کثیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا دوازه عدد می باشد و بیسرت عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل تانوره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزه او ریاس و رب ریلیم و ببل او عثر او دند است و ضماد او جهت ثلیل و کلف و اورام بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل و تلخین صلابت و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر باد سرخ و ضماد بیگ او با آرد جو جهت ورم حازه چشم و ورم زیر گلو و سای اعضا و بلح نا جهت درد مفضل مجرب است و با روغن زیتون جهت درده ای بارده و روغن او گرمتر و لطیفتر از روغن زیتون و مقی و دو مثقال جهت تسکین وجع ال فیاد بارد و با ماء الاصول محلل بلغم لزج

تخمه حکیم مؤمن

گیاه یسرت در شکل و بو مثل سنبل الطیب و رنگ او سبز و مایل به شیرینی. در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیفتر است.

خرقطان

گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال آن می روید و ضررت به آن درخت می رسند و غیر عنم است که در طبرس تان دارواش گویند و خرقطان را برگش شهبه به برگ زیتون و مایل به استداره و شاخه های او پرگره و تخمش سرخ، سرد و خشک و قابض و مقوی موده و منقی دماغ و مفتح سرد و بلقوه محله و بعضی گویم و خشک دانسته اند. یک اوقیه آب او جهت شکستگی استخوان و وثی عضل و قطع نرف الدم و رفع سحج و آب مطهخ او با انجیر جهت سرفه و ذرو ر بگ خشک او و سوخته او جهت قوبای سر مجرب است به شرطی که موضع را بلبول و نمک به حلی بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مرهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است.

خروف: نیه تلوه و خرفان جمع اوست.

خرفی: خُر است.

خربق: اسم انجره است و گویان فاونیا است.

خروء الحما: جوزجندم است.

خریع: اسم عربی احریض است.

خروء الصفلع: طحلب است.

خرفه: اسم فلوسی بوله الحمقاء است.

خرفع: شع عشر است.

خروء الفصفیر: اشیران است.

خرطال: هرطمان است.

خروسلان: اسم عربی عقرب است.

خروء: زلب است.

خرم

به سکون راه بهت تخم مرغ است که به جهت ادویه عین مغسول کوده باشند و به تشدید راه شامل مریحه و سراج القطرب و حالی است.

خر: اسم فلوسی حمار است.

خرگور: اسم فارسی حمار الوحش است.

خرماده: اسم فلوسی اتان است.

خرگوش: اسم فلوسی ارنب است.

خرخدا: اسم فارسی هدیه است.

خرما: اسم فلوسی تمر است.

خرزهره: اسم فلوسی دلفی است.

خرمای تر: اسم فلوسی رطب است.

خرمای هرون: اسم فارسی قسب است.

و قدر شربش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند ماذریون و چ هار دانگ و زنش غاریقون است با ماهیزه رج و ضماد او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شده و رفع ثالیل و بیدن گوشت زیاد فاسد زخمها و جهت ناصور صلب طلای او د و سه دفعه مجرب است و مضمضه و فطخه و فرزه و قطور او در امراض مایه مثل سفید آن و پاشیدن طنبخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ او خنی سانیده باشند، قاتل طیر و وحوش و چون در شیرینیها چند روز خیمانه باشن و با ج و مقشر علی دس جوشانیده و آب او را بنوشند چندان ضررت ندارد و بالخاصیه تنقیه به او کردن باعث تغییر مزاج می شود به مزاج خوبی قریب به مزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت ضرر است.

خرم

بشدید راء اسم فارسی مریجه است و آن گیاهیست که در سبتان و مواضع سایه دار می روید و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر و مایل به گویم و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او مورث فرح و سرور و نگله داشتن او را در کف دست و آستین بلعث محبت است و روغنی که از گل او ترتیب دهند، جهت درد سر و بی خوابی و رفع توحش و طلای او بل موم روغن جهت نیکویی رخسار و موجب قبول و رافع بغض است.

خراطین

کوبه ای سرخ است که در زمین نمناک به هم رسد. در اول گرم و تر و مغزی و سه درهم او که خشک کوده باشند با رب انگور مدربول و جوشانیده او در روغن کبجد جهت خرق و سرفه کهنه بغایت آزموده است و مسحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ ملته و گوده و با شراب مغیر رنگ بن یرقانی در همان ساعت و ضماد او جهت ورم حلق و لاه و منع نزلات نافع است و طلای تازه او بقدر سه شبانه روز جهت التیام عصب مقطوع مجرب و به دستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اور ام حازه و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کیدن او بلزفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر می باشد و مؤلف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلاً و ضماداً بی شبهه در این باب مجرب است و قطور او با پیله مرغابی و روغن زیتون جهت درد گوش نافع است و چون با جعل و نهات در آب طنج نمایند طلای او جهت بواسیر و نرف الدم و شقاق مقعد بعیل است.

خرامقان

خز

اسم لباسیست که از ابریشم و پشم و کج ترتیب دهند و خز الص لباستی است که از موی بسیار نازک که به فلوسی کرک نامند ترنجیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر و معروف است. در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهت نقرس و فالج و ضعف لبه و رفع جذام و حگه سریع الأثو و موی سوخته او جهت قطع نرف الدم و خشک کردن جراحات و آشامیدن او جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی لطفی است.

خز میان

تحریف خز زمان فارسیست یعنی مانند خز و آن حیوان چندا سرت و گاه است از این اسم چند مراد باشد.

خز نلبش: هرم حور است.

خز از الهاء: طحلب است.

خز از الصخر: خز از الصخر است و مذکور شد.

خز ران: اسم فارسی خیزران است.

الخاء مع السین:

خسک دانه: اسم فلوسی قوطم است.

خسک: به سرکون سین اسم هندی کبریت است.

خس و دارو: اسم فلوسی خولنجان است.

خس الحمار: ابخلسا است.

خسرف: اسم عربی جوزبوس است.

خسرق: احرض است.

خس الکلب: دینساقوس است.

خس

بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند. بری و بستانی می باشد و بکی او سردتر از بسلتی و بگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل به سبزی و شری دار و با تندی و جلا و قسمی را از او بی ساق و قسمی را ساق زیاده بر دو شیر و شیر او گرم است و مدر حیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم بلسنک و آب مسهل خلط مائی و طلای او با روغن گل سنخ جهت درد سر و اکتقال او جهت قروح رطب طیفه قرنیه و جلای بصر و با شی ر دخیان منوم و جهت درد چشم و بیاض او و بهص مجرب می باشد و آشامیدن و طلا کردن او جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مگ خشخاش سفید است و بستانی او نیز بی ساق و ساق او می بلشد.

در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و موکد خون صالح رقیق و رافع ضرر آب و هوای ولطی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و مانع

خرچرگ: اسم فارسی سرطان است.

خرزبه: اسم فارسی بطبخ است.

خرزبه گرمک: اسم فارسی ملبون است.

خروس: اسم فلوسی دیک است.

خرس: اسم فارسی دب است.

خروه ک: اسم فارسی مرجان است.

خرغوله: اسم فارسی لسان الحمل است.

خراما

ب الف آخر و به یاء اسم گیاهیست بسیار خوشبو و به فارسی خیری دشتی نامند و صاحب تذکره غی خیری بری دانسق و از فلاحه بیان نموده که چون او را به عکس هیئت صلی غرس کند، بنفشه متکون می شود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانه ها و گلش مایل به کبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند نسرين و تخمش سیاه است و مؤلف المایع خیری بکی دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخ و م و وید قول صاحب تذکره است و آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوه و لطیف مائی و گلش سرخ می باشد بخلاف خراما و از صفات و خواص خیری ظاهر می شود که خراما غی اقسام او می باشد و او خوشبهرترین گل های صحرائست و سفید نیز می بلشد و در نفع مشکاک گل حنا و آن سنبل است که با برگش می روید و پیاز او شبیه به پیاز نرگس است و در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند. گل او ملطف و مسخن و مفتح سده دماغی و مقوی او و جاذب رطوبات زکلی و محلل ریاح و رافع درد سن و مقوی جگر و دل و سپز و گرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم است و جهت خوشبو کردن دهان و نشرف رطوبت و سیلان مزمن و بهبودت رحم و اعاده بحمل و احداث گرمی و تنگی فرج و طلای خشک او جهت خوشبو کردن عرق و تقویت عصب مفتح می باشد و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفی و غیر مستعمل هستند و روغنی که از او سازند قائم مقام نطف و مصدع محرورین و مصلحش مورد و قدر شربت از گل او تا سه درهم و بلبش بابونج است.

الخاء مع الزاء:

خزف

به فلوسی سفال گویند. بیخ خشک و با اندک حرارت و ضما اقسام او جهت ورم های نرم و قروح اعضای کابس المزاج مثل غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفله سبو لبعمرها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت جوششها و حگه و حزاز و سعفه و ج رب و نقرس مؤثر است و با موم روغن جهت ورم های مزمن و خنازیر و غده و سفله چینی جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون او و جلای بیاض طیفه قویله موفد و مضر اعصاب دماغی و مصلحش روغن بنفشه است و روغن نیلوفر.

تخفه حکیم مؤمن

خشکی و رادع و مسدد و یک مثقال ۱ و که صبح و شام بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعاء مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حلیه و گلاب که طبیخ گرفته باشند جهت ابتدای رمد و تریکین درد آن و منع ریختن مواد بعاضاء و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ او جهت بیخوابی و بلآرد جو جهت اورام حازه و باد سرخ و لغوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است خصوصاً با اقاقلی و عصاره لحوه التوس و طبیخ بیخ او جهت جگو علیل و خلط غلیظ مده مفتع و عصاره پوست او که کوکنار نامند سرد و مائل به رطوبت و در آثار قویتر از تخم او و مداومت او مرخی اعضاء و مشوش حواس و قاطع بله و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون است و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حازه و بابسه و منوم قوی و منشرط بالعرض است و گل خشخاش با آب گشنیز جهت نملع سلعیه و قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قوحه قرنیه اکتحالا مفید و روغن او که به دستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن دردهای حازه و اورام و آشامیدن او جهت لوله و سرفه حار و قطور او جهت درد گوش و ورم حازه او مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدد است.

◀ خشخاش اسود

مصطلح اطبای ساریق از ا فیون عصاره اوست نه اقسام دیگر و مراد از او قسم بریست که برگش کثیرالتشرف و زغب دار بلشد. در آخر سوم سرد و در جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و بلشراب جهت رفع سیلان حوض نافع است و مضر دماغ و مصلحش رازیانه و قدر شربش به جمیع اجزاء بقدر نصف شربت اجزای بستانیست و از تخمش یک مثقال و بدل خشخاش کاهواست در اکثر موارد.

◀ خشخاش منقور

قسمی از خشخاش بیست، برگش شبیه به برگ تره تیزک و دراز و با خشونت و مائل به سفیدی و ساقش خشن و قبه دار کوچک و شبیه به شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یک مثقال از او با ماءالعسل ملین طبع است.

◀ خشخاش مقون

گیاه بیست برگش سفید و با زواید مگاره و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه به شاخ گاو و منحنی و از این جهت مقون گنفتند و در جوف او دانه ها مگاره کوچکی و منبتش بیشتر کله دریاست و او غیر جیلاهنک است چه دانه او زرد است و این زرد نیست. در سوم گوم و خشک و جالی و مقطع اخلاط بی قی و اسهال و بیگ و گل او جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه او و اکتحال گله او جهت

سستی و ملین طبع می باشد و جهت امراض حازه و یبوست سودا و صفیا و حکه و جنون و جدام و یرقان و درد بستان و تبهای حازه و حرقة ملته و بول و درد سر و منع صعود بخارات به دماغ و نزله حار و زکام و سرفه- ای که از گومی و خشکی باشد نافع است و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکلثو و مضر بله و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف بلصره و مصلحش نعناع و کوفس و هلیله پورده و زیه و قه شربت از آب او بتسی درم است و از تخمش تا دو درهم و مطبوخ آن را غذا بهتر و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زلزله کردن شیر و ضماد او جهت اورام و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته او جهت نظم جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدر و م نوم و مانع احتلام است و جهت نزل و زکام و درد سینه و تقطی البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد به چشم و جهت درد سر و رفع درد گزیدن عقوب نافع می باشد و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مایخولیا و صرع یسوی و مریج مستی شراب مؤثبات.

الخاء مع الشون:

خشخاش بحری: خشخاش مقرن است.

خشکار: خنبلخ شکلور است.

خشل: مؤل مکسرت.

خشب الفوننی: نزد بعضی سرباریون است.

خشف: بجهه لونه شتر است.

خشخاش ایض: خشخاش بستانیست.

خشخاش بری: خشخاش اسود است.

◀ خشخاش بستانی

به فارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید می باشد و خشخاش سیاه را گلش بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان را تخم سیاه می باشد و گویند خشخاش بیکی را برگ کثیرالتشرف و مزغب می باشند به خلاف بستانی و خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و مریح مواد رقیقه صفیای است و ده درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار طیس و نفت اللم و تب دق و حرقة مثانه و امراض حازه آن مؤثر می باشد و مؤوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و بلعسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو داده او رافع بیخوابی و بلهنگ او مغز بلجام موله خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را بلپوسرت کوبیده قرص بسازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی

شرباً و جهت تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً لافع است.

و قدر شربش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از بیست او تا یک مثقال و تخم و از گل او تا یک درهم و مضر مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکو است و پوست او مایل به

◀ خصری الثعلب

به فلوسری ثعلب گویند و آن بیخسیت سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و با لزوجت و بلانکندی و در بوی شبیه به بوی منی، مثل دو بیضه کوچکی که لبه م ملاصق باشد و از بیضه ریشی باریکی درازی رسته و در آخره رنگی دانه کوچک موجد که هر چندان دانه بز رنگ شود، بیضه او کوچک گودد و از این جهت قاتل الأجرع نامند و مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندکی عریضتر و پهن بر روی زمین و نرم و ساق او بقدر شسپی و بر بلای او دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اما کف نمناک و بی تخم است. در آخر اول گوم و تر و مبهی و مقوی عصب و جهت کواز و تشنج طیس و نقلد منی و تقویت نعوظ و طلای او با روغن گل مقوی موی و منبت او و مانع سقوط و قدر شربتش دو مثقال و مضر موم معده و مصلح آن شکر و بدلتش نضم رطبه و نضم زردک است و گویند نوعی از او را گلی است که در او چیزی شبیه به مگس می باشد و بیخ او در تقویت بله ضعیفتر است و نوعی دیگر می باشد برگ و شاخس سرخ و بر سر او دو عدد گل بسیار کوچک و درون او تخم سیاهی و در تابستان می روید و دو سال می ماند. در دوم گرم و تر و گویند جهت امراض سوداوی مجرب است و هر که آن را قلع کند دست آن شخص بی حس و حرکت گردد و چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع او شود و نوع چ هارم آن را برگ سه عدد و مایل به طرف زمین و شنبه به برگ سوسن سفید، از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر زرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زنیق است و بیخش مدور بقدر جوزی و سرخ و درویش سفید و با لزوجت و شیرینی و در دوم گرم و تر و بغایت مبهی است و نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه به نضم کتان و از آن بزرگتر و نملق و صلب. در سوم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قویتر از سقوفور و چون بیخ مزهبر را در دست دار نه بلعث نعوظ گردد و جهت فالج و لثوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاه و حمل او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب دانس بقاند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر موم حرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یک عدد و از تخم او تا یک درهم است.

◀ خصری الکلب

به بلانی ارخس نامند و آن بیخ گیاه بیست مثل دو زیتون به هم چسبیده، یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و بیگش شنبه به برگ گندنا و ساقش بی برگ و تا نیم زرع و گلش ریزه و بلغم متصل شیبه به سرو و بنفش و شبی به گل اصابع صغیر و

قدحه چشم و طیبخ و بیخ او جهت علل بارده جگر و عرق النیاء و رقیق کردن اخلاط غلیظه لرحه نافع و یک مثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لرحه است.

◀ خشخاش زبوی

گیاهبست بسیار سفید و سبک و ساقش بقدر زرعی و بسطد ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل بهبرگ او و سفید و مسعمل او و ثمر او و در وسط تابستان می رسد. بغایت گرم و تند و در طیبخ م کج بله نگ و از جمله سوموم و مسهل و مقوی قوی و جهت تنقیه دماغ و رفع بلغم و صرع مفید و قدر شربت از تخم او تا یک درهم است.

◀ خشاب

ب فارسی اسم آب مطبوخ میوه ها است که با شکر طیبخ یافته باشد م ک آلبالو و مویز و سیب و بهو زردآلو و امثال او و مجموع او الطف از اصل او می باشد و مؤلف تذکره گوید که از آلبالو جهت تشنگی و اص لاح خلط محرک و التهاب و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه و ارواح و هاضمه و رفع عفونات و از سبب جهت خفقان و غشی و کرب و از مویز جهت نضفیه صوت و تفضیح سرد و برقان و ضعف جگو و عس الهول و از امروود جهت سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات به دماغ استقله می شود و زبونترین او خشاب زردآلوست و مجموعاً م و کد ریاح هستند و مصلح همه انیسون و مصطکی می باشد.

◀ خشکین حین

معرب از انگبین خشک است و آن عسلی است در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ می باشد و در تنکابن شکوی لمرح و در دیلم و طبهستان اسب دنان گویند. سفید او در جمع افعال قویتر از عسل و در غایت حدت و کسوت است و زرد و سرخ او قویتر است از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل به تلخی و سناه او قویب ب عسل بلاد می باشد. در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطع و تحلیل و زیاد او محرک اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یک درهم است.

الخاء مع الصاء:

خصری ه رمس: حلوب است.

خصیه البجر و خصی خزه: اسامی جند است.

◀ خصری الیوی

حب البلبه است و مؤلف تذکره گویند غیر اوست و گیاه او شبیه به عنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر آلبالو سفید و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم لرحه و محلل ریاح و ضیاد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصلح و مکرب و مصلح او بنفشه و قدر شربتش تا یک درهم است و بدلتش زیره است.

تصفه حکیم مؤمن

منضج سریع الأثر در اورام حارّه و نطول او جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ او ج هت ورم مقعد و انضمام فم رحم زن ان عقیم مفید است و تخم کوبیده او ج هت سرگ گوده و لعاب او با شکر جهت سرفه حار و ضماد او با سرکه که در آفتاب نشیند جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و یک جزو تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بکایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهت مغص و زحیر و سده امعاء و قرحه او و با شراب جهت عسر بول و حصاء و رفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او و به دستور تضمید آن جهت تحجّر مفاصل و صلابت اعضاء و مضمضه طبیخ او لبسرکه جهت درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که منجمد گردد طلای او جهت رفع تهیج پلک چشم مؤثر است و به جهت سرفه حارّه و نفث اللّحم مجرب و طبیخ او نیز همین اثر دارد و مضرّ معده و مصلح او عصارة زرشک و عسل و رازظنه و گوئند مضرّ ریه است و عسل مصلح اوست و قدرش ریش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سری مقال و بدلش خلطوی و صعغ خطمی بغایت مسکن تشرگی و قابض طبع و رافع قی صفراویست.

خطاف

به فلوسی بهمتوک و به ترکی قرلانقوع و به دیلمی چچلا نامند و از طیور معروف است. گوشت او در سوم گرم و خشک و کباب او مفتوح سدد و دافع سنگ ملته و رافع یرقان و امراض سپرز است و آشامیدن یک مثقال از خشک مسحوق او جهت قوت بصره و غرغره او بلأب جهت خنّاق و جمع امراض حلق نافع است و طلای سوخته او همین اثر را دارد و احتحال محرّق او مؤوی بصره و دماغ او با سرگین و یا خاکستر او لبسرل جهت ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع می باشد و به دستور خون گوم او و سرگین او بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن رخسار و لبزهره گلو جهت سرفه کردن رنگ رخسار و جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خ وردن آب معصور مدقوق او با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الأثر است و به دستور یک مثقال خاکستر آشیان او که سوزاننده باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب رفع شبق زنان و طلای او بعد از کوبن موی سفید بلبث رویانیدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بناف زنان جهت عسر ولادت بسیار مؤثر و سع و ط زهره او جهت سلاع کوبدن موی سر و ریخ سفود، مهریارس گوید مجرب است. و مؤلف مالایسغ گوید مخ صروص سرفعی قبل از وقت است و بلید شیر در دهن نگاه دارند که دندان سیاه نشود چون در سالی دو بار بچه می کوبد و هرگاه در حین زلطتی فور قهر شکم بچه او را بشکافد دو سنگ ریزه ظاهر می گردد، یکی سفید و ی کی ملون، چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زاییدن به نهجی گوئفک باشد که بدن گوساله به زمین نرسیده باشد ذبح کرده باشند بسته به بلووی صاحب صرع یا بگردن او

حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده نموده با همه صفات به هم شبیه اند مگر آنکه، گل اصابع صغیر بسیار به هم متصل نیست و سرخ ارغوانیست. در آخر دوم گرم و خشک و محلّل اورام بلغمی و مسخّن ریه و ماده او با رطوبت فضلیه و تازه او که با شیر پخته بلشرح بغایت محرک باه و خشک قسم نر او قاطع او و گوین هر یک از نر و ماده او که بعد از دیگری خورده شود فعل اوّل را باطل می کند و مصلح او در سخولت ریه صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث بقلا ذکور است و نوع دیگر را برگ مک نوع اوّل و عریضتر و با رطوبت چسبیده و گلش بنفش و بیخش دو عدد و ک و چ کف از اوّل و ه رد و مملی و دراز و در سوم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک ساکنه او و نوع اوّل محلّل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت آن می باشد و ج هت نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتوح سدد و رافع آثار جلد است.

خصیه

از جمیع حیوانات زبونتین اعضاء و رطوبت در او غالب و موی و بهترین همه خصیه خروس است. مبهی و مولد خون صالح و مصلح سایر او پختن و با نمک و صعتر استعمل نمودن است و خواص خصیه هر حیوانی در ضمن او مذکور می شود.

الخاء مع الضاد:

خضلاف

به ضاد معجمه درخت مقل است و گوئند مقل مکیست.

خضف: خربزه نارسیده است.

الخاء مع الطاء:

خطر: وسمه است.

خطمی

معروف است و سفید و سرخ و الوان مختلفه می باشد و آنچه بی گل باشد خطمی بری و خطمی نر نامند. جالهنوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم به اعتدال و اکثر مرکب الوری و مائل به سردی و تری و از انواع خبازی شمرده اند و محلّل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از بپگ و ساق و هرگاه برگ و ساق او را خشک کرده کوبیده استعمال نمایند بهتر دانسته اند و آب طبیخ او جالی امعاء و مقعد و رافع ضرر تندی ادویه مسهله است و یک مثقال او جهت تحلیل قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه امعاء و نفث اللّحم و سرفه حارّه و اسهال و مغص و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد ورمها و تحلیل او و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و حزاز و شکستگی اعضاء و عرق النساء و مفصل و نقرس و با روغن زیتون جهت گزیدن ورم و سوزش آتش و با ادویه مناسبه و روغنهای جهت ذات العنب و ذات الویه و ضماد پخته او با روغن بغایت

خلال خلولی: نبات آطرخلال است.

خلوق: زعفران است

خلال مأمون: ادخر است.

خلایان: اسم یونانی بارزد است.

خلقیس: اسم یونانی زاج است.

خل الخمر: سرکه انگور است.

خل العنصل: سرکه عنصل است و در اسقیهل مذکور شده.

◀ خلال

در بلج مذکور شد و آن غوره خرم است که از حد بلج گذشته باشد و بستیباج را نیز به این اسم نامند.

◀ خل

بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب می دهند و مراد از مطلق او سرکه انگور است و خل خمر او را از آن جهت گویند که مادامی که اولاً خمر نشود سرکه نمی گردد به خلاف سایر که اولاً ترش می شوند و بهترین همه سرکه انگور است و بعد از آن مویزی و انجیری و سرکه اناری و نارجیلی و سه قسم اخیری گوم و خشکند و سرکه انگوری مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سوم است. قاض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوه ادویه باعضاء و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و رافع تشنگی و معین هضم و قاطع نرفالدم اعضاء و م حرک اشته و گاهزنده بلغم و سپر ز و موافق معده ملهیب و باغمیه است و جهت قطع صفرا و تفتیح معده و سده ماسارحقا و سپز مفید و مداومت خوردن او ناشتا قاتل کرم معده بوده و گوم او با عسل جهت نفس الأتص اب نافع است و قی کردن بعد از خوردن گوم او جهت ادویه قله و دفع جمود خون و شیر در معده و با لک جهت رفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او بتدریج جهت زلویی که در حلق مانده باشد و سرفه کهن رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول به حلق و خناق و سقوط لاه و درد دندان و مضمضه او بلفک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشد و لبزاج سفی جهت خون لته و سستی آن و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و جمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات بلوه و درد سر خار و خارش بین و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب است و چون برع ضوی بلانفد منع قبول ماده از عضو مجاور خود می کن و نظول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نرف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول به شکم می کند و ضماد انجیری که در آن پخته بلونند جهت سوزش عضو و خشونت آن از مجربات است و بلگوگود جهت نقرس و با عسل جهت رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهت درد سری که از

ببندند در رفع صرع جمیع اطباء مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حری سفید پیچیده نگاه دارند، باعث جاه و قبول و قضای حوائج می گردد و امین الدوله گوید سنگ ملون سرخ می باشد و علقی او موجب رفع فزع است و گوین چون بچه او را به زعفران و امثال او زرد کنند، به دستوری که در حین رنگ کردن نبیند جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان با آشیان آورد و چون وقت صلات جمعه آشیان او را خراب کرده به آب حل نموده به آن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شر آن است.

الخاء مع الفله:

◀ خفش

بفارسی شب پره گویند. در سوم گوم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرد اب و رافع استسقاء و مهرای او در روغن زیتون و زنبق جهت فلج و رعش و مفلصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارد و طلای مطبوخ او بو احلی جهت احتلبس بول سریع الأثر است و جلوس در طیبخ او جهت فالج و حملویق او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برآمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او با فرج جهت عسر ولادت مجرب و تدهین به روغنی که در ظرف مس بی قلع او را مهرای بخصباشند، جهت رویانیدن موی و دراز کردن او بحدی و احتکال مغز سر او با آب پیاز جهت نزول آب و بلعسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج لب و سرگین او جهت قویا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مستی مؤثر و شیر و بول او بغایت جالی است و در آشیان او منجمد او به هم می رسد و شیرزق نامند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه به قلی و سوراخ دار است. یک مثقال او قاتل و ربع درهم او منخرج حصه و احتکال او رافع بطن عین و طلای او باعث جراحات جلد و سترنده موی و قانع نالیل است و گذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بی خوابی است و به دستور دل و چشم او همین اثر دارد و د فف کردن سر او در برج کبوتران موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش بلعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن آن مورث قبول است.

خفج: خردل بکست.

◀ خف الغراب

نوعی از حلزون است درازتر از ودع و بزرگتر از آن خفیوج خرفه است.

الخاء مع اللام:

◀ خل الزيت

بیشتری است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند.

خلال ابراهیم: جزر بریست.

خلالان: نوعی از آطرخلال است.

تخفه حکیم مؤمن

نامند و در اکثر مواضع یافت می‌شود و قسم نر او بی گل است و صفصاف اسم خلاف بری است. گلش در دوم سرد و در اول بی و برگش در اول خشک و ثمرش در اول تر و سرد و بیدموله در افعال ضعیفتر از اوست و مفتح سده جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حار و تبه‌ای محرکه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع بده و عرق او الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نرف الدم و با سرکه ج هت ثالهل و نهله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید است و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفیا و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لوز بنها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سته و قطور او در گوش جهت پاک کردن چرک او بسیار مفید است و مضر ته بگاہ و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با شکر بنوشند و طریق آشنامیدن آب او در دستورات مذکور است و صغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهت اسهال دموی مجرب است و جلوس در طبیح برگ و شاخ او جهت رفع فساد اعضاء بغایت مؤثر است.

خلاف بلخی

به فلوسی بنه‌مشک گویند و در شام شاه بید و گل او قبل از ب‌رگ به هم می‌رسد، بقدر بلوطی و ملون به‌زردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشب‌است و جالوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل به خشکی بیان نموده‌اند و محلل و ملطف و مفتح سده خفیه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قوتور عرق بیج و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معده و معین بله و مقوی احشاست و چوب و نهگ او در خواص و مصلح و قور شربت مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد حار و مانع صع و د بخارات و خوردن او مانع غلیان خون می باشد. بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز ب‌ادام و بنفشه گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است.

خلاف بی: بید مطلق معروف است.

خان

به ضح خاء و فتح لام به فارسی موش کور و در اصفهان دارس‌لنک و به دیلمی کانهش گویند. حیوانیست بی چشم و بی دم و بی دست و پا و از موش کوچکت و سنخ رنگ و ریش اشجار را می‌خورد و زمینهای نمناک را پیوسف‌سوراخ می‌کند و گویند چشم او در زیر جلد است و اشع را می‌بیند و طعم الطوس گوید که هرگاه در سوراخ مسکن او بگذرد و گذارند به بوی آن بیون آید و از سموم قتاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنباله او جهت خنازیر و بیاض چ شرم و رفع آثار جلد و جالی دماغ و با روغن گل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و ه رچه از بدن

آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بناگوش و باخ‌اکستر گرم جهت غدد و ورم بارد و با حرمل جهت خدر و کواز و مفاصل و جوشانیده او با گلاب که پارچه را بهاو تر کوده باشند و بر سر کماد کلنه جهت درد سری که از صفیا و خون و بخارات حمام حادث شده باشد مجرب است و پاشیدن سرکه که بر سنگ گرم کرده باشند و به دستور سنگ را بر آن انداخته بخار او جهت درد سرم‌زمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویزی که در آن خیس‌انیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیح او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لته مجرب و قطور او جهت کوم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گوالی سامعه و تفتیح سدد خشوم و بوتهن او جهت سده مصلفه و لب‌گلاب و روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع می‌باشد و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده و در سرکه بیج‌وشانند یک‌مهره شود و تا یک هفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهت رفع نبوی دهان که به مشارکت معده باشد مجرب است و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسوقی مذکور شد و مضر پیران و سوداوی مزاج و قوه بله و صاحبان سرفه لثوه و سرعال یاس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم ناقهین و م‌برودین و صاحبان ریح غلیظه و درد مفاصل و مدومت او مورث استسقاء است در صاحبان ضعف احشاء و شش و م‌ضعف بصر و مورث زردی رخسار و سرج و لاغری بدن بوده و مصلح او شیرین کتا و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن لبدام و ادویه ضعف الحار و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سرج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طاری و لرجیل مضر عصب نیست.

خانج

درختی است شبیه به‌درخت گز و در چین و بلاد روس بسیار بزرگ می‌شود، برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز می‌باشد و ثمرش مثل خردل است.

در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تردت و قوتور از سای اجزای او و شکوفه و برگش به جهت گزین هوام و و روغن او که شکوفه را در آن ریخته، سه هفته در آفتاب گذاشته بلشند جهت اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او را همین اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سرم‌وم و خوردن چ‌ئی در ظروف چوب او مانع خفقان است.

خلاف

شامل بید‌مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او که بعد از برگ به هم می‌رسد و رنگش زرد و به قدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از سراق شاخه‌ای او می‌روید و کنب بید

◀ خمیره

به فلوسی خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کچد و روغن زیتون و شیره و سلیر روغنها و ماست از هر یک که باشد سرشته، گذارند لبت ترش شود و بدبو شود و قدری از آن داخل خمیر نان می کنند لک فطیر نشود و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاد باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد او و سی مثقال آبی که در او خمیر مایه کم و نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند و با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و القاب مجرب است و چون دو مثقال و نیم سرکه نیز اضافه کنند، جهت اسهال صفیای و اح ترافی و غرغره محلول او در آب با ربع آن روغن بفتنه جهت ورم حلق و ضماد او با حل و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب است و چون یک جزو آب نعناع و یک جزو خردل سائیده و نصف عشر خردل شب و سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده و در ده مثل همه آب بچوشانند تا به نصف رسد، پس صاف نموده با نصف وزن او عسل بقیوام آورند جهت تقویت هاضمه به مرتبه ای است که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محبته و رافع بلغم و مبهی است و هر گله بعد از معاجین باهیة بلافصله بنوشند، بغایت سریع الأثر است و چون خمیر مایه را کوبیده و طباب الی شربین و امطله او بسرشد، قائم مقام خمر است و از اسرار مکتومه است و مضر سینه غلیل و مصلح او کیتوا و قدر شربت تا هشت مثقال است.

◀ خمر

مراد از او در شرع مایه خمر العسل است یعنی آنچه عقل را ببوشاند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون به زفت افزوده کوده، مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگور را نبیذ نامند و اصناف او به حسب افعال زیاد بر شصت قسم می شود و چون خردل داخل کنج بدون جوشانیدن خمر می شود و شیرین می باشد و با زعفران بلعش شدت سرور و تقویت جگه و دل می گردد و چون بلدانه انگور باشد قایض می شود و ریحانی آن است که خم را بعد از افزودن به زفت و یا به قیر یا موم بچود و کشته بخور کنند و طباب انگور و مورد و مصطکی و به شیرین و سبب بقدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند و آنچه بر او شش ماه نگذاشته باشن مستطار نامند و به فارسی دلا گویند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم کنج او را جمهوری گویند و بی مزه غلیظ را قهوه نامند و او قاطع لبا است و شرابی که از یک سال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند.

و او در سرم گوم و در دوم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا

چهل سال است پیوسته در سوم و تازه او که مسطار است در دوم گرم و

بروز کنج بحدی است و قاطع رافع و سریلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون نیز همین آثار دارد و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت ازاله بدبوی آن و طلای آن جهت درد سر و بخور او جهت عسر بول و سعوط زهره او طباب بیخ رطبه و قوری زعفران جهت رفع لقه از مجربات شهرده اند و تع لبق لب بلای او جهت تب ربع و صرع و به آسانی جهت بیرون آمدن دندان اطفال استفاده می شود. و گویند خوردن دل او اعانت بی اطاعت روحانیات کند و دفع کردن او در آستانه در مانع اثر سحر و انداختن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و همچنین در آتش انفاخت پیغ او همین اثر را دارد.

◀ خار

به ضمّ خاء و تشدید لام دانه ای است شبیه به کرسنه و گیاه او کمتر از زرعی و برگش ریزه و گلش مابین سفید و زردی و غلافش شبیه بغلاف بقلی و سفید و آن بیخ قیرم است: آنچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست غلیظتر و عریض و بسیار سفید بلش و دانه او بقدر نخود کوچکی و او را جلهان ابض گویند و دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول باشد و او را بقیه نامند و مذکور شد. سوم طویل الغلاف قریب به بقلی و سیاه رنگ و دانه او مستدیر و نیوگ و مائل به زردی است و بسطد بلخ و در مصر بسوکه گویند. چهارم دانه او کوچک و پهن و اغبر است و جلهان اسود نامند. پنجم رقی الغلاف سفید دانه است و او را قصاص گویند.

همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سوم سرد و طیبخا و لب عسل مدر بول و حیض و منقی امعاء و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهت سرفه و قصیر ری و درد سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیره و ضماد او جهت تقویت اعضاء و وثی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جم عیث مورچه است و مضر اعصاب و مولد سودا و فلتخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده درهم است و نوع بقی او بغایت غلیظ و مدر شیر است.

خلال مکه: اسم فلوسی بستیباج است.

خار بربری: به لغت مصری بربری نامند.

الخاء مع المیم:

خمسه اغصان: بکمون است.

خمرط: گوشت بکلان است.

خمران الأرض: نوع صغیر خمان است.

خمر افیطوس: کم افیطوس است.

خمر خم: نبات تودریست و بعلت نبطی اسم خبازیست.

خمر الیون: مازریون سیاه است.

خمر: سرورنجان است.

خمسه اوراق: بیخ نگشت است.

خمیره برفش: اسم فارسی برفشه مرئی است.

خمیر مایه: اسم فلوسی خمیره است.

تصفیه حکیم مؤمن

بسیار مخور و رد مکن و فاش مپساز

انفک خور و گه گاه خور و بنهان

خور

و سبب مرئی متغیر شدن حواس است به بخارات بی در پی که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی، تصاعد اجزای دیگر شود. لهذا ضعیف الدماغ زود سست می گردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و به حد کثرت جمعیت نمی رسد دیر مست می شود و سبب سوز کثرت روح حیوانی و قوت دل است که سبب اخراج روح تدریجاً به ظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک می گردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گر یه می شود و در لطیف الخلط سبب خرد و سرور و صاحبان اخلاط حاره را

موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون

مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکلن و دقت کرده شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در ماساریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف او به اطلاق و لطیف او به ادراک و

عرق و اخراج صفرا با بول و عرق و دفع بلغم و سودا و تلین طبع و جهت تقویت حواس و اعضای صلبه و نشاط و فرح و رفع جوع کلبی و

وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع یخل و غریب مؤنی و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و مفتوح سرد و مقوی باه و مانع پیری و رافع بقیع بدن و رمد بلغمی است

و ممزوج قسم سفید او جهت تب دق و نیتیب اعضا و تب غشی و صرف او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در ضمادات

جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بنوقه شدن قوت ادوی و خوردن او تا بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بی

هوشی مجرب است و منافع جزئی او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود، مضرت او بمراتب زیاده از منافع است بلجمله

سبب موت فحش و خنق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سن سام و رعشه و امثال او و درد چشم و امراض گوش و خیشوم

و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوشه و فساد هضم

و ضعف قوت های دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرکه و مرکبه و غشیه و استسقا بی که علاج پذیر نباشد و مولد سرگ ملقه و گوده و

حرقه البول و ضعف اعصاب است و سایر مضرات او را حدی نیست.

از آن جمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با تقلب نفس و برد اطراف و غشیان و تهوع و اعراض هولناک می باشد و

مضرت های آجل بدنی را اکثر علاج نمی باشد و امراض عقلانی آن غیر متناهی است، از آن جمله تقویت قوای بهیم ی است و ضعف قوه نفس

ملکی است که امتیاز شرفیت خلق به اوست.

تر و از شش ماه تا یک سال در آخر دوم گرم و مائل به رطوبت است و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند و

قویتر از این اقسام زرد عقیق گویند و ضربتی هم تازه سفید است و رقیق او سریع النفوذ و مفتوح و غلیظ او دیر هضم و کثیر الغذاء و مقوی

اعضاء و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب و ترش شریین او مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و قسم قابض خمر حابس طبع و باعث

خشونت سینه و دبلغت معده و قوی الخمار و تلخ او جالی و مفتوح و هاضم و مولد سوداست و سرخ خوشبوی او که عبارت از ریحان ی است،

معتدل و بهتر از سایر و مصلح است و بدبوی او مصلح و مورث امراض مهلکه و مشمش او که در آفتاب رسانیده بلغند و بعد از جوشیدن به سایه

نبرده سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد، قلیل و مسخن و منضج و مقوی عصب و

مصلح است و مدفون او که خم را در زمین دفن کرده بلغند و اصلاً در آفتاب رگد داشته باشند، غلیظ و دیر هضم و متعفن و مولد تبهای مزمنه

است و شراب کهنه صرف، مؤدی اعصاب و مورث سحج است و ممزوج بهاج نبال، مصلح حال بدن و ممزوج به آب گشنیز باعث سستی اعضا و

استسقاء و ثقیل او دیره ضعیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و نلوه او نفلح و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و

شراب تازه تیره، مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتوح و مدر است و بهترین شراب مابین سال و دو سال که معحل القوام و مایل به خنکی و

خوشب است که در رنگ مابین سرخی و زردی بلغند و در تلخی و شیرینی متوسط و کام را به هم نیارود و در قدر استعمال او اختلاف بسیار

است و تا شصت درهم تجویز نموده اند و جالینوس و شیخ الریسی اختلاف مقدار را به حسب مزجه واگذاشته اند و در محرور المزاج قدری

که بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و بحسب سرور و نشاط مفراط نرسد و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معادل

المزاج و میروید بقدر نهایت سرور از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی البدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد طرب به ثقل حواس و

جواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است، باید در تشنگی مفراط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قوی و در سری مفراط و در

هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال نمایند و به حد سستی مفراط نرسد مگر در ماه یک دفعه که باعث استیاحت ارواح و قوی گردد و

اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمائند و بعد از پانزده روز یا یک هفته بیلند اولی است و به دستور شرط است که در مکان استعمال او

عطریات و نعمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان عقل حمیده باشد و خیام مجمل

شروط را در این رباعی درج داده است:

نظم:

گو بلده خوری تنو با خردمندان خور

پس بلصنم لاله رخ خندان خور

الخاء مع الیون:

◀ خمان

◀ خنر طی

به لغت نبطی اسم نباتیست شبیه به کاسنی بری و ساق و بیخ او باریکتر از آن و گلش زرد و مایل به سخی و بر شاخه های او صمغی مینگون می شود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوت او بلیک سال باقی برت و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مقل او با شراب و به دستور ضماد او جهت گزیدن افعی و آب او که با شراب طبعی دهد، جهت قطع اسهال و طلای آب برگ او جهت قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند و با آب بوره ارمی طلا کنج جهت بهق مؤثراست و صمغ او در سوم گرم و خشک و مفتوح سدد و مفتت حصاه و محلل ریاح و جهت الزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و فرزجه او با مرصاف که لته را به او آلوده باشند و بقدر زعفرانی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر است و اکتحال او جهت سرب و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و موثر سحج و قرحه و مصلح او نشااسته و قدر شربتش تا یک دانگ است.

◀ خنر وس

به فارسی ذرت مکه گویند و حنطه رومیه نامند و در تنکابن گندم مکه خوانند. نباتش شبیه به نی و ثمرش در برگها پیچ بچه شبیه به خیار و دانه های او متصل به هم و زرد و سخی و سفید می باشد و مایل به حرارت و در دوم خشک و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و قهق و نفاخ و غذاییت او غالب بوده و ضماد بخته او در سرکه جهت جرب متفرح و تشق و تقشر ناخن و طلای مضموع او جهت نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقه طبعی او جهت قرحه امعاء که با حرارت باشد و غذاییه با آن جهت سل و اسهال نافع بوده و بدلس ذرت است.

◀ خنری

به تشدی نون به لغت سریانی گیاهی است شبیه به اشراس که به فارسی سریش نامند و ظاهراً نوعی از آن باشد. بیگش شبیه به کراث و از آن لطیفتر و ساقش قوی به زرع و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه به بلوط و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و تخم او در قهق مثل تخم پیاز است.

در آخر دوم گوم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست. مسخن و ترح و بل قوه مجففه و محلله و ملطف و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح و اورام اثین و مفتت حصاه و رافع قروح باطری و یک درهم او مدر بول و حیض و دو درهم او جهت درد پهلو و سرفه و سربعی عضل لافغ و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن تازه ساق او جهت یرقان خصوصاً چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشی و آب او را

لغت نبطی است و به یونانی اقطی نامند. نباتیست که صغیر و کبیر می - لشد، کبیر او شبیه به درخت و شاخه های او مایلی به سفیدی شبیه به نی و مستدیر و برگش مثل برگ گردکلن و از آن کوچکت و ثقیل الرایحه و در هر شاخه از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخه قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه به حبه الخضراء و بنفش مایل به سبزی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه به شراب می باشد. محلل و بسیار مجفف و مستعمل از او برگ تازه او و در التیام جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه به گیاه و ساقش مربع و پر گره و بیگش شبیه به برگ بادام، مشرف الأطراف و از هر گره ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه سن او شریع به خمان کبیر و تخمش مثل خردل و بیخش دراز و به ستبری انگشتری تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ اوست. در دوم خشک و سردی در او غالب و با آنک گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزج و سبیلد مجفف و با قوه محلله بوده و آب طبعی برگ و ساق او مسهل بلغم و مره الصفتیا و آب افشده او و مطبوخ بیخ او و به دستور دو مقل از سبیلده او جهت شکستگی اعضاء و از جا بیرون رفتن استخوان و افلکلن به شدت، بغایت مؤثر و طبعی بیخ او با شراب جهت استسقاء و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت درد رحم و امراض قعد و نواصیر و مضمضه او جهت کرم دوزان و سعوط او سه روز رافع حمزه چشم و ج لوس در طبعی او جهت صلابت رحم و انضمام فم او و ضما د برگش جهت نواصیر و با آرد جو جهت ورم حار و سوخگی آتش و گزیدن سنگ دئانه و بلبیه به جهت نقرس و خوردن ثمر او جهت صلابت رحم و طلای پخته او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن او و مضر ریبه و مصلح او عسل و شربتش لکدو درهم است و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بل هندی دانسق و فیه مافیة

◀ خم اه ان

لغت فلوسی است و خم آهن نیز گویند. از احجار است و نر و ماده می - باشد. حدید صینی جنس نر و حجر الحمار قسم ماده اوست. مایلی به بودت و در دوم خشکند و نر او صلب و بیوه رنگ و سیاهی او غالب و چون بسایر محلول و محکوک از زرد رنگ و شبیه به رنگ زرنیخ می - لشد و در دست کردن انگشتر او مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکاها و به بیگی شب و نگاه کردن او جهت حفظ صحت چشم مؤثر است و ماده او سردی از حدید صینی و رنگ سبیلده او بسیار سرخ و مایل به سبزی و یک مقل و نیم از سبیلده او جهت رفع خمار مجرب بوده و باعث تبرید و تویق مخمور است و هر دو قسم جهت علل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویت عضو به حدی که از ریختن مواد متأثر نشود و دو درهم از سبیلده او جهت رفع درد شکم که از دوا مسهل حاصل شده باشد بغایت مفتح و مسلد و مصلحش عسل است.

تصفیه حکیم مؤمن

ارمنی و لاجورد مکد نفع مثقال، زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب و آب بشیرین که از هر یک چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته‌ای سبک در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه‌ها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بی‌آش نرمی گذاشته، شراب جوشانیده مذکور را با آبها چنانچه جوش نرمی داده استعمال نمایند و هرگاه تریاقیت عظیم مطلب بلشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن در آن حل کنند.

خرنی

بفلوسری خوک گویند. از ارسطو منقول است که اکثر او را در استخوان مغز نمی‌پوشد و بعضی زه‌ره ندارند و گوشت او در اول دوم گرم و در سوم تر و شیرین و در طعم گویچه فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمعی گوشت مقتولان را به جای گوشت خوک می‌فروختند و او موافق‌ترین لحوم است به مزاج انسان و همه او بعد از انضمام جزو بدن می‌شود و مفتوح سدد و مسمن و اکل او مورت حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن مروّت و غیبت است و قدمای مجرب بیان نموده‌اند و سبب صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مص‌لحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوم و طلا کردن او بلعسل جهت برص مجرب دانسته‌اند و یک مثقال از او که در احراق به حد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفع امعاء و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو نر است و سرگین خشک او با آب و شراب جهت نفث اللّم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهت وهن عضل و باروغن گل جهت التّوای عصب و زه‌ره او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقه کردن با پیّه او جهت سحج امعاء و ضما د او جهت درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیّه کهنه او که مدتی بر او گذارند بلغم ملین و مسخن و مغسول او با شراب جهت ا ورام حازه و شوصه لفع است

و از جالینوس منقول است که پیّه بی‌نمک او با موم‌لحی رفع کری سامعه می‌کند و اگر چه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهت ورم پستان و شیر منقعد او و تحلیل اورام بالخاصیه مفید است و از مهرطرس منقول است که ذرور اسنخوان سوخته او رفع بواسیر می‌کند و آشامیدن سم سوخته او قاطع سلیس البول است و موی سوخته او که بزفت احراق یافت باشد بلروغن گل جهت تحفیف قروح مرفوع العلاج است.

خرنی الحجری: دلفین است.

خرنریس: خمر است.

خرنی: سداب است.

خرنی: اسم فلوسری لسان الحمل است.

خرنی: به کسر نون اسم فلوسی حنا است.

با سفیداب و سفیده نغم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او در افعال قویّت و سع درهم او جهت گزیدن هوم و ضماد و مطبوخ او با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دمل و طلای او جهت قوبلو داء التعلب و با عسل جهت استسقاء و بهق سفید و س وخته او با روغن‌ها جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و مرّ و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او به تنهایی و با کندر و عسل و شراب و مرّ جهت چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد لاک جهت تسکین الم گوش علیل مؤثر و شوقی که از سرما به هم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیه مسکن درد اوست و مضرّ کلیه و مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در بله شفاقل و در سموم اسفیل است.

خرفساء

بفارسی جعل پردار لغز و بی‌پر و بزرگ برّی و کوچک اهلی می‌باشد و پردار قویتر می‌باشد.

گرم و خشک و محلّ و نطف و آب مقوقع او بقدر یک شب مسهل قوی اخلاط معدی و کبدی و معایی و جهت استسقاء مجرب دانسته‌اند و سبب شکرگفته او بو موضع قرب گویند رافع سمّیت اوست و ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت تسکین درد گوش سریع‌الاثّر است و محلّ خنّاق و بواسیر و کوبیده او با آب جهت قطع نالیل و اکتحال رطوبت او که از قطع دنباله او ظاهر شود، جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع و گذاشتن سرهای جحل در موضعی بلعث جمعی کهمیتان و گویند حبس کردن هفت عدد او در زیر طاس سرخ مس موجب باریدن لپان و ظهور برودت هواست و چون در جوف نی گذاشته بر ران زن بین‌دند، رافع عسر ولادت است و بولس گوید جرم مسحوق جعلی که در تنور خبازی به هم رسد جهت درد چشم مجرب است.

خرنیقون

شرابی است که از خمر و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی است. در دوم گوم و در آخر او خشک و موکد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتوح سدد جگر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه لفع است.

و قدر شربش یک مثقال است و بهستین نسخه‌هایی که در منهاج و غیه مذکور است این است که زنجبیل، قرفل و هیل مکد دو مثقال و نیم، زعفران، فلفل سیاه، مشک، دارچینی، عود، قسطل شیرین و مصطکی مکد یک مثقال و دارگی، انیسون، نانخواه و حبّ الغار مکد چهار مثقال، حجر

خریس: ببالغت دلمی حشیشه العلق است.

الخاء مع الواو:

خولجان

بیخی است سرخ بنیوه و پرگه و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریت و از هند و روم خیزد و گویند از آشنایان باز و سواحل دریا بومی دارند و نلبت او معلوم نیست و مؤلف شکره گوید نبات او بقدر زرعی و برگش مثل برگ قرفه و گلش ذهبی است و غلیظ پر گره را خولجان قصبی نامند و بی گره را که باریک و صلب است عقاری و قسم اختری بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی می ماند.

در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و احشاء و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و آروغ ترش و برودت و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبویی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاهداشتن اندک زمانی در دهان موجب نعوظ شده و یک درهم ساییده آن با یک اوقیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند در تحریک باه مجرب است و مضر دل و حجاب سینه و مصلح محروین و مصلح ش صردل و طلیشیر و گوشت آب مرغ فویه و انیسون و حاشا بس بول و مصلح کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلس دارچیری و کبابه است.

خوخ

به فلوسی شفتالو نامند. آنچه گوشت او از دانه جدا شود ه لو گویند و غیر آن را کاردی و بهتری او هلو است. در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفا و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفاوی خالص و دموی و رفع بدبویی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و آب او نیم رطل را شب گذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و بنجین و امثال او مسهل صفا و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبی و اعصاب و سریع العقیقه و مورث تهای مزمنه اگر چه بعد از یک ماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کلودی او غلیظ تر و دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و به دستور خام و بلخ او همین آثار دارد و خشک کرده او قابض و بغایت دبی هضم و بعد از هضم کثیرالغذاء و مانع سبلان فضول به معده و دو اوقیه آب برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر است و طلای او بر تلف رافع کرم شکم و بر بدن طلا نفوذن تازه و خشک او جهت رفع بدبویی نوره و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهت قطع ثاللی نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده می کند و روغن دانه او جهت درد گوش و کری و تفتیح سده او و درد بواسیر و خا کیدن مغز او جهت رفع کندی دندان و یک درهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است.

خوص

اسم عربی بیگ درخت خرما است و برگ درخت مقله و نارجیل و ام بله او را که دراز و باریک باشد شامل است.

خولان: به لغت مصر اسم حضض هندیست.

خواق العلك: طین مخ توم است.

خوخ اقوع: شفلوی کاردی است و گویند اسم سازج هندیست.

خوصی: بیدیست.

خویع: بعربی نوعی از حرشف است.

خون سلوشان: اسم فلوسی دم الاخوین است.

خوک: اسم فلویری خنزی است.

خوکره: به لغت اصفهان زیزب است.

خوب کلا: اسم هندی خبه است.

الخاء مع الیاء:

خوار شرب

معرّب از خیارچنبر فلوسی است و بهندی بکیر نامند. ثمر درختی است بقدر درخت گردکان و برگش کوچک و اطراف برگ تند و گلش زرد و بقدر یاسمنی و مائل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب به زرعی و درج وف آن پرده ای خشبی و بر آن رطوبت سیاه و پرده های او را فلووس و رطوبت او را عسل خوارشنبر نامند و مستعمل عسل او است و شیرین بجمزه می بلشد.

در اول گرم و تب و محلل و ملین و با ادویه مناسب هر خلطی مسهل آن و مسکن حلت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفا سوخته و با تربد مسهل بلغم و بلبسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا بوده و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید است و غرغره او با آب گشنیز رادع خنّاق صعب و محلل او و با آب انجیر و شیزر، مفرج و محلل او در انتها و طلای او جهت درد مفاصل و نفوس و تلین صلابات نافع و مضر معده و منقی و مصلح او مصلحی و انیسون و مورث سحج بسبب چسبیدن او به امعاء و مصلح او روغن بادام است.

و قدر شربش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلس سه وزن او مویز بی دانه و نیم وزن او ترنجبین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوت او و شدت التزاق و نبودت می شود و استعمال تازه او که یک سال رگدشته باشند مورث بطل الدم است و دانه او از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند، موی خوبی است و خوردن مسحوق پوست سپاه او بلوغفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانستند.

تعفه حکیم مؤمن

خیار دشمنی: اسم قنأ الحمار است.
خیار چنپه: اسم فارسی خنطه شنبه است.
حرف الال مع الألف:

دار صیری

به فلوسی دارچینی و به یونانی ایتیمونا و بهسریانی مرسلون نامند. پوست شاخ درخت هندی است شبیه به درخت الر و برگش مثل برگ گردکان و از آن باریکتی و بی گلک و بی تخم و بهتری او ستبر و خوشبوی نند مایل به تیرگی است که با قبض و شیرینی مایل به تلخی بلشد.

در آخر دوم گوم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقی است و بغایت لطیف و مدرّ بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد با رده و مفتّح و ملین و منضج و مفرّح و مصلح عفونت اخلاط با صره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوءالقویه و استسقاء و وحشت و خفقان و وسواس و جنون و تقویت هاضمه اعضاء رطوبه و سده جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبو دهان و تقویت باه و یخفیف رطوبات دماغی و تصرف صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه قصبه ریه و حنجره و اقسام فک و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصرطکی جهت فوق مجرب است و اکتحال او جهت قوه باصره و رسانیدن اثر ادویه به طبقات چشم و طلای مضمون او بر حشفه جهت التذاد جماع و ضماد او جهت اختلاج آن نافع است و مصلح محرورین و مضرّ مئانه و مصلح او کلهها و اسارون و قدر شربش از دو مقال تا پنج مقال و نبالش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضاء مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است و روغن او که هر سیصد مقال روغن زیتون کی روغن کتجد لپنبجه متقال دارچینی کوفته، اقلأ یک هفته گذاشته و مکرر بهم زده صاف نموده باشن، در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج و گزیدن عروق و رتلا و رفع قشعیریه تهای دایره نافع و قدر شربش ث دو متقال است و عرق دارچینی سربع الأثیر از جرم او است و جهت یقلن و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گران ی سامعه بسیار مؤثر است.

دار شمشعیان

اسم فارسی است و قندول و عودالبرق نامند، چه هرگاه برق و قوس قزح با او رسد خوشبوتر از عود هندی می شود و مراد از او پوس ستبر مایل به سرخی و سرخ خوشبوی و آن شاخه های درختی است خاردار و کوله و گلش زرد و خوشبوی و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است.

در دوم گوم و خشک و با قوه بارده و قابضه و تن طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمی شود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مئانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتّح سدد و مقوی جمیع اعضاء و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سر بارد و درد سینه است و با

خیری

اسم یونانی گل شب بوی فارسی است، چه بوی او در شب بیشتر ظاهر می شود و در عراق عرب منفور نامند. از جمله گل های خوشبو است و سفید و زرد و سرخ و بفتش می باشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او غیر خزامی است، چنانکه گذشت. مجموع او در دوم گرم و خشک و محلل و مدرّ و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن فوق و سه درهه از آب او و به دستور از سائیده او مدرّ حیض و مخرج جنین مرده و مشومه و مفسد جنین زنده و ضم و بیخ و جلوس در طبیخ او و حمول او ه مین اثر دارد و اکتحال او جهت بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت سپرز و چون داخل مرهم کند، جهت ورم صلب مفصل و رحم و گشودن جنس و با موم روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بویدن او محلل فضول دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ او جهت درد دندان لبود نافع و مصلح و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که به طریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل و شرباً و حمولاً مدرّ حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفصل و تقویت موی و بلغم قنقرحها و تخم انجره چون بر کهر طلا کند، جهت تقویت باه و سعوط آن مفتّح سده دماغی و قدر شربش تا چهار درهم است.

خیری ختایی

فوع سیاه خیری است و بعاقتدال اقرب است و در مداوا اکثر مستعمل است.

خیزران

به فارسی خیزران نامند و آن نباتی است شعی بهرسمان به ستبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از آن کرسی و ظروف می سازند. در دوم گوم و خشک و آشامیدن سائیده او جهت قطع نرف اللّم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان جامه گذارند، ارض ضرر نمی رساند.

خیزران بله ی: اسم مورد بریست.

خیلی: فرس است.

خیطه: به کس خاء نغامه است.

خینی: قسم سرخ خیریست و گوئند خ زامی فوع بری اوست.

خینوع: خلیلی است.

خیزنیا: قلقله صغار است.

خنیفوخ: حب القطن است.

خنطه: اسم فلوسی قنأ است.

خیارزه: اسم فلوسی قنأ است.

خیار کبر: اسم فلوسی ثمره الکبر است.

در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشاء و محلل مواد بارده و مفتح سرخه جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدرک بول و حیض و مسقط جنین است و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و رفع قی و نقویت معده و تحلیل ریاح و گوییدن عقرب و رتلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده بلشند، جهت شبکوری و ظلمت بصر مفید است. و قهر شربتش تلک یک مثقال و مصدع و مصلح او صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل سفید است و گویید به وزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه.

◀ دانج ابوج

در اصفهان انج کک نامند. دانه امروود جنگاری است و مایل به مینگی و سرخ و مغزش سفید و شیرین و بیشقاو را تنول می نمایند. در اول گرم و در رطوبت معتدل و پشته او مایل به خشکی و میهی و مدرک بول و مسمن بدن و غذاییت در او غ الب و موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و اکلئ او مفسد معده و مصلحش شیرینیا است.

◀ دانک

امین الاوله گوید نغمی سرت شربیه بتودری سرخ و از آن ریخه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی او تلغت می شود. گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی لفع و چون پنجاه دره م او را تصد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن ناناها تر بهی داده تناول نمایند. در تسمین بدن بیعدیل است و فرزجه او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است.

- ◀ دانج الیه حب راسن جبلی است.
- ◀ دارمک و دارما: نوع سفید اشموسا است.
- ◀ دار رومی: سولان است.
- ◀ داربیدیان: بقم است.
- ◀ دابوقه: بطوخ هندیست.
- ◀ داریکه: به لغت شامی بسباسه است و گویند طالی سفرم است.
- ◀ دارواش: اسم دیاهی عنم است.
- ◀ دارحج: به لغت دلمی اسم ایدمام پر است.
- ◀ داردان: بیونانی آزاد درخت است.
- ◀ دارفیل: اسم فلوسی قرصنه است.
- ◀ دارتو: اسم فارسی طرطیر است.
- ◀ دانه مؤن: اسم فارسی عجم الزیب است.
- ◀ داراشکره: اسم فارسی سلیمانی است.
- ◀ دارکو: اسم سودانها است.
- ◀ داک: اسم هندی عنب است.
- ◀ دانای: اسم هندی کوبیه است.
- ◀ دارحماز: به لغت شکلب بسفایج است.

دارچینی جهت سرخال رطوبی و شرب آب مطبوخ یک درهم او لبشکو رافع درد معده بارده مایس العلاج و مجرب است و طلای او جهت قروح متعنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه طیبخ او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان لفع است و سنون او جهت تعفن لثه سوار مؤثر و بالخاصه جهت قروح عجاز که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فنیله در بیری جهت بدبوی دهان و بواسیرالأنف و خوردن طیبخ او قابض طبع و قاطع نفوف الدم و نفت آن و رافع سستی اعصاب و یغن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلح او دوقو و مصطکی و بلش به وزنش اسارون و دو لثا او زراون مدحرج و نصف او درونج است.

و امین الاوله بیان نموده که حمل او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است و از خواص اوست که چون شاخ او را با کندر بخور نموده و در لقا بسته و در شب چهاردهم امه قهری در تحت جامه خواب بگنارند، در خواب شخصی را بیند که از جان ب او جواب گوید و روغن شکوفه او که نورالقدول باشن به طریق روغن گل یا برفشه بلجام که به جای بادام کجند مقشر باشد گیرند، بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم اوقتی او با شراب زردک یا میبه مقوی فم معده و حقه او با ادویه حابسع جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فلج و امراض دماغی و عصبانی بارده و نقویت باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تقییح سده دماغی و شویق و تحلیلی ریح و نقویت بدهای دماغی نافع است.

◀ دازی

ب لغت فارسی قسمی از هیوفا ریقون است و مراد از مطلق او دازی فارسیست و او دانه ایست مثل جو، درازنب و لویکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جلیله فلوس خیزد و نبات او زیاده از شبری و سرخ است و در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و با قوه ترکیه و قابضه و مسکن و ملین صلابات و جهت درد مقعد و استرخای او و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تقیح سرد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با غسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طیبخ او جهت خروج مقعد و محلل او و بروز رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر لفع و مورث سدد و دوار و اکلئ او کشنده و مصلحش خمیره برفشه و مضر ملته و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف او بادام و دو لثا او ابهل است.

دازی رومی: قسمی از هیوفاریقون است و نارقیصر عبارت از اوست.

◀ دارفلفل

به فلوسی فلفل دراز گویند و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دارفلفل می باشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال بلقی می ماند.

تعفه حکیم مؤمن

محرورین و مصلحش بقول بارده و قعر شربتش از تخم و برگ او تا سه درهم است.

دسب

بفلاوسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری و خرما می است و مراد از مطلق او شیرۀ خرم و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی به میفخج است و خرما می در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیرالغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و ج هت سرفه و فالج و درد مفلصل و طلائی او به تنهایی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهت جمود اعضاء از سرما نافع است و مولد سودا و محرق آن و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشعاست و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او به ربع رسد و بل گل دوشاب جوشیده باشد و شونیز گشقه موسوم به دوشاب است و هرگاه بی گل جوشانیده باشند موسوم به مطبوخ و رب العنب و بل اندک نیشی می باشد و مذکور خواهد شد.

و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گوم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت او با شیر تازه و اندک لهدام جهت هزال مفرط و خفقان و ضعف احشاء عجیب الاثر است و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صنع مجرب دانسقاند و با افتیهون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز و با انجیر و حلیه جهت سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشری جهت تفتیت حصه مجرب است و مدر بول و شریخ اللبیب "فانس سره" فرموده که با آب سبب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال و لکم مقام خمر است سوای اسکار و ضماد مطبوخ او بلخطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل لفع است.

و قعر شربتش از ده منقال تا بیست منقال است و اکل او محرق خون و مصلح و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است.

دب

بفارسی خرس و به ترکی ایو نامند. از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوه و کثیرالخوف و در دوم گرم و در سوم رطب و مسن او یابس المزاج و جوان او شدید اللزوجت است و لهذا بیجه او را اولاً صورتی معلوم نیست چون مکور بلیسد صورت او از لزوجات بیرون آمده ظاهر می گودد و حافظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورت مؤلفه می شود و این محض اشتباه است. زهره او مفتح قوی و آشامیدن یک دانگ او با سکنجبین و عسل و فلفل جهت درد جگو بلبود و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم منقال او جهت قولنج دواب بغایت نافع است و طلائی او تا پنج مرتباً بلعسل و فلفل جهت قروح آکله و حزاز و رویانیدن موی مجرب و اکتحال او با عسل و آب رازکانه جهت قوت باصره و رفع بیاض و رویانیدن مژه و

دارو: اسم نیکی جاورس است.

دام عنکبوت: ابر کلکتاب است.

دانهوز: اسم نیکی خنزیر است.

داره له: اسم هندی عروق الصبغین است.

داک کاو تاپانی: اسم هندی مثلث است.

الذال مع البه:

دقی

به فلاوسی مویزک عسلی و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل به سیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و دانه های او بقدر خشخاش و گیاه او از درخت امرو و غیر آن متکون می شود و چندین شلخ از یک مکان می روید و بگش شبیه به برگ مورد و لطیف و سبز نغم رنگ است.

در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست و نخم او را از عسل او افشرد، صاف او را با مغز گودکان و به دستور با مغز دانه بیدانجیر سرشقه و برشند، جهت تنقیح سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النساء و امراض بارده نافع است و طلائی او منضج و معجز و جمع کننده مواد و اورام و مسکن دردهای بارده می باشد و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با راتینج و موم جهت نضج دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت روئیدن ناخن نافع است و جوشانیده او در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریّه و با روغن گل جهت دراز کردن موی بسیار مؤثر و بالخاصیه مضر دل و مصلح او بادرنج بو و قعر شربتش تا یک منقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضاء و بدلیش در تحلی نضف او ابهل و چهار دانگ او بادام و در سایر افعال نوع و زنش عاقر قرحا می باشد و چون دقیق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده مثل خراطه بتقیب دهنج و روی اشجار گذارند، ط یوری که بر آن نشیند پای بست گردد و صید شود و چون با قرمز بیامیزند بلعث شرت رنگ او شود و در سایر رنگها هم بسیار دخیل است.

دیلدار

بلغت نبطی گلهیست که از هند خیزد. ساقش بقدر زرعی و خشبی و اسافل شاخه های او خاردار و برگش بسرگل سبز و ریزه و ثمرش بی گل شیوع به ثمر گراه نهیب و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو با نهی و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم می سازد.

و در دوم گرم و در سوم خشک و قلیض و معطس و محرق و مقوی معده و با شیر محرک باه و جهت فالج و لقوه و نقرس و امراض بارده شربلو ضمادا و جهت استرخای مقعد و سرگ ملثه شرباً نافع می باشد و مضر

رطبه و جگر و پیغ و جهت نوم کردن صلابت و مواد سوداوی و طلائی نم گرم او بر سر جهت مال بخولع جیب الریح و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پی ه معلوف به قرطم جهت ابتلای جدام نافع و سرگین او جالی و تند است و خوردن او با شراب و با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت فطر بقدر یک مقلل مفید و طلائی او جهت بهق و برص و امثال او و لب سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغدا و مسمن و دیر هضم و خ و ردد مغز سر او را بدون یختن جهت گزیدن هوام و نفت الیم که از حجاب دماغ بلش مجرب دانسته اند و پخته او جهت تقویت دماغ و قوه مفکوه و بده چینه دان او که خشک باشد با شراب جهت رفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیم برشت جهت تقویت باه بسیار مؤثر است و به دستور ضماد او با روغن زنیق بر پشت زهار و کچ ران مقوی معوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده او را سرعوظ نفودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بله لدرینه او رافع امراض چ شرم و آزموه است و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان که زنده بوده بر موضع گزیده هوام ببندند، جهت جذب سمیت او و بر سایر مواد جهت جذب او به ظاهر جلد و رافع بیهوشی سرسام است و تلول نمودن مرغ لبشوی و کشک و ماست و پی مورت قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویه حازه و شراب و مطبوخ آب انگور است در مبودنی و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته فوع مرغ سیاه لمثل او چوب تاک که به م سوزانده بلشد با بر موم سرشته حمل کنند عاده نکارت کند و از اسرار شهر دهاند و خوردن سنگ متولد در جوف او مفتت حصاه و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن موجب قبول و در دست داشتن موجب ظفر پخصم است.

دج

به فلوسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه کرک، از طاوس بزرگتر و خاکستری و مخلوط به خطوط سفید بسیار ریزه و در کوه های بسیار بلند می بلشد. گوم مایل به اعتدال و لطیف و در افعال از کبک قویت و بخور او بالخاصیه جهت رفع طاعون و وبا مؤثر و نگاهداشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است.

دجر: اسم نطی لویب است.

دج و بله: اسم سریانی غراب است.

القال مع الحاء:

دح: به حاء مهمله کوبه الحمام است.

دحیا: زعفران است.

القال مع الخاء:

دخن

پنیرمایه او جهت فربه کودن بدن مؤنث است و خون او بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و طلا کودن او که گرم باشد، جهت نصح دمل سریع الأثر و اکتحال او بعد از کندن موی زلد چشم مانع روئیدن او و به دستور مانع رستن موی اعضاست.

و پیغ او در سوم گرم و خشک و ضمد او جهت درد مفاصل مزمنه و بیص و داء التعلب و سرفه بارد و بیرون رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضاء و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع است و چون انار را به تمامه داف خالی کرده پیغ او را با مثل او روغن زیتون در آن گذاشته به آتش نرم کنند، جهت رویانیدن موی ابرو و داء التعلب و بهاسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن موی او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر او از مضرتهای خارجی مؤنث و پوست او بسی رخ شرک و جلوس بر آن جهت فلهج و نفوس مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعیره نافع است و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم او که در لثه بسف باشد، بر گودن صاحب تب ربع رافع آن علت و تعلق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و چون خصیه او را شرکافقه مازو و سحاق پاشیده خشک کنند، جهت رفع اسهال بغایت نافع است و سرگین او محلل خنق و اورام و خوردن او جهت رفع مغص مفید است.

دلبله: به سکون همزه جراد است.

دلبله: به تشریح باه اول سوسرین است.

دلبله: به لغت عراق شغنین بریست.

دلبله: شدید بلنوعی از قرع است که به فارسی کدوی رومی نامند.

القال مع الجیم:

دجاج

به فلوسی مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت به مرغ حرارتش کمتر و بیوست در او غالب و خروس بجهت عدل و مایل به رطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اوئل گوم و در رطوبت مغل و مرغ بجهت رطوبت از او به رطوبت فضلیه و قول به برودت خروس بیخه خلاف قیاس و تجربه است، چه گل لحوم غیر مایه حازه و مهرای او کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهراً به خلاف اوست و گوشت آب خروس سالدار محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و ق رطم پر کرده بسیار بیخ و شالنه و بعد از یک شب مرق او را بنوشند، جهت تبه ای مزمین و دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القریه و قولنج نافع است و خروس جوان زلد کننده و صاف کننده منی است و خروس بیخه جهت ناقهین و امراض حازه و مرغ بیخه و مرغ جوان قویتر و جهت تسهین بدن و تصفی رنگ رخسار و هزال لطف است و زیاد کننده جوه ر دماغ و فهم و رفع خیالات فلسده و پخته او با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یک هفته بل نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب است و کلبه او جهت رفع خواهش گل و امثال او و موافق معده

تغذیه حکیم مؤمن

◀ دردار

لغت فارسی است. آن را درخت پشه و لرون گویند، چه ثمر او چون خشک شود از جوف او بیخ منگون می‌گردد و نوعی از غرب است. در اوّل سرد و خشک و قابض و با قوه جالبه و جابر کسر اعضاء و التیام دهنده جراحات تلّوه و بیگ تلّوه او مؤوی دندان و لف و قاطع اسهال و پخته او ملین طبع است و ضواید او جهت جراحات تازه و با سرن که جهت جرب رطب و قطور عصاره برگ او که نیم‌کوب کوده لشنند، جهت ورم گوش و احتکاح او با عسل جهت ظلمت بصر نافع است و پوست بیخ او در افعال قویتر و یک مثقال او با شراب و با آب مسهل بعصر بلغم و طلائی او لبرسکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر است و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره و جهت تب دق و سرفه مزمن مجرب و آب خیسانیده نشو خشک او قایم مقلّم رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر آن به هم رسد در گوش بیخ‌کاندند، جهت رفع کرمی که از ابتدای مرض بیه م رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شرکو و قهر شربتیش تا یک مقلّد و بدلش و خشک است.

◀ درداب

بب فارسی دستنبوی گویند و از جنس خربزه است. بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه گرمک است که ملیون نامند و در بطیخ مذکور شد و اکثر ملیون را درداب دانسته‌اند و غلط است و بو عیدن او مسخن دماغ و مقوی او و مفتّح سینه دماغی است.

◀ درونج

به لغت فلوسی بیخ درختی بهرت عقوبی شکل خاکستری رنگ گوه‌دار و عدد گره او زیاده از دو سه نمی‌باشد و با اندک تلخی و خوشبویی و با صلابت و اندرونش سفید و بیگ گیاه او شریبه به برگ بلدام مایه بجزردی و بر زمین فرش می‌شود و با زغیبت و ساقش مجوف و بقدر دو زرع و از میان بیگ می‌روید و برگه‌ای سلقش مفوق و باریکی و درازنق از برگ تحت و از پنج عدد تا هفت عدد می‌باشد و گلش زرد و جوف دار و مستعمل از او بیخ است و قوتش نده سال باقیست.

در سوم گوم و خشک و محلّل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سرنیز و دل و مغرّح و با بتیاقیت جهت خفقان و رفع طاعون و گزیدن عتوب و ریتلا و تقویت هاضمه و مالیخولیای مراقی و با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع است و آویختن قطعه او در درون خانه بالخاصی جهت رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان بپنخت کمرگاه زنان حامله بلعث سهیل ولادت و حفظ جنین از آفات می‌شود و برین عددی از آن پسر که ببطول سوراخ کرده باشند، موجب رفع فرع در خواب و دیدن خوابهای خوب است و مصلّح و مصلحش

به خای معجمه بفارسی ارزن نامند و او قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع مقلّم او و در افعال مانند او و مطبوخ مقشّر او با شیر و روغن تازه، مولّد مری و ملین سینه و صالح الغذاء و آرد او قابض طبع و قلع اسهال صفاوی و مولّد سده و سنگ مثانه و مصلحش شرکر و عسل و بدلش برنج است.

◀ دخان الکندر

دوده کندر است که او را سوزاننده، طامی منکوس گذارند تا دود او در او جمع شود، جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زلد و التوام قروح اعضاء نافع است.

◀ دخان التواریر

دود شیشع است. گرم و خشک و مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاد زخمها مفید است و دوده مرصاف جهت رطوبت چشم و نکلل گوشهای او لفع و دوده بلم را نیز همین اثر است و دوده مبع و قطران مثل دخان القواریر است و دوده هر چیز حکم اصل او را دارد با شدت لطافت.

دخس: دلفون است.

الذال مع الّواء:

درخسبا: بعلت نبطی شامل روغن بلسان و بنگ است.

در: علقی است.

دراقطون: لوف الکبیر است.

در قطولیطس: زراوند طویل است.

در اسج: نوعی از لبلاب است و گویند خندریلی است.

دراقیقین: قلع مس است.

در سوم ارس: بیکه لنی زجاج است.

دراقن: به لغت شلم اسم خوخ است.

درد روغن زیتون: اسم فارسی عکوالزیت است.

در نجف: اسم فلوسی حجر القمر است.

درخت کلج: اسم فلوسی صنوبر است.

درخت ورسک: اسم فارسی غرب است.

درست: اسم فلوسی الوسن است.

درخت لرون: اسم فارسی دردار است.

درمغ نیکی: اسم فارسی تخم بستیباج است.

درمغ خراسانی: اسم فارسی گیاه و خشک است و تخم آن بستیباج است.

درمغ: اسم فارسی شیح است.

دروسنا: اسم هندی نوعی از بیش است.

درنا: اسم کوکی است.

درناق: اسم ترکی ظلف است.

و مصلحش قی کردن و با سرکه و شیر تازه است و ذرور سلجیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بچ و شلاند، مسقط دانه بواسیر و قلاع دندان و قطور او رافع کری و حمل او مدر حیض و مجرب دانسقااف و جهت درد مفاصل و امثال آن بسیار مؤثر است و آب او در تقرق معادن و نقل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهوره مجرب اهل صنعت است و ابن بیطار و غیره او را سرد و قویتر از لفاح بیان نموده اند.

در و نظارس

به یلانی به معنی ولدالبوط است. چه آن گیاهیست که از درخت بلوط می‌روید و بر وی می‌پیچد و نوعی از بسفایج و بیخش مشیک و به هم پیچیده و مزغب و شیرین و باغ فوصت و صلب و برآق و سپاه و سرخ و نچه رنگ نیز می‌باشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و نهای و تلخی است. در سوم گوم و خشک و یک درهم او کشنده است به التهاب و درد شرکم. بغایت قابض و معقن و ضماد او جهت کواز و فالج و مفاصل و خنلذیر نافع است و قدر شربتش تا یک دانگ و مالیدن سائیده او بر بنف و زود بلک کودن و باز تازه نمودن او در ستردن موی بغایت عجیب الأثر دانه‌یقه اند.

دریاس

معرّب از دروس فارسی و نوعی از ورد متن است. گیاه او بقدر شیری و زطده از آن و از ساقه های او شاخه‌ها رسته و برگش شبیه به برگ کنار و سبز مایل به سزطی و عدد برگ و شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بدبو و نغمش شبیه به لفلل کوچکی است. در سوم گوم و خشک و با برودت و نهم درهم تازه او مسکر قوی و زطده از آن کشنده به خنق است و محلل بلغم و سودا و مفتخ سدد و رافع یرقان و ریاح و گوین چون در روغن طبخ داده به وزن آن آرد گندم اضافه نموده با غسل به قوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مضر سینه و مص دغ و مصلحش گشنیز و کتیرا است و مؤلف نکوهه دریاس را تفسیر به چیز دیگر نموده و نه آنچنان است.

الذال مع السین:

دسترویه: اسم فلوسی درداب است.

الذال مع الشین:

دشیش: حشیش است.

الذال مع العین:

دعیا: اسم سریانی اقلیا است.

دعیاعیفون: افون است.

دعئا: علك البطم است.

رازیانه و در محرور اشربه بار ده و حامضه و قهر شربتش لئد و درهم و بدلش به وزنش زرنباد و دو ثلث او قرنفل است.

دردی

نفیقترین عصارات است و به فارسی لای نامند و بهترین لایها لای شراب است که خشک او را طرطیر و بفلوسری دارتو نامند. در سوم گوم و خشک و در تحلیل اورام مجرب است و جهت رفع حمزه و قروح و قلاع و بردن گوشت زیاد زخمها و منع نرف الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و بر سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار و نکو کودن رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم بسلسل مؤبث می‌باشد و محرق او که خشک او را بر روی اخگر یا در کوزه گذاشته، سوخته باشد به حلدی که سفید شده باشد، بغایت جالی و در جمیع افعال قویتر و مسعمل لئده محرق اوست و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوختن او جهت غشراوه و جلای بصر و لخنه و بیاض و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماداً مفید و بشلش زرنیخ سرخ است و چون او را با باقلی و شب تدبیر کنند، جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارود که آن شوره است سفید کنند، در اصلاح نقره و زدودن زنگ مس بیعدیل است.

دردی الخل

لای سرکه است که در جمیع افعال ضعیفتر از اوست مگر در منع آله که قویتر است.

درراج

مغسیرت غریب به جئته کبک و خوش منظر و مؤلف تذکره اشتباه به سمانی کرده است.

در دوم گرم و خشک و لطیفتر از کبک و تذرو و گوشت او زیاد کنند جواهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضاء و مضر محرورنی و مصلحش ترشها و خون و زبل و زهره او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و به قول مهربارس یفه او را لبروغن رازقی جهت درد گوش عجیب الأثر است.

دروقهرون

اسم یونانیست و به عربی زیتونیه نامند. گیاهیست بگش شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخه‌های او کمتر از زرعی و گلش نارنجی و نغمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر است و مختلف رنگ و در غلاف کفخ درشتی و شبیه به غلاف نخود و بیخش به سببری انگشتی و بقدر زرعی و منبت او زمین سنگلاخ نهناک و نزدیک دریاها می‌باشد.

در سوم گرم و خشک است و بغایت مجفف و دو درهم او سم قاتل در همان وقت و کمتر از آن لئه فنت روز می‌باشد و قهر شربتش تلک دانگ

الذال مع الفله:

دلفی

بب فارسی خرزهره گوئیغ و به یونانی شریون و بهسریانی رودیون و به عربی جئی گویند. نباتیست بقدر دوزع و زیاده از آن و برگش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز و صلب و بپیو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی زرد و سیاه می باشد و درخشنده و نیوگ و چیزی مثل موی بر او مج نفع شده و ثمرش طویل قویب به شیری و پر از جرمی پشم و بیخش دراز و باریک و شور و سرخ و او بری و نهی می باشد و در تمام سال اصل او باقی است و در پاییز گل می کند و بری او عظیم تر است.

در آخر سوم گوم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ و نفع او سه جمیع حیوانات است و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده است انسان را و اسب و اسبعل او مخصوص خارج بدن است و آشامیدن طیبخ او با شراب بقدر نیم اوقیه و نیم درهم رافع سم هوام و طلای پخشد آن که بعد از آن سائیده بپزند جهت ورمهای صلب و درد زانو و کمر و عرق الفلأ و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکم و مطبوخ شایخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوانات و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن مجرب دانسته اند و ذرور برگ خشک او جهت زخمها و حمل او جهت درد رحم و آب پیگ و گل او جهت جلای رخسار و اصلاح موی بیدیل است و آب مطبوخ او کشنده کویک و سلس و ارضه و بغایت مؤثر و روغن او که در او گل و برگ او را مهراً پخشد باشند و به دستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد، جهت قرطسه که مقدمه کچلی است و جهت جرب و حکم و رفع برص از مجربات است و یک درهم او کشنده بخرائق و التهاب و مضرشش و مصلحش عسل و بجلش در تحلیل به وزنش حله و نوع وزن او برگ انجیر است و از خواص او است که چون با موی تقطیر کنند قطع شعله گوگود کند و باعث غوص او شود و هرگاه در آن فلفل تسویق زنجفر کنند جاری سازد و چون او را با وزن او حفظل بت و مورد تازه با سرکه که در آن بقدر عشر دلی ملح القلی و عشری نوشاد ر و عشری انزروت حل کرده باشند بسایند و تقطیر بر مجدک ثلثه نمایند و مکور اعاده تقطیر مجدک کنند و تسقیه کنند، عود ارض هارب نمائند و تسقیه معهود متطاطر او و سحق او باعث تشمیع گوود و مؤلف کتاب پهان در تنقیه و اقامه مجرب شهرده است.

الذال مع القاف:

دقیق الکندر: ریشه های کندر است که از او متقشر گردد.

دقیق قلی: به لغت سریانی بطبخ است.

دقیق ساس: به لغت سریانی بول است.

دقیق اما یون: به لغت مزبور مشکطرا مشیع است.

دقیق الخئل: بب فارسی آن را کش خرما گویند و او طلع رسیده است.

الذال مع اللام:

دلپ

به فلوسی چنار نامند و آن درختی است معروف و سرد و تر و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلطه و جالی و ضواد برگ بلوئه او جهت ورم زانو و پیخته او در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع است و مضمضه او که در سرکه پخته باشند، جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی و ضداد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعنه زخمها و با آب جهت تقشر جلد مفید و نفوش با پیه جهت سوختگی آتش و دفع گل او که از ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاغ مؤثر است و بخور او و پاشیدن آب و جرم مطبوخ او کشنده ج عمل است و غباری که بپبرگش می نشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه است.

دلله

نوع کبیر قیف است و قنفذ جبلی نیز گویند و به ترکی کژیی و در مازندران شلال تشی و در دیلم شال گوه نامند و آن حیوانیست قریب به سگ و در پشت او به جای موی خارهای القی از سیاهی و سفیدی بقدر شبیری و زیاده می باشد و از قلم باریکتر و طرفین او با تندی و ذرور سوخته او جهت جراحات بغایت مفید و در سرلر خواص مثل قیف است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد.

دلپک

مغز گلک صحرائیست مثل بار گل سرخ بسنتف و با اندک شیرینی و عفو صرت و زرد مایلی به سرخی و بقدر زیتون و در ترکیب کلپک نامند و به ترکی اتب برونی و به اصفهان بن گل لمند و گل نبات او پر خارترا از گل بستانی و گلش بی بو و مشتمل بر چه ار ورق و جوف ثمر مزغب و محتوی بر دانه های طولانی سفید است.

در دوم سرد و خشک و رادع و قابض و جهت اسهال صغراوی و دموی و تقویت معده و جگو و دل نافع است و مضمضه و غرغره طبخ او و سرون او جهت تقویت لئه و خرائق مفید و بدلش ثمر گل سرخ بسنتفی و قدر شربش تا ده مقل و جرم او مورث سعال و مصلحش گلکند است.

دلپوث

اسم عربی بیخ سوسن صحرائیست، مثل دو نیلز که ملاصق به هم لشد و بی پرده هایی که در پیاز است و بلایبی بزرگتر از زیرین و بعد از خشک شدن بسیار صلب می شود و گلش شبیه به سوسن کبود و سرخ مایل بپ بنفش و برگش بسیار کوچک تر از آن و ساقش بقدر زرعی و ثمرش مستدیر و منبت او اراضی معوره و مزارع است.

در آخر دوم گرم و خشک و لبرطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالایی جهت قیلۀ اطفال نافع است و چون بیخ آن را سه عدد در یک رطل نیبذ خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نیبذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریح از مجربات دانسقاند و به دستور آشامیدن یک درهم از بیخ او با ماءالعسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شیلع و ماءالعسل جهت تحلیل غرب نافع است و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجه او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر بیخ تن و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ دماغ

مغز سن حیوان است. سرد و تنو دیر هضم و با قوه تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسرم و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آبکامه و ادویع حاره است.

◀ دمعه الشجر

گویند صمغ لبلاب است و بغایت جالیست و جهت ستردن موی آزموده است.

◀ دم دم

نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر سر او نقطه سیاهی و به هندی مسور نامند. گوم و خشک و مقوی دماغ رطبه قاطع سیلان آب دهن و قدر شربش در مزاج اطفال نیم دانگ است.

دمی: به یولانی نوعی از ماهیست که سیبا نامند و مذکور خواهد شد.

دمسسه: بغلت مصر نوع زهیند افستین است.

دم التی و دم التعبان: دم الأخوین است.

دمعه العشاق: حب التیل است.

دمسجه: اسم فلوسی صغراون است.

دمور: اسم نیکی حدید است.

دمورتوکان: اسم ترکی خشک است.

القال مع الیون:

◀ دانه

به فلوسی بیلانجیر ختایی نامند و مشهور به حب السلاطین است و گیاه او بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادنجان و از آن رقیق تر و گلش بزرگ و دانه او در غلاف رقیق مایل به سبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم چینی او بزرگ دانه شریع به بسف و قسم سنجرى شیبیع به دانه بیلانجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و م ورث مغص و قسم هری متوسط المقدار و اغبر و مایل به زردی و منقط بهسیاهی می باشد و بهترین اقسام، چینی سفید مایل به زردی و بعد از آن هندیست.

در آخر دوم گرم و خشک و لبرطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالایی جهت قیلۀ اطفال نافع است و چون بیخ آن را سه عدد در یک رطل نیبذ خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نیبذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریح از مجربات دانسقاند و به دستور آشامیدن یک درهم از بیخ او با ماءالعسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شیلع و ماءالعسل جهت تحلیل غرب نافع است و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجه او جهت گشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر بیخ تن و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ دلق

اسم حیوانیست شبیه به سمور و در اصفهان موسوره و به فارسی دله نامند. گوشت او مبهی و در سائی افعال مگ سمور است.

◀ دلفین

اسم یونانی نفعی از سمک است و به فلوسی ماهی بینی دراز و به دیلهی کچه ماهی لمرح. سر او شبیه به سر خوک و بی فلس است. سرد و تر و قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضاء و یوغ او گوم و خوردن و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جو ف حنظل گذاشته گذاخته باشند، جهت گرانی سامعه و آویختن دنان او بر اطفال جهت رفع فزع مؤثراست.

دلم: به لغت مصر اسم درشان است.

دلین: نفعی از صدف است و در مصر ام الخلول نامند و او ودع بریست.

دلاغ: به عربی اسم بطیخ هندی است.

دلغ: به لغت اهل بیت المقدس نوعی از کل ح است و به یونانی سفندولیون نامند.

دله: اسم فارسی دبق است.

القال مع المم:

◀ دم

اسم فلوسی خون است و خاصیت خون هر حیوانی در طی او مذکور است و مجموع او محلل اورام و جالی بیاض عین و ب رشته او قاطع اسهال و رافع سموم است.

◀ دم الأخوین

به فارسی خون سیاوشان است و او صمغی است خالص الحمزه مایل به بنفش و قوتش بعدتها باقی می ماند و گویند عصاره گیاه سرخی است و از سقوط و نواحی هن خیزد و گیاه او معروف نیست.

تخمه حکیم مؤمن

مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهت اورام صلبه و داء التعلب و لب‌آرد گنم جهت غزب منفجر نافع و مضر اثینین و مصلحش کثیرا و قدر شن بیش دو درهم است.

◀ دوقو

اسم تخم زردک بریست، شبیه به نانخواه و از آن ریزه بت و با اندک تندى و گیاه او زیاده پشیری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مگ چتر گشیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بیخش به ستبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب به شبیری و طعم او مثل زردک در قزوین کورا نامند و در جمیع افعال قویتر از بستانیست سوای سحرریک بله و در جزر خواص نلیت او مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست. در سوم گرم و در دوم خشک و مدرّ هیل و حنیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضمه و محلّل قوی و با قوه تریاقیه و جهت سرفه‌که نه و فضول سینه و سنگ ملته و درد مفصل و حبّ القرع و ت حلّیل نفخ و مغص و تنقیح رحم و اعانت حمل و گزینن هوام و رفع عسر ولادت و سحج اطفال و جهت استمرقای طبری مجرب دانسته اند و ضماد او محلّل ورم بلغمی می‌باشد.

و قدر شربش تا دو درهم و گویند مضرّ باه محرورین اسرت و مصلحش گشیز و مضرّ ملته و مصلحش مصطکی و بدلش دو وزن او تخم زردک گویند بوزنش تخم کرفس اسرت.

◀ دوقس

بعلت یونانی شامل دو قسم نبات است، یکی شبیه به کوفس و خوشبو و نه و تخمش شبیه به انجدان و بی بو و دیگری را برگ مثل گشیز و گلش سفید و چتر او مگ چتر زردک و تخمش شبیه به زیره و با تندى و بیخش در طعم شبیه به زردک و برگش بی زغب می‌باشد.

در سوم گوم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و از آن اندکی ضعیفتر و تخم قسم اخى را به دیلمی کیک واش گویند چون سائیده و بر جامه خواب بپوشند رفع اذیت کیک کند. و جالینوس دوقس و دوقو را یکی می‌داند و دیسقوریدوس دوقس را از اصناف زردک بری شمرده‌اند و این تحقّق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است.

◀ دودالقبه

به فلوسری کرم سبزه نامند و او حیوانیست شبیه به هزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و برگهای سبزه به هم می‌رسد. سرد و خشک و تازه او با رطوبت و مالیدن او باروغن زیقن جهت گزیدن جانوران و آشامیدن او جهت دفع سموم مشروبه لافع است.

◀ دودالقول

در اول چهارم گوم و بغایت تند و طلس و در جوف مغز او پیده ایست و آن در سمیحت مثل بیش است و به دستور پوست او و باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد به دستور از سموم قتاله است و اقسام او مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و مفتح و جهت استسقاء و یرقان و تورس و سنگ ملته و گرده و درد کمر و ورکین و ساق نافع است و طلای او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشّر جلد و چون بر لب رسد، سخی او را زایل کند و تکرار او موجب برص لب و ضماد او با ماست جهت شقاق و بهص حیوانات و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع مفید است.

و قدر شربش در قویّ الأبدان یک عدد و در غیر او نصف عددیست که با مصلحات باشد و مضرّ محرورین و یک درهم او کثیره نباسهال مفرط و قطع امعاء و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او کیتوا و نقاسه و گل سرخ و یک شب در آب لیمو گذاشتن است و معین فعل او تربد و عصاره غافث و هلیله کللی و انیسون و یجاز عنصل و زع فران و بسفایج است و بعد از خوردن آب سرد و شیر و رهب حامضه و مشوی آن را مضرّ کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حارّ و یابس و نحیف الأبدان استعمال او جایز نیست.

دفران: اراقواسرت.

دقه: شیلیم اسرت.

دقی: سپسملن است.

دقرا: اقره است.

دنه: فلوسی الیه است.

دندان فیل: اسم فارسی عاج است.

دنهان: اسم فلوسی کشیج است.

القال مع الوا:

◀ دوالیغری

به یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت می‌روید، ساقش مثل ساق ریاس و طولش زیاده بر شبیری و مایل به زردی و بر سر او چهار برگ مربع شکل و سنی مایل به سفیدی و بر بالای برگها چینی می‌روید بی گل و تخمش دراز و خوشبو و خام و پختنه او از مأكولات اسرت. در اول لثی گرم و خشک و با اندک تندى و مقوی معده و مدرّ بول و ملین طبع و محلّل و جهت رفع آروغ و ریاح شکم و خوشب کردن دهان نافع است.

◀ دوسر

نلبیمرت مثل گندم و منبث او گندم زارها و از آن درازتر و درشت‌تو و دانه او ریزه و بلویک و خوشه او مفوق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف بی سه به شکل قتیله و دانه او در میان پرده‌های غلاف و خوش طعم. گرم و با اندک خشکی و منضج و محلّل و

- دوقو بری و دوقواغریا: دواالی اغریاست.
- دوس: ماء الحج دوی است.
- دوم: به لغت مغربی خرماس است.
- دواء الخ طافی: خالی دویون است.
- دواء الخ حئی: جریطانا است.
- دول: طالی سفیم است و به لغت هندی اسم خاک است.
- دولیو ج: کلکنج است.
- دودالقومز و دودالصباغین: قرمز است.
- دودالقمر: بیخ نروک است.
- دویره: نوعی از لغب است.
- دوقهک به یلانی حنظل است.
- دوقص: بصل است.
- دویرا: رخم است.
- دوقطم اس: مشکطرامشبع است.
- دواله: اسم فلوسی اشنه است.
- دوشاب: خرما دسب است.
- دوشاب: اسم فلوسی میفختج است.
- دوغ: اسم فارسی مخیض است.
- دوده: اسم فلوسی دخان است.
- دوکی: اسم نیکی ارز است.
- دولی: اسم ترکی جلید است.
- دوشان: اسم ترکی ارنب است.
- دوشان قوردی: اسم ترکی خ نفسا است.
- دونه: اسم هندی مرزنجوش است.
- دود: اسم هندی لبن است.
- دودینکن: اسم هندی بادنجان برکت است.

الال مع الهاء:

◀ دهن البلسان

کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد. بهترین او تازه قوی الرأجحه خالی از حموضت که شبیه به آب بسیار تیره مایل به سرخی باشد و زود حل شود و آب را به قوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمی چکد به شستین از آب اثری از او نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگذرد و با قبض باشد و هر چه در آن این آثار نبلشد مغشوش است و خوب او را قوت تا چهل سال باقیست و آنچه از شاخ و برگ بایسان و روغن زیتون بجمع آورند قوی القوه به او است و آنچه بالفعل متعارف است از جهت عدم درخت بلسان که در عین الشمس بود و از شاخ و برگ بشام و میعه سا مله و سببسه و روغن تخم ترب بالسویه گرفقت در ده مثل آن از روغنه ای کهنه می جوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کلج را چون در روغنها حل کنند، اکثر آثار او را دارد و بسیار قریب به او می باشد.

کومسرت زرد رنگ که در مزبله متکون می شود. تکرار ضماد مطبوخ او در روغن زیقذ جهت قرطسه که مقدمه کچلی است و رفع داء التعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض موعده مفید است.

◀ دوا دم

با الف و بی الف چینیست مثل صمغ و سرخ مایل به سیاهی و در جوف درخهای کهنه مگون می شود و در افعال قائم مقام مومیایست.

◀ دود خشب الصربور

کرم درخت کلج است، قریب الطبع است به ذراریح و یک مثقال او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در گشودن ورمها، ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجب الف فعل است.

◀ دودالخل

کرمی که از سرکه و شراب به هم رسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعصاب و سعوط او جهت رفع کرمی که در دماغ به هم رسد قوی الاثر است.

◀ دودالحرری

کرم ابریشم است. در اول حال او نغمی است ریزه و مدور و کیود رنگ که در لغبسته در بغل نگاه داشته، بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون می گردد و شیشه بامورچه است و به تدریج قریب به چهل روز بزرگ شده سفید می گردد و در این اکل شش روز را اصلاً برگ بقت نمی خورد و بار اول یک روز، بار دوم دو روز، بار سوم سه روز بعد از پیله تنیدن رنگش سرخ و به هیئت دانه خرم می شود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کود بیرون می آید سفید لون و پردار می باشد و نو و ماده او با هم جفت شده در عرض سه چهار یوم تخم خود را ریخ بقم ی برد و از رعد و ریاح مغربی و مرد جنب و زن حیض فاسد می شود.

در اول گرم و در دوم تر و سه درهم از خشک سلیده او با مرق آرد گندم که چند روز به دستور بیاشامند، در تسمین بدن و لکوی رنگ رخ سار بغایت مفید و تلویف مرغ به او بغایت مسمن آن و خاکستر سوخته او جهت الخام زخمه و رطوبت او جهت رفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خراقی و آشامیدن او جهت خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهت تب مؤثر است.

دوام: شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است.

دواء الشعث: ببالغت مصر اسم سلیمان نیست.

دوارس: اسم فارسی دریاس است.

دورس: شوکیوان است.

دودالجراد: نهات وردان است.

دورحولی: دلپت است.

تخمه حکیم مؤمن

دهن الصّوایی

روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس بسازند و در سندروس مذکور است.

دهنج

به فلوسی دهغ فیلگ نامن و آن سزنگیست که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون می گردد مثل زبرجد که از معدن طلا به هم می رسد و دهه نحاسی بخار معدن مس است و بهترین او سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید و در تیرگی او تیره و فینگی عبارت از اوسیت و یخ از آن طوسی مایل به سرخی و شفافیت و بعد از آن زرد و زبونتری آن طوسی مایل به سیا هی است و آنچه سا حیده او زرد باشد طلائی نامند و هرچه محک او سفید گردد نقره ای و سرخ او مسی و تیره و سیاه او را آهنی گویند.

در چهارم گویم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و نیم درهم او فلذهر سموم و سم قاتل غی مسموم است ب جراحی کودن امعاء و علاج پذیر نیست و احتیال او جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول دواب است احتیالاً و از خواص غریبه است و طلای او بلسرکه جهت قویا و سعفه سرداوی و بیص و بقی و سعوط محلول او با سداب جهت رفع صرع بعدی و به دستور نفوخ او بلمشک ناسه دفعه هم چنانی دارد.

دهانقره: اسم هندی جوز مائل است .

دهی: اسم هندی است .

دهون: اسم هندی دخان است .

دهماسل: اسم هندی شرکاعیست .

دهنه فیلگی: اسم فلوسی دهنج ده بی است.

دهی دار

اسم فارسی و ب عربی شجرالجنّ و ابله هندی و صنوبر هندی نامند. منبت او بلاد هند است و آن درختی است کوچک و مایل به سبزی و شاخ او شبیه به شاخ زرنهاد و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطس است .

و در چهارم گویم و در سوم خشک و از سهوم قتلّه و صمغ او مشکور اهل صنعت و گو یخ نگاهداشتن او با عث اطاعت جن می شود و ضماد او جالی و مفرح جلد و جهت اورام بلبوده نافع و سایر اجزای دیودار در سوم گرم و خشک و آشامیدن ساییده او جهت استرخاء و فلاج و لقوه و امراض بارده دماغ و سکنه و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گوده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طیبخ او جهت خروج مقعد نافع می باشد و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش یک درهم است .

الذال مع الیاء:

در سوم گویم و خشک و مدرّ بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خائق النهر و سایر سموم و ملین صلا بات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوه بصره و آشامیدن او جهت اخراج زلوهی که در حلق مانده و سرف و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاه و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفس - الانتصاب و درد گلو و حرقه البول و سلس البول و امراض مقعد مجرب می بلشرد و ضماد او جهت رفع استرخای قضیب و رفع لرز و تغییر رنگ و وض و دردهای رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک او و حمل او و جهت اعانه حمل و درد رحم و قطور او جهت درد گوش و احتیال او جهت ابتدای زول آب نافع است .

و قدر شربش تا نیم مثقال است و بلش یک وزن و نیم یا دو وزن او روغن زیتون که نه است یروغن رازقی که حب بلسان در او جوشانیده باشند و روغن قتب بعت از سایر ادهان است در بدل او و چون روغن زیتون هفتاد بار با مثل او آب صافی بجوشانند تا آنها سوخ بقروغن بماند، در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بعت از او دانسته اند .

دهن

به اصطلاح اکسیریان زیقی است و به عرف اطبلچربیبست که از اشپاء به طریق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات و آنچه از گلهای و شکوفه ها و غیر آن گیرند هر یک در مکلن خود مذکور شده و می شود و آنچه از قرع منکوس تقطیر کنند قویتر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است.

دهن السوسن الآسمانجوتی: دهن ایرساست و در حرف الف مذکور شد.

دهن الزفت: در حرف زاء مسطور است .

دهن النهر: روغن تخم کلث است و در کتان مذکور است .

دهن الهلرک و دهن المنقذ: روغن آجر است و مذکور شد.

دهن الانیج: روغن ترنج است و مذکور شد.

دهن الحل: بجهت مهمله دهن سمس است .

دهن الخل: بختای معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور ثانی مذکور است .

دهن الحل: بجمع روغن گلسرخ است .

دهن عسلی: او مالی است .

دهن الخلوع: روغن زعفران است .

دهن الحج: نطف است .

دهن البطم: روغن درخت بطم است .

دهن حب البطم: روغن حبه الخضرا است .

دهام: رصاص اسود است .

دهنه: اسم شیه است .

دهمس: اسم فارسی غار است .

◀ دغفر و جس

به یونانی به معنی مضاعف الاحراق و سه قسم می‌باشد، یکی معدنی و آن خاکبست که از چاه قبرس بیرون آورده و در آفتاب خشک کرده، می - سوزانند و قسمی از خاک مس است که بعد از گذاختن در بوته می‌ماند و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر مرقشیشای سوخته است و قسم اول و ثانی م‌س‌تعمل و گرم و خشک و بسیار مجفف و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش و التحام زخمها و لهماه منقطع و حبس خون او و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن و کم کردن موی و با موم روغن جهت دیبله و خشک کردن قروح سر و لقوخ او در خلق جهت انهای خلاق نافع و آشامیدن او کشنده است.

◀ دخیساقوس

به یونانی به معنی دایم العطس و آن هم قسمی از خار است. ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق و شبیه به پیگ کاه و بر هر بزدی از ساق دو عدد پیگ دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برگش بیامدگی‌ها مثل حباب و خاردار و طرف برگ متصل به ساق مجوف و عمیق و آب باران در آن جمع می‌شود و پس هر شعبه‌ای که از ساق رسف‌چیزی شبیه به سر خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید می‌شود و چون بشکافند در جوف او کره‌های ریزه سفید شفاف می‌باشد و قوتش مدتها باقیست.

در دوم گرم و خشک و مجفف و لبقوه تریاقیه و جالی و آشامیدن نفع و محلول او در آب سه روز متوالی جهت سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح و رفع لوز و پخته او موهی قصبه ریه و جگر و مدره هیل و مخرج کرم معده و محلل خنق و ض‌ماد او جهت نالیل و قروح شهیدیه سر و ض‌ماد پخته او جهت بی‌حس کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نکند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب جهت شقاق مقعد و نواصیر و تضمید سر او که به جای ثمر اوست بعد از بچتن بموضع گزیده افعی و غی آن جهت رفع سمیت لفع است و چون در پارچه ای بسته در شیر حل کنند و از آن قوری در شیر دیگر ریخته بلعث انجام‌اد او می‌گردد و چون کره‌های جوف ثمر او را در پوست حیوانی بسته، پ‌بازو و گردن ببندند جهت رفع تب ربع مؤثر دانسته‌اند و مضر کرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا سه درهم است.

◀ دیک بردیک

اسم فارسی است و مرگ موش عملی نیز گویند و آن زرن بیخ و آهک و زنجار و زیق است که مجموع را سلجیده، در دیک مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قوی و تن است و جهت بردن گوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با غسل جهت قلع آثار جلد و دانه بهاسی مؤثر است.

دظم‌رون: اسم یونانی شربت توت است.

دیسم: ح‌ماح است.

دظم‌قولطوس: ج‌وارش کمونی است.

دظقورا: اسم یونانی شربت خشخاش است.

دینار: اسم سریانی تخم کثوث است.

دظارویه: اسم فلوسی قسمی از ح‌زاه بریست.

دیک: اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور است.

دیک‌ظونیطس: اسم یونانی اصل اللوف است.

دظروج‌انس: دظفرو جس است.

دیک‌سری: لیبوس است.

دیک‌انجری: تین بریست.

دیک‌اسپت: ح‌ند قوقای بریست.

دیک‌خار: اسم فلوسی عوسج است.

دیک‌چ: اسم فارسی علق است.

حرف ال‌ال مع ال‌الف :

ذاقری: اسم یونانی غار است.

ذاماسکین: اسم رومی اج‌اص است.

◀ ذاقری الاسکررانی

گیاهیست برگش قریب به درخت خار جبلی شیب به برگ مورد و از آن بنوگت و سفید و طول شاخه‌ها بقدر شبری و از ساق و مابین برگ‌های رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و بیخش خوشبو و شبیه به عود و تند طعم می‌باشد.

و در دوم گرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهت تقطیر و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر لثو و منقال است.

◀ ذاقری و بی‌اس

یونانی و بی‌مغنی شبیه الغار و قسمی از مازریون عریض الورق است و به عربی لظور و در شام بقله نامند. ساقش بقدر زرعی و شاخه‌های او سیوار و لولیک و از نصف اعلا می‌روید و پوست شاخه‌ها قوی و لوج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکی‌ت‌از حب الغار است. در آخر سوم گوم و خشک و مدر و مسهل قوی بلغم و اخلاط و مقی و مدر حیض و محلل و مفتح و جالی جلد و رافع آثار می‌باشد و استعمال او شرطب‌جایز نیست.

و قدر شربتش از برگ تا سه قیراط و از ثمر لث‌پنج عدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش نشاسته و کتیرا و بدلش دو وزن او مازریون است.

الذال مع ال‌له:

◀ ذلب

تخفه حکیم مؤمن

سیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد و منقط به سیاهی و سایر اقسام غیر مستعملند.

در آخر سر دم گرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطوع و مفتوح و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق او شرباً مستعمل است و خوردن محرق او با مرق گوشت گاو و به دستور با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و قطعه‌های خون منجمد با بول شارب او دفع می شود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک به سبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج او می کند و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هرگاه به جامه پیچیده و به بخار سرکه جوشان بدارند باعث تلطیف او می شود و استعمال جایز است و ضماد او جهت داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثلیل و رفع قمل و بقایای جدری و نمش و اکتحال او جهت ناخنه و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع است.

و قدر شربتش یک عدد و زیاده او کشنده است به درد مثانه و مغص و بول اللّم و غشی و تب بسیار تند و اختلاط عقل و چون قسم سیاه منقط به سرخی را در روغن کنجد شش ماه در آفتاب گذارند تدهین او جهت منع ابتدای کچلی و قلع مزمن او مجرب است.
ذوق: به تشدید راء واحد ذرایح است.
ذوقسون: غلب الثعلب محن است.
ذوق: به ضمّ اول و فتح ثانی حندقوای بستانیست.

ذرت

جاورس هندسیست و آن دانه ایست شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه نی و سرد و خشک و قوی غذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس و مصلحش روغنها و شیرینها است.
ذرت مکّه: خندروس است.
ذریس: طیهوج است.
ذریاس: نافیسیاست.
ذوق: به ضمّ ثانی سرگین طیور است.
ذوق الطیر: خرفطان است.
الذال مع الفاء:

ذفری

اسم عربی سداب بریست و هر چه کربیه الرایحه باشد به دستور زفر نامند.
ذفل: فطراسالیون است.
الذال مع الکاف و الذال مع النون:
ذکل: به جرم ثانی زراوند طویل است.

پوست سنگ بشت هندسیست و گویند اسخوان اوست. بغایت سیاه و بعضی اجزا او مایل به زردی و برآق و صلب است.

در دوم سرد و خشک و جالی و بخلیت قابض و شرب محکوک او مسقط بواسیر می باشد و با غسل جهت التحام قرحه قصبه ریه و نفث اللّم و تب ربع و ضماد او جهت اورام او و سرطان و خنازی و اسقاط بواسیر و طلائی سوخته او با سفیده نغم مرغ جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت به هم رسن و شقاق مقعد و خروج آن نافع است و فرزجه او مانع سرلان رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفرغ و مضر جگر و مصلح ش سرب می بلین.

و قدر شربش تا دو مثقال و بدلس استخوان قنقد و مثانه او بالغ اصیه جهت رفع نخاله بن موی و مولد قمل و ریختن موی مؤثر است و چون او را لپچوب داری که آدمی را از گله کشیده باشند و قدری خ اک قبر مقبول بخور کنند، در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و به دستور در اصلاح متباغضین مؤثراست.

ذلب

ب فارسی مگس نامند و تکون او از فضلات و اول کوم سفید است و کمتر از یک هفته پر به هم می رساند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون می گریزد و گویند چون صورت مگسی از کدش و زرنیخ ساخته در محلی گذارند منع او می نماید.

در اول گوم و تر و بعیقین او سوله و بعد از آن ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست. محلل و جاذب و ضهاد او محلل اورام و رافع گوشت زیاد جراحات و مانع ائشراق موی و داء الثعلب و حکّه و قوبا و چون سر او را انداخته، بر موضع گوخته زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است و تکرار ضماد او جهت داء الثعلب مجرب و جهت بخلول ورم چشم و رفع گوشت زیاد پلک و شعیره آن آزموده است و نفوخ سوخته او در مجرای نهد جهت رفع احتباس بول مؤثر و آ شامیدن آن را بشراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند.

و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام او را هنوز جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب می دانند و سرگین مگس را چون با آب و غسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل می گردد و بهتر از آطریلال است و روغن او که مکرر مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب است.

ذرایح

به حای مهمله حیوانیست بقدر زنبوری و پهن و بدبو و با نباتات تازه می - باشد و به ترکی لاکلرگ و به دیلمی دارساز نامند و به لغت اصفهان قسمی از سین است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل به

◀ ذنب الخیل

بیخ نباتیست با صلابت و نوعی از لحيه التیس دانسته اند. منبت او کنار آبها و شاخه های او بسیار و مجوف و مایل به سرخی و با خشونت و پرگه و گره ها به هم متصل و پر برگ و باریک شبیه به برگ اذخر و در گره ها روییده و در اطرافش شبیه به دم اسب و بر اشجار مجاور تثبت می گردد و بی گل و بی ثمر و بعضی گویند گلش مابین سفیدی و کبودی است و قوتش ملتتها باقی می ماند.

در اول دوم سرد و در آخر او خشک و قابض و بیلذع و قاطع نرف الدم و نفت الدم می باشد و جهت قروح امعاء و جراحات مثانه و سرفه و عسر نفس حازه و اقسام اسهال حازه و استسقاء و ورم حاز جگر و امراض سینه و کثرت شرب او جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر است و ضماد او جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعاء و ورم مقعد و اورام حازه اعضاء و سعوط آب او جهت قطع رعاف نافع و قدر شربتش یک درهم و مولد سودا و مصلحش شکر و ر وغن بادام است و بدلش انجبار.

◀ ذنب السبع

گیاهیست ساقش بقدر دو زرع و اسفل آن مثلث و اعالی مستدیر و با خارهای نرم متباعد و برگش شبیه به برگ گاوزبان و مزغب و از آن کوچکتر و مایل به سفیدی و اطرافش خاردار و در سرهای او چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند موی و پشم.

در دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لزجه و قوه قابضه و جهت رفع اورام ببعیدیل است و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ او جهت مستحکم نمودن استخوان شکسته شرباً و ضماداً نافع و طلای عصاره او جهت استرخای اجفان و مصلح و مصلحش گشنیز و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یک مثقال است.

◀ ذنب العقرب

نزد جالینوس صامریوماست و بعضی گویند ثمر گیاهیست شبیه به دنباله عقرب و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سردسیر می باشد. در سوم گرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است.

◀ ذنب السقط

به اصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه به برگ بلوط و گلش زرد و بیخش شبیه به شلغم و ظاهر او سیاه و باطن او به رنگ خون و ضماد او با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافع است.

◀ ذنب الخروف

گیاهیست بیخش باریک و شاخه های او سفید و مجوف و برگش متباعد شبیه به برگ راسن و گلش زرد شبیه به گل رشاد بری و تخمش باریک و طعم او مایل به تلخی و تندی و با اندک لزوجت می باشد.

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و عصاره او و به دستور ساجده برگش جهت بیاض چشم ببعیدیل و جهت گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار مؤثر است و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر کرده و مصلحش نشاسته و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش ربع آن بخور مریم است.

ذنب الحرودن: ذنب الخروف است.

ذنب الفاره: لسان الحمل است و از جهت شبیه بودن خوشه او به دنباله موش به این نام نامیده اند.

ذنب الفارس: به لغت شام ذنب الخیل است

ذنب اللبوه: ذنب السبع است.

الذال مع الواو:

ذو ثلث حياه: زعرور است.

ذوالف ورقات: مریافلن است.

ذومانه شوکه و ذومانه راس: قرصنه است.

ذوخمسه اوراق و ذوخمسه اقسام و ذوخمسه اغصان و ذوخمسه اجنحه : بنظافلن است.

ذوخمسه اصابع: اثلث است.

ذوثلث ورقات: شامل حندقوقا و گیاه خصی الثعلب و فصفصه و طرفین است.

ذوثلث شوکات: شریاعی است.

ذوثلث الوان و ذوثلث اوراق: طریفلن است.

الذال مع الهاء:

◀ ذهب

به فارسی زر و طلا نامند. معتدل مایل به حرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و

انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفاوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع هموم نافع است و محلول سخاله او که با مروراید در آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب و به دستور جهت زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر فقط جهت اخراج سم مجرب است و طلای او محلل اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و

اکتعال او جهت غلظ اجفان و بیاض و غشاه و کمنه و انباشتن او در

ثقبه غرب جهت دفع او مجرب و میل سرم های که از او بسازند جهت تقویت بصر و منع رمه و درد چشم و ذرور او جهت آکله و سنون او

جهت درد دندان و امساک او در دهان جهت رفع بدبو و انگشتر او

تصفیه حکیم مؤمن

جهت داخس و ام الصبیان و مفاصل مؤثر می باشد و تعلیق خالص او را جهت رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و لی نقوش این خاصیت را مخصوص دانه حجری بقدر خردلی که در نهایت صلابت می باشد و با طلای معدنی متکون می گردد دانسته است و لعب با طلا و دیدن او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوش او را با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیر نگردد و گویند مضر مٹانه و مصلحش عسل و مشک است و اکثر را اعتقاد آن است که اصلاً ضرری در او نیست و چون طلا را به نهجی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل او نباشد خصوصاً ادویه سمیه، در آن وقت خوردن او باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در این امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل و سحق در دستورات مذکور است.

و قدر شربتیش از یک قیراط و نیم است تا یک دانگ و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا به شکل هلیله ساخته و در خواب و بیداری صاحب توحش مزمن و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارد رفع جمیع امراض مذکور می شود.

الدال مع الباء:

◀ ذیب (ذئب)

به فارسی گرگ و به ترکی قورد نامند . حیوانیست معروف و مزاجش در سوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع است و با آب و شراب رافع استسقاء و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال او است و قدر شربتیش یک دانگ و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین او بسیار سفید است که با خشو نت باشد و آشامیدن او تا یک مثقال با آب گرم و با شراب سفید و به دستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الأثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهت خنأق بلغمی بغایت مفید و بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع و بول و خون او قاطع حمل زنان است شرباً و حمولاً و به دستور خصیه او همین اثر دارد و قاطع شهوت انسان است.

و ارسطو فرماید که یک مثقال خشک او با آب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه و تهیگاه بسیار نافع است و زهره او بقدر دانگی با عسل جهت تب ربع و قولنج و استسقاء و یک نخود او با مطبوخ جهت تقویت باه بی نظیر و به دستور طلای او در این باب مؤثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحات عصب و سعوط او جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر رافع حرمت چشم در همان ساعت است و با قلیلی مشک جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضمادش با ورس جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشیر جلد و داءالتعلب و درد مفاصل و قدر یک دانگ از شش خشک کرده او با شیر تازه جهت تب ربع و امراض شش بغایت مفید است و پیه او جهت داءالتعلب و داءالحیه و ورم مزمن و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشند

◀ راسن

بیخ نباتیست خشبی و رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساکش شعبه دار و برگش عریض و دراز و قسمی را شبیه به برگ عدس و درشت و انبوه و از ساق او روئیده و بر روی یکدیگر و گلش مایل به کبودی و دانه اش مانند قرطم و با اندک پهنی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بیخش زرد و به ستبری انگشت خ نضر و پوست او سیاه و رقیق و ستبری بالای او بیشتر از اسفل و مستعمل بیخ اوست و بعضی گویند او بیخ سوسن کوهیست.

در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مٹانه و مفرح و مفتح سده جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقی است و با قوه بتیاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه و شش و تقطیر بول رطوبی و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت باه و فم معده و هاضمه و رفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبیخ او جهت احتباس بول و حیض و توحش و خون که به مشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهت زهر هوام و سموم بارده مجرب است و نطول او جهت شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت گشودن حیض و ضماد برگش جهت شکافت عضل نافع است و مضر محرورین و مصلح و اکتارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و خمیره بنفشه می باشد.

قدر شربتیش دو درهم و بدلش به وزن او ایرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از او ترتیب دهند معروف است به شراب ملائکه و به اعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشک را

باشند تا غلیظ شده باشد در عرض یک سال قویتر از اوست و ربّ ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره اوست.

رازیانج

به فارسی بادیان گویند. بستانی او در اول سیم گرم و در آخر اول خ شک و تخمش گرمتر از برگ او و بیخش قویتر از سایر اجزاء و مجموع او مولد شیر و مدرّ بول و حیض و مفتّح سده جگر و سپرز و گرده و مئانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلّ ریح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفّف قوی و با قوه قابضه جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرّب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهت ریح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و رفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوه ادویه و ایصال او به اطراف بدن و با سکنجبین جهت تبهای ک هنه نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با روغن غلیوج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول آفتاب به حمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یک درهم تخم رازیانه را با مثل او شکر تناول نمایند، در آن سال اصلاً مرضی عارض نگردد و ذرور سوخته او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و صمغ او در افعال مثل عصاره اوست و مفتّت حصاه و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم او تا یک مثقال و از بیخ او و در مطبوخات دو مثقال و بدلش تخم کرفس است.

و رازیانه بری را شاخه‌ها عریضتر و شبیه به ربیاس و تخمش ریزه و بسیار خوشبو می‌باشد. در آخر سوم گرم و در دوم خشک و جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و چرک قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است.

راتیانج

صمغ صنوبر است که بنفسه مثل سایر صموغ منجمد می‌گردد و یا به آتش طبخ یافته منعقد شود و ثانی را به یونانی قلفونیا نامند و سیال غیر منجمد او زفت رطب است.

در آخر سوم گرم و خشک و قسم آتش دیده او گرمتر از قسم اول و آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ که نیم پخت باشد و به دستور با آب طبیخ سیوس گندم جهت سرفه و ربو و جراحی رطبه شش و مضغ او جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغ و ضماد او جهت التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشوئات جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل و بواسیر مجرّب و جهت شقاق کعب و کجی ناخن مؤثر و کشیدن او مانند تنباکو روز اول یک دفعه و روز دوم دو مرتبه و در سوم سه بار، جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب‌الفعال است.

جوشانیده از آب بیرون آورده و یک شبانه روز در آب سرد گذاشته و بعد از آن در طلا که قسمی از خمر است خیسانیده تا بیست روز پس هر روز دو مثقال تناول نمایند، جهت تقویت معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بیعدیل است و از دانه راسن که عددی بلع نمایند جهت رفع سرعت انزال مجرّب دانسته‌اند و بخور او جهت تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای او جهت نیکویی رخسار و با عسل جهت رفع آثار مؤثر است. و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه به عدس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او پر گره و شاخه‌های او منسبط بر روی زمین و مثبت او کنار دریا و زمین نمناک است خوردن او درد گزیده هوام را در ساعت تسکین می‌دهد.

راوند

به فارسی ریوند نامند و آن بیخ ربیاس است و بهترین او چینی است که سرخ مایل به زردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد از آن خراسانی و زبوترین او زنجی سیاه براق صلب است و ریوند دواب خشبی کثیف می‌باشد و بیخ ربیاس آنچه قریب به ظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر متشابه به ریوند است و چون بقدر دو سه زرع حفر نمایند ریوند ظاهر می‌شود و مرکب القوی می‌باشد.

در اول دوم گرم و خشک و مسهل با عصر اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوه قابضه و مقوی قوه جاذبه جگر و پلذهر سموم بارده و مجفّف و محلّ و ملطفّ و جالی و مدرّ بول و حیض و منضجّ و مقطّع و مفتّح سده جگر و سپرز و امعاء و مبرّد بالعرض به سبب شدت تحلیل و جهت تنقیه امعاء و تحلیل نفخ او و انواع استسقاء و تخمه و مغص و ورم بارد احشاء و یرقان سدّی و رفع اسهالی که از سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و قواضی جهت اسهال دموی و بالخاصه رافع تبها و حرارت غریبه است و جهت درد گرده و مئانه و رحم و خفقان و قرحه امعاء و نواصیر و بواسیر و تب ربیع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زیب و بسفایج جهت قولنج سفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان جهت سنگ مئانه و با آب لسان الحمل جهت قطع نرف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و

با شراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب و سستی او و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهت عرق النساء و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد او و با زرشک و صندل جهت ورم حارّ مزمن اعضای باطنی و مقوی او و با انیسون جهت فوق و آروغ ترش و تمدّد تهیگاه و فتق و در دهن داشتن و آب او را فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهت ضربه و سقطه و ضمادش با سرکه جهت کلف و قویا و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حاره مزمن و با قواضی جهت استحکام استخوان مخلوع و طلای او بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی نافع و مضرّ سفلی و مصلحش صمغ و گویند مضرّ مزاج اطفال و ضعفاست و شربتیش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر یک وزن و نیم از گل سرخ و خمس او سنبل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانیده

تخمه حکیم مؤمن

رأس الشَّيْخ: به لغت اندلس اقسون است.
 رأس الهمد: به لغت اسکندریه قسمی از مخلصه است.
 رال: اسم هندی قیفهن است.
 راج هنس: به هندی پرسیاوشان است.
 راج کیری: اسم هندی عصی الراعیست.
 راج کیرا: اسم هندی اذان الغزاست.
 راسو: اسم فارسی ابن عرس است.
 راسخت و روی سوخته: روسخج است.
 الرأء مع الباء:

رَبّ

عبارت از آب میوه‌ها و نباتات است که به طبخ به قوام آورده باشند و ربّ هر چیز در تحت آن چیز مذکور است.

ربل

نوع جبلی افستین است و گویند نوعی از برنجاسف و قیصوم است و دو درهم او جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته‌اند.
 ربّ العنب: میفخ تیج است و در دیلم دوشاب ترش نامند.
 ربّ الصّتر: صمغ کمکام است.
 ربیس: علیق است.
 ربیان: اربیان است.
 ربوق: عنب الثعلب است.
 ربیثا: نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قویتر از ماهی رویان دانسته‌اند.
 الرأء مع التاء:

رتیلا

به فارسی انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه به عنکبوت و دست و پای او کوتاه و او اقسام می باشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن یک عدد او قتال است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب و دفع سم می کند و اطهوریقس بستن زنده او را بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع تب مجرب دانسته است و ذرور خشک او قاطع تالیل است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع ادیت او می شود.

رتم

به لغت عربی نباتیست سفید و سیاه می باشد و سیاه او را شاخه ها زیاد بر زرعی و بی برگ و صلب و مانند ریسمان بر چوبها توان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه و رنگ شاخه‌های او سفید است .

و بعضی گفته‌اند که چون با زرنیخ و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر می شود و مؤلف تذکره گوید که چون راتیانج را با مٹ ل او رهج ال فلو و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده و ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند با الم شدید و تدارک آن به سفیدی تخم مرغ و سفیداب و به خوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج مفرداً در ابدان نرم باعث ورم و درد می شود و بخور او که به پارچه ای آلوده و در آفتاب خشک کرده باشند، جهت زکام بارد و تب ربع سریع‌ال‌اثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر ذروراً مؤثر است.

رامک

از ادویه مرگبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلج می ساختند و در این زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب می دهند و بهترین او آن است که یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار را سا عده و در آب دو سه روز بجوشانند و برهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل او صمغ محلول و یک جزو و نیم دوشاب خرما با غسل اضافه نموده و قرص بسازند و اگر به وزن پوست انار املج بسیار نارس اضافه کنند ببعیدیل است.
 در دوم سرد و خشک و قابض و مجفّف و ملطّف و مقوی معده و امعاء و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد به اعضاء و جهت اسهال کهنه و دموی و نرف اللّم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شرباً و ضماداً نافع است و طلای او مقوی جلد مسترخیه و رافع ورم حارّ و نفرس و ورم حارّ مقعد و بروز آن و حابس عرق و رافع عفونت آن و بخار فاسد و با حنا مسود موی و قاتل قمل و سنون او مقوی لئه و قاطع خون او و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سک و مضرّ مئانه و مصلحش عسل است.

رازقی

در قدیم سوسن آزاد را نامیده‌اند که زنبق باشد و متأخرین اشتباه به سوسن سفید نموده‌اند.
 رانج: نارجیل است.
 راتیاج و راتیج: راتیانج است.
 رائی: نوعی از سمک است و به لغت هندی خردل است.
 راک: اسم هندی رماد است.
 رابون: به یونانی اسم راوند است.
 رانا: به یونانی رمان حلو است.
 رازیانج رومی و شامی: انهسون است.
 رافه: حلتیث است.
 راج: خمر است.
 راحه الأسد: نوعی از عرطنینا است.
 راطینی: به یونانی اسم مجموع علكهاست.

رخمه

به خاء معجمه اسم عربی مرغ مردارخوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جتّه و سفید مایل به تیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابانها و بغایت خائف می باشد.

در دوم گرم و در اول خشک و تخم او به ترین اجزاء اوست و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را به طریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد و به نگردد از تأثیر ادویه دیگر مایوس باید بود و طریق آن است که بعد از تقیه، یک عدد بیضه او را خام تناول نمایند و تا شش ساعت اصلاً چیزی نخورند و بعد از آن مرق چ رب بیاشامند و بعد از یک هفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نرف الدم و باعث التیام و با سرکه جهت قوبا و حزاز نافع است و سرگین او با سرکه جهت رفع برص بیعدیل و حمول و دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و ما ر و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهت گشودن کسی که از ز بان بسته باشد موثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریح و کری و اکتحال او با آب سرد جهت رفع بیاض چشم و بخور پر او جهت گریزانیدن هوام پردار نافع است و چون جگر مشوی و یا ساجده خام او را در روزی سه دفعه و هر دفعه یک دانگ با سرکه بنوشند، جهت رفع جنون تا سه روز متوالی مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده و سا عیده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دو درهم مغز سر او مورث جنون و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنهای جهت درد سر نافع است.

و از سطوالیس منقول است که اگر رخمه را خفه کرده و با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهراً شود، تدهین او جهت رفع جذام مجرب است.

رخبین

لغت سریانی و به فارسی لور گویند و آن غیر مصل است و از ما ییت شیر که به طبخ غلیظ گردد و بچکانند حاصل می شود.

در اول گرم و در آخر او خشک و کثیرالغذا و مبهی و شیرین و مسلد و بطی الهضم و ثقیل است و مصل مائیت دوع است که بعد از کشک شدن از او جدا گردد و از جوش بسیار منعقد و سیاه گردد و به ترکی قراقروت نامند و انشاءالله در میم مذکور می شود.

رخ: اسم فارسی خنوء است.

رخام الطین: طین قیمولیاست.

رخبیشه: راتیانج است.

در سوم گرم و خشک و جذاب و محلل و با قوه قابضه و تند و دو درهم از ثمرش موی قوی و حقه به عصاره او مسهل خون و جهت عرق النساء نافع است و ضمادش جهت نمش و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او به دستور جهت سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد او که تا سه روز متعاقب بنوشند به سبب اسهال منع بروز دمل می کند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک مثقال است.

رته: اسم نبطی بندق هندوست.

رته سروالی: اسم هندی حی العالم است.

رتک: مشکطرامشیع است.

رترت: اسم خنازیر کبار است.

الرأ مع الجیم:

رجل الطیر و رجل الذردور و رجل العق عق و رجل العقاب: گیاه آطریلال است.

رجل الحمامه: ابوخلسا است.

رجل الدجاج: اقحوان است.

رجل الرأعی: خریق سیاه است.

رجل الجراد: زرنب است.

رجل الفروج و رجل القلوس: قاقلی است.

رجله: بقله الحمقاست.

رجل الزاغ: رجل الغراب است.

رجیع: فضله حیوانات است.

رجل الغراب

گویند نبات آطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس بسیار است. گیاهش بقدر شبیری و برگش سبز مایل به سیاهی و مشقوق شبیه به رشاد بستانی و وسط او منشق به دو شق مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و با تندی و اندک قبضی و شیرینی مانند طعم زردک و بیخس بسیار غایر در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و ساجده او مثل سورنجان و به زبان ترکی غازباغی و به پهلوی کلاج پای نامند. در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سلته و مفتت حصاه و مسکن ریح و محلل و جهت قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت مؤثر است و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بیعدیل و طلای عصاره او که به آتش به قوام آورده باشند جهت درد مفاصل بارد و با نیم وزنش لفاح جهت درد مفاصل حار مفید و به دستور روغنی که در آن جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرورین و مصلحش کاسنی و امثال او و قادر شربتش تا دو مثقال است.

رحیق: خمر است.

الرأ مع الخاء:

تخمه حکیم مؤمن

در دوم سرد و تر و با قوه قابضه و رادعه و از تدفین در زمین نم‌ناک متنفخ و برآمده گردد و سائیده او با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابيض است و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهت منع احتلام و بستن صفحه او بر غدد و خنازیر و التوای مفاصل رادع و محلل و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ و آب گشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع است و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی او را که بر کف بماند با آب و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گردد و مجرب است و پنج درهم او را چون در زیر بالین کسی دفن کنند که او نداند آن کس خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده و در کوزه نو گذاشته و وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخاله او را به حلی بشویند که سیاهی او برطرف شود جهت قطع نرف الدم و التحام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از ابار و مجفف بیلذع است و آشامیدن سرب کشنده است و هرگاه سائیده باشند و فرو بردن گلوله او بالخاصیه نافع درد معده مزمنه است و آزموده مجربین است.

الرأء مع الطاء:

رطب

خرمای تازه است و نسبت او به خرما مثل نسبت میوه های تازه است به خشک و مداومت او با بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی کرده و کمر است و سایر خواص در تمر مذکور است.

رطبه

به فارسی اسپست باغی تازه است و به ترکی یونجه نامند و خشک او را به عربی قوت گویند.

در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهي و نفاخ و ضماد پخته او را که روزی دو بار کنند جهت رع شه مفید و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و تخم او قویتر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصاً چون در حمام و بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سرفه و سینه نافع و قوتش تا پنج سال باقی می ماند.

و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال و روغن تخم او و روغنی که از آب او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت رعشه و لقوه شرباً و ضماداً نافع است و خشک او قابض و گلش ضعیفتر از تخم اوست .

الرأء مع العین:

رعی الزراریر: فوه الصبغ است.

رعادیللا: اسم سریانی رعی الأبل است.

رعی الحمام

رخام: حجر الرخام است.

الرأء مع السین:

رساطون

شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و گرم و تر و قویتر از شراب ارسطون و در امزجه بارده نافع است.

رسانجن: اسم هندی حضض است.

رس: اسم هندی شل است.

رسبت: اسم هندی بخورالسودان است.

رساغ

سنگیست شبیه به خرچنگ و در دوم سرد و قریب القوه به سرطان و جهت جلای باصره و دمعه نافع است.

الرأء مع السین:

رشته قطایف: اسم فارسی اطریه است.

رشاد: حرف بستانیست.

رشینه: راتیانج است.

الرأء مع الصناد:

رصاص

شامل قلعی و سرب است و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابيض نامند و به فارسی ارزیز گویند و نکون او از زیق غالب و کبریت قلیل ردی الجواهر و زیونترین فلزات است.

در سوم سرد و مجفف و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض و

آشامیدن او کشنده است و طلای سائیده او با آب گشنیز و آب کاسنی و آب بارتنگ و آبغوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال او و روغن گل

سرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحی رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد به اعضاء و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او بر کمر

مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب و التوای او محلل و بالخاصیه

انگشستی او باعث لاغری بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب

حفظ ثمر از ریختن است و چون به روغن چرب کرده بگذارند تا زنگ به

هم رساند، از آن روغن بر هر آهن که بمالند زنگ نگیرد و گویند دوغ با

زیره تنقیه او می کند و بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زاج سحق به حلی

که تشمیع پذیرد نمایند به اوزان نسیه که مناسب او باشد ملحق به اول

گردد مجرب است.

رصاص اسود

به فارسی سرب نامند و به عربی آنک و در تکوین از رصاص ابيض زبونتر و از سوخته او ابار و سرنج حاصل می شود.

نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل به سیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد می لرزد و در بحر اخضر و قلمز یافت می شود .

و در دوم گرم و خشک و بس تن زنده او بر سر جهت رفع صداع و صرع مجرب دانستند و عرقچین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب است و پیه و گوشت او شهوت پیران را اعاده می نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپیز و قاطع خون همه اعضا و پخته او جهت سل و مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت تحریک باه مؤثر است .

ابن بیطار گوید که ماهی شبیه به رعاد ملاحظه کردم و بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم .

الرأء مع الغین:

رغوه: کف مایعات است و آنچه از جامدات بر سر آید مثل صابون و نمک

رغوه القمر: حجر القمر است .

رغیدا: اراقو است .

رغوه الملح: زهره الأسیوس است .

رغوه الحجامین و رغوه البحر: اسفنج است .

رغث: جلنار است .

الرأء مع القاف:

رق: سلحفاه بریست .

رقس: سلحفاه نهری بزرگ است .

رقیب الشمس: صامریوما است و نوعی از يتوع را شامل است .

رقع فارسی: خرفطان است .

رقعا: اسم عربی حمار صغیر است و گویند سرخس است .

رقاقس: لغت بربریست و گویند جفت آفرید است و بعضی اسم خصیه التعلب دانسته اند .

رقون و رقان: حنا است .

رقع

به عربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهت شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح از آن بیخی است صلب زرد رنگ و سرد و خشک و دو متقال او با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند .

رقع یمانی

گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه به انجیر و بقدر انار و دانه و ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و مأكول است .

گیاهیست طولش زیاده بر شبری و برگش دنداندار و مایل به سفیدی و از ساق روئیده و ساقش منحصر به یکی و بیخش بقدر شبری و سرخ مایل به زردی و تخمش شبیه به کرسنه و کبوتر محب این گیاه است .

و مؤلف تذکره گوید که برگش مایل به سیاهی و بیخ او را صباغان استعمال می نمایند و نارقیصر عبارت از اوست و با عطری ت و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند .

در دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با بروود قابضه و آشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با ورغن گل و پیه تازه جهت اقسام دردهای رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عمیق نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتیش تا یک مثقال و بدلش فوه الصبغ است .

رعی الأبل

گیاهیست بقدر نبات زردک و برگش شبیه به برگ درخت سق ز و از آن باریکتر و درشت و شاخش پرشعبه و چترش شبیه به چتر شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسط او شکافدار و با اندک شیرینی و بیخش به ستبری انگشتی و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام او را به دستور ساق تازه او می خورند .

در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سوم گرم و خشک است . مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهت ورم سپرز و خا کردن او جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهت گزیدن هوم و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصلح محروور و مضر احشاء و مصلحش قرفه و سنبل است . قدر شربتیش تا دو درم است و بدلش و خشیرک و گویند چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورده خلاص می شود و به این جهت رعی الأبل نامیده اند .

رعی الحمار

خاریست شبیه به بادآورد و بغایت تند رایحه و شبیه به رایحه حرف و بیخش تندتر و تخمش شبیه به خردل سیاه و با عفوصت و چون حمار را نفخی و دردی به هم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد .

در سوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذآب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و به دستور تخم او و ربع درم او جهت سپرز بیعدیل است و جمیع اجزا او جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع و قدر شربتیش تا نیم درم و مصلحش شقایق و از شدت ادرار مسقط قوت است .

رعاد

تصفیه حکیم مؤمن

افشاده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست مثقال شکر خام م سهل
صفا و مقوی معده است و جهت تبهای صفاوی و یرقان و جرب و
حکّه نافع است و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهت جرب و
حکّه صفاوی مجرب و طلای مطبوخ او با شراب جهت تحلیل اورام
ببعدیل است و مضمضه آب او جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و
اكتحالش جهت ناخن و سبب نافع و ضماد و عصاره او که در طبخ غلیظ
شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد
زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهت رفع خواهش
خوردن گل و امثال او زنان حامله را مؤثر است و رب انار ترش در افعال
قویتر از آب اوست و چون آب اناری ن را در ظرف مس به قوام آورند
جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه خبیثه نافع است و
چون جوف آن را خالی کرده و روغن گلسرخ در او ریخته و به آتش نرم
گذاشته و در گوش بچکانند جهت درد آن بغایت مؤثر و پوست انار
بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفش مسهل به عصر
اخلاط سوخته و جهت رفع آتشک بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او
جهت سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت رفع آثار آبله
و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت منع نزف الدم و قی الدم و
نفث الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده باشند
جهت رفع اسهال و سحج و مضمضه به آب طبیخ او جهت تقویت لثه و
آشامیدن او جهت سلس البول و شستن مقعد به آن جهت قطع خون
بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن سا مجده او بقدر یک درهم با آب گرم
جهت رفع کرم معده ببعدیل است و طبیخ بیخ انار در این باب از مجربلت
است و جهت نزله حاره و درد دندان مضمضه او ببعدیل است و چون
پوست انار ترش را با مازو بالسویه ساییده و در سرکه بجوشانند تا مهرا
شود و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده، پانزده عدد و زیاده از
آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب
است و رب انار در دوم سرد و در اول خشک و قابض است و جهت
التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع فساد خواهش
حوامل و فساد رنگ رخسار و رفع غم نافع و اناردان قابضتر از رب هر
یک است و در افعال قویتر و کویده ترش او با مویز بالسویه و خمس او
زیره کومانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سحج و
سرفه و مصلحش مویز و گردکان و بدلش سماق است و گل انار در افعال
مثل گلنار فارسی است و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و
فتق و قلاع و ضماد او با برگ رز بر فم معده جهت قی مفرط نافع است و
عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد به چشم و رفع ورم و با آب
بارتنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتدای داخس و خراش پا که از
موزه و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست و
پع او قایم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده
باشد به نهجی که دست گرفته و گلها را ناشتا بلع کنند جهت قطع خون و
بروز دمل و رمد تا یک سال آزموده است و دانه های زردی که در اقماع
انار می باشد شبیه به ذرور و در افعال مثل تخم گل است.

و مؤلف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی گویند. نباتش زیاده بر
دو زرع می باشد و برگش بسیار ستبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون
برگ او را در زمینی غرس کنند می روید و ثمرش از برگ بیرون می آید و
بقدر خیاری کوچک می شود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه -
اش به طعم انجیر است و از این صفات ظاهر می گردد که انجیر بغدادی
باشد و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است.
و در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر او
جهت قویا و آثار و تحلیل اورام و سقوط بواسیر و سایر اجزای او جهت
وئی و جبر کسر شرباً مفید است و قدر شربت از تخم و ریشه او سه
درهم و مضر معده و مصلحش کنیرا و طبیخ او منقی بلغم و اخلاط غلیظه
و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است.

الرأ مع الکاف:

رکبه: صدف البواسیر است.

رکف: بخور مربع است.

رکت چندن: اسم هندی صندل احمر است.

رک: اسم هندی درخت نیم است.

الرأ مع المیم:

رمان

به فارسی انار گویند و اقسام می باشد. شیرین بی دانه را که املسی نامند و
لطیفر از سایر و سرد به اعتدال و در اول تر و با قوه قابضه و قلیل غذا و
مولد خلط صالح و نفّاخ و از این جهت باعث نعوظ محرورین است و
مدرّ بول و مفتّح و جالی و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از
طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیة روح کبدی و تقویت جگر و
استسقاء لحمی و زقی و سوءالقینه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و
سرفه حارّ و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع
جرب و حکّه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است و اکتار او مفسد غذا و
مرخی معده و مصلحش انار ترش و در باردالمزاج زنجبیل پرورده است و
رب انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معده و مصلحش
مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده و به دفعات بقدری
که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در او ریخته و بر روی آتش
گذارند تا روغن را جذب کند و به حدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد
مکیدن او جهت درد سینه و سرفه از مجربات است و به دستور آشامیدن
آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد
همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که به عربی مز و به فارسی میخوش
گویند در سردی و تری مایل به اعتدال است.

و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدرّ بول و مسکن حرارت
معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد معده و جهت رفع خمار و قی و
خفقان حارّ و منع صعود بخار غذا و رفع دخانیة آن نافع است و اکتار او
مورث قرحه امعاء و سحج و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوه باه
و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال او و آب انارین که با پیه

◀ رماد

به فارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانیست و از شستن جزو دخانی زایل شده و ارضیه باقی می ماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر گرم چوب تاک و غیر آن با سرکه جهت بیضه و خوده و شقیقه و تحلیل اورام و بواسیر بیدیل است و خاکستر نی مفتوح سدد و جهت التیام قروح و قلع آثار شرباً و ضماداً مفید است و مضر شش و مصلحش کتیرا می باشد.

و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نرف اللّم و مسکن اورام و مانع آکله و رافع قرحه قضیب و مقعد و خاکستر پشم مغموس در قطران و زفت و خاکستر کدو جهت قرحه قضیب و مقعد مجرب است.

◀ رمل

به فارسی ریگ روان و در اصفهان م اسه نامند. در سوم گرم و خ شک و مجفف و گرم شده او جهت نشف رطوبات و استسقاء و حمول ساکنه او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیه آب خوش مزه را بدمزه و آب بد طعم را خوشمزه می کند.

◀ رمیت

به عربی اسم نباتیست از جنس نخود شبیه به درمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد می گودد و از آن چیزها رنگ توان نمود.

گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد می شود و دود آن جهت زکام مجرب است و باعث گریختن هوام می شود و قلی که از سوخته او به هم رسد گویند بهتر از قلی اشنان است.

◀ رمرام

قرطم بریست و گویند قرصنه است و قلی که از او حاصل می شود ضعیفتر از قلی اشنان است.

رمان البر: شامل درخت فلفل و جلنار است.

رمان السعال: خشخاش سفید است.

رمان الأنهار: نوع کبیره فاریقون است.

رماد عش الخطاطیف: خاکستر آشیانه خطاط است و مذکور شد.

الرأ مع التون:

زند: به عربی آس بریست و به لغت شام عار و گویند صندل است.

رنف: اسم عربی بهرامج است.

رنکبت: اسم هندی دم الأخوین است.

رنک: اسم هندی اقاچیا است.

رنک کاسه: اسم فارسی مگیسا است.

الرأ مع الواو:

رودیون: اسم سریانی دقلی است.

رواث: به یونانی خشخاش سیاه است.

روزی: اسم یونانی ارز است.

روبادوس: اسم یونانی آزاد درخت است.

رودا: اسم سریانی ورد است.

روسنی اوطا: اسم عبرانی سماق است.

روین: اسم یونانی فیه الصبغ است.

رویا: اسم عنب الثعلب است.

رواس: اسم نبطی قره العین است.

روحانی و روح: به لغت اکسیریان زببق است.

روث: سرگین حیوانات است.

روفیون: نوعی از عنب الثعلب جبلی است.

رودامالی: به یونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند.

◀ روشنایا

به یاء بعد از شین و نون بعد از الف به یونانی اسم کحلی است و به سریانی اسم مرقشیشا است.

◀ رواسیر

آنچه از بقول در آب طبخ نمایند و روغن و ترشیهها و ادویه حاره اضافه کنند.

روهس: اسم هندی اذخر است.

روقی: اسم هندی خبز است.

روفی: اسم هندی قطن است.

روی: اسم فارسی طالقون است.

◀ روی توتیا

شبه است و مشهور به روح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع و معدنیست به خلاف سایر اقسام توتیا که روئیده معدن نیستند.

رویه: اسم هندی فضه است.

روتها: اسم هندی رته است.

روده: اسم فارسی امعاء است.

روسن: اسم هندی حجرالبقر است.

روباه: اسم فارسی ثعلب است.

روغن کنجد و روغن شیره و روغن شیربخت : دهن الحل است و دهن سمس نیز نامند.

روغن زیتون: روغن زیت است.

روغن زیتون نارس: زیت الأنفاق است.

روغن بادام کوهی: زیت الأوجان است.

روغن درخت ارژن: زیت السودان است.

روغن: اسم فارسی سمن است.

تغذیه حکیم مؤمن

رھشی

به فارسی ارده نامند و آن کنجد مقشّر بوداده است که از سا کندن بسیار مایع گردد و روغن از او جدا نکنند . گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتّح و منضّج دمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش غسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و زردآلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل اصل آن است .

رهج و رهشفار و رهج الفلو: شک است.

الرأء مع الیاء:

ریحانی: نوعی از خمر است و مذکور شد.

ریلّ: رساق است.

ریحان القصارین و ریمسفت: سعد است.

ریحان داود: اذان الفار است.

ریحان الشیوخ: مرو است.

ریحان یمانی: قطف است.

ریحان النّعنع: به لغت مصر ترنجان است.

ریحان القبور: آس بریست.

ریحان ابیض: شبیه است.

ریحان الملک: شاهسفرم و از مطلق ریحان مراد اوست.

ریحان الجمال: سلیخه است.

ریحان الشیطان: شابانج است.

ریحان سبز: ضمیران و آن نوعی از شاهسفرم است.

ریمما: کرگدن است.

ریشه والا: اسم فارسی سنبل جبلی است.

ریباح: اسم فارسی ریباس است.

ریحان کوهی: بادروج است.

ریوند: راوند است.

ریم آهن: فارسی خبث الحديد است.

ریسم: اسم هندی ابریسم است.

ریئه ریئه: اسم هندی قیصوم است.

ریباس

معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است.

در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوه قابضه و مقوی معده و احشاء و جگر حارّ و مفرّح و قاطع تشنگی و غثیان و مسکن حدّات صفرا و خون است و جهت رفع سستی و خمار و بواسی ر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حارّ و یرقان و تبهای حارّ و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض و ضمادش با آرد جو جهت جمره و باد سرخ و نمله نافع است و مضرّ سینه و باه و مجفّف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و

روشک: اسم فارسی شاه ظل است.

روناس: اسم فارسی فوه الصبغ است.

روغن زفت: قسادلان است.

رودا ازیدا

لغت یونانی و به معنی اصل الوردی است و آن بیخست شبیه به قسط و سبکت از آن و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از او ظاهر می شود.

در دوم گرم و ملطّف و محلّ و جهت رفع صداع بارد مجرب یافته اند.

روبیان

به فارسی ماهی روبیان نامند و آن حیوانیست کوچک و دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است.

تازه او در دوم گرم و تر و خشک و نمکسودش گرم و خشک و مبهی و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل حبّ - القرع و مطبوخ او با پیاز و گندنا که بعد از آن به روغن گردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت مقوی باه و حملش مسخّن رحم و معین حمل و ضمادش محلّ اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و مضرّ محرورین و مصلحش ربوب حامضه است و مولد سودا و حکّه شدید است.

رأس

کله و مغز سر حیوانات است . بسیار کثیرالغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن است و بهترین او کله گوسفند جوان است و حفته به آب کله و پاچه جهت ترطیب اعصاب و امعاء و گرده و تلیین اورام صلبه باطنی و نطول او جهت ترطیب دماغ و جنون و بی خوابی و انتهای درد سر نافع و مبخرّ و مضعف معده و هضم و مصلحش آبکامه و خردل و صعتر است.

روسختج

معرب از روی سوخته فارسی است و او را رسخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل به سرخی است.

در سوم گرم و خشک و آشامیدن زیاده او کشنده است و بسیار مجفّف و قابض و تند و جذّاب و منقّی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زیاد مؤثّر و مغسول او ملایم تر و آشامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح اوست، مسهل قوی ماء اصفر و جهت استسقاء بسیار نافع و با آب باران و غسل مقی است.

الرأء مع الهاء:

گرم و خشک و لطیف و مجفّف و مسهل بیغایله سودا و منقّی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلّل ریاح و رطوبات لزجّه معده و طبیخ و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای او با غسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت ورم حارّ و آشامیدن و طلا کردن آب و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع است.

و قدر شربت از برگش سه منقال و از آبش تا دو منقال است و آنچه در کتب ادویه مذکور است، گیاهیست که در اصفهان مشهور به گل عقرب است و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماداً و شرباً مجرب است و برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبز نیست و او سطاریون است و مذکور می - شود و گویند قسم جبلی او را برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی می‌باشد.

حرف الزّاء مع الألف:

زاج

معرب از زاک فارسی و از معدنیّات است و اقسام می باشد و اقسام او غیر شب و از یک معدن هستند و سفید و زرد و سرخ می شود و زرد او منقلب به سبز می گردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند.

زاج اصفر

از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشانده است. در سوم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرّق و مغسول را حدّت کمتر به خلاف سایر املاح که از احراق قویتر می شود و طلای او با آب گشنیز جهت حمزه و سلعه و جرب و حکّه و ذرورش جهت قروح خبیثه و جمیع نرف الذّم و ورم بن دندان نافع است و حمل او با آب گندنا جهت نرف الذّم رحم و نفوخ او جهت رعاف و اکتحالش جهت تنقیه چرک گوشه‌های چشم و با غسل جهت بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و رفع چرک او نافع و آشامیدن او جهت کشتن اقسام کرم مؤثر است و زیاده از یک درهم او کشنده به سل است و مورث سحج و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یک جزو اقلیمیا و سرکه کهنه سا محده و در ظرف سفال کرده و چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند، بغایت تند و جالی می‌شود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم می‌کند و در بردن گوشت زیاد جراحات بیعدیل است و غرغه اقسام زاج با سرکه جهت زلو می که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر است.

قدر شربتش که بی خطر باشد تا یک دانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زن‌گلر است و مقطر او را با سه ربع او سرکه جهت تکمیل سحج کبریت و زبیب و رصاص به حدّ تشمیع مجرب دانسته‌اند و در رصاص اشاره به او شده است.

عسل و قدر شربت از آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و ربّ ریاس قویتر از آب اوست و شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات و اختراعات نافع است.

ریه

به فارسی شش و به ترکی اپکه نامند. قلیل غذا و خفیف و بهترین او شش برّه و بزغاله پنج شش م ایه تا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرب و جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و امثال او به هم رسد مفید و طلای خوناب کباب او که بی نمک و از برّه یک ساله باشد جهت ثلیل و قویای یابسه بغایت مؤثر است و سوخته او جهت رفع سحج مجرب است.

ریه البحر

چیزیست شبیه به شیشه و در کنار دریاها یافت می شود و ضماد او جهت نقرس و شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد نافع است.

ریش

عبارت از پر طیور است. ذرور سوخته اقسام او جهت الحّم زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرک گویند در قطع خون جراحاتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده و بسوزانند و بشویند و خشک کنند، نفوخ او جهت قطع خون رعافی که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نرف الذّم بیعدیل است.

ریحان الکافور

نباتیست در گل و ساق و شاخ و برگ شبیه به شب بو و برگش مثل برگ انار است و از آن ریزه تر و گلش کبود مایل به سفیدی و از جمیع اجزای او بوی کافور آید.

در دوم گرم و خشک و بوئیدن او محلّل رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و تحلیل اورام و آشامیدن آب او مفتّح سدد و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضاء و ذرور او جهت قروح و جراحات نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و از آبش هفت درهم است.

ریحان سلیمانی

گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه سبّو و شبیه به برگ لبلاب و دانه اش مثل لفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دارالمرز می روید بر درختها و در تنکابن و دیلم و لکام نامند.

تصفه حکیم مؤمن

زاج الحبر: زاج اصفر است.
 زاج سوری: زاج احمر است.
 زاج لاری و کرمانی: از جنس زاج قبرسی است.
 زاج قبرسی: زاج زرد مایل به سبزیست.
 زاج بلور: اسم فارسی شب یمانی است.
 زافه: اسم فارسی قنغذ است.
 زاغج: اسم فارسی غداف است.
 زاغ: غراب کبیر اسود است و به ترکی قوزقون نامند.
 زاقون: مرآن است و گویند مرو است.
 زاوق: اسم زیبی است.
 زارج: اسم فارسی انبرباریس است.
 الزاء مع الباء:

زیب

به فارسی اسم مویز گویند و بهترین او پرگوشت کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند.
 در آخر اول گرم و در اول تر و م نضج خلط غلیظ و محلل به اعتدال و جالی معده و امعاء و محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر است و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعاء و با گل گاوزبان و خرما می سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند و با حسن لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت پرقان به دستور مجرب ب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده و مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه ببعیدیل است و چون با انیسون پخته مهراً کرده و آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و ضماش با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و گشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره جهت ورم اثیان و با شراب جهت قروح شهیدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و غائق رایا که مفسد عضو است مفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه های ترش و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب است.

قدر شربتش تا سی درهم و نوعی که بیدانه است را کشمش نامند و بهترین او سبز و زبوترین او سیاه است و همه او لطیفتر از دانه دار و مبهی و با قوه مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که با فایند به قوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماش او با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و کوبیده او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکتار او محرق خون و مصلحش مذکور شد.

زیب الجبل

به فارسی مویزک نامند و مویزج معرب از او است و گیاه او مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخه های او راست و سیاه و گلش مایل به سفیدی و ثمرش

زاج اخضر

گرم و خشکتر از سایر و بغایت محرق و اکال و سوخته او لطیفتر و آشامیدن یک درهم او جهت رفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و با آب مقوی قوی است.
 و چون صاحب بنیه قوی مرطوب از آن بنوشد، موی سفید ریخته و سیاه برمی آید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر شش است ترطبیب بسیار باید نمود و طلای او جهت آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیرالأنف و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهت قطع رعاف و تقیه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع می باشد و مضر جراحات عصبانی و زیاده از یک درهم او کشنده است.

زاج ابیض

آن زاج سفید مایل به زردی است و خفیف الوزن می باشد و ابریشم را با آن رنگ می کنند و بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است.

زاج احمر

قسمی از زاج سفید و مایل به سرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و آنچه صیقلی بنفش است از جنس احمر و ضعیفتر است.

زاج الاساکفه

قسمی از زاج ابیض است . کثیف و کثیر الأرضیه و چون آب به او رسد سیاه شود و قابضتر از سایر و با قوه جالیه و در مزاج مثل سایر و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقه آن جهت عرق النساء نافع است.

زاج المقطر

و قاطر نیز گویند و از جنس زاج اخضر است که مائت لطیفه آن در زیر زمین منعقد می شود و بهترین اقسام و امتحان آن است که چون بر فولاد بمالند رنگ مس گردد.

زاج الجامد

از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد.

زاج المطبوخ

از جنس اخضر است که مخلوط به خاک او را بجوشانند تا منجمد شود و به هیئت مهره نرد بریده و استعمال کنند.
 زاج أسود: زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است.

روغن تازه بی نمک است و مسکه و روغن کره نامند و مراد از او روغن تازه گوسفند و گاو و بز است.

در اوّل گرم و در آخر او تر و ملین و منضج و مسمن و مفتّح سدد است و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشو نت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار نمودن فضلات و با غسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضح مواد سینه و رفع او و مالیدن او بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهی است و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حلدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوی مسهل و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب است و طلای او بالخاصیه تغذیه بدن می کند و موقوف به ورود و آلات غذائست و جهت نضح ورمها و گزیدن افعی و تمریح او بر بن دندان جهت بیرون آمدن دندان اطفال مجرب و رفع حصص تازه و کهنه و با ادویه منضجه جهت ورم اعصاب و حجاب دماغ و جراحت مئانه و قویا و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از تطلیه صاحب جرب متفرّح خود را بپوشاند تا عرق کند در روز رفع علت شود و حقه او جهت ورم صلب امعاء و قرحه او مفید و دو دة روغن تازه جهت منع سیلان مواد به چشم و التیام قرحه و جرب و حلدت بصر و غلظت پلک نافع است و مضغ فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و غسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمس او سوخته باشد و قدر شربت سی درم است.

◀ زباد

نوعی از عطریات است. سیاه مایل به سرخی و سایل و در بلاد حبشه و اقصای هند از حیوانی گیرند که مشهور به زباد و به فارسی گریه زباد نامند و آن حیوانی است قریب به جثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دو ران او عضوی شبیه به پستان مائیتی حاصل می شود و در غایت خوشبوئی است.

در سوم گرم و در بیوست معتدل و منشّف و مقوی دل و بسیار مفرّح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعد و طلای او جهت نضح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و بوئیدن او جهت زکام و تمریح او بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصلح محرور و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه می باشد.

◀ زبرجد

ارسطو زبرجد و زمرّد را از یک کان می داند و در معدن طلا متکون می شوند و سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل به سبزی را قبرسی نامند و زبوترین همه زرد مایل به سرخیست و او را هندی گویند.

در غلاف مثل غلاف نخود و در او سه دانه پهن غیر مستدیر و با خشو نت و سیاه مایل به سرخی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سوم گرم و خشک و بسیار جالی و مقرّح جلد و تند و مفتّح و مسقط ج نین و خاییدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکننت زبان است و جهت درد دندان و رطوبت لثه و با غسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد و با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب او به دفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او جهت داء التعلب و تقشّر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل مؤثر است و مطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطولش با طیبخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضرّ سپرز و مصلحش کتیرا و زیاده از یک مثقال او کشنده به خنّاق و جراحت احشاء و بدلش به وزن او عاقرقرحا است.

◀ زبد البحر

به فارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه به اسفنج و زرد با زهومت و کریه الرایحه و ثانی مایل به سفیدی و بسیار متخلخل و رایحه او مایل به کراهت و سوم به شکل کرم و سبک و مایل به بنفشی و دودی نامند

و چهارم بسیار مجوف و شبیه به پشم چرک آلوده و سفید مایل به زردی و او را دارافیون نامند و پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن او با خشونت و با تندی طعم و بی بو و از سایر اقسام بهتر است.

در سوم گرم و خشک و از ادویه قتاله است و قاطع قی و اسهال و غثیان و هاضم اطعمه و مضرّ صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و صموغ است. قدر شربتش یک دانگ و بدلش شیخ است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گلسرخ جهت قویا و شور لبثه و قروح و جرب متفرّح و جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر گردیدن و اذابه لحم از مجربیات است و آشامیدن یک دانگ از قسم سوم با مثل آن کتیرا جهت عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقاء و سپرز و ضماد محرّق او بلسرکه جهت داء التعلب مجرب و محرّق مغسول او را حدت کمتر و لطیفتر و جلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگرند.

◀ زبد البورق

کف بوره است و آن غیر بوره زبدی و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه به آرد است و بوره زبدی جامد و مایل به سرخی است و در جمیع افعال شبیه به بوره و از آن لطیفتر و تندتر است.

◀ زبد

تخمه حکیم مؤمن

در اوّل گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع ع است و مصنوع از سنگریزه سفید و قلی است که بالمناصفه گدازند و آنچه با مغنیا گداخته باشد صاف و شفاف او قبول رنگها می کند و شیشه بیکو و الوان مینا از آن جمله اند و زجاج فرعونی آن است که تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و به هر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن در حین گداز اطعام او کنند و اقسام مصنوع گرمتر از معدنی و محرقّ او محجّف بیلذع و مقطّع و محلّل و جالی و آشامیدن او مفتّت حصاه و قویّ الأثر است و جهت ضعف کرده و مئانه و حرّقه البول و رفع سپرز و طلای او جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و اکتحالش جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و سنون او جهت رفع زردی دندان و ضماد او با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع است و محلول او در افعال مذکوره قویتر و آن با مقطر مکرر نوشادر و شب می شود و مضرّ احشاء و م قوَح امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربش تا یک درهم و بدلتش زبرجد است و مس نعمل او مسحوق اوست مثل غبار باج.

زحل: به لغت اکسیریان رصاص اسود است.

الزّاء مع الحاء:

زختم الملک: ساداوران است.

الزّاء مع الرّاء:

زراواش: به لغت تنکابن نمام است.

زدوار: جدوار است.

زرشک: اسم فارسی انبرباریس است.

زر: اسم فارسی ذهب است.

زردک: اسم فارسی جزر است.

زرجون: اسم خمر است.

زرقون: اسم مغربی اسرنج است.

زریرا: اسم بقله مبارکه است.

زرقودی: نبات اطریلال است.

زرتک: به تاء و به دال آب عصفرا است.

زرنیخ خراسانی: شک است.

زرنیلج: ریباس است.

زردۀ تخم مرغ: اسم محّ البیض است.

زرورد: درورد موصوف است.

زرد چوبه: اسم فارسی عروق الصّفر است.

زردآلو: اسم فارسی هشرمش است.

زرّین درخت

امین الدّوله گوید او را در خراسان گل عاشقان نامند و نبات او از یک شبر زیاده و برگش عریضتر و مزغّب و گلش زرد و شاخه های او بزرگ و دراز و چون نزد او غنا و سرود نمایند گلش می ریزد و گرم و خشک و جهت

در سوم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد و جالی و مقرّح و قاطع زرف - الذّم و رافع عسر بول و مفتّت حصاه و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل می باشد.

قدر شربش نیم درهم و بدلتش زمرد است و چون با اندک نوشادر سا بیده و تقطیر نمایند تا متحل گردد هارب را عقد نماید و اجساد و ضیعه را به مراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی در آن نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتری او را در بنصر چپ کنند باعث فرح و ازاله هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده و در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا به دام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد مست نمی کند.

زبل

سرگین حیوانات است و مجموع او گرم و محلّل و مجفّف اند و زبل هر یک با اصل او مذکور است.

زبرب

حیوانیست بقدر سگ کوچکی و روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز به دستور ابلق و به ترکی پرسوخ و به اصفهانی خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را بزنند فربه می شود. در سوم گرم و خشک و مادامی که میته نخورده باشد گوشت او صالح غذا و جهت ریاح و سردی احشاء و اذابه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است.

زبدالبحر: اذرافیون است.

زبدالطّری: اسفنج است.

زبدالقصب: رطوبتی است که در بیخ نی جمع می شود.

زبدالمح: زهره آسیوس است.

زبدالقمر: حجر القمر است.

زبدالقواریر: مسح و قونیا است.

زبش بطیخ: زقیست.

زبیب برّی: زبیب الجبل.

زبان گنجشک: اسم فارسی لسان العصافیر است.

الزّاء مع الجیم:

زجمول: تخم کشوث است.

زجاج

به فارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی و مصنوع می باشد و معدنی او سفید و الوان مختلفیه اند و به دستور مصنوع او و ارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته و آینه سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید است.

طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی می ماند و منبتش جبال فارس و او را سرو ترکستانی نامند.

در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و قائم مقام دارچینی و جهت امراض صعب و اسهال و تصفیة صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل اعضاء رئیسه و رفع عسر بول و سردی منانه و رفع سموم نافع است و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب و روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محرور و مصلحش گشنیز و قدر شربتش دو درهم است و بدلتش مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است.

زراوند

لغت فارسی است و قسم نر را طویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است و آن بیخیست به ستبری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل به سرخی و باطنش سرخ مایل به زردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخه ها بقدر شبری و باریک و گلش بنفش و به شکل شکوفه امرو و قسمی از آن ضعیف و غیر مستعمل اطبا است و به جهت عطریّت و حدت داخل روغنها می کنند و آن بیخیست درازتر از زرعی و باریک و پوست او غلیظ و گلش شبیه به گل سداب است.

قسم اول در سوم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کوم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتّح سده و مفتّت حصاه و کشنده قمل است و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار و رفع ریاح و تنقیه جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجب ین جهت سپرز مجرب و یک مثقال او با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و کزاز و ضعف احشاء نافع می باشد و ضمادش جهت گزیدن عقرب و هوم و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و سنون او جهت تنقیه لئه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و دو درهم او جهت اخراج جنین بغایت مؤثر است.

قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلتش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف او انزروت و در تجیف عسالیج الکرام است.

زراوند مدحرج

به فارسی زراوند گرد و به اصفهانی نخود الوندی نامند. بیخی است مدور با پهنی و بقدر فندقی و شاخه های گیاه او زیاده بر زرعی و برگش شبیه به

عرق النساء و اخراج خون منجمد منانه و احتباس بول و گزیدن هوم نافع است و بعضی گویند اسم آزاد درخت است.

زریر

به فارسی اسپرک نامند و به یونانی رجقین و صباغان از او چیزها زرد کنند.

ساقش بقدر شبری و گلش زرد و شبیه به گل عصفر بری و مستدیر و با اندک خارهای نرمی و برگش زرد و مایل به سفیدی و کوچک و بیخش زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه به کنگر است.

سرد و خشک و با اندک حرارت و قوه جالیه و محلل صلابات و رافع آثار و مسکن دردها و مدر خون و مفتّح سدد و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهت سپرز و یرقان و استسقاء مجرب است و یک اوقیه از معجون او با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ او با آرد جو جهت جرب و جراحات نافع و مصلح و مصلحش سکنجبین و بدلتش نصف وزنش فوه و قدر شربتش در م طبوخت تا پنج مثقال و از جرم او تا سه مثقال است.

زرنباد

بیخی است عطری که او را مستدیر ورق می کنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او اغبر و باطنش مایل به زردی و از بلاد چین و بنگاله و دکهن آرند. نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب به برگ انار و گلش و ثمرش شبیه به تخم گل و بیخش مثل زراوند و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی است.

در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و ح اسی قی و تریاق زهر جانوران و مفتّح سدد و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و رفع رایحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت آن نافع است و ضماد تازه او بر پا بالخاصیه رافع جمیع علل سر و طلای او بر ورک جهت داء لفیل و بخور او جهت گریزانیدن مورچه که دیگر عود نماید مجرب است و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصلح و زیاد او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلتش در تفریح دو مثل آن درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش او دانه ترنج و چهار دانگ او طرخشقوق و قدر شربتش یک مثقال تا دو دهم است.

زرنب

برگ نباتیست از برگ صعتر عریضتر و مایل به زردی و خوشبو شبیه به بوی ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از زرعی و ساقش مربع و مجوف و

تخفه حکیم مؤمن

رویابیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت ثلایل مجرب و با صبر و حبّ البان و آب گندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها ببعیدیل است و چون در شیر حل کنند هر مگسی که بر آن عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف او زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفی که از تضمید زرنیخ به هم رسد رفع آن را طلای گل عصفور و آرد برنج می نماید و چون زرنیخ زرد را به تدبیرات تصعید سفید کنند یک جزو او ده جزو زهره را قمر سازد و از مجربیات دانسته اند و طرق تدابیر به دستورات البیق است.

زرافه

حیوانیست و به فارسی شترگاوپلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه به گردن شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط به سفیدی شبیه به پلنگ و پای او مثل پای گاو و شاخش به دستور و دستش درازتر از پا و در بلاد حبشه یافت می شود. گرم و خشک و مؤلّد خلط غلیظ سوداویست و نفعی از او در طب ذکر نکرده اند مگر زهره او که جهت نزول آب مفید است.

زرزور

از جمله طیور است و به فارسی سار و به ترکی سقرچین نامند . گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضرّ دماغ و مصلحش آبکامه و سرکه و سرگین او جهت کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است.

زریق

مرغیست سفید و آبی و برّی می باشد و گوشت او بد طعم و پر لیف و عصب و بطی الهضم می باشد و مصلحش به روغن پختن و با آب چغندر استعمال نمودن است و گوشت او گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار جالی و جهت رفع آثار نافع و زهره او با سمّیت و جهت بیاض چشم و استرخای قضیب کحلاً و ضماداً نافع است.

الزء مع العین و الغین:

زعفران

معروف است و در سوم گرم و در دوم خشک و مفرّح قوی و مقوی حواس و منضّج و مفتّح و محلّل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدرّ بول و با قوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و ج گر و احشاء و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقّی گرده و مئانه و بشره و منوم می باشد و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوه ادویه به اعضاء و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آشامیدن او جهت ازاله سپرز و با م یخسج جهت خمار و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعد و با غسل جهت ریزانیدن حصاه و ضمادش جهت منع

برگ زراوند طویل و از آن کوچکتز و خوشبو و با اندک تندوی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوت اقسام او تا دو سال باقیست. در دوم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطّف اخلاط و منقّی قصبه ریه و فاذهر سموم حیوانی و نباتی و منقّی معده و دماغ است و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تبهای بارده نافع است و در سایر افعال قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضاء و جهت بهق و قروح خبیثه و با غسل جهت رویابیدن گوشت زخمهای عمیق مؤثر است.

قدر شربتش تا دو درهم و مضرّ سپرز و مجفّف اعضاء و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل به وزن او و نیم وزن ریوند چینی و گویند به وزن او زرنیاد و نصف او قسط و ثلث او بسباسه است.

زرنیخ

لغت فارسی است و به یونانی فرساطیس نامند و به معنی کبریت الارض است و پنج قسم می باشد: یکی زرد و بهترین او صفایحی برآق نرم است و زرنیخ ورقی گویند و دوم سرخ و بهترین او شبیه به سرنج و صاف زود شکن است و یکی سفید و او را زرنیخ النوره و دواءالشعر نامند و

زبوترین اقسام و به دستور سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل است و قسم زرد در سوم گرم و خشک است و قسم سرخ او در چهارم و سفید و سیاه و سبز او قویتر و اقسام زرنیخ از سمومات هستند و محرق او لطیفتر و در بردن موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمّیت و افعال قویتر از همه است و مجموع او معفن و لذّاع و محرق و با قوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و آکله و با راتیانج جهت

داءالثعلب و با ماست و آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت ثبور مقعد و بواسیر و جراحات بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیاد و رویابیدن

گوشت بن دندان و بخور او با راتیانج به دستوری که دود او به حلق نرود جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز جلعوزه و مغز بادام بالسّویه چون مکرّر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه بغایت مؤثر است و

شرط است که بعد از بخور، حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرّت دوا استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و به دستور با آب بیخ سری تازه بعد از کندن موی جهت منع رویابیدن موی مجرب است و یک دانگ او با غسل جهت تصفیّه آواز و دفع چرک سینه و آشامیدن او با پیه و قی کردن جهت تب ربع مجرب دانسته اند و احتیاط آن است که به آشامیدن او به هیچ وجه جرأت ننمایند و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش مؤثر و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند، سنون او جهت بردن گوشت متعفن دندان و

صلبه و باد سرخ مفید و مضر کرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود می باشد. قدر شربتش از آب او بیست و پنج مثقال و از جرم او تا دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است.
 زغیر: مرو است و اسم فارسی تخم کتان.
 زغار: خراطین است.
 زغن: اسم فارسی غداف است.
 الزاء مع الفاء:
 زفیرف: اسم مغربی عناب است.
 زفت بری و جبلی: زفت یابس است.

◀ زفت رومی

شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق او اکثر زفت بحری مراد است و گویند اسم قنقهن است.

◀ زفت رطب

رطوبت سائله درخت صنوبر بی بار که قسم نر است و رطوبت باردار آن که غیر درخت جلغوزه است و مسمی به تنوب است حاصل می شود منجمد او راتیناج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند سرو و از آن کوچکتر است به هم رسد، قطران نامند.
 در سوم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن او جهت ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث اللم و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خون است به ظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضاء و با نمک از جهت گزیدن جانوران و با موم جهت برص ناخن و قویا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعد و جراحات فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و خشک ریشه و الصاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام حزاز مفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و داء التعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حفته او جهت ورم حازه و صلبه امعاء و رحم و گزیدن مؤثر است و مضر شش و سر و مصلحش کتیرا و بنفشه می باشد.

قدر شربتش تا سه مثقال است و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع او قطران و روغن زفت که رطوبت بخار اوست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی او گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشوده و اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی در داء التعلب و جرب انسان و حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و امثال آن انفع از زفت است و قاطع نرف اللم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دوده زفت

سیلان رطوبات به چشم و تسکین حمزه و ورم گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی مؤثر است و حمل او جهت درد رحم و مقعد و اکتحالش جهت جلای بصر و دمه و غشاوه و رفع زرقه چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهت قطع نرف اللم و طلائی او با فریون جهت نقرس و مفاصل و نطول او جهت رفع بیخوابی و صداع شدید نافع است و مصدع و مبخّر و مضعف اشتها و مغنی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین می باشد.

قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم او کشنده به تفریح مفرط است و بدلش مثل او قسط و مثل او دانه ترنج و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است و چون ده درهم آن را با آب سرشته مثل گردکان مدور ساخته و تعلیق نمایند، جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجرب است و روغن او که پنجاه مثقال او را در سه رطل و نیم روغن زیتون با روغن کنجد پنج روز خیسانیده و هر روز برهم زده و صاف کرده باشند، در سوم گرم و خشک و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و جهت تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلائی او جهت تنقیه قروح رحم و اعضاء و قروح خبیثه و حمل او با موم و مغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع و برگ گیاه او جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد به اعضاء مفید و چون اندرون سبب را خالی کرده و از زعفران پر کرده و بو کنند، جهت خنق ذات الجنب و خفقان بیعدیل است.

◀ زعفران الحدید

زنگ آهن است که او را سوهان کرده و بوی روی صفحه‌ای پهن نموده و تر کنند و بر جای نمناک بگذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز گذارند و تکرار عمل نمایند تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصاً در صناعت آن است که براده حدید را با ربع او نوشادر ساخته و در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران می شود.

گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخن و داء التعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوشهای حاز مجرب است و فرزجه او جهت قطع حیض و ذرور او جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن یک قیراط آن مانع آبستنی است و در صناعت جزو عظیم است.

◀ زعرور

در اصفهان کویج نامند و به ترکی بمیشان و در تنکابن کرجیل گویند و از جنس کندس طبریست.

در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تطهیر بول و جگر و معده حاز نافع است و مقوی اشتها و آب او با شکر جهت درد سر حاز مجرب و ضماد او جهت اورام

تخمه حکیم مؤمن

است و مضرّ سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است.

و مؤلف مالایس قراقاط را اشتباه به زقال نموده و در انبرباریس زقال را بیان نموده و نایب مناب زرشک دانسته است و ظاهراً قراقاط با انبرباریس اشبه باشد.

زقاط: اسم بربری حب الزکم است.

الزء مع اللأم:

زلاویه

به فارسی حلوی زلیبیا نامند . موکد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن نحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدّد و مصلحش سکنجبین و انار است.

زلایف الملوک

نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و به فارسی زلف عروسان نامند.

زلفج: اسم عربی بهش است.

زلو: اسم فارسی علق است.

الزء مع المیم:

زماده الرأعی: اذان الغزا است.

زموور

اسم فارسی زفت یابس است و درد لک مغسول را زموور لاکمی نامند و مستعمل زرگران است و در احتباس حیض بیعدیل است و قدر یک مثقال او با زرده تخم نیم برشت از مجربات است.

زوم: از اسامی زیبی است.

زمج

به فارسی چرخ و به ترکی اولکو نامند و از جمله سیاع طیور است. گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاه و ظلمت بصر مجرب و سرگین او جهت کلف و رفع آثار مجرب است.

زمرّد

از کان طلا و غیر او نزی به هم رسد و اقسام می باشد: یکی ذبابیست یعنی در رنگ شبیه به ذباب سبز نه آنکه بر حامل او مگس ننشینند و آن بغایت صاف و آبدار می باشد و آبش متموج و رقصان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه به ریحان است و مشهور به زمرّد نو است و یکی را فستقی گویند که در سبزی به سیاهی زند و زمرّد کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزی است که به سفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند.

مجموع او در دوم سرد و در سوم خشک و قوتش همیشه باقی است و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوم و مفرّح و رافع هموم و خفقان

جهت نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمه و سوزش چشم و رفع ریختن مزه بغایت مؤثر است.

زفت یابس

زفت رطب است که به خودی خود خشک شود یا به طبخ خشک کنند. در سوم گرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیفتر و جهت التیام قروح و ضربه و سقطه و آشامیدن او با زرده تخم نیم برشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر احوال ضعیفتر از رطب و قدر شربتیش تا دو مثقال است.

زفت بحری

شبیه به قطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نطف حاصل می شود و صنف سیال قیر است و کشتی را به آن استحکام می دهند و داخل مرهم می کنند و بهترین او صاف و نرم است.

در سوم گرم و خشک و محلّل و مقوی مفاصل و جهت عرق النساء و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته نافع است و قدر شربتیش از یک

درهم تا دو درهم و مضرّ شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سقر است.

الزء مع القاف:

زقوم

از اشجار است و حجازی و شامی می باشد. حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و با تشریف و گلش در اطراف شاخه های او به هیئت یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه به هلیله و در جوف او دانه ای مثل کنجد وجود دارد و این نوع را برگ و بار تازه او جهت جراحات تازه نافع و قوی القیض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خاردار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین بی مزه و با عفوصت و مغثّی است و در دوم گرم و خشک و محلّل ریاح و جالی و رافع آثار است.

قدر شربتیش تا پنج مثقال است و روغن تخم او با اندک تخدیر و محلّل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل او و رافع سدد و سپرز و جهت فالج و نقرس و امثال او شرباً و ضماداً نافع است و مصدّع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتیش چهار قیراط و بدلش نطف است.

زقال

اسم فارسی قرانیاست و او ثمر درختیست بقدر زیتون و یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه می شود و ترش و با اندک عفوصت و قبض . سرد و مایل به اعتدال و جهت اسهال و قرحه امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات به دماغ نافع

اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر بیعدیل و در دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام است. قدر شربتش دو درهم و بدلش دارفلفل است و مرّی او محرک باه مبرودین و جهت تقویت هاضمه و بنیه پیران و تجفیف بلغم قویتر است.

◀ زنجبیل الکلاب

گیاهی است بسیار تند و کشنده سگ و برگش مثل برگ بید و درازتر و به زردی مایل و کم آب و شاخه‌های او سرخ است. بسیار گرم و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع آثار بسیار قویّ الفعل و برگش محلّ اورام صلبه و خوردن او جایز نیست. و مؤلف اختیارات بدیعی آن را بیخ فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء ظاهر می شود که غیر اوست.

◀ زنبق

از ریاحین معروفه است و به فارسی سوسن آزاد نامند و او غیر سوسن ایض و غیر یاسمن است و در سوسن مذکور می شود و اشتباه عظیمی در او کرده‌اند.

در دوم گرم و در بیوست معتدل و ملطف و مقویّ دماغ و پیاز او در افعال مثل پیاز نرگس و قویتر از آن است و روغن او که مثل روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند در دوم گرم و در اوّل خشک و لطیف و ملین و مقویّ اعضا و پنج درهم از او مسهل خلط مراری و مدرّ بول و طلای او جهت رفع قشعیریه و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است.

◀ زنجار

به فارسی زنگار گویند و معدنی او از کان مس به هم می رسد و دهنه مسی عبارت از اوست و مصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرور نامند و آن زنگ مس است که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه به نهجی منطبق سازند که مانع از صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش زنگ را بتراشند و جمع کنند و یکی را زنجار دودی نامند و او را از صفایح مس که هر روز سرکه بر آن پاشیده و در سرداب بگذارند تا زنگ گرفته و هر پنج مثقال زنگ او را با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مقل اضافه نموده و در آفتاب خشک کرده و به هیئت فتیله بسازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین او معدنی و دودی است.

در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و اکاله و معفن و لذاع و سترنده گوشت و مورث قرحه و قالع آثار و با موم و روغن بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات است و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب مقروح و برص و پخته او با عسل جهت تنقیه چرک جراحت و دانه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوشنها بغایت مفید است و

و جذام و اسهال دموی و قاطع نرف الدم و مدرّ بول و مفتّ حصاه و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقاء نافع و اکتحال او جهت تقویت بصر و سبل و طلای او جهت سغه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او رافع کلال بصر و انگشتری او جهت منع حدوث صرع در شخ صی که مصروع نباشد مؤنث و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون و تعلیق او مبطل سحر است.

چون یک مثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج هوایی باشد جهت قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حاجت مجرب دانسته اند و گویند چون به طعام زهردار رسد عرق کند و گویند حامل او تنگی روزی نمی کشد و گویند چون افعی را نظر بر او افتد کور شود و قدر شربتش در رفع سموم یک دانگ و بدلش زبرجد است.

الزّاء مع التّون:

زنجبیله: به لغت مصر و اسکندریه فتائل الرّهبان را نامند.

زند: به لغت شام اسم غار است.

زنجرف: زنجفر است.

زنجارالحدید: زعفران الحدید است.

◀ زنطاخ

قسمی از حلزون برّی است که در اشجار و بقول می باشد. بقدر باقلائی است و غیر آن چیز است که در دیلم صندل کاجول نامند و در حلزون مذکور شد.

زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی: اشترغاز است.

زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی: راسن است.

زنوبع: اسم فارسی استنبوب است.

زنگلر: اسم فارسی زنجار است.

زنجار محرود و زنجار دودی: از اقسام زنجار مصنوعند.

زن: دوسر است.

زنبق اصفر: گویند یاسمین زرد است.

زنجره: به لغت اصفهان صرصر را نامند.

◀ زنجبیل

بیخی است معروف و گیاه او شبیه به گیاه شقافل و از آن بسیار کوچکتر و بی گل و بی ثمر و در مازندران نیز می باشد.

در سوم گرم و در اوّل خشک و با رطوبت فضلیّه و مقویّ هاضمه و ملین طبع و مفتّ سده جگر و مبهی و محلّ ریاح غلیظه معده و امعاء و مجفّف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقویّ معده و جگر و قوه حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبت دماغ و حلق و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهالی که از فساد غذا باشد و با نبات و کندر جهت رفع مضرّ میوه‌های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم نیم برشت جهت زیاد کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربّه است و اکتحال او جهت غشاوه و بیاض و سبل و ضمادش جهت تقویت

تخمه حکیم مؤمن

در دوم گرم و در آخر او خشک و کوهی او قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و سحج و با غسل جهت رفع تکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با فردمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهت نیکویی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقاء و با طبیخ انجیر جهت خنق امتلاهی و ضمادش با آب جهت ورم حارّ و با شراب جهت بارده او و رفع خون مرده‌ای که در پلک چشم باشد و پخته او جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضرّ جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش صعتر است.

◀ زوفای رطب

چرکی است که در دنبه و موی زیرشکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد می‌گردد و به فارسی سنگل میش و به ترکی شقلداق نامند و بهترین او آن است که در آب جوشانده و پشم را از او جدا کنند و جمع نمایند و طی کوبیده پشم را اخراج کنند و هرگاه منعقد او به هم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده و چربی آن را بگیرند.

در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است. منضج و ملین و محلل و جهت مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشاء و گرده و استسقاء شرباً و ضماداً نافع و طلای او جهت ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجرّ مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضاء و وئی و با پیّه مرغابی و طیور جهت قرحه گوش و قزیب و فرج و شقاق مزمنه و حمل او با اکلیل‌الملک و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضرّ محرورین و مکربّ و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند، جهت قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است.

◀ زوان

نزد اکثر شیلم است و مؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته و قایل است که او دانه‌ای است مایل به سیاهی و اندک سبزی مثل ماش و کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم پهن نیز می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و با سمیت و قوه جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان و امثال او از بدن بغایت مؤثر و خوردن او موجب سبابت شدید و مصلحش ربوب حامضه و طلای او با غسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کمداد او جهت درد سر بارد مفید است.

الزّاء مع الهاء:

سائیده او بلشیر دختران و سرکه و غسل در هاون مس به حلّی که غلیظ و خشک شود جهت حدّت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجربّ و محرقّ او که در سودن شبیه به توتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع می‌باشد و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیده تخم مرغ جهت کلّ جراحات سطح بدن مجربّ و مضرّ اعضای عصبانی و یک درهم او کشنده به قرحه جگر است و بعد از تجاوز او از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیّی او را با ادویه مغریه استعمال نمود و چون دهن را با آب مملو ساخته و از زنجار دودی در بینی صعود کنند جهت رفع بدبویی و قروح خبیثه آن مجربّ و با ادویه مناسبه جهت قروح شهیدیه سر مفید است.

◀ زنبا

اسم فارسی گیاهی است که در بلاد ری در تابستان می‌کارند و در اوّل زمستان می‌روید. بسیار گرم و تند و مصلح و موجب حرارت بدن به طریقی که از هوای سرد متضرّر نشود و جهت تسکین ریاح و حدّت بصر و درد سر بارد نافع و خام او بغایت مقیّ و مضرّ محرورین و مصلحش در سرکه پختن و انار و به بعد از آن خوردن است.

◀ زنجفر

به فارسی شنگرف نامند و معدنی او از معدن جیوه و طلا و مس به هم می‌رسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته‌اند و مصنوع او از زنبق و کبریت است و در دستورات اقسام او مذکور است.

در دوم گرم و در سوم خشک و بعضی در دوم سرد دانسته‌اند و از جمله سموم قتاله است و رادع اورام حاره و قابضتر از شادنج و قاطع نرف اللّم و جهت رویانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوشهای حاره و حکّه و نمش و حصف و رفع قمل و تأکل دندان و با موم روغن جهت شقاق مجربّ و دو درم او کشنده به خنق و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ و سفیداب بدل او است.

◀ زنبور

نوع سرخ او را سمیت غالبتر و طلای او جهت برص و اورام بارده و با غسل و نمک نافع و از مجربّات دانسته‌اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار غایره مؤثر و گویند آشامیدن خشک سائیده او بقدر یک درهم موجب فربهی بدن است.

زنبور عسل: نحل است.

الزّاء مع الواو:

زوفرا: قسمی از حزای برّی است.

زوله: به لغت جرجان فوا است.

زولنگ: به لغت مازندران قسم اخیر قرصعنه است.

◀ زوفای یابس

گیاهی است مفروش بر روی زمین و برگش شبیه به برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریّت و شاخه‌های او پر گره و بر هر گره‌ی گلی مایل به زردی است و بی تخم و تلخ مزه می‌باشد.

◀ زهره

به فتح اول قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و به لغت فارسی مراره است و به عربی بررغوه اطلاق می‌کنند و وج نیز نامند.

زهره اسپوس: اسپوس است.

زهم: اسم زیاد است و گویند زیاد اسم جانور و زهم اسم عطر او است.

زهره الحجر: جوز جندم است و گویند حزاز الصخر است.

زهر زمین: به لغت جرجان آزاد درخت است.

زهره: به ضم زاء به لغت اکسیریان نحاس است.

زهر: اسم فارسی سم است و به عربی اسم شکوفه است.

◀ زهره الملح

چیزیست شبیه به شوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند و بدبو و لذاع و در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند و از آفتاب آنها خشک گردد و زهره الملح حاصل گردد و ماسرجویه گوید که آن شورهای است که مثل غبار بر روی نمک معدنی می‌باشد.

بغایت گرم و تند و خشک و مجفف و محلل قوی و جهت قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهت غشاه و آثار قروح و منع رویانیدن موی و با روغنهای جهت اعیا که ماندگی باشد نافع است و آشامیدن او تا یک درهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهت صرع نافع و مضر معده و بدلش یک وزن و نیم او نمک هندی است و قسمی از آن که مایل به سرخی و مانند دانه‌ها به هم چسبیده باشد از جمله سموم قتاله و یک درهم او کشنده است و علاج پذیر نیست.

◀ زهره النحاس

کفی است شبیه به دانه‌هایی که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و او از کان مس و از مس گداخته به هم می‌رسد و در قوت قریب به زنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او با عسل جهت ورم بارد لاه و نغز و مری و با روغنهای مرهمها جهت بردن گوشت زیاد و تحلیلی اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهت ثبور و وضح و بهق سفید و فطور او در گوش با روغنهای جهت کری کهنه نافع و از سموم قتاله است.

الزء مع الیاء:

زیره: اسم فارسی کمون است.

زیره رومی: اسم فارسی اقیمون است و کرویا را نیز نامند.

زیت الاضحار و زیت فلسطینی و زیت رکابی: زیت الأنفاق است.

زیتون الأرض: مازریون سیاه است.

زیتون بنی اسرائیل: حجرالیهود است.

زیت ریاح: طرایف است.

زیتوتیه: به لغت مصر ایمارانوطالی است و گویند اسم دروقینیون است.

زیت الهرجان: زیت السودان است.

زیرقون: به لغت دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است.

زین: کتان است.

زیت الشلجم: روغن تخم شغلم است.

زی: صرصر است.

زیتون الحیش و زیتون الجبلی و زیتون الکلبه: زیتون بری است.

◀ زیتون الماء

زیتونی است که نزدیک آنها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند و مسمی به زیتون الماء است.

زیره صحرائی: اسم فارسی کمون بری است.

زیره سبز: اسم فارسی کمون نبطی است.

زئان: نانخواه است.

◀ زیرباج

از اغذیه ملطفه اصحا و مسکن مره الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان جگرهای حار و تبهای ناثبه و شطرنجب و مضر امزجه بارده است و طریق ترتیب او چنان که در شفاءالاسقام مذکور است آن است که گوشت را بقدر یک رطل ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در گلاب و یک درهم گشنیز خشک و مثل او عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند.

◀ زیتون

بری و بستانی می‌باشد و بستانی را درخت بزرگتر و برگش آبدارتر و

سبتر از بری و بعد از چهار سال بار می‌دهد و تا هزار سال می‌باشد.

رسیده او گرم به اعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله به سودا و صفرا و مرخی معده و مغنی و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و بعد آن و در این وقت مقوی معده و داغ او و مشوی و حابس طبع و مبهی و مورث بی خوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و سرکه و روغنهایست.

و گویند مضر شش و مداومت او محرق اخلاط و مصلحش شیرینیها است و ضماد او جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلای دانه او با پیه و آردگندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده او با دانه او جهت ربو و امراض شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش جهت جمره و نمله و منع زیاده شدن او و شری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقلع شده باشد و با عسل جهت داخس و با آرد جو بر ماتحت ناف طلا کردن جهت اسهال و خائیدن او جهت قلاع و ضماد پخته او با آبغوره به حدی که به قوام عسل رسد جهت دندان گرم خورده و ریزانیدن او و مطبوخ او در شراب جهت نقرس و مفاصل و به دستور مضمضه آب طبیخ آن جهت دندان گرم

تصفیه حکیم مؤمن

مقوی بصر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع است و جهت نزول آب قایم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب می باشد و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا به نصف رسد، بدل عتیق می شود و قدر شربتش تا هفت مثقال است.

◀ زیت الأنفاق

روغن زیتون نارسیده است و او معتدل قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است.

مسخّن بدن و مدرّ و مفتّت حصاه و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتّح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضاء و مغسول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قائم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرّد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار او و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لثه و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع می دانند و مخصوص نوعی از آن ندانسته و نوعی هر چند کهنه تر شود قویتر شود و آنچه از هفست سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار سال می ماند و گویند چون بیست و دو درهم او را با مثل او عسل و ثلثان او کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال او نجات یابند و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار منجرّ و مولد حگّه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب به دستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند که به نصف رسد به مراتب شتی بهتر از روغن بلسان و در او اسرار عجبیه است.

◀ زیناد

ثقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس به حله غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند.

در دوم گرم و در افعال قویتر از حوض و ضمادش جهت درد مفاصل و عرق النساء و نقرس و استسقاء و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و با ماءالعسل جهت درد دندان و با لقیع ترمس جهت جرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است.

◀ زیت السّودان

روغن ثمری است مثل بادام کوچکی و لوزالبربر نامند و از درخت خارناک به هم می رسد و خار مذکور را دواب می خورند و در عراق ترکس نامند و بادام کوهی نیز لعند و به طعم روغن شیرین خوشبو است.

در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر روغن لوزالبربر دانسته است.

خورده نافع می باشد و حقنه او جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و عصاره او در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول او جهت قطع سیلان رحم و نف او و ضماد او جهت برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد به چشم و تأکل پلک نافع و اگر بیخ درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانده مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار او جهت اخراج رطوبات دماغ از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او بالخاصیه جهت سمّ عقرب آزموده است.

و چون شاخه های باریک و برگ او را در کوزه کرده و در کوزه کوزه گری احراق نمایند سپس از کوره بیرون آورده و شراب بر او پاشیده و بار دیگر احراق کمی کنند، در همه افعال قویتر از توتیا است و ضماد خاکستر بری او با سرکه جهت عرق النساء بر بالای عروق از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهت داءالثعلب و داءالحیه و سعفه و جوششها نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوخته او به هم رسیده باشد، جهت جرب و سیوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ همه اجزای او جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانه ها جهت گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب او جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر است و مضمضه آب نمک که زیتون در او خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه به سقمونیا و مایل به سرخی است.

در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قویتر از کندر و دافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری او قویتر و مدرّ بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرّح و سنون او جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبیخ داده باشند بخیسانند، در روز تلخی او برطرف می شود و بخور دانه زیتون قاطع سعال و ربو است.

◀ زیت

به فارسی روغن زیتون گویند و آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن می باشد و اجزای او از یکدیگر منقطع نمی گردد به خلاف مغشوش و این نوع در دوم گرم و با بیوست و قبض است و قول به رطوبت او اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار برهم زده و صاف کنند بیلذع و الطف است و چهارده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماءالشعیر، مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النساء و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت رفع سمّیت ادویه و حقنه او جهت قولنج و رمی و سدی و درد مفاصل و عرق النساء و درد کمر و با مرهمها جهت التیام زخمها و طلائی او جهت دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرمتر از غیر عتیق و محلّل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضاء و رافع ضرر سرما و اکتحالش

زیت الشلجم: به لغت صعيد مصر روغن افنیقطن است.

زیت الجبل: به لغت نواحی مصر اسم نطف است.

◀ زیتق

به فارسی سیماب و جیوه نامند و از جماعه فلزات و معدنی است. شبیه به نقره گذاخته و از گداز سنگهای سرخ شنجرفی به هم می رسد و در بعضی بلاد باره مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطراعی است که از خاک متکون می گردد و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سگ آبی و طلا و نقره معدوم می شود.

در دوم سرد و در سوم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود محرّق او مورث فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوم و طلای کشته او با تخم خربزه و با بادام تلخ جهت جرب و حکّه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه رطبه و قروح سایله و رفع قمل مجرب می باشد و با کندر و راتیانج و موم و روغن زیتون جهت دانه های آتشک از محرّبات است و به دستور دود همین ادویه همین اثر دارد بشرطی که به حلق و بینی و گوش نرسد و در یک هفته سه بار بخور کنند و غذاهای نمک دار و غیر لطیف نخورند و بعد از تنقیه دود دهند و چون زیتق را کشته و به ریسمانی مالیده و بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهت خشک کردن دانه آتشک و قروح مجرب است و خاک زیتق که در ظرف آن به هم می رسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در سمّیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او بی سمّیت و به سرعت از امعاء دفع می شود و با مغص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال هر چند روز و در هر روز بقدر حبه ای تا یک دانگ بپوشند و به تدریج زیاد کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمی شود و جهت حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه و قوه بنیه ببعید است.

و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلتش رصاص محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرّق خلط و محلّ قوته و مقطّع است و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده و بر مس بمالند و به آتش برند، مس را مفضّص گرداند و طریق عمل در دستورات مذکور است.

حرف السّین مع الألف:

◀ سادج

به هندی برهین نامند. برگیست بی ساق و گل و در آبهای ایستاده بلاد هند می روید و برگش شبیه به برگ گردکان و مایل به سیاهی و گویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و بی چین و بی خطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز به هم می رسد و قوتش تا سی سال باقی است.

در سوم گرم و در دوم خشک و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشاء و اعضاء و حافظ ارواح و اخلاط و مفرّح و مفتّح و مسمّن و محلّک ریاح امعاء و جهت سیلان آب دهن و بدبوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فؤاد و تقویت حواس و یرقان

و استسقاء و سپرز و حصاه و منع داخس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکحال جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع است و نگاهداشتن او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهت احتباس حیض و شیر و رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و تضمید کوبیده مطبوخ او در شراب جهت تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان اقمشه و جامه جهت منع کرم زدن او مؤثّر و مضرّ ریه و مصلحش مصطکی و مضرّ مثانه و مصلح او شربت به و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلتش دو وزن سنبل هندی است.

◀ ساج

درختیست هندی و اهل هند ساکوته نامند و آن بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل به سیاهی و کثیرالورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته است .
چوب او در سوم سرد و خشک و با اندک حرارتی و ضماد سائیده او با آب سرد جهت درد سر حارّ و اورم حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماءالعسل جهت اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرّق او که بعد از احراق در آب مامینا و امثال آن انداخته و سائیده باشند جهت ورم اجفان و تقویت بصر و حدقه نافع است .
قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و مضرّ جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه مشک را در آن گذارند حافظ بوی آن و وزن آن را زیاده می سازد.

◀ ساداوران

معرّب از سیاه داران است و به معنی سیاهی درختان است چرا که دار به لغت فرس درختی است و به عربی سواد الحکام نامند به جهت آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب دهند و سوادالقضاء که صاحب اختیارات ذکر کرده است اسم غفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل می شود اصلی ندارد بلکه چیزست سیاه مایل به سرخی و براق و شبیه به شبه و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی او به هم می رسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل به هم می رسد بهتر دانسته است.

در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلّله و رادخ اورام حازه و با آب بارتنگ قاطع نرف اللدم همه اعضاء است شرباً و ضماداً و حایس اسهال دموی و التیام دهنده زخمهاست و با سرکه جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت اورام بارده و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثّر و بغایت مسود اوست و فرزجه او با سرکه و حقه او بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مؤلّد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یک مثقال و بدلتش دو وزن او مورد است.

◀ سلامندر

تخمه حکیم مؤمن

ساتاحورا: اسم یونانی بادآورد است.
 سالس اغریون: اسم یونانی کبکج است.
 ساتهل: اسم هندی صعتر است.
 سارا: اسم فارسی زرزور است.
 ساس: اسم فارسی فسافس است.
 ساکونه: اسم هندی سازج است.
 سارسل: اسم هندی قنغذ است.
 ساکرون: اسم هندی حجرالیهت است.
 سانیب: اسم هندی حیّه است.
 سالیکا: اسم هندی کندر است.

سپستان

لغت فارسی است و به عربی دقّ نامر. ثمر درختی است زیاد بقدر قامتی و ساق او مایل به سفیدی و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه می‌شود و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرورالمزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حلت صغرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعاء و جهت حرقه‌البول و سرفه حاره یابسه و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز و سحج که از دوی تند به هم رسیده باشد و اصلاح اذیت ادویّ مسهله و تبهای حاره و بلغم شور نافع می‌باشد و ضماد مطبوخ او در دوشاب خرما جهت گشودن دمل آزموده است.
 و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضغف معده و گویند مضرّ جگر است و مصلحش در مبرودین گل سرخ و در غیر او عناب است و بدش خطمی می‌باشد.

السین مع الباء:

سبیح

به فارسی شبه و شوق گویند. سنگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و در دوم سرد و در سوم خشک و خوردن او جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاه و تقویت معده و یک دانگ او با شراب مقوی دل و اکتحال محرق و مغسول او با عسل جهت جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع است و پیوسته در او نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضرّ سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور رقیقه‌ای چند بر صفحه او از سوره لم یکن نوشته و صاحب لقوه پیوسته در او نگاه کند و در غیر او نظر نکند، در آن روز لقوه او رفع می‌شود و از مجربات شمرده‌اند و نگاهداشتن قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فنع و وحشت آزموده است.

سبع: اسم جمیع حیوانات درنده است.
 سبع الارض: پرسیاوشان است.
 سبع الشعرا: اقیمون است.
 سبسیان: آزاد درخت است.
 سبوس گندم: اسم فارسی نخاله است.

اسم یونانی نوعی از عضابه و آن حیوانیست شبیه به مار و دست و پا دار و دستها کوتاه و بطی الحرتک و ابلق از زردی و سیاهی و دنباله‌اش کوتاه و به ترکی خلافا اغویرن گویند و آتش در آن تأثیر نمی‌کند و اگر در تنور آتش اندازند افسرده کند و یک مثقال او از سموم قتاله و بغایت گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغن که در آن مهرا پخته باشند سترنده موی و قرحه کننده عضو است و چون دست و پای آن را قطع کرده و احشای او را اخراج نموده و در عسل او را چند روز بگذارند عسل مزبور جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و خوردن او قتال و فادزهر او تخم سنگ پشت است.

سام ابرص

اسم وزغه بری است و وزغه بلدی مسمی به چلیپسه است و او کوچکتر از چلیپسه و شبیه به حردون و با نقطه‌های سیاه و به سمیت چلیپسه نیست و ملاقات خون او بر بدن مورث برص است.
 در سوم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضاء جاذب پیکان و خار و رافع نالیل و تضمید خشک او بر دندان کرم زده مسکن الم و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب بگذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول او در احلیل با اندک مشک جهت رفع فتق بسیار مؤثر است و همچنین جلوس در طبیح او همین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش شربت ریپاس و امثال آن است.

سامان

اسم فارسی نوعی از بردی است و بسیار نرم و باریک و مایل به زردی و از او حصیر ترتیب می‌دهند. سرد و خشک و جلوس بر او باعث فرح و جهت رفع بواسیر و سوخته او قاطع نرف الدم می‌باشد.
 سایهچ: معرب از فارسی و اسم یهوح است.
 ساسالیوس و سالیوس: سیسالیوس است.
 ساجی: اسم هندی ملح القلی است.
 سانقه و ساق اسود: پرسیاوشان است.
 ساسارکشت: بزراالنجره است.
 سالیون: اسم یونانی کرفس است.
 ساوس: اسم یونانی هندبا است.
 ساطیریا و ساطوریون: اسم یونانی خصیه التعلب است.
 ساق الحمام: به لغت مصر رعی الحمام و انطاکی گوید آن نارقیصر است.
 ساغین و ساغافیون: اسم یونانی سکینج است.
 سافروس: اسم یونانی فیروزج است.
 ساروا: اسم یونانی عصاره است.
 ساطریوس: اسم یونانی جدوار و به معنی مخلص الأرواح است.
 ساریقون: اسم یونانی شیخ است.
 ساری: اسم هندی حب التیل است.
 سالیطس: اسم یونانی حجرالقمر است.
 ساسم: آبوس و گویند نانخواه است.

ضماد او با شراب جهت نضج ورمهای حار و تحلیل او مفید و به دستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته‌اند و نارسیده ترش او قابض و لزوج و مسهل بعبصر و رسیده او قلیل غذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرای معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات به دماغ و رافع صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعاء و مضر مبرودین و مصلحش گلغند است و در مزاج محرور سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبط و آرد او که سوبق التبق نامند جهت اسهال مراری و قرحه امعاء نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهت رفع شری مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهت شکستگی اعضاء و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او به حلدی که غلیظ گردد جهت سستی اعصاب و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را به گلاب آغشته و زرع نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون به غسل آلوده باشند ثمرش شیرین شود.

◀ سداب

به یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم بیم نامند. بستانی او از درخت انار کوچکتر و شاخ و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز و گویا غباری بر او نشسته و گلش زرد است. در سوم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد و محلل ریاح و با تریاقیت و جهت سپرز و یرقان و قولنج ریخی و امراض مقعد و سینه و رحم و حصاه و بواسیر نافع است و آشامیدن او که با شبت خشک جوشانیده باشند جهت تسکین مغض و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حار ریه و عرق النساء و مفاصل و لرز و تبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم معده و طبیخ او در شراب جهت استسقای لحمی و خوردن او با نمک جهت حدت بصر و خائیدن او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضمه و مشه‌ی و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت او هر روز بقدر یک درهم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر سه اوقیه با دو اوقیه عسل جهت فواق مجرب است و چون داخل نیبدها کنند باعث خوشبوئی او و شدت اسکار و رفع ضرر او می‌گردد و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخ‌وش و به شیرین است و آشامیدن تخم او بقدر هجده قیراط با شراب جهت رفع مضررت ادوی قناله و نیم درهم او جهت عرق النساء و دو درهم او جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و به دستور جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حرقه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعاء و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهت درد اختناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر بول و با انجیر جهت استسقای لحمی و به تنهایی جهت تهیج مجرب و با سرکه جهت رعاف و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن

سبزقبا: به لغت اصفهان شقراق است.
سب: اسم فارسی صدف است.
سپاری: اسم هندی فوفل است.
سپلکی: اسم هندی وزغه است.
سپرغم: اسم فارسی شاهسفرم است.
السین مع التاء:
ستوا: به تاء بعد از سین اسم هندی قسمی از پیش است.
ستاوری: اسم هندی بوزیدان است.
السین مع الجیم:
سجلاط: اسم یاسمین است.
سجوس: به لغت رومی اذخر است.
سجیلس: به لغت یونانی اذخر است.
السین مع الحاء:
سحاب: به لغت اکسیریان زیبق است.
سحاب البحر: اسفنج است.
سحوریون: اسل است.
السین مع الخاء:

◀ سخر

به خاء معجمه گیاهی است شبیه به اذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو. در سوم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزوج و محلل ریاح و جهت صرع و سکنه و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یک مثقال و بدلش یک وزن و نیم او اذخر است.
سخوفس و سخینوس: اذخر است.
سخیره: اسم زاج احمر است.
سخاوس: اسم سریانی اسطوخودوس است.
سخینس: اسم یونانی درخت مصطکی است.
سخینا: اسم یونانی مصطکی است.
سخاله: آنچه از فلزات به سوهان جدا کنند و آنچه در حین کوفتن از او ریزد.
السین مع اللال:

◀ سدر

به فارسی کنار گویند و مراد از این اسم برگ سائیده اوست. بری او پرخار و ضال نامند و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش شبیه به سنجد و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ می‌باشد. نشاره چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نرف الدم و رافع قرحه امعاء و اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقاء و سپرز و حقنه او به دستور جهت جراحت امعاء و ذرورش جهت زخمها نافع است.
قدر شربتش تا هفت درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام

تذنه حکیم مؤمن

سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضاء و سقظه و ضربه بغایت مفید است و چون از نوع نر او شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل غسل بجوشانند تا مهراً شود و با غسل یکسان گردد و هر روز چهارده مثقال بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب و ذرورش جهت جراحات رطبه عسرالعلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد متتره چشم را به پلک دفع می کند و ضمادش بر عضو موجب اخراج فضول او و چون با حنا بر سر طلا کنند در منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را بر طرف می کند و مضر ریه و مصلحش شیخ ارمنی و قدر شربش تا دو مثقال و بدلش قنبیل است.

◀ سرخ

از قلعی سوخته و سفیداب سوخته به هم می رسد و شبیه به شنجراف و از آن کم رنگتر است و طریق سلختن او در دستورات مذکور است. سردی او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیه چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوئی زخم و سوختگی آتش و بازداشتن سیلان خون و حقنه او با آب بارتنگ جهت قرحه امعاء مفید است.

◀ سرو

درخت معروف است و شبیه به جوز رومی. در اوّل گرم و در سوم خشک و ثمر او گرمتر از سایر اجزا و صمغ او گرمتر از ثمر و تند و رطوبت سایق او ضعیفتر از قطران درخت شربین است و نشاره او جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده او با نیم مثقال مرصاف جهت تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کتیرا و محرّق مغسول او جهت سوختگی آتش و غیر مغسول او جهت جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهت بواسیرالأنف و ضماد پخته او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضاء سست و قطع نرف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آردجو و آب جهت جمره و نملة و سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای او و بخور او جهت گریزانیدن هوام خصوصاً پشه و لعوق او با غسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است.

آشامیدن او با شراب جهت قطع نرف الدم و قرحه امعاء و منع انصليب فضلات به معده و رفع نفس الأنصباب و ذرور صمغش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیرالأنف و با گلنار جهت قروح رطبه و خائیدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع است و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهراً شود سپس با روغن کنجد بجوشانند و نفل او را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب است و تضمید او به موم و روغن زیتون جهت

مورد جهت ثبور و با نظرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثلیل و با شبت و غسل جهت قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمرة و نملة و قروح رطبه سر نافع و با خود داشتن او به جهت گریختن حیوانات موذی صاحب شامه و قطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال او با آب رازیانه و غسل جهت ضعف باصره و سعوط عصاره او جهت ام الصبیبان اطفال نافع و مداومت خوردن او بمضعف باصره و مصدع و محرّق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون است.

قدر شربش تا سه مثقال و بدلش صعتر است و صمغ بستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و غیر تافسیا است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او بقدر یک دانگ جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب است و گویند بوئیدن بری او باعث رعاف قوی و قتال است و روغن سداب که یک جزو او را با چهار جزو آب و پنج جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت کرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه مجرب می باشد و حقنه او جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی نافع است.

◀ سداب بری

برگش باریکتر و شاخش کمتر و تندتر از بستانی و در چهارم گرم و خشک و به سموم اقرب و چهار درهم او کشنده تر از دغلی است و از ملاقات مطبوخ او دست ورم می کند و عصاره او را چون بر آهن و آبگینه بماند مانع زنگ او می شود و چون او را در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مقاربت به آن موضع نکند و ضماد پوست نبات او با شراب جهت داءالتعلب نافع و چون برگ او را کوبیده و ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق و موت آن عضو می گردد.

سدی: بستیباج است.

سدوس: نیلج است.

سداب اغریا: اسم سریانی فراسیون است.

السین مع الرأء:

◀ سرخس

اسم فارسی است و به یونانی بطارس نامند و در تنکلبن و دیلم چماز گویند و آن بیخست سیاه مایل به سرخی و پر گره و پر از ریشه های باریک و بی ساق و بی ثمر و بی گل و شاخی که از آن بیخ می روید بقدر زرعی و کمتر از آن و برگهای او با زواید و خشونت و نزدیک به هم به شکل پرهایی است که در بال مرغان می باشد و نوع ماده او بی شاخ و منحصر در یک برگ مرتفع است.

در دوم گرم و در اوّل خشک و مجفف بیلذع و جالی و مفتّح و رافع قمل و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام گرم شکم خصوصاً با خریق سیاه و سقمونیا و غسل و شراب و امثال او و مفرّح و رافع بخار سوداوی و محلّ نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست و جهت خفقان عسرالعلاج و جراحات کرده و مثانه نافع و آشامیدن یک مثقال او با سه عدد زرده تخم نیم برشت

و قسم دیگر شبیه به سرطان نهی نیست و بغایت سفید و شبیه به خلد است و صیادان در بلاد دیلم و تنکار او را به قلاب نصب نموده و صید ماهی با آن می‌کنند. سرد و تر و محرّق او در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن او کشنده است.

◀ سراج القطرب

هر گیاهی که در شب درخشد به این اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل اوافینوس و بخیله است و اخیر به لغت مغربی نباتیست کثیرالوجود در میان کتان و گلش سرخ و بیخش بقدر گردکان و ماکول بعضی مردم است و اوافینوس مذکور شد. و مؤلف مالایسع گوید از مطلق این اسم مراد بیروج الصنم است. سرکه هندی: کاجی است و مذکور خواهد شد. سرمق: معرب از سرمج فارسی و آن قطف است. سرد: به دال اسم شامی کرفس است. سراج القطلب: حیاحب است. سرطراط: فالودج است. سردوله: اسم اندلسی تخم جوز رومی است.

◀ سراج القطریل

نباتی است که تا خشک نشده باشد در شب درخشنده است و گویند بیوج الصنم است و گویند اسم مشترک است مثل سراج القطرب. سرساده: اثلق است. سراد: ضلال است. سراج الظلام: کندش است. سرانیون: اسم یونانی اسرارون است. سربیون: اسم یونانی پرسیاوشان است. سرخینوس: اسم یونانی شیطرح است. سرو جبلی: عرعر است. سرحان: ذئب است. سریقون: زنجفر محرّق است. سرجد: اسم ترکی عصفور است. سردین: به دال بعد از راء، اسماریس است. سرخ مرز: اسم فارسی اذان الغزال است. سرکه شیرین: اسم شیرسته است. سرمه: اسم فارسی ائمد است. سرگین گاو: اسم فارسی خثاءالبقر است. سرگین: اسم فارسی زبل است. سراویل الطلول: اسم اخیر لبلاب کبیر است. سرگین سوسمار: اسم فارسی بعراضب است. سرگین خروس: اسم فارسی خراءالدیک است. سرب سوخته: اسم فارسی ابار است. سریش: اسم فارسی اشراس است.

تقویت معده نافع و بدلش مثل او انزروت سرخ و نصف او پوست انار است.

◀ سرطان نهی

به فارسی خرچنگ نامند. در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فرو کند آب سفیدی ظاهر گردد. مبهی محرومین و کثیرالغذا و بطیالهضم و سه اوقیه از طیبخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاه و مدرّ حیض و فضلات و مسحوق او با بادروج جهت سمّ عقرب و با شراب جهت عسربول و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره شیریه کوبیده او بقدر یک سکرچه جهت خنّاق و درد لوزتین سریع الأثر و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضاء و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غبّ و تعلیق لپهای او بر درخت میوه دار جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ دو سه عدد آن که اطراف او را قطع کرده و جوف او را با آب و خاکستر نلک و نمک شسته و به آب صاف تطهیر نموده باشند و با جوی مقشّر طیبخ داده و بنوشند، جهت سل و دق و بیوست اعضاء و هزال مفرط حارّ مجربّ و به دستور محرّق او با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع است و ضماد محرّق او جهت سرطان پستان آزموده است و چون چند عدد آن را زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه را با نه اوقیه آب بنوشند جهت رفع سمّ سگ دیوانه گزیده مجربّ است و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشته و هرگاه مدّتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او جهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابل قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد.

و به دستور هرگاه یک جزو محرّق مذکور و نیم جزو جرطظنا و عشر جزو کندر اضافه نموده و سه روز و زیاده از آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند، رفع اذیت سگ دیوانه گزیده می‌نماید و به دستور چون دو مثقال خاکستر او را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند ه مین اثر دارد و ضماد خاکستر او را با عسل که با هم طیبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد و شقاق ماده سرطان نافع است.

و گویند مضرّ منانه است و مصلحتش گل فرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته او تا سه مثقال و از خام و پخته او تا پنج مثقال است.

◀ سرطان بحری

خرچنگ دریایی است و آن دو قسم است: یکی آنکه چون از آب برآرند متحجّر شود و آن سنگی است بقدر سرطان نهی و از آن کوچکتتر و صدفی و نرم باشد. در دوم سرد و خشک و سوخته او را جلا و تلطیف بیشتر و جهت رطوباتی که از طبقات چشم ریزد نافع و مقوی عضلات و جهت ناخن و سلاق و دمعه و قطع نرف اللّم جراحی و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و نمش مفید است.

تخفه حکیم مؤمن

اِحْسان سَمَّیت غالب است به خلاف سطرونیون و به حسب ماهیت ظاهر می‌گردد که غیر از ربو و کندش باشد.

◀ سطرآخینس

به یونانی گیاهی است مابین گیاه و شجر و شبیه به فراسیون و از آن درازتر و سفیدتر و پر برگ و برگش ریزه و سفید و خوشبوی مایل به کراهت و اندکی زغبیت است و شاخه‌های او بسیار و از یکجا رسته و گلش ریزه و مایل به زردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنه‌های کوه و زمینهای خشک و در چهارم گرم و در آخر اوّل خشک و مدرّ قوی بول و حیض و مفسد جنین و مخرج جنین و مسکن خفقان بارد و مقیّ مرّه السّودا و جهت توخّش مالیخولها و سواس و دردهای ریچی شکم و تقویت دل نافع و قی کردن مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب ترسد مجربّ دانسته‌اند و چون در روغن زیتون که جوشانیده و در گوش چکانند و به دستور بر دندان طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک درهم است.

◀ سطرآطس

به یونانی نباتی است که بر روی آب به هم می‌رسد و شبیه به بادرنجویه و بی بیخ است.

سرد و تر و رادع اورام حارّه و جهت حرقه‌البول و ادرار خون‌گرده و التهاب اعضاء نافع و در جمیع افعال قریب به طحلب است.

◀ سطرآیون

به یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه به عشقه و بر اشجار مجاور می‌پیچد و به تنهائی نیز می‌روید. گلش شبیه به بنفشه و چندین عدد و نزدیک به هم مثل خوشه و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل به سیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و به فارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر فلش‌رستین می‌باشد. مرکب القوی و رادع اورام حارّه و بارده و برگ گل او را چون کوبیده و ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شرباً و ضماداً مجربّ است.

سطرکا: لغت سریانی و آن میعه یا بسه است.

سطراک: زرنباد است.

سطبوس: اسم یونانی جلرا است.

سطبعون: اسم یونانی زوفرا است.

سطحیلون: اسم یونانی جدوار است.

سطفلین: اسم یونانی جزر است.

سطاح: اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود.

السّین مع العین:

◀ سعد

بیخست بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و به فارسی مشک زمین و به ترکی طبلاق و در تنکابن اسکف نامند. برگش

سریشم ماهی: اسم فارسی غری السّمکه است.

سرکه: اسم فارسی خلّ است.

سریشم: پوست حیوانات غری الجلود است.

سرم: لغت شیرازی و آن فشاع است.

سربلی: اسم هندی حبّ اللّیل است.

سرس: اسم هندی لحيه اللّیس است.

سرکی داک: اسم هندی عنب است.

سرسون: اسم هندی خردل ابيض است.

سرا: اسم هندی خمر است.

سرما: اسم هندی ائمد است.

سرامش: اسم ترکی عشقه است.

السّین مع الزّاء:

سزما: به زاء معجمه اسم نبیذ الحرطه است نزد اهل بغداد.

السّین مع السّین و السّین مع الطّاء و السّین مع الفاء:

سسالی: معربّ از سالیوس یونانی است.

سسی: اسم هندی ارنب است.

◀ سرفراس

به لغت فرنگی اسم چوبی است که بجای چوب چینی در علت آتشک و غیره استعمال می‌کنند و ظاهراً چوب صنوبر لبشد چه مؤلف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده است و حقیر مشاهده آن نموده و فرقی نیافته‌ام.

◀ سطرونیون

به یونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم زار می‌روید و با گندم می‌رسد. مابین شجر و گیاه و ساقش باریک و پر گره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام مابین اندازه و طول و سر برگها آویخته و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه به برگ کلم و در آخر ساق شعبه‌های ریز و بجای ثمر، قبه‌ها بر آن شعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبویی و تند و معطّش و او غیر کندش است و تخمش مثل زیره. در آخر سوم گرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزا و مستعمل است. بغایت جالی و تند و مدرّ حیض و قاتل جنین و محلّل قوی و جامه با او شسته می‌شود و آشامیدن آن با غسل مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و عسر نفس و یرقان سدّی و با جاوشیر و بیخ کبر محلّل ورم سپرز و مدرّ بول و مفتّت حصاه و ضمادش با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرّح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلّل اورام حارّه و سعوّط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهت درد دندان و فرزجه او متقی رحم و در ادویّ چشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار است و با گل ارمنی جهت حکّه و جرب بغایت مفید و سعوّط ربع درهم او با بیست عدد زیره کرمانی و زیت‌الأنفاق جهت لقوه مجربّ دانسته‌اند.

قدر شربتش تا نیم درهم و مضرّ سینه و محرّق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و کندش دانسته است و در

دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او که گرم استعمال نمایند جهت رفع تهیج اطراف و سوء القتیبه مجرب است و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار او مهسل بفاصله عصر خصوصاً بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلای معده و بوییدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای حیوانی و نفسانی و خوردن او جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم آن و جهت یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات به دماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و غثیان و قی و درد دهم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بدبوی عرق نافع است و آب او جهت رفع نفث اللدم مفید و جرم او مسدود و در مضرتهای قویتر از آب او و مصلحش مرتباً کردن اوست با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهت قرحه البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش بقدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً چون جوف او را خالی کرده و جوزبوا را ریزه نموده و در آن جای داده و پخته باشند و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم غیر مریای او و مصلحش عسل و انیسون و قدر شربتش از آب او در تداوی تا سی درهم است.

رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعایی که خلط موجود باشد و مهسل بفاصله عصر و مضر صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در او غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه انبساط از اوست و قدر شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل و بلقوة قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مرتبای او جهت تقویت احشاء و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر است و ضماد جرم به و شکوفه او به دستور و برگش جهت حبس فضلات از انصباب به اعضاء و اورام حار چشم و سایر اعضاء و تضمید برگ او جهت تجفیف زخمها نافع است و پرزی که بر روی به می باشد که زغب و خمل می گویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوت است و ذرورش جهت نرف اللدم جراحات مفید و خاکستر شاخه های نازک درخت به و برگهای تازه روئیده او در همه افعال بهتر از توتیا و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ مهرای او را با نصف او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد و تر و قابض و جهت جرب رطب و سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و ماندگی و حرقة رحم و بول و منع ادرار عرق و آشامیدن او جهت نفث اللدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر و قرحه امعاء و رفع سم ذراریح و دود خشب الصنوبر نافع

شبهه به برگ گندنا و از آن درازتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض است.

در آخر دوم گرم و خشک و مجفف ببلذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مفتت افواه عروق و مخرج عفونات و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً لرفع است و به دستور جهت تقویت اعصاب و تحریک باه بسیار مؤثر و آشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و نیکویی رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسری مقعد و بواسیرالأنف و تقویت هاضمه و با روغن حبه الخضراء جهت درد کمر و سردی کرده و مٹانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی مجرب و جهت برودت رحم و به هم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و جهت تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و رفع قروح آن سنونا و جهت گوشت آوردن جراحات مزمنه که به سبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارده و ریخی ذرورا و ضماداً نافع و قطور آن جهت گرانی سامعه و طلای او با زفت جهت جوشش سر و غسول او جهت سرخ کردن گونه نافع است و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از آن را در یک رطل شراب جوشانیده باشند، جهت رفع اقسام کرم معده مجرب است و استعمال کردن او با نیچ باعث فساد قوت است و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح او انیسون و مداومت او محرق خون و مؤلد جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیدن است.

قدر شربتش تا دو مثقال و بدلیش مثل او سنبل الطیب و نصف او مر و ربع او دارچینی است و قسمی از سعد هندی شبهه به زنجبیل و مضموع به رنگ زعفران و از جملع سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ او مورث جنون و زیاده از آن کشنده است و طلای او در ساعت باعث جراحی جلد می گردد.

◀ سعدان

اسم عربی گیاهیست شبهه به گیاه خسک و خاردار و سفیدتر از آن و برگش از آن نرمتر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او پهن است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است.

◀ سعوط

آنچه در بینی کشند و مایع باشد به این اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عودالعطاس را نیز نامند.

سعالی و سعالی: فنج ریون است و حشیشة السعال نیز گویند.

سعضد: عود بلسان است.

السین مع الغین:

سغز: به غین معجمه سرخس است.

سغیین: به دستور سکینج است.

السین مع الفاء:

◀ سفرجل

به فارسی به و آبی و به ترکی حیوا نامند و معروف است. شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و

تصفیه حکیم مؤمن

سفسامن: به یونانی اسم خیار است.

سفرجل هندی: اسم شل است.

سفنديولوس: اسم یونانی شاهترج است.

سفلینون: اسقولوقندریون است.

سفییس: اسم یونانی سمکه صیداست.

سفیئش: اسم فارسی بزرقتونا است.

سفش الکریم: عسالج الکریم است.

سفیداب: اسم فارسی اسفیداج است.

سفیداب یزدی: اسم فارسی اسفیداج حصاصین است.

سفید مهره: اسم فارسی قسمی از ودع است.

سفال: اسم فارسی خزف است.

سفید خار: اسم فارسی عوسج است.

السین مع القاف:

سقمونیا

آن را به عربی محموده نامند و عصاره نباتیست پر شیر که شاخه‌های بسیار

از یک بیخ می‌روید و بقدر سه چهار زرع بر زمین پهن می‌شود و در

بعضی مکان‌گاه باشد که راست ایستد ظاهر او با رطوبت چسبنده و

برگش مثل برگ لبلاب و نرم و سبز و تر و باریکتر از آن و گلش سفید و

مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بینش سفید و بقدر زردک عظیم

حجج کوتاه و بدبو و پر از رطوبت و چون ابتدا بیخ او را قطع کرده و

اطرافش را از خاک خالی کرده و برگها را فرش کنند، رطوبت لبنی او در

برگها جمع شده بردارند. بهترین او صاف سبک وزن پرسوراخ شبیه به

اسفنج است که زود ریزه شود و مایل به کبودی و زردی و سفیدی باشد و

محلول او در آب سفید شود و زبوترین او جرم‌غالی است که از بلاد

جرامعه خیزد و سیاه او قتال است و هرچه به صفات مذکوره نباشد

مصنوع از شیر يتوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقی

است و بعد از آن قوت مسهله زایل گردیده و مدرّ می‌شود و مشوی او را

تا سه سال قوت باقی است و شرط است که در میان سیب و به و خمیر

تشویه کنند و با مثل او مصحلات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و

کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام.

ابن تلمیذ سنای مکی و انیسون را بهترین مصحلات دانسته است و در

محرورین با عصاره گل سرخ و ربّ به استعمال نمایند و باید مبالغه در

سائیدن آن نکنند که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف

القلب و اطفال و ضعیف الاحشاء و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم

استعمال او نکنند، اولی است.

در سوم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن

و جاذب از اقاضی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع‌العمل و

قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلّل و مفتّح و مدرّ فضلات و جهت

گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و با مثل او تربید چون با شیر بنوشند

جهت اخراج کرم معده و امعاء مجرّب و با لاجورد جهت امراض سوداوی

و با زنجبیل و تربید جهت مواد بلغمی نافع است و زیاده او مضرّ دل و

و حقنه او نیزه می‌نثر دارد و روغنی که از شکوفه به به طریق روغن گل

سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است.

و به دانه در دوم سرد و تر و با اندک قوه قابضه و لعاب او جهت خشونت

حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارت معده و تبها و

سوزش زبان و دهان و یبوست آن و طلای او جهت سوختگی آتش و رفع

ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ دانه او جهت رفع کندی دندان و

مغز دانه به مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و جهت سل و قرحه

امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع است. قدر شربتش دو مثقال و از لعاب

او تا ده مثقال است و مضغ و مرخی معده و مصلحش در محرورین

شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقتونا است.

سفاریکس

اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز می‌روید و ساقش بقدر دو شبر و

برگش مشرف و متفرّق و شبیه به برگ شاهتره و از آن بزرگتر و گلش

بزرگتر از اقحوان است و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسطش

سفید و در طعم مایل به تند و تلخی و خام و پخته او از ماکولات است

و بعضی او را از اقسام پیاز بری دانسته‌اند.

در آخر دوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مفتّح سدد احشاء و

مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و سی مثقال از آب

او با شکر و پنج درهم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و به دستور پنج

درهم گل او با مثل او هلیله و عسل مسهل قوی و مضرّ جگر و مصلحش

کتیرا می‌باشد.

سفیدولپون

اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهایش

بقدر زرعی و شبیه به ساق رازیانه و تخمش شبیه به سیسالیوس و از آن

پهنتر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه به ترب و منبت او اماکن

رطبه است. در دوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و مفتّح و

جهت یرقان سددی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و

بواسیر و اختناق رحم مجرّب است و قطور آب تازه او جهت تنقیه چرک

گوش و ضماد او جهت بواسیر و نواصیر نافع و آشامیدن تخم او و جلوس

در طیبخ او جهت اختناق رحم و بخور او جهت افاقه سبوت و لیشرغس و

سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر می‌باشد و نطول او با روغن زیتون همین

اثر دارد و ضماد و گل او با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و نملة

مفید و مضرّ گرده و مصلح او کتیرا است.

قدر شربتش از ثمر او تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهت یرقان

بیخ او بهتر از ثمر اوست.

سفید مرز

به اصفهان سفید سلمه نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصبی الراعی

است.

سفید سفند: اسم فارسی حرمل ابیض است.

سفند: اسم فارسی حرمل است.

فعل او غسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم نیم برشت و قدر شربتیش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمع‌ی خصیه الثعلب را بدل دانسته‌اند که اصلی ندارد. و مهر یارس گوید که طلای خون او با هلیله و امله تغییر رنگ و ضح و برص می‌کند.

◀ سقر

به سین و به صاد اسم عربی دوشاب خرماس و در قانون الأدب به صاد آمده و اطبا آنچه به صاد آمده اسم باشد می‌دانند.

سقتقس: سقتقور است.

سقی دعلا: اسم سریانی بسفایج است.

سقرینوس: اسم یونانی عقرب است.

سقراغانیون: دلپوت است.

سقوردیون: اسقوردیون است.

سقراطیون: اسم یونانی قعیل است.

سقولومس: اسم یونانی ح‌شرف است.

سقمونیا: اسم یونانی صابون است.

سقرچین: اسم یونانی زر زور است.

سقر: اسم ترکی علك البطم است.

سقولجان: اسم ترکی خراطین است.

سقرقوئی‌وقی: اسم ترکی ماهیزج است.

سقر: اسم ترکی بقر است.

الدین مع الکاف:

◀ سکر

به فارسی شکر نامند و آن عصاره نباتی است مثل نی و بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده و در ظرفی ریزند که درد او جدا گردد مسهمی بسلیمانی است و چون طبخ دیگر داده و در قالب صنوبری ریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشد ابلوچ خوانند و به فارسی قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف به قلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند موسوم به نبات قناری است و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و به ریسمان کشند مخصوص به اسم فانید خزایی و سنجری است و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده و بجوشانند تا منعقد شود آن را طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته‌اند.

آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملوئی طبع و حلق و سین و شش و جالی رطوبت و جهت سرفه و احتباس بول و حرقة او نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ می‌باشد و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر می‌شود جهت جلای باصره نافع است.

و شکر سرخ در دوم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال به‌ترین اقسام است و ه‌رچه

معدۀ و امعاء و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت خراجات و با غسل جهت عرق النساء و با سرکه جهت قوبا و صرع ضربانی و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند، جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف‌الاحشاء مؤثر و بیخ او محرق و محلل و ضماد او جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ او و فرزجه جمع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن است.

قدر شربتیش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش یک وزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیه بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و به سائیده باشند و قرص کنند به همه جهت بیغایله است و خوردن دو مثقال از به که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه، جهت جمع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت است.

و از خواص اوست که چون او را سائیده و فرش و لحاف زبیب نموده و در شد وصل بوطه احتیاط بلوغ کنند او را عقد و منقاد کند مجرب است.

◀ سقولوقندر یا

اسم یونانی حیوانی است مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متأخرین او را ابوسبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده‌اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری او در روغن زیتون سترنده موی و جهت رفع حکه نافع است.

◀ سقتقور

حیوانی است شبیه به بزمرجه و دنباله او دراز و دست و پا دارد. ابوالقاسم عبدالرحمن تمیمی بیان فرموده که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو زرع سویا دنباله و عرضش زیاده بر نیم زرع و ملون به زردی است و مؤلف شفاء‌الأسقام‌خ‌ضر بن علی مصری مخصوص بلد قیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده‌اند که در کنار نیل و قلمز و بلاد هند می‌باشد و جنس مایی او معروف به ورل مایی و جنس بری معروف است به ورل مطلق و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده و زیاده از بیست عدد متکون می‌گردد و پشت او ملون به زردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج می‌باشد و خصیه او شبیه به خصیه خروس و در جوف کمرگاه او و در آب و در سواحل تعیش می‌کند و خواص مشهوره او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن به ماده صید کرده باشند و شکم او را از احشاء به غیر گوده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزای او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او را نیز تأثیر عظیم می‌باشد و تازه غیر نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سوم گرم و در اول خشک و بغایت مهبی به حدی که به سبب شدت نعوظ و ادرار منی به مرتبه هلاک رساند و اطفاوی او کافور و تخم کاهو می‌کند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع است و مضر

محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیح عدس و معین

تصفیه حکیم مؤمن

و گلش مایل بوزردی و شبیه به گل خرزهره و ثمرش شبیه به انجیر و بسیار بزرگ و در جوف او چیزی شبیه به پرز حریر و پنبه و در غایت نرمی است و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب می دهند و برگ و شاخ او در سوم گرم و خشک و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور و برگ خشک او جهت منع قروح خبیثه و آکله و رفع چرک و تجفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و پنبه ثمر او را چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده و بر جراحات گذارند قاطع نرف الذم و جهت رویانیدن گوشت مؤثراًست.

و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلود و در این عمل مستعمل اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و رافع کچلی و قوبا و سغفه می باشد و مصلح ارواح صاعده علم صناعت است و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرراً به آب گرم و اشنان شسق و جمع کثیر از آن ظرف آب خورند جملگی هلاک شدند و قسمی از آن شجر را سمیت به حدی است که جلوس در سایه او کشنده است و برگ او شبیه به بلبلاب و مدوز و قسمتی شبیه به برگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل به سرخی است.

کیسوس بن مالک گوید که از این قسم شکری می گرفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال در سه روز قاتل بوده و در خزاین ضبط اقسام سکرالعشر از این جهت می شده.

◀ سکیاج

غذایی است که با سرکه ترتیب می دهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون است و مضر نجیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل و مضر شارب ادویه مسهله است و مصلح حلویات و پالوده و طریق ترتیب او آن است که گوشت را به حد وسط ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و گندنا را چند جوش داده و لزوجت او را گرفته و با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو مهراً پخته و با عسل و سرکه چاشنی داده و قدری زعفران اضافه کنند.

◀ سکرچه

امین النوله گوید که نباتی است برگش شبیه به برگ مورد و در وسط او خاتمی شبیه به چشم و به حی العالم کبیر شباهتی دارد و گرم و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا می باشد و مؤلف تذکره گوید که حب السواک است.

◀ سکیبج

معرّب از فارسی است و به یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتی است در شکل شبیه به چنار و بهترین صمغ او صاف بیرون سرخ و اندرون سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی مابین حلتیث و فنه باشد و

صافتر است حرارتش کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در او غالب می شود و انواع شکر صالح غذا و مسمن و جالی و ملون طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوا و جگر و محلل ریاح و امعاء و مبهی و سریعelfؤذ به عمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الأثر و با آب گرم و روغن بادام جهت یحوت صورت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که نیم گرم بنوشند جهت رفع سده جوف و تقیه زنان صاحب نفاس نافع است و به جهت عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک اوقیه سرفه و خشونت آواز سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهت جلای بیاض چشم و لحم زاید و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضیاد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و سایر آثار قریب الفعل و ذرور او جهت بردن گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام بغایت مؤثراً و مضمّن صاحبان سل و اسهال و مغص صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصاً که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیاها و آب انارین و شیرۀ به و طباشیر و کاهو و امثال او و بدلس در تقویت باه و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است.

◀ سکرالعشر

شبنمی است که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه به پاره های نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی به خرفع است و بهترین او یمانی است که اول به ذایقه شیرین و با قبض درآید و بعد از آن احساس تلخی شود. در اول گرم و خشک و این تلمذ معتدل و الطف از شکر دانسته است و حجازی او گرم تر از یمانی و اقسام او مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملون طبع و اعضای تنفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهت استسقاء و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاوندی است و مداومت او با آب گرم تا یک ماه هر روز بقدر یک اوقیه جهت ربو و ضیق الفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوه باصره و بیاض نافع و مضر محروین و مصلحش روغن بادام و بدلس بعضی گویند شکر تیقال است و قدر شربتش یک اوقیه و قوتش تا سه سال باقی است. و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیقال است و غلیظ او اصرح چه نبات او از اشجار بادیه و پر شیر است به حدی که از قطع یک درخت او زیاده از یک رطل شیر جمع می شود و نیش از دو درهم او کثیفه است به جراحات شش و جگر و شاخه هائش بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه به آن در بلاد کرمان یافت می شود و گلش بنفش و برگ او در بعضی بلاد باریک

مؤلف او بقراط است و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفرا است و مضر صاحبان سعال و سحج و آبله و حصبه و مصلحش ماء الشّعیر است و بدلش جلاب و شربت نیلوفر و اقسام او در دستورات بیان شده است.

سکنکور: اسم فارسی عنب التّعلب است.

سکبینج: حجر لحاغیطوس است.

سگ آبی: اسم فارسی قضاچه است.

سگ دیوانه: اسم فارسی کلب الکلب است.

سکود: اسم ترکی خلاف است.

سکال: امین الدوله گوید فنجیوش است.

السّین مع اللّام:

◀ سلیخه

پوست شاخه‌های درختی است مثل لوله‌های تنگ سوراخ و به یونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است و برگ درخت او شبیه به سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او ستبر و هفت قسم می‌باشد: اول زرد و غلیظ و خوشبو، دوم سرخ به لون بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو، سوم سفید مایل به زردی و بی رایحه، چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق، پنجم رقیق کبود و در بوی شبیه به گل سرخ، ششم شبیه به قسط و غیر براق، هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو.

گویند از درخت دارچینی نیز به هم می‌رسد و آن مستحیل به دارچینی می‌شود و بهترین او قسم اول و دوم و پنجم است که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقی است.

در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و ملطّف و منضّج و مسخّن و مقطّع و مفتّح سدد و محلّل و مقویّ اعضاء و مدرّج حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاه و جهت ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمّیت ادویه و زهر افعی و تبهای نوبه و حدت باصره و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن او و تحلیل ریاح نافع است و بخوراً و ضماداً و اکتحالاً و جلوس در طیبخ او و تدخین به بخار او جهت به هم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضرّ کرده و مصلحش کنیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم است.

◀ سلق

به فارسی چغندر نامند و آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد، سلق اسود گویند و آنچه ریزه برگ و مایل به زردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند. مرکّب القوی و حرارتش در اول و با بهرقت و قوه قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرّد و مطفی و جرم او حابس طبع و مائیت آن ملین او و قلیل الغذا و نفاخ و مفتّح و مقطّع بلغم و جهت رعشه و تحریک باه موافق است و بهترین اجزای آن برگ و ساقهای برگ بهتر از بیخ اوست و از طبخ بورقیت او زایل می‌گردد و خوردن او با سرکه و خردل که طبخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار مؤثر و جهت درد کرده و مثانه و امراض مقعد نافع است و آب او با ادویّ مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوّط او جهت تنقیه

گویند قته مستحیل به او می‌شود و فرق میان رطوبت اوست و قوتش تا بیست سال باقی می‌ماند.

در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته‌اند و مسخّن و ملطّف و جالی و محلّل ریاح و اورام صلبه و مدرّج حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و با قوه تریاقیه و مصلح ادویّ مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج اقسام آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقاء و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و مغص نافع است و با شراب جهت گزیدن هوام و با غسل جهت تقویت باه و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و ازاله آثار جلد و تعقّد عصب و بواسیر و عرق النّساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلّعه و فرزجه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول آب و ظلمت بصر نافع است و مضرّ محروورین و مورث اورام باطنی و مضرّ مثانه و مصلحش اشق و مضرّ کرده و مصلح او کنیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم راتیانج بدل اوست.

◀ سک

عصاره آمله است و غیر اصلی او مرکّب است از مازو و عصاره غوره خرما که طبع نامند و آن نوعی از رامک است. در دوم سرد و خشک و حابس قی و طبع و مقویّ ماسکه اعضاء و قاطع عرق و رایحه نوره و بدبوئی بدن می‌باشد و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامک است.

◀ سک المسک

چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند به این اسم خوانند

و چون در ناف مشک گذارند مسمی به سک الجلود است و چون نافه را در آن خیسانیده و سک را با آن آب بسرشد سک‌الماء نامند و چون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک‌الاکراس گویند و اقسام او مایل به گرمی و در افعال قریب به رامک است و قسمی از سک المسک از جمله طیوب است. مؤلف شفاء‌الأسقام گوید که او مقویّ احشاء و محلّل و مفتّح و مبّهی و مفرّج است و جهت درد دندان و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن آن است که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل مازوی سائیده بجوشانند تا قریب به انعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از او و یک رطل سنبل الطّیب و لسان‌العصافیر و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقاز کبار و صغار و کبابه و عود هندی سی مثقال، دارچینی سه اوقیه، صندل زرد نوع رطل، زعفران پنج درهم، صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و با آب مذکور قریب‌الانعقاد بسرشد و قرص ساخته و خشک کنند سپس قرصها را نرم سائیده و با ده درهم مشک خالص و میفخنج قرص بسازند و استعمال نمایند.

◀ سکنجبین

تعفه حکیم مؤمن

ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا یک درهم است.

◀ سلدانیون

لغت نبطی است و در مصر سندیان نامند و درختی است قریب به درخت بید و برگش شبیه به درخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاه دانه و با شیرینی و قبض و در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانی است خصوصاً افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز نافع و نطول برگش محلل اورام است.

◀ سلحفات

به فارسی کشف و سنگ پشت و به ترکی تسباغه می نامند. حیوان معروفی است که بری و بحری و نهری می باشد.

گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض و با جند محلل ریح غلیظه و التیام دهنده فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او شرباً جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حب بسازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع بیعدیل و طلای او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب است و طلای سوخته مجموع او که به حله سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و هیچ دواهی در این باب به او نمی رسد و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای شدید عسرالعلاج مفید و چون ب خاکستر آن عشر آن فلفل اضافه کنند و با عسل بپوشند و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خنق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهت مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی با حریره های موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب است و طلای او با عشر آن رازیانه جهت ورم انثیان بیعدیل و پیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیح او جهت فتق اطفال و خ وردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او جهت تبها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر است.

و گویند چون کشف را به پشت دفن کنند منع باریدن تکرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعاء و مصلحش عسل م ی باشد و قدر شربت از سوخته او یک درهم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است.

◀ سلوی

فضول دماغی و با زهره کلنک جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمرة عین و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیح برگ و بیخ او جهت حزاز و نخاله سر و قمل و ضنان که به فارسی رشک و ضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی جهت تهیح پشت پا و استسقاء مجرب و حقه او جهت اخراج ثفل و سحج و بروز مقعد و طلای برگ پخته او جهت سوختگی آتش و جوششها و باد سرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعه و مفاصل و با عسل جهت قویا و للیل و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت درد گوش و تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریح غلیظه و اکتار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و مغنی و مصلحش پختن او با عدس و استعمال خردل و آبکامه است.

سلق الماء: حمّاض مائی است و مذکور شد.

سلق بری و جبلی: قسمی از حمّاض است و در حمّاض مذکور شد.

◀ سلت

به فارسی جوهره نامند و به زابلی جو گندم گویند و آن دانه ایست میان جو و گندم و مثل گندم مقشر می شود و سرخ و سفید می باشد. در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع ب عصر و موکد خلط صالح و چون یک روز بر او بگذرد بعیدالأنهضام و موکد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و چربها و شیرینها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و موکد پیغ کرده و حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالیحولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مئانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیح او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی بشره است.

◀ سلخ الحیه

پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر اوست و آن غلیظ و سیاه مایل به زردی و برآق می باشد.

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و یک درهم او با دو درهم آرد جو که مانند نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و به دستور یک درهم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثلیل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ گرده و مئانه بغایت سریع الأثر است و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لته و قروح آن و قطور آن که در روغن زیتون طبیح داده باشند جهت درد گوش و رفع سیلان مواد او و جهت جرب و دمعه و استرخاء جفن و انتشار و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گری ختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون و یا با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل

سلهارس: اسم هندی میعه سایله است.

سلوک: اسم ترکی علق است.

سلساقیوس: نوشادر است.

السین مع المیم:

◀ سماق

درخت او قریب به درخت انار و برگش زغب دارتر و دندانۀ او مثل ارّه و سرخ و دانه های او به شکل عدس و خوشه او مثل خوشه حبّه الخضراء و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانۀ اوست و قوتش تا سه سال باقیست.

در دوم سرد و خشک و جبلی او در سوم و برودت برگش کمتر از دانۀ او و رادع و مقوی احشای حارّه و قابض و رافع صفرا و جهت قی و غثیان و نفث اللّم و نرف اللّم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن صرفرا به معده و امعاء و کثرت بول نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی عنیف مجرب و مهیج اشتها و با زردۀ تخم مرغ و تخم گشنیز قاطع اسهال و لحومی که با او پخته باشند به دستور قابض و ساجده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف گودی که بر روی اوست جهت قطع سیلان رحم و سنون او جهت تقویت لثه و قلاع خبیثه و قطور خیسانده او در گلاب و آب خصوصاً با قدری کثیرا جهت جرب و دمعه و سلاق و حکّه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهت ابتدای رمد و نطول آب طیبخ او مانع ورم ضربه و وئی و ضماد او با آب جهت منع ورم قحف و سایر اعضا و با زقال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب و شاخه ها در آب بجوشانند تا به قوام عسل رسد، در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و قروح رطبه و نرف رحم و فساد لثه و قروح شهیدیه و کلف و داخس و ورم چشم و امراض جفن نافع و طیبخ برگ او مسود موی و حقنه به طیبخ او جهت قرحه امعاء مفید و چون برگ او را مهراً کنند و آب او را منعقد سازند، در ردع و تبرید و قبض مثل افاقیا است و طلای محلول او با آب بار تنگ جهت قروح خبیثه و سلس البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشاء است و مضرّ معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و قدر شربتش پنج درهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق شدیدالهبس و با اجزای حارّه و بارده، رادع و محلّل است و جهت التصاق جراحات و حدت بصر و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و ذرورش رافع بواسیر است.

◀ سماق الدبّاغین

گویند نوعی از مازوی ریزه کوهی است و جمعی گویند برگ درخت سماق است که دبّاغان جلود رقیقه را با آن دباغت می کنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است.

اکثر اطبّا آن را سمّانی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور ما بی بیان نموده است. پای او درازتر از سمّانی و در رنگ و پر اندک شباهتی به سمّانی دارد و ظاهر می شود که آنچه به ترکی طوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمّانی است که به ترکی بیلدرچین گویند و در مکان بی آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم می باشد.

گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکّه و ثبور و مصلحش ترشیها و روغنها و پخته او بهتر از کباب است.

◀ سلاحه

بول بز کوهی است که در سنگلاخها منجمد می شود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب می دهند و بسیار قویتر از بارود است. در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه به زفت خ اک آلوده و طریق تصفیۀ او در دستورات مرقوم است و مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یک درهم او را هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند و اگرچه به حدّ ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهت گشودن اورام دمل و رفع آثار مؤثّر است.

◀ سلیمانی

به فلوسی داراشکنه و در مصر دواءال شعث نامند و آن مصنوع از زیبق و سمّ الفلو است که زیبق یک رطل و پنج یک اوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند.

در چهارم گرم و خشک و از سموم فتاله و رافع گوشت زیاد و خراج و خشکه ریش زخمها و ثلیل و بواسیر و عقد ههای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص انسان و دواب مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران و یک قیراط او کشنده است و طلای او با ده چندان او صابون رافع دردهای مزمن بارده است.

سلطان الحیل: صریم الجدی است.

سلاجه: به جیم به هندی اسم مقل ازرق است.

سلور: معرب از سلورس یونانی و آن جری است.

سلیقون: اسم یونانی اسرنج است.

سلین: عکوب است.

سلم: نبق است.

سلمه: قرط است.

سلیط: زیت است و گویند عکبر است.

سلقى: اسم یونانی ثقلت وردان است.

سلینون: قره العین است.

سلیخه السودا: نوعی از سلیخه است.

تفنه حکیم مؤمن

و سرهای شاخ است. حارّ و با قوّه قابضه و محلّ و مغرّی و با سکنجبین
عسلی جهت فسخ عضل و عصب و با شراب جهت قرحه امعاء و رفع
سیلان حیض و درد گرده و حصاه و مطبوخ او با ماءالعسل جهت تنفیّه
فضول و با آب جهت نفث الّدم و با آب سداب جهت قله امعاء و
ضمادش جهت فتق نافع می باشد و قدر شربتش تا پنج درهم است و قسم
سهلی که در غیر سنگلاخ می روید ساقش پراکنده و خشک و زغب دار و
طولش تا دو زرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک یکدیگر
و شبیه به زبان حیوانات و در کنجهای برگهای او برگهای ریزه که به برگ
بزرگ ملاصق می باشد و گلش زرد و چون به برگ و ساق او دست
رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با
لزوجت و مستعمل ریشه اوست. بی عطریّت و بی شیرینی و چون گوشت
او را با او طبخ دهند پاره های او با هم ملاصق گردد و در قوت شبیه به
عنصل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلّه و مقوی باه و دو متقال
او جهت نفث الّدم سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهت جراحات
تازه و اورام مقعد نافع است.

سمانی

به ترکی بیلدرچین و در مازندران ورده و در دیلم و شم نامند و از طیور
معروفه است و غیر سلوی است.
در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای او اکثراً خریق است و اصلی
ندارد و گوشت او کثیراً غذا و مسمن بدن و مدرّ بول و مفتّت حصاه و
مورث رقت قلب خصوصاً دل او و مبهی و مهیج باه زنان و پخته او بهتر
از کباب و اکثار مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و
سایر روغنها و آب انار و ضماد شرق کوده او جاذب سمّ هوام و لعوق زهره
او با غسل هر روز به قدر حبه ای جهت صرع بیعدیل و قطور خون او
مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهت کلف و
نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور او
رافع آنها است.
و امین اللّوله از خواص او بیان نموده که چون یک عدد سمانی مشوی را
به تمامه و به دستوری که چیزی از او طرح نشود تناول نمایند باعث
شفای سگ دیوانه گزیده می شود.

سمندر

مهریارس گوید که آن حیوانیست که از آتش متضرّر نمی شود چنانکه
ماهی از آب و به قدر عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهره او به قدر
دانگی با آب نخود مطبوخ و یا شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال
دماغ او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده
شدن وضج و مغیّر رنگ اوست.

سمک

سموم

به فارسی کنجد گویند و به لغت حبشه جلجلان است و قوتش تا دو سال
باقی است. در اول گرم و تر و مفتّح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد
سوداوی و اخلاط سوخته و صالح غذا و قلیل التّغذیه و ملین امعاء و
مقعد و مسمن و محلّ اورام و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و
با مثل او شکر و خشخاش و عشر او بیخ ایض و نصف او بادام که هر
روز از مجموع او یک اوقیه استعمال نمایند، جهت فربه کردن بدن مجرّب
و مولّد پیغ گرده و شیره کوبیده او با نبات جهت رفع سوزش معده و مری
و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقه و لذع ادویّه مشروبه مجرّب
است و خوردن دو درهم او با یک درهم گردکان سوخته جهت قطع خون
نهایس مجرّب و ضماد او محلّ اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی
و وشم اخضر و ستبری عصب و سوختگی آتش و قولنج معده و قولون و
نطول او با برگ او باعث درازی موی و سیاهی موی و رفع جوشش
سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان
نافع است و آب طبیح کنجد با نخود مدرّ حیض و مسقط جنین و دو اوقیه
آب طبیح او با آب نقیع مویز و یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه
انیسون که ناشتا بنوشند جهت رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق
مجرّب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضاء و مورث بدبو بی دهان و
صداع و مصلحش غسل و بو دادن او می باشد.
و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت
تا هفت سال باقیست.
در دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلین و ترطیب و رفع احتراقات
خلط و حرقه الهول مثل اصل او و در رفع ضیق النّفس و سعال یابس و
تشنج یابس و قرحه ریه قویتر از کنجد و در مزوره مریض بهتر از اکثر
ادهان و مداومت خوردن او جهت قرحه چشم و رفع هزال مجرّب و
طلای او با سفیده تخم مرغ محلّ صلابات و اورام و با روغن زیتون و
زردّه تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و
خارش بدن و سوختگی آتش و جراحی که از آن وره به هم رسد مجرّب
است و جوشانیده او با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن سده گوش
مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضرّ سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و
قریب الاستحاله به صفرا و مصلحش جوشانیدن اوست با اندک خمیر و
خوردن آب لیمو و آبکامه و امثال او و قدر شربتش تا دو دره م و بدلش
روغن بادام شیرین است.

سمقوطن

بعضی حی العالم و برخی قنطوریون می دانند و اکثر گویند نباتیست
صخری و سهلی و صخری در سنگلاخها می روید و برگش صلب و شبیه
به رازیانه و سرهای شاخ مثل سرهای نبات حاشا با عطریّت و طعمش با
حلاوت و بیخش دراز و به ستبری انگشتی و بنفش و مستعمل از او برگ

بناگوش ایشان کفی متکون می‌گردد و داخل آب می‌شود و مردم آن را جمع می‌کنند و یک حبه‌ا و با تخم نیم برشت و مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ به حله هلاک می‌رساند و آن به مراتب قویتر از ماهی مذکور است.

نیم درهم از نمکسود سمکه در غایت قوت و در انعاظ چیزی به او نمی‌رسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این خاصیت دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و آنچه از ریگزارها حوالی چشمه ها صید می‌کنند سفید و به هیئت مذکور است غیر صیداست و این اثر با آن نیست.

سمن

به فتح اول و سکون ثانی به فارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را زبد نامند و گفته شد روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموع او در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش کم می‌شود و دو ساله را خشکی به درجه اول می‌رسد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سمّ افعی به دل و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع بیوست خیشوم و حلق است و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصه و یک اوقی او با نیم اوقیه شکر جهت عسر بول مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه و حقن او با آب خاکستر جهت زحیر و قرح او امعاء مجرب و حمول او با پی او مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نرف اللّم و سعوط او جهت خنّاق و شقاق دواب و طلای مکرر او محلل اورام و مانع به هم آمدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهت جرب بی عدیل است و اکتحال او با آب عنب التعلب جهت ضربان چشم و چون با سیر بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت مؤثر می‌باشد و مضرّ علت‌های رطوبی و موگد صفرا در محرومین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعّف هاضمه و مصلحش در محروم ترشیهها و در مبرود جوارشات و قدر شربتش در تداوی تا دو اوقیه است.

سمور

حیوانیست شبیه به دلق و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و گرمتر از سایر جلود موی سوختن او مجفّف قروح و ضماد پیه او مسخن کرده و سینه است.

سمین

به فارسی چربی و فربهی است که بر ظاهر گوشت و روده و غیر آن باشد از شحم اربط و قریب الفعل و با روغن تازه سریع الهضم و ملین طبع و اعضاء و سریع الاستحاله به صفرا است و در صفراویین و در مضرت و در مصلحات مانند روغن تازه است.

به فارسی ماهی و به ترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حله احصی است و به‌ترین او رضاضی که در آبهای سرد خوشگوار سنگهار بعیدالمنع صید کنند و فلس او بسیار کوچک و بزرگ استخوان و شمشک سفید و پشتش منقط به سیاهی علی‌مخطط به سیاهی مایل به سبزی باشد و در همان روز تناول نمایند و هاری و شبوط را بهتر دانسته اند و در ولایات ایران قول آلا که منقط به سرخیست و اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید می‌کنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او به حسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف می‌باشد و بعضی از انواع او را گویم دانستند مثل جری و مارماری و غیر او و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده از یک روز نگذاشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیفترین اغذیه و صالح الغذاء و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آبغوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر و جهت سعال و زحیر حار مفید و ضماد گرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد به ظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بیعدیل و خوردن قدر کثیف او و قی کردن با آب گرم و غسل و سکنجین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل و عرق النساء و بهق و آثار مجرب و زهره او خصوصاً زهره شبوط رافع بیاض چشم و مضرّ مبرودین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و غسل و گلقدن و صعتر و آبکامه و ادوی او حاره است و بالخاصیه مانع تشنگی و رافع او سرکه و آبکامه است و خوردن آب بعد از آن بغایت مضرّ و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده احشاء و موگد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز از او نگذاشته باشد مسلد و موگد اخلاط فاسد و سوداوی سوخته و قدید نمکسود او را که سماریس نامند زیونترین و کثیفترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و ضماد سر محرق او جهت ورم مقعد و شقاق او و گزیدن عرق و سگ دیوانه و با روغن‌ها و لعابها جهت ورم صلب لاه و طلای استخوان سوخته او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفّف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا به معده و مورث جرب و بثور سوداوی است.

سمکه صیدا

نوعی از ماهی است شبیه به وزغ او کوچکی که خمیدگی پای او به طرف وحشی ران است و نر او باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر حنگ اسفل با خط و خال و در چشمه قریه مؤل نزدیک به شهر صیدای بلاد شام یافت می‌شود و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر می‌شود و نر با ماده جمع می‌شود و به همان هیئت تا آخر آذر ماه مرده‌اند و از

تخفه حکیم مؤمن

و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او در چهار مثل او روغن زیتون که به نصف رسد جهت درد کمر و ورکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحدی که قوام بهم رساند جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم او و یک مثقال از مسحوق او با عسل که سه روز تا یک هفته هر روز بیاشامند، جهت مفاصل و امثال او مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن به روغن بادام و هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه ها را استعمال نمودن است.

قدر شربت از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش مثل او ترید و نصف او هلیله زرد و ربع آن بنفشه است.

سنبل

به معنی خوشه است و به عرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و به یونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و آن گیاهی است بی ثمر و بی گل و شبیه به دنباله سمور و دله و از آن باریکتر و به درازی انگشتی و سیاه مایل به زردی و خوشبو و بیخس صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست.

در دوم گرم و خشک و مفتوح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب ماده به امعاء و معده و دافع لذع آن و مفتت حصاه و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام باطنی و با افسستین و صندل بغایت مشهوی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبو و رویندن و اکحال او با آب گشنیز جهت حمزت چشم و تقویت باصره و رویندن مژگان و با عفص جهت دمعه مجرب است و فرزجه او و جلوس در طبیخ او جهت تنقیه رحم و گشودن حیض و ذرور او جهت التیام جراحات و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش اذخر و شراب او که یک رطل او را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا به نصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند، در جمیع افعال مذکور اثرش قویتر است.

سنبل رومی

بیخ و ساقی است گلدان و خوشبو و با صلابتی و در شکل شباهتی به سنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیفتر است و مدر بول و با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند و روزی بیست مثقال از آن با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول بهاغایت مفید است.

سمیرا

صاحب نخب گوید قسمی از ماهیزهرج است و در دیار ربیعیه موجود می باشد و شبیه به کاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بیخش بقدر کزمازج و سم حیوانات است.

و این تلمیذ گوید در میان جو زار به هم می رسد و خوشه او شبیه به فاس و سم حیوانات است و بغایت گرم و در اضمه مواد بارده مستعمل است.

سماریس: اسم یونانی ماهی شور است.

سمار: به لغت مصر اسم اثل است.

سمر: درخت امغیلان است.

سمنه و سمینون: حب السمنه است.

سمسق: بضم اول مرزنجوش و به فتح او یاسمین است.

سمسم بری: جبلاهنک است.

سم الحمار: دقلی است.

سم السمک: ماهیزهرج است.

سم الفار: شک است.

سم السم: نوعی از سدر بی ثمر است.

سموریون: کرفس است.

سمک الیهودی: شیخ البحر است.

سمنوز: اسم فارسی بنده است.

سرع و نون: به یونانی اسم اسفیداج است.

سمیقاس: نوعی از عشر که سایه او قاتل است.

سمطاوس: اسم یونانی ائمد است.

سمیقا: اسم سریانی سندریطس است.

سماروغ: نوعی از فطر است.

سمکه الترکه و سمکه ثول: سمکه صیدا است.

سماقیل: سماق الدباغین است.

سمن: اسم روغن گاو است.

سم: به ضم اول اسم فارسی ظلف است.

سموک: اسم ترکی عظم است.

سمندرپهین: اسم هندی زیدالبحر است.

السین مع النون:

سنا

گیاهی است ربیعی و ساقش باریک شبیه به گیاه حنا و گلش مایل به کبودی و دانه او پهن مایل به درازی و کجی و در غلافی شبیه به گوده و حجازی او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست.

در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدیدالغوص در عمق بدن و مقوی او و جالی جلد

سرد و منعقد می گردد و مخصوص هند است و آن شبیه به کهربا و از آن پست تر و سرخ تر و با اندک تلخی به خلاف کهربا و سه قسم می باشد: زرد باطن و سرخ و برآق و یکی مایل به کبودی و سست و دیگری سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا ربایندۀ کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از ادویۀ جلیل القدر است.

در دوم گرم و در اول سوم خشک و مجفّف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعاء و مدرّ بول و حیض و حابس نرف الدمّ جمیع اعضا و نفث الدمّ و قاتل کرم معده و امعاء و اسهال دموی است و جهت استرخای عصب و خفقان و ربو و ضیق النّفس بلغمی و تب نایبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرّب و مانع عرق و حافظ قوت زورگران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و سنون او جهت درد دندان و قروح او و حرکت لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب است و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشانیدۀ آن را با روغن بادام به حدّی که به قوام آید، جهت شفاق هر عضوی مجرّب دانسته اند و با شکر و کبریت جهت قوبا مجرّب و مضرّ کرده و مصلح او صمغ عربی است.

و قدر شربتش یک درهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او ساذج است و دهن او که معروف به دهن الصّوایی است جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر غایره و جرب کهنه بی عدیل است و طریق آن است که سندروس را سا بچده و با روغن زیتون یا روغن تخم کتان به آتش نرم در عرض دو هفته به قوام آورند و باید رایحه او به حامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است.

سند یریطس

اسم یونانی و به معنی شبیه الحدید است و به سریانی سمیقا گویند و آن گیاهی است ربیعی و قسمی را برگش شبیه به برگ بلوط و خشن و شاخه هایش مربع و به قدر شربتی و در اطراف او چیزی کروی و در آن تخمی سیاه و منبت او سنگلاخها است و قسمی را شاخه ها به قدر دو زرع و برگش شبیه به برگ سرخس و کثیرالعدد و از دو جانب شاخ رو بچده و در انتهای جانب شعبه های دراز باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر کروی و در آن تخمی شبیه به تخم چغندر و از آن مدورتر و صلب وجود دارد و قسمی را منبت قریب به تاک انگور و برگش بزرگ و شبیه به برگ گشیز و شاخه هایش به قدر شبری و مایل به سفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل به سرخی است.

در دوم سرد و در سوم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و همۀ او قاطع نرف الدمّ و قابض و جهت التیام قروح و رافع اورام و خنازیر شدیدالأنثو و حقنه و شراب او جهت قرحۀ امعاء و اشتها نافع است.

و روغنی که از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی به دهن ناردین است و سنبل هندی قوی تر از سنبل اقلیطی است و ساذج او را به طریق سایر ادهان می سازند و آن ملطّف و محلّل و جهت جمیع امراض بارده و اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک اوقیه است.

سنبل جبلی

به فارسی ریشۀ والا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن موا است و بغدادی غیر آن دانسته و گوید برگ نبات او شبیه به برگ قرصعنه و شاخه های او مثل شاخ آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون مایل به سیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است و قریب القوه به سنبل و مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوه ماسکه و محلّل ریاح و نفخ و رافع اسهال و قوی بلغمی و شرب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش تا یک مثقال است.

سنبل فارسی

شامل پرسیاوشان و قسمی از ریاحین است که ب ۱ نرگس می روید و در غایت خوشبوئی و برگ و پیازش قریب به برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز می باشد و به شکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب به نرگس و پیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است.

سنبل اقلیطی: سنبل رومی است.

سنبل الأسد: انطاکی گوید این سنبل جبلی و آن موا است.

سنبل بی: شامل فو و اسارون است.

سنبل اردلانی و سنبل ثوری: سنبل جبلی است.

سنبل الطیب و سنبل العصافیر: سنبل هندی است.

سنبل الکلب: ثمر دردار است و گویند شکوفۀ لسان العصافیر است.

سنگسبوی

اسم فارسی است و معرّب او به جیم به جای گلف است و آن دانه ایست درازتر از دانه انگور و بغایت صلب و شبیه به سنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره عبدوس دانه سپستان و در بعضی کتب و شفاه الأ سرقام اثلث تصریح نموده اند.

در سوم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهت برص و آثار نافع و خوردن او جایز نیست.

سندروس

سنگیست که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختی است و محمّد بن احمد زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم و آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا می جوشد و چون بر روی آب آید

تخفه حکیم مؤمن

به یونانی بوموردا نامند و از اغذیه معروفه است و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و مسکن بدن است و موکد سدد و ریاح و ثقیل و کثیرالغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب او آن است که آرد گندم را با روغن خمیر کرده و پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در آن پیچیده و در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند.

سندیان: به لغت شام درخت بلوط و به لغت مصر سلدانیون است.

سنا اندلسی و سناء بلدی: عینون است.

سنانیر: به لغت مصر آمله است.

سنبوت: به هندی کمون است.

سنقره: شقراق است.

سرخ نفوس: مصطکی است.

سنط: قرظ است.

سنپز: شونیز است.

سندیان الأرض: فراسیون است.

سندوقس: سرنج است.

سن: اسم یونانی مواست.

سنام الجمال: کوهان شتر است.

سنا: به لغت مصر سمک البحر است.

سنونو: به لغت مصر خطاف است.

سنکیا: به لغت هندی قسمی از نیش است.

سنف: به لغت هندی رازیانه است.

سنت: اسم هندی زنجبیل است.

سنتی: به هندی ارنب است.

سنینه: به هندی آبار است.

سندی و سندهان: اسم هندی عود است.

سنگر: اسم هندی غار است.

سنهیل کچر: به هندی بیخ سنبل است.

سنگ: به هندی شاخ حیوانات است.

سنجی کها: به هندی قلی است.

سنبل کهار: به هندی سم الفار است.

سنگ اسری: به هندی توتیای قلم است.

سنسل: به هندی دارشیشعان است.

سنگ کارد: اسم فارسی حجرالمسن است.

سندی: شرابی است که از درخت نارجیل به هم می رسد و در نارجیل مذکور است.

سنگ مغنی: اسم فارسی و به اصطلاح شیشه گران مغنیا است.

سنگ کچ: اسم فارسی جبسین است.

سنگ چاقماق: اسم فارسی و ترکی حجرالنار است.

سنگ پشم: اسم فارسی حجر حیشی است.

سنگ یشم: اسم فارسی یشب است.

سنگ زخم: اسم فارسی حجرالعاج است.

سنباذج

به فارسی سنگ سیاه گویند و مستعمل حکاکان است و نوعی از حجرالمس می باشد و ثقیل الوزن و برآق و گویا ریگ مجتمع منجمد با تخلخل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل به سرخی است. در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نرف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الأثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب است و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سنون او جهت جلائی دندان و حک به او جالی و معادن و چون در آب سا حیده و مرجان را با او جلا دهند، بسیار به ر و توق آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست.

سنباب

حیوانیست از موش صحراهی بزرگتر و دنباله او کوتاه و پرموی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در تنکابن اشکول نامند و در مازندران اشنیک و در درختها جای دارد.

در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و موکد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با غسل جهت ردع اورام مفید است.

سنور

به فارسی گربه و به ترکی پشیک نامند و اهلی و وحشی می باشد و اهلی در دوم گرم و با رطوبت غالب و پوشیدن پوست او مسکن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای محرق او به تمامه که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای بیعدیل و سرگین او شدید الحاررت و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه رافع تب غب و حمول و بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است.

و مهریارس گوید: مغز سر او با آب جرجیر شرباً جهت تقطیر بول و درد کرده و سعوط زهره گربه سیاه با روغن زبیق جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارسطو سعوط خصیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته است و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی می باشد.

در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار است.

سنبوسه

طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی ماند به قی رفع نشود و به اسهال و ادرار خارج می گردد و هرگاه مداومت خوردن او ب ه قدر یک درهم با مثل آن شکر و نصف او رازیانه از اوّل حمل تا اوّل سرطان نمایند، در تمام سال علّتی طاری نگشته و موجب جلای بصر و رفع درد شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه و اکتحال او جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بدبوئی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب است.

ابن ماسویه گوید چوب او گرم و خشک تر از سایر اجزای اوست و با قوه قابضه و محلله است و سحرارون را عبارت از آن دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد زکریا گوید تخم سوس قویتر از سایر اجزاء است و یوحنا ابن سراج معتقد آن است و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس و از سوس اماکن دیگر تخم به هم نمی رسد و گویند اصل سوس مضرّ کرده و سپرز است و مصلح اوّل کتیرا و عتاب و ثانی گل سرخ می باشد.

قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و ربّ سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را به حلّ انعقاد جوشانیده باشند، در جمیع افعال بهتر از آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است.

سولان

به لغت یونانی بیخیست سرخ لون و به شکل کرم و از روم و سقالیو خیزد. در چهارم گرم و خشک و محرّق جلد و سم قاتل و سعو ط او جهت لقوه و طلای او با روغنهای جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع است.

سوسن

مغرب از سوسونا است که لغت سریانی می باشد و برّی و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود می باشد و بیخ اقسام او متعلاّد و با تدویر و طولانی و سفید و خوشبو شبیه به بوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریّت قوی و غیر سن و سن آزاد است چه او اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا بیخ قسمی از کبود برّی و صلبی است و گلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی و بیخش یک عدد پهن و دراز و پرگره و در حرف الف مذکور شد.

و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله و ارض یه و لطیفه و قوه محفّفه و قابضه است و مدرّ حیض و مدرّ جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک او و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیفتر از ایرسا و ضماد او با سرکه و آرد جو جهت ورم حارّ انشین نافع است و رایحه او محلّل ریاح دماغی و محرک شهوت زنان و در تفریح قریب به زعفران و طبیخ او که با خمس او سرکه و عسل در ظرف مس به حلّ انعقاد جوشانیده باشند، جالی و محفّف بیلذع و جهت جراحت اطراف عضل نافع و مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن او

سنباده: اسم فارسی سنبادج است.

سنگل: به لغت فارسی زوفای رطبی است.

سنجد: اسم فارسی غبیر است.

سنجد گرجی: به لغت اصفهان بار درخت نیم است.

سنگدان مرغ: اسم فارسی قابضه است.

سنگ پشت: اسم فارسی سلحفات است.

سنّ الکلب: سپستان است.

السین مع الواو:

سورنجان

بیخیست شبیه به سیر صحرا یی و مایل به استداره و پوست او مایل به سرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار با رطوبت و خشک او با صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات و برگش قریب به برگ کراث و از آن قوی تر و ساقش به قدر شبری و گلش زرد و به فارسی شنبلیله نامند. شبیه به زنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ می باشد و منبت او کوههاست.

در سوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل و مفتّح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النساء مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید است و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهرّ گوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور او محفّف زخمها و خوردن نیم درهم او با شیر تازه و فایند تا سه روز محرک باه است و سورنجان بسیار مضرّ معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران است.

قدر شربت از مفرد او یک درهم و با ادویه نیم درهم و بدلش مستعجله است به وزن او و زنجبیل و فلفل مقوی فعل اویند و بو بحدن گل او مفتّح سده دماغی و محلّل ریاح و درد سر بارد است.

سوس

در اصفهان مژ و نامند و ترکان شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد موجود و معروف است و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل به تلخی آن مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او جدا کرده و استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که مار او را دوست می دارد و خود را به او می مالند جهت انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اوّل گرم و مایل به خشکی و منضّج اخلاط غلیظّه مرکبه و مسکن تشنگی و مدرّ بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلّل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع است و قی کردن با

تخمه حکیم مؤمن

ابوجریج گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه به پوست درخت لسان العصافیر است و گرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارده نافع است.

سوادالسند والهند: کشت برکشت است.

سوری: زاج سرخ است.

سورج: معرب از شوره فارسی و آن بارود است.

سوریون: شیخ الرئیس گوید شیخ ارمنی است.

سوربارو: نارمشک است.

سودانجات

مرغی است که به فارسی دارکو و به عربی سرد نامند و گوشت او میهی و مضر دماغ است.

سوادالحکام: ساداوران است.

سوادالقضاء: عفض است.

سواس: حومانه است.

سوقوطون: ابرون است.

سونخس: هندبای بری است.

سوسن جبلی: شامل راس و ایرسا است و هر یک قسمی از آنند.

سوسن احمر: دلبوث است.

سوسن بری: شامل ایرسا و سوسن زرد دلبوث است.

سوسن آزاد: اسم فارسی زنبق است.

سوطلیس: اسم یونانی سلق است.

سونافون و سوماخیوس: اسم یونانی اسفناج است.

سوقی: اسم یونانی تین است.

سوسنیر: سیسنیر است.

سورقطنون: خصی الثعلب است.

سورسان: سولان است.

سودریقون: اسم یونانی قسمی از توتیا است.

سورنجان هندی: حلیب است.

سوسمار: اسم فارسی ضب است.

سود: اسم ترکی لبن است.

سوغان: اسم ترکی بصل است.

سونه: به هندی ذهب است.

سونامولی: به هندی بابونج است.

سوندهی: به هندی اذخر است.

سوی: به هندی شبت است.

سور: به هندی خنزیر است.

سورحجلی: به هندی دلفین است.

السین مع الهاء و سین مع الیاء:

سهاکه: به هندی ترع کار است.

سهمکن: به هندی بهمن احمر است.

جهت قولنج ایلاوس صفاوی و جهت امراض رحم و درد ع صب شرباً و ضماداً مفید و خا ییدن بیخ او جهت رفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او تا یک اوقیه است.

و قسمی از سوسن که در تحت درختان می روید گلش زرد و کوچک و بیخش به ستبری انگشتی و خوشبو و با تلخی است و قویتر از سوسن سفید و کیود و ضعیفتر از ایرسا و گلش گرمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان نافع است و بغدادی گوید این قسم عدس المر است.

سویق

اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و به عرف اطبا مراد از او بو داده اوست و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار بل آب گرم و یکبار بل آب سرد بشویند و آنگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حار و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطی ب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین و موگد نفخ و مصلحش فایند و رازیانه و امثال آن و روغن گردکان و سویق شعیر با آب انارین جهت قی صفاوی و صداعی که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت ورد و روغن کره، جهت سحج عظیم و تقاضای بسیار بی اطلاق و جهت اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بسیار مؤثر و سویق میوه ها، آنچه خشک کرده و بو داده و سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس و مبرد و مسکن حرارتند.

سویقیه

مؤلف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و پخته و بیج و شانند تا بسیار غلیظ شود و با شیرۀ مویز با غسل و شکر و اندکی آب او را روان سازند و دارچینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده و دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده و مکرر بر هم زند و استعمال نمایند و از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب می دهند و بهتر از همه برنج و غسل است. در سوم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبهی و هاضم و جهت یرقان و استسقاء و عسر بول نافع است و مصدع و مبخّر و معمول از ذرت محرّق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم موگد قولنج و مصلحش سکنجبین است.

سوقال

سهرین: دارچینی است.

سهنجه: به هندی فلفل سفید است.

سیالیوس

به فارسی کاشم رومی نامند. نباتیست و چهار قسم می باشد و گیاه یکی شبیه به رازیانه و آن قویتر و قبه آن شبیه به قبه شبت و ثمرش انجدان که کوله پر باشد و درازتر و تند طعم و بیخش زیاده بر شبری و با عطریّت و بیخ این قسم در افعال قویتر از سایر اجزاء است و یکی را برگ شبیه به لبلاب کبیر و از آن درازتر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه مشابه گندم و بزرگتر از آن و تند تر و خوشبوتر از قسم اول است و در افعال تخم او قویتر از سایر اجزاء و یکی را برگ شبیه به برگ زیتون و درشت تر و ساقش درازتر از دو قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قویتر و از ثانی ضعیفتر است و یکی را نبات شبیه به انجدان و ثمرش سفیدتر از آن و مستدیر و دراز و قریب به آنکه دو طبقه باشد و با عطریّت و تندی و چون مقشّر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل به سبزی و در طعم شبیه به ترنج ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیالیوس مقشّر آن است.

مجموع اقسام در دوم گرم و خشک و محلّل و ملطّف و مسکن دردهای باطن و مدرّ بول و حیض و مفتّح سدد و مقوی معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و اذابه بلغم منجمد نافع است و یک مثقال او با فلفل و شراب جهت رفع مضرّت هوای سرد و مداومت نه قیراط تخم او با میفخ بیخ تا ده روز جهت درد کرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهت رفع فضول سینه و شش و سرفه کهنه و امراض کرده و مثانه نافع است و مضرّ محرورین و مصلحش کتیرا و اکثار او مضرّ جگر و مصلح او زرشک است و قدر شربتش یک مثقال و بدلش انجدان می باشد.

سیسارون

ابن ماسویه و امین اللؤلؤه گویند چوب سوسن است که به فارسی تلخه گویند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر از جهت اشتباه ناسخ سوسن را شونیز دانسته اند و گفته اند چوب شونیز است.

و مؤلف معنی گوید در او تحلیل و اندکی قبض است و طیبخ بیخ او جهت معده و ادرار فرمودن بول مفید است و جمعی گویند قلفاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیت می دانند.

سیسنپ

اسم فارسی نام است و برّی و بستانی می باشد و برّی مسمّی به دباب و برگش شبیه به برگ سداب و قویتر از بستانی است و بستانی شبیه به نعناع و از آن سفیدتر و خوشبو و تخمش ریزه تر از تخم ریحان است.

در آخر دوم گرم و در اول او خشک و مفرّح و مفتّح و مقوی احشاء و روح دماغی و دل و مدرّ بول و حیض و مخرج کرم شکم شرباً و جنین مرده شرباً و جلوساً و با قوه تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصاً با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب و طیبخ او جهت رفع قمل و عرق بدبو و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهت قی اللّم نافع و مضرّ ریه و مصلح آن گشنیز است.

و قدر شربت از خشک او یک مثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند یا گل او را در روغن مکرّر کرده در آفتاب بگذارند جهت سده دماغی و میخ رین بغایت مؤثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بیعدیل است.

سیسبان

به بای موخده قبل از الف، اسم درختیست بستانی و برّی می باشد. بقدر دو زرع تا چهار زرع به حسب اماکن و غیر سیسبان به بای موخده بعد از سین اول است و گذشت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم چیده می باشد و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمرش دانه ها بقدر حله مابین زردی و سیاهی و در باغها جهت خوش منظری غرس کنند و بعضی دانه او را حبّ الفقذ و جمعی ثمرات دانسته اند و اصلی ندارد. مایل به گرمی و در دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفت اللّم و رافع سپرز و با شیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع توکد کیک و لیس انگشتری او در انگشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول نظرها و مصلح محرور و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بادآورد است.

سیپا

نوعی از ماهی است و به عربی لسان البحر نامند و به فارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه به سرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد. در آخر دوم گرم و خشک و دیر هضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر استخوان او جهت جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم کلّ حیوانات و سنون او جهت جالی دندان بسیار مؤثر و ذوروش مجفّف زخمها است.

سیلان

به عربی اسم عصاره خرما است که بد و ن طیبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از آن است و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله به صفرا و مضرّ محرورین و مسدد است به خلاف رطب که مسدد نیست و مصلحش میوه های ترش است.

تخفه حکیم مؤمن

مرکب القوی و در حرارت معتدل است . در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرّیس در اوّل سرد دانس ته است . مفتّح سده جگر و مقوی معده و مدرّ بول و مرار و مسهل اخلاط ثلاثه خصوصاً سودا و مرّة محرقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک او در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه نافع است و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب نلزه او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعاء و رفع قوبا و یرقان و جرب و حکه و احتحال عصاره او جهت تقویت باصره و با صمغ جهت منع رو کیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه او جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و شستن سر با آب منقوع او جهت رفع قمل و خفقان که رشک و ابریه باشد نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته است و تخمش معتدل الحرارة و در افعال محمّد بن احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزاء دانسته اند و گویند مضرّ شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درهم تا پنج درهم و از آب او از سی متقال تا شصت متقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است.

و در بعضی بلاد قسمی از گیاه شبیه به شاهتره است و از آن تیره رنگ تر و باریکتر و شبیه به افستین و گل او مایل به سیاهی و بی مزه و با اندک بدبوئی و قاتل گاو است و او شاهترج است و غیر مستعمل می باشد.

شاه صینی

عصاره جامده سیاه صفایحی است و بر آن نقشی شبیه به نقش خاتم است و گویند عصاره ریوند است.

و بعضی عصاره حنای چینی دانسته اند و مایل به زردی او بهتر و از بلاد هند خیزد و مجفّف و قابض و طلای او جهت درد سر حارّ و اورام حاره و ابتدای فتق و شرب او جهت درد سر و منع بخار و ضعف معده و ذرور او جهت نرف اللّم جراحات نافع و او غیر تنزوی ختایی است.

شاهسفرم

ریحان سبز مایل به زردی و ریزه برگ است و قسمی هم بز رگ برگ و سبز تیره می باشد.

در اوّل گرم و در دوم خشک و محلّل جمیع اورام و منوم و مفتّح سده دماغی و رایحه او مانع وبا و رافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خا کیدن او جهت قلاع نافع و ضماد تر کرده او با آب مبرّد و مقوی اعضا است و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیه معتدل جمیع امزجه و بو داده او قاطع اسهال و زحیر مزمن است خصوصاً که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فساد آن می باشد.

سیسلم

ابن تلمیذ گوید شبیه به زنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف تر از آن است.

سیمقه: به لغت مصر روغن ترب صحرائی است.

سیاب: خلال است.

سیال: یاسمین است.

سیف الغراب: دلبو است.

سیکران: بیخ است.

سیکران الحوت: قلموس است و گویند ماهیزهرج است.

سینبرون: حرف الماء است.

سینبرن: افستین است.

سیا: بقو هندی است.

سیر: قره العین است و به لغت فرس اسم ثوم است.

سیسقومورون: جمیز است.

سیسسون: به یونانی سمسم است.

سیس ایمارس: به یونانی به معنی خیار بستانی است.

سیقس اغریوس: به معنی خیار بری است.

سیفایطوس: به یونانی آبنوس است.

سیم: اسم فارسی فضّه است.

سیر صحرائی: اسم فارسی اسقوردیون است.

سیک: اسم فارسی ارفو است.

سیاه دانه: اسم فارسی شونیز است و به اصفهانی سیاه سیر بیخ نامند.

سیماب: اسم فارسی زیبق است.

سینین: اسم فارسی نوعی از ذراریح است.

سیچقان: اسم ترکی قاره است.

سیمب: اسم فارسی تفّاح است.

سیندر: اسم هندی سرنج است.

سیورت: اسم هندی مرقشیشا است.

سیالی: اسم هندی شقاق است.

سیسا: اسم هندی سرب است.

سیلج: اسم هندی اشنه است.

سیاه داران: اسم فارسی ساداوران است.

سپه: اسم هندی کندر است.

حرف الشّین مع الألف:

شاهترج

معرب از شاه تره و دو نوع می باشد: یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه به گشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریضتر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاء است و

در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفصل و اعصاب و جهت فالج و رعشه و لقوه و صرع و امراض بارده دماغی نافع است و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و قدر شربتیش تا نیم مثقال است با مثل او نبات.

شاه بلوط: در بلوط مذکور شد.

شاه بیزج: معرب ساییزک و آن لفاح است.

شاپورقان: اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد.

شاهلوج

به جیم و به کاف معرب از شاه آلوی فارسی است و آن آلوچه سلطانی می باشد و در ادراک مذکور شد.

شاه دانج: به جیم و قاف تخم قنب است و در آنجا مذکور شد.

شاه بانج: برنوف است و جسم فرم بری و شجره ابراهیم را بعضی با این اسم نامیده اند.

شاه صیلی: حاصلی است.

شاریا: اسم سریانی ابریشم است.

شباب: درخت ماهودانه است.

شاهسفرم رومی: اسطوخودوس است.

شباب رومی: فلفل سفید است.

شانه سر: اسم فارسی هدهد است.

شادنج هندی: شامل حجر هندی و قسمی از شادنج عدسی است.

شال گوه: به لغت دیلمی و شال تشی به لغت مازندران دلال است.

شال خنی: اسم مازندرانی و سمه است.

شاه ماهی: اسم فارسی بطارخ است و اقسام سمک مذکور شد.

شاخ: اسم فارسی قرن است.

الشیرین مع الباء:

شبت

به کسر اول و فتح ثانی و تشدید مثاء ثالث که مؤلف تذکره تصریح نموده گیاهی است معروف و به فارسی شو بخت نامند و شبیه به رازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب به یکدیگر می شوند و قوتش تا ده سال باقی است.

در آخر دوم گرم و در اول او خشک و از ادویه کبار و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در این فعل قویتر و مسکن مغص و مفتح سدد و هاضم و با تریاقیت و جهت یرقان و امراض بلغمی قاطبه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات تناسل نافع است و با غسل جهت سموم و اعانت فی و آب مطبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل نفخ

قدر شربتیش تا سه در هم و از عصاره و جرم او تا ده درهم و مداومت بوییدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه است.

شادنج

معرب از شادنه فارسی است و به عربی حجرالدم نامند به جهت قطع سیلان خون نه اینکه در رنگ شبیه به خون باشد و آن سنگیست در شکل شبیه به عدس و زود شکن و در الوان مختلفه مشاهده شده و تیره مایل به سیاهی را هندی می گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبونتین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید او را در فیروزکوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوارری و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده ام و قسمی که مصنوع او مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از معدنی می باشد و در جمیع افعال مثل معدنی است به خلاف مصنوع از حجرالحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف و قابض بیلذع و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انارین و امثال او جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض دایم و درور منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و طلای او با سفیده تخم مرغ و امثال او جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و باد سرخ و سوختگی آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال او جهت رمده و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حگه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم نافع و ذرور او جهت رفع گوشت زیاد و جراحت و رویانیدن گوشت مجرب است و با آب گشنیز و مانند او جهت بقر و قروح حازه و مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بیعدیل است.

قدر شربتیش از یک دانگ تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش کنیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و در غیر آن دم الأخوین است.

شارف

اسم هندی بیخیست شبیه به تربد و طعمش بی حدت و ذیمقراطیس گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم مایی و جهت امراض بارده نافع است.

شاطل

و سایل نیز گویند و به فارسی روشنک نامند و دواهی است هندی شبیه به فطر خشک و با قدر باقلاهی و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار و مابین سیاهی و سرخی و املس است.

تخمه حکیم مؤمن

معدنی است و آن شبیه به قلع ی و به کبودی مایل و از سرب اندکی دیرگدازتر است.

در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظروف آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و سوخته او جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و در اطلیه جهت کلف و آثار و اورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل است.

و قدر شربتش تا یک دانگ است و در تبدیل اسود به ابیض با اعمال مخصوصه مجرب است.

و مؤلف تذکره گوید چون رفع زبیب او شود قلع ی را ملحق به فضه می کند و خاصیت اوست که هرگاه آب را در ظرف دهن تنگی از او کرده و در ظرف دهن باز قدری شوره ریخته و ظرف آب را در آن حرکت معتدلی دهند آب را بغایت سرد کند و معمول هند است.

شب

از جمله معادن ربعه کامل الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شوب باشد و آن جسمی است شبیه به زاج با ترشی اندکی به خلاف زاج که بی طعم ترشی است و در اکثر افعال قریب به زاج است و از ارمیه و گرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده شمرده اند و آنچه موجود و متداول است آبکی سفید شفاف مایل به زردی و بی زردی است که یمانی گویند و آن این است که در بلاد یمن چکیده و منجمد می گردد و قسم ثانی بی زردی است و شفاف را به فارسی زجاج بلوری نامند و پارچه های مربع شکل را مکعب و مشقق و مایل به استاندارد را زاج مدحرج نامند و قسم نرم ملمس زود شکن که با زهومت رایحه باشد زاج زفر گویند و این اقسام در تداوی مستعملند و قسم زرد مستطیل و قسم غیر مضبوط الشكل و نوع سبز شبیه به زاج که شور طعم باشد در تداوی مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف و سیاه مایل به تیرگی و از جمله سموم اند و ظاهر توتیای هندی عبارت از او باشد.

مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و مجفف قوی و قاطع نرف اللّم زخما و زایل کننده گوشت زیاد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن است و در صاف کردن آب و شربا ب سریع الأثر و شرب او مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و حمول آن رافع سیلان حیض و مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد آن با روغن زیتون جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل و عرق و با نمک و غصص در سرکه جهت قروح ساعیه و خبیثه مجرب و با آب رز جهت حکه و جرب و با عسل جهت رفع آثار و با موم جهت داخس و با آب جهت رفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و شکر و کلس و پوست تخم مرغ و سرگین حردون بالسویه جهت رفع بیاض نافع است و با سماق و غصص جهت دمه و حمره مزمنه و اورام و ستبری پلک چشم مفید و نفوخ آن در دهن افعی کشنده او و قطور او جهت رطوبات و گرانی سامعه و سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویت لثه و لهما نافع و

از اقطار بدن و رافع غثیانی است که از جوشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد گرده و مثنه مفید است.

سوخته او در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر شرباً و ضماداً نافع و خوردن او با رماد و زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاه و عسر بول مجرب دانسفاند و ذرور او مجفف قروح پر چرک و جهت قرحه قضیب بیعدیل و عصاره قطور او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ او جهت امراض رحم مجرب است و ضماد مسحوق او با عسل که در طبیخ به حد انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلین طبع است و تخم او در اطعمه و ترشیهها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی و بعد از طعام مقوی قوی و مدت خوردن او و اکتار او مضغف باصره و قاطع منی و مغنی و مضر محرورین و مبخّر و مصلحش آب لیمو و امثال اوست.

و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر سر گذاشتن اکلیل مثبت بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورث قبول عامه است و روغن او که عصاره او را بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او شود و طی تازه او را در روغن ریخته و بعد از یک شبانه روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند، ملطف و مسخن و محلل و جهت اعیا و درد مفاصل و ته بیج اطراف و درد عصب و رفع قشعریه و لوز و تلین صلابات بغایت مؤثر است.

شبرم

نباتیست شیردار و منتش معمورهها و ساقش شبیه به نی و پر گره و بقدر زرعی و برگش شبیه به ترخون و برگ کاج و گلش بنفش و دانه او شبیه به عدس و مایل به سفیدی و زردی و بیخس ستبر و پخشیر و قویتر از ثمر و ثمرش قویتر از برگ و بهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد به بهمت پیچیده.

در سوم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوه قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدرّ اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج و درد مفاصل و استسقای زقی مجرب و ضماد او جهت قوبا بیعدیل و بغایت مضر محرورین و ضعیف ا لهنیه و مورث تهیای تند و محرّق منی و مضغف اشتها است و یک منقال او کشنده به قی و کرب و غشی و خناق می باشد و شیر او نیم منقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال اوست با انیسون و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش مازریون است.

شبه

اسم عربی روی توتیای فارسی است و س بیج را به فارسی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع از روی توتیا و مس دانسته اند که به فارسی آن را برنج گویند و مراد از مطلق او

لزوج و بیرون سیاه و اندرون سفید است و چون بر آب زنند مثل صابون کف می‌کند و به آن جامه می‌شویند و آن غیر چوبی صباغان است. و در اوایل دوم گرم و در بیوست قریب الاعتدال و بیخش از ادویه شریفه مسهل به رفق سودا و بهتر از لاجورد است و رافع جمیع امراض سوداوی و در رفع جذام بیعدیل حتی تصریح نموده‌اند که از مداومت او جذامی که تغییر به شکل شده باشد رفع می‌شود و مقطّع بلغم و جالی و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای برگ بری و نهری او رافع صداع و التیام دهنده زخمهاست و مضرّ مثنان و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش به وزنش حجر ارمی است.

◀ شجره الراهب

امین اللؤلؤه از مح مد بن احمد نقل می‌کند که شجره ای است غیر نبات ماهودانه و در بلاد دمشق مزروع او نیز می‌باشد و ثمرش شبیه به ثمر شاهدانه و روغنی که از او گیرند در طعم شبیه به طعم او و دانه های که در شاخه های بالا می‌باشد مقی قوی و از اسافل مسهل بلاقی و از وسط مقی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه تا چهل عدد است.

◀ شجره مریم

نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد و شاخه های او درهم و مشبک در یکدیگر و چون در آب گذارند دراز و بالیده شود و چون خشک شود به حال اول عود نماید. در سوم گرم و در بیوست معتدل و مفتّح و رافع بلغم و مح مَر بشره و جالی و آب نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای او جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زیاد مؤثر و مضرّ ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است.

شجره الطلق: شجره مریم است.

شجره الیمام: صامریوما است.

شجره القطران: شربین است.

شجره الدم: ابوخلسا است و بعضی بر شاهرخ نیز اطلاق می‌نمایند.

شجره الکافور: شامل اقحوان و ریحان الکافور است.

شجره البهق: قنّاء بری است.

شجره البق و شجره النّسم: اسم دردار است.

شجره سلیمان و شجره ذوالقرنین و شجره الصنم: بیروج الصنم است.

شجره الجن: دیودار است.

شجره القدس: نوع بزرگ قتاد است.

شجره حمرة: آزاد درخت است.

شجره الله و شجره اكله: صنوبر هندی است.

شجره الحیات: درخت سرو است.

شجره الحایضه: امغیلان است.

شجره الحیّه: جریطیان است.

گذاشتن او در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فرغ و خوردن او مورت سعال و سل و دو درهم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوه ها و شیر است.

قدر شربتش یک قیراط و بدلش نوشادر است و از خواص اوست که چون کسی را چشم بد رسد شب را بخور کند و در آن قطعه نقبه‌ای به صورت چشم ظاهر گردد و هرگاه آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند هرگز چشم بد به اهل آن خانه نرسد.

شب: به ضمّ اول و سکون باء موخده، اسم نوعی از عنکبوت سمی است.

شبّ الصباغین: قلی است.

شبّ الأساکفه و شبّ العصفر و شبّ القلی: قلی مصعد است.

شبوط: نوعی از سمک است.

شبوقة: نوع کبیر ضمان الأرض است.

شبهه هدهد است.

شبیطاطه: عصى الراعی است.

شب پره: اسم فارسی خفّاش است.

شبدر: اسم فارسی حندقوقی بستانی است.

شبه: اسم فارسی سیچ است.

شب انگیز: اسم فارسی بیخ نیچ است.

الشّین مع النّاء:

شتر مرغ: اسم فارسی نعاه است.

شتر: اسم فارسی ابل است.

شتر بچه: اسم فارسی جزور است.

الشّین مع النّاء:

◀ شت

به ناء مثله نباتیست بی ساق و بی گل و منحصر در اوراق و متراکم و توی بر توی و با رطوبت بسیار و کره رایحه و زرد و منبتش کوهها و سنگلاخ و دباغان دباغت پوست با آن می‌کنند.

در دوم سرد و خشک و آب او حابس قی و مقوی معده و قاطع نرف الدم همه اعضا است و جهت اسهال سریع الأثر و در امراض چشم قایم مقام مامیثا و مضرّ مثنان و مصلحش عناب و قدر شربتش یک درهم و بدلش سماق است.

◀ شجره ابی مالک

قسمی از عرطنیثا است و بری و نهری و منبتش کنار آبهای جاری و سایه - ها می‌باشد و ساقش منحصر در یکی و مرّی و سبز و بعضی مای ل به سرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل ازّه و در هر عقده ساقش دو برگ می‌روید و شاخه های او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل رایحه و ثمرش به قدر نخودی و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و

شحرور

مرغی است سیاه و سفید و پای او زرد و مایل به سرخی و بقدر قمری و به ترکی قره طاووس و به اصفهانی غوغاز و به مازندرانی توکا نامند. در دوم گرم و تر و صالح غذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن او با روغن بادام بغایت مورت حسن صورت و رافع گرفتگی آواز است. شحم الأرض: قطن است و گویند خراطین است و بعضی جور جندم دانسته‌اند.

شحر: کشج است.

شحم النخل: جمارالنخل است.

شحمه: اسم قسم اخیر لبلاب کبیر است.

شحم الأترج: الب است.

شحم المرح: خطمی بری است.

شحم فاوندی: فاوند است.

الشین مع الحاء:

شخی: به خای معجمه قلی است.

شخار ایض: به لغت اهل صناعت ملح القلی است.

شخت: توبله الذهب است.

الشین مع الدال:

شدخ: تخم انجبار است.

الشین مع الراء:

شراب مروّق

شرابیست که نان میده و بکسمات در او خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نمایند و کثیرالتغذیه و موافق ناقهان است.

شربین

از اصناف سرو است، برگش از آن عریض تر و ثمرش شبیه به بار سرو و از آن کوچکتر است و بهترین قطران از او حاصل می شود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و به سرو اشبه و از آن کوچک تر است و در اصفهان معروف به درخت نوش است.

و قسمی از آن کوچکتر و خارناک است و ثمرش با قدر گردکان و عرع بری گویند و اقسام او در اول سوم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و نظول او جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد مجرب است و ذرور او رافع نرف الدم و اعیا و جهت التیام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خنّاق و ورم لوزتین مؤثر و ثمرش قابض و مدرّ بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و

شجره بارده: لبلاب است.

شجره رستم: زراوند طویل است.

شجره موسی: علیق القدس و عوسج را شامل است.

شجره طیبه: درخت خرما است.

شجره التسییح: امدریان است.

شجره العصب: نوارس است.

شجره ابراهیم: پنج‌نگشت است و بعضی امغیلان و جمعی شاه بانج دانند.

شجره الدبق: درخت سپستان است.

شجره التین: لوف الکبیر است.

شجره الخطاطیف: عروق الصفرا است.

شجره الطحال: ضریمه الجدی است و گویند فاشرستین است.

شجره الضفادع: کبیکج است.

شجره الکف: اصابع الصفرا است.

شجره الذب: درخت زعرور است.

شجره التیس: طراغیون است.

شجره البراغیث: طباق است.

شجره: نوعی از راتیناج است که به آتش پخته باشند و او را ققهن نیز نامند.

الشین مع الحاء:

شحم

به فارسی پیه نامند و سمین را فریبه و هر دو از دسوم ت مائیه دموی‌اند که در سطوح اعضا منعقد گردد و در شحم اشله انعقاد و اقل مائیه است مثل پیهی که در قاعده دل می‌باشد و سمین اکثر مائیه است و اقل انعقاد مثل فریبه که ملاصق روده ها است و او از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد.

شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیفتر است و پیه هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و می شود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحم در نضج و تلین اورام و قرحه امعاء، پیه خوک را دانسته‌اند سپس پیه گرده بز ماده را و پیه خرس را جهت داءالتعلب و پیه مرغ را جهت خشونت زبان و ورم رحم مجرب و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مئانه و اکتحال پیه ماهی که از آفتاب گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور و حشیه جهت مفاصل بغایت نافع‌اند.

و چون خواهند که شحم را مدتی نگاه دارند باید پرده ها و کثافات او را گرفته و در آفتاب یا نزدیک آتش گذاشته و صاف او را با قدری سعد بل دارشیشغان و یا اذخر و با سوسنبر و با شراب چند جوش داده یا در قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کنند و خوردن شحم مغنی و مرخی معده و مصلحش در محرور سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال روغن زیتون و از او بهتر است.

بوداده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیۀ اطفال است و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده و بعد از یک شب از یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند، جهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حگه و تبها و اسهال صفراوی بیعدیل است و آب مقشّر مطبوخ او به حدی که مهرآ پخته شده باشد ماءالشّعیر نامند و آن سرد و تر و مدرّ بول و مسکن حدّت خون و اخلاط محرّقه و سریع الأنحدار و موکد خون صالح و مرطبّ و جهت تبهای تند و جگر حارّ و سل و دق و قرحه ریه و امعاء و اسهال حارّ یابس نافع است و مرخیّ معده و مضرّ احشاء بارده و نفّاخ و مصلح او گلقد است و در حین اعتقال طبع استعمال او را جایز نفاسته اند و مطبوخ آن با نصف او خشخاش کوبیده جهت صداع حارّ و به اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لرج و منع شری و تفتیح سدد و با عنّاب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و شیرۀ جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل به خشکی و غلیظتر از ماءالشّعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجۀ حارّه مفید است و ضماد آرد او رادع و محلّل اورام صلبه و گشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب به جهت نقرس حارّ و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و حگه و با بیخ و افیون و کاهو و مانند او جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفته و غرغره شیرۀ او جهت ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او با انجیر یا ماءالعسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حارّه به غایت مؤثر و ضماد سوخته او جهت کلف و حزاز نافع است.

شعر

به فارسی موی نامند و او متولّد از بخارات اخلاط و محرّق آن متکون می - شود و بغایت یابس و خواصّ موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است و چون به سرکه تر کرده و بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمّیت آن می کند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مجفّف و بیلذع و مسخنّ و جهت آکله و خشک کردن زخمها مجرب است و جهت قلاع و قروح و با کندر و زفت جهت جراحت سر و با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حگه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بروز مقعد بغایت مؤثر است و قطور او با سفیداب و توتیای مغسول و گل ارمنی جهت حرّقه البول مجرب و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سددی و گریزانیدن هوم و حمول او جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات مؤثر و با ماءالشّعیر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجرب است.

شعر الغول

گیاهیست بی سراق و ثمر و منحصر در اوراق خشن و شبیه به سرخی و مایل به سیاهی و بیخش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشان است و در

گزیدن ارنب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و گشنیز است.

شری: گیاه حنظل است.

شربث: فراسیون است.

شرار: زرنیخ مصعد است.

شراب جیوشی: خمیری است که در جزیره جهش در بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا به عمل می آورند و با عفوشت و تندی می باشد.

شراب: اسم اصطلاحی خمر است.

شربث خشخاش: اسم فارسی دیاقود است.

شراب خرما: اسم فارسی نیبذالتمر است.

شراب دوشابی: اسم فارسی نیبذالذیب است.

شراب عسلی: اسم فارسی نیبذالعسل است.

شراب مویزی: اسم فارسی نیبذالذیب است.

شرنگ: اسم فارسی حنظل است.

الشّین مع الشّین و الشّین مع الطّاء و الشّین مع العین:

شش بندان: اسم فارسی فاشرستین است.

شش تره: فوا است.

شرنگ: اسم فارسی حنظل است.

ششاقال: شاقال است.

شش ریش

اسم بیخ نباتیست که در دیر الغرّای بلاد مصر یافت می شود. سبترتر از انگشتی و بی مزه و مایل به زردی است و جهت استسقای زقیّ مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشوّت اخراج زرداب می کند.

شطیبه

به لغت مغربی اسم نباتیست کثیرالوجود در کوههای برف دار و برگ و تخم و شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد و مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج است و بالخاصیه با وجود گرمی جهت تبهای حارّه نافع و مدرّ بول و مفتّت حصاه و محلّل ریاح معده و رافع آکله مستحکمه و ضمادش به جهت علت معروف به شوکه گویند مجرب است.

شطریه: صعتر بستانی است و به فارسی مرزه نامند.

شعیر

به فارسی جو گویند و بهترین او سفید بالیدۀ تازه و کهرغ او که یک سال گذشته باشد بسیار بد است.

در آخر اوّل سرد و خشک و لقیل غذا و با قوه جالیه و قابضه و مجفّف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تیوعات و مورث لاغری بدن و مضرّ مئانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد

تصفه حکیم مؤمن

شفلیج: بار گیاه کبر است.

شفقالو: اسم فارسی خوخ است.

شفترک: اسم فارسی خجاست.

الشین مع القاف:

شقیقل: شقاقل است.

شفوریس: قلا بری است.

شقایق

معروف است. گویند چون نعمان بن منذر در خورنق اولاً زرع نموده مسمی به شقایق النعمان گشته و او بری و بستانی می باشد و شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق او بغایت قوی السکر است.

در دوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درهم با میفخ نیج جهت تسکین درد احشاء و اعضاء که دفعتاً به هم رسد بسیار سریع الأثر و نفوخ او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که با گیاه جو پخته باشند مدّر شیر و مسقط جنین و طلای عصاره او منقی چرک زخمها و دافع تقشّر جلد و محلّل ورم چشم است و سعوط او منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رفع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب است و یک درهم از قبه او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده و فرش لحاف او را سخت نموده و چهل روز در سرگین تراسب دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر دهند، خضاب صاحب نباتی شود و گویند مجرب است.

شقاقل

بیخی است پرگه و با لزوجت و اندک شیرینی و به ستبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پرگه و بر هر گرهی برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل از او بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست. در اول گرم و در دوم تر و مبهی و مفتح و قاطع بل غم و مقوی کمر و مسخن کرده و معده و مثانه و ج گو و مصلح و مضر اشتها و مصلحش عسل و مربای او با عسل بیغایله و مقوی ارواح و قواست. و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه به وزن او حب الصنوبر و بوزیدان است.

شقراق

مرغی است بقدر فاخسته سبز و بدبوی و به فارسی سبز قبا نامند و در تنکابن کراکو گویند. در دوم گرم و خشک و محلّل قوی ریاح غلیظه و

دارالمرز کثیرالوجود و در تنکابن کرف نامند و در خواص قریب به پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قویتر از آن است.

شعرالجداد

نباتیست غیر پرسیاوشان و شبیه به موی طلا اسب و باریک و سیاه و چندین عدد به شکل دسته در یکجا می روید و بر روی زمین پهن می شود و بی برگ و ساق و بیخ او را چون بسوزانند بوی موی سوخته می دهد. گرم و خشک و بخور او را جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه روان است.

شعرالجن: شعرالغول است.

شعرالأرض و شعرالخنزیر: شعرالجداد است.

شعاریر: قنّاء بری است.

شعورالصقالبه: زعفران است.

شعیر رومی: خندروس است.

الشین مع الغین:

شغال: به غین معجمه اسم کلب بری و آن ابن آوی است.

الشین مع الفاء:

شفنین بری

مرغی است از فاخسته بزرگتر و سفید و طوق گردن او سیاه و ناتمام و پمامه و به ترکی الافاخسته نامند.

در دوم گرم و خشک و بغایت مسمّن بدن و مجموع او مستحیل به جوف صالح می شود و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاد کننده قوه حافظه و محرک باه است و اکنار او مض ر محرورین و مصلحش سرکه و گشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیات الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده و مباشرت کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او را با عسل و با اندک بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجرب است و مهاریارس پیه او را جهت درد رحم و ثقل سامعه به غایت مفید دانسته است.

شفنین بحری

حیوان دریایی است شبیه به خفّاش در رنگ و بال و شکل و دنباله او شبیه به دنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار وجود دارد و از زدن نیش الم عظیم حادث می شود و چ ون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان می گردد و به این جهت او را حوت الشّر نامیده اند و گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باع ث سوزش و درد عظیم صاحب بول می شود و مادامی که رفع ننمایند ساکن نمی گردد.

مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرگین او جهت کلف نافع است.
شوقدییون: اسقوردیون است.
شوقو و شقیق: اسم شقایق است.
الشین مع الکاف:

◀ شکر تیغال

اسم فارسی تیغال است و آن غلاف حیوانیست شبیه به مگس که در خا ر انزروت مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن می میرد و مایل به تدویر و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت در او غالب و با لزوجت و ملین و مسکن حلت اخلاط و سوزش مری و جهت خشونت سینه و سرفه و صاف کودن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او مغنی و مصلحش شکر و ترنجبین است.
قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نبات است و مؤلف اختیارات آن را سکرالعشر دانسته و فیه مافیہ کمالایخفی.

◀ شکاعی

از اصناف بادآورد است و از آن قابضتر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته‌اند و اول اصح است چه بادآورد شامل شوکه بیضا و شوکه غریبه است و در بعضی بلاد به کنگر خر معروفند و یکی را گل سفید و یکی بنفش است و اخیر مخصوص به شکاعی است و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قویتر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قویتر از ثمر و قاطع نزالدم و با قوه تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبخ او جهت تبهای اطفال و تبهای مرگبه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک درهم تا دو درهم است و بدلش بادآورد و سایر خواص در آنجا مذکور است.

◀ شک

به فارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب بقتل موش است و رایحه موشی که از آن خورده باشد باعث مردن موشهای دیگر است و آن جسمی است معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله است و اهل صناعت او را در کل مقام بدل زرنیخ می دانند و آنچه زرد باشد زیون است و قوتش بعد از هفت سال فاسد می گردد و رنگش اغبر و وزنش سبک می گردد.

در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها است با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنها جهت حگه و جرب و با گلاب جهت اوام بارده و استسقاء نافع و اکتحال او در یک روز طبقات و رطوبات چشم را زایل می کند و نیم درهم او در یک روز کشنده است و تریاق او تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده و بقدر ربع تا دو چندان بیاشامند.

شکوهج: اسم معرب خشک است.
شکوئا: کشوٹ است.
شکرسنگ: اسم فارسی حجرالعلاج است.
شکوفه: اسم فارسی فقاح است.
شکنبه: اسم فارسی کرش است.
شکر پنیر: اسم فارسی فانج سنجری و معمول سجستان است.
الشین مع اللام:

◀ شلجم

معرب از شلغم فارسی و به عربی لفت نامند و بری و بستانی می باشد و بری بر دو قسم است: یکی را شاخه های نباتش دراز و برگش به عرض انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر مأکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منبت او مزارع است و یکی را منبتش دشتهای نمناک و نزدیک آنها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و مأکول است و برگش شبیه به برگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیرالتشريف و تخمش مثل بستانی و مایل به سیاهی و تخم قسم اول منقی بشره و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و رطوبتش کمتر. بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیرالغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاه و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم است و مصلح آن زیره و شیرینیها و ریشه های باریک او که ساید و بلعسل بنوشند، جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و تشری شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشاء و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزای او جهت تقرس و شقاق و حگه مفید است و تخم او در اول سوم گرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ او و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قویتر و موکد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقد است.
قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهت ریاح و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شرباً و ضماداً مفید است.

◀ شل بار

درختی است هندی و آن را سفرجل هندی گویند و بزرگتر از فندقی و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم ملمس و بی قشر است.
در سوم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع می باشد و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درهم است.
شلجم احمر: شوندر است.
شلج: تخم انجبار است.

◀ شلیل

تخمه حکیم مؤمن

از طیوب معموله است و در مصر بسیار معمول و به یونانی سمیلیوس نامند و گویند به معنی دخان الضرو است و بهترین او سفید بی بوی دود است.

در سوم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدرّ فضلات و مفتت حصاه و رافع اخلاط لزجۀ سینه و با زعفران مفرّح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با اینسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهت قروح و آلتو و حمول او جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و محفّف و مصلح محرور و مخشّن سینه و مصلحش روغن کنجد است.

قدر شربتش تا چهار قیراط است و دستورالعمل آن، آن است که حسن لبان را نیمکوب کرده و در ظرفی کنند و بر آن طرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده و به گل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزد تا صعود به طرف بالا کند و در آنجا سرد شود و اگر به جهت زیادتی عطر طرف بالا را به عود و صندل بیالایند جایز است.

شنج

اسم معرب حلزون است و آن نوعی است که کاغذ به او مهره می کنند و حلزون مذکور شد.

شنبليله: اسم فارسی شکوفه سورنجان است.

شنار: فراسیون است.

شنیز: شونیز است.

شنگ اسم سریانی اشنه است.

شندله: به لغت نبطی تودری است.

شنگارالصناعه: لحام الذهب است.

شنجار: به جیم و به کاف و به قاف ابوخلسا است.

شنبليله: به لغت اصفهان حلبه است.

شنجرف: زنجرف است.

شنگ: به لغت اصفهان لحيه التيس است.

الشين مع الواو:

شوندر

اسم معرب قسمی از شلغم بری ماکول است و در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیت قویتر از نوع بستانی و در تریاق فاروق ادخال تخم این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قویتر از تخم سایر اقسام است.

شوکران

اسم یونانی نبلیتی است با لزوجت و ساقش پرگره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه به گل شبت و بدبوی و شعبه های شاخ او چتر دار و تخمش مثل نانخواه و مایل به

به لغت خراسان میوه ای است لذیذ بقدر گردکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار می رسد و لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بیغایله است.

الشين مع الميم:

شمع

به فارسی موم نامند. زرد و سرخ او را به تکرار گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در ماهتاب سفید می کند.

در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقی است و محلّل و منضج و ملین و مصلح ادویۀ مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده و فرو برند و یا در روغن حل نموده و بنوشند، جهت قروح باطنی و سحج مجرب و جهت درد سینه سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو و لپاه و تصفیۀ آواز بیعدیل است و طلای او جهت حگه و جرب و خشونات و نضج اورام و وسیع کردن و به چرک آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و رفع اذیت زخم حربۀ زهردار مؤثر و بخور او جهت رفع عفونت هوای وبا و به عرق آوردن صاحبان تب و رایحه او جهت بدبوئی و اذیت بوی مردار و حقنۀ او با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسکد است و مصلحش نان و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش آرد باقلی است.

و گویند چون آشیانۀ مگس را بسوزانند و به ظرفی بمالند و در آب دریا و سایر آبها بگذارند آب شیرین را به خود جذب می کند و موم شمع عروسی را در نیرنجات جهت محبت و آنچه در عزا سوزانیده باشند جهت بغض مؤثر دانسته اند و از خواص اوست که چون قمر در سنبله به تثلیث و عطارد از نحوست بری باشد یک مثقال موم شمع عروسی را با سه قیراط موم پاک در یک درهم نقره مضبوط نموده نگاهدارند غلبه بر همۀ دشمنان آن را روی دهد و زبان دشمنان بسته شود.

شمس: به لغت اکسیریان ذهب است.

شمام: رازیانج است به لغت مصر و شام.

شمشاد: اسم فارسی بقس است.

شمار: درداب است.

شمشیر: قافله صغار است.

شمع: شامل روغن ترب و سندریطس است.

شمول: خمر است.

شملیت: اسم هندی حلبه است.

شمخاطر: اسم ملح هندی است.

الشين مع التون:

شند

آن نافع می باشد و شرب روغن او را با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات شمرده اند و طلای روغن او که با ق رع منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهت نعوظ بی عدیل و رافع دردهای صعب بارده و سستی و سده اعصاب است و خوردن او نیز جهت باه و امور مذکوره سریع الأثر است و اکثار شرب شونیز مورث خنق محروین و مسلد و مصلحش سکنجبین و سرکه و مضر کرده و مصلح او کتیرا می باشد.

و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او یک درهم و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است.

◀ شواصر

مشک الجن است و او را در تنکابن مشک واش نامند.

و ابوریحان بیان نموده که در دیار دیلم به این اسم گیاهی دیده ام و آن نباتی است خاکستری رنگ شبیه به اشنه و منحصر در اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا نمی شود و بی گل و ساق و بیخ سیاه و بقدر مسامری و منبتش سنگلاخهای کوههای عظیم و از تازه او چند ماه بوی مشک خالص می آید.

در سوم گرم و خشک و مفرح و مدرح حیض و مقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب به سنبل الطیب است.

شوقی: اسم عربی برنجاسف است.

شوشمر: اسم قافل صغار است.

◀ شو مط

اسم عربی درختی است بزرگ و شاخه های او صلب و بی گره و برگش شبیه به برگ بید و از چوب او کمان می سازند و جمیع اعضای او با قوه قابضه و جهت اسهال مفید و جلوس در سایه او ممنوع است.

شوع: درخت بان است.

شوکه ابراهیم: به لغت مغربی قرصنه است و شوکه یهودیه و شوکه زوفا نیز نامند.

شوکه منیه: نوعی از طباق است و گویند غافت است.

شوم: مازریون است.

شوکه الذراجین: به لغت مغربی دینساقون است.

شوکه الذهن: عکوب است.

شوکه العلك: به لغت مغربی اشخیص است.

شوکه غریبه: شکاعی است.

شوکه بیضاء: بادآورد است.

شوکه: به لغت حجاز اسرار است و به لغت فارسی ابقر.

شوکه مصریه و شوکه قبطیه: قرط است.

شوکه صها و شها و شوکه شایکه: گیاه خرنوب است.

شوغار: زاج سفید است.

سفیدی و بیخس مجوف و مشهور به بیخ بقی است و از تفت بلاد یزد می خیزد.

در چهارم سرد و در سوم خشک و مخدر و مسکن و منوم و دو درهم او قاتل و طلای عصاره او جهت باد سرخ و نمله و اوجاع حازه نافع است و ضمد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان و قاطع شیر و نرف الذم و رافع و اسهال است.

و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با بزرالینج از هر یک پنج درهم کوبیده و با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده و از ادویه جدا سازند مسکن قوی و در استمساک منی مجرب دانسته اند و حقیر او را مویز عمر دانسته و قدر شربتش از یک عدد تا سه عدد و زیاده از آن منوم قوی است.

◀ شونیز

به فارسی سیاه دانه نامند. نباتش شبیه به رازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد مایل به سفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزرالینج است و تخمش سیاه و مغزش سفید قریب به انیسون و قوتش تا هفت سال باقی است.

در اول سرور گرم و خشک و محلل و مدرح حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و مجفف و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریخی و درد سینه و سرفه و قی الذم و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیة بشره مجرب است و با سرکه جهت

اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب و غسل جهت نفس الأنتصاب و سنگ کرده و مثانه و سوخته او جهت بواسیر خصوصاً که با آب مورد ب سرشند بیعدیل است و ضمد او جهت ثلیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت

اخراج حب القرع قوی الأثر می باشد و سائیده او با خون افعی و یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت وضح به غایت مؤثر و با غسل و روغن جهت درد رحم در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب و ضمد سوخته او با موم و روغن حنا و مانند آن جهت منع ریختن موی و

رویاندن او و با گلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانسته اند و با بول جهت شهنده سر و منع نزلات و سعوط و بوییدن او جهت درد سر مزمن و گشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم او بر سر جهت زکام و بر سایر اعضاء و جهت تحلیل ریح سریع الأثر و قطور بوداده او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب است و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن حبه الخضراء جهت درد گوش و سده ریح

تخمه حکیم مؤمن

در سوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتّح سده و م در فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلّل ریح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد ورک و عسر النّفس و تبهای مرکّبه نافع است و مضرّ معده و عصب و مصلّح و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون جهت داءالتّعلب و سرعت برآوردن موی مؤثّر می باشد و ذرور او جهت آکله و طلای آب مطبوخ او جهت ورم بلغمی چشم و سایر اعضاء مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسستین است و بعضی سداب را بدل دانسته اند و روغن او که به دستور روغن گل گیرند جهت رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقاء و ورم معده نافع است.

شیلیم

گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریک تر و کوچک تر و با تلخی و مایل به سرخی و نبات او شبیه به نبات گندم و در گندم زار می روید و در اصفهان کاکلک گویند.

در دوم گرم و خشک و مخدّر و موجب سد و مفسد آواز و نانی که شیلیم داشته باشد مسکن و منومّ و ضماد او جاذب و منقّی مواد است و با سفیده تخم مرغ محلّل صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت قوبا و سعفه و جرب متقرّح و طلای روغن او منومّ و گرمتر و لطیفتر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه است.

شیبیه

اسم عربی است و آن غیر شبیه العجوز است و منبت او بستانها و جایی که باران بیشتر شود و آن گیاهی است ساقدار و شاخه آن سفید و برگش مایل به سفیدی و غبارناک گویا به مقرّاض ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی شبیه به بوی صعتر.

در سوم گرم و در دوم خشک و مفتّح سدد و محلّل و مدرّ حیض و منقّی فضلات و مواد نزله و ضماد او رافع ورم ریخی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و انتها محلّل آن و جهت ریح رحم و جذب جنین بها غایت مؤثّر و قدر شربتش تا یک مثقال است.

شیرخشت

به تاء آخر و به کاف، اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین است و بهترین او سفید و شیرین و حبه ها بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد جو را این صفت نیست.

در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکّبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشاء و جهت خشونت

شوکه الجمال: شترخار است و به لغت مصر رعی الابل است. شوزنیق: سودانیا است.

شوکا: به لغت تنکابن اسم و عمل است و او از جنس ابل است. الشّین مع الهاء:

شهدانج: تخم قنب و در آنجا موصوف است.

شاهد: عسلی است که از موم بی آتش جدا شده باشد.

شهدانج برّی: حبّ السّمنه است.

شاهده: اطراطیقوس است.

الشّین مع الباء:

شیور: اسم ترکی و فارسی قاقلی است.

شیطرح

اسم معرّب بیخ نباتی است سرخ و بسیار تند و باریک و برگش شبیه به برگ رشاد و در اوایل سردی هوا خشک شده می ریزد و متصل به بیخ برگی می ماند و در تابستان از شاخه های او گل ریزه پر برگ سفید ظاهر می شود و تخمش از خشخاش بغایت ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و منبتش خرابه ها و قوتش تا پنج سال باقی است.

در آخر سوم گرم و خشک و جالی و محرّق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتّح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهت صاف کردن آواز و رفع بلغم مفاصل و ریح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع است و جهت برص و بهق سفید و جهت جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثّر است و چون کوبیده و بر کف دست مخالف دندان دردناک به دستور و به طرف مخالف آن صباح بگذارند، دافع الم آن و مجرّب است و چون تخم مرغ را یک روز در میان ساکنده آن پنهان کنند پوست او را سرخ کند و این علامت خوبی و تازگی اوست و ضماد برگ او مقوّح جلد است.

و قدر شربتش یک درهم و مضرّ ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز مرجان و در غیر آن زرنباد و فوه است.

شیخ

به فارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را می سوزانند. او نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدّت و شبیه به افسستین رومی و اقسام می باشد و جبلی قویتر از دشتی است و هر قسمی که گلش مایل به زردی و برگش شبیه به سداب و نباتش از شبت کوچکتر است شیخ ارمنی نامند و هرچه مایل به تیرگی و با رطوبت چسبنده و گلش زرد باشد شیخ جبلی است و آنچه عریض الورق که گلش سرخ است شیخ خراسانی و شیخ ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بستیباج است و وخشیزک نامند چه اقسام شیخ را مستعمل گل اوست و تخم او مبین نیست و درمنه ترکی متعارف تخمی است معروف و در بستیباج مذکور شد.

حلق و سرفه و تبها می که از مواد رقیقه باشد نافع است و جهت حرارت جگر و ورم آن و با ماء الشّعیر بهترین ادویه و اغذیّ تب است و ضماد او ملین طبع و جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتیش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است.

و شیخ الرّیس در بعضی مقالات فرموده که با وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است اما مضرّ صاحبان قولنج است.

◀ شیرسته

به لغت گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مثل خمر و بی مضرّتی که با سرکه می باشد در اکثر مواضع و طریق عمل آن است که خردل سرخ را با تخم شلغم بری که شبیه به تخم شغلم بستانی است و مایل به سیاهی است با سرکه تند سا مجده تا مثل خمیر گردد و بعد از یک روز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده و تا دو هفته هر روز مکرّر بر هم زند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد.

◀ شیخ البحر

حیوانی است در دریای مغرب کثیرالوجود و شبیه به سنگ پشت بحری و سر و بینی او شبیه به گوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمی کند و از این جهت آن را سمک اليهود نامند. پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولّد نقرس و رافع موجود او و بخور اجزای او جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند مجرب است و خون او را جهت داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند.

◀ شیرذق

اسم نبطی شیر خفّاش است و گویند مراد از او بول و سرگین او است و در خفّاش مذکور شد.

◀ شیر آملج

آملج مقشّر خشک است چه او را در تازگی جهت اصلاح قبض او معمول است که مقشّر کرده و در شیر می خیسانند و خشک کرده نقل بدان می کنند.

شیخ جلیلی: به فارسی درمغ کوهی نامند.

شیاف خودی: فلفل سیاه است.

شیخ حبشی: پوش دربندی است.

شیرانه: ریحان است.

شیرابه: خشخاش است.

شیرج: دهن سمس است و مذکور شد.

شبیبه العجوز: اشنه است.

شیران: دم الأخوین است.

شیاله: به لغت اندلس امسوخ است.

شیرالخثرن: گویند شیطرح هندی است.

شیشه: به لغت فارسی زجاج را نامند و به لغت هندی اسم رصاص است.

شیره نبات: اسم فارسی عسل الطیّبورد است.

شیره جو: اسم فارسی کشک الشعیر است.

شیر: اسم فارسی لین و اسد است.

شیرین لبن: اسم ترکی سوسن است.

شبوران: اسم ترکی خبّه است.

شیر مرغ: اسم فارسی شیرذق است.

شیره خرما: اسم فارسی دبس است.

◀ شیر نخشیر

بیخی است زرد رنگ که از هندوستان آرند و گویند که آن در دوم گرم و خشک است. مسهل سودا و بلغم است و خلطهای غلیظ سوخته را قطع نماید و ماده های فاسد را دفع نماید و مؤلف اختیارات بدیعی قدر شربتیش را از دانگی نلتنیم درهم گفته است.

حرف الصاد مع الألف:

◀ صامریوما

اسم سریانی و به عربی حشیشه العقرب نامند. کبیر او را از یک بیخ چهار بیخ ساق می روید و ساقهایش پر شبعه و برگش شبیه به برگ سیب و از آن کوچکتز و زغب دار و با خشو نت و گلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی حبشه است و صغیر او را برگ کوچک و مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و جایی که آب بسیار در او مانده و برطرف شده باشد و عصاره گل هر دو را صاف نموده و با صمغ عربی به جای لاجورد استعمال می نمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از آن است و مستعمل از او برگ و ساق و تخم آن می باشد.

در آخر دوم گرم و در اوّل او خشک و مسهل بلغم و مره السّودا و تریاق سمّ عقرب و رتیلا و مدرّ حیض و مخرج جنین و محلّل و جالی و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد و شرب او رافع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبت تب بلغمی و چهار عدد جهت تب ربع و ضماد مسحوق او جهت قویا و ثالیل و نقرس و التّوای عصب نافع است و با شیر جهت ورم حجاب دماغ اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک هندی یا نظرون جهت اقسام کرم و دو درهم از کبیر او جهت اخراج حصاه نافع و تعلیق بیخ آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضرّ سپرز و مصلحش عسل و قدر شربتیش تا دو درهم است و امین اللّوله درخت حبّ السّمه را صامریوما دانسته است.

◀ صابون

تصفیه حکیم مؤمن

به کسر باء عصاره نباتیست، برگش شبیه به برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه به برگ رقع یمانی که در مازندران انجیر بغدادی نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاد بر ده عدد می روید و مملو از رطوبت و در غایت تلخی است و چون ملتی بگذرد از وسط برگها ساقی می روید قریب به زرعی و پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوت و کربیه الرأیحه و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ می شود و آنچه از جزیره سقطوط بلاد و یمن آرند زرد مایل به سرخی و زود شکن و برآق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل به زردی و درخشندگی او کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند، بدبوئی و سیاهی او غالب و بی درخشندگی و زبوترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر مسمی به خضری می باشد که بعد از سقطوطی بهتر از عربی و فارسی است و هرچه از هفت سال بلکه از چهار سال بگذرد و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال او جایز نیست و باید در سا کندن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محروبین و ضعیف الاحشاء خصوصاً با صاحبان ضعف جگر و امعاء و سده ماساریقا و بواسیر و علل مقعد استعمال نباید کرد.

صبر در دوم گرم و در سوم خشک و مسهل قوی موادی که مهیا و جمع بوده باشد و ضعیف الأثر است و در آنچه مهیای دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ مایه و صفرای مایه و مفتوح سوی سده جگر و محلل ریاح احشاء و مجفف بیلذع خصوصاً شسته او و با مصطکی منقی دماغ است و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط به بلغم باشد مفید و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکتار او مورت اسهال دموی و کهنه او و انواع زبون او گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد.

مصلح او مقل از زرق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کنیرا و زعفران و افستین و قدر شربش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان آن حضض و در اسهال نیم وزن او تربد و قدری سقمونیا است و طلائی او حافظ جفّ میت از فساد و جهت ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و نزلات و صداع و نمله و جمره و آکله و قروح خبیثه و با آب گشنیز جهت باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی نافع است و جهت رفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسل او با سرکه جهت سغه و حزاز و داء اللثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهت سلاق و جرب و حگه و مطبوخ او با آب گندنا و سلخ الحیه جهت سقط دانه بواسیر و امراض مقعد ببعیدیل است و ذرور او مجفف زخمها و التیام دهنده او و جهت قروح قصب و فرج و اعضاء عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع نواصیر و جهت آکله مجرب است.

صبارا: تمر هندی است.

از مخترعات هرمس است و طریق آن، آن است که از قلی یک جزو و از آهک نصف او را نرم ساخته و در ظرفی یا حوضی کرده و با پنج مثل آب تا دو ساعت برهم زند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده و بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده تا آب صاف به ظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته و برهم زده و تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم او نماند و آبها را جداگانه ضبط نموده و بقدر ده مثل آب اول، روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته و به تدریج اول از آب آخر به خورد او بدهند تا مجموع آنها تسقیه شود و مثل خمیر گردد سپس خشک نموده و ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بید انجیر و امثال او می کنند و بهترین هم اقسام، قسم اول است.

در آخر سوم گرم و خشک و مقطّع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی است و محمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدرّ حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با مثل او حنا جهت درد زانو و عرق النساء و نمش و کلف و با زبیق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب است و با روغن گل سرخ جهت خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهیدیه که به هر چند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر جهت گشودن دمل مجرب است و شستن موی با آن جهت رفع چرک و قمل و رشک و با لعابها جهت حگه و جرب و رفع آثار و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدرّ بول و شرب دو مثقال او تا چهار درهم کشنده به جراحات امعاء و احشاء است.

صاصلی

نباتیست شبیه به جلفای تازه روئیده و از آن کوچکتر و زود شکن و تازه او ماکول است. گرم و تر و جهت الم فؤاد و ریاح فم معده نافع است و تخمش در افعال شبیه به شونیز و بیخش شبیه به بلبوس کوچکی و پخته و خام او ماکول و اکتار او محرک باه و رافع وجع الفؤاد است.

صاب

اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخ است و بر قناء الحمار و بر نوعی از گیاه شیردار و بسیار تلخ شامل است.

صافر: مرغ حق گو است و از جنس بوم و کوچکترین اصناف او در افعال مثل اوست.

صابون القاف و صابون الثیاب: شجره ابی مالک است.

صار و صاروان: لوف الصغیر است.

صاحیه: جزر است.

الصّاد مع الباء:

صبر

صباذه: اسم صبر است.

و فرفور نیز گویند و نوعی از صدف مایل به سیاهی و در غایت صلابت است و بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است.

صَبَبی

عصاره سنای مکی است که از آن قرصها می سازند و به جهت رفع اورام بغایت مفید است.

الصاد مع الحاء:

صَحْبَاه

به فارسی ماهیا بنامند و معمول لار و سایر مواضع است و با نان می خورند و طریق عمل آن است که ماهی ریزه را با آب و نمک در ظرفی کرده و چند روز بگذارند تا منفسخ شود سپس بر هم زنند و صاف نموده و استعمال کنند.

در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت او در رفع بدبوئی عرق نافع است و مولد خلط سودای و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیاها و در بعضی امزجه شیرینیاها.

الصاد مع اللال:

صَدَف

با حلزون مرادف است و گویند حیوان او مخصوص به حلزون و پوست صلب او مخصوص صدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق صدف مروارید است.

در سوم سرد و خشک و سوخته او مجفف و جالی و مسلد و حابس اسهال و نرف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بوا سیر و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته جف الغراب و با سرکه جهت ثلیل و دان ه بوا سیر مجرب دانسته اند.

قدر شربتش تا یک درهم و بدلش شاخ گاو کوهی س وخته است و مهریارس گویند که صدفی که هنوز مروارید او بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای او رفع خنازیر می کند.

و جالینوس می گویند که صدف هندی محرق بالخاصیه رفع درد فؤاد می کند و چون صدف را نرم ساخته و با سرکه بر بناگوش طلا کنند رفع صداع دایمی نزلی کند.

صَدَفُ الْفَرَفِيرِ

صَدَفُ الْبِوَاسِيرِ

معروف به خف الغراب است و بخور و ضماد محرق او با عسل جهت

بواسیر و ثلیل و زحیر نافع است.

صدف فروقس: صدف الفرفیر است.

صداء الحديد: زعفران الحديد است.

صدیدی: اسم سریانی ائمد است.

الصاد مع الرأ:

صَرِيمَةُ الْجَدَى

اسم نباتیست برگش شبیه به لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخه های او غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب با لزوجت و اندک حرافت و منبتش جبال و مواضع درشت است.

در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر بیوست و تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتخ و شرب او هر روز یک مثقال با شراب و امثال او جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است.

صَرَصِر

حیوانی است شبیه به ملخ و بسیار کوچک و در خانه ها شبها بسیار صدا می کند و در اصفهان زنجره و در تنکابن جیک نامند.

در دوم گرم و خشک و شرب خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهت دفع قولنج صعب و ریاح غلیظه مجرب دانسته اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد آن را در میان نی و امثال او گذاشته و دهن انبویه را به موم گرفته و در زیر سر نایم گذارند چنانکه او نداند، مانع خواب او گردد.

صرفان: شامل سرب و خرما سرب است.

صراخه: لوف الحیه است.

صریس: نوعی از لوف است.

صریرط: اشراس است.

صرد: سودانیا است.

صرب: صمغ است.

صراه: حنظلی است که مایل به زردی شده باشد.

صریرا: بادروج است.

تصفیه حکیم مؤمن

صفر اغون

اسم فرنگی مرغی است قریب به گنجشک و به فارسی دم سیج نامند و دایم دنباله خود را حرکت می دهد. گوشت خام او و قدید محرق او با ماءالعسل جهت سنگ مثانه و عسر البول بسیار نافع است.
صفر: مس زرد معدنی است که مس رست گویند.
صفاصفا: خلاف بری است.
صفر اودی: اسم ترکی ثومون است.
صفرغ: عرعر است.
الصّاد مع القاف:

صرقو

به قاف باشق است و عصاره رطب و ماست را به این اسم نامند.
صقلین: بستیباج است.
الصّاد مع اللّام:

صل

اسم قسمی از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است.

صلمه

غذایی است که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب می دهند و در افعال مثل بغرا و مذکور شد.
صلون: خرنوب نبطی است.
صلصل: عققق و صققان اسم ترکی اوست.
الصّاد مع المیم:

صمغ

رطوبت منجمده نباتات است که از آن تراوش کرده و خشک شود و صمغ هر نباتی با او مذکور است و مراد از مطلق او صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل می شود و بهترین او زرد و مایل به سفیدی و سفید صاف برآق است.

در گرمی معتدل و در دوم خشک و به اعتقاد جالینوس جمیع صمغ گرم است. قابض و مغری و مقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد به سینه و رافع حلت اودیه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه نافع است و از دو مثقال تا سه مثقال او جهت سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاء است سوای رحم و بواسیر و مداومت او روزی تا یک اوقیه با روغن گاو تا یک هفته قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوخ تگی آتش و قطور او با

صرد: شوکران است.

الصّاد مع العین:

صعتر

به صاد و سین اسم گیاهی است که به ترکی کلیک اودی و به اصفهانی آویشم نامند. بری و بستانی می باشد و بستانی را به فارسی مرزه نامند و برگ بری او را بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل همه کبود است.

در آخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشک و در افعال قوی تر از بستانی است و مجفف و مقطع و با تریاقی ت و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات به دماغ و دو مثقال گل او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهل با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن اوست و جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج سفلی ریاحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی مستمری از مجربات می باشد و با عسل جهت گزیدن هوام و طبخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاه و عسر بول و با مثل او عن آب که با چهارده وزن او آب خیسانده باشند و به ربع رسیده باشد، بالخاصیه جهت رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص نافع است و سرکه ای که در آن خیسانیده باشند از آن سکنجبین سازند یا به تنها بی بنوشند، جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او جهت گرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النساء و امثال آن مجرب است و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و قطور او جهت گرانی سامعه و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و سفوف او با مثل او شکر جهت قطع بخار و تقویت چشم و رایحه او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و تخم او در جمیع افعال قویتر و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه است و خائیدن او جهت درد دندان و تحریک اشتها و روغن او شرباً و ضماداً جهت رعشه و فالج و لرز و درد مفاصل بهترین روغنهایست و مضر ریه و مصلح

محروین و مصلح سرکه می باشد.

قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که به دستور گلقلند

بسازند جهت منع صعود بخار به دماغ و نزول آب و تقویت دهن و نیکو

کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الأثر است.

صعتر الحمار: اسم مغربی حاشا است.

صعقر: تخم ماهی است.

الصّاد مع العین:

صعق شامی: پودنه بری است.

صغین: به غین معجمه سکنینج است.

الصّاد مع الفاء:

آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفیدی و بی پرده رقیق سرخ و قضم قریش عبارت از اوست و در سمنان کثیرالوجود و راتیانج صمغ اوست. و قسم ماده بزرگ را صنوبر کنار گویند و در گیلان یافت می شود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را به اصطلاح آنجا جلعوزه و درخت او را درخت جلعوزه می نامند و ثمرش بقدر بالنگی و مغز دانه های او مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین است و در عراق جلعوزه مغز میوه را می دانند که از بحرین آرند و ظاهراً انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت او بقدر درخت زرد آلو و برگش همیشه انبوه و سبز و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه به آن و مغز دانه او دراز و باریک و با پرد ه سرخی که ملاصق مغز بادام است به خلاف حب صنوبر که بی پرد ه سرخ است و بالیده تر و کوتاهتر است و جمیع اجزای صنوبر در سوم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج مفید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقظه نافع و برگ پوست او گرم و خشکتر و جهت درد جگر و جراحی شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد نافع است و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال او با ماءالعسل جهت ورم و علل مزمن ه جگر ببعیدیل و طبیخ او جهت کچلی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استرخا و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعد و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض مجرب و دوده او جهت ریختن موی مژه و ابرو و دمه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که به دستور چوب چینی و عشبہ استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال او دانسته است و ظاهراً سفراس فرنگی عبارت از او باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند. و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یک سال باقی است و مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء و مفتح سدد می باشد و جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقاء و گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب است و جهت سرفه کهنه و امراض بارده ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش گرده و با تخم خرفه مسکن حرقة مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهت رفع اخلاط غلیظه ریه و سینه و گرده مفید است و شراب او که کوبیده و در آب انگور اندازند، هاضم و مدر بول و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقاء است.

قدر شربت از حب او تا ده درهم و از عصاره او تا سه درهم و از طبیخ او تا یک اوقیه است و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در عکّل مصعده و احشاء، حب الغار است و حب الصنوبر صغار مسهل بعصر است و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قویتر از کبیر و در سایر افعال مثل او است و کرم سبزی که در درخت صنوبر به هم می رسد در سمیت مثل ذرایح است.

گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضرّس فلّه و مصلحش کثیرا است.

صمغ البلاط

نشانه بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ او کرده و بر دیوار خانه ها می مالیده اند و سنگ و فرش خانه ها را که بلاط عبارت از اوست مستحکم می کرده اند و ذرور او جهت التیام جراحات تازه قوی الأثر و جهت الصاق موی زیاد چشم ببعیدیل است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را حنای قریش نامند و صاحب منهج مرکبی با این صفت بیان نموده و در قلع بهق بسیار مؤثر است. صبر زرد، دم الأنخوین، علك، انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی، سبد و زاج از هر یک نصف جزو را با آب صمغ بسرشد و نزد انطاکی طبخ قوی آن لازم است.

صمغ الدامیثا

صمغی است تلخ و مایل به سرخی و صاف او در غایت حدت و حبیبش تفلیسی گوید که از فارس خیزد و ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتی ث است و کره الرایحه نیست و قدر شربتش تا نیم درهم است.

صمغ السرو: در جمیع افعال مثل راتیانج است.

صمغ کرفس جبلی: کماشیر است.

صمغ فارسی: صمغ اجاص است.

صمغ جوز رومی: کهربا است.

صمغ الطریث و صمغ اشترغاز: اشق است.

صمغ البلسان: دهن بلسان است.

صمغ المحروث: حلتیث است و به فارسی رز کوله پر نامند.

صمغ البطم: علك البطم است.

صمغ القنّاد: کثیرا است.

صمغ سداب بری: نزد بعضی ناسپا است.

صمغ الصنوبر: راتیانج است.

صمغ الحرشف: کنگر زرد است.

صمغ الزیتون: اصطرک است.

صمغ الکمکام: حصری للبه است.

الصاد مع النون:

صنوبر

به فارسی درخت کاج نامند و نازو نیز گویند و نر او را ثمرش بی مغز و قطران او زیوتر از قطران شیرین است و ماده او بزرگ و کوچک می باشد و کوچک او را صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمرش مثل دل گوسفند و از

تعفه حکیم مؤمن

تریاق زخم سنگ دیوانه و پوشیدن جامه‌های پشمین مسخن و مجففت بدن و مورث خارش و فرش او جهت نقرس و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است.

صوف البحر

چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته می‌شود و ضماد او را در قطع خون و اسهال سریع الأثر دانسته‌اند.

صوطل: اسم مغربی شوفدر است.

صواس: اسم یونانی صعتر است.

صوف الحجامین: اسفنج است.

صوف الأرض: فراسیون است.

صوارا: حردون است.

الصارا مع الهاء:

صها: خمر است.

الصارا مع الیاء:

صیقوا: اسم یونانی اسفنج است.

صیاه: قئا است.

حرف الصراف مع الألف:

ضان

به فارسی گوسفند و میش و به عرف اطلیةطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و چهار ساله و زلده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضا است.

در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذاء و مولد خون و شری و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان است و مغز سر آن مورث بلاد و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت نمایند و غذا منحصر در آن باشد، مقوی بینه و مانع غشی و مانع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن پیه او بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهت سرفه و سینه و ضیق الرئس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهت اقسام قوبا و با عسل جهت حزاز و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکا ه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل اورام و التیام زخم‌ها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت ثلیل و لحم زاید که توتنه نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش نافع و در دفع داخس مجرب است و شراب استخوان سوخته قبرقه او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن او در پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عض و مضروب است و در اکل طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند به جهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل اوست.

ضال: اسم سدر جبلی است.

صندل

درخت او بقدر گردکان و ثمرش شبیه به خوشه حبه الخضراء و قوت چوب او تا سی سال باقی است و آن سفید و زرد و سرخ می‌باشد. سفید و زرد او در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن به عکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاق ت و مسدک و جهت خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات به دماغ نافع و طلای او جهت دفع بوی نوره و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمزه و نقرس و اورام حار مفید است خصوصاً با آب غنبت العلب و حی العالم و امثال او و با نصف او انزروت و سفیده تخم مرغ جهت منع نزلات به چشم و سایر اعضا نافع می‌باشد و بالخاصیه طلای او مورث خارش بدن و حرارت است و رافع او سرکه و روغنهای گرم لطیف است و بغایت مضر باه و قاطع باه و مضر صوت و مصلح عسل و نبات و قدر شربش یک مثقال و بدل سفید او نصف او کافور و بدل سرخ او مثل او فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت اعیان و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است.

صن الوبر

قوصی است که از یمن آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول ح یوانی است مسمی به ویر بقدر گربه. در سوم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و جهت امراض بارده مؤثر و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمل او جهت قطع حمل مؤثر و طول مکث او بر بدن مفرح جلد و مصلحش روغن گل است. صنار: معرب از چنار فارسی است. صندل حدیدی: خمهاان است. صنوبر الأرض: کمافیطوس است. صنوبر هندی: دیودار است. صنط: قرظ است.

صندل کاجول

به لغت تنکابن اسم خف الغراب و آن قسمی از حلزون بری است. الصراف مع الواو:

صوف

به فارسی پشم نامند. سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفط اسخن و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بیعدیل است و کماذ آن که به شراب گرم تر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته‌اند و کما د گرم آن جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل او اورام است و

الضراک مع الباء:

ضبع عرجا

اسم درختی است در بلاد یمن شبیه به درخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ آن حصی لبان است و مذکور شد. شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر به قوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه و سینه و درد دهان نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفقت و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حبّ البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه اوقی رافع درد تهیگاه و مضمضه او جهت قلاع و تقویت لثه مؤثر است و عصاره او مغنی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب سوخته او جهت قطع خون جراحات و قروح مقعد و قضیب نافع است.

ضریع

برگ نباتی است مدور و مجفقت و مایل به زردی و در قعر دریا به هم می رسد و موج به ساحل می آورد. در دوم گرم و خشک و نطول و جلوس طبیخ او جهت درد مفاصل و طلای او را جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و به دستور او را جهت زکام مجرب یافته اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر است.

ضرع

پستان حیوان است و مولد خلط کثیف و دیرهضم و مدرّ بول زنان و جهت رفع خمار و معده ای که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است.

ضرب: به سکون راء اسم دللد است و به فتح آن عسل سفید است.

ضروع الکلب: بار درخت زقوم است.

ضرس العجوز: ح سسک است و گویند خار سعدان است.

ضرام: درخت بطم است.

ضرم: اسطوخودوس است.

الضاد مع العین:

ضرع بوس

قنّاء کوچک و خربزه نارس است و نباتی را نیز نامند که شبیه است به هلیون و آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول او را به جهت خوبی طعم داخل کشک و ماست می کنند و جهت تندی صفرا مفید است.

الضراک مع الفاء:

ضفدع

به فارسی وزغ و به ترکی قرباغه نامند. بری و نهری و بحری می باشد و از مطلق او نهری مراد است و بری او از سموم قنّاله و مجموع او در سوم

به فارسی کفتار نامند و وصف او به عرجا جهت کوتاهی دست چپ او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیرالجماع و خایف می باشد.

گوشت او در آخر دوم گرم و در اول او خشک و چون زنده او را دست پا بسته و در آب گرم و روغنها مهرآ پخته و در آن بنشینند، جهت مفاصل و نقرس و امثال او بغایت مفید است و حمول جلد تهیگاه او که سوخته باشد جهت رفع ابنه مؤثو و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب خون او رافع جنون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب است برای کسی که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیل ساخته و حیوانات را با آن پیمانه کنند موجب منع فساد حیوانات و دفع فساد زراعات است و نگاه داشت دندان او مانع فریاد سگ است نسبت به دارنده او و زهره او را که با مٲ او روغن اقحوان سه روز در ظرف مس گذاخته و در هر ماه دو بار طلا کنند، جهت رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید نیم درهم او مسهل اخلاط دماغی است و مضرّ مراره و مصلحش عسل است و طلای او بعد از کندن موی مانع رو بیدن او و گویند مجرب است و زهره او با پیه شیر جهت کلف و موی سوخته او جهت قطع نرف اللّام و خصیه نمکسود او بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع است.

ضب

به فارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچکتر از گربه مابین سیاهی و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت شبیه به ثمر درخت سرو. در سوم گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش نافع و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته او مورث بی حسّی عضو است به حلی که اگر قطع کنند متألّم نگردد و مضرّ محرورین و مصلحش بقول بارده است.

ضبر: شامل جوزالسرو و تمر هندی است.

ضجاج

به فتح اول صمغ درختی است یمنی خاردار و رنگ او مایل به سرخی و برآق. در دوم گرم و خشک و در شستن جامه کتان بهتر از صابون است و ضماد او جهت بردن گوشت زیاد جراحات و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع است.

الضراک مع الرّاء:

ضرو

تخفه حکیم مؤمن

انزروت و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت نائل و آثار و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغییر رنگ برص مؤثر است و بالخاصیه رؤیت او باعث ضعف قوه سموم مسمومین و گویند چون طعام مسموم را ببند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شیبیه به طلا به هم می رسد و در رفع کردن بیاض عین و امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه به آن اسناد می دهند.

طالیقون

به فارسی مس رست گویند و صفر عربی و روی به لغت فارسی عبارت از اوست چه در بعضی از معادن مس بدون گداز به هم می رسد و خودرو است لهذا به فارسی روی نامیده اند و در فلزات مذکور شد و آن مسی است زرد ذهبی شبیه به برنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرکه سیاه نمی شود به خلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته و در بول گاو بریزند که در آن اشنان سبز جوشانیده باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند آن را نحاس صینی نامند. در آخر سوم گرم و خشک و با سمیت از منقاشی که از آن بسازند چون موی را بکشند دیگر برنیاید و از قلابه او هیچ مایه خلاص نشود و چون گرم کرده و آب اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آینه صیقلی از آن ساخته و در خانه تاریک صاحب لقوه پیوسته در آن نظر کند رفع علت شود.

طالوقس: صفراغون است.

طالون: اسم رومی اذریون است.

طاماغا: اسم یونانی قنطوریون کبیر است.

طارطیه: ماهودانه است.

طاهره: اثلق است.

طاریقہ: دند است.

طامبوس: اسم یونانی مرزنجوش است.

الطاء مع الباء:

طباشیر

از جوف نی کهنه در بلاد هند به هم می رسد و گویند چون از شدت بادها آتش در نیزارهای آنجا افتد طباشیر بندهای نی است که از خاکستر او جدا کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزنده زبان باشد و استخوان سوخته ای که با او معشوش می سازند با اندک شوری و بی حدت می باشد و در آب حل نمی شود.

در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حازه و مجفف رطوبات معده و

سرد و در اول خشک و شرب اقسام او مورث استسقاء و کشنده است به درور منی و قی و ورم احشاء و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و امثال او و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دهند ه زخمها خصوصاً سوخته او با زفت تر جهت داء الثعلب نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندان است نبی الهی و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف است و آنکه طلای آن را مانع بر آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و چون اطراف و احشاء او را انداخته و با پیه گرده بز مهرآ پخته و روغن او را جمع کنند، جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از ضدغ در اشجار می باشد و سبز و بسیار کوچک و در دارالمرز بسیار است و خون او را که با مثل او دانه پنبه بسوزانند اکتشالش جهت نزول آب از مجربات است.

ضعفان: ثمر سعدان است.

صفائرالجین: پرسیاوشان است.

ضمیران

اسم عربی شاهسفرم است و آن را ضمیران نیز گویند و شاهسفرم شیرازی خوانند و صاحب اختیارات گفته که آن سبز می باشد نه چون زیره کرمانی. و صاحب جامع گوید فودنج جوئی است و سهو کرده. طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و محروری مزاج را نافع بوده خصوصاً چون گلاب بر وی زند و چون بر جایی که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را زایل گرداند. ضموران: بیدمشک است. الطاء مع الألف:

طاری

درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند و از آن خمر و سرکه می سازند و مشهور به شراب طاری است و در افعال و خواص قریب است به شراب مویزی و در نارجیل مذکور می شود.

طالیسفر

در ماهیت آن اختلاف کرده اند، بعضی او را برگ زیتون هند می دانند حال آنکه در هند زیتون نمی باشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسباسه دانسته اند و حقیر فرقی میان او و تیواج ختایی در افعال و غیره نمی یابم و در حرف تاء مذکور شد.

طاووس

مرغی است معروف و جوجه او تا سه سال کامل می شود و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و موگد خلط کثیف و مرق او که با سداب پخته شده باشد جهت درد معده و قولنج نافع است و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با

و متفرق باشد مسمی به حزازالماء است و طحلب لیقی و غزل الماء آن است که مانند رشته‌ها باشد و هرچه متراکم مثل نمذ باشد خروء الضفادع است.

در دوم سرد و تر و ضماد او به تنهایی و با آرد جو جهت باد سرخ و اورام حازه و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلین عصب قوی‌الآثر است و هرچه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض و طلای او حابس سیلان خون اعضاء است و چون طحلب را بلع کرده و در ساعت آب گرم آشامیده و قی کنند، در اخراج زلو ^{یعنی} که به گلو چسبیده باشد مجرب است.

طحلب الصخر: خزازالصخر است.

طحال

به فارسی سپرز گویند. غلیظ و کثیف و مولد سودا و ذرور خون آن که خشک کرده باشند قاطع نرف‌الدم جراحات تازه است.

طحما: شوکران است.

الطء مع الخاء:

طخشقون

به خای معجمه دواى سمی است که در بلاد ارمن پیکان را با او آب داده و زخم او کشنده می‌باشد و از جملہ یقعات و برگش شبیه به برگ کب و پر شیر و بغایت تند و ضماد او جهت قویا نافع است.

الطء مع الرء:

طرفا

به فارسی درخت گز گویند و بزرگ او اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بری او بی ثمر و کوچک آن مخصوص به این اسم و شکوفه اش سفید و مایل به سرخی و ثمرش مثلث است و کزمازج نامند.

در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن را با سرکه جهت جذام مجرب یافته اند و به دستور جهت سپرز و یرقان و رفع سدد و ورم صلب جگر مجرب است و باید هر روز سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق مؤثر است و خاکستر او جهت استرخاء و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور برگ او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و ثلیل مجرب است و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار موجب اطناب است.

طرخون

به فارسی طرخونی نامند و از سبزیهای معروف است و بیخ بری او عاقرقرا است.

جهت خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه که از حرارت باشد شرباً و ضماداً نافع است و جهت بواسیر و تبهای تند و قلاع و با سکنجبین جهت توخس و رفع غم و کرب و التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضرّ باه و مصلحش مصطکی و غسل و گویند مضرّ ریه است و مصلحش عناب و غسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش به وزن او تخم خرفه بوداده و نصف او سماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است.

طباه یج

گوشتی است که در روغنها سرخ کنند و گویند مراد از او کباب شامی است. مقوی و مجفف و رطوبت او موافق ناقهین قوی المعده و مقوی اعضاء و مضرّ ضعیف الاحشاء است.

طباق

نیاتی است که در اندلس بجای غافث استعمال می کنند و شجره او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و درازتر از آن و زغب دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی و بوی کریه او را طباق متن نامند و قسم صغیر او را بقدر شبری و برگش زود شکن و گلش مایل به زردی و بی بوی و با اندک شیرینی است.

در آخر دوم گرم و خشک و افتراش او گریزاننده هوام و کیک است و کبیر او قویتر از صغیر و گل او مفتوح و مقوی جگر و مدرّ حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم می‌باشد و جهت درد جگر و ته یج نافع و برگ و گل او مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهت درد رحم و ضمادش جهت درد سر و با روغن زیتون جهت کزاز و لرز و تبهها و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا دو درهم است.

طباقا: شیلیم است.

طبرزد: اسم فارسی جمیع اقسام صلبه است، مثل قند و نبات و نمک و سنگ.

طبرخشت: اسم صمغ مامک است.

طبار: اسم انجیر سرخ بزرگ است.

طبیخ: آنچه جوشانیده باشند و به تشدید باء موحدہ بطوخ است.

طبلاق: اسم ترکی سعد است.

الطء مع التاء:

طبوخ: به تاء مثله اسم نمل کوچک است.

الطء مع الحاء:

طحلب

به فارسی عشم وزغ نامند و به اصفهانی جل وزغ نامند و آن جسمی است سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون می‌شود و آنچه مستدیر

تخمه حکیم مؤمن

و گویند سه عدد برگ و تخم او جهت تب مثله و چهار عدد از هر یک جهت ربع بالخاصیه موثر است و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مقرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است.

◀ طریقولیون

نباتتست بقدر شبری و برگش شبیه به برگ نیل و از آن غلیظتر و گلش در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره می باشد و بیخش خوشبو و سفید و به طعم زنجبیل است.

در اوّل سوم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدرّ بول و مسهل اخلاط لزجه و جهت خفقان و رفع سموم نافع و قدر شربتیش تا دو درهم و مضرّ سرفله و مصلحش کتیرا است. طرموق: خفّاش است.

طرطیر: دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد.

طریخ: اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت.

طرثوث: طرائث است.

طریفان: طریقولیون است و گویند قرطم بری است.

طریفلا و طرسطوج و طرذیلون: سیسالیوس است.

طراغیس: سلت است.

طرمیون: حجرالکشف است.

طروقون: برطانیقی است.

طریخومالس: پرسیاوشان است.

طراغوریفارس: فودنج جبلی است.

طرعلودیس: صفراغون است.

طریبله: طریفلان است.

طریفون: شغنین بری است.

طرخشقوق و طرشقوق: هندبای بری است.

طروقومون: زعرور است.

طرحماطیقون: اسم کحلی است.

طرمینس: اسم سریانی بطم است.

طراغافینا: اسم یونانی کتیرا است.

طراخینس: اسم یونانی خندروس است.

طرشولی: اسم اندلسی قسم صغیر صامریوما است.

طرم: اسم مرکب عسل و مسکه است.

الطّاء مع الشّین:

طشیر و طشور: طبرانه است.

الطّاء مع الفاء:

طفل: اسم اندلسی قیمولیا است.

طفله: شاه ترج است.

طفسیقون: طخشقوقون است و گویند اسم شوکران است.

طفلی: درخت مقل است.

در سوم گرم و خشک و مجفّف و مقوی معده و مخلّز و معیّر ذائقه و مشهّی و خوشبو کننده دهان و محلّک ریاح و اخلاط لزجه و مفتّح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون است و خائیدن او جهت قلاع نافع و اکنار او محرّق خون و قاطع باه و مصلح او بقول بارده است و مخشّن سینه و مصلحش عسل و بطی الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی فعل او رازیانه است.

◀ طراغیون

اسم یونانی و به معنی شبیه به بیش است و آن دو قسم می باشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره افریطس بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا به هم می رسد بی ساق و بر شاخه های او دانه هایی بقدر گندمی و هر دو سر او باریک و سرخ است.

در سوم گرم و خشک و مدرّ حیض و جذّاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتّت حصاه و یک مثقال او با شراب مخرج جنین است شرباً و حمولاً.

◀ طرائث

به معنی ربّ الأرض و ربّ ریاح می باشد و آن نباتی است خشبی شبیه به فطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید می باشد و گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در نخود زار و زیر درختها می روید و قسم سرخ او شیرین و مأكول است و با قبض و سفید او تلخ می باشد.

در سوم گرم و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت اعیا و ردع مواد حاره نافع و مضرّ ریه و مصلحش شکر و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلس سدس وزن او عفص و به وزن او صمغ عربی است.

◀ طریفلان

اسم یونانی و به معنی ذوتلثه اوراق است و مشترک است در حندقوقا و نبات خصیه التعلب و به عربی مراد از او حومانه است و آن نباتتست قریب به زرعی و شاخه های او باریک و سیاه و شبیه به اذخر و برگش مثل حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و رایحه او شبیه به عصفور و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از او تخم و برگ است.

در سوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتّح و با سکنجبین جهت سموم هوام و سپرز و با آب سرد جهت عسر بول و صرع و ابتدای استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است و قدر شربتیش دو درهم و مضرّ گرده و مصلحش کتیرا است.

◀ طفشیل

طلح: اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه ام غیلان را به این اسم می خوانند.

◀ طلا

خمر غلیظ سیاه لون است و بعضی مثلث را به این اسم می نامند و بعضی مطبوخ را و به فارسی ذهب به این اسم مخصوص است. طلیطلی: طین قیمولیا است.

◀ طلیسا

نوعی از حلزون است که در شام نمکسود کرده و با نان می خورند و در خواص حلزون گذشت. طلحه: اسم نان کماج است. الطاء مع المیم: طمطم: سراق است. طمطرا: خروج است. طنباط: به لغت سودان ترنجبین است. طولیدون: غنّب الثعلب است. طوطی: بیضا است. طوسیسی: به قول مؤلف حاوی فجاج اذخر است. طولواغزیون: به یونانی خربق سفید است. طواره: به لغت اندلسی گیاهی است که نزدیک انله می روید مثل بیش که با جدوار روید و آن بیش اندلسی است. طوطر: حبه الخضر است. طوطاغزیون: حماض جبلی است. طوط: قطن است. طوفریوس: نوعی از کمازریون است. طوماغا: قنطوریون کبیر است. طولیطون و طومغرون: قنطوریون صغیر است. الطاء مع الهاء: طهف: ذرت است و گویند طعامی است که از ذرت ترتیب می دهند. الطاء مع الیاء:

◀ طیلافیون

به یونانی اسم گیاهی است شبیه به گیاه خرفه و مابین برگها شاخه های ریزه و زیاده از شش عدد نمی روید و برگ شاخه ها انبوه و سبز و چون به دست بمالند رطوبت لزجی از او ظاهر می شود و گلش سفید و منبتش مزراع و زیر تاک انگور است. در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلائی او را جهت برص و بهق سفید مجرب یافته اند و مورث جراحت جلد و مصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از شستن او.

عده مفسر است که در سرکه پخته باشند و از اغذی قدیمه و مقوی معده حاره است و قلیل غذا و جهت تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینیا می باشد.

الطاء مع اللام:

◀ طلق

معروف است و آن سفید نقره مانند و زرد طلا و یمانی و هندی و مغربی می باشد و بهترین او یمانی است که صفایح او بسیار رقیق جدا شود و برآق و صدفی رنگ باشد.

در دوم سرد و در آخر سوم خشک و مستعمل از او محلوب و محلول است و طریق حل و اقسام حل او در دستورات مذکور می شود و چون به تنهایی نمی سوزد احراق او را با نوشادر و کلس بیض ممکن دانسته اند و شرب او جهت اسهال دموی و کبدی و نزف اللّم اعضاء و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و با غسل جهت سرفه حار و با آب بار تنگ جهت نفث اللّم سینه و رحم و بواسیر ببعیدیل است و طلائی او جهت قروح رطب قضب و اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد و اورام حاره و بواسیر یغ ایت مفید است و مضر کرده و سپرز و مصلحش کتیرا و تخم کرفس و قدر شربتش نیم مثقال است و شکر دفع تشبث او به اعضای باطنی می کند و چون محلوب او را مثل غبار سائیده و رفع نمک از شستن مکرر نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند او بهتر از ورق نقره است و چون زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلائی محلول و با زنگار زمردی و با آب عصفر مستسقی می شود و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضاء طلا کنند مانند سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مظهر قلع می دانند هرگاه با آن گذاخته شود.

◀ طلع

شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن کشن خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن او بر ثمر، نخل باری نمی بندد.

در اول سرد و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او بقدر نیم اوقیه رافع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حار و نفث اللّم و نزف اللّم نافع است و دیرهضم و اکتار او مؤکد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را مصلح چربیها و شیرینیا است و آرد او با حرارت لطیفه بغایت محرک باه است.

تخفه حکیم مؤمن

شبت و گویا به چربی آلوده شده و بر زبان چسبید و پاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه می‌کند. در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرّ هوای وبا و اسهال دموی و چرک و قرحه امعاء و تبهای حارّه و نرف الدّم اعضای ظاهری و باطنی است و با شراب و آب گرم و شبت منقّی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سنگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضاء و ضربه و سقظه نافع و مضرّ ریه و مصلحش عسل و مضرّ سپرز و مصلح او کتیرا و قدر شربت او یک مثقال است و بدلتش نزد حقیر گل داغستان است و در امور مذکوره قویتر از آن است.

طین شاموس

به واو و بی واو کوکب الأرض نیز گویند و قسمی از آن سفید و ناصاف و با صفایح و شبیه به حجرالمس و با اندک برّاقی می‌باشد و قسمی بسیار سفید و رقیق و سبک و بسیار بر زبان می‌چسبید و هر دو قسم در آب زود حل می‌شود و از بلاد قبرس و صفال به‌آرند. در طبع و فعل قریب به گل مختوم و یک مثقال مغسول او با مثل او گلنار قاطع حیض دایم و عرق او با شراب جهت سموم حارّه و با ادویه ملّیه جهت نفث الدّم و سیلان خون جمیع اعضاء و حقنه او با آب بارتنگ و با اندکی سرکه جهت قرحه امعاء سریع الأثر است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حارّه و نقرس حارّه مفید است.

طین المصطکی

خاکی است خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن که در آب زود حل می‌شود و از جزیرهٔ حهیش که مصطکی حاصل می‌شود می‌آرند. در دوم گرم و خشک و جالی و مفتّح و جاذب خون به ظاهر جلد و نیکو کنندهٔ رخسار است.

طین دقوقی

از ناحیهٔ دقوقای بلاد حلب آرند و آن کیود رنگ و بسیار یابس و با ملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن چرک بدن دموی و رفع اورام حارّه بغایت مفید است.

طین قیمولیا

قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل به بنفشی و چرب و با لزوجت و دیرشکن و در آب دیر حل می‌شود و از بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسم سیاه اندلسی زیون است. سرد و خشک و با قوهٔ محلّله و در افعال ضعیفتر از شاموس است و بدلتش طین مصری است.

طیرانه

نوعی از فطر و از آن بزرگت و تازه او سفید و زرد و خشک او سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون می‌روید و از سموم قتاله است حتی بوییدن او.

طیهوج

به فارسی تیهو نامند و آن از بکب کوچکتر و در رنگ مثل او و در افعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشاء بغایت نافع است.

طین

خاک است و به ترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد است و طین الحراز جهت پاکی او می‌نامند و به فارسی خاک رست گویند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن، سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت تر می‌باشد و جمیع خاکهای خالص سرد و خشکند سوای طین بلدالمصطکی و لطیفترین خاکها آن است که در آبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل می‌شود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حارّه و مقوی اعضای سست و رافع حرارت مقعد و اعضاء که از سواری بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته و بگذارند تا ته نشین شود اصلاح او می‌کند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده و عرق بکشند شیرین می‌شود و مجرب است و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه به جزو مخلوط اوست و خاکی که همیشه آفتاب بر او تابیده باشد طلای او با سرکه جهت گزیدن هوم بیعدیل است و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفّف و منقّی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور نافع است و خاک شور با نمک و سرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها مورث سدد و خشونت بدن و رافع آن اینسون است و بوی کاه گل کهنه که آب و گلاب بر او بپاشند مقوی دل و روح نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت گزیدن هوم و ردع اورام حارّه و عرق او که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال او بکشند جهت خفقان و تقویت دل و ضعف معده حارّه بسیار مفید است.

طین مختوم

از جزیرهٔ ملیون بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی از تلّ خاک آنجا نقل به بقعهٔ راهبی می‌نموده و بعد از شستن قرصها می‌ساخته و صورت راهب در او نقش می‌کرده و از این جهت طین الرّاهب نیز نامند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکی است به خون بز نر سرشته و بالفعل جهت احاطهٔ دریا به جزیره مذکور موجود نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال می‌کنند و بهترین او در غایت سرخی می‌باشد و در بوی شبیه به

از میان دو کوه در حوالی قسطنطنیه به هم می‌رسد. زرد و مایل به تیرگی و بر آن صورت بت نقش است و سرد و خشک و در رفع نرف الدم و نفث - الدم و اسهال دموی و چرک دار بهتر از اکثر خاکها است.

طین قبرسی

سرخ درخشنده خوشبو است و بر زبان بسیار می‌چسبد و در جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است.

طین صوفی حمید

خاکی است سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آرند و نگاه داشتن او در منع گزیدن هوام و مار از مجربات است و به دستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسی است.

طین داغستانی

قسمی از او زرد کاهی بسیار کم رنگ و قسمی بسیار مغسول و سفید و مصنوع به شکل قرصی و قسمی مایل به کبودی است و مجموع آن خوشبو و جالی جلد و رافع چرک خصوصاً مغسول سفید او و از داغستان و حوالی شیروان آرند. در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقان است و حقیر مکرر تجربه نفوده ام.

طین فارسی

گل شیرازی است و گل سرشوی گویند و مایل به زردی و خوشبو و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب به گل ارمنی است و بعضی طین الحر را مخصوص او می‌دانند. طین الأکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری: طین خراسانی است. طین الکاهن و طین الرأهب و طین بحری: طین مختوم است. طین الصنم: طین اصغر است. طین احمر و طین مغره: اسم مغره است. طین حبلو طین جبوشی: طین المصطکی است.

طین الحر

شامل طین اندلسی و فارسی دانسته اند و مراد از او خاک خالص است و گذشت.

طین الحکمه

طین الکرم

خاکی است که از بلاد سو ری آرند و آن سیاه و کره الرأیحه و مبرد و محلل است و چون در ابتدای نمو تاک انگور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه می‌دارد و به این جهت طین الکرم نامیده‌اند. جالی بدن و جهت حکم بسیار نافع و در اکتحال بسیار مستعمل است.

طین الجلود

خاکی است که با آن پوست را رنگ می‌کنند و سرخ مایل به زردی می‌شود و با قوه قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال و اورام نافع است.

طین ارمنی

گلی است که از بلاد ایروان آرند و سرخ تیر ه جگری و با نرمی و اندک چربی می‌لشد.

در دوم سرد و در آخر او خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضاء و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید است و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و بدلش طین حجازی و قدر شربتش تا دو درهم است.

طین خراسانی

گلی است بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکها است و بعضی که عادت به خوردن گل داشته باشند به جهت کمی مضرّت او را می‌خورند و شرب او بعد از خوردن چربها و چیزهای رطوبت دار که قی آرند مانع قی می‌گردد و جهت سیلان آب دهن و جوع کلبی و هیضه م هلكه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصاً مخلوط با اشنه و گلاب و سعد و ادخر و کبابه و قاقله. و قدر شربتش تا سه مثقال است و در رفع هیضه دو اوقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش باید بنوشند و به دستور با آب سرد و طیبخ سعد همین اثر دارد.

طین اندلسی

سیاه و کثیف می‌باشد و در ضمادات استعمال او جایز است.

طین رومی

سرخ نیم رنگ و سفید مایل به کبودی و خوشبو می‌باشد و یک نوع طین قبرسی سفید اوست و در افعال مثل گل ارمنی است.

طین اصفر

تغفه حکیم مؤمن

الطّاء مع الهاء:

ظهون

سنور وحشی است و به فارسی گریه دشتی نامند و در حرف سین گذشت.
الطّاء مع الیاء:

ظیان

یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از اوست و به لغت اندلس و در مغرب عشبه النار نامند و قسم مغربی م شهور به عشبه است و انشاء الله مذکور خواهد شد و آن نباتی است شبیه به لبلاب در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی بر شاخه های او خار شبیه به خار گل سرخ و گلش از یاسمین که گل چریلی نامند بسیار کوچکتر و بیخش سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ او تا بیست سال بلقی است.

در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در سوم گرم و خشک و محلل و ملطف و بوییدن گل او به جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع است و طبیخ بیخ و شاخ او که نیم اوقیه را در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و با شک ر و امثال او بنوشند، جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن بیدیل است و ظاهراً روش خاصی که بالفعل متداول است از اینجا استنباط کرده باشند و حمول آن مدرّ حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل او بسفایج و مقل ا زرق مسهل قوی سودا و بی کرب است و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع و یک مثقال او کشنده است به قی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با آب خبازی مقی قوی است.

قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرّق و مقرّح جلد و بهترین ادویه برص است و جهت عرق النساء و مفاصل و فالج و امثال او مفید و روغنی که در او بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهت فالج و مانند او بغایت نافع است.

حرف العین مع الألف:

عاقرقرحا

لغت عربی و تفسیر قوریون یونانی و مشتق از ع قو و تفریح است و آن نباتی است در مغرب کثیرالوجود و در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه به بابونه بزرگ و با زغب و سفید و مغروش بر زمین و بیخش قریب به شبری و به ستری انگشتی و تند و محرّق و گویند او بیخ طرخون جبلی است و جمعی برآند که بیخ طرخون جبلی مسمی به عودالقرح است و آن در شام بسیار و نباتش شبیه به شبت و گلش زرد و دنداندار مثل گل بابونه می باشد و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال باقی است.
در آخر سوم گرم و خشک و مفتّح و محلل و مقوی باه مبرودین و مسهل و بلغم و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت

از مرکبات و اقسام او در دستورات مذکور است و به جهت شد وصل و نگاه داشتن ظروف و شیشه ها از ضرر آتش ترتیب داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضاء و تقویت استخوان و عصب مؤثر است.

طیب العرب: اذخر است.

طیّا: نوشادر است.

طیار: به لغت اکسیریان زبوق است.

طیقی: به قاف دازی است.

طینوث: حباحب است.

حرف الطّاء:

الطّاء مع الباء:

ظبی: غزال است.

الطّاء مع الفاء:

ظفره

نباتی است مغروش بر زمین و برگش مدور و شبیه به ناخن و ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها می روید قریب به شبری و باریک و گلش سبز و بیخش بقدر سه انگشتی و سیاه و منقش به سفیدی و در بلاد نضتر بسیار است.

در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضماد او رافع گوشت زیاد و نالبل و نواصیر و آکله است.

ظفرالنسر: قاطانیقی است.

ظفرالعقاب: بستانی شجره ای مالک است.

ظفرالعقاب بری: ظفرالقط است.

ظفرالقط

نباتی است ساقش مربع مثل سراق باقلی و برگش مثل برگ بارتنگ و در ساق او غلافهای سرکج و آمیخته با گلهایی که شبیه به گل سوسن کبود و بری است.

در دوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و

نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام

جراحات مؤثر است و مضرّس فل و مصلحش صمغ و قدر شربتش یک مثقال و بدلش افاقیا است.

ظفیره العجوز: خشک است.

الطّاء مع اللّام:

ظلمیم: نوع نر نعامه است.

ظلف

سم حیوانات است و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع او مسهل ماء اصفر و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع است.
ظلفخ: ثمر جوز است.

تخفه حکیم مؤمن

عرق بید: ماء الخلاف است.
 عرق گوشت: ماء اللحم است.
 عرقنیک اسم سریانی آذرو است.
 عروق الصبغین: فوه الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است.
 عروق الزعفران: عروق الصفر است.
 عروق الخمر: فوه الصبغ است.
 عرق: به کسر اول ریشه نباتات است.
 عروق البيض: مستعجله است.
 عرق الشجر: اسم جنس صموغ است و گویند مخصوص علك البطم است و جمعی مخ صروص و لفونیا دانسته‌اند.
 عرق الجبال: قفر است.
 عرق الحجر: به اصطلاح اکسیریان مقطر موی سر انسان است.
 عرق العروس: طلق است.
 عرق النور: به لغت شام ذنب الخروف است.
 عرق الفالوج: به لغت بغداد صنف اول ابوخلسا است.
 عرق الکافور و عرق الطیب: زرنیاد است.
 عرار: اقحوان است.
 عرق اللصف: بیخ کبر است.
 عرق الأنجبار: بیخ انجبار است.
 عروس: به لغت اکسیریان کبریت است.
 عرق السنوس و عروق داره رم: اصل السنوس است.
 عرف: قسب است.
 عرفج بری: بکمون است.
 عرعر بری: قسم کوچک شربین است.
 عرصم: اسم یمنی بادنجان بری است.
 عرمضان: اسم عربی حندقوقا و بخورالاکراد است.
 عرایس النیل: به لغت مصر بشنین است.
 عرم: سماریس است.
 عرصف: کمافیطوس است.
 عرمض: اسم درخت سدر بری است و طحلب و حب الغار را نیز به این اسم خوانده‌اند.
 عرق بهار: اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است.
 عرطب: خسک است.
 عروسک: اسم فارسی طینوث است.
 عروسک پس پرده: اسم فارسی حب کاکنج است.
 عزیزالکبیر و عزیزالصغیر: قنطوریون کبیر و صغیر است.
 العین مع السین:

عسل

اسم فارسی انگبین است و بهترین او صاف مایل به سرخی و قوام دار است که با اندک حلاوت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و

به فارسی زردچوبه گویند و آن بیخ نباتی است برگش شبیه به برگ گشنیز و مایل به کبودی و ساقش بقدر زرعی و باریک و پرشعبه و پر برگ و گل و مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل به سرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیران است.

در سوم گرم و خشک و جالی و مفتوح سده جگر و جهت یرقان و استسقاء نافع است و ضماد او جهت جرب و با شراب جهت نمله و ذرور او جهت خشک شدن خون زخمها و خاییدن و سنون او جهت درد دندان نافع است و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش مامیران است و گویند فوه الصبغ است.

عرن

اسم عربی زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر می باشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در ظلف مذکور شد و سائیده او بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با آب سرد جهت جمیع سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب ربع او را به قصد رفع تب از حیوان جدا کند رفع تب او می شود و مجرب دانسته‌اند و به لغت شام نوع سفید هوفاریقون را عرن می‌نامند.

عرعر

سرو کوهی است و او از سرو کوتاهتر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی و غیر ثمر ابله است.

در سوم گرم و خشک و مقاوم سموم بارده و با قوه قابضه و مسخن و مدر بول و حیض و مفتوح سدد و جهت درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درور منی و وذی و مدی و شکافته شدن عضل و درد رحم نافع است و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و ضماد او جهت عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کتیرا می‌باشد.

قدر شربتش یک مثقال است و گویند نگاه داشتن هشت عدد ثمر او در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است.

عرق

آنچه از حیوانات و گلها و ادویه یابسه و مایعه تقطیر کند مسمی به این اسم است و سریع النفوذ و لطیفتر از اصل آن چیز و عرق نانخواه و دارچینی بهتر اکثر عرقها است و عرق شکر و عرق شراب و خرما و امثال آن قویتر از اصل او و سریع الأثر و اکثر او محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است و عرقی که مخترع حقیر در دستورات مذکور است در منافع قایم مقام شراب است و در بعضی آثار از آن قویتر و بی اسکار و در غایت تفریح است.

عسل البلادر: رطوبت سیاهی است که در جوف بلادر است.
عسل خشک: خشک انجبین است و مذکور شد.
العین مع الشین و العین مع الصاد:

عشبه

مخفف عشبه النار و لغت اندلسی و آن یاسمین بری است و در ظیان گذشت و مغربی او قویتر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الأثر هستند و به تجربه رسی ده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را در همه مواد نایب مناب چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهت صاحبان مفاصل مزمنه و صاحب مزاج بسیار سرد قویتر از چوب چینی و در سایر امراض و اشربه ضرر او زیاده از نفع است و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت مفاصل مزمنه مجرب است و در بعضی امزجه حقیر او را قویتر از طیبخ او یافته‌ام و ضماد او با گلاب جهت تسکین درد و تحلیل اورام بغایت نافع است.

عشبه السباع: کرآث به فتح کاف است.

عشر: در سکرالعشر گذشت.

عشرق

به لغت حجاز سناء عریض الورق است و بعضی گویند مرو است و ابن تلمیذ گوید گیاهیست برگش شبیه به برگ غار و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال می‌کنند و دینوری غیر او دانسته است.

عشقه

نباتتست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخه‌های او بغایت از لبلاب قویتر و درازتر و به هر درختی که پیچد او را خشک کند لهذا عشق مشتق از اوست و تخمش شبیه به حلبه و از آن کوچکتر و در تنکابن لو نامند و بعضی اطبای این زمان آن را کشوت دانسته‌اند.

عصی الرّاعی

کبیر و صغیر می باشد و کبیر نر و صغیر ماده است و به فارسی کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساقش سرخ مایل به بنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در تنکابن خاک تره گویند و برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر بر همه برگهای او پاشیده‌اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه می باشد و در افعال کبیر او از صغیر قویتر است.

و در سوم سرد و در اول خشک و رادع و مدرّ بول و مبرّد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهت قرحه امعاء و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی و تبهای دوری مفید می باشد و ضماد او جهت باد سرخ و اورام حاره و منع

زیوتتریخ او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در غایت حدت می باشد و مورث جنون و محرّق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفّاح و موافق معده و درد آن و ورم او و صالح غذا و در جلا و حدت قویتر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نعوظ و انضاج و غذائیت بیشتر است و بی نفخ و مدرّ بول و مسکن سرفه است.

و مجموع آن در آخر دوم گرم و در اوایل آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق و مفتّح دهق و رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و رساننده او به اعضاء است و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقاء و یرقان و حصاه و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها نافع است و ممزوج او با آب مرطب اعضاء و مدرّ بول و منقّی قرحه منانه است و بالخاصه مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آن جهت دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل و تقویت باه مجرب است و با آب زیره جهت دفع ضرر فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب نافع است و با انزروت و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک او نافع و با عذبه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام او مجرب و با نوشادر جهت برص و بهق و طلائی او حافظ جفّ میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارات و حافظ قوت سایر اشیاء و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف مؤثر است و حمول او جهت علل رحم زنان نفسا و ضمادش جهت رفع قمل و رشک و قوی کردن قصبه که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرب است و به خلاف سایر شیرینی‌ها جهت قروح لثه و لهار و تقویت دندان مفید است.

مطبوخ او با شبت جهت رفع آثار ضربه و قویا و غرغره او جهت پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقه او با آب بارتنگ تا سه روز جهت قرحه امعاء بیعدیل است و مضرّ محرورین و سریع الاستحاله به صفرا و مصدع و مفسد دماغ حارّ است و مصلحش سرکه و گشنیز و ربوب ترش و آب میوه‌های ترش می باشد و قدرشربتش تا پانزده مثقال و بدلدش دوشاب انگوری است و از خواص مجرب عسل است که چون زنان حامله با آب شربت نموده باشند و ناشتا بنوشند باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است.

عسل داود: اومالی است و مذکور شد.

عسل طهوذ: شیره نبات است.

عسلج: اسم مصری بیخ عربیثا است و صنف اخیر بنخور مریم را نیز دانسته‌اند.

عسالیج: شاخه‌های تازه رویده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد.

عسل لبنی: میعه سالیله است.

عصب القصب: آب نیشکر است.

تخفه حکیم مؤمن

عضابه: ضب است.

عزرس: خطمی بریست.

العین مع الطاء:

عطشان: دینساقوس است.

عطب: قطن است.

عطفل: بهرامج است.

عطاره: اسم نبطی سنبل رومی است.

عطموس: اسم عربی حمار وحشی است.

عطر منسم: حب المنسم است.

عطارد: به لغت اکسیریان روح توتیاست و بعضی زیبق را به این اسم می -

خوانند.

العین مع الطاء:

عظم

به فارسی استخوان و به ترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است.

در دوم سرد و در اول سوم خشک و سوخته او در آخر سوم خشک و شرب او جهت صرع مجرب است خصوصاً پوسیده او جهت عرق النساء و مفاصل و اسهال و قطع نرف الدم نافع بوده و جهت تب ربع به شرطی که شارب او نداند مجرب دانسته اند و ذرور او جهت ناصور و آکله مجرب است خصوصاً با اندک صبر زرد و آشامیدن سوخته کهنه او با سکنجبین جهت ورم سپرز مفید بوده و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور او جهت قروح اعضای عصبانی و با سرکه جهت سوختگی آتش و با ماء الشعیر جهت آثار آبله و غیر آن نافع است.

و قدر شربتش تا دو مثقال اسرت و گذاشتن دندان آسیای انسان با استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم، موجب عدم بیداری اوست و مادامی که بر ندارند و با خود داشتن او و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کاسه سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان می شود و چون دو دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی اندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه می شود و چون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته باشد و بر طرف شده بگذارند التیام می یابد و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر موی را مثل نوره میسید و در رفع زخمها بیعدیل است.

عظم السبق: عرن است.

عظایه: اسم عربی سالامندرا است.

عظلم: گیاه نیل است و قطلب را نیز نامند.

عطا: نوعی از صدف است.

العین مع الفاء:

عفصریح: نوعی از بلوط است و مذکور شد.

عفار: اسم عربی قطلب است.

عفص

انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول او قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیر و قدر شربت از آب او تا هفت مثقال است.

عصفور

به فارسی گنجشک و به ترکی سرچه نامند و بری و اهلی می باشد. در دوم گرم و خشک بوده و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان توکد کند و گوشت آب او ملین طبع و جرم او قابض و جهت استسقاء و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصاً تخم و مغز سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بیعدیل و مغز سر او با زرده تخم مرغ مهیج باه و حمول او با شری اسرب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او جالی بیاض و زبل او جهت کلف و ثلیل مفید می باشد. مضر محرورین بوده و مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان سا عیده او مقوی معده و جهت اسهال نافع و نساخده او بغایت مضر احشاء است و چون موی مقعد گنجشک را پاک کوده در ثقبه گوش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجرب است و چون مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر و زنده در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبور عسل کشته شود و آنگاه در روغن بجوشانند همین روغن مزبور جهت استرخای قضیب و نعوظ مجرب است.

عصیر الرطب: سیلان است.

عصاره سوس: رب سوس است.

عصاره

آب فشرده نباتات است اعلم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است.

عصیب و عصاب: شیطرح است.

عصفور: احریض است.

عصفور بئی: باد آورد است.

عصفوره: تمیمی گوید به لغت مصر اشترغاز است.

عصبه: ریحان سلیمان است و گویند قسوس است.

عصب: نوارس است.

عصاره خشخاش: اسود افیون است.

عصاره القرط: افاقیا است.

عصاره مامینا: شیاف مامینا است.

عصفور الشوک: نغز است.

عصفور السباح: صفراغون است.

عصفوره: خیری زرد است.

عصفور الجنه: خطاف است.

عصی هرمس: حلیوب است.

عصران: خشی است و گویند اسقیل است.

العین مع الصاد:

عضاه: به ضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است.

عضایات: اسم جانوران گزنده است.

عقرب بر غیر عصب رافع فالج و از مِجَرَبَات شمردند و آشامیدن او مضرّ ریه بوده و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است.

◀ عقرب بحری

ماهی صدفی خاردار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن حیوان است و گزیدن او باعث سوزش عظیم می گردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است.

◀ عقاب

به اصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی معروف است و به فارسی الوه و به ترکی قراقوش نامند. در دوم گرم و خشک و خون او محلّل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویت بصر و زبل او جالی کلف و جوشش رخسار و محلّل خنازیر است.

◀ عقیق

از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوعتر و به ترکی صقّصقان و در اصفهان غلاجاره نامند. گرم و خشک و ردی الکیمیّت و در خواصّ قریب به غراب ابقع است و اکتحال زهره او مورث محبوبی در نظر خلائق است.

عقار کوهان: عاقرقرحاست و گویند فاوانیاست.

عقار: خمر است.

عقاراعرطنیّا: اسم سریانی آذربو است.

عقاراغیرون: اسم سریانی اشراس است.

عقاراسوسالی: اسم سریانی ایرسا است.

عقاقیر: اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا.

عقیان: اسم ذهب خالص است.

عقیلا: اسم عربی غوره است.

عقربان: به لغت اندلس اسقولوفندریون است.

عقیده العنب: میفخج است.

عقده: به لغت مصر چوب زرشک است.

العین مع الکاف:

◀ عکوب

نوعی از حرشف بری است. برگش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ می شود و با قهوه مغشوش می کند و بغایت مبهی است و سایر خواص در حرشف مذکور است.

عکبه: لعبه بربریست.

عکّه: عقق است.

عکرش: اسم صنف اخیر شیل است و بعضی گویند راسن است.

◀ عکر

به فارسی مازو نامند و درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یک سال بلوط بار می دهد و یک سال مازو و بهترین او سبز و بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقی است.

در دوم سرد و در سوم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق بوده و طیبخ او جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهت جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبوئی عرق مفید است و با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته آن قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع نمله و آکله و سنون و مضمضه طیبخ او جهت قلاع و تقویت لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب مفید بوده و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد مؤثر و نفوخ او قاطع رعاف است. مضرّ سینه و حلق و مصلحش کتیرا بوده و قدر شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار است. العین مع القاف:

◀ عقیق

بهترین او سرخ و زرد و سفید است. در دوم سرد و خشک است و سوخته او لطیفیّت و مقوی دل و مفتّح سده جگر و سپرز و ریزاننده حصاه و رافع خفقان بوده و آشامیدن و ذرور او قاطع نرف الذّم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی او و دندان متحرک می باشد و مقوی باصره و انگشتی او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوت است و مضرّ کرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا نیم درهم می باشد.

◀ عقرب

به اصطلاح اکسیریان گوگرد است و به عربی اسم کژدم و آن شیّاله و جراره و الوان می باشد و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شیّاله نامند و آنچه دنباله را کشد جراره و از شیّاله کوچکتر می باشد و زبونترین اقسام او سیاه پردار است و بهترین او در مداوا زرد شیّاله و به تجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده و بر روی هم بگذارند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار از او متکون می شود.

و در آخر سوم سرد و خشک و شکافته آن را بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب سمّیّت می کند و آشامیدن برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سمّ عقرب گزیده مفید بوده و سوخته او با ادویه مناسبه جهت رفع سنگ گرده و مئانه و عسر بول بیعدیل است و اکتحال او را با فلغل و ادویه حاره جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین موش بقدر نصف برای تقویت بصر و طلای او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و شش ماه در روغن زیتون که به ازای هر عدد ده مثقال باشد انداخته و چهل روز در آفتاب گذارند جهت عرق النساء و فالج و بواسیر مجرب است.

و طلای برشته کرده او به روغن زیتون که به حله سوختن نرسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب بیعدیل بوده و بستن یک عدد عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین کند مانع سقوط می گردد و گزیدن

تخفه حکیم مؤمن

به فارسی زلو و دیوچه و به ترکی سلوک نامند. کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن به هم می‌رسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیر که قابل محجمه نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است.

در دوم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاه و قطور او با روغن بنفشه جهت حرقه البول و حرقه مئانه مجرب یافتند و مسحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خنأق و طلای پخته او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر می‌باشد و ضماد سوخته او با سرکه علی‌آب بیخ جهت منع رویانیدن موی که کنده باشند مجرب است.

علیق القدس: علیق الکلب است.

علک

اسم چیز است که قابل مضغ باشد و از هم نریزد مثل سفز و مصطکی و امثال آن.

علک الأتیاط

علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است و در منافع مثل سفز می‌باشد.

علک البطم

به فارسی سفز و به اصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است. در آخر دوم گرم و خشک و م‌حلل و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه و به اتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و زرده تخم نیم برشت جهت شکستگی اعضاء بهتر از مومیایی و رافع اعبا است و چون یک اوقیه او را با دو اوقیه پیه گرده بنی در قدر مضاعف بگذارند و مجموع او را در دو سه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی بیدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق مزمن خصوصاً با قدری شنجرف مجرب است و تضمید علک البطم جهت تنقیه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبت غایره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع بوده و خائیدن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبات معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین است و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال می‌باشد.

علف هندی: اسم فارسی اسقوردون است.

علقه: طفسیقون است و گویند اسم صبر است

علوا و علقی: صبر و نبات اوست.

علس: سلت است.

علوفن: به یونانی مغفخج است.

علک یابس: قلفونیاست.

علک رومی: مصطکی است.

ثفل و درد چیزها است و نزد اطباء مخصوص ثفل روغن‌هاست و او در اکثر امور قویتر از روغن صاف او و غلیظتر و کیفیت از آن است.

علکبر

نزد جمعی موم کم عسل است که در آشیانه زنبور عسل یافت می‌شود و نزد بعضی و سبخ الکوایر است که به فارسی برموم گویند و آن موم سیاهی است که زخمهای آشیانه به آن مسدود می‌کنند.

در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن بوده و بخور او جهت سرفه کهنه و ضمادش جهت اقسام قویا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیایی است و لهذا مومیایی نحلی نامند.

و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و با عسل که با آب شربت نموده باشند بنوشند.

العین مع اللام:

علیق

نباتیست خاردار و در برگ و شکل شبیه به گل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم تموش و به ترکی بکورتیکان نامند. مرکب - القوی و سردی و خشکی در او غالب به حد درجه دوم و جمیع منافع او را مجرب یافته‌اند. همه اجزاء او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشاء بوده و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ورم و ناخن نافع می‌باشد. گشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات و خون است و جهت بواسیر و سحج مفید بوده و خائیدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بدبوئی دهان و آشامیدن او با گلاب در حین حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاد شدن آکله و نمله و رافع زخمهای سر و بر آمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد به آن و ثمر او قابضتر از سایر اجزاء و مقوی امعاء و بیخ او ریزاننده سنگ گرده و طبیح برگ و ثمرش سرپاه کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر می‌باشد و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی او بسیار کم خار است و ساقهای او سفید و ثمرش مایل به تدویر و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او محلل است.

علیق الکلب

نباتی است بسیار بزرگتر از علیق و شبیه به درخت مورد و برگش عریضتر از برگ مورد و شاخه‌های او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ می‌شود و در جوف آن چیزی مانند پشم می‌باشد و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته‌اند و مستعمل از آن ثمر اوست که جوف او را پاک کرده باشند و طبیح آن با شراب بغایت قابض طبع و حابس پوست و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث‌الدم سینه نافع است.

علیق

رافع امراض بارده دماغ و قوی الأثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد شری در محروبین و مصلحش کافور و میوه های سرد و سعوپ او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغ و سده آن بوده و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است. و قدر شربتیش یک دانگ و یک مثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی سه دفعه در یک روز خورده شود تفریح او به حد مسعی می رسد و بدلش به وزن او مشک و زعفران است.

◀ عنب

به فارسی انگور و به ترکی ازوم نامند و بهترین او شیرین و نازک پوست و بزرگ دانه و کم تخم است. در آخر اول گرم و تر و در غذا بهترین میوه ها بوده و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظه و صاف کننده خون و موکد خون صالح می باشد و جهت افزونی پیه کرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع بوده و مصلح حال سینه و شش و مضر معدله رطبه و ریخی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریخی و مصلحش تخم کر فس و ملین طبع و مورث تشنگی می باشد و مصلح او سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقاء و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن او به دو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود. و دانه او در دوم سرد و خشک و موکد ریاح و مضر معدله و امعاء بوده و سوخته او جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع می باشد و پوست او موکد ریاح و بسیار بطی الأندار است و انگور نارس و عقص مایل به سردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و نفل آن را با روغن زیتون جوشانیده و صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیان و مسخن و ملین جلد است.

◀ عنب الثعلب

به فارسی سرک انگور و به ترکی قوش ازومی نامند و در اصفهان تاجر نئی گویند و انواع می باشد. هر یک از بری و بستانی و هر یک از آن انواع نر و ماده می باشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی به کاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی به کاکنج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند. قسم ماده بستانی که به لغت مغربی فنا نامند عنب الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است. نبات او مابین گیاه و شجر و پر شاخ و برگش مایل به سیاه ی و عریضتر از برگ ریحان و دانه او زرد مایل به سرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر خشکخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است. در دوم سرد و مایل به خشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه اوست. رادع و مبرد و ملطف و با قوه قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره می باشد و چهار اوقیه آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشاء و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقای حار و حقه او جهت جنون و شری و تنقیه امعاء

علف: رطبه خشک است. علقم: اسم جنس نباتات تلخ است و گویند مراد از او قناء الحمار است و بعضی گویند حنظل است. علم: به لغت اکسیریان زرنیخ است. علوقس: خبازی است. علسی: نبات صبر است. علت: خندریلی است. علجار: قزاح است. العین مع المیم: عمرد: کرفس است. عملج: نوعی از خربزه است که با تخم او خورند. عمار: بنک آس است. العین مع النون:

◀ عنبر

رطوبتی است که مانند مومیایی و قفر منجمد می شود و از جزیره های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جذر و مد دریا داخل بحر می گردد و صاف او بر روی آب از تحریک موج مجتمع و مایل به تدویر می شود و او را شم‌امه نامند و آنچه مخلوط به خاک و ریگ است به جهت ثقل در قعر آب می نشیند و صفیای و سیاه می باشد و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل به سفیدی است که با دهنوت و خوشبو باشد و بعد از آن مایل به ازرقی و زردی و بعد از آن مایل به سبزی و زبونترین او سیاه صفیای است و قسم بلعی است که ماهی او را فرو برده و به جهت اضرائ رد کرده باشد یا آنکه از جهت افراط ضرر ماهی را کشته باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه به اوزان مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خاکیدن منقطع نمی گردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقاء و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع بوده و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مأیوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه مفید می باشد و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین به حد افراط شده و شرب یک دانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معدله جدید و قدیم مجرب می باشد و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزاننده هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الأثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد شری در محروبین می باشد و مصلحش کافور و میوه های سرد و تر و سعوپ او با روغنهای حاره

تصفه حکیم مؤمن

بر بازو و بخور او رافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع نرف اللّٰم جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون به سرکه تر کرده و در ابتدای دمل ضماد کنند رفع آن می‌کند و مجرب است و سوخته او جهت جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمل او با نوشادر جهت بواسیر مفید است.

◀ عَنَاب

بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل به رطوبت و قوتش تا دو سال باقی است. ملین احشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون بوده و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مئانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر مفید است و با سکنجبین جهت شری بیعدیل است و اکتار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیبه بوده و در مبرودین گلاب و شکر و برگش مغیر ذایقه به حدی که تمیز طعام نتوان نمود و شرب آب طیبخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش بدن و مجرب است و ذرور خشک او در رفع آکله و قروح خبیثه مجرب می‌باشد خصوصاً چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند. پوست ساق درخت او به تنهایی و با سفیداب جهت قروح خبیثه بیعدیل و شرب نشاره او رافع حکّه و جرب و سحج بوده و طلای او جابر شکستگی اعضاء و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان است و شرب عَنَاب سا محده با دانه او رافع قرحه امعاء بوده و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهت امراض چشم مفید است و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سرپستان می‌باشد.

◀ عَنقود

اسم جنس خوشه هاست و عناقید جمع اوست و آن اسم مخصوص نباتیست و شاخ او بقدر سه شیر و برگش مثل سرداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رایحه شبیه به سداب است. سرد و خشک و مقوی اعضاء و مانع ریختن مواد به اعضاء و ضماد او رافع اورام حاره و التهاب او بوده و مسکن حدت خون و صفراست و قدر شربتش تا سه درهم می‌باشد.

◀ عَنَم

به لغت دیلم و تنکابن دارواش نامند و از شاخه‌های درختها می‌روید و غیر نبتوته است. برگش سبز و با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر است. در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نرف اللّٰم و حیض است شرباً و ضماداً و حمولاً و خاکیدن برگ او مقوی دندان و لثه بوده و ضماد و ذرور او جهت جراحات تازه نافع است.

عنز: به فتح اول بز ماده است و در مفر مذکور می‌شود.

عناق: بزغاله است و در جدی مذکور شد.

ضماد او جهت ورم معده و التهاب او و سایر اعضاء و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متفرح و درد سر و عصاره او جهت تقویت باصره و فرزجه او جهت رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهت جرب و حکّه و با نان جهت غرب و با روغن گل سرخ و سفیداب جهت اورام حاره و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت مؤثر می‌باشد و بخور و نطول او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش و بینی نافع است و گویند مضرّ مئانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی بطباط.

و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقوی است.

◀ عنب التعلب مجنّ

نبات او را برگ مثل کنگر و بیخار و ده دوازده شاخ از یک ریشه می‌روید و بقدر زرعی و در اطراف شاخه‌ها غلافی شبیه به زیتون و بزرگتر از آن و عریض و با زغب مثل بار درخت چنار و بعد از شکفتن غلاف شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه به خوشه و در آن دوازده دانه مدور سیاه و سست و شبیه به دانه دبق و بیخش سفید و ستبر و میان تهی و بقدر زرعی و منتبش کوهها است.

و در چهارم سرد و خشک و یک مثقال او بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال آن را جایز دانسته‌اند.

◀ عنب اللّٰب

به ترکی مردارآغاجی گویند و درخت کوهی است نر و ماده می‌باشد نر بقدر قامتی و شاخه‌های او بسیار مایل به زمین و با چتری و بیخار و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلبی و تلخی با لزوجت و قبض و گلش زرد مایل به سبزی و از جنس زعرور است.

در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث اللّٰم بوده و بیخش مایل به سرخی و بسیار مجفّف و جاذب و محلّل اورام است و بیطاران پوست او را در ورم دواب می‌گذارند تا چرک آورده به شود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه به برگ شمشاد و از آن کوچکتر و غیر چتری و بیخ او عود بری است و سایر اجزای او با سمّیت است و در بلاد کرمان و لرستان و شیراز کثیرالوجود است و پوک نامند و برگ او مسکر است به خلاف بیخ او.

عنب الحیّه: شامل ثمر فلشرا و ثمر کبر است.

◀ عنکبوت

به فارسی کارتنه و به ترکی ارومچک نامند و اقسام می‌باشد و مراد از مطلق عنکبوتی است که در خانه‌ها می‌باشد و سایر اقسام او را نامهای مخصوص مثل شب و رتیلا و غیر آن است. امزاج همه سرد و ضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلّل اورام و با روغن گل سرخ رافع درد گوش حاره بوده و تعلیق یک عدد او

سمندوری و هندی و غیرهما و بهترین او سیاه و صلب و برآق و خوشبو و تلخ است که در ته آب نشیند و آن مندلی است و قماری و هندی کم - رنگ تر از آن و سمندوری را دهنوت غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید می‌باشند و هر چه بر روی آب ایستد فاسد است.

در آخر دوم گرم و در سوم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بیعدیل و لطیف و مفتوح سدد و محلل ریح و مقوی دل و دماغ و جگر و حواس و اعصاب و احشاء و حابس طبع و رطوبت معده و عفونت او و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعیف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین بوده و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقاء و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع بوده و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم می‌باشد.

بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ بوده و سوخته او در جلای دندان مجرب است. مضر محروورین و مصلح سکنجبین و کافور و مضر سفلی و مقعد و مصلح او صمغ عربی و گلاب می‌باشد. و قدر شربتش تا یک مثقال و عود بری پنج قسم ماده عنب اللب است که به ترکی مردار آغاجی نامند و در کرمان بسیار می‌باشد و به ستبری ساعد و از زرع زیاد و ابلق و با دهنوت و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او نمی‌شود.

عود الحیه

دوایست که او را مؤمن فروی ذکر نموده و قبل از او کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بلاد بربر و بلاد سودان بسیار خیزد و شبیه به سوسن و بیخش شبیه به اصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ و تند می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گردیدن هوام بوده و چون مار دارنده او را ببیند حس و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النساء و دردهای بارده است در همان ساعت و قدر شربتش نیم مثقال است.

عود العطاس

نزد بعضی کندهش است و نزد جمعی بیخی است بقدر انگشتی، سر او ستبر و طرف دیگر باریک مانند میخی و تیره رنگ و درونش سفید و شاخه‌های او باریک و انبوه و شبیه به گیاه برنجاسف و بر گش شبیه به برگ زیتون و قبه او کوچک و شبیه به بابونه و تندبوی و عطسه آورنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال می‌نمایند.

تازه او در آخر دوم گرم و خشک و خشک او در آخر سوم یابس و معطش قوی و جالی و محلل بوده و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است.

عود الیسر

عزب: سماق است.
عنب الجن: فاشرا است.
عنجد: عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل است.
عنصل: اسقیل است.
عنزران: آذربو است.
عنقلی: اسم یونانی شلجم است.
عندم: بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است.
عنقه: اسم عربی مرزنجوش است.
عنزروت: انزروت است.
العین مع الواو:

عود سج

قریب به درخت انار و پر خار و برگش تند و ماطی به درازی و با رطوبت چسبنده بوده و ثمرش بقدر نخودی و مایل به طول و سرخ و در درخت بسیار می‌ماند و نمی‌ریزد و قسمی از عوسج را برگ مایل به سرخی و خار او بیشتر و شاخه‌ها درازتر و ثمرش عریض و با غلاف می‌باشد. مجموع او در دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او را چون هر روز بقدر یک اوقیه بلیک رطل آن بجوشانند تا به ثلث رسد و صاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل می‌کند و جهت جذام مجرب دانسته اند و رافع سودای سوخته است و شرط است که دو روز قبل از آن اسفیدباج با گوشت گوسفند تناول نمایند و روز سوم طبیح مذکور را بنوشند و تا چندگاه به دستور عمل کنند و باید در روز دیگر شرب او که روز راحت است به حمام روند.

و مؤلف تذکره طبیح مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه مجرب و در رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهت جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمزه و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیح برگ او که به قوام رسد جهت جمیع دردهای چشم مخصوصاً با سفیده تخم مرغ و با شیر دختران بیعدیل بوده و قطور برگ تازه او را جهت رفع بیاض مجرب دانسته‌اند. چون یک هفته مکرر کند و چون بیخ او را ریزه ریز کرده با مورد بسوزانند جهت قروح مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر است و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نرف اللدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کنیرا بوده و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و دروازه مپطل سحر و با خود داشتن او مورث جاه است.

عود

اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و به اصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد.

و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن می‌کنند تا به صفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاد در خاک مانده باشد سست و سبک و مقشور می‌باشد و او را مولد قمل دانسته و عود قماری نوعی است که احتیاج به دفن ندارد و اقسام عود هر یک به اسم بلد آن موسومند مثل

تعفه حکیم مؤمن

در سوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی
اعضاء و بغایت مقوی باه و مولد منی به حدی که کثرت جماع موجب
ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی و
حافظ الصّحه است و مصلح محرورین و مصلحش گشنیز و قدر شربت او
یک مثقال و باید که با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند.

◀ عید

به کسر اول نباتیست کوهی و شاخه های او بی برگ و گلدار و در رفع
جراحات تازه قوی الأثر دانسته اند.

◀ عین الهمده

اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه به جهت عرق النّساء
استعمال می نمایند.

عین البقر: اسم نوعی از انگور و به لغت مغربی نوعی از آلوست و اقحوان
را نیز نامند.

عین الأعلى: اقحوان است.

عیسوب: اذان الفار است.

عینیه: به لغت اندلس رعی الحمام است.

عین السّرتان: سپستان است.

عین الجحل: به لغت شام قسم صرغیر اقحوان است.

عیدان: اسم جنس شاخ نباتات است و به لغت شام دارشیشعان را نامند.

عیرزان: زعرور جبلی است.

عینام: اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی سفیددار است.

عیدان البطباط: اذان الغراست.

عین الحیوان: به لغت اکسیریان زیبق است.

عین الهر: سنگ مشهوریست و در طب رقیعی از آن سنگ ذکر نکرده اند.

حرف الغین مع الألف:

◀ غافث

به نای مثله و کسر فاء، شکوفه گیاهی است کبود مایل به بنفشه و طولانی
و تلخ و با عفوصت و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط برگها
شاخ مجوف خشونت دار می روید و قوتش تا سه سال باقی است.

در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی
معدّه و جگر و مدرّ حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته و
حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جگر و ذرور آن مجفف و التیام
دهنده زخمها و حمول او مدرّ قوی حیض می باشد.

و گویند مضرّ سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و
نصف او افستین و قدر شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم
است.

◀ غار

درختی است که تا هزار سال باقی می ماند و نزد یونانیان بغایت محترم
است. برگش خوشبو و شبیه به برگ زیتون و قسمی از آن شبیه به برگ

نزد جمعی چوب اناغورس است به سبب خاصیت او در یسر ولادت و
بعضی به جهت قضای حوائج و یسران چوب خطمی و چوب محلب و
قومی اراک را دانسته اند.

◀ عود القروح

نزد بعضی عاقرقرا و بعضی وج است و بعضی گویند بیخی است با
حلت و نبات او شبیه به رازیانه و بقدر قامتی و شاخه های او مثل ریباس
عریض و در شام بسیار است.

در سوم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و در بعضی
خواص مانند عاقرقرا است.

عودالبخور: عود قماریست.

عودالبرق: دارشیشعان است.

عودالرّیح: اسم مغربی آریس است و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی
مامیران و نزد بعضی وج است.

عوسیا: اسم رومی بسباسه است.

◀ عود بلسان

شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است
شاخ درخت بشام را بدل می کنند و در جمیع افعال از آن ضعیفتر است.

عودالفلوذج: ابوخلسا است.

عودالوج: وج است.

عود صلیب: فاوانیاست.

عودالدرقه: محروث است.

العین مع الهاء:

عهن: صوف است.

العین مع الباء:

◀ عینون

سنای بلدی و در مغرب کثیرالوجود است . ساق و شاخه های او مابین
سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه به
برگ مورد و در هر شاخی گلی مدور و بقدر درهمی و مایل به سیاهی و
بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهیزهرج دانسته اند.

در اول سوم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و
جهت درد ورک مفید بوده و بغایت مورث کرب و مضرّ احشاء است و
صنف دیگر او شبیه به قسم اول و شاخه های دراز و مایل به سفیدی و
گلش زرد است.

مسهل بلغم و سودا و بی غایله تر از قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال
او نافع و مغنی و مصلحش عناب و انیسون و قدر شربتش تا دو درهم
است.

◀ عین الدّیک

به فارسی چشم خروس نامند. دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و
مایل به پهنی و درخت آن قریب به درخت فلفل و خوشه او شبیه به بطم
و از جبال رکن آرند و نزد بعضی ثمر بقم است.

اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و در افعال مثل بط و از آن گرمتر و غلیظتر است و روغن او محلل و مفتح بوده و جهت ری اح و پپچش شکم و استسقاء و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است.

◀ غالیس

به لغت یونانی به معنی متنن الرأیحه است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس به او نیز آمده و در طبرستان پلهیم نامند و در بستانها و خرابه‌ها بسیار می‌روید و بقدر نبات انجره و برگش طبعلاست و بدبو می‌گش سفید و چتری مانند گل شبت و ثمرش بقدر غنّب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب می‌شود و در دارالمرز سرکه را به آن رنگین می‌سازند و بیخ او سفید و با تجویف می‌باشد.

در سوم گرم و خشک و محلل اورام خنازیر صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم مزمن انثیان می‌باشد خصوصاً چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی جهت سرفه کهنه و بهق و بهر و ضیق النفس و ربو و درد سینه ببعیدیل می‌باشد و چیز دیگری را قایم مقام او ندانسته‌اند. مفتح سدد و مفتت حصاه و مدرّ بول و حیض و محلل ریاح بوده و جهت جرب و حکّه و بالخاصیه جهت علل صفراوی مفید و قدر شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهت پاک کردن چرک معادن مؤثر است و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سوداوی رقیق و سریع‌العمل است.

◀ غاریقون

چیزی است شبیه به بیخ و از جزای ر دریای روم آورند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن به سبب تعفن متکون می‌گردد و مانند قار که از درخت بلوط به هم می‌رسد و بهترین او سفید سبک وزن است که با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را انثی نامند و قسم نر او بی طبقات و در صفات بر خلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب به سمومند و شرط است که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و اجزای سمّی او که شبیه به ناخن چیده است بماند چه هرگاه کوفته شود اجزای رذیه هم از پرویزن می‌گذرد و قوتش تا چهار سال باقی است و مرکب القوی، در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی

و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط به هریک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظ و مفتح سده جگر و کرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب بوده و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقصای بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدرّ بول و رافع وهن عضل می‌باشد و با هلیله کابلی و مصطکی منقّی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و با ربّ سوس و انیسون جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نرف‌الدم و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند چینی جهت امراض جگر و معده و به تنهایی جهت ترش شدن طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهت سنگ کرده و مثنانه و درد کمر و احشاء و کرده و با شراب جهت سموم و با سکنجبین جهت سپرز و یرقان سددی و با مثل او اسارون

بید و ثمرش بقدر فندقی و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش سرخ مایل به زردی و خوشبو و تلخ است.

در آخر دوم گرم و خشک و دانه او کمتر از سایر اجزاء و طبیخ برگ او موافق رحم و مثنانه و ضمادش جهت گزیدن زنبور و با نان و به دستور با آرد جو برشته جهت تسکین دردهای حاره مفید می‌باشد و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانه‌ها جهت گریزاندن هوام مؤثر و آشامیدن او مقوی و افتراش او باعث گریختن هوام و مگس است و حبّ‌الغار محلل و مدرّ و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و کرده و مثنانه و حصاه و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتیاس حیض بوده و با غسل جهت قرحه امعاء و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید می‌باشد.

و قدر شربتش یک مثقال و بدلش سادج است با حبّ محلب یا جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون بوده و مضرّ سینه و مصلح او کتیرا و فرزجه حبّ‌الغار مسقط جنین است و سعوط او جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر نه قیراط جهت اخراج حصاه و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر است و گویند اگر قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقودالزوج باشد ازدواج میسر گردد و مجرب دانسته‌اند و روغن غار که دانه او را پخته آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح دهنه های رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریر و تپهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکّه و قویای بلغمی و داء‌الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضاء و سعوط او جهت شقیقه مفید و شرب او کشنده کرم معده و مغنی است.

نوعی از غار می‌باشد که به یونانی خاماذاقرب گویند که ساقه‌های او بلندتر و برگش عربضتر و خشونت بیشتر و در مغرب با او دباغت می‌کنند و حمول عصاره او مدرّ حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است.

◀ غالیون

در قانون در حرف عین مذکور است و به لغت یونانی به م‌عنی عاقداللبن است چه آن نبات حکم پنیرمایه دارد در بستن شیر . برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبهای ایستاده می‌روید.

در اول گرم و در دوم خشک و حابس نرف‌الدم بوده و ضماد گل او جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهت اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است.

◀ غاز

تخفه حکیم مؤمن

غبارالرّحی

به فارسی گرد آسیا نامند و سعوط او جهت قطع رعاف و ضمادش جهت منع ریختن مواد به چشم و تقویت اعصاب نافع است.

غباریه: عنب اللذب است.

غبری: درخت سدر خاردار است.

الغین مع الدال:

غداداف

نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر سیاهی غالب و منقار و پای او سرخ نیست به خلاف زاغچه که سیاه و منقار و پاهای او سرخ است. گرم و خشک و گوشت او صلب و موکد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره اوجالی و تند و رافع آثار و مقوی باصره است.

الغین مع الراء:

غراب

اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب ابقع و سیاه و بزرگ او که موسوم به غراب اسود است و به ترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در کشتزارها بسیار می باشد مسمی به غراب الزرع و به فارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از کلاغ الزرع کوچکتر و منقار و پاهای او سرخ است به فارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غداداف است و در خواص مانند غراب - الزرع و از صنف اوست و کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او را در قطع باه مجرب دانسته اند و تعلیق چشم او مورت بی خوابی و اجتناب خوردن گوشت او بغایت اولی است و زاغ بغایت ردی غذا و در سوم گرم و خشک و در خواص مثل غداداف و جلوس در طیبخ او جهت ریاح مفید است و چون زنده او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و ترشیهها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود جهت خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا ملت مدیدی رنگ او تغییر نمی کند و در تغییر رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و موکد خون صالح و محرک باه و مضر محروورین و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخن و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافع است.

غری

به فارسی سریشم و به ترکی طپهشقان و آن عبارت است از چیزهای چسبنده که وصل اجسام به او کنند و انواع می باشد و مراد از مطلق او سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشکند به تفاوت مراتب.

غری الجلود

سریشمی است که از پوست حیوانات به تکرار جوشانیدن به عمل آرد تا مهرباً گردد و بگذارند تا صاف گردد و عمل اعاده نمایند تا به حدی که

جهت استسقاء و با غسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق - النساء و مفاصل و تبهای نوبه و لرز و امراض اعصاب و اختناق رحم و قرحه آن و با جند جهت اقسام قولنج مفید می باشد و حقه او جهت تبهای وبائی و قولنجها و غرغره او با میفختج جهت ورم بارده حلق نافع است و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب بوده و قسم زبون او مهلک و مورت کرب و مصلح او در همه احوال جند است.

و قدر شربتیش تا یک مثقال است و بدلش نصف او شح م حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع او زنجبیل و نزد جمعی دو چندان بسفایج است.

غالیه

از مرکبات قدیمه و مخترع او جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و ح سن لبه و عرقهای خوشبو است که به حسب احوال عود و مشک و رامک و موم و لادن و امثال او اضافه نمایند و در دستورات چند قسم او مذکور است و جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعضاء مؤثر است.

غازالمغی: اسم ترکی گیاه آطریلال است و در لرستان و کوهستان پای غازان نامند.

غاسول رومی: ابوقانس است.

غاسول: اشنان است.

غالی: اسم یونانی لبن است.

غابس: به فتح غین و تشدید باء، اسم عنب الثعلب است.

غالوطی: اسم یونانی ترمس است.

غاططی: اسم یونانی حجر لحاغیطوس است.

غاهه: فودنج است.

غاباک: شاپانج است.

الغین مع الباء:

غبیرا

به فارسی سنجد و به ترکی ایکده نامند و بهترین او بزرگ مقدار شیرین است. در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل غذا و موافق امزج ۵ اطفال و مقوی معده و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا به معده و صعود بخارات به دماغ و جهت قی و اسهال صفرا و سحج و سیلان رطوبات و سرفه حاره و صداع نافع و مضر قوه هاضمه و مصلحش شکر می باشد. و قدر شربتیش تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید مایل به زردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصاً در زنان می باشد و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرز تبهای بارده بوده و جهت امراض جگر مثل استسقاء و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغی مثل فالج و کزاز نافع و مهربی او در روغن زیتون جهت مفاصل و استرخاء و دراز کردن موی مجرب می باشد. و قدر شربتیش یک مثقال است و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن و از او ضعیفتر است.

به فارسی آهو و به ترکی جیران نامند و بجهت او را تا شش ماه طلی و از شش ماه تا سه سال اخشف و تا شش سال را ظبی گویند.

در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب به مزاج انسان است و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذاء و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی لفع بوده و طلای خون او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق او جهت سپرز نافع می باشد و گوشت او مصدع و کباب او مورت قولنج بوده و مصلحش ترشیاها و سکنجبین است و چون خصیة او را صعتر و نمک پاشیده و خشک کنند، فرزجه او قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای مطبوخ او در سرکه جهت اورام بلغمی و تهیج مفید است و آهوی چین که مشک او به هم می رسد سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ منحنی و به حلدی دراز است که به دنباله او می رسد و او گرمتر و خشکتر از سایر اصناف آهو است.

غزال الماء: طحلب است.

الغین مع السین:

غسل: خطمی است.

غسول: اشنان است و اذخر را نیز نامند.

غسلج: اذربو است.

غسا: بلح است.

غضار چینی

کاسه چینی است و سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه و بغایت مجفف است و غضار مطلق کاسه سفالین مزجج است.

الغین مع اللام:

غلقی

علقه اسرت و نزد جمعی بیخی است بقدر ترب و ثمرش مثل ثمر کبر و مثلث است و برگش شبیه به ناخن و در جوف ثمر او چیزی مانند پنبه وجود دارد و تخمش مثل دانه امرو و صلب و شبری که از او حاصل می شود مسهل قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است.

غلیجن: اسم یونانی فودنج است.

غلیجن اگریا

اسم یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی بلشن و غلیجن به معنی ریحان و اگریا به معنی کوه است.

غلوفس: اسم یونانی طیور است.

غلوفن: اسم یونانی مامیثا است.

غلوفریا: اسم یونانی اصل السوس است.

غلیواج: اسم فارسی حدها است.

غملول: قلابری است.

غمامه: اسفنج است.

غندب: اسم عربی عنکبوت است.

غنم: ضان است.

جرم او از آب متمایز نشود و آنگاه در آفتاب چندان بگذارند و برهم زنند تا به حد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است.

در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه مفید بوده و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب مقروح و قوبا و تقشر جلد نافع می باشد و سوخته مغسول او قایم مقام توتیاست.

غری السمک

رطوبت منجمدی است که در شکم ماهی بینی دراز که خنزیرالبحر نامند و امثال آن به هم می رسد و بعضی سیاه و برخی سفید می باشد و گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن از روزی یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب است و ضمادش جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته برنج و امثال او ترتیب می دهند در منافع قریب به اصل آن است.

و سریشم پنی در صنایع غریبه عجیب الفعل و در دستورات مذکور است.

غرب

درختیست عظیم و در اصفهان وسک و در تنکابن و دیلم اوجا نامند و

گویا این اسم مشتق از آطاء یونانی باشد.

در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف بیلذع و شرب برگ او با لفلعل رافع قولنج ایلاوس و مغص و با آب مانع حمل می باشد و گویند به تجربه رسیده است و ضماد برگ تازه او جهت جراحات تازه و آب فشرده او جهت رفع سیلان چرک اعضای باطنی و سده جگر و غرغره او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و ذورر خشک او جهت آکله و

جراحات مزمنه مفید می باشد و بیخ او که با عصاره برگ او در روغن گل و پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت مؤثر است و نظول طبیح او جهت نفرس و رفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت ثالیل و ذورر شکوفه او جهت خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبت سایله او جهت جلای

بصر و بیاض و رفع وشم و آثار بیعدیل می باشد و چوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نصف وزن او اقایاست .

غرفد: نوع سفید بزرگ عوسج است .

غرز: به لغت شام نوع کوچک عصی الرأعی است.

غرسا: راسن است.

غریب: نوعی از انگور سیاه است.

غریف: اسم یاسمین است.

غرم: اسم فارسی بیش کوهیست.

الغین مع الزاء:

غرمج: اسم فارسی شونیز است.

غزال

تصفیه حکیم مؤمن

غوشنه

به لغت ماوراءالنهر نوعی از فطر است که به ترکی کبک نامند و بهتر از اقسام فطر و موافق محرورالمزاج و دیر هضم و مضر معده و مصلحش مرتبای زنجبیل و گلقد است.

غوره: اسم فارسی حصرم است.

غوره خرما: بلج و بسر است.

غوخاز: اسم اصفهانی شحرور است.

غیان: زبیب است.

غیم: اسفنج است.

غیفیفس: سنبل الطیب است.

حرف الفاء مع الألف:

فاوانیا

بیخ نباتیست کمتر از زرعی و پر شعبه و قسم نر او شبیه به نبات زردک و بیخش یک عدد و بقدر شبری و به سبزی انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده گردد و لهذا آن را عودالصلیب نامند و قسم ماده بیخ او را هفت هشت عدد و شبیه به بلوط و جوف او بی خط صلیبی و ساقش مثل کرفس بری و گلش بنفش مایل به سیاهی و غلاف ثمرش شبیه به غلاف بادام و دانه‌های او مانند دانه انار بسیار سرخ و وسط دانه‌ها سیاه مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا منظور قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست.

در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده‌اند که چون آفتاب در میزان بوده اگر او را به غیر آلت آهنی قطع کنند آثار او بالخاصیه مؤثر است و آلت منحصراً در افعال مزاجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از زمره دانسته‌اند و محلل ریح غلیظه و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف بوده و با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده می باشد و جهت صرع بغایت نافع است حتی تعلیق او و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده بوده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید است و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار بشره و نقرس نافع می‌باشد و مضر معده و مصلحش کتیرا است و قدر شربتش یک مثقال و بدلش در صرع زمره است و در سایر امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج اخلاط لزج و حابس حیض و نفث الدم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و سواس مفید است و تا پانزده عدد او با شراب قابض جهت نرف الدم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماءالعسل جهت کابوس و صرع و بخور ثمر او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهت صرع مفید می‌باشد و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه ای بسته باشند و حیض مس او نکرده باشد و به شروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و رفع سحر و هیبت او در نظرها مجرب دانسته‌اند.

و گویند درخانه‌ای که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمی شوند و چون قمر نظر تثلیث به زهره داشته باشد اگر در زیر سر خصم گذارند موجب الفت دایمی شود.

فاط

مجهول الفاهیه است و رازی گوید دوائی است که از ترکستان آرند و جهت رفع سمومات خصوصاً شوکران نافع است.

فادخ

به خای معجمه به لغت هندی اسم بندق هندی است و مؤلف اختیار ات اشتباه به نوعی از حجرالسم کرده و گوید سنگی است زرد و مایل به سفیدی و بعضی مایل به سبزی و به رنگهای دیگر است که چون بر روی سنگ با زردچوبه بسایند به رنگ پسته شود و در آتش نمی‌سوزد.

فادزهر

مغرب از پادزهر است و آن عبارتست از چیزی که حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنی است و مؤلف اختیارات منحصراً در حجرالشمس و حجرالحیه دانسته و خلاف جمهور است.

فاغره

به فارسی فاغره و کبابه دهن شکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا به نصف شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور و سی‌اه و براق و با عطریّت وجود دارد و از هند و بلاد سودان آرند. در اول دوم گرم و در آخر اول خشک و با قوت محله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوادوی بوده و جهت اسهال مزمن و جنون و ریح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشاء نافع می‌باشد و لخلخه او و بوئیدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید است. مصلح محرور و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب بوده و قدر شربتش تا دو درهم است.

فار

به فارسی موش و به ترکی سیچقان نامند. در سوم گرم و خشک بوده و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ذمیمه و دزدی و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر می باشد و جلوس در طبیح او رافع عسر بول و خون او جهت قلع ثالیل و مسا مبر مجرب است و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داءالتعلب مفید و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن بغایت ملین طبع و رافع عسر بول می‌باشد و قدر شربتش نیم درهم است و بخور او باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخم پلنگ بول کند باعث هلاک زخم‌دار گردد و مکرر به تجربه رسیده است و لهذا در ولایت دارالمرز به جهت زخم پلنگ در میان آنها مکان خوابگاه ترتیب می دهند که موش عبور نتواند نمود و او در این امر بسیار حریص است. فاره البیض: بیش موشان است و مذکور است.

فاشرا

لغت یونانی است و به فارسی هزارچشان و در تنکابن و طبرستان الا ملک نامند. نباتیست شبیه به تاک انگور و خاردار برگش با ملاست و مایل به

مرغیست خاکسپزی رنگ و طوقدار و غریب به کبوتر و در آخر دوم گرم و خشک و مهرای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سدد نافع بوده و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون گرم او جهت بیاض چشم مؤثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و تخریح اورام مفید است.

◀ فاسی

تخمی است سرخ و خمیده و تلخ و غلاف او مثل غلا ف خرنوب و برگش مثل برگ نخود و در میان گندم و جو می روید و به یونانی اندروصارون نامند.

در اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده احشاء و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع بوده و فرزجه او با غسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون کشته کرم معده است و قدر شربتش دو درهم است.

فارغه: فاغره است.

فاقور: اسم عربی برنجاسف است.

فارلوخیا: به لغت یونانی به معنی حشیشه الداخس است.

فاغیه: به غین معجمه شکوفه حناست و در آنجا مذکور شد و این اسم

شامل جمیع شکوفه‌هاست و به عین مهمله بیخ اوسبید است.

فالنج یطس و فالایخقون: فالنج یقن است.

فارسیا: اسم یونانی جوز است.

فانافس اسفیوس: اسم یونانی دوقوی کبیر است.

فانافس خمر و نیون: ذوفرای کوچک است.

فالاهس: فاسی است.

فاراسامی: اندروطون است.

فاغیس: مرزنجوش است.

فارس الماء: صطراطیقوس است.

فابش الیونانی: باقلی است

فابش نبطی: ح امسه است.

فاریقا: به لغت یونانی حلبه است.

فافش: اسم یونانی بطیخ است.

فافروس: اسم یونانی بردیست.

فاسطره: اسم یونانی چند است و به تاء منقوطة نیز آمده است.

فاحشه: چندیدستر است.

فانافس ابراقلیون: نبات جاوشیر است.

فاغوش: شیطرح هندیست.

فالرغوس: لقلق است.

فاه: اسم هندی جنطیاناست.

الفاء مع التاء:

◀ فتالجی الرهبان

تدویر و بر مجاور خود می پیچد و ثمرش بقدر نخودی سرخ و برآق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ می ماند.

در آخر دوم گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ بوده و با حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصاً شیر و مفتت حصاه و جهت ورم سپرز خصوصاً با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدر و فالج و با غسل جهت سرفه کهنه و شدخ عضل و درد معده و پهلوی و ریاح معده و امعاء و با ماءالعسل مسهل بلغم و مقی قوی می باشد.

قدر شربش یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثلیل و شور لبنیه و آثار سیاهی و گشودن دمل و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع بوده و روغنی که در آن بیخ او را جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارد و بواسیر و حصف و رفع چرک زخمها و تحلیل صلابات مفید می باشد و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین مؤثر است و گویند اکتار بیخ فاشرا و ثمرش مضر سر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح او بعد از قی کردن خوردن ربوب و ثمر او در افعال قریب به بیخ او و ضمادش سترنده موی و خوردن شاخه های تازه او که پخته باشند رافع وجع فؤاد و درد معده و مسهل و مدر شیر است و بدل بیخ و ثمر او به وزن او درونج و نصف او بسباسه است.

◀ فاشرستین

نباتش در پیچیدن شبیه است به لبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و به فارسی شش بندان نامند. ساق او سیاه و ثمرش مثل فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است.

◀ فالنجیقن

لغت یونانی و به معنی دواء الرتیلای است. از یک بیخ نبات او دو سه شاخ می روید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع می باشند و برگش باریک و گلش سفید و شبیه به سوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه به نصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید می شود.

در سوم گرم و خشک و برگ و تخم و گل او جهت گزیدن رتیلای

عقرب و رفع مغص سریع الأثر است.

◀ فانجی

در سکر مذکور شد و در فانید سنجری و خزاینی اختلاف کرده اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خزاینی است و بی آرد جو سنجری و آن منسوب به سجستان و از ترنجبین صاف ترتیب می دهند و گویند منسوب به شجر به ضم شین و جزم حای مهمله است که بلدی از عمان است. در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه و سرفه مفید است. فافیر: به لغت مصری قسمی از بردیست که از او کاغذ می سازند.

◀ فاخته

تخمه حکیم مؤمن

تخمه‌ها را با پاره‌های ترب مسدود نموده و خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و باید سه روز به دستور سلوک نمایند و اکتار خوردن ترب مورت مغص و تعفن اخلاط و مضر سر و حلق و دندان بوده و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند می‌باشد و ضماد او جهت قروح خبیثه و کمنه تحت چشم مفید بوده و با شیلیم جهت رویانیدن موی داء‌التعلب و جوششهای آبدار مفید است و پرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه بوده و اصل لا ضرری در او نیست و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقوی می‌باشد و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار شادخار مفید است و در سایر افعال قویتر از اصل او است و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم او و با سکنجبین بغایت منقی جگر بوده و ضم او جهت قویا و با سرکه جهت زخم غانقاریا و با عسل جهت درد مفاصل با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب می‌باشد.

و قدر شربتش از تخم او یک درهم و از جرم او بیست درهم است و بری او بسیار گرم و مورت التهاب و خوردن او مستعمل نیست . شامی او را قوتش مرکب از شلغم و ترب بستانی است و گرمتر از شلغم و ضعیفتر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکتار او مغنی و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب و برگ او که در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است . لطیف و گرمتر از روغن بردانجیر و محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن با فادزهر جهت گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع شپش که بعد از امراض به هم رسد نافع است .

و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را خاییده و بگذارند تا متعفن شود و کرماها از او متکون گردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده و چند عدد بماند و آن را حل کنند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از او می‌آید.

فجل باعشقی: ترب شامی است.

فرفیون

اسم صمغی است خاکستری رنگ و مایل به زردی و کهنه او مایل به سرخی و متخلخل و طعم و بوی او تند بوده و نبات او شبیه به کاهو و شیردار و سفید و بلشعبه‌ها و خارناک است و قسمی از آن را برگش سیاه و خارش تندتر و شیر او بیشتر و از بلاد سودان خیزد و به سبب تندی شیر او که بوی او به شامه نرسد از دور حرابه ای به آن می‌رسانند تا شکافته شود و قبل از شکاف در زیر آن نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده می‌گذارند و بعد از آن حرابه ای به آن می‌رسانند و به یک دفعه شیر بسیار فرو ریخته و در شکنبه جمع می‌شود سپس خشک کرده و استعمال می‌نمایند و مغشوش او به انزروت و به صمغ در آب زود حل نمی‌شود و به خلاف غیر مغشوش و به دستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمی‌باشد و زبان را نمی‌گزد و قوه فرفیون تا چهار سال باقی است و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوت نمی‌افتد.

نباتست بقدر زرعی و تیره رنگ مایل به سفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو و منتش کنار دریا و رودخانه‌ها و ریگزارهاست.

در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه بوده و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل و نفرس و عرق النساء و ورم اثنیان و فسخ عصب بوده و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و محلل مواد بارده است.

فتیل

به فارسی شافه نامند و جهت تلین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل است و در جمعی که قوه مسهله نداشته باشند بدل حقه و اقسام او در دستورات مذکور است.

فتیت

نان خشک است که بسیار نساخده باشند و مستعمل آن نان گندم است و قلیل‌الغذا و مجفف رطوبت معده و مولد ریاح و سودا و دیرهضم و مضر احشاء و کهنه او بسیار زیونتر و مورت قولنج و مسلد و مصلحش شکر است.

فتاطه: سنیسا است.

القاء مع الحیم:

فجل

به فارسی ترب نامند. بری و بستانی و شامی می‌باشد و شامی آن است که تخم شلغم را در بوته ترب کر ده و غرس نمایند یا برعکس و بری او تندتر از بستانی و به درازی و بزرگی او نیست و قوتش به خردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عبارت از اوست و بستانی را قسم مستدیر و بیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل بوده و تخم اقسام او قویتر از سایر اجزا می‌باشد و بعد از آن پوست و برگ ریزه آن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او به مراتب مذکوره تا سوم گرم و در دوم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلین بوده و نیکو کننده رنگ رخسار و مداومت خوردن او باعث رو عیان موی که ریخته باشد و آب او مفتح سدد و معین قی خصوصاً با عسل تناول نمایند و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر فطر مفید است و اکتار او مولد قمل می‌باشد و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمی‌شود و آب او کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاومت هوام بوده و آب شاخه‌های او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته‌اند خصوصاً با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و مستسقی نافع است و چون در جوف ترب روغن گل ریخته و گرم کنند قطور او جهت درد گوش سریع‌الاثمی باشد و چون ترب را سوراخها کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جای داده

پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه به هم رسد و شکستگی اعضاء مفید است و طلای مطبوخ او با آب جهت ریاح مثنانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید است و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویت باصره و بردن زردی و یرقان و درد چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و ج سلوه و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع است و مضر مثنانه و گرده به حدای که اکنار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کنیرا و غسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه پادزهر ضرر او و مقوی فعل آن است. و قدر شربتیش تا سه درهم و بدلش در امراض سینه پرسپاوشان دو وزن او و در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات اقیمون و انیسون است و چون زمین را مغاک کرده به آتش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را در او فرش نمایند علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده سپس بپوشانند تا گرمی خاک مغاک برطرف شود در رفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع است.

◀ فرنجمشک

معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی می باشد بری را منبتش سنگلاخها و نباتش و ساقش مدور و پر شاخ و برگش مثل برگ سوسنبر و تندبوی و با عطری است و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بوی شبیه به قرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابه ها می باشد.

در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قویتر است. مفتح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبوی و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع است و مولد مره السودا و مصدع محروورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین است.

و قدر شربتیش سه درهم است و بدلش سوسنبر است و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که ضنان گویند و هاضم و نعوظ آورنده و قدر شربتیش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد آن است.

◀ فراخ

به فارسی جوجه و به ترکی فریک نامند و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شد و مداومت کباب

و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که او صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرّق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقاء و سپرز و عرق النساء و رفع مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع است و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث به هم برآمدن فم رحم و مانع سقوط طفل بوده و اکتحال او با غسل جهت نزول آب مفید است و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی می ماند و سعوط او با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمیرت چشم و تنقیه دماغ مفید است و ضماد او بر استخوان باعث تقشّر آن می باشد و طلای او رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع هوام رافع سمیت او و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید است و حمول او بقدر حبه ای تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب است و اگر احداث سوزش نماید روغن گلسرخ رافع آن است و یک حبه او که با س ک سا عیده باشند فرزج ه او جهت اعانت حمل و تصبیق فرج و تقویت رحم و رفع بدبوئی او بیعدیل می باشد و مصلح او مقل و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال است.

و قدر شربتیش دو قیراط و بدلش در استسقاء مازریون و در قولنج جند بوده و زیاد او موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل و در بعضی قایض به افراط و رافع او تبرید قوی و آب میوه - هاست.

◀ فراسیون

نباتتست مابین شجر و گیاه و شاخه های بسیار از یک اصل می روید و مربع بوده و با اندک زغب و مایل به سفیدی و برگش بقدر انگشت مهبین و مایل به استداره و چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق او و بعضی گلش مایل به زردی و بعضی را به ازرقی و منبتش خرابه ها و کوهها و در آخر ثور و اوایل جوزا گل می کند و قوتش تا شش سال باقیست و مؤلف اختیارات کراث جبلی دانسته و از این جهت فراسیون نزد عطاران این بلاد معدوم است.

در دوم گرم و در سوم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدرّ حیض و بول و شیر و عرق و محلّل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوه تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و امثال او و طبیح او با شکر و انجیر و غسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات او بیعدیل است و با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعاء و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثنانه مفید است و خاییدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و داخس و بردن گوشت زیاد زخمها و تحلیل خنازیر و نضح دمل و گشودن آن نافع است خصوصاً چون تازه او را با پیه گرده بز کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انتفاخ

تغذیه حکیم مؤمن

فرومیان: بصل است.

فرانیان: اسم یونانی زیدالبحر است.

فرسیا: اسم رومی بسباسه است.

فرطس: اسم یونانی مار شاخدار است.

فرصید: تمیمی گوید عجم الزبیب و عجم العنب است.

فراشریک: اسم هندی خطاف است.

فریبهی: اسم فارسی سمین است.

فریک و فره: اسم ترکی فراخ است.

فرنی: اسم فارسی مهلبه است.

الفاء مع السین، الفاء مع الشین، الفاء مع الصاد:

فستق

معرب از پسته فارسی است. درخت او شبیه به درخت سقز و غیر مقشر پسته را ملت مدید قوتش باقی است و مغز او را تا سه ماه و آب لیمو حافظ فساد اوست.

مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و میه و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتوح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فریبهی بدن و مقوی معده و فم معده است به حدی که سایر لبوب مأكوله به او نمی رسد خصوصاً چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و بقوییت دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع بوده و مصلح محرومین و مورث شری است و مصلح سرکه و ترشپها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی می باشد و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهن و رفع قلاع مفید است و پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجرب است و نطول طبیخ پوست درخت او جهت درد مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی به آن جهت ریختن موی نافع و و روغن پسته مقوی غالیه ا و خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیه مضر معده بوده و سعوط او با مشرک جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب است و با عنبر جهت ازاله و سواس و مواد سوداوی و رفع سموم مؤثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نبندد در بزغنج مذکور شد.

فسافس

به فارسی ساس نامند و حیوانی است به شکل عدس و بسیار بدبوی و در مزاج قریب به ذراریح و رایحه او جهت اختناق رحم و درد آن و شرب او با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلویی که در گلو مانده باشد و گذاشتن ساجده او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار مؤثر است

کبوتر بچه با ادویه حازه و سیر مولد جذام دانسته اند و پخته او با پیه مقوی قوه باه و گویند خروس بچه بالخاصیه مضعف باه است.

فرس

به فارسی اسب و به ترکی آت نامند. گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و میه مبرودین بوده و سوخته او قاطع اسهال رطوبی بوده و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش مهرآ پختن و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه با شیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم او از سموم و طلای او تغییر دهنده رنگ وضع و ذرور جلد سوخته او با موی رافع جوششها است و گویند چون دندان آسیای آن را بر ساق کسی ببندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای حیوان چهارپا را به دم اسب ببندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بکشند کیک داخل آن خانه نشود.

فرو دو ماهان: رازی گوید قطلب است.

فرصاد: اسم عربی توت سفید است.

فرین: اسم مغربی بقله الحمقاء است و اندیقون نزد بعضی مسمی به این اسم است.

فرخ: بقله الحمقاء است.

فریر: به کسر فاء اسم عربی بنفسج است.

فرفار

درختیست بقدر چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش مثل گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار است.

فرشه

اسم عربی شیر است که با زرده تخم مرغ به آتش نرم بجوشانند و غلیظ شود و شبیه به آغوز شود و در افعال مثل للبهت.

فرکیه: آتش حلیم است.

فرو: به فتح اول و جزم راء، اسم عربی مویونه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرهما.

فرسطاریون: رعی الحمام است.

فریقه: حلبه است.

فریدس: اسم مصری اریبان است.

فرار: به لغت اکسیریان زیبق است

فرا: به تخفیف راء حمار وحش است.

فرسلون: طلق است.

فیفت: شاهترج است.

فروسیمون: اسم یونانی ارنب است.

فرسیون: اسم عربی نوعی از بادآورد است

مصلحتش کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است و گوگرد خام باعث سیاهی او و نمک تلخ رافع آن است و گویند گوگرد غیر خام معدل او و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح هاربه و منفی متطرقات مشکلات خود است و خوردن اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تفریح است.

الفاء مع الطاء:

فطر

نباتت سفید به شکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف او مملو از صفایح و ماکول او به ترکی کیلک و به فارسی فارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول آند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بد و سفید یا مایل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و هرچه نوع سفید و سرخ او در تحت درخت زیتون و انجیر و گردکان امثال او روید و به دستور از سرگین و جیفها و مانند او برآید کشنده می باشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ اوست. ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع بوده و مانع نزول آب خ صوصاً چون سرمه را به او پرورده کنند و سائیده و خشک او رافع اسهال و ذرب و زلق الأمعاء و ضماد او با سریش ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف مجرب می باشد و مداومت و خوردن او قاطع نسل و دیرهضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند به حد افراط متعفن می شود و مسلد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکنه است و بهترین مصلح او آبکامه و خردل و پختن اوست لبفک و شبت و پودنه و روغن کنبج و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و به دستور با تخم مرغ و با گوشت خ وردن و از خواص اوست که هر حیوانی کسی را بگذرد که فطر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوائی علاج نمی کند و هرچه در زیر خم شراب و سرکه روید پوست او کشنده است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی است.

فطر اسالیون

یونانی و به معنی کرفس کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه به نانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای آن تخم او و در سوم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت در ادراک حیض قوی الأثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو مفید بوده و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس نیطی را بجای او استعمال می نمایند و او مدوز و مایل به درازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید مایل به زردی و تند طعم و برگ

و بلع کردن یک عدد آن جهت گزیدن مار شاخدار نافع و چون در باقلایی گذاشته بلع نمایند، جهت تب ربع بیعدلی یافته اند.

فسلیون: اسم یونانی بزرقطوناست.

فسوه الکلاب: اسم مصری غالیس است و نزد بعضی شابانج است.

فستق الهاویه: حب البان است.

فسوه الصیغ: قعبل است.

فسیا: اسم عبرانی قافله است.

فسوا براشین: اسم عبرانی اصابع صفر است.

فشغ

به فتح فاء و شین و به غین معجمه آن چیز است که به مجاور خود می پیچد به حلی که او را بپوشاند و فاشرا و امثال او را از این جهت فشاغ نامند و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه به عنب الثعلب و شاخه های او باریکتر و خار او کندتر و ثمرش خوشه دار و برگش با خشونت و دانه هایش بعد از رسیدن سرخ می گردد و طعم او گزنده زبان و بیخس صلب و ستر و منبتش آجام و به دستور در مواضع درشت هم می روید و قسمی از او بیخار و دانه به شکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور او خط سفیدی می باشد و ظاهراً لوییای هندی عبارت از او باشد.

قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه و مغرغ و محلل ریاح و حافظ قوه غریزیست و چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را به تدریج از آن بدهند در مدت حیات سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمی کند و قدر شربش یک مثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است.

فصفصه: معرب از اسفست فارسی است و در رطبه مذکور شد.

فصیل: بچه شتر است.

فصا: به کسر فاء، عجم الزییب است.

الفاء مع الضاد:

فضه

به فارسی نقره و سیم و به ترکی کومش نامند و تکون او از گوگرد و زبیب پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زبیب باشد به دلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکس گردد و یک جزو او کبریت که تکلیس نموده مثل خود زبیب را منعقد می سازد.

در اول سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت و جهت خفقان و بدبویی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و سواس و ربو و سرفه و استسقاء و سپرز و سنگ کرده و مثانه نافع بوده و ضماد او محلل اورام و با زبیب مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید است. مضر امعاء و

تصفیه حکیم مؤمن

فقولهن: حناست.

فقارس: اسم یونانی سرو است.

◀ فقاح الکرّم

شکوفه انگور است. در اول سرد و خشک و با عطریّت و مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق او در افعال قویتر و لطیفتر است.

◀ فلز

به سکون لام و کسر فاء در لغت به معنی سفید روی است و مفرغ نیز نامند و به تشدید زاء و کسر فاء و لام به معنی ریم آهن و ریم معادن گدازنده است و هر گوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنی است که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه متطرق بالفعل یا بالقوه باشد که به اعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر گردد و اقسام چکش گیر بالفعل را متطرقّات و معادن سببه نامند و فی الواقع هشت نوعند که از هفت معدن حاصل می شوند: طلا و نقره و قلع ی و سرب و آهن و روی و توتیا که هر یک از معدن مخصوصی اند و مس و روی از یک معدن هستند و در وزن مختلف اند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی به هم می رسد و روی در معادن بدون گداز متکون می گردد و به جهت خودرویی به فارسی روی و مس رست نامند و به یونانی طالیقون گویند و آن در نهایت زردی می باشد و از تاب آتش سیاه نمی شود و لهذا به عربی صفر نامند و مس سرخ و مایل به زردی می باشد و هر دو قسم در وزن سبکتر از روی اند و متطرقّات و بالقوه سیماب است که بر اعمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده می گردد پس فلزات نه نوعند و معادن متطرقّات هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد. چون روی نایاب و لایق الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق احدی به جهت عدم استقصا ننموده کمالاتی و خواص هر یک مذکور شده و می شود.

فلنجه: افلنجه است.

◀ فلفل

به یونانی ارنیس نامند. درخت او شبیه به درخت سقر و خوشه او مانند خوشه او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و فلفل سفید و سیاه و هر یک بری و بستانی می باشد و گویند تا رسیدن او به انتها نرسد سفید می باشد و بعد از رسیدن کامل سیاه می شود و ظاهراً اصلی نداشته باشد و سفید او املاس و قابضتر است و سیاه چین دار و تندتر است.

در آخر سوم گرم و خشک و سفید او در اول او و بعضی به عکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلّل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ضیق النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و

نبات او عریض و با اندک حدّت بوده و چتر گل او مثل چتر شبت و در تنکابن و ایلوم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن می دانند و او مدرّ عرق و رافع عرق النساء و تهیج بوده و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاءالله مذکور خواهد شد.

فطس و فطوس: حبّ الآس است.

فطیر: نان خمیر بی مایه است و زبوترین اقسام نانه است.

فطوریدس: اسم یونانی دجاج است.

الفاء مع القاف و الفاء مع اللّام:

◀ فقع

به ترکی دنبلان و به فارسی کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر و از آن می باشد و در زیر زمین نزدیک آبها متکون می شود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر مأکول و غلیظ است و اصلاح او به دستوری است که در فطر مذکور شد.

◀ فقاع

نوعی از نیبذ است و مسکر نیست و از ادویّه مناسبه و آبهای حبوبات و میوهها ترتیب می دهند و در هر بیست رطل آبهایی که خواهند یک مثقال از هر یک از عود و فلفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعنای و مصطکی و قافله و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع آن است که از شیرۀ جو ترتیب دهند و آن مدرّ بول و م رطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع بوده و مضرّ کرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلحش ادویّه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قافله و طرخون ترتیب دهند کثیرالغذا و مقوی معده و احشاء و بی نفخ است و گرمترین همه عسلی و خرمایی و مویزی است.

فقاح: اسم جنس شکوفه است.

فقاح سورنجان: اصابع هر مس است.

فقلابوس: اسم یونانی صمیمه الجدی است.

فقلائبوس: بخور مریم است.

فقلامینون: فاشرستین است.

فقیص: شاهترج است.

◀ فقاح الملح

زهره‌الملح است و نزد بعضی ابقر است و ماسرجوبه گوید که بر روی نمک معدنی شبیه به شوره متکون می شود و الطف اجزای نمک و قبض او کمتر است.

فقلین: عقص است.

فقده: حبّ الفقده است.

فقعه: گل زرد است.

فلفل

نقوی است هندی بقدر پسته و پوست او شبیه به پوست فندق و مغزش مایل به زردی و سفیدی و با دهنیت و از فلاحیت نقل کرده اند که آن از پیوند نیلوفر با یاسمین به هم می رسد و دانه اش به دانه نیلوفر شبیه و غیر بیخ نیلوفر هندی و غیر بندق هندی است.

در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سوم گرم و خشک است . محلل و مفتح سدد و منقی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقاء و باد بواسیر نافع بوده و ضمامد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتیش تا دو درهم است.

فلایه: حب الراسن است.

فللمون: فودنج بریست.

فلار: اذربهاست.

فلجون: سرخس است.

فلجیقن: سورنجان است و نزد بعضی حومانه.

فلفل شامی: تخم مخلصه است.

فلفل الصقالبا: شامل اثلث و حرف بابلی است.

فلفل الفرود: تخم وسمه است.

فلفل الخواص: ماهودانه است.

فللیغاف: هرنوه است و گویند تخم پنج نگشت و به لغت مغربی بزرالا نج ره است.

فلنجمشک: فرنجمشک است.

فلفل دراز: اسم فارسی دارفلفل است.

فلون: به لغت رومی برگ نباتات است.

فلام: اسم عربی قاقلی است.

فنک

اسم فارسی قرساق است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق می باشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند و خوشبو و گرمتر از سنجاب و قاقم و سردتر از سمور است و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصاً جهت اطفال و نزد جمعی جلد مرغی است و بخور او جهت گریزاندن هوام مؤثر است و قول اول اصح است و اخیر پوست مرغی است سفید و بزرگتر از غاز و قو نامند و لباس او موجب تبرید است به خلاف فنک.

فنجیون

اسم یونانی نباتی است برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر و از شش هفت عدد بیشتر نمی باشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و با زوایای بسیار و در بهار از میان برگها ساقی می روید بقدر شبری و گلش

مفتح سدد و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون مبرودین و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظه و رافع آروغ ترش و مقوی جگر و معده و مسخن آن بوده و با ادویه قابضه جهت تقطیر بول نافع و پادزهر علت های عصب و اعضای عصبانی است و حمول او مخرج جنین می باشد و بعد از جماع مانع حمل و ضمامد او با زفت محلل خنازیر و رافع داخس و برص ناخن و با نظرون بغایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار بوده و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی داء الثعلب و با محلات جهت تهیج ریخی مفید است و جوشانیده او در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعیرة تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخن و طلای جوشانیده او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب است و به دستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع - الأثر و خاییدن او با مویزج جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع است و مجفف منی و مصلح سینه و حلق و مضر کرده و جگر حار می - باشد و جمعی که خون ایشان و فور نداشته باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنها سرد است و در مبرودین غسل می باشد و قدر شربتیش یک مثقال و بدلش زنجبیل است.

فلفلموی

اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت اوست و ابن خنجل ریشه درختی غیر فلفل دانسته که اصلی ندارد و بهترین او سفید تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سپرز و ورک قویتر از آن و سعوط آن جهت سکنه و صرع نافع و بدلش دارفلفل است.

فلفل الماء

نبات است که در آبهای غیر جاری می روید . برگش شبیه به برگ بید و ساقش پرگره و شاخه های او بقدر زرعی و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه به خوشه و طعم او تند شبیه به طعم فلفل و بی عطریّت و عوض فلفل در اطعمه استعمال می کنند.

در دوم گرم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم بوده و ضمامد برگ و ثمر او محلل اورام بلغم و صلبه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش مزمن قوی الأثر است و قدر شربتیش تا ده درهم است.

فلفل السودان

دانه ایست شبیه به خلر و غلاف آن مثل غلاف او و تند و با اندک تلخی . در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با غسل محرک باه بوده و جهت قونج ایلاوس نافع و جهت درد دندان و حرکت او بغایت مؤثر و مضر گلو و حلق و مصلحش عناب و قدر شربتیش تا دو درهم است.

تصفیه حکیم مؤمن

سده جگر و سپرز نافع و مضر مئانه و مورث بول الدم می باشد و مصلحش کثیرا و مضر سر و مصلحش انیسون و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال است و باید شارب او هر روز به حمام رود و برگ و شاخ او را به مجموعه رافع سم هوام است و هر جزوی به تنها این اثر ندارد و ثمرش در ازاله سپرز نافع و مضر مئانه است مانند سایر اجزاء و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده اعصاب و بهق و قویا و سعغه و حزاز و آثار جلد از ضربه و سقطه نافع است و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه است.

فوفل

معرب از کویل هندی و آن ثمر درختی است بزرگتر از جوزبوا و مدور و با عفوصت و اندک تلخی و سرخ و سیاه می باشد و درخت او شبیه به درخت نارگیل است.

در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضاء و رادع و مانع صعود بخارات به دماغ و بسیار قابض بوده و سرخ او مسهل بعضی و غیر مغرط و رافع دردهای حاز و قاطع عرق می باشد و جهت استحکام عصب و سستی اعضاء، دویی و قلاع و امراض حازه دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مخشن سینه و مصلحش کثیرا است . اکتحال او جهت سرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب و رمه و جرب مفید و قدر شربت او تا یک مثقال و بدلش مثل آن صندل سرخ و نصف آن آب گشنیز است.

فودنج

معرب از پودنه فارسی است و به عربی حبق نامند . بری و بستانی و جبلی و نهری می باشد و مراد از مطلق او بری است و مشکطرامشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است و چون در بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع می شود و پودنه بری را ساقها متفرق و تندبو و با عطریّت و برگش ریز و مایل به استداره و تخمش شبیه به تخم ریحان است.

در اول سوم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدرّ عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح بوده و جهت استسقاء و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده مفید است و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی غشی مفید بوده و فرزجه او جهت اخراج جنین و نطول او جهت حکّه و ریاح و صلابات او و خشک سوخته او جهت تقویت لثه مفید می باشد و مضر امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قسمی از پودنه بری را برگش دراز و نرم و مایل به سیاهی و گل او خوشبو و تند و مایل به زردی است در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است.

زرد و زیاده از ده روز نمی ماند و لهذا تصریح نمودند که بی گل و بی ساق است و بیخش باریک و در موضع نمناک به هم می رسد و تند طعم و تلخ و با قبض می باشد.

و در سوم خشک و تازه او مستعمل بوده و اندکی از بیخ و برگ او که در دهان نگاه دارند رافع سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل ریاح می باشد و بخور و استنشاق او به دستور همین اثر دارد و ضماد او محلل و گشا ینه دملها و اورام و التیام دهنده زخمهاست و حمول او با غسل مخرج جنین زنده و مرده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است.

فنجرگشت: اثلث است.

فنا: عنب التعلب است.

فنجریون: فنجیون است.

فنجیوش: به پای بعد از جیم نوع سرخ ابوخلساست و مسمی به عرق الفالودج.

فنجوریون: تمیمی گوید که آن خمخم است.

فنجیوش: به نون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام پادزهر گاوی را به این اسم نامند.

فندق هندی: رته است.

فندق: اسم فارسی فندق است.

الفاء مع الواو:

فوف

به تشدید واو اسم یونانی نباتی است شبیه به کرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده به زرعی و املس و مجوف و مایل به بنفشی و پرگه و گلش شبیه به نرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او به بنفشی آمیخته و بیخش ستر و اشقر و انتهای آن با شعبه های کج و مانند بیخ اذخر و ریشه های خریق سیاه و در بوی شبیه به بوی سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ اوست و به فارسی بیخ سنبله نامند.

در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدرّ بول و حیض و با قوه تریاقیه بوده و جهت درد پهلو و سپ رز و عرق النساء و تنقیه عروق و مغص و علل بارده سینه مفید است و ضماد او جهت داء التعلب مفید می باشد و مضر گرده و مصلحش رازیانه و غسل و بدلش کبابه و قدر شربت از جرم او تا یک مثقال و در مطبوخات دو مثقال است.

فوه

به فارسی روناس نامند. بیخی است سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ نامند. بری و بستانی می باشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه می شود. در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدرّ بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین بوده و طبیح او با غسل جهت عرق النساء و درد ورک و سستی اعضاء و یرقان و فالج مفوح بوده و با سکنجبین جهت

فودنج نهری

قسمی را برگ مثل ریحان کوهی با شاخه‌های پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها می‌روید و قسمی از آن شبیه به نعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است.

در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول بوده و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفس الأنتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فتق ع‌ضری و هیضه و مغص مفید است و نطول او جهت رفع زردی و یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حبّ القرق و حمل برگ او جهت احتباس حیض نافع است و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزاندن هوام و ضماد پخته او در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النساء و قطور آب او جهت کشتن کرمی که در گوش به هم رسد مفید است و چون خشک او را بر موضع گزیده هوام ببندند موجب قرحه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم متکون گردد ذرور آن رافع آن است و مضرّ باه و گرده و مصلحش کتیرا می‌باشد.

قدر شربتیش یک درهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است.

فودنج جبلی: مشکطرامشیع است.

فودح

مایه آبکامه و بعضی ترشیاها را نیز مایه می‌شود و آن را از آرد جو و آرد گندم که با آب خمیر کرده باشند بی نمک ترتیب می‌دهند و در برگ انجیر پیچیده و در ظرفی کرده و در سایه می‌گذارند تا متعفن شود و خشک گردد و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش بدن و نضح دمل مفید و محلل قوی است و بعضی او را ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط می‌سازند و مدتی در آف تاب می‌گذارند و در دستورات مذکور است.

فول: باقلی است.

فوم: شامل سیر و گندم و نخود است.

فوه بری: بلسکی است.

فوه الصبیغ: فوه است.

فوشنه: غوشنه است.

فولیون: اسم یونانی جعده است.

فوربون: عاقرقرا است.

فوفه: عشب است.

فوهل: قنابریست.

فورس: اسم یونانی بق است.

فوحولیا: اسم یونانی حلزون است.

فولن: اسم یونانی برگ نباتات است.

فولو: به یونانی حنظل است.

فوغلص: به یونانی لسان الثور است.

الغاء مع الهاء و الغاء مع الباء:

فهد: اسم عربی یوز است.

فیروزج

مغرب از پیروزه فارسی است و بهترین او نیشابوری کیود صاف است که رنگش در هوای صاف، صاف نماید و در غیر آن مکدر و آنچه از معدن شیراز و کرمان به هم رسد و مایل به سفیدی باشد شبابکی است و مجموع آن از عرق و چربی و از بوی مشک فاسد می‌گردد.

در اول سرد و در سوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنی بوده و جهت خفقان مفید است و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و احتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضرّ گرده و مصلحش کتیرا می‌باشد.

و قدر شربتیش نیم درهم و جهت سموم قویّه تا یک درهم است و سدس درهم او را بالخاصیه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه به او نرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون بر اجساد نرم بگذارند صلب کند و مکلس او تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه می‌نماید.

فیل

حیوان معروفی است و در غیر بلاد هند نمی‌باشد و هفت سال یک بار می‌زاید و ملات حمل او یک سال می‌لشد و بهترین اجزای او دندان آن است که عاج نامند. سرد و بسیار خشک و حابس اسهال و نزف الذمّ و بستن او بر عضوی که استخوان شکسته در آن باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را تا یک هفته با شراب و فرزجه او را بعد از ظهر جهت حمل عاقره مجرب دانسته‌اند و شراب او با آب پودنه مانع ازدیاد جذام و سوهان کوده او که نشاره عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب عسل بنوشند مقوی قوه حافظه و فهم و رافع درد پهلوی و مفاصل است و ضماد سائیده او با مثل آن براده حدید جهت بواسیر مفید است و تعلیق آن بر گردن انسان و مواشی که در پارچه سیاهی بسته باشند مانع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول او که زنان عاقره ندانند که بول فیل است دیسقوریدوس به جهت حامله شدن مجرب دانسته است و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است. و ماسرجویه گوید تعلیق پوست او مانع تب ربع و تب نایبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای مزمنه و گریزاننده هوام بوده و طلای او رافع کلف و آثار قمل و سوخته او جهت سعفه رطبه و التیام زخمها مفید است و فرزجه خصیه او در اعانت حمل قوی الأثر بوده و خوردن یک قیراط او با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن است. فیچن: اسم یونانی سداب است.

تخفه حکیم مؤمن

به لغت یونانی به معنی کف العقاب است. برگ نبات او مانند مورد و زیتون و ثمرش سوراخ دار و شبیه به سیب کوچکی و تخمش مثل نخودی و بعضی مثل کرسنه و گویند در تعشق مؤثر است هرگاه به اسم شخصی و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او را مانع عشق دانسته‌اند.

قاقلی

اسم قبطی است و به عربی قلام و به ترکی و فارسی شور نامند و نباتیست شبیه به اشنان و اسفند و رطوبت او بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم او شور و با تلخی و شتر به خوردن او راغب و موافق مزاج اوست. در دوم گرم و خشک و قلیل‌الغذا و آب او بقدر یک اوقیه یا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتوح سدد بوده و جهت ضعف معده و ترهل و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است.

قانسبه

به فارسی چینه‌دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده است و بهترین او از اردک و مرغ پرواری است و بعد از اخراج عصبهای او کثیرالغذا و مؤکد خون صالح و رافع خفقان و دیرهضم می‌باشد و مصلحش آبکامه و نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و ساییده و با آب سرد بنوشند، جهت درد معده و زلق‌الأمعاء و اسهال بغایت نافع است

قار

به فارسی مشهور به قیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمه‌ها می‌جوشد. سیاه مایل به سرخی و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال می‌باشد و با قدری خاک نیز طبخ می‌دهند تا توان بر کشتی و امثال او اندود و قوتش تا سی سال باقیست.

در سوم گرم و خشک و در افعال قویب به فقر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و لزجۀ سینه و دماغ و مانع تغییر آب و طعام و فساد هوای وبایی و معین هضم بوده و جهت معده و جگر و سپرز نافع است و خائیدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس که بیحسی دندان می‌باشد مفید است و ظرف به قیر اندوده مدتی مدید آب را مانع تغییر است و آشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظت آب و رافع طاعون و مانع استسقا و شرابی که در خم قیراندوده ترتیب دهند گرمتر و سریع الخروج تر از بدن است و خم‌ار او گرمتر می‌باشد و اکثار خوردن قیر مورث قرحۀ مئانه و مصلحش صمغ عربی و لعابها و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قفر است.

قاوند

اسم روغن منجمد سفیدی است شبیه به پیه و بی بو و از حبشه و نواحی یمن آرند و شحم قاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته‌اند. گرم و مایل به خشکی و محلل ریاخ و محرک

فیلزهرج

به معنی سمّ الفیل است و آن قسمی از لوف الکبیر است که حضض هندی و عصاره او و قاتل فیل است.

فیلجوش: قسمی از لوف الکبیر است که او را لوف الجعد نامند.

فیند و فینک و فینج: حجرالقیشور است.

فیطس: بنک آس است.

فیقن: اسم یونانی قرطم است.

فیقرا: لغت یونانی و به معنی تلخ است و مراد از او صبر سقوطری است.

فیقن اغریون: قرطم بریست.

فیقس: اسم یونانی غصص است.

فینقس: حومانه است.

فیطل: شاه ترج است.

فیتهق: اسم اندلسی انکه السوداست.

فیقا: اسم عبرانی انفحه است و به سریانی فیثا نامند.

فیقراطیون: اسم یونانی عنصل است.

فیلس: اسم یونانی سعد است.

فیناسیوس: اسم یونانی اصابع هرمس است.

حرف القاف مع الألف:

قاقله

به فارسی هیل نامند. کبار و صغار می‌باشد و کبار او را غلاف بقدر جوزبو و مثک و سیاه است و دانه او مایل به تدویر و صغار او را غلاف سفید و دانه‌ها ریزه تر و با عطریّت و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو زرع و برگش عریض و با خشونت و تندبو و ثمرش در سرشاخه‌ها متفرّق می‌باشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوت آن تا ده سال باقی است و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قویتر است. در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتوح سدد و با قوه قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان بوده و جهت ریاخ معده و احشاء و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصاً با غلاف او و جهت صرع و سنگ گرده و اغما نافع است و نفوخ او عطسه آورنده و جهت صداع و صرع و جنون مفید می‌باشد و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یک وزن و نیم او قاقله صغار است یا به وزنش کبابه و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قویتر از کبابه و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوه قابضه آن کمتر از آن بوده و مضر امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه است و نصف حب بلسان می‌باشد.

قاطانیقی

سپرز و احشاء نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن می باشد و مصلحتش سکنجبین و ترشیهاست و شرب یک مثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یک مثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلای بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر بالسویه جهت بیاض و جرب مجرب است و ضماد او بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهت نزول آب و سعوط او در اوّل هر ماه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید است و بیضه او که در سرکه عنصل پخته باشند جهت درد شکم و مغص و پخته او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر مسمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است.

قیبطه: ناطف است.

قباق: اسم ترکی قرع است.

قیولان: اسم ترکی تمر است.

القاف مع التاء:

قتاد

به تاء مثناه اسم خاری است که به فارسی گون نامند و نوارس قسمی از او است که به فارسی قویج گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد.

در دوم گرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای او با عسل جهت رفع آثار جلد مفید است.

قت: رطبه خشک است.

قتیل الرعد: سلوی است.

القاف مع التاء:

قشاء

به تاء مثله اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار چنبر گویند و در بعضی مکان طول او بقدر زرعی می شود.

در آخر دوم سرد و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدرّ سنگ کرده

و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید بوده و لطیفتر از قند و سریع -

الهضم بتّاز او و تخم او مدرّ بول و مفتوح و جالی و قویتر از تخم قند و

پوست و گوشت او موکد ریاح و قولنج و دیرهضم و خلطی که از او به

هم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قند است و مصلحتش عسل

و مویز و رازیانه و شرب برگ او جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده

او جهت اسهال صفراوی مفید است.

قند

باه و با لعابها و حریرهها رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربش تا سه درهم است.

قاقم

پوست حیوانی است از موش بزرگتر و سفید و دنباله اش کوتاه و سر دنباله او سیاه می باشد و لباس او گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند فنک است.

قاتل الحیتان و قاتل السمک: ماهیزهرج است.

قاتل الذئب: خائق الذئب است.

قاتل ایبه: نزد بعضی بداسقان و نزد جمعی قطلب است.

قاتل نفسه: شامل کافور و فرفیون و مانند آن است که ب نفسه تحلیل و نقصان پذیر باشند.

قاتل النحل: نیلوفر است.

قاتل النمر: خائق النمر است و در نزد بعضی مازریون سیاه است.

قاتل الکلب: خائق الکلب و گویند عبارت از اذراقی است.

قاتل اخیه: خصی الکلب است.

قاتل العلق: نوعی از الاغلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است.

قاطر: دم الأخوین است.

قاقالیا: اسم یونانی بقله الأوجاع است.

قاروا: اسم یونانی کرویاست.

قاقایا: اقاقیا است.

قاره: سطاخرنوس است.

قاطون: اسم رومی نوشادر است.

قاسنی: اسم ترکی بازرد است.

قابیش: اسم ترکی قصب است.

قارنی باروق: اسم ترکی بزرقطناست.

قار: اسم ترکی ثلج است.

قادون: اسم ترکی بطیخ است.

قارپوز: اسم ترکی بطیخ هندیست.

قان: اسم ترکی دم است.

قاپوق: اسم ترکی قشر است.

قارج: اسم فارسی فطر مأكول است.

قار: اسم ترکی مصل است.

القاف مع الباء:

قویج

به فارسی کبک و ترکی ککلیک نامند. در دوم گرم و خشک و کثیرالغذا و

سریعالغذا و سریعالهضم و میهّی و لطیف و موکد خون صالح و حابس

اسهال بوده و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و

تخمه حکیم مؤمن

نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و انیسون و نمک هندی و ماءالعسل و ربّ انگور و زعفران و اقسام صمغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل و استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و به دستور با روغن زیتون محلّ ورم حنجره و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و قویا نافع است و آب او را جهت تنقیه معادن و ثبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تجفیف قویتر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ او با آرد جو محلّ جمع اورام بلغمیه و رافع بهق و آثار و جرب متقرّح و قویا و علك البطم و گشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نفرس و با میفختج و امثال آن جهت درد مفاصل و نفرس و عرق النساء و استسقای لحمی بغایت مؤثر می باشد و مداومت شرب طبیخ و برگ و بیخ او رافع جذام و هیجده قیراط از او مسهل بغلم و مرّه الصغرا و بهترین ادویه استسقاء است. قدر شربت از طبیخ او تا سه اوقیه و ح قوع به طبیخ او جهت عرق النساء و مضمضه آن جهت درد دندان بارد و سعوط آن با شیر دختران جهت دردهای مزمن مفید است و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل مزمن نافع می باشد و قدر شربتش تا یک درهم است و باید با آرد جو و کتیرا نبوشند و روغن قنّاء الحمار که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد و با تمر تازه که او را ریزه کرده و با روغن زیتون دو وزن او چهل روز در آفتاب بگذارند، بسیار گرم و محلّ قوی و مدرّ حیض و مخرج ولد و رافع کلف و ثبور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح او و با تخم کتان مجفّف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است.

قنّاء النّعام: حنظل است.

قنّاء الکبیر: ثمر کبر است و در آنجا مذکور می شود.

قنّاء هندی: بل است و نزد بعضی خیارشنبیر.

قنّاء الحجّی: زراوند طویل است و نزد جمعی حنظل.

قنّاء برّی: قنّاء الحمار است.

القاف مع الجیم:

قجی: به ترکی گیاه خردل برّیست.

القاف مع الدال:

قدید

اسم جنس چیزهای خشک است و مراد از مطلق او گوشت قاق و قدید جمیع لحوم به خلاف طبع و خواص اصل آن است و زیونترین اغذیه و مولّد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بی خوابی و حکّه و جرب بوده و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقاء موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شیرینیهای سرد و تر.

قدمیا: اقلیمیاست.

قدیم الملک: خبّازیست.

قداح: بهارنارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه.

قدح: نوعی از ابرون است.

قدومه: به لغت اصفهان تودریست.

اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند. در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتّح سده جگر و مدرّ بول و مخرج حصاه و غلیظتر از قنّاء و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حازه به هم رسد می باشد و جهت تبهای شدید و یرقان و درد سر نافع و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر مسهل مرّه الصفرائی که در معده و امعاء باشد و آب خیار زرد ترش رسیده او در اسهال قویتر از آب نارسیده او است و چون قدری قرنفل در آن خیسانیده روز دیگر صاف آن را با ماءالعسل بنوشند جهت نیکویی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل مواد حازه نافع می باشد و رافع خفقان است در یک روز و نطول آب او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشاء و درد سر و اورام حازه مفید می باشد و خوردن دو مثقال و نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر و مضرّ مبرودین و خام کننده غذا و مولّد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد، مولّد خلط خام سمّی است و مصلحش نانخواه و معاجین حازه و عسل و بوییدن خیار جهت انقاش روح حیوانی و درد سر حارّ مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار دیرهضم و با طعام و بعد از آن مضرّ است و تخم خیار سردتر از تخم خیارزه و مدرّ بول و مخرج صفراوی سوخته با ادرار و رافع تبهای حازه و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلّ اورام جلد است و مضرّ انتیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه و قدر شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب می دهند در افعال ضعیفتر از تخم کدوست.

قنّاء الحمار

به فارسی خیار دشتی نامند. بقدر بلوطی و بسیار تلخ می باشد و نبات او ساقدار و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچکتر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و بیخش بزرگ و سفید و منبت او خرابه ها و مواضع ریگ دار و قویترین اجزای او عصاره ثمر اوست که افشرده صمغ او را با قدری نشاسته آمیخته و قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقی است و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و به مقاربت شعله می سوزد و بسیار سفید نمی باشد و زیونترین او کرائی رنگ و خشن است.

در سوم گرم و خشک و مسهل مرّه السّودا و بلغم خام و زرداب و مقیّ و منوّی دماغ و رافع استسقاء و سرفه با رده و ربو و ضیق النّفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده و متانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوده و درد مفاصل و نفرس و عرق النساء می باشد و حمول او مدرّ حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراط است و مضرّ محروین و ابدان ضعیفه و مقیّ بها افراط و مصلحش در افراط قی سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و میوه های قابض و در افراط اسهال محجمه آتشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن قواضی بارده است و شرط است که با ادویه مناسبه طبع و فعل او استعمال

القاف مع الرأء:

◀ قرمانا

معرب از قرمانومن یونانیست. گیاه او شبیه به نبات بابونه و شاخه های او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش قویتر و گلش سفید مایل به کبودی و ریزه و تخمش دراز و باریک شبیه به کرویا و از آن درازتر و با تلخی و تندبویی و نوع بری کرویاست و مستعمل تخم اوست. در سوم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقعی سینه و رافع قولنج و طلای او با سرکه رافع جرب و حگه و مجرب است و حمل بخور او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یک مثقال و بدلش اذخر است لی حرم.

◀ قرنفل

به فارسی و به ترکی میخک نامند و آن شکوفه درختی است و اصل نبات او معلوم نیست و احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع کنند و قسم نر او به شکل دانه زیتون و قسم ماده او به شکل یاسمین است و سیاه و تندبوی و با عطریت و قوی و تلخ می باشد. در سوم گرم و خشک و مفتاح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و با ه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقاء و علل سوداوی و بلغمی و تقطیرالبول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبویی دهان و فالج و امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان می باشد و نیم درهم او با شیر تازه به شرط مداومت بغایت محرک باه بوده و مداومت یک درهم آن در وقت طهر زنان باعث حمل ایشان شده و فرو بردن یک عدد از قسم نر او هر روز موجب حمل بوده و اکتحال او جهت سلب و قوت باصره و غشاوه و طلای او باحلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم بوده و بر یافوخ جهت سکنه و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب می باشد و سعوپ و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یک جزو او را با یک جزو و نیم گلسرخ و مثل آن گاوزبان و نصف جزو ت نبول که مجموع را سائیده و تسقیه به گلاب نموده و تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتوح بوده و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقاء و امراض بارده بیعدیل است و شراب او که یک جزو او را با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مخلوط نموده و در شیشه کرده و یک هفته در سرگین اسب دفن کنند به مراتب از خمر قویتر است و چون همین شراب را با شکر به قوام آورند جهت امراض بارده صعب بی نظیر است و گویند قرنفل مضر کرده و امعاء است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسیار است.

قرنفل بستانی: فرنجمشک است.

◀ قرفه

اسم جنس پوست هر درخت و چوب آن است و مراد اطبا پوست درخت خاصی است و قسمی از آن خوشبو و ستبر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه به آن و او را قرفهالقرنفل به این سبب گویند و قسمی مایل به سرخی و در ستبری کمتر از قرفهالقرنفل و شیرینتر از آن و در بو شبیه به دارچینی است و قرفه الدارچینی گویند.

و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مختلط به خطوط و قسمی سفید و زود شکن می باشد و بهترین اقسام قرفهالقرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی است. نزد جمعی آن را قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفهالقرنفل در افعال مشابه قرنفل و از آن ضعیفتر است.

در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر سرد قویتر از دارچینی بوده و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع است و ضماد او با سرکه رافع ج رب و قوبا و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش سلیخه است.

◀ قرنفلیه

به لغت مغربی گیاهی است برگش شبیه به برگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش به قدر زرعی و با شعبه ها و با خشونت و گلش بنفش مایل به سفیدی و در بوی شبیه به قرنفل و بیخش مانند خریق سیاه و در بوی شبیه به دارچینی و در موضع نمناک و سایه ها و اکثراً با درونج می روید.

در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مغص و رافع صرع بوده و بو کیدن او جهت زکام و آب طیبخ او جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسرالبول مفید بوده و جلوس در طیبخ او جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت صرع و ورم ریاحی و رطوبی چشم و ابتدای غرب و ورم پستان و دفع انجماد شیر آن مفید است و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضاء مفید و روغنی که در او جوشانیده باشند جهت لرز و کزاز مفید و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یک درهم است.

◀ قراقاط

به لغت ترکی اسم ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبیه به زرشک و در افعال قریب به آن و ظاهراً نوعی از او باشد و بغدادی اشتباه نموده و آن را زقال دانسته است و زقال اسم فارسی قرانیاست.

◀ قراصیا

تخمه حکیم مؤمن

مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و به تهایی سریع‌الاستحاله به خلط موجود در معده و بلاغذیه، منقلب به طبع غالب او می‌گردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حارّه و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال او بوده و ضماد کوبیده او جهت اورام حارّه و التهاب معده و احشاء و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور او با روغن گل جهت درد گوش و ورم حاره آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره به آب او جهت خنّاق مفید است و سا باده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال به آب گل و آب ثمر او جهت رمد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نرف لدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص مؤثر بوده و خوردن او جهت بواسیر و نرف لدم احشاء نافع است و چون جوف او را به خبث الحديد مملو کرده و بعد از چهل روز آب او را با حنا بسرشند خضاب بسیار نیکویی است. و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و به جهت حرقه البول و لاغری کرده و قرحۀ مئانه و خشونت سینه و نفث لدم ریه و تبهای حارّه و تشنگی و سرفه و قرحۀ امعاء مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و بیوست دماغ و مغص صفراوی و سبل و تبهای حارّه بیعدیل است. و قدر شربتیش از مغز تخم او و روغن او تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آن را کوبیده آب آن را با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و بیوست دماغ و تشنج یابس و سرفه‌حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کرده بز بکوبند و بجوشانند تا مهراً شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قویتر و سردتر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند.

قرصعنه

گیاه خارداربست و اقسام می‌باشد و برگ اقسام او مفروش و از میان برگها ساقها می‌روید. قسم اول را ساق گره دار و خارها در حوالی گره ها و گلش سفید و بیخش ستر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و به فارسی بیوه زا نامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برگش بی خشونت و خارا و نرم و بسیار و ساقش به قدر زرعی و از نصف اعلائی او شاخه‌ها می‌روید و او قویتر از اوست و قسم سوم را برگ مایل به استداره و بیخش دراز و در ستبری سفید و متوسط و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و به قدر زرعی مملو از خارهای مایل به کبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضاست، برگش بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه به کنگر است و قسم ششم که قرصعنه جیلی نامند، برگش حدبه دار و قوی الحرارة و در بیت المقدس

اسم رومی و به عربی حب الملوک و به فارسی آلبالو نامند و گیلاس قسم شیرین اوست و آلبالو در دوم سرد و در اول خشک و قایض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت سنگ مئانه و حرقه‌البول بیعدیل است و خشک او قایض تر و چون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوفته و فتیله‌های باریک ساخته در احلیل بگذارد رافع جراحات مجاری بول و منقی بول المذّه و حرقه‌البول می‌باشد و گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع‌الاستحاله به خلط غالب و محرک باه محروبین و بعد از طعام مورث نخمه و مضعف معده و جهت خشونت حلق و شش و مفید است و مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاه و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی بوده و ضماد او جهت نیکویی رنگ رخسار مؤثر و اکتحال او مقوی باصره و رافع جرب چشم و قدر شربتیش یک مثقال است.

قره العین

جرجیرالماء و کرفس‌الماء نیز گویند چه آن در طعم و رایحه شبیه است به جرجیر و در برگ و ساق شبیه به کرفس است و در آنها می‌روید و گلش زرد و با عطریّت و تندی و در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدرّ بول و حیض و مفتّح سنگ کرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتّح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحۀ امعاء و مغص و حابس نرف لدم احشاء و سرخ کننده رخسار بوده و نطول طیبخ او مسکن لرز و قشعریره و مضرّ سفل و مصلحش عناب است.

قرع

به فارسی کدو و به ترکی قباق نامند و دو قسم می‌باشد: یکی را کدوی سبز و دیگری را رومی گویند و مجموع او در دوم سرد و تر و ملین و مفتّح و مدرّ بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل‌الغذا بوده و آب مطبوخ او و آنچه به خمیر گرفته و یک شب در آتش تون و تنور گذاشته باشند با عسل و اندکی نظرون مسهل به اعتدال صفرا و با فلوس خیارشنبیر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و درد سری که از بخارات حارّه باشد و تقیۀ مواد کرده و امعاء مفید است و قدر شربتیش تا چهل و پنج مثقال است و خوردن کدو با مزوزرات جهت تبهای حارّه و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ مؤثر است و مرق خروس بچه که با کدو طیبخ یافته باشد و یا با مغز تخم او جهت رفع غشی تبهای حارّه و سمّیت اخلاط بیعدیل است و مرتبای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح مؤثر بوده و مسیر عبارت از اوست و مذکور می‌شود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدت خون و صفراست و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر

قرط: بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البغل است و در مصر کراث المائده نامند.

قرط: بظای معجمه و فتح اول و ثانی اسم ثمر درخت نوعی از امغیلان است و مذکور شد.

قرانیا: اسم یونانی زقال است.

◀ قرطم بستانی

او را تخم کافشه و خشک دانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی می‌باشد. در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیرۀ او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتاح سدد و منجمد کننده شیر در معده و گدازند. ه منجمد او و جهت مالیحولیا و وسواس و جذام و جرب و نی کوکردن رخسار و استسقاء لحمی و زقی نافع و چون پنج درهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف آن را بنوشند رافع ریاح نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی منقال از شیرۀ او با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیبار شنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نظرون و بادام و انیسون و فلفل جهت تنقیۀ دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با مزورۀ ماش و نخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیرۀ او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیدۀ او را قوۀ مسهله ضعیفتر است و مضرّ معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه قریب به روغن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم انجره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضرّ معده و مداومت شرب او و تدهین او را مورث برص یافته‌اند و قرطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای او بی‌برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر می‌شود و گل او زرد است.

در دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یک منقال از برگ و ثمر او با نیم منقال فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامی که عقرب گزیده او را در دست نگاه دارد ادراک الم نمی‌کند و چون بیفکند ادراک می‌نماید.

◀ قرون السنبل

دوای سمی است و اختلاف بسیار در او کرده‌اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر می‌شود قسمی از بیش سیاه است سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشۀ بعضی از سنبل هندی یافت می‌شود و قسمی از آن نیز سفید می‌باشد و در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست. ربع درهم او کشنده است به اختلاط عقل و بول الدم.

جهت درد کمر مواد بارده مجرب می‌دانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخس سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه قوی الاثر است و قسم هشتم را ساق به قدر شبری و نصف او چتری و مایل به سفیدی و شاخه‌ها زیاده بر شش عدد نمی‌باشد و قبه های او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و باریک و شش عدد و بیخس دراز و به ستبری انگشت سبابه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعه مراد همین است و آن را قرصعۀ مسدّس نامند و در مازندران زولنگ و در تنکابن ششاک گویند و گویا مخفّف شش شاخ باشد.

در آخر اول گرم و خشک و تریاق سهوم و محلل صلابات و بلغم معده و مدرّ حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاه و از اکثر بقول مأكوله بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر امتلائی و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل او سداب طبخ یافته باشد بقدر سی منقال جهت درد تهیگاه مجرب یافته‌اند و یک منقال از بیخ او با مثل او تخم زردک بغایت محرک باه است و مرتبای او با عسل به غایت مقوی احشاء و ضماد او با مثل او آرد جو رافع قروح رطبه ساق و ابتداء داء الفیل و مضر مthane و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک منقال است.

◀ قرمز

لغت رومیست و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی. در برگهای اشجار متکون می‌شود و چون به حله طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل می‌کند و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است و یکجزو او ده جزو ح ریر را بسیار رنگین می‌کند و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمیّه و مواضع دیگر مخصوص اشجار نیست و در سبزیها یافت می‌شود.

در دوم سرد و خشک و شرب او را با ماءالعسل تا یک هفته جهت قطع حیض مجرب دانسته‌اند و آشامیدن او با سرکه مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحی عصب قوی الاثر و زور او مجفّف بواسیر و تعلق او با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی مؤثر و قدر شربتش دو درهم است.

◀ قرمان

چیزیست مانند قاو که در جوف اشجار کهنه بهم رسد خصوصاً درخت خرما و درخت مقل و ارز و گویند مخصوص درخت مقل است. در دوم گرم و خشک و مدرّ شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن او مفید است.

قرط: به ضمّ اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مصری ففصه است.

◀ قرقومعما

اسم یونانی سفل روغن زعفران است. در سوم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جالی بصر و مقوی روح باصره است.

◀ قراطارغون

نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه به جاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند و بعد از آن مباشرت واقع شود به پسر حمله گردد.

◀ قرطاس

به فارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب بشنین ترتیب دهند. سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعاء و با طیبخ سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او جهت جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و حرقه او جهت قرحه امعاء و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع است. و قدر شربتیش یک مثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور قایم مقام اوست.

◀ قرطمان

معرب از هرطمان است و مذکور می شود و ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته است شبیه به درخت چنار و در ساحل عمان یافت می شود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او را بقدر دو مثقال جهت اسهال مفید دانسته است. قرقسیون و قرقسیا: اسم یونانی کبابه است.

◀ قریص

غذاییست که از لحوم لطیف مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیاها و میوه های تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب می دهند. مسکن حلات خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علل اعضای تنفس است.

◀ قراد

به ضم اول به فارسی کنه نامند. حیوانیست مثل ساس و در بهایم متکون می شود و در طبع و افعال مثل فسافس است.

◀ قرد

به کسر اول و فتح ثانی به فارسی او را بوزینه و میمون و کبی نامند. در جمیع خواص قریب به انسان و طلای خون او مانع رویدن موی و مجرب است و سم محزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است، نیز از آن حاصل می شود و از اسرار مکتومه است.

قرنیا: به فتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیح است و گویند خنفسا

است و نزد بعضی لوبیا.

قرنفل شامی: قرنفلیه است.

قریظ: خرنوب شاهمیست.

قرمعا: سلحفات است.

قرقف: خمر غلیظ است.

قرن الحریت: شاخ کرگدن است.

قرقینو: اسم یونانی سرطان است.

قرافینوس: بلغت رومی اشترغاز است.

قرفارس: به یونانی اسم جنی است.

قراطن: ماءالعسل ساذج است.

قرفه الطیب: قرفه القرنفل است.

قروسیون: قراصیاست.

قردامون و قردمامون: قردماناست.

قردا: قرد است.

قریض: به تشدید را بزرالأنجره است.

قرضی: خسک است.

قرققان و قرقنار و قرقناباد: کروبیاست.

قراص: بابونج است.

قرن البحر: مرجان است و نزد بعضی کهریا.

قرول و قروالیون: به یونانی بسد است.

قردامن: به یونانی حرف است.

قرطم هندی: حب النیل است.

قرنفل بستانی: فرنجمشک است.

قرخان: نوعی از فطر است.

قرمانیون: اقحوانست.

قرقوا: اسم یونانی زعفرانست.

قردامینی: حرف الماء است.

قرقرون: سعد است.

قریوله: نوعی از لبلاب است.

قرقشم: اسم ترکی رصاص اسود است.

قروط: اسم ترکی اقط است.

قرلانقوج: اسم ترکی خطاف است.

قراآغاج: اسم ترکی دردار است.

قراچورک اودی: اسم ترکی شونیز است.

بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرز و فالج و استرخاء و دردگوش و سعوط او جهت درد سر مزمن و ذرور او جهت قروح رطبه مفید و فرزجه او مدّرحیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطران و عسل جهت داءالثعلب و نمش نافع و مضرّ مئانه و مصلحش گل انگبین و مضرّ ریه و مصلح او انیسون است.

و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحاست و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیمکوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانده با چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلّک و مقوی و رافع برودت معده و جگر و لرز و تبهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا هفت درهم و روغن غیر ساذج او در دستورات مذکور است. قسوس: اسم یونانی لبلاب کبیر است.

◀ قسطون

اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر زرعی و برگش دراز به شکل بلوط و از ساق می روید و خوشبوی و برگهای اسفل بزرگتر و از اعلی کوچکتر و گلش زرد و در بوی شبیه به صعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و بیخش باریک و شبیه به خربق و مستعمل از آن برگ و بیخ است.

در سوم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع مضرّت او و از مجربّات شمرده اند و مدّرحی و مسهل و هاضم و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرح ریه و عصاره او جهت درد گوش و درد دندان و طبیح غلاف ثمر او را جهت قی مفرط، مجربّ دانسته اند.

◀ قسب

اسم حجازی خرما خشک است که به کمال نرسیده باشد. گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلّک مواد سینه و دیرهضم و قلیل الغذاء و مصلحش گردکان بو داده است.

قس: لبلاب بی ثمر است. برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک و شرب برگ و شاخ او مدّرحیض و فرزجه او با عسل مخرج جنین و سعوط عصاره او جهت عفونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع است.

قسولیدون: کاکنج است.

قسطنس: اسم جنس قسط است.

قسط شامی: راسن است.

قسط المر و قسط هندی و قسط صینی: قسط تلخ است.

قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی: قسط شیرین است.

قسبوس: حنین این اسحق گوید لحيه التيس است.

قسارس: کبر است.

قسطیر: رصاص ابیض است.

قبقوا: بکسر اول اسم ترکی اقط است.

قراقوط: اسم ترکی مصل است.

قراقول: اسم ترکی دراج است.

قراقوش: اسم ترکی عقاب است.

قراطوخ: اسم ترکی شحرور است.

قرباغه: اسم ترکی ضفدع است.

قرساق: اسم ترکی فنک است.

القاف مع الزاء:

قزاح

به قاف و زای معجمه اسم مغربی نباتیست خ و شبو و شبیه به رازیانه و از آن کوچکتر و شعبهاو بیشتر و متشکب و تخمش مانند انیسون . در سوم گرم و خشک و مدّرحی و بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلّک ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیح او را تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احتشاء مجربّ دانسته اند.

قزح: به کسر اول اسم عربی پیاز است.

قزاق: زجاج است.

قزدریر: رصاص ابیض است.

قز: اسم کرم ابریشم است.

قزلاق: اسم ترکی قنبر است.

قزل: به کسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است.

القاف مع السین:

◀ قسط

بیخیت شبیه به بیخ لفاع و از نواحی هند خیزد و ن باتش مفروش و بیساق و برگش عریض و سه قسم می باشد یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریّت و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل به سیاهی و سبک و ستبر و کم بوی و تلخ او را قسط هندی نامند و قسمی مایل به سرخی و سنگین و در وزن شبیه به چوب شمشاد و خوشبو و بی تلخیت و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگذرد. قوتش تا چهار سال باقیست و فرق میان او و راسن که قسط شامی نامند عدم عطریّت راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن. در سوم گرم و خشک و مدّرحی و بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتوح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد رحم و درد سینه و شکافتگی عضل و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقاء و تشنج و کواز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النساء و دردهای

تخمه حکیم مؤمن

نیشکر منقّی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و مضّر پیران و مصلحش انیسون است.

قصب الذریره

نباتتست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل به زردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی. در دوم گرم و خشک و ملطّف و ملذّر بول و عرق او مفتوح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقاء و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر بول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض گردیده و رفع سرفه مزمن و وجع الفؤاد بارد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استنشاق دود او جهت سرفه رطوبی مجرب و ذرور او جهت خوشبویی رایج. هُ زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر کمرگاه و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها و قدر شربتیش تا دو درهم و بدلش عدس المرست و به دستور اظفار الطّیب.

قصدیر: رصاص ابیض است.

قصد: اسم عربی عوسج است.

قصیصه: تودریست.

قصب بوا: قصب الذریره است.

قصاص: به ضمّ اول قسمی از خلر است رقیق الغلاف و کوچک دانه بسیار سفید و خواص خلر مذکور شد.

القاف مع الضاد:

قضاعه: به ضاد معجمه به فارسی او را سگ آبی نامند، اکتحال و ضماد دماغ او جهت تاریکی چشم بیعدیل است.

قضم قریش: حبّ الصنوبر صغار است.

قضب و قضم: رطبه است و به هرچه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آنست.

قضاب مصری: نوعی از اذان الغزاست.

القاف مع الطاء:

قطران

دو نوع می‌باشد: یکی سیاه و برآق و غلیظ و تند رایحه و آن را قطران

برقی نامند و یکی رقیق و غیر برآق و آن قطران سیالست و نوع اول از

درخت شربین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل می‌شود و طریق عمل آنست که چوب و شاخه‌های آن را قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر نمایند و آتش می‌افروزند تا مائیت او در آن چاه جمع گردد و به دستور آب سابل اشجار مذکوره را به آتش طبیخ می‌دهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و

قسطوریون و قسطون: جنبدیستر است.

قسیطوس: زنجار است.

قسا: سلیخه است.

قسطل: شاه بلوط است.

قسراق: اسم ترکی رماک است.

قساولان: اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد.

القاف مع الشّین:

قشور: اسم جنس پوست اشجار و اثمار و بزور است و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام او غذایت ندارند و قابل هضم نیستند.

قشمش: معربّ از کشمش فارسیست و در زبیب خواص او مذکور شد.

قشار: اسم اصطلاحی پوست حبّ المحلب است نزد اهل بغداد.

قشار الکندر: صفایح باریک کندر است شبیه به پوست و از کندر او را لطیفتر دانسته‌اند.

قشرالبیض: پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد.

قشره: به اصطلاح مصر پوست درخت زرشک است.

القاف مع الصاد:

قصب

به فارسی نی و به ترکی قلیش نامند و اقسام می‌باشد، هندی او که باس نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنها می‌باشد و اجامی مخصوص آبهاست و قلم نیشکر از اقسام اوست و عکرش که قسمتی از ثیل است چون در زمینهای آبادار پرورش یابد نی می‌شود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخت هُ او گرم و بیخش قویتر و با اندک حدّتی و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برگ تازه او جهت اورام حازه و باد سرخ و شرب ساییده او با عسل جهت سرفه و سوخشاو به قدر دانگی مفتوح سده زهره و مضر شش و مصلح او کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهت جرب و حگّه و زخمهای چرک دار و سنون او جهت جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخت هُ او با پوست آن با مثل آن حنا جهت رویانیدن موی و تقویت آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع می‌شود جهت بیاض عین از مجربّات است و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشند جهت صاحبان تب حازه و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن مؤثر است و شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش بیعدیل است.

قصب السکر

نیشکر است. در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمّن بدن و مفتوح سدد و ملطف خون و منقّی مئانه و ملذّر بول است و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و پخشاو که سه جوش داده باشند نفخ او زایل می‌شود و قی کردن با آب

صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس بیعدیل و جلوس در طبیح او جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجربست و چون فیتله از آن ساخته یک طرف آن را آتش زده طرف دیگر بر ثالیل گذارند بحدی که قریب به داغ رسد و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجرب است و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبه پوسیده کهنه رافع گوشت مرده زخمهاست و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون به ظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محروبین و با دارچینی در مبرودین بغایت مہیج است و قدر شربت از شکوفافا تا هجده درهم و از مغز دانه او تا پنج درهم است و روغن تخم او مہیج و ملطف و جالی و رافع سرفه و مغص و تدهین او جهت امراض بارده بیعدیل است.

◀ قطف

اسفناج رومیست و او را سرمق فارسی نیز نامند مانند پودنه بلند می شود و منتش نزدیک آنها و برگش سبز مایل به زردی و دراز و زودشکن و گل و تخم او مایل به زردی و با اندک لزوجت است و بری او قویتر از بستانی و رطوبت و برودت او کمتر از آنست. در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حارۃ باطنی و ظاهری و موکد خلط صالح و موافق جگر حار و صلحان تب حارۃ و ملین طبع و ساق او مفتح سدد و رافع اورام ظاهر و باطن و با شکر جهت سپرز و سنگ گرده نافع و با ادوی مسخنه غیر محلله مہیج و موکد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو و طلای عصاره و برگ او رافع جرب و حکه و آثار و شستن جامه حریر و پشمینه به آب طبیح او پاک کننده چرک است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مہیج و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهت استسقاء مجرب دانسته اند و جهت عسرالبول و تقطیرالبول و ضعف گرده و التهاب احشاء و یرقان و رفع سموم و تبها مفید و مصلح او در هیجان قی نمک و غسل است و اکتحال او با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهمست و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا به نصف رسد آشامیدن آب او جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند.

◀ قطف بحری

نباتیسرت شبیه به عوسج بی خار و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار می روید و آنچه در شام ملوح نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری ملوخیاست. گرم و تر و موکد شیر و منی و محرک باه و بیخش بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مفید است.

◀ قطاب

بهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل می شود، و چون به تقطیر یا با سرکه و سفید ه تخم مرغ آن را سفید کنند جهت غالیها بغایت نیکوست و دخان او لطیفتر از اصل اوست. در آخر سوم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوه تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون به ظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمهاست بدون احداث وجع و التیام دهند زخمها و شراب او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارد و ضعف جگر و رفع سموم و استسقاء و کرم معده و ریاح احشاء نافع و فرج ه آن مانع انعقاد نطفه و قطور آن بر دندان دردناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم او و حرق آن جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقاء، و صداع بارد و حفظ اعضاء از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لہاء و طلای او بر قضیب جهت بزرگ کردن او و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع است. و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نطف سیاه و جاوشیر و گویند به وزنش نطف و نیم وزن او برگ درخت شربین است.

◀ قطلب

اسم شامی نباتیست شبیه به درخت به و برگش باریک و ثمرش بقدر آلوچه و بی دانه و بعد از رسیدن سرخ و شیرین می شود و خوشبو و با قبض و بعد از خوردن آب او بجای دانه ثغلی مثل کاه از آن می ماند. در دوم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب و جهت تجفیف آب نازل مؤثر و طبیح برگ او محلل اورام و جوششها و منع کثرت دمل و نطول او جهت درد مقعد و رحم و زور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمول او جهت درد بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و افسون مؤثر است.

◀ قطن

به فارسی پنبه و به ترکی پنبوق نامند. در دوم گرم و خشک و مجفف و شکوفه او به غایت مفرح و یک اوقیه او قریب به اسکار و شربتی که از آن بسازند بقدر بیست درهم او رافع خفقان و اختناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ و به دستور پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال است به شرطی که با شربت سیب به دفعات تا ربع رطل از آن بنوشند و لباس او مسخن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق

تخفه حکیم مؤمن

بی برگ و بی گل و بی مزه و با اندک تندی و خشک او زرد مایل به سرخی می‌باشد و آن را پخته با ماست و شیر تناول می‌نمایند.
 قعال: اسم عربی شکوفه انگور است.
 قعناب: اسم عربی و شامل خصی الثعلب و قلقاس است.
 القاف مع الفاء:
 قفر: اسم جنس قار و عرق الجبال است و آنچه شبیه به قیر در تکون باشد.

قصر الیهود

دو قسم است: یکی در ساحل دریایی یافت می‌شود که مسمی به بحیر ه الیهود است و موضعی که در قدیم کفرا می گفته اند و آن جسمی است بنفش مایل به سرخی و در او حجریت غالب است و از دریا به ساحل می‌آید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند به هم می رسد و مؤلف تذکره مخصوص به بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل می‌شود از اقسام مومیایی و عرق الجبال و از قفر الیهود اللف است و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه برآق زودشکن است که بی خاک و سنگ باشد و در رایحه شبیه به نف ط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است. در سوم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر بوده و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سق طه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النساء و گزیدن هوم و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه شکم و قراقر و تقویت هاضمه و اعصاب و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خنآق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیرالبول و بواسیر مفید است و با جند و شراب جهت رفع احتباس حیض مایوس العلاج و با سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضاء و با موم و با آرد جو و نظرون جهت نفرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه مناسبه جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی زیاد پلک چشم و صاف کردن بشره و نضح خنازیر و رفع برص و قوبا مفید است و بخور او جهت گریزانیدن هوم و مار و پشه و خروج رحم و اختناق آن و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین بوده و حفته آن و ماءالشعیر جهت قرحه امعاء و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رایحه کربیه دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محروورین و مصلحش سرکه و آب میوه‌های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یک درهم است.

قفز: به زای معجمه نبات کشوث است.

قفلوط: اسم شامی کراث شامی است.

قفد: کمون است.

قفور: کفریست و نزد بعضی قفر الیهود است.

قفارس: اسم یونانی کبر است.

قفیر: زنجبیل است.

غذاییست که از خمیر و روغن نانهای کوچک رقیق ترتیب داده از مغز بادام و پسته و شکر و به دستور از سبزیهای پخته و گوشت قیمه کرده جوف آنها را مملو ساخته در روغن سرخ می‌کنند. اقسام آن مولد خون متین و مسمن بدن و کثیرالغذاء و مهبی و دیرهضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است.

قطاه

به فارسی سنگ اشکنک و به ترکی باقریقره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط به الوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگدار می‌باشد و در آخر دوم گرم و در سوم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتاح سدد و رافع استسقاء و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشاء و اعصاب و محرک باه و دیرهضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهرا پختن او در ادویء خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده جهت رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده‌اند و باید دو روز از ذبح او گذشته تناول نمایند.

قطایف

به فارسی رشف ختایی و در اطریه اشاره به آن شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیرا الغذاء و مقوی اعضاء و موافق ناقهین و ضعف القوه و چون او را با مغز گردکان تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فرهبی بدن می‌شود.

قطنونا: گیاه بزرگقطناست و در افعال مثل گیاه بارتنگ است.

قطاریفا: اسقولوقندریونست.

قطبوس: اسم سریانی سرخس است.

قطالا: تمیمی گوید اسم یونانی دردار است.

قطمیر: قنب بریست.

قط: سنور است.

قطم: پنبه کهنه است و در قطن مذکور شد.

القاف مع العین:

قعلب

نزد بعضی از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم نبطی س قواطیون است و آن بیخی است بقدر شلغبی مایل به سرخی و با گزندگی و تلخی و برگش شبیه به برگ نرگس و کراث و سوسن. در سوم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل بوده و عصاره او را که بقدر دو سه درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سپرز و جنون نافع دانسته‌اند و صاحب منهاج گوید نباتی است شبیه به ساق کنگر و سفید و ستر و

قفهر: قیقهر است.

القاف مع اللام:

قلقاس

نباتیت که نزدیک آنها می‌روید و در مصر کثیرالوجود است و برگش مایل به تدویر و عریض و بقدر برگ بادام و از یک بیخ چندین شاخ می‌روید به ستبری انگشتی و به هر شاخی یک برگ می‌باشد و بیخش سترتر از زردک و کوتاه و مایل به سرخی و اندورن او سفید و با اندک قبض و تندی و لذیذ می‌باشد.

در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح غذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و سحج امعاء و لاغری کرده و اسهال نافع بوده و نفاخ و مداومت او موکد سودا و مسلد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب به تخم کرنب می‌باشد.

و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر می‌باشد و هر چند طبخ دهند پخته نمی‌شود و ضماد او جهت نضج اورام و ذرور سوخته او جهت فروح و قلاع و تقویت موی مؤثر است.

قلقل

نباتیت شبیه به نبات کنب و چوب او مایل به سرخی و شاخه هایش دراز، ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون او مایل به سیاهی و مغز او با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قویتر از پوست کنب و گلش مایل به سفیدی و مستعمل از او دانه اوست و بعضی او را حب السرمه دانسته‌اند. در دوم گرم و تر و بغایت میهنی خصوصاً با کنجد و نبات و مسمن بدن می‌باشد و قدر شربتش تا یک اوقیه و مصلحش و مصلحش بو دادن او و استعمال سکنجبین است.

قلب

به باء موخده و ضم اول نباتی است برگش شبیه به برگ زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر زرعی و زیاده از او و شاخه‌های او باریک شبیه به اذخر و در اطراف شاخه‌هایش چیزی شبیه به ساق می‌روید و منقسم بو دو قسم می‌شود و بر او بیگهای ریزه می‌باشد و مابین آن برگها دانه او می‌روید و صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه به سنگریزه و منبتش کوهها و زمینهای درشت است.

در سوم گرم و خشک بوده و ملز و جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق مؤثر است و با شراب مفید جهت اخراج سنگ کرده و ممانه و جهت احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است.

قلب

به فتح اول به فارسی دل نامند. گرم و خشک و دیر هضم و ردی غذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره بوده و مهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت او که در حین کباب کردن از او چکد جهت شب کوری مجرب دانسته‌اند. قلت: به تحریک لام و تای مثناه، حب القلت است و مذکور شد.

قلومس

به لغت یونانی به معنی اذان الدب است و پنج صنف می‌باشد و ماهیزهرج نوعی از اوست و صنفی سفید است و برگش سفید و نر و ماده می‌باشد و برگ ماده شبیه به برگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر زرعی است و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل به زردی و تخمش سیاه و بیخش دراز و به ستبری انگشتی و نر او را برگ درازتر و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و بزرگتر و عریضتر از صنف سفید می‌باشد و صنف سوم را شاخه‌ها بسیار دراز و بی ساق و برگش شبیه به برگ به و بر شاخه هایش قبه‌های مدور و گلش زرد و طلاهی است و صنف چهارم را برگ شبیه به برگ انجیر و از آن کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندی بوی و گلش سفید مایل به سرخی و ساقش زیاده به زرعی و آب او کشنده ماهی است. جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوه قابضه و ریشه‌های آن در افعال قایم مقام ماهیزهرج و بیخ صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلانات و یک مثقال او با شراب جهت اسهال و طبخ او جهت شکاف عضل و سرفه نافع است و ضماد برگ قسم نر آن جهت سوختگی آتش مفید و ضماد برگ مطبوخ صنف سوم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقولوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع است و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش ناغورس است و ظاهراً قسم پنجم تنباکو باشد.

قلی

در اصفهان کهلا و در خراسان شحار و در گیلان قلیاو نامند و او در اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند به هم می‌رسد و از نبات رمث و رمرام نیز وصل می‌شود و بهترین او صاف برآق سیاه است و آن جزو اعظم صابون است.

در چهارم گرم و خشک و جالی و محرک و شرب یک قیراط که هفت بار در آب حل نموده باشد و به جر علقه صاف کرده و عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت مشهی و قاطع بلغم معده و رافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او زایل کننده گوشت زیاد زخمها و ثلیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بیعدیل و

تخمه حکیم مؤمن

به فارسی شپش و به ترکی بیت گویند و چون باقلی را سوراخ کرده و دو عدد او را جای داده بلع نمایند جهت تب ربع مجرب دانسته اند و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و از خواص اوست که چون مریض قریب به موت رسد از آن گریزان می‌شود و چون زن حامله در کف دست گذاشته و شیر بر آن بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد به دختر و از مجربات است.

قمز: اسم ترکی شیر مادیان است که به نحو مخصوص ترتیب او کنند و در لبن مذکور می‌شود.

قمح: اسم عربی حنطه است.

قمرن: اسم عربی رویان است.

قمطه: به لغت شامی نوعی از دوقو است که آن را حشیشة البراغوث نامند.

قمر: به لغت اکسیریان اسم فضه است.

قم قریش و قمل قریش: قضم قریش است.

قماشیر: کماشیر است.

قمحا: اسم مصری قصب الذریره است.

قمیحه: اسم جنس سفوفات است.

القاف مع النون:

قنابری

در اصفهان موچه و در خراسان برغست گویند و او شبیه به اسفناج و با اندک تلخی و تند و قریب به شبری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف بقدر نخودی بوده و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه به خردل است و در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرور و مبرود و مقوی مجاری بول و جالی و مقطوع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و رافع یرقان می‌باشد و سعوط آب بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن او جهت بهق و وضح و کلف مجرب بوده و جهت بواسیر نافع و موکد سودا و مصلحش پختن اوست با روغن بادام و امثال آن.

قنطوریون

اسم یونانی و آن نباتی است و کبیر و صغیر می‌باشد. کبیر را غلیظ و صغیر را دقیق گویند. کبیر را ساقش شبیه به ساق حماض و خشن و بقدر دو سه زرع و پرشعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه ای مایل به زردی و گل قبه کحلی و زغب دار و تخمش شبیه به تخم کافشه و بیخش ستبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشته هاست و قوتش تا ده سال باقی است.

یک درهم او در همان روز کشنده و استعمال او به انفراد ممنوع است چه آن مورث یبوستی است که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده بر انگور بپاشند به زودی مویز گردد و ملح القلی انشاءالله مذکور خواهد شد.

قاسد: دارشیشعان است.

قلیفی: قار است.

قلونوس: شبوط است.

قلفوط: اسم شامی کراث شامی است.

قلام: به عربی قاقلی و نزد بعضی رعی الأبل است.

قلقلون: قیقهر است.

قلاد: آذریو است.

قلاری: نوعی از انجیر سفید است.

قلی الصبغین: قلی است.

قلومانن: اسم یونانی ظفرالقط است و آن شجره ابی مالک است.

قلاطلس: اسم یونانی درخت چنار است.

قلولا: اسم عربی قاز است.

قلوقیشا: اسم عبرانی قرع است.

قلقدیس: زاج سفید است.

قلقتند: به دال و به تاء زاج سبز است.

قلقطار: زاج زرد است.

قلب الرجله: جمار است.

قلفونیا: به یونانی راتیانجی است که به آتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و کبار است.

قلیمیا: اقلیمیا است.

قلوس بلاسیوس: اسم یونانی ریه البحر است.

قلقلان و قلاقل: حب القلقل است.

قلعی: رصاص ابيض است.

قلاجاره: به لغت اصفهانی عقق است.

قلان: اسم ترکی حمارالوحش است.

القاف مع المیم:

قمری

مرغی است از فاخته کوچکتر و بی طوق و مأنوس و نوع سفید او خوش منظرتر است.

در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین و موکد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام بوده و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه می‌باشد و تدهین به روغن و پیه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق ایشان و بپدن او در خانه‌ها مبطل سحر و چشم بد است.

قمل

و در آخر دوم گرم و خشک است و عصارهٔ بیخ او قویتر از سایر اجزا و مدرّ حیض و مخرج جنین مرده و مفسد زندهٔ او و مجفّف بیلذع و جهت سرفهٔ کهنه و ضیق النَّفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضاء و تفتیح سدد و تنقیهٔ دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقاء و سپرز و نفث اللّذم مزمن و درد پهلوی و رحم و مغص نافع بوده و ضماد تازهٔ او به تنها یحیی و خشک او با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضرّ سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است.

قنطوریون دقیق

منبتش نزدیک آبها و شبیه به فودنج و ساقاها از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل به سرخی و مانند گل شب بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه به برگ سداب و ثمرش شبیه به گندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع بوده و قوتش تا ده سال باقی است.

در اوایل سوم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصارهٔ او و مجفّف بیلذغ و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر است و طبیح او که دو مثقال او را با هفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که به نصف رسیده باشد و با شکر و امثال او بنوشند، مسهل مرهٔ السّودا و مرهٔ الصّفرا و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم و هوام خصوصاً عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتّح سدهٔ جگر و صلابت سپرز و منقّی دماغ و اعضاء می باشد و با ماءالاصول رافع عرق النساء و افراط عمل او مودی به اسهال دموی است و ضماد تازهٔ او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهت ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حارهٔ و شرب عصارهٔ او با طبیح حلبه جهت امراض سینه و طلای عصارهٔ او با سرکه جهت درد سری که از آفتاب و شرب خمر به هم رسیده باشد نافع است و چون موی سر را به نوره رفع نموده و عصارهٔ او را با سرکه طلا نمایند جهت رفع قرحهٔ سر و رویانیدن موی مجرب است و با شراب جهت گزیدن زنبور و با بول سگ جهت ثالیل و با عسل جهت رفع شیش و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهت ستبری پلک و جرب و با آب رازیانه و شیر جهت جمیع دردهای کهنهٔ چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید می باشد و چون پلک را برگردانیده و عصارهٔ او را با آب انار بمالند در حال رفع جرب او می کند و با آب مرزنجوش جهت ریج سبل و قطور او با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت کرم او و با آب ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و کری مفید است و سعوط او با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب یخ و مضمضهٔ او با گلاب جهت رایحهٔ کریههٔ دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهت شقاق لب و غرغرهٔ او با آب بارتنگ و غب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خنّاق و با طبیح جوزالسرو جهت دندان متحرک نافع است و هرگاه عصارهٔ او موجود نباشد اصل او را مهراً پخته و

قنبیل

چیزیست شبیه به ریگ مکه. زرد مایل به سرخی و گویند شبنمی است که در زمین به خاک مخلوط گشته به آن شکل می شود و نزد بعضی تخم نباتی است و جمعی گویند تخم سرخس است.

در دوم گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام کرم عده و امعاء قوی الاثر بوده و مضرّ امعاء و مصلحش شریح و کبیرا است و ذرور او بغایت مجفّف زخمها و رافع جرب و سغه و قدر شربتش دو درهم و بدلش و خشیزک است.

قنفذ

به فارسی خارپشت و در تنکابن دارموک و در مازندران ارمجی نامند و به ترکی کرپی گویند. حیوانیست موی او مانند خار و اقسام می باشد. جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از مطلق او بری است. مجموع او در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح غذا و محلل ریح و قولنج و مداومت او رافع جذام و باعث وق و ف آن و جهت استسقاء و سپرز و درد گرده و نفرس و مفاصل و فسخ عضل و تقطیربول و بول در فراش و تحریک باه مرطوبین و کزاز و لرز پی تب و مداومت او مودت عسر بول و مفسد معده و جگر می باشد و مصلحش روغنها و سرکه بوده و مصلّح و مضرّ گرده و مصلحش عسل است با سکنجبین و سوختهٔ بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت زیاد زخمها و التیام دهندهٔ آن بوده و شرب نیم درهم او را جهت تب ربع مجرب یافته اند و ضماد گوشت او جهت خنازیر و غدد و پیهٔ او جهت کلف و نمش و پوست او با زفت جهت داءالثعلب و جگر خشک کردهٔ او جهت استسقاء و ذرور زهرهٔ او جهت رفع انتشار زخمها و جذام مفید است و شرب او با موم را جهت اخراج جنین مردهٔ مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است و قنفذ جبلی گرمتر از سایر آن بوده و خوردن او جهت نفرس بیعدیل و به دستور ضماد گوشت و خون و طلای خون او رافع چرک بدن و جالی کلف و

تخمه حکیم مؤمن

به ضمّ اوّل و فتح آن و تشدید نون و کسر باء موخده به فارسی کلم رومی و کلم گرد نامند.

مرکّب القوی و با رطوبت غ لیظه و قوّه مفتّحه و محلّله و میهّی و مدرّ بول و بالخاصیه محلّل حمار و موگد سودا و مضعّف دماغ و منجّر و ردی الغذاء و مسلّد و در سایر افعال مثل کرنب و مصلحش مهراً پختن او در روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه و مایّتت او مانع مستی و نطول طبیح او جهت مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است.

قنا: نوعی از اندروطالیس است و نزد بعضی رطبه بابسه است و به لغت مصری اسم اشق و به لغت مغربی کلح است.

قنبس و قنابوس: شاه دانه است.

قنابس اغریا: اسم یونانی قنّب بریست.

قنه: بارزد است.

قنباری: به یاء و به غیر یاء مثناه تحتانی، زنجفب مصنوع است.

قنطا: دم الأخوین است.

قنطار: ساداوران است.

قندول: اسم عربی دارشیشعان است.

قندس: کندس است و حیوان جند بیدستر را نیز شامل است.

قنقهر: قیقهر است.

قندرون: به لغت اصفهانی علك البطم است.

قند: شکر طبرزد است.

قو طولیدون

نوعی از ابرون است و آن نباتی است برگش مستدیر و با اندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متّصل به ساق و بیخش مانند زیتونی و با تندی و تلخی است و مرکّب القوی و با قبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و با شراب و غسل رافع ته بیج بدن است و ضماد او جهت اورام حاره و حرارت معدّه و احشاء و شقاقی که از برودت هوا به هم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک و مفتّت سنگ مئانه و مدرّ بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلّل ورم زخمها و با شراب وسیع کننده ثقبه جراحات می باشد.

القاف مع الواو:

قواریر: زجاج است.

قوق: حجرالرّحی است.

قوقی: اسم یونانی و به معنی بخور است و شامل بخور خوشبو و نزد

بعضی حیوان جند بیدستر است.

قوقالس: نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس است.

قونیا: اسم یونانی آب خاکستر است.

قوشیرا: اسم یونانی طباق است.

قوٹوما: آذریون بریست.

قونیطس: ماذریون سیاه است.

قوسیا: قسط است.

حمول او مدرّ حیض است و گویند در موضعی که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی او نکنند و مار از اقسام قنغد گریزان است و قنغد بحری لذیذتر از برّی و ملین طبع و مقوی معده و مدرّ بول و جلد سوخته او جهت جرب و قرحه سر مفید است.

قنّب

به کسر اول و تشدید نون و فتح او معرّب از کنب فارسی است و برگ او را نینگ و اسرار ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شاه دانه و شکوفه و غبار او را چرس خوانند.

برگش مرکّب القوی و در سوم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر و به سبب جزو حارّ، مفرّح و مشهّی و میهّی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حاره و بقای جزو بارده مخدّر و مضعّف حواس و جگر و معده و مورث فساد رنگ رخسار و استسقاء و بلادت و کسالت و جنون و تکدّر روح دماغی بوده و اکثار او قاطع باه و مجفّف منی و شیرینیه مقوی فعل او و ترشیه مفسد آن است.

برّی و بستانی می باشد و برّی را برگ مایل به سفیدی و پوست او باز نمی شود و تخمش شبیه به حبّ السّمّنه و قویتر از بستانی است و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط او منقّی دماغ بوده و شستن سر با طبیح او رافع ابریه و قمل موی سر می باشد و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد آن و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و غیر معتاد را از آن کشنده است.

و شاهدانه در اوّل سوم گرم و خشک و محلّل ریاح و مسکن غثیان و مدرّ بول و قابض طبع و مجفّف منی بوده و بوداده او را ضرر کمتر است و اکثار او باعث قرحه احشاء شود و مصلحش خشخاش و سکنجبین است و ذرور کنب پوسیده را جهت جراحات مجرّب دانسته اند و روغن شاهدانه که به دستور روغن بادام گیرند، گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب او قاطع باه است.

قنبره

به فارسی چکاوک و به ترکی قزلاق نامند و از عصافیر مشهوره است و کباب او رافع قولنج و مدرّ بول و موافق امراض مئانه و گوشت آب او ملین طبع و مضرّ محرورین و مصلحش سرکه و میوه های ترش است.

قندور

اسم حیوان جند بیدستر است و لباس پوست او رافع ریاح و جلوس بر آن رافع نقرس است.

قربیط

قیصوم

نوعی از برنجاسف است و در برگ و قبه مانند او می باشد سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخه‌ها می‌روید و او را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق بر می‌آید و در انتهای ساق قبه او چتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر از آن نیز می‌باشد و بر آن برگهای ریزه و مثل ساق زنبق و ساق اماریطن و از اماریطن قویتر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش با عطریّت و ثقل رایحه شبیه به رایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و به جهت این اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته‌اند.

در سوم گرم و خشک و محلّلت از افسستین و رافع تب و لرز و درد سینه و ضیق النفس و ضرر ادویه قتاله و ریاح و مفاصل و عرق النساء و قاتل اقسام کرم معده و امعاء بوده و بخور و افتراش او گریزاننده هوام و ضماد او محلّ اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین و نظول او جهت صداع بارد و سوخته او جهت قطع نرف الدم و داءالتعلب و با روغن بیدانجیر و روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش مؤثر است و مضرّ ریه می‌باشد و مصلحش کتیرا و خشخاش و بغایت مضرّ معده و مصلح آن عسل و شیخ می‌باشد.

و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسستین و بابونج است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلّ صلابات و مدرّ حیض و مسخّن رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرز و امراض بارده عصبانی است.

قیقهر

صمغی است شبیه به سندروس و بدبو و بدطعم و به هندی رال و به فارسی لعل معیری و به عربی شجره نامند و تمیمی گوید اسم عبرانی سندروس است.

در سوم گرم و خشک و مدرّ حیض و مخرج جنین و منقّی دماغ و با ماءالعسل جهت صرع و استسقاء و ربو مفید است و پنج روز متوالی آشامیدن او با سکنجبین و با آب جهت سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجرّبات و اکتحال او جهت ضعف باصره و رفع آثار چشم و مرهم او جهت جراحات مزمنه و ناصور مجرّب و قدر شربتش ربع درهم است.

قیقهر: حجرالقیقهر است.

قیق: قار است.

قیاسوس: تمیمی گوید به یونانی دارچینی است.

قیض: پوست تخم مرغ است.

قیقاس: سیسارون است.

قیتا: گیاه خرفه است.

قیمولیا: طین قیمولیا است.

قیرس: اسم یونانی موم است.

قوماروس: اسم یونانی قطلب است.

قوریون: اسم یونانی کزبره است.

قوب: به ضمّ اوّل و فتح ثانی اسم عربی قشرالبیض است.

قورالیون: اسم یونانی بسد است.

قولن: اسم یونانی کرنب است.

قوالماس: اسم یونانی اجاص است.

قودونیا میلا: اسم سفرجل است.

قوفیون: اسم قرصی است از اجزاء مژودیطوس و شوکران را نیز به این اسم نامند.

قوبانیطس: طین الکرمی.

قومنی: مرز است.

قور: پنبه کهنه است.

قوثر: گیاه وج است.

قوزی: اسم ترکی جمل است.

قوزی قلاغی: اسم ترکی حماض است.

قوز: اسم ترکی جوز است.

قوزقون: اسم ترکی غراب اسود کبیر است.

قوش ازومی: اسم ترکی عنب التعلب است.

قویروق: اسم ترکی الیه است.

قورد: اسم ترکی ذئب است.

قوش دیلمی: اسم ترکی لسان العصافیر است.

قومین: اسم ترکی ضان است.

قوم: اسم ترکی رمل است.

القاف مع الهاء:

قهوه

اسم خمر غلیظ است و الحال متبادر از آن بار درخت یمنی است که در یمن بن نامند. بقدر فندقی و چون از غلاف مقشّر گردد مغز آن منقسم به دو قسم گردد مایل به سبزی و بعضی به زردی و با عفوصت است و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار شبیه به درخت زعرور و غلاف آن را قشر نامند و به طریق مغز او بو داده استعمال می‌نمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده‌اند و آنچه به تجربه و قیاس ظاهر می‌گردد در گرمی معتدل و خشکی او غالب است و قشر او گرم و خشکتر از آن و او مجفّف رطوبات و مدرّ بول و با قوه قابضه می‌باشد.

و مؤلف تذکره او را مفتّح دانسته و جهت سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و آبله و حصبه و شرای دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات به دماغ نافع است و اکتار او مورث بی خوابی و مضعّف باه مبرودین و مضرّ مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و شیرینیهاست و چون به طریق نخود باریک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت مؤثر است.

القاف مع الیاء:

تخمه حکیم مؤمن

کافور اصلی ثقل و چسبندگی مصنوع است و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه به بوی پوست لیمو و ترنج است.

کاشم

اسم فارسی است و به یونانی لیفسطیون و در دیلم زیره کوهی نامند. منتیش کوههای بلند جنگل دار است و ساقش باریک شبیه به ساق شبت و برگه و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرمتر و خوشبو و برگ اعلی ساق باریکتر و پرشکاف تر و آخر ساق چتردار و ثمرش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریّت است و بیخش شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقی است. در سوم گرم و خشک و مفتّح سدد و محلّل ریاح و منضّج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدرّ بول و حیض و تریاق سموم و رافع استسقاء و رطوبت معده و دردهای با رده و مخرج جنین بوده و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه می کنند و بسیار ملطف لحوم است و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل مفید بوده و طلای او جهت عرق النساء و فالج و سایر امراض بارده نافع است و مضرّ ریه و مصلح آن کثیرا و مضرّ مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است.

کادی

اسم هندی است و به عربی کدر نامند و در حوالی عمان و یمن کثیرالوجود است. شبیه به درخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها تند و ثمرش مانند غلافی و در هر غلافی چهار عدد دانه شبیه به دانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش می دهند و مسمی به دهن الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است. کادی در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی مع ستدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و رافع خفقان و اعیا و ماش را و بثور جگر و مسکن دردهای صعب و شربت آن که چوب آن را کوبیده بجوشانند ذات آن را با شکر به قوام آورند جهت آبله و حصه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آنکه چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بر نمی آید و خاکستر آن را جهت التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر و ربّ کدر قویتر از دانه او و بدلش به وزن او صندل سرخ و مثل آن بقم است.

کاکنج

به فارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب التعلب است و بستانی او را نبات نامند او و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوت مثل اوست و سر شاخه های او نگون و ثمرش در غلاف سرخی و شبیه به مثانه و دانه -

قیطاقون: ترمس است.

قیوند: قاوند است.

قیروطی: شامل موم روغن است اعمّ از آنکه ساذج باشد یا مرکب از ادویه.

حرف الکاف مع الألف:

کافور

صمغ درختی است و اقسام می باشد و ریاحی آن سفید مایل به سرخی و شبیه به مصطکی و مسمی به اسم پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که به ظاهر درخت بروز می کند و قیصوری او بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت می شود و کافور موتی از ریزه های چوب جوف درخت از جوشانیدن او به هم می رسد و او تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سرانندیپ است و در غایت بزرگی می باشد به حدّی که بر صد سوار سایه گستر می باشد و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر می سازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون او نمی گردد و گویند سبب کمیابی او آن است که از جهت گرمی هوای آن مکان، پلنگ و مار همیشه مجاور آن درخت اند و آبی که در حین قطع درخت از او می چکد مسمی به ماء الکافور است و در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل به سرخی و در سوم گرم و خشک و جالی چرک بدن و ظروف و جامه است و مگس نزدیکی به او نمی کند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است.

کافور در سوم سرد و خشک و مفرّح و قاطع نرف الّتم اعضاء و رعاف و اسهال حارّ و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره بوده و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حارّ و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرودالمزاج است و سعوط او با آب گشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بی خوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت دندان کرم زده و قلاع و ذرو را و جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسب جهت زخمهای حاره و جراحی تازه و قطع خون او و تسکین درد مجرب است و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب است و مضرّ باه و مولد سنگ مثانه و اکتار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی بوده و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بو بکند او مورث بی خوابی و مصلحش روغن سوسن و گل و امثال آن می باشد.

و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند این قدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم قدر دو درهم و حجرالرحام ده درهم و روغن بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب می دهند فرق او با

اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ می شود و گل او سفید مایل به سرخی است و جبلی او را برگ مانند برگ سیب و غبار آلوده و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل به سرخی و در غلاف زردی و منبتش سنگلاخها است و او را کاکنج منوم و غنبل الثعلب منوم نامند و در تخدیر قویتر از خشخاش و مدر بول است و یک منقال او منوم و زیاده از آن مورت اختلاط عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقی است. در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض گرده و مئانه و قرحه آن و منخرج صفرا به ادرار و مصلح حال جگر و رافع ربو و عسر نفس و اقسام کرم معده بوده و مداومت آن هر روز بقدر یک منقال جهت یرقان مجرب است و بلع کردن هفت عدد از آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گلقد و قدر شربش از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش غنبل الثعلب می باشد.

کاکنجی

سرکه هندی است و از حبوبات می سازند و بهترین او از برنج است و طریق آن است که حبوبات را مهراً پخته و صاف نموده و در شیشه کنند و تا چهل روز و زیاده بر آن در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و گلقد است.

گلو زبان: اسم فارسی لسان الثور است.

کاه ربا: کهربا است.

کافور یهودی و کافوریه: ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است.

کافور موتی: قسم ناصاف کافور است.

کافورالکعک: زرنباد است.

کاسلس: اسم یونانی جوز است.

کاسوس: خشخاش زبديست.

کامالون: مادر یون سیاه است.

کاشم رومی: سیسالیوس است.

کاسرالجر: قلب است.

کاجل: اسم هندی ائمد است.

کارنجی: اسم هندی شونیز است.

کان: اسم هندی شکر است.

کالون: اسم هندی قسمی از ارز است.

کالهری: اسم هندی هلیله کابلی است.

کاشیرا: اسم هندی عصاران است.

کازر: اسم هندی جرز است.

کاره: اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است.

کال سانوا: اسم هندی ساداوران است.

کای پل: اسم هندی قنبری است.
کالی: به لغت هندی سیاه است.
کاجر: اسم هندی تخم زردک است.
کاکیرا و ککره: اسم هندی سرطان است.
کای: اسم هندی بقر است.
کاکوند: اسم هندی کتیرا است.
کالوت: اسم هندی نوعی از بیش است.
کاک: اسم هندی کات است.
کاندی: اسم هندی قصب السکر است.
گاو: اسم فارسی بقر است.
گاو کوهی: اسم فارسی بقرالوحش و ایل است.
کاسنی شامی و بستانی: اسم فارسی هندیا می باشد.
کاسنی دشتی: اسم فارسی خندریلی است.
کاهو: اسم فارسی خس است.
گلورس: اسم فارسی جاورس است.
کاجیره و کافشه: اسم فارسی احریض است.
گلودانه: اسم فارسی کرسنه است.
گلودارو: اسم فارسی جاوزین است.
گاوزهره: اسم فارسی حجرالبقر است.
کابیش: اسم دیلمی خلد است.
کاغد: اسم فارسی قرطاس است.
کاه: اسم فارسی تین است.
کارتع: اسم فارسی عنكبوت است.
کاسه شکنک: اسم فارسی شقایق النعمان است.
گاوچشم: اسم فارسی اقحوان است.
الكاف مع الباء:

کبر

نباتتست خاردار و پرشاخ و برگش باریک و گل غلاف او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط او چیزی شبیه به موی و ثمرش که خ طه کبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابه ها و کوهها بسیار می باشد و بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا می باشد. در سوم گرم و خشک و مفتوح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشاء بوده و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورده او با سرکه و عسل محلل ریح و تریاق سموم و مدر مره السودا بوده و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع است و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و ادخر و عسل، محلل بلغم سینه و منخرج آن و غرغره طیبخ او رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و با ادوی مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز می باشد و بخور او رافع بواسیر و مضمضه طیبخ او با سرکه و خاییدن او جهت درد دندان

تصفیه حکیم مؤمن

در دوم گرم و خشک و بغایت لطیف و ملطّف و مفتّح قوی سده احشاء و کرده و مخرج سنگ و بول محتبس آن بوده و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال و معده و احشاء و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع مفید است و ضماد او با پیغ حیوانات جهت تحلیل اورام و با غالیه ها جهت خوشبو پیغ رایحه بدن و تقویت آن نافع است و طلا کردن خائده او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضرّ مئانه و مصلحش مصطکی و قدر شربتش یک مثقال و بدلش قافله و دارچینی است.

کبریت

به فارسی گوگرد نامند و آن اصل حار موالیید و زبیب اصل بارد آن و چهار قسم می باشد: یکی سرخ شفاف و لامع که کبریت احمر نامند و یکی زرد و مایل به سبزی و او را مصطکاوای و اصابعی نامند و یکی سفید و مسمی به گوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل به کبودی و او را کبریت اسود و کدر نامند و آنچه از طیبخ آب چشمه های گوم و از خاک بعضی اماکن به هم می رسد مایل به سیاهی می باشد و بهترین او احمر است و به اصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی به گوگرد احمر است نه معدنی او و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است و گرمی او غالب است بر خشکی و قوتش تا سی سال باقی است و در غایت دهنیت و تدبیر او به طریقی که محترق نگردد و از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است و محلّ و ملطّف و مسخّن و مجفّف و جالی و جاذب بوده و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شش و رفع یرقان و زکام و نزله مفید است و طلائی او مسکن ضر بان اعضاء و سفید کنند موی و به دستور با بول و آب دهن جهت گزیدن هوم و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نظرون و علک البطم جهت قلع آثار و حگّه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشّر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه مفید بوده و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعغه و با جند جهت تحلیل صلابات و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماست و نیم وزن او گوگرد و صمغ عربی جهت سعغه و قروح سر و قوبا مجرب بوده و با بوره ارمی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع است و دروزر او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکنه و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است به سرعت و باعث گریزاندن هوم و بخور و قطور او رافع کبری و ثقل سامعه و مضرّ معده بوده و مصلحش کنیرا و شیر تازه و قدر شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ بوده و مصعد او جهت تکلیس معادن و رفع چرک او بیعدیل است و سفید کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد به نهجی که ساختن او در دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حگّه و سعغه و قوبا بیعدیل است و عرق گوگرد بغایت مجفّف و سریع النّفوذ و محرّق و مفرّح جلد و جالی و رافع

نافع است و بطلمیوس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل او روغن کنجد و به وزن او آب بجوشانند تا آب بالتّم و روغن تا نصف بسوزد سپس او را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نرود و مجرب دانسته و ثمر او قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطّف و مقطّع و در جمیع افعال مانند بیخ او و از آن ضعیفتر است و دروزر او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر بوده و تخم او در سوم گرم و خشک است و خیار رسیده او بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتّح سده جگر و سپرز و مصلح محروین و خیار غیر پروده آن به سرکه مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل او و محلّ خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده اقسام کرم معده و ضماد او با زفت رافع قروح شهیدیه سر و قروح خبیثه و محلّ قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قویتر از برگ و غرغره طیبخ همه اجزای او منقّی دماغ و مفتّح سده است.

و قدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضرّ مئانه و مصلحش انیسون و مضرّ معده محروین و مصلح آن سکنجبین است.

کیکج

در اصفهان موسک نامند و به ترکی ماس نقاچچکی و آن چهار قسم می باشد و نبات همه شبیه است به گشنیز. یکی مایل به سفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در ستبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پرشعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری می باشد و قسم دیگر شبیه به قسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سوم نباتش بسیار کوچکتر و گلش زرد طلائی و بسیار بدبوی و قسم چهارم گلش سفید است و اقسام آن در سوم گرم و خشک و با حدت و محرّق جلد و ضماد تازّه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضاء بوده و با روغنهای جهت جرب حیوان و انسان و تقشّر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب مفید است و نطول مطبوخ او جهت سعغه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلائی او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزاندن آن و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده است و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده و بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است.

کبابه

دانه ایست قریب به حبّ بلسان و خوشبو و مایل به سیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند خیزد و افلنجه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقی است.

رطوبات و مسخن و محرّق اخلاط بوده و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آن است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است.

کبد

به کسر اول و جزم ثانی به فارسی جگر نامند و بهترین او جگر اردک و مرغ پرواری و بعد از آن جگر بزغاله است. گرم و تر و غلیظ است و دیر هضم و خونی که از او به هم رسد قبول عفونت به سرعت می‌کند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعاء و اسهال قوی الاثر و جگر بز بالخاص به محرک صرع مصروعین است و به تجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است.

کباب

اسم عربی گوشت به آتش برشته است و اختلاف خواص آن به حسب اختلاف لحوم می‌باشد و بهترین او گوشتهای لطیف است که در پختگی برشتهگی جمیع اجزای او به یک قرار باشد و آن مولد خون متین و مسخن بدن و مسخن کرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضاء و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و ادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین است و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است.

کبیت الذخان: نوشادر است.

کبش: مفر است.

کبیت: اسم فارسی حنظل است.

کبیج: بطارخ است.

کبوه: نوعی از يتوعات است.

کباب شامی: اسم فارسی طباهیج است.

کبر کازرونی: اسم شیرازی خرنوب شامی است.

کبک: اسم فارسی قیج است.

کبک دری: اسم فارسی وج است.

کبلک: اسم ترکی قعبل است.

کبوتر: اسم فارسی حمام است.

کبابه شکافته: اسم فارسی فاغره است.

کبوتر: اسم فارسی فراخ الحمام است.

کپور: اسم هندی کهرباست.

کبور: اسم هندی کافور است.

کبیر: اسم هندی توتیاست.

کبوک: اسم هندی قیج است.

کبود: اسم هندی شغنین بریست.

الکاف مع التاء:

کتان

نباتی است بقدر زرعی و ساقش و برگش باریک و گلش لاجوردی و قبه های او قریب به جوزی و پر از تخم است و پوست او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب می‌دهند.

سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع است و بخور گیاه او جهت سده زک امی و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام دهنده او می‌باشد و گل او مفرح و مقوی دل و ریشه او مایل به سردی و ذرور او جهت زخمها مفید و تخمش مایل به زردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی مایل به سرخی و نوعی سیاه می‌باشد.

در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهت قروح کرده و مثانه و مداومت او روزی نیم منقال جهت درد امعاء و با غسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و غسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و بوداده او قایض و جهت نفث الیم و سرفه رطوبی بغایت مفید است و لعوق او با غسل جهت سرفه بلغمی و سه درهم او جهت تنقیح سینه و نضیح و جهت تحلیل ورم جگر و اعضاء باطنی و ضماد او جهت ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و با بوره و انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و غسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثلیل و با آب سرد جهت صداع ورمی و قوبا و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آن مفید بوده و حرقه طبیح او جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم نافع است و جلوس در طبیح او به دستور جهت درد رحم مؤثر است و سوخته او جهت جراحات و درد و لذع آن مفید بوده و مضغ هاضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش گشنیز و مضر انثیان و مصلح آن غسل می‌باشد.

و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بلدش حله است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقه او با روغن گل سرخ جهت تسکین درد و جراحات امعاء و طلای او جهت قوبا و جراحات و تسکین درد آن و وجع فواد و آشامیدن او و مالیدن جوشانیده او با سیر جهت رفع قولنج انسان و دواب مؤثر است و مضغ معده و باصره و مصلحش سکنجبین است.

کتَم

وسمه است و بری و بستانی می‌باشد و بری را در مازندران و تنکابن شال خنی نامند یعنی حنای شغال و کتم غیر برگ نیل است چه گیاه نیل شبیه است به گیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ و سمه شبیه به برگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه می‌شود و دشتی و کوهی آن در کنار رودخانه های ریگ دار می‌روید و شاخه های او انبوه تر از شاخه های نیل و برگش از آن عریضتر و درازتر می‌باشد و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته‌اند و خلاف واقع است.

تخمه حکیم مؤمن

کثر: جمارالنحل است.
 کناه: بزرالجرجیر است.
 کثیرالأضلاع: لسان الحمل است.
 کثار: به لغت بربری جوز ارقم است.
 الکاف مع الجیم:
 کجور: اسم هندی زرنبله است.
 کجم و کجب: حصرم است.
 کچلا: اسم هندی اذاراقي است.
 کجلن: اسم هندی بوره ارمنی است.
 کجیان: اسم هندی غوره است.
 کجری: اسم هندی خراطین است.
 کجول: اسم هندی سلحفاه است.
 کجیت کن: اسم ترکی انجیره است.
 کچوله: اسم فارسی اذاراقي است.
 گچ: اسم فارسی جص است.
 کجی: اسم ترکی مگر است.
 کچه ماهی: اسم دیلمی دلفین است.
 الکاف مع الحاء:

کحل: اسم سرمه است و هرچه مانند سرمه در چشم کشند.

کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل جلا: اثم است.

کحل السودان: تشمیزج است.

کحل فارسی و کحل کرمانی: انزروت است.

کحل و کحیلا: اسم انواع ابوخلساست و لسان الثور و خوص و لسان را نیز نامند.

کحل خولان: حضض است.

الکاف مع الدال:

کدر: کادیست.

کدو: اسم فارسی قرع است.

کدهر: اسم هندی حمار است.

الکاف مع الراء:

کرفس

اقسام می‌باشد، قسم جبلی صخری که فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری که تخمش شبیه به زیره است و بیخش باریکتر از بستانی است و قسم نبطی را کرفس شتوی و م شرقی و کرفس عظیم نامند. ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل به سرخی و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش قریب به شکل قرطم که تخم کافشه باشد و سیاه و مصمت و با عطریت بوده و به فطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و بیخش سفید بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری را برگ عریض تر می‌باشد و هر چه قریب به زمین است منحنی به طرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تندی اندکی و خوشبو

در دوم گرم و خشک و با قوه جالیه و قابضه و محلله و خضاب او قویتر از برگ نیل است و ضمد او با نمک جهت صداع ریخی و بلغمی و بیضه و خوده و رفع زخمها و بخور و طلای او جهت زکام و تقویت موی و منع ریختن او و آشامیدن آب و آب طبیح او بغایت مفی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن او که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند به حدی که روغن باقی مانده باشد، جهت بواسیر و امراض بلوده مقعد مجرب دانسته اند و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده است و چون بیخ او را بسیار طبیح دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و تخم و سمه در رنگ و مقدار شبیه به تخم ترب و مایل به سیاهی و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آن است.

کتان الماء: طحلب است.

کتل: اسم فارسی تفلح است.

کتهل: اسم هندی رصاص ابيض است.

کتھونه: اسم هندی اسارون است.

کتی: اسم هندی کلب است.

الکاف مع التاء:

کثیرا

به تاء مثلثه صمغ قتاد است و به فارسی گون نامند و آن سفید مایل به سرخی می‌باشد و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و مرکب القوی و مغری و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل او و با قوه مسهله بوده و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقه البول و لذع امعاء و تقویت روده‌ها و تسکین درد گرده و مثانه مفید است و مداومت آشامیدن او با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن است خصوصاً چون بعد از آن شیری که در آن نارچیل طبیح یافته باشد بنوشند و از اسرار مجرب شمردند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب است و با نوره و گوگرد جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شق شدن موی و اکتحال او جهت اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده مؤثر است و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تلین و تغلیظ تخم کدو می‌باشد.

کثیرالشعر: پرسیاوشان است.

کثیرالأرجل: بسفایج است.

کثیرالمنفعه: خطمی است.

کثیرالرووس: قرصنه است.

کثیرالورق: حزنیل است.

به فارسی تاک و رز و ماو نامند. بستانی و بری می‌باشد و بری ثمردار را انگور نامند که او سیاه و ریزه و با عفوشت و شراب او قایض و سیاه می‌باشد و بری بی ثمر را در تنکابن دیورز گویند و شاخ تازه اقسام رز را الف الکرم و عسالیج نامند و آن در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء اوست و بعد از آن برگ و عصاره او مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی‌الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول بوده و جهت قرحه امعاء و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقه کنند و شربت او که آب او را با قند به قوام آورند، جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غنیا و اسهال نافع است و گاه است که به سبب قوه جالیه باعث اطلاق شود و آشامیدن عسالیج مانع صعود بخار به دماغ و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح او عسل بوده و ضماد برگ و عسالیج او جهت درد سر و ابتدای ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصاً با آرد جو مفید است و جهت اسهال با رامک بغایت مفید است و صمغ و آب منجمد رز بسیار جالی و یابس است و آشامیدن او با شراب مخرج سنگ مئانه و رافع سپرز و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید است و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترنده موی است و آب چوب رز که در عین سوختن تراوش کند، رافع ثلیل و سترنده موی و خاکستر چوب او و نشاره آن با سرکه رافع بواسیر است و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی مؤثر است و کمد گرم کرده او جهت بواسیر و خوردن نیم درهم او جهت قرحه امعاء مفید است و نوع بری رز را قوه قابضه قویتر است و شکوفه آن بهترین اجزای او و دو مثقال خشک او حابس اسهال و مدر بول و حابس نفث‌الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره می‌باشد و حمول آن قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند، جهت درد چشم و با عسل جهت داخس و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون او مفید است و آب طبیخ بیخ او بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست رز جهت قطع خون لثه مجرب است و روغن رز که شکوفه آن را مکرر در روغن زیتون کرده و بعد از هر دو سه روز تجدید کنند، با قوه قابضه و رادعه و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق می‌باشد و جهت قروح ساعیه و جوش دهان نافع است.

◀ کرب

به فارسی کلم و به اصفهانی قهریت نامند. بستانی و بری و بحری می‌باشد و قنیط قسمی از بستانی است و مذکور شد و قسم معروف او را بیخش مانند چغندر و سبز و برگش ستبر و اصناف او شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الأشکال می‌باشد و مجموع او مرکب القوی است.

و مایل به زردی و سلاقش با صلابت و تخمش مستدیر و شبیه به تخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر نبطی است و در سنگلاخها و پشت‌ها می‌روید و در افعال قریب به فطراسالیون است و مدر عرق بوده و جهت عرق‌النساء و تهیج نافع و حمول او در اسقاط جنین مؤثر است و کرفس اجامی و کرفس مایی و نهری در میان آب و کنار او می‌روید و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است و کرفس بستانی را برگش مایل به تدویر شبیه به برگ گشنیز و از مطلق کرفس مراد او است و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریّت و در مقدار قریب به انیسون است و بیخش بزرگ و سیاه بوده و قویترین اجزای اوست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی کرده و مئانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی و محرک باه و اشتها و قی و رافع حلات ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع سحج بوده و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشاء و درد پهلو و ورکین و حصبه و لرز بلغمی و عرق النساء و تشنگی بلغمی و مغص و گداختن سنگ مئانه مفید است و آب او را که با آب انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع می‌باشد و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و به دستور بعد از آن سبب سرعت تأثیر سمیت آن می‌گردد و رافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال آن است و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای عصاره آن را تا یک هفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و به دستور با گوگرد و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهت ثلیل و رفع آثار نافع می‌باشد و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غنیا است و پرورده به سرکه مقوی محروورین و مقوی معده و احشاء و مفتح سدد و محرک اشتهاست. مضر حوامل و مرضعه به جهت تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل او و مبخر و تازه او نفاخ و مصلحش انیسون می‌باشد.

و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج درهم و از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم او تا سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزاء و جاذب فضول به معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و گویند تخم کاسنی است و مورث سحج و مصلح آن کیتوا می‌باشد.

و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده اضافه کنند و به دستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند، جهت تقویت معده و تحریک اشتها و عسر بول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر تناول کنند جهت تقویت معده و رفع ریاح مجرب است.

◀ کرم

تخمه حکیم مؤمن

مسهل خون و به سرکه پروردن او مفتوح سده جگر و سپرز و رافع قولنج می‌باشد و حمول برگ کوبیده او به تنها می و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین بوده و جلوس در طیبخ او که با سرکه و با آب نمک باشد، جهت انضمام فم رحم و صلابت آن مفید است و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثلیل و با نمک جهت قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی مفید است و سعوپ او با کندر و سرکه جهت قطع نرف الدم و رعاف مفید می‌باشد و چون گندنا را دوبار پخته بفشارند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند، رفع نفخ و غلظت آن می‌کند و باعث لذت اطعمه می‌گردد و اقسام کراث از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مفسد لته و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش گشنیز و کاسنی است.

تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب محرک باه بوده و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نرف الدم و مفتوح سده بلغمی و محرک باه و اشتها و مقوی کرده و مثانه و رافع امراض بارده و بوداده او به تنها می و با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء می‌باشد و ضماد او جهت گزیدن افعی و کلف و آثار و دردهای بارد و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم او مؤثر است و چون کوبیده او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه می‌کند و مضر ریه و مصلحش عسل می‌باشد و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه به سیر است و بسیار تند و مقطوع و مفتوح و بغایت مدر بول و حیض می‌باشد و حمول او جاذب جنین و عصاره او مورث اسهال دموی و پنج قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق بوده و جهت گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسام و ضماد او رافع برص و ثلیل و مرقح اعضاست و قسمی از بری که در کوهها یافت می‌شود برگش بسیار باریک می‌باشد و بلحلت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی‌الآثر است.

کراث

به فتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهی است . برگش بسیار باریک می‌باشد و با حلت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی‌الآثر است.

کراث

به فتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است ، برگش دراز و باریک و شاخه‌هایش نرم و پر شیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشب السباع نامند و شیر آن را در اطعمه کردن رافع جذام دانسته‌اند.

در اول گرم و خشک و مبهی و نیکو کننده رخسار و موکد منی و منوم و مانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال بوده و نیم پخت او مسهل و مهرای او قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و عصاره او با ایرسا و نظرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن او هر روز بقدر یک اوقیه رافع درد سپرز و گرفتگی آواز و آب مطبوخ او منقی بدن و عرق و مسکن درد سر می‌باشد و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشاء و تاریکی چشم که به سبب بخارات و رطوبات باشد نافع است و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و موکد سودا و خون غلیظ می‌باشد و مضر محروبین و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب مزوج به آب و سکنجبین و در میرویدن خردل و امثال آن می‌باشد و ضماد او رافع ریختن موی بوده و با حله و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمه ای عمیق نافع می‌باشد و ضماد برگ او با آرد جو جهت اقسام اورام و در آخرهای باد سرخ و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب نافع و سعوپ آب او منقی دماغ و حمول او با شلم جهت رفع احتباس حیض مفید می‌باشد و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی بن دندان و سعفه او مانع رویانیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دیبلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است.

کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخممش شبیه به فلغل سفید است. در سوم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل بوده و بیخ تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخممش بغایت محرک باه است و کلم بحری را برگ دراز و سرخ و شبیه به برگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن او جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرق بسیار مؤثر است.

کراث

به فارسی گندنا و به اصفهانی تره و به دیلمی کوار نامند و بری و بستانی می‌باشد و بستانی او را نبطی نامند و آن اقسام است. آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المانده گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می‌رسد و شبیه به پیاز و قبه آن مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق او مراد کراث البقل است.

در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتوح سده جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه بوده و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده و رطبه سینه و با ماءالعسل جهت سموم نافع می‌باشد و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه مفید بوده و عصاره خشک کرده او

◀ کرسنه

اوقیه باشد تا یک هفته جهت اول استسقاء مجرب بوده و در سرکه پرورده او موافق محرورین است.

و قدر شربتیش تا پنج درهم است و مضر ریه و مصلح آن عسل و صعتر بوده و مضر کرده و مصلح او کتیرا و بلدش قردمانا و انیسون و زیره است.

◀ کرکی

به فارسی کلنک و به ترکی دورنا نامند. گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آن است که یکی دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغن استعمال نمایند و چینه دان او حابس اسهال است و مهریارس گوید که دو درهم از خشک ساجده او با آب نخود مطبوخ جهت درد کرده و ممانه مجرب است و سرگین او رافع کلف و خون او مسکن نفرس و مغز سر او جهت شبکوری و با زبدالبحر و سرگین سوسمار و شکر جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام دموی و سوخته او جهت بواسیر نافع است و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش به دستور سه روز تا یک هفته رفع لقوه می کند و مجرب دانسته اند به شرطی که در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و به روشنی نگاه نکنند و احتحال او جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای او جهت برص و جرب متفرح قوی الأثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر کدام یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است به شرط تکرار و در تقویت حافظه بیعدیل و آشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهت ورم سپرز بغایت مؤثر است.

◀ کرگدن

حیوانی است از جامیش بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یک عدد و به شکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش به خوک اشبه است. بخور شاخ او جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزاندن هوام نافع بوده و آتش امیدن آب از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید و طلا کردن پیه او مورث مهابت است.

◀ کرش

شکنبه و روده های حیوان را شامل است و بهترین او از گوسفند و بز جوان است و بعضی او را سرد و خشک و جمعی آن را گرم و تر دانسته اند. کثیرالغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکنه و صرع و تاریکی چشم بوده و مصلح او مهرآ پختن در سرکه و ادویه حارّه خوشبو است.

◀ کرکرهن

اسم عجمی نوعی از جلبان است و به فارسی گاودانه نامند و به عربی حبّ البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب به نخودی و تیره رنگ مایل به سرخی و تلخی و تندی و غیر ماکول است. در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقوت و جالی و مقطع و مقطع سدد می باشد و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن به عمل آورده باشند مسهل و محرک باه مبرودین و با سرکه رافع عسر بول بوده و چرب کرده او با روغن کنجد مسکن زحی و مغص و با عسل و گردکان مسمن بدن است و طیبخ او با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه رحم و عسرالنفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع است و ضماد او جاذب خون بهظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضاء و سعه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیق مفید بوده و با زراوند مدحرج جهت رویاندن گوشت بین دندان و با سرکه و افستین جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزی دن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو مؤثر است و در سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتیش تا سه درهم است.

◀ کردناک

کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال او بر آتش برشته کنند و جهت مرتاضین و معده حار و تقویت بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش میضخ است.

◀ کرویا

به فارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنا د گویند و از زیره درازتر و بالیده تر و مایل به زردی و بستانی او بقدر زرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و بیخش مثل زردک و پخته او ماکول است و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل به کبودی می باشد و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد.

در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک و ضعیفتر از قردماناست و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات به دماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده بوده و جهت اخراج حبّ القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح کرده و ممانه و درد معده و مغص و تقویت بدن و فربه کردن او و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع است و خوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک

تخمه حکیم مؤمن

کراثه: اسم هندی قصب الذریره است.
 کروهوایلوج: اسم هندی کندش است.
 کراوکالا: اسم هندی کرسنه است.
 کرد: اسم هندی عصفراست.
 کرسوه: به هندی شبت است.
 کرواله: به هندی خیارشنبر است.
 کریبه: به هندی ارنب است.
 کراتیه: به هندی قنطوریون دقیق است.
 کرنج: به هندی وج است.
 کرشان: اسم ترکی اسفیداج است.
 کرچک: اسم ترکی خروع است.
 کرج: اسم ترکی جص است.
 کرپی: اسم ترکی سام دلدل است.
 کرتنکله: اسم ترکی سام ابرص است.
 گردکان: به فارسی جوز است.
 گرم شب تاب: حباحب است.
 گرم زمین: خراطین است.
 گرگ: ذئب است.
 گربه: سنور است.
 گربه دشتی: ظهور است.
 گرد آسیا: غبارالرّحی است.
 گرده: کلیه است.
 گرم ایوب: اسم فارسی ملیون است.
 کرکس: اسم فارسی نسر است.
 کرجیل: اسم تنکابنی زغرور است.
 کراکروا: اسم تنکابنی شقراق است.
 کرف: اسم دیلمی شعرالغول است.
 الکاف مع الزّاء:

کزیره

به فارسی گشینز نامند و برّی و بستانی می باشد. برّی را برگ ریزه و مایل به زردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد به هم ملاصق می باشد و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زیونتر است و برّی و بستانی او مرگب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی او در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته‌اند و تازه او با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ بوده و سی مثقال از آب او کشنده و هفت مثقال از آب او با شکر مشه‌ی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار به دماغ است خصوصاً با سرکه و سماق . جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق معده بوده و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت و ضمامد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ بوده و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حگه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم مفید

بیخی است شبیه به سنبل رومی و از آن سرختر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از این جهت نزد بعضی عاقرقرحا است نه دواى دیگر و نزد جمعی فلوانیا است.
 کرکم: لغت یونانی و به معنی اَصفر است و نزد جمعی مراد از آن زعفران و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصّفر است.
 کرکند: اسم فارسی سنگی است شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت است از لعل و بعضی جنس دیگر شمرده‌اند.
 کروان: مرغی است از گنجشک بزرگتر و پاهای او درازتر و در طبع مانند عصفور است.
 کرکر: اسم صنوبر صغار است.
 گرم دانه: ثمر درخت مثنان است.
 کرکرکن: سنگی است شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت است از لعل و بعضی جنس دیگر شمرده‌اند.
 کرسف: اسم قطن است.
 کرکیش و کرکاش: اسم اقحوان است.
 کرکمان: اسم فارسی خندقوقاست.
 کروئلی برّی و فارسی و رومی و جبلّی: فردماناست.
 کرآت رومی: راسن است.
 کرآت الکرم: کرآت برّیست.
 کرآت البقول و کرآت المانده: کرآت بستانی است.

کرفس رومی

قسم اخیر حزاء است که در طبرستان جعفری نامند و برگش مان ند برگ کرفس بستانی است.
 کرفس الماء: قره‌العین است.
 کرفس جبلّی و صخری و ماقدونی: فطراسالیون است.
 کرّمه بیضاء و کرّمه شایکه: فاشرا است.
 کرّمه سودا: فاشرسرّین است.
 کردیلن: نوعی از سیسالیون است.
 کرنب الماء: نیلوفر است.
 کرنب نبطی: کرنب بستانی است.
 کربون: قنطوریون دقیق است.
 کروش الغنم: فیوفیون است.
 کراع: پاچه است و در اکراع مذکور شد.
 کربز: قنّاء الحمار است و نزد بعضی قنّاء الکبر.
 کربل: حماض است.
 کردناج: کردلاک است.
 کرات: به لغت تنکابن قسمی از خرنوب بستانی است.
 کرک: چره واش و به لغت تنکابن ثیل است.
 کرند: اسم هندی سیداج است.
 کرداکوشت: اسم هندی قسط تلخ است.

است و با آرد جو محلّ خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رافع خنازیر و امثال اوست و قظور آب او در چشم جهت بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب می باشد و چون سرب را با آب گشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند، جهت سرطان متقرّح و غیر متقرّح مجرب است و مضمضه آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع است. و قدر شربت از آب او یک اوقیه و از جرم او تا سه اوقیه و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم او که گشنیز خشک عبارت از آن است در دوم سرد و در سوم خشک و مفرّح و مقوی دل و مانع صعود بخار به دماغ و حابس اسهال دموی است خصوصاً بوداده او رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر بوده و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ مفید است و با می پخته مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون اوست و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال او مفید است و ذرور او قاطع خون جراحات و شربتی که از آن ترتیب دهند جهت سدد و دوار و منع مستی شراب نافع می باشد و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضرّ صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلّ حیض و زیاد او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم نیمپشت و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنج درهم تا یک اوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است.

گزانگبین

شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد می گردد و هرچه از درخت بید حاصل می شود الطف و آنچه از درخت گز و بلوط به هم رسد با قوه قابضه می باشد و بهترین او سفید صاف است که مخلوط به برگ نباشد. در اول گرم و در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و تنفس و با قوه مسهله خصوصاً بیدانگبین و جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس حارّ و سرفه و ریاح غلیظه دماغ و نزلات نافع می باشد و قدر شربتش تا ربع رطل است. کزبره الثعلب: قسم اخیر سندریطس است. کزدان: اسم فارسی بادرنجبویه صحرائی است و در طبرستان کثیر الوجود است و مذکور شد.

کزمازج: به جیم و به کاف اسم درخت گز است. گنو: اسم فارسی طرفا است. کزبره الهی: پرسیاوشان است. کزبره الحمام: شاهترج است. گنوموشان: به لغت لرستان جمجم به جیم است. کزک: ودع است. گنونه: اسم ذیلمی انجره است. گنور: اسم فارسی جزر است. کژدم: اسم فارسی عقرب است.

الکاف مع السّین:

کسول

ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشتی و در شکل شبیه به خیارشنب و اندک عریض و دانه های او بقدر دانه های خیارشنب و درخت او در روم می باشد. سرد و خشک و بسیار قابض و یک درهم او در قطع خون اسهال دموی و ذرور او در رفع نرف الدم جراحات بیعدیل است.

کسیلا و کسیله

اسم نبطی چوبی است شبیه به روناس و در او سیاهی و سرخی غالب و مانند صمغ و با چسبندگی است و تخمش شبیه به حب الرّشاد و گویند پوست درختی است شبیه به سلیخه سیاه.

در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده گرده و رحم و مدرّ بول و حیض و جالی مئانه و در فربه کردن بهتر از اندرزا است و نیکو کننده رخسار و کشنده کرم معده بوده و سنون او جهت دندان متحرک و درد آن مفید است و مضرّ ریه و امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج درهم است.

کسنین: اسم رومی حشیشة الزّجاج است.

کسوس: خشخاش زبیدیست.

کسب: جرم و ثقل حیویات است که افشرده و روغن او را گرفته باشند.

کسن: باقلی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کوسنه است.

کسیر: زفت خشک است.

کسفره: کزبره است.

کسیقون: دلبوٹ است.

کسنه: اذان الغزال است.

کسبه: ابن عرس است.

کسپه: خبز الطابون است.

کستوری: اسم هندی مشک است.

کسیس: اسم هندی زاج سیاه است.

کسبند: اسم هندی عصفرا است.

الکاف مع السّین:

کشت برکشت

اسم فارسی نباتی است مانند ریسمان باریکی به هم پیچیده و اکثر آن پنج عدد می باشد و گلش یک عدد مایل به سیاهی و زردی و برگش شبیه به دنباله عقرب و به شیرازی پیچک نامند و بهترین او هندی است. در اول گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلّ و ملطّف و جالی است و ضماد او جهت اورام بارده و قویا و جرب نافع بوده و قاطع باه و شیر است و مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یک درهم و بدلش صبر است.

تخمه حکیم مؤمن

جهت سپرز و تقویت باه و با غسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع است و قدر شربتش تا سه مثقال و سنون او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است.
کعب الغزال: فانج سنجری است.
کعبک: خبز الطابون است.
الکاف مع الفاء:
کفاله: اسم فارسی احریض است.

کف الضبع

نباتی است ربیعی و چند روزی بیش نمی ماند و برگش مدور و کم عدد و متشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن می شود و شاخه های او باریک و بر روی زمین منبسط و از یک بیخ چند شاخ می روید و زغب دار و گلش زرد و سفید می باشد و نزدیک آنها و زمین نمناک می روید.
در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و جالی است و بیخ او را جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع ثلیل مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است.

کف الهمر

نباتی است شاخه های او باریک بقدر شبری و در زیر هر شاخه ای سه چهار برگ مستدیر متشقق و بر زمین چسبیده است و گلش زرد و بسیار برآق و با عطری و بیخش بقدر زیتونی و با شعب می باشد و در اول پائیز می روید و در طبع و خواص مانند کف الضبع بوده و فرزجه بیخ او معین حمل و ذرور او جهت قروح خبیثه و با غسل جهت ثلیل مؤثر است.

کف آدم

نباتی است بقدر زرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش مابین سزهای و زردی و درونش سرخ است و تخم او از تخم کافشه باریکتر و با تلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است. در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ و قدر شربتش یک مثقال است.

کف الأجزم

کف الجذما نیز گویند. نزد بعضی درخت پنچ انگشت و نزد بعضی بیخ سنبل رومی و نزد برخی کرم بیاضاست و بعضی گویند خص ی الکلب است.

کف عایشه: اصابع صفر است و نزد بعضی جرجیر.
کف العقاب: قاطانیقی است.

کف النسر

کشوت

گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل به زردی و تیرگی و بر خارها و گیاهها می ترد و گلش ریزه و مایل به سفیدی و تخم او کوچکتر از ترب و مایل به تندی و زردی و در اول گرم و در دوم خشک و مفتوح سده احشاء و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع بوده و جهت تهیای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خنأق و مغص و ضعف معده و جگر مفید می باشد و رافع فضلات متعفن عروق و سپرز و ریاح آن است و آب او با سکنجبین مسهل صفا و مطبوخ او در تفتیح و خیسانیده او در اسهال قویتر است و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و مغنی و مصلحش کثیرا است و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزاء و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بوداده او قابض می باشد و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی است و بدلش بادروج و دو ثلث او افستین است.

کشمش

اسم فارسی زیبی بی دانه است و مویز نیز گویند و بهترین او سبز بالیده است. مبهی و با قوه مسهله و خواص او در زیبی مذکور شد.
کشنج: فقع است.
کشک الشعیر: شیره جو است و در شعی خواص او مذکور شد.
کشوت رومی: افستین است.
کشط: قسط است.
کشه: اسطوخودوس است.
کش: پنیرمایه خرماسه و در طلع مذکور شد.
کشری: ماش است.
گشنیز: اسم فارسی کزبره است.
کشک: اسم فارسی اقط است.
کشف: اسم فارسی سلحفاه است.
کشمش کاولیان: اسم فارسی دبق است.
کشته: اسم فارسی ند است.
گشنیز کوهی: اسم فارسی تخم مخ لعه است.
الکاف مع الضاد:
کضیون: اسم فارسی بادنجان بریست.
الکاف مع العین:

کعب

استخوان متصل به ساق است و به فارسی قاب نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر

خرنوب است و کف الدّابه نیز گویند و به لغت مصر اسم اسقولوقند ریون است.

کف السّبع: کف الضبع است و نزد بعضی کبکج است.

کف الکلب: بداسقان است.

کف الأسد: عرطنیاست.

◀ کف مریم

اصابع صفر است و در عراق شجره‌ای را نیز به این اسم نامند و در مغرب بنطاقاون را.

کف الذّئب و کف الأرنب: جریطیانا است.

◀ کف کفری

پوست و غلاف شکوفه درخت خرماس و اصل شکوفه تازه مسمی به طلع و خشک او موسوم به دقیق النّخل و کشن است و طلع مذکور شد و کف کفری با عطریّت قویّه و چون کهنه گردد سرخ می‌شود و قوتش زایل می‌گردد.

و در آخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت زیاده است و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال بوده و طیبخ او قابض و نیم رطل نیم کوفته او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا به نصف رسد و با وزن او شکر به قوام آورند جهت درد گرده و مثانه و ضعف هیضه و احشاء و منع انصباب مواد به معده و رحم مفید است و سنون کف کفری مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه است و به دستور ذرور او همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و راتیانج رافع جرب است به شرطی که چند روز بگذارند و غبار بسیار نرمی که غیر کشن است در او به هم می‌رسد و در جمیع افعال قویتر از کشن بوده و بغایت مقوی معده و رافع نرف اللّم و سحج و قروح عفنه و اسهال است و عرق کف کفری که به طریق گلاب گیرند با عطریّت و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج بوده و روغن کف کفری که بعد از رسیدن طلع نیمکوب کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند، سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحه امعاء و درد سر حار و مقوی موی و مانع سقوط آن است و کف کفری بالخاصیه مانع فساد روغن‌ها و مقوی فعل آن است.

کفر الیهود: قفر الیهود است.

کف دریا: اسم فارسی زبدالبحر است.

کف مس: اسم فارسی زهره النّحاس است.

کفتار: اسم فارسی ضبع است.

کف شیشه: اسم فارسی مسحوقونیا است.

کف: اسم فارسی زید است.

ککری: اسم هندی قثاء است

ککریکه: اسم هندی نیلوفر است.

ککریان: اسم هندی زجاج است.

ککلیک: اسم ترکی قیج است.

ککلیک اودی: اسم ترکی صعتر است.

ککر: اسم تنکابنی لبلاب کبیر است.

ککج: اسم فارسی جرجیر بریست.

الکاف مع اللّام:

کلز: اسم چوبی است که از هند آرند و فعل مغاث از او می‌آید و لهذا او را مغاث هندی نامند.

◀ کلیه

به فارسی گرده و بهاصفهان قلوه و به ترکی بوکرک نامند . بطی الهضم و مولّد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه است و مصلحش او ادویّه حاره و آبکامه و سرکه است و پیّه او ملین اورام صلبه می‌باشد.

◀ کلب

برّی و بحری و اهلی می‌باشد. برّی را بهعربی ابن آوی و به فارسی شغال و به ترکی چغال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع می‌شود و توالد واقع می‌شود و سگ آبی دو قسم است یکی بحری است و دیگری نهری و آن را به فارسی خزمان گویند چه در شکل شبیه به خز می‌باشد و به عربی کلب ماهی و جرب از این قسم حاصل می‌شود و سگ اهلی اصناف است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک بوده و بجهت بیست روزه او گرم و تر است و چون او را با ادویّه خوشبو پخته و تناول نمایند، جهت جذام مجرّب دانسته‌اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و پنیرمایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زائیدن اوّل باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقه البول و بیاض چشم است.

و چون بجهت چشم نگشوده او را به تمام طبخ دهند به حدی که با آب

یکسان شود و نود مثقال گندم را با آن بجوشانند تا جمیع آبها را جذب

کند و سپس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی به او

گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده و زن عاقر تناول کند

و غذای دیگر به او مخلوط نمایند باعث حمل او گردد و از مجرّبات

است . خصوصاً چون سه قطعه مرغ پرورده در سه روز خورده شود و در

فربه کردن بدن نیز مجرّب است و مکیدن بچه سگ از پستان مرضعه رافع

انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان و عصب سگ با استخوان و

اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام پذیر است به خلاف سایر

حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهت رفع سمّیت سگ دیوانه گزیده

بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و حگّه و

زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است و طلای

زهره او مانع روئیدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثلیل و آشامیدن او

مانع حمل و پیّه او جهت خنازیر مفید است و غرغر ه و نفوخ و ضماد

تخمه حکیم مؤمن

آب ندیده او در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوه است و با حلاوت و مفرح و محرّق جلد و آبدیده قسم حجری آن را تا سه روز قوه احراق باقی است و بعد از آن مسخن می باشد و موی را در مدت بعید می برد و زرنیخ در بردن موی مقوی فعل آهک است و نفل عصفور و برگ شفتالو رافع بوی او است و روغن گل سرخ و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ ساییده رافع جراحات نوره است و آهک شسته مایل به اعتدال و قاطع نرف الذم و مکرر نفوخ کردن و فتلیه را به سفیدی تخم مرغ آلوده کردن و با آهک مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضاء و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیله خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در آن آهک جوشانیده باشند جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس خون جراحات قویتر و جهت جرب و ح که و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضاء مجرب است و فرزجه او قاطع خون حیض است.

و گویند چون او را با مثل او نمک و ربع آن طرطیر ساییده و با نه متقال سرکه تسقیه کرده و سپس تقطیر کنند، مقطر مذکور کبریت را سفید می کند و سیماب را منعقد می سازد و خوردن آهک کشته شده به درد معده و عسر بول و غشی و اسهال دموی و آبی که در آن آهک را مکرر ریخته باشند، هر چه به آن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است.

کلح

لغت سریانی است و بغدادی گوید که نزد اهل مغرب نباتی است برگش شبیه به برگ درخت سیب و قابض و رافع نرف الذم و اسهال دموی و جهت گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف مفید است و تخمش بسیار گرم و مدرّ عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر می شود که اندروطالیس باشد و در آنجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است و در اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سبب است و به لغت مصر کلح عبارت از اشق است.

کلیانی: اسم اشق است.

کلموح: راسن است.

کلیکان: کشنج است.

کلیکارون: جرجیر است.

کلاغ سفید و کلاغ پیسه: اسم فارسی غراب ابقع است.

کلاغ سیاه: اسم فارسی غراب کبیر است و غراب الزرع است.

کلیم شو: اسم فارسی آذربو است.

گل عقرب: به اصفهانی اسم سطاربون است.

گل عاشقان: به لغت خراسان زرین درخت است و به لغت تبریزی حماحم است.

کلاچیک: به لغت تنکابن ودع است.

گل کافشه: به لغت اصفهان احریض است.

سرگین خشک او جهت خنق مجرب است، خصوصاً چون تعلیف به استخوان فقط کنند و آشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنج درهم و به دستور سرگین خشک او جهت اسهال دموی و ذرور سرگین او جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الأثر است و تعلیق دندان نیش او که ناب گویند مانع خرخر خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با ناب گربه به موی ایشان بخور کرده و هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود. محمد بن زکریا فرموده است که چون قضیب سگ را خشک کرده و بر ران ببندند بغایت معین جماع است و کلب بری در سوم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است.

کلب الماء

قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیرالوجود و پوست او را ظرف نطف می کنند و یک متقال از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر نیست.

و جالینوس فرموده است که اکتحال او رافع بیاض است و بولس گوید که شش تازه او جهت نفرس بسیار مفید است.

کلب نهری

بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه به دلق و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانه ها می باشد خصوصاً در رود مسکا و داروس کثیرالوجود است و در تنکابن او را شنگ نامند و جند از آن حاصل می شود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی جند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و به دود کاه خشک کردن، رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوعی از استحاله در آن معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب به کلب اهلی است.

کلب الماء البلغاری: کلب نهری است.

کلب الکلب: سگ دیوانه است.

کلس

به کسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که به حلّ سفیدی رسد و اجزاء او به سبب احتراق از هم ریزد شود مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و مراد اطباء از مطلق آن آهک است که آن را جیر و نوره نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آن است و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته و پرده های او را گرفته و در کوزه گل اندود کرده و چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آن است که سنگ رخام و سنگریزه های صلب را به عمل آورند.

به فارسی امروز گویند و بستانی و برّی می باشد و بستانی او ترش و شیرین و اقسام است و بهترین او امروز چینی و نظنزی است و چینی مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نظنزی در اکثر بلاد ری و نظنز موجود است و به ترین امروز در بلاد آذربایجان ملچی است و امروز شیرین معتدل مایل به حرارت، در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع است و با قوه قابضه بعد از تلین و معادل خون و مرطب دماغ بوده و جهت رفع سمیت فطر مفید است و موکد نفخ و قولنج و مصلح او زنجبیل مربّا و رازیانه است و بهترین اقسام امروز ترش لطیف آبدار رسیده اوست.

در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهّی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی بوده و بعد از اطعام مسهل بقصر و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح و مسدّد خون و مضرّ مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و زمخت آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امروز را کشتنده کرم معده دانسته‌اند و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نرف الذّم و اسهال بوده و ضماد او جهت ورم حارّ چشم نافع است و برگ او جهت اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلّ و منضج قوی است و نوع برّی او قلیل الحلاوت است و کوچک و بی آب و با عفوصت و بسیار قابض و مسدّد است و ذرور خشک او جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف او جهت اسهال حارّ و خاکستر چوب او فاذهر فطر و امثال آن و مضرّ عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوشبو و عسل است و ربّ امروز قابض طبع و مقوی معده حاره است.

◀ کماه

اسم جنس اقسام فطر و کشنج و قعیل و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص نوع ماکول آن است و فطر م خصوص انواع غیر ماکوله و هر یک مذکور شد.

◀ کما فیطوس

معرب از خامانطس یونانی است که به معنی صنوبر الأرض باشد و آن نباتی است در بو شبیه به صنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمی‌شود و برگش در پیچیدگی و تراکم و پری از رطوبت شبیه است به حیّ العالم صغیر که به فارسی همیشه بهار نامند. برگش از آن ریزه تر و با زغب و رطوبت چسبنده و شاخه‌های او مایل به سرخی و گلش زرد و باریک و تخم از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از ماه نیشان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقی است و مؤلف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه به صعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد.

گل مشکئی: اسم فارسی نسرين است.
گل آفتاب پرست: اسم فارسی آذریون است.
گلنار: اسم فارسی جلنار است.
گل گندم: اسم فارسی جوز جندم است.
گل سنگ: اسم فارسی حزازالصخر است.
گل: به کسر کاف اسم فارسی طین است.
گل بخاران: طین الاحمر است.
گل خوردنی: طین الماکول است.
گل حنا: به ضمّ اوّل اسم فارسی فاغیه است.
گل خوش نظر: اسم فارسی مخرج است.
گل سرخ: ورد احمر است.
گله رعنا: ورد الحموق است.
گل قرنفل: اسم فارسی زهره است.
کلم: اسم فارسی کرنب است و کلم رومی را قنبیط نامند.
گلنک: اسم فارسی کرکیست.
گلاب: ماء الورد است.
گلیک: اسم دیلمی دلیک است.
کلاکلا: اسم دیلمی لوف الکبیر است.
کلاونجی: اسم هندی شونیز است.
کلنده: اسم هری بطیخ زقی است.
کلی: اسم هندی بسد است.
کلیجری: اسم هندی خلیوی است.
کلیخا: اسم هندی کندر است.
کلیخن: اسم هندی خولنجان است.
کله‌تر: اسم هندی حبّ القلت است.

◀ گلگونه

به فارسی سرخی نامند و از سفیداب و لک ترتیب می دهند و به جهت صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنان است.
کلیس: به لغت مازندرانی جرّیست.
الکاف مع المیم:

◀ کما شیر

صمغ کرفس کوهی است شبیه به جاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است. در آخر سوم گرم و خشک و مدرّ بول و حیض و مسقط جنین و محلّ صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و لحمی بوده و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و مصلحش کجّی می‌باشد.

◀ کمثری

تخمه حکیم مؤمن

معرب از خامون یونانی است و به فارسی زیره نامند و بری و بستانی می باشد و هر یک را اصناف مختلفه است و سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکان می باشد و بری هر صنفی قویتر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه به شونیز و قوی الحرارة و از مطلق کمون مراد کرمانی است و به یونانی او را باسلرفون نامند و به معنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی بری و زبوترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی می ماند و نبات او از رازیانه کوچکتر و برگش مستدیر و قبه او مانند شبت است.

در اول سوم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظ بوده و جهت عسر نفس و تخم ه و مقص ریاحی و رفع خواهش گل و امثال او و فوایط رطوبی و ورم ریاحی سپرز مفید است و بوداده او جهت اسهال رطوبی نافع بوده و به سرکه پرورده او که بعد از آن برشته باشند، قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقه و طیبخ او محلل نفخ و فرزجه او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه طیبخ او مسکن درد دندان و نزلات است خصوصاً با صعتر و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و طلای او جالی بشره و آب افشوده او جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و با آرد باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش سرکه است.

و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدت العمر، منع تولد قمل می کند و از مجربات دانسته اند و قسم نبطی او که به فارسی زیره سبز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه به شونیز است جهت گزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد آن بیعیل بوده و خصوصاً چون با آب کرفس بستانی بنوشند و با سرکه جهت فوایط و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده تحت جلد است و جهت ورم حار اثیان مفید می باشد.

کمون حبشی: قسمی از کمون بریست شبیه به شونیز و مذکور شد.

کمون حلو: انیسون است.

کمون رومی و ارمنی: کرویا است.

کمون آسود: زیره کرمانی است و در بعضی بلاد شونیز را به این اسم نامند.

کمون هندی: شونیز است.

کمون نبطی: زیره سبز است.

کمالیون: ماذریون است.

کمکام: صمغ ضرو یمنی است و به فارسی حسن لبه گویند و حصی لبان مذکور شد.

در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل از او برگ و شکوفه و تخم اوست و مفتوح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ بوده و جهت استسقاء و یرقان و درد مفاصل و نفرس و عرق النساء و تحلیل ریاح مفید است و با توبال النحاس و راتیانج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضاست و مداومت او با آب باران و عسل شهد رافع عرق النساء و درد کمر بوده و ضماد او جهت اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهت نمله ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون می باشد.

و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش به وزن او سیسال عیس و نصف او سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرومین استعمال نکنند.

کماذریوس

معرب از خامادریوس است که به معنی بلوط الأرض باشد و آن نباتیست طولش قریب بپشبری و برگش ریزه و در شکل و رنگ و تشقق شبیه به برگ بلوط و طعم او تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبت او سنگلاخها و تخممش ریزه تر از انیسون و با حلت و در تموز یافت می شود و قوتش تا هفت سال باقی است.

و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کماذریوس بیخ درختی است شبیه به بلوط.

در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرفه مزمن و قاطع اخلاط غلیظه می باشد و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنی ن و استسقاء نافع است و طیبخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که به ثلث رسد اگر چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و سه درهم مسحوق او با جلاب و با عسل در چند روز رفع درد سینه و برودت نواحی او می کند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با شراب جهت غرب و با سرکه جهت ورم سپرز مفید است و روغنی که آب تازه او را با آب طیبخ یا از گل او ترتیب داده باشند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر است و شراب او که در هر یک رطل آب انگور دو مثقال از او ریخته باشند و با یک مثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده و مدتی گذاشته باشند، جهت تشنج و یرقان و ن فح رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و نبی هضم و ابتدای استسقاء نافع است.

و قدر شربتش تا سه درهم است و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعاء و گرده است و مصلحش کتیرا و بدلش مثل او سیسال عیس و و ربع او سلیخه و نزد بعضی غافث و سلیخه می باشد.

کمون

لته نافع است و چون یک مثقال او را در آب بخیسانند و آن آب را بنوشند و مداومت به آن نمایند، جهت رفع نسیان از مجربات دانسته‌اند. و اکثار او محرّق خون و بلغم و مصلّح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه بوده و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر زیاده او با شراب و سرکه کشنده است.

و قدر شربت نیم درهم و بدلش مصطکی است و قشار کندر خشکتر از کندر و شدیدالقبض و مجفّف قوی است و به جهت نفث اللّم بغایت مؤثّر و مقوی معده و مانع سیلان مواد به اعضاء و رافع قرحه امعاء بوده و حقه او نیز به دستور جهت قرحه امعاء مفید است و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و مفتّح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی است و دخان او که دوده او باشد گرم و خشک و مسکن درد چشم حارّ و مانع سیلان رطوبات به چشم و منقّی قرحه و التیام دهنده آن است.

کندهش

بیخ نباتی است شبیه به کنگر و برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را با آن می‌شویند و ظاهر بیخ او مایل به سیاهی و درونش مایل به زردی و تندبوی و در سرطان می‌رسد و قوتش تا بیست سال باقی است.

در آخر سوم گرم و خشک بوده و با سمّیت و محرّق بلغم و مخرج مره السّودا و بلغم غلیظ و محلّل ریاح و مقیّ و مدرّ بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آورنده می‌باشد و آشامیدن و طلا کردن او جهت استسقاء و سپرز و یرقان و عرق‌النّساء و مفاصل و طلائی او با عسل جهت بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یک عدس جهت امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهت شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و بی حسّی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داءالتّعلّب و داءالحيه مجربّ و قی کردن به آن جهت عسر نفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهت ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع است و روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض بارده گوش خصوصاً جهت کرم او و جهت حکه آن قوی الأثر است.

و قدر شربتش جهت قی کردن، یک دانگ تا دو دانگ و جهت سپرز و یرقان و امثال آن یک دانگ تا پنج قیراط است و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم او کشنده به خناق و درد شکم و تشنگی مفرط است و مضرّ ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهت قی مثل او جوزالقی و ثلث او لفلل و در غرّ او دو وزن او مقدونس و نصف او شیطرچ است.

کنوس

کماه: تمیمی گوید به لغت سریانی بادآورد است و به فارسی گیاهی است معروف که دواب را به آن تعلیف می‌کنند و درختی است که منتن صمغ اوست.

کمجائین: اسم هندی نوعی از بیش است.

کمهاره: اسم هندی تخم انجره است.

کمارو: اسم هندی مومیایی است.

کموی: اسم غنّب التّعلّب است.

کمین: اسم فارسی بول است.

کمیش: اسم ترکی فضّه است.

کمدان: اسم فارسی رازیانج است و آن برّی و بستانی می‌باشد و برّی او را به یونانی اقومارئون نامند و در باب راه مذکور شد.

کندر

صمغی است مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن. مستدیر و صلب مایل به سرخی او را کندر ذکر و سفید سست را انثی نامند و تازه او را که در انباناها حرکت داده باشند، مدحرج گویند و پوستهای رقیق او را که از سلپیدن به یکدیگر جدا می‌شود قشار کندر و آنچه که غیر صفیاحی مانند آرد باشد را دقاق کندر نامند و کندر قوتش تا بیست سال باقی می‌باشد و مغشوش او از آتش شعله‌ور نمی‌گردد و درخت او بقدر دو زرع و خا ردار و برگ و تخم آن شبیه به برگ و تخم مورد است. در دوم گرم و در سوم خشک و ملطّف و محلّل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضاء و حجب دماغی و نفث اللّم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفّف بلغم و با تریاقیّت و مبهّی و مقوی روح حیوانی و دماغی بوده و جهت خفقا ن و صاف کردن آواز مفید است و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم او با مثل او نانخواه جهت ز حرّ و با روغن زیتون و عسل جهت رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهت رفع رایحه کربیه خیشوم و عسرالنفّس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و باد سرخ و با مویز و صعتر جهت ثقل زبان و با زرده تخم نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی مفید می‌باشد خصوصاً با جوز و بسباسه و اکتحال او جهت جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً با عسل مؤثر است و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و قرحه مقعد و ضماد او جهت قوبا و ثالبل و با پیه مرغابی جهت جراحات سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا به هم رسیده باشد و با نظرون جهت قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات و با روغن مورد جهت ریختن موی و با عسل جهت داخس و با زفت جهت شکاف عضل و با شراب جهت درد گوش و با قیمولیا و روغن گلّسرخ جهت اورام حاره پستان و با ادویه محلّله جهت ورم احشاء مفید بوده و بخور او جهت رفع وبا و سرفه رطوبی و قوبا و گریزانیدن هوام و خاییدن او جهت سرفه رطوبی و تقویت دندان و

تغفه حکیم مؤمن

کندهیل: اسم هندی فقاح اذخر است.
 کند: اسم هندی صمغ است.
 کنجوه: اسم هندی خراطین است.
 کنوای: به هندی عنب الثعلب است.
 کندا: به هندی بصل الفار است.
 کنداشیر: به لغت هندی سراج است.
 کنجهال: به هندی طحلب است.
 گندنا: به هندی حندقوی است.
 کنتول: به هندی اشنان است.
 کنکوئی: به هندی دخن است.
 کنواز: به هندی صبر است.
 کنول: به هندی نیلوفر است.
 الکاف مع الواو:

کومه

به لغت اصفهانی نوعی از مری است که مایه آبکامه را در شیر حل نموده استعمال می‌کنند و در خواص قریب به مری و تجفیف آن کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست اما اکتار او باعث تبهای عفونی و اورام مزمنه است.

کوسنبل

لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ به لغت طبرستان دیودارو و به لغت مازندران گوزن گیاه بیان نموده و او نباتی است برگش شبیه به برگ نارنج و ساق او زیاده بر دو زرع و تخمش سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر بیخش سیاه و درونش سفید و او غیر لفاع است و بالخاصیه هر فعلی که قانع او در حین قلع او کند و به هر قولی که تلقی گردد شارب او به همان فعل ل و قول مبادرت نماید و آزموده است و مستعمل آن در ولایت دیلم برگ اوست و در اطعمه استعمال می‌نمایند.
 در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربش از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از بیخش تا پنج درهم و اکتار او مورث جنون و کشنده است.
 کوارع: جمع کراع و مذکور شد.
 کور: اسم فلوسی مقل است.
 کونهان: کنهان است.
 کوالف: باد آورد است.
 گورگندم: جوزگندم است.
 کوکب ساموس: طین ساموس است.
 کوک: خس است.
 کوپر: اسم هندی فلفل است.

به لغت طبرستان قسم کبیر زعرور است و به ترکی ازگیل نامند و قابضتر و لطیفتر از زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده از اوست.

کنگوزد

اسم فارسی صمغ الحرشف است که به فارسی شکر نامند. در دوم گرم و در اول خشک و مقوی صفرا و بلغم بوده و ضماد او محلل اورام و قدر شربش از یک درهم تا دو درهم و بدلش جوزالقی است.

کنهان

اسم نبطی نباتی است مثل درخت کوچکی، برگش در رنگ و حدت شبیه به برگ سقز و در بوی مانند بوی دود و شاخه های او از یک ساق ستر رسته و نرمتر از درخت حبه الخضراء می باشد.
 در سوم گرم و خشک و بوئیدن او مسخن دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین هاضمه است و بالخاصیه در جایی که او باشد عقرب در آنجا نمی باشد و اگر برگ او را به عقرب بپاشند در حال بمیرد و مضر سفلی و محرق خلط و قدر شربش یک درهم است.

کندری

نهایتست شبیه به برگ رازیانه و زردک و برگش عریضتر از او و در بوی مانند کندر. در سوم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند.
 کندر رومی: مصطکی است.
 کنجورس: اسم یونانی جاورس است.
 کندس الذواب: عودالعطاس است.
 کنجده: اسم اصفهانی انزروت است و در دیلم کنجیه نامند.
 کنجد: اسم فارسی سمسم است.
 گندم: اسم فارسی بر است.
 کنگر: اسم فارسی حرشف است.
 گندم مکه: اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان ذرت مکه نامند.
 گندم دیوانه: اسم فارسی شپلم است.
 کنگر خر: اسم فارسی بادآورد است.
 کنه: اسم فارسی قراد است.
 گندنا: اسم فلوسی کراث است.
 کنار: اسم فارسی نبق است و به لغت مازندران اسم درخت نیم است.
 کنب: اسم فارسی قنب است.
 گنجشک: اسم فارسی عصفور است.
 کندرو: اسم هندی کندر است.
 کنبیل: اسم هندی قنبیل است.
 کندهت: اسم هندی کبریت و کندهک و کندک نیز نامند.
 کنبر: اسم هندی خرزهره است.
 کنده: اسم هندی نیشکر است.

اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نرف الدم جميع اعضاء و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی بوده و جهت اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول و بالخاصیه جهت زحیر نافع است و طلای او جهت شکستگی اعضاء و با مورد جهت منع عرق ضعفا و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی آتش مفید بوده و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و با خود داشتن آن جهت تقویت دل و رفع خوف طاعون و ذرور او جهت التیام زخمها مفید است و چون به وزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل او از جماع فتوری نیابد و گویند مضر سر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی و ثلث وزن او سلیخه و در تفریح مروراید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال است. کهبانا: اسم سریانی شاخ نبات فاونیاست.

کهیله: کسپله است.

کهلا: اسم اصفهانی قلی است.

کهول: اسم هندی خرفه است.

کهلم و کهبرک: اسم بادنجان است.

کهبری: اسم هندی مزوره بی گوشت است.

کهبرکیت: به هندی اسم حرپاست.

کهنا: به معنی ترش است.

کهجور: به هندی اسم تمر است.

کهولکی: به هندی تخم خرفه است.

کهینه: به هندی ثقل چیزهاست.

کهیر: به هندی اسم حافر حیوانات است.

کهونکری: به هندی خشک است.

کهیلا: به هندی سلیخه است.

کهوید: به هندی سوسمار است.

کهونلی: به هندی حب المقلب است.

الکاف مع الباء:

گیاه قیصر: اسم فارسی اکلیل الملک است.

گیاه جالینوس: اسقولوقندریون است.

کیمرس: ذرت است.

کیدج: کادیست.

کیل دارو: اسم فارسی سرخس است.

کیه: اسم فارسی مصطکی است.

کیکواش: اسم طبری قسمی از دوقس است و مذکور شد.

کیله: به هندی موز است.

کیره: به هندی اترج است.

کیهون: به هندی حنطه است.

کیرو: به هندی مغره است.

کوکب الأرض: طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا.

کورالتحل: آشیان زنبور عسل است.

کولان: نوع نو اسل است.

گورگی: اسم فارسی اذخر است.

کوشلو: اسم فارسی جنطیانا است.

کوخلن: اسم رومی ائمد است.

کوکافیلوس: اسم سریانی اجاص است.

کوله پر: اسم فارسی انجدان است.

کورزه: اسم فارسی خرنوب شامی است.

کویج: اسم فارسی زعرور است.

گوش ماهی: اسم فارسی شنج است.

گوگرد: اسم فارسی کبریت است.

گون: به فتح اول و دوم اسم فارسی قتاد است.

کوکرچین: اسم ترکی حماحم است.

کوکل: اسم هندی مقل است.

کوکر: اسم هندی ثعلب است.

کوره: اسم هندی فرس است.

گوشت: اسم هندی قسط است.

کوه چولی: اسم هندی حب النیل است.

کوکری: به هندی زجاج است.

کوکرنده: به هندی کمافیطوس است.

کوکامندی: اسم هندی خصی الثعلب است.

کوند: به هندی صمغ است.

کوکم: اسم هندی حزاء است.

کوله تره: اسم مازندرانی حرف بابلی است.

الکاف مع الهاء:

کهربا

سندی گوید آن نوعی مهره است و از دریای مغرب به ساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت حور و غیران است و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه ای است در جزایر بحر مغرب که مانند مرمر متحجر می گردد و حقیر قطعه ای از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده بود و متحجر شده بود و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغربی او قویتر از طرابلسی است و از اقوال قدما ظاهر می گردد که کهربا و سندروس یک جنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس با اندکی حرارت که از مالیدن او به هم رسد جذب کاه می کند و کهربا محتاج به مالیدن زیاد است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن ظاهر می گردد. بهترین کهربا آن است که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع مغرب به هم رسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در

تصفه حکیم مؤمن

زرنیخ و زاج و سنگریزه ترکیب کنند، دود او لاجوردی نمی باشد بر خلاف غیر مغشوش او و مستعمل رطب غیر مغسول اوست . در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط به خون و صاف کننده او از کدورات و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب و جالی است و تعلیق او رافع خوف و مقوی دل و جالی و با قوه قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توخش و بخارات غلیظه و مدرّ حیض بوده و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمه و بیاض و قرحه و ریختن مژگان و ذرور او جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و فرزجه او با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قطع و قلع ثالیل و برص مفید می باشد و مضرّ فم معده و مصلحش م صطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلس حجر ارمی است.

لاله سرنگون

اسم نباتی است معروف و در باغچه‌ها غرس می کنند . پیاز او را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده و بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند، طلای او را جهت عرق النساء مجرب یافته اند.

لاله نعمانی

اسم فارسی نباتی است برگش شبیه به برگ زنبق و منحصر در سه چهار عدد. گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی طولانی و در چند پرده او چیزی شبیه به ابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است و با تغریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرارة و با رطوبت غالبه و نشاره او بیغانله و مشهی و هاضم و قدر شربتش یک درهم تا دو درهم است.

لاغیه

نوعی از يتوعات و با سمیت و بیغایله بتاز انواع يتوعات می باشد. و ابوصریح گوید از مطلق يتوع مراد لاغیه است و آن را در تنکابن سینه بیخ نامند. گیاهی است پر شیر قریب به گیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل به سرخی و شبیه به نرگس و مایل به خوشبوئی و تخمش مانند خشخاش است.

در آخر سوم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مفرح جلد و منقی و به دستور برگ و تخم او همین اثر دارد و کشنده ماهی بوده و جهت استسقای زقی و اخراج زرداب نافع است و شیر او از سقمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود.

کیو: به هندی زعفران است.

کیتی: به هندی خبث الحديد است.

کیان پل: به هندی دارشیشعان است.

کینکر: به هندی خار مگیلان است.

کینکر کاشیر: اسم هندی اقاکیاست.

حرف اللام مع الألف:

لادن

رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل می شود و بقدر درخت انار و شبیه به درخت دبق و برگش عریض و به هم متصل و رقیق و صلب و گلش مایل به سرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف آن دانه سیاه باریکی و رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام لادن عنبری نامند و هر چه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن نبات چسبد و از آن جدا کنند زبوتر از قسم اول و هر چه بر سم مراعی چسبد و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبوتر از همه است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی لبلاب است بر موی مراعی می چسبد و بهترین او نرم و خوشبوی سیاه مایل به سرخی است و سبزی.

در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوه قابضه و منضج

قوی و محلّ و مفتّح دهن رگها و مدرّ بول و حیض و عرق و شیر و

مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارد و با

شراب قابض طبع بوده و طلای او جهت درد سر و صلابت معده و جگر

و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آتار قروح و آبله و فرزجه او

جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر

یافوخ اطفال طلا کنند، جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده جهت

تقویت آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پیه گاو جهت

ورم مقعد و درد آن و حقه او با روغن گل جهت سحج بارد و طلای او

با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و

منع ریختن او و بخور او جهت گریزاندن هوام مؤثر است و چون زن بعد

از بو کردن به آن بخور کند پس در حال باز بول آید، آن زن قابل حمل

خواهد بود و الا فلا و مضرّ سفل و آشامیدن او موجب کرب و مصل حش

سنبل رومی است.

و قدر شربتش تا یک درهم است و روغن لادن که یک اوقیه آن را در یک

رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده و روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند

که قریب سدس او روغن بسوزد جهت برودت اعضاء و تقویت معده و

زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت او بغایت مفید است.

لاجورد

معنای معروفی است و بهترین او صاف شفاف است که کبودی او به

سرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند و هر چه با

و نزد ابوحنیان بن ماسویه گرم است و آن مفتّح سدد و ملوّن طبع و محلّل و آب او مسهل مره‌الصفراست و چون بجوشانند، تفتیح او غالب و اسهال او کمتر و آب افشردۀ آن به عکس است و برگ کبیر سفید او مسمّی به حبل‌المساکین است و جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه مفید بوده و آب او جهت سرفه و قولنج حارّ و با خیار شنبر جهت ورم مفاصل و احشاء و قرحۀ امعاء و ربو بیعدیل است و سه درهم از گل او جهت قرحۀ امعاء و ضماد برگ تازه او جهت درد سپرز و مطبوخ او در روغن‌ها جهت تحلیل اورام دردها و سعوط عصاره او با ایرسا و نظرون و عسل جهت درد سر کهنه و با روغن زیتون جهت درد گوش و چرک آن و با موم و روغن جهت سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه را عصاره‌اش سیاه‌کننده موی و برگش جهت قروح خبیثه و گل قسم اخیر که بی‌ثمر است، آشامیدن و فرزجۀ او مدرّ حیض و بخور او بعد از ظهر مانع حمل و آب او شدیدالحرارت و حدّت و سترندۀ موی و کشندۀ قمل و بیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید است و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز مایل به سیاهیست مسمّی به شحمیه است . سرد و خشک بوده و جهت سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و تب ربع و سپرز و ربع رطل از آب او با دو درهم مغره قاطع نرف‌الدّم جمیع اعضاء و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه او التیام دهنده جراحات است و اقسام لبلاب مضرّ عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است.

و قدر شربتش از آبش از یک اوقیه تا سی درهم و لبلاب صغیر با قوه محلله و قابضه و مسهل مره‌الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه ای که با یهیمت طبع باشد و قولنج حارّ و محلّل ورم مفاصل و با خیارشنبر جهت اورام احشاء و تفتیح سدد و اکثر تبها نافع است و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است با بیست درهم نبات.

لبنج

اسم عربی درخت عظیم است و در صعید مصر کثیرالوجود است. شبیه به درخت چنار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین می‌شود و با کراهت طعم و برگش مایل به درازی و معروف به سمّیت است و اهل مصر سمّیت در او نیافته‌اند و ابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته است و نزد مؤلف حاوی الأدویج سداب است.

در دوم سرد و خشک بوده و شرب و ذور او قاطع نرف‌الدّم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و با شراب محلّل اورام و با لادن و مورد جهت جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفصل و دود او جهت گریزانیدن هوام مؤثّر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصلّح و مورث ثقل سامعه است.

لبین

و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از آرد جو مخلوط به او تا یک درهم و از برگش در مطبوخات به دستور تا یک درهم و مضرّ امعاء و مصلحش کثیرا می‌باشد.

لا

رازی گوید گیاهی است که از مکه خیزد و بخور ثمر او جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضرّ مثانه و مصلحش تخم مورد است.

لامی

صمغ درخت هندی است. خوشبوی شبیه به بوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی است. در آخر دوم گرم و خشک و مسخّن و ملطّف و مفتّح سدد و رافع بلغم و جهت شکستگی اعضاء و ضعف عصب و امراض بارده مفید بوده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمها و اعیا و قطع رایحۀ بد نافع است و با آب مورد جهت تقویت اعضاء و سرعت حرکت اطفال مؤثر بوده و بخور او عرق آورنده و مصلّح محرورین و مصلحش گشنیز و قدر شربتش نیم درهم است.

لاجی: اسم هندی هیل است.

لاجوردیه: صامریوماست.

لاذورد: لاجورد است.

لاغونی: ارنب برّی است.

لاغورس بلاسیوس: به یونانی ارنب بحری است.

لاریطون: عرطینا است.

لاسورس: به یونانی ماهودانه است.

لانگ: اسم هندی کرسنه است.

لاک: اسم فارسی لک است.

لاک پشت: اسم فارسی سلحفاه است.

لاله ختائی: اسم فارسی حماحم است.

اللّام مع الباء:

لبلاب

اسم جنس نباتی است که شاخه‌های او ممتد شده، به مجاور آویزد و هرچه بزرگ باشد کبیر گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه می‌باشد. سفید او را گلش سفید و شبیه به شاخ حجّام است و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا و در تنکابن ککو نامند و سیاه را گلش بنفش و دانه‌اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ و کبود می‌باشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخمش در غلاف سیاهی مایل به سرخی و قسمی از آن بی‌ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد و خشکند

تغذیه حکیم مؤمن

و قطور و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع است حتی مایوس
العلاج از مداومت او صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت
جهت ناخنه و سیل و شرتاق و طلای او با سفیداب قلعی جهت نفرس و
اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نفرس حار
می باشد.

و قدر شربتش از نیم رطل است تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم
احشاء و جگر و ضعف عصب و درد سر و صدر و صرع و مضر دندان و
زنان آبیستن و صاحبان خفقان رطوبی است و میخ ر و اکثار او مورث سنگ
مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله به خلط غالب معده
بوده و مصلحش شکر و عسل و شرب او با شهد و شکر مانع انجماد
اوست و چون مرجمد گردد باعث لرز و قشعریه و عرق سرد و غشی و
اختلاط عقل و خنّاق می شود و رافع آن قی و حرّاف با سکنجبین عسلی و
سرکه ممزوج به آب فودنج و به دستور تخم کرفس و عسل با آب گرم
است و شربت پنیرمایه را تا بقدر یک مثقال از مجربات شمرده اند.

لبن الضان

شیر گوسفند است و دهنیت و ج نیت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و
بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه و تدارک مضرّت جماع و ادویه
سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریح و امعاء و نفث الّذم مؤثر
بوده و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب است و در سایر
افعال و مضرّات مانند سایر شیرهاست.

لبن المعز

شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت او زیاده و مدرّ فضلات
و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه و دق و
غرغره او جهت ورم لپه و خنّاق انفع است و سی مثقال او تا چهل و پنچ
مثقال با دو مثقال کتیرا و نیم مثقال ربّ سوس و صمغ بادام جهت نفث
الذّم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از
آن لطیفتر و بدلش شیر گاو است و به دستور عکس او.

لبن النساء

شیر زنان موافق ترین شیرهاست و از مرضه دختر سردتر است و مدرّ
بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتّح سلّه خیشوم و رافع سل و یبوست
سینه و سرفه یسری بوده و سعوط او جهت خشکی دماغ و بی خوابی و
سراسم و اختلاط عقل و ضماد قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک
و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه او مفید است.
و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر
حامله را بر روی قمل بدوشند و قمل بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن به
دختر حامله خواهد بود و به عکس او به پسر و از مجربات است و بهترین

به فارسی شیر و به ترکی سود نامند . مرکب القوی و مشتمل است بر
دهنیت و مائیت و جبنیت و دسومت او در اول گرم و خشک است و
مائیت او در دوم سرد و تر و ج نیت در اول سرد و خشک است. پس شیر
هر حیوانی در گرمی و سردی و رطوبت و یبوست به حسب غلبه یکی از
اجزای ثلثه متفاوت می باشد و شیر اکثر حیوانات جداگانه مذکور می شود
و امور کلیه و مشترکه در اینجا مرقوم می گردد و هرچه در تغذیه انساب
است از حیوانیست که اقرب به ولادت انسان باشد.

لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و
شتر و از الاغ و اسب و خرگور و خوک و غیره در تدایق اقوی اند و از
گاو و گوسفند و بز در تغذیه و همچنین به سبب تعلیف و سنّ و فصل
مختلف می باشد چه هرگاه به مسکرات و مخذرات تغذیه حیوان کنند، مثل
قنب و خشخاش و مانند آن، شیر آن مخدر و مسکر می شود و از تعلیف
به مسهلات و قواض و مبرّدات و مرطبات و مسخّات و مغلّطات و
ملطّفات و امثال آن آثار او متبدل می گردد و شیر تازه دوشیده با حرارت
لطیفه است و او بعد از سرد شدن زایل می گردد . پس باید در حین
استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق ششیر بدون
قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیم برشت
موافقترین اغذیه و هرچه جبنیت در او غالب باشد مسلد است و الا مفتّح
بوده و طلای اقسام او موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن و قرحه مثانه و
اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و بلآن و میوه های
تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته
باشد، چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او و با وجود اخلاط فاسده در بدن
استعمال او را مهلك دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در
زمستان به سبب غلظت او قریب الولادت را به سبب غلبه مائیت استعمال
جایز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اولی است و
اکثار او مورث تبها و موگد قمل و به جهت دسومت سریع الاستحاله به
دخانیّه و در اماکن حاره و معدّه ضعیف باعث مضرّت است و موافق
سوداویین و یابس المزاج و معتادین به افیون و قلیل او در اغذیه و کثیرش
در تلین طبع قویتر است و مجموع شیرها ملطّف و جالی و رافع اخلاط
سوخته و موافق اعضای تناسل اند.

لبن البقر

شیر گاو است و گاومیش از جنس او است و اغلظ از آن . هر دو را دهنیت
غالب و مائیت و جبنیت کمتر و مایل به اعتدال و غلیظتر از س ایر و تازه
دوشیده او که سرد نشده باشد، مبهی و مسمنّ و منضج و سرّیع الهضم و
کثیرالغذا و نیکو کننده رخسار و موگد منی و مدرّ فضلات و مقوی جوهر
دماغ و تریاق سموم است بقوی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و
مرطب دماغ بوده و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و
قرحه ریه و سل که بی تب خلطی باشد و امراض یسری و جرب و قویا و
حکّه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما
جهت فربهی گرده و بدن و داغ کرده او به آهن و سنگ تفته جهت اسهال

شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضع است.

◀ لبن الغزال و لبن

الحمار الوحش

شیر آهو و خرگور است و گرمتر از شیر مادیان و لطیف و در تحریک باه اقوی می‌باشد.

◀ لبن الخفاش و لبن الأسد

شیر شب پره و شیر است و در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذند.

◀ لبن الحامض

به فارسی ماست نامند و در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محروین و مسکن تشنگی بوده و غذائیت او نسبت به دوغ زیاده و در سایر افعال قریب به او است و مخیض مذکور خواهد شد و او مضر معدۀ سرد و کتیف و دیرهضم و مسلد و مولد خلط خام و مضر تبهای مرکبه و عفته و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است.

◀ لب

به فارسی فرشه و به ترکی آغوز نامند و او شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه او ده رطل شیر را غلیظ می‌کند و در تسمین بدن و تحریک باه محروین مؤثر و بغایت مسلد و مورث فواق و مولد حصاه و دیر هضم و مصلحش شیرینی‌ها است.

◀ لبن السّودا

نزد اکثر اسم فرفیون است و بغدادی و بعضی گویند چیزی است شبیه به صمغ و مایل به سیاهی و زردی و بغایت گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و عطسه مهلکه و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعت.

◀ لبن الیقعات

شیر نباتات شیردار است مثل مازریون و مجموع او از سموم و مسهل به عتف اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ند ارد در یقعات مرقوم می‌گردد.

لباب القرطم: مغز دانه کافشه است و گذشت.

لباب الفوم و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح: نشاسته است.

لب النخله: جمار است.

شیر زنان و سایر البان آن است که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی باشد و به اعتدال قوام است.

◀ لبن اللقاح

شیر شتر است و دهنوت او جهت شدت امتزاج از او جدا نمی‌شود و لهذا گرم رقیق و مایل به شوری است. مفتح و مدرّ بول و زرداب که ماء‌أصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و ییوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزد مسهل زرداب است و باید به تدریج از دو اوقیه بنوشند تا به یک رطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محله بنوشند و مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال او و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف به رازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال او نمود.

◀ لبن الأتان

شیر الاغ است و مائت او غالب و بغایت قلیل الج نبت و دهنوت و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الهضم و بطی الاستحاله به خلط غالب معده می‌باشد و جهت سل و دق و هزال پهی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحة امعاء و زحیر مؤثر بوده و حقه او جهت جراحت امعاء و رحم و اسهال دموی خصوصاً با قباضات و مضمضه او جهت تقویت لثه دندان و ضماد او جهت اورام حار ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید است و مضر مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر شربتتش از دو اوقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف او به اشیا مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز می‌باشد.

◀ لبن الرماک

شیر مادیان است و جبهیت او کمتر و گرمتر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدرّ حیض و بول و موافق قرحة مثانه و مجاری بول بوده و حقه او منقی قرحة رحم و حمل او با نشا ره عاج بعد از ظهر معین حمل عاقر است و از خواص او است که در هر سالی که قلیلی از او به اطفال دهند در آن سال آبله برنیارند و اگر برآرند زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر مادیان را قمر نامند و در اکثر افعال قویتر از اوست.

◀ لبن الخنازیر

تخمه حکیم مؤمن

دوای مختلف فیه است. نزد انطاکی و جمع دیگر نباتی است برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان سنگ به سکون نون نامند و مانند سبزیها می‌خورند و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر گویند که دیسکوریدوس قسیوس دانسته و قول او معتبر است و او نباتی است شبیه به درخت کوچکی و شاخه‌های او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلش شبیه به گلنار و قسمی از آن سفید و نزدیک بیخ او نوعی از طرائث می‌روید نزدیک به سرخی روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر می‌باشد و به رومی آن طرثوث را هوقسطیداس نامند و به یونانی ابوقیطس و او از جمیع اجزای نبات قسیوس قویتر است و مراد از عصاره لحيه التیس عصاره طرثوث مذکور است.

در آخر اول سرد و در سوم خشک و قابض و اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری دموی و قاطع قرحه امعاء و قرحه ریه بوده و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قویتر از اقاویا و قدر شربت از عصاره او تا سه درهم و از برگ و گل او تا چهار درهم است و ذرور برگ و گل او جهت التیام جراحات و رفع تغفن آن و گل او با موم و روغن جهت سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن او جهت قرحه امعاء و تقویت معده و منع ریختن مواد به او نافع و مضر کرده و مصلحش غناب و بدلش حضض و اقاویاست و ابی خالد افریقی و امین الذوله و جمعی دیگر بیان نموده‌اند که شاخه‌هایی است بی برگ و مایل به سرخی و درخشندگی و سرخی او مایل به سیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت زمین و چهار انگشت او از زمین پیداست و در شوره زارها می‌روید و این قول اصح می‌نماید چه بیخ گیاه مزبور نوعی از طرائث است و محمد بن زکریا خوردن لحيه التیس را رافع سموم دانسته - اند.

لحام الذهب: صناعی از تنکار است و معدنی او در بورق مذکور شد.

لحاء الغول: به ضم اول شعر الغول است.

لحاء: به کسر اول پوست بیخ نباتات است و ریشه‌های باریک آن است.

لحج الحمار: پرسیاوشان است.

لحیای: دینساقوس است و گویند حرشف است.

لحام الذئب: از اقسام تنکار است و مذکور شد.

لخنیس

به خاء معجمه لغت یونانی و نوعی از خیری بری است. نبات او قریب به زرعی و گلش بنفش و بری و جبلی می‌باشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است.

در سوم گرم بوده و دو درهم از تخم او مسهل قوی و رافع سمّ عقرب

شیاله و مفتّح سدد و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال و

چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده اوست.

لخیس الأکیله: خزومی است.

لزاق الذهب: شامل لحام الذهب و اشق است.

لزاق الرخام و لزاق الحجر: صمغ البلاط است.

لیروت: به لغت مغربی قسمی از اسلخ است و مستعمل صباغان است.

لبینی: به یونانی اذان الفار بستانی است.

لسان: خردل بری است.

لبیدیون و لیرون: شیطرج است.

لبانه: اسم مغربی فریون است.

لبنی: میعه سایله است.

لبان: معرب از لیبانوی یونانی و آن کندر است.

لبدانه: به لغت تنکابن اسم چکلک ترک است.

اللأم مع الحیم:

لجی: اسم هندی قافله است.

لجلاج: به لغت اکسیریان زبیب پاک صاف است.

اللأم مع الحاء:

لحوم

اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر می‌شود و در حدیث وارد شده که سید الطعام اللحم، چه اغذیه انسان که از دوائت ابعاد باشد منحصر در نبات و حیوان است و در استحاله تا مشابه مغذی شوند ناچار است که طبعیت در نبات هفت قسم فعل کند: تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در هر حیوانی محتاج همه افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافیت که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج به دو فعل است که تشبیه و ادخال باشد. پس لحومات بهتر از سائی اغذیه هستند و بهترین از طیور متوسطه است که قریب به مرغ خانگی باشد مثل کبک و تدر و امثال او و بهترین از مواشی گوسفند و بز است که زیاده از یکسال داشته باشد و کمتر از شش ماه و بعد از آن گوساله یک ساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بهترین او آهو بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی حرارت گوشت‌های غلیظ مناسبت است و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه به حد کمال نرسیده باشد و اقسام میته و سقمیه و پر سال و بسیار لاغر مورث امراض می‌شمارند و روزی دو بار گوشت خوردن ممنوع است چه هضم او بر طبع دشوار است و مداومت خوردن گوشت موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمی است و بسیار و پر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوت‌های اوست و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت آب غیر مرغ ماء اللحم و سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است.

لحيه التیس

اللّام مع السّین:

لسان

زبان حیوانات است و سریع الأتحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره مولد منی و سریع الأستحاله به خلط متعفن و مصلحش سرکه و گشنیز و زیره است.

لسان الحمل

به فارسی بارتنگ و به ترکی باغ پرباغی و از جنس مرماحور است و صغیر و کبیر می باشد. صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاست بیشتر و ساقش پراکنده و مایل به طرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه کوچک و ساق قسم کبیر او به دستور پراکنده و مایل به سرخی و قریب به زرعی می شود و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سهبت و با زغبی ت و نهایت ستبری آن تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است. در دوم سرد و خشک بوده و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتّح و حابس نرف اللّدم جمیع اعضاء و پخته برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال دموی است و عصاره او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و سل و نفث اللّدم و سده سپرز و جگر و ضعف آن و سدر و رفع صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی اللّدم و سده گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر مفید بوده و ضماد و ذرور او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و نار فارسی و قطور آب او جهت درد گوش حار و امراض چشم و حمل او جهت درد رحم و اختناق او و نواصیر مؤثر است و ضماد برگ او منقی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک رافع سمّیت زخم سگ دیوانه گزیده و با سفیداب جهت باد سرخ و مضمضه طیبخ او و طیبخ بیخ او جهت امراض دهان نافع می باشد و گویند مضرّ ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضرّ سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از آب او دو مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی است و گویند بالخاصیه چون سه عدد بیخ آن را با چهار اوقیه شراب ممزوج به آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصاره او و بوداده او قابض و مغری و مقوی امعاء و رافع زحیر می باشد و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق بارتنگ و تقویت ماسکه بیعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست

لسان الثور

به فارسی گاوزبان نامند. برگ نبات او با خشونت و ستبری و مایل به سیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطه ای سفید شبیه به خار و زغبار و ساقش قریب به زرعی و مزغّب و شاخه هایش با زغّب و

لبویک و سفید و گلش لاجوردی به شکل گل انار و تخمش مستدیر و لعابی و در جبال دارالمرز کثیرالوجود است و قسمی از آن که در اصفهان و در بعضی بلاد گاوزبان می دانند، مرماحور است و گل او لاجوردی و کوچک و مدور می باشد.

در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقی است و گل او الطف و جمیع اجزاء او مفرّح و مقوی اعضاء ریسه و حواس و مسهل مره السّودا و صفرا می باشد و جهت امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النّفس و نیکویی رخسار و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی مؤثر و مضرّ سب و رز و مصلحش صندل است و قدر شربت از آبش تا چهار اوقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش به وزن او ابریشم محرّق و چهار دانگ او پوست ترنج است و چون از آب او و آب سیب و آب مویز شراب ترتیب دهند، ده مثقال او تفریح به حدّ یک رطل شراب می کند بدون ازاله عقل و دو درهم گل او با یک درهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان است عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از آن می باشد و قدر شربتش سی مثقال بوگ سوخقا و جهت قلاع اطفال و سستی بین دندان و حرارت دهان مفید است

لسان الابل

غیر از رعی الأبل است. نباتش مابین گیاه و درخت و پر شاخ و پراکنده و مربع و مایل به سفیدی و برگش شبیه به برگ به و از آن درازتر و عرضش کمتر و با زغّب نرمی سفید و ثقیل الرّایحه مایل به خوبی و ثمرش زرد مایل به پهنی و منبت او زمینهای درشت است.

در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است. منجّف قیوح ظاهر و باطن است شرباً و ضماداً و رافع سم شغنین بحری و طیبخ برگ و شاخ او مدرّ بول و حیض و مخرج جنین و رافع لکنّت زبان و با حنا سیاه کننده موی و ذرور او جهت التیام جراحات و تنقیه خبیثه آن و استنجا با آب مطبوخ او مسکن حکّه فرج و مقعد و ذکر و آب پخته او بلعناّب و مویز مفتّح سدد و رافع التهاب و مضرّ گرده و مصلحش صمغ می باشد.

و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او تا سه درهم است و چون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهت قرحه گرده و مثانه و نفث اللّدم و سرفه و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است.

لسان العصافیر

بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او قسمی از درخت دردار و عظیم است و برگش شبیه به برگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرّق و در جوف هر یک، دانه ایست از تخم خربزه درازتر شبیه به زبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید لبل به زردی و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقی است

تخفه حکیم مؤمن

لسوریطس: لبلاب است.

اللّام مع الصاد:

لصیقی

اذان اللذب نیز گویند و برگش شبیه به برگ بارتنگ و کوچکتز و درشت و ساقش به ستبری انگشت و زیاده بر زرعی و تخمش بقدر فندقی و نخودی و خاردار و بر جامه می چسبد و لصیقی از این جهت گویند و در تنکابن معروف به کاش است.

در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با غسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ جهت ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و مغزش مبهی و غسول او سرخ کننده رخسار است.

لصف: کبر است و به لغت مغربی اسم حرشف است.

اللّام مع العین:

لعبه بربری

بیخی است شبیه به سورنجان و باریکتر و مانند سر پستان و تلخ و تند و در مصر معروف به تریاق است و سورنجان را بعضی به این اسم مسمی دانسته‌اند.

در دوم گرم و خشک و بغایت مبهی است و مدرّ خون و حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافع است و رازی جهت رفع سموم بیعدیل دانسته و مداومت او باعث سرخی رخسار و اکتار او مورث امراض حاره و مصلح و مصلحش گشنیز و قدر شربش یک درهم و بدلش به وزن او تودری و مثل آن مغز گردکان است.

لعبه: بیروح الصنم است.

لعبه مره: مستعجله است.

لعبه: شقایق النعمان است.

لعل مصری: قهقهه است.

لعل

معرّب از لال هندی و از ادویه مستأنفه است و در کتب احجار قدیم ذکر آن نشده.

مؤلف منافع الأحجار و لباب الصنّاعه تصریح نموده‌اند که از سیصد سال متجاوز است که به سبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته و لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و به استحکام رمانی او نیست و به جهت

اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را به اقسام مخ تافه ذکر نموده‌اند و قسمی را در رنگ مانند آن تصریح کرده و در منافع به حسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قویتر از یاقوت است و مع هذا شرب او حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع

در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و مغص و مدرّ بول و مفتت حصاه و با رطوبت فضلیه و بغایت محرک باه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرزجه او با غسل و زعفران بعد از ظهر جهت اعانت حمل از مجربات و مصلح محروین و مصلحش گشنیز و شربش تا سه درهم و بدلش جوزبوا به وزن او و نصف او بهمن سرخ است و نزد بعضی گردکان و تودری سرخ به وزن او و برگش منقی زخمها و التیام دهنده او و ضماد پوست او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید است.

لسان السبع

نباتی است برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سلیل به سفیدی و زردی و شاخه‌هایش پراکنده و بقدر دو زرع و بر سر آن قبه ای مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سوم گرم و خشک بوده و طبیخ او جهت حصاه کرده و مثانه و فرزجه بیخش جهت گشودن حیض و اخراج جنین نافع است.

لسان الکلب

نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتی است برگش شبیه به برگ بارتنگ و درازتر و با تغییر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو زرع و ش عبه او بسیار و گره‌دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان می‌روید و منبتش حوالی آب‌هاست و بیخش سفید و پر شعبه و شعبه هایش مثل ریسمان باریک و مشبک است.

در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل رافع سپرز و ضمادش جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است.

لسان

نباتی است با لزوجت مسمی به اذان الثور و برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها می‌روید بقدر زرعی و بر سر او گلی کحلی و بوی او مانند خیار و خام و پخته او ماکول است.

در دوم سرد و تر و جهت علل زبان حیوانات بغایت مؤثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است.

لسن: به لغت هندی ثوم است.

لسون: به هندی سپستان است.

لسه بال: به لغت دیلمی سلوی است.

لسیعه: به لغت مغربی اوقیموناس است.

لسوغوریون: به لغت عبرانی قوفه است.

لسان البحر: سهیلا است.

درختی است بزرگ و منبت او نواحی شام می باشد و در تری و سبزی مشتعل می شود و در خشکی بسیار دیر آتش در او تأثیر می کند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول حق سبحانه و تعالی در قرآن از "من الشجر الأخضر ناراً" اوست و طلای برگ خشک مسحوق او رافع برص و بهق و عصاره او رافع قویاست و انطاکی گوید آن چوب صنوبر است. لف الکرم: خیوطیست که از تاک می روید و در کرم مذکور شد.

لفت: شغلم است.

لفاح بری: بیوج الصنم است.

لفریقش: حناست.

اللأم مع القاف:

لقلق

به فارسی لک لک نامند و از طیور معروفه است و در سالی که وبا در بلاد ماوای او شود ترک ماوی و توطن آنجا می کند و در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و بردت مسخکمه نافع بوده و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد است و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جالی بهق و آثار و با تخم او سیاه کزیه موی و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهت وضع و بهق نافع است.

لقاح: شتر ماده شیردار است.

لقیظه: صمغ صنوبر است.

لک

به فارسی رنگ لاک نامند و آن صمغ نباتیست شبیه به مرساق و گیاه او پر شاخ و گلش زرد و تخمش قریب به قرطم و گویند شبنمی است که بر آن نبات می نشینند و در آخر میزان جمع می کنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقی است.

در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل در طب مغ سرول اوست و طریق شستن او در دستورات اول مذکور است و او مقوی جگر و احشاء و مفتح سده سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و فالج و ضعف گرده و سایر اعضاء نافع بوده و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع آن طباشیر است و از خواص اوست که چون هر روز یک دانگ را با سرکه تا چهل روم بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر به او نمی رسد و اگر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند به دستور همین اثر دارد و رنگ او مخصوص پشم و ابریشم است بر خلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمی کند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند یک شب به آتش نرم بجوشانند و باید بیخ طرطیر یک جزو و لاک صد جزو

علل سوداوی و اعصاب قوی التأثير است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند. اللأم مع القاف:

لفاح

اسم عربی است و به فارسی شایبک گویند و آن ثمر بیروج است و بیخ لفاع عبارت از بیروج سریانی است و مذکور خواهد شد. قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین شبیه به برگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل به سیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل به شیرینی و او را تفاح الجن نامند و تخم او شبیه به تخم سیب و بیخ او دو سه عدد می باشد متصل به هم و ظاهرش سیاه و باطنش سفید و پوست بیخ او سبتر و شکل بیخ او اندکی شباهت به صورت انسان دارد و لیفها شبیه به موی که با بیوج الصنم می باشد، با او نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و بیخش در ستبری متوسط و صنفی از آن را منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبیری و مایل به سفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخش دراز و به ستبری انگشت ابهام و سفید او قویترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و قویترین اجزاء پوست بیخ لفاع است و مستعمل از آن عصاره و آب سایل او و پوست بیخ اوست.

در آخر سوم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوه و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر بوده و گیاه او مدر و شش قیراط از پوست بیخ او با آب و عسل منقی بلغم و مره السودا و جهت حرقه البول و خفقان حار اسهال دموی و رفع بی خوابی نافع است و طلای او مولف قمل است در جمیع زمان و جهت درد سر و اورام حاره و با آرد جو جهت درد مفلصل حار و با عسل و روغن زیتون جهت گزین هوم و با سرکه جهت باد سرخ که حمزه نامند و طلای شیر او جهت کلف و نمش و مضمضه طبیح او جهت درد دندان مفید و دو درهم او کشته است به اختلاط عقل و سبات و غثیان و مصلحش سداب و خردل بری و عسل و انیسون می باشد و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم دهم و بدلش به وزنش بزرالبنج و شرب نیم درهم از تخم او به حلدی سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار گرم روی دهد و سه عدد آن با اندک رازیانه و شکر مسکر و با تفریح و بیغایله است و حمل او با گوگرد قاطع حیض و ضمد برگ او با آرد جو جهت اورام حاره و برص نافع است و از خواص اوست که چون بیخ لفاع را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آب او را عاقد هارب و مقطر آن را با پوست انار و مورد جهت تکمیل صنعت از مجربیات شمرده اند

لنش

تذنه حکیم مؤمن

کرب و سقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب حامضه است بعد از قی و تازه نارسیده او با پوست او که چقاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک ا و قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مر بی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده قویتر است و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یسری و رافع ورمی که از وئی و ضربه به هم رسد و حفته و شرب و چکانیدن او جهت درد کرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاه و شرب او جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتورا و شکر جهت سرفه خشک مجرب بوده و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید است و قدر شربتش تا نه مثقال و در رفع پیچش مجرب بوده و دوام تدهین مهره های پشت به او جهت نفرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته اند و جهت سرسام و ذات الجنب به دستور نافع است و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق مؤثر و مضر احشاء ضعیفه و مصلحش مصطکی است.

لوز المر

بادام تلخ است و ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل بوده و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید می باشد.

و مغز او در سوم گرم و در آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بیعدیل و جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصاً با نشاسته و نعناع و با می پخته جهت علل گرده و حصاه و با عسل جهت سپرز و امراض جگر و تفتیح سدد و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و پیچش و سایر دردها مفید بوده و مضر امعاء و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض است و ضماد او با سرکه و شراب جهت ثور ابریه و قوبا و حزاز و نملة و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت درد سر نافع است و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت حزاز بیعدیل است.

و ارسطو گوید که چون پنج درهم بادام تلخ کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل به رطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظ و سوداوی معده و نواحی او و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاه و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب او مفید بوده و طلای او جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین گونه و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و حزاز و قطور او جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم گوش نافع است و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام تلخ و شیرین نایب مناب صمغ عربی است.

باشد و آلا بدون طرطیر تأثیر ندارد و چون اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند و سپس لک را اضافه نموده و به آتش بجوشانند تا درد صاف او جدا شده و آب اشنان سرخ و درخشنده گردد و سپس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند، در نوشتن و امثال او بهتر از شنجرف است و نقل او را زرگران در استحکام چیزها استعمال می نمایند و معروف بامروز زرگران است در غایت قبض و شرب او در قطع خون حیض از مجربات است.

اللأم مع المیم:

لماء: عنب التعلب است.

لملم: به لغت مغربی قطف بحری است.

لمینون: قنطوریون صغیر است.

اللأم مع النون:

لنجیطس

لغت یونانیست و شریف گوید که او را در شام منسم نامند و بستانی و صحرائی می باشد. نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ گندنا و به رنگ خون و منحنی به طرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ می روید و ساقش بقدر دو شیر و بر سر آن گل سیاهی شبیه به کلاه و در آن صورتی شبیه به زنگی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه ای مثلث شکل و سیاه شبیه به زبان وجود دارد و بیخش به زردک مشابه و منبتش زمین نمناک خشن است.

در دوم گرم و در سوم خشک و بیخش مدر بول مایوس العلاج و گویند ساحران را از او افعال غریبه سر می زند.

و قدر شربت از جرم او یک مثقال و از طبیخ او دو اوقیه و قسم صحرا بی او را برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن او با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه او جهت منع زیادتی جراحات و التیام آن و خشک او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است.

لنج: اللج است.

لن: به هندی ملح است.

لنک: به هندی قرنفل است.

اللأم مع الواو:

لوز الحلو

به فارسی بادام شیرین گویند. در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقة منی و بول و مسمن بدن بوده و با شکر کثیرالغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و با نصف او زفت و مثل او شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است و بوداده او مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد او موجب

مؤثر است و در قتل موش مجرب دانسته‌اند و مضر ریه و مصلحش عَنَاب و قدر شربت از آبش نیم مثقال و از برگش یک مثقال می‌باشد.

لؤلؤ

به فارسی مروارید و به ترکی اینچی نامند و بزرگ مقدار او مسمی به در است و آنچه در صدفی منحصر به یکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و از خواص اوست که چون در صدف به نهایت نمو رسد باز به تدریج تحلیل می رود مانند ثمر نبات و بهترین او عمانی سفید بزرگ است. مدور و زیونترین او آنچه سیاه و ریزه و مایل به سیاهی باشد و غیر مدور و زرد و سوراخ دار و مستعمل اطبا نیست. روغن و عرق و بوهای کرکه مضر او و جوشانیدن او در آب برنج که ارز باشد و مالیدن به سنباده، رافع چرک اوست و رافع زردی او و از اسرار است. در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قویتر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضاء و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و حصاه و حرقه البول و سدد و یرقان و رفع سموم و سواس و جنون و ربو مفید بوده و ذرور او جهت قطع سیلان اعضاء و التیام زخمها و اکتحال او جهت رمد و سلاق و ظلمت چشم و بیاض و سیل و کمنه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او به قول ارسطو رافع برص است در تطلیه اول و غیر محلول او جهت جذام و جمیع آثار و فرزجه او را جهت منع حمل مجرب دانسته‌اند. نگاهداشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل گویند مؤثر و مضر مئانه و مصلحش بسد است. قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید و طریق حل او در طریق پنجم از دستور اول مذکور است.

لوعجید یطوس

اظهر آن است که قسم بری لنجیطس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند گیاهی است برگش شبیه به برگ اسقولوقندریون و تخمش مثلث و بری و بستانی می‌باشد و بری او را حرارت غالب و شرب برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهت التیام جراحات مفید می‌باشد.

لوف

لغت عربی است و به فارسی فیلگوش نامند و سه قسم می باشد یکی بزرگ که لوف الحیه نامند چه ساق او مانند مار ابلق است، برگش شبیه به لبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخه‌های او مانند عصا و ساق او ستر و مرقتش و ثمرش مانند خوشه در ابتدا سفید و بعد از رسیدن زرد می‌شود و بیخش مانند لپوس و منبتش اماکن نمناک سایه دار است. در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط لزجه غلیظه و ملطف او و مفتح سدد و

لوزبری و لوزجلی

بادام کوهی است. درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل به سرخی و با عطریت و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر جلوز است. در سوم خشک و گرم و جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع بوده و قدر شربت از گل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است.

لوزالبربر

قسمی از لوزبری است شبیه به حب الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوف او شعبه‌هایی که به مغزش نرسیده است. گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او را زیت السودان نامند و مذکور شد. لوزالهرجان و لوزالسودان و لوزالرجان: به لغت مغربی لوزالبربر است.

لویا

مؤلف تذکره گوید لغت هندیست و به یونانی سیل ه و به عربی فریقا نامند. نبات او شبیه به لبلاب و منبسط بر زمین و بعضی به مج اور خود می‌پیچد و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه به گرده طیور می‌باشد و غلافش مانند غلاف باقلا و از آن رقیقتر و قوتش تا دو سال باقی و بهتر از باقلا و زیونتر از نخود است. و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل به اعتدال و محرک باه و موکد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسکن بدن و شرب آب مطبوخ او با اندکی قنه و جلوس در طیبخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده و کمر مفید است و دیرهضم و نقاخ و موکد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آبکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث غنای و مصلح او دارچینی و سکنجبین است. لویای هندی: قسم اخیر فسخ است و در عراق دمام نامند. لوقیاس: به یونانی نوعی از مرو است و بطریق و حنین حرف اب یض دانسته‌اند.

لوسیماخیوس

یونانی و به معنی شبیه الذهب است و نوعی از سراج القطرب دانسته‌اند و شاخه‌های نباتش قریب به زرعی و باریک و گره دار و در هر گرهی برگها رسته و شبیه به برگ بید و طعم او با قبض و گلش سرخ مایل به زردی و منبتش آبهای ایستاده و نیزار و در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم گرم و خشک بیان نموده و مستعمل از آن برگ و عصاره است. قاطع رعاف و نزالدم جمیع اعضاء بوده و فرزجه برگ او جهت سیلان حیض و حقه او جهت قرحه امعاء و ضمادش جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخ و ور او جهت گریزانیدن هوام

تغفه حکیم مؤمن

لوالا: به هندی بردی است.
 لون: به هندی نمک است.
 لومیری: به هندی ثعلب است.
 لولا: به هندی سپستان است.
 اللام مع الهاء:
 لهب: بادنجان است.
 لهو: اسم هندی خون است.
 لهاجوا: به عبرانی اسم ابن عرس است.

لهو قوغ راقیس

شجر مصری است که گازران استعمال می نمایند و در آب زود نرم می شود. سرد و خشک و مجفف بیلذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نزف الدم نافع است.

اللأم مع الیاء:

لیف

اسم خیوطی شجری محوط بر نخل و نارگیل و مقل و امثال آن است و از مطلق آن مراد لیف خرماست و بهترین او از نارگیل و نخل حجازی و زبونترین از مقل است.

در اول دوم گرم و خشک و فرش و لباس او جهت استسقاء و ترهل و اورام و از نارگیلی که سوزانیده باشند جهت حزاز و حکه و جرب و شرب او جهت اخراج حصاه و لیف مقل جهت تسکین بواسیر مفید بوده و خاکستر انواع او منقی دندان و جهت امراض لته و التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم مفید است.

لیف البحر

بیخی است شبیه به سعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن او سیاه و برگش شبیه به برگ سریش و ریشه های او باریک و به هم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردکان و بزرگ او بقدر نارنج و با خشونت گویا پشمی است که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج به ساحل می اندازد. در دوم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لته و جالی دندان و مغسول او جهت بیاض چشم و ناخنه مفید است.

لیفه

انطاکای گوید گیاهی است سرخ و خاردار و به شکل خیار کوچکی و نایب مناب قنات الحمار است در افعال و در فواحی مصر کثیر الوجود و زیاده از یک درهم او قتال است.

بغایت جالی و مدر بول و حصاه و بیخش جهت نفس الأنتصاب و با غسل جهت عسر بول و با شراب جهت تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الأنف و جهت تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید است، خصوصاً بهگ و ثمر او و عصاره لوف جهت رفع بیاض چشم که از قرحه به هم رسیده باشد قوی الأثر است و شیاف او جهت نواصیر و حمل او جهت اخراج جنین و پخته او جهت شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش و بو کردن گل او مسقط جنین و طلای آب ریشه او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصاً افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یک درهم و بدلش افسنتین و شرب سی عدد دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه بیعدیل است و محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیرمایه نان کرده و هر روز هفت متقال تناول نمایند، در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است.
 قسم ثانی لوف را برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و بنفش می باشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و فیلجوش نامند و حرارت او کمتر از اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویترین اجزاء و با تقطیع قوی و جهت سینه و تنقیه آن و ضماد او با سرگین گاو جهت نقرس مفید است و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را با روغن زردآلو بجوشانند تا سوخته شود، ضمادش مسقط دانه بواسیر است. قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر است و برگ و گل او شبیه به آن و بیخش بقدر زیتون و قوی الحرارة قریب به درجه چهارم و محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتونی که ثمر و بیخ او را سا کرده و در آن جوشانیده طبند، بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در رفع شوکه مجرب دانسته اند.

لوف الحیه و لوف السبط: لوف الکبیر است.

لوف الجعد: لوف الصغیر است.

لوفیون: گیاه حضض است و به فارسی فیلزهره نامند.

لوقاین: به یونانی شکوفه حماما است.

لوطوس: میسن است.

لوفیا: به عبرانی حی العالم و نزد بعضی قنطوریون صغیر است.

لوطوس اغریا: به یونانی حندقوقای بری و به عبرانی بشنین است.

لوفروس: حجر قبطی است.

لوبارون: شیطرح است.

لوطوس اغریوس: به یونانی حندقوقای بستانی است.

لوقیا: عقرب بحری است.

لوفاقینس: فالجیقون است.

لوهی: به هندی آهن است.

لونک و لونه: به هندی گیاه خرفه است.

لوره: به هندی جاورس است.

◀ لیمو

در جمیع خواص مانند ترنج است و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتّح سدهٔ گرده و محلّ قولنج ریحی و آروغ آورنده و مصلح کیفیت اخلاط ردّیه و پادزهر سموم مشروبه و ملذوعه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است و آنچه مابین پوست زردی و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج می‌باشد و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معدهٔ حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطّف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حارّهٔ دموی و صفراوی و عفونت خون و شوره و شری و حصص و دمل و ورم حلق و لاهه و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان و تقلّب طعام و بدگذشتن اطعمهٔ چرب و جذب مواد حارّهٔ جگر و معده و جهت درد سر که از بخار غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غبّ خالص و غبّ غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویهٔ قتاله مفید است و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از آن است و مضرّ عصب و صاحب سرفه و باردالمزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعاء و مورث بچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را بلآب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد و رع محلول با آب لیمو با نوشادر در اندک زمانی رافع بهق و آلتق جلد است.

و تخم او در دوم گرم و در آخر اوّل خشک و در رفع سموم مانند دانه ترنج و تفریح او بغایت عظیم است و قدر شربتیش از یک درهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب و باید مقشّر از پوست باشد و خا بیدن دانهٔ او رافع بیحسی دندان است که از ترشی او به هم رسیده باشن. و لیموی به نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبو بوی آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است اما مضرّ عصب نیست و به دستور آنچه پیوند درخت نارنج و ترنج کرده باشن در قریب الفعلنده او همچنین است آنچه معروف است به مرکّب و چون لیمو را به تمامه خشک کرده باشند و با وزن او شکر بسایند، جهت منع صعود بخارات و تفتیح سدد ببعیدیل و برگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است. لیمونیون: به یونانی حماض بزرگ برگ است.

لینوفر: نیلوفر است.

لینش فرمن: به یونانی قلب است.

لینش: به لغت لاتینی تخم کتان است.

لیفسطیقون: کاشم است.

لیا: لوبیا است.

لیندرخورس و لینیاورس: به یولتی مرداسنج است.

لینورسطس: به یولتی لبلاب کبیر است و مسمی به حبل المساکین است.

لینوس: به یونانی نرگس است.

لیبانو: کندر است.

لینج: نلج است و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس می‌باشد.

لیارو: به لغت دیلمی اسم اماریطن است.

لظه: بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده.

حرف الهیم:

حرف المیم مع الألف:

◀ ماء

بهترین آبها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیرالمقداری است که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگ دار گذرد و بعیدالمنبع و تند رفتار و سبک وزن و مکشوف و از مغرب و جنوب به طرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نیزار و گوگردی و امثال او داخل او نشود و در آب نیل جمیع این صفات موجود است و بعد از آن مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند و آب قطر که از کوزهٔ سفال تراوش کند و بعد از آن آبی که جوشانیده به نصف رسیده باشد و آب چشمهٔ کثیرالمقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همهٔ آنها به حسب قلت و کثرت و مواضع مختلفه است.

و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبهٔ رطوبت و ارطب از او چیزی نمی‌باشد و اگر چه به سبب بساطت غذای حیوان نمی‌شود ولیکن نسبت به روح طبیعی و قوهٔ غاذیه حکم هوا دارد نسبت به روح حیوانی و قوهٔ او. پس مادام که آب به وقت مناسب و به مقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غذا از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه و وصول آن به اعضاء و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویج روح حیوانی در حین قصور هوا و مدرّ فضلات رقیقهٔ بدنی است به عنوان مراققت و مضرّ احشاء ضعیفهٔ بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات و قولنج است و اکثار او و عدم مراعات وقت او مورث سستی اعضاء و عصب و ضعف احشاء و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلاد و عروض نزلات و ته بچ و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات بارده و رطبه است و شرط است که قبل از انحدر غذا از معده نیاشامند مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوه های تازه مورث تکون مواد آکله و امثال اوست و بعد از جماع باعث رعشه و خدر و ضعف معده و بعد از خواب مورث اطفای حرارت غریزی و شرب او ایستاده و بر روی افتاده، مورث ضعف معده و عصب است و به دستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشاء بسیار حارّ که از عدم مراعات مذکوره متضرّر نگردند و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حارّ را باعث دق و احتراقات است و آب بسیار سرد مضرّ سینه و عصب و صاحبان سدد و بسیار گرم او محلّ ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن و قلیل او غاسل معده است و چون ناشتا بنوشند، آب نیم گرم ملین طبع و مغنی و مفسد طعام و مورث استسقاء و علل سپرز و تصاعد بخارات به دماغ و جهت ورم حلق و تنقیهٔ معده و تحریک مسهل و اذابهٔ بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغمی شور و اعانت دواي مقي مؤثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضرّ

تفتنه حکیم مؤمن

قابض و مانع توگلد قمل و شرب قلیل او حابس قی است و زیاده او بغایت مضر است.

◀ ماء الزفتی

آبی که از معدن زفت و قیر خیزد و شرب او مفتّح و مسخّن بدن و سرخ کننده رخسار و جهت قروح کهنه مفید است و مورث قرحه امعاء و امراض حازه و مصلح او اغذیه مرطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است.

◀ ماء المعادن

آبی است که از معدن مس خیزد و بی مس تفته در او انداخته باشد. جهت جوشش دهان و ورم لپاه و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع بوده و شرب او خطرناک است و مصلح آن به دستور آب زفتی است و آبی که سرب تفتانداخته باشه موگد قولنج و احتیاس بول است و آب تفته به قلع به مرتبه او در بدی نیست و آب تفسقه طلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نعوظ و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است و آب تفته به آهن مذکور شد و مجموع آبهای معادن مورث عسر تولد می‌باشد.

ماء الشّعیر: در شعیر مذکور شد.

ماء الخلاف: عرق بید است و در خلاف گذشت.

ماء البهرامج: عرق بید مشک است و در خلاف بلخی مذکور شد.

ماء الورد: گلاب است و در ورد مذکور شد.

ماء القداح: عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور خواهد شد.

ماء الزهر: به لغت مصر اسم ماء القدح است.

ماء الکافور: در کافور گذشت.

ماء الکش: در کفری گذشت.

ماء النون: شامل صحنه و ماتون است.

ماء القراطن: مالیقراطن است و نزد بعضی اسم خندیقون است و آن نوعی از خمر است و مذکور شد.

ماء القطر: آبی است که از کوزه سفال ترشح کند.

ماء الزجاج: مسحوقنیاست.

◀ ماء الجبن

به تشدید نون زرداب شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکور است و او جالی و غسال و مسهل و مرطّب و مفتّح بوده و جهت علل حازه و سوداویّه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حگّه و داء الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف کرده و حصاه نافع است و باید بز را تعلیف به مبرّدات و مرطّبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن نموده و با ادویه مناسبه آشامیدن و در مواد محترقه و سوداویه تعلیف به شاهتره و امثال آن نمود و هر یک از سفوف و شربت‌ها و حبوب در ثانی دستورات مذکور است.

عصب و احشاء ضعیفه است و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن او با صد یک او سرکه و به دستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در این صورت جمیع آبهای شور و تلخ نیز شیرین می‌شود و مجرب است و چون شب یمانی و به دستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آن است.

◀ ماء البحر

آب دریا می‌باشد و گرم و تند و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلّ و حقنه او با روغن‌ها جهت پیچش و نطول گرم او جهت درد عصب و حگّه و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهت گزیدن هوام و امراض بارده و استسقاء مفید بوده و مضر معده و مصلحش شرب گوشت آب مرغ و مرق ماهی است.

◀ ماء الأجام

آب نیزار و برنج زار و امثال آن است و موگد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سدد و استسقاء و زلق الأمعاء و ذات الریه و تب محرّق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادت و رجا است و اصلاح او به نهجی است که گذشت.

ماء التز: آب سبزه زارها و در بدی مانند نیزار است.

◀ ماء المالح

آب شور است و موجب لاغری و مفسد خون و موگد جرب و حگّه و اول مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینی‌ها و چربی‌ها و مخلوط نمودن او با آرد جوی بوداده و یخ می‌باشد.

◀ ماء المر

آب تلخ است و آن مفتّح سده و ملطّف اخلاط غلیظه و مفسد خون بوده و مصلحش عسل و شکو و بسر مطبوخ است.

◀ ماء الکبریتی

آبیست که در زمین گوگرد درآید و آن گرم و مسخّن و مجفّف و مسهل بوده و جلوس او جهت قوبا و بهق و جرب و حگّه و تقشّر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و شخوص و سپرز و درد جگر و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیده سباع نافع می‌باشد و شرب او مضعف معده و باصره و مسخّن جگر است.

◀ ماء الحماء

آبهای گرم زاجی و شبنی و نوشادری و کبریتی و بورقی می‌باشد و کبریتی مذکور شد و مجموع آنها محلّ قوی اند و قریب به کبریتی و زاجی و شبنی

◀ ماء اللحم

عرقی است که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و رافع ضعیفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن به هم رسد و طریق اخذ آن بر حسب اشخاص مختلف می باشد و قویترین گوشتها در این امر بره یکساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترتیب می دهند و دستور آن است که گوشت ورقه کرده را از استخوان و چربی جدا سازند و مهرآ پزند به حدی که با آب یکسان و آب غلیظ گردد، سپس عرق بکشند و اگر تقویت زیاد مراد باشد لحوم را با قدر مناسبی از به و سیب و ادویه عطریه بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشپای حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند.

◀ ماء الرماد

آب خاکستر است و اختلاف قوه آن به اختلاف اصل اوست چه آب خاکستر یقعات و اشجار حاره قویتر می باشد و مجموع او گرم و معفن و محرق و جالی و مجففند و استعمال او در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی و آن برنده گوشت زیاد زخمها و منقوی و مجفف آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و حقه او جهت قرحه امعاء نافع بوده و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال رطوبی و مخشن و مصلح او روغن بادام است و نیم اوقیه آن جهت خون جامد خصوصاً به سبب ضربه و سقظه در شکم منجمد شده باشد و جهت رفع سمیت گزیدن رتیلا مفید است.

◀ مالیقراطن

اسم یونانی مالی به معنی غسل و قراطن آب است و ماء القراطن که مستعمل اطباءست، محرف اوست و آن عبارت است از ماء العسل که دو جزو آب باران و یا آب صاف را با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند و آن ملین طبع و رافع قی و اذیت ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظه و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعیفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشاء و صفراوی مزاج و مصلحش رب میوه های ترش می باشد و قدر شربتش تا سی مثقال است.

◀ ماء الحمیه

آبی است که از بلاد هند و چین آرند. غلیظ و سیاه و بدبو است و گویند از نوعی ماهی حاصل می شود. در سوم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار حکه و جرب و جوشش لته و شرب ربع درهم او جابر شکستگی اعضاست در یک روز و به دستور در التیام عصب و عروق پاره شده ببعیدیل است.

◀ ماتون

به تاء مثناه فوقانی اسم آبیست که از ماهی نمکسود ترشح کند و به عربی ماء النون نامند. گرم و خشک بوده و حقه او جهت اخلاط غلیظه و ورک و عرق النساء و قروح امعاء و طلای او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است. ماست: اسم فارسی لبن الجامض است.

◀ ماهودانه

اسم فارسی دانه نباتی است شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی به دند است. ساقش قریب به زرعی و به ستبری انگشتی و برگهای ساق او دراز و شبیه به برگ بادام و برگ شعبه های او ریزه مایل به تدویر و شبیه به برگ زراوند طویل و گلش زرد و ثمرش در غلافی مخروطی شبیه به خیار کبر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر مایل به سرخی و باطنش سفید و شیرین و چرب و بیخ او باریک است و شیر او در سوم گرم و خشک و برگ و دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او با خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مواد سوداوی و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفلی و مصلح او کتیرا و قدر شربت از حب او از سه عدد تا شش عدد و از برگش تا ده درهم است و شرب آب سرد معین فعل اوست و بالفعل به جای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقودالوجود است.

◀ ماهیزهرج

فارسی است و به عربی سم السمک نامند و قسری از قلو مس است و به ترکی سقرقوبروقی گویند. گیاهی است شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده پ زرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او رسته به هیئت سرد و پوست ساق او مایل به زردی و با اندک حدت و او مستعمل است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس گردد و بر روی آب آمده می میرد.

در سوم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و مفاصل و مانند آن نافع است و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقاء و قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعاء و مصلحش کتیرا و نشاسته و انیسون است.

◀ مازریون

تخمه حکیم مؤمن

بادام و شربتش تا یک درهم و بدلش سماق و تخم او بسیار مسمن بدن و یک مثقال او قاطع اسهال صفاوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری و حمزه و درد نقرس بیعدیل است.

◀ مامیران

قسمی از زردچوبه است و شاخه های نبات او از زمین مرتفع و برگش شبیه به لبلاب و مایل به استداره و سفید مایل به زردی و با لزوجت و بیخ او پر شعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم و در گره های او ریشه های باریکی شبیه به موی وجود دارد و منبتش نزدیک آبهاست و هندی او زرد مایل به سیاهی و چینی آن زرد و زبوتر از هندی و غیر هندی و چینی، مایل به سبزی می باشد و تخمش شبیه به کنجد است.

در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست. مفتوح سدد و مقرح جلد و جالی و مدرّ و محلّل و شرب او جهت یرقان و بیخوش و ریاح غلیظه و طلای او با عسل جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و آثار و خاییدن او جهت درد دندان و سعوط او جهت تنقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخن مفید است و مضرّ گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش به وزن او زرد چوبه و نصف او مرّ است.

◀ مارگیا

اسم فارسی نباتی است قریب به دو زرع برگش شبیه به برگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه به سر مار و منبتش حریم جبال آذربایجان و اکثر از متوطنین آنجا یک درهم او را کوبیده در شوربا کرده می خوردند و دیگر از گزیدن مار و هوام متضرّر نمی شوند و شرط می دانند که یک هفته بعد از او چیزی سواى نان فطیر نخورند و احتراز از ادراک منی و جماع نمایند و ظنّ حقیر آن است که او احیون باشد والله اعلم.

◀ مالیا

نزد بعضی مران است و بولس گوید درختی است در بلاد شام که خوردن برگ او دفع سمّ افعی می کند و طلای پوست او که سوزاننده باشند، رافع برص و خوردن نشانه چوب او کشنده است.

◀ ماش

از حبوبات معروفه است. در آخر اول سرد و مایل به خشکی و قوتش تا سه سال باقیست. لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولّد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم لپاه و درد سر و ضعف باصره و نزلات مفید است و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلّل و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرّح و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضرّ دندان و دیر

معرب از مازرتون فارسی است و به یونانی خامالا نامند. نباتش بقدر درخت سماق و شیردار و برگش شبیه به برگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق مایل به سفیدی و بزرگ و قسمی را برگ مایل به زردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آنها در چهارم گرم و خشک و سایر اجزاء در سوم و زبوترین او سیاه و غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء اصفر و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده بوده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرک زخمها و رفع خشک ریشه آن و با موم و روغن جهت جرب متقرّح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید بوده و مضرّ محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دو درهم غیر مدبّر او کشنده و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضرّ جگر و مقوی و مورث غم و کرب می باشد.

و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم بوده و شیر گیاه او محرق و اکلل و کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق تدبیر آنست که برگ قسم کبیر او را دو شبانه روز در سرکه بنخسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند، سپس شسته و خشک کنند و نیمکوب کرده و با روغن بادام چرب نموده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترد و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و ربّ سوس و زیره و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر ایرسا و توبال النّحاس و اسارون و عصاره غافث و افستین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب عنب التّعلب و آب رازیانه و خیارشنبیر اولی است و اگر یک اوقیه آن را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و آب صاف او را با یک اوقیه روغن بادام شریین بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند بیغایله است.

◀ مامیثا

اسم نبطی نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن. برگش مایل به سفیدی و با زواید مثل ازه و با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرأیحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی می باشد به خلاف خشخاش بحری و شاخه های خشخاش ساحلی در زمستان می ریزد و در بهار عود می کند بخلاف مامیثا که اثری از او ظاهر نمی ماند و در سرطان می رسد و آن را کوبیده و قرص می سازند به هیئت بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست.

در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل به سیاهی قوی الرأیحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زرد باشد. رادع و قابض و محلّل و مقوی اعضا و عصاره مجفّف او بهتر از جرم اوست و طلای او جهت اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل حاره و سحجی که به سبب حرکت در بغل و ران به هم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد به چشم و دلوک او با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت دمه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و دمه مفید است و مضرّ سپرز و مصلح او

◀ ماغر

به فارسی بز و به ترکی کچی نامند. گوشت او نسبت به سایر لحوم سردتر و کثیفتر از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی هوا و مضر سودای مزاج بوده و مصلح او بادام و نارگیل و خرماسه و میوه ها و ترشیاها و کشک با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله مافوق شش ماه بسیار با رطوبت بوده و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پینه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها بوده و شراب او جهت رفع سم زرا ریخ و حرری ره او با نشاسته و آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه به هم رسد و افراط عمل دوی مسهل نافع است و حقه او با آرد جهت قرحه امعاء و ضماد او با سرگین او و زعفران جهت نفرس مفید است و طلای سرگین او بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقاء و ورم سپرز و سوخته او لطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سغفه و قروح ساعیه و شهیدیه و با بزرا لنبج جهت کوچک کردن انثیان از مجربات است و شرب او جهت گزیدن هوام و رفع یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک آن را با کندر جهت رفع ادرار حیض از مجربات دانسته اند و طلای پخته او با شراب یا سرکه جهت جذب سم هوام و داغ کردن با او جهت عرق النساء از مجربات است و مشهور به داغ عربی است و باید سرگین بز را فروخته و در پشم پیچیده و در موضع عمیقی که تحت بند پا و محاذی ابهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل به دیگری نمود تا حرارت او محسوس در ورک گردد و محرق و غیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حازه آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب و حلبه جهت تحلیل اورام مفید است و طلای سم سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سنون او با مثل او نمک سنگ جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت تالیل منکوسه و بخور او جهت گریزاندن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز نر را با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند.

و قدر شربتش تا دو درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاهه و طلای او جهت داء الفیل و توثه مفید بوده و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده و زهره او را با او مخلوط کرده و دارفلغل و زنجبیل پاشیده و خوناب مترشح کباب او را در چشم ک شدند، جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون گرده او را شرحه کرده و گوگرد بر آن پاشیده و کباب کنند و آب مترشح آن را بر بهق طلا نمایند، در روز زایل کند و از مجربات شمرده اند و سلمیوس و اغازیمون گویند که چون خصیه بز را شکافته و زراوند مدحرج و نظرون و زیره بر او پاشند و خشک کنند، یک مثقال او با آب گرم جهت بهر و ربو و درد جگر و مثانه و مداومت او جهت تقویت پاه عجیب الاثر است و چون با بوره و صعتر خشک کنند، یک مثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و خون بز نر

هضم و مصلح او در ضرر پاه روغن بادام و آب قرطم است و بدلش باقلی و در میرویدن جوارش کم ونی و خردل و مصطکی است و از خواص اوست که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمی کند. ماش هندی: حب القلت است.

◀ ماس

اسم هندی الماس است. از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در آن اثر نمی کند و از سرانندیب خیزد و قسمی از او سفید قریب ب رنگ نوشادر و شفاف و مسمی به نوشادری است و بزرگتر از باقلی مشاهده احدی نشده و قسم سفید او کمتر از نوشادری و قطعات بز رگ از او یافت می شود و او را ماقدوننی و زینق نامند و قسمی مسمی به حدیدی است و در رنگ مانند مغنییل و قسمی مسمی به قبرسی و در سفیدی مانند قره است و آتش در او اثر می کند و لهذا نزد بعضی اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیم رنگ از آن می باشد و بهترین او ماقدوننی و زیوتترین او سبز خالدار است.

در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل او ق تال و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس او مانع صرع و گذاشتن او پدندان مفتت اوست بدون کلفتی و از خواص اوست که به غیر شکل مثلث شکسته نمی شود و در ج می ع اجسام معدنی اثر می کند و سرب در او مؤثر است.

◀ مارکیوا

اسم فارسی است و نارکیوا نیز نامند. نبات او شبیه به درخت و در کنار آنها و زمین سخت می روید و شاخه های او بسیار و تا بقدر پنج زرع و دیرشکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه به گل شب بو و ثمرش در میان برگها و مانند فندق و مایل به سیاهی و در جوف آن دانه ای سیاه و بسیار نرم وجود دارد و قسمی از فلغل الم است و چون کرسنه و لپه و سایر حبوب را در آن جوشانیده خشک کنند، طعم او را از فلغل تمین نمی توانند کرد.

در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و فرزجه او مدر حیض و طلای برگ او با آب سترنده موی و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است.

◀ ماسقودون

دوای هندیست و گیاه او شبیه به ریحان و برگش مانند برگ مورد مایل به تدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه به یاسمین می باشد. گرم و خشک و لطیفتر از یاسمین و برگ او را جهت عطری ت داخل روغنه ها می کنند و در جمیع افعال قریب به سنبل است.

تغفه حکیم مؤمن

ماقدونیا: فطراسالیون است.
 ماهی رویان: اسم فارسی رویان است.
 مادیان: اسم فارسی رماک است.
 ماه پروین: اسم فارسی جدوار است.
 ماهی بینی دراز: اسم فارسی دلفین است.
 ماهی: اسم فارسی سمک است.
 ماهی شور: اسم فارسی سماریس است.
 ماهی مرکب: اسم فارسی سببیا است.
 ماهی پرنده: اسم فارسی شفتین بحریست.
 ماهیابه: اسم فارسی صحنه است.
 مازو: به فارسی غفص است.
 مار: به فارسی حیّه است.
 مارچوبه: به فارسی هلیون است.
 ماهی زهره کوهی: اسم فارسی قلووس است.
 مالمالی: به لغت اصفهان حردون است و در تنکابن ماچه کور نامند.
 ماستواء چچکی: به ترکی کیکج است.
 مانک: اسم هندی یاقوت است.
 ماچوبل: به هندی غفص است.
 ماکی: به هندی ذباب است.
 ماریاتانیا: به هندی راست است.
 ماتی: به هندی طین است.
 مائی: به هندی ثمره الطرفاست.
 مان بل: به هندی جوزالقی است.
 ماچلیک: به هندی نوعی از بیش است.
 المیم مع التاء
 متک: اترج است.
 متنی: نعناع است.
 متر: به هندی کرسنه است.
 متها: به هندی به معنی شیرین است.
 متاسرین: به هندی جدوار است.
 متاکها: به هندی بیش است.
 متاگوش: به هندی قسط شیرین است.
 المیم مع التاء:

مشان

به ثاء مثله اسم عربی نباتی است که کوم دانه ثمر اوست و آن دو قسم است: یکی را شاخه‌ها بقدر دو زرع و متعدّد و درشت و برگش شبیه به برگ مازریون و از آن باریکتر و با رطوبت چسبنده و گلش سفید و مابین گل ثمرش می‌روید و شبیه به تخم مورد مایل به استداره و بعد از رسیدن سرخ می‌شود و پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و جرمدان لقی و درمانه نیز نامند.

چهارساله که در فصل اول رنگینی انگور ذبح نموده و خون اوّل و آخر را بگیرند و خون وسط آن را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی گاه و غربال در سایه خشک نمایند او را یدالله نامند و در ریختن سنگ گرده و مئانه بیعدیل است و چون شاخ و سم بز را با ترب و عسل و بیدانجیر تقطیر کنند، معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم می‌سازد و چون سم او را داخل نموده مدادی در غایت سیاهی است و بستن پوست سر بزغاله به گرمی ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن به غایت مفید و ضماد مغز سر او مرطّب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است.

◀ مالک الحزین

به فارسی بوتیمار نامند و از طیور آبیست. گودن و پاهایش دراز و کوچکتر از کلرگ و سفید و در کنار آنها معاور و سر به زیر افکنده می‌باشد. در دوم گرم و خشک و گوشت او محرک باه و مقوی گرده و غلیظ و موکد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفید است.

◀ مار ماهی

شبیبه به مار و زیاده بر شبری و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب ثقبه دار است و بر روی آب مانند سایر ماهیان نمی‌آید و گرم و پخته او مبهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است.
 مالبالوس: مالیاست.
 مازر: مازریون است.
 ماسقود: ماسقودون است.
 مانلتریا: زاج الأساکفه است.
 ماراش و مارثون: اسم رازیانه بری و بستانی است.
 مامون: حاشا است.
 مادیقون: مقل است.
 مابه الراس: اطراطیقوس است.
 ماqn: به یونانی بسباسه است.
 مارسبقا: به یونانی اترج است.
 ماساج: به یونانی اسم مغز سر است.
 مالس لوقا: به یونانی و مادرن مرماحور است.
 مالمینودیون و مالمینوس: خربق سیاه است.
 ماقاریون: دلبوٹ است.
 مالایشرون: به یونانی و مامهتان سادج است.
 مافر: طالیسفر است.
 مالی: اسم یونانی عسل است.
 مالمینوفلن: بادرنجیویه است.
 ماطونیون: نبات قنه است.
 ماشیا: ارغامونی است.

محروث: بیخ انجدان است و اعم از بیخ کوله پر که انجدان سفید است و از بیخ کماه که انجدان سیاه باشد.
محاجم: به لغت اندلس مخلص است.
مح: زردۀ تخم مرغ است.
المیم مع الخاء:

مخلصه

اسم نباتی است که استعمال او خلاصی از سمّ هوام می دهد و لهذا به این اسم نامیده اند و او به حسب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع او با تلخی و گل همه انواع باک جی و منکوس و شبیه به جمجمه می باشد و بعضی را شاخه های بی ساق و برگ مانند برگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر آن مشقّ و چندان که شاخ او دراز گردد و برگ او ریزه تر می شود تا به حدّ برگ کتان . گلش کبود و منکوس و بعضی گلش مابین کبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و گلش سفید و با زردی و با اندکی سیاهی و این قسم را رأس الیهدد نامند و قسمی ساقدار بقدر دو شبر تا سه شبر . باریک و مستدیر و بی شاخ و برگ و گلش شبیه صورت عقرب و کبود نیم رنگ و قسمی را ساق مریع و برگ مدور و مشقّ و شبیه به برگ بادرنجبویه و قسمی کم سبک و شاخه های او صلب و اغبر و بر آن قبه زغنی بنفش شبیه به بابونه اما در دور قبه مثل بابونه اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیرالوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در اراضی صلب بی آب روید قوتش تا بیست سال باقی است.

در اول سوم گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن رافع ضرر آن است و در نفع قولنجهای صعب عجیب الفعل بوده و جهت تحلیل اخلاط لرجه و کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر و سپرز و اعصاب مفید است و قدر شربتش یک مثقال است و چون در اول تحویل آفتاب به حمل سه روز از تخم او بقدر یک مثقال بنوشند، در آن سال هیچ سمی ضرر نمی رساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریخی و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین است و بعضی در تریاق فاروق قایم مقام خمر دانسته اند.

مخ

مغز استخوان را نامند. گرم و تر و ملین و کثیرالغذاء و مسمن و اکتار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین ترشیهاست و طلای او جهت صلابت عصب و وتر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قویترین او در اطلیه از گاو است .

مخیص

به فارسی دوغ نامند و به ترکی ایران و بهترین او تازه ای است که دهنت او را بالتمام گرفته باشند.

در سوم گرم و خشک و برگ و تخم او مستعمل است . یک درهم او با حریرها مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع صعود بخارات به دماغ و طلای کوبیده او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت مؤثر است و زیاد او کشنده و مورث سحج و حکه عظیم و ورم حارّ و برگ او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیساینده او جهت استسقاء بغایت مفید و با طبیح باقلی و عدس مسهل برفق و حمول او قاتل جنین و مخرج آن بوده و مسخن فرج و مشوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین حمل می باشد و قدر شربش در مطبوخات تا سه درهم و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و برای ضعیف الأبدان جایز نیست.

و قسم دیگر او در مصر کثیرالوجود و منبتش کنار آبها و ریگزارها و نباتش بقدر دو شبر و چتری و برگش مانند برگ ابهل و در پهلوی هم و گلش زرد و باریک و تخمش مایل به سفیدی و بقدر تخم انجیره می باشد. در سوم گرم و خشک و برگ خیساینده او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقی زخمهای کهنه و رافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اول است.

مثک: سوسن است.

مثلت العجم: زعرور است.

مثث

آب انگور است که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث او بماند. منافع او قریب به خمر و موکد خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحب آبله و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی مبرودین و اکتار او مضر محروورین است.

المیم مع الجیم:

مج: به فتح ماش است.

مججن: قسمی از عنب الثعلب است.

مجری: به راء و به لام اسم هندی سمک است.

مجئیت: به هندی فوه است.

مجری: به هندی افستین است.

مجرح

به فارسی گل خوش نظر نامند و نوعی از ریاحین است. در دوم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت کرم گوش و قرحه و درد آن نافع است.

المیم مع الحاء:

محموده: سقمونیاست.

محلّب: درخت حبّ المحلّب است و گذشت.

تخمه حکیم مؤمن

تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف مغنی اشتباه نموده که اذان الفار باشد و مؤلف اختیارات را اشتباهات زیاده بر آن است که در اینجا به او تصریح باید نمود.

او در آخر دوم گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدرّ بول و حیض و مفتت حصاه و مفرّج و مسخّن اعضاء و مجفّف رطوبات معده و امعاء و جهت مغص و قولنج ریخی و استسقاء و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مراقی و لویه و درد سینه و سرفه و ضیق النّفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس زکام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع است و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب است و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بد بوی عرق و با موم روغن جهت التّوای عصب و اورام بلغمی و با مغره جهت ورم حارّ چشم نافع است و با بزرالبنج جهت ورم انثیان مجرب و بوییدن او جهت سده مبخّزین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خاییدن او با نمک و فروبردن او جهت رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهت ابتدای نزول آب و ضعف باصره مفید است و مالیدن آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدرّ حیض می باشد و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضرّ کرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنجوش که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند، جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سربارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع است و بخور مرزنجوش رافع مضرّت هوای وبائی و گریزاننده هوام است.

مرآن

به فتح اول و تشدید ثانی درختی است در بلاد مغرب و روم و هند. جمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند و رعنا و نرم و گره هایی مانند بندهای نی و میان پر و از آن نیزه می سازند و مشهور به نیزه نی است و نزد بعضی مرآن و مالیا یکی است و این قول صحّتی دارد چه در افعال قریبند و نزد بعضی مرآن قرانیاست و این اصلی ندارد چه مرآن را برگ شبیه به برگ توت است و برگ قرانیا شبیه به برگ ترنج و از آن کوچکتر است و درخت او بسیار بلند نمی باشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مرآن شبیه به ثمر او و با عفوصت بسیار است.

در دوم گرم و خشک و یک درهم برگ او سمّ افعی و هوام و محلل ریاح و مدرّ فضلات و مقوی معده و ثمرش مانع تخمه و کماد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرّح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و ضماد و سوخته او را با سوخته پرسیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشاره چوب او بقدر دو درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است فتأمل.

در دوم سرد و رطوبت در او غالب بر بیوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرومین و مشهّی و مسمّن و مطفی حدّت سمومات حاره و جهت تب دق و تشنگی و معده حارّ و التهاب جگر و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و داغ کرده او با سنگ و آهن تفته جهت اسهال دموی و صفراوی خصوصاً با طرائث و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جوی بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حارّ و جهت تسمین نافع است و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق نان را زیاده از ده مثقال جایز ندانسته اند و چون تخم خرفه را کوبیده و با دوغ تسویه تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز می کند و از اسرار مرتاضین است و دوغ در تبهای خلطی متعفن می گردد و اصلاح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و غشی گردد و اصلاح او با فلافل و جوارشات است.

مخاط الشیطان

چیزیست که با بعضی احجار می باشد و در آتش نمی سوزد و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثر است.

مخلص الأكبر: اسم معجونی است که به یونانی سوطیرا نامند.

مخیط و مخاطه: اسم عربی سپستان است.

المیم مع الدال:

مداد

به فارسی مرکب نامند و عمل و اقسام او در دستورات مذکور است و مراد اطبا قسمی از آن است که از دوده درخت صنوبر علی دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و یا غری الجلود و زاج زرد ساخته شود.

در دوم گرم و خشک به خلاف مداد هندی که او سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل می سازند و طلای مداد هندی جهت اورام و سستی اعضاء و بر کف پا جهت جذب حرارت تبها و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و غیر هندی او جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید است و بعد از تطویه رفع نباید کرد تا خود به نفسه رفع گردد و دیسقوریدوس گوید که دو مثقال مداد با آب سرد رافع سمّ عقرب است.

مدام: اسم خمر است.

مدمل الجراح: اصابع فرعون است.

المیم مع الرأء:

مرزنجوش

مرعب از مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار است، چه اصلاً برگ او شبیه به گوش موش نیست و از جمله ریاحین خوشبوی است و درخ لانه لزرع می کنند. برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل به سرخی و



و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ به وزن آن و نزد بعضی بدلش مومیایی و جند و فلفل است به حسب مراعات امراض و دوده مرّ لطیفتر از او و مجفّف قوی و در افعال مثل اوست.

مرطولس

اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار و برگش به باریکی موی و به هم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تندبوی و تلخ می‌باشد. در سوم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بمالند، رافع جرب و دو اوقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است. سنون او جهت تقویت لثه و جراحات او و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر است و در فلاح ت مذکور است که چون برگ او را غرس کنند، درخت سپستان می‌روید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز فطر بار می‌آورد.

مرار

به ضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در آخر بهار می‌رسد و در مصر مریر و در دریه نامند و برگش مانند برگ چغندر و مایل به سیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبه‌ها از یک بیخ می‌رویند و گلش زرد و در آخر خاردار و شبیه به شکاعی می‌شود و در آن تخمی مانند تخم کافشه وجود دارد و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده می‌خورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک است و چون شتر را فربه می‌کند لهذا شوک الجمال نیز نامند. در حرارت معتدل و در سوم خشک و نایب مناب عصى الراعی و شکاعی می‌باشد. مدرّ بول و آب او مفتّح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب و حگه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت رمد و سه دانۀ او با شراب جهت سموم نافع است و مصلّح و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا سه درهم و از آبش تا یک اوقیه است.

مرو

اسم جنس است و انواع او را هریک نامی مخصوص و بر ابرون و خزامی و اقحوان و لسان‌الثور نیز اطلاق می‌کنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست که مرماحور نامند و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرد دانسته و ظاهراً آن ابرون باشد و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بوی می‌باشد نسبت به مرماحور و او را شמוש نامند و یکی را مرو تلخ و آن مرماهوس است و یکی را دارمک نامند و آن مرماطوس است و مرمازاد و ماسرجویه چهار نوع او را ارونیس و مرماطوس و مرمازاد و مرماحور نامیده‌اند.

آب منجمد درختی است مغربی شبیه به درخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت و گرفتن آب سایل آن حاصل می‌شود و در اول ترشّح سفید است و بعد از خشکی رنگین می‌شود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل به سرخی و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف است که بعد از شکستن در او سفیدی شبیه به ناخن چیده باشد و این قسم را مرّصاف نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد، مسمی به مرّالبطراخ است و آن زرد می‌باشد و در خوبی قایم مقام قسم اول است و آنچه آب افشردۀ اجزای درخت را خشک کنند و مایل به سیاهی و قریب به میعۀ سایله است، مسمی به مرّ حبشی است و آن زبوتر از قسم ثانی و هر چه آب افشردۀ آن را بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبو و تند و قتال است و شرب او جایز نیست.

در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقیست و مفتّح و محلّل ریاح و اورام و با قوه قابضه و مجفّف بیلذع و شرب او مسهل ماء اصفر و با ترمس مدرّ حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم نیم برشت نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات است و جهت سرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلوی و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعاء و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریجی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرّت سموم بارده نافع بوده و طلای او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهت بدبویی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن زیتون و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پای راست گویند به حدیّ محرک جماع است که تا زایل نکند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت مؤثر و با حیوان صدف جهت التیام زخم عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان و غضروف و با سرکه و آب چغندر جهت فتق و اوره و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و با گوگرد جهت جرب و اکتحال او با ادویۀ عین جهت بیاض چشم خصوصاً با آب شقایق الرّمّان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب است و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت رمد و با آب جلد و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و محمول او با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات است و مضمضۀ او با شراب و با روغن زیتون جهت تقویت دندان و لثه و تعفن او و با سرکه عنصل جهت خون بن دندان و ذرور او جهت قرحه سر و سایر زخمها خصوصاً چون قبل از آن زخم را با آب بارتنگ بشویند و فیتله او با افیون و جند و مامینا جهت درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم او و سعوپ او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبویی بینی و حقه آن با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبویی آن و رایحه آن منوم است و او مصلّح و باعث سدر و مضرّ مثانه و مصلحش عسل است.

تخمه حکیم مؤمن

و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعاء و معین مستی شراب و مفتوح سدهٔ دماغی و جهت خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و درد حوامل و به دستور نطول طیبخ او و جلوس در آن و فرش برگ تازه آن در حمام بهترین ادویهٔ صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از برگ و گل و تخم او تا دو درهم و از آبش تا یک اوقیه و مصلح و مصلحش مورد و بدش بادرنجویه است.

ممری

اسم عربی و مشتق از ممری است و به فارسی آبکامه نامند و از ادویهٔ قدیمیّه و اختراع اطباء کلدانیون است. مادهٔ او را فودج نامند و مذکور شد و بهترین او آن است که آرد جو و فودنج بری را در تابستان خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند و او را با هم وزن او فودنج و مثل آن نمک و ربیع او رازیانه و به جهت مبرودین قدری تخم کرفس و دا رچینی و قرفل و غیر آن با آب خمیر کرده و بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر او بپاشند تا سیاه و متین گردد و سپس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده و چند روز در آفتاب بگذارند. گرم و خشک و هاضم و مشهی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت گرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات مفید است و شرب او چند روز با قدری لک جهت لاغر کردن بدن از مجربات است و حقنهٔ او جهت قرحهٔ امعاء و قولنج و درد ورک و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغرهٔ او جهت ورم لپه و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذایقه مؤثر بوده و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدن است و مصلح او لعابها و چربیها و شیرینهاست و قطور او در چشم مانع بروز آبله است و اگر بروز کرده باشد در ازالهٔ او از مجربات دانسته اند و بالفعل آبکامه مشهود در این بلاد که بجای مری استعمال می کنند بجای آب مادهٔ آبکامه را در سرکه حل نموده و در آفتاب می گذارند و او را قوهٔ مسهله ضعیف و قوهٔ تفتیح غالب و مضر امعاست و در حقنه استعمال او جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل می کنند و معروف است به کومه و در حرف کاف مذکور شد.

مرهیطس

سنگیست سیاه و مخطط و سبک و بعضی از آن لاجوردی و چون بسایند رایحهٔ خمر از او ظاهر می شود و از مغرب آرند. ضماد او جهت نمله نافع است و شرب سه شعیر او را جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند.

مرداسنج

و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشکند و محلل ریاح و بلغم و مفتوح سدد و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل بوده و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقاء و درد اعضا می باشد. تخم آن لعابی و ملین طبع و بودادهٔ او قابض است خصوصاً با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحهٔ امعاء و سحج است.

و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گویند چون قطرهٔ آب بر او ریخته و با انگشت بمالند و لعاب او را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند، شرای سوداوی را کاملاً رفع می کند و مجرب است.

مرو آزاد

به فارسی مرو آزاد نامند. ماسرجویه گوید که آن یک شاخ باریک می روید بقدر شبری و قریب به جعده و زغب به حدی که گوئی از ساق تا آخر در میان پنبهٔ محلول بسیار رقیقی است و گلش بنفش مایل به سرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبو و حقیر در جبال فیروزکوه مکرر مشاهده و اخذ نموده ام و سطوالیس خشکی او را کمتر از گرمی دانسته و او مدر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض باردهٔ رحم و جگر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سدد و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید می باشد.

مرماهوس

به فارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند. نبات او شبیه به مرماحور و برگش شبیه به بلبلاب و از آن کوچکتتر و گلش مایل به سفیدی و تخمش مدور برخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است. گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همهٔ افعال مانند مرماحور و شکوفهٔ او را امین الدوله سرد و تر دانسته است.

مرماطوس

مرو بریست و قسمی از مرو سفید و به فارسی دارمک نامند. نباتش مانند مرماهوس و برگش شبیه به برگ خبازی و از آن کوچکتتر و با تشریف و در افعال مانند مرماهوس است.

مرماحور

به راء مهمله و معجمه مرو جبلی است و به فارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده بر شبری و با صلابت و برگش با خشونت مابین تدویر و درازی و مابین تیرگی و سبزی و مایل بر اسفل و خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب به تخم کتان و گلش مایل به تیرگی و زردی است.

در آخر دوم گرم و خشک و محلّ و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و مادامی که مانند غبار بسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که به عسل آلوده و در آتش سرخ کرده باشند لطف و مغسول او مبرّد است و طلای او با سرکه جهت بهق و ب رص و نمش و کلف و تقیّه زخمها و حرارت عضل و با راتیانج جهت تحلیل او رام مفید است و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن مفید است و تعلیق آن بر اطفال رافع فرغ است.

◀ مراره

به فارسی زهره نامند. خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیّه و غیر مذکور جزئی در اینجا مذکور می شود. مجموع او گرم و خشک و مفتّح سده مصفّاه و رافع ظلمت بصر و شدید النّفوذند و طلای او بر ناف و شیاف او مسهل طبع و فرزجه او مدرّ حیض و بهترین او زرد مایل به سرخی و زبوترین او زنکاری و لاجوردیست و استعمال او جایز نیست و قویترین همه زهره شیر و ضعیفترین همه زهره خوک است و هر یک به حسب اختلاف احوال مختلف می باشد، چه زهره ذکور و از ذبیحه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط قوی الحرا رت است و برخلاف آن ضعیف و طریق حفظ زهره ها در دستور اوّل مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و از گرگ رافع برص و بهق و از هدهد با عسل مانع ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیه الثعلب رافع صرع و شرب یک درهم او با یک درهم موم مخرج جنین میّت و از مجربّات شمرده اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو ناشتا و زهره گوسفند در جذب چربی از نمذ و قالی و فرش از مجربّات است و در دم رافع بهر و ربو است و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره جغد را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول در فراش و از مجربّات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی را بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محبت مفرط ایشان است و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و خصیه باعث شدت نعوظ و تا کف پا را بر زمین نگذارند رفع او نمی شود.

◀ مرجان

معروف است و به هندی بسد نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یک درهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند.
مرم: حجرالسطریط است.
مرطیس: قسم سیاه مرهیطس است.
مریخ: به لغت اکسیریان حدید است.
مریخ: به حاء مهمله مشتق از راحه و آن حزم است.
مریخه: به خاء معجمه به دستور اسم خرم است.

معرب از مرداسنگ فارسیست و او از سرب و قلع و سایر معادن سوای آهن به عمل می آید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است و غیر مغسول او مایل به گرمی می باشد.
و در آخر سوم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او لطف و اقوی است. طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او سم قاتل و با قوه محلّله و قابضه و مغری و بغایت مجفّف و مسدّد و حابس و برنده گوشت زیاد و رویاننده صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق است و چون در سرکه کنند ترشی او زایل کرده قریب به شیرینی عسل سازد و طلای او بلأهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنه ها حابس اسهال قروچی و سحجی است و جالی کلف و مسکن حدت ادویه تند و جهت رفع بدبوئی اعضاء و عرق و منع ادرار عرق و سحج جلد بغایت مؤثر است خصوصاً با روغن گل و روغن مورد و طلای او با روغنهای مذکور بر حوالی قلب و زرد بغل مانع ریختن مواد است بادل و جهت رفع آثار و حکّه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت رفع قمل و در اکتحال جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه مفید است و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ شود بهترین ادویه شقاق است و سائیده او با مثل او گوگرد که با سرکه و روغن مورد طلا کنند، جهت شری و جوششهای پر آب نافع است و امین اللؤلؤه التیام و تقیّه زخمها را بالذات از او نمی داند و معین ادویه مناسبه دانسته است و تصریح نموده که خوردن نیم درهم از سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم و مجربّ است و شیخ الرئیس نیز فرموده که زنان در بلاد ما به اطفال جهت قرحه و اسهال می دهند و حقیر نیز در بلاد دارالمرز دیده که جهت رفع کرم با شیر می دهند و حرکت می فرمایند تا آن کرمها دفع شود و مانع سکونند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است و دو درهم او کشنده است به احتباس بول و انتفاخ شکم و پیچش عظیم و ضیق النّفس.

◀ مرعزی

لغت سریانی است و به فارسی بزمرغ نامند. از انواع مغر و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید می باشد. لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و گرده است.

◀ مرقسیسا

اسم یونانی سنگی است و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدید می باشد و هر یک در رنگ شبیه به یکی از معادنند و غیر برآقند بر خلاف مغنیسا که برآق است.
و گویند هر یک در معدنی به هم می رسد و بقدری مخلوط به جوهر آن معدن می باشد و آن جوهر را از آن استخ راج می کنند قویترین نحاسی است.

تغفه حکیم مؤمن

مریر: به لغت مصر مرار است.
 مردقوش و مرزجوش: مرزجوش است.
 مروس اوطاء: به یونانی اذان الفار است.
 مروس و میوس: به معنی موش است و اوطاء به معنی گوش است.
 مرانیته: هوم المجوس است.
 مراجه: اسم فارسی هوم المجوس است.
 مرماهان و مرو جبلی و مرو شیرین: مرماحور است.
 مروالتلال و مرو بری: مرماطوس است.
 مروالهرم و مرماجونه و مرو تلخ و مرو سفید: مرماهوس است.
 مروازاد: مرمازاد است.
 مرتک: مرداسنگ است که سفید کرده باشند نه مطلق مرداسنگ.
 مریق: احریض است.
 مرقاعی: کفیشون است.
 مریافلن: یونانی و به معنی هزار برگ و آن حزنبیل است.
 مریافلن: هندی طریفلون است.
 مرقد: شامل جوزمائل و افیون است.
 مرسیاغریا: به یونانی آس بریست.
 مرسیایمارس: به یونانی آس بستانی است.
 مرطوش: نزد مؤلف حاوی الأودیبه مرماحور و نزد بعضی مرطوس است.
 مریرا: شیلیم است.
 مرسیون: به یونانی اشنان است.
 مرسلون: به لغت سریانی دارچینی است.
 مرسیا: به یونانی به معنی ریحان است.
 مرارالصحرا و مرارالصحور: حنظل است.
 مریج: به جیم نارجیل است.
 مروریه: نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است.
 مرئای کدو: اسم فارسی مسیر است.
 مردارآغاجی: به ترکی اسم نبات غنّب الدّب است.
 مرقش: مرقشیشاست.
 مرغابی: اسم فارسی اوز است.
 مرورشک: اسم فارسی مرو کم بو است.
 مریا: اسم فارسی انبجیات است.
 مرغ خانگی: اسم فارسی دجاج است.
 مردارخوار: اسم فارسی رخمه است.
 مرگ موش کانی: اسم فارسی شک است.
 مرگ موش عملی: اسم فارسی دیگ بردیک است.
 مرزه: اسم فارسی صعتر بستانی است.
 مرجومک: اسم فارسی عدس است.
 مرغ سنگ اشکنک: اسم فارسی قطاه است.
 مرگ ماهی: به فارسی ماهیزهرج است.
 مروارید: اسم فارسی لؤلؤ است.

مزر

به زای معجمه قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و در بصره از برنج می‌سازند و در نبیذ مذکور می‌شود و به فارسی یوزه نامند.

مزمارالرّاعی

نباتی است برگش شبیه به برگ بارتنگ و از آن بزرگتر و منحنی به طرف زمین و ساقش باریک و بی‌گره و بی‌برگ و بقدر زری و با رطوبت چسبنده و بر اطراف سر آن گلی مابین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخش باریک و سیاه شبیه به خربق اسود و بسیار خوشبو و منبتش اماکن رطبه و در جوزا می‌رسد و تخمش مانند گلسترخ. در اوّل دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلّل اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدرّ حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سمّ ضفادع و ارنب بری و پیچش و قرحه ام‌عاء و طیبخ بیخ او جهت تفتیح سده جگر و سنگ کرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد او جهت اورام بارده احشاء و بلغمی و مغسول او جهت دراز کردن موی مؤثّر و طلائی او با زیب‌الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل است تا یک سال و مضرّ سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از آب او یک اوقیه و در مطبوخ تا پنج درهم و از بیخ او از یک مثقال تا دو درهم و بدلش لسان الثور است.

مزج: درخت بادام تلخ است.

مزو: به لغت اصفهان سوسن است.

المیم مع السّین:

مسک

خون منجمدی است که از حیوانی کوچکتر از آهو و در بلاد چین و هند و ترک حاصل می‌شود و او را آهوی چینی نامند. دستهای او کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج به طرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز به حدّی که به دنباله او رسد و در آن سوراخها که استنشاق به او کند و مسک چهار قسم می‌باشد.

صمغ البلاط را اضافه نموده و بجو شانند . گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاد و فاسد زخمها و گشایج ه دبيلات و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شرب او قتال و بدلش آبگینه است.

◀ مستعجله

نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او فروع لعیه بربری و ریشه‌هایی است با پیچیدگی و صلب و به هم پیچیده و مرتب به نوعی که چون باز کنند چوب او مرتب متساوی الأضلاع مشاهده می‌گردد و بهترین او خوش جوهر صلب شیرین است. در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه به حدی که استعجال فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از سم مانع تأثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خمیرمایه است.

◀ مسیر

اسم مرتبای کدو است و انطاکی گویند واضع او بقراط است و عسلی او معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشاء و کثیرا الغذاء و رافع اخلاط سوخته بارد و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات به دماغ و جهت مالیخولیا و سده و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با خشخاش جهت رفع بیخوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است. باید کدو را از پوست و تخم و پیه پاک کرده، نیم پخت کنند و آبش سوخته قریب به خشکی شود و عسل با شکر را دو چندان کدو علیحده به قوام آورده اضافه نموده و طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند.

مسنین: به یونانی زاج سبز است.

مسک الجن: شامل شواصرا و جعده صغیر است.

مسک الرمان: نارمشک است.

مسد: لیف درخت مقل است.

مسوحات: ادهان مرگبه است.

مسواک الرأعی: شامل زوفرا و شیطرج است.

مسواک المسیح: نوع بزرگ نفارس است.

مسک القروود: اشنه است.

مسواک العباس: نوع بزرگ قتاد و رعی الأبل را شامل است.

مسقلن: زعرور است.

مسقوره و مسقمقار و مسمقران: به لغت عجمه اندلس زراوند طویل است.

مسن: حجرالمسن است.

مستکر: آبوس است.

یکی را ترکی نامند و آن حیوانیست که از آن حیوان به طریق حیض یا بوسیر دفع شده و بر روی سنگها منجمد می گردد و او در غایت خوشبوئی و بوی او رافع می‌آورد و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است.

قسم دوم را تبئی نامند و آن نافع است و از جمعیت خون او در حوالی ناف به هم رسد و بعد از رسیدن به سبب خارش با پوستی که ظرف اوسیت می‌افکند.

و یکی را چینی نامند و او خونیست که بعد از صید موضع ناف او را شکافته و اطراف او را به دست می‌مالند تا خون اطراف در یک جا جمع شود، سپس خشک می‌کنند و آن سیاه با صلابت می‌باشد.

و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونی است که از ذبح آن حیوان به هم می‌رسد. با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک می‌نمایند و او اشقر و غیر صلب است و عملی را از ریوند و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده بز و برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب می دهند و در نافها می‌کنند و علامت مغشوش از سیا هی مفرط و شغل او معلوم است و آنچه در نافع باشد ریسمانی را به سوزن اول از نافع گذرانده، سپس از وسط سیر بگذرانند هرگاه بوی سیر نداد خالص است و آلا فلا و آنچه در غیر او نافع باشد باید در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص و اگر فتلیه گردد مغشوش است.

و ارسطو گویند خالص سا حیده مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یک ساعت وزنش زیاده می‌شود و بهترین او تبئی و قوتش تا سه سال باقیست و از نافع بیرون آورده او تا یک سال. در سوم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب می‌شود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حایس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح امعاء و نیکویی رخسار نافع است و رسانیدن قوه ادویه به عمق بدن و در اکحال به طبقات چشم مؤثر و شرب او در رفع سم بیش و قرون السنبیل بیعدیل و فرزجه او معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکنه و جمیع امراض بارده دماغی و با روغن بان بر مقدم دماغ و بو کیدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع است و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بو کیدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بدبوئی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج است.

◀ مسحقونیا

شامل کف شیشه‌ای است که بعد از گذاز شیشه بر روی او مانند شیشه رقیقی ظاهر می‌شود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و راستخت را ساخته و تسقیه به آب آهک و آب قلی کرده و

تخفه حکیم مؤمن

در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد و سه اوقیه
آب نهگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند.

مشکطرامشیع

قسمی از پودنه و قویتر از اقسام آن است. برگش انبوه و بزرگتر از برگ
پودنه بری و با خشونت و مایل به استداره و چون گوسفند از او بخورد
شیر او به رنگ خون شود.

در آخر سوم گرم و در وسط خشک. بغایت مدرح یض و نفاس و مسقط
جنین و مفتت حصاه و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد
رحم و قولنج و تقویت اشتها و شربت او جهت غشی و کرب نافع و در
سایر افعال قویتر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر مقعد و مصلحش
سرکه و شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش به و زنش پودنه
و قردمانا و در ادرار حیض به و زنش عدس المر می‌باشد.

مشتری: به لغت اکسیریان قلع است.

مشک هندی: سعد هندی است.

مشط الرأعی: دینساقوس است.

مشک: به هندی کرسنه است.

مشک واش: به لغت تنکابن اسم شواصر است.

مشو: اسم فارسی خلر است.

مشک زیر زمین: اسم فلوسی سعد است.

المیم مع الصاد:

مصوص

غذائست که از جوجه و مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم و ادویه
خوشبو به حسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را با آب میوه های ترش
می‌جوشانند و منافع هر یک تابع اجزای اوست.

مصطکی

معرّب از مسطحی و به عربی علك الروم نامند. صمغ درختیست ریزه‌تر از
کندر و سفید او را رومی و سیاه او را نبطی گویند. درخت او در صافی و
شاخه‌های او در لطافت و برگ او مانند درخت اراک و از آن بزرگتر و
ثمرش مایل به تلخی و قوتش تا بیست سال باقیست.

و درخت او نزد شیخ الرئیس و بولس سرد و خشک و بیخ و پوست
عصاره و برگ و ثمر او را قایم مقام افاقیا و عصاره لحيه التیس دانسته‌اند و
نزد جالینوس گرم و خشک و مقوی معده و جگر و با تحلیل و قبض
است و دوام نطول طبیخ او رویاننده گوشت بر استخوان و مقوی اعضای
مسترخیه است و ضماد و برگش جهت خروج مقعد و رحم نافع است و
مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او
را بجوشانند و مکرر تجدید اجزاء کنند تا آب غلیظ شود، جهت نفت الدم
و اسهال و قرحه امعاء و نزف الدم و برآمدگی ناف و رحم و رفع سیلان

مسطار: خمر نارسیده است.

مسطاطون: عود هندی است.

مسطخی: مصطکی است.

مس: اسم فارسی نحاس است.

مس سوخته: اسم فارسی راستخت است.

مس رست: اسم فارسی طالیقون است.

مسکه: به فارسی زید است.

مستار: به هندی افستین است.

مسور: به هندی عدس است.

مسی: به هندی کاکنج است و در بعضی بلاد آطریلال را به این اسم نامند.

المیم مع الشین:

شمش

به فارسی زردآلو نامند و به ترکی ارک و اقسام می‌باشد و بهترین او شیرین
و پر آب و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است.

در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و
موافق محرومین است مادام که در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و

التهاب مع ده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع است و رافع آروغ

خصوصاً ترش او و خیسانیده خشک او چون صاحب تب حار و بارد از

آن خورد و آب گرم و غسل بعد از آن بنوشد و قی کند اخلاط کرائی و

زنجاری دفع شده و رفع تب گردد و از مجربات شمرده‌اند و هرگاه بعد از

خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا مداومت او

را باعث برص دانسته‌اند و او سریع التعفن و نقاخ و موکد آروغ ترش و

مضر مبرودین و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن

او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از آن بغایت مضر است و مغز دانه تلخ

او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مبهی و روغن

همه آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق

است و روغن مغز تلخ او بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی

آن و محلل اورام مقعد و مفتت حصاه و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری

و باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش بیعدیل

و در سایر افعال قریب به روغن بادام تلخ است.

و قدر شربش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام

شیرین است. اجزای درخت او در دوم سرد و خشک و برگ او مدر و

مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و

شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب ذرور او قاطع نزف الدم ظاهری

و باطنی است.

مشط الغول

نباتیست شاخه‌های او باریک و برگش شبیه به برگ گشنیز و صلب و بی
گل و ثمر و خوشبو می‌باشد.

تشنگی و رادع اورام حارّه و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او در ورم حارّ از مجربّات است و مضمضه او جهت قلاع حارّ مفید و او مضرّ معده سوداوی و مولّد نفخ و قولنج و ردی غذاست. مصلحش ادویه حارّه و جوارشات می باشد.

◀ مضم

به ضاد معجمه رمان البر است و ثمرش حبّ القلّول می باشد. مطبوخ آب انگور است که از طبخ به نصف رسیده باشد و او را منصف نیز نامند. الطّف از مثلث و در افعال مانند اوست.

المیم مع الطّاء:

مطهر: پنج انگشت است.

مطخینا: لوز است و لعوق لوز را به این اسم نامند.

مطر: باران است.

المیم مع الطّاء:

مظ: به ظاء معجمه گلنار است.

المیم مع العین:

معاء: به فارسی روده و به ترکی باقرساق نامند و امعاء مذکور شد.

معشوقا: شامل جمست و ماهودانه است.

مغر: ماغر است.

معانیوس: به یونانی بان است.

معفار: صمغ آلوست.

معد: خصی الثعلب است.

معین: مازیون است.

◀ مغاث

بیخیست دراز و ستبر و پوست او سیاه مایل به سرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل به شیرینیست و نزد بعضی او بیخ رمان بری که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است و اظهار آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حبّ السّمّنه و انطاکی گوید قسمی از آن در نواحی شام به هم می رسد و در مصر مستعمل و ضعیف الأثر است.

در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی است. مسمّن بدن و محرک باه و با قوه قابضه و مقوی اعضاء و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط سوداوی و با غسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و نقرس و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضاء و ضعف عصب و تشنج و استرخای آن و صلابت رحم و مداومت آن با عنّاب و کنیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر و کسر و وشی و ضربه و سقطه نافع است و تخم او در تحریک

حیض و شکستگی اعضاء و جرب نافع است و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتهاست و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلّل ریاح معده و رافع نفخ به آروغ و با سفّل و رافع پیچش و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و باه لطیجات جهت سودا و عسرالنفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الّذم و قصبه ریه و با کهربا جهت نرف الّذم از مجربّات است و با کندر جهت قوه فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجربّ بوده و به دستور بخور کردن پنبه به او و به گلاب تر کرده و کماذ نمودن بر چشم جهت درد رمذ از مجربّات شمرده اند. طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرز تبهای بارد و رعشه و ضربان و کزاز و اعیا بیعدیل و شرب ضماد او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت درد فم معده و امعاء و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع است و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مضمضه طبیعی او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو دردناک و پاشیدن مصطکی بر او و به خرّقه بستن او جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خاییدن او جهت جذب رطوبت دماغی مؤثر است و گویند مضرّ مثله است و مصلحش گردکان و کنیرا و به دستور یک شبانه روز در سرکه خیسانیدن آن و بدلش به وزن او کندر و تلّیک وزن و نیم علك البطم و در تقویت معده و جگر اذخر است.

و قدر شربتش تا یک مثقال است و روغن مصطکی که یک اوقیه او را در یک رطل روغن زیتون بلقدر مضاعف حل کرده باشند، محلّل و مقوی اعصاب و شرب ضماد او جهت امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه ریه و حقنه او جهت قرحه امعاء و طلای او جهت آثار جلد و نیکویی رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش بسازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع بوده و قدر شربتش تا سه مثقال است.

المیم مع الصاد مع الضّاد:

مصغ: ثمر عوسج است.

مصباح الرّوم: کهرباست.

مصارین: امعاست و مصران واحد آن.

مصاع: زعرور است.

مصفی الرّعات: بلسکی است.

مصنع: نیبذی است که از آب میوه ها و انار ترتیب می دهند.

◀ مصل

به ترکی قراقروط نامند و در اصفهان فارا گویند و آن ما حّت دوعی است که طبخ داده و غلیظ او را کشک سازند و ما حّت او را بار دیگر جوشانیده منعقد نمایند. بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حلت خون و صفرا و

تخمه حکیم مؤمن

مغز تخمها: اسم فارسی لبوب است.
المیم مع الفاء:
مفرّح: لسان الثور است.
مفرّح القلب المحزون: بادرنجبویه است.
مفروذ: اسم نوعی از فطر است.
المیم مع القاف:

مقل

مراد از او صمغ درختیست مانند صمغ درخت کندر و بسیار عظیم و در شحر و عمان کثیرالوجود است و صمغ آن هر چه مایل به سرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل به زردی را مقل الیهود و مایل به تیرگی و سیاهی را صقلی و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجان می باشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او زرد صاف و برآق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقیست.
در اوّل سوم گرم و در اوّل دوم خشک و جالی و محلّک و ملین طبع و مدرّ بول و شیر و حیض و رافع حدّات ادویّه مسهله و با تریاقیّت و مفتّت سنگ کرده و مسهل بلغم و مفتّح سدد و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشاء و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النساء و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت رفع تسیمن مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تعقّد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با آب دهن صایم جهت ورم پلک چشم و باد فتق و با اندکی سرنج جهت اسقاط دانه بواسیر و ثلیل و بخور آن جهت بواسیر و حمول او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب ج نین و رطوبات رحم و ضماد مسحوق مطبوخ او با سه چندان سبوس گندم که بجای آب رب انگور باشد با قدری روغن گاو جهت ورم نغغه از مجربات است و مضرّ ریه و مصلحش کثیرا و مضرّ جگر و مصلح او زعفران و قدر شربتش یک درهم و بدلس دو ثلث او مرّ و ربع او صبر است.

مقل مگی

اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و او را بهش و خشک او را دفل نامند و مأکول است و درخت او در شکل و ثمر شبیه به درخت خرما می باشد. سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ بیخ او جهت تقطیر البول و نفث اللّم و جلوس در آن جهت رفع اقعجار رگها مفید بوده و شرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نطول سوخته او جهت جرب و حکه و منع تولّد قمل مؤثّر است.

باه قویترین اثیاست و او مضرّ مئانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلس سورنجان و عاقرقرحاست و در ضمادات قلت است.

مغره

او را طین مغره نیز نامند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و او خاکی است که از روم خیزد و سرخ مایل به زردی و با غرویت و در دوم سرد و خشک و قابض و مجفّف و رادع و حابس نفث اللّم جمیع اعضاء و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حبّ القرع و با زرده تخم نیم برشت و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و مئانه و با شکر جهت فربه کردن بدن و طلائی او با سرکه جهت جمره و نمله و ورم حارّ و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نرمی بشره و برآق کردن او و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع است و اکتار او مضرّ و مسدّد و مصلحش شیرینبها و شربتش دو درهم و بدلس مثل او گل ارمنی و ربع او کتیراست و چون دست را به او خضاب کنند و او را شسته حنا ببندند تا بیست روز حنا باقیست.

مغنیسا

اسم نبطی سنگی است قریب به مرقشیشا و به فارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظرف به او رنگ می کنند و از اکثر آن سرب به هم می رسد و آن پنج نوع می باشد: یکی سیاه و یکی مایل به سیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون سرخ می باشد.
و محمّد بن زکریا گوید آن دو نوع است یکی را شهبا نامند و اثنی است و با نرمی می باشد و دیگری سرخ و مایل به سیاهی و حدّ یدی و آن ذکر است و به قول اکثر حدیدی او سیاه و ذهبی او زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ می باشد و در جمیع اقسام او نقطه های سفید و عیون ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند و گدازنده زجاج و صاف کننده آند و او را قابل رنگ گرفتن می سازند و با آهن نیز این فعل می کنند.
در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی معده و منقّی رطوبات و رافع حصاه و عسر بول و ذورر او التیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل رافع کلف و برص و در ازاله چرک و روغن و امثال آن قریب الفعل و مضرّ دل بوده و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلس مرقشیشا است.
مغذ: بادنجان است و ثمر لفاح برّی را نیز نامند.

مغافیر و مغفار: سکرالعشر است.

مغمومه: قلیه بادنجان است.

مغناطیس: حجر مغناطیس است.

مغاث هندی: کلزاست.

مغلیاتا: به لغت سریانی اسم حرف بابلی بوداده است.

مغز سر: اسم فارسی دماغ است.

مغز استخوان: اسم فارسی مخ است.

مغره کاه ن: طین مختوم است و مغره یمانی و مغره لمنیه نیز گویند.

مقنقه

مضرت افیون و سموم مخدر و گزیدن هوام و جهت استسقاء و امراض سوداوی و بلغمی نافع بوده و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهت قطع اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریاح به آروغ و بهاسفل و مضمضه او جهت قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نژلات و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضاء و وئی و با سرکه و کف صابون جهت ورم ریچی و بلغمی و تهیج و با تخم کنان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با مشکطرامشیع جهت گزیدگی افعی و با زفت و قطران جهت مار شاخدار و نهنگ و بلزفت و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام نافع است و با حنا جهت داخس و با جوز مائل جهت ورم انثیان و با خمیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال او جهت بیاض و سلاق و سبل و قوت بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهت سبل و با مروارید جهت بیاض مجرب است و در پاک کردن دندان بیعدیل بوده و شستن نمله ساعیه و آکله و جوششها با نمک و سرکه رافع آن و بستن او با پشم بزخام قاطع خون او و بستن گرم کرده او بر اعضاء جهت دردهای بلغمی و ریچی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکتار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و چربها و اشبای بارده رطبه است و از خواص مجرب اوست که چون سه درهم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش گذارند، اگر بعد از جستن میل به درون خانه کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آن را به طرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون به پارچه سرخی بسته و بر طرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد و عرق نمک که به قرع و انبوق تقطیر کنند بغایت تر و تند طعم و محفف رطوبات معده و امعاء و مفتح سدد و رافع استسقاء و سپرز است و اکتار او باعث لاغری بدن و دلوک او بغایت جالی دندان و رافع گوشت فاسد لثه است.

ملح اندرانی

به فارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین اقسام است . در آخر دوم گوم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قویتر و در ادویه عین استعمال او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این گذشت.

ملح نفتی

از جمله معدنی و سیاه و بدبو و با نفتیه است و از آتش نفتی ه او زایل می شود و سفید می گردد و در سوم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و مقی و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سایرین و چون با

عبارت از شیر گاو است که گرم کرده و عصاره خرنوب شامی اضافه نموده و او مسکن حرارت و تشنگی و رافع تبها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقه البول و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است.
مقدونس: فطراسالیون است.
مقلقل: قصب است.
مقلونیا: ملیون است که خریزه گرمک باشد.
مقر: اسم عربی نبات صبر است.
المیم مع الکاف:
مکنسه: قلومس است.
مکنس: به لغت سریانی بنفشه است.
مکنسه قریشیه: اسم مخلصه است.
مکری چاله: اسم هندی دام عنکبوت است.
مکریه: اسم هندی عنب است.
مگس: اسم فارسی ذباب است.
مگس عسل: اسم فارسی نحل است.
مکر: به هندی تمساح است.
مکهار: به هندی تودریست.
مکری: به هندی عنکبوت است.
المیم مع الام:

ملح

به فارسی نمک و به ترکی دوز نامند. معدنی و ما می باشد و معدنی بدون آب متکون می گردد و آن جبلی و بری می باشد و ما می او آنها می است که منجمد گردد و معدنی او اقسام است و هریک را که نامی مخصوص است مذکور می شود و بهترین او ملح اندرانی معدنی است، سپس ملح مایی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی مایی کمیاب است و زبوترین او تلخ معدنیست و اقسام ترکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز می باشد و او را از خاکستر بعضی نباتات که آب او را صاف نموده به آتش یا به آفتاب منعقد می سازند و به دستور از بول حیوانات و انسان نمک به طبخ و عقد می گیرند و بهترین او محرق محلول معقود صاف است و مراد از مطلق ملح، نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و طعام و فساد او و مشهی و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال خلط خاصی قویتر از سایرند چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده او قابض و سوخته او لطف و همه او غاسل امعاء و معین قلع سودا از اقاضی بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و با آب مفتح جمیع سده و با عسل و سکنجبین رافع

تصفه حکیم مؤمن

و با نوشادر بسایند در ثقل معادن به مراتب اعلی دانسته اند و چون به ازای هر سه درهم نوشادر یک عدد زرده تخم پخته اضا فه نموده و به آتش برشته و به افشردن روغن او را بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده اند و او برنده گوشت فاسد لئه و منقی آن است.

ملح بحری

از اقسام ملح مایی است و تا آب به او برسد، حل می شود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب به ملح اسود است.

ملیح: نوعی از عوسج بزرگ برگ سرخ است.

ملوخیا و ملوخیه: خبازی بستانی است .

ملیون و ملونیا: خربزه گرمک است.

ملیطن: به لغت اندلس بقله یمانیه است.

ملیطنی: به یونانی ائمد است.

ملیطویا: زاج سیاه است.

ملینون: زنجفر مخلوق است .

ملینون: قنطوری رقیق است.

مل: سیسالیوس است.

ملکا: اکلیل الملک است.

ملطاه: دینساقوس است.

ملآح: به ضم اول و تشدید ثانی اندروطالیس و به لغت مغرب قافلای می باشد.

ملوح: به لغت شام قطف بحری است.

ملیح: به فتح اول و ثانی و خاء معجمه اسم فارسی جراد است.

ملین: اسم هندی کندس است.

المیم مع المیم:

ممسک الأرواح: اسطوخودوس است.

ممسک الحوامل: دواء المسک است.

مملولا: به هندی طروغلودیس است.

المیم مع النون:

من

اسم عربی جمیع شب یمانی است که منعقد گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و گونگبین و هرچه بی نبات سمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سکرالعشر و آنچه از نباتات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل است.

منج: به فتح اول بیخی است و به کسر اول درخت بادام تلخ است.

منج زراوشان

روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش آبدار عجیب الفعل و قدر شربتیش تا یک درهم است.

ملح اسود

از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نطفی است و در افعال مانند ملح نطفی است.

ملح العجین

نمک طعام است و الوان مختلفی می باشد و اکثر او سفید و بعضی مایل به سرخی و بعضی مایل به سیاهی و بعضی مایل به زردی و بهترین او سفید صاف است. در آخر دوم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند ملح اندرانی است.

ملح هندی

نمکیست شفاف و سرخ مایل به سیاهی و قطعات او بزرگ . در اول سوم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتیش تا یک درهم و نیم است.

ملح المر

نمک تلخ است و مابین سیاه ی و سفیدی و مایل به زردی می باشد و از همه اقسام گرمتر و قریب به درجه چهارم و در اندمال جراحت با صمغ زیتون قویتر از سایر است و قدر شربتیش کمتر از یک درهم می باشد. ملح الطبرزد: نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید مسمی به اندرانی است.

ملح الغرب

بوره ای است که از درخت غرب به عمل آرد و در افعال قویتر از بوره ارمنی است.

ملح چینی: به لغت مصر ابقر است.

ملح سنجی: شوره است و ابقر مذکور شد.

ملح اللبایغین: قسم سیاه ملح العجین است.

ملح الصناعت و ملح الصاغت: تنکار است.

ملح مختوم: ملح هندی است.

ملح النار: نوشادر است.

ملح القلی

نمکیست که قلی را در آب حل کرده و صاف او را به آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند

◀ مومیا

به لغت یونانی به معنی ح افظ الأجساد و به فارسی مومیا یعنی نامند . آب چشمه‌ای است که در بلاد فارس مانند قیر منجمد می شود و در بعضی جبال گیلان و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز گویند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت می شود به خوبی فارس و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه برآق است که بوی بدی نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او آن است که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق کرده و بر آن بمالند التیام یابد.

در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ جهت فواق و فالج و رعشه و لقه و سمومات مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب نافع است و شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضاء و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل ببعیدیل و با عناب و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در هر علتی با معاون و مناسب او آشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گل سرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر جهت اعضاء تناسل و یک قیراط او با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران جهت صدمه جگر و معده و با آب کاسنی و عنب التعلب و طلای او با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون کازنبق جهت تقطیر البول و استرخای مقعد و غدیوط و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او با روغن نارگیل و مانند آن بر قضیب و اثنیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع بوده و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضاء نیم درهم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفرالیهود است.

و ارسطو گوید چون مومیایی خوب را با بیه خوک غیر نمکسود در گوش اصم مادرزاد گذارند رفع کری می کند.

◀ مومیای انسان

در ازمنه سابقه به جهت حفظ جسد میت از تعفن به مر و عسل و مومیا یعنی قفرالیهود و امثال او طلا می نموده اند و چون اکثر دخمه های بلاد مغرب را آب بحر محیط گرفته هر چه از اجساد و اعضای موتی را امواج بحر به ساحل رسانیده و می رساند، آن را جهال به جای مومیایی صرف نموده و

اسم فارسی است و آن تخمی است شبیه به نانخواه و سرخ و بالیده تراز آن و نزد بعضی تخم خیری بریست و م سکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است.

منسم: در حب المنسم مذکور شد.

منظرا: پنک آس است.

منشئه: به لغت مصر غالیس است.

منصف: اسم مطبوخ است.

منتجوشه: ناردین است.

منداغورس: به یونانی بیروج است.

مثنور: خیری و خشخاش را شامل است.

منبل: به شیرازی اسم نیمه است.

منک: به هندی ماش است.

مندوه: به هندی نوعی از دخن است.

منبر: به هندی طباشیر است.

منسل: به هندی زرنیخ سرخ است.

ماندکی: به هندی ضفدع است.

مندوهل: به هندی جوزالقی است.

منجهت: به هندی فوه است.

المیم مع الواو:

◀ موا

اسم نباتی است برگ و ساقش شبیه به شبت و ساقش از آن ستبرتر و بقدر دو زرع و بیخش باریک و دراز مایل به زردی و متفرق و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن دهان را گرم می کند و با اندکی گزندگی و به فارسی ریشه والا گویند و آن سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست.

در دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و مدر بو ل و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مثانه و کرده که به سبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و پیچش و درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نضح منی و رفع بخار بدبویی و بلغم و لزوجات و تصفیة آواز و امراض عصب نافع بوده و جلوس در طبیح او جهت عسر البول و احتباس حیض مفید است و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل می باشد و مصلح و مصلحش خیسانیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جوزیوا است و گویند به وزن او فطراسالیون و شیخ الرئیس در تعریف موا فرموده که بیخیست مختلف الشکل و در رنگ شبیه به غاریقون است و ابن جزله گوید بیخیست سفید مایل به زردی و دراز و خوشبو و بغدادی و ابن تلمیذ و جمعی کثیر به نهجی که در اول تعریف او مذکور شد قایلند و تعریف مذکور بر ریشه والا صادق می آید.

تغفه حکیم مؤمن

موش کور: به فارسی خلد است.
 مویز: به فارسی زیب است.
 مویزک عسلی: اسم فارسی دبق است.
 مویزک و مویز کوهی: اسم فارسی مویزج است.
 مومیای کوهی: قفرالیهود است.
 مورچه: به فارسی نمل است.
 موسیر: به فارسی بصل الزیز است.
 موش دشتی: به فارسی یربوع است.
 موچه: به لغت اصفهان قلا بری است.
 موجرس: به هندی شکوفه فوفل است.
 موته: به هندی سعد است.
 مولی: به هندی فجل است.
 موتی: به هندی لؤلؤ است.
 موت: به هندی ماش هندی است.
 موساکتی: به هندی اذان الفار است.
 مور: به هندی توتیا است.
 موندی: به هندی کمازیوس است.
 مولک: به هندی ماش است.
 المیم مع الهاء:

مها

به ضم اوّل و با الف آخر و به دستور به یاء آخر اسم نبطی سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از او ظاهر می گردد و در خون گرم حل می شود و در جایی که مغنیا به هم می رسد او نیز یافت می شود و قسمی از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه به نمک سنگ می شود و او را کوبیده، ظروف می سازند و او غیر حجر سلوان است.
 در دوم سرد و خشک و با مروارید و شکر قلع بیاض چشم است و حبه او با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از معجزات شمرده اند و مفتت حصاه و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادت و بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهت قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهت زیاد کردن شیر و رفع انجماد آن مفید است.

مهلبیه

به فارسی فرنی نامند که از جمله اغذیه لذیذ است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب می دهند و او را دوسر بابلی جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده به جهت رفع قی طعام که از ریختن سودا به معده ناشی شده بود گرم و نَبّ و جهت مالیخولیا و جنون و درد سر صبری و فربه کردن بدن و تولید خون صالح مؤثر است.

می نمایند و از رسد الاقالیم بلیناس ظاهر می شود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سیاهان مغرب است و چندین درجه معموره در آب مغمور است.
 و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیای دو قسم است: یکی از جبال و یکی از قبور میتی که به جهت حفظ بدن بر او طلا می کرده اند و او غیر اعضای انسانی است اگر چه در جبر کسر نفعی می کند، لیکن شرب او حرام و مورت کوری و فساد بدن و مضرتهای بی غایت است.

موز

مرب از اسم هندی است و به عربی طلع نامند. درخت او شبیه به نبات ذرت و مربع ساق او تا سه زرع می باشد و برگش دراز و عریض و بقدر دو زرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارس او را چیده در میان کاه می گذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز می رسد و موقوف به زمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین و مانند عسل است و در فلاحت مذکور است که چون دانه خرما را در قلعاس غرس نموده تسقیه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز می شود.

و او در گرمی معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیرالغذاء و مولد خون و محرک باه محرومین و جهت لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کجلی و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکو کردن رخسار و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهت التیام زخمها و رفع نرف الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است.

مولویزانا: مرداسنگ سفید کرده است.

موقوطس: به لغت عبرانی فطر است.

موم: اسم فارسی شمع است.

موقدالنار: کبریت است.

موریون: نوعی از بیروج است که برگش سفید و شبیه به برگ چغندر باشد.

مورصیقی: به یونانی طرفاست.

موغالی: به یونانی این عرس است.

مولیقون: به رومی آبار است.

مولی: به یونانی حرمل عربیست.

مون و میون: موی است.

مورد اسفرم: آس بری است و گویند اسم فارسی اذخر است.

مورامون: پرسیاوشان است.

موفیون: نوعی از سموم قریب به بیش است.

مورد: اسم فارسی آس است.

موش: به فارسی فاره است.

مهد: آذریو است.

مهلتی و مهلوک و مهلوکی: اسم هندی سوس است.

مهار: اسم سندی سنای مکی است.

مهور: اسم هندی حماحم است.

مهندی: اسم هندی حناست.

مه: به هندی عسل است.

مهرگیاه: اسم فارسی بیروج الصنم است.

مهک: اسم فارسی سوسن است.

مهرة مار: اسم فارسی حجرالحيه است.

المیم مع الیاء:

شربتیش از یک مثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و جند و نزد

بعضی به وزنش قطران و ثمن او زفت رطب است.

میعه یابسه

نزد بعضی ثفل اجزای درخت اوست که سایه را از آن افشرده باشند و نزد

بعضی آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند

سایله و با قوه قابضه و حمول او مدرّ خون بواسیر و حیض و مسقط جنین

و جهت رفع انضمام رحم و صلابت آن و بخورش جهت رطوبات دماغی

و لقهو و رفع ضرر هوای وبائی مؤثر و مصلّح و مصلحش رازیانه و بدلش

جاوشیر و شربتیش تا دو مثقال است.

میسن

اسم عربی است و به یونانی لوطوس نامند. درختیست قریب به جوز رومی

و برگش باریکتر و زواید او بیشتر است و شبیه به برگ کرفس و چ و بش

مایل به سیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه انار

کوچکتر و با تندی است.

در دوم گرم و خشک و مقوی معده و گرده و منقی رطوبات و حفته با

نشارة چوب او جهت سحج و قرحه امعاء و ضماد او را جهت داءالفیل و

تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام موی و دانه -

اش جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز بر اورام صلبه

ببندند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن و فتق مجرب دانسته اند.

میعه سایله

اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند

اشقر مایل به زردی و به قوام عسل می باشد و بهترین اقسام است و هرچه

از افشردن اجزای درخت حاصل می شود مایل به سرخی و غلیظتر است و

آنچه او را به طبخ غلیظ سازند، سیاه و ثقیل و مسمی به میعه یابسه است.

و مؤلف کتاب مرشد گوید که یک نوع سفید می باشد و یک نوع او سرخ

و محمّد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی به عبه ر در بلاد

شام و شبیه به درخت به و قوتش تا ده سال باقیست.

در سوم گرم و در دوم خشک و محلّک ریاح و ملین و منضج و مدرّ بول و

حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درهم او با چهار اوقیه آب گرم، مسهل

قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و

استسقاء و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و ورکین و گرفتن آواز و

طلای مطبوخ او با روغن زیتون جهت ماندگی و لرز تبهای بارده و خدر و

کزاز و رعشه از مجربات بوده و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و

جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور آن

جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با ضمادات

نقرس و مفاصل مقوی فعل آنها و مضرّ ریه و مصلحش مصطکی و قدر

میفختج

معرب از می پخته فارسیست و به عربی عقیدالعنب نامند و آن آب انگور

است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل به ترشی

می باشد و در گیانات دوشاب ترش گویند و چون با خاک دوشاب

بجوشانند، شیرین می گردد و آن را دوشاب گویند و مذکور شد.

در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و

شش و آبله و حصبه و در محرورین اکثر او مولد صفرای غلیظ و

مصلحش آب میوه های سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است.

میسنون

نوعی از زبدالبحر و به فارسی کرم ایوب نامند. جهت احتباس حیض و

حصاه و درد گرده و سپرز و استسقاء نافع بوده و در سایر منافع مانند

زبدالبحر است.

میبه: اسم فارسی شربت به است که با شراب و یا با آب انگور و دوشاب

انگوری ترتیب دهند.

میفختج: مدبر می پخته ایست که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده

باشند.

میفختج مفرّج: می پخته ایست که در مدبر آن هیل و جوزبوا و قرنفل و

امثال آن ترتیب داده و اضافه کرده باشند.

مویزج: زبیب الجبل است.

میجوش: اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب

داده باشند.

میلطوس: مغره است.

میفونیون: شوکران است.

میسوسن: شراب سوسن است.

میشها: ابرون است و نزد بعضی اقحوان.

میخک: اسم فارسی قرنفل است.

میمون: اسم فارسی قرد است.

مینهل: به هندی جوزالکوثل است.

میتی: به هندی حله است.

حرف التّون مع الألف:

نانخواه

اسم فارسیست و زینیان نیز آمده و به عربی کمو ن ملوکی گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه به انیسون و از آن کوچکتر و اشقر مایل به زردی و تندبوی و با حرافت و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست.

در اول سوم گرم و خشک و مجفّف و مدرّ بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلّک ریاح و رافع فواق و رطوبات لّوجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص ریجی و آنچه به سبب دواى سمی مسهل باشد و منقّی چرک و لزوجات سینه و جهت دفع عادت افیون و مضرت آن و عسر بول و حصاه و قی و غثیان و بدبویی آروغ و تخمه و فساد اشتها و تبهای مزمنه خصوصاً تب ربع و سردی احشاء و بهق و برص و با غسل جهت احتباس بول مبرودین و کرم معده و حبّ القرع و با سکنجبین جهت محرورین به جهت جمیع امراض رحم و کسی که اطعمه به ذایقه او لذیذ نیای نافع بوده و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب است و با غسل جهت درد جمیع اعضاء و تحلیل ورم آن و از مجربات است خصوصاً با طین قیمولیا و به دستور در رفع خون منجمد تحت جلد بیعدیل بوده و با ادویه برص و آثار مقوی فعل آنها و با روغنهای جهت شور لبّیه و با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم اثنیان و نطول آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو نافع است و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شرب سه منقال او که در یک رطل شیر جوشانیده باشند و به نصف رسیده باشد با یک اوقیه شکر که بر بالای لحوم خورده شود باعث فربهی مفرط گردد و ناشنا خور دن آن رافع سنگ کرده و مثانه از و مصلح محرورین و مصلحش گشنیز و مقلّ شیر مرضعه و مصلح او ترمس و قدر شربش تا سه درهم و بدلدش در غیر تسمین شونیز است و عرق نانخواه جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر نفس را در حال رفع می کند و چون با دارچینی و گاوزبان عرق کشیده در تفریح نایب مناب خمر است و روغن او که به قرع گرفته شود، بهترین ادویه ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده است و چون در آب لیمو بقدری که یک انگشت او را پیوشاند بخیسانند و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای مایوسین مجرب است.

نارجیل

او را جوز هندی نامند. درختش مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار می دهد و تا صد سال عمر می کند و در او آبی می باشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ آن را و یا ثمر آن را بریده و کوزه ای بر

تخفه حکیم مؤمن

آن نصب کنند آب در آن طرف از یک رطل تا پنج رطل جمع می شود و آن را سندی نامند و حلاوت او تا یک روز باقی است و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر است و بعد از یک روز مانند سرکه ترش می شود و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که قسم نر اوست به این قسم گرفته شود طاری نامند و لیف درخت او ملتهها فاسد و مندرس نمی گردد و ظرفی که از آن ترتیب دهند حیوانات مودی پیرامون مطروف آن نمی گردند.

و نارجیل در آخر دوم گرم و در اول خشک و متکرج او بسیار گرم و خشک و با مضرت و آب او گرم و تر و در اول گرم و در سوم خشک و مغز نارجیل مولد منی و مسخن کرده و کمر و مسمن بدن مبرودین و مدرّ خون است و جهت تقطیر البول و سردی مثانه و درد مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر مجرب است و با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع است و جرم او دیرهضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضرّ محرورین و مصلحش میوه های ترش و لیمو و فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و از آب او سه اوقیه و شراب او جهت جنون و مالیخولیا و تقویت باه نافع است و سرکه او مسهل گرم شکم و حبّ القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا کردن لحوم مؤثر و خاکستر پوست او جالی دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و رافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شرباً و ضماداً جهت تقویت فم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و ریاح آن و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و قدر شربش تا سه مثقال است.

نارجیل بحری

ثمری است غلاف دار مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی می باشد و مثبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ می کنند و مغزش سفید مایل به زردی و ستبر و بسیار صلب و پوست او تیره مایل به سرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و ستبر است و خوردن آب از غلاف او رافع سموم و مضرات آنها است و او مقوی قوی و یک قیراط او که بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سمّ هوام و افعی و افیون و امثال آن مجرب است و قویتر از تریاق کبیر می باشد و علامت خلاصی از سم دفع قی است و تا قی کند باید مکرر داد و ضماد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم آن است در ساعت و بقدر یک برنج که در هفته یک دوبار با گلاب بنوشند، حافظ صحت و رافع لرز تبهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است به قی و رافع مضرت هوای وبا و اختلافاً آبهاست و جاذب اخلاط ردّیه از عمق بدن و رافع اوست به تکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمی کند و گویند زیاد او قتال است.

◀ نارنج

معرب از نارنگ فارسی است و ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و با لزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرفه حار است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او با سرکه جهت درد سر مجرب است و شرب یک درهم و نیم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات می باشد و ضماد پخته مهرای نارنج به تمامه جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی جلد و بدن بیعدیل است و بو بیدن او و برگ او رافع طاعون و فساد هوا و آب خیسانیده پوست و شکوفه او جهت عسر ولادت مجرب است و حمل او مدرّ حیض و شرب او رافع سمّ عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسه ل صفر او و مسدّر آن می باشد و رافع خمار و امراض حارّه عصب غیر صحیح و اکتار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشّر او تریاق گزیدن جانوران است و به دستور شرب ریشه های باریک درخت او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج به اعصاب کمتر است و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه و روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن ناردین و دو مثقال آن پادزهر سموم بارده حیوانی است و بو بیدن شکوفه او مقوی دماغ و محلّل زکام و عرق او که مسمی به عرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و سده مصفاه و نزلات و درد سینه و قولنج ریجی و پیچش و خفقان و غشی و مداومت او هفت روز هر روزی دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت رفع سپرز از مجربات است و با آب کرفس جهت اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب او ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمل او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکتار بو بیدن او مورث بی خوابی و هوا مضرّ عرق بهار است و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقی است و در شیشه تا یک سال.

◀ نارقیصر

اختلاف عظیم در او واقع است و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق و بسیار سرخ و گلش مایل به زردی و خوشبوئی و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه در کتب هنود معلوم می گردد، قسمی از هوفاریقون را که داذی رومی گویند به لغت ایشان ناکسیر هندی نامند و او مفرّح و مقوی اعضاء و با منافع بسیار است و چنان که در هوفاریقون مذکور می شود و ظاهر آن است که معرب از ناکسیر هندی باشد و به جهت سرخی ساق نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند.

◀ نارمشک

اسم فارسی شکوفه نباتی است سرخ مایل به زردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچکی که گلش نریخته باشد و در خراسان کثیرالوجود است و درخت او بقدر درخت انار و نزد بعضی او و نارقیصر یک چیزند و آن اصلی ندارد، چه در سفوف ارسطو هر دو مذکورند و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات به دماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعاء و ملطف و مانع تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نرف الّتم و ضماد او جهت رفع عرق و تجفیف زخم نافع است و مضرّ مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام و کاستی می باشد و قدر شربش دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و به وزن او زنجبیل و سدس او سنبل الطیب است.

◀ ناطف

به فارسی حلویای قبیله نامند. کثیرالغذاء و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت انصباب سودا به معده نافع و مضرّ محروین و مصلحش ترشیهاست.

◀ نار فارسی

ابن جزله گوید چون مرّ را با یقعات مغشوش کنند به این اسم مسمی است و بغدادی نار را به معنی انار فارسی که رمان است حمل کرده و وجه تسمیه نپسندیده و ممکن است که به معنی آتش باشد چه مرّ مغشوش به یقعات از جمله سموم و در احراق مانند آتش است چنانکه نار فارسی اسم مرض جاری است.

نافوخ: به لغت بغداد اسم بیخ دلبو است.

ناغبست: اسم یونانی نارمشک است.

ناموس: بق است.

ناردین برّی: شامل اسارون و فو است.

ناردین: اسم یونانی مطلق سنبل است.

ناردین اقلیطی: سنبل رومی است.

ناعمه: به لغت اندلس لسان الأبل است.

نافذ: به لغت اهل اکسیری زیبق است.

◀ نارکیوا

مارکیواست و نزد ابن بیطار دو چیز است و از تعریف او ظاهر نمی شود که دو چیز باشد و نزد بعضی خشخاش زبیدیست.

ناک کیسر: اسم هندی کبابه است.

ناکسیری: به لغت هندی قسمی از هوفاریقون است.

ناریل: به لغت هندی نارجیل است.

نانا: به هندی نعنن است.

تعفه حکیم مؤمن

به فارسی مویز آب نامند. در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتوح سدد و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن کرده و مثانه و سریع الاستحاله به سودا و مفسد دماغ و مغلط اخلاط و مولد استسقاء است و چون حماما را در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هاضمه مفید است.

نَبِیدُ الْعَسَلِ

شراب عسلی است. در سوم گرم و خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس است و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون به طریقی که مذکور می شود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند. عسل ده جزو و نان خشک یک جزو و جوزبوا عشر نان و بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر نان و زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند. سپس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد.

نَبِیدُ السُّکَّرِ

شراب شکرست لطیفتر از مویز آب و به گرمی او نیست و موافق ناقهین و سوداوین است و آنچه از آب نیشکر سازند، محرک اخلاط و مولد صفرای کرائی و زنجاری دانسته اند.

نَبِیدُ التَّمْرِ

شراب خرمائی نامند گرم و خشکتر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است و هرچه از بسر و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب بهتر از سایر نبیذها است. نبیذ اللبس و السیلان: شراب دوشابی است که از شیرۀ خرما سازند و در افعال مثل شراب خرمائی است.

نَبِیدُ الْارْزِ

به فارسی بوزه نامند و در مصر مرز گویند و آن شامل نپذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حیویات است و آن حابس طبع و نیکو کننده رخسار و محرک اشتها و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک آن است و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه است و بوزۀ ارزن و ذرت نیز مانند اوست.

نَبِیدُ الْفَوَاكِهِ

ناکدون: به هندی عودالحوه است.

ناخن پریان و ناخن دیو: اسم فارسی اظفار الطیب است.

نان کلاغ: اسم فارسی خبازی است.

نان سنگک: به فارسی خبز المله است.

نان بکسمات: به فارسی خبز الکعک است.

نان روغنی: خبز القطایف است.

نان سبوسدار: خشکار است.

نان بی سبوس: خبز الحواریست.

نان کسمه: خبز الطابون است.

نان ساجی: خبز الطابق است.

نان کماج: خبز الفونی است.

ناژو: اسم فارسی صنوبر بی بر است.

نارگیل: نارگیل است.

النون مع الباء:

نَبِیدُ

اسم عربی جمیع مسکر مایع است به غیر خمر و هر یک به نامی مخصوص اند و فقاغ قسمی از اوست که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند آن را مضرغ نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرک خون و منجر و مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته می شود و طریق عمل نزد متقدمین آن است که هر چه از مویز و خرما و سنجد و اثمار یابسه باشد انجیر را در ده مثل آن آب یک شبانه روز خیسانده و بجوشانند تا به نصف رسد، سپس صاف آن را بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از آن در ظرف کرده سن آن را محکم نمود ه تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متأخرین آب پنج مثل آن و جوشانیدن به قدر نصف است و هرچه از حبوب سازند باید آن قدر بجوشانند که با آب یکسان گردد و با سه مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته و بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی به جهت تقویت و اصلاح او از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک پنج درهم به ازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه می نمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب دهند باید با سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هرچه آب نیشکر و امثال او باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و به دستور جهت تقویت آن اگر خواهند به دستور مذکور، ادویۀ مناسبه اضافه کنند.

نَبِیدُ الدَّبِیبِ

و بسیار فربه می‌باشد. گرم و تر و دهنوت او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرومین و دیر هضم و مصلحتش در سرکه پختن و فانی بعد از آن تناول نمودن است.

◀ نحل

زنبور عسل است. در سوم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون بچه بر نیاورده آن را در سایه خشک کنند و یک درهم او را با پالوده آرد گندم که ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند، در اندک زمانی بدن را فربه می‌کند و مجرب است. النون مع الخاء:

◀ نخاله

سبوس حبوب است و از مطلق او مراد سبوس گندم می‌باشد و او از آرد گندم خشکتر و حرارتش کمتر و جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهت سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه ناهمین نافع است و نان او قابض و مجفف رطوبت معده و ضمام مطبوخ او در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهت گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضاء و مطبوخ او در سرکه جهت نملء ساعیه و جرب متقرح و اورام حازه و با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مجرب است و مطبوخ او در آب برگ تر ب جهت درد گزیدن عقرب و بخور خیسانیده او در سرکه جهت زکام نافع می‌باشد و نطول نخاله جو جهت حگه و بخور نخاله عدس جهت رفع قمل و رشک و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آزموده است.

◀ نخاع

به فارسی مغز حرام نامند. در جمیع افعال قریب به دماغ و ملین صلابات است و در چرک آوردن زخمها بیعدیل است. نخود: اسم فارسی حمض است. نخود الوندی و نخود مریم: به لغت اصفهانی زراوند مدرج است. النون مع الدال:

◀ ند

به فارسی کشته نامند و مخترع او بختیشوعیه اند و آن مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وباهی و رافع زکام است و بخور او شرباً و طریق عمل او در دستور اول مذکور است. ندع: صعتر بری است. ندی کاکیرا: اسم هندی سرطان نهری است.

◀ نروک

شرابیست که از آب میوه‌ها به عمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نیبذ حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحتش عسل و ادویه حازه خوشبو است.

نبق: بار درخت سدر است و مذکور شد و به فارسی کنار نامند.

نبات الملائکه: راسن است.

نبات الرعد: فطر است.

نبات الأشیب: شبیه است.

نبات: اسم فارسی فایند است.

نجم و نجیل: اسم ثیل است و هر گیاهی که بی ساق باشد به عربی نجم نامند.

نجیب: اسم جنس پوست نباتات است و اسم مخصوص سلیخه.

نجناق: اسم هندی قسمی از بیش است.

النون مع الحاء:

◀ نحاس

به فارسی مس نامند و نوعی که در معدن متکون می‌شود مس رست گویند و روی عبارت از اوست و به عربی صفر و به یونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خاص به هم رسد و بعضی از آن مایل به زردی و اکثر آن س — رخ می‌باشد و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را با عشر آن روی توتیا بگدازند زرد می‌شود و به فارسی برنج و به عربی صمغ مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابراین مصنوع آن را به این اسم شایع کرده‌اند و چون مس را با قلع بگدازند به فارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا و قلع ممزوج کنند مسمی به جام است. و او در سوم گرم و خشک و محلول او مسهل ماء‌أصفر و طلای او جهت جرب و حگه و سستی بدن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع می‌باشد و چون در سرکه چرخ روز بگذارند و حنا را به آن سرکه ضمام نمایند، در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته‌اند و خوردن غذا از ظرف بی قلع آن بسیار بد است خصوصاً ترشیا و لبنیات و در قلع دار مدتی گذاشتن غذای گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تافتن صفایح رقیق او و در ترشیا مکرر انداختن است خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز و رافع مخ تاطات آن است و تخم بادنجان باعث زود گداختن اوست. نحاس صینی: طالیقون مصنوع است. نحاس قبرسی: مس سرخ مایل به زردی است. نحاس محرق: روسخ‌ریخ است.

◀ نحام

نوعی از طیور آبی است و به فارسی و به ترکی انقود نامند. از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخ مایل به زردی است

تخمه حکیم مؤمن

افعال گل او مانند بیخ است و قدر شربتش یک مثقال و تخم او بقدر نیم مثقال محرک باه مایوسین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدرّ حیض و مخرج جنین و منقّی رحم و روغن نرگس که گل آن را مکرّر در روغن کنجد تجدید کرده باشند، محلّ و مسکن درد سر سوداوی و ریخی و مفتّح فم رحم و رافع درده ای او و موافق امراض عصب است.

نریتقس

بولس گوید نباتیست که مانند حنظل جوف او شحم دار و با حرارت و بسیار خشک و عفص و مالیدن او با روغنهای مدرّ عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت بدبوئی بینی و قطع رعاف بسیار مؤثّر و مغز او قاطع اسهال است.

نرد: درخت غار است.

نربسی: به هندی جدوار است.

نرم آهن: اسم فارسی حدید انسی است.

نرسک: اسم فارسی عدس است.

نسرین

گل سفیدی است کوچک و مضاعف و درخت او بقدر گل سرخ و بسیار خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد گل غبری نامند و در دشت و کوه می باشد و در بلاد حاره تا اول اسد دوام می کند و عرق او بوئی ندارد چه از جهت لطافت آتش رفع او می کند.

معتدل الحرارة و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و سائیده او در لخلخه باعث خوشبوئی آن و مدرّ حیض و مسهل بلغم و سودا و منقّی سینه و عطسه آورنده و مفتّح سده دماغی و محلّ ریح و موافق جگر است و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت کلف و آثار و بدبوئی عرق و رفع بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با حنا جهت تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش و ریح آن و سنون و مضم ضه آن جهت درد دندان نافع است و از یک درهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یک مثقال آن را از اول حمل تا یک سال جهت منع سفید شدن موی مجرب دانسته اند و انطاکی جهت این امر هر روز دو مثقال مربای شکری آن را از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که به دستور روغن نرگس گیرند مسخّن به اعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یک اوقیه است.

نسر

به فارسی کرکس گویند و به ترکی قچیر. از سیاع طیور و بزرگ جثّه و در رنگ قریب به عقاب و مایل به سرخیست.

اسم فارسی بیخی است شبیه به لبعه بربری و از آن بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد و امین اللذوله گوید که مخبر صادق به من خبر داده که در جبال کرمان خصوصاً در جائی که پلنگ بسیار باشد در اول بهار نباتاتی می روید برگش شبیه به برگ خربزه و چون بقدر شبری شود، شکل برگ منقلب می گردد بنابراین در آن وقت آن مکان را نشان می کنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ او به آن نشان می جویند و بیخ را اخذ می نمایند و علامت خوبی آن است که چون بر بالای دیگ جوشان گذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تور اندازند نان از تنور بریزد و از خواص اوست که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار می کشد هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نمی گردد و هر چه پلنگ آن را جسته و خورده باشد باز سال دیگر از آن مکان از بیخ می روید و با سبزی می باشد بر خلاف آنچه پلنگ آن را نیافته باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت می شود و به دستور در فرج و رحم آن چون دو شعر آن را تا یک طسوج زن بخورد و یا فرزجه نماید یا تعلیق کند، هرگز آن زن حامله نگردد و اگر مرد تعلیق نموده مباشرت کند، به دستور مانع حمل است و ذرور و تعلیق او جهت رفع خنازیر و ریح الشوکّه مجرب دانسته اند و زیاده از یک طسوج او مورث لاغرّی مفرط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت است و چون بر لصور ببندند حجم او زیاده شده و ناصور او کمتر می شود و تجدید او رفع ناصور بالکلّیه می نماید.

النون مع الرأء:

نرجس

معرّب از نرگس فارسی است. قدحی را برّی و مضاعف را بستانی نامند و چون پیاز او را به شکل صلب شقّ کرده غرس نمایند، قدحی مضاعف گردد.

در سوم گوم و خشک و تخمش سیاه و در دوم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست. جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلّ قوی و شرب بیخ مطبوخ او بغایت مقیّ است خصوصاً با عسل و منقّی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در معده جمع شده باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیم و وتر و رباط و عصب مقطوع ببعیدیل و مسحوق او با عسل جهت دردهای مزمنه مفاصل و نقرس نافع است و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قروح و گشودن دبیله دشوار نضح و با آرد گندم جهت اخراج پیکان و امثال او از بدن و با سرکه جهت داء التعلّب و بهق و آثار جلد و به تنها جهت قوی کردن قضیب و بر مادون احلیل جهت رفع عنه از مجربات است و به شرطی که او را سه روز در شیر خیسانیده و خشک کنند، ضماد او جهت سعفه و منع نزلات و شکستگی اعضاء نافع می باشد و ذرور او قاطع خون جراحات و التیام دهنده آن و رافع سبل و ناخنه و بویدن او جهت درد سر بارد و گشودن سده دماغی مفید است چنانکه جبریل بن بختیشوع گفته که هرکه خواهد در زمستان زکام به هم نرساند، مداومت به بوی نرگس کند و مضرّ محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر

نشاره

اسم چیز است که از اشجار به سوهان و به ساییدن جدا گردد و یا به سبب کرم زدن غباری از او به هم رسد و خشکی آن نسبت به اصل آن چوب بیشتر و همه او قابض و جالی و منقی رحم و ضماد محرق مجموع او که با وزن او انیسون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاد شدن قروح ساعیه و آکله و التیام دهنده زخمهاست و مجرب شمرده‌اند و خواص هر یک در اصل آن مذکور است.

نشف

اسم عربی بیخ مرجان است و گویند غیر اوست و او سنگیست سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جدّه نواحی مکّه معظمه خیرد و خشکتر از بسد و در الحام زخمها و با شب در قطع خون قویتر از آن و در سایر افعال مانند اوست.

نشافه: اسم عربی اسفنج است.

نشاسته: اسم فارسی نشاست و نشاسج معرب از اوست.

النون مع الصاد:

نضاد: ذهب است و درخت گز کوهی را نیز گویند.

النون مع الطاء:

نظرون: بورق احمر است و گذشت.

النون مع العين:

نعام

به فارسی شتر مرغ نامند و معروف است. در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خدر و استسقاء و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر محروبین و مصلح سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقاء و نقیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال است و چون بر بدن بمالند اقسام مار از آن شخص بگریزد و اگر نزدیک او شوند بیحس گردد و سرب او باعث زود به تکلم آمدن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او رافع آکله و از خواص اوست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس نفته متضرر نگردد.

نعم

معروف است و لطیفترین نباتات و در همه افعال قویتر از پودنه و در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و قم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریح معده و محرک باه و آروغ و کشنده اقسام کرم شرکم است و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و

گویند در یک روز زلزله بر دو هزار فرسخ طی می کند به دلیل آنکه بیچه آن را به زعفران آلودند و او گمان یرقان کرده در یک روز سنگ یرقان از سرانید آورده و مسافت آن از رفتن و مراجعه نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ می شود و از خواص اوست که به جهت حراست در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر می کند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بیچه نمی کند.

در سوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریح غلیظه و قولنج ایلاوس و مفتاح سدد و مفتت حصاه و قاطع بلغم و ردی الغذاء و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیه او جهت سرفه و ضمادش جهت مفاصل و قطور او جهت کری قدیم گوش و خون و زهره او قانع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در عرض سه روز بسیار مقوی قضیب است و مهریارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هریک به قدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن کنجد تلزیتون رافع جذام و جنون است و از مجربات شمرده‌اند. نسج العنکبوت: به فارسی دام عنکبوت است و در حرف عین گذشت. نسرين السباع: گل علیق العدس است.

نسوت: به هندی تریب است.

نسری: به هندی نبات است.

نسورا: بهندی سپستان است.

نسترن سفید: اسم فارسی ورد ایض بری است و در افعال به غیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرين است.

نسترن زرد: ورد اصغر بریست.

النون مع الشین:

نشا

به فارسی نشاسته و به یونانی امولونش نامند و او از گندم خیسانیده که به حله تعفن رسد و پوست او باز شود و از پوست جدا کرده صاف کرده و خشک می کنند، بدست می آید.

در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مغری و رادع و قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بوداده او با شکر و روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض مفید می باشد و حریره او با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوی مسهل و حقه او جهت قرحه امعاء و طلای او با زعفران جهت کلف نافع است و با سرکه جهت خنق و اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد به چشم و با شیر زنان و لبمفیده تخم مرغ جهت خشونت پلک و حرارت رمد نافع است و مقلل منی و مسلد و دیر هضم و مصلحش شیرینیا و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبارالرحی و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال است.

تخمه حکیم مؤمن

بید. گرم و خشک و تخم و گل او مدرّ بول و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیفتر است.

النّون مع القاف:

نقد: احریض است.

نقاعین: حبّ الکاکنج است.

نقره: اسم فارسی فضّه است.

نقل خواجه: اسم فارسی حبّ السّمّنه است.

نلک: زعرور است و نزد بعضی قرصیا می باشد.

النّون مع المیم:

نمام: سوسنبر است و نمام الملک و نماما نیز نامند.

نمقولس: به یونانی قسمی از توتیای مصنوع است.

نمارق: شامل قدام و یاسمین سفید است.

نمیسقن: کرسنه است.

نمک: اسم فارسی ملح است.

نمشک: به لغت اصفهان اسم روغن تازه است.

نمور: اسم عربی ارنب بریست.

نمیل: اسم هندی جاموس است.

نمولان: به هندی حبّ البان است.

نمل

به فارسی مورچه نامند و به ترکی قارنچه و انواع مختلف می باشد. بزرگ سیاه را بری و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارسی نامند و همه آنها با سمّیت و در سوم گرم و خشک و قوه شامه او غالب بر جمیع حیوانات و طلای مسحوق او مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند به یک بار مالیدن رفع بروز او می کند و اگر موی را بار دیگر قلع کرده باشند محتاج به تکرار طلای اوست و چون صد عدد مورچه مقابری را در نیم اوقیه روغن رازقی طاروغن زنبق کرده و سه هفته در آفتاب بگذارند، طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مایوسین و رافع غبّه و مورث صلابت و بزرگی قضیب و از مجربّات دانسته اند و خوردن او موجب پیچش و کرب و مصلحش عسل است و از خواصّ اوست که اطعمه و غیر آن و شیرینیه را در جا بی گذارند و در حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند، مادامی که دست کسی به او نرسد مورچه پیرامون او نگردد و مهریارس گوید چون مورچه را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند رفع کری و ریاح و طنین می نماید و طلای مورچه مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم او را با همه روغنهای مسقط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم به طرف اسفل به حدی می گردد که ضبط آن نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آن است.

نموس

جهت درد سینه و پهلو و نضح رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن مفید است خصوصاً چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون دو شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد او و با سرکه و ترشیا رافع ضرر آن است به اعصاب و با لبنیات رفع مضرّت او می کند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نضح دمل و با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ممزوج او جهت گزیدن عقرب و به تنها بی جهت بواسیر بغایت نافع است و رافع درد سر بارد و با مویز جهت ورم اثیان و درد آن و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماءالعسل جهت درد گوش و سعوط یک دانگ از عصاره او با روغن گلسرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن ظاهر می گردد بغایت مؤثر و گویند موکد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقال است.

النّون مع الغین:

نغز

به ضمّ اول و فتح غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحركت و کثیرالصوت و در تنکابن حجره نامند. گرم و خشک و نمکسود قدید او جهت اسهال و غیر نمکسود او جهت عسر بول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع است.

النّون مع الفاء:

نفظ

دهنتی است که از بعضی زمین ها می جوشد و سفید و سیاه می باشد. سفید او لطیفتر و سیاه او به تقطیر سفید م ی شود. در چهارم گرم و خشک و قویتر از اکثر روغن ها و مفتح و سریع النفوذ و مدرّ حیض و مخرج جنین و جهت جمیع امراض بارده شرب و طلای او نافع خصوصاً جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ریه و سرفه کهنه و حصاه و اخراج کرم معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح احشاء و پیچش و درد مفاصل نافع است و اکتحال او جهت نزول آب و بیاض و قطور او جهت کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و مضرّ محرورین و مصلح او خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه او تا یک مثقال و بدلش مثل او میعه و نزد بعضی قطران است و خوردن سیاه او بالخاصیه مسمّن قوی الأثر بدن است.

نفل

نباتست در عربستان کثیر الوجود و شبیه به یونجه و با گرهی مانند خارخسک اما بیخار است و با سرخی و بنفشی و در بو شبیه به شکوفه

معدنی و مایعی غریزالوجودند و مصنوعی او از دوده‌های کثیف حمام به هم می‌رسد و رنگ او اول اغبر است و از دو تصعید سفید می‌گردد و چون سفید صاف او را با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنکار تصعید کنند، سرخ می‌شود.

در آخر سوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن به ظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع چرک سینه و صلابت سپرز و طلای او جهت خنّاق و با روغن تخم مرغ جهت برص و با غسل جهت داءالثعلب و حیّه و سعه و با روغن کنجد جهت جرب نافع است و غرغره او با آب سداب جهت زلویی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص مکتومه مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او در رفع مطلق سمّ مجرب است و پاشیدن محلول او که در جای نمناک گذاشته و حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و به دستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آن را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگرند و سه درهم او قاتل به تقطیع احشاء است.

◀ نوارس

اسم یونانی نوعی از قتاد است. شاخه‌های او دراز و باریک و تا بقدر سه زرع و برگش ریزه و مستدیر و جمیع اجزای او زغب دار شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبو و طعم او تند و خار او مانند سوزن و صمغ او مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیرالوجود است. صمغ او در افعال قریب به کتیرا و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در سوم و قویترین اجزای اوست و مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات است و از این جهت او را شجره العصب نامند و طیبخ شکوفه و سائیده او به دستور صمغ او در التیام عصب ضعیفتر از بیخ و شرب و ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضاء و از جای بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نرف الدم مؤثر است و عصاره او جهت قرحه قصبه ریه و ذات الجنب بیعدیل و تخم او رافع سموم و او مضرّ کرده است و مصلحش فندق و قدر شربش یک مثقال است.

نوره: کلس حجری است و کلس مذکور شد.

نوفلن: اسم یونانی زنبور است.

نوق: شتر ماده است.

نور: به لغت اکسیریان زیبق است و به فتح اول و سکون واو اسم جنس

شکوفه و گلهاست.

نورالقدرول: شکوفه درخت دارشیشعان است.

نواه: به عربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرما است، خصوصاً در اوزان.

نول: به هندی ابن عرس است.

نوح: لبلاب است.

جمع نمس و آن حیوانی است به قدر شغال و صورت او شبیه به دبق و رنگش مایل به زردی و با خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید می‌کند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در غیر آن وقت به نهج دیگر است و ترکان ماوراءالنهر آن را الاکنجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت می‌شود و سر او کم موی و بسیار چرب و مظنه آن می‌شود که تدهین کرده باشند و نموسه که علی است در سر بنا بر شرکت این صفت مسمی به این اسم است. جالینوس گوید که طلای پیّه او به دستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو فرموده چون آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد اگر چشم راست او را گرفته با خرفه و کتان بر صاحب ریع بیاویزند رفع تب او می‌شود و اگر چشم چپ او را ببندند تب عود نموده و مفارقت نمی‌کند و سقراطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داءالثعلب است و مهریارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیده تخم مرغ رافع دمعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شی ر زنان رافع جنون است.

◀ نمر

به فارسی پلنگ و به ترکی قیلان نامند. گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او را نمی‌خورد و تصریح نموده‌اند که او کثیرالحیا است و زهره او سمّ قاتل و دو دانگ او در سه ساعت هلاک می‌کند و خون او رافع کلف و بهق و آثار است.

و مهریارس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته است و چون پیه و گوشت آن را به آب زیتون مهرآ کنند، طلای او در ازاله شری و زخمها و حزاز بیعدیل است و قطور مغز سر او با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمل او و به دستور حمل مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطباء پیّه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی بر تمام جسد خود پیّه گفتار بمالد پلنگ قصد او نمی‌کند به حدی که تواند او را به دست گیرد و او بسیار محبّ خمر است و چون به نیبذ برسد بی تابانه بنوشد و به تجربه رسیده است و چون بر زخم پلنگ موش بول کند نجات نیابد. و لهذا در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جا بی نگاه می‌دارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش گذر نتواند نمود.

النون مع الواو:

◀ نوشادر

لغت فارسی است و او معدنی و مایعی و مصنوعی می‌باشد و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه و قطعات او مانند شور طفت می‌شود و مایعی او از آبیست که چون به دست حرکت بسیار دهند کف می‌کند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی آن بسته می‌شود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز می‌باشد و

النون مع الهاء:

نهما

اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مرتب به قدر قامتی و با زغبی مایل به زردی و شکوفه بعضی مایل به سفیدی و از بعضی مایل به سرخی و عمیق و میان تهی و با عطریّت و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر است.

در دوم گرم و خشک و بوییدن او ج هت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و با غسل جهت داء الثعلب نافع است و شرب او مدرّ خون و با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و خیسانیده او با مویز و خوردن او بعد از آن با بادام مسمن بدن و فرزجه او منقّی رحم و خوشبو کننده آن است و از خواص اوست که چون یک درهم او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته و در چاه بیندازند در تابستان باد سرد به وزیدن آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند.

نهی: قره العین است و نزد بعضی جرجیر بری.

نهشل: اسم عربی شقاقل است.

نهنگ: اسم فارسی تمساح است.

نیلوفر

اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از اوست و بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آنها و برگش قریب به سطح آب و ثمرش بقدر سیبی شبیه به قبه خشخاش و در او تخمهای عریض سیاه و با لزوجت وجود دارد و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و او هندی است و بعضی مایل به زردی و تیرگی و بعضی گویند که بزرگی او نیز می باشد.

جميع اجزای او در دوم سرد و تر به غیر از بیخ او که گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک و مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حازه و تشنگی و منوم و مانع احتلام است و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حازه و نزله و با زعفران در بینی جهت تقویت دل و خفقان مفید است و مضرّ مئانه و مصلحش نبات و مضرّ باه و مصلح او لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلتش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعاء و سیلان منی مجرب و ضمادش جهت درد مئانه و معده و با صبر جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع است و اکلو او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و قدر شربتش از هر یک دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نرف الدم و درد مئانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه به عمل

تخفه حکیم مؤمن

می آورند، سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حارّ قویتر از آن است.

نیل

نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آن است که غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از یک جنس باشند و مستعمل هندی اوست و او بری و بستانی می باشد. نبات بستانی شبیه به کتان و ساقش سه شعبه و باریک و برگش شبیه به برگ کبر و تخمش ریزه مایل به سرخی مانع تخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاد و سیاه تر از آن و بی تخم است و دخیفوریدوس و جالینوس فرموده - اند که نباتش شبیه به نبات بارتنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر زرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و پر شاخ و شاخ او مایل به سرخی و در اطراف او غلافهایی مانند زبان و در آن تخمهای ریزه می باشد.

در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلّک و رادع ابتدای اورام و قابض و رافع نفث الدم و شرب او بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و جهت سرفه شدید اطفال و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهت سب رز و با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی نافع است و یک درهم او با یک اوقیه گلکند جهت قرحه ریه و وحشت و هموم و خفقان و خیارشبر جهت استسقاء و ضماد او جهت سعفه و تقشّر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نفله و التیام جراحات و رفع کلف و سوخته او جهت داء الثعلب و با نیم وزن او مرداستگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات است و باید قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و غسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرّح بיעدیل و مضرّ ریه و مصلح او غسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلتش به وزنش آرد جو و ثلث او مامیثا می باشد.

نیده

لغت مصری است و به فارسی سمنو نامند. از اغذیه شیرینی است که بدون شیرینی و روغن به عمل می آورند. و انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و موکد خلط صالح و مسمن بدن و معال بلغم و جه ت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه مفید است و دیر هضم و ثقیل و مسلد و اکتار او مورث تبهای مرکبه و آنچه با گردکان و بادام جوشانیده باشند زبون و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنست که گندم را خیسانیده سبز کنند سپس شیره سبز او را گرفته ط بخ بسیار دهند و به دفعات قطعات یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد. نینا: نانخواه است. نیمقا: اسم یونانی نیلوفر است. نیلج: نیل است.

او جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق مفید است.

واوی: کلب بری است.

واجد: لبلاب است.

وافینس: به یونانی کنگوزرد است.

واشه: اسم فارسی صقر است.

وارموک: به لغت تنکابن قنغذ است.

واطهیم: به لغت تنکابن کرفس بری است.

والان بزرگ: به هندی رازیانه است.

والان کوچک: شبت است.

الواو مع الباء:

وبرالأرض: فطر است.

ویر: به فارسی پشم نامند و گویند مخصوص پشم شتر است و در خواص صوف مذکور شد.

وثیر: به ثاء مثلثه اسم عربی ورد ایض است.

الواو مع العجم:

وج

به فارسی اگی ترکی نامند و آن بیخ نباتی است که در آبها می روید و به فارسی سوسن زرد گویند. برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه به سوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل به سرخی و بیخش گره دار و بعضی به بعضی پیچیده و کج و مابین سفیدی و سرخی و تندطعم و مایل به عطریّت می باشد.

در اول سوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست. قاطع بلغم و تریاق سمّ هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوه حافظه و منقّی دماغ و مبهی و مجفّف رطوبات مفاصل و مدرّ بول و حیض و محلّل ریاح معده و امعاء است و جهت درد سینه و سرفه و پهلوی و جگر و مغص و درد

سپرز و شکافتگی عضل و تقطیر بول و حصاه و لکنّت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین گرده نافع است و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قیله و فرزجه او با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت بیاض و خاییدن او جهت ثقل زبان بیهیدل است و جهت درد دندان مفید و جلوس در طبیح او جهت درد رحم نافع و مضرّ سر و مصلح او رازیانه و محرّق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین و شربش یک مثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است.

وحید: به لغت مغربی مازریون سیاه است.

الواو مع الخاء:

وخشیزک و وخشیزق: به کاف آخر و به کاف تخم بستیباج و درمنه ترکی عبارت از اوست و نزد بعضی درمنه خراسانی است.

نیطاقوس

گویند نباتیست برگش شبیه به برگ صعتر و در روی زمین پهن می شود و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهت بیاض چشم بیهیدل دانسته اند.

نیطاقلی

مؤلف مغنی گوید از جمله یقعات و غیر بنطافلن و پنج انگشت است و بر شاخه های او پنج عدد برگ می باشد و نبات او شیردار و بغایت مجفّف و بیلذغ و بی حدّت است و طبیح او جهت درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد او جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و صلابات و داخس مفید و عصاره بیخ او سمّ قاتل و قدر شربش سه ابولوس است.

نیولفر هندی: اوسپید است.

نیشوق: ادرك است و نزد بعضی قراصیا و به فتح اوّل و سکون یاء اسم فارسی قصب است.

نیشکر: اسم فارسی قصب السکر است.

نیو: اسم هندی روغن تازه است.

نیب: اسم هندی آزاد درخت است.

نیم

اسم هندی درختی است و آن بزرگ و کوچک می باشد و گلش مانند خوشه که چندین بگشه بار او باشد و وسط گلها زرد و با عطریّت و خوش منظر و در اصفهان ثمر آن را سنجد کرجی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل به تدویر و تلخ و در بعضی بلاد معروف به درخت توز است و ضماد برگ و گل او محلّل و راح و جهت اورام بغایت مفید است و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و قطع خون او و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب روغن شیخ صنعان است و ثمرش بقدر یک مثقال حایس اسهال مزمن و آزموده است.

حرف الواو مع الألف:

واق

اسم مرغی است که در کنار آبها می باشد. تیره مایل به سیاهی و مخلوط به سفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب به شبری و ترکان با زلف حقار جمع کرده بر سر می زنند و اکثر صید او ماهی است و در تنکابن او را اوین نامند و کوچکتر از حقار است.

در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافع است و گوشت نمکسود

تخمه حکیم مؤمن

و با قوه قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماساریقا می باشد و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهت ریه و رحم و مقعد و طلای او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه آن جهت تقویت لثه مجرب است و ضماد کوبیده او جهت اورام مراق و رطوبت معده و ساجده او جهت ثلیل و سحج جلد که به سبب حرکت به هم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و ذور خشک او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم نافع است و خوشبو کردن او با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهت حزاز و اورام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضاء مفید و تخم گل که عبارت از ثمر اوست در افعال مانند ولیک است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه به تخم و زرد است آن را زرد رو گویند و ده درهم او با آب رافع اسهال عسرالعلاج و رافع نفث اللثم و سیلان خون است، خصوصاً چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرج است و بوییدن گل مهیج زکام و عطسه و ماشرا در بعضی امزجه و در بعضی مسکن او و مصلح او کافور و مضرباه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربتش از تازه او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او هشت درهم است و بدلش مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او ده بار عمل می فرماید و روغن گل سرخ که گلی بی اقماع را در روغن کنجد کرده و در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و بی آب افشردند تازه او را با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند، روغن مزبور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوه مسهله و مسکن التهاب معده و رویاننده گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبت او و رافع مواد خبیثه او و حقنه او رافع قرحه امعاء و مضمضه او مسکن درد دندان است و نطول او مقوی دماغ و حابس اسهال مراری و مسهل ماء لزجه و مقوی اعضاء و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الأثر است و طلای او با سرکه و لخلخه او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعاء و چرب کردن ادویه حابس اسهال با او مقوی فعل آن و قطور او جهت درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و پادزهر قروح و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و ذراریخ و امثال آن و بدلش نیم وزن او روغن بنفشه و به وزن او دهن الخلاف است. و قدر شربتش تا یک اوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل به سردی و با حرارت لطیفه و مایل به رطوبت و با قوه قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و آن مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیم گرم او جهت خشونت سینه و نفث اللثم و عوارض نزه و درد معده و امعاء و مغض بارد و حار و درد جگر سرد نافع است و جهت خفقان حار و تقویت بدن و با شراب جهت زیادت تفریح و بوییدن و طلا کردن او جهت درد سرحار و درد چشم مجرب و با قرنفل جهت

ودع

از جمله صدفها و حلزون است و به هندی کردی و در دیلم کلاچک و در اصفهان کس کریه نامند. پوست او زیاده از سایر صدفها و مدر ما کیه و جالی و جهت عسر بول و حصاه نافع است و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر در رفع آثار جلد مجرب است و محرق او در همه افعال مانند شیخ و مضرب ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است.

الواو مع اللثال:

ودود: اسم مغربی بلسکی است.

ودین: به یونانی کماه است.

ودح: زوفای رطب است.

ورد

اسم جنس گل‌های اشجار است و از مطلق او مراد احمر بستانی است چه اقسام ورد، سفید و زرد و سرخ می باشد و هر یک از او بری و بستانی و هر یک به نامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعفند.

ورد ابیض بری: به فارسی آن را نسترن سفید نامند و مذکور شد.

ورد ابیض بستانی

بزرگتر از نرسیدن و مضاعف و بقدر گل سرخ و درخت او بیخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نرسیدن است.

ورد اصفر بری

نسترن زرد است و درخت او خاردار و گلش زرد و غیر مضاعف است و در قوت مانند نسترن سفید می باشد.

ورد اصفر بستانی

درخت او بیخار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است.

ورد احمر بری

درخت ولیک است. گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد.

ورد احمر بستانی

به فارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام نشکفته است و آن مرکب القوی و در نزد اکثر سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضاء و مسهل صفرا و بلغم رقیق

در روغن زیتون مهرآ کنند طلای او در افعال مانند پیۀ شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث بدی خلق و مصلحش سرکه است.

ورس

بار نباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن می باشد و نبات مزبور تا بیست سال گل و ثمر می دهد و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه به موی زرد و مایل به سرخی مانند زعفران می شود و او را ساجده و جامه به او رنگ می کنند و بهترین او زرد مایل به سرخی است و قسم سیاه او را که حبشی نامند و سرخ تیره او که هندی گویند زبونتر و نزد بعضی کرکم بیخ آن نبات است. و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است. مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاه و جالی و شرب او رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و شور و قوبا و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کنیرا و قدر شربتیش تا یک مثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او ساذج است.

الواو مع الزاء:

وزغ

اسم عربی سام ابرص است و به فارسی ضفدع را به این نام خوانند. وزق: به فتح اول و ثانی برگ نباتات است و به ضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و به فتح واو و کسر راء اسم فضه است.

الواو مع السین:

وسخ

به فارسی چرک گویند و از مطلق او مراد چرک انسان است و طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهت بواسیر و شقاق مقعد و داخس و با موم و روغن جهت تحلیل اورام نافع است. و سمه: کتم است و گذشت. وسخ کورالتحل: به فارسی برموم نامند و در عکب گذشت.

الواو مع الشین:

وشیح

به عربی اسم نباتی است که در جبال از سنگ می روید و در بوی شبیه به بوی لیمو است و چوب او بسیار صلب و از او نیزه می سازند و برگش شبیه به برگ گشنیز و شاخ او باریک و بیخ او گره دار و شبیه به سعد است.

در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضاء و نیم مثقال ساییده او با تخم نیم برشت جهت شکستگی اعضاء و ضرر به و سقظه و جلوس در طبیخ آن جهت سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است.

بارد او و لخلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خم ار مفید است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش گلاب و نبات و قدر شربتیش تا هجده مثقال و گلاب مکرر بقدر دو اوقیه آن مسهل است.

وردمتن: دریاس است.

وردالحماق

به فارسی گل رعنا نامند. اندرون او سرخ و بیرون او زرد و بدبوی و از اقسام ورد مرقن است. گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است. وردالسباخ: گل علیق الکلب است. ورد صینی: نسرین است. وردالفجار و وردالجمار و وردالقخاب: وردالحماق است. وردالحمیر: نزد بعضی گل خطمی است و به لغت مغربی گل فاونیا است. وردالوانی: به لغت مغربی گل خطمی است. ورد فرا: شقایق النعمان است. وردالحب: کبیج است. ورن: ماهی سقنقور است. وراجالوز: فاشرا است. ورتوری: استطابخین است. ورق النیل: وسمه است. ورق الزیتون هندی: طالیسفر است. ورده: به لغت مازندران سمانیست. ورک: به لغت قزوینی نبات خرنوب نبطی است. ورتنیا: عنم است و در عین گذشت.

ورل

به فارسی و به ترکی بزمجه نامند و آن حیوانی است بزرگتر از حردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از خطوط زرد است. در آخر سوم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه افعال است. مبهی و محلل ریاح و ضمداد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزیده حیوانات به خود و جاذب خون به ظاهر جلد و باعث فربهی عضوی که بر آن ببندند و طلای روغن زیتون که در آن جوشانده باشند و مهرآ شده باشد رافع آثار جلد و کچلی و حکه و داءالتعلب و قوبا و سرگین او قالع بیاض چشم و طلای پیۀ او عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر او موجب بیحسی عضو است.

ورشان

از جنس کبوتر صحرا بی و از آن بزرگتر و طوق دار است و به ترکی الافاخته نامند. در خواص مانند کبوتر صحرا بی و از آن بهتر است و چون

وشق

حیوانی است بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و در شکل مثل آن و دنباله آن کمتر از شبری و در تنکابن پلنگ مول نامند و در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی کمر و مانع عروض بواسیر و موی سوخته او جهت جراحات مزمنه نافع است.

وشیح: اشق است.

وشح: به سکون ثانی اغریطس است.

وشم: به ضمّ اول و ثانی به لغت تنکابن و دیلم اسم سمائی است.

الواو مع الصاد:

وصیف الأسود: پرسیاوشان است.

وطواط: خفّاش است.

وعل: نوعی از ایل است و به ترکی جویر و در دیلم شوکا نامند و در ایل مذکور شد.

وغل: به غین معجمه اسم عربی بادنجان است.

وقل: اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است.

وکو: آشیان طیور است.

الواو مع اللّام:

ولیع: طلع است.

ولب

نوعی از یقعات و بقدر زرعی و برگش تیره و با خشونت و شیردار و در بعضی اماکن شبیه به برگ درخت شربین و از بعضی شبیه به برگ درخت مورد و او غیر شجره الرّاهب و ماهودانه است و او مقی قوی و مسهل است و گویند چون او را از جهت اعلی قطع کنند مقی و از جهت اسفل مسهل و از هر دو جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاد او قاتل مورث غشی و مصلح او سیب و قدر شربتیش تا نیم درهم و بدلش لالا است.

ولکام: به لغت تنکابن اسم جمسفر است.

وین: انگور سیاه است.

حرف الها مع الألف:

هال: قاقله صغار است.

هامه: جعد است.

هالوک: شک است و به لغت مصر اسم جعفیل است.

هاوی: اسم تریاق فاروق است.

هالینوطس: اکلیل الملک است.

هاروت: اسم هندی استخوان است.

هاقی: به هندی فیل است.

هانس: به هندی اوز است.

هاسیمونا

به لغت نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو رود باریکتر می گردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او ماکول و لذیذ و مایل به تندی و ساقش با رطوبت لوجه و زغب دار و بر شاخه های او برگهای ریزه مانند خار کوچکی و پر شاخ و ملاصق بدون میلی و بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطّف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع است و گویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید پسر است و نطفه منعقد قبول صورت انوئی نمی کند و نطول او جهت سرعت حرکت اطفال مؤثّر و تعلیق او در پارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است.

هیبید: دانه حنظل است.

هناجودی: به هندی اسم کف مریم است.

هدب

در اصفهان خرخدا و پریا نامند و آن حیوانی است بقدر باقلی و خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید و پاهای او بقدر سر سوزنی و کثیرالعدد است . در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلای او جهت خنّاق و سقوط لاه و مطبوخ او در پوست انار که با روغن گل سرخ بچوشانند و نیم گرم او را در گوش بچکانند، رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه سفال بسوزانند و با غسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند و تعلیق او بر پارچه کتان و امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل رافع حرقة البول است.

هدهد

معروف است و آن را مرغ سلیمان نامند . در دوم گرم و خشک و مهرآ پخته او با شبت جهت پیچش و قولنج و سدد و خون منجمد و حصاه گرده و مثانه و زهره و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان او جهت تب ربع نافع است و تعلیق پر و زبان او مورث جاه و دوستی مردم و به دستور تعلیق لحيه اسفل او در این امر مؤثّر و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه و به یاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و آویختن مذبوح او به تمامه بر در دروازه خانه جهت رفع سحر و چشم بد و ام الصّبیان و بخور پر او جهت زخمها و سحر و جنون مجرب است و بلع کردن دل او به گرمی ذبح آن جهت قوت حافظه بغایت مؤثّر بوده و ناخن و پر او را در حریر زرد بستن و در زیر سر خصم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصاً در وقتی که قمر در سنبله و نظر

دوستی با زهره داشق‌باشد و نگاهداشتن پر او جهت نصرت بر خصم مؤثر است.
هدل: حضض است.

هریسه

از اغذیه مشهور است و بهترین حبوب و لحومی که از آن ترتیب یابد گندم و گوشت مرغ است. گرم و تر و کثیرالغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و موافق سرفه و خشونت سینه یابس المزاج است و دیر هضم و مسلد و مصلحش در محرورین سکنجبین و در مبرودین انگور و بالخاصیه افکندن قدری انگور در دیگ هریسه مرفق قوام اوست.

هربی

به لغت هندی بیخی است در جبال کشمیر کثیرالوجود و قسمی سیاه و قسمی سفید مایل به زردی و طولانی و غیر مخروط و در حجم مقابل سه ه عدد جدوار می شود و نیم نخود او قتال است به اسهال و قی عنیف و بالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش و سایر سموم است.

هرنوه

نزد بعضی ثمر درخت عود است . از لفل گل کوچکتر و با اندک زردی و طعمش تند و بوی عود از او می آید و از حوالی شحر و عمان خیزد . مرکب القوی و در دوم گرم و در خشکی معتدل و مقوی احشاء و محلل ریاح و حصاه و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و مسخن گرده و مئانه و محرک باه و معین هضم و خاییدن او بهترین انواع استعمال اوست و بخور او مانع زکام و نزله و گذاشتن او در میان متاع و جامه مانع کرم زدن او بوده و بیخ او را چون چهل روز در میان شراب یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه می شود و از عود قماری تفرقه نتوان نمود و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش قافله است.

هرطمان

دانه ایست شبیه به خلر و نزد بعضی خلر است و رازی گوید دفلی است و اظهار آن است که قسمی از خلر باشد چنانکه انطاکی او را بسیله دانسته است چه او تلختر از آن و سرخ مایل به سیاهی است و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلاف منقسم به دو نصف است و در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن غیر قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند خلر است.
هرفولیون: نمام است.
هرشفه: اسفنج است.
هرد: اسم عربی عروق الصغرا است.
هرجان: لوزالبربر است.

هرقلوه و هرقلوس: نوعی از هندبای بری است و نزد بعضی ابوخلسا و نزد بعضی قرصنه است.

هرابزه: مراینه است.

هرتال: به هندی زرنیخ است.

هرن: به هندی اسم آهو است.

هرلبوته: به هندی توتیای هندی است.

هری: به هندی هلیج است.

هرلولی: به هندی خروع است.

هزارچشان و هزارفشان: به فارسی فاشرا است.

هست کند: به هندی لوف است.

هشفیغل: شقاقل است.

هشت دهان: اسم فارسی نوعی از عود است.

هفسومور: اسم سریانی اقلیمون است.

هکل: فقع است.

هلمیم: اسم عربی گل لاصق پشی است و به فارسی عبارت از مرق گوشت

و گندم مهرآی پخته است و در افعال مانند هریسه است.

الها مع اللام:

هلام

نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جایی گذارند تا آب او چکیده و رفع گردد و به حسب احتیاج بقول حازه یا بارده را به سرکه پخته گوشت مذکور را در آن سرکه اندازند و بقول را بردارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریض خواهد بود و در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است.

هلیون

به فارسی مارچوبه نامند. ساق و برگش مانند کبر و با شیر قلیلی و گلش مایل به سفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و با صلابت است .

در دوم گرم و در اول تر و بیخش در دوم خشک و در اول گرم و بری او را خشکی غالب تر و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول و میهی و محلل نفخ بوده و غذای او غالب و هاضم و مغیر رایحه بول و عرق و مفتت حصاه و جهت درد سینه و ظلمت بصر و درد ریه و استسقاء مفید می باشد و طبیخ او ملین طبع و رافع درد امعاء و با شراب جهت سم رتیلا و تقطیرالبول و مضمضه او جهت درد دندان نافع است و مداومت او مه بیج درد مفاصل و مفسد طعام و مغثی و مصلحش عسل است و گویند او کشنده سگ است و تخمش مفتح سده سپرز و با عسل و روغن بلسان مخرج حصاه و فرزجه او مدر حیض و در ادرا قویتر از هلیون است.
و قدر شربتش تا دو مثقال و مضر سر و مصلحش عسل است و بیخش مسکن درد دندان و طبیخ او به تنهایی و با عسل و تخم خربزه منقی گرده و مئانه و مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ آن بوده و مضر ریه

تصفیه حکیم مؤمن

جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نفت الدّم و تحریک اشتها مؤثر است و به غیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی است.

و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است و او مقوی و کره الطعم و مصلحش سکنجبین است و ادویّه خوشبو موافق آن بوده و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتّح و ملطف اخلاط و منقّی مجاری غذا و مدرّ بول بوده و جهت تبهای مرکّبه و مزمنه و تصفیّه خون و رفع ورم احشاء و درد مفاصل و استسقاء و نضج و تحلیل مواد نافع است و قدر شربت از ساییده او یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم می باشد و عرق کاسنی نسبت به آب او بسیار ضعیفتر است.

هندبای برّی

غیر خندریلی است و نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و بیخار است و او را بقلّه یهودیه نامند. در اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال به غیر ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفت الدّم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدرّ شیر و حمول عصاره او رافع ورم حازه فرج و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید است و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضاء نافع است و تخم و بیخ او در افعال قویتر از بستانی است و هر یک بدل دیگری اند.

هندبای هاشمیّه و هندبای شامیه: نوع بزرگ ورق بستانی است.

هندبای البقل: نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است.

هوم

به لغت ترکی نباتی است شاخه های او پر گره و بارش شبیه به عنب الثعلب و کبک از آن بسیار محظوظ است و بی برگ و بی بی سخ و بنا ریشه های ضعیف غیر غایر و از سموم قتاله است و چون پیکان را با آب او آلوده و خشک کنند، زخمش کشنده است.

هوم المجوس

گیاهيست ساقش یک عدد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره و شبیه به یاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد می باشد و نزد بعضی بخور مریم است. در اول سیم گرم و خشک و جالی و مفتّح سدد و با حدّت و بسیار مجفّف و طبیخ گل او جهت حصاه مئانه و احتباس بول بسیار مفید است و ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده به تجفیف قوی است.

هوفاریقون

محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم است و در فلاحات مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرّر آب دهند هلیون می روید و از مجربّات شمرده اند.

هلهون: زعرور است.

هلقیلا: هندبا است.

هالیخ: اهلیلیج است.

هلیانه: شاه ترج است.

هلموت و هلمیوت: سلق جبلی است.

هلهک: قیون السنبل است و نزد انطاکی دهج الفار است.

هلد: اسم هندی عروق الصّفّر است.

الهّا مع المیم:

همج: نوعی از ذباب و مشهور به خرمگس است.

همیشه بهار و همیشه جوان: ابرون است.

هنگ: به هندی حلتیث است.

هندوا: به هندی نوعی از بیش است.

هنکن: به هندی ماهیزهرج است.

هنکاچهار: به هندی سیسالیوس است.

هندبا

به فارسی کاسنی نامند و آن بستانی و برّی می باشد و بستانی او دو قسم می باشد. یکی را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند. تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر است و یکی را برگ کوچک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبای البقل نامند.

هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزای حازه لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت مفرط به حسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغییر طعم و رنگ و طبع او می شود و او مفتّح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت و خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر حاره و بارد و رافع سده آن و منقّی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویّه یرقان سددی است. چون آب آن را بجوشانند و کف گرفته و با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات و با گلقد جهت تب ربع نافع است و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده می شود و طلای آب او جهت اورام حازه و درد چشم و با سرب ساییده و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرّح بیدیل بوده و غرغره او با آب خیارشنب جهت ابتدای ورم حلق و خنّاق و ضماد کوبیده برگ او جهت رمد حاره مجربّ است خصوصاً با روغن بنفشه و آرد جو و با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره بیدیل است.

و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مضرّ صاحب سرفه و مصلحش

شکر است و تخم کلسنی در دوم خشک و مایل به حرارت و با اجزای

بارده جهت تبهای صفراوی و سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض

نسبت به ابدان افضل عناصر و نسبت به روح حیوانی و ترویج آن چون نسبت آب است به روح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجسام مکتوبات به شدت و ضعف است و هیچ یک از او خالی و عاری نمی توانند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلاث است و بقدر احتیاج هریک به آن و تغییرات او بسبب لطافت از هر معیّری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فنّ طب مبین است و ایراد او در اینجا لزوم ندارد و بلکه ایراد مصلحات او بقدری و چیزی مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب وبا و امراض بی شمار است و علم بر معدلات و از واجبات و مجربین تصریح نموده اند که بخور درونج و طرفا از مجربات است و بخور کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن و فادزهر معدنی و خوردن و بوئیدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعنای رفع ضرر هوای وبائی می کند و آزموده است.

هیل بوا: قاقله است.

هیرون: نوعی از خرماست و گویند مراد از او قسب است.

هوشربعی: اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری او.

هیضمان: اسم عربی فجل بری است.

هیزاو: اسم فارسی نعنای است.

هیری: به هندی اسم لحم است.

هیرا: به هندی اسم الماس است.

هیراد و کهن: اسم هندی دم الأخوین است.

حرف الباء مع الألف:

◀ یاقوت

بهترین او سرخ شفاف گلناری است که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمیری سپس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او زرد و نارنجی سپس زعفرانی سپس لیمویی و بعد از زرد کبود آسمالگونی است، سپس کحلی لاجوردی، سپس نیلی، سپس زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگین تر می گردد و چون با سفید او شائبه سرخی باشد از آتش معتدل که او را بر روی سفالی گذارند تمام رنگ می گردد و یاقوت صلبتو از همه احجار است به غیر الماس و رایحه کریهه و دود و عرق مضر اوست و مالیدن او به جذع سوخته و آب و سنباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در اول دوم و سفید او در اول و خشکی در همه غالب است و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یک درهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت رفع طاعون و تغییر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نرف اللّم و انگشتی او جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوئی دهان مؤثر است و قدر شربش از یک قیراط تا یک دانگ است.

معرب از اوفاریقون یونانی است و آن سه قسم می باشد و هر سه قسم را ثمر مثل جو است. قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه به گل شب بو و در بو شبیه به بوی صنوبر و تخمش سیاه دراز و مدور و مانند جو و منبتش زمینهای سخت است. در اول سوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و منخرج جنین و محلل و مفتّح سدد و جهت درد ورک نافع است و برگش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفن و رفع سوختگی آتش و عصاره و طیبخ او جهت نقرس بیعدیل و مداومت شرب تخم او را هر روز نیم درهم با ماءالعسل جهت عرق النساء مجرب دانسته اند و جهت تب ربع تا نیم وزن او سداب به دستور مجرب شمرده اند و بدلتش تخم شبت و انیسون است.

صنف دوم بزرگتر از اول و برگش به قدر نعنای و پر شعبه و شعبه هایش مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش با خطوط و در بوی شبیه به راتیانج می باشد. در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد معین عمل اوست و در سایر افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است

صنف دیگر که دازی رومی عبارت از اوست نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از تلقی و بسیار سرخ و پرشاخ تر و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و در بوی مانند قسم اول و گرمتر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف او در جمیع افعال قویتر از اول و ثانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النساء و عسر بول و حصاه و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم است و جهت استسقاء و قولنج و تب ربع نافع و طلای او جهت بهق و آثار بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربش یک درهم و اقسام او بدل یکدیگرند و بدل همه به وزن او اذخر و نصف او بیخ کبر است.

و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه به سماق است و این قول مخالف قول جمهور و خلاف است و نزد حقیر مراد از ناکسیر هندی قسم اخیر است اگر چه ابن حراز و حکمای هند هوفاریقون و دازی رومی را یکی دانسته اند و ناکسیر عبارت از آن و از اقسام آن فرد کامل مراد ایشان است.

هوفسطیداس: طرثوثی است که در تحت لویه التیس و او غیر لویه التیس است و مذکور شد.

هوجره و هوفقسیداس: مزمار الرّاعی است.

هوجوبه و هوفیلوس: ابوخلسا است.

هوداسیون: اسم مغربی نعنای است.

هوره: اسم فارسی خبازی است.

هویر: به هندی اسم ابهل است.

◀ هوا

تخفه حکیم مؤمن

و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی به صورت انسان دارد به خلاف بری که بسیار مشابه است.

بیروج الصنم

بیخ لفاح بری است به شکل دو انسان که روی بر روی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه و سگ کن نیز نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک اوست لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سگی به او می‌بندند تا از حرکت سگ منقطع گردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان ننموده و نبات مزبور شبیه به علیق که به ترکی بگورتکن و بقدر زرعی و برگش شبیه به برگ انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی و در بوی شبیه به میعه سایله و گلش سفید و گویند در شب می‌درخشد و بیخش به صورت دو انسان مواجه و مستور به لیفهای اشقر شبیه به موی برخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور را ندارند و مادامی که سر این صورت را جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقی است.

در اول سوم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و هر عض و قسم ماده او دوای همان عضو مردان و از قسم نر او دوای زنان و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النساء و نقرس و با مقل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول نافع می‌باشد و ذرور بیخ و ثمر او جهت آکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و میل دهن و مصلحش روغنها و قدر شربش چهار قیراط است و در نیرنجات و اعمال غریبه بغایت مؤثر است.

و از هر مس نقل شده که بهترین زمان قلع او آن است که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل به سعدین یا با حدی از سعدین و با قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه وقت طلوع بهتر از سایر اوقات است و چون عضوی از اعضای او را با اندکی ثمر او قلیلی روغن به آن یا زنبق با روغن خلاف نرم سائیده و پیشانی و چشمها و روی را به آن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشد و هر حاجتی که روی دهد روا گردد و چون مجموع آن را یا عضوی از آن را شکسته و به آلتی قطع کنند و بر بازو ببندند یا به گردن آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و راهزنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته‌اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهت دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و چون ثمر نارسیده او را با روغن گل سرخ سائیده و زن حامله بر کمر و شکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد و چون یک عدد گل شکفته او را کوبیده و در روغن زیتون بجوشانند طلای او رافع عسر ولادت است و هرگاه یک عدد گل شکفته را در کتانی به ریسمان پشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او گردد.

بیروج الوقار: بیروج الصنم است.

یربوزه: بقله یمانی است و نزد بعضی رجه است.

یاسمین

بری و بستانی می‌باشد. بری او را ظیان نامند و به فارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی و جبلی که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید می‌باشد و امین الدوله گوید ارغوانی نیز می‌باشد و سفید او نزد اطبا مسمی به زنبق است و سوسن آزاد را مخصوص سوسن سفید دانسته‌اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقودالخاصیه است و این از جمله اشتباهات است که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده‌اند که درخت او مانند درخت مورد و املس و برگش نرمتر و پهن تر و به ستبری برگ مورد نیست. درخت قسم سفید او ضعیفتر و گلش سفید و با شائبه سرخی و بسیار خوشبوی و از وقت شکفتن نرگس تا اوایل عقرب گل می‌دهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت موز است و نزد بعضی قسم زرد او مسمی به زنبق است. و او در دوم گرم و خشک و مفتوح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم است و بو بدین او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و نطول طبیخ او جهت دردهای بارده و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر و مصلح محروبین و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه است. و قدر شربش از جرم او تا سه درهم و بدلس یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین به دستور مفتوح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی‌التأثیر است و قدر شربش سه درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد در هند کثیرالوجود است. چون آن را در حنظل سبز مهرا پخته و یک درهم او را با یک اوقیه عسل چند روز به دستور مداومت نمایند جهت استسقاء و درد کمر و مفاصل مجرب بیان نموده‌اند.

یاس سفید: اسم فارسی یاسمین بری است.

یاسمین بری: عشبہ النار است.

یابوشقان: اسم ترکی غری السمک است.

یارپوز: اسم ترکی فودنج است.

یاره ناشی: اسم ترکی حجرالعاج است.

یاغ: اسم ترکی دهن است.

الیاء مع الباء:

بیروج

لغت سریانی و به معنی ذوصورتین و اسم جنس هر زوجی و شامل بیخ لفاح جبلی و بری است چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه به دو صورت انسان مشاهده گردد و او را از این جهت به این اسم نامیده‌اند

یبروحا: بادنجان است.

یبرو: اسم سریانی بغل است که به فارسی استر گویند.

یتوع

اسم جنس جمیع نبات شیردار است و گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام اوست چون هرچه اسم مخصوصی داشته است مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلّیه آن بیان می شود و جمیع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم و با سمّیت - اند و جراحت کنندۀ جلد و مسهل قوی در همه امزجه و مورت اسهال و قرحۀ امعاء و زحیر و پیچش و غثیان و انقلاب معده و تقلّب نفس و غشی و استعمال او را در خارج بدن جایز دانسته اند و اگر به خوردن بعضی از آن احتیاج افتد، زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلحی نباید آشامید و مصلحات او نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و ربّ سوس و کثیراست و دوغ سرد کرده رافع افراط عمل اوست. یحمور: اسم حمارالوحش است و نزد اطبّا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد.

یحضیض: کرفس بزرگ برگ بستانی است.

یدالله: خون بز چهار ساله است که در اوّل پا ئیز گرفته باشند و در ماغر مذکور شد.

یذره: قسوس است.

یذفه: درخت بل است.

یراع: قصب است.

یرمه: عشبۀ النَّار است.

یرنّا: اسم عربی حنا است.

یرامیع: هلیون است.

یربوع

به فارسی موش دشتی نامند و آن مانند موش و از آن بزرگتر و دستهای او بسیار کوتاهتر از پا و دنبال هاش بلند است . در سوم گرم و خشک و کثیرالغذا و ملّین طبع و مدرّ بول و مبهّی و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و مئانه نافع و محّ - رزق خون و مصلحش میوه های تازه و ترشیاها است.

یشف: حجرالکُھف است.

یعصوب: کبک نر است.

یعضید: خندریلی است.

یغمیصل: به غین معجمه اسم سریانی ریباس است.

یقطین

اسم جنس گل نباتی است که بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و لبلاب و امثال آن و عوام را از مطلق او مراد قرع است که به فارسی کدو نامند.

یلخوج: به عربی عود هندی است.

یلوه: اسم ترکی سلوی است.

یلقون: اسم ترکی طرفا است که به فارسی گز نامند.

یلم: اسم فارسی غری السّمک است.

یمامه: اسم کبوتر خانگی است.

یمام: شغنین برّی است.

یملیک: اسم ترکی لحيه التّیس است.

یمیشان: اسم ترکی زعرور است.

یمسو: به لغت اکسیریان ابقر است که شوره نامند.

یمرل: مرصاف است.

یمورطه: اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد.

یتنون: به لغت نبطی اسم ثافسی است.

یتق: انفخه است.

ینطور: اسم سلمه است.

ینوت: خرنوب نبطی است.

ینمه

نباتی است شبیه به خندریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش

زیاده بر شبیری و گلش زرد.

مؤلف اختیارات بدیعی گوید در شیراز او را سن بل دارو نامند . تازه او

جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک او جهت زخمهای کهنه مفید

است و نزد بعضی خندریلی است.

یوز

اسم فارسی فهد است و به ترکی پارس نامند. حیوانی است مانند پلنگ و

او را رام نموده مانند سگان شکاری صید وحوش به او می کنند. حرارت و

بیوست او کمّتا از پلنگ و در جمیع افعال قریب به اوست.

یوشان: اسم ترکی شیخ است.

یونجه صحرائی: اسم ترکی و فارسی فصفه است.

یونجه باغی: اسم رطبه است.

یونگ: اسم ترکی صوف است.

ییلان اودی: اسم ترکی ئیل است.

ییرکوک: اسم ترکی جزر است که به فارسی زردک نامند

قد تمّ بحمدالله و حسن توفیقه واستعین بلکوام المفضل المنعم علی إتمام

المعالجات والدستورات انه علی ما یشاء قدیر و بالجود والأفضال جدیر

و الحمدلله ربّ العالمین.

تفنه حکیم مؤمن

حقیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب به آشیان ه هوام و خرابه ها بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظرف مس بی قلع مانده باشد و گوشتی که گرم است به نهجی پوشیده باشند که منفذی به جهت خر وج بخار نداشته و آن مقدار بماند که سرد گردد و خوردن اکثر میوه ها بدون آب کشیدن آن خصوصاً انگور پوشیده نماند که تأثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمی باشد چه یابس المزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر می گردند بلکه بعضی اصلاً متضرر نمی شوند.

چنانکه مشاه ده شد که عقرب معتاد افیون را گزید و عقرب در ساعت هلاک گشت و آن شخص متضرر نشد و ادراک بر الم نیز چندان نمود و به دستور معتادین شرب تریاق را نیز همین خاصیت است و در خانه ها نگاه

تشخیص رابع

در مداوای سموم و مشتعل است بر پنج فصل:

فصل اول - در تدبیر منع سموم و احتراز از آن.

فصل دوم - در تدابیر مشترکه سموم.

فصل سوم - در تدابیر سموم مشروبه.

فصل چهارم - در تدبیر سموم ملذوعه.

فصل پنجم - در بیان آنچه حشرات از آن گریزند.

فصل اول:

در تدابیر منع تأثیر سموم و احتراز از آن:

داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند، بغایت مسخّن است و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل از ضروریات است در منع گزیدن هوام و دارنده اشیا مذکوره را از مجرّ بات و حضور او جهت بطلوی سموم مشروبه قلم مقام تریاق اکبر خصوصاً مسافری را داشتن یکی از آنها از واجبات است.

فصل دوم:

در تدابیر مشترکه سموم:

باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاک نمی گردد پس در جمیع سموم ملذوعه مراعات دل باید نمود و تأثیر سموم یا به سبب حرارت مفرطه محرق ه مع فته است یا به جهت برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و پیوسته و ثقل مفرطی که باعث سلب طریق او گردد و صورت نوعی ه که اثرش متضاد روح حیوانی باشد و آنچه به حسب اقتضای صورت نوعی ه باشد در نهایت مرتبه سموم

از جمله مجربلیت است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند بقدر حبابی از اشک چشم گاو کوهی که در تغییر تحت چشم او منجمد می گردد و مسمی به تریاک گاو کوهی است و در ایل مذکور شد بر کام طفل بماند در اکل حیات از سموم ملذوعه و مشروبه متضرر نگردد و به دستور اگر در آن وقت از فادزهر معدنی بر کامش بماند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از این جمله است شرب نارجیل و مجرب است که در هر ماهی دو بار بقدر برنجی با گلاب ساییده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و به دستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یک دانگ همین اثر دارد و از این جمله شرب تخم مخلّصه است که اگر در اوّل تحویل شمس به حمل سه روز روزی یک مثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آن است که تا یک سال از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفقی علیه اطباء است که چون حزنله را یک شب در شیر خیسانیده و بنوشند در مدت العمر هیچ سمی در او اثر نمی کند اما احتراز از سموم منوط بر آن است که از اطعمه و اشربه ای که بی سرپوش در مواضع مظنونه و جود هوام گذارند اجتناب نمایند و به دستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه و غیر معروف باشد و به دستور گوفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند که او

مانند شیر و شکر و گوش‌تابی که ادویه مناسبه به آن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده یا غشی یا بیهوشی و عرق سرد و کشتن سیاهی چشم باشد فم معده او را به قوت تمام بمالند و باد در دهنش بدمند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرراً طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است به عمل آورند و اگر به اسهال مفرط و پیچش باشد تدبیر او به دادن روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقات را با آب میوه های قابض و رب به و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده و امثال او باید داد و هرگاه سم ملذوعه باشد به دستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مَقشَر کرده باشند و تخم لیمو و ترنج بغایت مفید است و این دوا به جهت سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است: مغز گردکان سی مثقال، نمک و برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال، دانه ترنج مقشَر ده مثقال و انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خم بر کند و قدر شربتیش تا ده درهم است.

تریاق الطین:

طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حمید یا خاک داغستان یا مساوی او حب الغار را به روغن گاو چرب کرده به وزن ادویه عسل بپوشند و دو درهم او را بنوشند و هرگاه علامات زیادتی خون در مسموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع است که سابقاً مذکور شد.

فصل سوم:

در مداوای مسموم مشروبه

در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهور است مذکور می شود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود به حسب اعراض و علامات هر یک به مداوای مشهوره آن قسم باید عمل کرد چه اکثر آن را علاج به یک طریق است.

بیش:

سریع الأثرتر از سم افعی دانسته اند و علامت آن ورم زبان و سدر و دوار و درد سن و برآمدگی حلقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرر است به مطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری به هم رسد بهتر از همه مقیبات است و بعد از آن شرب فادزهر سبز و زرد خالص است.

برای محمّد بن زکریا و اکثر اطباء بیخ کبر را فادزهر او دانسته اند دواء المسک حار را در این باب قویتر از تریاق فاروق می دانند و جدوار اثر عظیم است.

قرون السریل:

از لوازم شرب او بول لیمو و سیاهی زبان و

است، پس تدبیر در شدید آن به اشپای قوی ذوالخاصیه به حسب کیفیت و کمیت زیاده باید گردد. در حاره آن تبرید دل به ضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین به اشپای حاره عطریه و در افراط یبوست ترطیب به مثل شری و سرطان نهری و آنچه در اقسام بالغ اصیه نافع است فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل بحری است و منع خواب تا یک روز لازم است و تدبیر عضوی که اولاً مسموم به او رسد شرط است چه از آن سرایت به مجاور آن نکرده بتدریج به دل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملذوعه باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن او و ریختن آب دهان و باید آن شخص ناشتا نباشد و اولاً مضمضه به روغن گل سرخ و روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از آن بمکد و آب دهان را بریزد و با ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضع کند و به دستور موضع گزیده را حجامت کند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پودنه و زفت و سرگین نر و سیر و گوگرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذب است و باید بعد از چسبیدن مهره، شیر بر او ریخت و تا شیر بسته شود تکرار ریختن آن نمود چون شیر منجمد نگردد و مهره بیفتد علامت نجاست است و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد.

اما تدبیر آنچه معلوم نبوده باشد کلی آن است که اگر مشروبه باشد در حالی که اندک تغییر ظاهر گردد و به آب گرم و روغن گل سرخ و روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بویه مکرر قی کند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حفته کنند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است، در این صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشغیر با شکو و قرص کافور و آب یخ و امثال آن از میردات شرباً و ضماداً نافع است و مکرر باید به موضع در دناک و حوالی دل، صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل بیحسّی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار، در این صورت مؤدیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و جنطیانا و حلتیث و جدوار و امثال آن باید داد و لخلخه های حاره مانند عرق فتع و عرق بهار و جند و امثال آن و استعمال نمودن و حفته با وجود خشکی طبع به مطبوخ فودنج و شیر و ترنجبین و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و درد امعاء و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در این صورت حفته به مسهلات قوی مثل سنای مکئی و بسفایح و لعاب حلبه و شیر تازه و حلتیث و مقل و سکینج و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند

تخمه حکیم مؤمن

احتباس بول جلوس در طیبخ خطمی و چکانیدن روغن گل با سفیده تخم مرغ در احلیل و تعدیه به روغن بادام و نان میدوده و پالوده و انجیر خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن وزغه و حربا و تخم حربا به دستور مذکور است و تریاقات مذکور ه و دواء المشک و مثرودیطوس و تریاق اربعه مانند بلادر و جند سیاه و امثال آن مورث احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای آن شرب شیر و دوغ و گوشتابهای چرب و شیرۀ تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر با روغنهای مرطبه و م غز گردکان فادزهر بلادر است.

خوردن خون گاو و بستگی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف و درد احشاء و عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای آن حقه و پنیر مایه شرب حیوانات با سرکه و ح لثوت و بوره و فلفل با سرکه است تا رفع انجماد آن نماید و در این قسم مواد مقی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضع مصطکی و ماءالعسل در این باب مفید است.

تیوغات و حب السلاطین و امثال آن: از ادویه حاره مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و پیچش است و مداوای آن دوغ و اشیا ی بارده قابضه است بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه.

ام اشیا ی بارده مخدره: مثل افیون و نیزالبنج و شوکران و لفاع و تانوره و امثال آن مورث خارش بدن بوده و مداوای آن قی کردن با ماءالعسل و نمک و بوره ارمنی و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب بلحلیث و دارچینی و فلفل و جند و طیبخ نانخواه و نارجیل دریایی و تریاق کبیر و حقه ای تند و سرکه با صعتر و افستین و روغن گل سرخ و شرب سیر و گردکان و تدهین بدن و دماغ با روغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلیث لافع است و اگر م سلوی افیون مشروبه جند خورده شود در رفع مضرّات افیون از مجربّات است و مداوای خوردن بزرقنوی کوفته و آب گشنیز بعد از قی و حلتی ث و شراب و شربت افستین کافی است و در مداوای فطر و کماه و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی کردن معاجین حارّه م ثل فلافلی و کمونی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است.

ام اشیا ی مسدّ دهّ ثقیله : مانند مرداسنگ و

اجرام معادن و مرگ موش و شنجرف و زببق و امثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد احشاء و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم عانه و قرحه امعاست و گاه است که باعث اطلاق مفرط گردد و مداوای آن قی و با وجود احتباس طبع حقه ه است و ناردین با سرگیگ کبوتر و شراب بغایت نافع است و طیبخ انجیر و تخم کرفس و زوفا و افستین و ترنجبین و مسهلات و گوشتابهای چرب باید داد و در زببق مقتول و مصعد بعد از حقه و مسهل و شرب ماءالعسل مداوای سحج باید نمود.

اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوی او بعد از قی شرب یک مثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب میوه های سرد است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماءالشعیر و آب عنب الشعلب و امثلّه آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن.

مراة الرّمّ : زهره پلنگ و تا سه ساعت کشنده است به قی

سبز و از سمومات حاره و مداوای او به دستور قرون السنبیل است و پنیر مایه آهو را تریاق آن دانسته اند کافور را.

مراة الأفعی : در سمّیّت مانند بیش است و مداوای آن به

دستور آن و با روغن قی مکرّر کردن انفع است و شرب گوشتاب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم نافع هستند.

مراة الکلب الماع : قدر یک عدس آن بعد از هفت

روز کشنده است و تریاق او پنیر مایه خرگوش و روغن گاو و جرطیانا و دارچینی است.

دنباله گاو کوهی : مورث غشی شدید و کری است و

تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات مشترکه الفع مذکوره و فندق و پسته و فیلزهرج که در یک روز چهار مرتبه و هر مرتبه یک مثقال بدهند.

عرق الدّابه : مورث ورم روی و سبزی او و خنّاق و عرق

بسیار و بدبوئی آن است و دوا ی او بعد از قی با ماءالعسل شرب می پخته و روغن گل سرخ است که مکرّر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد.

ارنب بحری : از سموم حاره و اگر نکشد مورث سل است

و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای آن آب خیارشنب و شیر الاغ و زنان آب برگ خطمی و سرطان نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن حبّ خربق سیاه و غاریقون و کنیوا و ربّ سوس بالبرویه بقدر درهمی با جلاب است.

ذراویح : که به ترکی الکلرگ نامند و از سموم حاره است و

علامت او مانند اعراض ارنب بحری و با التهاب و اختلاط عقل بوده و مداوای آن مانند ارنب بحری است و قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیرۀ تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و جهت

ماری می‌باشد در بلاد ترک از دو شیر تا سه شیر مایل به سیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی و مسمی به‌م‌لکه و ناظر نیز گویند.

چه دیده‌ای او به هر حیوانی افتد هلاک می‌گردد هر چند دور باشد و وحوش و طیور از او خایفند و در حوالی مکان او گیاه نمی‌روید و قسمی از آن بقدر سه زرع تا پنج زرع و چشمش درخشانده و گزیده‌ای او در عرض یک ساعت هلاک می‌شود و قسمی از آن شاخدار می‌باشد و قسمی از آن مسمی به افعی است و صفت او در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن او آن است که از آن موضع او لای خون روان گردد و بعد از آن زردباد و پس از آن به رنگ زیتی و زنگاری و تدبیر او به دستوری است که در قواعد کایّ گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و سیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو م‌ثقال حلتیث با شراب و شرب سائیده مهره مار و بستن او بر موضع گزیده و پیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج به آب و فاشرا و اسپند و تخم یونجه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طویل و کرفس کوهی و تغذیه به سرطان نهی و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا را در سَم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند: انیسون ده درهم، فلفل سه درهم و نصف، زراوند مدحرج و چندیسرتیر از هر یک یک درهم و نیم با می پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن آب ثیل تا بقدر یک رطل و بستن جرم او از مجربات است.

حالت م عَطْشَه و امثال آن و

تنین: و هر یک به الوان مختلفه و بزرگ و کوچک می‌باشند و تنین که به فارسی ازدها نامند، نوع عظیم آن است و کوچکتر از پنج زرع نیست و زیاده بر سی زرع می‌باشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت پلک زیرین او تعیری مانند ذقن و دندان او بسیار و ب‌عضی از آن یال دارند مانند یال شتر و علاج غیر ازدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیده ازدها و سایر آن به ادویه آکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن به بادروج و به دستور به‌رصاص بالخاصیه مفید است.

عقارب: به فارسی کژدم نامند و اقسام می‌باشد و گویند نه قسم

است و زبونترین او سیاه و جرّاره و اسلم و او طوره است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضاء و کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتلک باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و انطبلق دو فکین و ورم قصب و بروز مقعد می‌گردد و اگر بر شریان بگردد موجب غشی و بر عصب باعث تشنج و بر ورک موجب عفونت خون در تجاویف رگهاست و مداوای آن به مویجی که در قواعد ادویه مشترک الرّفع کایّ گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد او و شراب کهنه و رته و دینار و به و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم یونجه صحرائی و فاشرا و بیخ حنظل و

زرنیخ و آهک و زنجار و صابون

و امثال آن: مورث قرحه امعاء و خشکی دهان و بول الدم و

درد معده است و گاهی است که آهک به بول رفع می‌شود و مداوای آن بعد از قی خوردن ج‌ک‌آب و آب گرم و شرب طیبخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم تره تیزک است و به دستور آب برنج و شیر و گوشتبهای چرب و آنچه در ارنج بحری مذکور شد بغایت نافع است.

شوای مغموم: که گوشتبهای پخته و کباب را در حین

گرمی مفرط بپوشاند که بخار او دفع نشده سرد گردد اکل آن باعث سدر و دوار و هیضه و بیهوشی و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد به‌علاج هیضه مبادرت کرد.

زاج و شب و نمک تلخ و شوره

و امثال آن: مورث سرفه شدید و علل شش و سل است و

مداوای آن به روغن تازه و شکر و لعابها و شیر و امثال آن است.

سفیداب و جبسین و گچ و امثال

آن: مورث قولنج قوی و خرق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است

و مداوای آن شرب ماءالعسل است با آب خطمی تازه و خب‌ازی و لعاب تخم کتان در روغن بادام و اسهال نمودن به دو دانگ محموده با ج‌ک‌آب و با سایر مسهلات و هرگاه منجر به سحج گردد به علاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کایّ آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل هر یک به هر جهتی که باشد به آن جهت دفع باید گردد و اماله آن از عضو شریف به عضو خسیس شرط است.

فصل چهارم:

در سموم ملذوعه غیر معروفه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات به دستور سموم مشروبه قوی و ضعیف می‌باشد و قواعد مذکور شد و در این مکان بعضی از مشهور آن مذکور می‌گردد تا غیر مذکور را هم به این طریق مداوا نمایند.

حالت: اقسام مار بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون

نیستند: یکی آنکه مهلت به دوا ندهد و یکی ضعیف که قتلک نباشد و یکی قتلک و مهلت در تدبیر او باشد و از یک هفته بیش نگذارند و از قسم اول

تخمه حکیم مؤمن

پنج درهم، ابهل و جوز السنو هر یک سه درهم، سنبل الطیب و حب الغار و زراوند مدحرج و دارچینی و جنطیانا و تخم یونجه و تخم کرفس و تخم شبت از هر یک دو درهم با عسل و دو وزن ادویع بسرشد و قدر شربتش تا سه مثقال است و شب از نوع عنکبوت و پاهای او دراز است و از گزیدن او به دستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس او و سردی دست و پا حادث می‌گردد و مداوی او به دستور رتیلاست.

قملہ الرّسّ : از جمله هوام و بقدر قمل و از اصناف کنه است

و به فارسی دره نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات تراوش می‌کند مثل رگهای مقعد و بین دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعاف و مداوی او مالیدن موضع به فادزهر و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال آنست و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل قبرسی و طین مخ‌توم و آنچه در سموم حاره مذکور شد.

زنبور و مگس عسل و مورپردار

و پشه و امثال آن : مداوی گزیدن همه آنها مانند

سموم حاره است و تبرید در آن شرط است شرباً و ضماداً و چون مگس را سرکنده تمه آن را در موضع گزیده مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کند و به دستور گل ارمنی با سرکه و برگ بادروج و امثال آن نافع هستند.

سام ابرص و عصابه : به صاد سوسمار است و به

طاء معجمه سالامندرا و از گزیدن اینها دندان ایشان در موضع گزیده می‌ماند و مادام که اخراج نشود درد دایمی می‌باشد و مداوی آن در آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن آن است به روغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را به روغن خمیر کرده ببندند.

سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و

انسانی از گزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمی‌شوند و گاه است که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ و سایر حیوان دیوانه گزیده اولاً تا چند روز بی‌عوارض می‌باشد و بعد از آن در او فکر فاسد و وسواس و خو ابله‌ای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض می‌گردد و از آب خوف می‌کند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوانی در نظرش می‌آید بنا بر آن آب نمی‌خورد و چون عوارض قویتر گردد باعث تشنج و کزاز و ادرار منی بی‌شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه می‌گردد.

غاریقون و اسپند و تره تیزک و تخم او و جاوشیر و سطار چون که در اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد و به دستور ضماد حندقوای پخته و طلای گوگرد با راتیانج و به دستور عسل بلادر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین به روغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع‌ال‌اثر است. عقرب جراره بسیار کوچک است و دنباله را در حین حرکت می‌کشد و مانند سایر عقرب بلند نمی‌دارد و در روز اول چندان ضرری از او ظاهر نمی‌گردد و در روز دوم و سوم اعراض هولناک به هم می‌رسد مثل غشی و خفقان و بول الدّم و ورم زبان و پیچش عظیم و مداوی آن بعد از مکیدن و داغ کردن موضع، شرب آب سیب ترش است و بالخاصیه آب او و سویق او تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیرۀ تخم خرفه و امثال او با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بگشایند و در احتباس طبع حفته و در سحج امعاء، روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسگری در این باب قوی‌ال‌اثر است و این سفوف را از مجربات دانسته‌اند: طرخشقوق خشک و برگ درخت سیب ترش و گشنیز خشک بالسویه و قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحی را به دوی تند باید کرد و حوالی آن را به گله ارمنی و سنکه و مبرّدات طلا کنند و تغذیه به آب غوره و اشپای بارده موافق است.

رتیلا و شب و عنکبوت : اقسام رتیلا گویند

شش صنف است یکی پردار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنیبه که به فارسی انگورک نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زرد و بعضی مائل به زردی می‌باشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوبیه و در پشت او خطهای براق و همه او در شکل شبیه به عنکبوتند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی بیحسی بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و کزاز و تملد و سرفه و قی دایم و در بعضی درور منی و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک می‌باشد و مداوی آن به دستور استعمال ادویۀ مشترک الرّفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی می‌گردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک تند نطول نموده و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که به آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویۀ ای که به جهت عقرب نافع باشد در او مؤثراًست و برگ درخت چنار و جوزالسّر و دارچینی و ثمره الطّرفا و تخم شبت و هلیون با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است.

تریاق الرّتیلا: شونیز ده درهم، دوقو و زیره کرمانی هر یک

لعاب بزرگپوتونا و امثال او بسیار مفید است و آب از ظرف لوله دار بدهند که آن را بنیند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد از خوردن او اجتناب نمی‌کند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بغایت مفید است و از غذاها و گوشت‌های لطیف مثل مرغ پروراری و بره و بزغاله فربه و روغن کره و شیر و پالوده و حلواهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن به روغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن آب پودنه نهری روزی صد مثقال به سه دفعه از سه روز تا یک هفته از مجربات است و آب پیاز به دستور سه روز روزی صد مثقال به سه چهار دفعه بنوشند ببعیدیل دانسته اند و آب ثیل از مجربات است و چون سمائی را که به ترکی بیلدرچین نامند به تمامه کباب کرده و بخورند و چیزی از او طرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته اند و به دستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و بستن آن نیز در موضع جراحت بسیار مؤثر است.

و دواء الریح بالخاصیه رافع مضرات و از مجربات جمیع اطباءست و چون از آن نوشند اجسامی با بول دفع می‌شود شبیه به حیوان بسیار کوچک و عوام را گمان می‌شود که بچه‌های سگ است.

دواء الف راریح: ذراریح بزرگ و فربه را که به ترکی

الکلیک نامند سر و بالها و پاها را انداخته و یک جزو عدس مقشرون و یک جزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل‌الطیب و زعفران هر یک سدس جزو و مجموع را سائیده و با آب قرص بسازند و هر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند و قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته و سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از هر یک شبانه روز تجدید دوغ نموده و سپس خشک کنند و بعد از آن با مثل او عدس مقشرون سائیده و با آب قرص ساخته و بقدر دو دانگ هر روز با آب گرم بدهند.

مداوای زخم سگ غیر دیوانه و

سباع و بوزینه و امثال آن: یک شبانه روز

پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده و بر زخم ببندند سپس به مرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مزبور جهت زخمهاست که از کوفتگی اعضا و سقطه به هم رسد به دستور نافع است.

مرهم اسود قنق: روغن زیتون و پیه بالسویه استعمال

کنند و موضع گزیده پلنگ و شیر و یوز را اول با ادویه جذاب ضماد کنند مانند خاکستر و سرکه و پیاز و عسل و بعد از آن با سرکه و نمک بشویند سپس به مرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلای تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ و امثال اوست و آرد باقلی با سرکه به دستور مؤثر و جاذب است و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و

و متقدّمین اطمینان دهند که بعد از خوف از آب و لرزیدن ممکن العلاج نیست و متأخّرین ایشان اکثر آن را قابل اصلاح می‌دانند مگر آنکه به نهایت مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر را بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و می‌شود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد چه بر حسب مزاج است، در یابس المزاج بعد از یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آن به هم می‌رسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یک سال و زیاده از آن نیز گفته‌اند و به تجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر.

اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کند و پیرامون اهل آن خانه نمی‌گردد و چیزی نمی‌خورد و از آب می‌گریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کردن گردن به طرفی که حرکت به آن جهت می‌کند و حرکت بی‌نسق شبیه به حرکت مستان و حمله کردن بر همه چیز و دیگر گریختن سگان از او و در حین ملاقات آن عجز کردن ایشان.

اما علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که به حالت سگ مشتبه باشد و دیوانگی او مشخص نباشد اینست که باید پارچه نانی را به خون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت که هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است.

و اگر تناول نماید غیر دیوانه و به دستور مغز گردکان را که بیده یک شب بر زخم ببندند هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول کند و در یک شبانه روز هلاک نگردد، غیر دیوانه خواهد بود.

و علاج آنست که اول موضع زخم را حجامت کرده و مبالغه در کشیدن و جذب کردن سمّ و اخراج او باید نمود و تضمید به اشیائی باید نمود که زخم گشته به نشود مثل پیاز و تره تنک و چغندر پخته و روغن و سایر مراهم اکله و اگر داغ کنند و در دفع چرک او مبالغه نمایند بغایت نافع است.

اما بعد از سه روز نفعی ندارد، چه سمّ او سرایت کرده در این صورت بر زخم او جلاوشیر و اشیاء جاذب سم باید بست مانع نظرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک به روغن و تکرار بستن سرختم ماهی را نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضای رئیس باید کوشید و معالجه او به دستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیاها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و بقیه سودا به منضج و مسهل مکرر باید کود و این دوا را جالینوس فرموده که به هرکه داده شد خوف از آب نکرد و باعث نجات گردید.

دواء السرطان: سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری

باید برشته کرد که بتوان سائید و ده جزو آن را با جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو نرم سائیده در اکلّی که روز مسهل نباشد با آب سرد و دو درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کند و حقنه به ماء الشّعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و

تصفیه حکیم مؤمن

از مجربات است.

پشه: طلای روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند و مجرب

است و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند.

کیک: پاشیدن طیبخ خشک را جهت کشتن کیک از مجربات دانسته

اند و به دستور طیبخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیک واش از جمله ادویه مشهوره است.

قمل: طلا کردن مولود در روز ولادت به آب زیره باعث عدم تکون

شیش در تمام عمر او گردد و زیق چون بر بدن یا جامه بماند در ساعت رفع آن می کند.

ذباب: چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چووه بدل

کندش کنند و در جای بگذارند مگس از آن گریزان شود و طیبخ خربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک گردد و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و به دستور از روغن زیتون و کافور می گریزد.

ساص و ارضه: پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن

کیک و ساص و ارضه از مجربات است.

جعل: آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل

است.

فاره: چون موشی را خایه کنده یا دن باله او را بریده سر دهند، جمیع

موشان آن خانه را او برطرف می کند و پوست روی آن را چون کنده سر دهند سایر موشان می گریزند و به دستور از دود زاج گریزان است و پیاز عنصل کشنده اوست در یک ساعت.

مورچه: از حلتیث می گریزد و از ریسمان آلوده به قطران تجاوز

نمی کند و چون شیرینی و سایر اشیاء را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن نمایند مادام که دست احدی به آن چیز نرسد مورچه پیرامون او نگردد و از مجربات دانسته اند و در جای که زرنیاد بخور کنند مورچه هرگز عود به آنجا نمی نماید و از مجربات است و داشتن پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است و الله ولی التوفیق.

شب محرق و به دستور کندر با روغن زیتون و شراب جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ رافع آن است.

موغالی: نزد بعضی غیرموش خرماست و گویند کوچکتر از ابن

عرس و خاکستری رنگ و دندان سه طبقه و بالای یکدیگر می باشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیئه او می چسبد و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه است که مورث درد امعاء و عسر بول گردد و مداوای او بستن قته با سرکه و به دستور سیر و عاقرقرا و تخم تره تیزک و امثال آن است و اگر ورم به هم رسد پوست انار شیرین را مهراً پیخته ضماد نمایند.

مداوای زخم آلات زهردار به دستوری است که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور مغناطیس عجیب الأثر است و اصل در آن ضماد جاذب سم است و به نکرده زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود شربت تریاق کبیر و فادزهر و شستن مکرر آن موضع را به آب خاکستر چون آب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات و گوشت سلحفاه و امثال آن.

فصل پنجم:

در بیان ادویجاتی که حشرات از آن گریزند.

مار: انواع آن از دود شاخ گوزن می گریزند و به دستور بخور سم بز و

گوگرد و موی انسان و زفت و مقل و سکیبج و چوب انار و قته همین اثر دارد و پاشیدن آبی که نوشادر در آن حل کرده باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برنجاسف بغایت آزموده است و اگر طیبخ خشک را بر موضعی بپاشند مار ترک آن مکان کند و چون ریسمان را قطران آلوده و بر دور خود حلقه کنند، هوام داخل آن حلقه نمی گردند.

و از دارنده زمره افعی گریزان است و چون چشم او بر زمره افتد همان ساعت چشمش از حلقه دفع می شود و آنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آنها و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است.

عقرب: از دود کبریت و آنچه مار از او گریزد در عقرب نیز مؤثر

است و سوزاندن چند عدد آن در مکان باعث گریختن سایر می گردد و چون چراغ بسیار روشنی در جایی گذارند حشرات متوجه آنجا می شوند و مکان بعید از چراغ محفوظ می ماند و به دستور بخوری که مؤلف امان الأخطار فی الأسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه بیعدیل است، زاج سفید و شونیز ریزه و سکیبج و جند و مقل و سم بز را بالسن و به کوفته جبهها بسازند و در مکانی دود کنند و پاشیدن آب طبیح بابونه و حنظل و اسپند و سیر و پنج انگشت بغایت مؤثر است و طیبخ پیاز عنصل

طسوج: از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد.

قیراط: از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد.

دائف: به فارسی دانگ گویند و او از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد.

ترمسه: دو قیراط مثقال است.

نواه: دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درهم فرضی است.

گراما: به غین معجمه از یک دانگ و نیم تا دو دانگ است.

عرمی: به عین مهمله هفت اوقیه است.

کرمیه شامیه: نزد بعضی یک گراما و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یک حبه.

خرنوب: از مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی

تشخیص پنجم

در اوزان و آن مشتمل بر سه فصل است.

فصل اول - در اوزان صغار.

فصل دوم - در اوزان کبار.

فصل سوم - در تحویل بعضی اوزان به بعضی.

فصل اول:

در اوزان صغار:

پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف به اوزان صغار و مافوق او موسوم به کبار است و کیل که عبارت از پیمانۀ باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار به حسب امکانه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در این مقام هر چه به حسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره به آن می شود. باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ به حسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف می باشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه می باشد و اکثر اساطین اطبا برآنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده به خلاف مثقال که در اختلاف او قلیلی قایلند و اختلاف هر یک در طی تحریر او مذکور می گردد.

ارزه: که به فارسی برنج نامند و مراد از او وزن دو دانه خردل بری است.

شعیره: دو ارزه است.

حبه: از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که یک جزو از چهل و

هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیر است که چهار ارزه باشد.

تعرفه حکیم مؤمن

فلجیارین : به قول دیقوریدوس یک درخمی و نیم است.

بردار : مانند معلقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه یک مثقال.

است و سه جهت‌دهی.

بردار صغیر : یک درهم است.

باقلا : از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است.

جرجیر : به جیم و راء مهمله دو ثلث مثقال است و نزد بعضی یک

باقلای اسکندریه : نه قیراط است.

ثلث.

باقلای مصریه : چهل و هشت جو متوسط است که یک

حامای صغیر : به حاء مهمله دو مثقال است.

درهم باشد.

حامای کبیر : سه مثقال است.

اوبولوس : نزد بعضی یک دانگ مثقال است و نزد بعضی یک

دانگ درهم و یوحنا ابن سرابیون گوید که آن سه قیراط است.

حمصه : سه درهم است.

اکسونافن : از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه در

حزمه : به حاء مهمله و زاء معجمه قریب به شش مثقال است و

روغن مذکور گردد مراد شانزده درخمی است و از شراب هیجده مثقال و

گویند قدری است که کف دست را مملو سازد.

نیم و از عسل سه اوقیه و ربع و ثمن اوقیه . درخمی نزد اکثر یک مثقال

است و نزد قلیلی یک درهم و دو درهم را معرب از آن دانسته‌اند.

خرما : به حاء معجمه یک دانگ و نیم مثقال است.

جوزه : از مطلق او مراد نه درخمی است.

دینار : یک مثقال و ثلث است.

جوزه نبطیه : یک مثقال است.

کف : شش مثقال است و آن را قبضه نیز گویند.

جوزه ملکیه : شش درخمی است.

یمینا : سه ربع اوقیه است.

بندقه : یک درهم است و نزد بعضی یک مثقال.

وسیعون : دو مثقال و نیم است.

ملعقه : در ادویه مراد یک مثقال است و در عسل چهار مثقال.

اوقیه : که وقیه نیز گویند و هفت مثقال و نیم است.

سامونا : به سین مهمله یک گراما و نیم است.

استار : چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی

اویفوس و اودویه : یک اوقیه‌اند.

گوید حدّاق اطبا چهار مثقال دانسته‌اند.

قیاسا و اون : هفت مثقالند.

ناطل و نیطل : دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه و در

مفتاح الطّب هفت مثقال است.

سکرچه : از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است.

سکرچۀ کبیره : نه اوقیه است.

سکرچۀ صغیره : سه اوقیه است.

صدقه : به وزن سکرچه کبیره است.

توله : سه مثقال و نیم و سه قیراط است.

نسطون کبیر : سه اوقیه است.

نسطون : به وزن جوزۀ ملکیه است که شش درخمی است.

قواسوس : از روغن دوازده درخمی است و از شراب یک اوقیه

و نیم درخمی و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و به طسوج بیست و چهار و به حبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعی ره و یک صد و نود و دو ارزه می شود.

درهم ناقص : که از درهم طبی مراد اوست و عبارت است

از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی.

مثقال صیرفی : عبارت از درهم تام جدیدی است.

مثقال طبی : یک درهم ناقص و سه سبب درهم است و آن

شش دانگ است که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط.

مثقال شرعی : عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار

دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی دوتی و امثال آن است و درهم شرعی بقدر سه سبب از مثقال شرعی کمتر است.

فصل دوم :

(در اوزان کبار)

رطل : مراد از مطلق او رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و به

درهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبب درهم که دوازده اوقیه باشد.

و ابن سرائیون گوید که رطل عسل نسبت به رطل شراب بقدر ربع زیاد است و نسبت به روغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت به روغن بقدر تسع زیاد است و رطل مکی صد مثقال و رطل مدنی صد و بیست مثقال است.

من : از مطلق او مراد دو رطل است که به وزن ذهب یکصد و هشتاد

مثقال باشد و به وزن فضۀ دویست و پنجاه و هفت درهم و سبب درهم است.

من مکی : یکصد و شصت مثقال است.

من رومی : بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد.

من مصری و انطالیقی : شانزده اوقیه است که

یکصد و بیست مثقال باشد.

من اسکندرانی : سی اوقیه است.

من فطری : بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و

هشتاد مثقال.

قسط : در کناش ساهر مذکور است که از روغن هیجده اوقیه است و

از شراب هشتاد رطل و از عسل یک صد و هشت رطل.

قسط رومی : صد و پنجاه مثقال است.

قسط انطالیقی : یک صد و سی و پنج مثقال است.

جوهین : شش قسط است و به قسط رومی نهصد مثقال باشد.

دورق انطالیقی : هشت جوهین است که هفت هزار و

دویست مثقال باشد.

تخفه حکیم مؤمن

مشهور است و در دستورات گاهی به آن رجوع می شود یکی من شاهی است و آن یک هزار و دویست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است.

سیر: نزد اهل خراسان پانزده مثقال است.

وسیه: عبارت از شانزده یک من است و پنجاه عبارت از ثمن

یک من و پانزده نصف سیه است و آن را در اصفهان ده نار گویند.

فصل سوم:

(در تحویل اوزان بعضی به

بعضی)

تحویل درهم به مثقال: طریق آن است که از

دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد مثقال است. برای مثال خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است، از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس او ده و مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است.

تحویل مثقال به درهم: بر عدد دراهم چون سه

سبع افزوده شود مراد حاصل است. برای مثال خواستیم دانسته شود که چهار و دو مثقال چند درهم است، می افزاییم هیجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و می دانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است.

تحویل مادون درهم به مادون

مثقال: باید به حبه درآور د و ثمن او را انداخت پس آنچه بماند

حبات مثقال خواهد بود. برای مثال هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چند مثقال می شود، باید به حبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب می گردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه به وزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و حبه از مثقال است.

تحویل مادون مثقال به مادون

درهم: چون به دستور مذکور به حبه درآورند و بر آن سبع آن

دورق مطلق: سه رطل است.

اناب: از غسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم.

قو طولی: هفت اوقیه است.

ابریق: دو من است و نزد بعضی پنج رطل.

طالیطون: صد و بیست و پنج رطل.

جره: مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت

قسط و جرّه صغیره چهار قسط است.

جره انطالیقی: چهل و هشت قسط است.

جورق و جوسفا: هر یک سه رطلند.

قفیز: پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار

کیلجه است و کیلجه یک من و هفت ثمن من است.

کیل: سی و شش من است.

کیله: سیصد درهم و کسری است.

مشرربه: شش استار و ربع استار است.

مکوک: سه کیلجه است.

قنطار: یک هزار و دویست اوقیه است و گویند آن مقدار طلاست

که پوست گاو از آن پر شود.

مد: پیمانه ایست به وزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم

باشد.

صاع: چهار مد است و به رطل نه رطل اما اوزانی که در بلاد عجم

افزایند مجموع آن حیات درهم خواهد بود . برای مثال چون پرسند ده قیراط و نیم متقال چه مقدار درهم است، باید به حبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم می شود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است.

قد تمت التَّشخیصات بحمدالله واهب العطايا و ارجو من فضله أن یوفِّقنی فی اتمام البواقی.

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم اول از دستورات جامع موسوم به تحفه المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق.

طریق اول - در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه.

طریق دوم - در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشب و مانند آن.

طریق سوم - در گرفتن عرقها و آبها و مایتهای آنها.

طریق چهارم - در بیان ساختن گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه به آن تعلق دارد.

طریق پنجم - در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت.

طریق اول

(در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل)

فصل اول - در دستور احراق.

فصل دوم - در تشویه و تحمیس و تقلیه .

فصل سوم - در غسل ادویه.

فصل چهارم - در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه.

فصل پنجم - در بیان اصلاح بعضی از ادویه به طریق مخصوص و حفظ بعضی از آن.

فصل اول

(در دستورات احراق ادویه معینه)

باید دانست که احراق به جهت انتقال طبیعت است، پس اگر جسم بیهنجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلاً ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند، پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد به سبب احراق میل به برودت می کند و از غایت احراق که به حد رمادیت رسد بالکلیه حدش زایل می گردد و اگر کثیف الجسم و متخلخل باشد از برودت میل به حرارت می نماید و احتیاج به احراق یا به جهت کسر حرارت آن چیز است مثل زاج و یا به جهت تلطیف اوست مثل نمک و یا به جهت رفع سمیت است مثل افعی و یا به جهت رفع اجزای غریبه است مانند بوره یا به جهت تقویت و سلب منافذ است و یا به جهت شدت نفوذ و در احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صمغ را ادنی احراق کافیهست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق او را شست و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلپس است و آن اسم آهک است و آهک سریع السحق می باشد پس هر جسم صلیبی که قابل ساییدن نباشد و به سبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آن است که به احراق باشد یا به تدبیر دیگر .

احراق زرنیخ: باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرد و در کوزه ای که به گل حکمت گرفته باشند گذاشته و سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده سفید نماید سپس از آتش بردارند.

احراق زاجات: بعد از آن که زاجات را نرم صلا می کرده باشند در کوزه نومی مطین به طین الحکم کرده یا در بوتۀ زرگری گذاشته و سر او را محکم نموده و در آتش تند گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد.

احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال آن: هر یک را بقدر باقلا بی ریزه کرده و در کوزه ای مطین به گل حکمت گذاشته و یک شب در تون و یا تنور جای داده و روز دیگو بردارند.

احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه: هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده و در سفال نو یا در بوتۀ گذارند و روی آن را به سفال یا بوتۀ دیگر پوشانیده و سوراخی به جهت اخراج بخار بگذارند و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده و در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا به حدی رسد که زود از هم ریزد.

احراق قلع و سرب: بعد از آن که رصاصین را بسیار پهن و به صورت صفحات باریک کرده باشند، بر بالای هم چیده و بر روی هر صفحه قدری گوگرد بپاشند و قدر گوگرد باید به ازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاد نباشد سپس به آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زند تا خاکستر شده و چیزی از سرب و قلع نماند و از بخار او محترز باشند که باعث غشی و هلاک می گردد و بعضی به جای گوگرد سفیداب کرده اند.

احراق صدف و شیخ و امثال آن: در ظرف مطین کرده و در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود.

احراق نمک: باید یک بار بشویند و خشک کرده و در دیگری گذاشته و چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را به خمیر گرفته و در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد خوب است.

احراق آهن و فولاد و مس: هلیله و بلبله و آمله را بالسویه بجوشانند و آب آن را در ظرف مس کرده و بر روی آتش نرم بگذارند و فولاد و آهن و امثال آن را به صورت صفحه های بسیار باریک کرده و در آتش سرخ نموده و در آب هلیلجات فرو برند تا بیست و یک بار و هر چه نفل آن در نشیند برداشته و استعمال کنند و در احراق آهن به جای هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلع را به دستور مزبور چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه دهند بهتر است.

احراق نقره: باید نقره را به سوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی به آتش تند سوزانید و هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوتۀ که رایحه قلع داشته باشد مکرر بگذارند به حدی می رسد که ساییده شود و تکلیس آن به طریق حکمای هند آن است که چند بار صفایح دقیقۀ او را به گوگرد و سرکه آلوده به آتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوتۀ سفیداب قلعی آلوده بگذارند سپس سوهان کرده و در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا نمک و آب به تحلیل رود سپس قدری گوگرد پاشیده و بر هم زند تا مکلس گردد.

تکلیس طلا: طریق حکمای هند که به جهت تناول مکلس می کنند این است که چند بار سرب را گذاخته در آب نوشا در ریخته و صاف نمایند و طلای بیغش را چند دفعه گذاخته و در آن آب ریخته سپس صفحه های باریک کرده و به زاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته و با نمک آب بشویند و با ربع او سرب سوهان زده و در بوتۀ مرداسنگ آلوده بگذارند و سپس با ثلث او و زیبوق در ظرف چینی با مزج بسیار بسایند و به روی آتش گذاشته بر هم زند تا زیبوق از او مفارقت کند و آنگاه به روی سنگ سماق به حدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب پاشند ملتی در ته آب نرود و حد سایندهن جمیع احجار و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظلون است.

طریق دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل چیزی با او نمی ماند که نتوان تناول نمود و مقتبس از صناعت است آن است که آب آهک و آب قلی و آب ملح الطعام را به جرّ علقه صاف کنند و هر یک را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد سپس دو جزو معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و یک جزو شمس براده کرده و با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف م زج ج بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم شد و سحق یافت، دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد سپس به دستور تشویه و سحق کنند و باز به جای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوتۀ که به حدی آتش دهند که بوتۀ سرخ شود و پس از سرد شدن بسایند و به آب گرم مکرر بشویند و بجوشانند تا سایر اجزا از شمس زایل گردد و در آن وقت خشک کرده، سحق و استعمال کنند و حقیر را ظن آن است که اگر در حین تشویه و سحق تسقیه به عرق گوگرد و آبهای تند کنند سریع الاثر گردد.

احراق پوره: در ظرف سفال کرده و بر روی اخگر گذارند تا بسوزد.

احراق اقلیمیا: در کوزه مطین یک شب در تنور یا تون گذارند.

احراق خبث الحدید: آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده سپس خشک کرده و سحق نمایند.

احراق سرمه سنگ: سرمه را صلاح نموده و با پیه تازه خمیر کرده و بر روی اخگر چندان بگذارند که دود آن برطرف شود.

تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و حبسین: پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پرده‌های درون او را جدا کنند و نرم کوبیده و در کوزه مطین کرده و در کوزه گوزه‌گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آن را احراق به این دستور است مگر آنکه محتاج به شستن آب نمک نیستند و پوست تخم مرغی که جوجه بر آورده باشد جهت ادویه عین بهتر است.

احراق ابریشم و پشم و موی سر: بعد از ریزه کردن آنها با مراض در ظرف سفال با آهن کرده و بر روی آتش گذاشته و چندان برهم زند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرط است که شسته و شانه کرده و آنگاه ریزه کنند.

احراق عود: باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشته که زقال گردد.

احراق پوست کدو و حشایش و بزور: به دستور ابریشم و هرگاه خواه‌ند که خاکستر آن را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد.

احراق سلحفاه: سنگ پشت را شکافته و احشای او را بیرون کرده و در کوزه مطین جای داده چندان در تون یا تنور بگذارند که سفید گردد.

احراق خطاف: بچه‌های پرستوک را بعد از ذیح از موی و احشاء پاک کرده و در کوزه مطین به آتش تنور یا تون بگذارند که بسوزد.

احراق عقرب: عقرب نر را که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده و در آتش معتدل تون یا در تنور یک شب بگذارند.

احراق ارنب: جهت سنگ مثانه به دستور احراق خطاف است.

احراق حبه: که جهت خنازیر معمول است. مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته و اصلاً رطوبتی به آن نماند و قابل ساییدن گردد.

احراق سرطان: نوع ماده سرطان نه‌ری را سر و اطراف جدا کرده و احشاء را اخراج نموده و شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یک شب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگرده و علامت مادگی خرچنگ آن است که چون سوزنی بر پشت او فرو برند رطوبتی سفید ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس بی قلع در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوا نه بسیار مجرب است و احراق سرطان بحری به دستور نه‌ری است.

احراق قطران: جهت سنونات در قلع مطین به طین الحکمه کرده و چندان در آتش بگذارند که به نصف رسد سپس به چوب باریکی آغشته کرده و در هوا نگاه دارند تا خشک شود و آلا باز اعاده آتش کنند.

احراق زجاج: یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صافی را بر روی کفگیر آهن گذاشته و بر روی آتش گذارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده و از سوراخهای کفگیر داخل آب شود و اگر بدون کفگیر مکرر به آب قلی فرو برند تا ریزه شده و داخل گردد خوب است.

فصل دوم - از دستور در تشویه و تحميص و تقلیه

اگر چه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم می‌گردد که اکثر آن چیز که به خمیر تل‌گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هر چه به روغن و امثال آن یا به تنهایی زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک به آتش دهند یا در ظرف گرم کرده و بو دهند تحميص گویند.

تشویه انیسون و نمک و ثمره الطرفا و امثال آن:

جهت سنونات و غیره باید انجیر را به غسل سرشته و در لته بسته و لته را به گل حکمت بگیرند و در تنور معتدل یک شب بگذارند.

تشویه اسقیل: پیاز عنصل را به خمیر گرفته و در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود.

تشویه سقمونیا: محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشند به تنهایی در پوست تخم گذاشته به خمیر گرفته و بر روی آجری در آتش نهند تا جوشیده مشوی گردد.

تشویه چپال: که به لغت هندی حب الملوک است و طریق حکمای هند آن است که بعد از مقشّر کردن او و بیرون آوردن پرده درون او، قدری گل سرخ و کنیرا بالسویه ربع او اضافه نموده و در لته تری بسته و لته را به خمیر بگیرند و به دستور در آتش تشویه نمایند و بی کنیرا نباید استعمال نمود.

تشویه انزروت: با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده و بر شاخه‌های چوب گز تازه آلوده و در تنور معتدل بیابوزند تا خشک شود و اگر بار دیگر ساخته و با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند به اعتدال قریبتر می‌گردد و تدبیر تشمیج جهت ادویه عین و جراحات چشم آن است که آن را در کیسه

کرده با سرگین الاغ و اندکی گشنیز خشک و رازیانه در آب جوشانیده تا پخته شود سپس بیرون آورده مَقَشَّر کنند و اگر در جوف پیاز به دستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادت نفوذ و تحلیل او می‌گردد.

تقلیه هلیله: جهت سنونات و غیره دانه او را بیرون کرده و بکوبند و با آب به بجوشانند تا آن را جذب کند سپس با روغن زیتون چرب نموده و برشته کنند و احتیاط کفله که نسوزد.

تقلیه عفص و امثال آن: باید به روغن زیتون چندان برشته کنند که مازو شق شود و بلوط و غیره را بقدری که رنگ او تغییر نماید.

تحميص: بزور و ادویه جهت قبض عبارت از بو دادن آن چیز است باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده و از سر آتش برداشته و دوی مخصوصه را در آن ظرف کرده برهم زنند به حلی که رایحه آن ظاهر شود.

فصل سوم

در غسل ادویه‌ای که تصویل عبارت از آن است و غسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تنظیف یا رفع حرارت مکتسبه لایه اشیاء محترقه.

غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و شاه دنج و شبیه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شجره و امثال آن:

باید آن چیز را بسیار نرم بسایند در هاون و امثال آن کرده و آب بر او ریخته و به آهستگی بر هم زد تا هر چه مثل غبار باشد به آن مخ لوط گشته و به آهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد او را باز ساییده و به دستور آب داخل کرد تا مجموع مثل غبار گردد با آب مخلوط شده رود و بعد از آن طرف را پوشانیده تا غباری داخل نشود و ته نشین خشک کرده را استعمال نمایند.

غسل لک: رنگ لاک را از چوب خاشاک پاک کرده و بسایند و ریوند و اذخر را جوشانیده از آب او اندک داخل لاک در حین ساییدن کرده از والا بیرون کنند و هر چه بماند به دستور به آب مذکور سائیده و همان عمل کنند و هرچه از والا گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده و استعمال کنند.

غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که در آتش گداخته شود: باید چند بار انداخت در آب صاف نیم گوم ریخته تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه به روی آب صاف نیم گرم ایستاده بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و متکرج که طعم آن تند شده تازه کنند و آن را نظریه گویند، باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود سپس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هرگاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است.

غسل صبر: سنبل الطیب و قصب الذریره و عود بلسان و دارچینی و اسارون و مصطکی و حب بلسان و سلیخه و بسباسه و فقاخ و اذخر و بیخ اذخر و جوزبوا از هر یک سه مثقال را نیم کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده به آب مزبوره از بالا بگذرانند و ثفل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسستین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند و هرگاه صبر را به دستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه می‌شود.

غسل اطیان: هر گلی را که بخواهند در آب بقدری که او را بپوشانند خیسانیده سپس بر هم زده و از کرباس بگذارند و ته نشین او را خشک نمایند.

غسل نوره: آهک را در ظرفی کرده آب بر او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود سپس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند.

غسل مرداسنج: جهت امراض حازه مرداسنج را با مثل او نمک گرم سائیده آن مقدار آب بر او ریزند که چهار انگشت آب بر روی آن بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یک هفته سپس تجدید آب کنند به دستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند.

غسل شیرج: روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده و بجوشانند و آب را از او جدا کنند.

غسل سویق: آرد جو و امثال آن را که خواهند در معده ترش نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا بر آید سپس آب سرد بر او ریخته بردارند.

غسل لاجورد: جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی. اما جهت ادویه عین به دستور احجار کافی است و به جهت آشامیدن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف عمل می‌دانند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد سائیده و تسقیه به آب مازو نموده و جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و به دستور احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز می‌شویند.

فصل چهارم - در طریق اتخاذ و به عمل آوردن بعضی از ادویه.

یدالله: که به سبب شدت تأثیر در علاج سنگ مثانه و گرده به این اسم نامیده اند. بز نری که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد

ذبح نموده و خون اول و آخر را گذاشته و خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ گرفت و گذاشت تا منجمد گردد سپس ریزه کرده و بر پارچه پاک بگذارند و روی آن را از غبار بپوشند به مثل حریر و در آفتاب خشک کن ند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی با شراب و امثال آن را استعمال نمایند و هر گاه ظرف سنگ به هم نرسد سفال نیز جایز است.

تدبیر ذراویح: که به ترکی اُکَلنگ و قسمی از سین به لغت اصفهانی است. باید چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه به لته کتان بسته و معکوس بر بالای بخار سرکه که به آتش جوشد بدارند تا ذراویح کشته و پرورده گردد و آنگاه سائیده استعمال نمایند.

تدبیر سلاحه: که آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع شود و باید او را در ظرف نویی کرده و از آب خار خشک و بول گاو آن مقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا در آتش گرم کرده و دست مالیده و صاف او را در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد.

اتخاذ ماء الزجاج: زجاج شامی و قلع را بالسویه در بوته گذاخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند.

عمل عود مطراً: که نظریه گویند. عود قماری را ریزه کرده و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود سپس بگذارند تا رطوبت او کم شود و بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده و عود را به آن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد.

اتخاذ لبن: شبرم هرگاه تازه او به هم نرسد که شیر از آن گرفته شود، به دستور سایر تیوعات باید پوست تازه او را بشویند و علی خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد سپس آب آن را جدا کرده خشک نمایند.

اتخاذ دخان الکندر: به جهت رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پاره های کندر و امثل آن را در زیر فتلیه چراغ بر روی هم گذاشته و فتیله را برافروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند و به دستور تخم کتان و امثال آن را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیله سوخته دخان را جمع و ضبط نمایند.

اتخاذ سرکه هندوی: که به لغت هندی کانجی نامند. باید برنج را شسته و بجوشانند تا مهرآ گردد سپس صاف نموده و در شیشه کرده و چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش شود. به همین طریق از سایر حبوب سرکه می توان ترتیب داد.

اتخاذ رب هلیله و تربد و امثال آن: که قدر اندکی از آن فعل قوی کند. باید هلیله و امثال آن را کوبیده و در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشوده و صاف آن را در سایه خشک نموده و مادامی که در جرم او طعمی باشد باز آب گرم تازه خیسانیده و به دستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن نماند.

دستور محلوب کردن طلق: باید در آتش سرخ کرد و در آب مطفی نمود بکوبند تا ریزه شود سپس در کیسه کرباس محکمی کرده و سنگریزه ها را بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را به قوت تمام بدست مالیده و در آب گرم یا آب طیب باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند و آنگاه ته نشین او را خشک کرده و استعمال نمایند.

دستور حل طلق: باید ترب را سوراخ کرده مثل انبویه جوف آن را خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته و دهن انبویه را به پاره های ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند و سپس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند.

اتخاذ رب بنفشه: جهت اصلاح یبوست افیون و غیره افعال باید آب معصور تازه آن را در سایه خشک کنند و به دستور هرگاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ رب گل سرخ و امثال او و این از تصرفات حقیر است و در غای ت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار شربت است.

فصل پنجم - در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن:

اصلاح دبق: بعد از آنکه دانه آن را بیرون کرده باشند باید در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمود و سایر ادویه را اضافه نمایند و به این دستور است اصلاح مجموع ادویه شیر ه دار چسبنده و هرگاه با دوا بی که او را ترتیب کنند مغزها داشته باشد، با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت دبق مغز دانه بیدانجیر است.

اصلاح بلادر: باید بلادر را قطع نموده و با تبری آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن گاو ب جوشانند و استعمال کنند و در دواء السنه و غیره که پوست بلادر داخل می شود باید جهت اخراج عسل مبالغه نمود و دست را به روغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند.

اصلاح مازربون: تازه بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه، بعد از آن با آب شسته و در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سح ق نباید کرد و با کتیوا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند.

اصلاح شبرم: باید نکوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده و خشک نموده و هرگاه جهت اورام و سدد احش اء و ماء صفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند، بعد از پرورش به شیر سه روز دیگر آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوایض سرفه استعمال او جایز نیست.

اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شیبی و بیخ شوکران و امثال آن: که در غایت یهمتن و با سمیت می باشند. باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدد شیر نمود سپس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یک هفته پرورده و اگر آن چیز حار باشد با روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند.

طریق دیگر که معمول حقیر است و بیغایله مشاهده نمود ه آن است که ادویه مکیفه را بعد از آن که دو سه روز در آب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا به قوام رسیده و ادویه آن معجون را با او بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آنها را جذب کند و آنگاه با سایر ادویه سرشته و حب سازند.

دستور حفظ زهره حیوانات که متعفن نگردد: باید محل قطع و مجرای آن را به خیاطه محکم بست و در شیشه که عسل آن را بپوشاند انداخته نگاهداشت.

دستور حفظ پیه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد: باید به عسل چند روز انداخت و بعد از آن شسته و خشک کرده و در لته کتانی پیچیده و در سایه آویخت و به دستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمی گردد.

دستور حفظ سایر ادویه: بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آنها باشد مثل کافور و فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و ساذج و زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صمغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است.

طریق دوم: در دستورات بعضی از ادویه به طریق استعمال چوب چینی و آن به چندین نهج است. یکی با تعریق و امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است و دیگر به طریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بیغایله است و در هیچ مزاجی مضر نیست و دیگر نفوع و حلوا و سفوف اوست و هر یک مذکور می شود.

مخفی نماند که آنچه به تجربه رسیده است دواى مفردی در هیچ باب به نفع چوب چینی مشا هده نگشته، چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود، چه نحفا و محررالمزاج تعریق و استعمال شیرینی ها و ادویه حار مضر است و مبرود را تبرید و کثوت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده احشاء را جرم او و نخوردن نمک از آن جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاد و اعتیاد به غیر معتاد مثل شیرینی و ادویه به افراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود. اما دستور استعمال او با تعریق چنان است که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورقه کرده و با یک من و نیم به وزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگی یا سفالی یا مس بسیار قلعی که دهن او را به خمیر گرفته باشند ب ه آتش نرم بجوشانند تا به نصف رسد سپس بر روی کرسی نشسته و اطراف خود را به لحاف پوشیده و دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار او به بدن رسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و سه پیاله از آب او در آن وقت به همان گرمی بنوشند سپس خود را ب ه لباس پیچوده و استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند، بعضی را گرم ب ا نبات و بی نبات و قدری سرد به جای آب و قدری را طعام به او طبخ نمایند و باید اصلاً آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فرا غ به جای آب چند روز باید عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه به حسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد و به حمام نباید رفت و در اثناى خوردن چینی به جهت ضرورتی حمام جایز است به شرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاد باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است، بعضی را هر روز جایز است و بعضی وقتی دون وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب به نصف رسیده است یا نه باید ثقبه در وسط سرپوش د یگ کرده و به خمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته و چوبی باریک اندازه گرفته و موضع اندازه را لته پیچیده و بعد از آن نصف د یگر آب بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که به وقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده و ملاحظه موضع لته پیچید ه نموده و از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص نمایند و به تجربه رسیده است که چون یک من شاه همیشه خشک بقدر چراغ بسوزانند آب به نصف می رسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از لای و از د رد مطبوخ سابق او پاک کرده و هر چه مضمحل نشده و رنگش سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی لا حق نمایند که باعث قوت آن می گردد.

و بعضی فرموده اند که باید یکبار هر روز جوشیده آن را خشک کرده و بار دیگر به دستور سابق جوشانیده بنوشند و به اعتقاد حقیر اگر او را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند، در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یک سال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوههای تازه لازم است و شیرینی به افراط خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه به خاطر فاطر می رسد آن است که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد، چه محروورالمزاج را شربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیها خفیف داده و اصلاً ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال او برای مبرودالمزاج فصل بهار و برای محروورالمزاج وسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد.

دستور آشامیدن چوب چینی: به طریق قهوه جوشانیدن او به طریقی است که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافیست و آب او تا نهصد مثقال که به نصف رسد و هیمه تا پنج چهار یک تبریز آب را به نصف می رساند و شروط به دستوری است که مذکور گردید، از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلاً ضرری در هیچ مزاج مظنون نمی گردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن به حسب هر مزاج و هر علتی متفاوت است و کلاً باید در ایام شرب او اصلاً آب نخورد پس اگر آب زیاد میل شود زیاد باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند هیمه را زیاد بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است به جهت توافق امزجه.

دستور نوع چینی: که جهت محروورالمزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضاء و قوت و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه سه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر به هم زد سپس صاف نموده و نوشید. هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و گشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب علی عرق نیلوفر یا عرق بیدمشک و عرق گاوزبان چهل و پنج مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرودالمزاج باشد عود و بادرنجبویه و درنیا و امثال او بنوشند و همچنین هرگاه به جهت علت عضوی دهند با دوی مناسب آن عضو بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب و عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده و بجای آب در ایام شرب نوع بنوشند و قدر چینی به جهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد.

دستور حلوائی چینی: چوب چینی از تافته گذرانیده با نشاسته و شیر و برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد، دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاد از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احشاء مضر است و نفعی که در چینی متصور است با آب اوست و انبساط آن است که قدر معتدبه او را کوبیده و سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین غسل آن معجون را با آب او به قوام آورده و جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سدد غافل و بعد از مدتی بنکال او رسیدند و سفوف او جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است.

دستور آشامیدن عشبیه: در تشخیصات مذکور شد که عشبیه النار، یاسمین بری است و چون مغربی از او قویتر است لهذا در این زمان آشامیدن آن قسم به طریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری آن بلاد را نیز همین اثر دارد اما به آن مرتبه نیست و موافق باردمزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر محروورین است و طریق استعمال آنست که هر روز پنج مثقال را بقدر جوینی ریزه کرده و با گلاب و عرق بیدمشک و عرق راز یا نه از هر یک نود مثقال یک شب خیسانیده به طریق چوب چینی بجوشانند تا آبها به ثلث رسد سپس صاف نموده و سه حصه کرده، صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز به همین نهج بپاشانند و بعضی زیاد از این تجویز کرده اند و پرهیز به دستوری است که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل به بخار او بدارند نافع است و تقویه قبل از شروع از لوازم و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده و در عرض دوازده روز می دهند و بعضی قدر سه روزه را یک دفعه جوشانیده و سه حصه کرده و سه روز می نوشند و حقیر را ظناً آن است که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر می داند و موافق قاعده کلی حکمای سلف است.

دستور تقویه: در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد و قواعد کلیه مجملاً در آن باب مسطور است.

دستور آشامیدن فادزهر: باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تقویه به مسه لات و مقیبات لازم است و چند روز باید نخورد آب خورد و به غذاهای لطیف اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول می نمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی را با ادویه ای که مذکور می شود حب نموده و سه حصه کرده و سه روز بنوشند و قدری شربت نبات علی بیدمشک بپاشانند و هر سال قدری اضافه نماید تا قدر او به یک مثقال و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز دانسته اند و هر سال به قدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج یک دانگ زیاد کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یک هفته بعد از خوردن او از جماع و حمام و اعراض نفسانی و

حرکات عنیفه و ترشیهها و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را لازم دانند. فادزهر و مروارید را به سنگ سماق بسایند و به این نسخه حبّ سازند : طباشیر و مروارید هر یک نیم مثقال، عود قماری دو دانگ، صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ، مصطکی یک دانگ، عنبر اشهب و مشک هر یک نیم دانگ، ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد را با نبات به قوام آورده و بسرشد.

و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده و گاهی به قدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احراق مفرط و اخلاط دانند والله اعلم بالصواب.

دستور استعمال ماء الحبن: جهت مواد محترقه سوداوی و حلت صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مرارت و سدد و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضاء و امراض سوداوی مستعمل است و طریق آنست که بز سرخ زاغ چشم را که از ولادت او یک ماه گذشته باشد تعلیف به اسفناج و کاهو و شاهتره و خبازی و قصیل و بقول بارده کرده و هر روز صد و هشتاد مثقال شیر آن را که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده و در اثنای جوشیدن پان زده مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته و با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زند تا شیر بریده شود. آنگاه از پنبه صاف نموده و شب در جایی بگذارند که ته نشین گردد و روز دیگر نود مثقال صاف آن را با سکنجبین اقیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده و سه حصه نموده و به سه دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دو دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز به آن استعمال نمایند و در رفع سدد و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل از آن نخود آب و سایر ایام قیمه شوربا و شله بلاد و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا را دستور آن است که بعد از صاف کردن ماء الحبن، نیم مثقال نمک جوشانیده و کف گرفته و استعمال نمایند و به جهت ته نشین شدن شب نباید گذاشت و دستور اولی بهتر است و سکنجبین اقیمونی در باب اشربه مذکور است.

و هرگاه جهت امراض صفراوی و سدد استعمال کنند بجای سکنجبین اقیمونی، سکنجبین بزوری بارده معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غلظت و منجر کنند و حلویات و ترشیهها ی شدیدالحموضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد، شیر را با پنیرمایه دلمه ترتیب داده و آب آن را بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر بز به هم نرسد شیر گاو را نیز جایز دانسته اند و هرگاه اقیمون و شیر را با تمر هندی بالسویه در ماء الحبن خیسانده و بنوشند در اسهال سودا بیعدیل است.

دستور آشامیدن شیر شتر و الاغ: در تشخیصات در طی ذکر لبن مجعلاً مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طبلی با بول بغایت نافع است و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی جهت حاره آن نیز بیعدیل است و چون با قرصها و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ریع رطل بیاشامند و هر روز ده درهم اضافه نمایند و به حدی که به طبع گران ن تلید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده به ده رطل رسد و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد، مادامی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و ذره منحدر گردد و اطلاق فرماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود و علامت موافقت عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد ترک باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتضای غذا و آب به او کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کنند و باعث ضعف شود یک روز بنوشند و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر به جهت تبرید کاسنی و آرد جو و ثیل و کشوث و امثال او نمایند و به جهت تسکین، قافلی که شور نامند و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن.

دستور آشامیدن آب شاهتره: هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین اقیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سدد و تصفیة خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت ع ناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلغند آفتابی و مرئای بنفشه به حسب حاجت در هر صورت اضافه کنند. شاه تره را باید کوبید و آب آن را صاف نموده و با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر سپرز یک شب گذاشته و روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از او به دو ساعت میل کنند و اگر بخواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات و اقیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده و صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا تمر به حسب حاجت تناول نمایند.

دستور آشامیدن آب کاسنی: جهت تهیای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید به دستور شاهتره آب برگ او را نشست کوفت، چون شستن قوه او را کم می کند و شب گذاشته و روز دیگر صاف او را چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه آشامیدن و به جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و به جهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه به هم نرسد و تبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده و تا بیست مثقال آن را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده و با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده و کف گرفته و با گلغند و سکنجبین بنوشند، جهت تب ریع که از احتراق صفرا باشد مجرب است.

دستور آشامیدن آب برگ بید: که معمول قدما است و جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته‌اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاه تره در مواد مرگبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب آن را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال آن را با خمس آن شکر بنوشند.

دستور آشامیدن آب کدو: جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع است. کدو را به خمیر آرد جو گرفته و شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده و افشردۀ آب او را بگیرند و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال آن را با ترنجبین و شیرخشک و فلوس خیار شنبلیله و گلگند آفتابی و سکنجبین و تهرندی و هلیجیات و امثال به حسب احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت در امزجه ای که صفراوی محترقه بسیار غالب باشد مستحیل به صفرا می گردد و بناء علیه در آنچنان مزاج با مکلفات و ترشیها باید استعمال نمود.

دستور آشامیدن آب خیار: که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل به صفرا نمی شود و خیار تازه را به دستور آب کدو به عمل آورند و آب خیار رسیده ترش را تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا به تنهایی و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن.

دستور آشامیدن کشوٹ: که در اصفهان متعارف است و او قسمی از شربت دینار و سرکه دار آن قسمی از سکنجبین بزورریست و جهت تقویت معده و جگر و رحم و رفع استسقاء و جهت سد د احشاء و تبهای مرگبه نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر می یابد: پوست بیخ رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه و تخم خیار و تخم خیارزه که به لغت اصفهانی تخم کلونده نامند و تخم کشوٹ و گل کشوٹ و تخم خربزه گرمک از هر یک سه مثقال به غیر کشوٹ و گل او سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب خیسانیده و روز دیگر جوشانیده آب آن را با شکر نود مثقال به قوام آورند و هر روز تا ده مثقال آن را با شیر تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصاً حبوب مسهل تناول نمایند.

و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد از آن از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هرگاه جهت مبرودالمزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه به اجزاء کنند و با شیرۀ رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده و بجوشانند تا به ثلث رسد سپس با شکر به قوام آورند و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند سریع التاثر است.

طریق سوم - در گرفتن عرقها و آبها و روغنها

دستور گرفتن عرق گوگرد: که اهل صناعت مارالعروس نامند. در غایت حرارت و بیوست و موقوح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع است و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی التاثر است. قندیل شیشه دامن فراخ به این صورت که چراغدان در محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل چکید، در آن ظرف رود و آن ظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیل را اندک منحرف بیاویند تا از یک طرف او عرق بچکد و در چراغدان به جای پیه گوگرد فارسی می گوگرد شفاف کرده برافروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل به عرق گردد و می باید شعله او بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطقی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلاً حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی نباید گذاشت که پایه او به عرق جمع گشته و ملاقات نمایند، مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه به هم نرسد کاسه چینی را نیز می توان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیاورد و بیرون او را به گل حکمت باید گرفت، چون عرق مجتمع مخلوط به دوده می گردد هرگاه خواهند که رفع سرهای مذکور شود، عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق باید کرد که ثلث و ربع آن را مملو سازد و انبیب را مستحکم نموده و به آتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است.

دستور گرفتن عرقی که مسمی به ماء الحیات است: که از مخترعات حقیر بوده و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب، تغذیه و تقویت باه و تقویت اعضای رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع امزجه است و به حرارت و بیوست شراب نیست و در رفع علل اکثر احشاء ببعیدل و قوی التاثر است و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدرشناسان مقدار شرب اجزای او و حسن ترکیب و مسخر جان ارواح لطیفه عقاقیر از احشاء کثیفه و داناگان مصلحات شریفه ترتیب آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود. سنجد و زردک هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده و گل سرخ و گل گاوزبان و بادرنجبویه و رازیانه و دارچینی و کبابه و سعد که به ترکی پطلاق گویند و بهار نارنج و گل سنجد از هر یک صد و پنجاه مثقال و برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک شیرازی و آلا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال و جوزبوا و موه که ریشه والا گویند از هر یک هفتاد و پنج مثقال را نیمکوب کرده و اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده و منحل و ط نمود، مع علف هری از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من باید با آنچه زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود و پس در خمی هر روز مکرر بر

هم زنده تا مانع جوشیدن او گردد و هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قویتر می شود سپس به دستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن نیچه ببندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریّت مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثقل آن را با یک من و نیم شکر مخلوط نموده و بعد از سه چهار یوم به اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا ک به قدر نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر آن مترتب است.

عرق چوب چینی: جهت تقویت اعضاء و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه نافع می باشد و قاعده کلیه آن است که آن را با دو مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دا رچینی در گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده و عرق بکشند و ثقل او را یک روز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و به دستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار، چهار مقابل ثقل می باشد.

دستور گرفتن عرق نمک: گرم و خشک و لطیف و محلّل و ملطّف و مجفّف رطوبات و در ترشی و تندی کمتر از عرق گ و گرد و جالی و مفتّح و مداومت او باعث لاغری بدن است. نمک طعام را کوبیده و در قرع مطین بقدر نصف او کرده و با انبیب تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیب و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماءالملح مقطر در بعضی اعمال آن به طریق معمول است.

دستور گرفتن روغن آجر: و خواص او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلّل و جهت نزول آب و علل بارده بیعدیل است. آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده و در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند سپس از روغن بیرون آورد و ه و نرم کوبیده و قرع مطین را پر کنند و گلوی قرع را به لیف خرما و امثال او مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کو ره دو طبقه ترتیب دهند به این صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده و قابله ای که در تحت طبقه تحتانی است به دهنه او رود سپس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین گاو و امثال او قرع را پوشانیده و آتش به همه اطراف بر افروزند تا روغن از قرع به قابله چکد.

دستور گرفتن روغن نی: که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بیعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است: نی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون کنجد چند روز بگذارند تا قدری چربی اخذ کند سپس به طریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند.

دستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال آن: باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن به دستور مذکور در قرع مطین باید کرد و منکوس نصب نمود.

دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب: بعد از آن که اخشاب را ریزه کردند باید در گلاب و امثال او مانند روغنهایی که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته بخیسانند و در قرع به دستور مملو و منکوس تقطیر نمایند و هرگاه در آب و گلاب خیسانیده یک شبانه روز کافی است و در روغنهای زیاد بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مزبور را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل کند به ازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یک اوقیه مغز گردکان و نیم اوقیه نمک که با هم سا هه باشند اضافه نموده و بجوشانند تا آب به نصف رسد سپس سرد کرده و روغن را از آب جدا کنند و باز به دستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن.

دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها: باید بادام را مقشّر نموده و با بنفشه و بیدمشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده و بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت، بادام را باید خشک نمود و باز با انجیر تازه بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا به حدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ لبوی انجیر در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده و گرم کرده، بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ به دستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال آن می توان ترتیب داد و به جای بادام کنجد مقشّر و پسته و فندق و امثال آن می توان کرد.

دستور گرفتن روغن عنبر: و حصی لبان که به فارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و او بقدر مضاعف می شود و او عبارت است از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب در او جوشد و دیگری در میان آب بوده و دواى مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که در آن پیاله است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیایی و امثال آن سپس عنبر و امثال او را ریزه کرده و با روغنی که می خواهند مخلوط نموده و در پیاله چینی و مانند او گذاشته و پیاله را در آب جوشناک گذارند و برهم زنده تا همه حل گردد و هرگاه فقط حل و سیلان عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد.

دستور گرفتن روغن تخم مرغ: به دستوری است که زرده تخم مرغ پخته را در تابه به حدی بر هم زنده که قریب به سوختن شود سپس افشرد و روغن بگیرند و طریقی که به قرع و انبیب گرفته می شود در طریق پنجم مذکور است.

دستور گرفتن روغن گوگرد: جهت درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوی است و صابغ سطح ظاهر اوّل است به لون رابع و گویند در اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد.

گوگرد صاف شفاف را نرم ساینده و در قدح مطین کرده و بر روی آتش نرمی گذاشته و به شیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند سپس در کفچه آهنی لوله دار کرده بر آفرزند و اندک کج نگاهدارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را بر روی شعله بدارند تا آسان بچکد.

عرق فتنه: جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است، بهار سنجید، بهار نارنج، نارنجک شیرازی، دواله، ریشه والا، حسن له، بیخ سنبل الطیب، صندل سفید، سعد که طیلاق گویند، عود قماری، میعه سائله، بهار انگور، علف هندی، سوسنبر، پوست نافه مشک را بقدری که مقدر باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدری که چهار انگشت بر سر آید خیسانیده و عرق بکشند و در دهن نیچه عنبر ببندند و بر قابله قدری مشک بپاشند.

دستور گرفتن تیزاب فاروقی: که مستعمل ضرابیان است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند. چون گذاخته در او ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین به آتش نرم بجوشانند سپس قطعه مس در آن اندازند، نقره از طلا جدا شده و بر بالا آمده و بر مس ملصق می گردد و طلای خالص ته نشین می شود و در امور معالجات جهت بردن گوشت زیاد و بهق و حکه و جرب غیر متقرّح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت مؤثر دانسته اند و زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیاء را سیاه می کند از این جهت به این اسم می خوانند و آلا رنگ او مایل به زردی و سبزی و بعضی به سرخی است. دو جزو او را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم ساینده و به قرع مطین و انبیب تقطیر کنند یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع غیر مطین به عمل آورند و چون در قرع زیبق ریخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس می سازد و مجرب است.

دهن الشّعر و دستور گرفتن آن: در غایت جلا و انصبغ و مفتّح و م حلل و بغایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موی نافع و در اصطلاح معادن و ثبات ارواح بیعدیل دانستند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر دو قسم او را که مسحوق و دیگری که محلول است بر او ایراد نموده. اما مسحوق را دستور آن است که موی سر جوانان را با صابون و اشنان شسته و از چرک پاک کنند و به آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی به مقراض بسیار ریزه کنند که شبیه به ابریشم مقرّض گردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف سحق بلیق بر روی سنگ صلابی نموده و با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و انبیب تقطیر نموده و مقطر را تا سه بار با ثقل آن ساینده و تقطیر نمایند تا به رنگ عقیق مشاهده گردد سپس مقطر و ثقل هر یک را با نحای شتی استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده اند.

دستور دهن المنعّبث: که از محلول او گرفته می شود. آهک آب ندیده صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان او ساینده و در یک هزار و صد مثقال آب به هفت دفعه بریزند و در آفتاب با خاکستر گرم بگذارند و بعد از هر ساعت به جرّ علقه صاف نموده و حصّه دیگر را بریزند و هر حصّه پنجاه و سه مثقال است. آنگاه در نهایت احتیاط به جرّ علقه صاف کنند که اصلاً جرم در او نماند و این آب مسمی به ماء الرأس است سپس از شعر مقرّض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی بالسویه با همدیگر بسایند و به وزن اشیاء ثلثه از آن آب اضافه کرده و در شیشه جای داده و سر شیشه را با گچ استحکام فرموده و سه هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزاء با شعر حل گشته و اثری از شعر نماند. بعد از آن به دستور معمول تقطیر نمایند. و بعضی تکرار تقطیر را با ثقل او مؤثر دانسته اند و اقلّ تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور است.

طریق چهارم — در ساختن گل حکمت و ادویّه مصنوع

صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف است که در برابر آتش تاب بیاورند. گل کوزه گری را که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده و در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرّر بر هم زنند. آجر کوبیده بیخف سرگین بیخته اسب و خبث الحدید و بیخته گل خطمی و موی بز مقراض کرده با آب نمک بسرشد.

نسخه دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است: موی مقرّض و نمک طعام و زقال و خطمی و خبث الحدید و پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یک جزو و گل پاکیزه دو جزو.

نسخه دیگ که کثیرالتأثیر است و مکرّر به تجربه رسیده است: خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته را با آب خمیر کرده استعمال نمایند.

صاروج الحکمه: جهت شن وصل و غیره بغایت مستحکم است و مؤلف کتاب هیکل که حاکم بالله باشد مستحکمترین چیزها دانسته است: خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند.

و حقیر به جای خون گوسفند سفیده تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده شده است و در شدوصل قدحین و قرع و انبیب نمک مسحوق با سفیده تخم مرغ و گچ بیخته با آب سریش و به دستور با سفیده تخم مرغ بسیار آزموده است و به دستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم‌ترین اشیاست، خصوصاً چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیده تخم مرغ و زرده او شیر در جمیع مذکورات بدل می‌شود و سریشم پنبه در اتصال چینی شکسته و غ یرة مکسورات از احجار و زجاج و غیرهما به مرتبه ای است که هرگاه صدمه به آن چیز برسد موضع دیگر شکسته و مکان موصیول به او منکسر نمی‌گردد.

عمل شنجرف: زیبق پاک هشت جزو را با دو جزو گوگرد با هم سا بیده و در شیشه مطین به طین الحکمه که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدری که نصف شیشه را مملو کند باید کرد و دهن شیشه را به صلروج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده و بعد به گل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ با خاکستر تا گردن پنهان نموده و آتش تندی به قدر دو شبانه روز و زیاده از آن تا پنج روز در تحت دیگ بر افروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره، شیشه را بیرون آورند و این را شنجرف مصری خوانند.

شنجرف هندی: سیماب و گوگرد مساوی است و چون سی بار و زیاده از آن سحوق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا به چهار پنج روز رسد، ثابت گردد و از اسرار مکتومه است.

شنجرف رومی: سیماب دوازده جزو و هشت جزو گوگرد با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و به دستوری که مذکور شد معمول دارند.

شنجرف رمانی: سیماب را با مثل او راست ساخت سائیده به دستور به عمل آورند.

عمل زنجار: اصل او از مس و سرکه است. صفایح مس را در سرکه تند گذارند و با یکدیگر بسایند تا بتدریج مس از تندی سرکه حل گرد یا صفایح را سرکه پاشیده در مکان نمناک دفن کنند.

زنجار الصنّاعه: یک جزو براده مس را با شب یمانی - و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند.

قسم دیگر که لطف اقسام است: راست مغسول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر او چکانیده و سحوق کنند تا مثل خمیر گردد سپس روی او را به پارچه نازکی پوشیده و در آفتاب خشک کنند و باز به دستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد.

عمل راست: که عبارت از مس سوخته است و روسخ بچ نامند و یک طریق او در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی بر روی هم چیده و بقدر عشر او گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و مابین او پاشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده و یک هفته در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند باید مس را گداخت و کبریت و امثال آن را بر آن پاشیده و در سرکه تطفیه نموده و به دستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد.

عمل سفیداب: به احراق و به تعفین می‌باشد.

اما احراق: باید قلع علی سرب را صفایح کرده و در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق نمایند و به دستور سرب را در ظرف سفال گذاشته و با کفچه آهن بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد سپس در دیگ یا در کوزه سفالین مطین کرده و یک روز آتش در تحت او بر افروزند تا سفی د گردد و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه کهنه بر آن پاشند و یک هفته بگذارند.

و اما تعفین: باید بر صفایح قلعی و سرب، انگور را با دانه او کوبیده و مالیده و در ظرفی کرده و در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد یا صفحه آن را سوراخی کرده و به انگور کوبیده آغشته و در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و طریق دیگر آنکه قلع را در ظرف مشبک سفالین گذاشته و در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلع بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک به ظرف سرکه نشیند سپس از سرکه جدا کرده و در آفتاب خشک نموده و بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود، باز باید تکرار عمل نمود.

عمل آبار: و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد.

عمل سرنج: و او از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل می گردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی را یا قلع و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ ت ر می‌شود و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگی کرده و بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین می‌گردد.

عمل زعفران الحدید: آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد چند بار به آب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد سپس به آب صاف غسل داده و خشک کنند و ربع او نشادر سحق بلوغ کرده و بر روی لته علی‌طرف سفالین پهن کرده و در مکان نمناک دفن نمایند تا ده دوازده یوم که زرد مایل به سرخی و قابل سحق گردد.

قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صنعت است: صد مثقال برادهٔ حدید را به دستور مذکور شسته و در قرع مطین کرده و مساوی آن تیزاب فاروقی اندک در او ریزند و هرگاه دود او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا دود او فرو نشیند سپس انبیب را وصل کرده به آتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده مکلس و زعفرانی رنگ گردد.

عمل سلیمانی: که معروف به دواءالشرعث است و به فارسی داراشکنه نامند. زیبق پاک نود مثقال و سم الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در ساییدن او نموده و به دستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند.

عمل مداد: که به فارسی مرکب نامند. یک جزو مازو را کوبیده و در آب خیسانیده و بجوشانند تا مهراً گردد سپس صاف نموده بجوشانند تا یکسان شود و بسیار باید بر هم زد به حلی که بسیار غلیظ گردد سپس بقدر احتیاج به آب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد از آنکه به حد لایق رسید صاف نمایند بهتر است.

و دودهٔ روغن و تخم کتان و نطف و ورغن بیدانجیر و امثال آن بدل یکدیگرند و طریق گرفتن دوده ها در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده ها را در کیسهٔ کاغذی پهن تو بر تو کرده و کیسه را به خمیر گرفته و در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و به حد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد، چه با اندک چربی مفسد مداد است.

قسم دیگر: صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم ساخته و در آب بجوشانند تا مهراً شود و به قوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته و در آن آب بدست مالیده و لته را بیندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دودهٔ چربی را گرفته و در ظرفی کرده و قطره قطره از آن در او ریخته و بر هم زنند و روز بر آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در بر هم زدن او کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند برآق گردد دو مثقال نبات اضافه نمایند.

مداد یابس: یک جزو دودهٔ روغن را گرفته با دو چندان او زاج و مازو به وزن مجموع او صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن او کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند.

عمل رامک: آملهٔ مقشّر یک جزو و مازوی سبز نیم جزو و غورهٔ خرما ربع جزو و پوست انار و غورهٔ خرما و اگر غورهٔ خرما نباشد خرما خرک بدل کنند سپس نرم کوبیده و سه روز در آب بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد سپس زاج سفید و صمغ هریک ثمن جزو و عسل کف گرفته یک جزو و نیم اضافه نموده و قرص بسازند و عمل سگ مثل رامک است بدون آمله و چون دو دانگ مشک اضافه نمایند سک المسک نامند.

عمل تنکار: قسمی از آن را با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب می دهند و طریق آن است که بول را در ظرف مس در آفتاب چندان بر هم زنند که منعقد گردد.

و قسم دیگر آنکه بورهٔ سرخ سه جزو و نمک طعام و نمک قلی از هر یک یک جزو را نرم ساخته و با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده و در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته‌اند و قسم اول از مکتومات و قسم اخیر مشهور و معمول است.

عمل سریشم پنیر: که جواهر الصنائع نامند و از خواص اوست که هر چیز را به او وصل نمایند و یا با او بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است.

پنیر تازه را ورق کرده و بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده بیخته و فرش نموده و اوراق را بر پهلوی هم بچسبانند و بر روی اوراق نیز آهک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشانند و سنگ مسطح دیگر بر روی او گذاشته و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا دهنیت او بحد کمال افشرده شده و مخلوط به آهک کرده سپس با آب شسته به دستور فرش و لحاف از نمک سا عده کرده و یک هفته در زیر سنگ بگذارند سپس شسته و سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد باز به آب نمک و آهک بجوشانند و به حلی رسد که اصلاً چربی و سرخی در آن نماند و کمال او در عدم چربی و سرخی است، سپس مانند سرمه ساییده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدهٔ تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را گرفته باشند، قطرات بر روی سنگ ریخته و بسانید تا به حلی که سنگ بالا به سنگ زیرین بچسبد سپس قطرات آب آهک صاف نموده بقدر روان شدن او اضافه نمایید و قدر آب آهک به حلی باشد که چون چیزی را به آن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود.

عمل مرداسنگ: سرب را گذاخته و برنج یا سرب سوخته را به خورد او دهند تا هر دو ممتاز شوند و در ظرفی کرده سپس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته و ممزوج شده باشد جدا نموده و با جو در آب بجوشانند به حلی که جو مهراً گردد و منسحق شود سپس از جو جدا کرده با هم وزن او

نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز بر هم زند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزاء خام در او نماند و بعد از آن شسته و استعمال کنند.

طریق سفید کردن مرداسنگ: باید مرداسنگ مذکور را در پشم سفید بپیچند و با باقلی بجوشانند تا باقلی پشم سیاه گردد و به دستور تجدید پشم باقلی نمایند تا مرداسنگ به حد سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او متسعمل اطبا است در قطع رایحه کربیه زیر بغل و سایر اعضا و در منع عرق و سایر آثار.

عمل کشته: که به عربی ند نامند. بخور و شرب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوای وبا می و محرک باه است. گل سرخ و پوست ترنج و صندل سفید و عود هندی و حسن لبه و بالسویه نبات دو وزن همه با قلیلی مشک قرصها بسازند.

برمکی: در بخور بهتر از کشته است. عود قماری و صندل سفید هر کدام یک جزو و حسن لبه دو جزو و نبات دو وزن ادویه.

صفت عبیر: صندل سفید سه جزو و ریشه والا پنج جزو و سنبل و گل سرخ و سنبل الطیب و بیخ سوسن کبود و بهار نارنج و گل سنجد و سعد و نارنجک هر کدام یک جزو و مشک قدر قلیلی بسیار نرم ساخته و استعمال نمایند.

غالبه: در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است.

والسلام علی من اتبع الهدی.

بسم الله الرحمن الرحيم

طریق پنجم:

در اصول صناعت و امور غریبه.

بدان که علم صناعت علمی است به تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا ظاهر شود و ذهب و فضه از سایر فلزات و آن را کیمیا نامند و علم طلسمات علمی است که به او دانسته شود کیفیت تمریخ قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آن را لیمیا نامند.

هیمیا: علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعة سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوایل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن.

سیمیا: علم خیالات است که به آن تصرف در خیال مقید کرن تا احداث مثلث خیالیه کند و در خارج موجود نباشد.

ریمیا: علم شعبدات است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب صدور یابد. پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی متمتع الوجود است و از عالم قلب مهیه می دانند و نزد بعضی از مبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعی است نه قلب مهیه چه ذهب را نسبت به انواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض به جهت اصلاح علل هریک را طی چند مقرر ساخته و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر به شکل خود باقی بود.

و شیخ الرئیس در اوایل حال نافی این علم بود و در آخر رساله ای در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلخیص و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمی تواند بود و این عمل بی دیانتان است و صاحبان معرفت از آن بری اند و ظاهر آن است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت باقل و ایصال اکثر مستحقین و مساکین و اتصاف به صفات قدسیه و تعلق به اخلاق اولیا ء الله و اکرام مفضل منعم جل شأنه صورتی نبندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزانه ای از خزاین ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی که کلید را یابد دارد و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و به مجرد ملاحظه نسخه های متداوله بچون استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این باب و فن به اعمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او ممکن ال تصور به تسطیر نیست.

و فی الواقع اکثر نسخ آن از تألیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم به یک نسق می بود هر آینه رمز نمی بود بلکه اصطلاحی خاص بر آن صادق می آمد و اگر رسایل از تألیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود، بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارف و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است آن است که اکثر اعمال صناعت طیب را در بعضی از آن ضرور می شود و تدابیر بعضی از ادویه به اعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است.

و چون در طی تألیف تحفه المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر به طریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل او کنند و از مطالعه این مجموعه توائف مدعی لاف و گزاف را آزموود و به فریب معرکه آرایان بساط تدریس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه:

حلّ اول - در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان.

حلّ دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن.

حلّ سوم - در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت.

حلّ چهارم - در قواعد گرفتن بعضی از آنها و تحمیر و تیبیض و سایر تدبیرات اجزاء.

حلّ پنجم - در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه به آن متعلق است.

عقد اول: در قواعد قمریه.

عقد دوم: در قواعد شمسیه.

عقد سوم: در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه.

خاتمه: در خطوط مرموزه.

حلّ اول - در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت.

حجر: عبارت از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده و هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند و تدبیر آن نموده اند تا به حدّ جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسان است و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند. و نزد بعضی عبارت از زیق و نزد جمیع کنایه از کبریت است و به تحقیق پیوسته که مدبّر بیض این دو اصل را فعل تیبیض و محمر مجرد را عمل تحمیر است و شکی نیست که هرگاه اصل بارد قایم النار و گدازنده گردد و قبول صیغ کنند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود رافع علل متطرفات می گردد و لهذا جهت اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده.

روح: عبارت است از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده و نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از او آید مثل احراق و تحمیص و تلین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی به روح است مانند جوهر زیق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شوب و امثال آن.

جسد: عبارت است از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزای ارضیه به حدّ افراط در آن غالب باشد مسمی به جسد است مانند متطرفات.

نفس: عبارت است از جسمی که به حسب لطافت و کثافت حدّ وسط بوده و مابیه الارتباط روح و جسد تواند شد واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابل جسد تواند گشت.

کبریت احمر: عبارت از اکسیر شمسی است چه در رنگ سرخ می باشد و از علامت خاصه اوست.

ورق شجر الطور: موی سر انسان است.

اصل بارد: زیق است.

اصل حار: کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند.

قمر: کنایه از فضّه است و او را اول نیز گویند.

عطارد: عبارت است از روی توتیا که شبه باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند.

زهره: نحاس است و ثالث عبارت از آن.

شمس: ذهب است و رابع کنایه از آن.

مریخ: حدید است و خامس نیز گویند.

مشتبری: قلعی است که رصاص ایض باشد و سادس کنایه از اوست.

زحل: سرب است و سابع مراد از اوست.

عقاب: نوشادر است.

علم: زرنیخ است.

عروس: کبریت است.

املاح: عبارت از اقسام نمک معدنی است و صنایعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است.

نوشادر در آفتابی: عبارت از نوشادری است که به آب سحقی نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده و بر اطراف ظرف نشیند.

ارض: عبارت از ماده اکسیر است که سحقی و تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند.

حجر اسود: موی سر انسان است.

صراف: نمک تلخ است.

یمسو: شوره است.

حل دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن.

تقطیر: عبارت است از اخراج مائیه لطیفه اشیاء و تصفیه آن اعم از آنکه به جرّ علقه باشد یا به دستور قرع و انبیق اما جرّ علقه آن است که از پشم فتیله سستی ساخته و یک طرف آن را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف مایعات به ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده و به طرف خالی آرد. اما دستور قرع و انبیق آن است که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده و انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع به گل حکمت اندوده و سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد. و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخت علی آنکه قرع را در خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزند و در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن فرعه و از شروط تقطیر آن است که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاد از دو ثلث او نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دی گر آنکه مادام که رطوبت گلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با انبو بصمحکم نموده و قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاد بر ریع قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که به حدّ جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع به جوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد.

تصعید: از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود. و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسطی بوده و دو سه زواید قریب به لب او باشد مانند سر میخی تا تحت قدح و آثال بر آن زواید نشیند و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاد کنند که به حدّ افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش نمرودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است.

و در تصعید زبیب شرط است که به موضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن به خلاف این ذکر کرده اند و این سرّی است که حقیر را بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است.

و در غیر زبیب اگر به موضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوزه و قدح وصل را بکشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحقی ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انساب باشد چنانکه شکل آثال محکی از آن است.

تشویه: قسمی از آن عبارت از تحمیص است و دمس نیز گویند می باید که آتش آن به حدّ تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر

امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحقی ارض و تسقیه به آبهای مخصوصه قدح تشویه را به گل حکمت اندوده و در خاکستر گرم گذارند و چندان سحقی نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش به حدّی باشد که ارض دود نکند و قسمی از تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که به حدّ تصعید نرسد.

تشمیع: عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر به حدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه نقشه منبسط گشته و دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه و سحق بلیغ است به آتش معتدل.

تکلیس: عبارت است از سهولت تفریق اجزاء به تدبیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر او به آتش می شود و اختلاف شروط آن به اختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند به آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج به حد افراط نیست.

حل: عبارت است از سیلان اجزاء جامده و آن به نداوت و هوای رطبه مستمر صورت پذیر است مانند حل نوشادر به آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد.

عقد: عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و به بیوست و حرارت و یا به برودت و بیوست صورت پذیر است.

تعفین: عبارت است از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین به حدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل نگردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای او را از زبل مملو سازند تا جای گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو جای ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل به جای دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود.

قاعده حل اکاسیر: یکی آنست که به تعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مزج سحق بلیغ نموده و از آبهای مخصوص هر یک را از اکاسیر اضافه کرده تا به قوام آید و غلیظ شود و به روی آتش خاکسپرتا تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر به یک قرار باشد باید سحق نموده و با معجون کش نقره برهم زد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود و در تشویه و سحق خشک گردد سپس مثل غبار ساییده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده و دهان شیشه را به نمدی ببندند و در جای تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آن است که محلول شفاف و بی جرم مشاهده گردد و خلاف او دلالت بر نقصان و تدبیر اجزاء خواهد داشت و یکی حل به نداوت است که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته و مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای گردن در آن پنهان بوده و دهان او باز باشد و باید سرگین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود بر آن آبی پاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبویه را از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده به گل حکمت شد وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی به سرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند و دهان انبویه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار آب باشد و در اینصورت تا سه هفته حل می شود.


و آنچه حقیر تجربه نموده آن است که اجزای حار یا بس از هوای بارد رطب حل می گردد و نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را بالسویه با ادویه مخصوصه یا به تنهایی ساییده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزج منبسط کنند و در زیرزمین سرد و نمدار و سردابها گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود و روی آن را به دستاری ببوشانند که چیزی داخل نشود و در این صورت اندک زمانی حل می گردد.

و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزج منبسط نموده و مجموع ظرف را به هیئت کله قند به نمد مستحکم پوشیده و در جای تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تأثیر تواند نمود و قاعده ع قد آن است که محلول را در قرع بلند گلوئی کرده و بر دهن قرع بلوه از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد با چینی شکسته نصب کرده و با آهک آب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف او به دستور و آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوئی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است، سپس شیشه را شکسته و معقود شبیه به رب غلیظی ملاحظه می گردد و چون در ظرف چینی گذاشته به چیز نازکی ببوشانند و در آفتاب بگذارند به اندک نسیمی منعقد می شود.

حل سوم - در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت.

صفت حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب کرده و سه پایه از چوب در او گذاشته و ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب به قدری در دیگ بریزند که چهار انگشت فاصله آن تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند به حدی که آن را به جوش نیاورده و بخار کند و هر روز یکبار سرپوش را برداشته و آب گرم بقدری که به تحلیل رفته باشد اضافه نموده و به دستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود.

صفت روباس: بر روی زمین مگاک بقدر نصف گوی به شکل بوته حفر کنند و از خاک سبکی که آن از گودی است که بر روی کوزه های داش کوزه گری می نشیند و بعد از تر کردن موضع مگاک به خشک آن بمانند و هر چند بیشتر بمانند حفظ مسبوک بهتر نماید و ظرفیت وسعت مگاک باید دو چندان

قدر مسبوک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را به آلت آهنی جدا توان نمود و یک عدد انبویه آهنی که یک طرف وسیع و یک طرف تنگ سرکج به این شکل  در کنار مغاک مذکور به دستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبویه از وسط او مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دم حادای بر طرف وسیع انبویه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید و از وسط مغاک از فوق توان د شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده و بر افروزند تا شعله از خارج مغاک به سبب دمیدن داخل مغاک مذکور شود و آنچه در مغاک مذکور بریزند گداخته شود و سربی که به جهت صاف کردن نقره داخل می کنند باید سه حصه نمود و یک حصه را جهت گداختن نقره باید اولاً اضافه کرد و بعد از گذار دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و آن مقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آن را به دفعات رفع نمایند و سکون مسبوک علامت پاکی و صافی و عدم کثافت او است و عدم امتزاج و عدم گداختن نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند.

صفت خلاص: آجر هشت جزو و زاج زرد که به طریق توتیا مغسول نموده و صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند دو جزو و گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو و گل سرشوی چهار جزو و نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده به آب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته و طلای مغشوش را ریزه کرده و در آن گل فرو برند به حدی از آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را به گل حکمت مستحکم نموده و مجموع کوزه را به گل گرفته و بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرراً کنند تا به حد نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد.

صفت قالب کلس البیض آن است که چون به سرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کند زایل نگرده مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند.

تخلیص ذهب: ذهب مغشوش قرعی را تا به نصف به ستبری انگشتی به گل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده و بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی به سفیدی رسد سپس در ظرف مزحجی ریخته صفایح مس در او افکنند و در این وقت آنچه از نقره به او مخلوط باشد و بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق می گردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع می شود و هرچه از سایر متطرفات به او مخلوط باشد تحلیل می رود و تیزاب فاروقی در دستور سوم مذکور شد.

حل چهارم - در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء و تبییض و تخمیر بعضی از آن.

صفت میاه: از آن جمله آبی است که دفع شعله کبریت می کند و غایص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند. برگ و گل و قلی و موی سر را بالسویه تقطیر کنند و به آن تسقیه شنجرف نمایند و به دستور ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یک جزو در سرکه حل نمایند و دقلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو را با سرکه مذکور ساییده و تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجدداً سحقی نموده و اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته اند.

آب دیگر: که تسقیه آن شنجرف را حل کنند و در نقل مشتری به مرتبه اعلی از مجربات دانس نقاند و از براده نحاس و براده حدید که ممزوج به یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار ترد مقطر نموده و تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است.

آب دیگر: زاج زرد را با سه چندان او سرکه تقطیر کنند و جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص به حد تشمیع بیعدیل است و باید مکرراً به آن سحقی و تسقیه نمایند.

آب دیگر: بوره ارمی و بوره سرخ را بلسفیده تخم سرشته و در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند سپس با حنظل بالسویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق وضع او به شریف از مجربات شمرده اند، ایضاً کبریت را با ده وزن او آب اثل تسقیه نموده و هفت بار تقطیر کنند. اول را به لون رابع سازد و ایضاً پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندورن پسته و مورد از هر یک یک جزو تقطیر کنند و عقد هارب کنند ایضاً گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحقی بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زیبق و افع ال غریبه در مشتری از مجربات دانسته اند.

دهن البیض: چون قلی را در سرکه حل نموده به جرّ علقه صاف کرده و به آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده و به ازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند سپس افشرده و روغن بگیرند، در تطهیر اجساد و نقل معادن بیعدیل و چون اصل حاز را به آن حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است.

آب دیگر: چون بیدانجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب تقطیر کنند سادس را به مرتبه اول رساند و مجرب است.

آب دیگر: مسمی به ماءالأحمر است و در تخمیر اک اسیر مستعمل است. سه اوقیه زاج زرد لاری را نرم سا عیده و با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزج کرده و بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود سپس به جرّ علقه صاف نموده و با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یک درهم شنجرف در ظرف مذکور کرده و در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یک روز گذاشته سپس به جرّ علقه صاف نموده و استعمال کنند.

آب دیگر: مسمی به ماءالملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زبیق دانسته اند. نمک طعام و شب یمانی و نوشادر را بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند.

آب دیگر: مسمی به ماءالمریخ و تسقیه آن تا ده بار ده وزن از عبد مصعد را ثابت و جاری کند و چون زبیق غلیظ را با آن طبخ دهند عقد نماید. یک جزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند و مجموع را با سرکه تند به وزن مجموع سحق نموده و تقطیر کنند.

آب دیگر: مسمی به دهن لایحترق است و در تشمیع اجزاء و اثبات ارواح بیدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است. کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود را سحق بلیغ کرده و در ظرف مزج مطین که شد وصل نموده باشند یک شبانه روز در آتش زبلی گذارند یا به سرکه نم کرده و در ظرفی کنند که چون به سرپوشی پوشند فضایی در آب نماند و مصعد نشود و صل را محکم کرده به آتش گذارند به حدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ شود. سپس اخراج نموده و به وزن در آورده و هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه نماید و به دستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است. بعد از آن نرم سائیده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده و ثقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده و باز به آتش گذاشته سپس سحق نموده و به دستور حل کنند و تقطیر نمایند و بعد از آن ثقل را با مقطر اول و ثانی سائیده و بار سوم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد.

تدابیر خاصه: زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را به جرّ علقه جدا کرده و بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شوب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند.

تدبیر نوشادر: جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و آنچه او را مجمر کنند.

تدبیر ثبات: ملح نمک طعام را سائیده و در کوزه کرده و در کوزه گری بگذارند و مادامی که به وزن در آرند و نقصان در او باشد باز اعاده آتش بسیار تند کنند و علامات ثبات آن است که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد.

تدبیر حل: املاح و شوب و بوره و تنکار و شوره و زبدالبحر و زاجات باید نرم سائیده و در مثنائے گاو یا روده کرده و در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب است گرم آویخته و به بخار آب حل کنند.

تدبیر ثبات نوشادر: پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد سائیده و به آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و به دستور یک جزو دیگر نوشادر اضافه نموده و اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد سپس به نداوت حل کنند و بعد از حل چون منج مد شود، سائیده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الأثر است و چون عقاب به آب مجرور به جرّ علقه طبخ دهند ثابت گردد.

تدبیر تخمیر نوشادر: چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند محمّر گردد.

تدبیر سیماب: زبیق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد یا آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و به آهستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد سپس به آب شسته و با عشر آن شوره به دستور با سرکه سائیده شوره را به شستن از او رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد می گردد سپس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده و از نمک مکلس فرش و لحاف نموده و تصعید کنند و مصعد آن را به دستور با اجزای مذکوره سائیده و اعاده تصعید نمایند تا سه بار مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهت مرازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است.

تخمیر عبد: چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر محمّر سحق بلیغ نموده و با فرش نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعیدات نرمتر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود.

اما تدبیر تکلیس: آن است که بعد از تصفیة او را در قرع مطین کنند و یک وزن و نیم او تیزاب فاروقی که در طریق سوم مذکور است بحدیج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هرگاه زیق از آن به جوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد سپس انبیب را بر آن استوار نموده و به خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات حازه مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را مکلس مشاهده کنند و این امر به جهت سهولت تصعید است سپس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته و دستور آن است که براده حدید را بعد از شستن به آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین کرده و هم وزن او تیزاب مذکور را ریخته و به تدریج رفع جوش و دود آن را به قطرات بول کنند و به دستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن به آتش تند براده مزبور زعفران می‌شود.

اما تدبیر عقد قرار آن است که آب صاف و آب لیموی تند را بالمناصفه در مغرفه آهنی کرده و یک جزو عبد را در آن انداخته و بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم ساییده و سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن به سر رود با نی بر آن پف کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته و مکرر به آب بشویند و منعقد آن را در ظرفی کرده و نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده و از آن بقدری که آن را بپوشاند بر آن ریخته و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از توتیا به آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع شده و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرب است.

عقد دیگر: فرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شد وصل نموده و در آتش گذارند و به دستوری که تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود می‌گردد و مجرب است و اگر بوته آهنی باشد انطباق است خصوصاً هرگاه اندرون او را به گل بوته اندوده باشند.

عقد دیگر: دیگر پوست انار تازه و پیه آن را کوبیده و زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود سپس فرار مصفی را در بوته مس یا آهنی کرده و از این محلول در او ریزند و شد وصل بوته نموده و به آتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از آنها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند یک جزو آن گوگرد آن را مکلس نموده و ده جزو فرار را عقد نمایند و مجرب دانسته اند و چون زیق و سم الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چند سرخ مقشر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند، فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود.

تدبیر کبریت: اما تبییض آن به نهجی است که یک جزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد به آتش نرم در قلع مطین بجوشانند تا کبریت حل شده و در روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت نوشادر را ساییده و به دفعات بر روی آتش تسقیه به روغن مزبور کنند و سه بار به طریق زرنیخ تصعید نمایند.

طریق دیگر: دو جزو نوشادر را با یک جزو کبریت سحق نموده و به آب تر کرده و به سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین با سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته سپس بشویند و با نوشادر جدیج اعاده عمل نمایند تا به حدی که بر صفحه تفقدود نکند و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند غواص نمی‌باشد.

طریق دیگر: شب یمانی را ساییده و در جوف بادنجان ریخته و در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند، سفید و ثابت می‌کند و به دستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد.

تدبیر زرنیخ: زرنیخ ورقی برآق را یک جزو با ربع ا و نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراق را بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند سپس زرنیخ و نمک م سحق را اضافه کرده و جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و به چوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده و زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود سپس منعقد را کوبیده و در ظرفی کرده و در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود کرده و دفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصعد نگرده و بعد از رفع چربی صلایه نموده و در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و آنگاه مثل غبار ساییده و با قلع مطین و قرع بلند گلولی مطین تصعید به آتش بسیار تند که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مثل برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد باید با عشر او نمک ساییده و به روغن کنجد یا پیه سرشته به دستور تشویه به آتش نرم کنند و بعد از تشویه به آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او می‌شود و علامت تصفیة آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده‌اند که به تنهایی یک جزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح می‌شود و از تکرار سبک وزنش نقصان نمی‌پذیرد.

حل پنجم - در خواص فلزات و اعمال آن:

در تقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب است و با ذهبت باطنی است و خالص مکلس آن با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است.

و بهترین اقسام تکلیس آن است که براده یا ورق آن را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود سپس از تیزاب جدا کرده و با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک فندرانی بسایند و در بوته به آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است به شرطی که به حد ذوب نرسد سپس به آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو او با سه جزو فرار به محض ساییدن ملغمه می شود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و به آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود مفضض کند و مجرب است و ملین غیر متطرق او که متطرق گرداند و گوشت غلیوچ و سایر لحوم است که آن را با بوره قدید کرده باشند سپس غیر متطرق او را گذاخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز قریب به نرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمرند و هرگاه بر آن بمالند و در آن آب بجوشانند.

عطارد: از خواص اوست که چون جزو کیریتی از او رفع شود سادس را به اول رساند و مبیض او بقدر جزوی ملح جزو سابع به مرتبه سادس آرد و تدبیر تبیض آن است که ساییده و در کفچه آهنی با روغن شیر پخت بقدری که چهار انگشت به روی ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن به انتها رسد سپس آتش را تند کرده و دهنیّت را کاملاً بسوزانند و مانند خاک سیاه گردد. سپس به آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع ده نیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تون یا در آتش شبیه به او بگذارند سپس به آب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن به آتش خشک کرده و به دستور با مثل او با نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته و بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه به او که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید می شود و از خواص مجربات آن است که جزوی سی جزو اول را به رابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر به دستوری است که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض تسقیه بر روی آتش نرمی کفشد تا خشک شود سپس ساییده در ظرف مزج مطین یک شبانه روز به مثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عنابی تیره گردد علامت کمال اوست.

زهره: گل ترشی و مجموع قوایض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرة او می کنند بعد از اینکه صفایح آن را تافته مکرر در آن اندازند و چون آبیگینه و کلس البیض و نمک را بالسویه ساییده با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه او طلای غلیظ کرده و بعد از خشکی آن بگذارند، رفع سودا و حمرة او بالکلته گردد.

و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه در پنج مثل او و سرکه تند حل کنند و زهره تا چهار بار گذاشته در آن ریزند و صفایح او را مکرر تابیده و در او فرو برند به حدی که دیگر سرکه سیاه نشود، کمال تقیه اوست. و چون با مغز گردکان او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده و بر آن بمالند مفتت اوست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلطات اوست و چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و به دستور آب غالیس که در طبرستان پریهم نامند و آب قنار الحمار جهت تقیه جمیع م عادن بغایت مؤثر است و مبیض آن است.

و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی ساییده و در سرکه حل نمایند و زهره مذاب و صفایح او را تافته و در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرب دانسته اند و چون نحاس مذاب را تطعیم به فلفل کنند سفید گردد. و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره ببعیدیل است و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است.

شمس: چون از عقاب جزوی و از ملح ده جزو و فرش لحاف صفایح بسیار رقیق او نموده و صفایح را بر روی هم چیده و به خلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس به هم می رسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی بر ده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزایش تا به مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید.

و چون سرب را به آتش تند بسوزانند که سرنج شود و آن را تسقیه به آب زاج و نظرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده و مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که یک جزو براده شمس را چون با سه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر کنند مکلس گردد و بهترین آنچه او را به مرتبه رفع رسانده تسقیه و تشویه براده اوست با زاج و شوره هر یک دو جزو و شب و ملح از هر یک جزوی که به آب مورد و دفلی بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دمس یک شبانه روز در آتش شرط است و نخاله گندم بالخاصیه حفظ رنگ او می کند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست.

مریخ: چون بر صفایح رقیق با براده او رهج الفار یا علم مرقشیشا پاشیده و بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا با زرنیخ یا رهج بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گذاشته و در حین گداز هلیله زرد و زبدالعصر و پوست انار اضافه نموده در روغن بیدانجیر با آب بقله الحمقاء اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و به دستور چون با مس بگذارند و شوره بر گذاشته او زنده تا مس از آن دفع شود، در نرمی قریب به مشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صبح آن را از شمس قویتر دانسته اند و چون زعفران او با آبهای تند حل شود و عقد کنند اوّل رانگ رابع دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مس بگذارند و نه جزو زحل با او ذوب نمایند و به روباس برند، مریخ را سرخ نماید.

و چون زعفران را با زنجار و راستخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشعیر و نوشادر سحق و تسقیه و تشویه نمایند مشمع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالسویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب به خورد آن دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمع گردد و یکی بر بیست از اول رود.

و گویند: چون با آب معصور پوست انار بسایند، او را حل می‌کند به شرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او عقد فرار نمایند، از طیران باز دارد و ثابت گرداند.

مشتري: مبيض و منقی او نمک و نوشادر است و زرنیخ و بوره است که بالسویه در آب حل کرده و مذاب او مکرر در او ریزند و کلس البیض و نوشا در منقی اوست و به دستور دوغ با زیره منقی اوست و به دستور طلق مطهر اوست و چون به اعمال مخصوصه با آن بگدازد و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند و به دستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقتیشای ذهبی مبیض رافع صریر و سوداوی او است.

فاهم: چون صفایح او را در دیگ سفلك و مانند او چیده و به ملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند به نهجی که آن ظرف مملو گردد و سرپوش آن را مستحکم نموده و یک شبانه روز در آتش بسیار تند بگدازند و در این وقت بی سودا و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزو براده حدید را به یک جزو زرنیخ سا چیده بگدازند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو آن را با دو جزو مشتري مدبر مذکور بگدازند، در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند.

زحل: منقیات و مبیضات او مانند مشتري است و چون هفت بار گداخته و در بول حمار تطفیه کنند، صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز با سفیده تخم سحق متواتر کرده و حبها ساخته و زحل را گداخته و مکرر بر آن طرح کنند، سفید و دیر گداز گردد.

و به دستور یک جزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و به دستور هرگاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی او قمر آمیزش کنند و مجرب دانستند. اما تحمیر او چنان است که ده جزو خالص منقی او را با مثل او ساخت در بوته فرش و لحاف بگدازند و سه بار تجدید فرش و لحاف به دستور به وزن او نموده و ذوب نمایند و چون محمر مذکور را در روپاس بخورد دو وزن آن قمر ده ند صغ رابع دهند.

طلق محلوب: او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن تازه گاوی بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده و در بوته به آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل به زردی و ناصاف می‌باشد و چون او را با مثل او زبیق ذایب که عبارت از ج‌وهر صاعد اوست بگدازند، یک جزو او بر پنجاه جزو مشتري منقی رود و هر گاه محلوب او را در کوزه مطین کرده و در کوزه کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد سپس ساییده و در حل زبل چهل روز گذاشته و بعد از آن یک شبانه روز در تنور خبازی بپاویزند، محلوب مذکور شبیه به شیر و صافتر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را به کافور مسدود نموده و در تنور بپاویزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول بالسویه سه بار تصعید کنند مشبک گردد و سادس را به اول ملحق سازد.

عقد اول: در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که اکاسیر مبیض مشمع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و فرار مصعد و قصه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان آن است که بعد از تناسب وزن هر یک، مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه و تسقیه به حدی نمایند که مشمع گردد سپس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاد باشد در مرتبه طرح او می‌افزاید و بر ضعف مرتبه سابق می‌رود و از آن جمله سه جزو عبد مصعد و یک جزو قمر مکلس و یک جزو جوهر علم را باید با یک جزو دهن لایحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه سایید و یک ساعت تشویه به آتش بسیار نرم نمود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق او نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی او باز یک جزو دیگر از دهن مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود سپس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند و هرگاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسویه است. سپس به حل زده و عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و مشتري منقی را گداخته یک جزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو باید در حین تشویه و بلافاصله برهم زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته و باعث تشویه و تنقیه بعضی اجزاء دون بعضی نگردد.

طریق دیگر ده جزو رهج را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد سپس هشت جزو عبد را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده و اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده و در ظرف آهنی کرده و به ظرف مس ضخیمی پوشیده شد وصل در غایت مبالغه نموده و در آتش زبل گوسفند و گاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش به مرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مذکور یکی بر نه از زهره منقی رود و چون بار دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروخ او روپاسی شود و اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس ترتیب دهند، یکی بر سی جزو طرح شود.

ایضا: کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود، اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتري منقی است، جزوی بر پنج جزو.

طریق زادالمسافرین: مشتری مطهر را با عبد بالسویه ملغمه نمایند و نیم اوقیه رهج و نیم اوقیه شوره را سحق بلیغ کرده و با بیاض البیض سرشته و بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی را گذاخته و به ازای هـ پنج جزو مذاب یک جزو بندقه اضافه نموده و با چوبی بر هم زند و در رات بریزند.

عقد دوم - در قواعد شمسیه و شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق با ماءالأحمر و سایر میاه محمر و تسقیه و تشویه کنند تا یک وزن او ببرد و حلّ و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو قمر قنات طرح کنند.

قاعده دیگر: شنجراف هندی را معلوم با آنها یعنی که از زعفران الحدید و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند، به دستور تسقیه و تشویه نمایند تا مشمع گردد و یکی بر صد از قنات طرح نمایند.

قاعده دیگر: حجر اسود مغسول مجفف مقرض را بقدر رطلی و زیاده از آن یک روز در تیزاب فاروقی یا در متقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و حل کند باید کرد تا حجر مضمحل گردد سپس به وزن حجر کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده و در زبل و امثال آن حل کرده و تقطیر کنند و نوشادری که در انبیب جمع شود ضبط نمایند و شنجراف را ساییده و با قدر ثلث از مقطر مذکور به آتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر اولاً با نوشادر انبیبی ساییده بعد از آن در ظرف تشویه آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدودالمنفذ یک شب در آتش بسیار نرم گذارند و باز به دستور اعاده عمل کنند تا شنجراف مشمع گردد و آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از مشتری و دویت از زحل و مشتری طرح می رود.

قاعده دیگر: عبد عیبب با مصعد را در مفرق آهنی در آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند به حدی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه به خاک سرخی شود و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حلّ و ع قد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حلّ و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حلّ و عقد او به هفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح می شود.

عقد سوم - در عمل مروارید و اعمال متفرقه.

عمل مروارید: مروارید یا صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده و در شیشه کرده و آب لیمو علی آب تخم ترنج صاف بقدری که آن را بپوشاند اضافه نموده و چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نمدار ب گذارند تا حلّ شود و به قوام خمیر گردد و فرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده و دست کش حریر در دست کرده، در کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست خالی به او نرسد و علی میل نقره بسیار باریک که با موی خوک بسیار چرب کرده باشند درحین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و به عدد هر دانه هزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده و دانه های خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلا بی بر دارد سپس هر عددی را به خمیر آرد میده گرفته و بخورد مرغی دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را به دوانیدن خسحق کرده و ذیح نمایند و در تنور بریان کرده و حوصله آن را شکافته و دانه ها را بیرون آورند.

و اگر دانه های خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از احشاء کرده گذاشته و در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بیغایله است .
و اگر مروارید محلول را با سریشم پنیتر حبهها بسازند، بعد از خشکی او به مثقب نیز سوراخ می توان کرد و با سنباده جلا داد.

عمل جلائی لؤلؤ: چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و مجرب است.

عمل شادانه عدسی: شادانه سفید و غیر احمر آن را با قدری دم الأخویین مثل غبار ساییده و با سریشم پنیتر سرشته و به قالب شبیه به عدس دانه ها بسازند و از مکتومات است.

عمل دانه های رنگین صدف: بادر مهره را که قسمی از حلزون است باید سایید و شست و جهت سبزی زنکار مصفی و جهت سرخی شنجراف و به جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان با آنچه مناسب باشد اضافه به صدف مغسول نمود و چندان سحق باید کرد که در صلابت خشک شود سپس با سریشم پنیتر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده و به روغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده و سه روز بمالند تا جلا گیرد.

عمل رنگ احجار یاقوت و احجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشند: قلی و زاج سیاه و زاج سفید و زاج زرد و سخاله فولاد و دم الأخویین و پوست پیاز تلخ را بالسویه با سرکه و بول اطفال یک روز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده و تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حلّ شود و محلول شبیه به خون گردد سپس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده و به آب مذکور آغشته و در آتش گذارند و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان آتش ده ند تا رنگ گیرد.

دستور نوشتن عقیق: ملح القلی و برگ درخت عرعر را بالسویه سائیده و با سرکه سرشته و با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود سپس سرد کرده و به سرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمی گردد.

رنگ کردن استخوان عاج و امثال آن: آن را در ماست ترش یا شیر یک شبانه روز بگذارند تا نرم شود و به جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر، هفت مثقال و نیم زنکار هر روز اضافه نموده و بر هم زنده اقلماً تا ده یوم و اکثر چهل یوم و باید در ظرف مس گذا رند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود سپس بیرون آورده و سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تد بیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاع تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردیده و از مجربات است.

عمل ذهب فرعونی: که در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه می شود و اگر اصلاح او نتوان نمود کمال او است. براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ شود و آنگاه قدری در بوته گذارند و چون نزدیک به ذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه کرده و بگذارند.

عمل برنج دمشقی: و او را رومی نیز گویند و رنگیتر از اقسام برنجها و شبیه به ذهب می باشد. مس را صفحه بسیار رقیقی کرده و بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او روی توتیا را نرم سائیده با شیر مویز سرشته و قرصی ساخته و بر روی سفال آب ندیده گذاشته و آتش در زیر آن کنند تا سوخته و صلب گردد سپس بار دیگر سائیده و با ثلث او زاج مسحوق آمیخته و ریزه های مس را با آن تلحیف نموده و به آتش بسیار تند گذارند.

عمل تذهیب: که مطلقاً عبارت از آن است. صفایح رقیق ذهب را به مقرض ریزه کرده و با سه مثل آن ز یقی ملغمه کنند سپس مس و نقره و برنج را تمر هندی مالیده و چرک او را زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم کرده و ملغمه را به آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی گذارند تا رفع سیماب شود و رنگ ذهب ظاهر گردد.

و اگر قبل از تطلیه یک جزو روی توتیا را با پنج جزو سیماب سائیده و ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده و به آتش رفع سیماب نمایند نایب مناسب تطلیه ذهب است.

پس اگر بعد از آن تطلیه به ملغمه ذهب کنند، بسیار رنگین شود و چون یک جزو نقره قنط و خالص آن را در سه جزو عبد بمالند حل شود و به دستور مطلقاً مفضض کنند.

عمل زرنشان: که محتاج به آلات نباشد و باید سطح آهن و امثال آن را صیقلی کرد به این اسم که مذکور می شود و به قلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند سپس جلا دهند و از اسرار مجرب است: ورق طلا و زنکار و زعفران الحدید را بالسویه سحق بلیغ نموده به آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته و بکار برند.

عمل نقاشی: طلق محلول را با نمک مثل غبار سائیده و به غسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده و نقاشی به آن کنند و در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناسب نقره و بقره و طلاست و با زنکار زمردی و با اصفر فستقی می شود.

عمل مداد کتابت: چون بیخ و سمه را مهراً پخته و با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است.

بدل شنجرف: که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است: اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند سپس لک اضافه نموده و به آتش نرم بجوشانند تا درد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی به هم رساند سپس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده و استعمال کنند.

تدبیر آهن: که مانند آهن ربا آهن برآید: آهنی را در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفای او به آب کنند.

حفظ آلات آهنی که هرگز به زنگ نگیرد: باید قلی را چرب کرده و گذاشته تا زنگ به هم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته و با آلات حدید هرگاه بمالند دیگو زنگ نمی گیرد.

خاتمه: در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن:

بسم الله الرحمن الرحيم

طریق پنجم:

در اصول صناعت و امور غریبه.

بدان که علم صناعت علمی است به تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا ظاهر شود و ذهب و فضّه از سایر فلزات و آن را کیمیا نامند و عل م طلسمات علمی است که به او دانسته شود کیفیت تمریخ قوای فاعله عالیّه با مفعوله سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آن را لیمیا نامند.

همیمیا: علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوایل سفلی و دعوات و خ و واتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن.

سیمیا: علم خیالات است که به آن تصرف در خیال مقید کند تا احداث مثالات خیالیّه کند و در خارج موجود نباشد.

ریمیا: علم شعبدات است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب صدور یابد. پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب مهیه می دانند و نزد بعضی از مبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعی است نه قلب مهیه چه ذهب را نسبت به انواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض به جهت اصلاح علل هریک را طی چند مقرر ساخته و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر به شکل خود باقی بود.

و شیخ الرئیس در اوایل حال نافی این علم بود و در آخر رساله ای در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلحیف و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمی تواند بود و این عمل بی دیانتان است و صاحبان معرفت از آن بری اند و ظاهر آن است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت باقل و ایصال اکثر مستحقین و مساکین و انصاف به صفات قدسیه و تعلق به اخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعم جل شأنه صورتی نبندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزانه ای از خزاین ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزدی که کلید را یابد دارد و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و به مجرد ملاحظه نسخه های متداوله بدون استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار در این باب و فن به اعمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او ممکن التصور به تسطیر نیست.

و فی الواقع اکثر نسخ آن از تألیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم به یک نسق می بود هر آینه رمز نمی بود بلکه اصطلاحی خاص بر آن صادق می آمد و اگر رسایل از تألیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود، بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارف و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نمود ه است آن است که اکثر اعمال صناعت طریب را در بعضی از آن ضرور می شود و تدابیر بعضی از ادویه به اعمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است.

و چون در طی تألیف تحفه المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر به طریق اهل این فن نموده بود بنا عل به بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل او کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف و گزاف را آزمود و به فریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه:

حلّ اول - در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان.

حلّ دوم - در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیم و مانند آن.

حلّ سوم - در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت.

حلّ چهارم - در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تحمیر و تیبیض و سایر تدبیرات اجزاء.

حلّ پنجم - در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه به آن متعلق است.

عقد اول: در قواعد قمریه.

عقد دوم: در قواعد شمسیه.

عقد سوم: در قواعد عمل مروارید و اعمال مفرّقه.

خاتمه: در خطوط مرموزه.

حلّ اول - در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت.

حجر: عبارت از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده و هر یک از مهرة این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند و تدبیر آن نموده اند تا به حلّ جریان و نفوذ و انصبغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسان است و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند.

و نزد بعضی عبارت از زیبق و نزد جمیع کنایه از کبریت است و به تحقیق پیوسته که مدبر بیض این دو اصل را فعل تبیض و محمر مجرد را عمل تحمیر است و شکی نیست که هر گله اصل بارد قایم النار و گدازنده گردد و قبول صبغ کنند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود رافع علل متطرفات می گردد و لهذا جهت اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده.

روح: عبارت است از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده و نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از او آید مثل احراق و تحمیص و تلین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی به روح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شیبوب و امثال آن.

جسد: علویت است از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزای ارضیه به حد افراط در آن غالب باشد مسمی به جس است مانند متطرفات.

نفس: عبارت است از جسمی که به حسب لطافت و کثافت حد وسط بوده و مابۀ الارتباط روح و جسد تواند شد واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابلۀ جسد تواند گشت.

کبریت احمر: عبارت از اکسیر شمسی است چه در رنگ سرخ می باشد و از علامت خاصه اوست.

ورق شجر الطور: موی سر انسان است.

اصل بارد: زیبق است.

اصل حار: کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند.

قمر: کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند.

عطارد: عبارت است از روی توتیا که شبه باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند.

زهره: نحاس است و ثالث عبارت از آن.

شمس: ذهب است و رابع کنایه از آن.

مریخ: حدید است و خامس نیز گویند.

مشتری: قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از اوست.

زحل: سرب است و سابع مراد از اوست.

عقاب: نوشادر است.

علم: زرنیخ است.

عروس: کبریت است.

املاح: عبارت از اقسام نمک معدنی است و صنایعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است.

نوشادر در آفتابی: عبارت از نوشادری است که به آب سحقی نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده و بر اطراف ظرف نشیند.

ارض: عبارت از ماده اکسیر است که سحقی و تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند.

حجر اسود: موی سر انسان است.

صراف: نمک تلخ است.

یمسو: شوره است.

حل دوم - در قواعد تقطیر و بصعید و امثال آن.

تقطیر: عبارت است از اخراج مائیه لطیفه اشیاء و تصفیه آن اعم از آنکه به جرّ علقه باشد یا به دستور قرع و انبیب اما جرّ علقه آن است که از پشم فتیله سستی ساخته و یک طرف آن را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف مایعات به ظرف خالی مشرف باشد تا صاف او

را فیتله جذب کرده و به طرف خالی آرد. اما دستور قرع و انبیب آن است که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده و انبیب را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع به گل حکمت اندوده و سد منافذ شعله نمایان که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد. و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروخت. علی‌آنکه قرع را در خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزند و در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن فرعنه و از شروط تقطیر آن است که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه مادام که رطوبت گلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با انبو بمحکم نموده و قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیب است و در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که به حد جوشیدن نرسد بلکه باید گلولی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع به جوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد.

تصعید: از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود. و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلولی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسطی بوده و دو سه زواید قریب به لب او باشد مانند سر میخی تا تحت قدح و آثال بر آن زواید نشیند و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که به حد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش نمرودی را شرط دانسته‌اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است. و در تصعید زبیب شرط است که به موضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن به خلاف این ذکر کرده‌اند و این سری است که حقیر را بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است.

و در غیر زبیب اگر به موضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوزه و قدح وصل را بکشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحوق ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد چنانکه شکل آثال محکی از آن است. **تشویه:** قسمی از آن عبارت از تحمیس است و دمس نیز گویند می باید که آتش آن به حد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طیب نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از تقلیه است که بعد از سحوق ارض و تسقیه به آبهای مخصوصه قدح تشویه را به گل حکمت اندوده و در خاکستر گرم گذارند و چندان سحوق نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش به حدی باشد که ارض دود نکند و قسمی از تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که به حد تصعید نرسد. **تشمیع:** عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر به حدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه نقشه منبسط گشته و دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه و سحوق بلیغ است به آتش معتدل.

تکلیس: عبارت است از سهولت تفریق اجزاء به تدبیر مخصوصه که قابل سحوق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر او به آتش می شود و اختلاف شروط آن به اختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند به آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج به حد افراط نیست. **حل:** عبارت است از سیلان اجزاء جامده و آن به نداوت و هوای رطبه مستمر صورت پذیر است مانند حل نوشادر به آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد.

عقد: عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و به بیوست و حرارت و یا به برودت و بیوست صورت پذیر است.

تعفین: عبارت است از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین به حدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل نگردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای او را از زبل مملو سازند تا جای گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو جای ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل به جای دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود.

قاعده حل اکاسیر: یکی آنست که به تعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نمود هاند باید اجزاء اکسیر را در هاون مزحج سحوق بلیغ نموده و از آبهای مخصوص هر یک را از اکاسیر اضافه کرده تا به قوام آید و غلیظ شود و به روی آتش خاکسپرت تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر به یک قرار باشد باید سحوق نموده و با معجون کش نقره برهم زد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزاء از آن تسقیه شود و در تشویه و سحوق خشک گردد سپس مثل غبار ساییده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده و دهان شیشه را به نمدی ببندند و در جای تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آن است که محلول شفاف و بی جرم مشاهده گردد و خلاف او دلالت نقصان و تدبیر اجزاء خواهد داشت و یکی حل به نداوت است که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته و مملو از سرگین

کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای گردن در آن پنهان بوده و دهان او بلز باشد و باید سرگین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود بر آن آبی بپاشند و دیگر اسفل پرآب و لب او متصل به تحت دیگر اعلی بوده انبویه را از نی و غیر آن مابین دو دیگر تعبیه کرده به گل حکمت شد وصل هر دو دیگر نمایند و آتش نرمی در تحت دیگر اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگر اعلی به سرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند و دهان انبویه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار آب باشد و در اینصورت تا سه هفته حل می شود.

و آنچه حقیر تجربه نموده آن است که اجزای حارّ یابس از هوای بارد رطب حل می گردد و نه از هوای حارّ رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را بالسیویه یا ادویه مخصوصه یا به تنهایی ساییده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزجج منبسط کنند و در زیرزمین سرد و نمدار و سردابها گذارند که رطوبت در آن تأثیر تواند نمود و روی آن را به دستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود و در این صورت اندک زمانی حل می گردد.

و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده و مجموع ظرف را به هیئت کله قند به نمد مستحکم پوشیده و در جای تعفی ن یا در دیگر زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تأثیر تواند نمود و قاعده عقد آن است که محلول را در قرع بلند گلولی کرده و بر دهن قرع پلوه از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد با چینی شکسته نصب کرده و با آهک آب ندیده و نمک مکلس بالسیویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگر خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف او به دستور و آتش زبل در تحت دیگر افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلولی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است، سپس شیشه را شکسته و معقود شبیه به رب غلیظی ملاحظه می گردد و چون در ظرف چینی گذاشته به چیز نازکی بپوشانند و در آفتاب بگذارند به اندک نسیمی منعقد می شود.

حل سوم - در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت.

صفت حمام ماریه دیگر عمیق بر کوره نصب کرده و سه پایه از چوب در او گذاشته و ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب به قدری در دیگر بریزند که چهار انگشت فاصله آن تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند به حدی که آن را به جوش نیاورده و بخار کند و هر روز یکبار سرپوش را برداشته و آب گرم بقدری که به تحلیل رفته باشد اضافه نموده و به دستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود.

صفت رویاس: بر روی زمین مگاک بقدر نصف گوی به شکل بوته حفر کنند و از خاک سیاهی که آن از گودی است که بر روی کوزه های داش کوزه گری می نشیند و بعد از تر کردن موضع مگاک به خشک آن بمانند و هر چند بیشتر بمانند حفظ مسبوك بهتر نماید و ظرفیت وسعت مگاک باید دو چندان قدر مسبوك باشد و لب مگاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوك را به آلت آهنی جدا توان نمود و یک عدد انبویه آهنی که یک طرف وسیع و یک طرف تنگ سرکج به این شکل در کنار مگاک مذکور به دستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبویه از وسط او مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دم حادای بر طرف وسیع انبویه نصب باید نمود که پیوسته بلافاصله هوای شدید و از وسط مگاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مگاک چیده و بر افروزند تا شعله از خارج مگاک به سبب دمیدن داخل مگاک مذکور شود و آنچه در مگاک مذکور بریزند گذاخته شود و سربیی که به جهت صاف کردن نقره داخل می کنند باید سه حصه نمود و یک حصه را جهت گداختن نقره باید اولاً اضافه کرد و بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و آن مقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آن را به دفعات رفع نمایند و سکون مسبوك علامت برکی و صافی و عدم کثافت او است و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند.

صفت خلاص: آجر هشت جزو و زاج زرد که به طریق توتیا مغسول نموده و صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند دو جزو و گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو و گل سرشوی چهار جزو و نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده به آب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته و طلای مغشوش را ریزه کرده و در آن گل فرو برند به حدی که از آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را به گل حکمت مستحکم نموده و مجموع کوزه را به گل گرفته و بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا به حد نرمی و رنگینی که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد.

صفت قالب کلس البیض آن است که چون به سرکه حل و خ میر کرده هر نقشی که کند زایل نگرده مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند.

تخلیص ذهب: ذهب مغشوش قرعی را تا به نصف به ستبری انگشتی به گل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده و بر روی آتش زغال بجوشانند تا دو د آن از سیاهی به سفیدی رسد سپس در ظرف مزججی ریخته صفایح مس در او افکنند و در این وقت آنچه از نقره به او مخلوط باشد و بر روی تیزاب آمده بر مس ملاحظه می گردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع می شود و هرچه از سایر مظهرات به او مخلوط باشد تحلیل می رود و تیزاب فاروقی در دستور سوم مذکور شد.

حل چهارم - در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء و تبییض و تخمیر بعضی از آن.

صفت میاه: از آن جمله آبی است که دفع شعله کبریت می کند و غایص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند. برگ و گل و قلی و موی سر را بالسویه تقطیر کنند و به آن تسقیه شنجرف نمایند و به دستور ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یک جزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو را با سرکه مذکور ساییده و تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجدداً سحق نموده و اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته اند.

آب دیگر: که تسقیه آن شنجرف را حل کنند و در نقل مشتری به مرتبه اعلی از مجربات دانس بقاند و از براده نحاس و براده حدید که ممزوج به یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار ترد مقطر نموده و تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است.

آب دیگر: زاج زرد را با سه چندان او سرکه تقطیر کنند و جهت تکمیل کبریت و زببق و رصاص به حد تشمیع بیعدیل است و باید مکرر به آن سحق و تسقیه نمایند.

آب دیگر: بوره ارمی و بوره سرخ را با سفیده تخم سرشته و در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند سپس با حنظل بالسویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق وضع او به شریف از مجربات شمرده اند، ایضاً کبریت را با ده وزن او آب اثل تسقیه نموده و هفت بار تقطیر کنند. اول را به لون رابع سازد و ایضاً پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندورن پسته و مورد از هر یک یک جزو تقطیر کنند و عقد هارب کنند ایضاً گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زببق و افعال غ ربه در مشتری از مجربات دانسته اند.

دهن البیض: چون قلی را در سرکه حل نموده به جرّ علقه صاف کرده و به آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده و به ازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند سپس افشرد و روغن بگیرند، در تطهیر اجساد و نقل معادن بیعدیل و چون اصل حار را به آن حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است.

آب دیگر: چون بیدانجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب تقطیر کنند سادس را به مرتبه اول رساند و مجرب است.

آب دیگر: مسمی به ماء الأحمر است و در تخمیر اکاسیر مستعمل است. سه اوقیه زاج لاری را نرم ساخته و با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزج کرده و بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود سپس به جرّ علقه صاف نموده و با پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یک درهم شنجرف در ظرف مذکور کرده و در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یک روز گذاشته سپس به جرّ علقه صاف نموده و استعمال کنند.

آب دیگر: مسمی به ماء الملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زببق دانسته اند. نمک طعام و شب یمانی و نوشادر را بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند.

آب دیگر: مسمی به ماء المریخ و تسقیه آن تا ده بار ده وزن از عبد مصعد را ثابت و جاری کند و چون زببق غلیظ را با آن طبخ دهند عقد نماید. یک جزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آن را به آتش منعقد کرده باشند و مجموع را با سرکه تند به وزن مجموع سحق نموده و تقطیر کنند.

آب دیگر: مسمی به دهن لایحترق است و در تشمیع اجزاء و اثبات ارواح بیعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است. کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود را سحق بلیغ کرده و در ظرف مزج مطین که شد وصل نموده باشند یک شبانه روز در آتش زبلی گذارند یا به سرکه نم کرده و در ظرفی کنند که چون به سرپوشی پوشند فضایی در آب نماید و مصعد نشود و صل را محکم کرده به آتش گذارند به حدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ شود. سپس اخراج نموده و به وزن در آورده و هر چه کم ش ده باشد نوشادر اضافه نماید و به دستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است. بعد از آن نرم سائیده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده و ثقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده و باز به آتش گذاشته سپس سحق نموده و به دستور حل کنند و تقطیر نمایند و بعد از آن ثقل را با مقطر اول و لثی ساییده و بار سوم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد.

تدابیر خاصه: زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را به جرّ علقه جدا کرده و بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شوب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند.

تدبیر نوشادر: جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسى با زعفران الحدید و با زنجار و آنچه او را مجمر کنند.

تدبیر ثبات: ملح نمک طعام را ساییده و در کوزه کرده و در کوزه کوزه گری بگذارند و مادامی که به وزن در آرد و نقصان در او باشد باز اعاده آتش بسیار تند کنند و علامات ثبات آن است که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد.

تدبیر حل: املاح و شیوب و بوره و تنکار و شوره و زبدالبحر و زاجات باید نرم ساییده و در مثانه گاو یا روده کرده و در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب است گرم آویخته و به بخار آب حل کنند.

تدبیر ثبات نوشادر: پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد ساییده و به آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحقی بلیغ نمایند و به دستور یک جزو دیگر نوشادر اضافه نموده و اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد سپس به نداوت حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود، ساییده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب به آب مجرور به جرّ علقه طیح ده ند ثابت گردد.

تدبیر تحمیر نوشادر: چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنکار تصعید کنند محمّر گردد.

تدبیر سیماپ: زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد یا آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و به آهستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد سپس به آب شسته و با عشر آن شوره به دستور با سرکه ساییده شوره را به شستن از او رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد می گردد سپس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحقی بلیغ نموده و از نمک مکلس فرس و لحاف نموده و تصعید کنند و مصعد آن را به دستور با اجزای مذکوره ساییده و اعاده تصعید نمایند تا سه بار مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهت ممالجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافی است.

تحمیر عبد: چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر محمّر سحقی بلیغ نموده و با فرس نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسى شرط است و آتش این تصعیدات نرمتر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود.

اما تدبیر تکلیس: آن است که بعد از تصفیة او را در قرع مطوّب کنند و یک وزن و نیم او تیزاب فاروقی که در طریق سوم مذکور است بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هرگاه زیبق از آن به جوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد سپس انبیق را بر آن استوار نموده و به خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات حاره مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را مکلس مشاهده کنند و این امر به جهت سهولت تصعید است سپس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته و دستور آن است که براده حدید را بعد از شستن به آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطّین کرده و هم وزن او تیزاب مذکور را ریخته و به تدریج رفع جوش و دود آن را به قطرات بول کنند و به دستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن به آتش تند براده مزبور زعفران می شود.

اما تدبیر عقد قرار آن است که آب صاف و آب لیموی تند را بالمناصفه در مغرّفه آهنی کرده و یک جزو عبد را در آن انداخته و بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم ساییده و سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن به سر رود با نی بر آن پف کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته و مکرر به آب بشویند و منعقد آن را در ظرفی کرده و نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده و از آن بقدری که آن را ببوشانند بر آن ریخته و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از تو تیا به آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع شده و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجرب است.

عقد دیگر: فرار مصفی را در بوته کنند که فرس و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شد وصل نموده و در آتش گذارند و به دستوری که مقام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود می گردد و مجرب است و اگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصاً هرگاه اندرون او را به گل بوته اندوده باشند.

عقد دیگر: دیگر پوست انار تازه و پیه آن را کوبیده و زعفران الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود سپس فرار مصفی را در بوته مس یا آهنی کرده و از این محلول در او ریزند و شد وصل بوته نموده و به آتش نرم طیح دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از آنها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند یک جزو آن گوگرد آن را مکلس نموده و ده جزو فرار را عقد نمایند و مجرب دانسته اند و چون زیبق و

سم الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چند سرخ مفسر سحقی بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند، فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود.

تدبیر کبریت: اما تبیض آن به نهجی است که یک جزو کبریت را با هشت جزو روغن کتجد به آتش نرم در قح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده و در روغن سرخ گردد و نه مثل کبریت نوشادر را ساییده و به دفعات بر روی آتش تسقیه به روغن مزبور کنند و سه بار به طریق زرنیخ تصعید نمایند.

طریق دیگر: دو جزو نوشادر را با یک جزو کبریت سحقی نموده و به آب تر کرده و به سحقی بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین با سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته سپس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا به حلی که بر صفحه تفقدود نکند و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند غواص نمی باشد.

طریق دیگر: شب یمانی را ساییده و در جوف بادنجان ریخته و در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند، سفید و ثابت می کند و به دستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد.

تدبیر زرنیخ: زرنیخ ورقی برآق را یک جزو با ربع ا و نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک عراق را بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کتجد با پیله تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند سپس زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده و جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و به چوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده و زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود سپس منعقد را کوبیده و در ظرفی کرده و در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود کرده و دفع چربی او شود و باید در نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از رفع چربی صلاهی نموده و در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و آنگاه مثل غبار ساییده و با قح مطین و قرع بلند گلولی مطین تصعید به آتش بسیار تند که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مثل برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی بلند باید با عشر او نمک ساییده و به روغن کتجد یا پیله سرشته به دستور تشویه به آتش نرم کنند و بعد از تشویه به آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او می شود و علامت تصفیه آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که به تنهایی یک جزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح می شود و از تکرار سبک و زنش نقصان نمی پذیرد.

حل پنجم - در خواص فلزات و اعمال آن:

در تنقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب است و با ذهبت باطنی است و خالص مکلس آن با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است.

و بهترین اقسام تکلیس آن است که براده یا ورق آن را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود سپس از تیزاب جدا کرده و با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک فندرانی بسایند و در بوته به آتش زغال سرخ کنند و هر چه آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است به شرطی که به حله ذوب نرسد سپس به آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که یک جزو او با سه جزو فرار به محض ساییدن ملغمه می شود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و به آتش نرم گذارند تا رفع فرار شود مفضض کند و مجرب است و ملین غیر متطرق او که متطرق گرداند و گوشت غلیبوج و سایر لحوم است که آن را با بوره قدید کرده باشند سپس غیر متطرق او را گذاخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز قریب به نرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمرند و هرگاه بر آن بمالند و در آن آب بجوشانند.

عطارد: از خواص اوست که چون جزو کبریتی از او رفع شود سادس را به اول رساند و میبض او بقدر جزوی ملح جزو سابع به مرتبه سادس آرد و تدبیر تبیض آن است که سائیده و در کفچه آهنی با روغن شیر پخت بقدری که چهار انگشت به روی ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن به انتها رسد سپس آتش را تند کرده و دهنیت را کاملاً بسوزانند و مانند خاک سیاه گردد. سپس به آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع ده نیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تون یا در آتش شبیه به او بگذارند سپس به آب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن به آتش خشک کرده و به دستور با مثل او با نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته و بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه به او که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید می شود و از خواص مجربات آن است که جزوی سی جزو اول را به رابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر به دستوری است که عطارد میبض را با آن هر دفعه بقدر میبض تسقیه بر روی آتش نرمی کلند تا خشک شود سپس ساییده در ظرف مزج مطین یک شبانه روز به مثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عنابی تیره گردد علامت کمال اوست.

زهره: گل ترشی و مجموع قواض مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرة او می کنند بعد از اینکه صفایح آن را تافته مکرر در آن اندازند و چون آبگینه و کلس البیض و نمک را بالسویه ساییده با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه او طلای غلیظ کرده و بعد از خشکی آن بگذارند، رفع سودا و حمرة او بالکلیه گردد.

و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه در پنج مثل او و سرکه تند ح ل کنند و زهره تا چهار بار گداخته در آن ریزند و صفایح او را مکرر تابیده و در او فرو برند به حدی که دیگر سرکه سیاه نشود، کمال تنقیه اوست .

و چون با مغز گردکان او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده و بر آن بمالند مفتت اوست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مخلطات اوست و چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و به دستور آب غالیس که در طبرستان پریهم نامند و آب قنّاء الحمار جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر است و مبیض آن است.

و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی ساییده و در سرکه حل نمایند و زهره مذاب و صفایح او را تافته و در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرب دانسته اند و چون نحاس مذاب را تطعیم به فلفل کنند سفید گردد.

و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره بیعدیل است و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کن نده صاعد است.

شمس: چون از عقاب جزوی و از ملح ده جزو و فرش لحاف صفایح بسیار رقیق او نموده و صفایح را بر روی هم چیده و به خلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس به هم می رسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی بر ده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزایش تا به مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید.

و چون سرب را به آتش تند بسوزانند که سرنج شود و آن را تسقیه به آب زاج و نظرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده و مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که یک جزو براده شمس را چون با سه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر کنند مکلس گردد و بهترین آنچه او را به مرتبه رفع رسانده تسقیه و تشویه براده اوست با زاج و شوره هر یک دو جزو و شب و ملح از هر یک جزوی که به آب مورد و دفلی بالسویه سحق و تق طبر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دمس یک شبانه روز در آتش شرط است و نخاله گندم بالخاصیه حفظ رنگ او می کند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست.

مریخ: چون بر صفایح رقیق با براده او رهج الفار یا علم مرقشیشا پاشیده و بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا با زرنیخ یا رهج بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته و در حین گداز هلیله زرد و زبدالجبر و پوست انار اضافه نموده در روغن بیدانجیر با آب بقله الحماق اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و به دستور چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته او زنده تا مس از آن دفع شود، در نرمی قریب به مشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صیغ آن را از شمس قویتر دانسته اند و چون زعفران او با آبهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل با او ذوب نمایند و به روپاس برند، مریخ را سرخ نماید.

و چون زعفران را با زنجار و راسخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشعّر و نوشادر سحق و تسقیه و تشویه نمایند مشمّع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالسویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب به خورد آن دهند سوادش بالتّمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمّع گردد و یکی بر بیست از اول رود.

و گویند: چون با آب معصور پوست انار بسایند، او را حل می کند به شرطی که مدتی در آفتاب گذارند و چون با محلول او عقد فرار نمایند، از طیران باز دارد و ثابت گرداند.

مشتری: مبیض و منقی او نمک و نوشادر است و زرنیخ و بوره است که بالسویه در آب حل کرده و مذاب او مکرر در او ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و به دستور دوغ با زیره منقی اوست و به دستور طلق مطهر اوست و چون به اعمال مخصوصه با آن بگدازد و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند و به دستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیشای ذهبی مبیض رافع صریر و سوداوی او است .

فاهم: چون صفایح او را در دیگ سفال و مانند او چیده و به ملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند به نهجی که آن طرف مملو گردد و سرپوش آن را مستحکم نموده و یک شبانه روز در آتش بسیار تند بگدازند و در این وقت بی سودا و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزو براده حدید را به یک جزو زرنیخ سا محله بگدازند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو آن را با دو جزو مشتری مدبر مذکور بگدازند، در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند.

زحل: منقیات و مبیضات او مانند مشتری است و چون هفت بار گداخته و در بول حمار تطفیه کنند، صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز با سفیده تخم سحق متواتر کرده و حبها ساخته و زحل را گداخته و مکرر بر آن طرح کنند، سفید و دیر گداز گردد.

و به دستور یک جزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و به دستور هرگاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شده و با مساوی او قمر آمیزش کنند و مجرب دانستند . اما تحمیر او چنان است که ده جزو خالص منقی او را با مثل او ساخت در بوته فرش و لحاف بگذارند و سه بار تجدید فرش و لحاف به دستور به وزن او نموده و ذوب نمایند و چون محمر مذکور را در روپاس بخورد دو وزن آن قمر دهند صیغ رابع ده ند.

طلق محلوب: او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن تازه گاوی بالسویه ب قدر سرشتن خمیر کرده و در بوته به آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل به زردی و ناصاف می باشد و چون او را با مثل او زبیب ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند، یک

جزو او بر پنجاه جزو مشتری منقّی رود و هر گاه مخلوب او را در کوزه مطین کرده و در کوره کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد سپس ساییده و در حل زبل چهل روز گذاشته و بعد از آن یک شبانه روز در تنور خبازی بیاویزند، مخلوب مذکور شبیه به شیر و صافتر از سیماب مخلوب گردد و باید دهن ظرف را به کافور مسدود نموده و در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبّر را با طلق محلول بالسّویه سه بار تصعید کنند مشبک گردد و سادس را به اوّل ملحق سازد.

عقد اول: در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که اکاسیر مبیض مشمّع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و فرار مصعد و قصه مکّس و قاعده کلّیه در امتزاج ارکان آن است که بعد از تناسب وزن هر یک، مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه و تسقیه به حدّی نمایند که مشمّع گردد سپس مشمّع را حلّ و عقد نمایند و مراتب حلّ و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او می افزاید و بر ضعف مرتبه سابق می رود و از آن جمله سه جزو عبد مصعد و یک جزو قمر مکّس و یک جزو جوهر علم را باید با یک جزو دهن لایحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه سایید و یک ساعت تشویه به آتش بسیار نرم نمود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق او نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی او باز یک جزو دیگر از دهن مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود سپس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند و هرگاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسّویه است. سپس به حل زده و عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و مشتری منقّی را گداخته یک جزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو باید در حین تشویه و بلافاصله برهم زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته و باعث تشویه و تقیّه بعضی اجزاء دون بعضی نگردد.

طریق دیگر ده جزو رهج را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد سپس هشت جزو عبد را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده و اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده و در ظرف آهنی کرده و به ظرف مس ضخیمی پوشیده شد وصل در غایت مبالغه نموده و در آتش زبل گوسفند و گاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش به مرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مذکور یکی بر نه از زهره منقّی رود و چون بار دیگر سحّق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروخ او روپاسی شود و اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبّر و براده مکّس ترتیب دهند، یکی بر سی جزو طرح شود.

ایضاً: کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود، اکسیر بیاض نحاس منقّی و مشتری منقّی است، جزوی بر پنج جزو.

طریق زادالمسافرین: مشتری مطهر را با عبد بالسّویه ملغمه نمایند و نیم اوقیه رهج و نیم اوقیه شوره را سحّق بلیغ کرده و با بیاض البیض سرشته و بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقّی را گداخته و به ازای هر پنج جزو مذاب یک جزو بندقه اضافه نموده و با چوبی بر هم زنند و در رات بریزند.

عقد دوم - در قواعد شمسیه و شمس مکّس و توبتای محمّر از هر یک جزوی با شش جزو زبیب با ماءالأحمر و سایر میاه محمّر و تسقیه و تشویه کنند تا یک وزن او ببرد و حلّ و عقد کنند و یک جزو بر صد جزو قمر قنات طرح کنند.

قاعده دیگر: شنجراف هندی را معلوم با آبها منقّی که از زعفران الحدید و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند، به دستور تسقیه و تشویه نمایند تا مشمّع گردد و یکی بر صد از قنات طرح نمایند.

قاعده دیگر: حجر اسود مغسول مجفّف مقرّاض را بقدر رطوبتی و زیاده از آن یک روز در تیزاب فاروقی یا در متقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرو گیرد و حل کند باید کرد تا حجر مضمحل گردد سپس به وزن حجر کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحّق بلیغ نموده و در زبل و امثال آن حل کرده و تقطیر کنند و نوشادری که در انبیب جمع شود ضبط نمایند و شنجراف را ساییده و با قدر ثلث از مقطر مذکور به آتش نرم بجوشانند و سحّق کنند و اگر اولاً با نوشادر انبیبی ساییده بعد از آن در ظرف تشویه آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدودالمنفذ یک شب در آتش بسیار نرم گذارند و باز به دستور اعاده عمل کنند تا شنجراف مشمّع گردد و آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از مشتری و دو بیست از زحل و مشتری طرح می رود.

قاعده دیگر: عبد عیبط با مصعد را در مفرق آهنی در آتش بگذارند و چون خواهند مفرّق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند به حدّی که او را ببوشانند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه به خاک سرخی شود و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حلّ و عقد نمایند یکی بر ضعف اوّل و در هر حلّ و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حلّ و عقد او به هفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح می شود.

عقد سوم - در عمل مروارید و اعمال متفرّقه.

عمل مروارید: مروارید یا صدف سفید صاف را بعد از شستنی کوبیده و در شیشه کرده و آب لیمو علی آب تخم ترنج صاف بقدری که آن را ببوشانند اضافه نموده و چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نمودار بگذارند تا حلّ شود و به قوام خمیر گردد و فرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده و دست کش حریر در دست کرده، در کف دست بر روی حریر مدوّر کنند و باید دست خالی به او نرسد و علی میل نقره بسیار باریک

که با موی خوک بسیار چرب کرده باشند درحین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و به عدد هر دانه هزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده و دانه های خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلائی بر دارد سپس هر عددی را به خمیر آرد میده گرفته و بخورد مرغی دهند و بعد از یک دو ساعت مرغ را به دوانیدن خسته کرده و ذیح نمایند و در تنور بریان کرده و حوصله آن را شکافته و دانه ها را بیرون آورند.

و اگر دانه های خمیر گرفته را در شرمک ماهی که خالی از احشاء کرده گذاشته و در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بیغایله است .
و اگر مروارید محلول را با سریشم پنییر حبها بسازند، بعد از خشکی او به مثقب نیز سوراخ می توان کرد و با سنباده جلا داد.

عمل جلائی لؤلؤ: چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و مجرب است.

عمل شادانه عدسی: شادانه سفید و غیر احمر آن را با قدری دم الاخوین مثل غبار ساییده و با سریشم پنییر سرشته و به قالب شبیه به عدس دانه ها بسازند و از مکتومات است.

عمل دانه های رنگین صدف: بادمهره را که قسمی از حلزون است باید سایید و شست و جهت سبزی زنکار مصفی و جهت سرخی شنجرف و به جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان با آنچه مناسب باشد اضافه به صدف مغسول نمود و چندان سحقی باید کرد که در صلابت خشک شود سپس با سریشم پنییر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده و به روغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده و سه روز بمالند تا جلا گیرد.

عمل رنگ احجار یاقوت و احجاری که فی الجمله شب آتش داشته باشند: قلی و زاج سیاه و زاج سفید و زاج زرد و سخاله فولاد و دم الاخوین و پوست پیاز تلخ را بالستویه با سرکه و بول اطفال یک روز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده و ناسه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه به خون گردد سپس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده و به آب مذکور آغشته و در آتش گذارند و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند تا رنگ گیرد.

دستور نوشتن عقیق: ملح القلی و برگ درخت عرعر را بالستویه سائیده و با سرکه سرشته و با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود سپس سرد کرده و به سرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمی گردد.

رنگ کردن استخوان عاج و امثال آن: آن را در ماست ترش یا شیر یک شبانه روز بگذارند تا نرم شود و به جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر، هفت مثقال و نیم زنکار هر روز اضافه نموده و بر هم زنند اقلماً تا ده یوم و اکثر چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود سپس بیرون آورده و سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاع تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع گردیده و از مجربات است.

عمل ذهب فرعونی: که در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه می شود و اگر اصلاح او نتوان نمود کمال او است. براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ شود و آنگاه قدری در بوته گذارند و چون نزدیک به ذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضاف کرده و بگذارند.

عمل برنج دمشقی: و او را رومی نیز گویند و رنگینتر از اقسام برنجها و شبیه به ذهب می باشد. مس را صفحه بسیار رقیقی کرده و بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او روی توتیا را نرم سائیده با شیره مویز سرشته و قرصی ساخته و بر روی سفال آب ندیده گذاشته و آتش در زیر آن کنند تا س وخته و صلب گردد سپس بار دیگر سائیده و با ثلث او زاج مسحوق آمیخته و ریزه های مس را با آن تلحیف نموده و به آتش بسیار تند گذارند.

عمل تدهیب: که مطلقاً عبارت از آن است. صفایح رقیق ذهب را به مقراض ریزه کرده و با سه مثل آن زیق ملغمه کنند سپس مس و نقره و برنج را تمر هندی مالیده و چرک او را زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم کرده و ملغمه را به آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی گذارند تا رفع سیماب شود و رنگ ذهب ظاهر گردد.

و اگر قبل از تطلیه یک جزو روی توتیا را با پنج جزو سیماب ساییده و ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده و به آتش رفع سیماب نمایند نایب مناب تطلیه ذهب است.

پس اگر بعد از آن تطلیه به ملغمه ذهب کنند، بسیار رنگین شود و چون یک جزو نقره قنط و خالص آن را در سه جزو عبد بمالند حل شود و به دستور مطلقاً مفضض کنند.

عمل زرنشان: که محتاج به آلات نباشد و باید سطح آهن و امثال آن را صیقلی کرد به این اسم که مذکور می شود و به قلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزا در آن نفوذ کند سپس جلا دهند و از اسرار مجرب است: ورق طلا و زنکار و زعفران الحدید را بالسویه سحق بلیغ نموده به آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته و بکار برند.

عمل نقاشی: طلق محلول را با نمک مثل غبار ساییده و به غسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده و نقاشی به آن کنند و در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب نه بپس بپس و با ورق طلاست و با زنکار زمردی و با اصفر فستقی می شود.

عمل مداد کتابت: چون بیخ و سمه را مهراً پخته و با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام مداد است.

بدل شنجرف: که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است: اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند سپس لک اضافه نموده و به آتش نرم بجوشانند تا درد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی به هم رساند سپس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده و استعمال کنند.

تدبیر آهن: که مانند آهن ربا آهن بریاید: آهنی را در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفا می کنند.

حفظ آلات آهنی که هرگز به زنگ نگیرد: باید قلی را چرب کرده و گذاشته تا زنگ به هم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته و با آلات حدید هرگاه بمالند دیگر زنگ نمی گیرد.

خاتمه: درخطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن:

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم ثانی از دستورات از جامع موسوم به تحفه المؤمنین که آن مشتمل است بر تشخیصات و دستورات:

در بیان اعمالی که متعلق است به ادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات، چون هر علتی و مرضی را به دوی مفرد مداوا نمی توان نمود بنا براین موافق هریک باید ترکیبی از مفردات کرده و هرچند از مرکب قلیل الأجزاء مقصود حاصل شود بهتر از کثیرالأجزاء است و سبب کثرت اجزاء بسیار می باشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوی مقصود باشد و یا مصلح گردد یا معاون شود یا تقویت و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از مایحتاج الیه از دفع کراهت طبع و حفظ قوت و اختلاف کیفیت استعمال او و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی که از تریاق کبیر و هرچه مفسد آن باشد داخل ننمایند و مثل بلاد که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاق است و هرچه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله طبیعت ادویه و خصوصیت آن به هر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادت و سستی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فریبون و بعضی ضد فعل دوی شدید القوه اند و بعضی ضعیف القوه و بعضی ضد فعل دوی شدید القوه و بعضی کثیر المنفعه و با منفعت خاص اند مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعه که

زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع متضمر و بعضی مضعف قوه ادویه نافع اند. پس در ترکیب شرط است که از کثیر المنفعه و شریف و از ضعیف القوه و کثیر المنفعه قدر زیاد داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعه کمتر و از آنچه در منافع مفرد بود و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوه دوی نافع را ضعیف کنند بقدر ضرورت و از دوی قوی کثیر المنفعه و از ضعیف قلیل المنفعه بقدر متوسط کنند و به دستور در عامه عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف می شود چه هرگاه عضو بعین باشد از دوی کثیر المنفعه شریفه ضعیف القوه قدری را زیاد بایزد کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد.

اما طریق دانش مزاج مرکبات آن است که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده و باقی را بر سمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و خشک است و کندر که در سوم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است و هرگاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت:

حاره بارده رطبه یابسه زنجبیل کندر بنفشه اجزای حاره یابسه

۱۱ جزو	۶ جزو	۶ جزو	۱۱ جزو	دوشربت که هر شربتی	یک شربت	یک شربت	زنجبیل ۶ جزو	زنجبیل ۶ جزو
کندر ۴ جزو	کندر ۴ جزو	بنفشه ۱ جزو	بنفشه ۱ جزو	زنجبیل ۲ جزو	زنجبیل ۲ جزو	کندر ۱ جزو	کندر ۱ جزو	بنفشه ۳ جزو
بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	بارده رطبه	اجزای حارّه یا بسه	اجزای حارّه یا بسه	اجزای حارّه یا بسه
حکم مفردی دارد								

پس چون اقل که اجزاء بارده و رطبه است از اکثر که حارّه و یابسه است کم شود، پنج جزو از حارّه و پنج جزو از یابسه می ماند و چون بیخ را به سمی عدد ادویه که به حسب عدد شربیات چه ار است قسمت کنند، خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس.

اما طریق دانش قدر شربت مرکبات آن است که بعد از تحقیق وزن و عدد شربیات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ نما یم که نسبت آن به مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد به عدد شربیات مثلاً اگر وزن مجموع او سی درهم باشد و عدد شربیات مفردات ده جزو چون واحد را نسبت به ده

که عدد شربیات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که او سه درهم است.

و اگر فرضاً عدد شربیات سی باشد و وزن مرکب ده، شربت آن مرکب ثلث خواهد بود زیرا که نسبت ثلث به ده چون نسبت واحد است به عدد شربیات که سی باشد.

مرکبات مبتنی است بر بیست و چهار باب:

باب اول - در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات.

باب دوم - در حبوب

باب سوم - در اقراص

باب چهارم - در سفوفات

باب پنجم - در اشربه

باب ششم - در مریئات و بعضی از حلویات

باب هفتم - در لعوقات

باب هشتم - در مطبوعات و نقوعات و ماءالأصول و مقیبات و مسکنات قی

باب نهم - در سنونات و مضمضه و غرغره

باب دهم - در اکحال و شیافات و ادویة عین

باب یازدهم - در ادهان و آنچه به آن متعلق است

باب دوازدهم - در مرهمها و ذرورات و مایتعلق بها

باب سیزدهم - در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات

باب چهاردهم - در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شموحات و لخالخ

باب پانزدهم - در حقنهها و فلیتل مسهله و فرزجات و حمولات

باب شانزدهم - در خضالیت و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و بسترده و آنچه به آن متعلق باشد

باب هفدهم - در غسلات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات و مهزلات بدن

باب هجدهم - در ادویة کلف و بهق و برص و وسع و نمش و برش و خیلان و قلع آثار جلد

باب نوزدهم - در مضیقات و مطیلت فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است به زنان و مسوحات قضیب

باب بیستم - در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکمای م تقدّم است

باب بیست و یکم - در ذکر بعضی از ادویة معمول حکمای هند که به لغت ایشان رساین نامند و آنچه به آن مناسب است

باب بیست و دوم - در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان است که از کتب بیطره نقل شده.

باب بیست و سوم - در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه بدان متعلق است.

باب بیست و چهارم - در دستور معالجه طيور که بزوره نامند.

باب اول - از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل.

فصل اول - در تریاقات.

فصل دوم - در ایارجات.

فصل سوم - در جوارشات.

فصل چهارم - در معاجین کبار و صغار و باهیبه و مسهله.

فصل پنجم - در مفرحات.

فصل اول

(در تریاقات)

تریاق کبیر: و آن را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم تألیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای او به هفتاد رسیده به غیر اقراص و جالینوس ده جزو را کم نمود و آن حب الغار ۶ ل و شیخ جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون از هر کدام ۴ ل و اشق و سورنجان و بیخ کبر از هر کدام ۲ ل است.

شیخ الرئیس تجویز نمود خصوصاً داخل نکردن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن او که صحیح ترین نسخه‌ها است مذکور می شود و متأخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرن است داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده‌اند.

و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر (طاب ثراه) بنفشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو و بجای شراب عرق مخلصه و بجای غسل حاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی به نهجی است که از نسخه آن مبرور مغفور ظاهر می شود و تریاق اکبر تا سی سال ذی الحرارة است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حیاض مس طرف او نکند و آن مفتوح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و فادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع احشاء و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جبین است و طریق ساختن و امتحان و استعمال ل و قدر شربتیش به جهت هر امری مذکور می شود.

صفت آن: قرص اسقیل چهل و هشت مثقال و قرص افعی و قرص اندروخو رون و فلفل أسود و افیون از هر یک ۲۴ ل، دارچینی و ورد احمر و تخم شلغم بری و اسقوردیون و اصل سوس آسمانجونی و غاریقون و رب سوس و دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال، زعفران و زنجبیل و زراوند و بنطافلن و فودنج و فراسیون و اسطوخودوس و قسط و فلفل ابیض و دارفلفل و مشکطرامشیع و کندر و فحاح اذخر و فطر اسالیون و صمغ البطم و سلیخه و حب الغار و سنبل الطیب و جعده از هر یک ۶ مثقال لبنی و بزر کرفس و سیسالیوس و حرف و نانخواه و کماذریوس و کمافیطوس و عصاره هیوفس طیداس و سنبل رومی و ساذج هندی و جنطیانا و رازیانج و طین مختوم و قلقدیس محرق و حماما و وج و حب بلسان و هیوفاریقون و صمغ عربی و قردمانا و انیسون و مو فی و اقاویا و سکببج از هر یک ۴ مثقال، دوقو و قنه و قفرالیهود و جاوش یر و قنطوریون دقیق و زراوند طویل و جند بیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان نه دوی دیگر که نسخه اندروماخس ثانی است به مویبی است که مذکور شد و عدد اجزاء به غیر اقراص هفتاد می شود.

اما طریق ساختن آن است که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد را علیحدتاً به نهجی بسایند که غبار او بیرون نرود و از پرویزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک را به وزن در آورند و هر چه صمغ و ربوب و عصارات است نیمکوب کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری یا مثلث غسل یا غسل بخیسانند تا خوب حل شود و هر چه مایع است مثل غسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام غسل مخلوط کنند و هر چه از عصاره تازه باشد و محتاج به خیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید هر یک از ادویه تازه از مکان مخصوص به آن باشد و دو وزن ادویه غسل را به قوام آورده و کف گرفته و با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری می مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده و مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در غسل ریزند و بعد از آن محلول را به کفجه معجون سازی با روغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر هم زده و بگذارند و روی آن را به پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز.

و بعضی گویند بعد از چهار روز باید بر هم زده تا دو ماه سپس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه سرپوش را بردارند و یک روز بگذارند تا ترویج او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند.

اما امتحان او چنان است که تشخیص دوی مسهل مثل محموده را در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلا بی بدهند و اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است.

و به دستور حیوان یابس المزاجی را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی آن را بگذرد زهر در او اثر نکند و به دستور خروسی یا حیوانی دیگر را دوی قتال داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و به دستور اذابه خون منجمد نماید و به دستور چون در دهن مار گذارند او را بکشد.

اما طریق استعمال و قدر شربتیش: تا سی سال آن را در مداوای سموم از بندقه تا یک مثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یک مثقال تا سه مثقال استعمال نمود به حسب قوت و ضعف سموم و مادامی که از سی سال نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم و غم بعد از تنقیه با ماءالأصول بقدر بندقه و تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز به او سعوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا یا مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و امثال آن و جلاب و جهت گزیدن افعی از یک مثقال تا دو مثقال با شراب مطبوخ و جهت دوی سمی مثل افیون و فریون و ذرایح از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یک مثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری و جهت گزیدن عقرب نیم درهم با شراب و نیبذ زیب و جهت گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمسه با عسل و جهت نفخ معده و امعاء تا دو دانگ با آب زیره و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج به آب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم و جهت مئانه با قدری مقل ارزق و جهت قولنج با طیبخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت استسقاء و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یک دانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یک مثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه امعاء و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و جهت سنگ مئانه و گرده تا چهار دانگ با طیبخ کرفس و جهت اورام باطنی و عسرالبول تا نیم مثقال با سکنجبین عصلی و جهت نیکویی رنگ رخسار بقدر یک باقلا با طیبخ افستین و جهت سپرز یک باقلا با سکنجبین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و به و جهت هر یک از امراض بارده عموماً با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند.

مشرویدیطوس: اندروماخس گوید که مؤلف آن اقلیمون است به جهت پادشاه رومیه که مسمی به همین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم تر است و در رفع سموم نایب مناب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از اوست و به حرارت او نیست و قوت او تا دوازده سال باقی است و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت آن مثل تریاق اکبر است.

صفت آن که موافق نسخه قدما است و حقیر بهتر از سایر نسخه ها می دانم و آثار غریب از او مشاهده نموده ام: مرصاف و زعفران و غاریقون و زنجبیل و دارچینی و علكالبطم و کنیرا از هر یک ده مثقال و سنبل الطیب و کندر و خردل سفید و عود بلسان و اسطوخودوس و اذخر و قسط شیرین و سیسالیوس و کامفیطوس و قلع و راتیج و دارفلفل و عصاره لحيه التیس و جند و جاوشیر و ساذج و میعه سایله از هر یک هشت مثقال و سلخه و فلغل سیاه و سفید و سورنجان و جعده و ثوم بری و دوقو و اکلیل الملک و جنطیانا و روغن بلسان و حب بلسان و قرص فریون و مقل ارزق از هر یک هفت مثقال و تخم سداب شش مثقال و اشق و ناردین و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و قردمانا و افیون و رازیانه و گل سرخ و بنفشه و مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال و افاقیا و ناف سقنقور و هوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم و انیسون و وج و فومو و سکینج و اسارون از هر یک سه مثقال. صموغ را در شراب یا سرکه یا در مثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل پسرشدن و قدر مثلث آن قدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی رویان به وزن او یا سمکه صیدا کنند و حقیر قرص افعی را بهتر می داند و به دستور پنیرمایه شتر را و بعد از شش ماه استعمال نمایند و چون حب بلسان و عود و روغن او مفقودند بدل حب نیم وزن او حب الغار و بدل عود نیم وزن او زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده و بغایت مؤثر یافته است.

نسخه دیگر: که معمول حکیم فاضل مسعود عمادالدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد: مرصاف، کنیرا، زعفران، زنجبیل و دارچینی از هر یک ده درهم، سنبل الطیب، کندر، خردل ابیض، اذخر، عودبلسان، صمغالبطم، قسط تلخ، اسطوخودوس، سیسالیوس، دارفلفل، جند، عصاره ه و فسطی داس که لحيه التیس است و میعه یابسه و جاوشیر و ساذج هندی از هر یک هشت درهم، سلخه، ناردین، فلغل سیاه و سفید، اکلیل الملک، جعده، ثوم بری، دوقو، تخم جزر بری، روغن بلسان، فریون و مقل از هر یک شش درهم، اشق، تخم کرفس جبلی، مصطکی، فطراسالیون، افیون، رازیانه، گل سرخ، جنطیانا و مشکطرامشیع پنج درهم.

صفت تریاق الافاعی: که رفع سمیت هوام می کند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هرکه در ولبیا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب و یا شراب و قایم مقام آن تناول نماید بی شک رفع اذیت و با و تب و با یی می کند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالیونوس منقول است که در سال و با بی آن عصر هرکه استعمال نمود سالم ماند: صبر زرد دو جزو، مرصاف و زعفران از هر کدام یک جزو.

تریاق اربعه: اول ترکیبی است در تریاقات.

در سوم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتخ سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتسب شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورث صداع و دمعه و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتیش تا یک مثقال و قوتش تا دو سال باقی است و بدلش نصف وزنش مشرویدیطوس.

صفت آن: حب جنطیانا، حب الغار، مرصاف، زراوند طویل بالسویه و غسل و سه وزن ادویه.

تریاق معروف به کشف الهموم منقول از تذکره: معتدل مایل به حرارت و قوتش تا بیست سال باقی است و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال . منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند . جهت لقوه و فالج و امراض یارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهت استسقاء و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای او در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است .

صفت آن: پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر ی ک ده مثقال و حب الغار، جنطیانا، سنبل الطیب و مرغلین از هر یک هفت مثقال و زرنب، درونج، آطریلال، بهمن سرخ و سفید و انیسون از هر یک سه مثقال، زمرد، کهربا از هر یک دو مثقال، عود هندی هفت مثقال، پادزهر معدنی سیزده دانگ و مروارید چهار مثقال. عود را در بیست و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را در او حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده و آب ترنج در او بریزند و سر او را محکم کرده و در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و فادزهر محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه غسل را به قوام آورده و آن را به آتش نرمی بگذازند و محلول را کم کم در او ریخته و بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده و بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که به جوش نیاید و اگر فادزهر معدنی به هم نرسد فادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند .

تریاق ابوماهر: در معاجین مذکور است.

فصل دوم:

(در ایارجات)

ایارج لوغازیا از تألیف فیلفریوس است و به لغت یونانی به معنی دوا الهی و مراد از او مسهل است که به مشیت الله تعالی غوص او در عروق و تنقیه خلط می نماید و متقدمین شرط دانستند که آتش به او نرسد و با غسل شسته شود و تقوی تا چهار سال باقی است و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در او بسفایج و زوفا و ایتیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده و با یک درهم ملح لفظی استعمال نمایند . گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النساء و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و جوع کلبی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع است و مسهل خلط محترق و لزج و موا د بلغمی و سوداوی است و آنچه به سرخی در تحت نوشته شده است موافق نسخه کامل و بهترین نسخه ها است و حب الغار ندارد .

صفت آن: شحم حنظل و غاریقون و اشق و خربق سیاه و سقمونیا و هیوفاریقون از هر یک ده مثقال و ایتیمون، بسفایج، مقل، صبر، کماذریوس، فراسیون و سلیخه از هر یک هشت مثقال و نیم و دارفلل، فلفل سیاه و سفید، دارچینی، زعفران، جاوشیر، سکبنج، جند، فطراسالیون و زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با غسل بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند .

و در بعضی نسخ : عصاره افستین و حب الغار از هر یک دو مثقال و ثوم ب ری، فریون، ساذج، اسقل مشوی، جعه مرصاف، سنبل هندی، جنطیانا، اسطوخودوس، زنجبیل، حماما و حاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند.

ایارج ثیادریطوس الأكبر: قبل از زمان جالینوس تألیف یافته و مسمی به اسم پادشاه آن عصر و قویتر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغازیا.

و قدر شربتش تا چهار مثقال است با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهت رفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسد و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و احشاء حامض و استسقاء که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خنق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت غریزی نافع است و بغایت ضعف او را مانع و رافع سوداوی سوخته و بلغم متعفن فاسد و گدازنده اخلاط غلیظه از رگها و جهت نیکو کردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق به هم رسد و جهت اصحا و تقویت بدن آنها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مختار آن و سعوط او به مقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شاه دانه بیعدیل است و آنچه موافق نسخه کامل و قدماست به سرخی نوشته به اضافه مرصاف.

ص: صبرسقوطری ۱۰ ل، غاریقون ایض، زعفران، دارچینی، وج، مصطکی، دهن البسان، فریون، دارفلل، فلفل ایض و اسود، جنطیانا و فجاج از هر یک ۲ ل، اذخر مکد، قسط المر، کماذریوس و ایتیمون مکد از هر یک ۴ ل، اسارون و سلیخه از هر یک ۶ ل، عود البلسان و حب البلسان مکد از هر یک ۲ ل، زراوند ۴ م، سقمونیا ۶ م، سنبل الطیب ۳ م، حماما مکد ۴ م با غسل بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن هبل مر بجای مو واقع شده .

ایارج فیکرا: به لغت یونانی فیکرا به معنی تلخ است و از تألیفات بقراط و نافع است در امراض سر و رافع ابخره دماغی است و منقّی معده و مواد بغلّمی و ماده حبوب مسهله و گویند مضرّ گرده است و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقی است.

صفت آن: گل سرخ، مصطکی، سنبل الطیب، عود بلسان، حبّ بلسان، سلیخه، دارچینی و اسارون از هر یک جزوی و صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر به تنهایی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشدند و اگر ماده حبوب کنند بدون او استعمال نمایند.

ایارج جالینوس: منافع او مثل منافع ایارج لوغازیاست و به جهت قولنج و اشتها و سلس البول و تقطیر البول انفع از اوست و در بقای قوت و قدر شربت و طریق استعمال به دستور ایارج لوغازیا است.

ص: موافق کامل شحم حنظل و غاریقون و پیاز عنصل و مشوی و اشق و سقمونیا و خربق اسود و ه یوفاریقون و فریبون از هر یک شانزده مثقال و بسفایج، ایتیمون، مقل ارزق، کماذریوس، سلیخه و فراسیون از هر یک نه مثقال و مرّصف، سکینج، زرواند طویل، فلفل اسود و ایبض، دارفلفل، دارچینی، جاوشیر، چندبیدستر، فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخ زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده و با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند.

ایارج ارکاغانس بن داود (ع): جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مرّه سودا و بحوحه که از رطوبت باشد و درد گلو و تشنج و فوق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریّ و حکّه و به جهت قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیر البول انفع از اوست و در بقای قوت و قدر شربت و طریق استعمال به دستور ایارج لوغازیا و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هرگاه از آب نترسد مخلوط سازند با شربتی از او و عصاره قنّاء الحمار و عصاره حنظل و وزن چهار قیراط و با آب قیصوم بنوشند و جهت درد شکم و درد رحم با آب سداب که مخلوط سازند و سه قیراط چند بیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طیبخ ایتیمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج به دستور ایارج سابق است.

ص: شحم حنظل بیست و دو درهم، فراسیون و اسطوخودوس و خربق اسود و کماذریوس و سقمونیا و فلفل ایبض و دارفلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار بن هیل چهار اوقیه، بصل الفلو، مشوی، فریبون، صبر، زعفران، جنطیانا، فطراسالیون، اشق، جاوشیر از هر یک یک اوقیه و جعده، دارچینی، سکینج، مرصاف، سنبل، اذخر، فودنج، زرواند مدرج دو درهم با عسل بسرشدند و بقدر حاجت استعمال نمایند.

ایارج دوفس: موافق نسخه کامل الصنّاعه به سرخی قید شده و جهت رفع سودا و بلغم و دا ءالتّعلّب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغازیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و صموغ را در شراب با مثلث بخیسانند و قدر شربت و مدت مزاج به دستور سابق است.

ص: شحم حنظل بیست م، صبر پنج درهم، خولنجان ده درهم، کماذریوس بیست مثقال، سکینج و جاوشیر هشت م، زرواند مدرج، فطراسالیون، فلفل ایبض و اسود مکد پنج مثقال، سنبل، سلیخه، دارچینی، زعفران، زنجبیل، مرصاف، جعده مکد دو درهم و در بعضی نسخ کمافیطوس، فراسیون و غاریقون از هر یک ده مثقال زیاد نموده اند و بقدر حاجت با عسل سرشته و استعمال نمایند.

ایارج بقراط: ایارج هوفقراطیس نیز نامند. جهت رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهت غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج به دستور ایارج سابق است.

صفت آن: جنطیانا، سنبل، زرواند مدرج سلیخه و دارچینی از هر یک نیم مثقال و فطراسالیون، کماذریوس، فلفلومون که از هر یک یک م و مرصاف چهار م، حبّ البان و زعفران از هر یک یک درهم و نیم، صبر هیجده درهم و نیم و شحم حنظل شش درهم با عسل بقدر حاجت بسرشدند.

ایارج اندروماخس: جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صدمه و ضربه و شکستگی اعضاء و درد پهلو و معده و نفث الدّم و درد تهیگاه نافع است.

و قدر شربتش از یک درهم تا چهار درهم و در اورام صلبه با سکنجین بنوشند و ضماد کنند و جهت ورم چشم با آب عنب التّعلّب و جهت ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهت قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج به دستور ایارجات سابق است.

صفت آن: دارچینی، سلیخه سیاه، قصب الدّیریه، عیدان البلسان، فجاج اذخر و قشور الطّلع سه اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران شش دورق که هر دورقی سیصد مثقال است بجوشانند تا به نصف رسد، سپس صاف نموده و نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب ساییده و بشویند و چندان در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از آن با آب ادویه سابقه به دستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آنها را جذب کند و در ساییدن خشک شود سپس بار دیگر او را با زعفران و مر و کبر از هر یک سه اوقیه و در بعضی نسخ یک اوقیه ساییده و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یک درهم است.

نسخه دیگر: که ایارج اندروماخس که ابن هیل در مختار ذکر کرده: شحم حنظل، بصل الفار، مشوی، غاریقون، سقمونیا، خربق اسود، اشق و اسقوردیون چهار درم و نیم و در بعضی نسخ دو درهم و نیم کماذریوس، ایتیمون، مقل و صبر سقوطری سه درهم و حاشا، هیوفاریقون، ساذج، فراسیون، جعده، سلیخه، فلفل

اسود، زعفران، دارچینی، دارفلغل، بسفایج، جاوشیر، سکینج، جند بیستر، فطراسالیهون و زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل بسرشد و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال.

فصل سوم:

در جوارشات

جوارش معرب از گوارش فارسی است به معنی گوارنده و از اختراعات حکمای فرس است و او عبارت است از ترکیبهایی که مقوی معده و محلل ریح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحنی پهن کرده و پاره پاره کنند و مدتی جهت مزاج او منظور نیست و ممتحنین بعضی از معاین مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده‌اند و ظاهراً موافق قانون نباشد.

جوارش الملوک: دواء السنه است و مذکور می‌شود.

جوارش لؤلؤ: مقوی اعضای رئیس و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بسیار مجرب است.

لؤلؤ و عاقرقرحا از هر کدام یک درهم و زنجبیل و مصطکی از هر یک چهار درهم و زرنباد، درونج، تخم کرفس، شیطرح، قاقله، جوزبوا، بسباسه و قرفه از هر یک دو درهم و بهمن سرخ و سفید، فلفل و دارفلغل از هر یک سه م و دارچینی پنج درهم و شکر سلیمانی مثل همه ادویه و قدر شربت یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است.

جوارش عود: جهت تقویت معده و تجفیف رطوبات و خفقان جگر و هاضمه نافع است.

صفت آن: عود هندی، سنبل الطیب، سنبل رومی، مصطکی، قرنفل، دانه هل، جوزبوا از هر یک دو جزو، هلیله کابلی، قرفه، تخم کرفس، انیسون، زرنباد، پوست ترنج و بادرنجوبیه از هر کدام یک جزو و زعفران، بسباسه و زنجبیل از هر یک نیم جزو و مسک به ازای هر سی مثقال از ادویه نیم مثقال با یک وزن و نیم ادویه با شکر به قوام آورده و بسرشد شربتی تا دو ل.

جوارش زرعوئی معتمد علیه: تخم هلیون، شقاقل، تودری، ناف سقنقور و لسان العصافیر از هر کدام یک مثقال و زنجبیل، تخم شلغم، تخم گز، تخم شبت، تخم تره تیزک، تخم جرجیر، تخم پیاز، تخم گندنا، تخم خولنجان، جوزالطیب، دارچینی، دارفلغل و بوزیدان از هر یک سه مثقال، تخم انجیره دو ل با فانید بسرشد و مقدار شربت از یک مثقال تا دو مثقال و این زرعوئی نزدیک است به جوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور به هم نرسد بدل او دو وزن او خصیه الثعلب با قدری خردل کنند و بغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و اعضای رئیس و گرده و کمر و آلات بول.

جوارش التفاح: جهت تقویت معده و احشاء و دماغ و هاضمه مفید است.

صفت آن: یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهربا شود و از پرویزن بیرون کنند و با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل به قوام آورند و فلفل و دارفلغل و قرنفل از هر یک دو مثقال و زنجبیل چهار مثقال و زعفران پنج و عود هندی پنج مثقال کوفته و بیخته و بسرشد.

جوارش بلادری: جهت ریح بواسیری و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین است: زنجبیل ده استار و دارفلغل سه استار و شیطرح دو استار و شقاقل ۵ استار و فانید چهارصد و پنجاه مثقال و مغز گردکان سفید کرده و کنجد از هر یک ده مثقال. ده عدد بلادر را کوبیده و در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده و بدست مالیده و صاف نموده و ادویه را به آن چرب کرده و یک وزن و نیم فانی را به قوام آورده و بسرشد.

جوارش شکر: جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است: کبابه و قاقله صغار و کبار و دارچینی و زنجبیل و فلفل و زعفران از هر یک یک مثقال و عود و فلفل از هر یک نیم مثقال با پنجاه مثقال شکر سفید به قوام آورده و بسرشد.

جوارش کافور: جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است: زنجبیل، فلفل، دارفلغل، دارچینی، قرفه، ساذج هندی، جوزبوا، صندل زرد، عودالبلسان، هیل، بسباسه، قرنفل، نارمشک، طالیسفر، سعد، طباشیر و عود هندی از هر یک سه مثقال و نیم و کافور و مشک از هر یک یک مثقال و نیم و نود مثقال قند را به قوام آورده و بسرشد.

جوارش خوزی: جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعاء نافع می‌باشد و موافق امزجه اطفال و جهت زلق الأمعاء بغایت مفید است و از تراکیب محمد بن زکریا است:

دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده و مثل سرمه صلایه کرده باشند سی و پنج مثقال، تخم مورد شصت مثقال، خرنوب نبطی و گلنار، جوزبوا و جزمزاج از هر یک ده مثقال، کندر و نانخواه، سعد، مصطکی، سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل به قوام آورده با دو وزن ادویه بسرشد شربتی تا سه مثقال.

جوارش مفرح: تألیف کندی جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رخسار و بوی دهان و عرق بغایت مؤثر است: گلسرخ شش مثقال، سعد پنج مثقال، قرنفل، مصطکی، سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه مثقال، قرفه، زرنب از هر یک دو مثقال، سببسه، جوزبوا، قاقله صغار و کبار هر کدام یک مثقال و به وزن ادویه آمله مقشر در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید به قوام آورده بسرشدند و این نسخه به عینه نسخه نوشداروی هندی است مگر در وزن آمله.

جوارش سفرجل: به دستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلخ از آن و طریق ساخت در جوارش تفاح مذکور است و بجای سبب، به شیرین باید کرد.

فصل چهارم:

در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله:

هرچه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد آن را معاجین نامند و هرچه از آن جمله مشتمل بر ادویه قوی التریب و ذوالخاصیه باشد و مدت بعید از مزاج بیفتد او را کبار نامند و عکس آن را صغار و آنچه متضمن ثوران حرارت غریزی و قوا و ارواح باشد که باعث سرورند آن را مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین به نهجی است که در تریاق مذکور شد که باید با غسل سرشته شود و در فصل زمستان غسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز ندانند و بعضی به وزن ادویه در بعضی ترکیب قایل شده اند و اکثراً در همه فصول بر سه وزن قایلند، خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه غسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوه ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوت است و سبب اینکه کیفیت غسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست.

معجون سقراط: جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامل و زحیر و قوت باه مفید است.

صفت آن: جنطیانا، قردمانا، نارمشک، تخم پنجنگشت، حب الغار، زراوند طویل، انیسون، جند بلسان، حب بلسان، اسارون و سلیخه از هر کدام یک مثقال و چهار دانگ و مرصاف یک مثقال و دو دانگ، اکیر ترکی یک ل و ۴ دانگ، درونج و زرنباد و تخم کرفس از هر کدام یک مثقال و ۴ دانگ و زعفران، دارچینی، لک مغسول، صبر سقوطری، تربید سفید، عود، جوزبوا، قرنفل، ریوند، قاقله، اشع، سببسه، سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و حب المحلب و هلیله سیاه، پوست لیلله و آمله مقشر از هر یک چهار ل و یک دانگ و تخم جرجیر، تخم پیاز و تخم گندنا از هر کدام یک ل و دو دانگ و زرنب، شیطرج، پیاز عنصل، مشوی، افلنج از هر یک دو ل نرم صلایه کرده به روغن بادام چرب کرده با سه وزن غسل بسرشدند و در جو شش ماه گذاشته و بعد از آن استعمال نمایند شربتیی از دو مثقال تا چهار ل.

معجون الارسطون: جهت سل و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است.

صفت آن: فرفیون، افیون، سلیخه، زعفران، حماما، افاقیا، مر، قسط المر، سنبل، صمغ عربی، تخم حندقوی، تخم انجره، حب الخروع مقشر، مقل ارزق، لبان، سماق بی دانه، دبی بی دانه، کبریت اصغر، میعه یابسه و فلفل ابیض از هر یک شش ل، گل سرخ، عاقرقرح، تخم عرطنینا، تخم سداب و تخم کرفس از هر یک چهار مثقال، بزالبینج، حب الأترج، نانخواه و تخم طرخشقو ده مثقال، تخم بادروج یک مثقال، قوطم و زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی از اطبا فلفل سیاه را در او ۲ ل و ۴ دانگ می کنند. صموغ را در شراب ریحانی یا جمهوری مثلث یا نیبذ زیب و غسل خیسان یده و با شراب و غیره که مذکور است خمیر نرمی نمایند و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود، سپس بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

معجون کاکنج: جهت درد گرده و مثانه و بول اللّم مفید است: تخم کرفس و رازیانه از هر یک ۸ درهم، تخم خیار مقشر ۲ درهم، تخم شوکران، تخم حماض بری، افیون، مغز صنوبر مقشر مقلوب ۳ م، زعفران، بندق، مشوی مقشر، بادام تلخ مقشر، مقلو ۳ م و نیم و حب الکاکنج الجبلی الکبار ۲۵ عدد با مثلث قوام دار بسرشدند شربتیی یک مثقال.

معجون اصطمخ یقون: جهت فساد مزاج و ضعف و برودت معده نافع است: قسط تلخ، حماما، سنبل الطیب، سلیخه و مصطکی ۱۲ درهم، زراوند طویل، فلفل سیاه، تخم شبت، تخم انجره، تخم کرفس، انیسون، نانخواه، زیره کرمانی، دوقو، افطراسالیون، کاشم، اسارون، افسنتین، انجدان سیاه، فوندج بری، نعناع خشک ۴ درهم با سه وزن ادویه غسل بسرشدند.

معجون قبادالملک: جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو هرگاه دو روز بنوشند نافع است و جهت حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن بسیاری از امراض و عبارت است از: تخم سداب بری، فراسیون، انیسون، اسقولوقندریون،

کمافیطوس، جاوشیر، جنطیانای رومی، اسطوخودوس، قردمانا و میعه سایله از هر یک ۵ ل، قسط تلخ، زعفران، فلفل ابیض، اذخر، مرصاف، سنبل الطیب، فریون، قشور، اصل اللفاح، اشق، فودنه جبلی، تخم رازیانه، تخم جوزبری، گل سرخ، ناردین و اقلیطی که سنبل رومی است و حب بلسان از هر یک ۳ ل و دارچینی ۸ ل و سلیخه شانزده ل و عصاره غافث، کاشم، بزر حندقوقی، قنه و صمغ اللوز از هر یک ۴ ل، افیون و بزرالبنج الابیض از هر یک ۶ ل. ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیده نیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبید زبیب یا عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و سرشته و استعمال نمایند بعد از شش ماه. قدر شربت او یک درهم است با آب گرم و جهت سنگ مئانه و گرده بل آب کرفس و رازیانه و جهت درد معده و کبد بل ماءالاصول و جهت نقرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام بل آب گرم.

سنجریا: معری او کثیرالنجاح است. جهت درد معده که از برودت باشد و سوءالهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار بیعدیل است.

صفت آن: جند بیدستر، افیون و دارچینی از هر کدام یک ل، مر، فلفل، دارفلفل، قنه و قسط حلو از هر یک ۶ ل، زعفران یک ل و در بعضی نسخ ۶ قیراط تا نیم مثقال است و مو فو، دوقو و اسارون از هر یک یک ل. ادویه را کوفته و بیخته، با عسل کف گرفته و بسرشد و بعضی اطبا با عسل یک سکرچه مثلث داخل می کنند و قدر شربتش از یکدانگ تا دو و نیم دانگ مثقال بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه.

دواء الکبریت: جهت تبهای با لرز و سرمای بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن و کهنه نافع است و جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مئانه نافع است و فعل او نزدیک به فعل تریاق است.

صفت آن: فلفل ابیض ۶ م، بزرالبنج، قردمانا، لبان ذکر و مرصاف از هر یک دوازده درهم، افیون و زعفران از هر یک ده درهم و در بعضی نسخ سلیخه و ورق سداب از هر یک ده درهم، کبریت اصغر خام، دارفلفل، قسط مر، زراوند طویل، قشور، اصل اللفاح و فریون از هر یک سه درهم. ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و بسرشد و در وقت حاجت استعمال نمایند.

قدر شربت یک درهم و با آب نیم گرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات بلغمی و سوداوی.

نسخه دیگر: مسمی به تریاق المعده است که حقیر ترکیب نموده و جهت تقویت جگر و احشاء و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویت باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشاء و ضعف بدن بیعدیل است.

و در اول سوم گرم و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال است : قسط تلخ، سنبل الطیب، مصطکی، سلیخه، حب الغار، زنجبیل، قرنفل، بسباسه، کتیرای مکد ۲ ل، زراوند طویل، فلفل سیاه، بزر کرفس، انیسون، نانخواه، زیره کرمانی، فطراسالیون، اسارون، کبریت زرد، انجدان، پودنه، بزرالانجره و کندر مکد ۴ ل، دوقو، فجاج اذخر، مرصاف، افیون مکد ۳ ل، عود هندی، فلفل سفید ۵ ل، زعفران یک ل و نیم و مشک، فریون مکد یک مثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته و بسرشد و اگر بدل گوگرد جدوار کنند اولی است.

دواء الملک الأكبر: جهت ضعف جگر و ابتدای استسقاء و برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مئانه و گرده نافع می باشد و بهترین دواها است از برای جگر.

صفت آن: لک منقی هشت اوقیه، بادام تلخ مقشر، دارچینی و قرنفل از هر یک پنج اوقیه، کمافیطوس، مو فو و مر و زوفای خشک از هر یک چهار اوقیه، دوقو، فطراسالیون، زیره کرمان و زنجبیل از هر یک هشت اوقیه، سنبل الطیب یک رطل، جنطیانای رومی و زراوند مدحرج از هر کدام یک اوقیه، صبر سقوطری چهار اوقیه، زعفران سه اوقیه، اسارون ۷ اوقیه، فوه و عریان البلسان از هر یک پانزده اوقیه، حب بلسان، سلیخه، مصطکی، قصب الزیره، مقل ارزق مکد ۷ اوقیه، رب سوس یک رطل و نیم، دارچینی و جعده و اذخر از هر یک ده اوقیه، سپریلیوس سه اوقیه و نیم، روغن بلسان سه اوقیه. ادویه را کوفته و بیخته و با روغن بلسان چرب نموده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و بسرشد و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند.

دواء اللک الصغیر: منافع آن قریب به منافع اول است.

صفت آن: ریوند چینی یک اوقیه و نیم، لک منقی و قسط المر و فجاج اذخر و حب الغار و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هر کدام یک اوقیه. ادویه را کوفته و ببحری بیخته و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد و در وقت حاجت استعمال نمایند.

امروسیا: به لغت یونانی به معنی حابس المود است از تألیف بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام نکنند و جهت تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن نافع می باشد.

صفت آن: تخم جزر بری، زیره کرمانی، عیدان البلسان، سلیخه، قردمانا، فجاج اذخر و تخم کرفس از هر کدام یک درهم، دارفلفل، قسط تلخ، فلفل ابیض از هر یک نیم م، مرصاف سه درهم، حب الغار ده عدد، وج و زعفران از هر یک دو درهم را با عسل کف گرفته و بسرشد و قدر شربت بقدر نهدقه با آب گرم و ماءالاصول.

دواء السنیه: به جهت اسکندر ترتیب یافته که در تمام سال استعمال می‌شود لهذا به این اسم مسمی گشته است. منقول از ذخیره و سایر کتب از خواص او بیان نموده‌اند که چون یک ماه خورده شود موی سفید شده سیاه می‌شود و چون تمام سال مداومت کنند جهت تقویت معده و باصره و لکنت زبان و برودت و عروق اعصاب و تقویت کرده و مئانه و باه و قوه حافظه مجرب و رافع امراض بلغمی و سوداوی و جهت جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بیعدیل است.

ص: پوست هلیله کابلی ۳۸ ل، هلیله سیاه ۳۸ ل، آمله مقرر ۳۸ ل، پوست هلیله زرد ۲۴ ل، پوست بلبله ۲۴ ل، شونیز ۲۴ ل، فلفل سیاه ۲۴ ل، دارفلفل ۲۲ ل، زنجبیل ۱۲ ل، فلفل موی ۱۲ ل، نارمشک ۱۲ ل، قاقله صغار ۱۲ ل، کبابه ۶ ل، بلادر متوی از عسل ۶ ل، بزغنج ۴۴ ل، اشق ۱۲ ل، مویز منقی ۷ ل، مغز تخم خیار ۷ ل، نبات ۳۰۰ ل. ادویه را از حریر گذرانیده با نبات سرشته و سیصد و شصت و پنج قسمت کرده، قرص بسازند و روزی یک عدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلبله و بزغنج و مویزج و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز به نظر نرسیده و در بعضی سعد و افستین روم ی افزوده‌اند.

دواء الخطاطیف: جهت درد گلو و ورم گلو و انواع خنق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد نافع است.

صفت آن: انیسون، تخم کرفس، نانخواه، اذخر، بیخ سوسن آسمانجونی، شب یمانی، تخم حرمل، اصل السوس محکوک، سلیخه، دارچینی، مرصاف و زراوند طویل از هر کدام یک اوقیه، اقراص اقروقومعا، ورد یابس منزوع الأقماع از هر یک دو اوقیه، قسط المر و رماد الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه، زعفران یک اوقیه، نشاسف گندم و سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه، مازوی پاک تازه ده عدد. ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته و بسرشند. و قدر شربت بقدر مازوی و با ماءالعسل یا ماءالشعیر یا آبی که پخته باشند، در او ع دس یا گل سرخ و اصل السوس و طلا نمایند با پر مرغ از داخل گلو سه مرتبه تا چهار مرتبه در هر روزی و به دستور روزی سه چهار بار غرغره با یکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقروقومعا در اقراص مذکور می‌شود.

دواء الکرم کبیر: از مرکبات جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و می‌گشاید سده آلات جمیع غذا را و پراکنده می‌کند بادهای غلیظ را و ادرار می‌کند بول را و جهت جمیع دردهای مئانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مئانه و جهت استسقاء و غیر آن نافع است.

صفت آن: زعفران ۲ ل، فو ۴ ل، مو ۴ ل، سنبل الطیب ۶ ل، انیسون ۴ ل، دوقو ۴ ل، اسارون ۴ ل، زراوند ۴ ل، فطر اسالیون ۴ ل، قسط شیرین ۱ ل، سلیخه ۱ ل، فجاج اذخر ۱ ل، حب البلسان ۱ ل، فوه ۲ ل، رب سوس ۳ ل، عصاره غافث ۳ ل، اسقولوقندریون ۳ ل، جعه ۳ ل، روغن بلسان نیم اوقیه، مرصاف ۴ ل، کبر رومی ۲ ل را با عسل بسرشند و قدر شربت یک درهم با شراب عسل.

دواء الکرم صغیر: موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است و رنگ رخسار را نیکو گرداند.

صفت آن: سنبل الطیب، ریوند، زعفران و سلیخه از هر یک دو م، دارچینی، مرصاف، قسط المر و فجاج اذخر از هر کدام یک م. ادویه را کوفته و بیخته و با سه وزن عسل کف گرفته به قوام آورده و بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مزبوره مساوی اند و مر را در مثلث باید خیسانید.

انقردیا: او معجون بلادری است جهت استرخای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده نافع است.

صفت آن: سنبل الطیب، ساذج هندی، مرصاف، سلیخه، زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخ قدیمه شیخ رومی اضافه نموده اند. افتمون، اذخر، ریوند چینی، حب البان المقشر و قرنفل از هر کدام یک اوقیه، مصطکی و عسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک دو مثقال، حب البلسان، زنجبیل و صبر سقوطری از هر کدام یک اوقیه و غاریقون هشت م، اصل السوس آسمانجونی دو اوقیه، پوست بیخ رازیانه سه رطل، خل خمر سه قسط که دو من و نیم رطل باشد. ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که آن را سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده و سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده و سه رطل عسل به او ریخته به آتش نرمی بپزند تا به قوام غلیظ رسد، سپس ادویه مسحوق را در او ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یک م لباب نیم گرم و به جهت فالج و لقوه و استرخا لباب شبت بنوشند.

دحمرثا: جهت سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد شده باشد و جهت تبهاهی که از مواد بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضاء و انقطاع نفس نافع است.

صفت آن: تخم حرمل یک من و نیم، لبان ذکر ده درهم، ریوند چینی، زراوند طویل و مدحرج از هر یک ۲۰ م، زرنباد و درونج از هر یک ۴ م، مصطکی، حب البلسان، زعفران، اکلیل الملک و سنبل الطیب از هر یک ده درهم، انیسون، زنجبیل، قسط المر و سلیخه از هر یک سه استار، قرنفل، خربق ایض، ورد احمر و شونیز از هر یک شش استار، صبر سقوطری ۱۴ م، فلفل سیاه ده درهم. ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته، سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند.

دحمرثای لؤلویی: منافع این مثل منافع اول است.

صفت آن: زرنباد، درونج، افیون، جنبدیدستر، فلفل، دارفلفل، سلیخه، هوم المجوس، بزرالبنج، قسط حلو، سنبل الطیب و جاوشیری از هر یک ۶ ل، حبله ۳ ل، مروارید ناستفه ۲ ل و میع و زعفران از هر یک شش ل، قنه و مرصاف از هر یک ۱۲ ل. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

اثاناسیاء المعموله: به کبدالذئب نافع است و جهت جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعاء و سپرز و درد عصب نافع و جهت خدر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع پیچش و نرف الذم و نفث الذم کند و به هم می آورد قطع عروق جگر را که عبارت از آورده است و نافع است جهت ناصور هرگاه طلا کنند به او مثل مرهم و جهت سموم مشر و به با شیر بنوشند و این مرکب از جهت آن مسمی به این اسم است که آشامیدن او دور می کند شراب آن را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال ضعیف می شود.

صفت آن: زعفران، مرصاف، افیون، جند بیدستر، بزرالبنج، قسط المر، قردمانا، تخم خشخاش سیاه، سنبل الطیب، اصل الغاوث با عصاره غاوث، جگر گرگ، شاخ سوخه راست بز هر کدام یک جزو. ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسایندی است با شراب صاف جیدالجوهر یا جمهوری یا با مثلث یا نیبذ زیب و عسل خیساییده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت از ربع مثقال تا نیم مثقال.

اثاناسیاء الصغری: جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح امعاء و قروح سینه و شش و برای سموم هوم بسیار نافع است.

صفت آن: میعه سایله یا یابسه، زعفران، قسط المر، سنبل الطیب، مرصاف، عیدان البلسان، افیون و سلیخه از هر یک ۴ م، عصاره غاوث ۸ م، اصل السوس محکوک ۱۲ م. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

القنطارغان الاکبر و هی الصغری: جهت سقوط جنین و وجع النساء و جمیع امراض بارده نافع است و این دوی هندی است.

صفت آن: افیون ۴ اساتیر و چهار دانگ، فریبون ۶ م، اقاویا ۵ اساتیر و چهار دانگ، حماما سه اساتیر و چهار دانگ، عاقرقرحا ۶ م، فاشرا که هزارچشان است، فاشرستین که شش بندان است از هر یک چهار م، ابریشم مقرض دو اساتیر، نقره محرق ۶ م، تخم سداب و نانخواه و شکوفه کرفس از هر یک ۴ م، گل سرخ، مشک و اصل الکاکنج از هر یک ۶ م، تخم کرفس، مقل ارزق، حب البلسان، قصب الذریره، سلیخه، زرنباد، درونج و شیطر ج هندی از هر یک دو اساتیر، بزرالبنج الأبيض نه اساتیر و دو درهم، بیخ کرفس سه اساتیر و دو درهم، تخم خرفه ده اساتیر، حب خروج مقشر ۸ اساتیر، کبریت اصفر پنج اساتیر، صمغ عربی و میعه سایله از هر یک سه اساتیر و دو درم، کندر ذکر پنج اساتیر و چهار دانگ، دهن البلسان سه اساتیر و دو درم، جنبدیدستر نه اساتیر و دو درهم و چهار دانگ، دبق منقی پنج اساتیر و چهار دانگ، قردمانا ۶ اساتیر، سازج هندی سه اساتیر و ۴ دانگ، قاقاق کبار پانصد دانه، دانه های درشت قرنفل ذکر پنج اساتیر، قرنفل انثی سه اساتیر، افرودیجان دو اساتیر و دو درهم، قرفه دو اساتیر و چهار م، مروارید ناستفه پنج م، بسد دو اساتیر و یک م، دوق و مراره البقر از هر یک دو م، زراوند طویل نه اساتیر، زنجبیل و فلفل ایض از هر یک پنج اساتیر، اطموط بعضی گفته اند که او اکتمکت است و بوزیدان از هر یک ۱۲ م، سوربارو که نارمشک است دو اساتیر و دو م، بهمن سرخ و سفید از هر یک دو اساتیر و چهار دانگ، مراره الذئب و مراره الغراب از هر کدام یک درهم. ادویه را نیمکوب ساخته و صموغ را در شراب خوبی خیساییده تا هفت روز بعد از آن ادویه نیمکوب مذکوره را پخته بر او ریزند تا همچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده و بعد از پنج شش جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند.

طبیخ الضبعه العرجاء: بگیرند کفتار لنگ ماده پیر زنده را و ببندند دست و پای او را بعضی به بعضی و بیندازند در دیگ مس پر آب جوشان و بریزند بر بالای او ترمس ایض و شبت از هر کدام یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و به آتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان دموی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بریزند و بر او از روغن بلسان و روغن ناردین از هر کدام یک سکرچه و به آتش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا آنکه قوامش همچون قوام عسل غلیظ گردد، سپس بریزند ادویه معجونه را و از آتش برداشته و در ظرف شیشه گذاشته و وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اگر استع مال کنند مهلک خواهد بود.

قنطارغان الصغری: حب البلسان، کندش، حماما، پوست بیخ لفاح، اشنه، سلیخه، اشق، لبان ذکر، اصل السوس محکوک، عیدان البلسان، شحم حنظل، زنجبیل، سکببنج، جاوشیری، دارچینی، جنبدیدستر، هزارچشان، شش بندان، شیطر ج هندی، تخم اترج، کرویا، زراوند مدحرج، قاتل ابیه، سکر، حب الغار و دم الأخوین از هر یک ۲ م، زعفران، فلفل و بزرالبنج از هر یک ده م، فیتهون هفت م، بزرالجرمل، قرنفل، سازج هندی، شحم الکرگدن، خربق ایض، مراره الفیل و قسط المر از هر یک ۴ م، طلا و نقره ساعیده از هر یک دو دانگ، زرنباد، درونج و کافور از هر یک سه م، سنبل الطیب ۸ م، مسک دو دانگ، افیون پانزده م، ابریشم خام، ملح هندی، اشنان ذکر، کبریت بحری سوخته، قنه، خیار شنب که پاک کرده باشند از دانه و چوب، فو، بسد، طالسیفوب بیخ شاهدانه، برنج، نانخواه، صعتر فارسی، بیخ زوفرا، حب الکبر از هر کدام یک م. ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه ریحانی خیساییده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

اصفر سلیم: جهت مره سودا و وجع الصببان و درد رحم.

صفت آن: فلفل ابیض، زنجبیل، ملح هندی و قسط المرّ از هر یک ۶ م، افیون، فریبون، جنبدیدستر، زعفران، قرنفل، مصطکی و عاقرقرا از هر یک ۵ م، سعد، هزارچشان، فاشرستین که شش بندان است، زرنبا، درونج و زراوند طویل از هر یک ۲ م، دهن البلسان و ماء الکافور از هر یک ۴ م. ادویه را کوفته و بیخته به روغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است.

کلکلاج الاکبر: و این معجون هندی است جهت درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسرالبول و برص و بهق و آبله و سرفه رطب و قروح شش و عطش و زهرا و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرداب و امراض زنهای آبستن و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقی است.

صفت آن: هلیج سیاه، لہلج، شیر آمله دانه بیرون کرده و آب ترنج و فلفلموئی و تخم کرفس و شیطرح هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیره کرمانی و هندی که شونیز است و هشیفیل بعضی گفته اند که شقاق است و ملح اندرانی و هندی و بهمنین و ملح العجین سیاه و سرخ و نانخواه از هر یک ۳ ل و تربد سفید یک رطل. ادویه را کوفته و بیخته شیر آمله دانه بیرون کرده سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین به آتش معتدل بپزند تا نلشش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و ثفلش را ببندازند و شکر سفید چهار رطل به او ریخته به آتش بگذارند و به آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل به او ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود سپس از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بر او بپاشند و به هم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته و وقت حاجت استعمال نمایند. قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است.

کلکلاج الأصغر: منافعش مثل منافع اکبر است.

صفت آن: هلیج هندی، لہلج، شیر آمله دانه بیرون کرده، فلفل، دارفلفل، شیطرح هندی، صبر، زنجبیل، حبّ البهل، اترج، تخم گشنیز خشک، نانخواه، فلفلموئی، تخم کرفس، لسان العصافیر و زیره کرمانی و اطمط از هر یک پنج م، خیارشیر دانه بیرون کرده، ملح هندی، قرفه، ساذج هندی، هیل بو که شوشمیر است و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است و حبه السودا از هر یک سه م، تربد سفید و روغن شیرج از هر یک بیست استار، شکر سفید صد و بیست استار، مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار، آب آلیج ده رطل.

صفت ماء الاملج: شیر آملج دانه بیرون کرده سه من، مویز دانه بیرون کرده شش من با چهار رطل آب بپزند تا ربعش بماند و آبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته به آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ شود سپس ادویه مدقوقه و مسحوقه را بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند، بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته برهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته و وقت حاجت استعمال نمایند.

معجون هندی: در کتب هنود نقل شده جهت لکنت زبان شرب و دلک آن مجرب است و جهت اکثر امراض بارده و رطبه دماغی بیهیج است.

ص: زیره کرمانی ۲ ل، فلفل سیاه ۲۰۰ عدد، دارفلفل ۱۰۰ عدد، قرفه ۲ ل، نمک نفطی ۲ ل، قند سفید بیست و هشت مثقال با دو وزن عسل بسرشدند. قدر شربتش دو مثقال.

معجون شلیتا: جهت صرع و سکت و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و خبث النفس و خفقان و خیال فاسد و تغییر عقل و درد اندرون و شش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نفرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگاه داشتن جنین در شکم امهات و سعوط آن و صداع و شقیقه بسیار نافع و این معجون را ابهلیه دهنیه نامند.

صفت آن: مشک خالص و حماما و عیدان البلسان و فریبون و اشنان نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و اشن و کبریت صفر و اخشاء البقر جبلی و اخشته مغر جبلی و کافور و خربق سیاه و ابیض و میعه سایله و سعد و مامیران چینی و تخم هلیون و بداسقان که کف الکلب است و اصابع صفر و بیخ کاس نی و حبّ المحلب و عیدان البسان و کشت برکشت و خردل ابیض از هر یک دو م، مروارید ناسفته، زعفران، ساذج هندی، سلیخه، دبق غیر مقشّر، جوزبوا، فقاخ الآخر، جنبدیدستر، تخم جرجیر و تخم زوفرا از هر یک ده درهم، طلا و نقره ساعیده، زرنب، حبّ البلسان، شونیز، زاج الأساکفه، حریر الثعلب و پوست بیخ کبر از هر یک نیم م، ابریشم خام غیر محرق، فلفل سفید، زنجبیل، بیخ شبت، تخم شبت، جنطیاب، فقاخ الاذخر، لسان العصافیر، ملح هندی، صعتر فارسی، عاقرقرا، زراوند مدحرج، بندق هندی، اهل، قفرالیهود، هزارچشان و شش بندان از هر یک چهار م، قرنفل، سنبل الطیب، قسط تلخ، حرمل، عیدان، پرسیاوشان و قاقله از هر یک سه م، بیخ سوسن آسمانجونی، بسباسه، خاک چهارراه، ماء السوسن و ماء الکشوث از هر یک یک م، مصطکی سه م، فقاخ بیست عدد و تخم رازیانج و زوفای خشک از هر یک ۶ م، فلفل سیاه، دارفلفل، بزربنج الابیض، زراوند طویل و افیون از هر یک کدام ۲۰ م، اکلیل الملک چهار درم و نیم، بزرقطونا و بسد از هر یک ۶ م، فلفل سیاه، دارفلفل، بزربنج الابیض، زراوند طویل، افیون از هر یک یک الی دو دانگ ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند. از آنها آنچه خیسانیده نیست به شراب ریحانی کهنه یا با آنچه قایم مقام او باشد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند و در ظرفی گذاشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس و سعوط از او بقدر حبه با آب شاه بانج یا آب مرزنجوش و وقت انخاذا او هنگام طلوع شعرای یمانی است که عبارت از کلب العجبار است.

کاسکینچ: و این معجون فارسی است و نافع است جهت امراض بسیار خصصاً امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و تقویت و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم بسیار مفید است و سعوط کرده می شود به آن چیزهایی که سعوط بشالیه کرده می شود.

صفت آن: سلیمه، جفت آفرید، پوست بیخ لفاح، تخم رازیانج، حرمل، حبّ الأبهل، زراوند طویل و مدحرج، مشک عنبر، حبّ البلسان از هر یک ۴ م، قرنفل و فرنجمشک از هر یک ۲۴ م، هیل ۱۴ م، قسط المرّ، اهلیج اصغر و افیون از هر یک ۸ م، قرفه، زرنیخ اصغر، شونیز، تخم خیری زرد از هر یک دو م و نیم، سکینج، زرنهاد، درونج، میعه ساینه و مرصاف از هر یک پنج درهم، سعد، بسباسه، زعفران، جزینا، نارمشک، حبّ الدّهم سیت و حبّ الغار از هر یک ده درهم، مغاث و بیروج صنمی از هر یک پانزده م، مرو، اسفرم و ورق آس از هر یک سه م. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشدند و در ظرف گذاشته و وقت حاجت استعمال نمایند و بعد از شش ماه قدر شربت یک درهم تا یک مثقال است.

صفت جزینا: که موصوف است در کاسکینچ، قصب الذریره، اظفار الطیب، لبان ذکر، میعه از هر یک ۴ م، اشنه، قرفه، زعفران، مشک و عود هندی از هر یک نیم درم. ادویه را کوفته و بیخته و با شراب ریحانی خمیر نموده و قرصها بسازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استفاده نمایند.

معجون المشک: جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدد و تحلیل بادهای غلیظه نافع است.

صفت آن: مشک، سلیمه، سنبل الطیب، ساذج هندی، لک پاک کرده، ریوند چینی و جنطیانای رومی از هر یک ۲ م، زعفران، نانخواه، تخم کرفس و مصطکی از هر یک سه درم، عود هندی، قرنفل و مرصاف از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته به قوام آورده بسرشدند و قدر شربت بقدر یک باقلی با آب گرم.

معجون جریطیان: جهت صلابت جگر و سپرز و سده و درد معده و گرده و مثانه و تبهای که به طول کشد و جمیع زهرهای گزندهها را نافع است.

صفت آن: جنطیانای رومی و فلفل سیاه از هر یک ده درم، قسط مرّ ساذج هندی، سنبل الطیب، زراوند مدحرج و ریوند چینی از هر کدام یک اوقیه. ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند قدر شربت یک درهم با آب سداب.

معجون فودنجی: جهت درد معده و جگر بارده و قشعریه و تبهای بلغمی و تب ربع نافع است.

صفت آن: فودنج نهری و فودنج جبلی، فطر اسالیون و سیسالیوس از هر یک ۱۲ م، تخم رازیانج، تخم کرفس، بابونج، حاشا از هر یک ۴ م، کاشم ۱۰ م، فلفل سیاه ۴ م. ادویه را کوفته و به حریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند قدر شربت از یک درم تا دو درم با آب گرم.

معجون تمری: جهت عسر بول و قولنج نافع و بی مشقت اسهال می کند در هر وقت از زمستان و تابستان.

صفت آن: خرماهی هیرون علی تهر صیرفان دانه بیرون کرده مقشّر پنجاه درم را یک شبانه روز در خلّ خمر خیسانیده سپس بپزند به پرویزن فراخی و بعد از آن سقمونیا و سداب خشک از هر یک ۷ ل، فلفل سیاه صد دانه، زنجبیل سه ل، بورق ارمنی ۱ ل، بادام شیرین مقشّر از هر دو پوست سی عدد را کوفته و بیخته با تهر کوفته و بیخته ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشدند و قدر شربت چهار ل با آب گرم.

معجون زیب: جهت صرع نافع است و مایل به اعتدال و مداومت آن در رفع امراض عصب و صرع مجرب است و حقیر تجربه نموده.

صفت آن: هلیله کابلی، آمله، هلیله زرد، بلبله و اسطوخودوس از هر یک ده م، عود الصّلیب ۵ م، عاقرقرحا ۳ م را کوفته و با مویز دانه بیرون کرده به وزن او بسرشدند و شربت از نیم ل تا یک مثقال و نیم.

معجون جالینوس: جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است.

فلفل سفید ۴ ل، هیل ۴ ل، قسط بحری، سنبل الطیب، عود بلسان، قصب الذریره، تخم مورد، زنجبیل، خولنجان، قرنفل و دارچینی، ماء العسل، دارفلفل، اسارون، زعفران و مصطکی از هر یک ۱۵ ل با عسل معجون نمایند.

نسخه دیگر از کامل الصّناعه: فلفل سفید و سیاه، ساذج، حماما، تخم کرفس، انیسون، عاقرقرحا، تخم انجره، تخم سداب کوهی، قسط بحری، سنبل الطیب، زعفران، قصب الذریره مکد پنج درهم و عسل سه وزن

معجون عود ملّین: از شیخ بوعلی جهت تقویت معده که با بیوست باشد: هیل، زنجبیل، دارچینی، زعفران، فلفل سیاه، فرنجمشک و زرنهاد از هر یک ۵ ل، سعد، زرنب، ساذج و قرنفل از هر یک ۳ ل، عود خام ۷ ل، لاجورد دو دانگ، کافور یک دانگ، تربد ۴ ل، نمک یک ل را با عسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم ل، هلیله کابلی سه محموده و دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود.

معجون عود غیر ملّین: عود، مشک، عنبر، جدوار، دارچینی، مصطکی و قرنفل از هر کدام یک ل و نیم، بادرنجبویه، گاوزبان، بادیان، تخم کرفس، سنبل اکبر ترکی و پوست ترنج از هر یک دو ل را با عسل و نبات بسرشدند و در نسخه شیخ ابوعلی کافور یک مثقال و نیم، بادرنجبویه و گاوزبان یک دانگ و نیم، جدوار و پوست ترنج را به او اضافه کرده است.

معجون سفرجلی قابض: به پاک یک من، عسل یک من، فلفل، دارفلفل، زنجبیل پنج مثقال، هیل هفت ل، قاقله، سنبل، قرنفل، دارچینی و زعفران به دستور هفت ل. به را پاک کوده از پوست و دانه مهراً پخته از پرویز درشت بیرون کرده با عسل به قوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت ۴ ل.

زرعونی: جهت قوت گرده و جگر و معده و سردی او و ریگ مثانه نافع و بادها را بشکند. تخم کرفس، بادیان، تخم گزر، تخم اسپسیت، تخم تره تیزک، نانخواه، مغز تخم خربزه و خیار و بیخ کرفس از هر یک ۵ ل، عاقرقرحا، زعفران، قرفه، مصطکی و عود از هر یک دو مثقال، بسباسه، قرنفل، فلفلوموی و کبابه از هر یک سه ل و عنبر نیم ل را با عسل بسرشد مقدار شربت تا دو ل و بعد از دو ماه بخورند.

معجون ماسک البول: جهت سلس البول و تقطیر آن نافع و مجرب است: بلوط مقشر و مقل پانزده م، حرف و مر و تخم سداب از هر کدام یک درهم، کندر، حبّ الأس، جوزبوا، بسباسه، قرنفل و هلیج اسود از هر یک دو م، سعد، شونیز و هیل از هر یک سه م و انجیر خشک پنج م را با عسل بسرشد و قدر شربت از سه ل تا ۵ ل.

معجون البنداریقون: جهت نفخ و برودت معده.

زعفران، کاشم، بزرالسداب، تخم کرفس، زنجبیل، حاشا و لوزالصنوبرالکبار از هر یک ۶م، بادام تلخ مقشر و لبان از هر یک ۲ م و فلفل هشت م را با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

معجون قعی: جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز نافع است. مویز بی دانه با قشمش بیست و پنج ل، زعفران، سنبل الطیب، سلیخه، دارچینی، دارشیشعان یک ل، قصب الذریره، فحاح الاذخر، علک البطم، مقل ارزق دو ل و نیم، مرصاف چهار ل. صموغ را لبشراب یا قایم مقام شراب خیسانیده و با عسل بسرشد و قدر شربت یک مثقال. لباب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش لباب زوفا.

معجون حلتیث: جهت رفع تب ربع و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزندگان.

صفت آن: حلتیث، فلفل، مر و سداب خشک بللمتویه به حریر بیخته و به عسل بسرشد و قدر شربت یک مثقال.

معجون الخبث: جهت بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن گونه و تقویت احشاء و هاضمه نافع است و آن را فنج نوش نیز نامند.

صفت آن: هلیج سیاه، آمله، هلیج، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، سعد، شیطرچ هندی و سنبل الطیب از هر یک ده ل، تخم شبت و تخم گندنا از هر یک چهار ل و خبث الحدید مدبر محجف به روغن بادام شیرین جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل بسرشد و اگر ۲ ل لی یک مثقال مشک در او کنند اقوی خواهد بود.

معجون اللؤلؤج الریحی: از مجربات رکن الدین مسعود.

صفت آن: سداب، خولنجان، سلیخه، بیخ کبر و ساذج هفت ل را نیمکوب ساخته یک شب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده و بعد از آن زرنباد، مصطکی، نارمشک، عود، پوست ترنج، دارفلفل، تخم کرفس، کاشم ساذج هندی، انیسون، اذخر، اسارون، تخم ترب، زرنب، صعتر، فودنج، دارچینی، حلتیث، کمون کرمانی، قرنفل و حرف از هر یک ۲ ل و نیم، جند نصف وزن مذکور به حریر بیخته سپس سه مقابل عسل را با گلاب مذکور پخته و باقی این ادویه را با عسل بسرشد و روغن بادام تلخ ۴ ل اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه کنند به او فلوس خیارشبر قدری که خواهند.

معجون زوفا: جهت نضح مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابوی ام است.

صفت آن: رب سوس، زوفای خشک و پرساوشان از هر یک ده ل، قردمانا و فلفل از هر کدام یک ل و مغز بادام تلخ و بیخ زراوند گود و تخم انجره از هر یک ۵ ل، عسل سه وزن ادویه بسرشد و هر روز ۲ ل را با این مطبوخ بنوشند. انجیر زرد ده عدد، تمر هندی و مویز بی دانه از هر یک ۱۰ ل، حلبه، تخم کرفس، تخم رازیانه، پرساوشان، اصل السوس، زوفای خشک و فراسیون از هر یک ۵ ل را در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع آید پس سه حصه کنند و هر روز یک حصه را با ۲ ل معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز به همین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز به متعاقب یکدیگر با این دواها قی نمایند. اصل السوس ۳ ل، خردل سرخ ۳ ل، تخم ترب ۳ ل و تخم شبت ۳ ل را جوشانیده صاف کرده با سکنجین عسل بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی نباشد.

معجون ملوکی: مستعمل جهت قوه باه و اشتها و قوه مجامعت بسیار مجرب است: جوزبوا، قرنفل، بسباسه، لسان العصافیر، بیخ اذخر، زنجبیل، دارچینی، مصطکی، عود و زعفران از هر یک ۳ ل، قاقله و کندر از هر کدام یک ل، اشنه ۲ ل، مشک نیم مثقال، قند و گلاب از هر یک ده مثقال. قند را در گلاب حل نموده عسل بقدر کفاف اضافه نموده و ادویه را بعد از قوام بسرشد شربتی یک مثقال.

معجون جلالی: جهت زیاد کردن منی و قوه مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجرب است: سنبل الطیب، قرفه، قرنفل، دارچینی و قافله از هر یک ۲ ل، انیسون و تخم کرفس از هر کدام یک مثقال، زیره کرمانی مدبر، مقل، مصطکی، نعنای خشک و عود نیم ل، فلفل ۲ ل یا یک ل و شربتی دو درهم نافع بوده و مجرب است.

معجون الصرع: مجرب از جالینوس و از اسرار الأطبا نقل می شود و به تجربه رسیده است.

صفت آن: عاقرقرا ۱۰ ل را صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در هاون با سرکه کهنه ۱۰ ل بسایند و با عسل بسرشند. شربت ۲ م با بیست م آب گرم.

معجون عقرب: جهت سنگ گرده و مئانه نافع است.

عقرب سوخته و جنطیانا سه مثقال، زنجبیل یک ل، فلفل ۲ ل، کاکنج پنج مثقال و چند نیم ل با بیست مثقال عسل بسرشند و بعد از شش ماه به بالغ یک دانگ و به نابالغ نیم دانگ بدهند.

معجون ابوماهر: مسمی به تریاق جهت قروح گرده و مئانه و مجاری بول و احتیاس آن و حرقه البول مزمن بغایت مجرب است و جهت امر اض رحم بسیار نافع است و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای تناسلی و مانع صعود اخیره به دماغ و مقوی اعصاب است و قدر شربت آن در اوّل علت یک مثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت م ماء العسل و در مزاج بسیار حارّ با شربت و رب غوره و در وسط علت دو م با هفت م آب برگ بار تنگ مطبوخ و پنج درهم ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب آید یک مثقال و ربع با شربت مورد یا رب و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مان ند آن از ادویه مدره حیض و گل مختوم و تخم خطمی و خبازی و تخم خرفه و مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین و دم الاخوان از هر یک پنج مثقال و طین قبرسی پانزده ل و طین ارمنی مغسول ۱۰ ل، ودع محرق، شاخ گاو کوهی سوخته، بسد و مروارید از هر کدام یک مثال و نیم، عصاره لحيه التيس، فطر اسالیون، زوفای خشک، صعتر، تخم کرفس و انیسون چهار ل، صمغ آلو، نشاسته، کتی، را، حب القلت که ماش هندی است، حب صنوبر کبار، خرنوب نبطی، مغز بادام کوهی و مغز بادام شیرین مقشر از پوستها مکد هفت ل، سماق منقی، غوره خشک، طین فارسی که گل شیرازی است، ریوند، رامک، طلق محلوب، خشخاش سفید و سیاه و بزربنج از هر یک سه ل، حب کاکنج چهل عدد، افیون، رب سوس مکد دو ل، عسل کف گرفته سه وزن ادویه.

معجون سیسالیوس: جهت اقسام صرع نافع است مگر دموی و هیچ دوائی در باب صرع قائم مقام او نیست.

سیسالیوس، عاقرقرا و اسطوخودوس از هر یک ده ل، غاریقون ۵ ل، قردمانا، حلتیث و زراوند مدرج از هر یک دو ل و نیم. ادویه را کوفته و آب عنصل و دو چندان عسل را به قوام آورده و ادویه را با او بسرشند.

معجون مقل: جهت بواسیر و اورام مقعد نافع است و بادها را بشکند و خون بواسیر باز دارد. پوست هلیله کابلی و پوست لبله و آمله منقی، تخم سپندان سفید، تخم گندنا و تخم ریحان از هر یک پنج مثقال، مقل پنجاه مثقال. مقل را در آب گندنا حل نموده با دو وزن ادویه عسل بسرشند و در بعضی نسخ بی عسل است.

معجون الکمونی: جهت تقویت معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است. زیره کرمانی که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و بو داده باشند صد مثقال، زنجبیل بیست ل، فلفل ده ل، برگ سداب خشک ده ل و بوره ارمنی ده ل.

ادویه را بسیار نرم صلایه نباید کرد و با عسل سه وزن ادویه بسرشند و مقدار شربت یک مثقال.

معجون: جهت قطع خون بواسیر مجرب است.

هلیله کابلی، بلبله و آمله از هر یک ده ل، بسد، کهریا و صدف سوخته از هر یک پنج مثقال، شاخ گاو کوهی سوخته پنج مثقال، زاج سفید، نانخواه از هر یک ۲ ل، مقل ارزق بیست ل. مقل را در آب حل کرده و مجموع را با هفنهک و پنج مثقال عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت ۲ ل.

معجون اللؤلؤ: جهت تقویت اعضاء و تفتیح اوعیه منی و تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکریر انعاظ و اعانت می کند منی را اعانت شدیده و اخراج منی می کند به لذت شدیده و نضح منی می دهد. مروارید ناسفته و بسد از هر یک شش ل، انیسون و بهمن ابیض از هر یک چهار ل، کاکنج و اصل اللبلاب از هر یک سه ل، فقاح اذخر، سعد و کرمزاج دو ل، سلیخه، اسارون، دارچینی و مصطکی از هر کدام یک ل و نیم، صمغ یک ل، کتیرا یک ل، با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب تا یک مثقال با آب گرم بروشند.

معجون حافظ الأجساد: که تألیف حقیر است و جهت انواع سدد ماساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوءالقنیه نافع است و این معجون را خواص کثیره و منافع جمیله است و مثل این در این بابها دیده نشده.

دارچینی و اصل الکبر از هر یک پنج مثقال، زعفران دو اذده ل، فو مو از هر یک چهار ل، سنبل الطیب شش ل، انیسون چهار ل، دوقو چهار ل، رب السوس و عصاره غافث و جعه از هر یک سه ل و مرصاف چهار ل، روغن بلسان چهار ل و اگر یافت نشود بجای او زیت کهنه کند و با عسل بسرشد و قدر شربت یک مثقال نافع باشد باذن الله تعالی.

معجون بزور: جهت باه مجرب است.

صفت آن: تخم زردک، تخم پیاز، تخم ترب، تخم تره تیزک، تخم یونجه، تودری سفید و سرخ، لسان العضا فیر، شقاقل، مغز چلغوزه، قسط شیرین، زنجبیل، بهمن سفید و سرخ، فلفل و دارفلفل، حلتیث طیب از هر یک پنج مثقال با سه وزن ادویه عسل سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل او شام تناول نمایند.

معجون حب القطن: جلیل القدر و عظیم النفع است و از جالینوس است و اعاده شهوت باه می کند بعد از نومیدی و آواز را صاف می کند و سده را می گشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل می کند و جهت حرقة بول نافع است و سنگ گرده و مثانه را می ریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع است و قدر شربت ۲ ل و قوتش تا سه سال باقی می ماند.

حب القطن بیست ل، دارچینی، قرنفل، حب الصنوبر و تخم انجیره از هر یک پنج مثقال، شقاقل و زنجبیل از هر یک ده ل، دارشیشعان هفت ل، قسط شیرین، بزر کتان مقل و مصطکی از هر یک چهار ل با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد.

معجون یدالله: جهت تفتیت حصاه بغایت قوی است.

خون بز مسمی به یدالله، زجاج صاف سفید محرق، رماد عقرب، رماد بیخ کلم بوته دار که کربن است و رماد ارنب حجاره الاسفنج، رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد، حجرالیهود و صمغ جوزج از هر کدام یک مثقال، فطراسالیون، دوقو، مشکطرامشیع، صمغ عربی، تخم خطمی و فلفل سیاه از هر کدام یک مثقال با عسل سرشته از یک ل تا سه ل با آب طیبخ خشک و نخود سیاه بنوشند و رمادالارنب آن است که خرگوش را ذبح کرده درست در ظرف خزفی گذاشته به گل حکمت گرفته و در تون حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد.

معجون از ابن هبل: جهت وجع الفؤاد و تقلب نفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده است.

صفت آن: گل سرخ، فلفل، زنجبیل، دارفلفل، زراوند طویل، دارچینی و اسارون هر یک دو جزو، مصطکی، زرنباد، فودنج و انیسون هر کدام یک جزو، جند بیدستر نیم جزو با یک وزن عسل و یک وزن شیره گلگند بسرشد و قدر شربتش دو مثقال.

معجون افسنتین: جهت درد معده و وجع الفؤاد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافع است.

صفت آن: انیسون ۵ ل، تخم کرفس ۵ ل، افسنتین ۷ ل، سلیخه ۱۰ ل، جند بیدستر ۲ ل، افیون ۲ ل و عسل دو وزن.

معجون: جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه نافع است.

سنبل الطیب، قرنفل، دارچینی، حب البلسان، فلفل سفید، دارفلفل، اسارون، سلیخه، قصب الذریره، سعد، تخم مورد، زنجبیل، قرفه و قافله بالسویه عسل و دو وزن ادویه الشربه الی مثقالین.

معجون دیدالورد: معنی او آن است که مثل همه اجزا ورد در اوست. نافع است جهت انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود ایخیره می کند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقاء و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهراً حار باشد و در درجه اولی و قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال.

سنبل الطیب و مصطکی و زعفران و طباشیر و دارچینی و اذخر و اسارون و قسط شیرین و عصاره غافث و بزرالکشو ث و فو و لک مغسول و بزر هندبا و بزر کرفس و زراوند طویل و حب بلسان و قرنفل و دانه هیل و عود از هر کدام یک جزو و ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

دواء المشک شیرین: که دواء المسک حار نامند و جهت خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و بادهایی که زنان آبستن را به هم رسیده باشد نافع است و رنگ رخسار را نیکو گرداند.

زرنباد و درونج از هر کدام یک م، لؤلؤ و کهربا سه م، ابریشم المقرض غیر محرق یک م و نیم، بهمن ابیض و احمر، ساذج هندی، سنبل الطیب، قاقاع کبار، قرنفل، جند بیدستر و اشنه از هر یک چهار دانگ، زنجبیل و دارفلفل از هر یک دو دانگ، مشک یک دانگ و نیم با سی ل عسل صاف آتش ندیده بسرشد.

دواء المشک تلخ: از قرابادین حنین جهت خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافع است. سنبل، قرنفل، مشک، مرصاف و ساذج هندی از هر یک دو درهم، زعفران، نانخواه و تخم کرفس از هر یک چهار درم، صبر سقوطری و افسنتین از هر یک ه شت م، ریوند چینی شش م، جند بیدستر یک م و نصف مر را در آب گرم حل کرده و با سه وزن عسل خام بسرشد.

دواء المشک البارد: مقوی اعضای رئیسه و موافق محرورالمزاج و جهت خفقان حار و ناقهین نافع است.

غنچه گلسرخ، طباشیر، گشنیز خشک، ابریشم مقرض، گل گاوزبان، کهربا، مروارید، زرشک بی دانه، بسد، تخم خرفه و صندل سفید از هر یک پنج مثقال، فوفل و گل ارمنی شسته از هر یک سه ل، نشاسته ۲ ل، مشک یک ل، عنبر اشهب ۲ ل، ورق طلا یک ل، ورق نقره ۲ ل، قند سفید دو وزن ادویه با رب سبب نود ل و آب نارین نود ل و بیدمشک پنجاه ل و گلاب ۵ ل، به قوام آورده بسرشد و اگر بی مشک خواهند به عنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر ۲ ل یاقوت اضافه نموده و اثرش را بسیار قوی یافته.

نوشداروی لؤلؤیی: منقول از خط اسلاک المتأخرین حکیم محمد باقر قمی (طاب ثراه) که بهترین نسخه هاست و مکرر تجربه شده جهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نفاخت و برانگیختن اثرها مفید است.

صفت آن: طباشیر سفید، ابریشم مقرض، مصطکی، زعفران، سنبل الطیب، مروارید، کهربا و گل سرخ از هر یک سه ل، یاقوت، ریوند، اسارون، سعد، عود هندی، اذخر، صندل سفید، پوست ترنج، ساذج هندی، بسد، یشب سبز، تخم بادرنجوبیه، درونج، هیل، زرشک بی دانه، عنبر اشهب و ورق طلا و نقره از هر یک ۲ ل، مشک یک مثقال، آمله نود ل. آمله را مهراً پخته از پرویزن بیرون کنند و با یک وزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف نگرفته بسرشد.

نوشداروی هندی: که ساده گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است.

صفت آن: گل سرخ شش م، سعد پنج درم، قرنفل، مصطکی، سنبل و اسارون از هر یک سه م، قرفه، زرنب، زعفران، قاقله، بسباسه، هیل و جوزبوا از هر یک دو م، به ازای هر سی و شش مثقال اجزاء یک رطل آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند، سپس از پرویزن بیرون کرده با یک رطل فانیع سنجره به قوام آورده بسرشد و قدر شربت از یک درهم تا یک مثقال.

معجون فلاسفه: ماده الحیات نامند و از اندروماخس قدیم است و جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ فهم و یرقان و قولنج و استسقاء و سنگ گرده و مئانه و تقطیر البول و امراض مئانه و مقعد نافع است.

در سوم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار سال باقی است.

فلفل، دارفلفل، زنجبیل، دارچینی، کندر، لبله، آمله، حب الصنوبر، شیطرح هندی و بیخ بابونج را بالسویه با سه وزن عسل بسرشد و رازی پوست نارنج اضافه کرده و شیخ، خبث الحدید به جهت زرداب و خفقان و بعضی زراوند مدرج و خصیه الثعلب به جهت نعوظ و تخم انجره به جهت تصفیة منی و کتجد مقشر به جهت هزال کلیه و بسباسه و جوزبوا و مویز منقی از هر یک بقدر اجزای عشره اصل اضافه نمایند.

معجون: که اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند و معروف به معجون فیکرا.

ایارج فیکرا، هلیله کابلی و لبلج و آملج و ملح نطفی از هر یک ۲ ل را کوفته به عسل بسرشد و شربت از سه درهم تا چهار م بطیخ فودنج.

معجون: که در منفعت مثل معجون فیکرای مزبور است و بغایت مجرب و معروف است به معجون جوز جندم. هلیلیج کابلی، آملج، لبلج، جوزجندم، مصطکی، قاقله کبار، نانخواه و زنجبیل را بالسویه به عسل بسرشد و پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کرده بخوردن و طی جوزجندم را شور ساخته تناول نمایند و غذا را منحصر سازند به گوشت کباب مرغ بچه.

معجون: جهت عرق مدنی که رشته گویند و منقول از خط مرحوم ابوی ام.

پوست هلیله کابلی و پوست لبله و آمله مقشر و تربید سفید و زنجبیل و قنبیل را بالسویه با سه وزن عسل بسرشد و خوراکی سه ل.

اطریفیل صغیر: جهت استرخای معده و بواسیر و قوه دماغ نافع است.

صفت آن: پوست هلیله کابلی، پوست لبله، پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله منقی را مساوی یکدیگر کوفته و بیخته به روغن بادام یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

اطریفیل کبیر: جهت تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است.

صفت آن: هلیله کابلی، آمله و بزرالکرفس الجبلی از هر یک شش م، شیطرح هندی، نانخواه و صعتر از هر یک دو اوقیه، سنبل الطیب و حماما و هیل و وح از هر یک سه م، دارچینی دو م، فلفل ابیض و اسود، نارمشک و ملح هندی از هر یک نیم اوقیه، خبث الحدید سه اوقیه، خردل یک اوقیه و نیم و نوشادر نیم م را به روغن بادام تر نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشد.

اطریفیل مقل: جهت بواسیر و اسهال بواسیری نافع است.

صفت آن: پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک دو ل و مقل سی ل را در آب گندنا حل کنند و با ۶۰ ل عسل به قوام آورده بسرشد.

اطریفیل مقل ملین: که جهت بواسیر نافع است.

صفت آن: پوست هلیله کابلی، بلبله، هلیله سیاه، آمله منقی، ایتیمون و اسطوخودوس از هر یک د و ل، تربید سفید هفت ل، مقل ۳۰ ل و فلوس خیارشبر سی ل. مقل و فلوس را در آب گندنا حل کنند و با عسل به قوام آورند و ادویه را به روغن بادام چرب نموده بسرشد و استعمال نمایند.

اطریفال گشنیزی: جهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته به معده و تقویت حواس نافع است و اجزای او اجزای اطریفال صغیر است به عینه و گشنیز خشک مثل نصف اجزاء.

اطریفال ماهان: جهت برص و بهق ایض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند.

صفت آن: هلیله کابلی بیست ل، لبله و آمله از هر یک ده ل، برنگ مقشر پنج ل، شیطرج، سعد و زنجبیل از هر یک سه ل، ساذج پنج ل، بسفایج و اسطوخودوس از هر کدام یک ل، غاریقون ۶ ل، قسط سه ل، کندر و مصطکی و انیسون و قرنفل و هیل و جوزبوا از هر یک شش ل، فلفل و دارفلفل و نارمشک از هر یک چهار ل و قدر شربت از سه درهم تا ۴ م.

اطریفال زمانی: تألیف حقیر که مسمی به اسم والد خود ساخته ام و مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب است و مانع صعود بخارات به دماغ می باشد و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرّت نمی رساند و جهت اقسام مالیخولیا خصوصاً مراقی و قولنج رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار ل تا شش ل و چون مداومت نمایند هر روز از یک ل تا دو ل و م و وافق جمیع امرجه است.

صفت آن: هلیله زرد و کابلی و سیاه و گل بنفشه محموده مشوی از هر یک ده ل، تربید سفید خراشیده و به روغن بادام چرب کرده و گشنیز خشک از هر یک بیست ل، پوست لبله، آمله مقشر، گل سرخ، طباشیر و گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال، صندل سفید، کثیرا از هر یک ۳ ل، روغن بادام شیرین سی ل، ادویه را کوفته و بیخته، عناب صد عدد و گل بنفشه ده ل را جوشانیده و صاف نموده و با یک وزن و نیم شیره هلیله و یک وزن عسل کف گرفته به قوام آورده بسرشد.

اطریفال اسطوخودوس: لبله، آمله، سنای مکی، هلیله زرد، هلیله سیاه، تربید سفید، مصطکی و کشمش سبز پنج ل، بسفایج و افسنتین پانزده ل، روغن بادام شیرین بیست و پنج ل، اسطوخودوس هشت ل و ایتیمون هشت ل و عسل کف گرفته بقدر حاجت.

اطریفال ایتیمونی: جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغ نافع است. قدر شربت از دو ل تا پنج ل.

پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و لبله از هر یک ده ل، تربید، ایتیمون و سنای مکی از هر یک پنج ل، شیطرج، بسفایج، اسطوخودوس و گل سرخ از هر یک سه ل، انیسون و نمک هندی از هر یک دو ل و عسل سه وزن ادویه.

اطریفال مسهل: منقول از خط استادالمتأخرین حکیم محمد باقر (طاب ثراه) نافع جهت بهق و برص و جذام و داءالفیل و غیره و امراض بلغمی و سوداوی.

صفت آن: هلیله کابلی، بلبله، آمله، ایتیمون، غاریقون سقوطری و ایارج فیکرا و شاه تره از هر یک دو م، بسفایج و سنای مکی از هر یک هفت م، تربید سفید پانزده م، حاشا سه م، اسطوخودوس پنج م، انیسون یک م و سقمونیای مشوی پنج م با عسل معجون کنند و مقدار شربت پنج م تا پنج ل.

معجون شهریاران: که مسهل است و جهت برودت معده و جگر و زرداب و مره سودا و تحلیل قولنج نافع است.

صفت آن: زنجبیل، قرفه، دارچینی، سلیخه، سنبل، جوزبوا، هیل، قاقله، مصطکی، حبّ البلسان و زعفران از هر یک چهار م و نیم و سقمونیا سه م، تربید هشت م، حبّ النیل هشت م، شکر سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشد و قدر شربت از چهار م تا چهار ل و در بعضی نسخ شبرم بجای حبّ النیل است و این نسخه اوفق است.

معجون سفرجلی مسهل: جهت امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و به جهت تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات است و قدر شربتش تا پنج مثقال است.

به شیرین که پاک کرده از پوست و تخم یک رطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهراً شود پس بکوبند و از منخل بگذارند و یک رطل عسل اضافه کرده و به قوام آورند و این ادویه را داخل نمایند: زنجبیل، دارفلفل و دارچینی از هر یک دو ل، هیل، قاقله کبار و زعفران از هر یک سه ل، مصطکی پنج م، سقمونیا ده درم، تربید به روغن بادام چرب کرده سی م، شربتی پنج مثقال تا هفت ل با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار درم است.

معجون برتراشه: جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعاء و مسهل قوی است و مجرب است.

صفت آن: هیل، قرفه، ساذج، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، برنگ کابلی مقشر و قرنفل از هر کدام یک ل، آمله مقشر و تخم کرفس و سنبل الطیب و زعفران و مصطکی از هر یک نیم ل، تربید سفید، محموده از هر یک ده ل و عسل سه وزن ادویه. شربتی از یک ل تا یک مثقال و نیم.

معجون مسهل: از تألیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضح و قدر شربت تا پنج ل و جهت قولنج بسیار نافع است.

صفت آن: سناء مکی و گل بنفشه از هر یک سی ل، گل سرخ و بسفایج از هر یک پنج ل، مغز تخم کافشه بیست ل، نشاسته، محموده مشوی و رب سوس از هر یک پنج ل، هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و روغن بادام از هر یک بیست ل، عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سنا ده ل و گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه ده ل و هلیله کابلی بیست ل جوشانیده باشند و به قوام آورده بسرشدند.

معجون مسهلی: که به جهت کرم معده و حب القرع مجرب است.

صفت آن: سرخس و برنج کابلی مقشّر هر یک ۱ م، تربد و مقل از هر یک دو م. ادویه را کوفته و بیخته و با عسل بسرشدند و مجموع او یک شربت است و باید قبل از تناول این دوا به یک ساعت شیر تازه دوشیده بخورند قدر دو اوقیه و قبل از دوا نبسه روز پرهیز نمایند.

معجون سورنجان: جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ نافع است.

صفت آن: سورنجان ایض هفت ل، بوزیدان دو ل و نیم، قشر ماهیزهرج دو ل، اصل الکبر و کمون و شیطرح از هر یک ۲ ل، هلیله اصغر ۷ ل، تخم کرفس ۱ ل، تخم رازیانج یک و نیم ل، فلفل ایض، صعتر، ملح هندی، ورق الخیار و زبدالبحر از هر کدام یک ل و نیم، سمسم مقشّر سه ل، تربد ایض سه ل، زنجبیل سه ل، محموده سه ل و عسل کف گرفته سه مثل ادویه و قدر شربت پنج ل با آب گرم و اگر مداومت کنند دو ل و نیم کافی است.

معجون نجاج: مسهل سودا و بلغم غلیظ، جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است.

صفت آن: پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، بلبله، هلیله سیاه و آمله مقشّر از هر یک دو ل، تربد سفید هفت ل، غاریقون و بسفایج از هر یک پنج ل، اسطوخودوس ده ل، محموده مشوی ۳ ل، گل سرخ، رب سوس و مصطکی سفید از هر یک پنج ل عسل کف گرفته سه برابر ادویه و قدر شربت ۲ ل تا سه ل.

نسخه دیگر: از هر مس اصفیا است و حنین گوید از جالینوس است. در اول گرم و قوتش تا یک سال باقی است و جهت زحیر و درد معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است. هلیله سیاه و بلبله از هر یک ده ل، افتیمون و تربد و اسطوخودوس و بسفایج از هر یک پنج ل، غاریقون و حجر ارمی مغسول و مرجان و کهربا و مروارید از هر کدام یک ل، گلسرخ و زرنف و بادروج و حضض مکی و دم الأخویین از هر یک نیم ل و شیخ الرئیس سه ل طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی از هر یک سه ل اضافه کرده اند با سه وزن عسل بسرشدند.

معجون خیارشنبز: که سمرقندی ذکر کرده و جهت قولنج حارّ و بارد و رمده و زکام و نزله و درد سینه نافع است و مضرّ معده سرد و جهت دیر گذشتن او و مصلحش استعمال او با آب طیبخ رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش تا ده سال باقی است و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت ل.

فلوس خیارشنبز ۱۰۰ ل با ۱۰۰ ل عسل به قوام آورند، بنفشه و تربد از هر یک بیست ل، سقمونیا پانزده ل، رب السّوس دوزاده ل، ملح هندی هفت ل و نیم و انیسون و مصطکی و رازیانه از هر کدام ۵ ل. ادویه را با سی ل روغن بادام چرب نموده بسرشدند و چون جوشیدن فلوس باعث ضعف عمل او می شود اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر است.

معجون اذاراقی: مسمی به مبدل المزاج و تألیف حقیر و جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النساء و سلس البول بغایت نافع است.

اذراقی که کچوله نامند در شیر خسیانیده و پوست را جدا کرده به سوهان ریزه کرده و بعد از آن نرم صلایه نمایند. گل گاوزبان ۳ ل، هیل ۲ ل و زرنباد ۳ ل و عود هندی ۱ ل و اسطوخودوس ۳ ل و قرنفل ۱ ل و کتیرا ۳ ل و نارجیل ۳ ل و شقاقل ۳ ل و صندل سفید ۱ ل و آمله مقشّر ۵ ل و هلیله سیاه ۵ ل و عسل سه وزن ادویه از یک ل تا دو ل مداومت نمایند.

معجون مسهل: منقول از تصریف و تذکره. مسهل جمیع اخلاط حاره و محترق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است.

نیم رطل آلو بخارا و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی سه ل، هلیله زرد و تخم کرفس و کشوت و افسنتین و بنفشه از هر یک یازده ل، گل سرخ ده ل، تخم خبازی و خطمی و رازیانه و صندل زرد از هر یک چهار ل در آب پخته صاف نمایند و با سی ل ترنجبین و یک وزن ادویه شکر به قوام آورند و طباشیر و کلورا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک پنج مثقال اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال قویتر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش تا هفت ل.

معجون: منقول از ارشاد و تذکره. جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهت برص مجرب است و تا سه روز پی هم تا پنج درهم استعمال نماید و قطع کنند سپس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال او خوب است که قمر شروع در نقصان کرده باشد.

هلیج کابلی، بلبلج، آملج، افتیمون و دوقو از هر یک پنج ل، قرفه و دارفلفل از هر یک چهار ل، جوزبوا، عاقرقرحا و شیطرح از هر یک دو ل با عسل بسرشدند.

فلونیای رومی: منافعش مثل فلونیای فارسی است لکن اقطع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ کرده و مئانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احراست و او ایس است و هر دو مفسد دهن اند مگر آنکه اکثر در اطعمه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال نمایند و اجزای او به عینه اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه و ساذج هندی و روغن بلسان.

فلونیای فارسی: جهت قطع خون و تقویت اعضاء و حفظ جنین و صداد و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سیرال باقی می ماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربت تا یک درهم است.

فلفل ابیض و بزربنج از هر یک بیست و پنج م، افیون و طین مختوم و فوه و تخم کرفس و جوز اهل و اسارون و نانخواه و رازیانج و سنبل و قسط و بادام تلخ از هر یک پانزده م، مغز تخم خربزه پنج م و اشق سه درهم با عسل و شراب بسرشد.

و در بعضی نسخ زعفران پنج م، مرصاف و عاقرقرا و فراسیون و فریبون از هر یک دو م، زرنباد و درونج و لؤ و لؤ و مشک از هر یک نیم م، کافور یک دانگ و نیم و در بعضی نسخ جند بیدستر و مرجان کهریا و ابریشم از هر کدام یک م.

برشعشاء ابی برکات: منقول از خط استاد ابوی مرحوم حکیم محمد باقر و گویند بهتر از همه برشعشاء است.

صفت آن: بزربنج و فلفل سفید از هر کدام بیست م، افیون ده م، زعفران پنج م، عاقرقرا و عود و سنبل الطیب و سلیخه و زرنباد و بهمن سرخ و سفید از هر یک دو م، عود بلسان چهار ل، جره بیدستر دو ل، خشخاش و فریبون نیم ل، روغن بلسان پنج ل اگر نباشد بجل روغن زیتون کنند.

فلونیای خاصه: که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است. بزربنج، فلفل، زعفران، مصطکی بیست ل، جدوار، عنبر مشک، یشب، مروارید، ورق طلا، یاقوت، بسد، لعل، عاقرقرا، فریبون، تخم بادرنجوبیه، پوست ترنج، بوزیدان، بهمن سفید، دوقو، کندر، اکیر ترکی، پوست بیرون پسته مکد دو ل، کهریا، ورق نقره، زرنباد، درونج، بسباسه مکد ۴ م، عود قماری، ساذج هندی، اسطوخودوس، قرنفل، زنجبیل، اسارون، دارچینی، اشنه، حب بلسان، عود بلسان، خولنجان، سعد، زرنب، قسط بحری، جوزبوا، لسان العصافیر، خصیه الثعلب، ریوند چینی، غاریقون، دارفلفل، سلیخه، حماما، فطراسالیون، مرمکی، میعه سالیله، هیل مکد سه م، ابریشم، صندل سفید، سنبل الطیب، تخم کرفس، گل سرخ، خشخاش سفید، مغز بادام، نارگیل مکد ۵ م، مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه مکد ده م، افیون صد ل، عسل سه وزن ادویه.

فلونیای مجرب: قریب الاعتدال و موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است و مسمی به حافظ الأرواح نموده ام. بزربنج، فلفل سفید، افیون، زعفران، گشنیز خشک، صندل سفید، دارچینی و طباشیر، سنبل الطیب، گل سرخ، خشخاش، جلغوزه، نارگیل، زرنباد، درونج، گل گاوزبان، بسباسه، عود قماری، ساذج هندی، حب بلسان، عود بلسان، سعد، زرنب، قسط بحری، جوزبوا، لسان العصافیر، آمله به شیر پرورده، دارفلفل، سلیخه، اسارون، فوفل، زنجبیل، رازیانه، انیسون، قرنفل، فریبون، پوست ترنج، پوست پسته، ورق نقره، مشک، بهمن سرخ و سفید، وج، تخم بادرنجوبیه، بوزیدان، عسل سه وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه اضافه شده: کهریا، یاقوت، مروارید، لعل، بسد، مرجان، عقیق، ورق طلا، عنبر اشهب.

فلونیای محمودی: افیون، فلفل سفید، سنبل الطیب، اسارون، تخم کرفس و بسباسه ۲ ل، زعفران، گل سرخ ۶ ل و مشک نیم ل، عنبر ۱ ل، ورق طلا پنجاه عدد، ورق نقره صد عدد، هیل، دارچینی، مصطکی، ریوند چینی، زنجبیل و افیون از هر یک ۲ ل.

برشعشاء ابی برکات: که مرحوم ظهیرالدین عمادالاسلام فارسی می فرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده و بهترین نسخ است و جهت رفع سمومات حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار و ظلمت بصر و آو از گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوت حفظ و رفع نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از جهت قولنج و پیچش و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن بر طینخ خون نافع است جهت رفع ربو و انواع استسقاء و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده می کند حرارت را و زایل می کند کسل و تناوب و تمطی و استرخا و انواع اعیا را و جهت تفتیت سنگ کرده و مئانه و ادرار بول نافع و ریگ مجتمع را منحدر می سازد و جهت رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء المزاج بارد و درد معده و قلب و دیر هضم شدن غذا نافع است.

و قدر شربت او غایتش یک مثقال و اقلش یک دانگ و صاحب سل مقدا ر نخودی با آب گرم ناشتا و وقت خواب بنوشد و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حاره هر سه روز یک بار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمای ند در مزاج خشک و سعوپ از او صاحب صداد بارد مقدار حبه بل آب مرزنجوش کنند و به دستور صاحب لقوه سعوپ نماید و در امراض حلق حبه به دهان گرفته آبش را ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی ب ا عصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت ضیق النفس و ربو بل آب زیره و اصل السوس و در وجع فؤاد و امعاء به آب رطبه و اگر متعذر باشد به طبیخ زیره و جهت وجع سپرز به ماءالورد و خل خمر و جهت درد پهلو به شراب الأصول و جهت درد جگر به آب و عسل و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد پس به ماءالأصول و جهت مبطن به ماءالأس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد تهیگاه به آبی که گرم شده باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان به جلاب نیم گرم و جهت تبهای بل لرز هرگاه با او وجع فؤاد باشد با آب و جهت تب مرگبه با مطبوخ انیسون و جهت زحیر با آب بز رقطونا و با آب نیم گرم و جهت حصاه با آب سد اب یا آب ورق ترب و جهت بیماری که خواب نکند بل طبیخ خشخاش و جهت بواسیر بل ماءالکراث و جهت ثقل لسان حبه ای با آب سماق و جهت غم بی سبب بل آب

کاسنی و جهت جماع لب‌ماء‌الحمص المطبوخ و جهت نقرس حبه هر روز فرو برد و جهت زنی که بزاید و نفاس قطع نشود بل آب حبله و جهت هم با آب حرمل و جهت کسی که افیون خورده باشد با طیبخ دارچینی و جهت کسی که کافور خورده باشد با طیبخ عود به ماء‌الورد و جهت گزیدن عقرب بل عسل و جهت گزیدن افعی هر روز حبه ای و هر چند قی کند باز بنوشد تا قی ساکن گردد و علامت در این آن است که مار گزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش می برد و همچنین در هر سم قتالی و جهت ماده ای که در گرده به هم رسیده باشد بل طیبخ نخاله و زبد و جهت رفع زیادتی خون حیض با آب سماق و جهت احتباس خون حیض به طیبخ عراب و مویز و جهت قولنج بل طیبخ اصل السوس نافع است.

صفت آن: دارفلغل، دارچینی، جنطیانا، سلیخه و جند بیدستر از هر کدام چهار م، سنبل الطیب، فجاج اذخر و زراوند طویل از هر یک ده درم، افیون ۱۱ ل و یک دانگ و نیم، زعفران یک م، انیسون، تخم کرفس و بزربنج از هر کدام پانزده ل، فلفل سیاه ۲۲ ل و نیم و قسط و فو و اسارون از هر یک ده ل و نیم، زنجبیل و فودنج خشک از هر یک هفت م، روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده ل و عسل بقدر کفایت.

نسخه دیگر: که از ظهیرالدین نقل شده و مکرر به تجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از م نثودیطوس است و به جهت تب مکرر به تجربه رسیده است.

صفت آن: میعه سایلله، کامازیوس، مرصاف، زعفران، حرف و جنطیانا مکد ۱۰ ل، طین مختوم، افیون، سنبل الطیب، صمغ عربی، جند بیدستر و غاریقون مکد ۳ ل، اقاکیا، هوفاریقون و فطرالسالیون مکد ۲ ل، قصب الذریره، دارشیشعان، حب الغار، عصاره لویه التیس مکد ۵ ل، زراوند طویل، ریوند چینی، اسارون، حماما و جعده ۳ ل و نیم و بدل روغن بلسان زیت العتیق است دو چندان او با دو وزن عسل بسرشد.

تریاق برء الساعه: از املاء ظهیرالدین عمادالاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که به خط مصنف مقابله کرده ام.

فلفل سیاه و سفید، زعفران، بزربنج، افیون، فریون، سنبل الطیب، عاقرقرا و عسل دو وزن ادویه و بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال او در هر علتی به موجبی است که در برشعنا مذکور شد و در بعضی نسخ فلفل منحصر به سفید اوست و در این صورت مایل به برودت می باشد و با فلفلین مایل به حرارت می باشد کمالاتی.

مخلص اکبر: که به یونانی سوطیرا و بالفعل مخلصه نامند و جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تبها می که با نوبه و سرما باشد و بحوحت صوت و درد چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند از او و اکتحال کنند و جهت درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شرسیف و جگر و احتباس بول و تنقیه مثانه نافع است و جهت منع نزله با ماء‌العسل بنوشند و در قی کردن خون با آب بارتنگ یا آب عصبی الرأعی و درد معد و ریاح غلیظه با آبی که در او تخم رازیانه جوشانیده باشند و دردهای صعب روده و ورم آن و بدی فکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز به دستور و طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و حقه او بقدر نیم درم با آب طیبخ حبله جهت درد شکم که از برودت باشد مفید است و آنچه از اوزان به سرخی نوشته شد ه موافق مجربات ابوی رحمه الله است.

مر و سلیخه و قوچ از هر کدام یک اوقیه و نیم، جند بیدستر و فطرالسالیون از هر یک ۱۵ ل و در بعضی نسخ دوازده ل، تخم کرفس دو اوقیه، سیسالیوس یک ل، قسط المر و دارچینی، اقراص آذر معمو و میعه سایلله از هر یک شش ل، فلفل ابیض ۱۲ ل، دارفلغل ۱۴ ل، افیون ده ل، زعفران و حماما از هر یک ۴ ل. قدر شربت تا یک درهم و در بعضی نسخه ها انیسون ده ل، دارفلغل چهار ل، سنبل چهار ل و در بعضی نسخ سنبل ۷ ل است.

قرص آذر معمو: در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش ل ترتیب داده بی اختلاف اوزان و ادویه.

صفت آن: قسط المر، نانخواه و فلفل سفید و قرنفل مکد ۴ دانق و فو چهار حبه، دارچینی، مصطکی، زعفران مکد چهار دانگ، سنبل الطیب، ساذج مکد یک ل، مرصاف چهار دانق و حماما و دارشیشعان و قصب الذریره مکد ۲ دانق با شراب یا قایم مقام او قرص کنند.

معجون ربیع: از مجربات مرحوم حکیم عمادالدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم ل تناول نمایند البته در سه نوبت قطع می نماید و مسمی است به حب لؤلؤ. جند، حلتیث، قرنفل، دارچینی، مرصاف و میعه سایلله از هر یک سه م، افیون و سداب و فلفل از هر یک یک م و عسل به وزن جمیع بسرشد.

معجون ربیع دیگر: منقول از محمّد بن زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت به دستور معجون سابق است.

تریاک کهنه هفت م، زعفران و قی و مر ۴ م، سلیخه و حلتیث از هر یک دو م، میعه، جند و سنبل هفت م، قسط سه م و عسل به وزن جمیع بسرشد.

نسخه دیگر: از مجربات ابوی رحمه الله علیه که در قطع تب ربیع بیدیل است و وقت استعمال و قدر شربت به دستور معجون سابق است.

اسارون و کندر و مرّمکی و جند بیدستر و میعه سایلله و بزربنج و افیون بالسویه به عسل کف گرفته مثل جمیع بسرشد.

معجون اعظم: که اسود نیز خوانند و در کامل الصنّاعه مسمی به کندی است و جهت زحیر و اسهال مزمن بغایت نافع است. جند بیدستر، افیون، میعه سایلله، بزربنج، مرصاف، اسارون، زعفران، کندر و نانخواه را بالسویه به عسل بسرشد و در نسخه کامل جلدان، طین ارمنی، تخم کرفس و سلیخه اضافه است.

معجون قابض: جهت اسهال بواسیری مجرب است.

تخم حماض، انجبار، تخم مورد و بلبله . مجموع را بو دهند و آمله و هلیله سیاه و خبث الحديد مدبر با رب به و غسل بالمنافسه دو وزن ادویه بسرشد شربتی دو مثقال.

اما معاجین باهیة: در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت به هر مزاجی در ادویه آن لابد است و آنچهان نیست که در هر مزاجی هر معجون مبهی مؤثر باشد از آن جمله معجون لبوب است.

از اسرار الاطباء تألیف شمس الدین هلالی اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را نیکو کند و از مداومت کننده او قبل از جماع و بعد از آن این است از عرق النساء و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی.

قدر شربتیش از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر به جهت معتادین افیون، زعفران و پنیرمایه شتر اعرابی و افیون و بزرالبنج و بدل سقنقور ماهی رویان کرده و بغایت موافق گشته و قدر شربتیش از افیون دار او نیم مثقال است تا یک مثقال . شقاق، خولنجان، خصیه الثعلب، بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر از هر یک سه م، سقنقور سه م، حبّ بلسان، حبّ البان، فلفل سفید، مغز تخم خربزه، مغز تخم خیار، تخم گوز، تخم پیاز، تخم شغلم، تخم یونجه و خشخاش سفید خشک و دانه تخم نیه تیزک و تخم شبت و تخم گوز شامی و آن دوقو است، تخم هلیون، خسک مربی از هر یک ۱ م، نارجیل، مغز بادام، مغز پسته، مغز حبّ الصنوبر کبار، مغز حبّ الخضراء، مغز دانه پنبه و کنجد سفید مقشّر هفت م، دارچینی، قرنفل، سنبل الطیب، اسارون، بسباسه، کبابه، سعد، قرفه، دا رفلفل، جوزبوا، نارمشک، عود، عنبر اشهب و زعفران از هر یک ۱ ل.

مشک یک دانگ و نیم، زنجبیل، بوزیدان، قسط شیرین، مغز حبّ الزکم و درونج از هر یک دو م را با غسل بسرشد و مجرب و آزموده است.

معجون چوب چینی: از نسخه مرحوم حکیم عمادالدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مئانه و باقی اعضاء و تقویت باه و فربهی بدن و غیره نافع است.

صفت آن: بیخ چینی ۵ ل، مروارید ۲ ل، شمط دو ل، ریوند، افیوم و سنبل از هر کدام سه ل، هیل، مصطکی، عود قماری، پنیرمایه شتر اعرابی و اسارون سه ل، آمله به شیر پرورده ده ل، گل مختوم سه ل، صندل سفید و سرخ ۲ ل، سمکه صیدا و ماهی رویان ۳ ل، دارچینی و قرنفل و زنجبیل از هر یک ۲ ل، جوزبوا و بسباسه و برنگ ۲ ل، درونج و زرنباد از هر کدام سه ل، خصیه الثعلب ۵ ل، تخم جزر، تخم شغلم، تخم ترب، تخم یونجه، بهمن سفید و سرخ و خسک مربی از هر کدام سه ل، بوزیدان و سورنجان ۲ ل، شقاق ده ل، کبابه چینی دو ل، خولنجان و قسط شیرین دو ل، تودری زرد و سرخ و سعد سه ل و ورق منشط سدس اجزا، سپس مجموع را بسایند و گل گاوزبان و بادرنجویه و گل سرخ و دواله از هر یک ده ل را بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید و تخم خربزه و تخم خیارنی و تخم کاسنی و تخم خرفه از هر کدام ده ل را نرم کوفته و در آب مطبخ شیره گرفته با آب به شیرین و انار شیرین و گلاب و قند و غسل کرده به قوام آورند سپس مغز بادام، مغز فندق، مغز گردکان، مغز جلفوزه مانند مرهم کوفته و در غسل حل کنند و ا جزء به آن بسرشد و حقیر ورق منشط را که جهت سرور است داخل نکرده و بیست ل چوب چینی را جوشانیده و آب آن را بلعسل به قوام آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال قویتر مشاهده نموده- ام.

معجون مبهی: که جهت تولد نافع است. اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه کنند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب نمایند و از مضرت باه پرهیز کنند.

صفت آن: بهمن سرخ و سفید و مغز جلفوزه و قاقله کبار و دارچینی از هر یک دو ل، مروارید، بسد، فلفل، زنجبیل، قرنفل، نارجیل، س کینج، ساذج هندی، برگ قرنفل و نیم وزن او قرنفل بدل می توان کرد و اگر ساذج سیاه و ضخیم ورق کنند بهتر است و الا نصف ساذج و نصف قرنفل بدل کنند از هر کدام یک ل، جوزبوا نیم ل و زعفران نیم ل را با سه وزن غسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند.

معجون مبهی: این جمع مؤلف ارشاد گوید بسیار مجرب است و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص و قدر شربت تا چهار ل می باشد.

صفت آن: گل گاوزبان و تخم تره تیزک از هر کدام یک جزو و نیم، سقنقور و اگر نلبشد ماهی رویان، پنیرمایه شتر اعرابی یک جزو و سدس، خصیه الثعلب، زنجبیل، فلفل، م غز فندق، صنوبر کبار، تخم ترب، شقاق و تخم شغلم از هر کدام یک جزو و تخم ا نجره، دارچینی، نخود سفید، مغز بادام، کنجد مقشّر، خشخاش سفید و کندر از هر یک چهار جزو یا شربت سیب و دو وزن ادویه بسرشد.

معجون مبهی: از مؤلف تذکره عجیب الفعل است و در برانگیختن باه و نعوظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف او نافع است.

صفت آن: نخود سفید پوست دار را که در آب تره تیزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشد، خسک خشک مسحوق در سه مثل آن آب خسک تازه

ترتیب داده باشند از هر یک سه اوقیه، ترنجبین ده ل، دارچینی و خولنجان از هر یک شش ل، یک رطل و نیم غسل را با نیم رطل آب پیاز به قوام آورند و تخم

ترب و تخم جوز بری و تخم انجره از هر کدام یک اوقیه و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم اوقیه اضافه نمایند سپس هشت قیراط پادزهر و نیم درهم عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم اوقیه اضافه نمایند و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل کرده به آن تسقیه کنند و هرگاه قویتر خواهند مغز گردکان و حبّ الصنوبر و نارگیل و تخم شغلم و مغز عنّی بهمین سرخ و سفید و تخم رطبه و تخم کتان از هر کدام یک اوقیه و قسط شیرین و انیسون و قرنفل و فلفل و سقنقور و اگر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی یا ماهی روپیان از هر یک سه ل، زرده تخم مرغ و مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند و قدر شربتش تا دو درهم است.

معجون ثوم: از تألیف اسحق مؤلف تذکره ذکر نموده. جلیل‌القدر و کثیر‌المنافع و بغایت مبهی مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کلّ امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکنه و رعشه و ضیق‌النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده و جگر و امراض مقعد و رحم مگر اختناق او و جهت احتباس حیض و بول و نیک و کردن رنگ و برانگیختن باه مایوسین بغایت مجرب و مضرّ جوانان و صاحبان مزاج حارّ و مصلحش سکنجبین و شربت عنّاب و طلا کردن روغن او بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و بر قضیب جهت تهییج باه بغایت نافع می باشد و قوتش تا چهار سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل و آن گرم است در سوم و خشک است در اول.

صفت آن: یک رطل سیر کوبیده را با یک رطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یک رطل و نیم عسل به قوام آورند و زنجبیل، فلفل، قرنفل، دارفلفل، دارچینی، کبابه، جوزبوا، عاقرقرحا و خولنجان از هر یک دو ل، زعفران یک ل، روغن گل سرخ ده ل و اگر اخذ روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند.

معجون مبهی: منقول از مختار بن هبل در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است.

صفت آن: تخم تره تیزک، تخم یونجه و مغز جلعوزه از هر یک دو ل، زنجبیل و شقاقل و بوزیدان و خصیه‌الثعلب از هر یک چهار ل، حلتیث طیب شش ل، روغن نارگیل ده ل. ادویه را با روغن نارگیل چرب کرده با شصت ل قند معجون کنند و اگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است و قدر شربت دو ل و قلیه زردک و تخم نیم برشت و امثال آن تناول نمایند.

معجون راح المؤمنین: که تألیف حقیر است و معتدل مایل به رطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع می‌کند جهت سعال و نزله و سوء‌التفس و خفقان و غیره و اصلاً او را مضرّتی نیست و به تجربه رسیده است.

لسان‌الثور و خصیه‌الثعلب از هر یک ۵ ل، شقاقل ۲ ل، تخم جزر ۱ ل، نارگیل، دارچینی و حبّ صنوبر کبار از هر یک ۱ ل، جوزبوا و کتیرا و اصل‌السوسن الآسمانجونی از هر کدام چهار ل، ادویه را کوفته پنجاه ل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده و بیست و پنج مثقال شیره تخمش را در او گرفته و نفلش را بیندازند. پس با عسل و آب سیب شیرین و صندل و آب زردک صد و پنجاه ل به قوام آورند پس با ادویه سرشته و نیم ل مشک بر او بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ نفتی گویند یا بیخ شیخی و برگ شیرازی و امثال او بقدر لایق اضافه نمایند.

معجون سرور: تألیف حقیر و مبهی و مشهی و هاضم طعام و با نشاط و مقوی احشاء و مفرّح و جهت سرفه و آلات تنفس نافع است. در اوایل دوم گرم و مایل به رطوبت و موافق اکثر امزجه است.

صفت آن: جوزبوا و بنفشه از هر یک ۶ ل را باید با هم کوبید و با ۲ ل روغن بادام ۲ ل زنجبیل کوبیده را چرب نمایند و دارچینی، اسارون و لسان‌العصافیر از هر یک ۲ ل و عود قماری، قرنفل، خولنجان، بهمین سرخ و سفید، انیسون از هر یک یک ل، خصیه‌الثعلب ۲۲ ل، شقاقل ۲۵ ل و اگر مربا باشد بهتر است، کثیفا و نعنای خشک از هر یک ۲ ل، عسل کف گرفته ۷۵ ل و دوشاب زردک ۷۵ ل و اگر دوشاب زردک نباشد عسل را صد و ده ل باید کرد.

معجون قرص افعی: جهت توالد و تناسل مجرب است و بغایت مبهی و مقوی و موافق باردالمزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و زفت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است.

صفت آن: خصیه‌الثعلب و دارچینی و زنجبیل از هر یک ۶ ل، کبابه و قرنفل و دارفلفل از هر کدام ۱ ل، مغز فستق، مغز بادام شیرین و نارگیل مقشّر از هر یک ۲ ل، ابریشم مقشّر، اشنه، انجدان، پنیرمایه شتر اعرابی، تخم کرفس، تخم یونجه، تخم هلیون، تخم کراث، تخم شغلم، تخم خیار، تخم قنبیط، تخم جرجیر، بوزیدان، جدوار، جلعوزه کبار و صغار، تخم ترب، خولنجان، قرفه، تودری سرخ و سفید، بهمین سرخ و سفید، تخم زردک، مغز حبّ القلقل، مغز حبّ‌البن، فلفل، لسان‌العصافیر، بصل‌العنصل‌الشوی، خشک مربی، خردل و عاقرقرحا از هر کدام یک مثقال، عنبر اشهب و مشک از هر کدام ۲ ل، زعفران ۵ ل، ورق نقره و ورق طلا ۱ ل، قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته دو مثل ادویه بسرشد.

فصل پنجم:

(در مفرّحات)

مفرح عبارت از چیزی است که مشتمل باشد بر تصفیة نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویت آلات آن، چه ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی باشد و از کدورات بعیده و حواس باطنی و ظاهری صحیح باشد، باعث ادراک بیشتر می گردد و این تفریح به سبب هر یک از قوتها به انفراد می شود مثل شنیدنی های ملایم طبع از قوه سامعه و به م جموعه و بر سیل ازدواج می باشد و هر چه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول به عالم تجرد خود و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه به حسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هر چند سبب مجتمع باشد تفریح اثر خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ر دعی بدنی یا شنیدن سامعه ملایمات قوه سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذائقه و بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیة ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیة موافقه وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن، حفظ معانی جزئیة مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعته و محرکه و قوتهای غاذی و مولده. پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و به حسب تفاوت اشخاص تقویت قوتهای بدنی متفاوت، لهذا مفرحات متعدد ترکیب یافته است.

مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی: که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریفی است و مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه نموده با اندک تصرفی در زیادتی و کمی. موافق جمیع امزجه است و جهت توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیس و جهت ناقهین و اک ثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است. قرصاً و معجوناً استعمال می توان کرد.

صفت آن: مروارید و کهربا و بسد یک م و نیم، ابریشم مقررص و سرطان محرق نهری از هر کدام یک ل و یک دانگ، نخاله طلا دو دانگ، لسان الثور ۵ م، یاقوت یک م، تخم فرنجمشک، تخم بادروج، تخم با درنجبویه و برگ بادرنجبویه از هر یک ۳ م، بهمن سرخ و سفید، عود هندی، حجر ارمنی مغسول، لاجورد مغسول، مصطکی، سلیخه، دارچینی، زعفران، هیل، قافله کبار و بسباسه از هر کدام یک ل، اقیمون یک ل و نیم، اسطوخودوس سه م، جدوار یک ل و اگر نباشد زرنباد عوض او بکنند بقدر سه ل، درونج رومی دو ل، تخم کاسنی ۵ م، تخم خیار ۴ م، ترنجبین ۱۰ م، گل سرخ ۴ م، مشک ۲ ل، کافور ۱ ل، عنبر ۱ ل، سنبل و ساذج از هر کدام ۲ م. این ادویه اصل و خمیه است و گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یک ل و گاه با عسل ترکیب کنند و هر نوع که می سازند جهت معتدل المزاج تغییر بدهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در او ۵ ل افیون و ۵ ل جند بیدستر هر دو با هم سوده داخل معجون کنند و این زمان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهت اصلاح افیون است که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد.

و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد می باید زعفران و مشک این ترکیب را نیم ل کند، افیون کم کرده و بدل چهار م سناء مکی، قسط یک م، شاه تره یک ل و نیم کنند و در این ترکیب یک م گل سرخ و هشت م تخم خر فیه و هشت م طباشیر و دو م تخم کاه و سه م صندل داخل سازند و باقی ادویه به حال خود بگذارند و به دستور قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد واجب باشد که در این ادویه قشوربوا که آن بسباسه است و قشور اترج و عود بلسان و زنجبیل و فل فل سه م و جند بیدستر دو ل و وزن کافور نصف ل کنند و اگر صاحب مزاج حار یک شربت از این ترکیب با یک ل طباشیر و رب سوس بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طسوجی جند بخورد کافی باشد و احتیاج به تغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست.

و مرحوم حکیم محمد باقر می گوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر به مانیا شده بود به این معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یک مثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام و نفع عظیم مشاهده شد.

مفرح حار: جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار نیکو گرداند.

صفت آن: بادرنجبویه، قشور اترج، قرنفل، قرفه، زعفران، مصطکی، جو زبوا، قافله کبار، نارمشک، سک بهمنان، زرنباد، درونج، تخم بادروج، تخم فرنجمشک بالسئویه از هر یک دو جزو، مشک و عنبر نصف جزو و هلی ل کابلی بیست عدد و آمله سی عدد را در آب سه رطل بجوشانند تا یک رطل بماند و بعد از آن صاف نموده و یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را سه برابر ادویه کرده بسرشد و قدر شربت یک م تا دو م و این نسخه انفع از نوشدارو است جهت مبرودین و مرطوبین.

مفرح بارد: تألیف حقیر و جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است.

صفت آن: گل سرخ ده ل، آمله مقشر ۵ ل، زرشک بیدانه، فوفل، صندل سفید، طباشیر، گل ارمنی، بادرنجبویه، پوست پسته، پوست ترنج مکد از هر یک سه ل، گشنیز خشک، تخم خرفه و گل گاوزبان مکد از هر یک ۵ ل با ۱۰۰ ل شربت سیب بسرشد، شربتی ۲ ل و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی مکد ۱ ل و عنبر اشهب نیم ل در بعضی مزاج اضافه می شود.

مفرح بارد: از ادویه قلبیه شیخ رئیس (ره) و حقیر مکرر تجربه نموده ام و جهت محرور بغایت نافع است به همه جهت بهتاز دواء المشک بارد و یاقوتی است. جهت ناقهین و تب دق و خفقان حاره و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت مؤثر است.

صفت آن: تخم کاهو، تخم خربزه مقشر، تخم کدو، مغز تخم خیار مقشر از هر یک سه ل، تخم خرفه سه ل، لؤلؤ، بسد، کهربا، سرطان نهری محرق و ابریشم مقررص از هر کدام یک ل، صندل سفید دو ل، عود هندی، درونج و زرنباد و بهمن ایض از هر کدام یک ل و دو دانگ، هیل و طباشیر از هر یک دو ل، گل سرخ

۵ ل، زعفران نیم ل، کافور یک ل، مشک یک دانگ، عنبر ۲ دانگ، لسان‌الثور سه ل و نیم، رب کدو یک ل و اگر یافت نشود دو ل حب کدو مکان او و الادول صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته قرص سازند و یا معجون نمایند به رب سیب و انار و به و بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت.

معجون سوسنبیری: از حکمای فرس و مفرح و مقوی و مساوی است اجساد او با ارواح او. نافع است مطلق مزجه را در هر وقت و اعاده می کند قوای ساقطه و ارواحی که نقصان یافته باشند به مرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها. به جهت خفقان و رعشه و استسقاء و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن می کند درد نفرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی می گویند گرم است در اول و نیافساند در او ضرر چیزی.

صفت آن: زرنباد، درونج، بهمن سرخ و سفید و بادرنجوبیه از هر یک ده ل، فرنجمشک ۶ ل، عود قماری ۵ ل، نعنای خشک، سوسنبر، دارچینی، کنجد مقشر، جوزیوا، نقره محلول، کهربا و زعفران از هر یک دو ل، بسباسه و یاقوت از هر کدام یک ل. بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنی را در هشتاد مثقال به این موجب: از گلاب شانزده ل و عرق بید مشک و آب سیب و آب مر زنجوش و آب گاوزبان از هر یک شانزده ل در بهار یک شب بخیسانند و در زمستان دو شب و دوپست و پنجاه ل عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است به وزن در آرند و بعد از آن دوپست و پنج اه ل شیر تازه را به خورد عسل دهند و به دستور با عشر عسل که بیست و پنج مثقال باشد روغن بنفشه و بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش به زیر آورده و ادویه را اضافه نم آیند و طبن در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یک شب در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی با او هست باز بگذارند به آتش نرمی که به جوش نیامده به بخار بر طرف شده و آنگاه ادویه معدنی را که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه می فرماید که اگر پادزهر معدنی باشد دو ل و اگر حیوانی باشد ۱۲ قیراط در گلاب حل نموده و تسقیه نمایند، یک م او در نشاط و کیفیت برابری با یک من خمر می کند و با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربتش تا دو ل و قوتش تا بیست سال باقی است و جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و به جهت قوه باه شب و به جهت سموم با آب رازیانه و جهت خفقان با عرق گاوزبان.

مفرح جالینوس: معروف به طولاماخس یعنی جلیبالقلب است و جهت خفقان حارّ و صعود ابخره به دماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع و سرد است در درجه سوم و خشک است در اول.

صفت آن: آمله را در شیر یک هفته خیسانیده و در گلاب سه روز، گل گاوزبان و تخم خرفه از هر یک ۲۰ ل، صندل سفید و زرد و سرخ و پوست بیخ رازیانه و سنبل الطیب از هر یک ده ل، بهمن سفید و دارچینی و گشنیز خشک و طباشیر و پوست نارنج و ترنج و ابریشم مقرض و کهربا از هر یک ۵ ل، مرجان و مروارید از هر یک ۳ ل، طلائی محلول و نقره محلول و زمرد و یاقوت از هر یک دو ل، شربت سیب و شربت ریباس و شربت انارین از هر کدام یک وزن بسرشدند.

مفرح اعظم: معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معادل جمیع مزجه و شکننده تندی خون و رافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف می کند اعیان و کسالت و بلادت و توحش را و نفخ را تحلیل می برد و مقوی اشها و باه و رافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است.

و چون اضافه کنند یاقوت و غره احجار را نامیده می شود به معجون یاقوت، مختص از وبا و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه ایمن سازد از وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بیعدیل و موافق اکثر مزجه و قریب الأعتدال است و به جهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب و مبهی و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحات است.

شاهتره و بادرنجوبیه و گل گاوزبان و تنبول از هر یک ده ل، بهمن سرخ و سفید از هر یک ۵ ل، لاجورد غیر مغسول، طباشیر مختوم و حقیر بدل او گلی که از داغستان می آرند و مشهور است کرده ام و اثرش را قویتر از گل مختوم مشاهده نموده ام. زعفران، درونج، زرنب، کبابه و زرنباد از هر یک سه ل، هلیله کابلی و ابریشم مقرض، صندل سفید و پوست بیرون پسته از هر یک دو ل، مرجان، مروارید و کهربا از هر کدام یک ل، دانه هیل یک ل، عود نیم ل، ورق طلا و ورق نقره و یاقوت سرخ از هر یک دو ل و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ام. ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه ل با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک بیست و سه ل به قوام آورده بسرشدند و قدر شربت از یک تا دو مثال و قوتش تا چهارده سال باقی است.

مفرح ملوکی: از کناش بختیشوع جهت تلطیف اخلاط و اشعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است در دوم و قوتش تا هفت سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل طبعاءالورد و یا آب ریباس.

قارقه صغار و کبار از هر یک ده ل، زرنب، زرنباد، درونج، قرنفل، عود، نانخواه، نارمشک، سلیخه و اسارون از هر یک پنج ل، سنبل، ساذج، حماما، را زینج، دارفلفل از هر یک دو ل، مروارید درشت ناسفته سفید، یاقوت سرخ و ورق طلا از هر یک ۲ ل، زعفران یک م، مصطکی یک ل، ورق نیم ل، فلفل ابیض نیم م. همه را به گلاب خیسانیده سه روز و پیش از سرشتن با عسل بر بالای آتش گذاشته مثل او عرق دارچینی و نام و مرزنجوش تسقیه نمایند سپس از آتش گرفته به ادویه بسرشدند.

مفرح سهل الوجود: جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط قوا و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تبهای عفنی نافع می باشد و در این مفرح سرور و تزکیه بسیار است و خون را صاف می کند و کسل و بلادت را زایل می کند و قوتش تا یک سال باقی است و شربت او یک اوقیه.

آب به شیرین ده رطل که در او اطفای آهن تافته با طلا و نقره بقدری که میسر باشد، قرنفل، ایتیمون، بسباسه، قافله کبار و صندل سرخ از هر یک ۷ ل کوفته و در خرقه بسته با سی م ابریشم خام بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند سپس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب به قوام آورند و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده م و از آتش بردارند.

مفرح ابریشم: جهت رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلی ل ریاح غلیظ و زیادتی هضم نافع است و گرم است در اول و در یبوست معتدل و قوتش تا سه سال باقی است و شربتش دو م. ایتیمون، اسطوخودوس، حب بلسان، سلیخه، اسارون و قرنفل از هر یک ۴ ل، زرنباد، درونج، مروارید درشت، کهربا، مرجان، بهمن سرخ و سفید، ساذج، سنبل، قافله کبار و قرفه و جند از هر یک ۳ م، حریر محرق دو م، زنجبیل و دارفلفل و مشک از هر کدام یک م با عسل کف گرفته بسرشد و حقیر یک وزن اجزای این مفرح را به غیر جند با دو وزن مفرح سهل الوجود سابق سرشته با زیادتی فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره در آثار بیعدیل مشاهده نموده ام و مسمی به مفرح ابریشم کرده و در رفع اقسام مالیخولیا به شرط مداومت مجرب است و تخلف نمی کند.

مفرح حار: کثیرالمنافع جهت امراض بارده هر قسمش که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سدد بغایت نافع است.

گرم در سوم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا یک مثقال است.

صفت آن: اظفار الطیب، نارمشک، فرنجمشک بالسویه قرفه و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزاء و مصطکی و زعفران از هر یک مثل وزن ربع اجزاء با عسل بسرشد.

مفرح بارد: جهت اصلاح امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر و گرده نافع و در سوم سرد و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل.

صفت آن: خشخاش سفید، گشنیز خشک و تخم خربزه از هر یک سه ل، طباشیر و گل مختوم و گل سرخ و لسان الثور از هر کدام یک ل و نیم و عصاره زرشک و طین مختوم از هر کدام یک ل با عسل کابلی بسرشد.

مفرح زمردی بارد: از اختراعات حقیر و جهت امزجه حار و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات حار بغایت نافع است.

صفت آن: آمله که به گلاب پرورده باشند، خشخاش سفید، تخم خرفه و گشنیز خشک مکد بیست ل، مغز تخم هندوانه، تخم خیار، مغز تخم کدو، گل مختوم یا داغستان، ابریشم مرقض محرق، بهمنین، پوست نارنج، گل گاوزبان، فادزهر معدنی، طباشیر مکد ۵ ل، عصاره زرشک و تخم کاه و مقشر، نشاسته، گل سرخ، کنجد و نیلوفر کبود ده ل، زمرد و ورق نقره از هر یک دو ل، مشک و کافور مکد نیم ل، عنبر یک ل با شیر ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن بسرشد و در بعضی امزجه مروارید و کهربا و مرجان مکد ۴ ل و ورق طلا و نقره و عنبر دو ل اضافه نموده اند.

باب دوم:

(در اقسام حبوب)

از اختراعات قدما است و منقسم به اقسام معاجین است و مسهله او تا دو سه ماه قوت باقی است و بعد از آن ضعیف می شود و مبهی و مقوی آن مشتمل بر ادویه کبار و ذوالخاصیه باشد تا یک سال و افیون دار تا دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یک ماه ضعیف می شود.

حب نارمشک: مسهل و سریع الأثر است و جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و درد معده که از احتباس باشد بغایت مجرب است و یک ع ددش یک بار اسهال می کند. مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و نارمشک از هر کدام یک ل و یک دانگ و سقمونیا مشوی ۷ ل و شکر طبرزد ۷ ل.

حب ریوند: جهت استسقای زقی که با حرارت باشد نافع است. ریوند و عصاره غافث و تخم کاسنی و غاریقون و مازریون و شربتش یک و نیم م.

حب الذهب: و این موسوم به حب الصبر است و از ترکیبات رحس الفضلا است حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و تفتیح سده و عسرالنفس و درد پهلو و پشت پا و تندی باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و بالجمله مداومت او مغنی از جمیع ادویه و قدر شربتش تا ۲ ل است.

صبر بیست م، هلیج کابلی ده م، گل سرخ ۵ م، زعفران و مصطکی و کثیرای سفید از هر یک ۳ م، عنبر و ورق طلا از هر یک چهار قیراط، مرجان و یاقوت سرخ و مروارید از هر یک سه قیراط.

و مؤلف تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریاح، عود و سنبل الطیب و اسارون از هر یک چهار درهم زیاد ه نموده و جهت مفاصل و عرق النساء و امثال آنها غاریقون، اشق، تربد، انزروت و عاقرقرحا از هر یک ۳ م و جهت صفراویین به اصل نسخه هلیج زرد و بنفسج از هر یک ۵ م و جهت بخار مرزنجوش و گشنیز از هر یک ۵ م و جهت ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش و گشنیز و جهت سودا به اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم م کرده و ادویه را کوفته و با گلاب و عرق بید و کرفس و رازیانج حب سازند و قوتش تا دو سال باقی است.

حبّ الایارج: منسوب به ابن ماسویه و نافع است جهت امراض دماغی خصوصاً بلغمی و تنقیه دماغ کند و تندی باصره بیفزاید. ایارج فیکرا شش م، هلیج زرد ۵ م، تربد ۴ م، انیسون و ملح هندی از هر یک دو م و نیم، غاریقون ۲ م، شحم حنظل یک م و در صفراویین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا یک ل.

حبّ اصطمخیقون: به معنی منقی اخلاط بارده است و جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویّه و خفقان و ضعف معده و گرده نافع است.

صبر ۱ ل، بسفایج و اقیمون از هر یک ۶ ل، سقمونیا و غاریقون و شحم حنظل از هر یک ۳ ل، سلیخه و زعفران و حبّ بلسان و ملح هندی و عصاره افسنتین و اسارون و وج و عود و مصطکی و بیخ اذخر و زراوند مدحرج و دارچینی از هر کدام یک ل و بعضی وقت ایارج اضافه می کنند و در بعضی نسخه هلیج و تربد زیاد کرده اند.

حبّ التفط: منسوب به جالیونوس و او قویّ الفعل است و نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النساء و مفاصل و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش تا دو م.

و رازی نقل کرده که مضرّ جگر است و مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر می کند و مؤلف تذکره بر این است که این اصحّ است از اوّل و مصلح او کتیرا و ماءالعناب است.

صبر ۱۵ م، هلیج اصفر، تخم حرمل، اقیمون، صمغ سداب و اگر یافت نشود دو چندان اشق و جاوشیر و مقل ارزق و سکببج و شحم حنظل و جند بیدستر و انزروت از هر یک بیست م.

و در بعضی نسخ تربد، عود و اصل السوس از هر یک هفت م کرده اند و اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر سودا زیاد نباشد اقیمون داخل نمایند و اگر حلتیث و حبّ الغار اضافه کنند در صورتی که مریض با تب نباشد جایز است. ادویه را با نبط سفید حبّ بسازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک ۵ م داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصاً نقرس مجرب است و نفعش عظیم خواهد بود.

حبّ السعال: از صاحب تذکره است و مجرب دانسته اند که در دهن نگهدارند.

تخم کدو، تخم خربزه، تخم خیارین و تخم خشخاش از هر کدام یک جزو، نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و ربّ سوس و زعفران و تخم خرفه و بادام شیرین و بادام تلخ و فسریق و صنوبر و انیسون و بزرکتنان هر یک نصف جزء حبّ بسازند.

پس اگر در سینه و شش قروحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو، حلیه سه جزو، زوفا دو جزو و نیم، پرسیاوشان دو جزو ، اگر با او تبی باشد پس گل ارمنی و گل مخ‌توم از هر یک سه جزو و همه را با مثل وزن ادویه شکر بلبلعاب تخم مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حبّ سازند و اگر به عصاره کرنب معجون بسازند در تلین طبع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد بود.

حبّی که نافع است جهت امراضی که موی بریزد مثل جذام و داءالتعلب و داءالفیل و داءالحیّه و اخراج فصول غلیظه و قوتش تا دو سال باقی است و گرم است در دوم و خشک است در اوّل و شربت او تا یک مثقال است به آب گرم و مضرّ جگر و مصلحش انیسون و مضرّ گرده و مصلح او کتیرا . تربد ۱۲ ل، اقیمون چهار ل، بسفایج و انزروت از هر یک سه ل، عصاره افسنتین و ملح هندی و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دو م با آب خیسانیده، حبّ نمایند.

حبّ الدّیدان الطّوال: برنگ مقررّ و هلیله اصفر و آمله ۵ ل و نیم، تربد ابیض ۳ ل، فانید مثل ادویه و قدر شربتش سه م با آب گرم.

حبّ قوقایا: جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن بغایت مجرب است و قوقا به لغت یونانی به معنی حاق و سط رأس است چون این حبّ جذب این مواد از آنجا می کند لهذا مسمّی به این اسم شده.

صبر، افسنتین، مصطکی و غاریقون بالسویه از هر کدام یک جزو و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک نیم جزو.

حبّ قوقایا: مستعمل ابوی (ره) بود.

ایارج فیکرا، شحم حنظل، سقمونیا، هلیله زرد، اسطوخودوس و تربد سفید حبّ ساخته و یک مثقال و نیم آن را تناول نمایند.

حبّ متتن: جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است.

ایارج فیکرا ده ل، شحم حنظل، قنطوریون دقیق، عصاره قنّاء الحمار، فرفیون، جند بیدستر، فلفل، حلتیث، سکببج، جاوشیر، شیطرج و خردل از هر کدام یک ل، صمغ را در آب سداب حل کرده و حبها سازند و دو ل و نیم قدر شربت است.

حبّ اقیمون: جهت اخراج سودای کسی که قادر بر شرب مطبوخ نباشد نافع است.

اقیمون دو ل، بسفایج و غاریقون از هر یک ده ل، خربق اسود و ملح هندی از هر یک ۵ ل، اسطوخودوس هفت ل، ایارج ده ل و شربت ۲ ل.

حبّ الشّبیار: این حبّ را شبیار از این جهت نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیه دل از سودای که متولّد از بلغم باشد.

ترید، افتیمون، غاریقون، اسطوخودوس و هلیج کابلی از هر کدام یک جزو، فیقرا یک جزو و نیم، عود هندی نیم جزو و قدر شربت از یک مثقال تا دو م.

حب الشبیر: نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و دل از سودایی که از نفس سودا به هم رسیده باشد.

هلیله کابلی و افتیمون از هر کدام یک جزو، فیقرا یک جزو و نیم، اسطوخودوس یک جزو، شحم حنظل یک جزو، خربق اسود ربع جزو، مصطکی و عود و بسفایج از هر یک نیم جزو و حجر مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند و قدر شربتش از یک م تا یک ل.

حب که جهت سپرز مجرب است با ماءالعسل و امثال او بنوشند.

پوست بیخ کبر، ریوند، صبر زرد، مرجان سوخته، تخم کرفس، غاریقون، ملح هندی با عرق بهار و امثال آن بنوشند و حب بسازند و قدر شربتش یک ل است.

حب المقل: از مجربات والد مرحوم حقیر و جهت صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجرب است.

آمله مقشر، پوست هلیله زرد و سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست لبله و تخم گندنا از هر کدام ۵ جزو، مقل ارزق ۴ جزو. مقل را نیمکوب کرده در آب گندنا ناشسته بخیسانند و روز دیگر در هاون بکوبند که به طریق م رهم شود و ادویه را بسرشند و حبی به مقدار نخودی بسازند و هر روز در خلاء معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند.

حب الفالج: از تألیفات والد مرحوم و جهت کسی که در جانب راست او فالج به هم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش را ثقل به هم رسیده باشد مجرب است.

ترید ابیض ۶ ل، سورنجان ۳ ل، حب النیل ۳ ل، ایارج فیقرا ۴ ل، شحم حنظل ۲ ل، شیطرح، بوزیدان، وج، عاقرقرحا، دارفلل از هر یک یک و نیم ل، سکینج، جاوشیر، مقل ارزق از هر یک ۴ دانگ، فریبون و جند بیدستر از هر یک نیم ل. ادویه را کوفته و به حریر بیخته و صمغ را در آب گندنا حل کرده و با او ادویه را بسرشند و حبها بسازند و قدر شربت ۳ م با آب گرم.

حب الافاویه الكثير الصبر: جهت مره سودا و صفرا و بلغم مقلده در معده و غشوی که از او عارض شود نافع است.

دارچینی، قصب الذریره، حب بلسان، فجاج اذخر، سلیخه و قرفه از هر یک ده اوقیه را نیمکوب ساخته، بیست و دو رطل آب باران در آن ریخته بپزند تا نصف باقی بماند. بعد از آن صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و به این آب بشویند و صاف کنند و دو مرتبه ۱۰ سه مرتبه بشویند تا باقی نماند مگر ثقلی از صبر که احتیاج به او نباشد پس در آفتاب خشک کرده و هر یک از زعفران و مصطکی و مرصاف یک اوقیه در او ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه با آب خمیر کرده باشند. قدر شربت ۳ م با آب گرم.

حب الشیطرح: جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث نافع است.

ترید ده م، صبر ۲۰ م، زنجبیل و خردل ابیض از هر یک ۲ م، فلفل و دارفلل و عاقرقرحا از هر کدام ۱ م، شیطرح، ملح هندی و وج از هر کدام ۲ م و فانیج ۴ م. با آب کلم حبها بسازند و قدر شربتش ۲ م و نیم تا ۳ م با آب گرم.

حب الربع: هلیج کابلی و افتیمون از هر کدام چهار م، عصاره غافت و عصاره افسنتین از هر یک دو م و صبر یک م. همه را به آبی که در آن رازیانه جوشانیده صاف کرده و حبها بسازند و قدر شربتش دو م تا سه م.

حب حلتیث للربع: هلیله اصفر و عصاره غافت دو م، حرف ۱ م، حلتیث نیم م با آب حبها سازند و قدر شربتش یک درهم با آب گرم.

حب اشعثا: جهت اسهال صفرای مخلوط به بلغم و زرداب نافع است.

صبر ۲۲ م، افتیمون ۱۲ م، سقمونیا ۳ م، سلیخه و سنبل و ترید و مصطکی ۴ م، زعفران ۳ م، غاریقون ۶ م و حماما ۱ م. بلآب حب ساخته و قدر شربتش ۲ م با آب گرم.

حب السکینج: از جالینوس و جهت امراض بارده و استسقاء و قولنج و لقوه و فالج نافع است.

هلیلجات ثلثه و آملج ۱۵ ل، مقل ۴ ل، زنجبیل و دارچینی ۵ ل، فلفل و دارفلل و اسارون ۳ ل، تخم کرفس و نانخواه و وج و سلیخه ۲ ل، شیطرح و حب - البلسان ۲ ل، مصطکی ۱۶ ل، غاریقون ۱۰ ل، شکر طبرزد ۳۰ ل، صبر سقوطری ۴۰ ل. غاریقون و مقل را کوفته و آب گندنا را بر او پاشیده بکوبند و باقی ادویه را با آن مخلوط ساخته و مثل فلفل حبها ساخته. قدر شربتش یک مثقال و نیم با آب نیم گرم وقت خواب تا دو ل و قبل از استعمال و بعد از وقت استعمال یک روز پرهیز نمایند.

حب قیصر: که حب ذهب نیز گویند و از معالجات بقراطی و جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویت آن نافع است و چون تناول کنند بعد از طعام هر روزی ک بار از رطوبات لزجه اخراج می فرماید و معده را ضعیف نمی کند.

نانخواه، زیره، کرویا، انیسون، هلیله اسود و ملح نفطی ۱ م، مصطکی ۳ م، صبر سقوطری مثل همه با آب ورق اترج خمیر کرده و حبها بسازند و حبی یک دانگ تا دو دانگ.

حَبِّ الدَّيْدَانِ الطَّوَالِ وَ حَبِّ القَرَعِ : کیل دارو و فلفل ابیض و برنگ کابلی مقشّر و قنبیل و ملح هندی ۵ م، ترمس ۶ م، شیخ ۱۰ م، تربد ۱۵، قسط و مرصاف ۷ م و قدر شربتش ۵ م بلآب راسن تر.

حَبِّ للمَالِخُولِیَا : فیکرا ۴ م، افتمیون ۴ م، حجر لاجورد غیر مغسول و غاریقون ۲ م، سقمونیا ۱ م و قرنفل بحری ۲ عدد با آب به شیرین حبّ کرده و قدر شربتش هر هفته یک ل.

حَبِّ العَرَقِ النَّسَاءِ : حقیر تجریه نموده و بسیار مؤثر یافته ام و رازی می گوید که در ساعت رفع می کند و چند نفر از پیران که یک سال این آزار داشته اند و ممکن نبوده است ایشان را از جایی به جایی گردیدن با این حبّ معالجه نموده ام و پنج یا شش بار اطلاق می فرماید و مجموع یک شربت است. صبر سقوطری و اهلیج اصغر و سورنجان از هر کدام یک م حبّها بسازند.

حَبِّ مسهل : جهت حمّیات و دفع صفرا بسیار نافع است و منقول از حاوی کبیر می باشد.

عصاره غافث، عصاره افسنتین، مصطکی، هلیله زرد و گل سرخ مساوی از هر کدام یک جزو، صبر سه جزو، سقمونیا دو ثلث جزو و قدر شربتش یک م و نیم تا دو م با آب مطبوخ شاه تره و هلیله زرد.

حَبِّ لاجورد : جهت اسهال صفراوی غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است.

لاجورد غیر مغسول ۲ ل، مصطکی ۲ ل، گل سرخ نیم ل، پوست هلیله زرد نیم ل، بسفایج ۱ ل، پوست هلیله کابلی ۲ ل، غاریقون سفید ۲ ل، تربد مح کوک ۲ ل، صبر زرد ۴ ل و اسطوخودوس ۱ ل، عود قماری، سناء مکی، گل بنفشه، افتمیون از هر یک ۲ ل و کتخا نیم ل با آب سیب حبّ ساخته از ۲ ل تا ۳ ل.

حَبِّ ج کلیل : منقول از حکمای هند و جهت اخراج بلغم و صفرای مخی و قلیلی از سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر و عم ل بر آن به قی و اسهال است.

حبّ سلاطین مدبر که در دستورات مذکور شد و هلیله سیاه از هر یک به حسب عدد مساوی هم و آرد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده و با آب لیمو یا آب غوره حبّ سازند بقدر فندقی و یک عدد را کوبیده در دوشاب حل کرده و بر بالای نخود آب و شوربای چرب بخورند.

حَبِّ قرص افعی : جهت تقویت باه نافع است.

خصیه التعلب ۳ ل، خولنجان ۳ ل، پنیرمایه شتر اعرابی ۱ ل، قرص افعی ۱ ل، زنجبیل ۱ ل، خردل سرخ ۳ ل، کش خرما ۱ ل با گلاب حبّ سازند.

حَبِّ منشط : تألیف ابوی مرحوم است.

اسارون، سنبل الطیب، زعفران، مصطکی از هر یک ۲ ل، زرنباد، حبّ الغار از هر یک ۱ ل، بزرالبنج، فلفل از هر یک ۳ ل، افیون ۵ ل، فرفیون نیم ل، عاقرقرحا ۱ ل، تخم کرفس، دارچینی، ریوند از هر یک ۲ ل، قرنفل، بسباسه ۱ ل، صمغ عربی ۱ ل با گلاب حبّ سازند.

حَبِّ نشاط : جهت سرفه حارّ و نزلات و سل و قوت هاضمه و نشاط باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع است و از تألیفات حقیر می باشد.

کتیرا ۵ ل، افیون ۷ ل، صمغ عربی، ربّ السوس، نشاسته از هر یک ۵ ل، حبّ محلب، مروارید، کهربا، یاقوت از هر یک ۱ ل با لعاب بهدانه حبّ سازند و مشک یک دانگ گاهی اضافه می شود.

حَبِّ نزله : از مرحوم حکیم محمد باقر قمی. زعفران، بزرالبنج، افیون، صمغ عربی، تخم کاهو، بیخ لفاح، ربّ سوس و نشاسته از هر یک ۵ ل.

حَبِّ جدوار : از تألیفات مرحوم ابوی و مبهی و هاضم و مقوی بدن و مجرب است.

جدوار، عود، صندل، زعفران از هر یک ۲ ل، مصطکی یک و نیم ل، زرنباد، قرنفل، صمغ درونج، فلفل از هر یک ۲ ل، عاقرقرحا، مشک از هر یک ۴ ل و دارچینی ۲ ل با آب نبات حبّ بسازند و اگر افیون یک ل اضافه نمایند جهت نشاط بهتر اما قوه باه ضعیف می شود.

حَبِّ جدوار : از متأخرین این زمان است. جهت تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع است.

جدوار، مروارید، دارفلفل از هر یک ۱ ل، تخم بادرنجوبیه، قرفه، فلفل سیاه از هر یک ۲ ل، خصیه التعلب، شقاقل از هر یک ۳ ل، تخم بالنگو، عود قماری از هر یک ۲ ل، قرنفل ۱ ل، کبابه و زعفران از هر یک ۲ ل را نرم صلاهی نموده و قند را به قوام آورده حبّ سازند و قدر شربت نیم ل.

حَبِّ عطایی : جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجرب است و از تألیف جلا حقیر می باشد.

علک البطم ۱ ل، میعه سایله، کندر، مرصاف از هر یک ۳ ل، زراوند مدحرج، افیون از هر یک ۱ ل حبّ ساخته از یک دانگ تا نیم مثقال تناو ل نمایند و با اشربه موافقه سریع الأثر است.

حَبِّ سعال : جهت سعال که از برودت و رطوبت باشد مجرب است و منقول از معالجات ایلاقی است.

کندر، میعه سایله و مرصاف از هر کدام یک درم و افیون ربع م حبها بسازند بقدر یک دانگ.

حبّ سعال: از تألیفات مرحوم ابوی و جهت سعال که با تب نباشد مجرب است.

تخم رازیانه، تخم کرفس، ربّ سوس، پرسیاوشان و بادام تلخ را بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حبّ یا قرص بسازند و دول با مطبوخ مناسبه بدهند.

حبّ: جهت استمساک منی بغایت مجرب است.

دانهٔ تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده و پوست آن را گرفته و یک جزو مغز آن را با دو جزو قند کوبیده و حبّ ساخته و دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر آن را خوردن آب لیمو می کند.

حبّ بواسیر: جهت بواسیر که با خون باشد.

هلبلهٔ هندی و بلبله و آمله از هر یک پنج م، تخم گندنا تا سه م، بسرد و کهریا و ودع محرق دو م و نیم و مقل ارزق ده م. ادویه را کوفته و مقل را حل نمایند با آب ورق سرد و ورق گندنا و ادویه را با او سرشته حبّها سازند و شربتس سه م با آبی که آهن تافته در او انداخته باشند.

حبّ السعوط: منقول از کامل الصنّاعه است و جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد نافع است.

خریق ایض ۴ م، صبر و شونیز یک م، مرصاف ۳ م، فریبون ۱ م، اشق دو م، کندش و بورق ارمنی از هر یک دو م، جند نه م، زعفران یک م و نیم و جاوشیر ۱ م. با آب چغندر حب ساخته بقدر دو حبه یا سه حبه و سعوط نمایند بلروغن خیری.

حبّ عطیب النکبه و یدهب البحر: جوزبوا، قافله، فوفل، کافور، قرنفل، دارچینی و خولنجان از هر کدام ۱ م و مشک دو دانگ. مشک را علیحده سائیده و با گلاب حبّها ساخته و در دهان نگاه دار و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنهٔ مفسده پاک بشود مخلوط بسازند با مذکورات ایار ج فیکرا و مساوی همه از کافور وزن نیم شربت ساقط سازند و قدر شربت یک مثقال.

حبّ زبیبی: جهت سرعت انزال منی مجرب است و منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر قمی می باشد.

زبیبی ۵ م را با سرکهٔ تند در هاون سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط سازند با او سه ل ملح هندی و ظرف آهنی را سرکه پر کرده زبیبی را در او بجوشانند و از راست مسحوق ۳ ل اندک اندک در آن ریخته به دستهٔ هاون بسایند تا ملقمه شود، پس در کر طیس ستبری کرده بیفشردند و آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع را یک حبّ ساخته که در وسطش سو راخی باشد، ریسمان پنبه از سوراخ او گذرانیده با آب لیمو انداخته یک شبانه روز تا متحجر شود سپس به روغن بابونه انداخته و با آتش نرمی طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود و وقتی که ارادهٔ انزال داشته باشند از دهن بیرون آورند.

حبّ دیگر که امساک منی به قوت تمام کند و قوی النشاط و مسکر و منوم و مشتهی می باشد و حقیر آن را به مویز عمر مسمی ساخته و مجرب است.

مویز صد دانه، بیخ شوکران سه ل و بزربالنج سه ل کوفته و زبیبی را با آنها مخلوط ساخته در صد و پنجاه ل آب بجوشانند تا آنکه آب را به تمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه ای استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قویتر خواهند با برگک شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند.

حبّ بدل: جهت درد سرد مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون است.

تاتورهٔ سیاه و زنجبیل و ریوند چینی ۲ م. بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کس می توان خورد.

حبّ عنبر: مخترع حقیر جهت نعوظ مجرب است و بعد از شش ساعت نعوظ می آورد تا دوازده ساعت و چون با آب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف

می شود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یک شبانه روز آب نمی شود و دهان را بسیار معطر می سازد و بسیار خوشمزه است و جمعی کثیر از اطبا جهت نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران به جهت این امر حبّها ترتیب نموده و هر یک بی علتی نبوده، بعضی زود آب می شد و بعضی با اندک وقتی نرم می شد و بعضی بدمزه بود و این حبّ بغایت مسخمسن طبع شده و فی الواقع بیعدیل است.

از پنیرمایهٔ شتر اعرابی ۲ ل، عنبر اشهب ۲ ل، مشک ۱ ل، خصیه الثعلب ۲ ل، خولنجان ۲ ل، مصطکی ۱ ل و قرنفل ۱ ل بقدر مغز فندقی حبّ بسازند و روزی یک عدد تناول نمایند و از عقب او شراب با شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خیسانیده بنوشند و از این حبّ تا نیم مثقال می توان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل می تواند نمود.

حبّ: جهت بواسیر ریخی و دموی و قاطع خون و مجرب است و منقول از کامل الصنّاعه می باشد.

هلبلهٔ سیاه، آمله، بلبله، تخم مورد، جفت البلوط، طرائی ث، گلنار، مصطکی، جوزبوا، سنبل الطیب، قرنفل، تخم گندنا، مقل، خبث الحدید، مدبر برشتهٔ هلبلجات و تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ سرد حل کنند و ادویه را با آن بسرشند و حبّ بسازند و دول با آب گرم بنوشند.

حبّ سعال: جهت ضیق النفس و سرفهٔ دایمی سخت و تلبین سینه و تصفیة صفوف و جهت ربو نافع است.

بادام شیرین، تخم کتان بریان کرده، کتیرا، حبّ الصنوبر الکبار، صمغ انیسون، اصل السوس، ربّ السوس، فانیج و شکر را بالسویه با اندکی عسل و آب رازیانه بسرشد و حبّ ساخته در زیر زبان نگاه دارند.

باب سوم:

(در اقراص)

اقسام قرص مکّ اقسام حبّ است و حبّ وسط سفوف و معاجین اند و مخترع او اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار و ذوالخاصیه و افیون دار که قوتش تا چهار سال باقی است و مسهله و غیره اقسام آن در بقای قوت مثل حبه‌نبه و حفظ قوهٔ ادویه در قرص زیاده بر سفوف است.

قرص افصی: در اول سوم گرم و خشک و ملطّف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق به طریق دفع به ظاهر جلد نافع می باشد و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شش ماه استعمال نمایند. بعد از تحویل شمس به حمل، افعی ماده را صید باید نمود و بلافاصله ایام بعیده سرش را با دنبالش بسته و بر روی تخته بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله به یک ضرب قطع کنند و اح شاء پوستش را بیرون کرده با آب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالین بجوشانند تا مهراً شود سپس استخوان را دو ر کرده و گوشت او را با ربیع او نان میدهٔ خشک در هاون سنگ با مرق او مهراً بکوبند تا یکسان شود و قرصی بقدر یک مثقال بسازند و در روی پرویزن خشک کرده و در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را به روغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد به روغن زیتون کهنه و باید افعی قوی حرکت باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت مادگی است و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ به کار نمی آید.

قرص اسقیل: که از اجزای تریاق فاروق است و جهت سموم و ربو و عسر النفس و جبر کسر نافع و جهت استسقاء بیعدیل می باشد.

عنصل مشوی در خمیر گرفته را کوبیده به وزن او آرد گرسنه با شراب معجون ساخته و با روغن گل دست را چرب نموده و قرص سازند و بدل شراب مثلاً می تواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد گرسنه را یک وزن کرده.

قرص اندروخورون: که از اجزای تریاق فاروق است و جهت گزیدن هوام و ادویهٔ قتال ه و تخفیف سم و تنقیهٔ اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقاء و تفتیح سدد نافع است و نسخهٔ او مختلف و بهترین نسخه‌ها از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصنّاعه ترجیح داده. دارشیشعان، قصب الذریره، اسارون، عود بلسان، سلیخه، جعده، مصطکی و فواز هر یک ۶ ل، فجاج اذخر و زعفران از هر یک ۱۲ ل، دارچینی، حماما و مرصاف از هر یک ۲۴ ل، اقحوان بیست ل، سنبل الطیب ۱۶ ل. با شراب یا نیبذ عسل یا جمهوری قرص بسازند.

قرص اندروجون الملک: که مؤلف آن به اسم پادشاه آن عصر تألیف کرده و جزو اعظم تریاک غرزه و بعضی معاجین کبار است. مقوی معده و دماغ و جگر و با قوهٔ تریاقیه و جهت علل باردهٔ اعضای رئیسه مفید است.

بابونهٔ سرخ و سفید، سماق بی دانه، مرصاف، اسارون، انیسون، اشنه، قصب الذریره و عود بلسان بالسویه با شراب جمهوری یا مثلث یا نیبذ زیب قرص بسازند.

قرص لک: که از اجزای معاجین کبار است.

فیلجوش که لوف باشد یک جزو و لک مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص بسازند.

قرص آذر معمو: که از جملهٔ اجزای مخلصه است که سوطیرا گویند و ملطّف و مفتّح و جهت استسقاء و امراض جگر و سپ رز و معده نافع می باشد و ضما و محلّل اورام بارده و جهت درد سر بلغمی و نزلات قدیم بسیار مؤثر است.

حماما، دارشیشعان، قسط تلخ، قصب الذریره، فلفل سفید، قرنفل و نانخواه از هر یک ۳ ل، دارچینی، مصطکی، زعفران، مرصاف از هر یک ۶ ل، فو یک ل، سنبل - الطیب و ساذج هندی از هر یک ۷ ل با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند.

قرص اقرو قومعما: یعنی قرص زعفران از جملهٔ اجزاء دواء الخطایف است و در خواص مانند آذر معمو و بعضی هر دو را به این اسم خوانده اند.

زعفران، دارچینی، بیخ سوسن آسمانجونی و ساذج هندی از هر یک دو ل، گل سرخ و حماما و قسط تلخ از هر یک ۱ ل، مرصاف ۴ ل با شراب و مانند آن به دستوری که گذشت قرص بسازند.

قرص فرقیون: که از اجزای مثرودیطوس است و مفتّح و ملطّف و محلّل و منقی احشاء و جهت امراض باردهٔ اعضای رئیسه نافع و با قوهٔ تریاقیه است.

صفت: مویز بی دانه ۴ ل، علك البطم ۱۴ ل، مرصاف و اذخر هر یک ۱۲ ل، دارچینی، مقل، اظفار الطیب، سنبل، سلیخه، اکلیل الملک، سعد و حبّ الغار از هر یک ۳ ل، قصب الذریره ۹ ل، زعفران ۱ ل، قفرا الیهود ۲ ل و نیم. صموغ را در شراب و امثال او خیسانیده و قرص بسازند و بعضی از قدما با سه وزن آن عسل معجون کرده اند.

قرص طباشیر ملتین: جهت تبهای صفرای و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلبان خون نافع است.

طباشیر سفید، گل سرخ، صندل سفید سوخته، مغز تخم کدو، مغز تخم خیار، مغز دانه به، رب سوس، زرشک منقّی، صمغ عربی، کنیرا و ترنجبین. با آب ترنجبین قرص بسازند و اگر تلخین بیشتر خواهند ریوند چینی، غاریقون سفید اضافه کنند و مقدار شربتیش یک مثقال است.

قرص طباشیر ملّین: تألیف مرحوم میر عطاءالله جدّ حقیر است و بهترین نسخه ها و معمول حقیر و جهت تبهای حارّه و حصبه و آبله و تب دق و حرّقه البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است.

گل سرخ، طباشیر، نشاسته، تخم خرفه از هر یک ۵ ل، مغز تخم کدو، تخم هندوانه، تخم خیار، تخم گشنیز از هر یک ۳ ل، گل بنفشه ۱۰ ل، صندل سفید، کنیرا از هر یک ۲ ل، ترنجبین ۱۰ ل، رب سوس ۲ ل، فوفل و زعفران از هر یک ۱ ل با شیرۀ جو قرص بسازند و از یک ل تا دو ل بنوشند.

قرص طباشیر ملّین: جهت تبهای صغری و دمووی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافعست. طباشیر سفید ۵ ل، گل سرخ ۵ م، صندل سفید سوخته ۵ ل، مغز تخم کدو ۲ م، مغز تخم خیار ۲ م، مغز به دانه، رب سوس، زرشک منقّی و صمغ عربی از هر یک ۲ ل، کنیرا ۶ م، ترنجبین سفید ۱۵ م، با آب ترنجبین قرص بسازند و اگر تلخین بیشتر خواهند ریوند چینی ۳ ل و غاریقون سفید ۱ ل اضافه کنند. مقدار شربت یک مثقال.

قرص طباشیر قابض: منافعش مثل منافع ملّین است و با لنت طبع استعمال می نمایند.

تخم خرفه بوداده ۱ م، گل سرخ ۶ ل، صندل سفید سوخته ۲ م، گلنار ۱ م، افاقیا ۱ م، صمغ عربی بوداده، کنیرا، نشاسته بوداده از هر یک ۲ م، شاه بلوط بوداده ۲ ل، رب سوس ۲ م، طباشیر ۴ ل، تخم حماض بوداده ۲ م، زرشک منقّی ۲ م، اجزا را نرم صلایه نموده و ب یکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب یا به یا زرشک قرص بسازند و در سایه خشک کرده و یک مثقال را بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی و کهربا و بیخ مرجان از هر یک ۱ م و سماق منقّی ۵ م و انجبار ۳ م اضافه کنند.

قرص ورد قابض: جهت نزف اللّم و جهت اسهال ذویانی منقول از قانون و مجرب است.

گل ارمنی، طباشیر، شاه بلوط، تخم حماض مقشّر، گل سرخ، صمغ مقل و سرطانات محترقه بالسّویه با آب به قرص سازند.

قرص الورد الآخر: جهت درد فم معده و حمیات بلغمیه نافع است.

گل سرخ ۶ م، اصل السّوس ۴ م، سنبل الطّیب یک م با مپیختج بقدر یک م قرص بسازند.

قرص مارونس: جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافع است.

تخم کرفس و انیسون از هر یک ۸ م، افستین چهار م، فلفل مرصاف ۲ م، دارچینی ۶ م، مصطکی ۴ م، افیون ۱ م، جند بیدستر ۲ م با آب قرصها سازند بقدر یک ل.

قرص کاکنج: جهت قروح کلیه و مثانه و تطهیر البول و بول اللّم بغایت مجرب است و منقول از جان ب امین اللّوله می باشد. افیون و تخم کرفس و بزربنج و شاهدانه از هر کدام ۱ ل، تخم رازیانه ۲ ل، زعفران، تخم حماض برّی، مغز جلغوزه و مغز بادام تلخ مقشّر از هر یک ۳ ل، حبّ کاکنج جبلی ۲۵ عدد، تخم خیار ۱۲ ل. ادویه را کوفته با مپیختج معجون ساخته قرص بسازند.

قرص البزور: جهت اسهال و قروح امعاء و کسی را که هضم طعام نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض که متواتر باشد نافع است.

حبّ الأُس ۲ ل، تخم رازیانه، انیسون، نانخواه، تخم کرفس، بزربنج و دوقو از هر کدام یک اوقیه، افیون دو ل. با شراب معجون ساخته تا نیم م قرص بسازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

قرص برمکیه: جهت رفع بلغم خام و صغری حارّ قوی بسیار نافع است.

هلبله و بلیله و آمله و برنگ کابلی مقشّر از هر کدام یک جزو، تربد ایض خراشیده مثل همه اجزاء. فانی را در پاتیلی کرده و قدری آب بر او ریخته و بعد از چند جوش از آتش گرفته و ادویه را بر او پاشیده خوب با هم ممزوج نمایند.

بعد از آن به وزن هفت ل قرصها ساخته و قدر شربت یک قرص با آبی که در او گشنیز خشک را یک شب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق می فرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با او ربع جزو بلیله و شحم حنظل را.

قرص زرشک لک دار: جهت مستسقی که لنت طبع داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است و بغایت مجرب می باشد.

عصاره زرشک مقشّر و لک مغسول از هر یک ۳ ل، افستین، عصاره افسرّین و عصاره غافث از هر کدام یک ل، سلیخه، طباشیر، گل سرخ، سنبل الطّیب، اسارون، صمغ عربی بوداده، گل ارمنی بوداده، کنیرا بوداده، نشاسته بوداده، مصطکی، رب سوس از هر یک ۲ ل، سنبل الطّیب، ادخر، زعفران از هر یک ۱ ل، ترمس، بلّیان، انیسون، افاقیا، تخم مورد و ریوند چینی از هر یک ۲ ل به دستور قرص سازند و با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند.

قرص افستین: منقول از کامل الصّناعه ترکیب حنین و جهت ضعف جگر نافع است.

انیسون، افستین، اسارون از هر یک ۲ ل، تخم کرفس، صبر، عصاره غاغت از هر یک یک و نیم ل، بادام مقشّر ۲ ل، مصطکی، سنبل الطیب، سازج هندی از هر یک ۲ ل و نیم بقدر درهمی قرص سازند.

قرص اردینون: جهت تبهای حاره و اورام جگر حاره و تب شطرالغب و رفع تشنگی بسیار نافع است.

مغز تخم خربزه، مغز تخم خیارین، مغز تخم کدو از هر یک ۱۰ ل، ربّ سوس ۶ ل، کتیرا ۴ ل، نشاسته ۳ ل، طباشیر، تخم رازیانه، گل سرخ از هر یک ۲ ل، زعفران ۱ ل با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و قدر شربت یک ل است.

قرص ریوند: جهت تبهای کهنه و جهت صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربتی که واقع شود به جگر و سپرز نافع است.

ریوند چینی ۶ م، فوه، عیدان بلسان، لک منقّی ۳ م، تخم کرفس، انیسون و عصاره غاغت یک م با آب قرص ساخته و استعمال نمایند.

قرص غاغت: مجرب است جهت شطرالغب و تبهای کهنه.

گل سرخ ۱۰ م، سنبل الطیب، سازج و طباشیر از هر یک ۲ م، عصاره غاغت ۶ م با آب قرص سازند بقدر درهمی.

قرص البسد: جهت اسهال دموی و قذف خون نافع است.

بسد ۱۰ م، کندر، افاقیا و جلنار ۴ م، صمغ عربی و دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند.

قرص طحال: گویند بسیار مجرب است.

بیخ سوسن آسمانجونی ۴ م، فلفل ابیض و اشق ۲ م. اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند.

قرص کافور: جهت تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقیان نافع می باشد.

گل سرخ ۶ م، طباشیر و صمغ عربی و کتیرا ۴ م، تخم کدو، تخم خیار، تخم خرفه، اصل السّوس مکد هشت م، نشاسته ۳ م، کافور نیم م، زعفران یک م با لعاب بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند.

قرص مثلت: جهت صداع حاره و اورام حاره و ضماد او نافع است.

مرصاف، افیون، لادن و کافور ۵ م، کندر، انزروت رامک و گل ارمنی ده م، فرنیا مشت ۲ م به گلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده و به پیشانی طلا نمایند.

قرص مثلت معمول: زعفران، افیون، مرصاف، بزربینج و بیخ لفاع بالسّویه با آب کاهو قرصهای مثلت بسازند که مشابه قرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب گشنیز و امثال آن بر اورام حاره و صداع حاره طلا کنند و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن.

قرص اللدق: جهت تب دق نافع و منقول از شیخ رئیس است. طباشیر ۴ م، گل سرخ ۶ م، گل ارمنی ۴ م، تخم کدو و تخم خیار و تخم خرفه و کهربا ۳ م بقدر ۲ م قرص سازند و این قدر شربت است.

قرص جهت اسهال دموی: از تألیفات والد مرحوم است.

گل سرخ و تخم حماض ۵ م، صمغ عربی، نشاسته و طباشیر ۲ م، با لعاب بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت یک مثقال.

قرص گل صغیر: معمول ابوی (ره) و جهت درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجرب است.

گل سرخ ۲ جزو، سنبل الطیب و ربّ السّوس از هر یک ۱ جزو قرص سازند و قدر شربت یک مثقال.

قرص اللدق: از مرحوم ابوی جهت دق و تب محرقه و مطبّقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده است.

تخم بارتنگ، نشاسته، کتیرا، صمغ عربی از هر یک ۳ م، گل ارمنی، طباشیر از هر یک ۴ م، خشخاش ۵ م، گل سرخ، مغز تخم کدو و خیارین، تخم خرفه از هر یک ۶ ل، مغز دانه به، مغز تخم هندوانه از هر یک ۷ ل و ربّ سوس ۱۰ ل، با لعاب بزرقطونا قرص بسازند.

قرص: جهت بول الدم و بول المده و قروح کلیه و مثانه. مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه، خشخاش، کتیرا از هر یک ۴ ل، گل قبرسی، شادنج مغسول از هر یک

۲ ل و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول، ربّ سوس، صمغ عربی، بادام، دم الأخوین، کندر از هر یک ۲ ل، تخم کرفس ۱ ل، افیون نیم ل و کاکنج ۱۰ عدد و قدر شربت تا ۲ م.

قرص: ایضاً جهت امراض مذکوره و مسکن الم است.

مغز تخم خیار، تخم خربزه، تخم خرفه، کاهو، تخم هندوانه از هر یک ۳ ل، رازیانه ۴ ل، تخم کرفس ۱ ل، بزربینج ۱۰ ل، افیون نیم ل، گل ارمنی، عصاره لویه - التیس، خشخاش سفید و دم الأخوین از هر یک ۲ ل و قدر شربت دو م.

بنادق البزور: جهت درد کرده و مثانه نافع است.

تخم خربزه، تخم خیار، تخم کدوی شیرین، بزرالبنج، تخم خرفه، بادام مقشّر، کنیرا، نشاسته، ربّ سوس، خشخاش ابيض دو م با لعاب بزرقطونا حبّ بقدر بندقی بسازند.

قرص زرشک: منقول از قانون و مجربّ جهت سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهت تبها و امراض معده حازه ببعديل است.

زرشک بيدانه، ربّ السّوس، گل سرخ، تخم خیار، تخم هندوانه، تخم کشوت، تخم کاسنی مکد سه ل، مصطکی، سنبل الطیب و عصاره غافث مکد ۲ ل، فوه - الصیغ، ریوند و زعفران مکد ۱ ل، ترنجبین ۶ ل. ترنجبین را با آب حل کرده و قرص سازند و اگر ریوند دو ل باشد اجود خواهد بود.

قرص کاکنج: جهت حرفه بول نافع است.

تخم خیار، حبّ کاکنج، مغز بادام شیرین، ربّ السّوس، کنیرا، گل ارمنی، صمغ دم الأخوين و کندر مکد ۱۰ ل، تخم کرفس ۲ ل، افیون یک م تا یک ل و زیاده از آن قدر شربت است با شراب بنفشه و قوتش تا دو سال باقی است.

قرص للفواق: کندر و راس یابس ۳ م، فودنج، ورق الورداب ۲ م، بزرالنّمام ۳ م، صعتر ۱ م، نانخواه ۱ م و نیم و قدر شربتش یک ل به طیبخ زیره.

قرص الذبایطس: طباشیر ۱ م، تخم کاهو و تخم خرفه ۱۵ م، گشنیز خشک ۵ م، گل سرخ و جلنار ۲ م و گل ارمنی ۵ م و کافور نیم م، با آب انار ترش بنوشند و قدر شربتش ۲ ل.

قرص مرّ: جهت ادرار الحیض نافع است.

مرصاف ۳ م، ترمس ۵ م، ورق سداب، فودنج، مشکطرامشیع، فوه، حلتیث، سکببج، جاوشیر، قسط و سنبل از هر یک ۳ م با آب سداب قرص بسازند و قدر شربتش ۱ ل.

قرص الورد: مسهل صفرا و مطفی حمیات است.

گل سرخ، تخم خیار، تخم کدو و ربّ السّوس ۲ م، سقمونیا ۱ م و کافور ربع م، با آب خرفه قرص سازند و شربتش یک ل با یک ل شکر.

قرص ورد: نوع دیگر جهت درد معده و ورم معده نافع است. گل سرخ و سنبل ۳ م، ربّ السّوس ۴ م، اکلیل الملک، بابونج و اذخر ۳ م، مصطکی و کهربا ۱ م و قدر شربتش یک ل با طیبخ انیسون جهت درد معده و با آب عنب التعلب جهت ورم معده.

قرص الخشخاش: جهت قروح سینه و شش و تب حار و درد سینه و زکام نافع است.

گل سرخ و صمغ عربی ۴ م، کنیرا، ربّ السّوس، خشخاش ابيض و اسود ۲ م، طباشیر و زعفران ۲ دانگ و بقدر یک ل قرص بسازند و با شربت خشخاش بنوشند.

قرص مبرّد: تألیف مرحوم حکیم محمد باقر جهت حمیات و عطش و قایم مقام قرص کافور است.

مروراید و طباشیر ۲ م، صندل سرخ و سفید، نیلوفر، گشنیز خشک، گل سرخ، تخم حماض، تخم کاسنی، تخم خرفه، تخم کدو و تخم هندوانه ۳ م، نشاسته و کنیرا یک ل، بزرالبنج ۲ م، خشخاش سفید ۴ م، بزرقطونا را در آب خیسانیده بی آنکه صاف کنند با او قرص سازند و این قرص مألوف طبعی است که متفّر باشد از شربت.

قرص کافور: منقول از رازی و جهت علل جگر گفته است که انفع اقراص است و جهت علل جگر و حمیات معمول حقیر است.

طباشیر ۱۰ م، گل سرخ ۵ م، تخم کدو، تخم کاهو، تخم کاسنی، تخم خرفه، صندل سفید و کافور یک ل، با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه حرارت عجیب خواهد بود.

قرص سرطان: جهت مسلولین نافع است.

طین ارمنی، طین مختوم، طین رومی، نشاسته و گل سرخ ۶ م، سرطان محرق ۱۰ م، کنیرا، طباشیر و شادنج مغسول ۵ م و ریشه انجبار بدل کنند یا شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجربّ است.

خشخاش سفید و سیاه و زعفران نیز اضافه نموده و ربّ السّوس ۳ م با آب لسان الحمل قرص بسازند بقدر دو درم با شربت انار شیرین بیاشامند.

قرص گل کبیر: جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه نافع است.

گل سرخ ۱۰ م، عصاره غافث و عصاره افسنتین ۳ م، مصطکی ۲ م و نیم، سنبل، اسارون و عود اذخر مکد ۱ م و قدر شربتش ۲ م به ماء البزور و ترنجبین.

قرص کهربا: از نجیب اللّین جهت حبس خون از هر موضعی که باشد مجربّ است.

آنچه به سرخی در تحت هر یک نوشته شده به اضافه مروراید ۵ م و خشخاش سفید و سیاه ۶ م، گل مختوم ۳ ل و قبرسی ۳ ل موافق کامل است: کهربا ۵ ل، تخم خرفه ۵ ل، بسد ۵ ل، تخم حماض، شاخ گاو کوهی سوخته، تخم مرغ و گل ارمنی ۳ ل، صمغ بوداده ۶ ل، تخم گشنیز ۶ ل و جلغوزه مکد ۵ ل، ودع محرق

۲ ل و جلنار ۳ ل، بزرالنج ۲ ل، لک منقی ۳ ل، طباشیر ۳ ل، کتیرا ۴ ل، نشاسته ۲ ل، مصطکی بوداده، زعفران و افیون ۱ م، سک ۳ م و قدر شربتیش یک مثقال با رب به جهت نفث‌الذم و با شراب خشخاش جهت قروح امعاء .

قرص شادنج: منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهریا و قاطع خون جمیع اعضاء و جهت تجفیف قروح و رفع بقایای آتشک بغایت مفید است و جهت تبهای مرگبه و اسهال دموی مجرب است.

گشنیز خشک بوداده و خشخاش سفید از هر یک ۶ ل، کهریا، مرجان و تخم خرفه از هر یک ۵ ل، طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی، شاخ گاو کوهی سوخته، پوست تخم مرغ سوخته، کتیرا و صمغ عربی از هر یک ۳ ل، ودع سوخته و بزرالنج و شادنج از هر یک دو ل و قدر شربتیش یک مثقال است و بدل شادنج مغناطیس محرق مغسول است.

قرص شادنج: از مخترعات حقیر است و جهت دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و ذوبان و تبهای دموی و سرفه حار مجرب است.

گل سرخ، تخم خرفه، گشنیز خشک، خشخاش سفید، نشاسته، طباشیر، طین ارمنی مغسول، طین رومی و طین شیرازی هر یک ۶ ل، سرطان سوخته ۱ ل، کتیرا، رب سوس، صمغ عربی، شادنج مغسول، انجبار و شاخ گاو کوهی سوخته از هر یک سه ل، بزرالنج، افیون و زعفران از هر کدام یک ل با لعاب بزرقطونا قرص کنند و قدر شربتیش یک ل.

قرص زرشک: منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقاء و به تجربه رسیده است.

زرشک بیدانه ۵ ل، رب سوس، گل سرخ، مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه از هر یک ۳ ل، مصطکی، عصاره غافث، سنبل الطیب، روناس، لک شسته، عصاره افستین، اسارون، فجاج اذخر، تخم شاهتره، تخم کاس نی، تخم کشوث، ریوند چینی، زعفران از هر یک ۲ ل، طباشیر و ترنجبین از هر یک ۶ ل با آب قرص بسازند.

قرص گلنار: جهت اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد نافع است.

عفص، خرنوب نبطی، کرم‌مازج، کندر، گلنار مساوی افیون، صمغ عربی مکد نیم جزو تا ۲ م قرص سازند.

قرص کهریا: جهت حمی تنقعه و تبهای کهنه مجرب است.

گل سرخ ۶ ل، رب السوس، شاهتره، سنبل الطیب از هر یک ۴ ل، مصطکی، کهریا از هر یک سه و نیم ل و انیسون ۲ ل قرص سازند.

قرص جهت تبهای مرگبه: گل سرخ، مصطکی، سنبل الطیب، رازیانه، تخم کرفس، تخم کاسنی، عصاره غافث، افستین از هر یک ۴ ل و طباشیر ۵ ل و شربتیش تا ۲ م با گلقد و طیبخ رازیانه.

قرص للاستسقاء الحار: منقول از مختار و مجرب است.

عصاره زرشک با زرشک و گل سرخ ۵ م، تخم خیار، تخم خرفه، تخم کشوث، تخم کرفس، مصطکی، لک مغسول و ریوند از هر کدام ۱ م، سنبل الطیب نیم م و بقدر یک مثقال قرص ساخته با چهل ل آب کاسنی و بیست ل آب غنبل الثعلب و ده م سکنجبین و ده م مغز خیارشبر استعمال نمایند.

قرص مسهل: تألیف حقیر و در امراض حاره و تبهای گرم و مرگبه و رفع قولنج ثقلی بغایت نافع و سریع العمل و بیغایله و بهتر این اقسام قرصهای مسهله است.

بنفشه ۵ م، مغز تخم کدو، تخم خیار، نیلوفر، مغز تخم هندوانه از هر یک ۳ م، تخم خرفه، گل سرخ، طباشیر، کتیرا از هر یک ۲ م، گشنیز خشک، مصطکی و انیسون از هر کدام یک مثقال، حب الملوک نه عدد پاک کرده مشوی به طریق حکمای هند که در دستورات مذکور است با لعاب بزرقطونا قرص ساخته و از نیم ل تا یک ل با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب الملوک را با کتیرا و انیسون و مصطکی سا کرده دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از تشویه است.

قرص مروارید: تألیف حقیر و جهت تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع است و بغایت مجرب است.

طباشیر، گل سرخ از هر یک ۶ م، گل ارمنی ۴ م، تخم کدو، مغز تخم خیار از هر یک ۲ م، صندل سفید ۱ م، تخم خرفه، مروارید، کهریا، عصاره لحيه التیس، تخم بارتنگ از هر یک ۲ م طبرب مورد سرشته قرص بسازند و یک ل و نیم با شربت خشخاش و در بعضی با شیر الاغ باید داد و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و به جهت تب دق کافور و زعفران اضافه کنند.

قرص بنفشه: معمول اطبا جهت امراض حاره که با بیوست طبع باشد.

گل سرخ ۵ ل، بنفشه ۱۰ م، رب السوس ۳ م، کتیرا ۳ م، مصطکی ۲ م، محموده مشوی ۱۰ ل، تخم کاسنی ۵ ل، تخم کدو ۱۰ ل و تخم خرفه ۱۰ ل با آب ترنجبین قرص بسازند.

قرص قابض: تألیف حقیر و جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است.

طباشیر، نشاسته، صمغ عربی، گلنار، گل سرخ، کتیرا از هر یک ۵ ل، زعفران، افیون از هر یک ۱ ل، تخم مورد، انجبار از هر یک ۳ ل، شاخ گاو کوهی سوخته ۵ ل، گل ارمنی، خرنوب نبطی، آرد کنار از هر یک ۳ ل و مازو، تخم حماض، دم الأخوین از هر یک ۲ ل با آب بارتنگ قرص بسازند و ۱ ل را در هر مرضی با ادویۀ موافقۀ مرض بدهند.

قرص طحال: تألیف ابوی (ره) و جهت ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است.

گل سرخ ۶، زرشک ۳، تخم خیارین ۲ و تخم خرفه ۲، ریوند ۱، طباشیر ۱ م، لک مغسول ۱ ل، عصاره غاغت نیم ل، کافور ۱ ل، عصاره افسنتین، زعفران، ثمره الطرفا، ایرسا و سنبل الطیب یک ل با سکنجبین و آب کاسنی یا آب بید معصور یا آب شاهتره بنوشند.

قرص کوکب: واضع اولسلیوس است و او دع سوت کوکب زحل می کرده و پیوسته متلبس به لباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب به

کوکب گشته و لهذا این قرص مسمی به اسم کوکب شده و سبب دیگر در این تسمیه این که طلق را کوکب الأرض می نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحرارة و یابس است در اول. جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهت درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملذوعه نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و قدر شربتش تا دو ل و منقول از تذکره است و آنچه به سرخی اوزان نوشته شده موافق کامل و شفاء الأسقام است.

دوقو، سیسالیوس، تخم کرفس، انیسون، بزرالبنج و میعه سایله مکد از هر یک ۸ ل، جنبدیستر، سنبل، پوست بیخ لفاع، گل مختوم، مرصاف، سلیخه، طلق محلوب مکد از هر یک ۴ ل و در بعضی نسخ خشخاش و در بعضی نسخ مصطکی، طباشیر، قسط، زعفران و حلتی ث مکد جهت قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخ کافور ۱ م و در بعضی افیون یک م جهت قطع خون و حرقه بول اضافه کرده اند.

قرص گلنار: منقول از تذکره و جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است و گویند در تجفیف قروح و باقی لارفارسیه که معروف است به حب فرنگی نفع عجیبی می کند به شرط زیادتی مازو و یا پوست انار.

گل سرخ، افاقیا و مازو مکد ۸ ل، انیسون، گل مختوم، سلیخه و صمغ مکد ۴، کتیرا و افیون مکد ۱ م با آب گرم استعمال کنند و قدر شربت از نیم ل تا دو مثقال.

قرص دیاستوماطون: جهت زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع است و اثرش در حال ظاهر می گردد. تخم کرفس ۸ ل، نانخواه ۸ ل، رازیانه ۴ ل، انیسون ۴ ل، سنبل الطیب ۲ ل، مر ۲ ل، سلیخه ۲ ل و افیون ۲ ل با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص بسازند و قدر شربتش تا نیم مثقال است.

قرص ریوند: منسوب به شیخ الرئیس (ره) و قلیل المقدار و کثیر المنافع و مجرب جهت یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقی است.

ریوند ۸ ل، روناس و لک مغسول مکد ۴ ل، تخم کرفس، انیسون، عصاره غاغت و عصاره افسنتین از هر یک ۳ ل.

و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد را اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد، گشنیز خشک بجای تربد و اگر با تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس و گل سرخ و طباشیر و بنفشه از هر یک سه ل و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند و قدر شربتش یک مثقال است.

قرص گل قابض: جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع است و منقول از ایلاقی می باشد.

گل سرخ، تخم حماض بوداده، صمغ عربی، کتیرا، نشاسته بوداده بلعباب بزرقطنونا قرص سازند.

قرص ریوند: جهت سوء مزاج جگر و اسهال سدی دموی بغایت آزموده است.

ریوند چینی، عصاره زرشک و تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص بسازند و با آب بارتنگ بنوشند.

قرص اندرون: تألیف قدما است و منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است و به جهت بقایای نار فارسی و آتشک و قروح مزمنه نافع است و اهل روم او را حب می سازند و اهل فرنگ آرد گندم ۸ ل و زبیق ۳ ل و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم ل اضافه می نمایند.

و در استعمال او شرط است تنقیه بدن و ترک ترشیاها و نمک و قوتش تا دو سال است و بعد از چهار روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند.

زراوند مدحرج ۱۲ ل، کندر و غفص مکد ۸ ل، شب یمانی و مرصاف مکد ۴ ل و قلفدیس یک ل با گلاب قرص بسازند.

قرص نردی: در ضمادات مذکور است.

قرص سعفه: از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد.

باب چهارم:

(در سفوفات)

و او اقدم تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافته و دیسکورئوس گوید مخترع او بقراط شاگرد اسقلمیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلاء جایز ندانسته اند مگر آنکه لطیف و سریع التّفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوّتش زود ضعیف می گردد.

سفوف ارسطو: که سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند و معده را قوّت دهد و گونه را سرخ دارد و وسواس و فراموشی را ببرد و جهت هضم طعام و خوش کردن بوی دهان نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبوئی بدن نافع است و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندریه نیز گویند و قوّتش تا دو سال باقی و قدر شربتش تا دو ل است.

قرفه، سازج، نارقیصر که آن معرب ناکسیر و لغت هندی است و آن دازی رومی و قسمی از هوفاریقون است، عود، هیل، اسارون، مصطکی، هلیله کابلی، فرنچشمک، نارمشک، زیره کرمانی، دارچینی، اشنه، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، قرنفل، ناردانک، جوزبوا، قاقله و کافور مکد ۱ جزو، مشک و عنبر مکد نیم جزو و شکر شش چندان پیش از طعام و بعد از طعام یک م تا سه م تناول نمایند.

سفوف: جهت اسهال از مجربّات ابوی (ره) است و اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است.

حب الرمان بوداده ۱۰ ل را بسیار نرم صلایه کنند و طباشیر سفید ۱ ل، صمغ عربی ۱ ل، کنیرا ۱ ل، مصطکی سفید ۱ ل، تخم مورد ۱ ل، گل سرخ ۱ ل و گل ارمنی ۱ ل سفوف کنند و به اطفال نیم ل صباح و نیم ل شب با شربت به یا شربت سیب ترش بدهند.

سفوف بلوط: منقول از منصوری که جهت تقطیر البول و سلس البول مجربّ است.

بلوط مقشّر بوداده ۵ ل، کندر ۳ ل، گشنیز خشک ۱۰ ل، گل ارمنی ۱۰ ل و صمغ عربی ۱۰ ل سفوف بسازند بقدر ۲ م صبح و ۲ م شام و اگر با تقطیر و سلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هرچه بیاشامد زود دفع شود باید که با ماء الشّعیر و بزرقطونا بیاشامند و غذا با آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند.

سفوف دیگر: جهت سلس البول مجربّ است.

بلوط ۸ ل، گشنیز خشک ۳ ل، راسن ۲ ل، عرق سوس ۴ ل، لسان الثور ۴ ل، تخم خرفه ۴ ل، انیسون ۱ ل، سنبل الطیب ۴ ل، طباشیر ۵ ل، مصطکی ۱ ل، زورر ۴ ل و سعد ۴ ل، کندر ۴ ل و شکر مثل همه و وقت خواب استعمال نمایند بقدر سه ل.

سفوف: جهت اسهال مراری مزمنه و بواسیری و نواصیری حاره بغایت مجربّ است و تألیف حقیر است.

گل ارمنی، ناردان بوداده، دانه انگور که از سرکه بیرون کرده باشند و بو داده از هر یک ۵ ل، سماق بیدانه، گل سرخ، صمغ عربی بوداده از هر یک ۳ ل، طباشیر، گل مختوم یا داغستان از هر یک ۲ ل، مصطکی و عود قماری از هر کدام یک ل و قدر شربت ۲ ل با ربوب مناسبه.

سفوف دیگر: جهت اسهال بواسیری مجربّ است.

تیواج خطائی نیم م و نیلوفر یک م.

سفوف الطّین: جهت سحج و اسهال صغراوی نافع است.

بزرقطونا، تخم مرو، تخم ریحان، نشاسته، صمغ عربی و گل ارمری مکد ۱ جزو، صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمکوب ساخته و بزور را به آتش نرمی بو داده مخلوط کنند و در وقت استعمال لبروغن گل چرب نموده با شربت به یا ربّ آس بنوشند.

سفوف حب الرمان: جهت اسهال که از ضعف معده و امعاء باشد نافع و تقویت معده و امعاء می کند.

ناردان بوداده، حبّ الأس، بلوط، سماق و کمون را در سرکه خیسانیده و بو داده و آرد نبق و آرد سنجد و گشنیز خشک بوداده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی مکد ۱ جزو و سبک و رامک مکد ربع جزو را نیمکوب ساخته و استعمال نمایند.

سفوف مقلیائنا: جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است.

حرف بوداده یک رطل و نیم زیره کرمانی را یک شبانه روز در سرکه خیسای نیده و خشک شده بو داده نیم رطل تخم کتان، تخم گندنا نبطی مکد ربع رطل، مصطکی یک اوقیه و نیم و هلیله سیاه بوداده و زیت مکد ربع رطل را نیمکوب ساخته و استعمال نمایند.

سفوف خرنوب: جهت اسهال و سستی معده نافع است.

خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده، زیره کرمانی یک شب و روز در سرکه خیسانیده خشک شده و بوداده، سماق، تخم مورد، آرد نبق، بلوط، گشنیز خشک بوداده و مصطکی مکد ۱ جزو را نیمکوب ساخته و استعمال نمایند.

سفوف زرشک: جهت تقویت معده و جگر و حبس شکم نافع است.

نانخواه، سماق، زنجبیل، حبّ رمان بوداده، زرشک بوداده، آرد نبق مکد ۲ م، شکر طبرزد ۲۰ م را کوفته سفوف سازند.

سفوف سماق: جهت اسهال مزمن نافع است.

سماق ۱۰ جزو، حبّ الأُس ۲ جزو، حبّ الرّمان بوداده یک جزو، خرنوب نبطی سه جزو، صمغ عربی و گلنار نیم جزو را کوفته و سفوف سازند.

سفوف بزور: جهت بادها و نفخ نافع است.

کرویا، انیسون، زیره کرمانی، قاقله کبار، قرفه، نانخواه و تخم کرفس ۲ م، قاقله صغار، قرنفل، زنجبیل و فلفل ۲ دانگ و شکر ۲۰ م و قدر شربتش ۲ م.

سفوف للحوامل: جهت رفع اشتهاى رذیه در وقت حمل و تقویت معده و اشتهاى طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است.

زرنباد و تخم کرفس ۲ م، نانخواه و کندر ۳ م، جند بیدستر نیم م و زیره کرمانی ۲ م سفوف سازند.

سفوف دیگر: جهت حوامل بسیار نافع است و جوارش السّمسم نیز گویند.

کنجد مقشّر، زیره کرمانی و زنجبیل ۱۰ م، دارفلفل و فلفل ۵ م، دارچینی ۲ م، هیل و قاقله ۳ درم و شکر طبرزد یک رطل.

سفوف للاسهال: منقول از حنین جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهاى طعام نافع است.

زیره کرمانی و کمون نبطی را که یک شبانه روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک کرده و بوداده باشند از هر یک ۳ ل، حبّ الأُس ۵ ل، گشنیز خشک بوداده ۲۰ م، آرد نبق و آرد سنجد و آرد ناردان ۲۰ م، قرظ و طرائث ۲ م، سک سه م، عود هندی مثله در پرویزن وسیع بیخته و قدر شربتش ۳ م با میب‌ساذج صبح و شام.

سفوف للفواق: جهت فواق تشنّجی که از امتلاء حادث شده باشد نافع است.

از تخم کرفس جبلی، سعد و زیره کرمانی بالسّویه سفوف ساخته و قدر شربتش یک ل با آب نفام.

سفوف لوجع الكبده: جهت درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند.

لک منقّی سه م، طباشیر ۲ م، گل سرخ ۳ م، تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک ۲ م سفوف ساخته و قدر شربتش ۲ م با ۵ م شکر سلیمانی و چهار اوقیه شیر

شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند.

سفوف سورنجان صغیر: مجرب است جهت نقرس و عرق النّساء.

سورنجان ۱۰ م، شکر سلیمانی ۵ م، زعفران یک دانگ و بقدر یک م با آب سرد استعمال نمایند.

سفوف بوی قطع خون بواسیر: مجرب است و منقول از معالجات بقراطی و عجیب الفعل است.

جوز محرق یک جزو، زرده تخم مرغ سوخته یک جزو، کنجد بوداده سه جزو و مجموع را سائیده و دو ل با شربت سیب با آس یا بی آس به ناشتا استعمال

نمایند.

سفوف مقلیانا: از تألیفات والد مرحوم و جهت زلق الامعاء مجرب است.

هلیله سیاه و آمله و بلبله را با روغن زیت برشته کرده مکد ۵ م، زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و خشک شده و حبّ الرّشاد بوداده مکد ۷ م،

تخم کرفس و انیسون در سرکه خیسانیده و خشک شده بوداده مکد ۴ م، مصطکی، قرنفل، قاقله، عود هندی و سنبل الطّیب مکد ۲ م و سعد ۳ م، صبح و شام ۲

م استعمال نمایند.

سفوف: جهت اسهال بلغمی تألیف ابوی (ره) است.

نانخواه، کندر و گلنار مکد ۱ جزو، دانه مویز ۲ جزو با میبه ممسک استعمال نمایند.

سفوف للحفظ: جهت تنقیه و تقویت دماغ و تنقیه آواز از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است.

کندر ۷ ل، مصطکی ۴ ل، دارچینی ۱ ل، دارفلفل ۱ ل، عود ۱ ل، لسان الثّور ۱ ل، بادرنجبویه ۱ ل، کاکتج یازده دانه، شکر سفید مثل همه و قدر شربتش ۲ م تا دو

ل با آب گرم و در تابستان یک روز میل نمایند و یک روز نه.

سفوف: از تألیفات حقیر. جهت حرقة بول مزمن که با چرک باشد و با او تقطیر بول و سلس البول نیز باشد نافع است و جهت ذرور منی و در امراض مذکوره

چند مرتبه تجربه شده و بسیار مؤثر افتاده است.

بلوط بوداده ۱۰ م، گل ارمنی، گشنیز خشک، صمغ عربی، تخم حماض بوداده و کندر ذکر ۲ م و بقدر ۲ ل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این

سفوف از آب اجتناب نمایند.

سفوفی که در انواع اسهال که با سحج و مغص و حرارت باشد نافع است: تخم خطمی و تخم خبازی مکد ۵ م، نشاسته و صمغ عربی مکد ۱۰ م کوبیده اندک

بو داده بقدر ۲ ل با اشربه مناسبه بنوشند.

سُفوف للخفقان البارد: از قراپادین مرحوم حکیم محمد باقر منقول است.

نعناع، کهربا بریان کرده و شبّ یمانی بریان کرده مکد ۳ م، زراوند مدحرج، زرنباد و درونج نیم م، مروارید ۱ م، شکر ۲۰ م و قدر شربتش ۳ م با طبیخ افسنتین.

سُفوف سورنجان کبیر: جهت مفاصل و عرق النساء مجرب است.

سورنجان مصری ۱۰ م، سنا مکی ۷ م، مغز بادام ۷ م، پوست هلیله زرد ۳ م، زعفران نیم م، قند سفید ۳۰ م، سقمونیا مشوی ۱ م و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ۵ م کنند و قدر شربتش ۲ ل با آب سرد.

سُفوف: جهت قطع سیلان منی و مذی و وذی بیعدیل است.

تخم کاهو، تخم سداب و تخم پنج‌نگشت ۳ م، سعد و شهدانج ۲ م، گلنار ۱ م و قدر شربتش ۳ م با آب سرد.

سُفوف دیگر: ایضاً در قطع مذی و وذی بیعدیل است و مجفّف نارفارسی و آتشک است. بلوط ۲ جزو، کندر ۱ جزو کوبیده و به روغن زیتون چرب کرده و هر روز ۲ ل مداومت کنند.

سُفوف: جهت قطع شهوت جماع از زنان و مردان نافع است. بزربالنج، تخم خرفه، تخم کاهو و تخم شبت مکد ۱ جزو، نیلوفر ۲ جزو و قدر شربتش ۳ م با آب تخم خرفه.

سُفوف سودا: که با ماءالجین استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی.

پوست هلیله کابلی و سیاه مکد ۵، غاریقون ۳ م، بسفایج ۴، افیمون ۴ ل، گل گاوزبان ۴ ل، اسطوخودوس ۴ و نمک نفتی ۱ ل، لاجورد مغسول ۱ ل و خربق سیاه ۱ ل و قدر شربتش ۲ ل.

سُفوف: جهت سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است.

زوفای خشک، پوست بیخ کبر، عنب الثعلب، پرسیاوشان، تخم پنجکشت و تخم سداب بالسویه ۲ م با سکنجبین ناشتا تناول نمایند.

سُفوف: جهت سپرز مجرب است و تا یک هفته زایل می‌کند. منقول از تذکره.

مرجان سوخته ۱ م و کتیرا ۲ دانگ بنوشند و به دستور شکر و عرق بهار و مرجان دو دانگ تا یک هفته مداومت نمایند مجرب است.

سُفوف: مجرب جهت حرقة بول و وجع حین بول است.

مغز تخم خربزه ۳ ل، مغز تخم خیار ۱۰ ل، مغز تخم کدو ۱۰ ل، تخم خرفه ۱۰ ل، خشخاش سفید ۱۰ ل، نشاسته ۳ ل، کتیرا ۳ ل، رب السوس ۳ ل، بزربالنج سفید ۲۰ ل و قند مساوی همه ۲ ل را با جلاب ساده ط شربت بنفشه بنوشند.

سُفوف عرق النساء و نقرس: منقول از محمد بن زکریا که مجرب است جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که کاملاً قلع می‌کند.

نانخواه ۱ م و اهل، ورق سداب خشک، تخم کرفس، رازیانه و دوقو مکد ۱ جزو، فوه، بادام تلخ، سنبل، قسط حلو و زراوند مدحرج مکد نیم جزو و هر روز یک درهم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل نکند از مأكول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند بقدر دو مثقال.

سُفوف سرطان: مستعمل مرحوم ابوی و طریق آنکه بگیرند سرطان نهری و قطع کنند سرها و پاهای او را و شکمش را شکافت چند بار با آب گرم شسته و تری او را دفع کنند و در کوزه گل اندوده گذاشته و در تنور معتدل انداخته و یک شبانه روز بعد از آن که سوخته باشد پس خوب کوفته و ده م آن را و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید ۵ م و کتیرا ۳ م کوفته و سفوف سازند و قدر شربتش دو ل.

سُفوف: جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند و از تألیفات مرحوم ابوی می‌باشد.

خبث الحدید ۲۰ م را کوفته و به حریر بیخته و هفت روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک کنند و بار دیگر کوفته و مخلوط سازند به او قشر کندری که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن بیرون آورده و خشک کرده باشند ۵ م، طباشیر ۴ م، گشنیز خشک ۳ م و قدر شربتش یک مثقال با میب‌ساده با آب سرد صبح و شام میل نمایند.

سُفوف سنا: جهت عرق النساء از مجربات قدما است.

سنا مکی ۱۰ م، سورنجان ۵ م، شیطرح هندی ۳ م، زعفران نیم م و قدر شربتش ۳ م با ۳ م شکر.

سُفوف: که منی بسیار آورد و تقویت اعضای رئیسه می‌کند و فواید بسیار دارد.

عنبر اشهب ۱ م، بنفشه خشک دو جزو، کتیرا نیم جزو و مجموع را در یک روز به سه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است و مجرب.

سُفوف: جهت اسهال خون و بلغم دار نافع است.

طباشیر، نشاسته ۲، صمغ عربی، گلنار و گل سرخ مکد ۶، روناس ۲ و زعفران ۱. ۲ ل را با ربّ به بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است.

سفوف: جهت درد پشت و دروز بول و منی و تقویت انعاظ و سستی آلات بول و تناسل مجرب است. از حکمای هندوستان و از ترجمه باهر نقل شده.

فوفل ۷ ل و نیم صلايه نموده در سفال پاک اندکی بو دهند و دارچینی ۷ ل و نیم را به دستور کوفته و بیخته و اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته و با چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدر آنکه معجون شود آمیخته و مغز پسته ۲ ل و نیم و نبات دو ل و نیم را کوبیده و بر آن نثار کرده و مجموع آن را در یک روز تناول نمایند.

سفوف: تألیف حقیر و جهت تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حازه مجرب است و قدر شربش ۲ ل تا ۳ ل.

باقلی ۷ م، کنیرا و نشاسته ۴ م، صمغ عربی ۴ م، تخم خطمی ۴ م، مغز کدو ۴ م، مغز تخم هندوانه ۴ م، ربّ سوس ۴ م، خشخاش سفید ۱۰ م، مغز دانه به ۴ م، مغز بادام و طباشیر ۴ م، مغز تخم خیار ۴ م، سرطان محرق ۱ م، عصاره لویه التیس ۴ م، گلنار ۲ م، افاقیا ۲ م و گل ارمنی ۴ م.

سفوف نانخواه: از مجربات حقیر جهت ریح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع وخز و نحس بخارات بغایت نافع است.

نانخواه و تخم کرفس بالسویه با مثل او قند سفوف کنند.

سفوف قابض: که مکرر حقیر تجربه نموده و جهت اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است.

صمغ عربی را هر روز ۳ ل سائیده و بنوشند تا سه روز و زیاده بر آن و اگر با اسهال سده نباشد آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یک مثقال تا ۲ ل از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند به دستور.

سفوف: جهت جوع کلبی و فساد معده قریب به استسقاء و اشتیای اشیای رذیه نافع است.

جفت البلوط ۲ م، انیسون ۳ م، مویز پیدانه، هلیله سیاه و کابلی و آمله را سفوف کرده ۳ ل با آب آهن داغ کرده یا با شراب خبث الحديد جوشانیده بنوشند.

سفوف: جهت درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم منقول است.

گل سرخ با روغن کبر که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند، زرشک پیدانه بوداده، بوره ارمنی، اسقولوجیدریون و اگر نباشد بیخ کبر و تخم کرفس بدل کنند، بیخ کبر، ثمره الطرفا و غاریقون شربتی از یک مثقال و نیم تا دو ل، با شیر شتر یا ماءالجین یا آب چوب گز یا با سکنجبین بنوشند.

سفوف: جهت ریح بواسیر و درد آن موافق کامل و تلخیص البیان.

هلیله سیاه و بلبله و آمله مکد ۱۰ م به روغن زیتون برشته کرده و تخم گندنا بوداده و حب الرشاد بوداده و نانخواه مکد ۱۵ م، حرمل ۷ م، حله ۷ م، اهل و مغز دانه زرد آلو مکد ۵ م، مصطکی و جوزبوا مکد ۱ م و قدر شربش ۲ ل با آب گرم.

سفوف لاسهال الصبیان: از مجربات مرحوم ابوی (ره) است.

خشخاش، حب الأس، کندر و سعد را بالسویه کوفته و با شیر مرضعه بنوشند.

باب پنجم:

(در اشریه و ربوب)

واضع او فیثاغورث است و به اعتقاد او در تفتیح سدد و امراض حازه و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است.

روفس را اعتقاد آنست که زود فاسد می شود و سریع الاستحاله است و قول هر دو به حسب امرجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است.

و شیخ الرئیس (ره) می فرماید که از حکمای فرس است و به یونانیان رسیده و اشریه به دستور حبوب و اقراض اقسام می باشد و قدما به حسب ماده و زمان و

اختلاف استعمال آن در امرجه مختلفه به ششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهراً که ترکیب اشریه موافق و امراض

مختلفه منحصر نفی تواند بود و مزاج اشریه زیاده از یک سال باقی نمی ماند و شروط ترتیب آن است که هرچه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک

کردن از پوست و تخم و کوبیدن او با دو وزن آن آب بجوشانند تا به نصف آید سپس صاف نمایند و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال او افشردند و

آب آن را بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک باشد یک شبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بیخها و شاخه ها باشد زیاده از یک شبانه روز

بخسانند و هرچه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده و آب آن را بگیرند و با شکر و غسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد به قوام آورند

و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن او را از سر آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شیرینی

او بقدر ثلث آب میوه ها باشد.

و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب آن است، پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب می کند و

بار طبیعت می شود و اگر کم شود جاذب او به حسب الواقع نمی شود و ادخال غسل و شکر و سایر شیرینی ها در اشریه باید درجه مزاج هر یک را از شیرینی

او با آنچه شربت می سازند ملاحظه نمود و موافق قصد مخلوط کرد و هرگاه المی در اعضای تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد، اشربهٔ حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کتیرا و غیره مغزالت استعمال نمایند.

سکنجبین ساده: که عبارت از سرکه و قند است و هرگاه اجزا مساوی باشد مایل به سردی خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده و تبهای مرکبه نافع است.

سکنجبین سفرجلی: جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است.

آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو و سرکه و قند از هر یک یک جزو را به قوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است.

سکنجبین اصولی: جهت حمیات و سدد و عطش و جلای معده از بلغم نافع است.

خل خمر ده رطل، آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند، پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه مکد ۶ اوقیه، تخم کرفس و رازیانه و انیسون مکد ۲ اوقیه را در سرکه مذکور یک شبانه روز خیسانیده و به آتش همو اری پخته تا سدس او کم شود سپس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند به هر جزئی از این مطبوخ دو جزو از شکر و بپزند تا به قوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند ۳ م زعفران را در خرقة بسته در وقت جوشیدن او در میان او بیندازند و درد او را صاف کنند.

سکنجبین اقیمونی: که با ماءالجبن استعمال نمایند.

افتیمون، بسفایج و خریق سیاه از هر یک ۷ م. خریق را نیمکوب کرده یک شبانه روز در نود ل سرکه بخیسانند و نود ل آب اضافه نمایند و به آتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده و در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسهٔ افتیمون را انداخته یک جوش داده بعد از آن صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل قند به قوام آورند و هر روز تا چهارده ل استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد به این نسخه ترتیب دهند: افتیمون، بسفایج و تخم کاسنی مکد ۷ م، تخم کرفس ۲ م، تخم خیار ۵ م، بیخ کاسنی دو م، بیخ رازیانه ۲ م. ادویه را با سرکه نود ل و آب نود ل جوشانیده و افتیمون را در لته بسته در آخر یک دو جوش داده و بعد از سوختن آب صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل قند به قوام آورند.

سکنجبین بزوری معتدل: جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محی و استسقاء حار نافع است.

تخم رازیانه ۲، تخم کشوث ۳، انیسون ۳، گل سرخ ۳، تخم کاسنی ۲، تخم خیار ۲، تخم خربزه ۲، تخم کرفس ۲، بیخ رازیانه ۲، بیخ کبر ۲، اصل السوس ۲، بیخ کاسنی ۳ و عناب ۲۰ دانه را در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد و با شکر به قوام آورند.

سکنجبین انجدانی: تألیف حقیر است و در رفع تب مجرب و جهت سپرز بیعدیل می باشد.

انجدان ۲۰ را نیمکوب کرده و شب در سرکه ۹۰ و آب ۹۰ خیسانیده و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد، بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری ۱۲۰ ل به قوام آورند و هر روز ده ل را با آب شاهتره یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال او استعمال نمایند.

شربت ورد مکرر: مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سوداوی رقیق و سده و ضعف گرده و صفرای سوخته نافع است و مورت تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر است.

مصطکی و انیسون از هر کدام ۱ ل به ازای هر یک رطل شربت ادویهٔ مذکوره را به وزن مزبور گرفته و در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آن است که پنج رطل آب را به جوش آورده و چهار رطل برگ گل تازه را به چهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد. سپس آن را صاف کرده به دستور حصهٔ دیگر را بریزند تا اینکه از این آب ربع بماند.

و اگر قویتر خواهند گل را پنج یا شش رطل می توان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده، پس با هم وزن آب صاف او شکر به قوام آورند.

و قدر شربت از ده ل تا سی مثقال است با یخ و اگر با نصف وزن او سکنجبین بنوشند جهت جمع صفرا اولی است.

شربت ورد قابض: جهت امراض جگر نافع است.

چهار رطل گلسرخ اقماع دار را به یک دفعه در ده رطل آب بجوشانند تا به ربع برسد و صاف نموده با هم وزن او شکر به قوام آورند و اگر قویتر خواهند به ازای هر یک رطل از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید و آرد کن ار و گشنیز خشک و طباشیر یک مثقال را در پارچه بسته در او ببندند تا بجوشد و سایر تصرف با طیب است که اگر اجزای حارهٔ قابضه باید اضافه کنند و یا اگر بارده لازم از آن نیز داخل کنند.

جلاب: جهت تبهای تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع است و ملین

طبع و منضج و مقوی اعضاء و مدر بول و عرق و جهت اورام احشاء مفید است.

شکر سفید یک جزو، آب باران سه جزو، عرق بیدمشک دو جزو و گلاب سه جزو را به قوام آورند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند.

نوعی دیگر: منقول از کامل و قانون است.

شکر یک جزو و آب باران دو جزو و گلاب سه جزو را به قوام آورند.

شربت به لیمو: جهت تقویت هاضمه و تسکین تشنگی و معده و جگر حار نافع است.

آب به شیرین دو جزو، آب لیمو یک جزو و شکر ثلث مجموع را به قوام آورند.

شربت لیمو: جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفاوی و تشنگی نافع است.

ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا به نصف رسد و با پنج رطل شکر به قوام آورند.

شربت بنفشه: منقول از کامل و جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبع است.

سه رطل بنفشه تازه را به دستور شربت سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا به ربع رسد و با سه رطل شکر به قوام آورند.

شربت نیلوفر: موافق نسخه کامل و جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشاء نافع است و با وجود شیرینی مستحیل به صفرا نمی شود به

خلاف سایر اشربه شیرین و طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یک جزو شکر به قوام آورند.

شربت سفرجلی: منقول از کامل الصناعت است و جهت ضعف معده و جگر و اسهال و قی و غثیان و تشنگی نافع است.

به ترش از دانه و پوست پاک کرده و آبش را بیفشردند و دو رطل از آن گرفته و از شراب یا جمهوری یک رطل و نقل به را یک شبانه روز در او بخیسانند و بعد

از آن افشوده و صاف نمایند و با آب بجوشانند تا به نصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته به قوام آورند. زنجبیل و مصطکی از هر یک ۲ م، قاقله کبار و

صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر یک ۴ م و قرنفل ۳ م را در پارچه ای بسته در آن بجوشانند و اگر دو دانگ مشک داخل نمایند می تواند بود.

شراب الخند یقون: جهت برودت معده و تب ربع و درد احشاء نافع و مناسب پیران است.

عسل کف گرفته سه من، شراب کهنه ریحانی یا جم هوری ده من، زنجبیل ۵ م، قاقله صغار و کبار نیم م، قرنفل یک دانگ، دارچینی نیم م، زعفران ۱ م و دارلفل

یک دانگ و نیم.

غیر زعفران باقی را نیمکوب ساخته بیندازند در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یک دانگ و نیم

مشک مطیب سازند.

شراب دیمقراطیس: جهت ضعف معده و جگر و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ می کند جمیع ایام حیات از مرض.

اصل السوس آسمانجونی نیم ل، تخم رازیانه و فلفل مکد ۱ م و سلیخه ۴ م را خوب سائیده با ششصد و شصت ل شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی

گذاشته و سر ظرف را به گچ گرفته و چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند.

شربت حرمل: جهت صرع مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی است و جهت امراض بارده مانند استسقاء و جنون و نسیان بیعدیل

است.

یک رطل اسپند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا به ربع رسد و هر روز از پانزده ل تا سی ل تا سی و دو روز بنوشند جهت اعاده حمل زانی که در

وقتی حامله می شده باشند و بعد از آن نشوند سه روز این شربت بنوشند که تخلف در حمل نمی کند.

شربت نعناع: جهت تحریک اشتها به مرتبه ای مؤثر است که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و مبهی است و چون برابر معاجین

طهبه بنوشند در سرعت اثر بیعدیل است.

آب نعناع افشوده ۲۰ ل، خردل سرخ ۲۰ ل و شب یمانی ۱ ل را نرم سائیده با نود ل خمیرمایه در هزار و دوست ل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف

نموده با ششصد ل عسل به قوام آورند.

شربت بدل خمر: یک جزو خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسرشدند و در جمیع افعال قایم مقام خمر و از اسرار است.

شربت اسطوخودوس: جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده نافع است.

اسطوخودوس ۱۰، زوفای خشک ۱۰، فاوانیا ۵، پرسیاوشان ۱۰، عود قماری ۵، گل گاوزبان ۵، تخم رازیانه ۵، بیخ رازیانه ۵، تخم کرفس ۵، گل سرخ ۵، سپستان

۱۰، بادرنجبویه ۳، کاشم ۴، مویز دانه بیرون کرده ۳۰ دانه، ادخر ۳، انیسون ۳، تربد محکوک ۱۰، بیخ سوسن آسمانجونی ۵ و اصل السوس ۱۰ هم را بیزند و

صاف کنند و بریزند بر او صد و پنجاه ل عسل و مثل او قند به قوام آورند و ساذج ۲ و قرنفل ۲ و دارچینی ۳ و هل ۲ و زنجبیل ۳ و سنبل الطیب ۲ و افسنتین

رومی ۳ و مصطکی ۱ را در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند و قدر شربت آن هر روز ده ل تا پانزده ل.

شراب ریحانی: از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد.

شراب الليمون: که مؤلف شفاء الأسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند و جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن عرق و سایر سموم نافع است و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشی او بسیار باشد و مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با آب نعنای ترتیب دهند جهت تقویت معده و رفع بخارات دماغ و خیالات انفع است و هر چه با آب به باشد جهت تقویت معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند، جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هر چه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه نافع است.

و طریق ساختن آن است که شکر سفید را ساییده و در قلع مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قلع را به کرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند، پس شکر را در شیر تازه حل نموده و مثل شیر آب صاف اضافه کرده به آتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف آن را بگیرند و آب لیمو به تدریج به خورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه یا چهار اوقیه آب لیمو ببرد و به لیمو آن است که دو چندان آب لیمو و آب به شیرین بخورد او دهند و مصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تسقیه نمایند و ملعب آنکه لعاب به دانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تسقیه کنند و منع آن که با آب نعنای تازه تسقیه نمایند و آنچه با شیرخشت ترتیب دهند طریق آنست که بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند و یا نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تسقیه نمایند.

شربت انار ساده و شربت سیب ساده و امثال آن: مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای او قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و شربت توت سفید جهت امراض آلات تنفس و ضعف هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشاء و منع صعود بخارات به دماغ و اسهال نافع است و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعاء و رفع حلات صفرا و شربت سماق و سایر میوه های ترش قاطبه قابض و مقوی احشاء و مسکن حرارتند و شربت میوه های شیرین به دستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل به او می شود.

شربت ترنج: جهت خفقان حار و امراض حارة دل بغایت آزموده است و ترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم او نماند، سپس به ازای هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج ل قند اضافه نموده به قوام آورند.

شربت زوفا: نافع است جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سدد.

مویز منزوع العجم ۳۰ م، عناب، سپستان، انجیر خشک، بیخ سوسن و اصل السوس از هر یک ۲۰ م، بیخ رازیانه، بیخ کرفس، پرسیاوشان و زوفای خشک از هر یک ۱۰ م، به دانه، انیسون و تخم رازیانه از هر یک ۵ م، جو مقشر، مغز تخم خیارین، مغز تخم کدو و خربزه، مغز پسته، مغز حب صنوبر، سنبل الطیب، اذخر، تخم خطمی و تخم کتان از هر یک ۳ م. اجزاء را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر به قوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند.

نوعی دیگر که مشهور است: زوفای خشک و پرسیاوشان مکد ۷ ل، انجیر زرد دو عدد، عناب و سپستان از هر یک ۳۰ عدد، فراسیون، تخم خطمی، اصل السوس و بیخ سوسن از هر یک ۳ ل، حله ۴ ل، مویز بیدانه ۲۰ ل، تخم کرفس و تخم رازیانه از هر یک ۲ ل را جوشانیده و آب او را با دو رطل شکر به قوام آورند.

شربت گاوزبان: جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است.

گل گاو زبان ۴۰ ل و بادرنجبویه ۲۰ ل را جوشانیده آب او را با دو بیست ل شکر به قوام آورند.

شربت انجبار: جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم و التیام تفرق انصالی که در سینه و شش به هم رسد نافع است.

ریشه انجبار ۷ ل و خرنوب شامی ۵ ل و صندل سرخ و سفید سوهان کرده و تخم مورد از هر یک دو ل جوشانیده با یک رطل شکر به قوام آورند.

شربت دینار: تألیف بختیشوع است و چون شربتی را به یک دینار طلا بیع می کردند لهذا مسمی به شربت دینار شده و جهت تبها و عفونت اخلاط و اخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر نافع است.

زرشک بیدانه و تخم کاسنی مکد ۱۰ ل، عود بیخ سوسن مکد ۴ ل، تخم کشوث، گل پاک کرده، قنطاریون رقیق، مصطکی، دارچینی، زعفران و فودنج مکد ۳ ل. ادویه را کوفته و اگر جهت تب باشد در آب کاسنی و اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آن است که سه روز در میان آبی بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند و به ازای هر یک رطل آب او ۱ ل ریوند و نیم ل اسارون اضافه نموده و با دو رطل شکر به قوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند.

شربت خشخاش: نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و بهر و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و

چون با شربت درد مکرر مزوج ساخته و بعد از فصد بنو شند، رفع ضعف فصد و تقوت قوتها می کند و قدر شربتیش تا بیست مثقال است و قوتش تا دو سال باقی می ماند.

۱۰۰ عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده طی پوست را علیحده نیمکوب کنند و تخم را نرم بسایند و با ده مثل آن از آب نیسان بجوشانند تا به ثلث رسد و با مثل آن شکر به قوام آورند.

شربت عَنَاب: منقول از تذکره و موافق نسخه اصول التَّراکیب و مؤلف او غیر این نسخه را خطا می داند و جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است.

عَنَاب یک رطل، گشنیز خشک، عدس و بیخ کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد. پس صاف نموده و به وزن او شکر به قوام آورند.

شراب العنصل: سکنجبین عنصلی نیز نامند و منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النَّفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است.

پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبی ریزه کرده و تا پانزده رطل سرکه به آتش نرم بجوشانند تا مهراً شود، سپس صاف نموده به ازای هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه کرده به قوام آورده و کف بگیرند.

و امین‌الدوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده‌اند: زنجبیل و زیره کرمانی، عاقرقرح، بیخ انجدان، زوفای خشک، پودنه و نعنای هر یک ۵ ل، فلفل ده ل، تخم جزر بری و کاشم هر یک دو ل و نیم، قردمانا دو ل، سداب ۶ ل، ساذج هندی ۳ ل، با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در این صورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض مزمنه بارده بغایت نافع است.

شربت عنصل: نوعی دیگر که مخترع حقیر است و جهت سرفه کهنه و ضیق النَّفس و مواد سوداوی و بلغمی و سدهٔ اعضاء و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر به تجربه رسیده و مجرب است.

پیاز عنصل، زوفای خشک، اصل السوس، گاوزبان، پرساوشان، اسطوخودوس و غاریقون سفید هر یک ۵ ل، نعنای خشک و رازیانه، سوسن کبود و قردمانا از هر یک ۳ ل، درصد و پنجاه ل سرکه و چهارصد و پنجاه ل آب دو سه شبانه روز خیسانده بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با ۳۰ ل شکر به قوام آورند و هر روز از ۵ ل تا ۱۰ ل با آب مطبوخ پرساوشان و امثال آن بنوشند.

شراب الکدر: شربت کادھی نیز گویند. منقول از کامل و موافق نسخهٔ قدما و جامع الادویه است و جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دمی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که به مشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنهٔ اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت مؤثر است.

چوب کادی نیمکوب کرده، شاخ بادیان و تخم بادیان، پوست بیخ بادیان، تمر هندی و عَنَاب دانه بیرون کرده از هر یک رطلی، گل سرخ نیم رطل، سنبل الطیب و لک از چوب پاک کرده از هر یک ۴ م، صندل سرخ و سفید از هر یک ۱۰ درم، یک شبانه روز در چهار مثل آن آب بخیسانند، سپس بجوشانند تا به ربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا به قوام مایل شود و با یک من شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شیوع به قوام عسل گردد و از سر آتش بردارند، اشنه و کافور و زعفران از هر یک ۳ م در او حل کنند و قدر شربتیش از ۲ ل تا ۷ ل و نیم است و جهت اطفال یک ل.

شراب اترجی: موافق نسخهٔ قدما و جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است.

برگ ترنج که به فارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنهٔ جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه ل است هفت روز خیس نمایند سپس صاف نموده با صد و پنجاه ل عسل کف گرفته به قوام آورند.

و بعضی از پوست ترنج به شرح مسطور ترتیب می دهند و بعضی یک رطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف کرده با یک رطل عسل به قوام می آورند.

شراب رساطون: از اقسام خمر است و جهت امزجهٔ بارده بغایت نافع است و مقوی حرارت غریزی است.

چهار هزار ل آب انگور صاف را به آتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار ل عسل اضافه نموده بجوشانند تا به نصف رسد، هیل، قاقلهٔ کبار، قرفه، قرنفل و دارفلفل از هر یک ۵ م نرم سائیده در پارچه‌ای بسته در اول طبخ بیندازند تا آخر بجوشد و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه م زعفران در آن حل کرده در شیشه‌ها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چه کهنه تر شود قویتر می گردد.

شراب افسرین کبیر: موافق نسخهٔ قدما و مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است. افسرین رومی ۴ ل، غاریقون مثل آن، گل سرخ ۸ ل، صبر زرد ۳ ل، حاشا مثل آن، مصطکی، تخم کرفس، اذخر، انیسون، سنبل الطیب، اسارون و ساذج هندی از هر کدام یک ل، نعنای اصل - السوس ۳ ل، بیخ کرفس و بیخ رازیانه ۲ ل، فودنه و زعفران هر کدام یک رطل و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا به نصف رسد و با یک رطل و نیم عسل به قوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند می تواند بود.

نوعی دیگر که صغیر گویند جهت مالینولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوءالقنیه بغایت آزموده است.

افستین ۱۰ ل، گل سرخ ۲۰ ل، تربد ۴ ل، غاریقون ۴ ل، سنبل الطیب ۲ ل را در چهارصد ل آب بجوشانند تا به نصف رسد و با صد و بیست ل شکر به قوام آورند و اگر تربد را ۷ ل و سنبل را ۴ ل کنند قویتر خواهد بود و حقیر مکرر تجربه نموده‌ام.

نوعی دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با بیبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است.

افستین ۲ ل، گل سرخ ۴ ل، تمر هندی ۱ ل و ترنجبین ۳۰ ل جوشانیده و صاف نموده و بنوشند و مجموع یک شربت است.

شربت ابریشم: جهت تقویت دل و اعضای رئیس و رفع خفقان بارد و باد بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است. موافق نسخه قدما:

ابریشم خام که عبارت از فیله است نه ابریشم متعارف که به عرف اطبا آن حریر است ۳۰۰ ل را یک شبانه روز در هزار و پانصد مثقال آبی که آهن نافته چند بار در او انداخته باشند بخیسانند، سپس بجوشانند تا به ثلث رسد و ابریشم را افشوده و بیرون آورند، ۲۵ ل گل گاوزبان و ۱۵ ل بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد ل شکر به قوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر کدام یک ل و نیم، ورق نقره، مروارید و مصطکی از هر یک ۲ ل حل کنند در آن و بعضی بجای فیله حریر کرده‌اند و اگر فیله کنند باید شکافت و کرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشد.

شربت جمده: اختراع حقیر و جهت ادرار حیض فرمودن و بول و جهت رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سدد مجرب است. مشکطرامشیع، جعده، حرمل، قسط تلخ، ریوند چینی، تخم کشوث، تخم خربزه و تخم خیار مگد ۳ ل، ابهل، تخم کرفس، رازیانه، روناس، انیسون، تخم کاسنی، قنطاریون رقیق مگد ۲ ل، مویز بیدانه و انجیر زرد مگد ۱۰ ل را در یک من تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا به ربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر به قوام آورند و هر روز ده ل آن را با آب مدرات حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محموده مشوی و غاریقون بپاشانند.

شربت ابریشم: که معمول متأخرین است و موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی، موافق اکثر امزجه و در دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیس و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت مؤثر است. ابریشم حریر ۳۰۰ ل سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر کدام یک من تبریز که ۶۰۰ ل باشد با آب سیب شیرین و آب امرود شیرین و آب انار شیرین و آب به شیرین از هر یک ۲۰۰ ل بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا به ربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی، سنبل هندی، جوزبوا، بسباسه و زعفران از هر یک ۱ ل، هیل، قرنفل، عود و ساذج هندی از هر یک ۱ ل و نیم و دارچینی ۳ ل. همه را کوبیده سپس در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از آن که آبها به ربع رسد ادویه و ابریشم را افشوده و آب را صاف کرده با ۶۰۰ ل شکر سفید و ۲۰۰ ل عسل به قوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک ۱ ل و ورق نقره ۳ ل و مشک نیم ل در آن حل کنند و اگر قویتر خواهند مصطکی، زعفران، درونج، بهمنین، قرنفل، عود، هیل و صندل زرد از هر یک نیم ل کوفته و بیخته و اضافه نمایند. و بعضی شکر را هزار و دویست ل و عسل را ۳۰۰ ل می‌کنند و زعفران را نمی‌جوشانند بلکه بعد از قوام در او حل می‌کنند و این انساب است، چه زعفران از جوشیدن ضعیف‌الآثر می‌شود.

شربت فواکه معتدل: معمول متأخرین و مقوی اعضاء و سایر قوتها و جهت ناقهین و ضعیف الاحشاء نافع است.

آب انار ترش و شیرین، آب به ترش و شیرین، آب امرود ترش و شیرین و آب سیب ترش و شیرین از هر کدام یک جزو، آب زعرور که کویج نامند و آب زرشک از هر یک نیم جزو با ثلث آنها شکر سفید به قوام آورند و بعضی یک جزو آب انگور اضافه می‌کنند و آن انساب است و اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است.

شربت فواکه شیرین: جهت تقویت احشاء و ناقهین و صاحبان لبت طبع و جهت صاحب سعال موافق است.

آب میوه های شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر به قوام آورند.

شربت فواکه ترش: قابضتر از فواکه شیرین است و در منافع مثل او و صاحب سعال را موافق نیست و عمل او به دستور سابق است که از آب م یوه‌های ترش ترتیب می‌دهند و هر یک از این اشربه را موافق حال هر شخصی تقویت به ادویه مناسبه می‌توان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه ای بسته و در آن بجوشانند.

شربت عود ترش: معمول متأخرین و مقوی معده و اعضای رئیس و جهت رفع غثیان و بدی هاضمه و بخارات محترقه نافع است.

آب سیب ترش و شیرین، آب انار ترش و شیرین، آب به ترش و شیرین و آب لیمو از هر یک ۱۵۰ ل با ۳۰۰ ل قند به قوام آورند و عود قماری ۵، صندل سفید ۳، گل سرخ ۲، قرنفل ۲، مصطکی ۲، سنبل الطیب ۱، اسارون ۱، بسباسه ۱، بادرنجبویه ۱، ساذج ۱، مشک نیم، عنبر نیم، ورق طلا نیم و ورق نقره یک را در آن حل کنند.

شربت تریاقی: که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجرب است.

منتقول از تذکره: آب زرشک و آب سیب شیرین از هر یک ۳۰ ل، آب لیمو، آب ترنج از هر یک صد و پنج ل با ثلث او شکر به قوام آورند و مرواریدی که به آب ترنج حل کرده باشند ۶ ل، اضافه نمایند، در این وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است.

شربت هندی: منقول از ترجمه باهر و سبرت و جهت درد گرده و مئانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النساء و نفت الدّم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعاء و تبهای دایره و گزیدن هوم و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته اند.

انجیر زرد و رازیانه از هر یک ۱۵۰ ل را یک شبانه روز در سه وزن او آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و با شیرۀ گل سرخ تازه ۳۰۰ ل و قند سفید ۶۰۰ ل بجوشانند تا به قوام سکنجبین رسد و ۱۵۰ ل ریوند چینی که به گلاب تر کرده باشند و به پانزده ل روغن گاو چرب نموده در آن حل کنند و از ۱ ل تا ۲۰ ل استعمال نمایند.

شربت صندل: جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار نافع است.

۲۰ ل صندل سفید را نیمکوب کرده و در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده و صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت را به آب دهد، پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر به قوام آورند و اگر قابضتر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن به قوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابضتر می شود.

شربت اجاص: منقول از حاوی و جهت درد سر و تبهای حارّه و یرقان نافع و مسهل صافرا است.

آلوی بخارا در آب خیسانیده و بجوشانند تا مهراً شود سپس صاف نموده و شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده به قوام آورند و اگر قدری از محمود ة مشوی اضافه نمایند قویّ الفعل می شود.

شربت تمر هندی: به دستور شربت اجاص است.

شربت مورد: جهت سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعاء نافع است.

تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند (بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن آن) تا به ربع رسد و با وزن او شکر به قوام آورند.

شربت قابض: تألیف ابوی (ره) و جهت اسهال و زلق الأمعاء مجرب است خصوصاً هرگاه با سفوف قابض بنوشند.

آب به، آب امرو و آب سیب از هر کدام یک رطل گرفته و ۳۰ ل تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده و استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی، سنبل الطیب، مصطکی و سک از هر یک ۲ ل در پارچه ای بسته و در آن بجوشانند.

شربت مسهل: تألیف حقیر و جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سدد و امراض سودای بغایت نافع است و بهترین مسهلات است.

گل سرخ و سناء مکئی از هر کدام ۱۰ ل، بنفشه ۲۰ ل، تربد سفید، غاریقون و افستین رومی از هر یک ۵ ل، تخم کشوث، اسطوخودوس و مصطکی از هر یک ۳ ل، سنبل الطیب ۲ ل، عناب و سپستان از هر یک سی عدد، در ۴۰۰ ل آب یک روز خیسانیده بجوشانند تا به ربع رسد و با صد و پنجاه ل ترنجبین و شکر بالمناصفه به قوام آورند و از ۵ ل تا ۱۰ ل استعمال نمایند.

شربت کشوث: که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوءالقینه مفید است.

تخم کشوث، رازیانه، تخم کاسنی، گل کشوث، تخم خیارین و تخم خربزه گرمک از هر یک ۳ ل، پوست بیخ کاسنی، بیخ رازیانه، گل سرخ و انیسون از هر یک ۲ ل جوشانیده و با نود ل شکر یا با شیرخشت به قوام آورند و تا ده ل با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند.

شربت دینار: معمول متأخرین و جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است.

تخم کاسنی ۳۰، بیخ کاسنی ۳۰، گل سرخ ۱۵، ریوند ۴ و تخم کشوث ۵ را یک روز خیسانیده سپس بجوشانند و با دو رطل شکر به قوام آورند.

نوع دیگر: که به جهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است.

تخم کاسنی ۱۰ ل، زرشک بیدانه ۷ ل، صندل سفید ۴ ل، لک مغسول ۴ ل، اصل السوس ۴ ل، تخم کشوث ۳ ل، گل سرخ ۳ ل را کوبیده در عرق کاسنی ط آب بخیسانند پس جوشانیده و صاف نمایند و با شکر به قوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قویتر می گردد.

شربت غوره: جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صافرا به معده و دردهای گرم و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشای زنان آبستن مفید است. دو رطل آب غوره را بجوشانند تا به نصف رسد و یک شب بگذارند و روز دیگر با ۲ ل قرنفل بجوشانند تا بوی آن را بردارد و با رطلی شکر به قوام آورند.

شراب سلمویه: از تألیف قدماست و مقوی معده و رافع خفقان است و منافع او در امراض بارده نهایی ندارد.

پوست ترنج رطلی، مرماحور یک اوقیه، قرنفل ۲ ل و عود ۱ ل را نیمکوب کرده و در پنج رطل شراب سه شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و ۲ ل مصطکی و نیم ل زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل به قوام شود سپس صاف نموده و استعمال نمایند.

شراب میبه: جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است. منقول از جامع امین الدوله:

آب به ترش دو رطل و آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا به نصف رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند، عود، زعفران، مصطکی، بسباسه، سنبل الطیب، قرنفل، جوزبوا، هیل، قاقله کبار، دارچینی، زنجبیل و مشک، سرک سائیده اضافه نمایند.

ماء العسل: جهت امراض باردهٔ عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است.

یک جزو عسل صاف را با شش جزو آب به آتش نرم بجوشانند تا به قوام سکنجبین رسد و به ازای هر یک رطل عسل دو درم فلفل را کوبیده و در پارچه بسته و در آن بجوشانند.

شراب العسل: جهت معده و جگر سرد و امراض عصب نافع است.

ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوزبوا و دارفلفل و قرنفل از هر یک ۲ ل بجوشانند تا به قوام آید سپس صاف نموده و استعمال نمایند.

ربوب: شرط آن است که آب آن چیزی که مقصود باشد را چندان بجوشانند که به ربع و ثلث رسد و مجموع آن قابضتر از اشربه و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد.

رب جوز: جهت رفع قی و غرغرهٔ او جهت خنق و درد گلو بسیار نافع است.

آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث آن بماند و با مثل آن عسل و خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یک اوقیه مرصاف و نیم اوقیه زعفران و نیم اوقیه شب یمانی اضافه کنند و اگر سادهٔ او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است.

رب خشخاش: از تألیفات قدما است و جهت نزلات حارهٔ بغایت نافع است.

دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده و یک شبانه روز در نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ن صرف رسد سپس صاف نموده و با صد و پنجاه ل شکر علی عسل یا مثلث به قوام آورند که به طریق لعوق گردد و افاقیا و زعفران و عفص و عصارهٔ لحيه التیس از هر یک درهمی کوفته و بیخته مخلوط کنند.

باب ششم:

(در مریات)

که انچهات نامند، صفت بعضی از حلویات:

مرئای شقاقل: میهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب و کمر است.

شقاقل تازه را که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده، بقدری تندی داشته باشد که زبان را بگذرد، یک شبانه روز بخیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند و بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را به قوام آورده و شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل آن مقدار باید که شقاقل را بپوشاند و به این دستورات مرئای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال او و اگر قویتر خواهند جهت باه در مرئای شقاقل و زردک به ازای هر صد ل دارچینی، زنجبیل، قرنفل، هیل و جوزبوا از هر یک ۳ ل و مشک یک دانگ کوفته و بیخته و اضافه نمایند.

مرئای سیب: مقوی معده و دل است و جهت نیکو کردن بوی دهان مؤثر است.

مرئای به: در منافع مثل اوست و در تقویت معده قویتر.

مرئای بالنگ: جهت سینه و حلق و تقویت معده مؤثر است خصوصاً چون با پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از تخم و پوست و بالنگ را از ترشی پاک کرده و بقدر انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را از آب او به قوام آورند و بعد از آن جرم هر یک با آن چندان بجوشد که رطوبت آب در جرم هیچکدام نماند.

مرئای نارنج و لیمو: جهت قطع صفرا و تقویت معدهٔ حارهٔ و دل نافع است.

پوست بیرون هر یک را خراشیده با دانه کش دانه‌ها را بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم گردد سپس با عسل و شکر به دستوری که گذشت بجوشانند.

مرئای زنجبیل: که زنجبیل پرورده گویند و جهت تقویت باه و گرده و مئانه و هضم طعام و معدهٔ بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است.

پوست زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود سپس ریزه کرده و عسل کف گرفته چندان بریزند که آن را بپوشند و بگذارند تا مزاج بگیرد.

مرئای هلیله: مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سوداوی که از احتراق بلغم به هم رسیده باشد نافع است.

صد عدد هلیلهٔ کابلی بزرگ را در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه م خاکستر چوب تاک بر آن ریزند و هر سه روز یکبار آب و خاکستر را تعویب دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آن را بپوشاند و با یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود سپس بیرون آورده از آب

خشک کنند و از جو پاک سازند و با سر میخی ده سوراخ هر عددی را کرده و با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و ۲۰ روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و جوش باید بدهند تا خاطر جمع شوند که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود، در آن نمانده است بعد از آن با عسل کف گرفته بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند که قویتر گردد به ازای هر صد عدد هلیله از هر یک از ادویه که در مرتبای شقاقل مذکور شد یک اوقیه اضافه نمایند.

ورد مرتبای عسلی: او را به فارسی گل انگبین نامند و معرب او جلنجبین و شکری او را به فارسی گل شکر و گلقد گویند و به عربی جلنجبین شکری و قوه گل انگبین تا چهار سال و گلقد تا دو سال باقی است.

و عسلی در دوم گرم و خشک و شکری در اول دوم گرم و در بیوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات به دماغ اند و عسلی جهت مبرودین و فضول بارده و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و سنگ گرده و مثانه و عسرالبول و با ربع آن زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع است و چون او را با تربد و تخم کرفس جوشانیده و صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او را جهت محرورین و یابس المزاج اوفق و جهت ابتدای وسواس و جنون نافع است. و چون گلقرن را با مثل او اسطوخودوس بالسویه و از مرتبای بنفشه نصف گلقد ممزوج نموده و مداومت نمایند جهت ازاله رمد کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سدر مجرب می دانند و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سدد بغایت مفید است و هر دو قسم گلقد را چون بجوشانند و صاف نمایند نایب مناب شربت درد مکرر است.

و گویند مضر جگر و مورث تشنگی است و مصلح او خشخاش و قدر شربتش در طیبخ تا ۱۴ ل و از جرمش ۴ ل است و طیبخ او باید با شش مثل او آب باشد تا به ثلث رسد و ضرر او به جگر به خلاف قیاس و تجربه است.

صفت آن: گل سرخ را از تخم و اقماع پاک کرده به دست چندان بیفشانند که خوب درهم شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام بر هم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذارند و هرگاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر و گل مساوی باشد و عسلی را باید به وزن گل عسل کف گرفته اضافه نموده و در آفتاب گذاشت.

مرتبای زردک: جهت تصفیة صوت و تنقیة ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقاء و ضعف باه بیهیدیل است.

زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده به قوام رسد سپس به ازای هر صد ل او این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند: عود قماری، قرنفل، دارچینی، زنجبیل، هیل، جوزبوا، زرنباد و کبابه از هر یک نیم ل.

بنفشه مرتبای: به فارسی خمیره بنفشه نامند. مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و توتیب دماغ و آلات تنفس و تبهای حار و حرقة البول و نزلات نافع است.

بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده و با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یک روز خیسانیده و با مثل او شکر مخلوط نموده و در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از پنچ ل تا ده ل است و اگر گل به و بیدمشک و سایر شکوفه ها را به دستور مرتبای سازند هر یک را منافع خاصی است که در اصل آن چیز مذکور است.

مرتبای پسته: که از پوست بیرون پسته به دستور مرتبای بالنگ ترتیب دهند و بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ و جهت امراض بارده مزمنه مفید است.

مرتبای جوز: جهت تقویت باه و بیخفیف رطوبت معده و تقویت جگر نافع است.

گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد را از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده و با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه به دستور بجوشانند.

مرتبای بادام: که جهت خشونت سینه و سرفه نافع است.

به دستور مرتبای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده و با عسل پرورده می کنند.

انما اقسام حلوی آرد و روغن دار: مسدد و غلیظ و دیبر هضم می باشد و مولد خلط مراری و سوداوی است، خصوصاً در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد لطف و انفع است و قریب الفعل به آنچه از او ترتیب دهند و تفصیل مجموع او متعذر است و اکتفا به بعضی کرده می شود که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور.

حلوی شکر پاره: مولد خون متین و ملین سینه و موافق سودایی که از بلغم متکون شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است.

آرد گندم بسیار نرم را با روغن به آتش نرم بریان کرده و شکر را به قوام آورده و اندک اندک در آن بریزند و بر هم زنند تا منعقد گردد.

حلوی گزنکبین: مایل به اعتدال و لطیفترین حلیویات و جهت سرفه و خشونت حلق و بیوست طبع نافع و سریع الأنح دار است.

سه جزو گرانگین صاف کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بر او زده و کف بگیرند و چون به انتهای قوام رسد قدری از کف چووه بر آن ریزند که تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی او را سرد کرده باشند به اندک حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بوداده و نارگیل و امثال او بقدر حاجت اضافه نمایند.

حلوای سوهان: موافق مبرودین و کثیرالغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است.

گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد سپس در کیسه ای کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند به سبز شدن، پس در آفتاب خشک کرده و آرد کنند با نصف یا مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند و آب را به جوش آورده اندک اندک ریخته و بر هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد، پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده و شروع به دفع کردن نماید، بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارگیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوزبوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که به ذایقه موافق آید.

ترحلو: آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترطیب اعضا و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است.

نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب به انعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه با خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره به دستور نافع و سردتر از قسم سابق است. تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن به دستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده و شروع به دفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است، بجای نشاسته شیره برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد به دستور شکر و روغن اضافه نمایند و به دستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن و در حلوای نشاسته، دارچینی مخلوط نمایند مسمی به ترک دارچینی خواهد بود.

حلوای سیب و به: که مقوی معده و جگر و مولد خلط صالح و معتدل الکلیفیت اند.

هر یک از آن را که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهراً شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب به آب او اضافه کنند بهتر است و عسل کف گرفته با شکر به قوام آمده بقدری که شیرینی او مطلب باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بوداده بقدر احتیاج مخلوط نمایند.

حلوای نارنج: و حلوای بالنگ نیز گویند و بهترین حلوایات و مقوی احشاء و موافق محرورین است.

پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و به دستور حلوای سیب با شکر به قوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بوداده با او مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی است و انسب و نافع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ زرد را مهراً پخته به دستور به عمل آرند در تقویت باه قویتر و ثقیل تر از حلوای سیب و نارنج است.

طریق بو دادن مغز پسته و بادام: به جهت حلوایات آن است که با سیوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و به سرعت بر هم زنند که مغزها نسوزد و بو بردارد، پس از سیوس پاک کرده و استعمال نمایند.

فالودج: معرب از پالوده است. از ترحوای نشاسته عدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است.

نشاسته را با قدری شکر که مایل به شیرینی گوید و چندان جوش دهند که چون سرد شود بسته گردد سپس در طبقی کرده بعد از بسته شدن به کارد ریزه کنند و با شربت قند و عسل و هیل به حسب امزجه استعمال نمایند.

قرنی: کثیرالغذا و مبہی و مسمن بدن و مقوی کرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و بیوست طبع نافع می باشد و مسلد و مضر جگر ضعیف و درد معده سرد و بطی الهضم است.

آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهراً شود و شکر بقدر حاجت اضافه نماید و طبخ دهند تا بسته شود.

صفت حلوای مشهور به یخ در بهشت: سریع الأندار و کثیرالغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین و ضعف احشاء مفید است و بهترین حلوایات است.

برنج کوبیده اندک بوداده را در پاتیل کرده و قند سفید را در اندک آبی حل نموده با ۶۰ ل م مجموع آب و گلاب و عرق بیدمشک در پاتیل کرده به آتش نرم بجوشانند تا به قوام پالوده شود.

باب هفتم:

(در لعوقات)

لعوق مابین معجون و شربت است که در قوام انگشت پیچ گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است به تدریج اثر او در حین مرور به حلق و قصبه ریه برسد.

و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است و در قرابادین یونانیین احدی مشاهده نموده و از این که معجون حب القطن را که از تألیف جالینوس است متأخرین لعوق حب القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق نمی شود که از جالینوس باشد.

لعوق طباشیر: منقول از کامل و جهت سرفه و تب دق و سل نافع است.

صمغ عربی و قاقله کبار از هر یک ۶ ل، نشاسته و کتیرا مکده ل، طباشیر ۴ ل، نبات سفید ۳۰ ل، مغز تخم خیار و حب صنوبر کبار از هر یک ۷ ل را نرم سائیده و به روغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیار به قوام نیآورده باشند بسرشد و با شیر الاغ استعمال نمایند.

نسخه دیگر: جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل باشد مجرب باشد.

صمغ عربی، نشاسته و خشخاش سفید از هر یک ۲۰ ل، مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک ۱۰ ل، طباشیر ۴ ل، تخم خبازی و تخم خطمی از هر یک ۳ ل. اجزاء را نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری یا ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و حقیر این ادویه را نیز اضافه نموده و انفع یافته است: کتیرا، رب سوس، گل سرخ و مغز تخم هندوانه.

لعوق صبیان: جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند.

رب سوس، کتیرا، صمغ عربی و فانج از هر یک ۴ ل، مغز دانه به یک ل با روغن بادام و جلاب لعوق سازند.

لعوق صنوبر: که حقیر مکرر تجربه نموده و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزوده و بیعدیل است.

حلبه را خیسانیده و مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیر گرفته و با دوشاب انگوری یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز جلعوزه مقشر بسیار نرم کوبیده و مخلوط کرده چند جوش داده و استعمال نمایند.

لعوق خشخاش: از مجربات ابوی(ره) و جهت نزلات بیعدیل است.

تخم خطمی ۷ ل، به دانه ۷ ل و اصل السوس ۵ ل را در دویست و پنجاه رطل آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد و با صد و بیست مثقال نبات به قوام آورده، خشخاش سفید ۵ ل و سیاه ۵ ل و مغز دانه به ۳ ل و صمغ عربی ۳ ل و کتیرا ۴ ل نرم صلایه نموده مخلوط کنند.

لعوق حلبه: جهت ضیق النفس و ربو و سعال بیسی بغایت نافع است.

حلبه ۲۰ ل، مویز بیدانه ۲۰ ل، بنفشه ۵ ل، جو مقشر ۲۰ ل، به دانه ۳ ل و گل گاوزبان ۵ ل را جوشانیده آب او را با عسل ۵۰ ل به قوام آورند و مغز تخم کدو ۳ ل، مغز جلعوزه ۳ ل و تخم رازیانه ۲ ل را کوفته اضافه نمایند و ۵ ل آن را با ماء الشعیر بنوشند.

لعوق الحرمل: جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی بیعدیل است.

تخم کتان و حرمل را بالسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند.

لعوق حب القطن: جهت بحوح و رطوبت حنجره بغایت نافع است و از مجربات ابوی (ره) می باشد.

مغز دانه پنبه ۲۰ ل، مغز جلعوزه ۲۰ ل، حلبه ۱۰ ل و تخم کتان ۱۰ ل را با عسل و یا دوشاب انگوری لعوق کنند.

لعوق التین: انجیر زرد ۵۰ عدد را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دوشاب انگوری به قوام آورده و مغز جلعوزه ۵ ل، مغز پسته ۵ ل، بلغام تلخ مقشر ۵ ل، تخم انجره ۳ ل، تخم رازیانه ۳ ل، گوسنه ۳ ل، حلبه ۳ ل، مغز دانه پنبه ۴ ل و حب القلقل ۴ ل را نرم سائیده به روغن بادام تلخ چرب کرده و لعوق بسازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافع است.

لعوق عنصل: جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لرج بغایت مفید است.

فراسیون و پیاز عنصل مشوی و بیخ سوسن کبود با عسل لعوق کنند و با آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده باشند استعمال نمایند.

لعوق بنفشه: جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار مؤثر است.

بنفشه، مویز بیدانه، عرب و سپستان را جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه ل عسل و خیارشنب و ۳۰ ل روغن بادام شیرین به قوام آورده و ۳۰ ل بنفشه سائیده اضافه نمایند و از ۵ ل تا هفت ل استعمال نمایند.

لعوق خیارشنب: جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و به دستور جهت سرفه و نزلات مفید می باشد.

فلوس خیارشنب ۱۵ ل و نبات سفید ۱۵ ل را در اندک آب حل کرده و صاف نمایند و با روغن بادام مزوج کنند و کتیرا ۵ ل و صمغ فارسی ۵ ل که صمغ آلو باشد و آرد باقلا ۵ ل و مغز بادام شیرین ۵ ل را اضافه نمایند.

لعوق خشخاش: که متداول اطلهست و جهت نزلات حارّه رقیقه و خشونت حلق نافع است.

خشخاش سفید ۱۰، نشاسته ۴، کتیرا ۴، صمغ عربی ۴، مغز تخم کدو ۳ و مغز دانه به ۳ با جلاب لعوق کنند.

لعوق زوفا: جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و بهر و بلغم لزج بسیار مؤثر است.

زوفای خشک ۱۰، انیسون ۱۰، رازیانه ۱۰، پرسیاوشان ۱۰، اصل سوس ۱۰، بیخ سوسن کبود ۱۰، قرطم ۷، حلبه ۷، مویز بیدانه ۷، انجیر ۴۰ دانه، تربد سفید ۹ و تخم کتان ۵ را در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده با مثل او عسل به قوام آورند و علك البطم ۷ و راتیانج ۷ را در او حل کنند.

لعوق حبّ القطن: از جالینوس و در تقویت باه بیعدیل است و در معاجین مذکور شد.

لعوق کرنب: جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربت ۳ ل و قوتش تا چهار سال باقی است.

آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند افشوده و بجوشانند تا به نصف رسد و دو چندان او شکر به قوام آورند و به ازاء هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی، کندر، صمغ عربی، کتیرا و راتیانج ۵ درم در آن حل کنند.

لعوق الورد: منقول از جامع امین الدوله و جهت تبهای حارّه و قی کردن خون و ذات الجرب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است.

گل سرخ پاک کرده ۳ ل، صمغ عربی ۳ ل، نشاسته ۲ ل، کتیرا ۲ ل، خشخاش سفید ۲ ل و حقیر گل مختوم ۴ ل و گاهی بدل او گل سفید داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته‌ام، طباشیر ۳ ل، زعفران ۳ ل و ربّ سوس ۲ ل را نرم ساخته و با دوشاب انگوری لعوق بسازند.

لعوق جهت منع انصباب نزله سینه بیعدیل است. بذربالنج ۱۴ ل، حب صنوبر ۶ ل، مرصاف ۱ ل با مثلث ۴۰ مثقال لعوق کنند و صبح و شام یک مثقال از آن بنوشند.

تریاق النزله: از مخترعات حقیر در منع ریختن مواد نزله و رفع سرفه مجربست. تخم کاه و ۲۰ ل، بذربالنج، پوست خشخاش مکد ۳۰ ل، خشخاش سفید ۴۰ ل، گل گاوزبان، تخم مورد، گشنیز مکد ۱۰ ل، اسطوخودوس ۵ ل خیسانیده و بجوشانند و با مثلث ۴۵۰ ل و نبات ۳۰۰ ل به قوام آورده این ادویه را اضافه نمایند: گل سرخ، گشنیز خشک، ربّ سوس، نشاسته، صمغ عربی، کتیرا، مرصاف مکد ۵ ل بسیار نرم باید سائید. قدر شربت ۳ مثقال است.

لعوق مارستانی: جهت تقویت معده و رفع قی عنیف مجرب دانسته اند منقول از جامع امین الدوله. گل سرخ ۵ ل، آرد سنجد ۵ ل، پوست بیرون پسته ۴ ل، ناردان ۵ ل، زرشک بیدانه ۵ ل، سماق ۳، نعناع ۳ و تخم مورد ۳ را در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند سپس صاف نموده با آب لیمو ۲۵ و آب غوره ۲۵ و آب به ۲۵ و آب تمر هندی ۲۰ و سرکه ۲۰ و شکر سفید ۲۵۰ به قوام آورند.

باب هشتم:

در مطبوخات و لقوعات و ماءالأصول و مقیّات و مسکّنات

اما مطبوخات: مشتمل است بر منضّجات اخلاط و ملیّات طبع و خلطی که در طریق تحجّر باشد و بر مسهلات و شرط است که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هرچه از ادویه تلّب طبع داشته باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه به خلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل ایتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده مذکور شد و در شرب منضّجات که مشتمل باشد بر تفتیح و ترفیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سوداویین و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و به حسب مزاج هر شخصی و علّتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود، بنابراین نسخه چندی که دستور تواند بود ذکر می شود.

منضّج سودا و بلغم غلیظ: مویز بیدانه ۱۰، گل گاوزبان ۲، بادرنبویه ۲، شکوفه غافث ۲، پرسیاوشان ۲، عناب ۳۰ دانه، سپستان ۳۰ دانه، پوست بیخ کرفس ۲، گل بابونه ۲، بیخ کبر ۲، پوست بیخ رازیانه ۲، شاهتره ۳، زوفای خشک ۲، آمله مقشّر ۲، شکاعی ۲، بادآورد ۲، تخم کرفس یک و نیم ل را جوشانیده با گلقد آفتابی ۵، ترنجبین ۱۰ و شیرخشت ۱۰ که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید که قدر آب ۳۰۰ ل باشد که به ربع باز آید.

و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلویبخارا ۱۵ عدد، پوست بیخ کاسنی ۳، بنفشه ۳، عنب التعلب ۳، پرسیاوشان ۳، شاهتره خشک ۳، شکوفه غافث ۳، عناب ۲۰ دانه، سپستان ۲۰ دانه، آمله مقشّر ۳، تخم خیار ۳، تخم کاسنی ۲، گل گاوزبان ۲ و گل سرخ ۲ را در ۳۰۰ ل آب بجوشانند تا به ربع آید و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند.

و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد زوفای خشک ۲، اصل الهوس ۲، شکاعی ۲، بادآورد ۲، آلوی بخارا ۱۵ عدد، پوست بیخ رازیانه ۲، پوست بیخ کاسنی ۳، عناب ۲۰ دانه، سپستان ۲۰ دانه، گل بابونه ۲، تخم کشوث ۲، انیسون ۲، عنب التعلب ۲ به دستور جوشانیده با گلقد آفتابی ۵ و سکنجبین ساده ۱ بنوشند.

مسهل سودا و بلغم: در نضج سودا: سناء مکی ۴، پوست هلیله کابلی ۴، هلیله سیاه ۴، اقیمون ۴، بسفایج ۴، تمر هندی ۱۰، تربد سفید خراشیده و به روغن بادام چرب کرده ۲ و اسطوخودوس ۴ اضافه نموده با فلوس خیارشنبه ۱۰، روغن بادام ۲، ترنجبین ۱۰، لاجورد غیر مغسول دو و نیم دانگ، شحم حنظل یک دانگ و ملح نفطی ۴ دانگ استعمال نمایند.

در اسهال سودای صفاوی: پوست هلیله زرد ۴ و کابلی ۴، تمر هندی ۱۵، بنفشه ۴، اقیمون ۴، سناء مکی ۴، حجرارمنی مغسول ۲ دانگ، محموده مشوی یک دانگ، خیارشنبه ۱۰، روغن بادام ۲ و شیرخشت ۱۰ کنند.

و در مسهل بلغم و صفیای بلغمی: ریوند چینی ۲، سناء مکی ۵، هلیله زرد ۵ و کابلی ۵ و تربد خراشیده ۲، تمر هندی ۱۰، آلو بخارا ۱۵ عدد، قنطوریون رقیق ۴، افسنین رومی ۲، گل سرخ ۲، فجاج اذخر ۲، فلوس خیارشنبه ۱۰، روغن بادام ۲، غاریقون سفید نیم و محموده مشوی ۱ دانگ داخل کنند.

مطبوح مسهل سودا: که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده است.

هلیله زرد ۱۰ و سیاه ۱۰ و کابلی ۱۰ و بسفایج ۳ را با سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد بعد از آن سناء مکی و اقیمون اضافه نموده چند جوش داده و صاف نمایند و آلوی بخارا ۳۰ عدد و تمر هندی ۲۰ ل و مویز بیدانه ۲۰ عدد را با دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده ۲ ل او را با ۴۰ ل از آب صاف کرده اول و پانزده ل شکر سفید بنوشند.

مطبوح خیارشنبه: جهت اخراج اخلاط حاره نافع و منقول از کامل است.

هلیله زرد ۱۰، آلو بخارا ۲۰ دانگ، عناب ۲۰ دانگ، مویز بیدانه ۱۵، تمر هندی ۱۵، گل سرخ ۳، نیلوفر ۲ و بنفشه ۲ را در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبه از ۱۰ ل تا ۱۵ ل با روغن بادام شیرین اضافه نموده و بنوشند.

مطبوح اقیمون و غاریقون: منقول از کامل و جهت اخراج بلغم و سودا نافع است.

هلیله زرد ۷ و کللی ۵ و سیاه ۵، پوست بلبله ۳، آمله مقشر ۳، مویز بیدانه ۲۰ دانگ، آلوی بخارا ۱۰ دانگ، گل گاوزبان ۳، کبابه ۳، گیاه غاغت ۳، بادرنجبویه ۳، اسطوخودوس ۳، بسفایج ۲ و تربد سفید محکوک یک و نیم را در ۵ رطل آب بجوشانند تا به یک رطل و ثلث رسد سپس اقیمون ۱۰ اضافه نموده و بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون نیم را در غسل سرشته باشند و به جهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطی نیم و خربق سیاه ۲ دانگ اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل ۲ دانگ کنند.

نوع دیگر: که قویتر است و منقول از جامع امین الذوله می باشد.

هلیله کابلی ۷ و سیاه ۵ و لبله ۳، آمله مقشر ۳، آلوی بخارا ۲۰ دانگ، تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه ۷، مویز بیدانه ۱۵ ل، سناء مکی ۴، گل سرخ ۳، افسنتین ۳، گیاه غاغت ۳ و اگر نباشد شکوفه او خوب است، شکاعی ۳، بادآورد ۳، اسطوخودوس ۲، کماذریوس ۲، کمافیطوس ۲، گل گاوزبان ۳، بادرنجبویه ۴، ساذج هندی ۱، قرنفل ۱، تخم بادرنجبویه یک و نیم، تخم فرنجمشک یک و نیم، انیسون ۱، رازیانه ۱، بسفایج ۲، خربق سیاه نیم و تربد محکوک یک و نیم را در ۶ رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد و اقیمون ۷ اضافه نموده و بعد از سرد شدن کیسه اقیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون نیم و صبر زرد نیم و نمک نفطی نیم دانگ و لاجورد غیر مغسول دو دانگ، شحم الحنظل یک و نیم دانگ و شکر سفید ۷، مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بروشند. و اگر خواهند که اخراج صفا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوح و سقمونیای مشوی نیم دانگ اضافه محلول نمایند.

مطبوح زوفا: جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است.

عناب ۱۰ دانگ، سپستان ۲۰ دانگ، مویز بیدانه ۱۵ دانگ، انجیر زرد ۱۰ دانگ، اصل السوس محکوک از پوست ۴ م، پرسیاوشان ۳، تخم خطمی ۲، تخم خبازی ۲، زوفای خشک ۲، بیخ سوسن ۲ و حلبه ۲ را در ۴ رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده هر روز ۳۰ ل با بنفشه مرتباً یا لعوق خشخاش طمعجون قفی به اضافه روغن بادام بنوشند.

نوع دیگر: که به جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است.

عناب ۲۰ دانگ، سپستان ۲۰ دانگ، انجیر زرد ۱۰، مویز بیدانه ۱۰، اصل سوس محکوک ۲، پرسیاوشان ۳، تخم خبازی ۳، تخم خطمی ۳ و جو مقشر ۴ را در ۴ رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده و هر روز نعل رطل را با روغن بادام بنوشند.

مطبوح اسطوخودوس: منقول از تذکره و جهت اخلاط سوداوی و محرقة و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النساء و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است. بسفایج ۷، مغز دانه قرطم ۷، عناب ۷، سپستان ۷، اسطوخودوس ۴، گل بابونه ۴، قنطوریون رقیق ۴، اقیمون ۴ و سورنجان سفید ۲ را با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و بیوست دماغ باشد انجیر زرد ۱۰ دانگ، کتیرا ۳، روغن بادام ۳، پرسیاوشان ۳، صعتر ۳ و مرزنجوش ۳ اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد با ضعفی در مجاری بول، گلقتند بیفزایند.

مطبوح بسفایج: جهت درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بیهیدل است.

هر روز از سه ل تا ۵ ل آن را خیسانیده بجوشانند و صاف آن را با فلوس خیارشنبه ۷ ل و روغن بادام ۸ ل بنوشند.

مطبوح دارشیشمان: در رفع درد معده بارده مجرب است و هر روز از یک ل تا دو ل او را جوشانیده با نبات بنوشند.

اما در نفوعات: شرط است که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشوده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز خیسانیده تا قوه ادویه به آب باز گردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است.

نوع مبرد: جهت بقایای امراض حاره و تبهایی که بقیه او در بدن مانده باشد و تقیه عروق مؤثر است.

منقول از کامل: آلوی بخارا ۳۰ دانه، مویز بیدانه ۱۵ ل، عناب ۳۰ دانه، سپستان ۳۰ دانه، تمر هندی منقی از دانه و لیف ۱۵ ل، تخم کاسنی ۳ ل، تخم کشوت ۳ ل و گشنیز خشک ۲ ل را سه روز در آب گرم خیسانیده سپس صاف نموده و هر روز نیم رطل را با ترنجبین ۷ ل شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن به دو ساعت صبر زرد ۲ جزء را با مصطکی ۱ جزء ممزوج نموده و تناول نمایند اولی است.

تقیع صبر: به جهت درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض نافع است.

افستین رومی ۷ م، اسارون سه و نیم م، قنطوریون دقیق ۲ م، مصطکی ۲ م و صبر زرد ۴ م را نیمکوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز به دستور مقرر بخیسانند پس صاف نموده و هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل را برداشته تتمه را صاف نکنند اولی است.

نوع دیگر: جهت دوار و سدر و صرع و تقویت معده و رفع اخلاط غلیظه مفید است.

هلیله کابلی ۷ ل، بلبله یک و نیم ل، امله مقشر یک و نیم ل، عود خام یک و نیم ل، افستین دو و نیم ل، شکاعی ۳ ل، بلدآورد ۳ ل، سنبل الطیب یک و نیم ل، قرنفل یک و نیم ل، حب بلسان یک و نیم ل، نعناع ۷ ل، مرماحور ۲ ل، قاقله کبار ۳ ل و گل سرخ ۳ ل را در دو رطل آب بخیسانند تا به ربع رسد و صاف نمایند و اگر هر روز ۳۰ ل بنوشند اولی است.

نوع دیگر که محمد بن زکریا گوید که تجربه نموده ام جهت امراض معده ببعیدل است: دارچینی سه و نیم ل، افستین ۷ ل، عود بلسان ۲ ل، گل سرخ ۲ ل، عود ۱ ل و مصطکی ۱ ل را در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند سپس صاف نموده و صبر زرد داخل نموده و روزی یک اوقیه بنوشند.

نوع: جهت ادرار حیض نافع و منقول از جامع امین الدوله، گوید بغایت مدر حیض است.

تخم خربزه ۵ ل، تخم کرفس، انیسون، رازیانه از هر یک ۲ ل را نیمکوب کرده و در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده و روزی ۳۰ ل با یک ل روغن بادام بنوشند.

ماء الاصول: جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکنه و سایر امراض بلغمی نافع است. موافق نسخه حنین کامل و امین الدوله و ثابت بن قره:

پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس و اذخر از هر یک ۱۰ م، تخم کرفس، انیسون و رازیانه از هر یک ۴ م، مصطکی، سنبل الطیب، جنطیانا و فجاج اذخر از هر یک ۲ م و نیم، حب بلسان و اسارون از هر یک ۲ م، عود بلسان، سلیخه، حرمل، بوزیدان و نانخواه از هر یک ۳ م، مویز بیدانه ۲ م را در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد، سپس صاف نموده و هر روز ۳۰ ل با روغن بادام شیرین ۱ م و تلخ ۱ م و روغن بیدانجیر ۱ م و عاجینی که به جهت امراض مذکوره مناسب است بنوشند.

ماء الاصول دیگر: که جهت فالج بغایت نافع است.

بیخ رازیانه ۷ م، بیخ کرفس مکد ۷ م، تخم رازیانه، بزرالکرفس و انیسون مکد ۳ م، نانخواه، زراوند و شونیز مکد ۲ م در ۷ رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند سپس صاف نموده و هر روز نه اوقیه از آن را با ۱۰ م عسل یا ۱۰ م فانید موافق مزاج بنوشند.

ماء الاصول نوع دیگر: جهت سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقاء و تبهایی کهن نافع است.

پوست بیخ کرفس ۷ ل، بیخ رازیانه ۷ ل، اذخر ۵ ل، فجاج ۵ ل، مصطکی دو و نیم ل، سنبل الطیب دو و نیم ل، فوه الصنغ ۲ ل، لک پاک کرده ۲ ل، عود بلسان ۲ ل، شکاعی ۳ ل، بادآورد ۳ ل، گیاه غافت ۳ ل، پوست بیخ کبر ۳ ل، کماذریوس ۳ ل، کمافیطوس ۳ ل، افستین ۳ ل، گل سرخ ۳ ل، انجیر زرد ۱۰ دانه و مویز بیدانه ۲۰ ل را در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد پس سه حصه کرده و هر روز ۳۰ ل او را با روغن بادام شیرین و تلخ و دواءالکرکم از هر یک ۱ ل و امثال او بنوشند.

ماء الاصول نوع دیگر: جهت نقرس و درد ورک و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجرب است.

پوست بیخ کرفس ۱۰ ل و بیخ رازیانه ۱۰ ل، پوست حنظل ۵ ل، قنطوریون رقیق ۵ ل، شیطرج ۵ ل، نانخواه ۵ ل، انیسون ۵ ل، بوزیدان ۵ ل و ماهیزهرج ۵ ل را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و روزی یک اوقیه با یک ل روغن بیدانجیر که خروج نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلاچ استعمال نمایند.

ماء البزور: که در منع ادرار عرق مجرب است.

گشنیز خشک، سماق پاک کرده و برنج سفید را مکرر شسته و از هر یک ۵ ل با سه مثل آن آب بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده و روزی ۲۵ ل بنوشند.

ماء الاصول: مجرب ابوی جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو می باشد.

پوست بیخ کرفس ۷ ل و رازیانه ۷ ل، انیسون ۳ ل، تخم کرفس ۳ ل، رازیانه ۳ ل، مصطکی ۱ ل، سنبل الطیب ۱ ل، اسارون یک و نیم ل، وج یک و نیم ل، قنطاریون رقیق ۲ ل و غلیظ ۲ ل، فراسیون ۲ ل، اصل سوس ۴ ل، بیخ سوسن کبود ۲ ل، انجیر زرد ۱۰ دانه و مویز بیدانه ۱۵ با چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد پس سه حصه کرده و هر روز یک حصه را با لعوقات مناسب بنوشند.

مقییات: شروط آن است که مکرر قی نکنند که عادت شود و در خلای معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن است و اگر مطلب دفع صفا باشد قبل از خوردن مقی به یک ساعت شوربای ترش تناول نما کن و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت معده کند بیاشامند.

و اگر مراد قی مره الصفرا باشد شیرینی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود.

مقی: جهت مره السودا و مره الصفرا که در تبهای ربع و مرگبه نافع است.

کنگر زرد، تخم تره تیزک، تخم ترب، جوزالقی، تخم شبت، ملح هندی و تخم اسفناج را بالسویه کوبیده و به وزن او عسل بسرشند و ۲ ل او را تا ۳ ل در آبی که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاورد شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در این وقت قی به افراط خواهد شد.

مقی دیگر: جهت رفع مره الصفرا و بلغم صفا آمیخته.

۲۰ م ترب را ریزه کرده و با ده م شب تازه و ده م نمک هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک ۴ م بجوشانند و در ۴ رطل آب تا به ثلث رسد سپس صاف نموده و بلسکنجین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند.

مقی دیگر: جهت رفع رطوبات معده و مره الصفرا و مره السودا نافع است.

ترب را بسیار ریزه کرده و یک شبانه روز در سکنجین عسلی خیسانیده و صاف نمایند و با کنگر زرد تا نیم ل بنوشند.

مقی دیگر: تخم ترب، تخم شبت، تخم خربزه، ریشه خربزه و اصل السوس از هر یک ۳ ل را جوشانیده و آب او را با کنگر زرد و سکنجین بنوشند.

مسکنات قی: اما آنچه در تسکین قی صفاوی آزموده است این است: زرشک بیدانه، اناردان ترش، سماق دانه بیرون کرده و پوست بیرون پسته از هر کدام یک جزو، طباشیر، گل سرخ و غوره خشک از هر یک نصف جزو را نرم کوبیده تا ۳ ل او را با آب به یا آب انار شیرین یا شربت به و امثال او بنوشند.

نسخه دیگر که مجرب حقیر است:

اناردان ترش، مویز دانه دار و بالسویه زیره کرمانی ده یک او را بسیار نرم کوبیده تا سه ل بنوشند.

اما مسکن قی بلغمی و سوداوی: گل سرخ ۴ م، زرشک بیدانه ۳ م، نعنای، پوست بیرون پسته، مصطکی، عود هندی، سنبل الطیب، قرفه، قرنفل، فرنجشمک و زیره کرمانی پرورده از هر یک ۲ ل این دوا را با سکنجین سفرجلی و امثال او بنوشند.

باب نهم:

در سنونات و غرغره و مضمضه

سنونات ادویه مخصوص به امراض دندان است اعم از آنکه ساییده باشند یا به چیزی بسرشند یا قرص کنند.

و مؤلف تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس والد بختیشوع است و ظاهراً این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهار است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را با آبهای ادویه مناسبه بشویند و به مسواک و امثال آن دندان را پاک کنند.

سنون: از مجربات والد حقیر و جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است.

هوچوبه، زردچوبه، تخم ریحان، سریش، پوست بیخ درخت زرشک، کتیرا، بادام مقشّر و صمغ عربی از هر یک دانگی و فوفل پنج عدد بسیار نرم بسایند و استعمال نمایند.

سنون ابیض: از معالجات بقراطی و جهت مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان بغایت مفید است و رفع بدبوی دهان می کند و جلای دندان می دهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته و بر بن دندان دردناک گذارند در حال رفع الم می کند و چون با سرکه مخلوط کرده و مضمض نمایند دندان متحرک را مستحکم و فی الواقع بهترین سنونات است. عاقرقرا، وج، کزمازج و سعد از هر یک ۶ ل، پوست انار، مازوی سبز، کندر، گلنار، گل سرخ، مروارید، بسد و سفال چینی از هر یک ۳ ل، بیخ سوسن کبود ۴ ل، شاخ گاو کوهی سوخته، دندان فیل، دانه

هليلة، طباشير، تخم خرفه، نشاسته، کتيرا، گشنيز خشک بوداده و عدس از هر یک ۷ ل، زبدالبحر، نمک سنگ، صدف حلزون سوخته و شب یمانی از هر کدام یک مثقال و نیم، فلفل سفید، مصطکی و عود بلسان از هر کدام یک ل، بعد از سائیدن اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند.

سنون: تألیف والد حقیر که جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوئی دهان بغایت نافع است.

دم الأخوين، کرم‌مازج، انزروت، جوزالسرو، کندر، بیخ قی سوخته، طباشير، افاقیا، گل سرخ، گلنار، جفت البلوط و پوست انار ترش از هر یک جزوی و قصب الذریره نصف جزو وقت خواب استعمال کنند.

سنون: منقول از اختیارات ابن هبل و شفاءالأسقام که جهت بردن گوشت متعفن و آکله و سیلان خون لته بغایت نافع و بی‌عیدیل است.

زرنیخ سرخ و زرد، آهک آب ندیده، زاج سفید و مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند و دانگی را بر لته مالیده و بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند.

سنون دیگر: جهت تأکل دندان و بدبوئی دهان و چرک بن دندان نافع است.

مازوی سبز بی سوراخ ۲ جزو و مرصاف یک جزو را با روغن گل سرخ بمالند و به سرکه عنصل مضمضه کنند.

سنون مسمی به سورنجان: منقول از کناش فاخر و منسوب به ابن سراپیون و جهت قطع خون و تقویت لته و دندان نافع است.

پوست انار سه جزو، گلنار، عفتص، شب یمانی و عاقرقرا از هر یک جزوی، سماق یک جزو و نیم، نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب دانه مورد قرص بسازند.

سنون: جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجرب است و اکثر اطبا بر این اتفاق دارند.

ده درهم آرد گوسنه را با غسل سرشته و بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک به سوختن رسد و از کندر و دم الأخوين هر یک ۵ م و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو درهم اضافه کرده و سنون کنند.

سنون: منقول از غنی منی و از مجربات حقیر است و جهت رویانیدن گوشت لته آزموده است.

پوست بیخ کبر، ابهل، عاقرقرا، بیخ سوسن، گرسنه و آرد جو بالسویه.

سنون: تألیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین آلام و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است. سعد، طباشير، گل سرخ، تخم مورد، گلنار، فوفل، کاه هندی، کرم‌مازج و افاقیا از هر یک جزوی و سماق سه جزو.

سنون: منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی و جهت جلای دندان و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن بسیار مؤثر است. زبدالبحر و نمک سوخته را بالسویه با غسل سنون کنند.

سنون: منقول از شفاءالأسقام و جهت خون بن دندان و حرکت دندان مجرب است.

زبدالبحر، شب یمانی، افاقیا، گلنار، سماق، مازو و پوست انار مکد ۱ جزو و نمک نیم جزو و بعد از سنون مضمضه به آب سماق و گلاب کنند.

سنون دیگر: قویتر از آن و سریع الأثر است.

نمک سنگ، صدف سوخته، زراوند مدحرج، بیخ نی سوخته، جو سوخته و سفال چینی را بالسویه سنون کنند و مسحونیا و زجاج مسحوق و ساذج در حال دندان را سفید کند و هرگاه زردی دندان با رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در غسل حل نموده و بر دندان بمالند و اگر قویتر بایق قدری مسحونیا اضافه نمایند.

سنون: ایضاً منقول از ایلاقی و جهت رفع سیاهی دندان مجرب دانسته‌اند.

قنبیل ۱۰ م، فلفل ۴ م، حماما ۳ م، ساذج هندی، حضض محرق از هر یک ۲ م.

سنون: منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که به سبب رفتن گوشت لته باشد بغایت نافع است.

عود سوخته، شب یمانی، گلنار، سماق و افاقیا را بالسویه استعمال نمایند.

و اگر حرکت دندان از رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضه‌ها مذکور می‌شود مضمضه کوده و بعد از آن، این دوا را بر دندان متحرک بچسبانند.

شب یمانی، سعد، مصطکی، خاکستر، ثمره الطرفا و خاکستر شاخ گاو کوهی از هر کدام یک جزو، نمک معجون به غسل که بعد از آن سوخته باشند، مرصاف و زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو، سنبل الطیب، سداب خشک و سماق از هر یک نصف جزو را نرم سائیده با هم سرشته و استعمال نمایند.

تریاق الأسنان: از تألیف قدما و بسیار مجرب است در تسکین درد دندان.

زنجبیل، فلفل، حلتیث، جند بیدستر و افیون را با غسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مؤلف شفاءالأسقام این ادویه را اضافه کرده:

مرصاف، زراوند مدحرج، میعه و شیخ از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان به تجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با غسل است هرگاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد.

و به دستور هرگاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد.

و به دستور شیطر ج هندی را کوبیده در کف دست کرده به خلاف جهت موضع درد گذاشته و تکیه به آن جهت کنند پس به سبب امالۀ ماده بللخصیه تسکین دهد.

سنون: منقول از تذکره که در زمان هارون الرشید تألیف یافته و جهت استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایجۀ کویه و تحلیل اورام و رفع سیلان آب دهان نافع است. نمک سوخته ۱۰ جزو، نان جو سوخته ۷ جزو، عود هندی ۶ جزو، سک ۳ جزو، کزمازج، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، زبدالبحر و قاقله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع، شیخ ارمنی و زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او، عاقرقرا و اخضر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با غسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند: صندل سفید، سعد، گل سرخ، فلفل، قرنفل، خاکستر کاه و خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو، بورۀ ارمنی دو جزو و تصریح نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویۀ دندان سرکه ای است که در او زیرۀ کرمان خیسانیده باشند و همچنین مضمضۀ او نیز بهترین اشیاء است.

سنون: جهت امراض حارۀ منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره و جهت رویانیدن گوشت لثه و تعفن او و حرکت دندان به تج ربه رسیده است.

طباشیر و گل سرخ از هر یک ۳ م، مروارید، گل ارمنی برشته و دم الأخوین از هر یک ۲ م، مرجان سوخته، صندل سرخ، مرصاف، حب کاکنج و کزمازج و مامیران از هر کدام ۱ م و جرم بلک ۳ م مفرداً بهترین ادویه است.

سنون: جهت امراض بارده نافع است.

عاقرقرا، فلفل، شیطر ج، خردل، زنجبیل و بوره بالسئویه با قطران یا طبیخ زیره بسرشد.

سنون: جهت کندن دندان نایب مناب کلبتین است و تفتیت او می کند منقول از حاوی:

عاقرقرا، پوست حنظل، پوست چوب توت، شبرم، مازریون، پوست بیخ کبر، حلتیث و زرنیخ زرد، بالسئویه مجموع را سائیده و سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیث را با نصف وزن او مقل ارزق اول در سرکه حل نموده و ادویه را بسرشد و در وقت استعمال احتیاط نمایند که به دندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک را به خمیر و موم غلاف کنند.

سنون: جهت دندان متحرک مجرب حکمای هند است.

ودع سوخته و سرنج را بالسئویه سنون کزد.

سنون: جهت قلاع سوداوی و مویز بیدانه و انیسون را بالسئویه با غسل سنون کنند.

نوع دیگر: برگ عوسج، برگ زیتون و افاقیا از هر کدام یک جزو، قلقطار و صعتر و شب و زاج سفید از هر یک خمس جزو و بیخ سوسن ثلث جزو و زعفران ربع جزو.

سنون: جهت اقسام قلاع نافع است.

شب و عقص را بالسئویه سائیده سنون کنند و بغایت مفید است.

صفت ادویه ای که کرم دندان را ساقط می کند:

تخم پیاز، بزر کراث و بزرالبنج را سائیده با پیه بز سرشته و حب بسازند و عددی از آن را در آتش انداخته و یک سر نی بردن آن کرده و سر دیگر نی را در ظرف آتش به نهجی نصب کنند که دود آن از راه نی به دندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن طرف را ببوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد.

و به دستور چون پنبه به قطران آلوده را بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه به آب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده است.

و به دستور بخور راتیانج مؤثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را به کافور پر کنند موجب تسکین درد می گردد و به دستور خربق معجون به غسل بغایت مجرب است و به دستور پر کردن ثقبه به مویزج و حلتیث و بورۀ ارمنی همین اثر دارد.

ادویه ای که دفع ضرس کند: و آن بیحسی دندان است که از خوردن ترشی و برودت مفرط به هم رسد.

چون ساق و تخم خرفه را بخایند رفع آن کند.

و به دستور خاییدن بادام و نارجیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه به شیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است.

ادویه ای که دندان اطفال را زود برویاند: از آن جمله طلا کردن لثه است به مغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا به روغن سرشته.

صفت مضمضه و غرغره ها جهت امراض دهان و غیر آن:

مضمضه: جهت رطوبات بن دندان و حرکت اسنان نافع است.

سنبل الطیب، گل سرخ، جوزالسرو، سعد و ثمره الطرفا را بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند.

مضمضه: مجرب است جهت قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت آن.

توتیای مغسول سی و هشت ل، بنفشه ۱۹ ل، شکر خام ۱ ل، بنفشه را سائیده با سایر اجزا با سرکه ۷ ل آمیخته و در شیشه ضبط نمایند و به جهت جوشش دهان ۱ ل سرکه مذکور را با ۲۰ ل آب انار یا آب گشنیز مکرر مضمضه کنند و به جهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود به دستور سرکه تازه اضافه نموده و ضبط نمایند و اگر یکسال و زیاده بر آن بگذرد از اثر نمی افتد.

مضمضه ای که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تأثیر ادویه و ذرورات و سنونات اسرع گردد و منقول از کناش فاخر و منسوب به حنین بن اسحق است:

تخم گل سرخ، زرشک، ثمره الطرفا و برگ صنوبر و برگ زیتون از هر یک جزوی، بیخ بارتنگ را با برگ او یک جزو و نیم جوشانیده و نیم جزو شب یمانی حل کرده و مضمضه نمایند.

مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن: طرائث و شب یمانی و پوست انار و سماق را بالسویه مضمضه کنند.

مضمضه جهت قلاع: و آن جوشیدن دهان است در اوایل بل آب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب به و سرکه که در او عدس و خبازی و شاخه های تازه تاک و آردجو جوشانیده باشند مضمضه نمایند.

و به دستور کزمازج و گلنار و گشنیز خشک و پوست انار و عفص را جوشانیده و مضمضه نمایند.

مضمضه جهت قلاع بلغمی: برنجاسف، برگ زیتون، مامبران، پوست انار و عفص را بالسویه جوشانیده و مضمضه کنند.

غرغره جهت ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام:

خردل، زنجبیل، فلفل، عاقرقرا، نوشادر، بوره، شونیز، صعتر و نمک را بالسویه نرم سائیده و با سکنجبین عنصلی یا آبی که در او مرزنجوش را جوشانیده باشند غرغره کنند.

غرغره جهت خنّاق حار: آب انار ترش که با پیّه او افشوده باشند با رب توت و آب گشنیز غرغره کنند و به دستور غرغره آب بارتنگ و آب عنب التعلب و آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضح یافته باشد غرغره رب توت با بوره و مرّ بسیار مفید است.

غرغره ای که بعد از نضح نافع است: انجیر زرد و حلیه و تمر هندی و اصل السوس را جوشانیده با فلوس خیارشبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو تب داشته باشد عدس، تمر هندی و گل سرخ و تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند.

غرغره جهت خنّاق بلغمی که ذبحه نامند: رب گردکان که از آب گردکان سبز ترتیب داده باشند با مرّصاف و زعفران غرغره کنند و به دستور با آبکامه و غسل و سکنجبین عنصلی و با آب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرا غرغره کنند.

غرغره ای که جهت حاره و بارده امراض حلق نافع است:

عدس، گلنار، گل سرخ و کزمازج را جوشانیده و رب جوز مذکور غرغره کنند.

باب دهم

در اکحال و شیافات و سایر ادویه عین

کحل و ذرور عبارت از ادویّ منخوله از حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او به چیزی و برود آنچه به آبهای مخصوص سرشته بسایند مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سلیاطوس است و چون اوّل از کافور و میردات ترتیب یافته به این اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطباز ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر این اسم نداده اند.

و شیاف آنچه به مایعات سرشته به قاطع قطع کنند و در سایه خشک نموده و به مایعات حل کرده و استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیان مستفاد می شود که قبل از او تألیف یافته.

و کحل مخصوص است به آنچه با میل در چشم کنند و ذرور آنچه به باشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نرف الذمّ جراحات است. لهذا در باب مراهم نیز مذکور می شود و در هیاکل اسقلینوس مذکور است که به موجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال

او بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حارّ کحلّ حارّ را در شب و وقت صبح استعمال نماید و اگر کحلّ حارّ باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کند و اگر هر دو باردالمزاج باشند در وسط روز. هرگاه به جهت نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده و بر رو خواب کند و هرگاه جهت دمعه باشن پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده بکشند و به دستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود.

کحلّ روشیانان: به طلی بعد از شین و نون بعد از الف به یونانی به معنی مقوی البصر و جابراهون است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است و جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حارّ و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحّت عین بغایت نافع است.
راستخت و مغناطیس محرّق که هر یک را پانزده مرتبه با آب گرم شسته باشند از هر یک ۵ م، نوشادر، صبر زرد، دارلفل، زعفران و مروارید از هر یک ۱ م، زبدالبحر، هلیله کابلی و زنکار از هر یک نیم م، اقلیمیای فضی و بوره مریشیای فضی از هر یک ربع م از تافته بیرون کرده استعمال نمایند.
و اگر با امراض مذکوره استرخا هم باشد ۲ ل سرمه اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی ۲ م باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب ۱ م و نیم اضافه کنند و به جهت پروت مفرط ربع م فلفل داخل کنند.

باسلیقون کبیر: از تألیف بقراط و به یونانی به معنی جالب الهمّات است و گویند اسم پادشاه عصر است و به جهت آن ترتیب داده و جالی و حافظ صحّت عین و جهت حکه و غشاوه و ستبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن نافع است.
اقلیمیای فضی و زبدالبحر از هر یک ۱۰ م، راستخت ۱۵ م، سفیداب قلعی، نمک ترکی، فلفل سیاه، جعده، نشادر و دارلفل از هر یک ۲ م و نیم، قرنفل و اشنه از هر یک ۱ م، کافور نیم م، ساذج هندی یک و نیم م، جند بیدستر، سنبل الطیب و سرمه از هر یک ۲ م.
باسلیقون صغیر: منافع او مثل منافع کبیر است.

اقلیمیای ذهبی ۱۰ م، نحاس محرّق مغسول ۱۵ م، سفیداب قلعی و نمک ترکی از هر یک ۲ م، نوشادر، جعده، فلفل سرنه و اشنه از هر یک ۱ م.
کحلّ غریزی: از تألیف بولس است و جهت حفظ صحّت و قطع دمعه و امراض که از رمد به هم رسد نافع و در سایر علل منافع او مثل باسلیقون است.
اقلیمیای ذهبی، توبال النّحاس، توتیای هندی، قرنفل، صبر، برگ فرنچ مشک از هر کدام یک ل، ملح هندی، زبدالبحر و نوشادر از هر یک ۱ ل و نیم و مشک یک دانگ.

کحلّ ملکایا: معرّب از مقلیان است که به سریانی عبارت از ملانکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب به او ملهم شده و محلّ و ملطف و جالی و جهت اواخر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است.
انزروت مرلبه شیر الاغ، نشاسته و شکر سفید از هر یک ۱۵ م و مغز تشمیزج یک م.
کحلّ جهت احوالی: مؤلف ثفله الاسقام و صاحب تذکره گویند مجرّب است.

دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته و در چشم احوال کنند.
کحلّ جهت طلیص: که البته تا سی روز زایل کند هر چند صاحب علت مایوس العلاج باشد منقول از نصایح:
زبدالبحر، بوره، سرگین سوسمار و شکر سفید و مسحونیا را بالسویّه با یک رطل آبی که مامیران و وج هر یک ۱۰ م جوشانیده باشند تا به ربع رسیده و مکرّر در آفتاب ساییده سپس خشک کرده و از تافته بیرون کنند و استعمال نمایند.

کحلّ وردی: از تألیف جالینوس و جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحّت عین است.
سفّتاب قلعی ۸ م، اقلیمیای فضی، صمغ عربی، شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول از هر یک ۴ م، ایون، بسباسه، نحاس محرّق مغسول و زعفران از هر کدام یک م و کافور یک قیراط.

کحلّ ساذج: تألیف قدم و عجیب الفعل است و در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و استرخای جفنین و اکثر امراض چشم مجرّب و جالی و حافظ صحّت است و گویند چون روز شنبه و چهار شنبه با میل طلا در چشم کنند از کوری ایمن شوند. سرمه اصفهانی و مریشیای فضی از هر یک ۴ م، اقلیمیای فضی و بسد از هر یک ۲ م، ساذج هندی ۱ م، مروارید و زعفران از هر یک نیم م و مشک ۴ قیراط.
کحلّ: جهت دمعه بغایت مجرّب است و از قدماست.

توتیای کرمانی مغسول ۵ م، بسد، پوست هلیله زرد و صبر از هر یک ۲ م، فلفل نیم م.
کحلّ مقوی: از متأخرین است و بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آثار قویتر از مراره و به حدّت او نیست.

۲۰ ل توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تر که یک شب او را کوفته و گذاشته باشند تا ته نشین شود بلآب صاف او خمیر کرده و خشک کنند و بسایند و زنجبیل، فلفل، دارفلفل و مامیران از هر یک ۲ ل و نوشادر یک ل، مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند سپس با توتیای مدبیه مذکور از حریر بیرون کرده استعمال نمایند.

کحل الأسفار: جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن او بغایت مؤثراست.

دانه خرمای سوخته ۵ ل، دخان الکندر ۴ ل، سنبل الطیب ۳ ل، حجر لاجورد و حبّ بلسان از هر یک ۱ ل، با میل بر منبت مژه بکشند.

کحل الجواهر: از اختراعات متأخرین است و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحّت است.

سرمه اصفهان ۱۰ م و توتیای هندی که عنبر قسم حارّ اوست، مرقدیشای ذهبی، مرجان لاجورد مغسول، ساذج هندی، فیروزه، ورق نقره، مامیران، فلفل سفید، اقلیمیای ذهبی، توبالالتّحاس و شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول از هر یک ۴ م، سرطان بحری ۶ م، یاقوت، بسد، لعل، زمرد، زبرجد، ورق طلا، مروارید، دارفلفل و عقیق یمنی از هر یک ۲ م، زعفران ۳ م و در نسخه دهنه فرنگی ۴ م بهنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزا است و صمغ عربی و کتیوا و مغز تشمیزج و صمغ آلو از هر یک ۵ م، افیون ۳ م اضافه کنند و حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده به اعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آن است که با صمغ عربی و با کتیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلّس گردد.

کحل بقراطی: جهت رفع بیاض بیعدیل است و در اندک زمانی آن را قلع می‌نماید.

شیشه سبز محرّق مغسول ۲ م، بوره ارمنی و زبدالبحر از هر یک ۱ م.

ذرور: جهت مور ساذج بغایت نافع و موافق اختیارات ابن هبل و ایلاقی و شفاء الأسقام است.

سفیداب قلعی ۴ م، اقلیمیای فضریّ و صمغ عربی از هر یک ۲ م، نحاس محرّق مغسول و نشاسته و افیون از هر یک ۱ م، با لعاب بزرقطونا سرشته و خشک کنند و باز سائیده و ذرور نمایند.

ذرور وردی: ایضاً جهت مور ساذج و به جهت شبیه بودن او در رنگ به‌ورد مسّعی به این اسم شده است.

سفیداب قلعی ۲ ل و چهار دانگ، صمغ عربی ۱ ل و ۲ دانگ، انزروت نیم ل، نحاس محرّق و افیون از هر یک ۲ دانگ، شادنج ۴ دانگ و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول بدل کند.

ذرور تشمیزج: جهت بیاض رقیق و جرب و حکمه و حمرة ملتصمه و بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره نافع و حافظ صحّت و بغایت آزموده است.

۲۰ ل تشمیزج را با ۲۰ ل گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشّر او ۱۰ م، سماق، صمغ آلو، انزروت و نبات از هر یک ۲ م، گود بزرقطونا که از کوبیدن او جدا شود به دسقر ۲ م و افیون ۲ نخود ذرور نمایند.

ذرور رمادی: منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمرت و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد نافع است.

نشاسته، کتیرا و صمغ آلو مکد ۳ م، صمغ عربی ۲ م و شیاف مامیثا یک و نیم م.

ذرور مامیران: از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه تقویت بصر بغایت آزموده است.

زنجبیل ۳ ل، قرنفل ۶ ل، مامیران ۱ ل، فلفل ۱ ل، دارفلفل ۱ ل، توتیای کرمانی مغسول یک نیم ل و صمغ عربی یکو نیم ل.

شیاف نارنج: از مخترعات حقیر است و جهت منع نزلات و حمرة و جرب و حفظ صحّت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاره مجرب است.

توتیای بهآب نارنج پروده ۱۰ جزو، کتیرا، نشاسته، انزروت، گل سرخ و حضض مکئی از هر کدام یک جزو، سفیداب قلعی و هلیله زرد دانه دار ۲ جزو و افیون نیم جزو.

ذرور اقلیمیای: جهت بیاض و جلای بصر نافع و از تألیف حقیق است.

زبدالبحر، بوره ارمنی، سرگین خطاف، مامیران، ساذج، نوشادر و شبّ یمانی از هر یک ۲ م، صدف سوخته، بسد سوخته، روی سوخته و اقلیمیای طلاهی مکد ۱ ل، پوست تخم مرغ ۳ ل، انزروت، صبر زرد و دارفلفل مکد نیم ل با غسل شهاد جهت بیاض استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه.

ذرور ابیض: بسیار لطیف و محلّ رمد و مجفّف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است.

انزروت و تشمیزج از هر یک جزوی و حبه السودا و نشاسته از هر یک نصف جزو و سفیداب قلعی ربع جزو.

ذرور اصفر: منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید است.

انزروت جزوی، صبر زرد، زعفران و تخم گلسرخ از هر یک ۲ جزو و افیون دو دانگ و مامیثا ۱ جزو.

ذرور منصف: چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند به این اسم نامند.

ذرور کافوری: جهت حرارت عین و رمد خفیف نافع است. صدف محرّق و مروارید ۲ م و نشاسته ۱ م و کافور دانق.

ذرور: جهت مور سراج و قرحه و شور بغایت نافع است.

سفیداب قلعی، اقلیمیای فضی، مغناطیس محرّق مغسول و صمغ عربی مکد ۴ م، نشاسته ۱ م، افیون، نحاس محرّق، زعفران مکد نیم م و کافور نیم دانق.

ذرور: منقول از معالجات بقراطی و جهت رفع حمرة چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است.

برگ عنب‌الثلّب سوخته، کشوث سوخته، مروارید، مغناطیس سوخته مغسول و ریگ مکف که زرگران جلای نقره به او می کنند بالسویه.

برود: منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی و جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرتاق و سایر امراض نافع است.

توتیا کرمانی مغسول به آب غوره تازه بپورده، زردچوبه مکد ده جزو، هلیله زرد و تخم زنجبیل مکد ۵ ل، دارفلل و مامیران مکد ۲ و نیم م، نمک هندی بعد از ساجیدن تا پنج مرتبه با آب غوره بسایند و خشک کنند.

توتیای غوره: توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره ساجیده خشک کنند و جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصاً جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ صحت عین و رفع آشفگی و التهاب.

و چون با آب انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلّ ورم عین و مقوی بصر است.

و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است و به دستور با آب رازیانه همین اثر دارد.

برود نقاشین: بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تألیفات جالینوس و مسمی به جلا و کحل الرمانی است.

توتیای کرمانی، ساذج و نحاس محرّق مکد ۱ جزو، صبر، فلفل، دارفلل، ساذج مغسول و مغناطیس محرّق مغسول مکد نصف جزو، مامیثا، عقص، تشمیزج، انزروت، زبلبحر مکد ربع جزو ساجیده با آب انارین تا پنج مرتبه پرورده و در آفتاب بگذارند.

برود القاطع: و برود مارستانی نیز نامند و از تألیف محمد بن زکریاست و او را در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته اند.

سنبل الطیب، سرمه اصفهانی مکد یک جزو، دانه خرما و دانه هلیله که هر دو را به خمیر گرفته سوخته باشند مکد نصف جزو بعد از ساجیدن با آب گشنیز با آب مورد پرورده و خشک کنند.

برود اکسیرین: و برود احمر نیز نامند از تألیف قدما است و جهت التحام قروح و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است.

شادنج ۴ م و اگر نباشد مغناطیس محرّق مغسول، سرمه ۲ م، توبال الحاس ۱ و نیم م، صدف سوخته و سفیداب قلعی و مروارید مکد نصف جزو، اقلیمیای فضی، صمغ عربی و نشاسته مکد ۱ م ساجیده با آب رازیانه تر پرورده و استعمال نمایند.

شیاف ابیض: از تألیفات بقراط است و جهت امراض حازه و تحلیل اورام و ردع آن مفید است.

سفیداب قلعی ۵ م، کتیرا و صمغ عربی ۳ م، نشاسته و انزروت مکد ۲ م و چون ربع م افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم م کندر اضافه کنند کندی خوانند و کندی جهت قروح اقوی است و بعد از ساجیدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند.

شیاف احمر لوی: جهت بقایای رمد نافع است.

کتیرا، صمغ عربی و شادنج هندی مکد یک جزو، مرصاف، دم الأخوین و زعفران مکد نصف جزو.

شیاف وردی: تألیف ابن رضوان و رادع و محلّ و مسکله مواد و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت رمد و درونج نافع و عظیم الأثر است و در امراض حازه گل سرخ بی اقماع ۱۲ م، صندل سفید و سرخ ۵ م، کتیرا و حضض و صبر و شیاف مامیثا مکد ۱ م با گلاب شیاف بسازند.

شیاف مرقالیا: به یونانی به معنی محلّ است و از تألیف جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده که جهت ظلمت مواد متجلبه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض بغایت نافع است.

اقلیمیای ذهبی، توبال الحاس و صمغ عربی مکد ۳ م، مرصاف، سنبل، افیون، زعفران و ساذج مکد ۱ م و فلفل سفید ۶ قیراط با شراب بسروشند و با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند.

شیاف اخضر: جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است.

صمغ عربی، سفیداب قلعی و اشق مکد یک جزو، زنجار و شادنج مکد نصف جزو و اگر شادنج نباشد مغناطیس محرّق مغسول کنند.

شیاف: جهت منع موی زیاد نافع است.

زاج و صداءالحديد مکد ۱ جزو، زنجار، نوشادر و توبال النّحاس محرّق مکد نصف جزو با زهره طیور شیاف بسازند.

شیاف مرارات: به یونانی باسلیقون نامند و به معنی ملوکی و بقراط گوید که از تألیفات اسطیبقیان است و قوّتش تا دو سال باقی است و جهت نزول آب و قروح و غشاه و رطوبت مفید است و سریع الرّوّد به حدّی است که در طبقات تأثیر می‌کند.

اقلیمیای محرّق ۱۵ م، صمغ عربی ۸ م، مداد هندی، فلفل سفید مکد ۵ م، سفیداب قلعی ۱۴ م، اشق و سکبینج و روغن بلسان و جاوشیر مکد ۲ م و اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر، افیون ۱ م، زهره کفتار ۱ م، زهره ماهی شبوط و زهره کبک مکد ۷ م، زهره باشه و عقاب و گاو و خرس و گرگ و غراب و باز مکد ۱ و نصف و شیخ ابوعلی (ره) می‌فرماید ضروری زهره شبوط و کبک است و سایر ضروری در کار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و مجرّب بین تصریح نموده‌اند که زهره حدات که به فارسی غلیواج نامند و بوم که جغد گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاه مجرّب است و چون زهره غلیواج را با آب رازیانه اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرّب دانسته‌اند.

شیاف تفلّحی: بغایت لطیف و بیغایله و جهت قروح و ضربان و غشاه و شور بسیار مفید است.

اقلیمیای محرّق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۱۶، سفیداب قلعی آب مغسول ۸، زعفران ۴، کتیرا ۲ با آب باران سرشته با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند.

شیاف سماق کبیر: جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است.

سماق ده جزو، برگ مورد، هلیله زرد و غصص مکد ربع جزو، مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا به ربع رسد، پس صاف نموده و بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را با آن بسرشند و شیاف بسازند، شیاف مامیثا، سرمه، توتیای کرمانی، نحاس محرّق، سفیداب قلعی مکد ۱ جزو، افاقیا نصف جزو، کتیرا و افیون و نشاسته مکد ربع جزو.

شیاف سماق صغیر: جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و جحوظ حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و به تجربه حقیر رسیده است.

سماق پودانه ۱۰ جزو، سفیداب ۱ جزو و کتیرا نصف جزو، کافور ربع جزو و هرگاه سماق را بجوشانند و آب او را ثانیاً طبخ دهند تا غلیظ گردد. پنج جزو او کافی است.

شیاف غرب و ناصور: از محمد بن زکریا و جهت غرب و ناصور مجرّب حقیر است.

صبر، کندر، انزروت، گلنار، سرمه، شبّ یمانی و دم‌الاحوین بالسویّه و زنجار ربع یکی با آب بسرشند.

شیاف ابی ناصر: جهت تقویت چشم و منع قبول آفتاب و حمرت اجفان و جلای بصر مفید است.

گل سرخ، صمغ آلو و صمغ عربی ۳ م، حضض ۲ م، اقلیمیای نقره ۱ م، نشاسته ۴ م، توتیای هندی مغسول ۱ م و انزروت ۴ و نیم م و افاقیا ۱ و نیم م را با آب بسرشند.

حزم المعسل: جهت رفع بیاض بغایت مؤثراست.

چند عدد تخم مرغ فاسد و لقی شده را خالی کرده و آب در او ریخته در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر پرده‌ای که در آن باشد جدا شود و آب را متعفن نکند سپس خشک کرده و بسایند و چند مرتبه از تافته بیرون کنند و با صدف سوخته و بسد سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمی بالسویّه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته و شیاف بسازند و با غسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به زنجار طبخ بابونج و اکلیل - الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مدیبه مذکور را که حزم صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم که از آبله به هم رسیده باشد می‌نماید و حزم معسل سابق قویتر است.

شیاف علائی: جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است.

توتیای کرمانی مغسول، هلیله زرد مقشّن و کتیرا مکد پنج م، نوشادر یک دانگ، زرد چوبه ۳ م و زنجبیل و صمغ عربی مکد ۲ م با گلاب بسرشند.

شیاف جلا: جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرّب است و از اصناف مرارات بهتر و بیغایله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است.

۲۰ م توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تازه که شب مانده و صاف شده باشد، سرشته و خشک کنند و بلزنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران مکد ۲ م، نوشادر ۱ م، زعفران، حضض، کتیرا، صمغ عربی، اشق، نحاس محرّق، زنجار و اقلیمیای فضیّ مکد نصف م مخلوط کرده و با آب رازیانه تازه سرشته و شیاف بسازند.

شیاف ابار: جهت رفع آثار و التحام قرحه مجرّب است.

سرب سوخته، نحاس محرق، سرمه، توتیای هندی غیر حار، صمغ عربی و کتیرا مکد ۸ م، اقلیمیای ذهبی و سفیداب مکد ۴ م، افیون و مرصاف مکد نصف م و کندر ۵ م با آب بسرشد.

شیاف اسود: جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمه حاره نافع است.

سفیداب ۴ م، صمغ عربی و کتیرا مکد ۲ م، افاقیا ۵ م، مرصاف نصف م، سنبل و افیون مکد ۴ دانگ با آب بسرشد.

شیاف اصفر: جهت ابتدای نزول آب بر غشاه و بیاض رقیق و سحاب و دمه و جرب و سبل مزمن نافع است.

انزروت و شیاف مامیثا ۸ م، مرصاف، بوره ارمنی و فلفل سفید ۴ م، زرنیخ سرخ ۲ م، زعفران ۱ و نیم م با آب بسرشد.

قطور: که در ابتدای رمده بغایت نافع است و مسکن و وجع است و ح قهر تجربه نموده ام.

تشمیزج، بهدانه و تخم خلیجی از هر یک ۱۰ عدد را نیمکوب کرده با نشاسته نیم م و حضض ۲ دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود سپس صاف نموده با قدری سفیده تخم مرغ در شیشه کرده و بر هم زنند و نیمگرم در چشم بچکانند.

قطور دیگر: که در احمّ تراید رمده نافع است.

تشمیزج و بهدانه مکد ۳۰ عدد را نیمکوب کرده لبا ل و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی می شود.

قطور دیگر: که در انحطاط بسیار نافع است و مسکن و محالّ و مانع ظهور بثور و قرحه است.

قلعی را به کف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از او بردارد، پس با گلاب کف دست را تر کرده و سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب را همین خاصیت است و در تسکین وجع شدید مکرر به تجربه رسیده است که گوشت بی چربی گوسفند را ورق بسیار رقیق کرده آن مقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند سپس بر پشت چشم و پیشانی ببندند در حال درد ساکن گردد و هیچ ضماد بر این اثر نیست.

باب یازدهم

در ذکر ادهان

مخترع ادهان فیثاغورس است و گویند اولاً بقراط استخراج نموده و هر چه از بزور و گلهها و مانند او ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرد مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن به دستور در طی دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب مذکور می شود.

اما طریق استخراج روغن بزور آن است که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده به آتش گرم کرده بیفشارند و هر چه از اوراق و اغصان و ازهار خشک گیرند باید با شش وزن او آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و هر چه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر آن است که کوبیده آب او را گرفته با مثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است آن است که گلهها را در روغن کرده و به آفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده و گلهها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قویتر می شود و این قسم متعارف و ضعیفتر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است.

بدان که اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرر می شود مگر روغن حبّ البان که هر چیزی را که به روغن او ترتیب دهند متکرر و فلهمد و بدبو نمی شود و غلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد روغهاست و هرگاه خواهند که روغنها را سفید کنند به جهت طیوب و نمود آن باید به ازای هر رطلی از روغن مثل آن آب و یک اوقیه مغز گردکان و نیم اوقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده و بجوشانند تا آب به نصف رسد، پس سرد کوده روغن را از آب جدا کنند و باز با آب به دستور بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل نمایند به حدی که خواهند.

دهن الرردین: روغن سنبل رومی است در کلّ امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضاء و اعصاب نافع است شرباً و ضماداً و احتقناً.

قصب الذریره، عود بلسان، سعد، ورق الغار، قسط تلخ، ناردین، مرزنجوش، قردمانا، ساذج، اخخر، راسن، ابهل، برگ مورد و اذان الغار مکد ۵ م را اول نیمکوب کرده و با ۶ و ۵ ل شراب کهنه لی جمهوری یا نیبذ زیب و عسل و دو هزار و یکصد و پنجاه ل آب تا شش ساعت بجوشانند که به نصف رسد بعد از آنکه یک شبانه روز خیسانیده باشند سپس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و مرصاف مکد بیست و سه ل تا سه ساعت دوباره بجوشانند که به نصف رسد سپس صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه سایله و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه و جوزبوا مکد ۲۳ ل و روغن کنجد ۶۵۰ ل به آتش نرم بار ثالث بجوشند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده و استعمال کنند.

دهن السنّاب: جهت کمر و ورک و مئانه و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بهل و حیض و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع شرباً و ضماداً و قطوراً و احتقناً بغایت لفع است.

به ازای هر یک اوقیه سداب تازه سه اوقیه روغن زیتون یا کنجد و یک مثقال از هر یک از خردل و حبّ الرشاد و عاقرقرحا یک رطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند سپس صاف نموده و استعمال کنند.

دهن العلقم: دهن الحنظل است و دهن قنّاء الحمار نیز نامند و اکثر اطلبه‌بهرترین ادهان دانسته اند خصوصاً جهت تقویت باه و اشتها و برودت معده و درد مفاصل و نقرس و عرق الرّیاء ببعیدیل است و عجیب الفعل تر از روغن ناردین دانسته‌اند.

عصاره قنّاء الحمار ده رطل، میعه ساینه پانوده ل، قنطوریون، شحم حنظل، زراوند مدرج، زوفای خشک، پودنه کوهی و برّی و نه‌ری، سکینج، برگ دلفی، بیخ سوسن و آسمانجونی مکد ۱۰ ل، عاقرقرحا ۴ ل، آب صاف و روغن زیتون بالمناصفه ۱۵ رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند پس صاف نموده و استعمال کنند.

دهن الککلانج: از حکمای هند است و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیا و ازاله آثار و تقویت موی و شراب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع و مدرّ بول و حیض است. انواع هلیججات و بلبله و آمله و فلفل و دارفلفل و زنجبیل مکد ۶ م، جاوشیر، اشق و سکینج مکد ۵ م، تربد سفید ۴ م، خشک، کرنب تازه و سداب تازه مکد ده م با یک هزار و دو بیست ل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با چه ارسد ل روغن خروج بجوشانند تا روغن بماند.

دهن الزعفران: که دهن الخلوع نامند و جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بی خوابی و نهمیه قروح و جروح رحم نافع است.

زعفران پانزده ل، قرمانا ۶ ل، قصب الذریره ۵ م، مرصاف ۱ ل را در ۳ ل روغن کنجد یک هفته خیسانیده هر روز بر هم زنند و با ۱۰۰ ل آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند.

دهن لبوب السریحه: منقول از قراپادین عیسی و بغایت مرطبّ و جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافع است ضماداً و شرباً و سوطاً.

مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حبّ الصنوبر و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ را بالسویّه کوبیده و گرم کرده بیفشارند تا روغن از او جدا شود.

دهن المبارک: منقول از شفاء الأسقام و دهن اللّاقوه نامند و جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق الرّیاء و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج باه و اشتهای طعام نافع می‌باشد و قطور او جهت کری و گرانی سماع و سده صماخ در روز مؤثر و فرزجه او جهت جمیع امراض رحم نافع است. و مؤلف تذکره گوید که مثلث ارواح و عاقد است.

حلبه و شونیز را بالسویّه کوبیده و تسقیه به روغن زیتون به طریق تحمض نمایند و بر روی آتش نرم سه مثل خود روغن را جذب کند سپس تقطیر دهن کنند.

دهن النّقم: که دهن الرّاهب نامند و از جهت رهبانان تألیف یافته و در کلّ مرض بارد مجرب است و اعاده باه مایوسین می‌کند و جهت تعویّد عصب و درد کمر و حذب و بواسیر و تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج به پوشش نشوند. ثوم مقشّر یک جزو، فرفیون و عاقرقرحا از هر یک ثلث جزو، فلفل و سداب از هر یک ربع جزو با نه وزن او روغن زیتون بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده و استعمال نمایند.

دهن الخلّ: معروف به دواء الهرمس و جهت ثیوری که در اصول شعر و مسام به هم می‌رسد و جهت جمیع مواد غلیظ نعت جلد و حزاز و جرب و حکه نافع است.

۲۰ ل روغن گل را با نود ل سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون و شیطرح هندی و کهربا و رابننج از هر یک دانگی و کاغذ سوخته و مداد صینی و دانه برنج سوخته و دانه هلیله سوخته و راستخت از هر یک نیم ل در آن حل نموده و استعمال کنند.

دهن حمض: که ماه نامند و از اسرار مکتومه شمرده‌اند و در تقویت باه ببعیدیل دانسته‌اند و چون با غسل و معاجین باهیه طبخ دهند منافع او را نتج دیدن نتوان نمود و چون با شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود به عنوان مختلف است و بهترین تقطیر اوست که نخود را نیمکوب کرده در قرع مطین کنند به طریقی که گلوی قرع خالی باشد و از لیف و امثال آن در گلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد نخود از شیشه بیرون نیاید و کوره ای ترتیب دهند دو طبقه و گلوی قرع را از سوراخ طبقه اول به طرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله به دهن قرع وصل نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زقال کمی برافروزند تا روغن از لیفهای گلوی قرع به قابله بچکد.

دهن الریح: از تألیف قحیر و جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری ضئقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجرب است.

حسن لبان، مقل و میعه سایله مکد ۱۰ م، اشق، فرفیون، حب بلسان، خریق سفید، زرنب، کبابه، شیطرج و ماهیزهرج مکد ۶ ل، جوزبوا، زنجبیل، خولنجان، دارچینی و بلادر مکد ۵ ل، کندر، سیسالیوس، تخم گندنا، شونیز، تخم تره تیزک، نانخواه، قسط تلخ و تخم شبت مکد ۴ م، سعد، مرزنجوش، حلبه، اسپند، مغز دافه کرچک، مغز بن اشنه و حب الغار مکد ۹ م، یک هفته در هزار ل عرق بهار و امثال او بخیسانند و بجوشانند تا به نصف رسد و صاف نموده و با صد و پنجاه ل روغن زیتون و پنجاه ل روغن بیدانجیر بجوشانند تا روغن بماند و سکینج، جاشیر، مومیایی، میعه سایله، قع و علك البطم مکد ۳ ل در آن حل کنند و سنبل - الطیب، مرصاف، زعفران، قصب الذریره و قرنفل مکد ۳ ل، دارچینی ۵ ل، جند، فلفل، فرفیون و دارفلفل مکد ۸ ل از حریر گذرانیده و اضافه نمایند.

دهن المحلل: تألیف والد قحیر میرمحمّد زمان تنکابنی جهت تقویت بی نظیر و در تحلیل ریاح معده و جگر بیعدیل است.

مقل ارزق ۳ ل، سنبل الطیب، مر، مصطکی، علك البطم مکد ۱ ل، اشق، اسارون، قصب الذریره و اذخر مکد ۲ ل با روغن بابونه و روغن گل سرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده و در آفتاب بگذارند و هر روز برهم زنند تا ده روز و لادر خاکستر گرم بگذارند.

دهن دارشیشعان: جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است.

دارشیشعان ۴۵ ل، عود بلسان ۳۵ ل، قرفه ۳۷ ل و قصب الذریره ۱۵ ل را نیمکوب کرده با ۶۵ ل روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بماند.

دهن البلاد: جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است.

سنبل الطیب، هیل، فلفل، وج، شیطرج، راسن، دارفلفل، جوزالقی، بلادر، بیخ سوسن آسمانجونی، رازیانه، قسط تلخ، بوزیدان، زرنباد و درونج مکد ۱۵ ل نیمکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک پانصد ل و روغن کنجد دوپست و پنجاه ل بجوشانند تا آب و شیر سوخت روغن بماند.

نسخه دیگر: جهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم الرفع است و از تألیف قدما است.

مقل ارزق ۱۰ ل، میعه سایله، اشق، افیون، بسفایج، حب بلسان، بادام مقشر، خریق سفید، زرنب، افلنجه و شیطرج ۶ ل، قرنفل، جوزبوا، زنجبیل، خولنجان، دارچینی، بلادر و جند ۳ ل، بزرالبنج، کندر، سیسالیوس، تخم گندنا، شونیز، تخم تره تیزک، نانخواه و قسط تلخ ۵ ل، سعد، برگ مورد، مرزنجوش، حلبه، اسپند، حمالخضرا و خروج ۱۰ ل، اشنه و شبت ۹ ل، ورق الغار و فوفل ۴ ل، عسل کف گرفته، روغن گاو، روغن یاسمین، نطف سفید، قطران، روغن خروج و دهن الغار ۱۲ ل، روغن زیتون ششصد و پنجاه ل و آب صاف هزار ل بجوشانند تا آب بسوزد.

دهن القسط: جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و تقویت اعصاب و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و رویانیدن او نافع و مفتخ سد و آشامیدن او جهت برودت احشاء مؤثر است.

قسط تلخ، قصب الذریره، سنبل الطیب، ساذج، میعه سایله، ایرسا، قرفه و اشنه ۱۵ ل، قرنفل، راسن و اگر نباشد وج، سلیخه ۷ ل، مرصاف ۴ ل، جوزبوا ۱۰ ل و عود بلسان ۵ ل را کوبیده با هزار و دوپست ل آب خیسانیده جوشانیده تا به ثلث رسد سپس صاف نموده با پانصد ل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد.

روغن شیخ صنعان: جهت التیام زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است.

زردچوبه ۳۰ ل، زرشک که به هندی دارهله گویرج، دیودار که چوب صنوبر است، اصل السوس که بیخ مهک است، چوب گز، پوست خار مغیلان، آب برگ نیل و آبنوس ۵ ل، برگ حنا، هوچوبه و دردچو که سنبل باشد ۱۰ ل، قع ۲ ل و نیم، جوزبوا، مرداسنگ، شنجرف، کاه هندی و بلغار تراشیده ۱ ل، موم کافوری ۴ دانگ، جدوار دو دانگ، روغن کنجد ۲۰۰ ل، چوبها و زردچوبه و سنبل و برگ حنا و اصل سوس و بیخ خار مغیلان را در نهصد ل آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد سپس صاف نموده باقی ادویه را سائیده لباب برگ نیل و روغن بجوشانند تا بسوزد و آنگاه صاف نموده استعمال نمایند.

نسخه دیگر: قلیل الأجزا که قحیر تجربه نموده و در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهراً ترتیب نسخه اول دکلن آرائی باشد.

اصل السوس، هوچوبه، پوست درخت صنوبر، پوست درخت مغیلان و زردچوبه بالسویه ۴۰۰ مقل را کوبیده با روغن چراغ ۶۰۰ ل که از پنبه دانه و تخم کتان می گیرند و سه من تبریز آب به آتش نرم بجوشانند به حدی که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده و استعمال کنند.

روغن مانع ریختن موی از علت آتشک: مجرب قحیر است و به جهت داء العلقب بغایت مفید است و چون موی سفید از موضع داء العلقب برآید استعمال این روغن موی سیاه می‌رویانند.

برگ مورد ۱۵ ل و وسمه ۳۰ ل را در چهارصد ل آب بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با ۱۲۰ ل روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و ۶ ل لادن در او حل کنند.

روغن: جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن نافع است و باید منابت اعصاب و اعضای دردناک را با کیسه درشت مالیده تا سرخ شود و تدهین نموده و بخوابند.

قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک ۲۰ ل را نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند سپس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فریون و میعه سایله از هر یک ۲ ل را در آن حل نمایند.

روغنی که موی بسترده: زرنیخ ۶۰۰ ل، آهک آب ندیده ۱۵۰ ل، قلی ۶۰ ل، مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه آب را به جوش آورده یک حصه زرنیخ را که ۶۰ ل باشد با یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که ۳۶۰ ل است بسوزد سپس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر ماند، آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا به محض ملاقات موی بسترده یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا به امتحان رسد و اگر از ملح - القلی و آهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قویتر است و بای بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار به دستور اجزا را بچدید نموده و صاف او را با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند.

روغن بواسیر: پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن در آورده و با ۱۰ م دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم، موم روغن ساخته با اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر بمالند و جهت قطع خون با اندک مازو که عفس باشد استعمال نمایند.

روغن دیگر: به جهت ساقط کردن دانه بواسیر مجرب و بیغایله است.

گوگرد و زرنیخ را بالمناصفه سائیده و تسقیه به روغن کنجد کنند به حدی که جذب کند و با قرع و انبیب تقطیر نمایند و در حین تسقیه باید بر روی آتش نرمی باشد.

روغن وزغ: جهت درد مقعد و درد بواسیر بغایت آزموده است و هرگاه از حرارت باشد وزغ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهراً شود و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته باشد بردارند و اگر دنباله بادنجان را سائیده و اضافه کنند جهت بواسیر بارده نافع است و داغ کردن مابین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت ریاح بواسیر از مجربات است.

روغنی که موی برویاند: بغایت قوی الأثر است.

ذرا ریخ که به لغت تنکابن دارساس و به لغت اصفهان سین نامند بال و سر او را قطع کرده ۳ م را سائیده با یک اوقیه روغن و بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید.

باب دوازدهم

در مرهمها و ذرورات جراحات و مایتهای بها

مخترع مرهم گویند بقراط است و تصریح نموده اند که اکثر مرهم مدتها باقی می ماند و هرچه صموغ بسیار داشته باشد تا بیست سال قوت او باقی است. و بعضی را اعتقاد آن است که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمی گردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یک سال باقی می ماند و شرط است که موم زیاد از نصف روغن و کمتر از ربع او نباشد بلکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در قوه جراحات باشد جهت مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اولاً با روغن و شحوم بگذارند و از سر آتش به زیر آورده ادویه صمغیه را اول در آن حل کنند سپس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علك البطم و مومیایی و سکببج و امثال او چنان است که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف را آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب به جوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود سپس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند.

مرهم النحل: به نون و خاء معجمه و به حاء مهمله نیز خوانده می شود و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه یکی به معنی تحریک مواد به جهت دفع از مسالک است، چنانکه از پرویزن مشاهده می گردد و ثانی به معنی اخذ عطایای کثیره است به سبب استشفای بها و از تألیف جالینوس و عظیم الرفع است و به جهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی عضل و استخوان و الحام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و جمره و آکله مفید است.

یک اوقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آن مقدار که سائیده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار اوقیه را جذب کند سپس به دو اوقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو اوقیه پیه گاو صاف و ربع اوقیه قلقطار اضافه نموده و بر روی آتش نرم برهم زند تا منعقد گردد.

مرهم النخل: که مرهم اسود نامند و جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الشکب و سعفه نافع است.

سرکه کهنه و روغن زیتون بالسویه و مرداسنگ مسحوق ربع روغن به آتش نرم بجوشانند و پیوسته برهم زند که مرداسنگ رسوب نکند تا منعقد گردد.

مرهم زنجار: جهت اسقاط بواسیر و تحجیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلی مفید است.

موم زفت ۱۰ ل و اشق محلول با آب سداب و سرکه ۷ ل و روغن زیتون ۴۸ ل را به آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار ۴ ل و انزروت ۳ ل و راتیانج ۲ و نیم ل اضافه نمایند.

مرهم داخلیون: به لغت سریانی به معنی لعابی و از تألیف بقراط است و جهت اورام حارّه و اوجاع شدید و تعقّد عصب و خراج و صلابات بغایت مفید است.

چهار اوقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل و نیم روغن زیتون به آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حله و تخم کتان از هر یک ۳ ل را جداگانه خیسانیده و لعاب هریک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار اوقیه بالسویّه اندک اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصاف ۵ م و صدیدالحدید ۱ ل اضافه نمایند بغایت قویّ الاثر می‌شود.

مرهم زنجفر: جهت تحلیل اورام عسره‌البثر و خنازیر و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است.

کندر و اشق ۱۰ ل، علك البطم و مرداسنگ و قنه ۵ ل، شنجرف سرخ ۴ م، موم ۱۵ ل و روغن زیتون ۶۰ ل.

مرهم حوارین: و مرهم رسل و مرهم وشلیخا نامند و جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سغه و رفع کرم نافع است.

موم و علك البطم ۴، اشق ۷، مقل و مرداسنگ ۴، زراوند طویل، کندر ۳، جاوشین، زنجار، مرصاف، قع و به جهت آکله قراقروت ۱ جزو و بول آدم ۲ جزو را جوشانیده و مضمضه نمایند و فضلّه سگ سفید ۱ جزو و شادنج ۲ جزو را ذور نمایند و سکینج یک جزو و اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد سپس سایر صموغ و موم را بگدازند و ادویه یابسه را مخلوط سازند.

مرهم ابیض: جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حارّه و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است.

موم ۱۰ و روغن کنجد یا روغن زیتون ۳۰ بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ برهم زند و اگر تهید زیاد خواهند بجای روغن زیتون ، روغن گل سرخ و حضض و سفیده تخم مرغ اضافه کنند و جهت تسکین درد بجای حضض، افیون کنند.

مرهم باسلیقون: جهت جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم نحل است.

زفت و راتیانج و موم هر یک جزوی و قع ربع یکی و روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند.

مرهم محال: جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام صلابات تحت جلد و اخراج کرم به سرعت نافع است و از مجربات دانسته‌اند.

ترمس، سرگین کبوتر، دانه خرما و شیلیم بالسویّه زفت را مثل مجموع در پیّه مرغابی گداخته و سایر ادویه را مخلوط سازند.

مرهم جاذب: از تألیف بقراط این تلمیذ منقول از شامل و جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته‌اند.

بیخ نی خشک و زراوند طویل را بالسویّه سائیده با عسل سرشته و استعمال نمایند.

مرهم مسقط بواسیر: گردکان سوخته و دانه زردآلو را بالسویّه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور به نیمکوب هر دو کنند.

مرهم سفیداب: جهت مزاج حارّ و رویانیدن گوشت و رفع بثور بلخیه و امثال آن بغایت نافع است.

مرداسنگ را با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و ۵ م سفیداب قلعی و اندک کافور اضافه نمایند.

مرهم الورد: جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است.

موم ۱۰ م را با روغن گل سرخ ۳۰ م گداخته و آهک را ۵ م هفت بار با آب شسته اضافه نمایند.

مرهم عرق مدنی: که رشته گویند و پیو نیز نامند و از میاه غلیظه و اهویه کثیفه به هم می‌رسد خصوصاً در بلاد لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می‌آید

بعد از ورم حارّ و درد عظیم و هرچه بیرون آید باید به چوبی و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز کند و این مرهم آسان می‌کند بروز آن را و هرگاه پاره شود باید موضع را به طول شکافت و مرهم را استعمال نمود.

موم ۲۵ م ، مرداسنگ و خاکستر نی ۳ م و آهک ۱ م و موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و به جهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده و استعمال نمایند.

قیروطی: عبارت از موم و روغن است و اقیلام او به اعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است امّا به جهت التهاب سینه و ذات الصنبر و تبهای محرّقه و اورام ملتبهه باید موم سفید را در روغن گل گداخته و با آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده و تسقیه کنند و هرگاه ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل، روغن بنفشه کنند و آب برگ بجز و برگ خیلوی تسقیه نمایند.

مرهم جهت سرطان متقرّح و غیر متقرّح: سفیداب قلعی و توتیای کرمانی را شسته بالسویّه با روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه با لعاب بزرقطونا یا آب عنب‌الغلب و آب خیار و آب کدو تسقیه نمایند.

مرهم للسلعت: خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علك البطم را در آن حل کنند.

مرهم جهت منفرج نمودن قرحه: که محتاج به بیشتر نباشد.

خمیر مایه، بوره ارمنی، جاوشیر، سرگین کبوتر و مرغ، دبق مقشر را با آهک آب ندیده و صابون با روغن زیتون سرشته و استعمال نمایند.

مرهم: جهت سعفه نافع است.

زراوند طویل، راتینج، گلنار و اقاچیا را بالسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند.

مرهم دند: از جهت طاعون و دمامل و قروح خبیثه نافع است.

آرد گندم را با قدری کره تازه با آب بارتنگ سرشته و مکرر بر موضع جراحت و دبله نهند که جذب مواد نماید.

مرهم بواسیر: و مرهم مقل نامند و جهت شقاق مقعد و درد آن نافع است.

موم، روغن کنجد، پیه مرغابی، مغز ساق گاو، روغن کوهان شتر، زرده تخم مرغ و مقل بالسویه. مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند.

مرهم ناصور و باصور ضربانی و غیر ضربانی: زردچوبه ۱۰ م و مرداسنگ ۱۰ م را نرم سائیده با ۴ ل روغن گل و ۲ م موم و آب خالص بقدری که

ادویه را بپوشاند به آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود.

مرهم هوچوبه: که سنگار نامند و جهت زخمها و اورام آن و شنج و بقدد و جراحات نافع است.

هوچوبه را نرم سائیده و با روغن کنجد ۵ م و موم ۴ م مرهم سازند.

مرهم کافوری: جهت کلی قروح حاره و سوختگی آتش و جمره و نمله مجرب است.

۴ م موم را در ۵ م روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ۱۰ م و کافور قهقوری ۱ م مرهم بسازند.

مرهم رال: از حکمای هند است و جهت جراحات مزمنه و عسر البثر بغایت مجرب است و به جهت قروح آتشک و ناصور بغایت نافع است و مثبت لحم و

رافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهراً عدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه در قروح مایوسین نموده است.

کافور قیصری، رال هندی که لعل معبری و شجره و قیقر نامند و کات هندی از هر یک ۴ ل را کوفته و بیخته و موم را با روغن گاو تازه بی نمک که مساوی

مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش کند سپس کات را به دستور سپس کافور را بریزند و دیگر جوش ندهند و در قروح مزمنه

قدیمه تا سه روز با قدری فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن به تنهایی.

مرهم زمانی: که از تألیف والد حقیر میرحمّد زمان تنکابری (ره) و جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تأثیر کمتر از مرهم رال نیست و به اعتدال

اقرب است.

انزروت، کاغذ کبود سوخته، پوست درخت کاج، روناس و کات هندی از هر یک ۲ م، سفیداب مغسول ۵ م، مرداسنگ مغسول ۲ م، کافور قیصری ۱ م با موم

سفید ۵ م و روغن گل سرخ ۲۰ م مرهم بسازند.

مرهم: که جهت جمیع زخمها خصوصاً ناصور و جوشش و زخم شمشیر و غیر آن مفید و مجرب است.

کف دریا، کات هندی، خون سیاوشان، هوچوبه، زردچوبه و انزروت همه را مساوی با هم کوفته و بیخته با پیه بزم و موم کافوری بقدر حاجت مرهم نموده و

استعمال نمایند.

مرهم آتشک: از مجربات است و از اسرار است و در یک شبانه روز دفع دانه‌ها و زخم می‌کند.

توتیای هندی شسته ۲ م و شنجرف ۱ م و چوب چینی نیم و اگر نباشد باز مؤثر است با زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته و

استعمال نمایند و اگر بجای گود چوب چینی زبیق را مکرر از کرباس بگذرانند تا زبیق در آن ناپدید شود سپس کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم ل داخل

کنند بیعدیل است.

هفت مرهم: جهت نضج دمامل و جراحات بغایت نافع است. کتیرا، تخم مرو، تخم کتان، سریش، هوچوبه، گل بابونه و گل خطمی را بالسویه کوبیده با شیر

پخته نیم گوم مکرر استعمال نمایند.

مرهم جهت تشنج جراحات: از مجربات است و جهت پاک کردن چرک و دفع ورم جراحات آزموده است.

آرد گندم را با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده و استعمال نمایند.

مرهم شقاق: مجرب حقیر است و بغایت مؤثر است.

علکالبطم یک جزو، پیۀ بز چهار جزو را در قدر مضاعف گذاخته و استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشّر او و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چهارپایان آزموده است.

مرهم جذام: از مجربّات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است.

سنبل الطیب، حماما، قردمانا، دارفلفل، کبابه، سلیخه، قسط تلخ، عاقرقرحا، مصطکی، مقل، مرّصاف، حبّ بلسان، اشق، صبر زرد، میعۀ سایله، سیسالیوس، زراوند طویل و مدحرج، سعد، اکلیل الهلک، قرنفل، ایرسا و روغن زیتون کهنه از هر کدام یک اوقیه، لادن ۲ ل، زعفران نصف اوقیه، علكالبطم و موم از هر یک ۳۰ ل و روغن ناردین مثل جمیع.

مرهم سرطان: که در یک هفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند.

خردل، بززالانجره، کبریت، زبدالبحر، زراوند طویل، اشق و مقل بالسویّه از هر کدام یک جزو و روغن زیتون کهنه مثل جمیع و موم سرخ ربع روغن.

ذرور سرقولون: که جراحات مزمنه را به یک دفعه و دو دفعه التحام دهد و چون بپسلعه و غدد بی مایعی آنچنان یابس ببندند، به سرعت زایل سازد و از مجربّات و از اسرار است. کندر و به و مرّصاف ۱ و نیم م، گلنار ۳ م، جفت البلوط ۱ م، گل ارمنی و گل سرخ از هر یک ۲ ثلث از حریر گذرانیده و استعمال نمایند.

ذرور اعظم: جهت آکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضاء مجربّ ب و از تألیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است.

موی سوخته، گلنار، شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته، برگ عربّ، گل ارمنی و کندر از هر یک ۲ جزو، سفیداب قلعی و توتیای کرمانی شسته از هر کدام یک جزو را از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در غیر گلو و دهان استعمال کنند، صبر زرد یک جزو، مرداسنگ به آتش مکرّر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده دو جزو اضافه کنند و هرگاه خواهند که فتیله ای ساخته در سوزنک استعمال نمایند، قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیدۀ تخم مرغ سرشته و فتیله بسازند و در مجرای بول بگذارند و بغایت مسکّن درد و در رفع سوزنک نظیر ندارد.

ذرور دیگر: جهت آکله و قروح ساعیه و بواسیرالالف و نواصیر مجربّ حقیر است.

استخوان مریم یا سوخته و صبر زرد ذرور کنند و همچنین برگ عربّ خشک را ذرور نمایند که به جهت آکله بیعدیل است.

ذرور: جهت قطع نرف الذّم و جراحات نافع است.

جسسین ۳ ل، آهک شسته ۲ ل، زاج سفید ۱ ل، سماق ۱ ل، دم‌الأخوین نیم ل، کندر نیم ل و صبر زرد نیم ل را مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک از این اجزا همین اثر دارد.

ذرور برگ و تخم انجره: جهت قروح متآکله و سرطان متقرّح بیعدیل و بیلذع است.

ذرور دیگر: در رفع آکله و تجفیف قروح از مجربّات است.

موی سوخته دو جزو و پوست پیاز سوخته یک جزو و تخم ریحان بوداده نصف جزو و کافور قیصوری ربع جزو.

ذرور مصعد: از مجربّات حکمای قدیم است در اندمال جراحات و عسرالبئ و تجفیف آن و رفع آکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و در اسقاط بواسیر نایب مناب حدید است.

زرنیخ سرخ و زرد هر یک ۲ جزو، آهک آب ندیده و زاج سفید از هر کدام یک جزو، زاج زرد و زاج سرخ از هر کدام یک ربع جزو با سرکه سرشته ۲۴ روز در میان جو گذاشته سپس تصعید کنند. هرچه مصعد اوست، جهت اندمال جراحات و آکله و هرچه رسوب اوست و جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بی‌غایله است و اهل فرنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند امّا خلاف واقع می‌نماید.

ذرور: منقول از تذکره و جهت تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجربّ است.

پوست انار، عصف، شبّ یمانی، سعد، کاغذ کبود سوخته و انزروت مکد ۱۰ ل، نحاس محرق ۵ ل، مرّصاف، کندر و دم‌الاخوین ۲ ل.

ذرور دیگر: که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع‌الأثر و عظیم‌الفعول است: صبر زرد، گلنار و قشار کندر را بالسویّه ذرور کنند.

ذرور دیگر: جهت قروح حارّالمزاج و ملتهبه و متورّمه بغایت مؤثّر است و از عجایب این صفت است.

سندل سرخ، نیلوفر و صبر زرد را بالسویّه ذرور نمایند.

باب سیزدهم:

در ضمادات و نطولات و قطورات:

مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه اعم از اوست.

ضماد سلطایانس: سلطایانس یعنی ترمس و چون بر کنج ران ضماد نمایند، اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از اسرار شمرده‌اند.

ترمس را نرم بسایند و حنظل بقدر نصف او و طلق مخلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و با شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد.

ضماد مسهل: بر معده و تهیگاه ضماد نمایند.

زهره گاو و غسل و روغن زیتون و شحم حنظل و زرنیخ بالسویه.

ضماد سلمویه: مسمی به اسم مؤلف اوست و چون بر فم معده ضماد کنند فی دارد و چون بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند.

برنگ کابلی مقشّر، عصاره غافث و قلف الحمار ۳ ل، خربق سفید و مرداسنج ۴ ل، پیه بز ۵ ل و روغن زیتون ۴ ل.

ضماد بقراطی: جهت روم و صلابات حاره بغایت نافع است. پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه، سماق و حی العالم بالسوی، گل ارمنی و آب گشنیز نصف یکی و کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند.

ضماد مفاصل حاره: جهت نقرس بغایت آزموده است.

صندلین و اکلیل الملک ۱۰ ل، شیاف مامینا ۵ ل، اقاچیا ۲ ل، زعفران ۱ ل، افیون و فلفح ۱ و نیم ل.

ضماد فیثاغورس: جهت استسقاء و ماء اصفر و ضعف جگر و معده و رحم و غیر آن نافع است.

زوفای رطب ۳۰ م، موم ۲۴ م، زعفران و پیه اردک و مرغابی و مرغ ۱۲ م، صبر، میعه سایله، مقل ارزق، اشق و مصطکی ۸ م.

ضماد: جهت اسهال حارّ و ذرب و تقویت معده و جگر.

کعک که او را بکسمات نامند ۵ ل، گل سرخ، شکوفه انگور و اگو نباشد شاخ رز بدل کنند، برگ مورد و تخم مورد ۴ ل، اقاچیا، عفنص، حضض، سماق، جاورس بوداده، زعفران و مصطکی ۲ ل، کافور نیم ل با آب مورد بسرشد.

ضماد: جهت اسهال بارده و تقویت جگر و معده.

کعک ۸ ل، ققاح اذخر، سوسنبر، سعد، شب یمانی، دم‌الأخوین، نانخواه، پوست ترنج، جاورس، مرصاف و کندر ۲ ل با آب مورد بسرشد و هرگاه جهت تقویت معده و جگو استعمال کنند و بی اسهال باشد ۷ ل صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند.

ضماد: جهت طحال و اورام صلبه مؤنث است.

انجیر زرد، مغز گردکان، آرد نخود، آرد باقلی، ترمس و تخم کتان بالسویه، اشق، مقل و جلسه از هر یک نصف یکی، سنبل‌الطیب، اکلیل و بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند.

ضماد حابس: منقول از شفاء‌الأسقام و در قطع اسهال مجرب است.

جاورس ۲۰ ل، کندر، گل سرخ و برگ مورد و کعک ۱۰ ل و آرد جو ۵ ل با آب به یا طیبخ او بسرشد.

ضماد: محللّ صلابات خصوصاً انثیان و تعویّد عصب است.

گل خطمی، ریشه خطمی، کنجد، تخم کتان، تخم مرو، حله و هوچویه از هر یک ۵ ل، مغز دانه کرچک و زوفای رطب از هر یک ۱۰ ل، موم زرد و مقل ارزق از هر یک ۷ ل را در ۴۰ ل روغن دنبه طروغن کنجد گذاخته و ادویه را مخلوط کنند و نیمگرم ضماد نمایند.

ضماد جالی: جهت قوبا و آثار مفید و مجرب است.

قردمانا، مویزج، آرد نخود و سرگین بز ۶ م، اصل السوس و گوگرد ۵ م را با سرکه و امثال او به حسب هر عضوی به میاه جالیه بسرشد.

ضماد قوبا: از مجربات والد حقیر و جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است.

گوگرد ۱۰ ل، صمغ عربی ۵ ل، دنبه تازه ۵ ل در حمام و بعد از حمام به دو ساعت ضماد نمایند.

ضماد دیگر: ایضاً از مجربات والد مرحوم مغفور و جهت شقاق آزموده است.

زاج و صبر سیاه بالسویه با نطف سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند.

ضماد: جهت سعفه و جرب بغایت نافع است.

سفال تنور دو جزو و نمک جزوی را با سرکه طلا کنند.

ضماد: جهت شقاق مزمن جمیع حیوانات بیعدیل است.

۵م مرداسنگ سائیده را با ۲۰ م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سه م قهوه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و به قوام زفت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دواى مذکور را گرم کرده و در شکاف شقاق بچکانند.

ضماد: جهت رفع داخس نافع است.

اقاقیا، حضض، گل ارنی، نشاسته، شیاف مامیثا، صندل سفید بالسویه و افیون خمس یکی با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد کنند.

ضماد: جهت رفع ثلیل و قوبا جعل را در آب سائیده و بمالند، در روز زایل کند.

ضماد: جهت ثلیل از مجربات والد مغفور است.

اشق و مقل ۲ ل را نیمکوب کرده و یک شبانه روز در سرکه خیسانیده سپس حل کنند و گل خطمی ۲ ل، مرو، تخم کتان، بابونج و بنفشه اضافه نموده و استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد.

ضماد: جهت تقویت معده اطفال و غیر آن بغایت مؤثبات و رفع اسهال می کند.

لادن یک اوقیه، افاقیا ۴ ل، موم ده ل را با روغن سوسن ۵ ل در خلاء معده ضماد نمایند.

ضماد: جهت ضربه و سقطه نافع است.

سنبل الطیب، مغاث، برگ مورد، ماش و برگ گل سرخ را بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قویالیهود در آن حل کرده باشند بسرشند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت ضربه و جبر کسر آزموده است.

مغاث، گل ارنی، صبر زرد، عدس، شلیف مامیثا، فوفل، برگ حنا و صندل را با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند.

ضم/د: حابس حیض حوامل است.

عدس مقش، پوست انار و برگ مورد را با سرکه سرشته بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند.

ضماد نقرس: بغایت مجرب است.

مرزنجوش، خطمی، بزرقطونا، آرد جو و سورنجان را بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثر آن سریعتر می شود.

ضماد طحال: منقول از حنین بن اسحق و بغایت آزموده است. انجیر را بقدر ۵ ل یک شبانه روز در سرکه خیسانیده و در هاون حل کنند و قسط بحری ۴ ل و مغز بادام تلخ ۱۰ ل و بیخ کبر ۳ ل و اشنه ۵ ل، بیخ سداب خشک و بوره ۳ م اضافه نموده در خلاء معده استعمال نمایند.

ضماد فتق: انزروت، سماق و افاقیا از هر یک ۱ ل، مرقشیشا، کبریت، شادنج و اگر نباشد مغناطیس سوخته، شب یمانی، کندر و صدف ۷ ل، مرصاف و جوزالسو و از هر یک ۱۱ ل با موم ۲۰ ل و روغن مورد ۴۰ ل بسرشند.

لذاق الصرغین: جهت درد سر بر پارچه کرباس که بقدر درهمی باشد گذاشقبه شریان صدغین بینند.

تخم کاسنی و تخم کاهو و مرصاف از هر یک ۲ ل، حضض ۳ ل و افیون ۱ و نیم ل را با لعاب بزرقطونا بسرشند و ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است و ضماد برگ گردکان و برگ حنا رافع شقیقه و صداع بارده است.

ضماد متوم: که رفع بی خوابی می کند و از مجربات والد حقیر مغفور است.

افیون و تخم کاهو و بزربنج و بیخ لفلح را بالسویه با آبی که خشخاش در او پخته باشند استعمال کنند.

ضماد سلیمانی: جهت درد مفاصل مزمن مجرب است.

داراشکنه که سلیمانی نامند و زحقی از هر یک ۲ ل را با هم سپایند و به آب دهن تر کنند تا سیماب کشته شود و ده ل صابون حلبی را در آب حل کرده و اضافه نمایند.

ضماد دبیق: جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمعاً نافع و مفتح و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده است که مداومت ضماد او بر مهره های پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده است.

تخم انجبه ۲۰ ل، بوزیدان، بوره، نوشادر، زراوند مدحرج، شحم حنظل و علك البطم ۵ ل، حلبه، فلفل، دارفلل و عاقرقرا ۳ ل، اشق ۴ ل، مقل، قرمانا، عود بلسان، کندر، مرصاف، راتینج، زاج، استخوان سوخته، ابهل، صبرزرد، افستین، سعد، ادخر، فریون و سورنجان ۳ ل، دبیق ۱۲ ل، موم ۴۵ ل، حب السلاطین ۶ ل، با روغن سوسن و امثال او ۱۵ ل به دستوری که در قاعده مذكور است ترتیب دهند و صمغها را در سرکه حل کنند و غسل را بقدر سرکه اضافه نمایند.

ضماد: مجرب حقیر جهت تسکین ضریان مفاصل و درد سر ضربانی. مغز استخوان پاچه ده ل، روغن گل سرخ ۵ ل، فریون یک ل، زعفران ۳ ل.

ضماد مفاصل حارّه: که در وقت هیجان تسکین الم کند.

افیون و زعفران را بالسویّه با شیر تازه سائیده و با روغن گل سرخ ضماد نمایند.

قرص تنزویی: که با ادویه حارّه جهت لیده و با اشیای بارده در حارّه استعمال نمایند و از مجربّات حقیر است.

آرد لوبیا، مرزنجوش، گل خطمی، بزرقطونا، سورنجان و اکلیل‌الملک از هر یک ۱۰ ل، خولنجان، شیاف مامینا و آرد جو از هر یک ۵ ل، بیخ لفاع، زعفران و افیون از هر یک ۲ ل قرص بسازند و استعمال نمایند.

ضماد دیگر: جهت مفصل و آنچه قریب به تحجّر باشد و مسکّه اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده‌ام.

مغز دانه خروع که بید انجیر باشد سه جزو، روغن تازه گاوی و غسل هر یک جزوی، لای به وزن غسل و بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی سائیده بقدری که غلیظ سازد اضافه نموده و نیم گرم استعمال نمایند.

ضماد مسکّه الاوجاع: در تسکین درد مفاصل حارّه و بارده مجربّ حقیر است.

حلبه را با آب و سرکه بالسویّه طبخ دهند تا مهراً شود و غسل به وزن حلبه اضافه کرده و بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم‌گرم طلا کنند.

ضماد دیگر: جهت مفاصل بارده بیعدیل است.

عرونیای سوخته را با غسل و سرکه بقدر کفایت بالسویّه سرشته و ضماد کنند.

ضماد محالّ: جهت مفاصل بارد و اورام مزمنه نافع است.

بوره، دبق، اشق و آهک آب ندیده را بالسویّه با سرکه و غسل بالمنافسه طلا کنند.

ضماد دیگر: در آخر مفاصل حار و نقرس مجربّ است و رفع بقایای مواد می‌نماید.

صبرزرد، مرصاف و زعفران را بالسویّه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی.

ضماد اورام حارّه: جهت ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضاء از مجربّات است.

پوست خشک‌شاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهراً شود و بزرقطونای مسحوق به وزن او و روغن گل سرخ به وزن هر دو اضافه کرده و استعمال نمایند.

ضماد قروح ساق: خاکستر کاه گندم و نمک طعام را بالسویّه با سرکه طلا نمایند.

ضماد: جهت اقسام استسقاء بغایت مفید است.

سنبل‌الطیب و صبر زرد ۱۰ ل، خاکستر سرگین گاو ۱۵ ل، سرگین بز و آهو، سعد، قردمانا، ایرسا، قسط تلخ، نوشادر، اشنه، حماما، سلیخه، عود بلسان، بوره، صعتر، نمک ترکی و جنطیانا ۵ ل را با بول شتر ضماد نمایند و طلای آب به شیرین که گرم کرده باشند در اقسام ته‌یج مجربّ حقیر و بیعدیل است.

ضماد بواسیر: و شقاق مقعد و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزف حیض.

سفیداب، موم سفید و حضض از هر یک جزوی، گل خطمی و مقل از هر یک ۲ جزو، پیّه بز سه جزو و روغن گل پنج جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند.

ضماد دیگر: جهت درد و سوزش مقعد نافع است.

کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و به دستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد.

و به دستور سفیداب و مرداسنگ ۵ م و بزربنج ۳ م با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند.

و به دستور پیاز را در خاکستر گرم کرده و پخته با هم وزن او روغن تازه گاوی ضماد کنند.

و به دستور برگ خطمی، گل بابونه و اکلیل‌الملک ۴ جزو و حلبه و تخم کتان ۳ جزو و عدس مقشّر ۱۰ جزو و مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند.

ضماد: جهت خنازیر که بی‌حرارت باشد و جهت سلعه بغایت مؤثر است.

قنه ۱۰ م، حلیث و اشق مکد ۵ م، جاوشیر ۷ درم، فرفیون ۳ م، مقل ارزق ۴ درم، سکبینج ۳ م، صموغ را در سرکه حل نموده با آب گشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود و مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز بغایت مؤثر است.

ضماد: جهت کزاز بارده و دردهایی که به جهت باد بواسیر که در اعضاء به هم می‌رسد نافع و از تألیفات حقیر و بغایت آزموده است.

فلفل، قاقله، نوشادر، حلبه، زنجبیل و سورنجان را با روغن گردکان و موم زرد ضماد نمایند.

ضماد: جهت خنازیر حارّه نافع است.

مرصاف یک جزو و حضض ۲ جزو را با آب گشنیز ضماد نمایند بعد از هر سه روز تازه باید نمود.

ضماد بواسیر بارد و جهت مفاصل و ریح مجرب است.

سیر را کوبیده در روغن بنوک بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند.

ضماد جهت گشودن خون بواسیر: شحم الحنظل ۳ ل، مغز بادام تلخ ۴ ل، بخور مریم و مویزج و سرگین کبوتر و قن ۲ ل با زهره گاو فتیله کرده و پنج عدد را در پنج ساعت استعمال کنند و هرگاه فتیله را به روغن گل آلوده سازند رفع سوزش می نماید.

ضماد: جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات والمد مغفور می باشد.

برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و به دستور سبوس گندم را در سرکه پخته و نمدی را به او آغشته و ضماد کنند.

ضماد: جهت اورام جگر بارد و سپرز از مجربات قابوس است.

میعه و موم ۱۰ ل، مصطکی، حماما، زعفران، بابونج و اکلیل الملک ۴ ل، صبر زرد و روناس ۳ ل، اذخر و بلسان ۶ ل، اشق ۷ ل با روغن سوسن و شراب با سرکه ضماد نمایند.

ضماد دیگر: جهت ورم جگر و معدۀ بارده و تلبین صلابات آن و درد سینۀ مزمن مجرب است.

زوفای رطب ۱۰ ل را با پیۀ اردک و پیۀ مرغ هر یک ۱۰ ل حل نموده و نیمگرم ضماد نمایند.

ضماد: جهت ورم انشین نافع است.

تخم کشف را با ربیع آن رازیانه سائیده و با گلاب و سرکه ضماد نمایند.

و به دستور گل خطمی، آرد جو و آرد باقلی را مهراً بخته با زردۀ تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم متحجر باشد زیرۀ کرمانی ۵ ل و مویز منقی ۱۰ ل را کوبیده و با روغن دانه خروع ۱۰ ل ضماد نمایند.

ضماد: جهت حزاز که به فارسی کچلی نامند بغایت آزموده است.

سر را تراشیده به روغن کنجد چرب کنند و کشک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت حزاز مجرب است.

زردچوبه، برگ حنا، هلیله زرد، عقص، مرداسنگ، آملۀ مقشّر و سرکه از هر یک جزوی و روغن گل سرخ ۴ جزو.

ضماد: جهت جراحی بینی و ناصورالأنف که حلوه نامند بغایت آزموده است.

مغز هندوانه و مغز تخم کدو ۲ جزو و توتیای کرمانی مغسول و صبر زرد یک جزو را با روغن تازه استعمال نمایند.

ایضاً جهت حلوه مجرب است:

سفیداب ۲۰ جزو، مرداسنگ مغسول ۶ جزو، قلعی سوخته ۶ جزو با شراب و روغن مورد استعمال نمایند.

و به دستور آب انار ترش و یا آب انار نرسیده را در ظرف مس بی قلع بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند.

ضماد بهق و برص: از مجربات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات که الا گویند تخلف نمی کند و در رویانیدن موی داء التعلب و داء الحیه

سریع الأثر است و بغایت حارّ و سریع التفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن او صندلین به جهت رفع حدّت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای رئیسۀ طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی دون بعضی تا همه ضماد شود و بعد از آبله کردن به مراهم مناسبه علاج کنند.

سلیمانی یک جزو و صندل سفید سوده پنج جزو را با آب سرشته و استعمال نمایند و اگر یک جزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید و دو جزو خمیر مایه و دو جزو قسط تلخ و یک جزو انزروت ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده.

ضماد دیگر: جهت بهق و جميع آثار مجرب است و منقول از شفاء است.

ودع را نکوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ ۳ ل، خردل سفید که حرف بابلی است و تخم ترب ۵ ل و مغز پسته ۲ ل و مغز بادام تلخ مقشّر و خمیر مایه از هر یک ۶ ل.

ضماد دیگر: از شیخ (قدّس سرّه) جهت رفع آثار قاطبه و جرب مکرر به تجربه رسیده است.

سیماب ۲ ل و مغز بادام تلخ ۳ ل و تخم خربزه غیر مقشّر ۵ ل و هر شب طلا کنند و در یک هفته رفع علت می نماید.

ضماد: جهت جرب رطب و یابس و مواد آتشک از مجربات است و منقول از حکمای هند می باشد.

ده ل سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب و گوگرد و زرنیخ از هر یک ۱۰ ل را سائیده بعد از آنکه ظرف را از سر آتش بردارند به هوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده و حرکت دهند تا منعقد گردد، پس از انعقاد چون به دست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردد سائیده و طلا کنند و غیر متحجر نیز آزموده است.

ضماد داء الثعلب و داء الحیه: از مجربات حقیر و بیعدیل است. کندش و شیطرح از هر یک جزوی و زرنیخ سرخ دو جزو را با روغن زیتون طلا کنند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت داء الثعلب مجرب است.

موی بز سرخ سوخته، صدف سوخته و گوگرد را بالسویه به روغن زیتون سرشته و اول موضع را با پیاز و اشنان علی پیاز عنصل زیاد مالیده و بشویید سپس صاف نموده و ضماد نمایند.

ضماد: جهت ریختن مژگان و منع سقوط موی مجرب است.

استخوان، خرما سوخته، سنبل الطیب، سرگین موش، صدف سوخته و فلفل از هر یک جزوی و سرمه ۳ جزو و قلع سوخته مغسول ۶ جزو و زعفران نیم جزو.

ضماد جهت باد سرخ: که حمزه گویند و کل ورم حار مجرب است.

گچ را از تافته بیخته با آب گشنیز بسیار رقیق سرشته آن مقدار بر هم زنند که گچ را بستگی زایل شود و مکرر طلا نمایند.

قرص نردی: که در کل ورم حار آزموده است.

صندل سرخ، فوفل، شیاف مامیثا، سفیداب قلعی، گل ارمنی، بزرالنج، مرداسنگ، حضض مکی، پوش دریندی و ریوند چینی از هر یک جزوی، بیخ لفاح و افیون از هر یک نیم جزو را با آب سرشته به هیئت آلت نرد ترتیب داده با آب گشنیز و سرکه و گلاب و امثال او طلا کنند.

ضماد شعر زاید: که بعد از قلع بر چشم طلا کنند و منع روئیدن کند.

زعفران ۲ ل و کافور نیم دانگ را سائیده و استعمال نمایند.

قرص سغفه: منقول از جامع امین الدوله و جهت سغفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی آزموده است.

زردچوبه و بادام تلخ از هر یک جزوی و مقل ارزق، مقل را سه شبانه روز در سرکه خیسانیده و قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال او ضماد نمایند.

ضماد مقوی دماغ: که دفع نزلات مزمنه به حسب مداومت کند و به جهت درد سر مزمن و تقویت دماغ بیعدیل است منقول از تذکره.

نمک سنگ، نمک طعام سوخته، بوره سوخته، خربق سفید، مویزج، شوره، خردل سرخ و زبدالبحر از هر یک جزوی، گوگرد، گل سرخ، سماق، برگ حنا، اذخر، عفص، فراسیون، صمغ عربی، کندر، قرنفل، عود، صبر زرد، بیخ سوسن، زرنیخ، زاج، ساذج، سنبل الطیب و جوزبوا از هر یک نیم جزو. سرکه را بجوشانند و صابون زقی بقدر دو وزن مجموع را در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند.

ضماد: جهت سرطان متفرح و جرب حار و حکه و اورام حاره مجرب است و منع تزیاید می نماید.

سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل با روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب گشنیز و با آب بارتنگ بسایند به دستور نافع است.

ضماد جرب: بغایت آزموده است.

تخم ریواس ۲۰ ل، مغز هسته زردآلوی تلخ و زبیب از هر یک ۲ ل را با سرکه سائیده و با روغن کنجد در حمام طلا کنند.

ضماد دیگر: ایضاً جهت جرب و حکه بغایت مفید است.

انار ترش را با پوست ریزه کرده و چندان بجوشانند که مضمحل شود سپس بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی و صفرا باشد و با حدت خلط، مغز دانه کدو و هندوانه را با شیر دختران سائیده و طلا کنند.

ضماد: جهت خنق و کل ورم حار از مجربات است و غدد و خنازیر را نافع است.

آرد جو را با آب گشنیز و سرکه و هرگاه ماده مرگبه از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب گشنیز بغایت مفید است و ضماد فلوس خیارشنبه با روغن بادام جهت اکثا اورام و اوجاع مجرب است.

و به دستور طلا کردن عسل با شونیز و به دستور با حلیه از جمله مسکنات وجع بارده است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلای بزرگ قطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است.

ضماد: که جهت جرب مجرب است.

گوگرد، زاج سفید، فلفل، مازوی نیم سوخته یک عدد، زنجبیل، سفیداب قلعی و مرداسنگ را با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند.

ضماد السناء: جهت جرب و حکه مجرب است.

سنا مکئی، پوست هلیله زرد و مرداسنگ ۱ جزو و سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند.

ضماد: جهت سغه یابسه و قوبا که با خارش و سوزش باشد در دو سه دفعه زایل می کند و از مختصرات حقیر و مجرب است.

مغز تخم کدو، توتیای مغسول و شنجرف را با شیر تازه ضماد نمایند.

ضماد: منضج دمل و سایر اورام.

الکلیل الملک، حلیه، تخم کتان، دانه تمر هندی، سرگین کبوتر و آرد گندم را بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت مؤثر است.

ضماد: جهت گشودن دمل از مجربات است.

دانه تمر هندی را کوفته نیم مثقال پیه چراغ را در آب بر روی آتش گذاشته مخلوط سازند و نیم گرم کرده طلا کنند و چون بزرگ قطونا را با آب دهن تر کرده بر دمل ببندند مانع تزیاید و مسکن وجع و منضج قوی است.

ضماد: جهت رعاف نافع است.

عدس مقشر، شیاف مامیثا، صندل سفید، آرد جو، افیون و گل ارمنی از هر کدام یک جزو و کافور نیم جزو را با آب مورد و امثال آن طلا کنند.

ضماد: جهت رفع ادرار حیض آزموده است.

پوست انار، سماق، گلنار، جفت البلوط، زاج، کندر، زیره کرمانی و تخم مورد را با آب مورد یا آب به طلا کنند و چون ثفل لک را که رموز نامند و مستعمل زرگران است با سفیده تخم مرغ بر کمر و پشت زهار طلا کنند بغایت مفید است.

ضماد: جهت افتادن زفاف و بروز آل نافع است.

آرد جو، گلنار، غفص، پوست انار و آرد باقلی ۱ جزو، پوست تخم مرغ ۳ جزو، بعد از پختن اجزا پوست تخم را از تافته بیخته و اضافه نمایند.

ضماد: جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران نافع است.

برگ سوسن که مژو گویند، مرداسنگ و توتیا دانگی، پوست درخت کاج ۲ دانگ، جوزالسرو محرق دانگی و کندر ۲ دانگ را با سرکه طلا کنند.

ضماد: جهت رفع احتباس بول مجرب است.

گل کافشه که عصفر نامند در شیر پخته و نیم وزن او شوره اضافه نموده و ضماد نمایند.

ضماد: جهت زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان نافع است.

آرد باقلی ۱۰ جزو و تخم بادروج ۵ جزو را با آب بادروج یا آب ریحان بسرشد.

ضماد: که منع بزرگ شدن پستان زنان می کند.

کندر و ودع سوخته جزوی و آرد جو ۲ جزو را با سرکه سه شبانه روز ضماد نمایند.

ضماد: جهت منع قی مؤثر است.

گل سرخ، سرک، صردل سرخ و سفید ۴ جزو و عود ۳ جزو و زعفران و کافور نیم جزو را با آب به و سماق طلا کنند.

ضماد جهت کرم معده: برگ شفتالو و نمک و شونیز را بالسویه با زهره گاو و سرکه بسرشد.

ضماد: جهت کلف و آثار بغایت مؤثر است.

گوسنه ۵ جزو، پوست تخم مرغ ۲، ایرسا ۳، ملح القلی ۲ که به هندی ساجی گویند، قسط تلخ ۳، شاخ گوزن و بوره ارمنی ۲، تخم خربزه ۷، زراوند طویل ۲، بادام تلخ ۷، نشاره عاج ۲، سرگین کبوتر ۵ و آرد نخود ۲ جزو را با سرکه طلا کنند.

ضماد: جهت منع تولد قمل نافع است.

مویزج و زراوند طویل را بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلا کردن سیماپ در مستأصل کردن قمل از مجربات است.

ضماد روغن ترب: که رافع قمل است.

به دستور صبر زرد و طلای بهمین قاتل قمل است و چون نشارهٔ چوب گردکان چند روز در روغن زیتون بخیسانند تدهین او رافع قمل و صنان و ا ز مجربات است.

و به دستور طلای شب یمانی با آب قاتل قمل و رافع صنان است و تدهین روغن گردکان بیعدیل است.

ضماد: جهت سکنه مجرب است.

خردل و جند بیدستر را بالسویه با سرکه بر سر ضماد نمایند.

ضماد: جهت سکنه و سبات مجرب است.

خردل سرخ، شیطرچ هندی و تخم انجره را بالسویه با سرکه طلا کنند.

کما: عبارت از بستن ادویهٔ یابسه است که گرم کرده بر عضوی ببندند یا ادویهٔ مطبوخه را در مئانهٔ گاو و امثال آن کرده یا با آب ادویه اسفنج را تر نموده بر عضو بگذارند.

کما: جهت زکام از مجربات است.

شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشیده و نیمگرم بسر ببندند و اگر بدون کوبیدن به دستور گرم کرده و استعمال نمایند بغایت مفید است.

کما: جهت تحلیل ریاح معده و طحال و تهیگاه نافع است.

حلبه، شونیز، تخم کرفس و نانخواه را با آب نمک به دستوری که گذشت گرم کرده و ببندند و چون سرد شود تبدیل کنند.

کما: جهت تحلیل مواد بارده و ریاح مجرب است.

برگ سداب، اذخر، قرطم، گل بابونه، صعتر، نمک طعام، نوشادر، خردل سرخ، بورهٔ ارمنی، زاج سفید، افستین رومی، درمنهٔ ترکی و انجدان را بالسویه به دستور استعمال نمایند.

کما: جهت رفع علل باردهٔ گوش و ریاح نافع است.

بابونه، شبت، ورق الغار، مرزنجوش، پودنه و عاقرقرا را در آب پخته و در مئانهٔ گوسفند گرم کرده و بر بن گوش و قفا کما نمایند.

کما دیگر: جهت ورم گوش مجرب است.

آرد جو، باقلی، بابونه، بنفشه، خطمی و اکلیل‌الملک را در آب به پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مئانهٔ کما نمایند.

نطولات: عبارت از آن است که ادویه را طبخ نموده و آب او را بر عضو بریزند و جرم او را ببندند و عضو را به بخار او بدارند و پاشویه قسمی از اوست که به جهت امالته ماده و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرفه می باشد و هر یک را ادویهٔ او معلوم است و به جهت اختصار بعضی مرقوم می گردد:

نطول: جهت ترطیب اعضاء و رفع بی خوابی و صداع حازه نافع است.

بنفشه، برگ بید، نیلوفر، خبازی، آرد جو، خیار تازه و کدوی تازه را در آب طبخ دهند تا مهراً گردد و عضو را به بخار داشته با آب او عضو را بشویند و نفل را بمالند.

نطول: جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضاء نافع است. برنجاسف، گل بابونه، افستین رومی، مرزنجوش، اسطوخودوس، مشکطرامشع، عصفر، حاشا، جعده، خسک، ابهل، فطراسالیون، شحم حنظل، جوزالسرو، کمافیطوس، دارشیشعان، سوسنبر و پودنه را به دستور معلوم نطول کنند و اگر مجموع یافت نشود به بعضی اکفا جایز است و در پاشویه با ادویهٔ مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند، اعانت تعریق می کند.

قطورات: عبارت از چیزی است که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است به چشم و گوش و ادویهٔ عین با اقسامها مذکور شده است پس قطوری که اختصاص به گوش دارد در اینجا مرقوم می گردد:

قطور: که به جهت دوی و طنین بغایت نافع است.

منقول از معالجات بقراطی: جند بیدستر، نظرون که بورهٔ سرخ است و خربق سیاه را بالسویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید نیم گرم باشد.

قطور: ایضاً جهت دوی و سده‌ای که از اجتماع چرک و طنین است، نافع می باشد و مسمی به قرص خربق است.

خربق سفید ۲ جزو و بورهٔ سرخ ۵ و زعفران ۳ جزو با سرکه قرص بسازند و با سرکه یا ادهان مناسبه حل نموده و بچکانند.

قطور دیگر: که رفع علت مذهبوه در ساعت کند.

صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده و خاکستر آن را با بول گاو یا بول خوک بچکانند. صرصر را به لغت اصفهانی زنجره و به لغت دیلمی و تنکابن جیک نامند و آن حیوانی است کوچک شبیه به ملخ.

قطور دیگر: از مجربات امیر عطاءالله جد حقیر و جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین نافع است.

بوره ارمنی ۳ دانگ، شحم حنظل ۱ م، جند بیدستر نیم، زراوند مدحرج نیم م، عصاره افستین نیم م، فریون ۱ دانگ، قسط تلخ ۱ دانگ را با زهره گاو سرشته و در روغن بادام تلخ حل کرده و بچکانند و والد حقیر در اوزان او تصرف به دستوری که در فوق ه ر یک قید شده نموده است و مجرب دانسته اند.

قطور: جهت کری که دفعتاً واقع شده باشد نافع است.

طبیح افستین را با زهره گاو استعمال کنند و زهره سلحفات که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران که با نطف یا با روغن قسط حل کرده باشند به او صبح و شام مداومت نمودن جهت جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجرب است.

قطور دیگر: جهت کشتن حیوانی که در گوش رفته باشد مجرب است.

قطران را با آب فودنج تل آب برگ شفتالو حل نموده و نیمگرم بچکانند.

قطور دیگر: که اخراج کرهای متولده در گوش نماید.

شراب کهنه ۲ جزو و عسل ۳ جزو و روغن گل سرخ ۱۰ جزو و سفیده تخم مرغ ۲ عدد. پشمی را آغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند و ساعتی به همان جانب تکیه کرده سپس به یک دفعه به سرعت بیرون آورند.

قطور دیگر: جهت درد گوش که از حرارت باشد نافع است.

یک جزو روغن گل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد سپس تقطیر نمایند.

و به دستور شیاف ایض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب گشنیز و به دستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیده تخم مرغ بالخاصیه از مجربات است.

قطور: جهت ورم بارد و ریاح نافع است.

زهره گاو را با روغن خیزی یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود و آنگاه استعمال نمایند.

قطور دیگر: جهت چرک و درد قرحه گوش مؤثر است.

مرصاف، صبر زرد و زعفران را با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین درد، افیون بغایت نافع است و جهت پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است.

و به دستور مراره را در آب حل کرده و با روغن گل قطور کنند و به دستور انزروت با ماءالعسل بسیار نافع است.

قطور: که جهت رفع سیلان رطوبات اطفال نافع است.

شب یمانی، زعفران و بوره سرخ از هر یک دانگی، عسل و شراب از هر یک ۵ ل قطور کنند و یا به پشمی آلوده بگذارند.

قطور دیگر: که منع سیلان خون به سبب صدمه و ضربه از گوش کند.

پنیرمایه خرگوش را با سرکه حل نموده و بچکانند.

و به دستور گوده های گاو نر را با قدری پیه گرده کباب نیم پخت کرده و آب آن را افشرد و در گوش بچکانند و از مجربات اکثر اطباءست.

باب چهاردهم:

در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوختات و بخورات و دخنه:

سعوط: عبارت از چیزی است که در بینی کنند.

و عطوس: آنچه عطسه آورد.

و نشوق: آنچه بر بینی کشند.

و بخور و دخنه: هر چه بخار و دود او را استنشاق نمایند.

و لخلخله: آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده و بو کنند.

و نفوخ: آنچه در بینی دمند.

سعوط: جهت تقویت قوه حافظه و گویند مداومت او موی سر و ریش را سیاه کند.

مغز سر کلنگ دانگی و زهره او یک قیراط را نرم سائیده با روغن زبیق سعوط نمایند و ساعتی به پشت بخوابند و سعوط زهره خطاف را جهت سپاه کردن و رویانیدن موی سفید مجرب دانسته اند.

سعوط جهت قطع رعاف مجرب است.

حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند.

و به دستور سعوط عصیر سرگین حمار و نفوخ سرگین محرق او بسیار قوی‌الآثر است و سعوط با آب برف و آب گندنا نیز نافع است.

سعوط دیگر که در قطع رعاف بی‌عید است.

جند، زاج سفید، آهک، دم‌الأخوین، مازو و کاغذ سوخته را بالسویه با روغن زیتون سعوط کنند.

نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است.

مازوی سوخته را در سرکه انداخته و زاج، قلقطار محرق و کندر را بالسویه نرم سائیده و نفوخ نمایند.

نفوخ دیگر: گلنار، کدر، جفت البلوط، زور، کافور، افیون و مازوی سوخته را با آب برگ بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط نمایند یا بی آنها نفوخ نمایند.

سعوط دیگر: جهت درد سر بارد و شقیقه و بیضه و خوده نافع است.

صعتر، مرصاف، صبر زرد، حضض مکی، شونیز، جاوشیر، جند، سکبینج، مشک، زهره کلنگ و زهره کبک را با آب کرفس سرشته قدر عدسری با آب مرزنجوش سعوط نمایند.

سعوط: جهت تحلیل ریاح دماغی و سلده بلغمی نافع است. مومیایی، جند، مشک و فرفیون را بالسویه قدر یک حبه با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند.

نفوخ: جهت سکنه و سبات و لیثرغس نافع است.

جند، حلتیث، زهره کلنگ مفرده و مجموع را با آب مرزنجوش و ماءالعسل نفوخ نمایند.

عطوس: جهت سلده دماغ و مواد بارده نافع است و رفع مواد به عطسه می‌کند.

کندش، خربق سفید، جند، خردل سرخ و زراوند طویل مفرده و مجموعه را چون نرم سائیده و بر پر مرغ مالیده و در بینی کنند باعث عطسه می‌گردد.

عطوس دیگر: جهت فالج و لقوه و امراض دماغی نافع است. صبر زرد، خربق سفید، نوشادر، مرزنجوش، بوره ارمنی، شیطرج هندی و مشک را بالسویه استعمال نمایند.

لخلخه: جهت تقویت دل و دماغ حار مجرب است.

گلاب، سرکه، کافور، روغن بنفشه و آب سیب ۱ م در ظرف سرتنگی کرده و بویند.

لخلخه دیگر: جهت منع صعود بخارات به دماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل نافع است.

آب گشنیز و آب برگ بید ۱۰ جزو، سرکه ۱۰ جزو، روغن گل سرخ ۵ جزو و صندل سفید ۱ جزو را به دستور لخلخه نمایند.

لخلخه دیگر: جهت ضعف دل و مواد بارده نافع است.

قرنفل، کبابه ۱ دانگ، بسباسه ۱ دانگ و مشک ۱ دانگ را با گلاب و عرق بهار لخلخه نمایند.

نشوق که جهت جراحت بینی و چرک آن مجرب است.

پودنه خشک را نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند.

بخور: جهت تقویت دل و دماغ نافع است.

عود، حسن لبان و پوست بیرون ترنج را سائیده با گلاب مخلوط کرده و در جوف به و سیب گذاشته و در آتش نرم بسوزانند.

بخور: جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات است.

آجر آب ندیده چند عدد را سرخ کرده و در شراب انداخته و سر را به بخار آن بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند.

و به دستور آب ممزوج به سرکه نیز جایز است.

بخور: جهت زکام نافع است.

سیاه دانه را بر روی سنگ تافته و ریخته و دود او را استنشاق کنند و جهت حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند، بخور سندروس مجرب است.

بخور: جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است.

مرزنجوش، سداب، افستین، شیخ ارمنی، صعتر، ابهل، بابونج، اکلیل الملک، بنفشه و نیلوفر را بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده و لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود.

بخور: جهت رفع احتباس حیض مجرب است.

شحم حنظل، شونیز، کندش و میعه علك البطم از هر یک جزوی، عنبر اشهب نیم جزو، مشک و زعفران ربع جزو به روغن زنبق سرشته و قدر فندقی را در آتش انداخته دود او را به رحم برسانند و باید آتشدان لوله داشته باشد که از آن لوله دود به رحم رفته و پراکنده نشود.

بخور دیگر: جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است. شحم حنظل، قه، جاوشیر، گوگرد و مر بالسویه را با زهره گاو سرشته و به دستور بخور کنند.

بخور: جهت درد دندان و مواد نزله نافع است.

پوست خشخاش، عنب الثعلب و گل بابونه را بالسویه بجوشانند و سر را به بخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد.

دخنه: جهت ساقط کردن دانه بواسیر آزموده است.

گوگرد، بلادر، اصل السوس، بیخ کبر و برگ مورد را بالسویه با روغن زنبق سرشته و حبها ساخته و دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلو س کنند و عمل را تکرار باید نمود.

باب پانزدهم:

(در حقنه ها و فتالی و فرزجات و حملات)

حقنه: عبارت از استرسال مایعات به معاء مستقیم و رحم است.

فتیله: استرسال جامد است به روده مزبور و در عرف شافه نامند.

فرزجات: آنچه زنان از ادویه در قبل و رحم بردارند.

حمول: اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است.

واضع حقنه بقراط است و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد. به هیئت کیسه ته ندوخته که طرف دیگر به هیئت گودن کدو باشد و از نی لوله ای بر طرف باریک او وصل نمایند که آن را چرب کرده و در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده دهن کیسه را به هم آورده بفشارند تا آب به روده ها رود و باید حقنه کننده بر رو بخوابد تا آب حقنه به معاء علیا تواند رسید و می باید قدر هر آبی که می ریزند زیاده از پنجاه ل نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحت اعضای رئیسه را شریط دانسته اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر و قرحه می گردد و اگر بسیار رقیق باعث انتشار و افساد می شود و بارده مولد ریاح و حار مورث غشی و کرب است و منافع حقنه بسیار است از آن جمله اماله مواد مرتفعه به دماغ و اعضای عالیه است و دفع سده امعاء و رفع اقسام قولنج و در فتالی مسهله شرط است که طول او بقدر انگشت میان آن شخص باشد و فرزجه زیاده از قدر یک بند انگشت نباشد و چون آب حقنه برنگردد، تدبیر آن است که نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از حقنه با آب ادویه به ادهان مناسبه و آب گرم حقنه کنند.

حقنه: جهت برودت احشاء و گرده و رحم و مثانه نافع و معروف به حقنه الأدهان است.

روغن بادام، روغن گردکان و روغن حب البطم از هر یک ۱۸ ل و روغن زیتون ۷ ل را با آب به وزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در قبل و دبر به حسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند.

حقنه: جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است.

سفیداب قلعی، کاغذ سوخته و صمغ عربی از هر کدام یک درم، زرده تخم مرغ پخته سه عدد، آب برگ بارتنگ مطبوخ، جو مقشر، پیه گرده بز و روغن گل سرخ از هر یک ۱۲ ل و هرگاه به قابض محتاج باشند روغن و پیه نباید کرد و گل سرخ اقماع دار و گلنار داخل مطبوخ کنند.

حقنه: جهت قولنج و منقول از کامل الصناعاته است.

عنا ۲۰ دانه، سپستان ۳۰ دانه، مویز منقی ۱۰ ل، حلبه ۵ ل، تخم کتان ۵ ل، سبوس گندم ۳ ل، گل خطمی ۳ ل، قنطوریون رقیق ۴ ل، تخم رازیانه و برگ چغندر ۱۵ عدد را در چهارصد ل آب بجوشانند تا ثلث بماند سپس صاف نموده و ۴۰ ل او را با شکر سرخ ۷۰ ل، بوره ارمنی ۱ ل، آبکامه ۱۰ ل و روغن کنجد ۱۰ ل حقنه نمایند.

حقنه لیته: که در امراض حاره استعمال نمایند.

عناَب ۲۰ دانه، سپستان ۳۰ دانه، بنفشه ۷ ل، جو مقشّر ۷ ل، خطمی ۷ ل، سبوس گندم ۷ ل، خسک ۷ م، اکلیل‌الملک ۷ ل، انجیرزرد ۵ عدد در سیصد ل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و چهل ل آب او را با شکر سرخ ۵ ل و روغن بادام ۱۰ ل حقه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد، لعاب بزرقطونا ۱۰ ل و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نمایند.

حَقْنَه: جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است.

اشق، مقل، سکینج از هر یک ۳ ل، جاوشیر ۱ ل، جند ۱ ل، تخم کرفس، نانخواه، رازیانه، سیسالس، بابونه، حلبه از هر یک ۲ ل و سنبل ۱ ل را با ۸۴ ل آب و ۸۴ ل شیر تازه بجوشانند تا به نصف رسد و چهل ل او را با روغن تازه گاو ۱۰ ل و غسل کف گرفته ۱۰ ل و روغن کنجد ۲۰ ل در قبل حقه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقه زود دفع نشود.

حَقْنَه: جهت درد مفاصل و عرق النساء و امثال آن نافع است. حلبه بادام تلخ، مغز دانه بیدانجیر، تخم کتان از هر یک ۷ ل، بابونه، شبت، حب الغار از هر یک ۱۵ ل، خسک ۲ ل، سورنجان ۷ ل، خربق سفید ۷ ل، قنطوریون ۲ ل، سکینج، اشق، جاوشیر، شحم حنظل از هر یک ۳ ل، مقل ۷ ل، تخم کرفس ۱۵ ل، تخم شبت، سداب از هر یک ۷ ل، انجیر زرد ده عدد، عناَب ۲۰ دانه و سپستان ۴۰ دانه. بعد از طبخ نیم رطل با ۷ ل روغن گاو و ۷ ل روغن خیری حقه نمایند.

حَقْنَه: جهت قرحه امعاء نافع و بغایت قابض است.

برنج ۱۵ ل، عدس مقشّر ۱۰ ل، آرد جو بوداده ۱۰ ل، گل انار ۵ ل، جفت البلوط ۳ ل و پوست انار ترش ۵ ل را در دو رطل آب بجوشانند تا مهراً شود و سی منقال او را با سفیداب، گل قبرسی، صمغ عربی، افاقیا، دم الأخوین و عصاره لحيه التیس از هر کدام یک منقال و کاغذ سوخته ۱ ل و نیم و زرده تخم پخته دو عدد و روغن گل سرخ ۷ ل حقه نمایند.

حَقْنَه زرنیخ: جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعاء مجرب قدما است.

نان بکسمات سوخته ۳ ل، زرنیخ سرخ و زرد از هر یک ۱۰ ل، راستخت، شب یمانی، مازو، سنگ آهک آب ندیده از هر یک ۱۰ ل، افیون ۵ ل، افاقیا ۴ ل، بلوط، صمغ عربی و دم الأخوین از هر یک ۴ ل را نرم سائیده با آب مورد سرشته و قرص بسازند و یک منقال او را با ۳۰ ل آب برنج مطبوخ و ۷ ل روغن گل سرخ حقه نمایند.

حَقْنَه حاده: جهت لیشرغس و امراض دماغی.

شحم حنظل ۳ ل، قرطم ۷ ل، تخم انجره ۳ ل، فودنج ۵ ل، پوست بیخ کبر ۳ ل، جوشانیده با روغن زیتون ۵ ل حقه کنند.

حَقْنَه حاده: جهت فالج و لقوه و لیشرغس و امثال آن نافع است.

شبت، بابونج، مرزنجوش، حرمل، قرطم، حلبه، تخم کتان، برگ چغندر، سبوس گندم، شحم حنظل، دانه بیدانجیر و قنطوریون رقیق از هر کدام یک کف و انجیر زرد ده عدد را جوشانیده با ۷ ل عسل و ۷ ل روغن زیتون و ۷ ل آبکامه حقه نمایند و مری غیر آبکامه مشهور است که با سرکه ترتیب می دهند.

حَقْنَه: که جهت عرق النساء و امثال آن لطف است و بعد از حقه مسهله باید نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است.

جند بیدستر ۲ ل، مقل ۲ ل، میعه ۳ ل، جاوشیر ۲ ل، فرفیون ۱ ل و بازرد ۲ ل را در ۱۵ ل روغن قسط و امثال آن حل کرده و حقه نمایند.

حَقْنَه: جهت نضج و ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است.

لعاب خطمی، تخم کتان، ماء الشّعیر، لعاب حلبه و روغن کنجد هر یک ۱۰ ل استعمال نمایند.

حَقْنَه: جهت اسهال صفراوی و کراچی که با تب و سده باشد از مجربات حقیر است.

خبازی ۲ ل، بنفشه ۵ ل، نیلوفر ۳ ل، جو مقشّر ۱۰ ل، سپستان ۲۰ دانه، عنب التعلب ۵ ل، پوست هلیله زرد ۵ ل و تخم کدوی نیمکوب ۷ ل را جوشانیده با لعاب بزرقطونا ۱۰ ل و روغن تخم کدو ۱۰ ل و شیرخشت ۱۰ ل حقه نمایند.

و آنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصر در حقه جایز نیست اص لی ندارد چه عصر در فوهات مجاری و عروق ضیقہ جاری است نه در افضیه و در شرح اسباب و علاج سرسام صفراوی و ادخال هلیلجات در حقه آن مذکور است.

حَقْنَه معتدله: که در اکثر امراض نافع است.

قرطم ۱۰ ل، عناَب ۲۰ دانه، سپستان ۳۰ دانه، بنفشه ۷ ل، عنب التعلب ۷ ل، خلطی ۲ ل، جو مقشّر ۵ ل، برگ چغندر ۱۰ عدد و سبوس گندم ۵ ل را جوشانیده با فلوس خیارشبر ۱۵ ل و روغن بادام ۱۰ ل، بوره ارمنی ۱ ل و ترنجبین ۱۰ ل به طریق معلوم حقه نمایند.

فتیله تینه: خطمی و بوره را بالسویه نرم سائیده و از حریر گذرانیده با شکر سرخ که به قوام آورده باشند بسازند و شیافها به طریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل اقوی است.

فتیله دیگر: که قویتر است.

بنفشه ۲ ل، خطمی ۲ ل و نمک ۱ ل به دستور فتیله بسازند و اگر قویتر خواهند شحم حنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در تبهای حاره ادخال ادویه مزبور جایز نیست و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا با شکر به قوام آورند و محموده مشوی و بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل می شود و سرگین موش بسیار تقویت نماید.

شیاف: جهت زحیر که سده با او نباشد از مجربیات است.

افیون، مرصاف، کندر و زعفران را بالسویه با آب گشنیز سرشته شیافهای باریک بسازند و در میان او ریسمان بگذارند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد.

شیاف: که در قطع خون مجرب است خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف.

مرصاف، اقاویا و بزراالبنج و صمغ عربی و برنج بوداده را بالسویه با آب مورد سرشته و شیاف بسازند.

شیاف: جهت قولنج ریجی بغایت نافع است.

برگ سداب، زیه، نانخواه و بوره ارمنی بالسویه با غسل سرشته شیاف سازند علی‌هالفاً آلوده حمول نمایند.

شیاف: جهت اخراج کرم مقعد که دودالخل نامند مجرب است. شحم حنظل، افستین و مویز منقی را نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف بسازند.

شافه: جهت عرق النساء و وجع ورک بغایت آزموده است.

بوره، شحم حنظل و سورنجان محموده را نرم سائیده به وزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند.

فتیله: که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النساء است.

سنا مکی ۴ م، تخم خبازی، غاریقون، بسفایج، تربد، شحم حنظل، سرگین موش از هر یک ۲ م، بوره ۱ م و نمک هندی ۱ م را با غسل یا انجیر پخته فتیله بسازند.

فتیله: جهت قطع خون بواسیر مجرب قدما است.

پشم گوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند سپس برگ قنب را که بنگ و ورق الخیال گویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند.

فتیله دیگر: در قطع خون بواسیر اکثر اطباء مجرب دانسته اند.

اقماع بادنجان که به فارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده، حمول و طلا نمایند.

حمول: جهت گشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد نافع است.

اول مقعد را به روغن تخم زرد آلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل طلا کنند و لته را با آن آلوده کرده بردارند سپس عرطنیثا ۱ ل، قع نیم ل، شحم الحنظل نیم ل را با زهره گاو سرشته حمول نمایند و هرگاه به سبب تندی ادویه هنگام خروج مقعد وجع به هم رسد به روغن گل و مویزج و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند.

فتیله: به جهت رفع حرقة بول و قطع چرک آن بغایت نافع و از مختصرات حقیر است و بغایت مجرب و به دستور جهت نواصیر بیعدیل است چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب ذرورات آکله نیز اشاره به این نسخه شده است و از اسرار می تواند بود.

صبر زرد ۱ ل، توتیای مغسول ۲ ل، سفیداب قلعی مغسول ۲ ل، مرداسنگ مغسول ۲ ل، گلنار ۱ ل، گل ارمنی ۲ ل، موی سوخته ۱ ل، کندر ۱ ل، افیون نیم ل، کدوی سوخته ۱ ل را نرم سائیده و از حریر گذرانیده با آب کتیرا سرشته و فتیله‌های باریک ساخته و در سوراخ قضیب گذارند.

فرزجه: جهت حمل مجرب است و باید بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند.

زهره خرگوش و سرگین او و غسل از هر کدام یک م‌ثقال فرزجه ساخته و استعمال نمایند.

فرزجه: جهت حمل منقول از ابن سربیون است که والد حقیر مجرب دانسته.

زعفران، حماما، سنبل‌الطیب و اکلیل‌الملک مکد ۳ اوقیه و نیم، ساذج و قردمانا مکد ۱ اوقیه، پیه اردک و زرده تخم مرغ دو اوقیه، روغن ناردین نیم اوقیه با لته کبود سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یک ل نشاره عاج را با مثل او نبات تناول نمایند.

فرزجه: جهت گشودن حیض مجرب است.

سداب ۳ ل، مرصاف ۱ ل، ابهل ۱ ل، رازیانه ۲ ل و تخم مرو ۳ ل با زهره گاو فرزجه بسازند.

فرزجه: جهت گشودن حیض نافع و منقول از ابوحنفا که حیض محتبس هفت سال را ادرار نماید.

مرصاف ۴ ل، پودنه ۴ ل، مویز منقی ۱۵ ل، سداب خشک ۸ ل، ابهل ۸ ل و زهره گاو بقدر سرشتن.

فرزجه: جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رجا بغایت مؤثر است و قاتل جنین می باشد.

جاوشیر و خریق سیاه را بالسویه با زهره گاو بسرشند.

فرزجه: جهت ادرار نمودن حیض مجرب است.

فرفیون را نرم سائیده بر پنبه آلوده و استعمال نمایند.

فرزجه: جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرب دانسته اند.

عصاره قنّاء الحمار ۷ قیراط در زهره گاو حل نموده بلبلته کبود بردارند.

فرزجه: که در غایت جذب و تقیه است و جهت اخراج جنین و مشیمه بیعدیل است و منقول از تذکره.

عصاره قنّاء الحمار، سداب، شحم حنظل، مازیون، اشق، بخور مریم و مویزج را با غسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است.

فرزجه: جهت تحلّل اورام صلبه نافع است.

موم ۳ ل، پیه اردک ۳ ل، پیه مرغ ۳ ل، مقل ارزق ۱ ل، خطمی ۱ ل و تخم کتان ۱ ل را با غسل یا با فلوس خیارشنبه بسرشند.

فرزجه: جهت قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم نافع است.

گلنار، شب یمانی، سرمه، کاغذ سوخته، زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند و گل ارمنی پرورده به سرکه را بالسویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا با آب مطبوخ مازو بسرشند.

فرزجه دیگر: در قطع خون حیض نافع است.

مازوی سوخته، دم الأخوین، برگ مورد، گل ارمنی و گل سرخ را بالسویه از حریر گذرانیده، پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا مهراً شود و قدری پشم را با آهک تر کرده و با ادویه مسحوقه آغشته حمل کنند.

فرزجه: که در قطع خون حیض عدیل ندارد و منقول از جامع است.

شب یمانی نیم ل، بزرالبنج دانگ و افیون نیم دانگ.

فرزجه دیگر: که بغایت قوی است.

مرداسنگ، زاج، گلنار، گل ارمنی، گل مختوم و سرمه بالسویه.

فرزجه: که اعانت بر حمل نماید و بسیار مؤثر است.

مرصاف ۴ ل، ایرسا ۲ ل، سرگین خرگوش ۲ ل.

فرزجه دیگر: که در قطع سیلان خون قویتر است.

برگ مورد ۵ ل، مازوی سوخته ۵ ل، سرمه ۵ ل، نشاسته ۵ ل، زاج سوخته ۳ ل، گل ارمنی ۳ ل و صمغ عربی ۲ ل را به دستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ثقل لک را که زرگران زمر گویند یک مثقال سا عیده و با زرده تخم نیم پخت تناول نمایند تخلّف نمی کند و مکرّر تجربه شده است و خوردن زیره بوداده و بونداده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهراً از جمله مجربات است.

فرزجه: که چون زن حمل کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات مکتومه است.

تخم یونجه صحرائی ۱۲۸ ل، سرگین فیل ۱۰۰ ل، خردل سرخ ۳۰ ل و دانه زعرور ۱۰۰ ل را بالسویه نرم سائیده و با میعه سایله سرشته و با لته حمل کنند.

فرزجه: که در اخراج جنین و مشیمه قوی الأثر است و قاتل جنین و مدرّ حیض است.

اشنان، عرطنینا، قطران، شحم حنظل، اشق، قنّاء الحمار، خریق سیاه، مویزج، نوشادر، زراوند، تخم مازیون، روغن بیدانجیر، زهره گاو، جاوشیر، سکینج و مرصاف مفرده و مجموعه، کلاً یا بعضاً استعمال نمایند.

فرزجه ای: که حبس حیض نماید و آزموده است و در تقویت رحم بیعدیل است: مومیایی ۱ ل، صمغ عربی ۱ ل، گل ارمنی ۱ ل و دم الأخوین ۴ ل.

فرزجه: جهت ورم حارّ رحم نافع است.

خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با گل سرخ و اندک زعفران و موم فرزجه نمایند و به دستور مرهم داخلیون را با روغن گل حل کرده یا با آب بارتنگ یا به شیر دختر ممزوج نموده و استعمال نمایند.

فرزجه: جهت رفع حکّه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است. نعناع خشک، ناردین، گل نسرين خشک، گل نیلوفر، برگ سرو، برگ سدر و لاجورد را

بالسویه با روغن زیتون سرشته و یک مثقال را فرزجه کنند و یک مثقال را با آب بابونه مطبوخ بر ناف ضماد نمایند و از آب و شراب و مدرّات احتراز نمایند تا دوا در معده مکث نماید و در حینی که حیض جاری باشد باید به این دوا عمل نمود.

فرزجه‌ای: که اعاده بکارت نماید و از اسرار مکتومه است.

استخوان خروس سیاه را با چوب تاک سوزانیده و با عکبر سرشته و استعمال نمایند. عکبر و سخ کور نحل است و بر موم نامند.

فرزجه: یعی‌الثیب بکرا من الجماع.

ع‌فص ۲ جزو، فقاح اذخر یک جزو بلتّه شراب آلوده چند روز استعمال نمایند.

فرزجه: که باعث حکّه و اختلاج گردد به مرتبه ای که زن را قرار نماید و باید تا یک هفته استعمال نمایند و در ایام استعمال اثری از حکّه نخواهند یافت و

روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر می‌گردد و تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی می‌ماند.

اقحوان، ابهل، اشنه، انجدان، بیخ درخت فندق، اشنان سبز، مرزنجوش، مرماحور و محروث را بالسویه از حریر گذرانیده یک مثقال را با شیر حیوانات سرشت ه با لته حمل نمایند و اگر روزی یک دانگ را نیز حمل نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این ادویه به هم نرسد بعضی از آن کافی است.

باب شانزدهم:

در ادویه‌ای که مخصوص است به موی مثل خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه موی را برویاند و آنچه بسترده و امثال آن

بدان که اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آن است که دهنتی مانع ایصال قوه سابقه است و بعضی را اعتقاد آن است که خضاباتی که در فعل و بقایای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که به حدی ثابت دارد که در هیچ وقت زایل نمی‌گردد و آنچه به تحقیق اقرب است آن است که چون تکون موی از بخار دخانی غلیظه است، هرگاه نافذه و قوه سابقه خضاب به حدی باشد که تأثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است تواند نمود و افنای بیاض او کرد و امکان دارد که بعد از سفید موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغن های نیمگرم رفع آن می‌نماید، خصوصاً ادهان حاره.

خضاب: منقول از حکمای هند و روم است و در مسرت جوک و ترجمه باهر تصریح شده که مجرب است و گویند که در سن پیری موی سیاه می‌رویاند.

سیصد و پنجاه ل سرکه انگوری و مثل او شیر تازه گاوی را با هم بجوشانند تا قریب به انعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و هلیله سیاه از هر یک ۳۰ ل را کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند سپس موی را به آب لیمو شسته و خضاب کنند.

خضاب دیگر: ایضاً منقول از حکمای هند که مدعی آنند که تا هفت سال اثر او باقی است.

کلاه بادنجان ۵ م، ریشه درخت انار ۵ م، توبال نحاس ۳ م، هلیله سیاه ۱ م، زبیب ۱ م، مازوی سبز ۳ عدد و نخود سیاه ۷ عدد پوستدار را کوبیده و بیخته با سه قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته و در ظرف آهنی کرده چهل روز در ته آب دفن کنند سپس استعمال نمایند.

خضاب دیگر: ایضاً منقول است از حکمای هند که تا شش ماه اثرش باقی است.

نارجیل را سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هر هفته یک درهم او را با دو درهم براده آهن و یک درهم بوره نرم کوبیده و در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پاره‌ای که از او برداشته مسدود نموده و به گل حکمت گرفته به یک ساعت در تنور بگذارند به حدی که به سوختن نرسد سپس روغنی که در او جمع شده باش را استعمال نمایند.

خضاب دیگر: منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثر او باقی است و مجرب دانسته است.

وسمه تازه بسیار رنگین را نرم ساییده از حریر بیخته به ازای هر ۲۰ ل او ۲ ل ملح اندرانی و زاج سیاه داخل کرده و با سرکه خمیر نموده و یک ماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته و خضاب کنند و ساعتی در حمام گرم مکث نمایند.

خضاب دیگر: به دستور منقول از حاوی کبیر که عجیبت دانسته است.

برگ حنا و برگ و سمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند سپس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شود بعد براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را نرم ساییده در آب خیسانند و به دستور در آفتاب بگذارند تا بغایت غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم ساییده با آب در آفتاب بگذارند به حدی که چون پر سفید مرغ را بر آن فرو برند موی او را سیاه کند و این بعد از ادخال مرداسنگ و آهک می‌شود پس بگیرند از آب حنا و آب و سمه و آب مرداسنگ و آهک هر یک یک جزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده مکدر ربع جزو مجموع را مخلوط نموده به وزن در آورند و به ازای هر رطلی که ۹۰ ل باشد، راستخت ۵ ل و زاج سیاه ۵ ل و ملح اندرانی ۲ ل و پوست گردکان تازه را نرم ساییده اضافه نمایند و یک ماه در آفتاب بگذارند و به پشم سفید آلوده امتحان رنگ او کنند و آنگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه می‌کند و قدری از او را بجوشانند تا غلیظ گردد سپس جها بسازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند.

خضاب دیگر: ایضاً از حاوی کبیر است که تا یک ماه اثر را باقی دانسته‌اند.

برگ سدر، مازو، آمله، خبث الحديد، وسمه، دانه خرماي سوخته، زاج سیاه، پوست انار، راستخت، نوشادر و هلیله سیاه مکد ۵ ل را در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته در روغن بماند و روغن نیز قریب به نصف رسد سپس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز مؤثر است.

خضاب دیگر: ایضاً منقول از حاوی کبیر مبق علیه مجربات است.

هلیله سیاه، خبث الحديد، آمله، زاج زرد و مازو را بالسویه یک ماه در سرکه خیسانیده سپس بجوشانند تا غلیظ گردد حبها ساخته و با آب استعمال نمایند.

خضاب دیگر: منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی اینکه هرگاه در حمام خصیه در آن گذارند و سرکه در دهن بدارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لحيه می گردد و تا ده سال اثرش را باقی دانسته اند.

خون بزغاله سیاه که کمتر از یک ماهه باشد و بر روی کاه ذیح کرده گذارند تا منعقد گردد و از کاه بیرون کنند و ۱۰ ل او را با ۵ ل راستخت و ۵ ل زاج سیاه و ۲ ل ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده و در شیشه کنند و شیشه را با گلو در سرکه کهنه تا چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند تا سه روز در سرگین اسب تازه باید گذاشت.

خضاب دیگر: منقول از ابن هبل و به تجربه رسیده است.

مرداسنگ و آهک را با ۶ وزن آن آب بخیسانند و ۳ روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده و بار دیگر مذکور آن را بقدر سدس اضافه کنند تا به امتحان رسد سپس صاف نموده و دو جزو حنا و یک جزو وسمه را به او خمیر کرده و قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته و استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنیه یک م از زاج سبز بلخی بنوشند، موی سفید ساقط گردیده سیاه می روید و چون زاج مزبور سم است و مضر شش، ترطیب شش لازم است.

خضاب دیگر: منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره و در تقویت و تسوید موی بیعدیل است.

آمله ۵ م، آب مورد تازه ۱۵ ل، آب صاف ۳۵ ل، آب را با ادویه بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده با ۵ ل خطمی و ۵ ل وسمه و مثل او سرل و ۲۰ عدد مازوی بریان کرده که به روغن زیتون آلوده کرده باشند و ۵ ل صمغ عربی و ۲ ل زاج جوشانده تا منعقد گردد و به مشک و قرنفل معطر ساخته و استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر یافته اند و تصریح کرده اند و از متقدمین نیز منقول است که چ و ن هر روز به روغن زیتون صحرا بی تدهین نمایند موی سفید نمی گردد.

و به دستور هر روز یک عدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث سواد مو است و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یک سال شروع به سیاه شدن می کند و این از مجربات است.

دوایی که موی سفید را قلع نموده و اگر در حال بر آن موضع ضمد کنند سیاه رویاند و از مجربات است.

زهره خطاف ۲ ل و خون او ۱ ل و نوشادر ۱ دانگ طلا کرده و قدر حبه ای از زهره او سعوپ کنند.

دوایی دیگر که صاحب جامع امین الدوله مجرب دانسته است و مبالغه در تأثیر او نموده و از عجائب الأسرار شمرده است.

زهره گربه سیاه و زهره غراب و زهره بره سیاه و زهره مرغ سیاه را بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحيه بمالند و تأثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابداً سفید نشود.

دوایی دیگر که اگر بر موضع موی مقلوع بمالند سفید بر نیاید.

علق را با سرکه در شیشه کرده و چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند و استعمال نمایند.

و ایضاً حجرالبقر را با شراب بر موضع موی مقلوع برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می آید و مجرب است.

دوایی دیگر: منقول از او که زمان طویل سیاهی او می ماند.

روغن نارگیل کهنه ۵ م، هلیله سیاه نیم م و نوشادر ۱ دانگ.

دوایی دیگر: منقول از او که دست و جلد را سیاه نمی کند و موی سر و لحيه را بغایت سیاه می کند و مجرب دانسته اند.

برگ نام را شسته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا پخته شود و قطره ای از آب بر روی کار و یا صفحه آهن صیقلی بریزند، چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید جوشانیده سپس آب صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم نام را مهرآ پخته بر سر ضمد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و آلا در حمام تا شش ساعت مکث نمایند.

اَنَا ادویه خضابیه: که امهاتند، وسمه و حنا و براده آهن و مس و راستخت و خبث الحديد و آب پوست باقلی و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او

و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق النعمان و قرنفل و حضض است.

و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد، بلیغ الأثر ب یان فرموده و به تجربه رسیده است که تطویس و سسه را تضمید حنا اولاً یا بعد از آن زایل می کند.

میضات: چون موی را به گوگرد بخور نموده و طلا کنند سفید گرداند.

سرگین خطاف، ماش، پوست ترب خشک کرده، بیخ راسن و گوگرد مجموعه و یا بعضی از آنها را به زهره گاو و سرکه سرشته و طلا کنند و اگر موی را با گلاب و کافور تر کرده به گوگرد مسحوق بیالیند و به دود گوگرد بدارند و بعد از چند ساعت به سرکه شسته باز اعاده عمل کنیز در چند دفعه موی را سفید گرداند.

و به دستور سرگین خطاف با زهره گاو همین اثر دارد و به دستور چون ضفدع را با روغن زنبق در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند طلای او موی را سفید گرداند.

دوائی دیگر: از اسرار عجیبه است، چه ضماد آن موی را سفید می گرداند و چون با توتیا بشویند باز سیاه می شود.

طلق محلول را به آب شکر سرشته و طلا نمایند.

محمّرات که موی را سرخ کند. صداءالحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی را مثل رنگ حنا کند.

و به دستور مرصاف و شوره را بالسویه با آب خمیر کرده و یک شبانه روز ببندند.

و به دستور زردچوبه را دو اوقیه با سه اوقیه ترمس، نیم رطل مازو و دو اوقیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر هم زنند، سپس به آب او موی را تر کنیز، چون خشک شود تکرار نمایند تا ده پانزده مرتبه و آنگاه با آب صابون بشویند.

ادویه که موی را برویاند:

شونیز را بپخته با آب طلا کنند و به دستور ضماد سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است.

و به دستور سر مگس و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نم آیند.

و مؤلف حاوی کبیر و حدّاق اطبای متقدمین را اعتقاد آن است که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند، در همه اعضای مو می رویاند، حتی در پشت کف دست.

و به دستور دو عدد گردکان را با پوست او و دانه خرما یک مثقال بسوزانند به مرتبه ای که توان سائید نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند که در رویانیدن موی ابرو و غیره عدیل ندارد.

و به دستور بادام تلخ و فندق را در تابه بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب بعضی ضمادات بعضی از ادویه مجرب در این باب مذکور است و هرگاه از مالیدن ادویه جراحات و آبله حاصل شود به مرهم اسفیداج و موم و روغنها معالجه کنند.

و به دستور چون بوره ارمنی و نوشادر را بسوزانند و با سرکه کهنه طلا نمایند موی را سه روز به شرط تکرار او در هر سه ساعت می رویاند و آزموده است.

ادویه که منع ریختن موی کند و از آن جمله این نسخه آزموده است، موافق جامع و مختار و غیرهما:

لادن ۳، مازو ۱، مرصاف ۱، مصطکی ۱، قردمانا ۲ و کندر ۱ را با روغن گل سرخ ضماد نمایند.

نسخه دیگر: موافق مختار و از مجربات است و با منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز می گردد.

آمله، برگ شقایق، برگ مورد، پرسیاوشان، سعد، سنبل الطیب، برگ سرو، پوست گردکان تر، تخم چغندر و تخم کرفس بالسویه مکد ۲، خاکستر ریشه صنوبر، افاقیا، مصطکی و دانه خرمای سوخته مکد ۱ را با یک رطل روغن خیری و امثال آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند سپس صاف نموده و چهار ل لادن در او حل کرده و استعمال نمایند.

نسخه دیگر: بغایت قوی است و جهت دراز کردن موی و تشقّق و سیاه کردن و منع تساقط بسیار مؤثر است.

آمله ۳۰، مازو ۱۰، پوست لبله ۱۰ و تخم مورد ۱۰ را در هشت رطل شراب بعد از نیمکوب کردن خیسانیده و بجوشانند تا به سه رطل رسد آنگاه صاف نموده و با ۱۰۰ ل روغن کنجد به آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند.

نسخه دیگر: موی را برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاه دارد.

بطون ارنب و قضیب گاو را خشک کرده هر دو را بسوزانند.

سم سوخته الاغ، شاخ جامیش محرق را بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس به هم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافی است.

ادویه که منع رویانیدن موی کند و از آن جمله طلا کردن پیه تازه افعی است که تخلف نمی کند.

و به دستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی را ساقط کرده و دیگر نمی روید.

طلا نمودن تخم مورچه و بزرالینج و بزرقطونا و شب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی .

و به دستور بعد از تنف موی، آهک را در سرکه طبخ نموده و بمالند.

و به دستور خون سنگ پشت و فزید وزغ و خون زلو و زلوئی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین چون زبدالبحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول زهره گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفّاش و مغز سر و جگر او از مؤثرات قویّه و آزموده است و قدما تصریح کرده اند که جند مسحوق با عسل در منع روئیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی نروید و مجرب دانسته اند.

اما آنچه موی را مجعد و پیچیده کند: ضماد برگ چغندر با مازو است و به دستور آب حبله و بزرالینج و مرداسنگ و سدر و آهک را همین اثر است. و به دستور غصص، کزمازج، برگ سرو و حبّ او، بهدانه، مرداسنج، کتیرا، آمله و گل سرشوی مکد یک جزو و آهک آب ندیده نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند.

اما آنچه جموده و پیچیدگی موی را زایل گرداند: تدهین اوست به روغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج به آب و شستن او با لعابات و طبخ برگ کنجد و ریشه توت سیاه و سفید.

ادویه: که موی را بسترده و بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد و این دوا بغایت قوی است.

آهک تازه را در شش مثل او آب تا سه روز گذاشته و صاف نموده و تجدید آهک سه بار کنند سپس در آب صاف کرده او بقدر ثلث آن آهک و زرنیخ زرد اضافه نموده و در آفتاب گذارند به حدی که چون پر مرغ به او رسد بسترده سپس استعمال نمایند.

و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در حین احتباس قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیرۀ آرد جو حل نموده و طلا کنند.

و هرگاه خواهند که موی را رقیق گرداند در توده خاکستر چوب رز یا بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او می شود و چون خواهند که بدویی او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدویی بعد از تنویر بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الفعل است.

و به دستور گل خوشبو و برگ زرد شاهسفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است.

دوایی که چون بر عضوی بمالند و یک ساعت صبر کنند موی آن عضو به آسانی قلع شود و باعث درد نگردد و بغایت مجرب است:

اشق را در سرکه حل کرده استعمال نمایند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده و داخل نوره کنند منع بردن موی می نماید.

باب هفدهم:

در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مایتهلّق بها و ذکر مسنّات و مهزلات بدن

غسول: جهت صاف کردن رخسار مجرب است.

اشنان سبز، آرد باقلی، ترمس، نخود پوستدار، مغز دانه به، تخم خربزه، تخم خیار، زبدالبحر و گل ارمنی بالسّویه با شیر تازه و قدری عسل، شب طلا کنند و روز بشویند.

نسخه دیگر: زعفران، روناس، کندر و مصطکی را بالسّویه با آب پیاز سرشته قدری از آن را با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند.

نسخه دیگر: روی را بغایت سرخ کند و مجرب است.

خردل سفید و زرنیخ بالسّویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند، **نسخه دیگر:** زوفای خشک ۱۰، زعفران ۳ و شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده و روزی ۲ ل تناول نمایند و روی را با طیبخ بادام تلخ بشویند.

و به دستور خوردن حلتیث و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار می گوید.

نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند:

شیطرح را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب او تر کرده، چند بار از پی هم به روی زنند.

نسخه دیگر: که بشره را سفید و برآق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطه های سیاه را زایل کند و باید یک هفته استعمال نمود.

حبّ محلب مقشّر، پیاز عنصل ۵، فرفیون ۴، مغاث ۶، گلنار ۴، سریش ۱۰، خولنجان ۱۰، مویزج ۱۰، مصطکی ۱۰، پیاز ماکول ۱۰، دانه صمغ عربی ۵، مامیران ۲،

زردچوبه ۲، نبات ۱۰، نعنای خشک ۲، آرد نخود ۲، کتیرا ۲، آرد برنج ۲، پوست سبز پسته ۵، مغز به ۵ و دانه خردل سفید ۵ از حریر بیخته با آب سبوس گندم

۲۰ ل، شیر دختران ۱۵ ل، سفیده تخم مرغ ۶۰ ل، شیر درخت انجیر ۱۵ ل سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب مالیده روز با آب گرم

و اشنان سوخته بشویند و لبروغن گل رخسار را چرب کنند.

غمزه: که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد.

کندش، زعفران، روناس، مرصاف و مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند.

دوایی که جهت رفع زردی بشره و یرقان مجرب است.

پرسیاوشان، شیخ ارمنی، مرزنجوش، جعده، بابونه، اقحوان، شبت و ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند.

دوایی که بشره را زرد و شبیه مریض کند:

زیره کرمانی ۴ جزو، زردچوبه ۱ جزو، آرد گندم ۵ جزو که از تافته بیخته باشند با آب عصفر ضماد نمایند و با آب طیبخ انجیر بشویند.

دوایی که جلد را بغایت سیاه کند و به دشواری سیاهی او زایل گردد.

آهک و مرداسنج را بالسویه با آب چند بار طلا کنند و چون زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او می‌نماید.

دوایی که رفع شقاق روی و لب و کف دستها نماید و بغایت مجرب است.

موم زرد روغن گل‌سرخ، زوفای تر، پیه مرغابی، نشاسته، کتیرا و لعاب بهدانه، موم را در روغن و پیه گذاخته و زوفا و غیره را اضافه نموده در هاون برهم زند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات مذکور شد و شنجراف را اثر قوی در این امر است و چون ۵ ل اضافه نمایند بیعدیل است و حقیر مجرب یافته‌ام.

نسخه دیگر که بغایت نافع است:

علک‌البطم ۳ ل، زوفای تر ۳ ل، مصطکی ۲ ل، مقل ۲ ل با پیه بز ۲ ل و موم کافوری ۳ ل در قدر مضاعف حل کنند.

نسخه دیگر: جهت شقاق رخسار آزموده است.

لعاب حلبه، بزقطونا، لعاب تخم خطمی با بهدانه و روغن گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و به آب گرم بشویند.

نسخه دیگر: جهت شقاق پاشنه پا و کف پا نافع است، بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشتند و بسیار نرم شد ضماد نمایند و قدری را بسیار گرم کرد ه و در شکافها بچکانند.

مرداسنج را در روغن زیتون بجوشانند تا به قوام زفت رسد سپس استعمال نمایند و اگر قویتر خواهند سندروس به وزن مرداسنج اضافه کنند.

و به دستور پیه بز را گذاخته ۵ ل مازوی سائیده مثل غبار را با ۲۰ ل او مخلوط کرده و در شقاق مزمن بچکانند.

و به دستور سرطان محرق سائیده به روغن زیتون از مجربات است.

و به دستور کتیرا، کهربا، کندر و علک‌البطم را با روغن بیدانجیر طلا کنند و باید علک‌البطم را با روغن بیدانجیر در ظرف مضاعف حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار سائیده و اضافه کنند.

صبغی که حمزه منکره و برص ناخن و برص و بهق اعضاء و کیودی چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار است.

نخود پوست دار سوخته و شیطرج مکد دانگی، سرمه و حنا مکد ۱ دانگ را نرم سائیده در شیشه کرده و روغن کنجد ۵ ل، سرکه ۱۰ ل بر آن ریخته در آفتاب گذاشته و مکرر برهم زند و امتحان رنگ او به پشت ناخن کنند و هرگاه اندک تغییر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص آن مقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن، استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ کند.

مسمّنات: یعنی آنچه بدن را فربه کند و از آن جمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و بادام و پسته با شکر است و تناول نمودن غذای شیرین و چرب کثیرالغذا مثل هریسه و شیربرنج و بعد از طعام به حمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن به حلاّح مرت رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و شور و تند و گرم به افراط لازم است با مداومت به ادویه مسمّنه.

مسمّنه: که قویب الاعتدال و بغایت نافع است.

مغز بادام، فندق، پسته، حبه الخضراء، شاهدانه و مغز جلغوزه را بالسویه با عسل به وزن مجموع سرشته و هر روز از ۱۵ تا ۳۰ ل تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند.

مسمّنه که در تسمین عجیب الفعل و مجرب است.

انزروت ۳ ل و نیم، حجرالبقر ۳ قیراط، نارجیل ۷ ل. چهار حصّه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیم برشت خورده باشند تناول نمایند.

مسمّنه دیگر: موافق مبرودالمزاج و بغایت قوی الأثر است و قوت این ترکیب تا سه سال باقی می ماند و قدر شربتیش از ۳ ل تا ۵ ل و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند.

کنجد مقشّر، بادام، نخود، حبّ الصنوبر، کبابه و خشخاش سفید مکد ۱ جزو، مغز گردکان، آرد گندم، زرنباد و حبّه الخضرا مکد نیم جزو، حلبه، شاهدانه و حبّ السّمه مکد ربع جزو را نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجارالبقر را که پادزهر گاوی است در گلاب حل نموده و تسقیه نمایند.

مسمّنه دیگر: موافق محرورالمزاج و مقوی باه است.

۳۰ ل نخود پوستدار را در شیر گاو یک شبانه روز خیسانیده به دستور تجدید شیر کنند تا سه دفعه و برنج شسته، شکر سفید، خشخاش، گندم، جو مقشّر از هر یک ۳۵ ل و مغز بادام شیرین ۵۰ ل اضافه کنند و بکوبند و هر روز ۲۰ ل در شیر پخته تناول نمایند و در حمام مدتی مکث نمایند.

مسمّنه دیگر: که بالخاصیه بغایت مؤثر است.

بچه مگس عسل که پر بر نیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز ۱ ل او را با ۵ ل شکر در آرد گندم سائیده با آب مانند پالوده طبخ نموده و بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مزبور پاشیده بنوشند انفع است.

تسمین عضوی مخصوص مانند باوز و صاعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا به حدّ حرمت رسد سپس این دوا را طلا نموده و بعد از یک شبانه روز به آب گرم شست و به دستور اول باز طلا کود.

خراطین را از گل شسته و خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیمگرم طلا کنند.

و به دستور علق را که زلو نامند در نارجیل که در جوف او آب او باشد بگذارند تا خشک شود سپس سائیده طلا کنند و این از مجربّات است و هیچ دوا بی جهت ستر کردن قضیب به او نمی رسد و هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند.

و به دستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از لمحّه کنند و باز انداختن و تکرار عمل مدتی کردن باعث تسمین آن عضو می گردد.

و به دستور ۲ م عاقرقرا را نرم سائیده با ۳ ل و نیم لزوجه پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال او مکرّر بمالند باعث تسمین می شود و آزموده از مجربّین است.

ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغری است، چون فربه خواهند که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشی ها و غذاهای شور و قدید تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال او باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدرّات و تعریق بسیا ر بغایت مؤثر است و از مهزلات قویّه آشامیدن سرکه و آبکامه است که ناشتا بنوشند.

مهزّل که بغایت مؤثر است.

نانخواه، رازیانه، سداب و زیره مکد جزوی، مرزنجوش، بوره و اشق ربع جزو و لک مغسول ۲ جزو را سفوف کرده هر روز ۱ ل بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر می کند و آزموده است.

مهزّلی دیگر که سریع الاثر است.

زراوند مدحرج ۳ ل، قنطوریون رقیق ۲ ل، جنطیانا، جعده، فطراسالیون و ملح الأفاعی از هر یک ۱ ل. شربتی ۳ م.

نسخه دیگر: بغایت سریع الاثر است.

تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را چند روز تناول نمایند.

و به دستور مداومت اطریفل و کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است.

دوایی که مانع بزرگ شدن پستان و خصیّه اطفال گردد.

زیره را سائیده با آب خمیر کرده و ضماد نمایند و لته را به سرکه تر کرده بر آن ببندند تا سه روز بگذارند، پس برداشته پیاز سوسن آزاد را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بکشایند و باز به دستور اول عمل نمایند تا در ماهی سه بار معمول گردد.

دوایی که خصیّه را ذبول فرماید و مانع روئیدن موی پشت زهار گردد و از مجربّات است.

قیمولیا و سفیداب قلعی را بالتویه با آب بیخ تازه سرشته و ضماد نمایند و اگر بیخ تازه نباشد بززال بنج را جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند به دستور منع روئیدن نماید و آزموده است.

باب هیجدهم:

در ادویه کلف و بهق و برص و وسم و خیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال آن

چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت او را به طرف جلد دفع کند و به تحلیل نرود و از آن مواد فاسده آثار در سطح جلد به هم رسد پس آنچه رقیق مایل به کمودت باشد او را کلف نامند و مایل به سیاهی را برش و غلیظ و سیاه را بهق و رقیق مایل به ح مره را نمش و حمرة منکره غلیظ که در رخسار و اطراف

بینی به هم رسد با دشنام گویند و آنچه از مواد به سبب ضربه و سقطه در تحت جلد منجمد گردد، وسم به سین مهلمه نامند و آن سرخ تیره و کبود می باشد و سبز نیز می شود و سرخ تیره و کبود را میت نیز گویند و مواد سوداوی متفرق شبیه به نقطه ها را خیلان و به فارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح گویند و اغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور یا خارش که اندکی متفرق باشد و متفرق گردد و مایل به سرخی باشد را سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کند سعفه رطبه و شیرینج و بی چرک را سعفه یابسه و بثور صغار سوداوی و بی چرک را قوبا نامند و شبیه است به سعفه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر می باشد و سعفه غایب تر است و آنچه چرک او مجاور او را متفرق سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه به آبله باشد و بی خارش، لبتیه و شهدیه و آنچه با التهاب و حدت و وجع و قلیل العدد و زرداب نتاوش کند بلخیه و نار فارسیه و آنچه از جلد متاکل لحم رسد جمره و آنچه به تاکل نرسد نمله نامند و آنچه صلب و مستدیر و با حمرت و در باطن قرحه او دانه هایی شبیه به دانه های انجیر بتنع و بثور متفرقه که جلد را ثقبه دار کند و رطوبت شبیه به گوشت آب تراوش نماید ج رده نامند و بثور بی قرحه که در سر به هم رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از او جدا شود و مثل شوره ریزد، سنجه نامند و قسمی از کچلی است و آنچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متفرق کند حزاز و ابریه گویند و معروف به کچلی است و بثور غیر متفرق هرگاه بسیار ریزه متصل به هم و با حمرت و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات اللیل چه اکثر بروز او در شب و بعد از خواب می باشد و به فارسی ایر و کبیر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کمودت لون باشد، جرب یابس گویند و چون متفرق و برآمده و تیره رنگ باشد ثالیل لئمن و آن عدسیه و بطمیّه و حنطیه و مسماریه و منکوسه می باشد و چون بثور سوداوی مخصوص پا و ساق باشد از جنس ماده دوالی بطم نامند و بثور شبیه به سرهای خار بغایت کوچک و با خشک ریشه و تندی و لذع را حصف گویند و شرط است در تأثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال او که بعد از حمام بمالند و یا موضع را به بخار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد سپس ادویه را ضماد کنند و چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور گشته است، در این باب برخی از آن مرقوم می گردد.

دوایی که به جهت کلف مجرب است:

انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند و به دستور تخم خربزه ۲ و مغز بادام تلخ ۲ و حب الملحلب ۱ و خاک زبیب ۴ را با آب سرشته و استعمال کنند و به دستور جهت نمش و بهق نافع است.

تضمین: ترمس ۱، تخم ترب ۲، تخم تره تیزک ۲، قسط تلخ ۲، بوره ۲، فلفل ۲ و اشق یک و نیم مجموع را بلأب عصفربسروشند و به دستور جهت ازاله کلف و نمش و امثال آن آزموده است.

بیخ سوسن، سرگین گنجشک و قسط تلخ را با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند.

دوایی دیگر: باقلای مقشر، گرسنه، ترمس، تخم ترب، تخم خربزه، نخود پوست دار و نشاسته مکد جزوی، زرنیخ زرد و سرخ ۲ جزو، انزروت، مصطکی و بوره یک جزو و نیم را با آب پیاز و امثال آن طلا نمایند.

دوایی که جهت دفع خیلان و آثار بغایت نافع است.

انزروت، نبات، مغز بادام تلخ را با آب صابون بمالند.

و به دستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند.

دوایی که آثار بادنجاتیّه را دفع کند و وسم را قلع نماید: کندر، بوره و صبر زرد را بالسویه با سرکه استعمال نمایند.

و به دستور مرداسنگ سفید کرده را با پیّه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با آب کشته طلا کنند.

دوایی که جهت جمع آثار و خون مرده و خیلان و نمش آزموده است.

مغز بادام تلخ ۱۰، صدف سوخته ۲، حرف بابلی ۲، نخود مقشر ۲، گرسنه ۱، ترمس نیم، زبدالبحر ۱، استخوان پوسیده ۱، انزروت نیم و نبات را با آب عصفرب استعمال نمایند.

دو: جهت سعفه رطبه نافع است.

عفص محرق و وسمه را با روغن دنبه بمالند و به دستور بادام تلخ، مازوی سبز و سرکه ضماد کنند.

و به دستور توبال نحاس ۲، کندر ۴، شب یمانی ۴، زراوند طویل ۱، زاج ۱، خاکستر چوب رز ۱ و صبر زرد ۱ را با روغن گل سرخ و سرکه طلا نمایند.

دوایی که جهت سعفه یابسه نافع است و به دستور جهت رطبه و حزاز و جرب و قمل و قوبا و ریختن موی و داء الثعلب مجرب است.

شیاف مامیثا ۳، عفص ۳، فیلزهرج ۱، زردچوبه نیم، بوره نیم، روغن بادام تلخ ۵ ل و روغن خردل ۵ ل را بالمنصفه استعمال نمایند.

دوایی که جهت نبات اللیل نافع است: صبر زرد، مرصاف و عدس را با سرکه غسل بمالند.

و به دستور سرکه و بوره و حنا زعفران بغایت مفید است و آشامیدن یک درم قاقله را با آب سرد از مجربات دانسته اند.

و به دستور طلا نمودن آب هلیله زرد با صبر زرد و آنچه با حرارت باشد و مالیدن آرد جو و آب کاسنی و آب گشنیز.

و به دستور آب برگ درخت به با صندل و پوش دربندی از مجربات است و در ساعت رفع می نماید.

دوایی که جهت اقسام جرب و حگه عجیب الأثر است:

آمله غیر مَشْتَر ۱۰ ل، هلیله زرد غیر مَشْتَر ۱۰ ل، نوشادر ۳ ل و زبیق مقتول ۳ ل در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند و مادامی که از حرارت ملتذ شود با ید تکرار طلا نمود و بعد از اکراه موقوف نمود و تصریح کرده اند که این تدبیر در یک شب زایل می کند و جهت حگه که از حرارت مفرط طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر از مجربات است.

و به دستور خشخاش و همچنین صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است.

دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید تازه از مجربات است:

قسط تلخ، شیطرح هندی، زرنیخ سرخ، فلغل و زنکار را بالسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از یک هفته بمالند و در آفتاب بنشینند. و به دستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل می کند.

دوایی که برص و آثار زخم را رنگ کند:

شیطرح سیاه، خبث الحدید، زاج سیاه، زنکار، روناس، پوست انار و شقایق النعمان را با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند مجرب است.

صیغ دیگر: از سیار منقول است که آنچه قابل رفع باشد زایل می کند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یک سال به رنگ اصل جلد می دارد و از جمله اسرار است.

زهره گاو، سرگین سوخته گاوی، زعفران الحدید، خبث فولاد، شیطرح فارسی، پوست بیخ کبر طی تخم ادویه انار نارس، مازوی سوخته و نسوخته مکد ۱ جزو را نرم بسایند و خون عقاب و خون نسر را چند بار متوالی به خورد آن دهند و باید که در سائیدن به پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور به دستور مذکور بسایند تا در رنگ مثل ذرور اصرر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشوین ۱ د و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد به روغن بنفشه تدهین نموده به حمام روند و روغن بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ می کند و حرف با خون خطاف به نهجی رنگ می کند که هرگز زایل نمی گردد.

دوایی که جهت قوبای مَشْتَر نافع است.

کندر، گوگرد و صبر مکد یک جزو و صمغ دو جزو را با سرکه استعمال نمایند.

دوایی دیگر: به جهت قوبا بغایت نافع است.

شیاف مامینا، کندر، زبدالبحر، کتیرا، توبال نحاس، بوره ارمنی، خربق سفید، ترمس و اشق را بالسویه با سرکه طلا کنند.

و به دستور خاکسیرت و سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است.

و به دستور حب البان و سرکه بسیار مؤثر است.

دوایی که جهت رفع ثلیل و خیلان مجرب است.

گوگرد زرد، زرنیخ زرد، شونیز و خاکستر عقرب را بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند.

و به دستور ثمره الطرفا را با سرکه چند بار بمالند و از مجربات است و بخور برگ سفیددار از عجایب است.

و به دستور ضماد شونیز با بول مجرب است و به دستور با زهره بز.

دوایی که جهت رفع قمل و قمقام نافع است.

برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قصب الذریره و برگ سرو و دارچینی، مفرده و مجموعه با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و

روغن ترب از مجربات است و خاک سیماب بیعدیل و مکرر به تجربه رسیده است.

و به دستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است.

دوایی که مجرب است.

کندش، زرنیخ سرخ، زراوند طویل، قطران، مویزج و سیماب مقتول را بالسویه با زهره گاو بمالند.

باب نوزدهم:

در مطیبت بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش نماید

چون این باب خصوصیتی به مناقحات بیشتر دارد بنابراین لازم است که سرطری در اصول کلیه که بعضی از آن در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد، چه مراد التذاد عاجل و بقای نوع در اجل است و عمده در این دو مطلب توافق طرفین است و رفع شاکر بقدر وسع و مهره اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقت طرفین و دوستی نمی کند.

و به دستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد تخلف نمی نماید و این اصل عظیم و محقق است.

اما استدلال بر این معنی آن است که مردان و زنان را قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه و بلندتر از دوازده انگشت نمی باشد و متوسط بقدر نه انگشت است.

بعد از موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مابایت معلوم می گردد و طویل را با قصیر مابایت به مرتبه ایست که به ملذذات اصلاح پذیر نیست اما مابایت قصیر و طویل با متوسطه بقدر تدبیر می پذیرد و آن به مطیبات و مضیقات فرج و مسوحات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیر می گردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که به جهت ملکه یونان ترتیب داده و اقسام است.

قسمی منحصر در عرقها است مثل عرق فته و بهار و صندل و امثال آن.

و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویة اعضاء را با روغن بان بجوشانند و به مشک و عنبر تقویت نمایند.

و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن.

و قسمی ادهان است مثل روغن و گلاب و صندل و امثال آن و هر یک از عرقها و ادهان در قسم اول دستورات مذکور است و بعضی غالیه را منحصر در ساداوران و حجرالرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آن است که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان خواص آن نموده است، مخصوص ساداوران و ادویه مذکوره می باشد.

غالیه: منسوب به خاشعه از تراکیب زینت العروس و جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و صداع بارد و نزلات و حمل او جهت تقویت رحم و سیلان و نفع آن نافع است.

قرنفل، دارچینی و گل سرخ مکد یک جزو، سنبل الطیب، بسباسه و عود مکد نیم جزو و ناخن پریان یک جزو و نیم از حریر بیخته و با ده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده و آب مورد را بجوشانند تا به ربع رسد و از آن یک وزن ادویه اضافه گلاب کرده و مجموع را به آتش بسیار نرم بجوشانند تا به ربع رسد پس صاف نموده به وزن آن روغن بان و عشر آن زیاده مخلوط کرده و در شیشه ریخته یک هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر به غلظت عمل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن به ازای هر یک درهم او یک حبه از مشک و یک حبه عنبر حل نموده و اضافه نمایند.

غالیه دیگر: که از اسرار مکتوم است و در ذخایر خلفا یافت شده، چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند و از آن جمله چون مسوح و موافقت نمایند به غیر رغبت نکرده بپقرارش گردد و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانین به حدی رسد که عقل برنیاید و جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض رحم نافع است و با زهره خرگوش جهت حمل عاقر مجرب است.

لادن چیری، تنبول، کبابه، قفرالیهود که در سواحل بحر یافت شود، زعفران و قرنفل مکد ۱ جزو و نیم را سحق نموده با سه وزن آن ماءالخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند سپس چهار روز دیگر با روغن بان به دستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه مکد ۱ جزو، مشک و عنبر و سرک مکد به ازای هر درهمی یک حبه اضافه نموده و در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند.

دوایی دیگر که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند.

سوسنبر، نعناع، مرزنجوش و برگ سیب را بالسویه جوشانیده و صاف نموده، سعد، برگ مورد، پوست ترنج، برگ ترنج، صندل سفید و اشنه را نرم سا نیده و اضافه نمایند و با روغن مورد و یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند.

ایضاً جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران که صنان به صاد م همله مضمومه است، باید این موضع را با تیغ خدشه ها نموده و این دوا را بمالند تا خون بقدری دفع شود و بعد از یک شبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمی کند و مجرب است.

راسن خشک محرق، زراوند طویل محرق، زجاج فرعونی و زعفران مکد جزوی را با آب برگ مورد تازه بسرشدند.

دوایی دیگر: جهت رفع بدبویی عرق بغایت مؤثر است.

مرداسنگ، توتیای مغسول، خاکستر برگ سوسن که مژو گویند و به ترکی شیرین بیان نامند، مرصاف، صبر زرد و گل سرخ را بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بدبویی انگشتان پا بستن برگ سوسن تازه از مجربیات است.

ادویه مجربه که قطع عرق مفرط کند و از آن جمله دهن سفرجل است که آب به را با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند.

و به دستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند.

اما ادویه ای که باعث تضییق فرج شود و از آن جمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در او موجود است: تضییق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطیب و اکتار انزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد.

سداب، بسباسه، مرزنجوش، صعتر بری، کندر، اذخر، گلسترخ، پوست انار و ترمس را بالسویه با روغن بان و امثال آن سرشته با لته اول روز حمل کنند و شب اخراج نمایند.

ایضاً شکر، قرنفل، سرمه، مازو و استخوان سوخته را با آب مورد سرشته و به دستور استعمال نمایند.

حمولی دیگر که سریع الأثر است:

عود، سعد، رامک، راسن، افاقیا، قرنفل و مازو مکد یک جزو و مشک عشر جزو را با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند.

ادویه‌ای که چون استعمال نمایند در جماع و ولادت باعث توسیع لگردد.

دندان اسب، پوست شغال، سم بز، صعتر فارسی، جوزمائل، سرطان بحری و موی خرس. همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشته و در ماهی سه بار هر مرتبه بقدر یک دانگ با لته حمل نمایند.

دوایی دیگر که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید، هرگاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هرگاه به سبب علسی منقطع شده باشد ادرار کند.

جند بیدستر، افیون و تخم کرفس بالسویه سحق نموده ۱ م را با شراب ممزوج نموده و بیاشامید.

دوایی دیگر که در تضییق نایب مناب بکارت باشد:

مازو، کندر، گلنار، پوست انار، دانه خرما سوخته، توبال النحاس، صعتر بری، جفت البلوط، دانه زعرور و درد شراب خشک کرده که طرطیر نامند با آب به ترش سرشته و استعمال نمایند و در این باب در فرزجات بعضی ادویه مجرب مذکور شد.

۱۴ ادویه ملذذہ: از آن جمله این ترکیب است که بغایت باعث لذت طرفین می‌گردد:

پیاز نرگس، زهره گاو، مویز منقی و عاقرقرا را بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کنند و بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون بر عانه بمالند بغایت نعوذ آورد.

مسوح که بغایت مؤثر است و بسیار باعث لذت طرفین می‌گردد.

کبابه، زنجبیل، عاقرقرا و سعد از هر یک جزوی، حصی لبان که به فارسی حسن لبه گویند و کتیرا مکد نیم جزو به آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن می‌گردد.

مسوح دیگر که همین اثر دارد.

عاقرقرا، دارچینی و زنجبیل مکد یک درم و مشک یک حبه را با غسل سرشته حب بسازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند.

مسوحی که در تقویت قضیب بی‌عیدیل است و رفع عنن می‌کند.

پیاز عنصل و پیاز نرگس مکد نیم اوقیه را با آب مهراً کرده با ۳۰ ل روغن زیتون و قدری آب بجوشانند تا رفع آب شود سپس صاف نموده و زهره گنجشک، تخم انجره، عاقرقرا، خردل سرخ، مومیایی، سورنجان و مرصاف مکد یک ل اضافه نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرر بمالند.

ادویه‌ای که چون مسوح کرده مجامعت نمائند باعث بغض و نفرت طرفین می‌گردد.

سفیداب، افیون، پھوج، کعب، خنزیر غیر محرق، مامیران، زهره خرس، دندان سوخته پلنگ، اشنان سبز سوخته و سرگین کبوتر، مجموعه و مفرده یک دانگ آن را سائیده با آب طلا کنند و اگر بر باطن زیر جامه مردی بمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت زن می‌گردد به حدی که دیگر به ملاقات او رغبت ننماید.

ادویه‌ای که باعث توسیع فرج گردد به حدی که احدی رغبت به مباشرت او نکند.

بصل العنصل، بسباسه، چوب بقم، تخم بستان افروز، تخم شاهسفرم، تخم بادروج و زهره کفتار را در روغن زیتون بالسویه با زهره بز سرشته و خشک کنند و قدری از آن را در روغن زنبق حل نموده و حمل نمایند و هر سه ماه یکبار استعمال نمایند.

حمولی که چون زن حمل نماید تا سه ماه رحم را بدبو و متعفن گرداند و باعث نفرت مردان می‌گردد.

سلیخه، قصب الذریره، فقاح اذخر، شاهدانه، قرنفل، جوزبوا، قسط شیرین، میعه سایله و جوشیر را با نطف سرشته و استعمال نمایند.

اٹا ادویه‌ای که جهت بخر که بدبویی دهان است نافع است و نکھت را نیکو گرداند و از آن جمله عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مخترعات

حقیر است و عدیل ظاهراً نداشته باشد و از معالجات ایلاقی نقل شده و به تجربه رسیده است.

جوزبوا، هیل، فوفل، کافور، قرنفل، دارچینی و خولنجان مکد یک درهم، مشک ثلث م با رب به سرشته حب کرده و در زیر زبان نگاه دارند.

و به دستور خاکیدن پوست ترنج و در مواد حاره مضع گشنیز خشک نافع است و هرگاه خواهند که حبوب معطره مدتی در دهان بماند و حل نشود باید عنبر و قدری مومیایی و حصی لبان را در غسل و شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه مخصوصه را با او سرشته و الله اعلم بالصواب.

باب بیستم:

در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه

از ثابت بن قره منقول است و به تجربه مجربین رسیده است که چون مراره سنور اسود و عینین قنغذ را بر روی آتش نرم جوشانیده با چیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند، قوه باصره به حلی رسد که در شب اشیاء را به دستور روز ببیند. ایضاً به دستور فرموده که چون عینین ذئب را در سایه خشک کرده و اکتحال نمایند مشاهده روحانیات نمایند.

فی الحب: ایضاً منقول است که چون گل سنجد را با منی کسی معجون کرده با قدری شیرینی به زنان دهند در دوستی به حلی رسد که بی آرام گردد.

و به دستور هرگاه مذکور اول را با قطره ای از خون کسی زیاد معجون کرده با قدری سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان و اندک عرق جبین و قطره خون هدهد با شیرینی آمیخته اطعام زن کنند در محبت بقرار گردد.

و به دستور فرموده و از مجربات است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را بالتمام اخراج نموده و از منی کسی ادخ ال کرده و ثقبه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا چون مضعه گردد سپس خشک کرده و با شکر بسایند و ناشتا به خوردن زن دهند، در محبت به حلی رسد که احدی را اختیار نماید.

فی الحب: چون زحل در سنبله باشد مغناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند و چون مریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند و هریک را شخصی معین اکتحال کند و شخص مکحول به اول مدت مدید نظر در شخصی مکحول بهیثی نماید، باعث محبت مفرط ثانی به اول گردد و مجرب دانسته اند به حدی که امکان مفارقت را محال یافته اند.

ایضاً خاک چهارراه را در ساعت سوّم روز چهارشنبه بردارند که جهت رفع عداوت و تفریق مجرب دانسته اند و بخور حبّ المحلب باعث الفت خصمین است و نگاهداشتن آن بالته کبودی مبطل سحر است.

ایضاً جهت افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نگینی ساخته و در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را در آن نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین ای ن حروف خمسه رای مل همه ۷ همه و بر انگشت نحاس احمر نصب نمایند پس لابس آن تا یک سال با هر زنی که مباشرت کند آن زن از او دوری نجوید و آن شخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد.

فی البغض: منقول از کتاب طبّ روحانی چون کوزه خرف آب ندیده را به موی سر زنان بخور کرده و مردان از آن آب بخورند آن مرد از آن زن به حلی نفرت نماید که هرگز به او نظر نکند و افشاندن سپند در خانه باعث تفرقه و بخور او رافع این اثر و تعلیق او با پارچه کبود رافع چشم بد و سحر است.

فی اذهاب الغیره عن النسوان: در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب زنی بیاشامد، غیرت از او سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده نیم ل را با شراب به زنی دهند سلب شهوت جماع او شود. و به دستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته و در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد متفّر از مردان گردد و قطع خواهش از آن شود.

و به دستور چون شجره مریم را سائیده با آب نعنای حبّ سازند ه ر زنی که یک دانگ از آن بنوشد تا یک سال قطع شهوت او شود و دو دانگ او تا دو سال همین اثر کند و به دستور مذکوره است که چون در مقنعه زنی کرم سرخ را چنان ببندند که او نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل گردد. و به دستور چون یک جزو ریحان را با نیم جزو نوشادر بچوشانند با آب او هر زنی که استنجا کند طالب جماع گردد.

فی العقد: از ثابت بن قره منقول است که چون موی سری که از شانه فرو ریزد را بسوزانند و مرد احلیل را به خاکستر آن آلوده انباشته و جماع با آن زن کند دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن به غیر آن مرد به دیگری نپردازد.

و در حیات الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را به خون شغنین بری آغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن با دیگری انس نگیرد.

و در اسرار الاطبا منقول است که هرگاه مرد قضیب خود را به زهره گرگ آلوده و مباشرت کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود و به دستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون خطاف و خون غراب همین اثر دارد.

برای ترک شرب شراب: چون یک دانگ رجیع اسد را در شراب حل کرده بنوشند به حلی متفّر گردد که هرگز خواهش آن نکند.

فی امتحان الحامل و البکر: حنین ابن اسحق تصریح نموده که چون یک دانگ سیر را مقشّر کرده با سوزن سوراخها نموده و زن حمل نماید، هرگاه صبح آن شب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد بگو نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف بالسّویه بسایند و در بینی دختر سعوط کنند هرگاه عط سح آورد باکره است و آلا فلا و به تجربه مجربین رسیده که چون کفهای دست حامله املس و صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل به سبزی باشد مؤنث .
و به دستور ثقل طرف راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر و چون در اول حمل قدر باقلا یعنی از زهره خرس نر با شراب ممزوج نموده بنوشند، پسر تولّد کند و زهره ماده آن دختر و چون زراوند مدحرج را با زهره گاو حمل کنند بعد از ظهر و در صبح طعم او را یابد آن زن را فرزند خواهد شد و آلا عاقر ابدی خواهد بود.

فی سرعت الحمل و عذیب: چون نفخه ارنب و سرگین او و غسل را بالسّویه سه روز و سه شب حمل کنند و هر روز یک مثقال نشاره عاج به ناشتا تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است.

و به دستور حمل بول شتر با غسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماده قدری بول استر بنوشد حامله نگردد و چون بول کبش بیاشامد هرگز حامله نگردد و به دستور آشامیدن حلتوت با بول زنان همین اثر دارد.

سرّ غریبه: از جعفر طوسی منقول است که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن بگذارند یا فراش او را بخور به جزوی از اجزای ضفدع کنند آن زن هرچه در روز کرده باشد بیان کند.

فی ما یسهل خروج الریح من الأسفل: خردل سفید، جوزبوی محرق، برگ سدر، برگ خشک سرو، نانخواه محرق، تخم ابهل، انجدان محرق، محرق و آذریون. مجموعه و مفرده چون سائیده و یک م با مأكولات اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا به ربع رسد سپس صاف نموده با مثل ۱ و روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بپشکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر اکل ادویه مذکور است و در این باب تخم مورچه از مجربات است و رافع او خوردن زیره کرمانی است.

صفت عملی که بیهوشی آورد: گوشت گوسفند بی چربی را شرحه نموده و شرحه ها را به بزالبنج سائیده و پر کرده و در کوزه سفال گذاشته و در سرگین اسب دفن کنند تا گرم شود سپس کرما را در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال ۲ جزو او را با یک جزو افیون سائیده و دانگی در بینی هر که نفوخ کنند بیهوش گردد.

و چون خواهند که به هوش آید چند قطره سرکه را با نیچه در بینی آن شخص بدمند و به دستور جندبیدستر، فرفیون و زنجبیل را بالسّویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده و استنشاق نمایند تا عطسه کند.

دوایی دیگر که بغایت قویّ الأثر است.

افیون، بزالبنج، پوست بیخ لفاع، جوز مائک که تاتوره نامند و تخم کلهو را بالسّویه نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدری که خیسیده شود در آن ریخته و بگذارند تا خشک شود.

و به دستور ادویه مزبور را جوشانیده و تسقیه نمایند تا پنج مرتبه آنگاه گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کتد و در وقت حاجت از یک دانگ تا دو دانگ او را سائیده بیاشامند و تدبیر دفع آن به دستوری است که مذکور شد.

فی خواص شیبی کلها مجربه: خوردن مشیمه انسان بی شبهه جذام آورد ۵۱۳۱۲۴۱۰۹۷ او با مداومت مورث کوری است.

در تقویت ذکاء چون تخم خربزه را در جمجمه انسان که آن تخم را به دماغ ⚡⚡⚡⚡⚡ آلوده باشند از خاک مم لو ساخته و غرس نمایند و به طریق معمول آب دهند تا خربزه به بار آید هرکه از آن تناول نماید وفور عقل و زکا و صحت حدس و علم به امور خفیه غریبه به مرتبه قصوی رسد و ظنون و رویای او تخلّف نوزد و قوت حافظه اش بغایت قوی گردد .

چون تخم خربزه را در کاسه سر حمار ماده که تخم را به مغز سر الاغ آلوده غرس کرده باشند خوردن ثمر او بلادت و حماقت عجیب آورد.

اكتحال ۴۱۹۸ ۵۲۶۵ ۴۱۸۸۳۶ مورث ۱۲۶۲ است بدون المی و سوخته او نیز همین اثر دارد و شرب دو درهم مغز سر حمار باعث جنون و بلادت است. ایضاً از غرایب بخور مغز سر سنور وحشی و اهلی مخرج نطفه ایست که در رحم بسته باشد و ۴۶۴۲۴۳۸۵۴۸۲ مورث جنون و قطور آب پودنه در دماغ رافع مستی اوست.

دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات مؤثر دانسته اند.

دیگر حجر اللّیک که در سنگدان خروس یافت می شود، در دهن داشتن او رافع تشنگی است و شرب او رافع جنون و وسواس.

دیگر طلق مخلوب را چون با شبّ یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا بمالند، رافع سوزانیدن آتش است و از غرایب خواص عاقرقرا است که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند دهان را نسوزاند.

دیگر چون نوشادر را حل کرده و کاغذی را به آن نقشها نموده و در اطراف خود بگذارند هوام پیرامون آن کس نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باریدن باران می‌گردد.

باب بیست و یکم:

در بیان بعضی از رساین حکمای هند

به اصطلاح هند رساین به معنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است به ادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی و اعضای رئیس باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امزجهٔ سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد و بنا علی هذا در اقلیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیان به سبب تناسب مناظر اعتبار گشته است و حقیر آنچه اقل غایله دانسته به تحریر آن مبادرت می‌نمایم.

از آن جمله رساین کندهیت است که عبارت از گوگرد باشد و ابوالا جساد اشاره به اوست و طریق آن است که گوگرد سندروسی را نرم کوبیده و در مفرقه آهن با روغن گاوی بقدری که او را بپوشاند به آتش نرم گداخته و از خرقة که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا مصطلق او داخل شیر گردیده که منعقد و مشابیه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد سپس خشک نموده و ضبط کنند و این مسمی به کندهیت منقی و به چندین قسم مستعمل می‌گردد: اول آنکه هر روز یک دانگ او را سا عیده با یک اوقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده و ناشتا بنوشند و تصریح کرده‌اند که چون بیست روز مداومت کنند بهی و جرب و قروح را زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت به حدی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض بر او طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت قوا و حواس و ذکاء به حد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف بنیه و پیری را زایل کند.

دیگر آنکه هر روز یک دانگ او را با یک درهم از هلیجات نرم سا عیده به روغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده و ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذا نهند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه به این طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند به نهجی که دیگر سفید نشود، جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی رسد.

دیگر آنکه هر روز یک دانگ او را با یک دانگ طلق سیاه محبوب مکلس سا عیده با روغن تازه گاوی حب کرده و استعمال نمایند تا یک ماه به دستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رساین آن است که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبئیات و آنچه در او حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه به شروط مزبور عمل نمایند باعث هلاک و امراض مهلکه صعب می‌گردد. دیگر رساین تری بلست و آن عبارت از هلیجات است و طریق آن است که سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه کرده و بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده و در زمین پاکی دفن نمایند به نهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب به دو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هرچه از بول کم شد باشد اضافه کنند تا هلیله ها نرم شود سپس هر یک را دو نیم کرده و دانه او را اخراج نمایند و زیق منقی که ابوالأرواح عبارت از اوست با گوگرد منقی مزبوره بالسویه مکد نود درهم بسایند تا یکسان گردد و در قدحین گ ل حکمت گرفته و در دیگ پر ریگ لی خاکستر به آتش نرم گذارند تا منعقد گردد سپس بسیار نرم سا عیده و در جوف هلیله نیم م گذاشته نصفین هر هلیله را به ریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیجات را در ظرف پاکی کرده و غسل کف گرفته بر آن بریزند بقدری که آن را بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یک ماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مذکور در اجرام هلیله ها غوص نموده اثری نماند و هلیله ها مرئی شده باشد. هر روز یک عدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تأخیر کنند و بعد از آن شیر تازه گاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تأخیر کنند چون یک سال مداومت کنند به دستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبور سابقه از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پی ری و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی را ملاحظه کنند.

صفت زیق منقی: زیق را در هاون سنگ یا زجاج یا مزحج با آب گیاه بیدانجیر سا عیده تا جرم و سیاهی او زایل گردد سپس با آب گیاه عنب الثعلب به دستور سحق کنند و مرتبه سوّم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد از آن مغسول کرده و هفتاد ل او را با نود ل آب خالص در دیگ سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب به تحلیل رود تا یک رطل دیگر به تدریج بر او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد ل او با نود ل آب به تحلیل رود سپس برداشته ضبط کنند و این مسمی است به ابوالأرواح منقی.

اما استعمال سایر رساین که مشتمل بوده به ادویه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دانسته به قید تحریر در نیاورده مثل پرورس که عبارت از دوای بیشری است و مهارس که عبارت از دوای بیشری مزبور با اجساد سبعة است و امثال آن از ادویه بلادری و زرنیخی و غیرهما.

اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است به اضافه منافع هر یک.

صفت ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده بیعدیل است و از مجربات حکمای هند است.

قلع را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زردچوبه سا عیده با نانخواه مسحوق قدری به او آمیخته با آلت آهنی بر هم زده و سر ظرف را بپوشاند تا مانع صعود بخار گردد و به حلای رسد که رنگ او سفید شود سپس با آرد برنج جها بقدر نخودی ساخته و از یک عدد تا دو سه عدد استعمال نمایند و هرگاه

مطلب تلین طبع بوده باشد قدری از آن مشتری مدبّر مبیض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته بدمند و بار دیگر روغن گردکان را خمیر کرده و در بوته کرده چندان بدمند که مایل به سرخی گردد و در این وقت یک عدد از این حبّ مسهل قویّ الفعل است و رفع افراط اسهال آن را حبّ سفید اول می کند.

باب بیست و دوم:

در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چهارپایان است و از کتب بیطره نقل شده

مخفی نماند که عروقی که فصد آن در امراض بهایم حاجت می افتد بیست و یک رگ است به این تفصیل:

عرقین بارزین: هر یک پهلوی گوشی است و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیزی و جنون نافع است.

عرقین منخرین: در هر بینی یکی و جهت امراض بینی و گوش و دهان مفید است.

عرقین دواجین: در دو طرف گردن است و جهت حگّه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حازه و نزلات نافع است.

اذرعان: از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده شده است تا باطن دماغ و جهت درد دستها و مقله و ظفره و کلم نزدیک زدن نافع است.

صافنات: چهار عرق است در طرف وحشی دستها و بلها جهت ریختن موی که جرد گویند مع ضعف قوایم و زحمت بار گران و جراحت سم.

اخرسان: دو عرق است که از دو طرف کتف کشیده شده تا برمانه و جهت امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی نشخوار فصدان نافع است.

عرق ذنب: رگی است در زیر دم و جهت امراض رحم و خصیه و جهت قلت شیر و بدی هضم فصد کنند.

عروق وحشیات: چهار رگ است در باطن دستها و پاها مقابل صافنات و جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارت مفرط باید فصد کرد.

ضفدعین: دو رگ است در زیر زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف از دهان و ورم گلو فصد کنند.

اما طریق معالجات آن است که در امراض حازه باید علفهای سرد مثل قصیل و اسفناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای گرم و بجای جو خُلّ و پنبه دانه و عدس و امثال آن، پس ادویه مخصوص هر علتی را استعمال نمایند.

امراض رأس یکی آن است که در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش به هم رسد.

علاج گشودن عرق بارزین است و طلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با صابون و بزرقطونا و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه بای نمود.

دیگر ناخنه که به ترکی سانج و گویند و علامتش تنگی نفس و برآمدن غضروف بینی و سر در پیش افکندن و عدم اکل است.

علاج قطع باستره و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط به زاج و زرنیخ و مرهم زنکار و استعمال معطسات است.

برآمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است.

علاج قلاع و مالیدن موضع به زفت و حلتیث که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن به شب یمانی و شونیز.

دیگر مرض: ضفدع و آن ظهور ورم و رگهای سبز در زیر زبان است.

علاج: گشودن ضفدعین و تضمید لثی که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن.

دیگر مرض: تأثیر هواست و علامتش به هم آمدن چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و افکندگی سینه و برخاستن موی اوست.

علاج: آرد جو را با ربیع وزن او ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده و بر روی یخ سرد کرده بخوراند و به آن حقنه کنند و هرگاه برودت هوا باشد شبت و حلبه

مکد ۴۵ ل را نیمکوب کرده و تا سه روز بدهند.

امراض عین: مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیرها و علاج همه به دستور معالجه انسان است مگر آنکه در بهایم ادویه قویّه آنها را باید استعمال نمود.

امراض ریه و احشاء: که از آن جمله سرفه است که هرگاه بعد از اکل عارض شود از ضعف ریه خواهد بود و آلا از دماغ.

علاج حازه آن: تخم مرغ خام به گلو اندازند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم گردد و آنگاه بدهند.

و به دستور دادن شیر و اسفناج و علف خبازی و خطمی و آب طبیخ جلسه مع خبازی بسیار نافع است و حقیر حبّ سعال تریاک دار و حبّ نشاط را تجربه

نموده و بارده را حبّ عطا بی و حبّ میعه داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجرب است: رازیانه، شونیز و قته، سیر مقشّر مکد ۳، روغن دنبه

تازه ۷۰ ل نیمگرم کرده بدهند و هر روز به دستور تا سه روز باید داد و اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در بینی چهارپا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این

دوا را بدهند به هیچ مرض در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز می شود.

و به دستور دبق را با زیت و آب گرم دهند و از مجربات شمرده اند و این دوا نیز بغایت نافع است: سیر، مویز منقّی، زیره، نانخواه و زراوند مدحرج مکد ۳ ل را جوشانیده و صاف نموده با ۲۰ ل عسل بدهند و در شدت سعال فصد و دارچینی را نافع دانسته‌اند و داغ مرافق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است. **دیگر مرض:** قولنج است که علامتش احتباس زبل و بی آرامی و برآمدن شکم است.

علاج: تخم کافشه که عبارت از قرطم است ۵۰ ل او را در آب پخته و جرم او را بخوراند و با آب او حقنه کنند و بگردانند تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم حنظل با صابون و مویز از مجربات است خصوصاً با قدری زهره گاو خورانیدن و ۱ ل زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سده آن مجرب است. و به دستور شیاف از حلتیث و اشق و شحم حنظل کردن و خورانیدن آب بزور مع سرگین کبوتر و زیت و شراب بیعدیل است. **دیگر مرض:** احتباس بول است.

علاج: شراب و روغن گاو از هر یک نود ل را نیمگرم دهند و حقیر این دوا را تجربه نموده و شوره صاف را از ۵ ل تا ۷ ل در ماست حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از آوردن دوا از جویهای کم عرض بجهانند و چون دهنه فرنگ در چشم او بکشند بالخاصیه در حال ادرار می نماید و مجرب است. **جوگیری و سینه گیری:** هرگاه سینه گیری از جوگیری حادث شود در روز آب و کاه نباید داد بعد از آن به تدریج علف سبز دهند و اگر هیچ قسم علف سبز به هم نرسد کاه و جو را در آب و قدری شیر پخته بدهند و در ته آب سرد بسیار حرکت باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد روق وحشیات دست و فصد آذرغان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلوی او ریزند و بجای جو، خلر و عدس و حب البقره و امثال آن دهند و گندم در شیر پخته نافع است و شیر را در روغن دنبه جوشانیده و بر سینه گرم کرده به وقت تمام بمالند و پوست تازه گوسفند بیوشانند. **امراض قوایم:** یکی قصر تحریک است و او وقتی عارض می شود که عرق داشته دفعتاً سرد شود و مانع حرکت کمر و گردن گردد به خلاف تشنج که شامل جمیع اعضاست.

علاج: سعوط به بوره ارمی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن به مطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سر و گردن و بیخ دم باید کرد. **جرد:** علتی است که با سستی قوایم موی او مثل داءالصلب ریزد.

علاج: موضع را باستره چند جا بشکافند تا خون بقدری دفع شود و پیاز عنصل مالیده به روغن کوهان شتر و حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان تضمید نمایند. **جمود:** علتی است که به سبب کثرت شرب و بعد از اکل عارض می شود و علامتش دیر گام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضاء و تشنج قوایم است. **علاج:** فصد بارزین طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن به گلاب و کافور و نطول به طیبخ ادویه حاره مثل حاشا و بابونه و برنجاسف و افستین. **تعقد:** علتی است که به سبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت، بر بالای زانو برآمدگی به هم رسد.

علاج: به ملینات و محلات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند. **ورم تحت الرکبه و خراج و ستبری** یکی از قوایم به حد داءالفیل می رسد و از ریختن مواد غلیظه است. **علاج:** تضمید موضع است به حنظل تازه و مقل و اشق و سون و عذره انسان و از مجربات است. و به دستور میعه با زیت و خورانیدن ریوند چینی با دنبه و شیر و نطول به بابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن. **طباق:** علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد و با خشونت و شکافها و شقاق همراه است و علاج بریدن موضع و داغ کردن است باستره به آتش سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه به دانه های انجیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسبه. **قرحه خفیه حار** که از میخ به هم رسد.

علاج: کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آن است.

شقاق: طریق علاج آن است که مکرر به آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند سپس سم را خشک کرده و این دواها را گرم نموده و در شکافها بچکانند: علك البطم را در پیه بز در قدر مضاعف بگذارند و سرنج اضافه نموده و استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز س ر گوسفند و کتجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح نموده‌اند و داغهای خطی بالای سم و ساق بسیار نافع است.

امراض جلد: از آن جمله جرب است و علاج آن است که نمک و زرنیخ را بالمناصفه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندند تا سه روز تکرار نمایند.

و آنچه حقیر تجربه نموده این دواست: گوگرد ۲ جزو، سیماب یک جزو، مغز بادام تلخ یک جزو و بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده و مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضمامد نمایند.

شیرنج و نفاخات: علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد.

علاج تضمید اوست به صابون و سرکه و سدر و به دستور خردل با ماست نافع است و سیماب و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجرّ بات حقیر است.

حکّه: علاج خارش مثل جرب و شیرنج است و در ادویه او شراب و سرکه سریع التّأثیر است و هرگاه به سبب خارش ریختن دم حادث گردد، کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم او را بشویند و تا یک هفته همین عمل کنند.

برص: که به ترکی الا گویند و حقیر آنچه تجربه نموده ضمامدی است که در باب اطلیه برص مذکور است و باید موضع را با آب اشنان شست و شو نمود و بعد ضمامد کرد و چون پوست بیفکند و انژی باقی ماند تکرار نمایند و الا فلا.

کوکب: علتی است که به سبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بروز کند.

علاج: تضمید اوست به قته و سرگین کبوتر با روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج به تکرار ندارد.

و امراض مفاصل: علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست به آن مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد.

علاج: فصد قوایم و تضمید به زنجبیل و نعط و سیر و سرکه و ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و در خلع م هرهها و مفاصل نیز داغ نافع است و الصاق زفت و تدهین به روغنهای حاره و نعط.

اورام: آنچه در ران تا آخر ساق یا تا زانو باشد ریج الجمال نامند.

علاج: تضمید به عذره از ادویه مجرب است.

و به دستور جاورس و سبوس گندم کمد نمایند و سایر اورام را به دستور انسان معالجه نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی بارو تکتو باشد اینست که نمک را در شیر گاو جوشانیده نمدی را به او تر کرده دو سه روز بگذارند و ورم محل تنگ را با صبر و سرکه ضمامد کنند و نمدی را به او تر کرده بگذارند و شکر را بر روی آن بکشند و اورام حاره را اولاً بر رادع مثل گل ارمنی و طحلب و بزرقطونا و آرد جو با آب کاس نی و آب گشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن به محللات اورام حاره و بارده و مزمنه را در ابتدا و انتها به محللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر و سرگین گاو و زوفا ی تر و مرصاف و اشق و دبق و آهک و امثال آن.

جراحات: علاج جراحت آن به ذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص به جراحت پشت دواب است سرگین خشک الاغ و خاکستر تنباکو است که بعد از شستن با آب هر روز تجدید کنند.

امراض عاقه: از آن جمله اعیاست که ماندگی باشد.

علاج: شکر و آرد جو را بالسویه با آب ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه ای اندک بگرداند و یکبار دیگر از آن تا ده ساعتی حرکت نفرموده سپس در آب نهر دستها و پاها را با دم و مقعد و زهار و دهان و بینی بشویند سپس خشک کرده به روغن گاو و نمک و شراب زانوهارا تا سم تطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و به ۴۵ ل روغن کنجد با روغن تازه حقه نمایند و یکبار دیگر با آب سرد حقه کنند.

تشنج: علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است.

علاج: داغ تهیگاه است که هر طرف را سه داغ مثلث بکنند و یکی زیر ناف.

ذیبم: علتی است با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات.

علاج: تبرید به ماء الشّعیر و تعلیف به کدوی تازه و هندوانه و دوغ آب و فصد عروق وحشیات و تضمید جراحه و کدو و خیار و امثال آن و یخ بسیار ر دادن و سعوط به کافور و آب گشنیز و حقه با شیر تازه و آب دلمه کنند.

مغیراللون: چون بهایم را خواهند که تغییر رنگ او شود بیلد خاکستر بیخته را با آب خمیر کرده به وقت تمام بمالند تا چرک زایل شود و با آب گرم بشویند سپس موضع را با شب یمانی به قوت تمام بمالند و به جهت سیاه کردن بقم را با آب نیل پخته بمالند سیاه گردد و جهت سرخ کردن بقم را با آب ملح القلی پخته ضمامد نمایند و جهت کهدی نیل را کمتر از بقم کنند و جهت سفید کردن تدهین به روغن وزغ کنند و آن در میضات موی مذکور شد.

حیله: اکتحال عسل بلاد در مورث بیاض چشم حیوانات است و اکتحال خریق رافع آن و از اسرار است و سعوط آب پودنه در دماغ شتر رافع مستی او و از مجربات است.

باب بیست و سوم:

در قلع آثار لباس و جامعه و امثال آن

قلع رنگ سیاهی: دو جزو اشنان و یک جزو اناردان را با سرکه و آب بجوشانند و آن چنان که گرم بوده موضع سیاهی را در آن بگذارند به حدی که دست تاب گرمی او آرد سپس به دست بمالند و هرگاه اثری باقی ماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با آب و صابون زایل نگردد، با این عمل رفع شود.

و به دستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان را به او بشویند و بعد از آن با آب و صابون، رفع آثار می نماید.

اثر مداد: شیر تازه را با نمک کوفته مخلوط کرده به آن بشویند و پس از آن به صابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار می نماید.

اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه: موضع را به گوگرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده و بشویند.

رنگ دوده: موضع را خمیر آرد برنج مالیده و به صابون و آب گرم بشویند.

و به دستور ترنج و آب لیمو رافع اوست.

قلع جمیع الوان: اول با آب قلی شسته با بقیه نمناکی دود گوگرد دهند ایضاً در این باب مجرب دانسته اند موضع را به سرگین مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده به صابون بشویند.

قلع رنگ خون: در حاوی این تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونها است مگر خون بکارت و این فرقی غریب است.

و به دستور چون موضع را به خاکستر آلوده و با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها می کند.

و به دستور: چون سرگین کبوتر را بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات است.

قلع رنگ زعفران: چند بار به قند سائیده دود کنند که رفع رنگ می کند.

و به دستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و بگرداند و جامه را آنچنان که گرم بوده به او بشویند و پس از آن به صابون.

و به دستور شستن جامه به بوره همین اثر دارد.

قلع اثر بقم: لیمو را پاره کرده و در ماست بفشارند سپس موضع را به او آلوده و بعد از سه ساعت به دست مالیده و بفشارند و به صابون و آب گرم بشویند.

قلع رنگ نیل: ماست ترش را بجوشانند و موضع را به آن فرو برده و بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند.

قلع شکوفه ها و میوه ها: اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و به دستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند سپس به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ آلبالو: برگ آلبالو را سوزانیده و خاکستر او را با آب سرشته و موضع را طلا کنند و بعد از یک روز با آب و صابون بشویند.

قلع رنگ توت: اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و به دستور هرگاه به گوگرد دود کنند زایل گردد.

قلع رنگ انار: اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و به آن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع بفشارند و با شب بشویند.

و به دستور شستن آن به صمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را به روغن و صابون بشویند.

قلع رنگ خمر و نیل: با آب اناردان و قراقروط بشویند و بعد از آن به صابون و گویند چون به گوگرد دود کنند زایل گردد.

و به دستور اشنان و سرکه در ترشی ترنج از مجربات است.

شستن جامه های رنگین که تغییر نیابد: قطف را در آب جوشانیده و لباس را به آن بشویند.

جهت ثبات رنگ جامه ها: خرنوب نبطی را کوفته و بخیسانند و جامه ها را با آن تر کرده و بعد از آن هر رنگی کنند دیگر زایل نمی گردد.

قلع آثار روغنها: آرد جو را به دوغ آمیخته با آن بشویند تا ازاله چربی شود و چون لباس پشم سفید را به روغن آلوده باشند، مرصاف را بعد از ترکردن موضع

ب آن بپاشند و بسیار به دست مالیده و با آب سرد و صابون بشویند و هرگاه پوست چربی آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر آن ریخته به دست بمالند و

بیفشارند و تصریح نموده‌اند که چون به زهره گوسفند و بز طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام البسه زایل گرداند و هرگاه بخواهند ناشسته زایل شود، آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشارند و در قلع روغن بزرک و زیتون و روغن چراغ گفته‌اند که چون لباس ابریشم را با آن آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده و موضع را با آب تر کرده به گوگرد بخور کنند و در خواص الأشیا ء ازاله آن از جامه پشمین نیز به دستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول به خطمی بشویند سپس با آب اشنان و صابون.

قلع آلتو نقطه سیاه و سفید: اول به دوشاب بشویند سپس با آب باقلی که گرم باشد و جهت رفع بدبوئی آن اول به سرکه و بعد از آن با آب گرم بشویند و آب طیب باقلا را جمیع مهره مجرب شمرده‌اند.

و به دستور چون سیر کوفته و نمک نیمکوب بر موضع بسیار به قوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گرداند و گویند به روغن زیتون نیز رفع اثر نطف می شود.

قلع رنگ غالیه و طیوب: سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با او بشویند سپس به صابون.

ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست سیاه به دستوری است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد.

قلع روغنها از اوراق کتاب و کاغذ: ۷ م استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و با ۱۰ م شب و ۱۰ م نبات نرم سائیده و بر اوراق پاشیده و سنگی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته سپس اوراق را بیفشارند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل می کند.

اما قلع نوشتجات: تلید گچ را با روغن زیتون و اندک بوره ارمنی و شب یمانی سائیده و بر نوشتجات مالید سپس رفع آن نموده و همین عمل در بردن چرک جامه نیز بسیار مؤثر است و در این امور سفیداب حصاصین قویتر از گچ است.

اما قلع موم: غسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم و عسل ل به هم بیامیزد سپس غسل را برداشته موضع را با آب گرم بشویند. ایضاً جامه را در روغن شیربخت جوشانیده گذارند سپس به صابون و آب گرم بشویند.

ایضاً به بوره و صابون و آب گرم رفع نمایند.

قلع قیر و زفت و مومیایی و امثال آن: آرد نخود را با آب آمیخته و استعمال نمایند.

و به دستور به روغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دبق از مجربات است.

اقسام شستن جامه ها: لباس زربفت را چیزی بهتر از روغن گل بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آن چوبک و نمک و جامه ابریشمی را چنان که به صابون پاک می گردد و اگر با پشم گوسفند نیز بشویند و الوان مختلفه را سرگین کبوتر ازاله چرک می کند و جامه سفید به هر رنگی که آلوده گردد چون یک شب در بول شتر گذارند و روز دیگر به صابون و آهک بشویند رفع آن می شود و بول اطفال را نیز همین اثر است والله اعلم.

باب بیست و چهارم:

در دستور معالجات طیور که بزوره عبارت از آن است

پوشیده نماند که علمای این صنعت و فضایل این علم بسیار قلیل اند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و سومارس و ابن جانس ه ستمد و اول کسی که صید شاهین و باز کرده و ایشان را شکار آموخته قسطوس پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسری است و شکار بحری و چرخ را نسبت به بهرام داده‌اند.

و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و بیان سایر احوال طیور سیاع که جوارح نامند به اقسام مختلف تحریر کرده اند و چون امور معالجات امراض آن مناسب الحاق این مجموعه داشت بناء علیه اکتفا به بیان آن نموده و آنچه از متقدمین به نظر رسیده ترجمه می شود.

و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس می گردد و حرکت ریه مابین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم و تری که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل وقوف مواد غلیظه و شمول درز کاسه سر و جمیع سر را صداع عارض نمی گردد چه به این سبب بخارات محتبس نمی شود و مهره های گردن و پشت طیور را سناس نمی باشد و این عبارت از برآمدگی طرف بی-رون مهره هاست و روده های این جنس مستقیم است به خلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق النساء نیز طاری نمی گردد.

علامت کلیه صحت و مرض: چون هر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را به متقار سازد و بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی باشد و

به اطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید بوده و به سهولت دفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه در حین پرواز به سرعت و قوت زند و کثیرالحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضرار صفات مزبوره علامت عدم صحت است.

پس اگر سر را حرکت بی جا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا به مشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را پوشیده و رطوبت او سیلان نماید دلالت بر طرفه و آلت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر آکله کند و اگر بال را به تمامه جمع نینماید دلیل بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن هر دم به پای نشیند و در حین دفع فضله به دشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود به منقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی به حلاّ افراط دلیل آکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل به طعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از ن شیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است.

امراض رأس: دله علتی است که سر را بسیار حرکت دهد، گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نکو نداشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغییر در چشم به هم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و آلا به مشارکت اعضای اسفل. **علاج** آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره با آب گشنیز و سفیداب تطلیه نمایند و سعوط کنند و تسقیه به گلاب نمایند و در باره تسقیه به گلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشد باید گردد و تضمید به مرزنجوش مطبوخ و آنچه به مشارکت باشد علاج آن عضو کنند.

مرهفه: علتی است که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخن است که کج و سست به حدی گردد که ضبط طعمه نتواند نمود.

علاج: هرگاه زمستان باشد در پیش آتش والا در آفتاب بدارند و نطول به مطبوخ بابونه و تسقیه با آب نرگس و آب مورد کنند.

تقلیص: علتی است از پیش دماغ که حرکت دشوار کند.

علاج: نطول به آب شبت و روغن کنجد و تسقیه به شیره نیمگرم ذرت کنند و به دستور آب عناب و بنفشه نیز مفید است.

امراض عین عشا: شبکوری است و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات اشیاء را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح سبب بخار غلیظه است.

علاج: منع لحومات و اقتصار به حبوب و تقطیر به گلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه و بیاض به تقطیر زهرها و به شکر و مروارید کنند.

اتساع و نزول آب: علتی است که در روز ابصار نکنند و علامتش وسیع شدن مردمک است در روز چه طیور را در صحت بصر سوای شب و برودت مفرط هوا مردمک وسیع نمی گردد و علاج تقطیر زهره هاسرت با عسل و علاج سیلان رطوبات به تقطیر آب مورد کنند و ا دهم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده و علاج سطرپی پلک چشم و به هم آمدن او بعد از حک آن به شکر طلا به خون بال نارس طیور بغایت آزموده است و به دستور جهت طرفه و اکثر امراض چشم مفید است.

جدری: و آن حدود نقطه های سرخ مدور است در پلک چشم.

علاج: موضع را با سیر بمالند و بعد از آن خاکستر برگ زیتون پاشند.

سلاق: علاج سلاق که سرخی پلک با صلابت و بی جوشش باشد به تقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است به قطور شراب و سفیداب و سماق متعوق در گلاب کنند و علاج بدله که غرب بی سیلان است به قطور روغن گل سرخ و شراب باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد به روغن بنفشه مخلوط به شیر دختران تقطیر کنند.

امراض منسر و مخلب: منسر را به فارسی منقار و مخلب را چنگال گویند. از جمله امراض آن یکی نقش است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد و علاج بیهیدیل تضمید این دواست: نشاره شاخ یز و ترب را در روغن بیدانجیر جوشانیده استعمال نمایند و ستبری منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجی به هم رسیده باشد تضمید به آب مورد و لادن نمایند.

و آنچه به سبب انصباب مواد باشد به روغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند و التوا که کجی و پیچیدگی است تضمید به سرکه و شب کنند. و تطبیق که به هم آمدن و باز نشدن مخلب و منسر است، مداومت به تضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه به زرده تخم مرغ خام باید کرد و تالیل را که به ترکی زگیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث می شود به این دوا مکرر تطلیه نمایند که از مجربات است: اشق و مقل ارزق مکد ۲ جزو را نیمکوب کرده و یک شبانه روز در سرکه کبر خیسانیده سپس در دهان حل کنند و گل خ طمی ۲ جزو و تخم مرو و تخم کتان و بنفشه و بابونه از هر یک ۱ جزو اضافه کرده و استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنگال را به منقار به خون آوردن موضع بن ناخنان باید کرد و تضمید به دارچینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید به گل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و باره و مزمنه را تطلیه به مرهم داخلویون و دبق و مویزج با عسل و سایر محلات نمایند.

امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس

علاج خشونت دهان که مانع خوردن اطعمه گردد : بهدانه یا حلبه را در گلاب خیسانیده و تسقیه به آن کنند و به گنجشک طعمه دهند و پاشیدن گشنیز و نشاسته بسیار مفید است و تشنج اعصاب حنجره را که مانع فرو بردن طعمه می شود تسقیه به آب طبیح انجیر و میوز و تضمید به روغن گردکان کنند و ورم کنج دهان را تسقیه به آب گرم ممزوج به آب بزرقطونا و تضمید به انجیر مهراً با قدری سیر نم آیند و چون منفجر گردد چرک او را پاک کرده برگ عناب را مثل غبار سائیده پاشند و سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و بازداشتن دهان و ضعف حرکت است و هرگاه این علت از حرارت مزاج یا هوام باشد با شدت تعب میل به آب کند و نبض سریع و کف پا گرم می باشد و آنچه به سبب بخار و دخان باشد این اعراض به او نمی باشد و علاج آن تسقیه روغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تسقیه به شیر الاغ و کنیرا و ماءالشعیر با قدری آب کدو و بر روی اسفناج و برگ بید و گشنیز و امثال آن خوابان یده و داغ طرفین منسر و پیشانی که به چوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است و علاج تسقیه به شیر الاغ که قدر سرگین موش در آن حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب از مجربات است و حلتیث را بعضی تجویز نموده اند.

خفقان را علامت تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت متهای عظم ز ورقی است که به اندک حرکتی این عوارض محسوس گردد و تسقیه به گلاب و گل مخنوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سرد بخوابانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه پر برنیاورده دهند و گرفتگی آواز را به دادن طبیح انجیر زرد و خطمی و زوفا و غسل کنند و خنای و دشواری نفس را این دوا بغایت نافع است : پوست پخته تخم مرغ را نرم سائیده با میوز حبها کرده بدهند و تسقیه به آب کلم بوته دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تسقیه به روغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند.

امراض حوصله که زهرک عبارت از اوست.

تخمه : سبب آن کثرت اکل و طعمه بی وقت و عدم هضم است و علامتش قی کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است.

علاج : گرسنگی و پرواز بیشتر نمودن و طعمه از برنج و ذرت و حبوبات دادن است و در روز سوم گنجشک طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند : زنجبیل، مصطکی، کرویا، دارچینی و فلفل مکد یک جزو، حرف ایض ربع جزو با شکر حبی بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظه میوز را از مجربات دانسته اند و قدر شربت از سه عدد تا ۷ عدد است و سوناخس و ادهم تسقیه طبیح مصطکی و قرنفل را ستوده اند و به روی نعنای تازه و پودنه و سداب که سرکه بر آن پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترند و به اجماع رسیده که از انسان و طیور و وحوش ۳ صنف اند که تخمه نمی شوند از انسان حکیم و راهب و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شتر مرغ و قطا که به فارسی سنگ اشکنک گویند .

ریاح : علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است.

علاج : طعمه را از ملخ و خطاف و خرگوش کنند و حبی که مذکور شد بسیار نافع است و حقه به طبیح رازیانه و کرفس و بنج و یا به روغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و به دستور تخم کشف با شکر بغایت مسهلات نافع اند و شیاف شکر و انزروت و غسل و نمک بسیار نافع است و شیاف پیله خوک را مخصوص باز بیان کرده اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک در مسهلات و شیافات و حقه ها هلیله زرد کنند و به چرخ و شاهین بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است چه اول بقای و دفع فضلات و ثانیاً به اطلاق دفع مواد می فرماید.

دود : علامت کومی که در زهرک به هم رسد منکوس داشتن سر و گشودن دهان و لاغر شدن است و علامت کرم روده بدبو بی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست.

علاج : آب برگ شفتالو با گوشت با آب چغندر و غسل نیمگرم دهند و به دستور قنبیل و برنگ کابلی مقشر و اکبی ترکی و تربید سفید را بالسویه سائیده با غسل حب کرده و باید داد.

بواسیر : علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و دفع شدن فضله به دشواری و قلت مقدار آن و کثرت مرآت است.

علاج : حقه به طبیح تخم کتان و روغن آن و روغن گردکان و روغن نارجیل کنند خصوصاً چون قدری از گردکان سوخته اضافه کرده باشند و شقاق مقعد و خروج او را حقیق به روغن و سوسمه و کوهان شتر و روغن حب البطم کنند.

امراض جگر : علامت سده و ورم آن و تشنگی مفرط و احساس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است .

علاج : تسقیه به آب طبیح بیخ زرشک و طبیح ب بیخ علیق که به ترکی بکور نغن نامند باید کرد . لک مغسول، ریوند چینی، گل سرخ و بیخ کاسنی را بالسویه جوشانیده و آب او را بدهند و طعمه از زرده خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و گاهی از لحوم لطیفه با آب طبیح عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را سترده با آرد جو و صندلین و مصطکی و سرکه تضمید نمایند و زلو دادن موضع مذکور نافع است.

قولنج: علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامی است.

علاج: تسقیه با آب طیبخ حلبه و شبت با غسل کنند و آب نسرين و آب زنبق و عرق بهارنارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است و حقن به میاه مزبوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و امثال آن بغایت مفید است.

امراض مفاصل و رجليں: علامتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم ضبط اطعمه به مخلب و عدم قیام است.

علاج: هرگاه حرارت مملّس باشد موضع را زلو دهند و به گل ارمنی و گلاب و حضض و پوش دربندی و نشاس ته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تسقیه با آب عنّاب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن گردکان و نارگیل و بیدانجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده و لته به آن تر کرده بر موضع ببندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سناء مکی بقدر یک دانگ عجیب‌الآثر است.

ورم کف: که میخک نامند زبونتین امراض و از مواد محترقه حاره می باشد.

علاج: پوست خشکاش را کوبیده در سرکه پخته به وزن او بز رقطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده و نیمگرم ضماد نمایند و طلا کردن آنچه در ثلیل مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد به مرهم کافور معالجه کنند.

امراض پر و بال و موی: از آن جمله ضعیف برآمدن و پیچیدگی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلت ماده غذایی خواهد بود و در این صورت لحوم لطیفه باید داد و تقویت هاضمه با ادویه ای که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است. و به دستور برآمدن و ریختن و ریزه شدن و اصلاً نرویدن از احتراق مواد و سپس خواهد بود و علاج آن به مسهلات مذکوره کنند و بعضی صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ و روغن حبّ الغار و گردکان و فریون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و به طبیح شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه موی بریده شده ریزد و اصل آن باقی ماند تدهین به روغن مورد و روغن و سسمه و قدری لادن کنند و چون مگس را بال جدا کرده و در روغن گردکان حل نموده و بمالند عجیب‌الآثر است.

قراغ: ریختن مویهای ریزه سر است.

علاج: تسقیه به ماء الشعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرما سوخته کنند.

جرب: ریختن جمیع موی سر است با وجود سبوسه و خارش.

علاج: با آب خرزهره و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن بادام با غسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند.

قمل: به فارسی شپشه گویند و علامتش فرو رفتن چشم و پیوسته گشوده داشتن بال و خاریدن به منقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است.

علاج: بخور به طرطیر کنند و او را به فارسی دارتو نامند و مستعمل صباغان است.

و به دستور به زرنیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده و به طبیح شحم حنظل و دیواسپست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجربین قاطبه تصریح کرده اند که آب نعناع به جهت اقسام امراض بال و پر بیعدیل است و طلا کردن زبیب مقتول به سرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانات است و حقیر نیز مجرب یافته - ام و بیعدیل است.

اما طریق صید طیور: چون گندم را به کف دهان شتر مست یا به عرق او تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با غسل و دوشاب ط بیخ بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیوری که بر آن نشیند پای بست گردند.